جاذبه‌های گردش‌گری بلخ

صالح‌محمّد خلیق

بسم الله الرّحمن الرّحیم



شناس‌نامۀ کتاب:

- نام کتاب: جاذبه‌های گردش‌گری بلخ
- نویسنده: صالح‌محمّد خلیق
- ناشر: شرکت کتاب شاه‌محمّد
- طرح روی جلد: شرکت کتاب شاه‌محمّد
- برگ‌آرا: سیّد علی موسوی
- نگاره‌گران: دکتر آرش بوستانی، ذبیح‌الله آریایی و شاه‌محمّد حکیم
- نوبت چاپ: یکم
- تاریخ چاپ: ۱۳۹۹ هجری خورشیدی برابر با ۵۶۹۹ آریایی جمشیدی
- جای چاپ: کابل
- شماره‌گان: ۱۰۰۰ نسخه

فهرست مطالب

چکیده

بلخ با پیشینهٔ باستانی بیش از دو صد و پنجاه هزارساله و تاریخ نزدیک به شش‌هزارسالهٔ خود به عنوان یکی از زیست‌گاه‌های انسان‌های نخستین و گهوارهٔ فرهنگ و تمدّن آریایی از جای‌گاه مهمّ گردش‌گری در سطح کشور، منطقه و جهان برخوردار است. این سرزمین سرشار از ظرفیّت‌ها و جاذبه‌های طبیعی و انسانی گردش‌گری است. موجودیّت ساحه‌های باستانی دوره‌های پیش از تاریخ و بناهای تاریخی دوره‌های پیش از اسلام و دوره‌های اسلامی و به همین‌گونه چشم‌اندازهای شگفت‌انگیز طبیعی‌یی که نام و نشان شان با استوره‌ها و حماسه‌های کهن آریایی گره خورده اند و هم‌چنین جشن‌ها و آیین‌ها و بازی‌های کهن محلّی، ادبیّات و موسیقی محلّی، پیشه‌های سنّتی و ساخته‌های دستی و خوراکه‌های گوناگون محلّی و نمادهای زنده‌گی معاصر و نیز حیات وحش، گیاهان وحشی و دارویی و فراورده‌های کشاورزی، دام‌داری و باغ‌داری در بلخ، زمینهٔ کشاندن گردش‌گران داخلی و خارجی فراوانی را به این سرزمین فراهم آورده است. معرفی ظرفیّت‌ها و جاذبه‌های گردش‌گری بلخ موضوع محوری و بنیادینی است که در این پژوهش بدان پرداخته است.

در این پژوهش کوشش شده است تا در آغاز دربارهٔ گردش‌گری و انواع و جاذبه‌های آن و سازمان‌های مهمّ گردش‌گری جهان روشنی انداخته شود و سپس با پیش‌درآمدی دربارهٔ تاریخ بلخ و جغرافیای اداری کنونی آن و آوردن دیدگاه‌های گردش‌گران و سفرنامه‌نویسان شناخته‌شده از بلخ، به وضعیّت نهادهای گردش‌گری بلخ از جمله تاریخچهٔ اداره‌های گردش‌گری بلخ و معرفی قانون‌ها، آیین‌نامه‌ها و کارشیوه‌های گردش‌گری کشور و شرکت‌ها و مهمان‌خانه‌های سیاحتی بلخ پرداخته شود و سرانجام ظرفیّت‌ها و جاذبه‌های گوناگون گردش‌گری بلخ به گونهٔ همه‌جانبه بررسی و شناسانده شوند.

بلخ با آن که ظرفیّت‌ها و جاذبه‌های گردش‌گری فراوانی دارد، امّا متأسفانه تا کنون در راستای شناخت همه‌جانبهٔ آن‌ها کدام کار بنیادینی صورت نگرفته است، بنابرین، پژوهش در این زمینه یک نیاز جدّی برای گسترش و بالنده‌گی صنعت گردش‌گری در این سرزمین و در نتیجه توسعهٔ بیش‌تر اقتصادی و بلندبردن سطح درآمد ملّی کشور می‌باشد.

این پژوهش نشان می‌دهد که نبود برنامه‌ریزی به‌تر و سرمایه‌گذاری بیش‌تر برای نگه‌داری و پاس‌داری از میراث‌های طبیعی و فرهنگی که بن‌مایه‌های جاذبه‌های گردش‌گری را تشکیل می‌دهند و به همین‌گونه نبود کارشیوه‌های کاراَ در زمینهٔ شناخت درست ظرفیّت‌ها و جاذبه‌های گردش‌گری

به‌ویژه برای سامان‌بخشی کارکردهای شرکت‌های خصوصی گردش‌گری و مهمان‌خانه‌های سیاحتی و سرانجام کمبود امکانات رفاهی برای گردش‌گران در پهلوی شرایط دشوار امنیّتی از عوامل عمدۀ عدم توسعۀ صنعت گردش‌گری در کشور استند.

این پژوهش به عنوان نخستین پژوهش ویژه و منحصربه‌فرد در زمینۀ معرفی ظرفیّت‌ها و جاذبه‌های گردش‌گری بلخ که با روی‌کرد به سرچشمه‌های معتبر و دست یکم انجام یافته است، منبع قابل اعتمادی برای پژوهنده‌گان آینده است و راه را برای پژوهش‌های گسترده‌تر آینده در شناخت ژرف‌تر این شگفتی‌های بلخ می‌گشاید.

واژه‌گان کلیدی:

جاذبه‌های گردش‌گری بلخ، جاذبه‌ها، گردش‌گر، گردش‌گری، بلخ.

پیش‌گفتار

به سلسلهٔ آثاری که در معرفی زادگاه خود، بلخ بامی، نگاشته ام، در این اثر، منابع، ظرفیّت‌ها و جاذبه‌های سیاحتی آن را به شناسایی گرفته ام. آن‌چه که مرا به این پژوهش دامنه‌دار واداشت، نبود سرچشمه‌ها و کتاب‌های مورد نیاز برای دانش‌پژوهان این رشته دربارهٔ جاذبه‌های گردش‌گری بلخ بود. با توجّه به این که منابع، ظرفیّت‌ها و جاذبه‌های گردش‌گری یک سرزمین در واقع همهٔ گستره‌های جغرافیایی و تاریخی آن سرزمین و گوشه‌های گوناگون زنده‌گی باشنده‌گان آن را در بر می‌گیرند، در این کتاب به جلوه‌هایی رنگینی از چشم‌اندازها و داشته‌های طبیعی بلخ گرفته تا میراث‌های تاریخی و فرهنگی ملموس و غیر ملموس و زنده‌گی اجتماعی و مردم‌شناسی باشنده‌گان این مرز و بوم روبه‌رو می‌شویم.

برای این که خواننده‌گان به راحتی وارد موضوع اصلی کتاب شوند، در آغازین بخش این اثر به معرفی همه‌جانبهٔ صنعت گردش‌گری از جمله تعریف‌هایی از گردش‌گر و گردش‌گری، انواع گوناگون گردش‌گری و منابع طبیعی و انسانی آن و نیز سازمان‌های مهمّ گردش‌گری جهان پرداخته شده است.

دومین بخش کتاب به شناسایی استان بلخ اختصاص داده شده است. خواننده‌گان در این بخش، به فشردهٔ تاریخ بلخ از دوره‌های پیش از تاریخ و دوره‌های تاریخی پیش از اسلام و دوره‌های اسلامی تا روزگار کنونی، و هم‌چنین جغرافیای اداری استان امروزی بلخ به شمول مرکز، شهرستان‌های چهارده‌گانه و شهر مرزی حیرتان آشنا می‌شوند.

در بخش سوم کتاب، بلخ از زاویهٔ دید گردش‌گران و سفرنامه‌نویسان شناخته‌شدهٔ جهان و منطقه و کشور از روزگاران کهن تا امروز، نگریسته می‌شود. مطالعهٔ این بخش به دنبال بخش پیشین برای خواننده که با تاریخ و جغرافیای بلخ آشنا شده است بسیار دل‌چسپ خواهد بود. این بخش حتّی برای خود مردم بلخ و کسانی که به این سرزمین در گذشته‌های سفری داشته اند نیز خاطره‌انگیز خواهد بود آنان را پابه‌پای سفرنامه‌نویسان به گوشه گوشهٔ تاریخ و جغرافیای خواهد برد. در این بخش کوشش بر این بوده تا متن اصلی گزارش‌های گردش‌گران و سفرنامه‌نویسان فراهم آیند.

بخش چهارم، ویژۀ فعالیّت نهادهای گردش‌گری بلخ است. در این‌جا ضمن معرفی تاریخ‌چۀ فعالیّت نهادهای گردش‌گری در بلخ و قانون‌ها و کارشیوه‌های گردش‌گری کشور و نیز شرکت‌ها و هتل‌های گردش‌گری بلخ، آمارهایی از ورود گردش‌گران به بلخ و درآمد گردش‌گری در بلخ نیز ارائه شده اند.

در بخش پنجم، که بنیادی‌ترین بخش کتاب است، منابع، ظرفیّت‌ها و جاذبه‌های گردش‌گری استان بلخ به گونۀ همه‌جانبه و مفصّل به معرفی گرفته شده اند. این بخش دربرگیرندۀ معرفی همۀ ظرفیّت‌ها و جاذبه‌های طبیعی بلخ، چون کوه‌ها و تنگی‌ها، دشت‌ها و تپه‌ها، چشمه‌ها، رودها، جنگل‌ها و نی‌زارها، درختان، گل‌ها و گیاهان خودرو و جان‌وران و پرنده‌گان وحشی و به همین‌گونه جاذبه‌های انسانی، چون ساحه‌های باستانی، بناهای تاریخی، شخصیّت‌های علمی و ادبی جهانی بلخ، دانش‌گاه‌ها و مؤسسه‌های آموزش‌های عالی بلخ، بیمارستان‌ها، پارک‌های شهری، ورزش‌گاه‌ها و نمادهای زنده‌گی معاصر و نیز جشن‌ها و آیین‌های مردمی، بازی‌های محلّی، پیشه‌های سنّتی و ساخته‌های دستی، سروده‌های عامیانه و موسیقی محلّی، از جمله معرفی آله‌های گوناگون موسیقی محلّی و معرفی کوتاه آوازخوانان و نوازنده‌گان شناخته‌شدۀ محلّی، خوراکه‌های محلّی از گونۀ غذاها، نوشابه‌ها و شیرینی‌ها و باغ‌داری، کشاورزی و دام‌داری در بلخ است.

و سرانجام، نتیجه‌گیری پژوهش، چالش‌ها و دشواری‌های فراراه صنعت گردش‌گری در بلخ و پیش‌نهادها برای حلّ آن‌ها و فهرست سرچشمه‌ها که دربرگیرندۀ کتاب‌ها، نشریّه‌ها و برگ‌های اینترنتی اند پایان‌بخش این اثر استند.

در معرفی جاذبه‌های گردش‌گری بلخ کوشش شده است تا نگاهی بر پشینۀ آن‌ها نیز انداخته شود و نیز در برخی از موارد به بازتاب این جاذبه‌ها در سروده‌های شاعران پیشین و معاصر نیز اشاره رفته است. به همین‌گونه برای ایجاد سهولتی بیش‌تر به خواننده‌گان و پژوهنده‌گان، سال‌ها هم‌زمان به هجری خورشیدی و میلادی آمده اند. تلفّظ برخی از نام‌ها و نام‌واژه‌های خارجی، به حروف لاتین در پانویس صفحۀ مربوط و ارجاع به منابع به گونۀ درون‌متنی آمده است و در لابه‌لای متن اصلی، تصویرهای مرتبط به جاذبه‌های گوناگون گردش‌گری بلخ و پس از نتیجه‌گیری، دشواری‌ها و چالش‌ها و پیش‌نهادها، فهرست منابع به ترتیب حرف‌های الف‌با جا داده شده اند.

درخور یادکرد است که هستۀ مطالب مربوط به معرفی ساحه‌های باستانی و بناهای تاریخی را داشته‌های کتاب «ساحه‌های باستانی و بناهای تاریخی»، اثر خودم، تشکیل می‌دهد و نیز در معرفی برخی از جشن‌ها و جشن‌واره‌های بلخ از اثر پژوهشی دیگرم، کتاب «جشن‌های آریایی»، و در معرفی شخصیّت‌های علمی و ادبی جهانی بلخ از کتاب «تاریخ ادبیّات بلخ»، اثر پژوهشی دیگر خود، بیش‌ترین سود را برده ام. با آن‌هم با توجّه به گسترده‌گی موضوع پژوهش، برای نگارش این اثر به منابع فراوانی نیاز بود که متأسفانه در برخی از موارد به کم‌بود و حتّا نبود منابع مواجه شده ام. بلخ با این‌همه نام و نشان و آوازه‌اش، از ناحیۀ نبودِ منابع مدوّنی که پژوهنده‌گان را در شناخت همه‌جانبۀ آن یاری رسانند

سخت رنج می‌بَرَد. برای پرکردن این خلای معلوماتی، دانش‌مندان، به‌ویژه سربرآورنده‌گان بلخ بامی باید دست به کار شوند. تا جایی که در هنگام نگارش این اثر برایم معلوم شد، تا کنون دربارهٔ میراث‌های غیر ملموس فرهنگی بلخ هیچ‌گونه کاری از سوی دانش‌مندان و نهادهای ذی‌ربط صورت نگرفته است. همه می‌دانند که سرزمین بلخ سرشار از چنین میراث‌هاست، میراث‌هایی که هنوز هم در زنده‌گی روزمرهٔ مردم آن به زنده‌گی خود ادامه می‌دهند، امّا وقتی بخواهیم دربارهٔ این میراث‌ها معلومات اندکی فراهم آوریم در لابه‌لای نوشته‌ها به یک خاموشی مطلق روبه‌رو می‌شویم. دربارهٔ معرفی پیشه‌های سنّتی و ساخته‌های دستی بلخ کاری صورت نگرفته است و به همین‌گونه سروده‌های عامیانه و موسیقی محلّی بلخ ناشناخته باقی مانده اند و حتّا جزوهٔ کوچکی هم دربارهٔ معرفی نوازنده‌گان و محلّی‌خوانان بلخ نمی‌یابیم. افسانه‌ها و قصّه‌ها و در مجموع ادبیّات شفاهی و فولکوریک این سرزمین را کسی جمع‌آوری نکرده است و این در حالی ا ست که در برخی از مناطق کشور خود این مشکل را نداریم. برخی از اداره‌هایی که می‌توانند مراجعی برای گردآوری بخشی از معلومات مورد نیاز این اثر باشند نیز فاقد بایگانی منظمّی بودند و یا اطّلاعات نادرست و ناقصی را ارائه می‌کردند؛ به گونهٔ نمونه در منبع معلوماتی یکی از اداره‌های معتبر، آمار ثبت‌شدهٔ ده‌کده‌های موجودِ شهرستان‌های استان بلخ، در متن و در جدول، از هم متفاوت اند.

تهیّهٔ عکس‌های جاذبه‌های گردش‌گری بلخ به ویژه عکس‌هایی از برگزاری آیین‌ها و جشن‌های مردمی و اجرای بازی‌های محلّی و عکس‌های مرتبط به میراث‌های فرهنگی غیر ملموس دیگر نیز کار آسانی نبود و حتّا دست‌رسی به عکس‌هایی از برخی از ساحه‌های باستانی و بناهای تاریخی که در مناطق دوردست قرار دارند نیز مشکل‌آفرین بود که به یاری شماری از دوستان فرهنگی خود توانستم تا اندازه‌یی این کار را انجام بدهم، در پهلوی این که برخی از عکس‌های مورد نیاز را از برگ‌های اینترنتی به دست آوردم. جا دارد تا از هم‌کاران ادارهٔ اطّلاعات و فرهنگ بلخ: جناب مهندس آرش بوستانی و جناب مهندس محمّدداؤود صادق، نماینده‌گان دفتر فرهنگی آقاخان در بلخ، جناب عبدالواحد احدی، آمر گردش‌گری، جناب ذبیح‌الله آریایی، آمر فرهنگ و هنر، جناب شاه‌محمّدحکیم، مدیر کلّ حفظ میراث‌های فرهنگی، جناب محمّدصادق صادق سرمست‌زاده، مدیر کلّ هنر، جناب عبدالرؤوف رحمانی، فرمان‌ده قطعهٔ محافظ آثار باستانی در استان بلخ، هم‌سرم بانو مینا خلیق و سایر هم‌کاران، دوستان و نیز اداره‌هایی که در تهیّهٔ معلومات دربارهٔ پیشه‌های سنّتی، جشن‌ها، مهمان‌خانه‌ها و شرکت‌های سیاحتی، بیمارستان‌ها، دانش‌گاه‌ها، آمار گردش‌گران و درآمدهای گردش‌گری و سایر موضوع‌ها و تهیّهٔ عکس‌های مورد نیاز یاری رسانیده اند و نیز از جناب سیّد علی موسوی سانچارکی به خاطر برگ‌آرایی کتاب و از شرکت محترم کتاب شاه‌محمّد، که امکان چاپ این کتاب را فراهم آورده اند کمال سپاس‌گزاری خود را ابراز بدارم.

خداوند لوح و قلم را سپاس‌گزارم که این‌جانب را توفیق عنایت کرد تا به رغم این همه دشواری‌ها بتوانم با نگارش و چاپ و نشر کتاب «جاذبه‌های گردش‌گری بلخ» یک بار دیگر خدمتی را در معرفی بیش‌تر زادگاه خود، بلخ بامی، که شهرتی جهانی دارد، انجام بدهم و از خواننده‌گان گرامی خواهش‌مندم تا برای پربارساختن این اثر در چاپ‌های آینده، از ارائهٔ پیش‌نهادها و دیدگاه‌های ره‌نمودی خویش، مرا بهره‌مند سازند.

صالح‌محمّد خلیق

مزار شریف، مرکز استان بلخ افغانستان،

۱ اسد/ مرداد ۱۳۹۹ هجری خورشیدی/ ٥٦٩٩ آریایی جمشیدی

مقدّمه

بلخ، به عنوان یکی از باستانی‌ترین نقاط جهان که در آن کهن‌ترین زیست‌گاه‌های انسان‌های نخستین شکل گرفته است و نیز به حیث گهوارهٔ فرهنگ و تمدّن آریایی و مادر شهرهای جهان، از جای‌گاه والایی در تاریخ کشور، منطقه و جهان برخوردار است و با توجّه به شهرت فروان، شگفتی‌های طبیعی و بازمانده‌های فرهنگی ملموس و غیر ملموس خود می‌تواند یکی از پرجاذبه‌ترین سرزمین‌ها برای گردش‌گران باشد. معرفی همه‌جانبه و گستردهٔ منابع، ظرفیّت‌ها و جاذبه‌های بلخ راه را برای رفت‌وآمد بیش‌تر گردش‌گران و برای بالنده‌گی صنعت گردش‌گری در این سرزمین هموار خواهد کرد.

بلخ با داشتن ساحه‌های باستانی از دوره‌های پارینه‌سنگی و بناها و آثار تاریخی نزدیک به شش‌هزارساله و هم‌چنین چشم‌اندازهای طبیعی‌یی که بسیاری از آن‌ها در استوره‌های کهن و حماسه‌های آریایی نام و نشان درخشانی دارند و در کنار آن‌ها کهن‌ترین جشن‌ها و آیین‌ها و بازی‌ها، ادبیّات و موسیقی محلّی، پیشه‌های سنّتی و ساخته‌های دستی و خوراکه‌های محلّی و مظاهر زنده‌گی معاصر و امثال آن‌ها و نیز حیات وحش، گیاهان وحشی و دارویی فراورده‌های باغ‌داری، دام‌داری و کشاورزی، می‌تواند گردش‌گران داخلی و خارجی زیادی را به سوی خود بکشانَد.

برخی از ساحه‌های باستانی بلخ در یک و نیم دههٔ پسین مورد مطالعات و کاوش‌های باستان‌شناختی قرار گرفته اند و بسیاری از بناهای تاریخی بلخ مرمت حفاظتی شده اند و امّا در بخش حفاظت از میراث‌های فرهنگی غیر ملموس کاری بنیادینی صورت نگرفته است و تأسیسات سیاحتی نیز برای جاذبه‌های طبیعی و انسانی ساخته نشده اند. ارچند در حال حاضر در استان بلخ بخشی به نام «گردش‌گری» در چهارچوب ادارهٔ اطّلاعات و فرهنگ بلخ و ادارهٔ دیگری به نام «افغان‌تور» و نیز حدود بیش از ۴۰ شرکت و ۲۰ هتل گردش‌گری فعالیّت دارند، امّا جاذبه‌های گردش‌گری بلخ در مجموع به گونهٔ همه‌جانبه شناسانده نشده اند. گفته می‌شود که افغانستان با برقراری صلح و ثبات و امنیّت سرتاسری گنجایش پذیرایی ۲ تا ۳ میلیون گردش‌گر خارجی را خواهد داشت، در حالی که امروز سالانه تنها برای صدهزار تن از شهروندان خارجی روادید گردش‌گری داده می‌شود و درآمد سالانهٔ کشور از صنعت گردش‌گری یک میلیارد افغانی برآورد شده است و در این میان سهم بلخ ورود حدود

بیش از ۴۰۰ گردش‌گر خارجی در یک سال به این استان و درآمد سالانۀ حدود بیش از یک میلیون افغانی است.

بدون تردید در پهلوی شرایط خوب امنیّتی، معرفی جاذبه‌های گردش‌گری نیز نقشی بزرگی را در کشاندن گردش‌گران به یک منطقه بازی می‌کند و از همین‌رو این پژوهش در بالنده‌گی و گسترش صنعت گردش‌گری در بلخ تأثیرگذاری ویژۀ خود را خواهد داشت.

تعریف مسأله و پرسش‌های اصلی پژوهش

سرزمین بلخ با پیشینۀ باستانی حدود دو صد و پنجاه هزارسالۀ پیش از میلاد و تاریخ شش ـ هفت هزارسالۀ خود یکی از کهن‌ترین سرزمین‌های افغانستان امروز، خراسان دی‌روز و آریانای بزرگ است که در دل آن از کهن‌ترین زیست‌گاه‌های انسان‌های نخستین تا کهن‌ترین شهر جهان شکل گرفته اند و به عنوان خاست‌گاه تمدّن و فرهنگ آریایی آیین‌های مهر و مزدایسنا را که از بزرگ‌ترین جهان‌بینی‌های جهان اند پرورانده است.

در بلخ از همۀ دوره‌های پیش از تاریخ و دوره‌های تاریخی نشانه‌ها و یادگارهایی به جا مانده اند که برای گردش‌گران از اهمیّت ویژه‌یی برخوردار اند. بسیاری از جشن‌ها و آیین‌ها و بازی‌های مردمی، ادبیّات عامیانه و موسیقی محلّی و هنرهای زیبای دیگر مروّج در بلخ، صنایع دستی و فراورده‌های فرهنگی، کشاورزی، دام‌داری و باغ‌داری بلخ، که جاذبه‌های انسانی گردش‌گری را می‌سازند نیز ریشه در تاریخ کهن این سرزمین دارند و از نگاه تاریخی‌بودن خود نیز می‌توانند برای گردش‌گران جالب و دیدنی باشند.

جغرافیای بلخ زمینۀ روی‌دادهای مهمّ استوره‌یی و حماسی و نیز تاریخی بوده است و بسیاری از نام‌جای‌های آن ریشه در دل استورها و تاریخ دارند و از همین رو حتّا کوه‌ها، رودها و بسیاری از جاهای طبیعی آن نیز افزون از این که از جاذبه‌های زیبای طبیعی گردش‌گری به شمار می‌روند هم‌زمان می‌توانند به حیث یک جاذبۀ فرهنگی نیز مورد توجّه گردش‌گران قرار بگیرند.

با آن که بلخ از نگاه داشتن ظرفیّت‌ها و منابع گردش‌گری پربار است، امّا تا کنون این ظرفیّت‌ها و جاذبه‌ها به گونه‌یی بایسته و شایسته معرفی نشده اند، تا جایی که حتّا بسیاری از باشنده‌گان خود بلخ شناخت کاملی از این داشته‌های سرزمین شان ندارند. نبود منابع معلوماتی کافی و نبود نشریّه‌های ویژه در زمینۀ شناسایی جاذبه‌های گردش‌گری به زبان‌های بین‌المللی از عوامل عمدۀ رکود و کم‌رنگی صنعت گردش‌گری در بلخ و سراسر کشور است. بنابراین، شناخت همه‌جانبۀ جاذبه‌های گردش‌گری این سرزمین که این پژوهش به آن پرداخته است افزایش شمار بازدیدکننده‌گان و گردش‌گران را در قبال خواهد داشت و این خود باعث فراهم‌آوری زمینه‌های کار برای مردم محل و بلندبردن سطح اقتصاد ملّی می‌گردد.

در این اثر کوشش بر آن بوده است تا به پرسش‌های اصلی زیر پاسخ داده شود:

ـ بلخ به عنوان یک منطقهٔ سیاحتی چه پیشینه‌یی دارد و جغرافیای امروزی آن دربرگیرندهٔ کدام واحدهای اداری اند؟

ـ بلخ در گزارش‌ها و سفرنامه‌های گردش‌گران شناخته‌شده چه‌گونه بازتاب یافته است؟

ـ وضعیّت صنعت گردش‌گری و فعالیّت نهادهای گردش‌گری در بلخ چه گونه است؟

ـ در بلخ کدام ظرفیّت‌ها و جاذبه‌های گردش‌گری وجود دارند و وضعیّت آن‌ها چه‌گونه است؟

پیشینه و ضرورت نگارش و تدوین این اثر

گردش‌گری به عنوان یکی از پردرآمدترین صنعت در جهان، امروز در محراق توجّه دولت‌ها قرار دارد. با توجّه به نقشی که این صنعت در رشد اقتصادی کشورها بازی می‌کند، در افغانستان نیز در سال ۱۳۳۷ هجری خورشیدی/ ۱۹۵۸ میلادی اداره‌یی به نام گردش‌گری پی‌ریزی شد که در سال ۱۳۴۴ هجری خورشیدی/ ۱۹۶۵ میلادی عضویّت سازمان جهانی گردش‌گری را به دست آورد. امّا صنعت نوپای گردش‌گری در کشور پس از یک دورهٔ بیست‌سالهٔ درخشش خود با وقوع کودتای هفت اردیبهشت ۱۳۵۷ هجری خورشیدی/ بیست و هفتم آوریل ۱۹۷۸ میلادی و آغاز جنگ‌ها و نابه‌سامانی‌های دوام‌دار در اثر فروکش‌کردن ورود گردش‌گران به کلّی کم‌رنگ شد و هنوز هم با وجود کوشش‌های نهادهای مسؤول دولتی در راستای گسترش و بالنده‌گی این صنعت، جای‌گاه بایستهٔ خود را بازنیافته است. یکی از راه‌های تشویق و جلب و جذب گردش‌گران، راه‌اندازی تبلیغات گسترده دربارهٔ جاذبه‌های گردش‌گری کشور است که متأسفانه در این گستره کاری اساسی انجام داده نشده است. وزارت اطّلاعات و فرهنگ کشور برای رشد صنعت گردش‌گری بخش‌های گردش‌گری را در کابل و استان‌های دیگر کشور از جمله در بلخ فعال نگاه داشته و نیز بناهای تاریخی فراوانی را مرمت حفاظتی کرده است و نشریّه‌هایی را نیز هرازگاهی دربارهٔ جاذبه‌های گردش‌گری کشور منتشر می‌سازد و به همین‌گونه شماری از دانش‌مندان کشور، کتاب‌هایی را در این باره نگاشته و چاپ کرده اند و امّا این کارها برای کشوری که ظرفیّت‌ها و جاذبه‌های طبیعی و فرهنگی فراوانی دارد هرگز بسنده نیستند. تا جایی که برای نگارنده معلوم است، در راستای معرفی جاذبه‌های گردش‌گری افغانستان از طریق نگارش و چاپ کتاب، بیش‌ترین خدمت را دانش‌مند معاصر کشور ما، محمّدعظیم عظیمی، انجام داده است. «جغرافیای توریستی افغانستان» (تهران، ۱۳۹۱ هجری خورشیدی)، «افغانستان و نقاط شگفت‌انگیز آن» (بی جا، ۱۳۹۰ هجری خورشیدی)، «آشنایی با بناهای تاریخی افغانستان» (۱۳۹۱ هجری خورشیدی)، «اکوتوریسم در افغانستان» (کابل، ۱۳۹۱ هجری خورشیدی)، «میراث فرهنگی و گردش‌گری افغانستان» (کابل، ۱۳۹۴ هجری خورشیدی) و چند اثر دیگر از آثار ارزش‌مندی اند که با خامهٔ توانای این دانش‌مند به نگارش درآمده اند. شماری از دانش‌مندان کشور دربارهٔ جغرافیای طبیعی و اقتصادی افغانستان و یا دربارهٔ بناهای

تاریخی نیز پژوهش‌هایی را انجام داده اند که از آن جمله کتاب «قاموس جغرافیایی افغانستان» (استانبول، ۲۰۱۴ میلادی)، اثر محمّدحکیم ناهض، وکتاب‌های «دانستنی‌ها پیرامون جغرافیای عمومی افغانستان» (بی جا، ۱۳۹۰ هجری خورشیدی) و «جغرافیای عمومی ولایات افغانستان» (بی جا، ۱۳۹۴ هجری خورشیدی)، آثار سلطان‌محمّد انصاری، درخور توجّه اند.

در این میان دربارهٔ تاریخ و جغرافیای تاریخی بلخ و بناهای تاریخی آن نیز آثار ارزنده‌یی از دانش‌مندان بزرگ داخلی و خارجی در دست داریم که مهم‌ترین آن‌ها عبارت اند از «جغرافیای تاریخی بلخ» (تهران، ۱۳۸۸ هجری خورشیدی)، اثر محمّدامین زوّاری، «تاریخ عمومی شهر بلخ در قرون وسطی» (تهران، ۱۳۸۱ هجری خورشیدی)، اثر احرار مختارف، «بلخ کهن‌ترین شهر ایرانی آسیای مرکزی در قرون نخستین اسلامی» (تهران، ۱۳۷۶ هجری خورشیدی)، اثر دکتر آزرمی‌دخت مشایخ فریدنی، «جغرافیای تاریخی بلخ و جیحون و مضافات بلخ» (تهران، ۱۳۷۶ هجری خورشیدی)، اثر دکتر الهامه مفتاح، «بلخ در تاریخ و ادب فارسی» (تهران، ۱۳۷۱ هجری خورشیدی)، اثر دکتر سیّد ابوطالب میرعابدینی، «ساحه‌ها و آثار باستانی بلخ تاریخی» (کابل، ۱۳۹۲ هجری خورشیدی)، اثر محمّدصدّیق رازقی نریوال، «بلخ در گذر زمانه‌ها» (کابل، ۱۳۸۷ هجری خورشیدی) و «ویژه‌گی‌های جغرافیایی و تاریخی بلخ» (کابل، ۱۳۸۶ هجری خورشیدی) از آثار سلطان‌محمّد انصاری و کتاب‌های دیگر. و امّا تا کنون کدام اثری ویژه دربارهٔ معرفی جاذبه‌های گردش‌گری بلخ نگاشته نشده است و از این رو پژوهش حاضر در نوع خود می‌تواند بی‌پیشینه و منحصربه‌فرد باشد.

در شرایط کنونی که شیرازهٔ همهٔ بنیادهای اقتصادی کشور از هم گسیخته اند، توجّه به گسترش و بالنده‌گی صنعت گردش‌گری بدون تردید به کارآفرینی برای شهروندان و بلندبردن سطح درآمد ملّی و بیرون‌رفت از وضعیّت کنونی کمکی فراوان خواهد کرد و راه‌اندازی تبلیغاتی گسترده و پی‌هم در بارهٔ ظرفیّت‌ها و جاذبه‌های گردش‌گری کشور، راه را برای کشاندن شمار بیش‌تر گردش‌گران به کشور باز خواهد کرد و از این نگاه، معرفی همه‌جانبهٔ ظرفیّت‌ها و جاذبه‌های گردش‌گری کشور یک نیاز جدّی است و کتاب حاضر که به معرفی جاذبه‌های گردش‌گری بلخ پرداخته است، یک می‌تواند گامی ارزنده‌یی در این راستا شمرده شود. این پژوهش می‌تواند انگیزه‌یی برای انجام‌دادن پژوهش‌هایی مفصّل‌تر دربارهٔ تمام انواع ظرفیّت‌ها و جاذبه‌های گردش‌گری بلخ باشد.

فرضیّه‌های پژوهش

ـ بلخ به عنوان یکی از باستانی‌ترین زیست‌گاه‌های انسان و خاست‌گاه فرهنگ و تمدّن آریایی یکی از مناطق مهمّ گردش‌گری در کشور، منطقه و جهان است؛

ـ توسعهٔ صنعت گردش‌گری در بلخ می‌تواند در افزایش درآمد ملّی و بلندبردن سطح اقتصاد کشور نقش بزرگی داشته باشد.

ـ معرفی همه‌جانبهٔ ظرفیّت‌ها و جاذبه‌های گردش‌گری بلخ می‌تواند در کشاندن شمار بیش‌تر بازدیدکننده‌گان و گردش‌گران به این سرزمین اثرگذار باشد.

آماج‌های پژوهش

این پژوهش برای رسیدن به آماج‌های زیرین انجام داده شده است:

ـ معرفی پیشینهٔ بلخ و جغرافیای اداری کنونی آن و جای‌گاه آن به عنوان یک منطقهٔ سیاحتی؛

ـ آشنایی با دیدگاه‌ها، گزارش‌ها و سفرنامه‌های گردش‌گران شناخته‌شده دربارهٔ بلخ؛

ـ روشن‌ساختن وضعیّت صنعت گردش‌گری در بلخ و چه‌گونه‌گی فعالیّت نهادهای گردش‌گری در این سرزمین؛

ـ شناخت ظرفیّت‌ها و جاذبه‌های گوناگون گردش‌گری بلخ؛

ـ جلب و جذب بیش‌تر گردش‌گران به بلخ از طریق معرفی ظرفیّت‌ها و جاذبه‌های گردش‌گری آن؛

ـ توسعهٔ بیش‌تر صنعت گردش‌گری در بلخ.

روش پژوهش و ابزار گردآوری معلومات و روش تجزیّه و تحلیل داده‌ها

روش انجام‌دادن این پژوهش، سندکاوی و تحلیل محتوایی و روش گردآوری معلومات در این پژوهش، نمونه‌برداری است و ابزار گردآوری معلومات عبارت اند از کتاب‌ها و مقاله‌ها و مدارک و اسناد رسمی چون نامه‌ها، جدول‌ها و گزارش‌ها و به همین‌گونه چشم‌دیدهای نگارنده.

روش تجزیّه و تحلیل داده‌ها در این پژوهش، به گونه‌یی است که نخست اطّلاعات گردآوری‌شده از منابع از نگاه موضوع و محتوا دسته‌بندی و سپس زیر عنوان‌هایی جداگانه به تجزیّه و تحلیل و بررسی گرفته شده اند.

کاربردهای متصوّر از پژوهش و مراجع استفاده‌کنندهٔ آن

این پژوهش کاربردهای زیر را دارد:

ـ به‌دست‌آوردن معلومات کلّی دربارهٔ گردش‌گری و انواع و جاذبه‌های آن و سازمان‌های مهمّ گردش‌گری در جهان؛

ـ آشنایی با روی‌دادهای تاریخی بلخ و جغرافیای اداری کنونی مرکز و شهرستان‌های آن و ارزش‌مندی آن از نگاه گردش‌گری؛

ـ به‌دست‌آوردن معلومات دربارهٔ وضعیّت صنعت گردش‌گری و فعالیّت نهادها، شرکت‌ها و مهمان‌خانه‌های سیاحتی در بلخ؛

ـ شناخت انواع گوناگون ظرفیّت‌ها، منابع و جاذبه‌های گردش‌گری در بلخ.

و مراجع استفاده‌کننده از این پژوهش عبارت اند از دانش‌مندان، پژوهش‌گران، فرهنگیان، استادان دانش‌گاه‌ها، اعضای فرهنگستان‌ها، آموزگاران، دانش‌جویان، دانش‌آموزان، گردش‌گران و بازدیدکننده‌گان بلخ، دست‌اندرکاران سازمان‌ها و نهادهای گردش‌گری و دل‌بسته‌گان تاریخ، جغرافیا، فرهنگ، هنر و گردش‌گریِ افغانستان به‌ویژه استان بلخ.

معلوماتی کلّی دربارهٔ گردش‌گری

در این بخش در آغاز تعریف‌هایی از گردش‌گر و گردش‌گری ارائه و سپس انواع گردش‌گری از نگاه مقاصد گوناگون معرفی می‌شوند و به دنبال آن سخن دربارهٔ جاها و جاذبه‌های گردش‌گری و سازمان‌های مهمّ گردش‌گری جهان می‌رود. با مرور به این بخش روشن می‌شود که مقصدی که گردش‌گران برای آن به گردش‌گری می‌پردازند تعیین‌کننده نوع گردش‌گری است و به این صورت برابر به تعداد مقاصد گردش‌گری انواع گوناگون گردش‌گری را می‌توان نام‌گذاری کرد. منابع و جاذبه‌های گردش‌گری را در یک دسته‌بندی کلّی به دو نوع طبیعی و انسانی دسته‌بندی می‌کنند که به چشم‌اندازهای طبیعی مانند کوه‌ها، غارها، دره‌ها و تنگی‌ها، دشت‌ها و جلگه‌ها، چشمه‌ها، آب‌شارها، رودخانه‌ها و دریاها و کناره‌های آن‌ها، دریاچه‌ها و تالاب‌ها و نیز حیات وحش جاذبه‌های طبیعی می‌گویند و جاذبه‌هایی را که با فعالیّت انسان‌ها شکل می‌گیرند، مانند جاذبه‌های تاریخی، فرهنگی، بازرگانی، روی‌دادهای خاص، پارک‌ها، جاذبه‌های مذهبی و امثال آن‌ها جاذبه‌های انسانی می‌نامند. در این بخش در کنار این که انواع گوناگون جاذبه‌های طبیعی و انسانی به معرفی گرفته می‌شوند به نمونه‌های هر نوع جاذبه که در استان بلخ وجود دارند نیز اشاره می‌شود.

تعریف‌های گردش‌گر و گردش‌گری

گردش‌گری یا جهان‌گردی دو واژهٔ مترادف زبان فارسی دری و برابر با واژهٔ «توریسم»[1] به زبان‌های اروپایی است. «توریسم» واژه‌یی است ساخته‌شده از دو جزء «تور»[2] برگرفته‌شده از ریشهٔ لاتینی «تورنوس»[3] به معنای «گردش» و پس‌وند «ایسم»[4] به معنای مکتب با طرز تفکّری خاص. در فرهنگ اکسفورد توریسم (گردش‌گری) به معناهای گوناگون از جمله: سفر کوتاه و گذرکردن از جایی، و یا تجارت تهیّهٔ خدمات و پذیرایی برای مردمانی که از یک جای دیدن می‌کنند، آمده است و در

---

۱ ـ Tourism

۲ ـ Tour

۳ ـ Tornus

۴ ـ Ism

فرهنگ وبستر نیز به مسافرتی گفته شده است که به منظور تجارت، لذّت‌بردن و یادگیری صورت گیرد و به نقطهٔ شروع بازگردد. (به نقل از منبع ۳۲۳)

واژهٔ توریسم (گردش‌گری) نخستین‌بار در سال ۱۱۹۰ هجری خورشیدی/ ۱۸۱۱ میلادی در مجلّه‌یی انگلیسی به نام «اسپورتینگ مگزین»[۱](مجلّهٔ ورزش) مطرح شد. در آن زمان این واژه به معنای مسافرت به منظور تماشای آثار تاریخی و بازدید از مناظر طبیعی برای کسب لذّت، به کار می‌رفت. (۸۷، ص ۳ ـ ۴)

در مجموع، گردش‌گری مجموعهٔ تعامل‌هایی است که در فرایند جذب و مهمان‌داری، بین گردش‌گران، سازمان‌های مسافرتی، دولت‌های مبدأ، دولت‌های میزبان و مردم محلّی برقرار می‌شوند. به عبارتی دیگر، گردش‌گری به مجموعهٔ فعالیّت‌هایی اطلاق می‌شود که در جریان مسافرت یک گردش‌گر اتفاق می افتند؛ (۸۷، ص ۵) این فرایند شامل هر فعالیّتی از قبیل برنامه‌ریزی سفر، مسافرت به مقصد، اقامت، بازگشت و حتّا یادآوری خاطرات آن نیز می‌شود و هم‌چنین فعالیّت‌هایی چون خرید کالاهای گوناگون و تعامل میان میزبان و مهمان را که گردش‌گر به عنوان بخشی از سفر انجام می‌دهد، نیز در بر می‌گیرد. (۳۲۳)

بربنیاد معانی عام، گردش‌گری به فعالیّت‌هایی گفته می‌شود که گردش‌گران و کسانی که تسهیلاتی برای آنان فراهم می‌آورند انجام می‌دهند و گردش‌گر نیز کسی است که به گردش و گشت‌وگذار می‌رود و در پی دیدن مناظر مختلف است. (۸۷، ص ۳)

گردش‌گری با آن که یک پدیدهٔ بسیار باستانی در زنده‌گی انسان‌هاست و از همان آغاز پیدایی بشر در میان هم‌بودهای انسانی در گونه‌های جابه‌جایی‌ها و مهاجرت‌ها، زنده‌گی کوچی‌گری، مسافرت‌ها و راه‌پیمایی‌ها و یا در گونه‌های سفرهایی برای مقاصد کشورگشایی، دادوستدهای بازرگانی، گشت‌وگذار، دیدووادید، کشفی و پژوهشی و ماجراجویی و... وجود داشته است و امّا از آن به عنوان یک پیشه و صنعت برای نخستین بار در سال ۱۳۱۶ هجری خورشیدی/ ۱۹۳۷ میلادی توسّط جامعهٔ ملل یاد شد و توماس ماک، گردش‌گر انگلیسی، را پدر گردش‌گری جهان نام نهادند. (۱۲۳، ص ۲۳)

باید گفت که اصطلاح گردش‌گری به مفهوم امروزی آن از سدهٔ سیزدهم هجری خورشیدی/ نوزدهم میلادی برای نخستین بار در فرانسه بر سر زبان‌ها افتاد و بیش‌تر به مسافرت‌هایی گفته می‌شد که به آماج استراحت، سرگرمی و آشنایی با سرزمین‌ها و مردم‌ها صورت می‌گرفتند، نه برای کسب درآمد و پرداختن به کار. (۱۲۳، ۲۴)

تعریف‌های اساسی برای گردش‌گری در سال ۱۳۴۷ هجری خورشیدی/ ۱۹۶۸ میلادی در سازمان ملل متّحد از سوی کمیسیون آمار آن سازمان وضع شدند؛ امّا در سال ۱۳۷۰ هجری خورشیدی/ ۱۹۹۱ میلادی این تعریف‌ها در کنفرانس سازمان جهانی گردش‌گری در اُتاوا بازنگری شدند و با افزودن برخی

---

۱ ـ Sporting Magazine

از پیش‌نهادها به آن‌ها، مورد پذیرش بسیاری از کشورها قرار گرفتند. سازمان جهانی گردش‌گری این پیش‌نهادها را در گزارشی به نام «توصیّه‌هایی در مورد آمارهای گردش‌گری» به چاپ رسانیده است. (۱۳۷، ص ۳۳)

سازمان جهانی گردش‌گری[1] گردش‌گری را چنین تعریف می‌کند:

«گردش‌گری عبارت است از مجموعهٔ کارهایی که یک فرد در سفر و در مکانی غیر از محیط عادی خود برای مدّتی که کم‌تر از ۲۴ ساعت و بیش‌تر از یک سال نیست، انجام می‌دهد، و هدف آن سرگرمی، تفرّج، استراحت، ورزش، دیدار با اقوام و آشنایان، کسب و کار، مأموریت، شرکت در سمینار یا کنفرانس، درمان، مطالعه، تحقیق، فعالیّت‌های مذهبی و فعالیّت‌هایی از این قبیل است». (به نقل از منبع ۸۷، ص ۴)

سازمان جهانی گردش‌گری از تعریف مسافر به عنوان بازدیدکننده دور می‌شود و بین گردش‌گر و سیّاح تفاوت قایل می‌شود.ا ز نگاه سازمان جهانی گردش‌گری در واقع، مسافران به چهار دسته بخش‌بندی می‌شوند:

۱ ـ بازدیدکننده‌گان محلّی؛

۲ ـ بازدیدکننده‌گان بین‌المللی؛

۳ ـ گردش‌گران بین‌المللی؛

۴ ـ بازدیدکننده‌گان یک روزه (ره‌گذران بین‌المللی). (۱۳۷، ص ۳۴)

بازدیدکنندهٔ محلی به شخصی گفته می‌شود که در کشور خود و برای دوره‌یی کم‌تر از ۱۲ ماه در محلّی در بیرون از محلّ اقامت خود برای دیدن آن محل سفر کند. گشت محلی از جای‌گاه مهمّی در گردش‌گری بین‌المللی برخوردار است و به گونهٔ میان‌گین ۸۰ درصد از مجموع گردش‌گری را می‌سازد. (۱۳۷، ص ۳۴)

بازدیدکنندهٔ بین‌المللی به شخصی گفته می‌شود که از کشوری دیگر برای مدّتی کم‌تر از ۱۲ ماه بازدید کند. (۱۳۷، ۳۴)

گردش‌گر بین‌المللی، به بازدیدکننده‌یی گفته می‌شود که به گونهٔ موقت و دست کم ۲۴ ساعت در یک کشور باقی بماند و انگیزهٔ سفرش گذراندن اوقات فراغت برای مقاصد گوناگونی چون سرگرمی، درمان، مطالعه، مسایل مذهبی یا ورزشی و یا مأموریت‌های شغلی، خانواده‌گی یا بازرگانی باشد. (۱۳۷، ۳۷)

بازدیدکنندهٔ یک‌روزه (ره‌گذر بین‌المللی) به بازدیدکنندهٔ خارجی‌یی گفته می‌شود که مدّت اقامتش بیش‌تر از ۲۴ ساعت نباشد. (۱۳۷، ۳۷)

---

[1] ـ WTO.

برای شناخت دقیق تفاوت میان بازدیدکننده‌گان گردش‌گر و غیر گردش‌گر، می‌توان هر دو دسته از بازدیدکننده‌گان را چنین مشخّص کرد:

بازدیدکننده‌گان گردش‌گر عبارت اند از:

۱ ـ کسانی که برای تفریح، دیدار نزدیکان، درمان و غیره مسافرت می‌کنند؛

۲ ـ کسانی که برای اشتراک در همایش‌ها و یا برای انجام‌دادن مأموریتی مسافرت می‌کنند، مانند دانش‌مندان، ورزش‌کاران و مدیران. کارمندان بلندرتبه با مأموریت کم‌تر از یک سال نیز در همین دسته اند؛

۳ ـ مسافران بازرگانی یعنی کارمندان بخش‌های بازرگانی و بن‌گاه‌های صنعتی؛

۴ ـ کسانی برای آموختن دانش و یا در هنگام تعطیل برای کار در خارج کشور مسافرت می‌کنند؛

۵ ـ مسافران کشتی‌های تفریحی که مدّت اقامت آنان حتّا از ۲۴ ساعت کم‌تر هم باشد؛

۶ ـ مسافران ترانزیتی که مدّت اقامت آنان کمابیش ۲۴ ساعت باشد؛

۷ ـ کارمندان هواپیماها و کارکنان کشتی‌هایی که در کشوری دیگر توقف می‌کنند؛

۸ ـ نوازنده‌گان و هنرمندانی که با کاروان گردش‌گران هم‌راه باشند.

و بازدیدکننده‌گان غیر گردش‌گر عبارت اند از:

۱ ـ کسانی که برای کار به کشوری می‌روند، چه با قرارداد و چه بدون قرارداد. این دسته دربرگیرندهٔ خدمهٔ شخصی و هم‌راهان آنان نیز می‌شود؛

۲ ـ مسافران مهاجر و پناهنده‌گان؛

۳ ـ کارکنان بن‌گاه‌های بین‌المللی که در یک کشور زنده‌گی و در کشوری دیگر کار می‌کنند؛

۴ ـ دیپلمات‌ها، کارکنان سفارت‌ها، افراد نیروهای ارتش که در خارج مستقر اند یک‌جا با خدمهٔ شخصی و هم‌راهان شان؛

۵ ـ کوچ‌نشین‌ها؛

۶ ـ مسافران ترانزیتی که محلّ ترانزیت یا بندر را ترک نمی‌کنند. (۱۳۷، ۳۹)

در هر حال، تعریفی ویژه برای گردش‌گری وجود ندارد.

از نظر کلتمن[۱] گردش‌گری «مسافرتی است کوتاه‌مدّت که از نقطه‌یی شروع و در نهایت به همان جا ختم می‌شود و در طول تاریخ مسافرت بر اساس یک برنامه و سفر خاص، مکان‌های متعددی دیده می‌شود و مبالغ زیادی ارز عاید کشور میزبان می‌گردد.» (به نقل از منبع ۱۲۳، ص ۲۳)

هم‌چنین به باور پل روبر،[۲] گردش‌گری عمل مسافرت‌کردن و رفتن به جایی غیر از مکان همیشه‌گی و متعارف زنده‌گی به منظور لذّت بردن است، حتّا اگر این کار با جابه‌جایی کوچکی هم‌راه

۱ ـ Coltman

۲ ـ Paul Rober

باشد، یا این که هدف اصلی از این جابه‌جایی غیر از تفنّن و لذّت‌جویی باشد. گردش‌گر نیز کسی است که این کار را انجام می‌دهد؛ یعنی به دلیل کنج‌کاوی یا فراغت، لذّت‌بردن و تفرّج و یا به منظور ادّعای این که «مسافرت» کرده است، به مسافرت می‌رود. (به نقل از منبع ۸۷، ص ۳)

در سال ۱۳۰۴ هجری خورشیدی/ ۱۹۲۵ میلادی کمیتهٔ ویژهٔ آمارگیری مجمع ملل، کسانی را که برای تفریح یا مقاصد شخصی و درمانی، شرکت در همایش‌ها و برنامه‌های فرهنگی و ورزشی و آیین‌های مذهبی و برای بازاریابی و بازرگانی مسافرت می‌کنند و نیز مسافران کشتی‌هایی را که در مسیر راه در بندری تا ۲۴ ساعت توقف کنند، گردش‌گر شناخته است. (۱۲۳، ص ۲۵؛ ۱۲۴، ص ۴۳)

در سال ۱۳۱۶ هجری خورشیدی/ ۱۹۳۷ میلادی کمیتهٔ ویژه‌یی در روم که برای بررسی پاره‌یی از مسایل صنعت گردش‌گری ساخته شد، به همهٔ کسانی که برای تفریح، مقاصد شخصی و یا درمانی، بازرگانی، شرکت در همایش‌ها و گردش دریایی مسافرت می‌کنند عنوان گردش‌گر داده است. (۱۲۳، صص ۲۵ ـ ۲۶؛ ۱۲۴، ص ۴۴) بنابر تعریف این کمیته: «افرادی که در یک دورهٔ ۲۴ساعته یا بیش‌تر به یک کشور خارجی سفر می‌کنند، گردش‌گر نامیده می‌شوند. این کمیته مسافرت‌های زیر را نیز به عنوان گردش‌گری شناخته است:

ـ افرادی که برای تفریح به دلایل شخصی و یا امور درمانی به مسافرت می‌روند؛
ـ افرادی که برای شرکت در کنفرانس‌ها مسافرت می‌کنند؛
ـ افرادی که به منظور انجام کارهای بازرگانی مسافرت می‌کنند؛
ـ افرادی که به یک گردش دریایی می‌روند. (۸۷، ص ۴)

اسمید[۱] گردش‌گری را شامل همهٔ فعالیّت‌هایی می‌داند که یک گردش‌گر در طول مدّتی که وی به دلایل شخصی یا حرفه‌یی، در جایی دور از مکانی که به طور معمول زنده‌گی و کار می‌کند، انجام می‌دهد. به نقل از منبع ۸۷، ص ۵)

در سال ۱۳۴۲ هجری خورشیدی/ ۱۹۶۳ میلادی سازمان ملل بربنیاد پیش‌نهاد کنفرانس بین‌المللی حمل‌ونقل و جهان‌گردی که از سوی آن سازمان در شهر روم برگزار شده بود گردش‌گر را چنین تعریف کرده است: گردش‌گر یا بازدیدکنندهٔ موقت کسی است که برای تفریح، استراحت، گذراندن تعطیل، بازدید از جاهای دیدنی، اجرای امور درمانی، بازرگانی، ورزشی، زیارت، دیدار از خانواده، مأموریت و شرکت در همایش‌ها به کشوری غیر از کشور خود، از ۲۴ ساعت تا سه ماه، بدون درنظرداشت به‌دست‌آوردن کار و پیشه سفر کند. (۸۷، ص ۴؛ ۱۲۳، ص ۲۶؛ ۱۲۴، ص ۴۵)

دکتر پ. برنکر، عضو دانش‌سرای بررسی جهان‌گردی وین، در تعریف گردش‌گر می‌نویسد: هنگامی که تعدادی از افراد یک کشور به طور موقت برای گذراندن روزهای تعطیل، بازدید از آثار

۱ـ Smid

تاریخی، شرکت در مسابقه‌ها و همایش‌ها، دیدن نزدیکان، از محلّ اقامت خود به نقطه‌یی دیگر بروند گردش‌گری آغاز می‌شود. (به نقل از منابع ۱۲۳، ص ۲۶؛ ۱۲۴، ص ۴۵)

گیلوی، کارشناس برجستهٔ اقتصادی اروپا، در تعریف گردش‌گر می‌نویسد: تمام افرادی که کشور خود را به قصد کشوری دیگر ترک کرده و کم‌تر از یک سال در خارج اقامت کنند، و نیز برای هزینهٔ اقامت خود هیچ‌گونه درآمدی در کشور مورد بازدید نداشته باشند، گردش‌گر شناخته می‌شوند. (به نقل از منابع ۸۷، ص ۴؛ ۱۲۳، ص ۲۷؛ ۱۲۴، صص ۴۵ ـ ۴۶)

بر بنیاد تعریف لومسدن، گردش‌گر مسافری است که برای مدّتی بیش از یک شب و کم‌تر از یک سال برای تفریح، بازرگانی، دیدار نزدیکان و دوستان و مقاصد دیگر در جایی دور از محیط معمولی خود اقامت کند. (به نقل از منبع ۱۲۳، ص ۲۷)

سازمان جهانی گردش‌گری سه نوع گشت را از یک‌دیگر متمایز می‌کند:

۱ ـ گشت برون مرزی، که شامل مسافرت افراد مقیم در کشوری به کشورهای دیگر می گردد؛

۲ ـ گشت درون‌مرزی، که شامل مسافرت افراد غیر مقیم کشوری در داخل آن کشور می‌شود؛

۳ ـ گشت محلّی، که شامل مسافرت افراد مقیم کشور در داخل آن کشور می‌شود.

گردش‌گری بین‌المللی متشکّل از گشت‌های درون‌مرزی و برون‌مرزی است. (۱۲۳، ص۲۷؛ ۱۳۸، ص ۳۲)

مخارج گردش‌گری را به این گونه تعریف کرده اند: مجموع مخارجی که توسّط بازدیدکننده یا به سود او در درازای مدّت سفر یا اقامت در مقصد، به مصرف می‌رسند. سازمان جهانی گردش‌گری تعریف‌هایی را در زمینهٔ پرداخت‌های گردش‌گری بین‌المللی برای گشت‌های درون‌مرزی و بیرون‌مرزی ارائه داده است. (۱۳۸، ص ۳۲)

درآمد گردش‌گری بین‌المللی عبارت است از مخارج بازدیدکننده‌گان درون‌مرزی بین‌المللی که دربرگیرندهٔ پرداخت‌های آنان به حمل و نقل کشوری و برای حمل و نقل بین‌المللی می‌باشد. (۱۳۸، ص ۳۲)

مخارج گردش‌گری بین‌المللی عبارت است از مخارج بازدیدکننده‌گان بیرون‌مرزی در سایر کشورها؛ از جمله پرداخت‌های آنان به شرکت‌های حمل‌ونقل به منظور حمل‌ونقل بین‌المللی. (۱۳۸، ص ۳۳)

سیّد رفیع موسوی در مقالهٔ پژوهشی‌یی که زیر عنوان «انواع گردش‌گری» در مجلّهٔ الکترونیکی «ویستا» منتشر کرده است اهمیّت اقتصادی صنعت گردش‌گری را در جهان امروز چنین برشمرده است: (۳۱۸)

در سال‌های اخیر گردش‌گری به عنوان صنعت بدون دود، منبع درآمد سرشار در تجارت جهانی و عنصر مهمّی در به‌بود و تنظیم موازنهٔ بازرگانی و تراز پرداخت‌های بسیاری از کشورها شده است. این صنعت یک صنعت منحصر به فرد اقتصادی تلقّی شده و طرف‌داران بسیاری دارد. رشد قابل توجّه و

چشم‌گیر گردش‌گری در پنجاه سال اخیر نشان‌دهندهٔ اهمیّت فراوان اقتصادی و اجتماعی این پدیده است. گردش‌گری در تولید ناخالص ملّی نقش مهمی ایفا می‌کند، تراز پرداخت‌ها، که نشان‌دهندهٔ معاملات بین‌المللی هر کشور است، را متوازن می‌سازد. لوئیس ترنر[1] گردش‌گری را امیدبخش‌ترین و پیچیده‌ترین صنعتی می‌داند که جهان سوم با آن روبه‌رو است و معتقد است گردش‌گری بیش‌ترین قابلیّت را برای جانشینی دیگر صنایع درآمدزا دارد. (به نقل از منبع ۳۱۸) توسعهٔ گردش‌گری موجب رونق اقتصادی و کاهش فقر می‌شود، هم‌چنین تأثیر به‌سزایی در افزایش درآمد و کاهش بی‌کاری و در نتیجه به‌بود کیفیّت زنده‌گی مردم و افزایش رفاه اجتماعی دارد. علاوه بر آن گردش‌گری عاملی است برای گفت‌وگوی بین فرهنگ‌ها و تمدّن‌ها و از نظر سیاسی نیز، روابط بین ملل و دول را متعادل‌تر و نزدیک‌تر می‌سازد. از لحاظ مذهبی نیز بسیاری از ادیان تأکید ویژه‌یی بر سیر و سفر در نقاط مختلف جهان به منظور کسب علم و دانش داشته اند.

گردش‌گری در سطوح بالای اقتصادی و اجتماعی باعث شگوفایی استعدادها و ارتقای آموزشی در همهٔ زمینه‌ها می‌شود. کشورهایی که در صنعت گردش‌گری فعّال می‌شوند میلیون‌ها گردش‌گر را جذب می‌نمایند، در کنار تولیدات انبوه صنعتی کم‌ارزش، در زمینهٔ تولیدات هنری با کیفیّت عالی به مقدار کم ولی با ارزش زیاد نیز موفق می‌گردند.

از سوی دیگر به دلیل زیرساخت‌های تکنولوژیکی ـ فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایجادشده در قرن بیست و یکم پدیدهٔ گردش‌گری یک واقعیّت اجتناب‌ناپذیر در رفتار و عمل انسان برای ارضای روح کنج‌کاو اوخواهد بود. گردش‌گری به دلیل ماهیّت و توانایی در جهت اقتصاد عصر پساساختاری، موجب تسریع در شکل‌گیری ده‌کدهٔ جهانی خواهد شد. گردش‌گری در روند روبه‌رشد خود حتّا حکومت‌های غیر دموکراتیک، سنتّی و درون‌گرا را نیز مجبور خواهد کرد تسهیلاتی در کلیهٔ زمینه‌ها برای توسعهٔ آن ایجاد کنند. (۳۱۸)

انواع گردش‌گری

گردش‌گری را نظر به مقاصدی که گردش‌گر از سفر خود دارد، مانند پرداختن به بازرگانی و درمان و شرکت در همایش و غیره، به انواع گوناگون دسته‌بندی کرده اند. هم‌چنین گردش‌گری نظر به گستره‌هایی که گردش‌گر در آن به گردش می‌پردازد، مانند سفر به شهر، روستا، بیابان، دریا، فضا و غیره، نیز به انواع گوناگون دسته‌بندی می‌شود و به همین‌گونه وسایلی که توسّط آن‌ها جوینده می‌تواند معلومات مورد نیاز را دربارهٔ مناطق دل‌خواه خود بدون انجام‌دادن مسافرت به دست بیاورد، مانند تلویزیون، اینترنت و غیره، نیز می‌توانند مبنای دسته‌بندی گردش‌گری باشند.

۱ـ Terner

به طور عموم، گردش‌گری را از نظر عوامل زیر می‌توان تعریف و دسته‌بندی کرد:

ـ از نظر زمانی، مانندکوتاه‌مدّت (کم‌تر از یک روز) ، میان‌مدّت (یک تا سه روز) و درازمدت (بیش از سه روز)؛

ـ از نظر مکانی، مانند گردش‌گری در حوزۀ نزدیک، حوزۀ میانی و حوزۀ خارج یا دور؛

ـ از نظر تابعیّت، مانند گردش‌گران خارجی و بین‌المللی و گردش‌گران داخلی؛

ـ از لحاظ انگیزۀ سفر، مانند گردش‌گری با انگیزه‌های استراحتی، تفریحی، درمانی، زیارتی، فرهنگی، اقتصادی، ورزشی و غیره؛

ـ از نظر فصل گردش‌گری، مانند گردش‌گری‌های تابستانی و زمستانی؛

ـ از نظر شکل و سازمان‌دهی سفر، مانند سفرهای انفرادی، گروهی، خانه‌واده‌گی و غیره؛

ـ از نظر وسیلۀ نقلیۀ مورد استفاده، مانند گردش‌گری با قطار، با ماشین، با هواپیما وغیره؛

ـ از نگاه نوع و محلّ اقامت، مانندگردش‌گری با اقامت در مهمان‌خانه‌ها، مهمان‌پذیرها، مهمان‌سرای‌ها، خانه‌های ویلایی و غیره. (۳۰۳)

در یک تقسیم‌بندی دیگر، گردش‌گری به سه نوع فرهنگی، طبیعت‌گرای و ماجراجویانه تقسیم شده است.

انواع دیگر گردش‌گری در حال افزایش اند؛ مانند گردش‌گری فضایی و گردش‌گری الکترونیکی و اینترنتی که در سال‌های اخیر آغاز شده اند. در گردش‌گری‌های امروزی[1] مسافران می‌خواهند با دوری‌گزیدن از جهان پرهیایوی ماشینی، زنده‌گی ساده را در فضایی آرامش‌بخش تجربه کنند و از آن لذّت ببرند.

شناخت انواع گردش‌گری برای برنامه‌ریزی در گسترۀ گردش‌گری از اهمیّت فراوانی برخوردار است؛ زیرا نیازمندی‌های گردش‌گران برای هر نوع گردش‌گری از هم متفاوت اند، به گونۀ نمونه در گردش‌گری روستایی ممکن است به خدمات شهری نیازی نباشد، یا گردش‌گرانی که برای دیدار نزدیکان خود به گردش‌گری می‌روند به مهمان‌خانه چندان نیازی نداشته باشند. با درنظرداشت همین اهمیّتی که از دسته‌بندی گردش‌گری متصوّر است، دانش‌مندان و سازمان‌های بین‌المللی از نگاه معیارهای گوناگون دسته‌بندی‌های متعددی را از گردش‌گری ارائه کرده اند که در زیر به مهم‌ترین آن‌ها پرداخته می‌شود:

---

۱ ـ New Age tourism

از نگاه مقاصد فرهنگی، هنری و علمی، آموزشی و ورزشی

گردش‌گری فرهنگی

گردش‌گری فرهنگی، عبارت از مسافرت از محلّ سکونت به جاهایی است که جاذبه‌های فرهنگی دارند و با توجّه به این که فرهنگ گسترهٔ معنایی گسترده‌یی را در بر می‌گیرد نوع مهمّ گردش‌گری است. این نوع گردش‌گری برای به‌دست‌آوردن اطّلاعات و معلومات انجام داده می‌شود. بربنیاد آمار سازمان جهانی گردش‌گری، ۳۷ درصد گردش‌گری بین‌المللی با انگیزهٔ فرهنگی انجام داده می‌شود و این درصدی در حال افزایش است. رشد گردش‌گری فرهنگی و گردش‌گری میراث[1]به عنوان عناصر گردش‌گری نوین، توجّه سیاست‌گزاران و پژوهش‌گران را در سراسر جهان به خود جلب کرده است. سطح بالای آموزش، بالابودن میان‌گین سنّی و اشتغال‌داشتن، از ویژه‌گی‌های گردش‌گران فرهنگی اند. (۳۲۳)

در گردش‌گری فرهنگی، آشنایی با فرهنگ مردم مناطق گوناگون و پژوهش در این باره و بازدید از جاذبه‌های فرهنگی چون موزه‌ها، نمایش‌گاه‌ها، موسیقی محلّی، نمایش‌نامه‌ها، هنرهای دستی، معماری‌های سنّتی، و آیین‌های زنده‌گی و جشن‌ها و جشن‌واره‌ها، مورد توجّه گردش‌گران می‌باشند. به عبارتی دیگر گردش‌گری فرهنگی هم دستاوردهای فرهنگی گذشته و هم فراورده‌های فرهنگی معاصر را در بر می‌گیرد. در بسیاری از دسته‌بندی‌ها، گردش‌گری‌های میراث، هنری، شهری، روستایی، قومی یا بومی، فرهنگی عامه‌پسند یا معاصر را گونه‌هایی از گردش‌گری فرهنگی دانسته اند. (۲۷۲) به عبارتی دیگر، اهداف سفرهای فرهنگی را بازدید از جاذبه‌ها و مقاصد قدیمی و حضور در جشن‌های سنّتی، سفر به قصد صرف غذاها و نوشیدنی‌های محلّی و منطقه‌یی، تماشای روی‌دادهای ورزشی سنّتی و شرکت در فعالیّت‌های تفریحی محلّی و بازدید از کشت‌زارها، مراکز صنعتی یا کارخانه‌ها تشکیل می‌دهند. (۲۷۲) گردش‌گری آموزشی را نیز می‌توان گونه‌یی از گردش‌گری فرهنگی دانست. (۱۲۴، ص ۶۷)

استان بلخ با داشتن میراث‌های ملموس و غیر ملموس فراوان خود یکی از پرجاذبه‌ترین سرزمین‌ها برای نوع گردش‌گری فرهنگی است.

گردش‌گری آموزشی و علمی و گردهمایی

این نوع گردش‌گری را برای پژوهش‌ها یا شرکت در همایش‌های علمی انجام می‌دهند. (۳۲۳)

در سال‌های پسین چندین همایش و سمپوزیم بین‌المللی در استان بلخ با حضور دانش‌مندان داخلی و خارجی برگزار شده اند؛ مانند همایش علمی بین‌المللی «بلخ در گذرگاه تاریخ» در سال ۱۳۸۴

۱ـ heritage tourism

هجری خورشیدی/ ۲۰۰۵ میلادی، همایش علمی بین‌المللی «بزرگ‌داشت از هشت‌صدمین سال‌زاد مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی» در سال ۱۳۸۶ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۷ میلادی، همایش علمی«بزرگ‌داشت از بیدل» در پیوند با سه‌صدمین سال و فاتش در سال ۱۳۹۲ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۳ میلادی، سومین دور همایش بین‌المللی «گفت‌وگوی افغانستان و آسیای میانه» در سال ۱۳۹۴ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۵ میلادی، دومین روز سمپوزیم علمی بین‌المللی «امیر علی‌شیر نوایی» در پیوند با ۵۷۵مین سال‌زاد او در سال ۱۳۹۵ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۶ میلادی و همایش علمی بین‌المللی «خداوندگار بلخ» در سال ۱۳۹۵ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۶ میلادی؛ و نیز این نوع گردش‌گری با سفر دانش‌مندان بلخ برای شرکت در همایش‌های علمی به بیرون از کشور تحقق می‌یابد. این نوع گردش‌گری را به مقصد پژوهش به گونۀ سیر علمی، دانش‌پژوهان، دانش‌جویان و دانش‌آموزان نقاط دیگر افغانستان به بلخ و به همین‌گونه از بلخ به دیگر جاهای کشور و هم‌چنین از یک نقطه به نقطۀ دیگر بلخ نیز انجام می‌دهند.

به همین‌گونه، سفر دانش‌جویان از استان‌های دیگر برای فراگیری دانش در دانش‌گاه‌های بلخ و یا سفر جوانان دانش‌جوی بلخی برای آموزش در دانش‌گاه‌های نقاط دیگر کشور نمونه‌یی از این نوع گردش‌گری اند.

گردش‌گری مناسبت‌ها و روی‌دادهای ویژه

این نوع گردش‌گری برای شرکت در برنامه‌های مناسبتی و ویژه از جمله مراسم آیینی و ملّی انجام داده می‌شود. (۳۰۳)

در بلخ مهم‌ترین نمونۀ آن حضور مردم از گوشه و کنار کشور، منطقه و جهان برای اشتراک در جشن ملّی نوروز است.

گردش‌گری سیاسی

گردش‌گری سیاسی[۱] به منظور شرکت در نشست‌ها و مجامع بین‌المللی، کنگره‌ها و سمینارهای سیاسی ، جشن‌های ملّی و مذهبی، مراسم ویژۀ سیاسی مانند به‌خاک‌سپاری ره‌بران و شخصیّت‌های سیاسی، پیروزی ره‌بران احزاب و به قدرت‌رسیدن آن‌ها و امثال آن صورت می‌گیرد. (۱۲۳، ص ۳۴)

سفر سیاست‌مداران برای اشتراک در همایش‌های سیاسی و جشن ملّی نوروز به بلخ نمونۀ این نوع گردش‌گری در بلخ است.

۱ـ Political tourism

گردش‌گری ورزشی

گردش‌گری ورزشی[1] به آماج ورزش و تمرین یا شرکت در مسابقه‌های ورزشی و یا دیدن مسابقه‌های گروه‌ها و بازی‌کنان مورد علاقه انجام داده می‌شود.

ورزش برای گردش‌گرانی که به دلیل دل‌بسته‌گی به اجرای ورزش‌هایی چون موج‌سواری، قایق‌رانی، کوه‌نوردی و اسکی‌بازی و یا تماشای مسابقه‌های ورزشی به کشوری سفر می‌کنند جنبۀ تفریحی و تفنّنی و برای شماری دیگر مانند گروه‌ها و بازی‌کنان جنبۀ حرفه‌یی دارد. (۳۲۳)

این نوع گردش‌گری ممکن است به گونۀ انفرادی و یا گروهی انجام داده شود. (۱۲۳، ص ۳۱)

ام‌روز در جهان، اروپا، آمریکای شمالی و آسترالیا و در میان کشورهای اروپایی، آلمان، انگلستان، فرانسه، اسپانیا و سوئیس از بازارهای عمدۀ گردش‌گری ورزشی شمرده می‌شوند. (۱۲۴، ص ۷۴)

گردش‌گری ورزشی در استان بلخ در وجود اشتراک گروه‌های ورزشی و بازی‌کنان استان‌های دیگر کشور در مسابقه‌های ورزش بزکشی و پهلوانی که در فصل بهار در جش‌نوارۀ چهل‌روزۀ نوروزی «گل سرخ» به نام «جام نوروز» و «جام گل سرخ» در بلخ برگزار می‌شوند و نیز مسافرت بازدیدکننده‌گان این بازی‌ها به بلخ تحقق می‌یابد. بیش‌ترین شرکت‌کننده‌گان جشن نوروز هم‌زمان از جریان این ورزش‌ها نیز دیدن می‌کنند. ورزش‌گاه‌های سینا و امیری و نیز ورزش‌گاه حاج مقیم بای در دشت شادیان شهر مزار شریف، مرکز بلخ، از جاهای برگزاری این مسابقه‌ها میان گروه‌های بازی‌کن استان‌های گوناگون کشور و یا میان گروه‌های بازی‌کن خود استان بلخ می‌باشند.

گردش‌گری زمستانی

وزرش‌های زمستانی عمدتاً از اختراعات طبقات مرفّۀ بریتانیا اند که در آغاز در سال ۱۲۴۳ هجری خورشیدی/ ۱۸۶۴ میلادی درروستاهای زرمات ، والایس و سنت موریتس سوئیس مطرح و معرفی شده‌اند.

نخستین گردش‌گران ورزشی زمستانی برای روزهای تعطیل زمستانی در سال ۱۲۸۲ هجری خورشیدی/ ۱۹۰۳ میلادی عازم آولبودن شدند که آن هم در سوئیس بود. ورزش سازمان‌دهی‌شده در بریتانیا پیش از رسیدن به کشورهای دیگر به رونق رسیده بود. نام‌های بسیاری از ورزش‌ها گواه این مدّعا اند؛ از جمله: «راگبی»، «فوتبال» و «بکس» که همه ریشه در زبان انگلیسی دارند و حتّا «تنیس» که یک ورزش اصیل فرانسه‌یی است از سوی بریتانیایی‌ها جنبۀ رسمی پیدا کرد و قانون‌مند شد. ورزش‌های زمستانی پاسخ طبیعی به نیاز دستۀ خاصّی به تفریح درسردترین فصل سال بود. (۲۷۱)

---

[1] - Sport Tourism

گردش‌گری هنری

گردش‌گری هنری در پی شناخت هنرهای دیداری و نمایشی، جشن‌واره‌ها و روی‌دادهای هنری ملّت‌های دیگر و بازدید و آگاهی از آن‌هاست. (۳۲۳) در این نوع گردش‌گری افزون بر دیدار از نگارخانه‌ها، موزه‌ها، تیاترها و کنسرت‌ها، از هنرها، صنایع، رقص و موسیقی محلّی نیز بازدید می‌شود. آثار هنری و ساخته‌های دستی چون کاشی‌کاری، سفال‌گری، مس‌گری، سنگ‌تراشی، مقرنس‌کاری، منبّت‌کاری، قالی‌بافی، گلیم‌بافی، نمدمالی، گل‌دوزی، نقّاشی، خوش‌نویسی، مینیاتوری و مانند آن‌ها جاذبه‌های این نوع گردش‌گری اند. (۲۷۲) استان بلخ به‌ویژه از نگاه داشتن ساخته‌های دستی جای مناسبی برای این نوع گردش‌گری می‌باشد.

گردش‌گری خلّاق

گردش‌گری خلّاق نمایان‌گر مشارکت فعّال‌تر گردش‌گران در مقاصد گردش‌گری فرهنگی است. در جریان این فعالیّت‌ها، گردش‌گر به تنهایی یا هم‌راه با دیگران چیزی مانند نقّاشی، موسیقی یا حتّا رقص به وجود می‌آورَد. گردش‌گران خلّاق گاهی جدا از اجتماعات محلّی، ولی در بیش‌تر موارد در تعامل با میزبانان شان به فعالیّت‌های آفرینشی می‌پردازند. این نوع گردش‌گری دست‌رسی بیش‌تر افراد را به فرهنگ و تاریخ امکان‌پذیر می‌سازد و در جریان آن، گردش‌گر فعالیّتی تجربه‌محور انجام می‌دهد و در فرهنگ واقعی یک مقصد و مردمان آن مشارکت می‌کند. (۲۷۲)

گردش‌گری فرهنگی عامه‌پسند یا معاصر

گردش‌گری فرهنگی عامه‌پسند یا معاصر دربرگیرندهٔ فعالیت‌های عامه‌پسندی مانند خرید، ورزش و تماشای تلویزیون و سینما است که بسیاری از گردش‌گران در اوقات فراغت خود از انجام‌دادن آن‌ها لذّت می‌برند. با ساخت جاذبه‌های جدیدی چون مجتمع‌های سرگرمی، فروش‌گاه‌های بزرگ، پارک‌های موضوعی و استودیوهای فیلم‌برداری که گردش‌گران می‌توانند هم‌زمان تجربه کنند این علایق گسترش می‌یابند. با این حال، این فعالیت‌ها غالباً در حاشیه گردش‌گری قرار می‌گیرند. (۲۷۲)

گردش‌گری فرهنگ عامه

گردش‌گری فرهنگ عامه، سفری است که گردش‌گر پس از مطالعهٔ کتابی یا مشاهدهٔ فیلمی در مورد مقصد تصمیم به انجام‌دادن آن می‌گیرد. (۱۲۳، ص ۳۸)

به گونهٔ نمونه برخی از گردش‌گران ورودی بلخ با خواندن نام و آوازهٔ بلخ در متون کهن و یا دیدن فیلم‌هایی از جشن نوروز علاقه‌مند سفر به این سرزمین می‌شوند.

گردش‌گری تاریخی یا میراث

گردش‌گری تاریخی یا میراث[1] برای بازدید از موزه‌ها، ساحه‌های باستانی و بناهای تاریخی انجام داده می‌شود و بخش بزرگی از گردش‌گری را می‌سازد. (۳۲۳) این نوع گردش‌گری، بسیاری از زمینه‌های گردش‌گری فرهنگی و جاذبه‌های ملموس و ناملموس فرهنگی، مانند بناها و شهرهای تاریخی، تاریخ و شیوهٔ زنده‌گی جوامع بومی و هم‌چنین زبان، داستان‌ها، سبک‌های هنری، موسیقی، رقص و باورهای مذهبی و فرهنگی را در بر می‌گیرد. (۲۷۲)

در استان بلخ، موجودیّت ساحه‌های باستانی و بناهای تاریخی فراوان، زمینهٔ بسیار خوبی را برای گردش‌گری تاریخی یا میراث فراهم آورده است.

گردش‌گری علاقه‌مندان ویژه

گردش‌گری علاقه‌مندان ویژه،[2] یکی از انواع گردش‌گری است که به سرعت در حال گسترش می‌باشد. این نوع گردش‌گری در گروه‌های کوچک برای یادگرفتن و تجربه دربارهٔ ویژه‌گی‌های منحصربه‌فرد یک منطقه صورت می‌گیرد. این نوع گردش‌گری گسترهٔ بزرگی از ویژه‌گی‌ها را در بر می‌گیرد؛ مانند موضوع‌های فرهنگی چون حرکات موزون، موسیقی، هنرهای زیبا، ساخته‌های دستی، معماری، باستان‌شناسی، تاریخ، الگوهای زنده‌گی سنّتی و فعالیّت‌های اقتصادی نامعمول، موضوع‌های طبیعی وابسته به پوشش گیاهی و زنده‌گی جان‌وری، زمین‌شناسی، چشم‌اندازهای زیبا، پارک‌های ملّی و محیط‌های دریایی. (۱۳۸، ص ۴۲)

از نگاه مقاصد تفریحی، خوش‌گذرانی و تفنّنی

گردش‌گری تفرّج، تفریح و خوش‌گذرانی

تفریح و تفرّج یکی از آماج‌های بنیادین گردش‌گران است. در گردش‌گری تفرّج، تفریح و خوش‌گذرانی،[3] گردش‌گران از جاهای گوناگون دیدنی دیدن می‌کنند، در آن جاها برای مدّتی کوتاه اقامت می‌گزینند، سوغات می‌خرند، عکس می‌گیرند و به خوش‌گذرانی می‌گذرانند. پرداختن به تفریحی خاص و دیدار با کسانی که تفریح مورد علاقهٔ شان با گردش‌گر یکی باشد نیز شامل این نوع

[1] ـ Historical Tourism

[2] ـ Special

[3] ـ Leisure tourism

گردش‌گری است. سفر تفریحی از ساخته‌های انگلستان بود و ریشه در عوامل جامعه‌شناختی داشت. این کشور نخستین کشور اروپایی بود که انقلاب صنعتی را آغاز کرد و جامعهٔ صنعتی نخستین جامعه‌یی بود که فرصت تفریح را برای تعداد روزافزونی از مردم فراهم می‌آورد. در آغاز، این تفریح‌ها برای طبقهٔ کارگر میسّر نبود، بل‌که صاحبان ماشین تولید، مالکان کارخانه‌ها، و بازرگانان و سرمایه‌داران از این فرصت بهره‌مند بودند. در نام‌گذاریِ بسیاری از مناطق تفریحی ردّ پایی از اصل و ریشهٔ بریتانیایی دیده می‌شود؛ به گونهٔ نمونه در نیس که نخستین مرکز تفریحی روزهای تعطیل در فرانسه بود مراسم ویژه‌یی به نام «پروmناد دزانگلی» برگزار می‌شود. در بسیاری از روزهای تاریخی دیگر اروپا و حتّا نام‌گذاری مهمان‌خانه‌های قصرگونه نیز این قاعده مستثنا نیستند و نام‌هایی چون «بریستول»، «کارلتون» و «مجستیک» همه نشان‌دهندهٔ تأثیرگذاری‌های مشتری‌های انگلیسی اند. (۲۷۱)

کشورهایی چون اسپانیا، ایتالیا، ترکیه، یونان و آمریکا توانسته اند بیش‌ترین جاذبه‌ها را در این نوع گردش‌گری فراهم آورند. (۳۲۳)

گردش‌گری غذایی

گردش‌گری غذایی یکی از انواع جذّاب و پرطرف‌دار مسافرت تفریحی است که در مناطق گوناگون جهان به شکل‌های گوناگونی تعریف می‌شود و مفهوم گسترده‌یی دارد. با وجود این‌که این فعالیّت با عنوان گردش‌گری غذایی شناخته می‌شود ولی آزمودن نوشیدنی‌های مختلف نیز بخش بزرگی از آن به شمار می‌رود. برای گردش‌گری غذایی نیازی نیست به نقاط دورافتاده در کشور محلّ اقامت یا سایر نقاط جهان انجام داده شود. گردش‌گران غذا می‌توانند در مناطق نزدیک به محلّ سکونت خود مثل محلّه‌های اطراف و داخل شهر خود شان، به گشت‌وگذار و ماجراجویی غذایی اقدام کنند.

جامع‌ترین تعریف گردش‌گری غذایی عبارت است از جست‌وجوی غذاها و نوشیدنی‌های خاص و لذّت‌بردن از آن‌ها در مناطق دور یا نزدیک.

اگر کسی گاه‌گاهی از محلّهٔ خود برای خوردن غذایی خاص یا خریدن خواروبار به محلّه‌های دیگر شهر برود، آن کس یک گردش‌گر غذایی است. واژهٔ گردش‌گر در این جا، بیان‌گر این است که در هر شرایطی باید برای صرف غذا مسافتی پیموده شود. در زنده‌گی معاصر برای بسیاری از مردم اتفاق می‌افتد تا به محلّه، شهر، کشور یا حتی قاره‌یی دیگر مسافرت کنند و چون غذاخوردن یک امر حتمی‌ست، بنابراین هر گردش‌گری می‌تواند یک گردش‌گر غذا باشد.

گردش‌گری غذایی که امروز به صنعت پررونقی مبدّل شده است تا سال ۱۳۹۱ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۲ گردش‌گری آش‌پزخانه نامیده می‌شد، ولی به دلیل ابهام‌داشتن و جامع‌نبودن این نام، دیگر از کاربرد افتاد. اگرچه واژهٔ «آش‌پزخانه» به‌خوبی مفاهیمی مثل غذا، نوشیدنی و هر چیزی را که به آن

مربوط است، تداعی می‌کند، ولی کاربرد آن، گردش‌گری غذایی را فعالیّتی منحصر به نخبه‌های هنر آش‌پزی و علاقه‌مندان آن نشان می‌دهد و از این اطلاق نام گردش‌گری غذایی برای این نوع گردش‌گری بسیار جاافتاده است.

گردش‌گری غذایی یک فعالیّت عمومی و همه‌جانبه است و همهٔ جنبه‌های غذا از دست‌گاه‌های فروش خودکار و فروشنده‌های دوره‌گرد گرفته تا رستوران‌های درجه‌یک را پوشش می‌دهد و هر فعالیّتی که با غذا سروکار دارد، بخشی از این صنعت به شمار می‌رود. البته برخلاف تصوّر همه‌گانی، پژوهش تخصّصی در مورد غذاهای ممتاز گوناگون توسّط خبره‌های آش‌پزی، هدف اصلی گردش‌گری غذایی نیست و تنها شاخهٔ کوچکی از آن به شمار می‌آید. بر اساس پژوهش‌های انجام‌داده‌شده، تنها ۸،۱ درصد از غذاهای سراسر جهان مورد بررسی و تأئید خبره‌های آش‌پزی قرار گرفته اند و به‌عنوان غذاهای ممتاز شناخته می‌شوند؛ درحالی‌که بسیاری از مردم فقط به طعم و کیفیّت غذا و نوشیدنی توجّه دارند و نیازی به صرف آن در رستوران‌های گران‌بها و با برچسب ممتاز احساس نمی‌کنند.

گردش‌گری غذایی نخبه‌گرا نیز زیرمجموعه‌های متنوّعی دارد و با هدف جست‌وجو و یافتن خوراکی‌ها و نوشیدنی‌های ممتاز مانند شکلات‌های خاص یا نوشیدنی‌های کم‌یاب انجام داده می‌شود.

در کنار جذابیّت غذاهای ممتاز، غذاهای مناطق گوناگون، به دلیل عواملی مانند تازه‌گی، منحصربودن به منطقه‌یی خاص، تهیّه و ماندگاری اهمیّت و جذّابیّت زیادی دارند و سازندهٔ فرهنگ آش‌پزی آن منطقه می‌باشند.

هدف از گردش‌گری غذایی، آشنایی با جزئیّات این فرهنگ فارغ از رده‌بندی و دیدگاه‌های تخصّصی است و در حقیقت ساده‌تربودن غذاها باعث افزایش جذابیّت گردش‌گری غذایی می‌شود. (۳۱۱)

در استان بلخ برخی از مناطق خوراکه‌های منحصربه‌فردی دارند که مردم برای صرف آن‌ها به آن مناطق سفر می‌کنند. به گونهٔ نمونه کباب شهرستان بلخ، ماهی شهر حیرتان، قیماق شهر خلم از جاذبه‌های گردش‌گری غذایی در استان بلخ می‌باشند.

گردش‌گری چادرزن و کاروانی

گردش‌گری چادرزن[۱] و کاروانی[۲] به گردش‌گری‌یی گفته می‌شود که در آن گردش‌گران در نزدیکی‌های جاذبه‌های مهم یا مناطق تفریحی با برافراشتن چادرهای اقامتی به تفریح می‌پردازند. (۱۳۸، ص ۴۳)

---

۱ _ Camping

۲ _ Carawan

در استان بلخ در گذشته‌ها که آمار گردش‌گران ورودی و بین‌المللی زیاد بود، شماری از گردش‌گران در نزدیکی چشمهٔ صیّاد یا حیات واقع در شهرستان خُلم خیمه می‌زدند.

گردش‌گری تفنّنی

در گردش‌گری تفنّنی، گردش‌گر به گونهٔ انفرادی یا گروهی با دوستان هم‌مشرب در سرگرمی‌های مورد علاقهٔ خود شرکت می‌کند و به سفر می‌پردازد و معمولاً در باغ‌ها و پارک‌ها گشت‌وگذار می‌کند. (۳۰۳)

گردش‌گری سفری

گردش‌گری سفری نوعی خاص ازگشت وگذار است که در آن گردش‌گر ازسفرکردن بیش از رسیدن به مقصد لذّت می‌برد. (۳۰۳)

از نگاه مقاصد کار و بازرگانی

گردش‌گری کاری

گردش‌گری کاری به مقصد کار انجام داده می‌شود و در برابر گردش‌گری برای تفریح یا استراحت قرار دارد. مسافرت برای شرکت در همایش‌ها، گردهمایی‌ها و سمینارهای علمی، پژوهشی، فرهنگی و تخصّصی در دایرهٔ همین نوع گردش‌گری صورت می‌گیرد. (۳۲۳)

گردش‌گری تشویقی

در گردش‌گری تشویقی کارمندانی که کارهای شایسته‌یی انجام داده باشند به عنوان پاداش با هزینهٔ کارفرمای خود به سفر می‌روند. (۳۰۳)

گردش‌گری صنعتی (کارخانه‌یی)

گردش‌گری صنعتی (کارخانه‌یی)[۱]دربرگیرندهٔ سفرها و بازدیدهای انجام‌داده‌شده از محل‌های کار مانند کارخانه‌های مواد غذایی و نسّاجی و غیره و حتّا معادن و نیروگاه‌ها، برای مشاهدهٔ فرایندهای تولید است. (۲۷۸)

۱ـ Industrial Tourism /Factory Tourism

گردش‌گری بازرگانی

گردش‌گری بازرگانی[1] به آماج بازرگانی صورت می‌گیرد و گردش‌گر افزون بر دادوستد در گردهمایی‌ها، همایش‌ها، نمایش‌گاه‌ها، شوراها، برنامه‌های مذهبی، تبلیغی و کارهای حرفه‌یی یا تخصّصی شرکت می‌کند. کشورهایی چون ایالات متّحدهٔ آمریکا، آلمان، ژاپن و انگلستان بیش‌ترین گردش‌گران بازرگانی را به خود جذب می‌کنند؛ از جمله در آمریکا ۲۵ درصد از مسافران، گردش‌گران بازرگانی اند. (۳۲۳) دولت‌ها برای سودآوری‌های بازرگانی هرازگاهی نمایش‌گاه‌های کالاهای ساختهٔ خود را در شهرها و کشورهای گوناگون برگزار می‌کنند و بدین وسیله مردم را با آشناساختن با تازه‌ترین دستاوردهای صنعتی و کشاورزی و بازاریابی به سوی خود می‌کشانند. (۱۲۳، ص ۳۲)

بلخ به خاطر موجودیّت شهر مرزی بازرگانی حیرتان و هم‌چنین موقعیّت جغرافیای خود، همان‌گونه که در گذشته‌ها در مسیر شاه‌راه ابریشم قرار داشته و یکی از چهارراه‌های مهمّ بازرگانی جهان و گره‌گاه فرهنگ‌های گوناگون بوده است، امروز نیز به عنوان مرکز استان‌های شمالی کشور از کانون‌های بزرگ اقتصادی و بازرگانی کشور شمرده می‌شود و سالانه شمار زیادی از مردم از استان‌های دیگر کشور برای دادوستد و هم‌چنین از کشورهای دیگر برای سرمایه‌گزاری و مقاصد بازرگانی به این سرزمین رفت‌وآمد می‌کنند و نیز هرازگاهی نمایش‌گاه‌های منطقوی فراورده‌های صنعتی در این استان برگزار می‌شوند.

گردش‌گری چمدانی

گردش‌گری چمدانی، سفر برای خرید از بازارهای خاص را گویند (۳۰۳) و به نوعی با گردش‌گری بازرگانی پیوند دارد.

گردش‌گری پایدار

گردش‌گری پایدار[2] برگرفته از مفهوم توسعهٔ پایدار، و به عنوان مدلی از توسعهٔ اقتصادی است تا کیفیّت زنده‌گی مردم جامعهٔ میزبان را به‌بود بخشد، تجربهٔ نابی برای بازدیدکننده به هم‌راه داشته باشد و کیفیّت محیط زیست را حفظ کند. اجرای آن هم بسته‌گی به جوامع میزبان و هم بازدیدکننده‌گان دارد. (۲۷۸)

---

۱ ـ Commercial Tourism

۲ ـ sustainable tourism

گردش‌گری با هدف مشترک

گردش‌گری با هدف مشترک،[1] بیش‌ترینه با اقامت درازمدت و استفادهٔ محدود از تسهیلات و خدمات بازرگانی در محلّ مورد بازدید هم‌راه است؛ مانند دیدار از دوستان و اقوام، آموزش وغیره. (۲۷۸)

گردش‌گری فروش‌گاه کتاب

گردش‌گری فروش‌گاه کتاب، آن است که به مقصد جذب گردش‌گران در راستای حمایت از فروش‌گاه‌های مستقل کتاب با تبلیغ انجام داده می‌شود. (۲۷۸)

گردش‌گری دایمی یا پیوسته

گردش‌گری دایمی یا پیوسته آن است که برخی از ثروت‌مندان به گونهٔ پیوسته در روزهای تعطیل، برای فرار از دادن مالیّات و گریز از مشمول‌شدن به قانون‌های اقامت در محلّی خاص، به جایی سفر می‌کنند. (۱۲۳، ص ۳۸)

گردش‌گری‌های طبیعت و زمین

گردش‌گری طبیعت یا طبیعت‌گردی

گردش‌گری طبیعت یا طبیعت‌گردی (اکوتوریسم)، نوعی گردش‌گری طبیعی و پایدار است که با مشارکت گردانند‌ه‌گان بومی و بهره‌گیری از ظرفیّت‌های بومی و طبیعی گردش‌گری میسّر می‌شود. برپایهٔ تعریفی که سازمان جهانی گردش‌گری، ارائه می‌دارد، طبیعت‌گردی عبارت است از «نوعی از گردش‌گری که در آن مسافرت به مناطق طبیعی (که نسبتاً بدون آسیب‌مانده) با اهداف مطالعاتی و بهره‌بردن بصری از مناظر و رستنی‌های طبیعی و حیات وحش و با توجّه به جنبه‌های فرهنگی هم در گذشته و هم در حال صورت می‌پذیرد.»

زمینه‌های این نوع گردش‌گری را محیط طبیعی مانند ساحل، جنگل، کوه، کویر، دشت و بیابان، غار و ... تشکیل می‌دهند و دربرگیرندهٔ گونه‌های متفاوتی از گردش‌گری مانند گردش‌گری زیست‌محیطی، گردش‌گری دریایی، گردش‌گری ورزشی، گردش‌گری شکار، فراهم‌آوری گیاهان و جانوران و ... است. بربنیاد برآورد انجمن گردش‌گری زیست‌محیطی، گردش‌گری طبیعت یا طبیعت‌گردی، ۲۰ درصد و گردش‌گری زیست‌محیطی ۷ درصد بازار مسافرت جهانی را در اختیار داشته است. درآمد این نوع گردش‌گری بیش‌ترینه برای حفاظت از محیط و یا امور پژوهشی به کار می‌رود و

[1] ـ common interest tourism

تنها شمار اندکی از کشورها مانند کنیا بخشی از درآمدهای به‌دست‌آمده را به امور دیگری به مصرف می‌رسانند. گردش‌گری زیست‌محیطی، سرمایه و پول فراوانی را از نواحی مرکزی به اطراف می‌برد و بدین گونه عدالت اقتصادی پدید می‌آورد. هر گونه برنامه‌ریزی و سیاست‌گزاری در گسترهٔ طبیعت‌گردی باید به گونه‌یی باشد که نخست از همه باعث توسعهٔ اقتصادی جوامع و ازمیان‌برداشتن یا به حدّ اقل رسانیدن تضّاد میان منابع مورد استفادهٔ گردش‌گران و زنده‌گی باشنده‌گان بومی شود و چه‌گونه‌گی توسعهٔ این نوع گردش‌گری نباید تعارضی با ویژه‌گی‌های اجتماعی، زیست‌محیطی و فرهنگی جوامع محلّی داشته باشد. (۳۲۳)

برای بالنده‌گی این نوع گردش‌گری، دولت‌ها مکلّف به انجام‌دادن کارهای زیر اند:

الف) به کارگیری نیروهای محلّی در این بخش؛

ب) افزایش کیفیّت طبیعت؛

ج) پاک‌سازی دایمی محیط و دورنگه‌داشتن آن از آلوده‌گی‌های صوتی، زباله و ازدحام بیش از حد؛

د) فراهم‌آوردن تسهیلات برای نهادهای غیر دولتی و انجمن‌های محلّی برای مشارکت در طرح‌های طبیعت‌گردی، ایجاد مؤسسه‌ها و آزمایش‌گاه‌هایی برای شناسایی و تقویّت زیست‌بوم منطقه؛

و) تأسیس نهاد ویژه برای محافظت.

طبیعت‌گردی، امروز به دلیل توجّه خاص به حفاظت محیطی و آموزش دربارهٔ طبیعت از جای‌گاه ویژه‌یی برخوردار است. (۱۳۸، ص ۴۳)

بلخ، از نگاه گوناگونی زیستی و حیات وحش در کشور از جای‌گاه ویژه‌یی برخور دار است. کناره‌های رودهای آمو و بلخاب، جنگل‌های پستهٔ مارمل، ریگستان‌ها و تپه‌های ریگ‌های روان حیرتان و شهرستان شورتپه، دشت شادیان (ارژن)، کوه‌های البرز، شادیان، مارمل و خلم، چشمه‌های شفا، خواجه سکندر، گنج و صیاد و چشم‌اندازهای طبیعی دست‌نخوردهٔ دیگر بلخ از ظرفیّت‌ها و جاذبه‌های طبیعت‌گردی در این سرزمین اند.

گردش‌گری شکار

گردش‌گری شکار، به سفر برای شکار جانوران و زنده‌گی در طبیعت در کنار جانوران گفته می‌شود. (۳۰۳)

زمین‌گردی یا ژئوتوریسم

زمین‌گردی نوعی از گردش‌گری است که به تازه‌گی مطرح شده و همانندی زیادی با گردش‌گری طبیعت یا اکوتوریسم دارد. در این نوع گردش‌گری از علوم زمین، به ویژه جغرافیای طبیعی، زمین‌شناسی، ژئوفیزیک و سایر علوم طبیعی بهره جُسته می‌شود. زمین‌گردی در واقع، علم بررسی و

بهره‌گیری از شکل‌های برخاسته از فرایندهای بیرونی در جهت توسعهٔ گردش‌گری است . این فرایندها باعث به‌وجودآوردن شکل‌های مختلف خشکی‌ها با چشم‌اندازهای گوناگون می‌شوند که شرایط زیستی و آب‌وهوایی سبب دگرگونی محیط‌های مختلف شده در هر منطقه با ویژه‌گی اقلیمی متفاوت شرایط گوناگونی را پدید می‌آوَرَد. (۲۷۸)

گردش‌گری شمالگان

گردش‌گری شمالگان[۱] سفرها و بازدیدهایی از مقاصد واقع در داخل مدار قطب شمال، است و در حال حاضر عمدتاً در کانادا و اسکاندیناوی که دسترسی به آن جادها امکان‌پذیر است صورت می‌گیرد. (۲۷۸)

گردش‌گری جنوبگان

گردش‌گری جنوبگان[۲] به سفرها و بازدیدهایی از مقاصد در داخل مدار قطب جنوب گفته می‌شود که اغلب از طریق دریا انجام می شوند. (۲۷۸)

گردش‌گری بیابانی

گردش‌گری بیابانی را گردش‌گرانی انجام می‌دهند که علاقه‌مند سفر به نواحی خشک و گرم‌سیر اند و یا رؤیای سفر با شتر را در سر می‌پرورانند و یا قصد پژوهش دربارهٔ خاک، موجودات زنده و آب‌وهوای نواحی بیابانی را دارند. (۳۲۳)

در استان بلخ ریگستان‌ها و تپه‌های ریگ روان راه حیرتان و شهرستان‌های شورتپه و کلدار، مناطقی اند که ظرفیّت گردش‌گری بیابانی را دارند.

گردش‌گری مناطق خشک

گردش‌گری مناطق خشک[۳] با گردش‌گری بیابانی پیوند دارد. (۲۷۸)

---

۱ ـ Arctic Tourism

۲ ـ Tourism Antarctic

۳ ـ Desert Tourism

گردش‌گری دریایی

در گردش‌گری دریایی، گردش‌گران در کشتی‌های بزرگ اقیانوس‌پیما در فاصله‌های دورتر از ساحل در میان اوقیانوس‌ها و دریاها به انواع تفریح از جمله غوّاصی، شکار و مشارکت در پژوهش‌ها می‌پردازند. این نوع گردش‌گری از سال ۱۳۵۹ هجری خورشیدی/ ۱۹۸۰ میلادی بدین سو در حال گسترش است، ولی هنوز گردش‌گران زیادی را به خود نکشانده است. کشتی مشهور تایتانیک و هم‌چنین کشتی بزرگ کوییِن با داشتن سالن همایشی با گنجایش ۱۰۸۰ نفر که به دست ملکه الیزابت، پادشاه انگلستان، گشایش یافته است برای همین نوع گردش‌گری ساخته شده اند. (۳۲۳)

گردش‌گری حمل و نقل آبی

گردش‌گری حمل و نقل آبی[1] به حرکت به وسیلۀ کشتی و قایق در رودخانه‌ها و کانال‌ها گفته می‌شود. (۱۳۸، ص ۴۳)

گردش‌گری آبی

گردشگری آبی،[2] نوعی از گردش‌گری دریایی است. (۲۷۸)

گردش‌گری‌های شهری و روستایی

گردش‌گری شهری

گردش‌گری شهری[3] از انواع مهمّ گردش‌گری به شمار می‌رود که در شهرهای کوچک و بزرگ صورت می‌گیرد؛ زیرا شهرها از جاذبه‌های گوناگون گردش‌گری مانند موزه‌ها، یادگاه‌ها، سالن‌های تیاتر، ورزش‌گاه‌ها، پارک‌ها، بازی‌گاه‌ها، بازارها، ساختمان‌های تاریخی و جاهای مربوط به روی‌دادهای تاریخی و شخصیّت‌های برجسته و شناخته‌شده برخوردار اند. توسعۀ گردش‌گری شهری مستلزم ارائۀ خدمات و فراهم‌آوری سهولت‌هایی فراوان به گردش‌گران است و از این رو اعمار مهمان‌خانه‌ها، مهمان‌سرای‌ها، رستوران‌ها، گردش‌گاه‌ها و سایر تأسیسات گردش‌گری و رفاهی را در پی دارد که از این امکانات افزون از گردش‌گرانی که از بیرون شهر می‌آیند خود باشنده‌گان نیز بهره می‌برند. بسیاری از فعالیّت‌های این گردش‌گری با میراث و هنر شهرهای تاریخی و فرهنگی مرتبط اند؛ امّا شهرهای نو

---

۱ ـ Water Transport Tourist

۲ ـ Aquatic Tourism

۳ ـ Urban Tourism

نیز جاذبه‌های نوی را به شکل مجموعه‌های بزرگ فراغتی و سرگرمی، محلّه‌های فرهنگی نو و خلّاق و روی‌دادهای بزرگ پیش‌کش می‌کنند. (۲۷۲)

شهرها می‌توانند به عنوان مبادی ورود و خروج گردش‌گران در کشور یا ناحیّه و یا به عنوان محلّی برای انتقال به مناطق مجاور نیز کاربرد داشته باشند. در این میان مهمان‌خانه‌ها و سهولت‌های دیگر سیاحتی در شهرها، هم برای بازرگانان و هم برای گردش‌گران استفاده می‌شوند. (۱۳۸، ص ۴۱)

در استان بلخ، شهر مزار شریف، مرکز بلخ، شهر مرزی حیرتان، و شهرهای باستانی بلخ و خلم در این اواخر از تأسیسات خوب زنده‌گی شهری برخوردار شده اند. در این میان، شهر مزار شریف بیش‌ترین تأسیسات شهری را دارد و از جمله ۲۰ مهمان‌خانه و مهمان‌سرای و ۱۷ رستوران ثبت‌شده تنها برای پذیرایی گردش‌گران در این شهر فعالیّت می‌کنند. هم‌چنین روضهٔ مبارک حضرت علی «ک»، دیوار فرهیخته‌گان بلخ، یادگاه‌های رابعهٔ بلخی، مولانای بلخی و حکیم ناصر خسرو بلخی، ورزش‌گاه‌های سینا و امیری، پارک‌های تفریحی آریانا و نور، بازارهای زیرزمینی باختر و بلخ، و ده‌ها بنای باشکوده دیگر در شهر مزار شریف، مسجد جامع تاریخی خواجه ابونصر پارسا و آرام‌گاه رابعهٔ بلخی، شاعربانوی سدهٔ چهارم هجری خورشیدی، دیوارهای احاطوی و بالاحصار باستانی و ویرانه‌های مدرسهٔ سلطان‌العما بهاءالدّین ولد در شهر باستانی بلخ، پل دوستی و راه آهن در شهر حیرتان، و باغ و کاخ تاریخی جهان‌نما و باغستان‌های انجیر و بادام و انار شهر باستانی خلم از جاذبه‌های مهمّ گردش‌گری شهری در استان بلخ می‌باشند.

گردش‌گری روستایی

گردش‌گری روستایی یا اگروتوریسم عبارت است از مسافرت برای دیدن منابع فرهنگی، طبیعی و تاریخی نواحی روستایی و بیرون از شهرها. در این نوع گردش‌گری، گردش‌گران با خانواده‌های روستایی در کشت‌زارها زنده‌گی می‌کنند و دربارهٔ فعالیّت‌های کشاورزی مطالبی را به تجربه می‌گیرند و یا در منازل ماهی‌گیران اقامت کرده دربارهٔ چه‌گونه‌گی زنده‌گی ماهی‌گیران معلوماتی به دست می‌آورند. (۱۳۸، ص ۴۳) شماری از فعالیّت‌های معمول در این نوع گردش‌گری عبارت اند از دیدن چشم‌اندازهای طبیعی و فرهنگی، زیست‌محیطی و کشاورزی و گردش‌گری غذا و نوشیدنی. گردش‌گری روستایی در بلندبردن سطح اقتصاد و درآمد و پیدایی زمینه‌های کار برای روستاییان و پویایی بازرگانی و صنایع به‌ویژه ساخته‌های دستی و نیز بازاریابی فراورده‌های کشاورزی و دام‌داری و باغ‌داری اهمیّتی بزرگ دارد. با توسعهٔ این گردش‌گری بر تعداد مراکز سلامت و تن‌درستی یا مراکز جامع در مناطق روستایی افزوده می‌شود. در بسیاری از این مراکز فعالیّت‌های فرهنگی، خلّاقانه و معنوی در جریان اند. (۳۰۳)

در سال‌های پسین با توجّه به گسترش زنده‌گی شهرنشینی و ماشینی، بسیاری از مردم خواهان سفر به محیط‌های آرام و بی‌سروصدا و با زنده‌گی سنّتی اند؛ و از این نگاه در واقع این نوع

گردش‌گری با گردش‌گری بومی همانند است. در کشورهای پیش‌رفته مانند کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی مردم به گردش‌گری روستایی دل‌بسته‌گی بیش‌تری دارند.

در استان بلخ، نیز بسیاری از روستاها دارای جاذبه‌های خوب گردش‌گری از قبیل زنده‌گی ویژۀ روستایی، خانه‌های روستایی، باغستان‌ها و کشت‌زاران، ساحه‌های باستانی، بناهای تار یخی، کوه‌ها، چشمه‌ها، رودخانه‌ها و غیره اند؛ بسیاری از این روستاها مانند «چهارباغ گلشن»، «پلاس‌پوش»، «شادیان»، «سمرقندیان» «البرز»، «کفش»، «کوشکک»، «سیاگرد» و ... در جغرافیای تاریخی بلخ از نگاه وقوع روی‌دادهای مشهور تاریخی و یا داشتن نام‌های تاریخی از جای‌گاه خوب این نوع گردش‌گری به شمار می‌آیند.

گردش‌گری ده‌کده

در گردش‌گری ده‌کده،[1] گروه‌های کوچکی از گردش‌گران در خانه‌های نزدیک یا در منازل روستاییان زنده‌گی می‌کنند و دربارۀ زنده‌گی روستایی و محیط‌های محلّی معلومات به دست می‌آورند و سهولت‌های مورد نیاز آن‌ها را روستاییان آماده می‌سازند. (۱۳۸، ص ۴۲) این گردش‌گری گونه‌یی از گردش‌گری روستایی است.

گردش‌گری کشاورزی

گردش‌گری کشاورزی، دربرگیرندۀ بازدید از کشت‌زارها و زمین‌های کشاورزی و چه‌گونه‌گی کشت و برداشت از آن‌هاست و به نوعی اقتصاد داخلی کشاورزی را حمایت می‌کند. (۱۲۳، ص ۳۸)

این نوع گردش‌گری به نوعی با گردش‌گری روستایی نیز ارتباط می‌گیرد.

گردش‌گری مزرعه

گردش‌گری مزرعه[2] به بررسی و شناسایی گردش‌گری روستایی به عنوان نهادی ویژه در سازمان‌ها می‌پردازد تا آن‌ها را با شرکت‌های کشاورزی ارتباط دهد. (۱۲۳، ص ۳۸)

گردش‌گری باغ‌بانی

گردش‌گری باغ‌بانی، سفر به منظور بازدید از باغ‌ها و باغ‌چه‌های زیبای جهان است. (۱۲۳، ص ۳۷)

---

۱ ـ Village

۲ ـ Farm Tourism

گردش‌گری زیست‌محیطی

گردش‌گری زیست‌محیطی آن است که گردش‌گر از محیط زیست تأثیرمی‌پذیرد؛ مانند گردش درپارک‌های ملّی. (۳۰۳)

گردش‌گری مناسب

گردش‌گری مناسب،[۱]گونه و مقیاسی از گردش‌گری است که از نظر شرایط اقتصادی ، اجتماعی، زیست‌محیطی و سایر جنبه‌ها برای یک منطقه مناسب دیده می‌شود. (۲۷۸)

گردش‌گری‌های قومی، عشایری، نیاشناسی و اجتماعی

گردش‌گری قومی و عشایری یا بومی

گردش‌گری قومی و عشایری یا بومی[۲]برای دیدن خانۀ اجدادی (۱۳۸، ص ۴۴) و یا برای دیدن شیو ۀ زنده‌گی و آیین‌ها و جشن‌ها و ادبیّات شفاهی مردم بومی و شناخت اقوام گوناگون و یا درک به‌تر از موقعیّت خود و یا جهان معاصر انجام داده می‌شود. گردش‌گری قومی یا بومی، آن گروه از گردش‌گران را به خود جذب می‌کند که می‌خواهند مردمان محلّی را در خانه‌های شان ببینند و با آیین‌ها، آداب و رسوم آن‌ها از نزدیک آشنا شوند. دلیل پرداختن گردش‌گران به این نوع گردش‌گری علاقه‌مندی آنان به تعامل واقعی و خودجوش با مردم محلّی است. فعالیّت‌های معمول در این نوع گردش‌گری شامل پیاده‌روی دراز مدّت و شرکت در مراسم فرهنگی یا خلّاق مانند رقص یا صنعت‌گری اند. (۲۷۲)

در استان بلخ، شیوه‌های گوناگون زنده‌گی مردمان شهرستان‌ها و روستاها از جاذبه‌های مهمّ این نوع گردش‌گری به شمار می‌آیند.

گردش‌گری نیاشناسی

گردش‌گری نیاشناسی دربرگیرندۀ سفر به منظور شناخت شجره‌نامه و پیشینۀ نیاکان صورت می‌گیرد (۱۲۳، ص ۳۷) و به نوعی با گردش‌گری قومی پیوند دارد.

۱ـ Appropriate Tourism

۲ـ Ethnic Tourism

گردش‌گری اجتماعی

گردش‌گری اجتماعی[1]بیش‌ترینه با هدف‌های اجتماعی، مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی و دیدار از دوستان، آشنایان و خویشاوندان صورت می‌گیرد.(۲۷۸) با استفاده از این نوع گردش‌گری جوامع میزبان از طریق ارائهٔ امکانات فرهنگی و اجتماعی خود می‌توانند جامعهٔ خود را به گردش‌گران بشناسانند. (۱۲۴، ص ۶۹) این نوع گردش‌گری در نزدیک‌سازی بیش‌تر باشنده‌گان مناطق گوناگون با هم و پیدایی پیوندهای دوستانه میان آنان نیز سودمند است.

گردش‌گری‌های اسلامی و مذهبی

گردش‌گری مذهبی

گردش‌گری مذهبی[2]برای دیدار از جاها و بناهای مقدّس یا انجام‌دادن امور، شعایر و مناسک مذهبی انجام داده می‌شود. سفر مسلمانان به عربستان سعودی برای ادای فریضهٔ حج و ادای عمره و به ایران و عراق و شماری از کشورهای دیگر برای زیارت آرام‌گاه‌های بزرگان دین، سفر مسیحیان به واتیکان یا کلیساهای مقدّس، بوداییان به بنارس و برهماییان به لهاسا از همین نوع گردش‌گری می‌باشند. (۳۲۳)

گردش‌گری مذهبی نوع بسیار معمول گردش‌گری در سراسر جهان است که پیشینه در ژرفای تاریخ دارد و دربرگیرندهٔ سفرها و بازدیدهایی می‌شود که اصلی‌ترین هدف از آن‌ها تجربه‌یی مذهبی است. گردش‌گری مذهبی یگانه نوع گردش‌گری می‌باشد که وابسته به آب‌وهوا نیست. بعضی‌ها گردش‌گری زیارتی را زیرمجموعه‌یی از گردش‌گری مذهبی می‌دانند.

درخور یادآوری است که در این زمینه با دو دسته از گردش‌گران رو به رو استیم: دستهٔ نخست؛ کسانی که از مکان‌های مقدّس دین خود بازدید می‌کنند، مانند مسلمانانی که به کعبهٔ شریف، مسجد شریف نبوی و مکان‌های متبرّک دیگر اسلامی می‌روند؛ و دستهٔ دوم؛ کسانی‌که از مکان‌های مقدّس سایر ادیان دیدن می‌کنند، مانند کسانی که مسیحی نیستند، امّا از کلیساها بازدید می‌کنند و یا مسیحیانی که به دیدن نیایش‌گاه‌های بوداییان و پیروان ادیان دیگر می‌روند. مکان‌های زیارتی مهم سالانه بین یک تا ده میلیون زایر (گردش‌گر) را به خود جذب می‌کنند که این تعداد همیشه در نوسان است و در طول مراسم و سال‌گردهای ویژهٔ مذهبی میزان زایران (گردش‌گران) افزایش و یا به علت مسایل سیاسی، رکود و جنگ کاهش می‌یابد. (۲۵۴)

---

[1] ـ Socialtourism

[2] ـ Relingion Tourism

در استان بلخ، آرام‌گاه حضرت علی «ک» در شهر مزار شریف از بزرگ‌ترین جاذبه‌های این نوع گردش‌گری است که سالانه به‌ویژه در جشن نوروز تا یک میلیون نفر از داخل و خارج کشور از آن دیدن می‌کنند. هم‌چنین آرام‌گاه‌های پیشوایان دینی و علما، مشایخ و عارفان، مانند، امام ابوحفص در روستای سمرقندیان بلخ، خواجه ابونصر پارسا و خواجه اکاشای ولی در شهر باستانی بلخ و بسیاری از آرام‌گاه‌های بزرگان دیگر در فصل گرما به‌ویژه در روزهای چهارشنبه و آدینه بیش‌ترین گردش‌گران داخلی را از خود استان بلخ و استان‌های دیگر کشور در گرد خود فراهم می‌آورد.

گردش‌گری حلال یا گردش‌گری اسلامی

سازمان جهانی جهان‌گردی، گردش‌گری حلال[1]را فراوردهٔ نوی از صنعت گردش‌گری می‌داند که برنامه‌های تفریحی و گردش‌گری ویژه‌یی را برای مسلمانان تدارک می‌بیند؛ یعنی برای مسلمانان در برنامه‌های تفریحی سفر زمینه‌هایی را فراهم می‌آورند تا بتوانند به آداب شرعی عمل کنند و از غذای حلال رستوران‌ها استفاده کنند. هم‌چنین در درازای سفر اوقات شرعی را اعلام و برای آن برنامه‌ریزی می‌کنند و در کنار آن برای این گردش‌گران برنامهٔ بازدید از مکان‌های مذهبی نیز وجود می‌داشته باشد.

به عبارتی دیگر گردش‌گری حلال، نوعی از گردش‌گری مذهبی است که همهٔ فعالیّت‌های آن از نظر قوانین اسلامی مجاز شمرده می‌شوند و کشورهای توسعه‌یافته از این روش برای جذب گردش‌گران مسلمان جهان از یک‌دیگر پیشی می‌گیرند.

منظور از گردش‌گری حلال تنها استفاده از مکان‌های مذهبی در درازای سفر نیست؛ بل‌که منظور آن است که مسلمانان بتوانند از همهٔ انواع تفریح‌هایی که مغایر با اصول شریعت نباشند استفاده کنند.

کشورهایی مانند مالزی و ترکیه که در جذب انواع گردش‌گر به‌ویژه گردش‌گران مذهبی یا مسلمان پیش‌گام اند، کوشیده اند تا صنعت گردش‌گری حلال را نیز رونق دهند. به همین دلیل در کنار انواع فرصت‌هایی که برای جذب گردش‌گری داخلی تدارک دیده‌اند امکانات ویژه‌یی را نیز برای استفادهٔ گردش‌گران مسلمان فراهم کرده‌اند؛ به گونهٔ نمونه در پروازهای هوایی صنعت گردش‌گری حلال از توزیع می و گوشت خوک و امثال آن برای این دسته از گردش‌گران مسلمانان خودداری می‌شود و در بسیاری از مهمان‌خانه‌های بین‌المللی با آموزش‌های انجام‌داده‌شده در خصوص ذبح شرعی، غذای حلال ارائه می‌کنند. حتّا یک شرکت سنگاپوری در راستای توسعهٔ «گردش‌گری حلال» اقدام به ارائهٔ گواهی‌نامهٔ ویژهٔ توزیع غذای حلال و ارائهٔ امکانات اقامتی ویژهٔ مسلمانان به رستوران‌ها و مهمان‌خانه‌های این کشور کرده است.

آمار سازمان گردش‌گری جهانی نشان می‌دهد که استقبال از این نوع گردش‌گری مناسب بوده و در سال‌های اخیر رشد چشم‌گیری داشته است. (۳۰۹)

---

[1] - Halal tourism

گردش‌گری‌های درمانی و ویژهٔ بیماران و معلولان

گردش‌گری درمانی، سلامت یا به‌داشت

گردش‌گری سلامت یا درمانی[1](تن‌درستی، پزشکی، به‌داشت)، برای درمان بیماری و انجام‌دادن جرّاحی زیر نظر پزشکان در مراکز درمانی به جاهایی که سهولت‌های درمانی مورد نیاز را داشته باشند و نیز برای فرار از ازدحام شهرها یا ازبین‌بردن تنش‌ها و اضطراب‌ها و تشویش‌های روانی و حتّا برای استفادهٔ بیش‌تر از نور خورشید، استفاده از آب‌های معدنی، نمک و لجن‌های طبیعی انجام داده می‌شود. (۳۰۳) گردش‌گر در این نوع گردش‌گری برای تأمین به‌داشت خو د به جاهای می‌رود که از خدمات پزشکی و یا امکانات درمانی آن جاها از جمله از تغییر آب و هوا، آب‌های معدنی، سپری‌کردن دوران نقاهت و درمان و غیره بهره ببرَد. (۱۲۳، ص ۳۰)

گردش‌گری درمانی از گذشته‌ها وجود داشته است؛ ولی تا پیش از سدهٔ هژدهم میلادی از اهمیّتی زیادی برخوردار نبود. در انگلستان این بخش به شهرهای دارای چشمه‌های آب گرم اختصاص داشت و عموماً مناطقی که آب‌های معدنی داشتند برای درمان بیماری‌های گوناگون از بیماری‌های روده‌یی گرفته تا کبدی و برونشیت مورد توجّه قرار می‌گرفتند. (۲۷۱)

در سال‌های پسین ایالات متّحدهٔ آمریکا، آلمان، سوئیس و مالزی از کشورهایی بوده‌اند که بیش‌ترین بیماران برای درمان به آن‌ها سفر کرده‌اند. (۳۲۳)

گردش‌گری درمانی یا پزشکی که به ارائهٔ خدمات پزشکی، بیمارستانی و بهره‌جستن از امکانات درمانی و یا شتاب‌بخشیدن روند به‌بودی بیماران می‌پردازد، امروز ارزش بیش‌تری پیدا کرده است و بیش از ۷ درصد گردش‌گران جهان را کسانی اند که به آماج درمان به کشورهای دیگر سفر می‌کنند. (۱۲۴، صص ۶۲ ـ ۶۳)

این نوع گردش‌گری معولاً از روستاها و شهرهای کوچک به شهرهای بزرگ و پیش‌رفته که از امکانات ویژهٔ پزشکی و به‌داشتی برخوردار اند صورت می گیرد؛ به گونهٔ نمونه بسیاری از مردم افغانستان و از جمله بلخ بیماران خود را برای درمان به هندوستان می‌برند و به همین‌گونه از شهرستان‌های بلخ به مقصد تداوی به مرکز استان بلخ، شهر مزار شریف، یا از این‌جا به کابل می‌روند. و امّا گاه‌گاهی این نوع گردش‌گری از مرکزهای شهری به روستاها و نواحی اطراف نیز صورت می‌گیرد که مصداق آن در بلخ، مسافرت به مقصد بهره‌جُستن از آب وهوای گوارا و پاک نواحی و روستاها و آغوش طبیعت و هم‌چنین استفادهٔ درمانی از آب چشمهٔ شفا در مرز شهرستان‌های چمتال و شولگر، و چشمهٔ گنج در راه شهر حیرتان است.

---

۱ ـ Health tourism

گردش‌گری فراگیر

گردش‌گری فراگیر یا «گردش‌گری برای همه» برای همهٔ افراد به‌ویژه کسانی که محدودیّت‌هایی دارند یا از ناتوانایی‌های جسمی رنج می‌برند، می‌باشد و در بعضی از مناطق با استفاده از طرح‌های دانش‌گاهی صورت می‌گیرد. (۳۰۳)

گردش‌گری خاص

گردش‌گری خاص، ویژهٔ معلولان یا بیماران با شرایط خاص می‌باشد. (۱۲۳، ص ۳۸)

گردش‌گری‌های ماجراجویانه، آثار جنگ و ویرانه‌ها

گردش‌گری ماجراجویانه

گردش‌گری ماجراجویانه[1] که آن را گردش‌گری سخت نیز می‌توان نامید به آن نوع گردش‌گری گفته می‌شود که برای انجام‌دادن کارهای هیجان‌آور، متهوّرانه و مخاطره‌آمیز مانند کوه‌نوردی و پیاده‌سفرکردن از راه‌های دشوار صورت می‌گیرد. این نوع گردش‌گری توسّط گردش‌گرانی انجام داده می‌شود که حسّ ماجراجویی و کنج‌کاوی دارند و ا ز مواجه‌شدن به دشواری‌ها و سختی‌ها لذّت می‌برند. (۳۲۳)

انواع گوناگون گردش‌گری ماجراجویانه عبارت اند از: بالن‌سواری، دوچرخه‌سواری در کوهستان و بیابان، سفر به قطب شمال، پرش از بلندا به روی رودخانه به کمک طناب حمایتی فنردار، قایق‌رانی در آب‌های خروشان، موج‌سواری، سورتمه‌سواری، ماهی‌گیری، سفر با ماشین‌های توان‌مند در بیابان، پیاده‌گردی، اسپ‌سواری، شکار جان‌وران وحشی، سفر به جنگل‌های کم‌ترشناخته‌شده، موتورسیکل‌سواری، طبیعت‌گردی، سفرهای شناسایی به آفریقا، دریانوردی، صخره‌نوردی، اسکی‌بازی روی آب، غارنوردی، غوّاصی و غیره. (۱۲۳، ص ۳۳؛ ۱۳۸، ص ۴۲)

گردش‌گران در استان بلخ می توانند با کوه‌نوردی بر چکادهای کوه‌های البرز، شادیان، مارمل و خلم و یا با شناوری در رودخانه‌های آمو و بلخ دست به گردش‌گری ماجراجویانه بزنند.

[1] ـ Adventure Tourism

گردش‌گری حادثه‌جو

این نوع گردش‌گری برای دیدن از روی‌دادهای خاصّی مانند دیدن از یک کوه در حال آتش‌فشانی و یا یک منطقهٔ سیل‌زده و زلزله‌زده انجام داده می‌شود و خبرنگاران، مصداق کاملی از این گروه گردش‌گران می‌باشند. (۳۰۳)

گردش‌گری آثار جنگ

در گردش‌گری آثار جنگ، گردش‌گران از سنگرها و میدان‌های جنگ و جاهایی که رخدادهای جنگی به وقوع پیوسته اند دیدن می‌کنند. (۳۱۸) در استان بلخ، در کوه‌های مارمل و برخی از جاهای دیگر سنگرهای مجاهدین در در برابر نیروهای اشغال‌گر شوروی در دورهٔ جهاد و مقاومت در سال‌های ۶۰ و هم‌چنین قلعهٔ جنگی که در آن اسیران گروه طالبان در سال ۱۳۸۰ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۱ میلادی دست به شورش زده بودند و نیز محل‌های گورهای گروهی که نشانه‌هایی از کشتارهای عام مردم به دست دژخیمان نظام جانب‌دار شوروی و طالبان اند از جاذبه‌های این نوع گردش‌گری به شمار می‌روند.

گردش‌گری ویرانه‌ها

گردش‌گری ویرانه‌ها شامل سفر به مناطق آسیب‌دیده و ویران شده از اثر روی‌دادهای ناگوار طبیعی و غیر طبیعی است که در آن در پهلوی کمک‌رسانی، بازدید از ویرانه‌ها نیز مدّ نظر باشد. (۳۰۳)

گردش‌گری‌های سیاه، افیونی و قمار

گردش‌گری سیاه

گردش‌گری سیاه، تلخ یا اندوه‌بار، گردش‌گری برای تفریح و خوش‌گذرانی نیست، بل‌که بازدید از محل‌های روی‌دادهای ناگوار و فجایع مانند مناطق زلزله‌زده و سیل‌زده و بازمانده‌های جنگ‌ها و گورستان‌هاست. نخستین شرکت فعّال در این زمینه، کار خود را در نیوجرسی آمریکا برای بازدید از محلّ سانحهٔ هواپیمایی هایدنبرگ آغاز کرد. (۱۲۳، ص ۳۷) این نوع گردش‌گری به نوعی با گردش‌گری از ویرانه‌ها نیز پیوند دارد.

گفته می‌شود پیشینهٔ این نوع گردش‌گری به یونان باستان برمی‌گردد که در آن زمان، مردم به دیدن شهرهای جنگ‌زده می‌رفتند.

آمفی‌تیاتری در روم، یکی از نخستین مناطقی است که گردش‌گری سیاه در آن شکل گرفت. در سده‌های میانه، در این مکان افراد محکوم به مرگ را اعدام می‌کردند و مردم برای تماشای آن جمع می‌شدند. پس از مدّتی، این مکان کارکرد دیگری برای جذب گردش‌گر پیدا کرد؛ رومی‌ها در ورزش‌گاهی در محلّ آمفی‌تیاتر، مراسمی برپا می‌کردند که مردم در آن می‌توانستند جنگ میان جان‌وران و جنگ‌جویان را تماشا کنند.

در دوران مدرنیته، گردش‌گری تلخ رواج بیش‌تری پیدا کرد و گردش‌گران برای دیدن مناطق جنگ‌زده و مکان‌هایی که در آن‌ها قتل عام و درگیری رخ داده بود، به نقاط مختلف سفر می‌کردند تا بیش‌تر با مفهوم مرگ و کشتارهای گروهی آشنا شوند. یکی از روی‌دادهایی که در عصر کنونی به این گردش‌گری رونق بخشید، دیدن خانه‌های رها و ویران‌شدهٔ توفان «کاترینا» در نیواورلئان آمریکا (۱۳۸۴ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۵ میلادی) بود که گردش‌گران زیادی را جذب کرد. (۳۱۰)

گردش‌گری سیاه را به زیرمجموعه‌های زیر دسته‌بندی کرده اند:

الف ـ گردش‌گری مصیبت: گردش‌گری مصیبت یکی از شاخه‌های گردش‌گری تلخ است؛ که در آن گردش‌گران به دیدن افراد و مناطق بازمانده از زمین‌لرزه، سیل، سونامی و جنگ می‌روند. از مناطق مصیبت‌زده‌یی که توانست گردش‌گران زیادی را جذب کند، ویرانه‌های «پمپی» در ایتالیا و بازمانده‌های سونامی سال ۱۳۸۳ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۴ میلادی در سواحل اندونزی بود. در این نوع گردش‌گری، جهان‌گردان افزون بر این‌که نشانه‌های تخریب یک منطقهٔ مصیبت‌زده را می‌بینند، با زنده‌گی مردم آن‌جا نیز آشنا می‌شوند و احتمالاً مهارت‌های کنارآمدن با شرایط سخت و مقابله با بحران را می‌آموزند. (۳۱۰)

ب ـ گردش‌گری فقر: گردش‌گری فقر از نوع گردش‌گری سیاه است. در این نوع گردش‌گری، گردش‌گران برای آشنایی با مردمی که در فقر و بدبختی زیست دارند از مناطق فقیر و قحطی‌زده، دیدن می‌کنند.

برخی کارشناسان به این باور اند که گردش‌گری در کشورهای توسعه‌نیافته و مناطق محروم، نه‌تنها ابتکار نوینی در صنعت گردش‌گری است، بل‌که از طریق پرداخت هزینه‌های سفر باعث کمک به مردم فقیر این مناطق نیز می‌شود. کشورهایی مانند سومالی، ایتوپی در آفریقای جنوبی و بخش‌هایی از هندوستان جزو مناطقی می‌باشند که قابلیّت جذب گردش‌گر سیاه را دارند. (۳۱۰)

ج ـ گردش‌گری خودکشی: گردش‌گری خودکشی یکی دیگر از انواع گردش‌گری سیاه است. در گردش‌گری خودکشی، گردش‌گران به کشورها و مناطقی که بیش‌ترین آمار خودکشی را دارند، سفر می‌کنند و با دیدن منطقه، ریشه‌ها و دلایل بالارفتن آمار خودکشی را بررسی و آسیب‌شناسی می‌کنند.

در گردش‌گری خودکشی نوعی دیگر از سفر وجود دارد که در آن، جهان‌گردان به دیدن مناطقی می‌روند که اجازهٔ انجام‌دادن «اتانازی» یا «قتل ترحّم‌آمیز» در آن‌جا توسط دادگاه به رسمیّت شناخته

می‌شود. در این کشورها، سال‌مندان یا افراد مبتلا به بیماری‌های لاعلاج، اجازه دارند به زنده‌گی خود پایان دهند. این حکم که در بسیاری از کشورها غیرقانونی است، مورد علاقهٔ برخی از گردش‌گران قرار می‌گیرد. از قرار معلوم مطالعهٔ شرایط زنده‌گی مردم این مناطق برای طرف‌داران این نوع گردش‌گری جذّاب است. (۳۱۰)

د ـ گردش‌گری پایان جهان: گردش‌گری پایان جهان یکی دیگر از انواع گردش‌گری سیاه است. به این نوع گردش‌گری بیش‌ترینه پژوهش‌گران و دوست‌داران محیط زیست می‌پردازند. این گردش‌گران به مناطقی سفر می‌کنند که بیش‌تر زیر تأثیر عوامل محیطیِ خطرآفرین قرار گرفته و در معرض نابودی‌اند. در این نوع گردش‌گری، راه‌نمای گردش وظیفه دارد تا برای جهان‌گردان دربارهٔ تأثیر پدیده‌هایی مانند گرم‌شدن زمین یا چه‌گونه‌گی برخورد سنگ‌های آسمانی با زمین و پایان عمر آن، روشنی بیندازد. (۳۱۰)

گردش‌گری افیونی

گردش‌گری افیونی، سفر به منظور تهیّه یا مصرف مواد مخدّر است. جزیرهٔ گوا در هندوستان را از مهم‌ترین مقاصد این نوع گردش‌گری گفته اند. (۱۲۳، ص ۳۷)

گردش‌گری قمار

گردش‌گری قمار، سفر به منظور شرکت در قماربازی و قمارخانه‌هاست. معروف‌ترین مقاصد این نوع گردش‌گری در جهان عبارت اند ازآتلانتیک سیتی، لاس وگاس، پالم اسپرینگز، کالیفرنیا، ماکائو و مونت کارلو. (۳۰۳)

گردش‌گری‌های بین‌المللی، خارجی و داخلی

گردش‌گری بین المللی

در گردش‌گری بین‌المللی[1]شهروندان مقیم در یک کشور به کشورهای دیگر می‌روند. گردش‌گری بین‌المللی متشکّل از گردش‌های درون‌مرزی و برون مرزی است. (۱۲۳، ص ۲۷؛ ۱۳۷، ص ۳۲)

---

۱ ـ International Tourism

گردش‌گری ورودی یا داخلی

گردش‌گری ورودی یا داخلی (درون‌مرزی) [1]به سفر و گردش‌گری به یک کشور توسّط ساکنان سایر کشورها گفته می‌شود. (۲۷۸)

گردش‌گری ملّی یا خروجی

گردش‌گری ملّی یا خروجی (برون‌مرزی)[2]توسّط باشنده‌گان یک کشور به مقصد سایر کشورها انجام داده می‌شود.

گردش‌گری‌های انبوه و تنها

گردش‌گری انبوه

گردش‌گری انبوه[3]عبارت است از گردش‌گری معمولی که در سطحی گسترده در سراسر جهان وجود دارد. گردش‌گری انبوه در دهه‌های ۱۳۵۰ و ۱۳۶۰ هجری خورشیدی/ ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ میلادی مطرح شده و هدف آن به‌کارگیری شیوه‌های نوین در گردش‌گری به جای روش‌های ویران‌گر گردش‌گری است. (۱۵۲، ص ۲۵)

گردش‌گری جوانان

گردش‌گری جوانان[4] شاخه‌یی از گردش‌گری انبوه است که توسّط جوانان به مقاصد گوناگون تفریحی، فرهنگی، علمی و غیره انجام داده می‌شود. (۲۷۸)

گردش‌گری تنها

گردش‌گری تنها، سفر به تنهایی و به گونهٔ انفرادی است. (۱۲۳، ص ۳۸)

گردش‌گری نوستالژیک

گردش‌گری نوستالژیک[1]برای یادآوری خاطره‌ها و تجارب گذشته صورت می‌گیرد. (۱۲۳، ص ۳۲)

---

۱ ـ Inbound Tourism / Internal Tourism

۲ ـ National Tourism / Outbound tourism

۳ ـ Mass Tourism

۴ ـ youth Tourism

بلخ برای کسانی که از سفرهای گذشتهٔ خود برای اشتراک در جشن نوروز خاطره‌هایی دارند و یا کسانی که روزگاری دورهٔ خدمت زیر پرچم را در این استان گذرانده اند و یا هم خارجیانی که در صفوف ارتش شوروی و یا نیروهای جهانی دیگر در این استان ایفای وظیفه کرده اند و به همین گونه کارکنان و کارشناسان خارجی و نیز داخلی از سایر نقاط کشور که در کارخانه‌ها و بن‌گاه‌ها و اداره‌های دولتی و غیر دولتی در این استان مدّتی را کار کرده اند از جای‌گاه ویژه‌یی در گردش‌گری نوستالژیک برخوردار است.

گردش‌گری‌های فضا و مجازی

گردش‌گری فضا

گردش‌گری فضا، نوعی از گردش‌گری است که برای اقامت کوتاه‌مدّت در فضا و به تجربه‌گرفتن زنده‌گی در فضا با هزینهٔ هنگفتی انجام داده می‌شود و احتمالاً در آینده سفر به سیّاره‌ها و اجرام دیگر را نیز در بر خواهد گرفت. این نوع گردش‌گری در سال‌های پسین رواج یافته است و تاکنون شماری از کسانی که توانایی پرداخت هزینهٔ آن راداشته اند از طریق مراکزی در ایالات متّحدهٔ آمریکا و روسیه به فضا ر فته و مدّتی را یک‌جا با فضانوران گذرانده اند. انوشه انصاری، شهروند ایرانی، یکی از این گردش‌گران است که با سپری‌کردن مدّتی در فضا، توانسته است نام خود را به عنوان نخسین‌زن گردش‌گر فضا ثبت کند. از این که در این نوع گردش‌گری مصارف هنگفتی پرداخته می‌شود، این نوع گردش‌گری برای پشتی‌بانی مالی گسترش پژوهش‌های فضایی نقشی اساسی دارد. (۳۲۳)

عبدالاحد مومند نخستین شهروند افغانستان است که در یک گروه سه‌نفری از فضانوردان به‌وسیلهٔ سفینهٔ فضایی «سایوز تی ام ـ ۶» در ۷ شهریور ۱۳۶۷ هجری خورشیدی/ ۲۹ اوت ۱۹۸۸ میلادی از پای‌گاه فضایی «بایکونور» اتّحاد شوری به فضا مسافرت کرده است. در این سفر ولادیمیر لیانف و دکتر والری پولیانف، فضانوردان شوروی، هم‌راهش بودند. این سفر فضایی ۸ شبانه‌روز و ۲۰ ساعت و ۲۶ دقیقه را در بر گرفت. (۳۲۰)

گردش‌گری الکترونیکی

گردش‌گری الکترونیکی، به آن نوع گردش‌گری گفته می‌شود که در آن شناخت و به‌دست‌آوردن معلومات دربارهٔ جاذبه‌های گردش‌گری محلّ مورد نظر از طریق امکانات و وسایل الکترونیکی مانند تلویزیون، ماهواره و اینترنت، انجام داده می‌شود. در جهان بسیاری از شرکت‌های گردش‌گری،

---

۱ ـ Nostalgic Tourism

هواپیمایی‌ها، آژانس‌های مسافرتی، اماکن تفریحی، تاریخی و غیره، دارای صفحه‌های اینترنتی و رسانه‌های الکترونیک و برخی از آن‌ها دارای شبکه‌های تلویزیونی و ماهواره‌یی می‌باشند که از طریق آن‌ها جاذبه‌های گردش‌گری مناطق گوناگون را برای علاقه‌مندان معرفی می‌کنند. (۳۲۳)

گردش‌گری مجازی

گردش‌گری مجازی نوعی دیگری از گردش‌گری است که که حدود دو دهه از پیدایی می‌گذرد و در آن سفر به گونهٔ فیزیکی انجام داده نمی‌شود، بل‌که معلومات از طریق اینترنت، کتاب و تلویزیون به دست می‌آید. به عبارتی دیگر، گردش‌گری مجازی، حضور در سرزمین دیجیتالی صفحهٔ اینترنتی و دیدن داده‌های صوتی، متنی و تصویری از دنیای فیزیکی پیرامون است. گردش به دورادور جهان که روزگاری در نوشتهٔ ژول ورن، نویسندهٔ معروف فرانسه‌یی، در هشتاد روز امکان‌پذیر شده بود، امروز با ابرمتن‌های اینترنتی، با فشار دکمه‌یی میسّر می‌شود. امروز با بهره‌گیری از صفحه‌های اینترنتی ویژهٔ جاذبه‌های گردش‌گری می‌توان به معلومات سرشاری دربارهٔ این جاذبه‌ها دست یافت. برخی از پای‌گاه‌های دولتی در اینترنت، سیستم‌های دوربین شهری خود را به سرزمین دیجیتال نیز پیوند داده اند که با این دوربین‌ها علاقه‌مندان می‌توانند گوشه‌های گوناگون شهر را به گونهٔ زنده ببینند و حتّا از آن‌ها عکس یادگاری بگیرید.

بسیاری از علاقه‌مندان موزه‌های بزرگ جهان، موزه‌های هرمیتاژ مسکو تا لوور پاریس را از تارنماهای اینترنتی آن‌ها مشاهده می‌کنند. حتّا رزرو بلیت هواپیما، مهمان‌خانه، مسابقه‌های بین‌المللی ورزشی و جشن‌واره‌های فرهنگی و هنری جهانی، امروز با رفتارهای سازمانی الکترونیکی امکان‌پذیر شده است. میلیون‌ها کاربر از سراسر جهان ، هم‌زمان با برگزاری دورهٔ تابستانی مسابقه‌های جام جهانی در شهرهای آلمان، امروز از صفحه‌های اینترنتی دولتی و غیر دولتی گردش‌گری این کشور استفاده می‌کنند. هنگامی کانال «آرد داس اِرست»[۱] آلمان، مراسم قرعه‌کشی جام جهانی ۱۳۸۵ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۶ میلادی آلمان را پخش می‌کرد، بیش از ۲ میلیارد بیننده از سراسر جهان و صدها میلیون کاربر اینترنت، تماشاگر آن بودند. پیش‌رفت سیستم‌های اطّلاع‌رسانی و ارتباطی دولتی در اینترنت و گسترش دولت الکترونیک[۲] بر روی سرزمین دیجیتال، توسعهٔ گردش‌گری اینترنتی و استفاده از میلیون‌ها دلار درآمد را در قبال خواهد داشت. (۲۴۰، ص ۲: ۳۲۳)

---

۱ - ARD DAS ERSTE

۲ - E-GOVERNMENT

جاها و جاذبه‌های گردش‌گری

جاها و جاذبه‌های گردش‌گری به تمام پدیده‌هایی گفته می‌شود که گردش‌گران را به سوی خود می‌کشانند و مقاصد اصلی گردش‌گری را تشکیل می‌دهند. هر جاذبهٔ گردش‌گری می‌تواند مقصدی برای یک یا چندین نوع گردش‌گری باشد؛ و به همین‌گونه هر نوع گردش‌گری نیز می‌تواند با یک یا چند جاذبهٔ گردش‌گری پیوند داشته باشد.

با این‌که ارائهٔ تعریف دقیق و جامع از جاذبهٔ گردش‌گری کار آسانی نیست؛ امّا می‌توان به گونه‌های زیر آن را تعریف کرد:

۱ ـ مشخصهٔ ویژهٔ مکانی معیّن، از لحاظ ظاهری و فرهنگی، که بازدیدکننده‌گان و گردش‌گران با دیدن آن نیازهای تفریحی مورد نظر خود را از جهات مختلف تأمین کنند. مشخصه‌ها دربرگیرندهٔ ویژه‌گی‌های آب‌وهوایی، فرهنگی، گل و گیاه، چشم‌اندازها و یا ویژه‌گی‌های منحصربه‌فرد مکانی، مانند تالارهای اجرای برنامه، موزه یا یک آب‌شار و... می‌شوند.

۲ـ ویژه‌گی‌ها یا مشخصه‌های مثبت و مطلوب مکانی یا منطقه‌یی، برای یک یا مجموعه‌یی از فعالیت‌هایی که مورد نظر مشتری یا بازار دریافت‌کننده استند؛ دربرگیرندهٔ ویژه‌گی‌های آب‌وهوایی، چشم‌اندازها، فعالیّت‌های خاص و فرهنگی بومی و.... (۳۲۲)

به‌طور کلّی، دو گروه جاذبه وجود دارند: جاذبه‌هایی که توسّط بشر به وجود آمده‌اند و جاذبه‌هایی که طبیعت در اختیار ما قرار داده است. به‌تر است ما از این جاذبه‌ها، به‌عنوان منابع گردش‌گری یاد کنیم. امّا اگر قرار است این منابع به‌عنوان جاذبه‌های گردش‌گری مطرح شوند، بایستی تمام معیارهای مشخّص و ضروری را دارا باشند.

باید خاطرنشان ساخت که بخش عمدهٔ گردش‌گری به تجارت آن مربوط می‌شود و از همین رو از آن به‌عنوان صنعت یاد می‌شود. بنابراین جاذبه‌های گردش‌گری افزون بر ایجاد یک تجربهٔ واقعی گردش‌گری برای گردش‌گر، باید بتوانند فعالیّت‌هایی را هم برای بن‌گاه‌های بازرگانی فراهم کنند. جاذبه‌های گردش‌گری باید مجوزها و مصوّبه‌های مورد نیاز جهت عمل‌کرد مناسب را داشته باشند و در واقع امنیّت، سلامت و تسهیلات آن مورد تأیید باشند. (۳۲۲)

جاذبه‌های گردش‌گری باید در فهرست سازمان متولّی امر، دارای شمارهٔ ثبت و محلّی مشخّص باشند، در روزهای کاری، تعطیلات آخر هفته و هم‌چنین تعطیلات عمومی و رسمی باز باشند، و اگر در همه روزها یا ساعات باز نیستند، به‌صورت مشخّص و واضح زمان‌های بازبودن آن‌ها در بروشورها و تمام رسانه‌های تبلیغاتی، شبکه‌های اینترنتی و غیره اعلام شده باشند. جاذبه‌های گردش‌گری باید توسّط بروشورها، لوح‌های فشرده و... معرفی شوند و در اختیار بازدیدکننده‌گان قرار گیرند. (۳۲۲)

در مسیر نقشه، بناها یا جاذبه‌های طبیعی باید به‌طور مشخّص علامت زده شوند تا به سهولت شناسایی شوند و باید همواره پاکیزه و آماده ارائهٔ خدمات در هر زمان و ساعتی باشند، هم‌چنین باید

دارای تسهیلات قابل دست‌رسی به‌داشتی باشند. جاذبه‌های گردش‌گری باید دارای فضای مناسب و کافی برای پذیرایی از بازدیدکننده‌گان باشند و همواره آمار تعداد بازدیدکننده‌گان را در دست داشته باشند. (۳۲۲)

منابع و جاذبه‌های طبیعی

منابع و جاذبه‌های طبیعی به آن منابع و جاذبه‌هایی گفته می‌شود که طبیعت در دست‌رس انسان‌ها قرار داده است و عبارت از مجموع چشم‌اندازهای طبیعی و ویژه‌گی‌هایی اند که انسان‌ها با حواس خود آن‌ها را درک و احساس آرامش روحی می‌کنند. پستی‌وبلندی‌های زمین، کوه‌ها، دره‌ها، تنگی‌ها، غارها، دشت‌ها و بیابان‌ها، رودخانه‌ها، چشمه‌ها، آب‌شارها، دریاها و کناره‌های آن‌ها، دریاچه‌ها، تالاب‌ها، و در مجموع شرایط اقلیمی وآب‌وهوا، منابع آبی، پوشش گیاهی و حیات وحش از جاذبه‌های طبیعی گردش‌گری به شمار می‌روند. (۸۷، ص ۴۸)

کوه‌ها

کوه‌ها، کوهستان‌ها، رشته‌کوه‌ها، قلّه‌ها وستیغ‌ها، گردنه‌ها، غارها، دره‌ها، تنگی‌ها، پرت‌گاه‌ها، دامنه‌ها، آب‌شارها، چشمه‌سارها، رودها و راه‌آبه‌ها و غیره از جاذبه‌های مهمّ گردش‌گری طبیعی به شمار می‌روند. این کوه‌ها چه با ساخت سنگی و صخره‌یی و چه با پوشش گیاهی و از جمله جنگل‌های طبیعی یک‌جا با اجزای دیگر خود، چشم‌اندازهای طبیعی بسیار زیبایی را پدید آورده اند که نظارهٔ آن‌ها و استفاده از آن‌ها به عنوان تفرّج‌گاه، جسم و جان و روان آدمی را پرورش و نوازش می‌دهد. (۸۷، صص ۴۸ ـ ۴۹)

در استان بلخ، کوه‌های البرز، شادیان، مارمل و خلم، با چشم‌اندازهای گوناگون و زیبای خود مهم‌ترین منابع گردش‌گری طبیعی این سرزمین را می‌سازند.

غارها

غارها، حفره‌هایی طبیعی اند که بیش‌ترینه در کوه‌های آهکی و در دوران دوم زمین‌شناسی پدید آمده اند و از ظرفیّت‌های گردش‌گری برخوردار اند. (۸۷، ص ۴۹)

در استان بلخ، برخی از این غارها، مانند «غار مار» و غارهایی که در تنگی البرزکوه واقع اند از این که در دوره‌های پیش از تاریخ زیست‌گاه انسان‌های نخستین بوده اند به عنوان ساحه‌های باستانی از اهمیّت ویژه و مضاعف گردش‌گری برخوردار اند.

دره‌ها و تنگی‌ها

دره‌ها و تنگی‌ها از جاذبه‌های طبیعی گردش‌گری در مناطق کوهستانی می‌باشند. جریان رود در بستر برخی از دره‌ها و موجودیّت بیشه‌زارها و جنگل‌ها در آن‌ها چشم‌اندازهای زیبایی اند که می‌توانند گردش‌گران را به سوی خود بکشانند. (۸۷، ص ۴۹)

در بلخ، دره‌ها و تنگی‌های کوه‌های البرز، شادیان، مارمل و خلم از جاذبه‌های طبیعی مهمّ گردش‌گری اند. در این میان تنگی‌های البرز و شادیان و نیز درهٔ گز باستانی با توجّه به روی‌دادهای استوره‌یی و تاریخی‌یی که در آن‌ها به وقوع پیوسته اند و نیز ساحه‌های باستانی و بناهای تاریخی در آن‌ها وجود دارند از اهمیّت بالایی در گسترهٔ صنعت گردش‌گری برخوردار اند.

دشت‌ها و جلگه‌ها

دشت‌ها و جلگه‌ها مناطق هموار زمین اند که با پوشش سبز و بیشه‌های جنگلی پیوست با کوه یا دریا از جاذبه‌های زیبایی برای گردش‌گری اند. (۸۷، صص ۴۹ ـ ۵۰)

دشت شادیان در دامنه‌های کوه‌سار شادیان در جنوب شهر مزار شریف، مرکز بلخ، و جلگه‌های سرسبز و خوش‌آب‌وهوای میان کوهستان‌های البرز و کناره‌های رودخانهٔ بلخاب از نمونه‌های این نوع جاذبهٔ گردش‌گری در استان بلخ اند.

چشمه‌ها

چشمه‌ها که از زیر زمین و یا از لای کوه‌ها و صخره‌ها بیرون می‌تراوند، هم از نگاه چشم‌انداز زیبایی که پدید می‌آورند و هم از نگاه ویژه‌گی‌های درمانی و به‌داشتی و یا قابل آشامیدن‌بودن خود از جاذبه‌های مهمّ گردش‌گری اند. (۸۷، ص ۵۰)

در استان بلخ، چشمهٔ شفا در تنگی البرز و چشمهٔ گنج در راه شهر حیرتان از نگاه خاصیّت درمانی خود، چشمهٔ خواجه سکندر در شهرستان شولگر به خاطر چشم‌انداز زیبا، و چشمهٔ حیات در ده‌کدهٔ صیّاد شهرستان خلم و چشمهٔ مل‌آغان در شهرستان مارمل به خاطر گوارایی خود از جاذبه‌های طبیعی گردش‌گری می‌باشند.

آب‌شارها

آب‌شارها یا ریزش ناگهانی جریان یک رود بر اثر بریده‌گی پرشیب در مسیر جریان آب پدید می‌آید. برخی از آب‌شارها هنگام فروریختن آب از فراز کوه نیز پدید می‌آیند. آب‌شارها نظر به ارتفاع، حجم

جریان آب، گسترهٔ آب‌گیر به‌وجودآمده در جای ریزش آب و امکان دست‌رسی، از ارزش تفرّج‌گاهی متفاوتی برخوردار اند. (۸۷، صص ۵۰ ـ ۵۱)

در استان بلخ آب‌شار درخور یادکری وجود ندارد.

رودخانه‌ها و کناره‌های آن‌ها

رودخانه‌ها از اثر جریان‌یافتن ذخایر بارنده‌گی‌ها به‌ویژه بارنده‌گی‌های زمستانی از ارتفاعات کوهستانی به دره‌ها و سراشیبی‌ها و دشت‌ها پدید می‌آیند. به عبارتی دیگر، جریان آبی را که در یک بستر طبیعی به سوی دریا، دریاچه، چاله، باتلاق یا رود دیگری حرکت می‌کند، «رودخانه» می‌گویند. (۲۲۱، صص ۱۷۱ ـ ۱۷۲) بزرگ‌ترین تمّدن‌های جهان در کنار رودخانه‌های بزرگ شکل گرفته اند، مانند تمدّن آریانا در کنار رودهای آمو، بلخاب، هری‌رود، رود هیرمند، سرخ‌رود و رود کابل، تمدّن میان‌رودان در کنار اروندرود (دجله) و فرات، تمدّن مصر در کنار رود نیل، تمدّن هند در کنار رود گنگ، تمدّن چین در کنار رود هوانگ‌هو و یانگ‌تسه.

رودها از نگاه قابلیّت‌های کشتی‌رانی، قایق‌سواری، ماهی‌گیری و شنا و هم از نگاه چشم‌انداز زیبا و روان‌پرور و زمزمه و خروش دل‌انگیز و کناره‌های رودخانه‌ها هم‌چون تفرّج‌گاه‌ها از جاذبه‌های مهمّ گردش‌گری طبیعی به شمار می‌آیند.

در بلخ، رودآمو و رود بلخ از ظرفیّت‌های بالای گردش‌گری برخوردار اند.

دریاها و کناره‌های آن‌ها

دریاها و کناره‌های آن‌ها از منابع عمدهٔ گردش‌گری به‌ویژه در فصل گرما می باشند و برای شنا و غوّاصی، کشتی‌رانی، قایق‌رانی، اسکی روی آب، غسل آفتاب و غیره کاربرد دارند. (۸۷، ص ۵۱)

افغانستان به دلیل محاطبودن به خشکه، فاقد این ظرفیّت گردش‌گری است.

دریاچه‌ها و تالاب‌ها

دریاچه‌ها و تالاب‌ها به خاطر ارزش بالقوّه برای سپری‌کردن اوقات فراغت به‌ویژه فعالیّت‌های تفریحی مرتبط به آب، از دیگر جاذبه‌های گردش‌گری طبیعی اند. دریاچه به آب نسبتاً وسیعی گفته می‌شود که در نقاط پست و فروافتادهٔ زمین انباشته شده و به دریاها و اقیانوس‌ها پیوندی ندارد. دریاچه‌ها می‌توانند دایمی یا فصلی و نیز از نگاه آب می‌توانند شور یا شیرین باشند. تالاب‌ها نیز دایمی یا فصلی و نیز شور یا شیرین می‌باشند با ژرفای ۶ متر و بدون فعالیّت حیاتی. دریاچه‌های با ژرفای کم‌تر از ۶ متر نیز تالاب (دریاچهٔ تالابی) شمرده می‌شوند و در دریاچه‌ها و دریاهایی که ژرفای بیش از ۶ متر دارند، تا ژرفای ۶ متر آن‌ها تالاب (تالاب دریاچه‌یی) شمرده می‌شود. (۸۷، ص ۵۲)

در استان بلخ، تالاب یا حوض طبیعی شادیان در ده‌کدهٔ شادیان شهرستان چهارکنت و تالاب‌های کناره‌های رود آمو در شمال از منابع و جاذبه‌های گردش‌گری طبیعی است.

حیات وحش

حیات وحش به مهره‌داران بزرگ از رده‌های پستان‌داران، پرنده‌گان، خزنده‌گان، آب‌زی‌ها و دوزیستان گفته می‌شود که هر کدام از این گروه‌ها می‌توانند ارزش تفرج‌گاهی ویژهٔ خود را داشته باشند. حیات وحش از این که زمینهٔ شکار را فراهم می‌آورد و یا دیدن آن و بخصوص شنیدن نغمهٔ پرنده‌گان خوش‌آواز جالب و خوشایند است از جاذبه‌های گردش‌گری طبیعی به شمار می‌رود. (۸۷، ص ۵۲)

در استان بلخ، عُقاب درکوه‌های البرز، کبک و کبوترهای کوهی در کوه‌های شادیان و مارمل، آهو در تنگی صیّاد شهرستان خُلم، مرغابی و مرغ‌های دشتی و نیز انواع دیگری از جان‌وران پستان‌دار، پرنده، خزنده و آب‌زی و دوزیست حیات وحش را پدید آورده اند.

جاذبه‌های انسانی

جاذبه‌ها یا منابع انسانی گردش‌گری عبارت اند از جاذبه‌ها و منابعی که به دست خود انسان‌ها ساخته و آفریده شده اند و مجموع جلوه‌های تاریخی، قومی و فرهنگی از جمله ساحه‌های باستانی و بناهای تاریخی چون قلعه‌ها، برج‌ها، منارها، پل‌ها، کاخ‌ها، میدان‌ها، بازارها، گرمابه‌ها، گورها، سنگ‌نوشته‌ها؛ بناهای مذهبی چون زیارت‌گاه‌ها، مسجدها و نیایش‌گاه‌ها؛ آیین‌ها و جشن‌ها و بزم‌های شادی و سوگ‌واری‌ها، موسیقی، رقص، غذاها و خوردنی‌ها، ساخته‌های دستی، پوشاک و غیره را در بر می‌گیرند. (۸۷، ص ۵۳)

در استان بلخ که پیشنیهٔ باستانی و تاریخی دور و درازی دارد انواع گوناگون جاذبه‌های انسانی از ساحه‌های باستانی گرفته تا بناهای تاریخی و مذهبی و میراث‌های ملموس و غیر ملموس موجود اند که در فصل پنجم این کتاب به گونهٔ گسترده‌یی به آن‌ها پرداخته شده است.

جاذبه‌های تاریخی

یادمان‌های قدیمی، درفضاها و محیط‌های ساخته‌شده یا در مکان‌هایی که روی‌دادهای مهم اتّفاق افتاده اند، از جاذبه‌های تاریخی شمرده می‌شوند. برخی از این جاها پیش از این که به یک جاذبهٔ گردش‌گری مبدّل گردند، نیاز به محوطه‌سازی تفریح‌گاهی، مرمت و محافظت دارند. ساحه‌های باستانی پیش از تاریخ و یا دوره‌های نخستین تاریخی به مقدّماتی مانند کاوش و تحقیق از سوی باستان‌شناسان نیاز دارند. (۲۹۶)

استان بلخ با توجّه به باستانی‌بودن و تاریخی‌بودن خود از داشتن ساحه‌های باستانی و بناهای تاریخی بسیار غنی است و بیش از ۱۲۰ ساحهٔ باستانی کشف‌شده و بناهای تاریخی ثبت‌شدهٔ متعلّق به دوره‌های گوناگون پیش از تاریخ از دوران پارینه‌سنگی تا عصر مفرغ و آهن و دوره های تاریخی پیش از اسلام و دوره‌های اسلامی دارد که منابع و جاذبه‌های مهمّ گردش‌گری بلخ و کشور را می‌سازند و در فصل پنجم این کتاب به معرفی گرفته شده اند.

جاذبه‌های بازرگانی

شهرها به خاطر داشتن کارخانه‌ها و نهادهای اقتصادی دولتی و خصوصی که در مجموع بازارهای بزرگی را می‌سازند از جاذبه‌های مهمّ گردش‌گری شمرده می‌شوند و در کنار آن‌ها مناطق روستایی نیز از این که به گونهٔ فعّال به دنبال همایش‌های بازرگانی اند می‌توانند از جذّابیت بازرگانی برخوردار باشند. (۲۹۶)

استان بلخ که در دوره‌های کهن یکی از گره‌گاه‌های بازرگانی در منطقه بود و از نگاه گذشتن بزرگ‌راه معروف ابریشم از آن جای‌گاه والایی در دادوستد بازرگانی جهانی داشت، امروز نیز از نگاه موقعیّت ویژهٔ جغرافیایی خود که هم‌مرز با سه هم‌سایهٔ شمالی افغانستان یعنی تاجیکستان، اوزبیکستان و ترکمنستان است و در مرکز زون شمال کشور قرار دارد یکی از مراکز مهمّ بازرگانی کشور شمرده می‌شود. موجودیّت شهر بندری حیرتان، گذشتن شاه‌راه حلقه‌یی کشور و راه آهن از آن و هم‌چنین فعالیّت بزرگ‌ترین کارخانهٔ پتروشیمی کود شیمیایی و برق حرارتی و ده‌ها کارخانهٔ کوچک و بزرگ و نهادهای اقتصادی و شرکت‌های بازرگانی و بازارها و بازارچه‌ها استان بلخ را از جاذبه‌های خوب بازرگانی در سطح کشور و منطقه برخوردار کرده است. سرمایه‌گذاری‌هایی بیش‌تر در این استان می‌توانند در آینده به جاذبه‌های بازرگانی این استان به ویژه مرکز آن، شهر مزار شریف، که یکی از بزرگ‌ترین شهرهای افغانستان است بیفزایند.

جاذبه‌های فرهنگی

اقوام، زبان‌ها، آیین‌ها، جشن‌ها، بازی‌ها، ورزش‌ها، ساخته‌های دستی، خوردنی‌ها، پوشیدنی‌ها و امثال این‌ها به شمول تمام میراث‌های فرهنگی غیر ملموس دیگر، می‌توانند به عنوان جاذبه‌های فرهنگیِ یک منطقه مطرح شوند. (۲۹۶)

در استان بلخ، زنده‌گی باشنده‌گان آن در مرکز استان و مرکزهای شهرستان‌ها و هم‌چنین در روستاها، جشن باستانی آریایی نوروز، ورزش‌های بزکشی، پهلوانی، اسپ‌دوانی، موسیقی محلّی، مفروشاتی چون قالی، گلیم و نمد، پوشیدنی‌هایی چون گوپیچه، چپن، پوستین، قاقمه، کلاه چهارترک

خُلمی و صنایع دستی و کارگاهی محلّی دیگر و هم‌چنین شیرینی‌هایی چون حلوای کنجدی، نبات و مظاهر گوناگون دیگر زنده‌گی از جاذبه‌های بی‌شمار فرهنگی شمرده می‌شوند.

جاذبه‌های روی‌دادهای خاص

روی‌دادهای خاص مانند جشن‌های سالانه یا بازی‌های المپیک به عنوان جاذبه‌های مهمّ کوتاه‌مدت شناخته شده اند. این نوع جاذبه‌ها با جاذبه‌های فرهنگی نیز می‌توانند پیوند داشته باشند. (۲۹۶)

جشن باستانی نوروز و جشن‌وارهٔ چهل‌روزهٔ نوروزی گل سرخ و هم‌چنین جشن شب یلدا از جاذبه‌های روی‌دادهای ویژه در استان بلخ دانسته می‌شوند.

جاذبه‌های پارک‌ها

اگرچه بسیاری از پارک‌های عمومی دردسته‌بندی جاذبه‌های طبیعی گردش‌گری قرار می‌گیرند؛ امّا پارک‌های بخش خصوصی یا شهر بازی‌ها از جاذبه‌های انسانی شمرده می‌شوند. شهر بازی‌ها مجموعه‌های مستقلّی اند که در آن‌ها انواع سرگرمی‌ها برای بازدیدکننده‌گان فراهم می‌باشند. تکامل شهر بازی‌ها وتبدیل آن‌ها به تفریح‌گاه‌ها محل‌های مناسبی را برای توسعهٔ گردش‌گری پدید می‌آورند، ارچند محصورکردن این محل‌ها جدایی گردش‌گران را از باشنده‌گان شهر در قبال دارد و ممکن است باعث کاهش تأثیرات اقتصادی شود. (۲۹۶)

در استان بلخ، از موجودیّت چنین جاذبه‌هایی تا امروز خبری نیست و پارک‌های تفریحی‌یی چون پارک نور و پارک آریانا که در سال‌های ۸۰ و ۹۰ در شهر مزار شریف با انواع بازی‌گاه‌ها برای کودکان و جوانان ساخته شده اند، تنها گل‌گشت‌گاه خانواده‌های باشنده‌گان بلخ و مهمانان این شهر به ویژه کودکان و جوانان اند.

جاذبه‌های مذهبی

جاذبه‌های مذهبی از مهم‌ترین جاذبه‌های انسانی گردش‌گری اند. بناهای تاریخی مذهبی، از جمله مسجدها و نیایش‌گاه‌های دیگر، مدرسه‌های دینی، آرام‌گاه‌ها و قدم‌گاه‌های پیشوایان مذهبی و جاهای مقدّس و هم‌چنین آیین‌های مذهبی از همین نوع جاذبه‌ها شمرده می‌شوند. شماری از جاذبه‌های مذهبی می‌توانند هم‌زمان جاذبه‌های تاریخی و یا فرهنگی نیز باشند. (۲۹۶)

در استان بلخ، آرام‌گاه حضرت علی «ک» و آرام‌گاه‌های ده‌ها تن دیگر از بزرگان دین، تصوّف و عرفان و هم‌چنین مسجدهای تاریخی چون مسجد خواجه ابونصر پارسا و ویرانه‌های مسجد نه‌گنبد، کهن‌ترین مسجد به‌جامانده از سده‌های نخستین اسلامی، و نیز ویرانه‌های مدرسهٔ سلطان‌العلما، پدر

مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی و مدرسهٔ سیّد سبحان‌قلی‌خان، از برجسته‌ترین جاذبه‌های مذهبی برای گردش‌گران شناخته می‌شوند.

سایر جاذبه‌های گردش‌گری

برای هر نوع گردش‌گری می‌توان جاذبه‌یی قایل شد و به این ترتیب، می‌توان برابر با تعداد انواع گردش‌گری به انواع جاذبه‌های گردش‌گری روبه‌رو شویم. به گونهٔ نمونه باغ‌های وحش، ماهی‌خانه‌ها، ورزش‌گاه‌ها و مانند این‌ها می‌توانند هر کدام به عنوان نوع جداگانه‌یی از جاذبه‌های گردش‌گری زیر مطالعه قرار بگیرند، امّا برای پیش‌گیری از به‌درازاکشیده‌شدن سخن به همین اندازه بسنده کرده از پرداختن به همهٔ آن‌ها می‌گذریم و شماری از این جاذبه‌ها را که در استان بلخ وجود دارند در فصل پنجم این کتاب به معرفی می‌گیریم.

سازمان‌های مهمّ گردش‌گری جهان

سازمان‌های گردش‌گری در راستای توسعهٔ صنعت گردش‌گری ایفای وظیفه می‌کنند و نظر به ویژه‌گی‌های هر منطقه و نیز برای مقاصد گوناگون گردش‌گری سهولت‌های لازم را فراهم می‌آورند. در این بخش به معرفی مهم‌ترین سازمان‌های گردش‌گری جهان، چون سازمان جهانی گردش‌گری و اداره‌ها، دفترها، مؤسسه‌ها و سازمان‌های گردش‌گری کشورهای ایالات متّحدهٔ آمریکا، فرانسه، انگلستان، اسپانیا و اتریش پرداخته می‌شود.

سازمان جهانی گردش‌گری

سازمان جهانی گردش‌گری یگانه سازمان بین‌المللی دولتی است که مسؤولیت‌هایی در سطح جهانی دارد و همهٔ فعالیّت‌های گردش‌گری را انجام می‌دهد. این سازمان جانشین اتّحادیّهٔ بین‌المللی سازمان‌های رسمی گردش‌گری است. اتّحادیّهٔ مذکور از سال ۱۳۲۵ هجری خورشیدی/ ۱۹۴۶ میلادی، به عنوان مؤسسه‌یی برای حدود ۱۰۰ سازمان گردش‌گری ملّی، فعالیّت داشته است. سازمان جهانی گردش‌گری در یک مجمع عمومی فوق‌العاده که توسّط آن اتّحادیّه در سال ۱۳۵۴ هجری خورشیدی/ ۱۹۷۵ میلادی در مکزیک برگزار شد، به وجود آمد و در این مجمع تداوم فعالیّت‌های بین‌المللی اتّحادیّه زیر نام نو، یعنی سازمان جهانی گردش‌گری، به رسمیّت شناخته شد. به این ترتیب، سازمان جهانی گردش‌گری سازمان بین‌المللی دولتی با مسؤولیت‌هایی در زمینهٔ گردش‌گری است، که از سوی مجمع عمومی سازمان ملل متّحد به رسمیّت شناخته شده است. (۱۳۷، ص ۱۸۲)

ادارۀ گردش‌گری و مسافرت ایالات متّحدۀ آمریکا

ایالات متّحدۀ آمریکا در سال ۱۳۴۰ هجری خورشیدی/ ۱۹۶۱ میلادی، «سازمان خدمات مسافرتی ایالات متّحدۀ آمریکا» را به عنوان یک سازمان گردش‌گری رسمی در سطح کشور پی‌ریزی کرد که مسؤولیّت هماهنگی و کاربرد سیاست‌های گردش‌گری را در سطح ملّی به دوش داشت. در سال ۱۳۶۰ هجری خورشیدی/ ۱۹۸۱ میلادی، این سازمان به «ادارۀ گردش‌گری و مسافرت ایالات متّحدۀ آمریکا» با همان مسؤولیّت‌های پیشین تغییر نام داد.

این اداره متشکّل از کمیسیونی از وزیران این کشور است که سیاست‌ها و پروژه‌هایی را در رابطه با گردش‌گری از سطح دولتی تا سطح بین‌المللی هماهنگ می‌کند. دفتر کار این اداره در ساخت‌مان وزارت بازرگانی قرار دارد و اداره به وزیر بازرگانی گزارش‌ده است. دفترهای منطقه‌یی این اداره در شهرهای بزرگ نه کشور جهان، یعنی پاریس، لندن، آمستردام، میلان، سیدنی، فرانکفورت، توکیو، مکزیکو و تورنتو، فعالیّت دارند. (۱۳۷، صص ۲۱۹ ـ ۲۲۰)

ادارۀ گردش‌گری فرانسه و «خانۀ فرانسه»

«ادارۀ گردش‌گری» که بخشی از وزارت تجهیزات و حمل‌ونقل فرانسه است و «خانۀ فرانسه» که مسؤولیّت پیش‌برد محصولات گردش‌گری فرانسه را در داخل و خارج از فرانسه به دوش دارد، سیاست‌های گردش‌گری بین‌المللی را در فرانسه اداره می‌کنند. در سال ۱۳۶۶ هجری خورشیدی/ ۱۹۸۷ میلادی، که صنعت گردش‌گری فرانسه سهمیۀ بازار بین‌المللی خود را از دست داد، خانۀ فرانسه به عنوان یک سازمان برای پیش‌برد گردش‌گری فرانسه در بازارهای خارجی و هماهنگی و توسعۀ فعالیّت‌های خارج از کشور و استقرار و ارائۀ تصویری منطقی از امکانات گردش‌گری آن کشور پی‌ریزی شد. خانۀ فرانسه متشکّل از دفتر مرکزی پاریس و یک شبکۀ بین‌المللی در ۲۹ کشور جهان است. (۱۳۷، ص ۲۲۲)

مؤسسۀ گردش‌گر انگلستان

مؤسسۀ گردش‌گر انگلستان سیاست‌های گردش‌گری بین‌المللی را در انگلستان به پیش می‌برَد. اهداف اصلی این مؤسسه عبارت اند از: به حدّ اکثررساندن درآمد گردش‌گری انگلستان و معرفی آن کشور به بازارهای جهان به عنوان یک مقصد گردش‌گری. (۱۳۷، صص ۲۲۵ ـ ۲۲۶)

سازمان گشت‌های اسپانیا

سازمان گشت‌های اسپانیا که زیر پوشش وزارت صنایع، بازرگانی و گردش‌گری آن کشور کار می‌کند، از سال ۱۳۷۰ هجری خورشیدی/ ۱۹۹۱ میلادی بدین سو معرفی گردش‌گری اسپانیا را در هم‌کاری با بخش خصوصی به دوش دارد. (۱۳۷، صص ۲۱۶ ـ ۲۱۸)

دفتر گردش‌گری ملّی اتریش

دفتر گردش‌گری ملّی اتریش مسؤولیّت برنامه‌ریزی توسعهٔ گردش‌گری و راه‌کارهای پیش‌بردی کشور اتریش را به دوش دارد و فعالیّت‌های آن غیر انتفاعی اند و به منظور افزایش فواید گردش‌گری در اقتصاد ملّی طرّاحی شده اند. این دفتر با تمام شرکت‌های گردش‌گری از طریق فراهم‌کردن کمک و دانش بازاریابی هم‌کاری می‌کند. (۱۳۷، صص ۲۱۳ ـ ۲۱۴)

آشنایی با تاریخ و جغرافیای استان بلخ

در این بخش به خاطر آشنایی همه‌جانبهٔ خواننده‌گان این اثر با استان بلخ و پیشینهٔ باستانی و تاریخی و نیز جغرافیا و ساختار اداری امروزی آن در آغاز نگاهی به دوره‌های پیش از تاریخ و دوره‌های پیش از اسلام و دوره‌های اسلامی تاریخ بلخ انداخته می‌شود و سپس جغرافیا و واحدهای اداری امروزی آن که مرکز استان، چهارده شهرستان و یک شهر مرزی را در بر می‌گیرد معرفی می‌شوند. از این که شناخت همه‌جانبهٔ تاریخ و جغرافیای بلخ در شناخت جاذبه‌های انسانی گردش‌گری آن اعم از میراث‌های فرهنگی ملموس و غیر ملموس کمک شایانی می‌کند، در این بخش همهٔ دوره‌هایی باستانی و تاریخی‌یی را که انسان‌ها از دورهٔ سنگ تا امروزدر این سرزمین گذرانده اند مرور می‌کنیم و نیز جغرافیای اداری امروزی استان بلخ را از شهر مزار شریف گرفته تا شهرستان‌های چهارده‌گانهٔ آن و شهر مرزی حیرتان به معرفی می‌گیریم و در ضمنِ معرفی این شهرها و شهرستان‌ها اشاره‌هایی به بازتاب نام آن‌ها در آیینهٔ سروده‌های شاعران پیشین و امروزین بلخ و کشور نیز داریم.

از سویی دیگر، با توجّه به این که بسیاری از روی‌دادهای استوره‌یی، داستانی و تاریخی در کوه‌ها، دشت‌ها، رودخانه‌ها و سایر جاهای طبیعی و شهرها، شهرستان‌ها و روستاهای این سرزمین اتّفاق افتاده اند، شناخت همه‌جانبهٔ تاریخ و جغرافیای اداری استان بلخ، افزون بر این که ره‌نمونی برای جاذبه‌های انسانی گردش‌گری آن است برای معرفی جاذبه‌های طبیعی آن از بُعد استوره‌یی آن‌ها نیز از اهمیّتی ویژه برخوردار است.

افزون بر این‌ها شهرها و شهرستان‌های بلخ، با داشتن ساحه‌های باستانی و بناهای تاریخی و فرهنگی از جمله نیایش‌گاه‌های کیش‌های پارین، مسجدها، خانقاه‌ها و زیارت‌گاه‌ها، دژها و برج‌ها و امثال آن‌ها و نیز بناهای معاصر و نمادهای تمدّنی چون دانش‌گاه‌ها، ورزش‌گاه‌ها، بیمارستان‌ها و غیره و به همین‌گونه بازی‌ها، آیین‌ها و جشن‌ها، پیشه‌های سنّتی، موسیقی و سایر هنرهای محلّی، ساخته‌ها و پیداوار محلّی، خوراکه‌ها و پوشیدنی‌ها و شیوه‌های زنده‌گی و نیز کشاورزی، باغ‌داری و دام‌پروری و میراث‌های فرهنگی ملموس و غیر ملموس دیگر خود از جاذبه‌های گردش‌گری‌های شهری، روستایی، کشاورزی، مزرعه، باغ‌بانی، قومی، نیاشناسی، اجتماعی و اسلامی و مذهبی و گردش‌گری‌های فرهنگی، آموزشی، ورزشی، درمانی و انواع دیگر گردش‌گری می‌باشند که شناخت آن‌ها برای گردش‌گرانی که به مقاصدی گوناگون به این استان می‌آیند بسیار ارزش‌مند است.

مروری بر دوره‌های پیش از تاریخ و دوره‌های تاریخی بلخ

بلخ در دوره‌های پیش از تاریخ

سرزمین بلخ یا بخل، بخدی، باخذی، بلهیکا، بلیکا، باختر، باختریش، باخترا، باکتریان و غیره با صفت‌ها و لق‌هایی چون بامی یا بامیک (درخشان)، گزین، امّ‌البلاد، قبّت‌الاسلام، بلخ‌الحسنا، غراء، شهر مروارید و غیره از باستانی‌ترین مناطق زمین است که انسان‌های نخستین، هزاران سال پیش از از امروز دوره‌های پارینه‌سنگی و به دنبال آن دوره‌های دیگر پیش از تاریخ را در آن از سر گذراندند و آرییاییان در حدود شش‌هزار سال پیش از امروز در آن هستهٔ فرهنگ و تمدّن دیرین‌سال آریایی وسنگ‌بنای نخستین شهر و پای‌تخت خویش را گذاشتند.

مراحل گوناگون زنده‌گی انسان‌های نخستین، مانند رام‌ساختن جان‌وران، آغاز پرداختن به کشاورزی، بافتن پارچه و مفروشات و به‌کارگیری فلّزات، کشف آتش، پیدایی خط و امثال آن‌ها در کتاب اوستا و آثار دیگر آرییاییان، به آرییاییان باشندهٔ بلخ نسبت داده شده اند و پژوهش‌های علمی باستان‌شناختی بر بسیاری از این استوره‌های آریایی مُهر تأیید می‌گذارند.

مطالعهٔ دوره‌های پیش از تاریخ افغانستان (آریانا) و از جمله بلخ از سال ۱۳۰۲ هجری خورشیدی/ ۱۹۲۳ میلادی توسّط باستان‌شناسان آمریکایی، فرانسه‌یی و اتّحاد شوروی وقت آغاز شد که در اثر آن، ساحه‌های باستانی‌یی از دوران‌های متعدّد پیش از تاریخ مانند عصرهای سنگ و مفرغ تثبیت گردیدند و روشن شد که مردم این سرزمین همهٔ این دوره‌ها را از سر گذرانده اند. (۱۴۷، ص ۱۱)

ریچارد داویس[1]تصویر کاملی از دوره‌های پیش از تاریخ افغانستان (آریانا) ارائه داشته و نقش مردم این کشور را در شکار، رام‌ساختن جان‌وران، دام‌داری و کشاورزی و ساختن ابزارهای کار و آفرینش فرهنگ و تمدّن بشری روشن ساخته است. (۷۵، ص ۲۸) پروفسر لویس دوپری[2]و دکتر پرکنز در تحقیقاتی که در بلخ انجام دادند این موضوع را تأئید کرده اند. (۱۴۷، ص ۱۳) دانش‌مندان از سال ۱۳۰۲ تا ۱۳۳۰ هجری خورشیدی/ ۱۹۲۳ تا ۱۹۵۱ میلادی در زمینهٔ شناخت آثار پیش از تاریخ بلخ کارهای ارزنده‌یی انجام دادند و مراحل گوناگون زنده‌گی غارنشینان را در بلندی‌ها و دامنه‌های کوه‌ها و صخره‌ها و آبادی‌ها؛ و هم‌چنین ابزارها و شیوهٔ زنده‌گی آنان را در سفیدپل شهرستان کشن‌ده و

---

۱ ـ R. Daves

۲ ـ Louis Dupree

دشت‌لی شهرستان دولت‌آباد بلخ و ساحه‌های باستانی دیگر بلخ و نواحی آن بازیابی کرده اند. (۱۴۷، ص ۱۵)

دوره‌های پیش از تاریخ به آن برهه از تاریخ گفته می‌شود که انسان‌ها هنوز نگارش خط را نیاموخته بودند و از این رو تاریخ آریانا و از جمله بلخ از ۳۵۰۰ سال پیش از امروز که آغاز دوران اسپه‌ها بوده وارد مرحلۀ تاریخی شده است ولی روی‌هم‌رفته مؤرخان با توجّه به این که در سروده‌های ویدی و پس از آن در کتاب اوستا و به همین‌گونه در آثار مؤرّخان دوران باستانِ سرزمین‌های دیگر، از یک سلسله رخ‌دادهای به‌هم‌پیوستۀ تاریخی از جمله از دوره‌های پیش‌دادیان و کیانیان و نام‌های شاهان و پهلوانان این دو دودمان مهمّ این سرزمین یاد شده است بنابرآن این دوره‌های داستانی را نیز جزئی از دوره‌های تاریخی بلخ و آریانا می‌شمارند و به این‌گونه دوران تاریخی بلخ و آریانا تا حوالی ۷۰۰۰ سال پیش از امروز یعنی ۵۰۰۰ سال پیش از میلاد پیش می‌رود. به این‌گونه برخی از این دورۀ داستانی با اواخر دورۀ پیش از تاریخ در یک زمان قرار می‌گیرند، بخصوص عصرهای مفرغ و آهن.

بلخ در عصر سنگ

عصر سنگ از دوران چهارمین زمین‌شناسی یا سینوزوییک آغاز می‌یابد و کهن‌ترین و درازترین عصر پیش از تاریخ برای انسان و دوره‌یی است که در آن انسان برای نخستین‌بار ابزارهای سنگی دست‌ساز را به کار برده است. این عصر به نوبۀ خود به سه عهد دسته‌بندی می‌شود: پارینه‌سنگی، میان‌سنگی و نوسنگی.

عهد پارینه‌سنگی که به نام‌های دیرینه‌سنگی و عصر سنگ کهن هم یاد می‌شود از حدود ۲،۵ میلیون سال پیش از امروز تا زمان عقب‌نشینی یخچال‌ها از نیم‌کرۀ شمالی زمین در فاصلۀ ۱۰ هزار تا ۸۵۰۰ پیش از میلاد ادامه داشت و یکی از مناطق آن قاره‌های آفریقا و آسیا بوده است. در سرزمین بلخ و شمال کشور در نواحی حیرتان، قره‌کمر، کالف (کلفت)، کوک‌جر و سفیدپل آثار عهد پارینه‌سنگی دیده می‌شوند. عهد پارینه‌سنگی را به دوران‌های کهن‌سنگی دیرین و کهن‌سنگی نوین تقسیم کرده اند.

عهد میان‌سنگی پس از دوران کهن‌سنگی نوین فرا می‌رسد و از ۱۲ هزار تا ۶ هزار سال پیش از میلاد (۱۵۱، ص ۹۷) یا ۱۰هزار تا ۸ هزار سال پیش از میلاد (۱۴۷، ص ۸) را در بر می‌گیرد. در قرارگاه‌های عهد میان‌سنگی ابزارهای فراوان چقماقی به شکل سه‌گوشه و یا ذوذنقه و یا به صورت پارچه‌های دندانه‌دار که دستۀ چوبی یا شاخی دارند باقی مانده اند. در این عهد نیز انسان‌ها به شکار می‌پرداختند. (۱۵۱، ص ۹۷) در نواحی بلخ و شمال کشور، مناطق سفیدپل، زادیان، خلم و تاش‌گذر مربوط به این دوره اند.

عهد نوسنگی، آخرین عهد عصر سنگ است و آن را عهد آغاز کشاورزی و رام‌سازی جان‌وران دانسته اند. در این دوره انسان‌ها به زنده‌گی روستایی رو آوردند و به کشاورزی، باغ‌داری، دام‌پروری،

ریسنده‌گی و بافنده‌گی و سفال‌سازی پرداختند. با افزایش فراورده‌های کشاورزی، انسان‌ها به رفاه بیش‌تر اجتماعی دست یافتند و نیز جمعیّت رو به افزایش گذاشت و در نتیجه تنش‌ها و کوچیدن‌ها رخ دادند.

در بلخ و مناطق هم‌جوار آن، سفیدپل، خواجه دوکه، کلفت(کالف)، هزارسم، گرزیوان و غیره به این دوره تعلّق دارند.

عهد نوسنگی را به دو دوران نوسنگی دیرین و نوسنگی نوین تقسیم می‌کنند.

دوران نوسنگی دیرین پس از عهد میان سنگی از حدود ۵ یا ۸ هزار سال پیش از میلاد آغاز می‌شود. در این عهد، انسان‌ها کار روی چوب را تکمیل کردند. این دوران را نوسنگی بدون سفال هم می‌نامند.(۷۵، ص ۳۱)

دوران نوسنگی نوین یا باسفال، پس از دوران نوسنگی دیرین از ۶ تا ۴ هزار سال پیش از میلاد را در بر می‌گیرد. (۱۴۷، ص ۸) از ویژه‌گی‌های این عهد، تکنیک تازه در کار روی سنگ یعنی صیقل‌دادن، سوراخ‌کردن و اره‌کردن و پیدایش کشاورزی و دام‌پروری اولیّه می‌باشد. دانش‌مند شوروی به نام س. توستوف[۱] بر کناره‌های رود آمو در ساحه‌های مربوط به شهرستان دولت‌آباد در شمال استان بلخ آثار زنده‌گیِ مبتنی بر شکار و ماهی‌گیری را از پایان هزارهٔ چهارم تا آغاز هزارهٔ سوم پیش‌ازمیلاد کشف کرد که آن را تمدّن کلت‌مینار[۲] نامید. (۱۴۷، ص ۹۸)

ساحه‌های گسترده‌یی در کوهستان‌های جنوب و دشت‌های شمال سرزمین بلخ متعلّق به عصر سنگ اند. منطقهٔ سفیدپل، مرکز شهرستان کشن‌ده واقع در جنوب بلخ، عصر کهن‌سنگی یعنی نزدیک به ۴۰ هزار سال پیش از امروز را از سر گذشتانده است. در برایند کاوش‌هایی که در این منطقه از سوی باستان‌شناسان انجام داده شده اند چند زیست‌گاه و گورستان انسان‌ها از زیر آوارها بیرون آورده شدند و بیست هزار ابزار سنگ‌چقماقی مربوط به دورهٔ کهن‌سنگی دیرین که از نگاه پیشینهٔ تاریخی در آسیای مرکزی بی‌مانند اند به دست آمدند. غار مار از عهد کهن‌سنگی و نوسنگی به همین‌گونه مغاره‌های طلاکمر و البرزکوه و ساحه‌های باستانی تاجیک‌ایلتن در شهرستان شولگر استان بلخ متعلّق به عصر سنگ اند. (۷۵، ص ۳۲)

در مناطق هموار بلخ ساحهٔ باستانی نیچکه‌تپه در شهرستان دولت‌آباد از عصر سنگ است. در حوالی آن، زادیان، جای دیگری در شهرستان دولت‌آباد، نیز مربوط به عصر سنگ میانه و نوسنگی شناخته شده است. در گوشهٔ شمال‌شرقی دیوارهای کم‌پیرک تقریباً در پنج‌کیلومتری منار زادیان پارچه‌سنگ‌های چقماق به شکل برنده‌های کوچک به دست آمدند که به باور باستان‌شناسان‌فرانسه‌یی احتمالاً این ابزار سنگی متعلّق به دورهٔ نوسنگی یعنی حدود ۸ تا ۱۰ هزار سال پیش از میلاد اند.

۱ـ S. Tovstov

۲ـ Kelteminar

هم‌چنین ساحه‌های باستانی زمبوکان، خلم و اوچ‌تپه (اشترتپه) نیز به دوره‌های گوناگون عصر سنگ تعلّق دارند. (۷۵، ص ۳۲)

بلخ در عصر فلز (عصرهای مس، مفرغ و آهن)

پس از عهد نوسنگیِ عصر سنگ، عصر فلز آغاز می‌شود. این عصر به نوبهٔ خود به عصرهای مس، مفرغ (برنز) و آهن دسته‌بندی شده است.

آغاز عصر فلز را در حدود هزارهٔ ۴ پیش‌ازمیلاد می‌دانند و در آغاز مس را کشف کردند. (۵۰، صص ۱۲۳ ـ ۱۲۴)

عصر مس در خاور میانه در حدود هزارهٔ چهارم پیش‌ازمیلاد آغاز شد. در این عصر، انسان‌ها افزون از کاربرد ابزارهای سنگی و چوبی از ابزارهای دست‌ساز سادهٔ مسّی نیز کار گرفتند. پایهٔ زنده‌گی انسان‌های عصر مس نیز به کشاورزی و دام‌پروری استوار بود.

عصر مس درآریانا از ۵۵۰۰ تا ۳۳۰۰ پیش‌ازمیلاد آغاز شد و نخستین ابزار مسّی پیداشده در آن، پیشینهٔ حدود ده‌هزارساله دارد. (۷۵، ص ۳۳)

عصر مفرغ یا برونز (روی و برنج) در هزارهٔ ۳ پیش‌ازمیلاد آغاز شد. در این عصر، انسان‌ها به گداختن مس و قلع و ساختن آلیاژ مفرغ پی بردند و ابزارهای مفرغی ساختند و نیز انواع گوناگون دام‌ها را اهلی کردند.

عصر مفرغ در فلات آریانا از ۳۳۰۰ تا ۱۵۰۰ پیش‌ازمیلاد سپری شد. احتمالاً قلع فلات آریانا در آن سال‌ها از بلخ و نواحی آن تأمین می‌شد.

در بلخ و شمال کشور، مناطق سفیدپل، درهٔ گز، چادرتپه، خوش‌تپه، فلور، دشت‌لی و فرّخ‌آباد دولت‌آباد بلخ، و غیره مربوط به عصر مفرغ اند.

باستان‌شناسان افغانستان و شوروی در کاوش‌هایی که در سال ۱۳۴۸ هجری خورشیدی/ ۱۹۶۹ میلادی در شهرستان دولت‌آباد بلخ انجام دادند آثاری از عصر مفرغ را به دست آوردند. آن‌گونه که دیده می‌شود در این منطقه نیز عصر مفرغ با گسترش دام‌پروری هم‌راه بوده است. پژوهش‌های باستان‌شناسانه در بلخ و در مجموع در استان‌های شمالی کشور در سال ۱۳۴۸ هجری خورشیدی/ ۱۹۶۹ میلادی از سوی هیأت باستان‌شناسان افغانستان و اتّحاد شوروی آغاز شدند. این گروه باستان‌شناسان به رهبری دکتر و. ی. سریایندی در ساحهٔ باستانی دشت‌لی و ساحه‌های باستانی دولت‌آباد و فرّخ‌آباد توانستند زیست‌گاه‌های تیره‌های زمین‌دار عصر مفرغ وساخت‌مان‌های باشکوه و یادگارهای تاریخی‌یی از عصر مفرغ و آغاز عصر آهن و نشانه‌هایی از کشاورزی دوره‌های باستانی را کشف کنند. کملی در شهرستان دولت‌آباد و آق‌چپر در مرز بلخ و جوزجان نیز متعلّق به عصرهای مفرغ و آهن می‌باشند.

در سفیدپل واقع در شهرستان کشن‌ده در جنوب بلخ نیز در اثر کاوش‌های باستان‌شناسانه ابزارهای مربوط به دورهٔ مفرغ و عصر آهن مانند تیغهٔ تبر، سر تبر، سفال، ساطور، فانه، تیغ، چاقو، کارد، قلم‌های حکّاکی و پیکان‌ها به دست آمده اند. (۷۵، صص ۳۳ ـ ۳۴)

عصر آهن در پایان هزارهٔ دوم پیش‌ازمیلاد آغاز شد و انسان‌ها در این عصر به ساختن ابزار آهنی و دگرگونی‌هایی در باورها و پیش‌رفت‌هایی در گستره‌های کشاورزی و شیوه‌های هنری دست یافتند.

گسترش کاربرد این فلز، انسان را به ساختن ابزارهای محکم و فراوان قادر ساخت. از آهن افزون بر جنگ‌افزارها؛ تبر، کلنگ، داس و بیل می‌ساختند. کاربرد ابزارهای آهنی کار روی سنگ را آسان ساخت و تکنیک ساخت‌مان را تکامل داد. تبر و بیل آهنی به انسان این امکان را برابر ساخت که جنگل‌ها و بیشه‌زارها را به کشت‌زار و چراگاه مبدّل سازد. در این عصر، کشاورزی با کاربرد گاوآهن نیز گسترش بیش‌تر یافت.

عصر آهن در آریانا از ۱۵۰۰ تا ۵۵۰ پیش از میلاد بود. در بلخ و نواحی آن، ساحه‌های باستانی کملی و دشت‌لی در شهرستان دولت‌آباد؛ سفیدپل در شهرستان کشن‌ده؛ آق‌چپر در مرز بلخ و جوزجان؛ طلاتپه در نزدیکی شبرغان؛ میمنه، مرکز استان فاریاب؛ کافرقلعهٔ رستاق و کلفگان در استان تخار، و غیره مربوط به عصر آهن اند. (۷۵، صص ۳۴ ـ ۳۵)

بلخ در دوره‌های تاریخی پیش از اسلام

بلخ در دوره‌های پیش‌دادیان و کیانیان و اسپه‌ها

تاریخ دولت‌داری آریاییان در بلخ از حوالی ۵ هزار سال پیش از میلاد (بیش‌تر از ۷ هزار سال پیش‌ازامروز) آغاز می‌یابد. از همان زمان، آریاییان در سرزمین بلخ به تدریج به ساختن دژهای استوار وروستاها پرداختند. مردم بلخ در آغاز بیش‌ترینه سرگرم دام‌داری و پسان‌تر نیمه‌دام‌دار و نیمه‌کشاورز بودند تا کم کم کشاورزی پیش‌رفت کرد. (۱۵۶، ص ۲۹) در اتر وید[۱] که کتابی از چهار کتاب سرود ویدی است و در منابع دیگر سانسکریت از بلخ به نام بلهیکا نام برده شده است. (۱۵۶، ص ۵۴)

به گفتهٔ وی دین دوسن مارتن از مطالعهٔ سرودهای ویدی برمی‌آید که در روزگاران پیشین امپراتوری بزرگ و پیش‌رفته‌یی در بلخ وجود داشته است و مراد وی همان دولت‌های پیش‌دادیان، کیانیان و اسپه‌ها است. (به نقل از منبع ۱۵۶، ص ۷۷)

در اوستا و منابع دیگر، نخستین سلسلهٔ پادشاهان آریانا در سرزمین بلخ، که به نام پیش‌دادیان یاد شده است، جنبهٔ پادشاهی و ایزدی داشته اند. (۱۵۶، ص۱۴۲) شماری از این پادشاهان مانند کیومرث،

---

۱ ـ Ataharv vada

هوشنگ و تهمورث با نیروهای طبیعی که در اسطوره‌های آریایی از آن‌ها به نام اهریمن و دیو تعبیر شده است، رزمیده اند و هم‌چنان پیمودن مراحل گوناگون تکامل زنده‌گی انسانی را منسوب به همین شاهان دانسته اند؛ به گونهٔ نمونه کشف آتش را به هوشنگ و آموختن رشتن و بافتن و دام‌داری و کشاورزی و خطّ و نگارش را به تهمورث نسبت داده اند.

و امّا در اوستا، بنیادگذار شهر بلخ و سرسلسلهٔ پیش‌دادیان، جمشید، شناخته می‌شود. در فرگاد دوم وندیداد، یکی از بخش‌های اوستا، دربارهٔ «وارا»ی جمشید یا شهر بلخ چنین آمده است: «هر ضلع آن برابر یک دَوِش اسپ طول داشت. در آن جا نهر آبی کشید و در کناره‌های آن چمن‌ها و سبزه‌زارهایی به میان آورد که دایماً سبز و خرّم بود و علف آن تمامی نداشت. در آن‌جا منازل و عمارات ساخت و یکی از عمارات آن دارای برنده و اتاق‌های داخلی و خارجی بود. و در حصّهٔ علیای میدان، ده خیابان، در حصّهٔ وسطی شش خیابان، در حصّهٔ سفلی سه خیابان کشید...» (به نقل از منبع ۱۵۶، ص ۱۴۹) گشایش شهر بلخ در نوروز سال ۳۵۸۹ پیش‌ازمیلاد اتّفاق افتاده است.

در دوران پیش‌دادیان، آریانا با مرکزیّت بلخ از شمال با توریاها یا آریاییان کوچ‌نشین، از خاور با داسیوس‌ها و درایویدهای هندی و از غرب با سامی‌ها در نبرد بودند و در اثر همین جنگ‌ها حکومت جمشید با ظهور و استیلای اژی‌دهاک یا ضحّاک ماردوش که به باور دار مستتر تعبیری از تسلّط کلدانی‌هاست از میان برداشته شد. (۱۵۶، ص ۱۵۲)

تا این که تریتونا یا فریدون پسر اتویا[۱] یا آتبین استیلاگران را از مرزهای آریانا کشیده بر تخت پادشاهی نشست. به اساس روایت اوستا، پس از فریدون، کرساسپ که دار مستتر او را نیرومانو کرساسپو یعنی گرشاسپ نریمان تعبیر کرده است به پادشاهی رسید. به گفتهٔ دارمستتر، «کرساسپ همان نقشی را در اوستا بازی کرده که رستم در شاه‌نامه بازی می‌کند. به‌همین‌گونه از دودمان پیش‌دادیان چند نفر دیگر هم به پادشاهی رسیده اند که واپسین آن‌ها اپریو یا ایرج و پسر او منوچیترا یا منوچهر اند. (۱۵۶، صص ۱۵۳ ـ ۱۵۵)

برپایهٔ اوستا، دومین خانوادهٔ شاهی آریانا در بلخ، کیانیان و بنیادگذار این خانواده کاوی کواتا یا کی‌قباد است. در منابع کهن دیگر آمده است که کی‌قباد در دامنه‌های البرزکوه بلخ سرگرم چوپانی بود که دو باز سفید از هوا تاجی زرّین بر سرش گذاشتند و مردم او را بر تخت بلخ نشاندند و در داستان‌های حماسی گفته شده که پس از گرشاسپ، رستم به کوه البرز رفت و کی‌قباد را با خود به بلخ آورده بر تخت شاهی نشاند. پادشاهان دیگری که پس از کی‌قباد بر تخت بلخ نشسته اند به روایت اوستا، کاوی یوسان یا کی‌کاووس، کاوی سیاووشان یا سیاووش و کاوی هواسراوا یا کی‌خسرو بوده اند. بنابر روایات آثار حماسی، در دوره‌های پیش‌دادیان و کیانیان در بلخ و سراسر آریانا آیین مهر رایج بود. (۷۵، صص ۴۶ ـ ۴۷)

---

۱ ـ **Athwya**

در تداوم کیانیان، پژوهش‌گران به موجودیّت امپراتوری بزرگ و نیرومندی به نام اسپه‌ها در حوالی ۱۵۰۰ پیش‌ازمیلاد در بلخ خبر می‌دهند. از اوستا نیز چنین برمی‌آید که پس از کی‌خسرو، اروت‌اسپ[1] یا لهراسپ و پس از او پسرش، گشتاسپ بر تخت شاهی نشست. مؤرخان، ویشتاسپ یا گشتاسپ را که معاصر زردشت، وخشور بلخی، است در حوالی ۱۰۰۰ سال پیش از میلاد قرار می‌دهند. در عهد او زردشت، اوستا را آورد و آیین زردشتی جای آیین مهر را گرفت و به عنوان دین رسمی آریانا پذیرفته شد. (۷۵، ص ۴۷)

پس از این تا حدود ۵ سدهٔ دیگر، تاریخ بلخ چندان روشن نیست و تنها روی‌دادی که تاریخ از این دوره در حافظه دارد حملهٔ آشوری‌ها که در حوالی ۱۰۰۰ سال پیش از میلاد یا اندی پیش‌تر ظهور کرده بودند به بلخ و جنگ نینوس، پادشاه آشوری، با اوگزیارتس[2] و یا هم زوراستر، پادشاه بلخ، و محاصرهٔ دوساله و فتح این شهر توسط آشوری‌هاست. و امّا این تسلّط دیری نپایید و آشوری‌ها باز هم از بلخ عقب نشستند. (۷۵، ص ۴۷)

در این دوره، پیش از پیدایش آیین زردشتی، ایزد مهر، نماد آفتاب، و ایزد اناهیتا یا ناهید، نماد آب و رود آمو، و ایزدان دیگری در بلخ پرستش می‌شدند. راولنسن در کتاب «بکتریا»ی خویش از موجودیّت باشکوه‌ترین و معروف‌ترین نیایش‌گاه اناهیتا در بلخ، در سده‌های پیش از پیدایش هخامنشیان، خبر می‌دهد و به گفتهٔ او کوروش بزرگ پس از دست‌یافتن به بلخ پرستش این ایزد را به غرب آریانا تا کرانه‌های مدیترانه بُرد؛ همان‌گونه که آیین مهر نیز این راه را دنبال کرد و تا امپراتوری رومن و از آن‌جا تا انگلستان و هسپانیا رسید. (به نقل از منبع: ۷۵، ص ۴۷)

در زمان شاهنشاهی خاندان اسپه، اسفندیار پسر گشتاسپ، در مربوطات بلخ، شهری ساخته بود به نام نوازک[3] که آتش‌کدهٔ باشکوهی به نام «وهران» نیز داشته است. (۷۵، ص ۴۸) ویرانه‌های این آتش‌کده هنوز هم در آن محل پیداست.

بلخ در دورهٔ هخامنشیان

دورهٔ شاهنشاهی آریایی هخامنشی یکی از دوره‌های تاریخی آریاناست و از ۲۰۰۰ تا ۲۵۵۰ سال پیش از امروز را در بر می‌گیرد. در دورهٔ هخامنشیان آیین مردم بلخ و نواحی آن مزدایسنا بود. این سلسلهٔ شاهنشاهی پس از شاهان آریایی ماد با پیدایش کوروش بزرگ در باختر آریانا پی‌ریزی شد. او در سال ۵۴۴ پیش از میلاد توانست بلخ را به دست آوَرَد و نظر به اهمیّتی که بلخ داشت پسر خود، سمردیس یا بردیا، را به عنوان ساتراپ آن گماشت. و امّا بردیا به تدریج به اندیشهٔ استقلال بلخ افتاد و

۱ـ Aurvatcpa

۲ـ Oxyartes

۳ـ Nawazak

به همین اتّهام از سوی برادرش، کمبوجیه، جانشین کوروش، به گونهٔ نهانی کشته شد. (۴۸، ص ۸۵) داریوش یکم یا بزرگ، یکی دیگر از شاهنشاهان بزرگ هخامنشی است. او در کتیبهٔ بیستون از کشور باختریش به عنوان یکی از ایالات زیر فرمان خود نام می‌بَرَد. در آغاز فرمان‌روایی داریوش (حدود ۵۲۱ پیش از میلاد) سراسر قلم‌رو او را شورش فرا گرفته بود، و امّا دادار شیش، ساتراپ بلخ، به شاه وفادار بود و به امر داریوش شورش مردم مرغیانه یا مرو را سرکوب کرد. (۴۸، ص ۹۲) گور این ساتراپ بلخ هنوز هم در شمال بالاحصار بلخ پیداست.

خشایارشا پس از داریوش در سال ۴۸۶ پیش‌ازمیلاد بر تخت نشست. (۴۸، ص ۱۰۴) در زمان او برادرش، اریارمنه، با سپاهی از مردم بلخ برای گرفتن تاج و تخت قیام کرد، امّا خشایارشا او را با دادن هدایا دل‌جویی کرد. به گفتهٔ هرودوت، (به نقل از منبع ۱۹۰، صص ۷۶ ـ ۷۹) مارسیس تس، شهربان بلخ و برادر خشایارشا، نیز به کین‌خواهی کشته‌شدن هم‌سرش به دست شه‌بانو می‌خواست دست به شورش بزند، امّا پیش از این اقدام کشته شد. شورش دیگری هم پیش از کشته‌شدن خشایارشا در سال ۴۶۵ پیش‌ازمیلاد، در بلخ رخ داد که آن هم به‌زودی فرو نشانده شد. پس از خشایارشا، اردشیر درازدست (آغاز حکومت ۴۶۵ ـ درگذشته در سال ۴۲۴ پیش از میلاد) بر تخت نشست. در آغاز سلطنت او ویشتاسپ، پسر خشایارشا، در هم‌دستی با مردم بلخ مدّعی تاج و تخت شد و لی پس از دو جنگ شکست خورد و ناپدید شد. پس از اردشیر به ترتیب، خشایارشای دوم، سُغدِیانُس، داریوش دوم (درگذشته در سال ۴۰۴ پیش‌ازمیلاد)، اردشیر دوم (درگذشته در سال ۳۶۱ پیش‌ازمیلاد)، اردشیر سوم (درگذشته در سال ۳۴۴ پیش از میلاد)، ارشک (کشته‌شده در سال ۳۳۹ پیش‌ازمیلاد) و داریوش سوم (آغاز به تخت‌نشستن در سال ۳۳۶ پیش‌ازمیلاد) که در ادبیّات فارسی معروف به دارا پسر داراب است پادشاهی کردند که در زمان همین داریوش، اسکندر به آریانا آمد و با درگذشت او دورهٔ هخامنشیان به پایان رسید. (۴۸، صص ۱۱۰ ـ ۱۱۸)

داریوش سوم با آمدن اسکندر به پای‌تخت وی، استخر قدیم واقع در نزدیکی شیراز امروزی، به سوی بلخ پناهنده شد و اسکندر به پی‌گرد او پرداخت. وقتی اسکندر به دامغان رسید، خبر شد که بسوس[۱] فرمان‌روای بلخ، و بَرَسَنتِس[۲] والی رُخَّج، داریوش را گرفته اند. اسکندر بشتافت تا به آنان برسد، امّا بسوس همین که از آمدن اسکندر آگاه شد، زخم خونینی به داریوش زد و گریخت و هنگامی که اسکندر رسید داریوش درگذشته بود و به امر اسکندر پیکر او را با تشریفات به پاسارگاد برده به خاک سپردند. (۴۸، ص ۱۲۸)

بسوس، فرمان‌روای بلخ، پس از مرگ داریوش، خود را شاهنشاه خواند و با ارتش نیرومند خود و نفوذ بلخ بر ساتراپ‌نشین‌های هم‌سایه مقاومت شدیدی را در برابر اسکندر مقدونی سازمان‌دهی کرد و

---

۱ ـ Bessus

۲ ـ Barasantes

مدّت‌ها حکومت خود را نگاه داشت، امّا سرانجام توسّط دو تن از سرداران خود، به اسکندر تسلیم داده شد و کشته شد. (۹۰، صص ۳۵ ـ ۳۶)

هخامنشیان در سرزمین بلخ، شهرهای زیادی را ساخته بودند. یکی از این شهرها، سیرا[۱]نام داشت که از سوی کوروش بزرگ ساخته شده بود و به دست اسکندر ویران گردید. (۱۰۵، ص ۹۲) شاتراکارتا[۲] شهر دیگری بوده که بطلیموس از آن یاد کرده و جای آن را در محلّی می‌داند که رود آمو از شمال‌غرب به غرب جریان می‌یابد. این شهر نیز در زمان حملهٔ اسکندر به بلخ، آبادان بود. (۱۰۵، ص ۹۳) کرییاتا[۳]شهر دیگر بلخ بود که توسّط اسکندر ویران و به جای آن قلعهٔ نظامی ساخته شد. (۱۰۵، ص ۱۳۹) گاندرایتس[۴]یا گاندهر[۵]شهری بوده در حوالی خلم که به دست اسکندر افتاد. (۱۰۵، ص ۱۴۳) اورنوس[۶]که برخی از مؤرخان آن را شهر خلم می‌دانند در زمان هخامنشیان شهری آبادان بود و اسکندر در آن قلعهٔ نظامی‌یی ساخت. (۱۰۵، ص ۲۰)

بلخ در دورهٔ یونانی ـ باختری و اشکانیان

اسکندر مقدونی در بهار سال ۳۲۹ پیش از میلاد به سوی بلخ پیش آمد و پس از دست‌یافتن به بلخ برای تسلّط بیش‌تر خود بر بلخ هشت شهر (اسکندریه) در آن منطقه ساخت و در آن شهرها شمار زیادی از یونانیان را جابه‌جا کرد. او آرته‌بازیوس[۷]را در بلخ گذاشت و خود به دنبال بسوس، فرمان‌روای بلخ، که خود را وارث تاج وتخت شاهنشاهی هخامنشی می‌دانست به سغدیانه رفت و بسوس را دست‌گیر کرد و به بلخ آورد و کُشت. پس از بسوس، یک تن دیگر از سرداران محلّی بلخ به نام سپی تامینس، با نیروهای یونانی درگیر شد تا سرانجام از سوی هم‌دستان خود در سال ۳۲۸ ـ ۳۲۷ پیش‌ازمیلاد کشته شد. اسکندر، آرته‌بازیوس را برکنار کرد و به جای او امینتاس[۸]را به عنوان والی بلخ گماشت و در بهار سال ۳۲۷ پیش از میلاد با رخشانه (روشانه یا روشنک) دختر اکسیارتس بلخی ازدواج کرد و ره‌سپار هند شد. پس از اسکندر در سال ۳۲۳ پیش از میلاد، حکومت بلخ به استاسانور[۹]رسید. سلوکوس بنیادگذار پادشاهی سلوکی در سال ۳۰۶ پیش از میلاد تسلّط خویش را بر باختر تثبیت کرد و

---

۱ ـ Syra

۲ ـ Shatrkarta

۳ ـ Kariata

۴ ـ Ganderaites

۵ ـ Gandher

۶ ـ Ornus

۷ ـ Artabazus

۸ ـ Amyntas

۹ ـ Stasanor

از سال ۳۰۱ پیش از میلاد باختر به‌عنوان یک ساتراپ‌نشین مهم در دولت سلوکی باقی ماند. سکّه‌های باختری منقّش به نام سلوکوس در کاوش‌های باستان‌شناسانه از سرزمین بلخ به فراوانی پیدا شده اند. (۷۵، ص ۵۱)

اشکانیان بلخی در ۲۵۶ پیش از میلاد به ظهور رسیدند. ارشک یکم که از مردم بلخ بود در همین سال پرچم مخالفت با سلوکی‌ها را برافراشت و پس از جنگ‌های متعددی با آن‌ها بر آن‌ها چیره شد و در سال ۲۵۰ و یا ۲۴۹ پیش‌ازمیلاد، دولت آریایی اشکانی و یا پارت را پی‌ریزی کرد. بعد از او در سال ۲۴۷ پیش از میلاد، برادرش، تیرداد یکم، بر تخت نشست و در هم‌دستی با دیودوت، پادشاه یونانی‌باختری بلخ، سلوکوس دوم را شکست داده خود را شاهنشاه خواند. اشکانیان سال به‌تخت‌نشستن او را آغاز تاریخ خود قرار دادند. پای‌تخت اشکانیان را یونانیان هِکاتُم پیلُس یعنی شهر صددروازه نامیده اند. بعد از او به ترتیب اَردَوان یکم، فری پاپیت (درگذشته در سال ۱۸۱ پیش از میلاد)، فرهاد یکم، مهرداد یکم (۱۷۰ ـ ۱۳۸ پیش از میلاد) که مرو را از دولت بلخ گرفت و با سلوکی‌ها و دولت یونانی بلخ جنگید و در هند نیز فتوحات داشت، فرهاد دوم (کشته‌شده در ۱۲۵ پیش از میلاد) که مقارن حکومت او سکاهای آریایی به ظهور رسیدند؛ اردوان دوم و مهرداد دوم و به‌همین‌گونه ۱۹ نفر دیگر یکی پی دیگری حکومت کردند و این دولت تا سال ۲۲۴ میلادی که به دست اردشیر بابکان، بنیادگذار دولت ساسانی، سرنگون شد، مدّت ۴۷۰ سال ادامه داشت. (۷۵، صص ۵۱ ـ ۵۲)

در حدود سال ۲۵۰ پیش از میلاد، دیودوت یکم[۱] دولت مستقل یونانی‌باختری را در بلخ اعلام کرد و پس از او پسرش دیودوت دوم (۲۴۵ ـ ۲۳۰ پیش از میلاد) به تخت شاهی بلخ نشست و با دولت اشکانی که هم‌زمان با استقلال بلخ از سلوکیان سوریه، در هم‌سایه‌گی بلخ پدید آمده بود پیوندهای دوستانه برقرار کرد. از این هر دو پادشاه یونانی‌باختری در کاوش‌های باستان‌شناسانه در بلخ سکّه‌هایی نیز به دست آمده اند که در خود بلخ زده شده اند. آیین بودایی به‌وسیلۀ مبلّغان دولت موریا از جنوب کوه‌های هندوکش در همین روزگار آهسته آهسته به بلخ راه گشود تا جایی که بلخ، خود به مرکز گسترش این دین به فرارودان و چین مبدّل شد. از هم‌آمیزی دو فرهنگ یونانی و بودایی در دولت یونانی‌باختری هنر متمایز دیگری به نام هنر یونانی‌بودایی پدید آمد که در آثار به‌جامانده از دوره‌های بعد نیز از جمله آثارکوشانی مانند نیایش‌گاه‌ها نمایان است. (۷۵، ص ۵۲)

در سال ۲۳۰ پیش از میلاد، ایوتیدم،[۲] مقتدرترین شاه یونانی‌باختری، دیودوت را کشت و به قدرت رسید و بلخ را به یک امپراتوری بزرگ مبدّل کرد. او در بلخ دست به ساخت‌وساز و آبادانی‌های زیادی زد و پس از فتوحات در چین و آوردن نیکل از آن‌جا، نخستین بار در بلخ سکّه‌های نیکلی را ضرب زد. در عهد او راه ابریشم که از بلخ می‌گذشت از اهمیّت ویژه‌یی برخوردار بود. پس از وی پسرش

---

۱ ـ Diodotus

۲ ـ Euthydemus

دیمتریوس (۲۰۰ ـ ۱۶۰ پیش از میلاد)، و شاهان دیگر یونانی‌باختری به این روش ادامه دادند و بر متصرّفات خود در هند افزودند. (۱۵۶، صص ۳۰۳ ـ ۳۳۴)

خانوادهٔ شاهی دیگر یونانی‌بلخی دودمان ایوکراتید است. ایوکراتید، یک تن از افسران بلخ، در سال ۱۷۵ پیش از میلاد، هنگامی که دیمتریوس در هندوستان سرگرم پیش‌رَوی بود، هم‌زمان با به‌تخت‌نشستن مهرداد یکم اشکانی در پارت، در بلخ اعلام پادشاهی کرد و سرانجام در سال ۱۵۹ پیش از میلاد در جنگ با مهرداد یکم کشته شد. (۱۵۶، صص ۳۳۵ ـ ۳۴۶) ایوکراتید نیز بعداً قلم‌رو خود را تا هندوستان گسترش داد. او شهرهای زیادی از جمله شهر ایوکراتیدیا را در نزدیکی بلخ بنیاد گذاشت و گفته می‌شد که او بر هزار شهر فرمان می‌راند. (۹۰، ص ۳۸)

پس از کشته‌شدن ایوکراتید، پسرش، هلیولکس، واپسین‌شاه یونانی‌باختری، که سکّه‌های او در بلخ و نقاط دیگر کشور پیدا شده اند، در کشاکش با مهرداد اشکانی تا سال ۱۴۱ پیش از میلاد به حکومت خود بر بلخ ادامه داد و در فرجام، دولت یونانی‌باختری رو به نابودی گذاشت و در اثر فشارِ دو سلسلهٔ آریایی: اشکانیان از باختر و ساکایی‌ها از شمال، در نیمهٔ دوم پیش از میلاد فروپاشید. گفتنی‌است که ساکایی‌ها قبلاً نیز به مقامات بلند دولت یونانی‌باختری دست یافته بودند و حتّا سکّه‌هایی به نام خود ضرب زده بودند؛ چنان‌چه سکّهٔ یک تن از آنان به نام هرایوس[۱]توسّط موسیو هاکن از ویرانه‌های شهر بانو در شهرستان خلم استان بلخ پیدا شده است. (۱۵۶، صص ۳۴۵ ـ ۳۵۱)

در اثر کاوش‌های باستان‌شناسانه در بلخ و نواحی آن آثاری از دوره‌های یونانی‌باختری و اشکانیان در ساحه‌های باستانی چهل‌ستون، تپهٔ دلبرجین، تپهٔ زرگران و بالاحصار بلخ و ویرانه‌های شهر بانو در شهرستان خلم استان بلخ به دست آمده اند. (۷۵، ص ۵۴)

در دورهٔ یونانی‌باختری شهر باستانی بلخ هم‌چنان آبادان بود و این شهر که به نام زاری‌اسپ[۲]هم نامیده شده است در زمان حملهٔ اسکندر مرکز سرزمین بلخ بود و اسکندر در هنگام جنگ‌های سغدیانه، زمستان را در آن جا گذرانده است. بطلیموس یگانه کسی است که بلخ را با زراسپ یکی نمی‌داند و بلخ را شهر شاهی خوانده است. موسیو هاکن موقعیّت شهر زراسپ را در محلّ شاه‌جوی امروزی تطبیق می‌دهد که در هر صورت شهری بوده در جنوب رود آمو. (۱۰۵، ص ۸۵) در این دوره در سرزمین بلخ شهرهای آبادان دیگری هم ساخته شدند؛ از جمله شهر ایوکراتیدیا[۳]شهری بوده که ایوکراتید، پادشاه یونانی باختر، در کنار رود دارگیدوس[۴]یعنی رود خلم ساخت. بطلیموس موقعیّت این شهر را در کنار رود دارگیدوس به طرف شرق در نزدیکی‌های شهر زاری‌اسپ در محلّ خلم امروزی تعیین می‌کند. (۱۰۵،

۱ ـ Haraius

۲ ـ Zariaspa

۳ ـ Eukratidi

۴ ـ Dargydus

ص ۳۱) و دیگر، شهر اونپایکال که در شمال‌غرب شهر نملیک به فاصلهٔ یک ساعت راه واقع بود. آثار و آبادی‌های گذشتهٔ این شهر ویران‌شده هنوز هویدا اند و به گفتهٔ ییت[1] مؤلف کتاب «افغانستان شمالی»[2] در آن ویرانه‌های شهر مهمّی به شکل یک سلسله خانه‌های بزرگ و بلند مشاهده شده و دریافته می‌شود که هر خانه با باغ و تاکستان مخصوصی احاطه شده بود. (به نقل از منبع ۱۰۵، صص ۲۸ ـ ۲۹) بارتولد احتمال می‌دهد که این شهر همان شهر ایوکراتیدیا باشد. ویرانه‌های شهر نملیک امروز نیز در هفت‌فرسخی بلخ موجود اند. (به نقل از منبع: ۱۰۵، ص ۱۵۹)

بلخ در دورهٔ کوشانیان

دولت یونانی‌باختری بلخ در سال ۱۲۸ پیش‌ازمیلاد، توسّط آریاییان سکایی سرنگون و به جای آن امپراتوری آریایی نیرومند کوشانی برقرار شد. پای‌تخت کوشانیان نیز شهر بلخ بود. نخستین شاهان کوشانی به نام کدفیزس‌ها از حوالی سال ۴۰ تا اواسط سدهٔ ۳ میلادی بر آریانا حکومت کردند. نخستین پادشاه توان‌مند کوشانی، کجولا کدفیزس، در سال ۴۰ میلادی به قدرت رسید و سرزمین خود را به جنوب کوه‌های هندوکش تا کابل و هند گسترش داد. ویما کدفیزس دوم جانشین او بود که سکّه‌های او در اثر کاوش‌های باستان‌شناسانه پیدا شده اند. (۱۵۶، صص ۴۲۶ ـ ۴۳۷)

دومین خانوادهٔ کوشانی را کنیشکای بزرگ در حوالی سال ۱۲۰ میلادی بنیاد گذاشت که تا نزدیکی‌های سال ۲۶۰ میلادی در سرزمین‌های گسترده‌یی حکومت می‌کردند. کنیشکا، مقتدرترین پادشاه کوشانی است که از حوالی سال ۱۲۰ تا نزدیکی‌های سال ۱۶۰ میلادی حکومت کرد. (۱۵۶، صص ۴۴۵ ـ ۴۴۶) در زمان او اشکانیان نیرومندی خود را از دست داده بودند و او به عنوان یک نیروی جهانی در آن روزگار مطرح شد. (۱۵۶، ص ۴۴۸) در زمان او زبان آری یا باختری رسمی شد و هم‌چنین پای‌تخت تابستانی به کاپیسا و زمستانی به پیشاور انتقال داده شد. (۱۵۶، ص ۴۵۳)

پس از مرگ واسوادا، آخرین شاه کوشانیان بزرگ در حوالی سال ۲۲۰ میلادی، سلسلهٔ شاهنشاهی آریایی‌نژاد ساسانی در غرب آریانا پدید آمد و بلخ زیر ادارهٔ آنان قرار گرفت. (۱۵۶، ص ۴۵۷)

رفاه نسبی و آرامش درازمدّت چندین‌سده‌یی در دوره‌های یونانی‌باختری و کوشانیان بستر خوبی را برای گسترش شهرها و آبادی‌ها در آریانا و از جمله بلخ فراهم آورده بود. نیایش‌گاه سرخ‌کوتل بغلان و نیایش‌گاه نوبهار بلخ در آن دوره‌ها از رونق زیادی برخوردار بودند و به ویژه نوبهار بلخ، محلّی برای برگزاری جشن باستانی نوروز بوده است. (۹۰، صص ۴۱ ـ ۴۲)

---

۱ ـ Yate

۲ ـ Narthem Afghnistan

بلخ در دورهٔ ساسانیان و یفتلیان

بلخ در اوایل پی‌ریزی دولت آریایی ساسانی در غرب آریانا، در زیر ادارهٔ ساسانیان قرار گرفت. اردشیر، بنیادگذار سلسلهٔ ساسانی، در سال ۲۲۴ میلادی اردوان اشکانی را شکست داد و در سال بعد تاج‌گذاری کرد و سپس خراسان و شهرهای آن از جمله بلخ را به دست آورد، امّا بلخ را که در آن زمان پای‌تخت کوشانیان بود نتوانست نگاه دارد. در این میان، آرياییان یفتلی که از اواسط سدهٔ چهارم میلادی در بلخ حضور داشتند در سدهٔ ۵ میلادی (در حوالی سال ۴۲۵ میلادی) توانستند دولتی را پدید آورند که پای‌تخت آن بلخ بود. آنان یک بار از بهرام گور ساسانی (جلوس ۴۲۱ میلادی) شکست خوردند، امّا بعدها در جنگی که در مرورود رخ داد یزدگرد دوم (جلوس ۴۳۸ میلادی) پسر بهرام گور ساسانی را شکست سختی دادند. به این گونه دو سلسلهٔ آریایی: یفتلیان و ساسانیان، در منطقه‌یی به گسترده‌گی مرو تا بادغیس و بلخ همیشه با هم در زدوخورد بوده اند و بلخ دست به دست می‌گشت. (۹۰، صص ۴۲ ـ ۴۳)

مشهورترین پادشاه یفتلی، اخشنور است که در ۴۶۰ میلادی به قدرت رسید و تا سال‌های اوّل سدهٔ پنجم میلادی حکومت کرد. در زمان او شهر بلخ حیثیّت پای‌تخت زمستانی یفتلیان را یافته بود. (۱۵۶، صص ۵۹۸ ـ ۵۹۹ و ۶۰۶) او با فیروز ساسانی که در ۴۵۱ میلادی بر تخت نشسته بود جنگید و او را به بند کشید و به دادن باج سالانه وادارش کرد و در جنگ دیگری که در سال ۴۸۰ میلادی با فیروز انجام داد فیروز را کُشت. (۱۵۶، صص ۵۹۹ ـ ۶۰۱) به‌این‌گونه او با شاهان و شهزاده‌گان دیگر ساسانی مانند بلاش، قباد و زمیاسپ نیز درگیر شد. (۱۵۶، صص ۶۰۵ ـ ۶۰۶)

دولت یفتلی تا نیمهٔ دوم سدهٔ ۶ میلادی در بلخ و اطراف آن پابرجا بود تا این‌که در سال ۵۶۶ میلادی توسّط خسرو انوشیروان به یاری ایستامی خاقان ترک به کلّی برانداخته شد و بلخ دوباره زیر ادارهٔ ساسانیان را قرار گرفت. (۱۵۶، ص ۶۱۴) بلخ، از اواخر سدهٔ ۶ میلادی تا زمان ورود اسلام در سدهٔ ۷ میلادی، توسّط تگین‌شاهان از مرکز کندز اداره می‌شد. (۱۵۶، ص ۶۲۲ هیوان تسانگ، زایر معروف چینایی، در همین دوره از بلخ دیدن کرده و از نیایش‌گاه‌های فراوان بودایی در بلخ و شمن‌های آن یادآور شده است. (۹۰، ص ۴۵) یزدگرد آخرین شاه ساسانی است که با گریختن او از برابر سربازان عرب به سرزمین‌های بلخ و کشته‌شدن او در سال ۶۵۲ در مرو، بساط شاهنشاهی ساسانیان درنوردیده شد. (۱۳۴، ص ۶۸)

در در دورهٔ یفتلیان و ساسانیان بلخ و نواحی آن شکوه گذشتهٔ دوره‌های یونانی‌باختری و کوشانی را از دست داده بود. در تمام این دوره آیین‌های زردشتی و بودایی از آیین‌های مروّج در بلخ بودند. در اثر کاوش‌های باستان‌شناسانه آثار فراوانی از دوره‌های یفتلیان و ساسانیان از جمله سکّه‌ها در بلخ و نواحی آن پیدا شده اند. در سکّه‌ها و کتیبه‌هایی که باستان‌شناسان از دورهٔ یفتلیان پیدا کرده اند خط و

زبان آری یا بلخی به کار برده شده اند که شکل کهن زبان‌های فارسی دری و پشتوی امروز است. (۷۵، ص ۵۷)

در این زمان نیز شهرهای زیادی در نواحی بلخ از مضافات آن بودند، از جمله، شهر خلم که به گفتۀ مؤلف حدودالعالم «میان بلخ و تخارستان است و اندر صحرا نهاده بر دامن کوه و او را رودی‌ست و خراج شان بر آب است و جای بسیار کِشت و برز است.» (۴۴، ص ۳۹۱) هیوان تسانگ، زایر چینایی، از این شهر دیدن کرده و در کتاب خود آن را به نام هولین[۱] یاد می‌کند و می‌گوید که در آن ده دیر و ۵۰۰ راهب وجود داشته اند. (۱۰۵، ص ۶۹) هم‌چنین، تی وی[۲] نیز شهری بوده در ۵۰ میلی شمال‌غرب بلخ که هیوان تسانگ در سفر خود به بلخ آن را دیده است. (۱۰۵، ص ۶۹)

افزون بر شهرهایی که پیش‌تر در همین کتاب از آن‌ها یاد شد، در دوره‌های پیش‌ازاسلام، در سرزمین پهناور بلخ شهرهای دیگری نیز بوده اند، مانند: استانا[۳] که شهری بود بر کنار یکی از معاونان رود آمو و جای آن اکنون معلوم نیست؛ (۱۰۵، ص ۱۷) شهر چوآن که در ۵۱کیلومتری شرق بلخ موقعیّت داشت؛ (۱۰۵، ص ۷۲) شهر داهان در ۱۷۰ کیلومتری از پای‌تخت بلخ؛ شهر شوانا[۴] در حدود ۱۲۰کیلومتری شمال‌غرب شهر فراتوس،[۵] (۱۰۵، ص ۱۰۳) شهر فراتوس در حدود ۱۲۰کیلومتری جنوب‌شرق شهر شوانا (۱۰۵، ص ۱۱۰) و به‌همین‌گونه شهرهای الیکودرا[۶] (۱۰۵، ص ۲۲) و ایبوزمی،[۷] کاتراکارتا[۸] یا کاریاکارتا[۹] (۱۰۵، ص ۱۳۷) بطلیموس از آن‌ها یاد کرده است.

بلخ در دوره‌های اسلامی

بلخ در دوره‌های امویان و عبّاسیان

نیروهای عرب برای نخستین بار، در سال ۳۱ هجری قمری/ ۶۵۲ میلادی به فرمان‌دهی احنف بن قیس تمیمی در پی‌گرد یزدگرد، آخرین شاهنشاه ساسانی، به بلخ راه یافتند. (۱۳۴، ص ۶۸) در دورۀ خلفای راشدین، بلخ از مرکز نظامی و اداری نیشاپور اداره می‌شد. (۱۳۴، ص ۷۱)

۱ـ Holin
۲ـ Ti _ Wei
۳ـ Astacana
۴ـ Shuwana
۵ـ Pharatos،
۶ـ Alikodra
۷ـ Ebusmi
۸ـ Khatrakarta
۹ـ Khariakarta؛

در دورهٔ امویان (۳۹ ـ۱۷۷ هجری قمری/۶۶۰ ـ ۷۹۴ میلادی) در سال ۴۲ هجری قمری/ ۶۶۲ میلادی در زمان معاویه، بلخ که از انقیاد عرب‌ها سر باز زده بود دوباره توسّط قیس سلمی، والی خراسان، گشوده شد. قیس نیایش‌گاه نوبهار بلخ را ویران کرد و کسی را به نام عطا بن سائب خشک بر بلخ گماشت. در سال ۴۴ هجری قمری/ ۶۶۵ میلادی حکم بن عمرو غفّاری در رأس بلخ و سراسر خراسان قرار گرفت. (۶۲، ص ۱۶۵) باری مردم خراسان در زمان حکم‌رانی سلم بن زیاد در سال‌های ۶۰ ـ ۶۴ هجری قمری/ ۶۸۰ ـ ۶۸۴ میلادی بر او شوریدند و هم‌چنین در زمان عبدالملک بن مروان کارداران آن‌ها را راندند، تا این که در سال ۸۸ هجری قمری/ ۷۰۷ میلادی، قتیبه بن سلم باهلی که از سوی حجاج بن یوسف ثقفی، والی خراسان شده بود بار دیگر بلخ را با جنگ گشود. آخرین شورش بزرگ بلخ از سوی سپه‌بد، شاه محلّی بلخ، در هم‌دستی با نیزک، امیر محلّی بادغیس، ره‌بری شد که توسّط قتیبه فرونشانده شد و نیزک با ترفندِ او کشته شد. (۱۳۴، ص ۷۱) بعداً اسد بن عبدالله القسری از ۱۰۷ ـ ۱۲۰ هجری قمری/ ۷۲۵ ـ ۷۳۸ میلادی والی خراسان بود. او مرکز نظامی و دیوانی عرب‌ها را از بروقان واقع در دوفرسخی بلخ به شهر بلخ انتقال داد و نیز ابوخالد برمک را به بازسازی بلخ گماشت. از آن پس بلخ پس از مرو دومین مرکز نیروها و ادارهٔ عرب‌ها برای خراسان و فرارودان گردید. (۶۲، ص ۱۸۱)

در اواخر دورهٔ اموی، بلخ و در مجموع، خراسان کانون چندین خیزش ملّی در برابر امویان شد. حرب بن عثمان، از مردم بلخ، در همان سال‌های آغازینِ جنبش عبّاسی فراخوان‌نامه‌یی را به نام خراسانیان انتشار داد. در زمان هشام از سال ۱۱۰ هجری قمری/ ۷۲۹ میلادی در بلخ سوره بن جرو حاکم بلخ بود. در سال ۱۱۶ هجری قمری/ ۷۳۴ میلادی حارث بن سریج حاکم اندخود، پرچم قیام را در برابر عاصم، والی عربی خراسان، برافراشت و بلخ را گرفت و بر تمام شهرهای جوزجان، فاریاب، تالقان و مرورود دست یافت. یک سال بعد، در ۱۱۷ هجری قمری/ ۷۳۵ میلادی با برکنارشدن عاصم دوباره اسد بن عبدالله والی خراسان شد و به پی‌گرد جانب‌داران جنبش عبّاسی پرداخت. اسد در سال ۱۱۸ هجری قمری/ ۷۳۶ میلادی شهر بلخ را مرکز فعالیت‌های خویش قرار داد و دیوان‌های دولتی را به آن‌جا منتقل کرد. او با گماشتن کرمانی بن علی به حکومت بلخ در نبردی سخت نیروهای حارث را در خلم شکست داد و خود در سال۱۲۰ هجری قمری/ ۷۳۸ میلادی در روز جشن مهرگان هنگام پذیرفتن هدایای مهرگانی در شهر بلخ درگذشت. اسدآباد بلخ از بناهای اوست. پس از مرگ اسد، نصر بن سیّار امیر خراسان و از سوی نصر، مسلم بن عبدالرّحمان حاکم بلخ شد. در زمان نصر، جنبش عبّاسی در خراسان اوجی بیش‌تر گرفت؛ از جمله امام یحیی به نزد حریش بن عمر در بلخ پناهنده شد. نصر در سال ۱۲۵ هجری قمری/ ۷۴۳ میلادی به عقیل بن معقل، حاکم بلخ، دستور گرفتاری یحیی را داد، تا این که نیروهای اموی او را در سر پل امروزی به شهادت رساندند. (۶۲، ص ۱۸۱)

سرانجام ابومسلم خراسانی با راه‌اندازی قیام بزرگ خود در بلخ، مرو، ترمذ، تخارستان و جوزجان و سراسر خراسان، در ۹ ربیع الثّانی ۱۳۲ هجری قمری/ ۲۸ نوامبر ۷۴۹ میلادی خلافت امویان را در دمشق برانداخت و عبّاسیان را در بغداد به خلافت برنشاند و خود حکم‌رانی خراسان را در دست گرفت. (۶۲، ص ۲۵۵)

با روی‌کارآمدن عباسیان، بلخیان در دست‌گاه حاکمیّت راه یافتند و خالد پسر برمک، از یاران ابومسلم، به سفارش او خزانه‌دار سفّاح شد. یحیی پسر خالد در سال ۱۷۰ هجری قمری/ ۷۸۶ میلادی به مقام وزارت هارون‌الرّشید دست یافت و پس از او پسرش جعفر سمّت وزارت را انجام می‌داد. در سال ۱۷۸ هجری قمری/ ۷۹۴ میلادی فضل، پسر دیگر یحیای برمکی، از سوی هارون‌الرّشید به امارت خراسان گماشته شد و او شبکهٔ آب‌رسانی را در شهر بلخ به وجود آورد. (۹۰، ص ۴۹) و امّا عباسیان با هراس از قدرت و نفوذ خراسانیان در آغاز در سال ۱۳۷ هجری قمری/ ۷۵۵ میلادی ابومسلم خراسانی و سپس در سال ۱۸۶ هجری قمری/ ۸۰۲ میلادی خانوادهٔ دانش‌پرور برمکیان را با قساوت نابود کردند. تا این که طاهر بن حسین خراسانی در سال ۱۲۹ هجری قمری/ ۷۴۶ میلادی به بغداد حمله کرد و امین برادر مأمون را کشت و مأمون را به خلافت نشاند و خود در سال ۲۰۴ هجری قمری/ ۸۱۹ میلادی از سوی مأمون به امارت خراسان رسید و در آن‌جا در سال ۲۰۶ هجری قمری/ ۸۲۱ میلادی استقلال خراسان را اعلام داشت و نخستین حکومت مستقل را در زمان خلافت عباسیان در خراسان پی‌ریزی کرد. (۹۰، ص ۵۰)

بلخ در دورهٔ طاهریان

در دورهٔ طاهریان (۲۰۶ ـ ۲۵۹ هجری قمری/ ۸۲۱ ـ ۸۷۳ میلادی) که از تاجیکان خراسان بودند، بلخ زیر ادارهٔ آنان قرار داشت. در این دوره در آغاز طلحه پسر طاهر و بعد اً عبّاس بن هاشم در سال ۲۱۹ هجری قمری/ ۸۳۴ میلادی و سپس در سال ۲۳۳ هجری قمری/ ۸۴۷ میلادی پسرش، داؤود بن عباس، والی بلخ بودند. (۹۰، صص ۵۰ ـ ۵۱) آل داؤود یا داؤودیان بعد از طاهریان نیز به حکومت خود در بلخ ادامه دادند و سکّه هم به نام خود زدند. (۷۱، ص ۴۷) بلخ در روزگار داؤود در اثر توجّه او بسیار آباد شد و به روایت واعظ بلخی، (۲۲۰، ص ۴۱) در آن زمان در بلخ، ۱۲۴۸ مسجد، ۴۰۰ مدرسه و ۵۰۰ گرمابه و ۹۰۰ دبیرستان وجود داشته اند و ابن‌خرداذبه (۱۳، ص ۴۳) که حدود سال ۲۵۰ هجری قمری/ ۸۶۴ میلادی از بلخ دیدن کرده بود آن را از مهم‌ترین شهرهای منطقه دانسته میزان خراج آن را ۱۳۹۳۰۰ درهم نوشته که بیش‌تر از شهرهای پیرامون آن مانند خلم (که ۱۲۳۰۰ درهم بوده) است. (به نقل از منبع ۹۰، ص ۵۱)

بلخ در دورهٔ صفّاریان

در دورهٔ صفّاریان تاجیک، در بلخ آل داؤود حکومت را در دست داشتند و در آبادانی قلم‌رو خود می‌کوشیدند؛ تا این که یعقوب لیث صفّاری در سال ۲۵۷ هجری قمری/ ۸۷۱ میلادی از راه بامیان به بلخ حمله کرد و آن‌جا را از ابوالعباس حاکم بلخ بگرفت. یعقوب کاخ‌های آبادکردهٔ داؤود بن عبّاس بن هاشم ماهجو را که از فرمان‌روایان معروف محلّی آل داؤود بلخ بود یک‌جا با کاخ نوشاد ویران کرد. (۱۳۴، ص۹۲)

بلخ در دورهٔ سامانیان

در دورهٔ سامانیان (۲۶۱ ـ ۳۸۹ هجری قمری/ ۸۷۴ ـ ۹۹۹ میلادی) بلخ زیر ادارهٔ آنان قرار گرفت. سامانیان خود تاجیکان برخاسته از ده سامان بلخ بودند و پای‌تخت شان شهر بخارا بود. دولت سامانی در سال ۲۷۸ هجری قمری/ ۸۹۲ میلادی توسّط اسماعیل بنیادگذاری شد و پس از جنگی که در سال ۲۸۶ هجری قمری/ ۸۹۹ میلادی در بلخ میان اسماعیل سامانی و عمرو لیث صفّاری به وقوع پیوست و پادشاه صفّاری شکست خورد و به اسارت درآمد، به پخته‌گی رسید. این دولت تا سال ۳۸۹ هجری قمری/ ۹۹۹ میلادی یعنی بیش‌تر از یک سده بر تمام خراسان و فرارودان حکومت کرد.

در دورهٔ سامانیان در بلخ جنگ‌هایی میان الپتگین، حاکم سامانی بلخ، و دولت سامانی در سال۳۴۸ هجری قمری/ ۹۶۱ میلادی در خلم رخ داد و نیز ابوعلی چغانی از امرای آل محتاج گاه‌گاهی در بلخ و نواحی آن دست به شورش می‌زد و هم‌چنین سیمجوریان و ابوالحسن فایق بلخ را مرکز درگیری‌ها و فعالیّت‌های دشمنانهٔ خود قرار داده بودند. نوح بن منصور سامانی پس از بیرون‌راندن سیمجوریان و ابوالحسن فایق، امارت خراسان را به محمود پسر سبکتگین و ولایت بلخ را به سبکتگین سپرد و با درگذشت او دولت سامانی از میان رفت.

بلخ در آن زمان یکی از شهرهای مهم شمرده می‌شد. یعقوبی (درگذشته در سال ۲۸۴ هجری قمری/ ۸۹۷ میلادی) شهرهای زیادی را در دو کنارهٔ آمو در آن زمان از مضافات بلخ می‌داند. (به نقل از منبع: ۹۰، ص ۵۲) به گفتهٔ یعقوبی، شهر بلخ گسترش بیش‌تری یافته بود؛ مساحت آن ۳ در ۳ میل بود و ۳۷ شهرک داشت. این شهر دارای دو حصار و ربض آن دارای چهار دروازه بود. (به نقل از منبع: ۷۱، صص ۶۴ ـ ۶۶)

اصطخری، جغرافیانگار نام‌ور سدهٔ چهارم هجری قمری/ دهم میلادی بلخ آن روزگار را چنین به تصویر می‌کَشد: «و امّا بلخ شهری بزرگ و خوش است، در زمینی راست و هامون موضع و از آن‌جا تا به کوهی که بدان شهر نزدیک است مسافت چهار فرسنگ می‌باشد؛ و آن کوه را کوم می‌خوانند. و در آن شهر سواد و ربض هست و مسجد جامع در میانهٔ شهر مبنی است. و تمامت بازارهای آن شهر در حوالی مسجد جامع است و پیوسته محافل فقها و ادبا و محابر و منابر علما با خَلق بسیار در مسجد

جامع جمع می‌شوند و در بحث مشغول می‌باشند. و آن شهر در طول و عرض نیم فرسنگ در نیم فرسنگ باشد. و تمامت بنای خانه‌های ایشان از گِل است. و آن شهر را دروازه‌یی چند است: یکی را دروازهٔ نوبهار می‌گویند؛ و دیگری را دروازهٔ رحبه. [و دیگر را] الحدید؛ و دیگر را دروازهٔ هندوان؛ و یکی دیگر را دروازهٔ یهود؛ و دیگری را دروازهٔ شست‌بند و یکی دیگر را دروازهٔ یحیی. و در این شهر رودی آب روان هست که آن را دهاس می‌خوانند و آن رود آب به ربض آن شهر از طرف دروازهٔ نوبهار می‌گذرد؛ و در این رود آب به مقدار ده آسیا می‌گردد و تمامت روستای آن شهر را سیراب می‌گرداند؛ و از آن‌جا می‌رود تا به سیاجرد. و در حوالی این تمامت دروازه‌ها که گفته شد باغات [و] بساتین مختلف و محیط است.» (۱۳، ص ۳۹۲) ابوالقاسم بن احمد جیهانی، جغرافیانگار دیگر سدهٔ ۴ هجری قمری/ ۱۰ میلادی در اثر خود، اشکال‌العالم این گفته‌ها را دربارهٔ بلخ تکرار می‌کند. (۵۸، ص ۱۱۷۱)

در دورهٔ سامانیان خاندان دانش‌دوست دیگری از مردم تاجیک در حوالی بلخ، در جوزجان، به نام فریغونیان نیز قدرت داشتند. در این دوره زبان رسمی خراسان فارسی دری بود و دانش‌مندان و شاعران زیادی از بلخ برخاستند و مدرسه‌ها و کتاب‌خانه‌های فراوانی در این سرزمین فعالیّت داشتند. (۷۵، ص ۱۱۸)

بلخ در دورهٔ غزنویان

در دورهٔ غزنویان (۳۵۱ ـ ۵۸۲ هجری قمری/ ۹۶۲ ـ ۱۱۸۶ میلادی) بلخ یک شهر مهمّ خراسان و به عنوان پای‌تخت دومی آنان شمرده می‌شد. الپتگین پدرزن سبکتگین، بنیادگذار سلسلهٔ غزنوی، در سال ۳۴۵ هجری قمری/ ۹۵۶ میلادی از سوی سامانیان حکومت بلخ را به دست گرفت و در سال ۳۴۹ هجری قمری/ ۹۶۰ میلادی در برابر سامانیان ایستاد و لشکر سامانیان را که به سرکوبی او آمده بود در درهٔ خلم شکست داد و خود به غزنین رفت و سپس دامادش سبکتگین به قدرت رسید؛ تا این که در زمان سلطنت محمود غزنوی (۳۸۸ ـ ۴۲۱ هجری قمری/ ۹۹۸ ـ ۱۰۳۰ میلادی) حکومت غزنویان از سوی خلیفهٔ بغداد به رسمیّت شناخته شد. (۹۰، صص ۵۲ ـ ۵۴)

محمود، برادر خود، اسماعیل، را که در بلخ اعلان سلطنت کرده بود در غزنه شکست داد و اسیرش بگرفت و در جوزجان به زندانش افگند. (۱۳۴، ص ۱۰۵)

در زمان محمود، درگیری‌های خونینی میان او و قراختاییان در بلخ روی داده است. از جمله در هنگامی که محمود سرگرم جنگ در هندوستان بود، دو لشکر از قراختاییان به خراسان حمله کردند. یکی از این لشکرها به فرمان‌دهی جعفر تگین، بلخ را به دست آورد و آن را به خاطر مقاومتی که مردم بلخ از خود نشان دادند غارت کرد و امّا با رسیدن محمود به غزنه، از بلخ به ترمذ عقب نشست. جنگ ایلک‌خان با محمود نیز در سال ۳۹۸ هجری قمری/ ۱۰۰۸ میلادی به وقوع پیوسته است. (۳۰، ص ۵۸۴؛ ۱۸۱، ص ۱۵۱)

از تاریخ بیهقی برمی‌آید که بلخ در زمان غزنویان نیز شهری آبادان بوده است. این تاریخ گزارش‌های مفصّلی از چه‌گونه‌گی دست‌گاه غزنوی در بلخ و شیوهٔ برخورد شاهان غزنه، محمود و مسعود، بامردم بلخ در دست می‌دهد. از آن جمله تصویرهای زنده‌یی را از فرودآمدن امیر مسعود به سال۴۲۱ هجری قمری/ ۱۰۳۰ میلادی در بلخ به کوشک در عبدالاعلی و آغاز سلطنت او و هم‌چنین از به‌دارآویخته‌شدن حسنک وزیر در زمان مسعود در بلخ؛ و هم از چه‌گونه‌گی برگزاری مراسم تهنیّت خلافت ابوجعفر القایم بامرالله در سال۴۲۳ هجری قمری/ ۱۰۳۲ میلادی در بلخ، و غیره روی‌دادهای آن روزگار؛ و هم‌چنین از مسجد آدینه و مصلّا و بازارها و برخی کوی‌ها و کوشک‌های شاهی و باغ‌های بلخ ارائه می‌دارد. (۴۶، صص ۱۰۹ ـ ۱۱۰، ۲۱۰ ـ ۲۳۵، ۳۸۵ ـ ۳۸۶) باآن‌هم بنابر نوشتهٔ مقدسی، (به نقل از منبع ۲۳۹، صص ۱۸ ـ ۱۹) بلخ در آن زمان تنها شهرها و نواحی جنوب رود آمو را در بر داشته است.

بلخ در دورهٔ سلجوقیان

در دورهٔ سلجوقیان (از ۴۳۱ هجری قمری/ ۱۰۳۹ میلادی)، بلخ از پای‌تخت آنان، مرو، اداره می‌شد. با نیرومندشدن آنان، بلخ و مضافات آن از سوی امیر مودود غزنوی رسماً به طغرل سلجوقی سپرده شد. پس از طغرل الپ ارسلان، برادزاده‌اش بر تخت نشست و خواجه نظام‌المُلک توسی، دانش‌مند بزرگ خراسان، را به وزارت خود برگزید. پس از کشته‌شدن او و در سال ۴۶۴ هجری قمری/ ۱۰۷۲ میلادی، ملک‌شاه بر جایش نشست. در زمستان همان سال بلخ صحنهٔ درگیری‌های خونینی میان شمس‌الملک پسر ابراهیم که به بلخ حمله کرده بود و ایاز پسر ال ارسلان، صاحب بلخ، بود. (۷۱، صص ۱۲۴ ـ ۱۲۵)

در همین دوره، در زمان سلطنت سلطان سنجر هنگامی که حکومت بلخ در دست امیر قماچ بود، فتنهٔ غزان به وقوع پیوست. حاکم بلخ از طایفهٔ غز خواسته بود تا حوالی بلخ را ترک گویند و چون غزان نپذیرفتند بر آنان بتاخت و این کار، غزان را خشم‌گین ساخت تا این که سپاه قماچ را درهم کوبیدند و سپس به بلخ ریختند و به کشتار و غارت بلخ پرداختند. سنجر برای راندن غزان از بلخ به آن شهر لشکر کشید؛ ولی در سال ۶۵۱ هجری قمری/ ۱۲۵۳ میلادی در نزدیکی بلخ از غزان شکست خورد و چهار سال را در اسارت آنان گذرانید. در این چهار سال غزان در سراسر خراسان دست به ویرانی و کشتار و تاراج زدند. سنجر پس از رهایی از زندان تا سال ۵۵۲ هجری قمری/ ۱۱۵۷ میلادی که سال درگذشتش است به سلطنت خود ادامه داد. (۱۳۴، ص ۱۲۷)

در دورهٔ سلجوقیان، دانش‌گاه بزرگی در بلخ از سوی نظام‌الملک، وزیر دانش‌مند سلجوقیان، به نام نظامیّهٔ بلخ پی‌ریزی شد. شماری از بناهای تاریخی موجود بلخ و اطراف آن از میراث‌های فرهنگی همان دوره اند.

بلخ در دورهٔ غوریان

در دورهٔ غوریان (۵۴۳ ـ ۶۱۲ هجری قمری/ ۱۱۴۸ ـ ۱۲۱۵ میلادی) که از مردم تاجیک بودند، بلخ از پای‌تخت دولت غوری که در آغاز شهرهای فیروزکوه و داور و درفرجام غزنه بود، اداره می‌شد. حکومت بلخ و مضافات آن از سوی دولت غوری به شمس‌الدّین پسر ملک فخرالدّین، برادر سلطان علاءالدّین، پادشاه غوری سپرده شد. (۱۳۴، صص ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۶) بلخ، در سال ۵۶۰ هجری قمری/ ۱۱۶۵ میلادی مورد تاراج قراختاییان قرار گرفت و در سال ۵۷۰ هجری میلادی ۱۱۷۵ میلادی، توسّط سلطان غیاث‌الدّین غوری از تصرف تاج‌الدّین و علاءالّدین سنجری، از امیران سلجوقی، کشیده شد و زیر ادارهٔ غوریان درآمد. (۱۳۴، صص ۱۳۲ ـ ۱۳۳)

در بهار سال ۶۰۱ هجری قمری/ ۱۲۰۵ میلادی تاج‌الدّین زنگی، والی بلخ، به قلم‌رو خوارزم‌شاه پیش‌روی کرد و بعداً والی دیگر بلخ، عمادالدّین عمرو شهر ترمذ را از قراختاییان گرفت و امّا چون در برابر نیروهای خوارزم نتوانست ایستاده‌گی کند در سال ۶۰۲ هجری قمری/ ۱۲۰۶ میلادی خود را تسلیم کرد و در همین سال بلخ در قلم‌رو محمّد خوارزم‌شاه درآمد. (۱۸۱، ص ۱۹)

بلخ در دورهٔ خوارزم‌شاهیان

در دورهٔ خوارزم‌شاهیان (۴۷۰ ـ ۶۱۷ هجری قمری/ ۱۰۷۷ ـ ۱۲۲۰ میلادی)، در سال ۶۰۲ هجری قمری/ ۱۲۰۶ میلادی بلخ با اطراف آن توسّط سلطان محمّد خوارزم‌شاه از تصرّف غوریان برآمد (۱۷۹، ص ۳۷۴) و به دنبال آن در سال ۶۱۱ هجری قمری/ ۱۲۱۵ میلادی دولت غوری به کلّی برانداخته شد. (۱۳۳، ص ۶۰) دولت خوارزم‌شاهیان در سال ۶۱۷ هجری قمری/ ۱۲۲۰ میلادی آماج تهاجم خونین مغول‌ها به سرداری چنگیز قرار گرفت و در نتیجه بلخ نیز به دست مغول‌ها افتاد و دوران ویرانی و بربادی آن فرا رسید.

بلخ در دورهٔ مغولان

در دورهٔ مغولان، بلخ تلخ‌ترین روزگار خود را در تاریخ سپری کرد. چنگیزخان پس از گرفتن و ویران‌کردن فرارود و سرنگونی خوارزم‌شاه، در سال ۶۱۸ هجری قمری/ ۱۲۲۱ میلادی به بلخ لشکر کشید و آن را به گفتهٔ برخی از مؤرّخان بدون جنگ (۱۳۴، ص ۲۰۹) و به گفتهٔ حافظ ابرو (به نقل از منبع ۱۹۰، ص هشت) پس از ۳۷ شب و روز محاصره به دست آورد و مردم بسیاری را بکُشت و شهر را به ویرانه‌یی مبدّل ساخت.

برخی از مؤرّخان مانند ابن اثیر از قیام مردم بلخ در برابر تسلّط چنگیزخان نیز یاد کرده اند و ویرانی بلخ را پس از این قیام دانسته اند. (۱۳۴، ص ۲۰۹)

بسیاری از مردم بلخ به روستاهای کوهستانی جنوب بلخ در میان کوه‌ها و دره‌های دشوارگذار البرز، شادیان و مارمل پناه‌گزین شدند و پس از فرونشستن جنگ، دوباره به بلخ برگشتند و شماری دیگر در آستانهٔ این تهاجم و پس از آن به سرزمین‌های دوردست رفتند. (۷۱، ص ۱۷۱) یک سال پس از تهاجم چنگیزخان به بلخ، در بهار سال/ ۶۱۹ هجری قمری/ ۱۲۲۲ میلادی، جان چون، زاهد چینایی، در حالی از بلخ گذشت که مردم آن تازه دست به شورش زده و از شهر برآمده بودند؛ (۱۹۰، ص ۲۴۲) چهل سال پس از آن مارکوپولو، جهان‌گرد معروف، به بلخ آمد و از ویرانه‌های آن دیدن کرد؛ شانزده سال پس از سفر مارکوپولو، به سفارش ابوبکر عبدالله بن عثمان بلخی، حکم‌ران محلّی بلخ، عبدالله محمّد بن حسین حسینی بلخی، یک تن از دانش‌مندان تاجیک بلخ، در روستای کفش‌گران بلخ کتاب مشهور فضایل بلخ، نوشتهٔ ابوبکر عبدلله بن عمر بن محمّد بن داؤود واعظ بلخی، دانش‌مند دیگر تاجیک را به فارسی دری برگردان کرده بود (۲۲۰، صص ۴ ـ ۵) و بالاَخره بیش‌تر از یک سده پس از تهاجم مغول‌ها، ابن بطوطه، جهان‌گرد معروف دیگر، از بلخ دیدن کرد و از ویرانه‌های گذشته و آبادی‌های نو آن گزارش نوشت. (۱۸۱، ص۱۵۲)

بلخ و فرارودان از چنگیزخان به پسرش چغتای واگذار شد (۱۸۱، ص ۱۵۲) و از آن به بعد بلخ و همهٔ خراسان در **کشاکش میان دولت‌های ایل‌خانی، چغتایی و ملوک کرت** قرار گرفت. در یکی از این جنگ‌ها براق‌خان چغتایی در سال۶۶۶ هجری قمری/ ۱۲۶۸ میلادی بلخ را در تصرّف خود درآورد و اباقان، شاه مغولی، در مخالفت با این اقدام با او جنگید و او را شکست داد. مَلِک شمس‌الدّین بن ابی‌بکر (۶۴۲ ـ ۶۷۵ هجری قمری/ ۱۲۴۵ ـ ۱۲۷۷ میلادی) از شاهان تاجیک کرت، از این که در برابر تصرّف بلخ از سوی براق‌خان واکنشی نشان نداده بود مورد خشم اباقان قرار گرفت و توسّط او زهر خورانده شد. (۶۲، صص ۲۳۸ ـ ۲۴۰)

بلخ در دورهٔ تیموریان

در دورهٔ تیموریان، بلخ یکی از شهرهای مهم راه‌بردی شمرده می‌شد. هنگامی که امیر تیمور برای بسیج نیرو با برادرزن خود، امیر حسین به بلخ آمد، در بلخ اولجای بوغاسلاوز از سوی مغول‌ها حکومت می‌کرد. امیر تیمور و امیر حسین سال‌ها در خدمت هم بودند، تا این که میان آن دو اختلاف پیدا شد و امیر حسین به بلخ آمد (۱۳۴، صص ۲۵۲ ـ ۲۵۳) و قلعهٔ هندوان را در سال ۷۶۹ هجری قمری/ ۱۳۶۸ میلادی مرمت کرد (۱۳۳، ص ۴۸) و مردم را به زور به آن‌جا اسکان داد و آن‌جا را مرکز فرمان‌روایی خود برگزید. (۱۳۴، صص ۲۵۲ ـ ۲۵۳) تیمور به بلخ لشکر کشید و در سال۷۷۱ هجری قمری/ ۱۳۶۹ ـ ۱۳۷۰ میلادی بر امیر حسین بن مسلاب پیروز شد و او را در بلخ کُشت و مردم را از قلعهٔ هندوان بیرون کرد و آن را با خاک یک‌سان ساخت. (۱۷۲، ص ۲۸) تیمور در همان سال پادشاهی خود را در

بلخ اعلان کرد و در حالی که قلم‌رو گسترده‌یی از خود به جا گذاشته بود در سال ۸۰۷ هجری قمری/ ۱۴۰۴ میلادی درگذشت. (۱۳۴، ص ۲۵۳)

پس از تیمور، شاه‌رخ (۸۰۷ ـ ۸۵۱ هجری قمری/ ۱۴۰۴ ـ ۱۴۴۶ میلادی) اساس دولت تیموری هرات را گذاشت. (۱۳۴، ۲۶۶) او در سال ۸۰۹ هجری قمری/ ۱۴۰۷ میلادی برای فرونشاندن درگیری‌های میان شه‌زاده‌گان تیموری، به بلخ لشکر کشید و حکومت آن‌جا را به میرزا قیدو پسر میرزا پیرمحمّد سپرد. (۱۹۰، صص ۲۴۷ ـ ۲۴۸) پس از درگذشت شاه‌رخ، دوباره درگیری‌ها میان شه‌زاده‌گان آغاز شد و در نتیجه میرزا ابابکر، یکی از نواسه‌های شاه‌رخ، در بلخ و تخارستان و الغ‌بیگ، پسر شاه‌رخ، در سمرقند اعلان استقلال کردند و امّا به زودی حکومت‌های بلخ و هرات با حکومت سمرقند پیوستند و به این گونه چندین پادشاه یکی پی دیگری در سمرقند روی کار آمدند تا بالآخره سلطان حسین میرزا بن غیاث‌الدّین در سال ۸۷۲ هجری قمری/ ۱۴۶۸ میلادی اعلان استقلال کرد و هرات را پای‌تخت قرار داد. (۱۳۴، صص ۲۶۶ ـ ۲۷۱) سلطان حسین میرزا بایقرا واپسین پادشاه بزرگ تیموری هرات است که هم‌راه با وزیر دانش‌مند خود، امیر علی‌شیر نوایی، بیش‌ترین خدمت را در پیش‌رفت فرهنگ و هنر و بازسازی و نوسازی در خراسان و از جمله در بلخ انجام داده است و پس از او این سلسله به تدریج رو به نابودی گذاشت.

از آثار دورۀ تیموریان در بلخ مدرسۀ شاه‌رخیه، آرام‌گاه حضرت علی «ک» در ده‌کدۀ خیران (شهر مزار شریف ام‌روزی) و مسجد جامع خواجه ابونصر پارسا را می‌توان نام گرفت. (۷۵، ص ۱۸۴)

بلخ در دورۀ شیبانیان

در زمان شیبانیان (۹۰۵ ـ ۱۰۰۹ هجری قمری/ ۱۵۰۱ ـ ۱۶۰۱ میلادی)، در سدۀ دهم هجری قمری/ شانزدهم میلادی بلخ پای‌تخت دومی آنان شمرده می‌شد. محمّدخان شیبانی، بنیادگذار سلسلۀ شیبانی، هنگامی که هنوز سلطنت مشترک بدیع‌الزّمان و مظفّرحسین مربوط به تیموریان ادامه داشت، در ۸ جمادی‌الثّانی ۹۱۱ هجری قمری/ ۱۵ نوامبر سال ۱۵۰۵ میلادی بعد از محاصرۀ چهارماهه به بلخ دست یافت (۷۱، ص ۲۲۵) و سپس با شکستن هردو سلطان تیموری در بادغیس دولت تیموریان هرات را برانداخت. پای‌تخت دولت شیبانی شهر سمرقند و گاه‌گاهی شهر بخارا بود و حکومت بلخ از سوی محمّدخان شیبانی به خرم‌شاه تیموری سپرده شده بود. (۱۳۴، صص ۲۸۲ ـ ۲۸۳)

در سال ۱۵۱۰ میلادی، هنگامی که محمّدخان شیبانی در جنگی با شاه اسماعیل صفوی در مرو کشته شد، بلخ و نواحی اطراف آن مدّت کوتاهی را در تصرّف صفویان سپری کردند (۱۳۴، ص ۲۸۳) و بیرام بیگ از سوی شاه اسماعیل صفوی به حکومت بلخ و اطراف آن گماشته شد. (۱۳۴، ۲۸۸) در سال ۹۱۸ هجری قمری/ ۱۵۱۲ میلادی بوپای سلطان، برادر جانی‌بیگ، از سوی شیبانیان به بلخ آمد و

باعث برانداختن و کشته‌شدن کمال‌الدّین محمود، حاکم صفوی بلخ، شد (۱۳۴، صص ۲۸۴ ـ ۲۸۸) و امّا سپاه صفوی بار دیگر پس از تسخیر دوبارهٔ هرات نواحی بلخ را به دست آوردند. (۱۳۴، ص ۲۸۸)

در سال ۹۲۰ هجری قمری/ ۱۵۱۴ میلادی محمّدزمان پسر بدیع‌الزّمان تیموری به بلخ حمله کرد و یک سال بعد بلخ را از شیبانیان گرفت و امّا با به‌هم‌خوردن مناسبتش با امیر اردوشاه، حاکم پیشین بلخ، از شهر بیرون شد و پس از بسیج نیروهای تازه دوباره به بلخ برگشت و امیر اردوشاه را در حین مذاکره در سال ۹۲۲ هجری قمری/ ۱۵۱۶ ـ ۱۵۱۷ میلادی کُشت. محمّدزمان بلخ را در محاصرهٔ خود نگاه داشت و چون قوام‌بیگ، جانشین اردوشاه، بابرمیرزا را از کابل به یاری خود فراخواند، از برابر بابر گریخت و پس از بازگشت بابر به کابل، دوباره به بلخ لشکر کشید و در جنگی به اسارت نیروهای بابر درآمد، امّا از سوی بابر نوازش شد و حکومت بلخ را به دست آورد و تا شوال ۹۲۹ هجری قمری/ اوت سال ۱۵۲۳ میلادی حاکم بلخ بود. (۷۹، صص ۳۷۱ ـ ۳۷۲) از ذی‌الحجّهٔ ۹۲۹ هجری قمری/ نوامبر سال ۱۵۲۳ میلادی، در حالی که محمّدزمان حاکم رسمی بلخ بود، این سرزمین را از سوی بابر شخصی به نام قاضی صالح اداره می‌کرد. (۲۲۴، ص ۷۸)

در ۱۱ شعبان ۹۳۲ هجری قمری/ ۲ جون ۱۵۲۶ میلادی با ورود گستن‌قرا پسر جانی‌بیگ شیبانی، بلخ دوباره در قلمرو دولت شیبانی درآمد. (۲۲۴، ۷۹) گستن‌قرا حدود هژده سال، از ۹۳۲ تا ۹۵۰ هجری قمری/ ۱۵۲۶ تا ۱۵۴۴، در بلخ حکومت کرد. در زمان حکومت او جنگ‌هایی میان او و همایون میرزا، گماشتهٔ بابری کابل، و سلیمان‌شاه ،حاکم بدخشان، به وقوع پیوستند و در ۶ ربیع‌الاوّل ۹۴۳ هجری قمری/ ۵ سپتامبر سال ۱۵۳۶ میلادی، بلخ برای دو سه ماه به دست سلیمان‌شاه نیز افتاد. (۲۲۴، ص ۸۱)

پس از مرگ گستن‌قرا (۲۲ رجب ۹۵۱ هجری قمری/ ۱۸ اکتوبر ۱۵۴۴ میلادی) پسرش قیلیچ میرزا مدّت دو سال در بلخ حکومت کرد و در زمان او بلخ یک بار دیگر در ۲۵ ذی القعدهٔ ۹۵۱ هجری قمری/ ۱۶ فوریهٔ ۱۵۴۵ میلادی، برای مدّتی در دست سلیمان‌شاه، حاکم بدخشان، افتاد. (۲۲۴، ص ۸۲)

در ۲ صفر سال ۹۵۳ هجری قمری/ ۱۳ آوریل ۱۵۴۶ میلادی، حکومت بلخ به دست پیرمحمّدخان، پسر بزرگ جانی‌بیگ، رسید. حکومت بلخ در زمان پیرمحمّدخان (۹۵۴ ـ ۹۷۴ هجری قمری/۱۵۴۶ ـ ۱۵۶۷ میلادی) از نفوذ سیاسی بر فرارود و بدخشان برخوردار شد و به استقلال رسید. پس از پیرمحمّدخان پسرش دین‌محمّدخان از شعبان ۹۷۴ تا رمضان ۹۸۰ هجری قمری/ مارس ۱۵۶۷ تا فوریهٔ ۱۵۷۳ میلادی حدود شش سال در بلخ حکومت مستقلانه داشت. در رمضان ۹۸۰ هجری قمری/ فوریهٔ ۱۵۷۳ میلادی عبدالله‌خان که در رأس دولت فرارود قرار داشت پس از یک محاصرهٔ نُه‌ماهه بر بلخ دست یافت. وی حکومت بلخ را به امیر نظر و امور لشکری آن را به برادر خود، عبداللطیف، واگذاشت و در ۲۰ رجب ۹۹۰ هجری قمری/ ۱۹ سپتامبر ۱۵۸۲ میلادی پسر و جانشین

خود، عبدالمؤمن، را به حکومت بلخ گماشت. پس از عبدالمؤمن، در سال ۱۰۰۶ هجری قمری/ ۱۵۹۸ میلادی، عبدالامین مشهور به اسفند از سوی دولت شیبانی فرارود بر تخت بلخ نشست تا این که پس از سه سال و اندی در سال ۱۰۰۹ هجری قمری/ ۱۶۰۱ میلادی حکومت شیبانی بلخ برانداخته شد و محمّدابراهیم، گماشتهٔ دولت صفوی، در بلخ بر تخت نشست. (۲۲۴، صص ۸۴ ـ ۹۹)

از دورهٔ شیبانیان نیز آبادی‌هایی تا امروز در بلخ برجا مانده اند؛ از جمله گستن‌قراسلطان در سال ۹۴۵ هجری قمری/ ۱۵۳۸ میلادی قلعهٔ هندوان را در بلخ بازسازی کرد و نیز گرمابهٔ بسیار بزرگی را در بلخ ساخت و به مسجد جامع آن وقف کرد. (۹۰، ص ۶۳)

بلخ در دورهٔ اشترخانیان

در دورهٔ جانیان یا اشترخانیان (حکومت در بلخ ۱۰۰۹ ـ ۱۱۶۰هجری قمری/ ۱۶۰۱ ـ ۱۷۴۷ میلادی) که در واقع ادامهٔ شیبانیان بود، بلخ پای‌تخت دومی شمرده می‌شد و حاکمان بلخ جانشینان پادشاه بخارا بودند. انتقال حاکمیّت بلخ از شیبانیان به اشترخانیان در سال ۱۰۰۹ هجری قمری/ ۱۶۰۱ میلادی، هنگامی که حاکم صفوی بلخ را اداره می‌کرد، صورت گرفت. نیروهای اشترخانی به فرمان‌دهی باقی‌محمّدخان و ولی‌محمّدخان برادران دین‌محمّدخان بن جانی‌بیگ‌خان، محمّدابراهیم، حاکم صفوی بلخ، را برانداختند و حمله‌های دولت صفوی را برای دوباره‌گرفتن بلخ نیز درهم کوبیدند. پای‌تخت کشور از آغاز پادشاهی باقی‌محمّدخان در سال ۱۰۱۱ هجری قمری/ ۱۶۰۳ میلادی در فرارود، از سمرقند به بخارا انتقال داده شد. (۲۲۴، ص ۱۰۱)

پس از درگذشت باقی‌محمّدخان، پادشاه بخارا، در سال۱۰۱۴ هجری قمری/ ۱۶۰۵ ـ ۱۶۰۶ میلادی، ولی‌محمّدخان به جایش نشست و او در همان سال، ادارهٔ بلخ را به ندرمحمّدخان سپرد. ندرمحمّدخان در زمان پادشاهی ولی‌محمّدخان در بخارا، میانهٔ خوبی با پادشاه نداشت تا این‌که امام‌قلی‌خان برادر ندرمحمّدخان در سال ۱۰۲۰ هجری قمری/ ۱۶۱۱ میلادی در بخارا به پادشاهی رسید و از آن هنگام ندرمحمّدخان با برادرش امام‌قلی‌خان برای مدّت سی سال به گونهٔ مشترک دولت شیبانی را در بلخ و بخارا گردانندە‌گی می‌کردند و حتّا حکومت بلخ نسبت به حکومت مرکزی بخارا نیرومندتر بود. (۲۲۴، ص ۱۰۶)

بلخ در سال ۱۰۵۰ هجری قمری/ ۱۶۴۰ میلادی، مدّتی به دست نیروهای دولت گورگانی هند افتاد و امّا پس از یک سلسله جنگ‌های فرسایشی میان گورگانیان و اشترخانیان، دوباره زیر ادارهٔ حکومت اشترخانی قرار گرفت. (۱۳۴، ص ۲۸۵) در سال ۱۰۵۲ هجری قمری/ ۱۶۴۲، امام‌قلی‌خان پادشاه بخارا، برادر خود ندرمحمّدخان، حاکم بلخ، را به پادشاهی بخارا برنشاند (۱۷۸، صص ۶۲ ـ ۶۳) و از آن پس سیّد سبحان‌قلی‌خان در بلخ به حکومت رسید.

در سال ۱۰۵۵ هجری قمری/ ۱۶۴۵ میلادی، در زمان پادشاهی عبدالعزیزخان بر بخارا، بلخ یک بار دیگر به دست شاه‌جهان، پادشاه کورگانی هند (۱۰۳۶ ـ ۱۰۶۶ هجری قمری/ ۱۶۲۷ ـ ۱۶۵۶ میلادی)، افتاد (۱۳۴، ص ۲۹۹) و مدّت دو سال در دست دولت کورگانی باقی ماند (۲۲۴، ص ۱۱۱) تا این‌که نیروهای اشترخانی دوباره بر این شهر تسلّط یافتند و ندرمحمّدخان از سوی پادشاه بخارا باز هم بر حکومت بلخ نشانده شد. (۱۳۴، ص ۲۹۹)

حکومت دوم ندرمحمّدخان در بلخ پس از حدود سه سال توسّط سیّد سبحان‌قلی‌خان برانداخته شد و سپس سیّد سبحان‌قلی‌خان از ۱۰۶۱ ـ ۱۰۹۲ هجری قمری/ ۱۶۵۱ ـ ۱۶۸۱ میلادی حدود سی سال در بلخ و بدخشان مستقلانه حکومت کرد. در زمان حکومت او، سلطان عبدالعزیزخان چندین بار برای برانداختنش تلاش‌های ناکامی را انجام داد؛ باری در سال ۱۰۷۰ هجری قمری/ ۱۶۶۰ میلادی، قاسم‌خان را به جنگ او به ناحیّهٔ خلم فرستاد که از سوی سیّد سبحان‌قلی کشته شد (۱۷۸، ص ۷۲) تا سرانجام در ۲ محرّم ۱۰۹۱ هجری قمری/ ۲ فوریهٔ ۱۶۸۰ میلادی تاج‌وتخت بخارا را به او بخشید. ۱۷۸، ص ۸۲)

پس از به‌پادشاهی‌رسیدن سیّد سبحان‌قلی‌خان در بخارا، در بلخ به ترتیب: اسکندر پسر سیّد سبحان‌قلی‌خان از ۱۴ ربیع‌الثّانی ۱۰۹۲ تا ربیع‌الثّانی ۱۰۹۴ هجری قمری/ ۶ مه ۱۶۸۱ تا آوریل ۱۶۸۳ میلادی، ابوالمنصور پسر دیگر سیّد سبحان‌قلی تا شعبان ۱۰۹۴ هجری قمری/ اوت ۱۶۸۳ میلادی، محمّدصادق پسر دیگر سیّد سبحان‌قلی، محمّدجان در سال ۱۰۹۷ هجری قمری/ ۱۶۸۶ میلادی، جویم‌بی اتالیق تا ربیع‌الثّانی ۱۰۹۸ هجری قمری/ مارس ۱۶۸۷، محمّودبی اتالیق از آغاز شوال ۱۰۹۹ تا ۱۱۰۶ هجری قمری/ اوت ۱۶۸۸ تا ۱۶۹۵ میلادی، صالح‌خواجه پسر خواجه ولی پارسا تا جمادی‌الثّانی ۱۱۰۸ ـ محرّم ۱۱۰۹ هجری قمری/ ژانویه ـ اگست ۱۶۹۷ میلادی، محمّدمقیم‌خان پسر اسکندر و نواسهٔ سیّد سبحان‌قلی تا بهار سال ۱۱۱۹ هجری قمری/ ۱۷۰۷ میلادی، حکومت کردند (۷۱، صص ۲۵۹ ـ ۲۶۰) و در سال ۱۱۵۰ هجری قمری/ ۱۷۳۷ میلادی که نیروهای نادرشاه افشار بلخ را به دست آوردند (۱۴۴، ص ۹۴) ابوالحسن، والی بلخ بود.

بلخ در دورهٔ ابدالیان

در دورهٔ ابدالیان (۱۱۶۰ ـ ۱۲۴۲ هجری قمری / ۱۷۴۷ ـ ۱۸۲۶ میلادی) احمدشاه درّانی که پس از مرگ نادرشاه افشار در سال ۱۱۶۰ هجری قمری/ ۱۷۴۷ میلادی، در قندهار به سلطنت رسید یک بار در سال ۱۱۶۵ هجری قمری/ ۱۷۵۲ میلادی به بلخ لشکر فرستاد و بار دیگر در سال ۱۱۸۳ هجری قمری/ ۱۷۶۹ میلادی خود به بلخ لشکر کشید و سرزمین‌های جنوب رود آمو را به قلمرو خود پیوست. (۱۴۴، صص ۱۳۲ ـ ۱۳۳) جانشین او تیمورشاه (۱۱۸۶ ـ ۱۲۰۶ هجری قمری/ ۱۷۷۲ ـ ۱۷۹۲ میلادی) نیز به بلخ توجّهی ویژه داشت و یک بار خودش در سال ۱۲۰۳ هجری قمری/ ۱۷۸۹ میلادی

برای راندن شاه‌مراد، پادشاه بخارا، به بلخ رفت و او را از مرز بیرون کشید. (۱۴۴، ص ۱۶۲با آن‌هم امیران محلّی تا زمان به قدرت‌رسیدن محمّدزایی‌ها، در بلخ و استان‌های شمالی دیگر حکومت نیمه‌مستقل داشتند و معروف‌ترین حاکم محلّی معاصر تیمورشاه، قیلیچ‌علی‌بیگ بود که از بلخ تا بدخشان را اداره می‌کرد. به دنبال مرگ این حاکم در ۱۲۳۳ هجری قمری/ ۱۸۱۷ میلادی حیدرخان، پادشاه بخارا، به بلخ لشکر کشید و شخصی به نام ایشان خواجه‌نقیب را به حکومت بلخ گماشت و مقارن همین روی‌داد میرعلی پسر قیلیچ‌علی‌بیگ نیز مدّعی تصرّف کلّ سرزمین‌های بلخ و نواحی آن شد. (۹۰، صص ۶۷ ـ ۶۸)

بلخ از آغاز دورهٔ محمّدزایی‌ها تا آخر دورهٔ جمهوری محمّدداوؤدخان

در دورهٔ محمّدزایی‌ها به شمول دوره‌های امیر حبیب‌الله کلکانی و جمهوری محمّدداوؤدخان (۱۲۴۲ ـ ۱۳۹۳ هجری قمری/ ۱۲۰۵ ـ ۱۳۵۲ هجری خورشیدی/ ۱۸۲۷ ـ ۱۹۷۴ میلادی)، بلخ وارد دور نوینی از زنده‌گی معاصر سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خود شد و چهرهٔ نوی به خود گرفت. امیر دوست‌محمّدخان پس از دست‌یافتن به کابل در سال ۱۲۴۲ هجری قمری / ۱۸۲۷ میلادی، در سال ۱۲۵۳ هجری قمری/ ۱۸۳۷ میلادی از میرعلی پسر قیلیچ‌علی‌بیگ حاکم محلّی بلخ حمایت کرد و بعداً با لشکرکشی خود به شمال هندوکش در سال ۱۲۵۵ هجری قمری/ ۱۸۳۹ میلادی، تلاش خود را برای دست‌یافتن کامل بر بلخ آغاز کرد، امّا با آن‌هم ایشان خواجه‌نقیب، حاکم بلخ، به نام بخارا حکومت داشت. (۹۰، ص ۷۰) امیر دوست‌محمّدخان در سال ۱۲۶۶ هجری قمری/ ۱۸۵۰ میلادی، برادر خود، محمّداکرم‌خان، را با لشکری به عنوان حاکم استان‌های شمالی به بلخ فرستاد. در این زمان ایشان اوراق در بلخ، گنج‌علی‌خان در خلم، میرصدور در آقچه، بابه‌بیگ‌خان در سمنگان، میرحکیم‌خان در شبرغان و غضنفرخان در اندخود، محمودخان در سر پل و شاه‌مرادخان در تخارستان امیران محلّی بودند. (۱۳۴، ص ۵۸۲) او در آغاز به گرفتن مالیات از امیران محلّی بسنده کرد و سرانجام در سال ۱۲۷۱ هجری قمری/ ۱۸۵۵ میلادی آنان را سرکوب و به جای آنان برادران خود را منصوب کرد. (۹۰، ص ۷۰)

پس از محمّداکرم‌خان، برادرش محمّدافضل‌خان حکم‌ران بلخ و استان‌های شمالی کشور شد و او در سال ۱۲۶۸ هجری قمری/ ۱۸۵۲ میلادی، شهر راه‌بردی تخته‌پل را در بین راه بلخ و مزار شریف ساخت و دیوان‌خانهٔ بلخ و نشیمن‌گاه حاکم را به این شهر انتقال داد. (۱۳۹، ص ۲۲۴)

در زمان پادشاهی امیر شیرعلی‌خان (۱۲۷۹ ـ ۱۲۴۹ هجری قمری/ ۱۸۶۳ ـ ۱۸۷۸ میلادی)، محمّدعلم‌خان (درگذشته در سال ۱۲۹۰ هجری قمری/ ۱۸۷۴ میلادی) حاکم بلخ بود. امیر شیرعلی‌خان در جمادی‌الاوّل ۱۲۰۳ هجری قمری/ فوریهٔ ۱۷۸۹ میلادی، زمانی که برای برنامه‌ریزی

در برابر نیروهای انگلیس به بلخ آمده بود، در شهر مزار شریف درگذشت و در کنار آرام‌گاه حضرت علی «ک» به خاک سپرده شد. (۷۱، ص ۳۲۴)

در زمان امیر محمّدیعقوب‌خان، در بلخ غلام‌حیدرخان وردک حاکم بود و هنگامی که امیر عبدالرّحمان‌خان به پادشاهی رسید محمّداسحاق‌خان والی بلخ شد. (۷۱، ص۳۲۴ ـ ۳۲۵) در سال ۱۳۰۵ هجری قمری/ ۱۸۸۸ میلادی شورش مشهور سردار محمّداسحاق‌خان در بلخ به وقوع پیوست و پس از شکست این شورش امیر عبدالّرحمان‌خان خود به بلخ آمد و اگرچه در آن‌جا مورد سوء قصد هم قرار گرفت اما توانست امنیّت را در آن جا برقرار کند. (۱۳۴، ص ۶۶۶) در سال ۱۲۸۹ هجری قمری/ ۱۸۷۳ میلادی به دلیل شیوع بیماری ملاریا در بلخ، مرکز اداری از بلخ به مزار شریف انتقال داده شد. (۹۰، ص ۷۲)

پس از استرداد استقلال افغانستان، در زمان شاه امان‌الله‌خان بلخ یکی از استان‌های پنج‌گانۀ کشور شمرده می‌شد. در این زمان در بلخ به ترتیب: سردار جمعه‌خان، سردار محمّدابراهیم‌خان، سردار عبدالکریم‌خان، سردار محمّدسرورخان، سردار محمّدعثمان‌خان و عبدالعزیزخان چرخی والی بودند. از مهم‌ترین روی‌دادهای بلخ در زمان شاه امان‌الله تأسیس روزنامۀ «بیدار» در سال ۱۳۰۰ هجری خورشیدی/ ۱۹۲۲ میلادی و پی‌ریزی دبستان‌هاست. باری خود شاه در سال ۱۳۰۷ هجری خورشیدی/ ۱۹۲۹ میلادی سفری به شهر مزار شریف داشت. (۷۷، صص ۱۳ ـ ۱۵)

در زمان امیر حبیب‌الله‌خان کلکانی (دی ۱۳۰۷ ـ ۲۳ مهر ۱۳۰۸ هجری خورشیدی/ ژانویه ـ ۱۵ اکتبر ۱۹۲۹ میلادی) که از مردم تاجیک شمال کابل بود، نایب‌سالار عبدالرّحیم‌خان با میرزا محمّدقاسم‌خان مزاری به عنوان رئیس تنظیمیّۀ بلخ فرستاده شد. عبدالرّحیم‌خان پس از گرفتن بدون درگیریِ بلخ به هرات رفت. به دنبال ورود عبدالرّحیم‌خان به بلخ، خواجه عطامحمّد کوهستانی از سوی امیر حبیب‌الله‌خان کلکانی به عنوان والی بلخ به مزار شریف آمد. در همین زمان در ۲۶ فروردین ۱۳۰۸ هجری خورشیدی/ ۱۵ آوریل ۱۹۲۹ میلادی برای نخستین بار نیروهای شوروی به افغانستان به ولایت بلخ به فرمان‌دهی ژنرال ک. م. پریماکوف، وابستۀ پیشین نظامی شوروی در کابل، در هم‌دستی با غلام‌نبی‌خان چرخی با چند فروند هواپیما به بلخ حمله کردند و شهرهای مزار شریف، ده‌دادی و خلم را برای چند روز به دست آوردند. (۱۴۵، صص ۵۵۸ ـ ۵۸۶، ۶۹۳) غلام‌نبی‌خان چرخی از ۲ اردیبهشت تا ۷ تیر ۱۳۰۸ هجری خورشیدی/ ۲۲ آوریل تا ۲۸ ژوئن ۱۹۲۹ میلادی که هم‌راه با نیروهای شوروی به آن سوی آمو عقب‌نشینی کرد ادارۀ ولایت بلخ را به دوش داشت. (۷۷ ص ۲۱)

در دورۀ محمّدنادرشاه (۲۴ مهر ۱۳۰۸ـ ۱۷ آبان ۱۳۱۲ هجری خورشیدی/ ۱۶ اکتبر ۱۹۲۹ ـ ۸ نوامبر ۱۹۳۳ میلادی) میرزا محمّدیعقوب‌خان در سال‌های ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ هجری خورشیدی/ ۱۹۲۹ و ۱۹۳۰ میلادی رئیس تنظیمیّۀ شمال و والی بلخ و از سال ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۳ هجری خورشیدی/ ۱۹۳۱ تا

۱۹۳۴ میلادی عبدالجمیل‌خان والی بلخ بود و در ۲ اردیبهشت ۱۳۱۲/ ۲۲ آوریل ۱۹۳۳ محمّدگل‌خان مومند به حیث رئیس تنظیمیّهٔ شمال به بلخ آمد. (۷۷، صص ۴۰ ـ ۴۱)

در تقسیمات اداری دورهٔ محمّدنادرشاه این منطقه به نام استان بلخ یاد شد. (۹۰، ص ۷۲)

در دورهٔ محمّدظاهرشاه (۱۷ آبان ۱۳۱۲ ـ ۲۶ تیر ۱۳۵۲ هجری خورشیدی/ ۸ نوامبر ۱۹۳۳ ـ ۱۷ ژوئن ۱۹۷۳ میلادی) وزیر محمّدگل‌خان مومند تا سال ۱۳۱۸ هجری خورشیدی/ ۱۹۳۹ میلادی در مقام رئیس تنظیمیّه استان‌های شمالی کشور و عبدالجمیل‌خان تا سال ۱۳۱۳ هجری خورشیدی/ ۱۹۳۴ میلادی در مقام استان‌دار بلخ باقی ماندند. در این دوره پس از عبدالجمیل‌خان به ترتیب گل‌احمدخان غزنوی، الله‌دادخان اعتمادی، سیّد عبدالله‌خان، عبدالوهّاب آصفی، غلام‌رسول پره‌ماچ، عزیزمحمّد الکوزی، مهندس محمّدحسین مسا، دکتر محمّدناصر عمر کشاورز، محمّدبشیر لودین، عبدالوهّاب ملک‌یار و عبدالعزیز استان‌دار بلخ بودند. (۷۷، ص ۴۶) از دورهٔ محمّدظاهرشاه به اهمیّت بلخ افزوده شد. طرح ساخت شهر نو بلخ در زمستان ۱۳۱۲/ ۱۹۳۴ و طرح ساخت شهر نو مزار شریف در زمان غلام‌رسول پره‌ماچ، استان‌دار بلخ، پس از سال ۱۳۳۶/ ۱۹۵۷ پیاده شدند (۷۷، صص ۴۴ و ۵۷) و به‌این‌گونه برخی از بناهای تاریخی در شهرهای بلخ و مزار شریف به کلّی ویران و یا زیان‌مند شدند. استان بلخ در سال ۱۳۴۳ هجری خورشیدی/ ۱۹۵۵ میلادی به چهار استان بلخ، سمنگان، جوزجان (شبرغان) و فاریاب (میمنه) و در دههٔ شصت سدهٔ ۱۴هجری خورشیدی/ دههٔ هشتاد سدهٔ ۲۰ میلادی از این میان استان جوزجان به دو استان سرپل و جوزجان تقسیم گردید. (۹۰، ص ۷۲)

در دورهٔ ریاست جمهوری محمّدداؤود (۲۶ تیر ۱۳۵۲ ـ ۷ اردیبهشت ۱۳۵۷هجری خورشیدی/ ۱۷ ژوئن ۱۹۷۳ ـ ۲۷ آوریل ۱۹۷۸)، محمّدعالم نوابی و سپس محمّدهاشم صافی استان‌دار بلخ بودند. (۷۵، ص ۱۹۰) در این دوره در زمان نوابی در نوروز سال ۱۳۵۶/ ۲۱ مارس ۱۹۷۷ محمّدداؤودخان، رئیس جمهور کشور، برای اشتراک در جشن نوروز سفری به ولایت بلخ داشت. (۷۷، ص ۷۳)

بلخ در دورهٔ حاکمیّت حزب دموکراتیک خلق افغانستان

در دورهٔ حاکمیّت حزب دموکراتیک خلق افغانستان (۷ اردیبهشت ۱۳۵۷ ـ ۸ اردیبهشت ۱۳۷۱ هجری خورشیدی/ ۲۷ آوریل ۱۹۷۸ ـ ۲۸ آوریل ۱۹۹۲ میلادی)، در آغاز سرلشکر حاج محمّدنواز، فرمان‌ده لشکر شمارهٔ ۱۸ ده‌دادی بلخ، برای چند روزی به عنوان والی سرپرست بلخ ادارهٔ این استان را در دست داشت و سپس در زمان ره‌بری نورمحمّد تره‌کی، به ترتیب، فدامحمّد ده‌نشین، مهندس محمّدصدیق عالِم‌یار و عبدالاحد ولسی؛ در زمان ره‌بری حفیظ‌الله امین، به ترتیب، مهندس عبدالهادی و محمّدبشیر بشریار؛ در زمان ببرک کارمل در آغاز سرگرد محمّدسعید، فرمان‌ده لشکر شمارهٔ ۱۸ ده‌دادی بلخ، به عنوان استان‌دار سرپرست و سپس به ترتیب، دکتر خلیل‌احمد ابوی، عبدالقیّوم بشریار، سخی طاهر، غلام‌حیدر جمالی، محمّدکاتب تگین و مولوی عبدالجمیل ظریفی؛ در زمان دکتر نجیب‌الله

به ترتیب، محمّدسمیع عدیل، مهندس محمّدشریف، دکتر نجیب‌الله مسیر، میر عبدالرّحمان انصاری، مهندس محمّدعزیز و عبدالبشیر پیوستون استان‌دار بلخ بودند.

در زمان ببرک کارمل و دکتر نجیب‌الله در طی شش سال از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۶ هجری خورشیدی/ ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۷ میلادی به ترتیب، شش تن: فدامحمّد ده‌نشین، سیّد اکرام پی‌گیر، سیّد نسیم میهن‌پرست، دکتر رحمت‌الله هم‌درد، فیض‌الله البرز و مهندس محمّدشریف آمر زون شمال با مرکزیّت بلخ بودند. پس از آن فرمان‌دهی گروه عملیّاتی شمال جای آمریّت زون را گرفت و به ترتیب ژنرال جمعه‌خان اچک و برای چند روزی ژنرال محمّدنبی عظیمی به حیث فرمان‌ده گروه عملیّاتی شمال در شهر مزار شریف ایفای وظیفه کردند. (۷۷، صص ۸۲ و ۸۶ ـ ۱۰۸)

در این دوره که ارتش اتّحاد شوروی در کشور حضور داشت درگیری‌هایی خونین میان نیروهای دولتی و ارتش سرخ از یک‌سو و مجاهدان از سوی دیگر، در گوشه‌وکنار استان بلخ جریان داشتند. (۷۱، صص ۳۸۹ ـ ۳۹۰) استاد عبدالقادر ذبیح‌الله، مولوی عبدالسّلام، مولوی محمّدعثمان سالک‌زاده، استاد عبدالعلی مزاری، سیّد حسین‌شاه مسرور، از ره‌بران جهاد در بلخ؛ و استاد عطامحمّد نور، علم‌خان آزادی، حاج‌محمّد محقق، محمّدرسول، صوفی امیرگل، سیّد اسدالله مسرور وشماری دیگر از نام‌دارترین فرمان‌دهان جهادی بلخ بودند. (۷۵، صص ۱۹۰ ـ ۱۹۱)

از روی‌دادهای مهم جنگ در آن دوره قیام مردم شهرستان چهارکنت در برابر نظام و بیرون‌ساختن آن شهرستان از تسلّط دولت در ۳ اسفند ۱۳۵۷ هجری خورشیدی/ ۲۲ فوریهٔ ۱۹۷۹ میلادی و افتادن شهرستان دولت‌آباد استان بلخ در اوایل آبان ۱۳۷۰ هجری خورشیدی/ اواخر اکتبر ۱۹۹۱ میلادی به دست نیروهای جهادی بود. (۷۷، صص ۸۱ ـ ۸۳)

بلخ در دورهٔ دولت اسلامی

به دنبال خیزش‌های نیروهای ارتش کشور زیر فرمان‌دهی ژنرال عبدالمؤمن در حیرتان، ژنرال عبدالرّشید دوستم در شبرغان و سیّد حسام‌الدّین در بغلان، و هم‌کاری مجاهدان به فرمان‌دهی مهندس احمدشاه مسعود، استاد عطامحمّد نور، حاج‌محمّد محقق و سایر فرمان‌دهان جهادی بلخ و استان‌های شمالی دیگر، در شب ۲۷ اسفند ۱۳۷۰ هجری خورشیدی/ ۱۷ مارس ۱۹۹۲ میلادی استان بلخ بدون درگیری به دست آن نیروها افتاد و در ۳۰ اسفند ۱۳۷۰ هجری خورشیدی/ ۲۰ مارس ۱۹۹۲ میلادی شورای نظامی‌یی به ره‌بری ژنرال دوستم به وجود آمد و پسان‌تر پس از فتح کابل توسّط این نیروها، دولت اسلامی در ۸ اردیبهشت ۱۳۷۱ هجری خورشیدی/ ۲۸ آوریل ۱۹۹۲ میلادی به گونهٔ رسمی قدرت کشور را به دست گرفت. (۷۷، ص ۱۱۷) در این دوره که بلخ نسبت به نقاط دیگر کشور از امنیّت خوبی برخوردار بود بیش‌ترین بی‌جاشده‌گان کابل را در خود جا داد. در دورهٔ دولت اسلامی، میر عبدالرّحمان انصاری و سپس مولوی محمّدعَلَم استان‌دار بلخ بودند. با بالاگرفتن درگیری‌های

میان‌گروهی در کابل ائتلافی به نام «شورای هماهنگی» در برابر حکومت استاد برهان‌الدّین ربّانی شکل گرفت که در ۱۱ دی ۱۳۷۲ هجری خورشیدی/ ۱ ژانویهٔ ۱۹۹۴ میلادی با نیروهای جمعیّت اسلامی در کابل و بلخ به جنگ پرداخت. این جنگ به بیرون‌راندن نیروهای جمعیّت اسلامی از بلخ انجامید و از آن زمان تا افتادن کابل به دست طالبان در ۵ مهر ۱۳۷۵ هجری خورشیدی/ ۲۶ سپتامبر ۱۹۹۶ میلادی، بلخ و استان‌های شمالی دیگر کشور از سوی شورای نظامی ژنرال دوستم به گونهٔ مستقلانه اداره می‌شد و مولوی محمّدعثمان سالک‌زاده در بلخ استان‌دار بود. پس از افتادن کابل به دست طالبان، در سال ۱۳۷۵ هجری خورشیدی/ ۱۹۹۶ میلادی، شهر مزار شریف، مرکز استان بلخ از ۳ تا ۶ خرداد ۱۳۷۶ هجری خورشیدی/ ۲۴ تا ۲۷ مه ۱۹۹۷ میلادی به دست گروه طالبان افتاد و ملا عبدالرّزاق به عنوان رئیس تنظیمیّهٔ شمال و استان‌دار بلخ گماشته شد و امّا قیام نیروهای جهادی در شهر مزار شریف به ازهم‌فروپاشی تسلّط آن‌ها انجامید.

پس از شکست طالبان در مزار شریف، این شهر به عنوان پای‌تخت دولت اسلامی افغانستان اعلام شد و استاد برهان‌الدّین ربّانی، رئیس دولت اسلامی، و کابینهٔ وی در این شهر مستقر شدند. در این دوره مولوی محمّدعلم برای بار دوم به عنوان استان‌دار بلخ گماشته شد تا این که در ۱۷ مرداد ۱۳۷۷ هجری خورشیدی/ ۸ اوت ۱۹۹۸ میلادی استان بلخ یک‌جا با استان‌های دیگر شمالی دوباره به دست طالبان سقوط کرد. (۷۳، صص ۸۱ ـ ۸۳؛ ۷۷، صص ۱۱۷ ـ ۱۲۱)

بلخ در دورهٔ امارت اسلامی طالبان

در دورهٔ امارت اسلامی طالبان (در بلخ از۱۷ مرداد ۱۳۷۷ تا ۱۹ آبان ۱۳۸۰ هجری خورشیدی/ ۸ اوت ۱۹۹۸ تا ۱۰ نوامبر ۲۰۰۱ میلادی)، به ترتیب، ملا عبدالمنّان نیازی، مولوی اخترمحمّد عثمانی (بار نخست)، مولوی خیرالله خیرخواه، مولوی احمدالله مطیع، مولوی اخترمحمّد عثمانی (بار دوم) و ملا نورالله نوری رئیس تنظیمیّهٔ شمال و استان‌دار بلخ بودند. طالبان در نخستین روز دست‌یابی خویش بر بلخ، با درآمدن به دفتر سرکنسول‌گری جمهوری اسلامی ایران ۹ دیپلومات و یک خبرنگار ایرانی را کشتند و هم‌چنین در آغازین روزهای تسلّط خود دست به کشتار گروهی هزاره‌ها که بیش‌ترینه از بامیان آمده بودند زدند. از آغاز این دوره استاد عطامحمّد نور از فرمان‌دهان جهادی بلخ به مقاومت در برابر طالبان در شمال کشور ادامه داد و پسان‌ها ژنرال عبدالرّشید دوستم و شماری از فرماندهان دیگر جهای نیز با او پیوستند. پس از حملهٔ انتحاری القاعده بر مرکز بازرگانی جهانی و پنتاگون در ۲۵ شهریور ۱۳۸۰ هجری خورشیدی/ ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی که نیروهای ائتلاف بین‌المللی به رهبری ایالات متّحدهٔ آمریکا حمله‌های هوایی خود را بر مواضع طالبان در افغانستان آغاز کردند، در کوهستان‌های دشوارگذر بلخ، نیروهای استاد عطامحمّد نور، ژنرال عبدالرّشید دوستم، حاج‌محمّد محقّق و سایر نیروهای جبههٔ متّحد شمال در هم‌کاری با نیروهای ائتلاف بر فشارهای نبرد در برابر طالبان

افزودند تا سرانجام در ۱۹ آبان ۱۳۸۱ هجری خورشیدی/ ۱۰ نوامبر ۲۰۰۱ میلادی به حاکمیّت طالبان در بلخ و سپس در سراسر کشور نقطهٔ پایان گذاشتند. (۷۳، صص ۱۲۳ ـ ۱۲۵؛ ۷۵، ص ۱۹۱)

بلخ در دورهٔ نظام مردم‌سالاری

پس از گشایش بلخ، به زودی در ۲۴ آبان ۱۳۸۰ هجری خورشیدی/ ۱۵ نوامبر ۲۰۰۱ میلادی بساط طالبان از کابل و سراسر کشور برچیده شد و برپایهٔ سازش‌نامهٔ همایش بن در ۱ دی ۱۳۸۰ هجری خورشیدی/ ۲۲ دسامبر ۲۰۰۱ میلادی دولت موقت شش‌ماهه‌یی به ریاست حامد کرزی روی کار آمد. در استان بلخ پس از فروپاشی طالبان، شورای ره‌بری شمال قدرت را در دست گرفت، لشکر شماره ۷ به فرمان‌دهی ژنرال عطامحمّد نور و لشکر شماره ۸ به فرمان‌دهی ژنرال دوستم ساخته شدند و محمّداسحاق ره‌گذر به حیث استان‌دار بلخ به کار پرداخت. در سال ۱۳۸۲ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۳ میلادی دولت مرکزی، در پی انحلال ساختار ره‌بری شمال، سرپرستی استان بلخ را به دوش مهندس حبیب‌الله حبیب، رئیس دانش‌گاه بلخ، گذاشت و از سال ۱۳۸۳ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۴ میلادی تا نوروز ۱۳۹۷ هجری خورشیدی/ ۲۱ مارس ۲۰۱۸ میلادی استاد عطامحمّد نور، از فرمان‌دهان و سرداران شناخته‌شدهٔ جهاد و پایداری، استان‌دار بلخ بود. در دورهٔ استان‌داری استاد عطامحمّد نور کار بازسازی و نوسازی در تمام گستره‌های زنده‌گی در استان بلخ به شدّت جریان داشت و شهر مزار شریف، مرکز استان بلخ، از نگاه ساخت‌وساز شهرک‌ها، خیابان‌ها، چهارراه‌ها وساخت‌مان‌های عصری و هم‌چنین پیش‌رفت‌های فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و گستره‌های دیگر زنده‌گی به کلّی چهرهٔ نوی را به خود گرفت.

از جمله در زمینه‌های حفاظت و مرمت بناهای تاریخی و پژوهش ساحه‌های باستانی بلخ کارهای ارزش‌مندی انجام داده شده اند. در بخش حفظ و مرمت بناهای تاریخی آن‌چه چشم‌گیر است مرمت و تزئین روضهٔ حضرت علی «ک» در شهر مزار شریف است که در گام نخست با هزینهٔ بیش‌تر از ۴۰۰ هزار دلار آمریکایی در حدود ۴۰۰۰ متر مربع از میدان‌ها، خیابان‌ها و گل‌راه‌های صحن و چهارباغ روضهٔ مبارک موزائیک و گرانیت فرش شده و به‌همین‌گونه به مصرف یک‌صد هزار دلار آمریکایی از بودجهٔ توسعه‌یی دولت در سال ۱۳۸۶ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۷ میلادی کار تحکیم و عایق تهداب‌های ساخت‌مان اصلی آرام‌گاه حضرت علی «ک» انجام داده شده و هم‌چنان مسجد جامع بزرگی با گنجایش بیش ۲۷۰۰ نمازگزار در یک هنگام، در جوار آرام‌گاه حضرت علی «ک» به ابتکار استان‌دار بلخ ساخته شد و در سال ۱۳۹۶ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۷ میلادی گشایش یافت.

در همین راستا بناهای تاریخی مسجد قلعهٔ تخته‌پل، رواق مدرسهٔ سیّد سبحان‌قلی‌خان، آرام‌گاه خواجه اکاشا، برج عیّاران، کاخ و باغ تاریخی جهان‌نما، مسجد نه‌گنبد، مسجد خواجه ابونصر پارسا، مسجد قلعهٔ تخته‌پل، کوشک مابین، آرام‌گاه میر روزه‌دار، آرام‌گاه پیر خواجه نظام‌الدّین، خانقاه کلان

ده‌دادی، آرام‌گاه رابعهٔ بلخی، آرام‌گاه فاطمهٔ بلخی، آرام‌گاه این خضرویهٔ بلخی، آرم‌گاه امام ابوحفص (مزار بلند)، مسجد و اتاق آب‌تنی چشمهٔ شفا، آرام‌گاه امیر شیرعلی‌خان، آرام‌گاه وزیر محمّداکبرخان، آرام‌گاه خواجه باج‌گاهی، آرام‌گاه چهارگنبد، دروازه‌خانهٔ بالاحصار خلم و بناهای تاریخی دیگر مرمت حفاظتی و آرام‌گاه ملا محمّدجان نوسازی شدند.

اعمار دیوار فرهیخته‌گان بلخ در سال ۱۳۸۶ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۷ میلادی، یکی از کارهای بی‌مانندی است که برای معرفی مشاهیر بلخ به هزینهٔ بیش از یک‌صد هزار دلار آمریکایی از پول شخصی استاد عطامحمّد نور، استان‌دار بلخ، در شهر مزار شریف انجام داده شده است و آن دیواری است به دارازی ۱۱۶ متر و بلندای ۲،۸۰ متر که در آن به روی ۵۴ پارچهٔ بزرگ سنگ مرمر و گرانیت زنده‌گی‌نامه و نمونهٔ آثار و تصویر ۲۶ تن از فرهیخته‌گان این مرزوبوم از دوره‌های پیش از اسلام و دوره‌های اسلامی نقر شده اند. (۷۳، صص ۱۳۵ ـ ۱۳۷؛ ۷۵، صص ۱۹۱ ـ ۱۹۲)

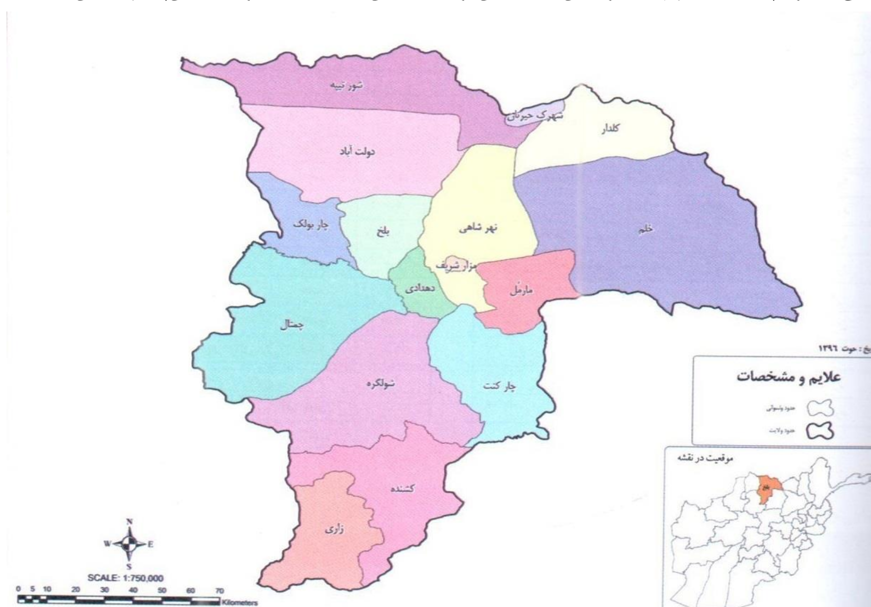
در زمستان سال ۱۳۹۶ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۸ میلادی تنش‌هایی میان حکومت وحدت ملّی به ره‌بری دکتر محمّداشرف غنی، رئیس جمهور کشور، و استاد عطامحمّد نور، استان‌دار بلخ، بر سر مسایل سیاسی و حکومت‌داری پدید آمد و دولت مرکزی، مهندس محمّدداؤود، یک تن از فرمان‌دهان پیشین جمعیّت اسلامی در بلخ، را به عنوان استان‌دار بلخ معرفی کرد، امّا با مخالفت استاد عطامحمّد نور روبه‌رو شد و سرانجام با پذیرفتن خواسته‌های استان‌دار بلخ از سوی حکومت وحدت ملّی، در ۲ فروردین ۱۳۹۷ هجری خورشیدی/ ۲۲ مارس ۲۰۱۸ میلادی استاد عطامحمّدنور از سمّت استان‌داری بلخ کناره گرفت و برپایهٔ موافقت وی محمّداسحاق ره‌گذر به حیث استان‌دار بلخ به کار آغاز کرد.

جغرافیای اداری استان امروزی بلخ

بلخ در گذشته‌ها ساحهٔ گسترده‌یی را از مرزهای غربی فاریاب در شرق تا بدخشان در غرب و از رود آمو در شمال تا بامیان در جنوب احتوا می‌کرد و در برخی از برهه‌های تاریخی گستره‌های بیش‌تری از چهار سو تا بخش‌هایی از فرارودان را نیز در بر می‌گرفت، چنان‌چه ابن فقیه همدانی در مختصرالبلدان شهرهای خلم، سمنگان، بغلان، ولوالج، آرهن، نارین، بدخشان، جرم، خست، پنج‌هیر، غوربند، بامیان، ترمذ، قبادیان، وخش، هلبک، نخشب، سغد و غیره را از مضافات بلخ دانسته است. (۶، صص ۶۴ ـ ۶۷) و امّا در تاریخ معاصر افغانستان در زمان شاه امان‌الله‌خان در سال ۱۳۰۰ هجری خورشیدی/ ۱۹۲۱ میلادی که کشور به چهار حکومت اعلا، پنج استان و ۴۱۶ واحد اداری کوچک بخش‌بندی شده بود، بلخ یکی از استان‌های پنج‌گانه شناخته شد، در زمان محمّدظاهرشاه در سال ۱۳۴۳ هجری خورشیدی/ ۱۹۶۴ میلادی که کشور به ۲۹ استان، ۱۸۳ یا ۲۳۴ شهرستان و ۱۰۱ بخش‌داری تقسیم شد باز هم بلخ یکی از استان‌های درجه یکم بود و در سال ۱۳۶۰ هجری خورشیدی/ ۱۹۸۱ میلادی که تمام استان‌های کشور در هشت زون بخش‌بندی شدند و بلخ، جوزجان، فاریاب و سمنگان در زون شمال

کشور جا گرفتند، بلخ مرکز این زون بود و بعداً در سال ۱۳۶۸ هجری خورشیدی/ ۱۹۸۹ میلادی که استان جوزجان به دو استان جوزجان و سر پل منقسم شد و شمار استان‌های کشور به ۳۱ استان رسید بلخ به عنوان مرکز پنج استان شمالی کشور عرض اندام کرد. (۱۱۹، صص ۲ ـ ۳)

تا پی‌ریزی حکومت موقت در سال ۱۳۸۰ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۱ میلادی اداره‌های محلّی کشور به ۳۱ استان و ۲۳۱ شهرستان می‌رسید (۱۱۹، ص ۴۶۸) و در تقسیمات اداری کنونی که افغانستان دارای ۳۴ استان، ۳۸۷ شهرستان و حدود ۴۵۵۹۰ ده‌کده است، (۱۱۹، ص ۳) بلخ یک استان درجه یکم کشور در شمال کشور است و مرکزهای برخی از اداره‌های ساحه‌یی در سطح استان‌های شمالی کشور (فاریاب، سر پل، جوزجان، سمنگان و حتّا بغلان، کندز، تخار و بدخشان) نیز در آن فعالیّت



می‌کنند. استان کنونی بلخ دارای ۱۶۱۸۶،۳ کیلومتر مساحت و حدود سه میلیون جمعیّت بوده در میان۳۵،۶۷ تا ۳۷،۴۰ درجهٔ عرض‌البلد شمالی و ۶۶،۲۵ تا ۶۸،۲۰ درجهٔ طول‌البلد شرقی قرار دارد و از سوی شمال از طریق رود آمو با کشورهای تاجیکستان، اوزبیکستان و ترکمنستان، از سوی جنوب با استان‌های سمنگان و سر پل، از سوی شرق با استان‌های کندز، بغلان و سمنگان و از سوی غرب با استان‌های جوزجان و سر پل هم‌مرز است. مرز مشترک استان بلخ با تاجیکستان ۵۲،۵ کیلومتر، با اوزبیکستان ۱۴۵،۳ کیلومتر و با ترکمنستان ۱۹،۵ کیلومتر است.

این استان دارای ۱۴ شهرستان به نام‌های بلخ، نهر شاهی، دولت‌آباد، شولگر، خلم، شورتپه، چهاربولک، چمتال، کلدار، ده‌دادی، مارمل، کشن‌ده، چهارکنت و زاری و یک شهر مرزی به نام حیرتان

در ساحهٔ شهرستان کلدار است. مرکز این استان از سال ۱۲۵۲ هجری خورشیدی/ ۱۸۷۳ میلادی تا کنون شهر مزار شریف است که امروز ۱۲ ناحیّه دارد.

مرکز و شهرستان‌های استان بلخ با تفکیک مساحت آن‌ها (۱۱۹، ص ۲۵)

ماره	نام شهرستان	رجه	نام مرکز شهرستان	مار ده‌کده‌ها	راخا به کیلومترمربع
۱	بلخ	اوّل	بلخ	۱۲۸	۶۲۰،۳۰۶۴۴۷
۲	نهر شاهی	اوّل	نهر شاهی	۴۶	۱۳۳۳،۳۱۰۴۵۵
۳	دولت‌آباد	اوّل	دولت‌آباد	۸۷	۱۶۵۲،۴۷۳۲۹۵
۴	شولگر	اوّل	شولگر	۱۱۵	۱۷۹۶،۷۹۰۷۷۹
۵	خُلم	اوّل	خُلم	۳۹	۲۷۷۴،۵۲۷۰۲۶
۶	شورتپه	دوم	بوزآریغ	۲۳	۱۳۷۰،۶۴۲۸۳۹
۷	چهاربولک	دوم	کهنه‌چهاربولک	۱۱۱	۵۷۳،۵۱۲۴۴۵۹
۸	چمتال	دوم	بای‌تیمور	۱۷۶	۱۰۳۱،۴۷۸۹۷۳
۹	کلدار	دوم	کلدار (سامان)	۱۷	۹۹۵،۹۱۶۴۳۴
۱۰	ده‌دادی	دوم	ده‌دادی	۵۸	۲۵۴،۹۳۰۳۴
۱۱	مارمل	دوم	مارمل	۲۹	۵۴۴،۰۳۰۸۹۴
۱۲	کشن‌ده	دوم	آق‌کپرک	۱۸۷	۱۲۳۹،۸۹۸۵۹۳
۱۳	چهارکنت	دوم	شرشره	۸۶	۱۰۷۹،۶۰۶۰۸۹
۱۴	زاری	دوم	بوری	۱۵۹	۸۹۴،۹۱۷۲۳۷۵
۱	مزار شریف (مرکز استان)				۴۸
مجموع فراخای استان بلخ				۱۲۶۱	۱۶۲۱۰،۱۶۱۸۴۷۴

شهر مزار شریف، مرکز استان بلخ

شهر مزار شریف، مرکز استان بلخ، ۴۸ کیلومترمربع فراخا دارد و در ۳۶ درجه و ۴۲ دقیقهٔ عرض‌البلد شرقی و ۶۸ درجه و ۷ دقیقهٔ طول‌البلد شمالی واقع است. (۲۴، ص ۶۰۶) سنگ‌بنای این شهر هم‌زمان با پیدایی آرام‌گاه خلیفهٔ چهارم اسلام، حضرت علی «ک» در سال ۸۸۵ هجری قمری/ ۱۴۸۰ میلادی، در محل روستاهای باستانی خیران و قبادیان در ۲۲ کیلومتری جنوب شرق بلخ با اعمار بازاری کوچک، گرمابه و رباطی و حفر نهری به نام نهر شاهی از رود بلخ در جنوب آن آرام‌گاه

بنیادگذاری شد و به تدریج در اواخر سدهٔ سیزدهم هجری قمری/ هژدهم میلادی به عنوان یک شهر عرض اندام کرد و در سال ۱۲۵۲ هجری خورشیدی/ ۱۸۷۳ میلادی به حیث مرکز ولایت بلخ پذیرفته شد.

شهر مزار شریف از سدهٔ سیزدهم تا سال ۱۳۳۱ هجری خورشیدی/ اوایل سدهٔ نوزدهم تا ۱۹۵۲ میلادی شش دروازهٔ ورودی داشت: دروازهٔ سیاگرد در شمال‌شرق، دروازهٔ شادیان در جنوب، دروازهٔ قبادیان در جنوب‌شرق، دروازهٔ خلم در شرق، دروازهٔ بلخ در غرب و دروازهٔ یخ‌دان در شمال‌غرب. دروازه‌خانه‌ها ساخت‌مان رواقی با پوشش گنبدی داشتند و بر فراز هر کدام نقاره‌خانه‌یی نیز بوده که در شب‌های رمضان از آن‌جا با نواختن نقاره هنگام افطار و سحری را خبر می‌دادند. خود دروازه‌ها چوبی و



دوپله‌یی بودند. این دروازه‌ها را شب‌هنگام می‌بستند و امّا افزون بر این دروازه‌ها در شرق شهر دریچه‌یی بود که آن برای عبور و مرور شبانه باز می‌گذاشتند. نام‌های آن دروازه‌ها و دریچه یا کلکین هنوز هم به محل‌های آن‌ها اطلاق می‌گردند. (۷۵، ص ۲۰۰)

ادارهٔ شهرداری (بلدیّهٔ) شهر مزار شریف در سال ۱۳۰۰ هجری خورشیدی/ ۱۲۹۱ میلادی پی‌ریزی گردید و نخستین شهردار آن محمّداعظم خواجه نام داشت. پس از وی نام‌های این کسان از جملهٔ شهرداران شهر مزار شریف شناخته شده اند: غلام‌علی‌خان ورکزی، محمّداکبر خواجه «صدیقی»، غلام‌محمّد اورمر «حیرت»، غلام‌حیدر امینی، قاری میرزا عبداللطیف، امیرمحمّدخان توخی، هلال‌الدّین بدری، عبدالسّتار رازم، محمّدعاکف گل‌زاد، محمّدسمیع عدیل، نوراکبر پایش، محمّدرسول عمری، میر

عبدالرّحمان انصاری، عبدالسّتار درزابی، محمّدیونس مقیم، مهندس جان‌محمّد، محمّدنصیر عینی (۲۳۲، ص ۲) و عبدالحق خرّمی.

در تاریخ معاصر بلخ، نخستین ابرپلان شهر مزار شریف در سال ۱۳۵۲ هجری خورشیدی/ ۱۹۷۳ میلادی در معرض تطبیق قرار گرفت و بربنیاد آن تا امروز ۹۰ درصد راه‌های شهر کشیده شده است. تازه‌ترین ابرپلان این شهر در سال ۱۳۹۱ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۲ میلادی از سوی وزارت شهرسازی و مسکن کشور ساخته شده است که ساحه‌یی در حدود ۴۲۰ کیلومترمربع را در بر می‌گیرد. از این که این ابرپلان قابلیّت تطبیق در شهر را نداشت در این اواخر وزارت شهرسازی روی ساختن یک ابرپلان نو کار می‌کند. (۳۳۰)

تا سال ۱۳۹۷ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۸ میلادی این شهر در ده ناحیّه بخش‌بندی شده بود و اکنون دو ناحیّهٔ دیگر نیز به آن افزوده شده اند.



ناحیّهٔ یکم با ۳۰ گذر؛ ناحیّهٔ دوم پی‌ریزی‌شده در سال ۱۳۰۶ هجری خورشیدی/ ۱۲۹۷ میلادی با مساحت ۲۵۶۰۰۰۰ مترمربع و ۱۸ گذر؛ ناحیّهٔ سوم پی‌ریزی‌شده در سال ۱۳۸۳ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۴ میلادی با مساحت ۲۳۱۶۱۲۴ مترمربع و ۲۰ گذر؛ ناحیّهٔ چهارم پی‌ریزی‌شده در سال ۱۳۵۴ هجری خورشیدی/ ۱۹۷۵ میلادی با مساحت ۴۴۱۳۱۲۵ مترمربع و ۴۷ گذر؛ ناحیّهٔ پنجم با مساحت ۶ کیلومترمربع و ۵۵ گذر؛ ناحیهٔ ششم با ۲۰ گذر؛ ناحیّهٔ هفتم با مساحت ۸ اعشاریه ۱۴ کیلومتر مربع؛ ناحیهٔ هشتم با مساحت ۲۰۱۰۱۲۰۰ مترمربع و ۲۵ گذر؛ ناحیهٔ نهم پی‌ریزی‌شده در سال ۱۳۸۵ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۶ میلادی با ۳۸ گذر؛ و ناحیّهٔ دهم پی‌ریزی‌شده در سال ۱۳۷۴ هجری خورشیدی/ ۱۹۹۵ میلادی با ۳۸ گذر. (۲۴، صص ۶۲۶ ـ ۶۲۹)

شهر مزار شریف برپایهٔ برنامهٔ بزرگ شهری دارای ۲۳ کوی (کارته) است که شماری از آن‌ها از سال‌های ۱۳۶۷ تا ۱۳۷۲ هجری خورشیدی/ ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۳ میلادی تطبیق شده اند؛ از جمله: کوی نوبهار با مساحت ۱۰۹ اعشاریه ۲ هکتار زمین و ۶۷۲ خانه؛ کوی خراسان با مساحت ۲۱۶ هکتار زمین و ۱۲۵۱ خانه؛ کوی صلح با مساحت ۹۰ هکتار زمین و ۹۷۲ خانه؛ کوی سخی با مساحت ۲۷۱ اعشاریه ۶۲۰۰ هکتار زمین و ۲۱۱۳ خانه؛ کوی آریانا با مساحت ۱۳۲ هکتار زمین و ۷۷۸ خانه؛ کوی بخدی با مساحت ۱۳۲ هکتار زمین و ۶۴۲ خانه و پروژهٔ «آر» با مساحت ۴۴ اعشاریه ۸۲۵ هکتار زمین و ۳۳۲ خانه. به همین‌گونه پروژهٔ «شهر نو» با مساحت ۳۷۵۰ جریب زمین در شمال‌شرق شهر کنونی در ۷ کیلومتری مرکز شهر مزار شریف و شهرک‌های دیگری در چهار سوی شهر مزار شریف پی‌ریزی شده اند. (۲۴، صص ۶۲۹ ـ ۶۳۰)

بر بنیاد گزارشی که در سال ۱۳۹۴ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۵ میلادی به نشر رسیده است، در ناحیّه‌ها ده‌گانهٔ شهر مزار شریف در مجموع ۳۲۸ گذر، ۳۴۳ مسجد، ۹۳ حسینیّه، ۱۲۷۷۷ دکان و ۶۳ بازار وجود دارند. (۲۴، ۶۲۱ ـ ۶۳۱) به همین‌گونه امروز در این شهر بیش از ۱۷ مهمان‌خانه و رستوران برای پذیرش گردش‌گران، بیش از ۴۰ شرکت گردش‌گری و ۳ نماینده‌گی شرکت‌های هواپیمایی فعالیت می‌کنند و شماری زیادی از دانش‌گاه‌ها، دانش‌سراها، دبستان‌ها و دبیرستان‌ها، بیمارستان‌ها و



درمان‌گاه‌ها، مرکزهای بازرگانی، ورزش‌گاه‌ها، انجمن‌های فرهنگی و ادبی و هنری فعالیّت دارند.

آرام‌گاه حضرت علی «ک»، بزرگ‌ترین جاذبهٔ سیاحتی کشور و بلخ، در مرکز شهر مزار شریف قرار گرفته است و نیز جشن نوروز و جشن‌وارهٔ گل سرخ، از مهم‌ترین جاذبه‌های سیاحتی کشور و بلخ، در همین شهر برپا می‌شود و سالانه حدود بیش از یک میلیون گردش‌گر را به این شهر تاریخی می‌کشانَد.

نام‌های قدیمی گذرها و محلّه‌های این شهر، مانند شادیان، قبادیان، مارمل، چغدک، لک‌لک‌خانه، یخ‌دان، سیاگرد، خواجه آهودوش، آقای خرمایی، عزیزآباد، کلکین، تهٔ توت، تهٔ شنگ، هژده‌چمن و غیره تا کنون نگه‌داری شده اند و نیز در سال ۱۳۶۸ هجری خورشیدی/ ۱۹۸۹ میلادی دو خیابان مرکزی شهر به نام‌های «مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی» و «حکیم ناصر خسرو بلخی» و در سال ۱۳۶۹ هجری خورشیدی/ ۱۹۹۰ میلادی یکی از چهارراه‌های ورودی شهر به نام «فردوسی» نام‌گذاری شده اند و به همین سلسله در سال ۱۳۸۴ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۵ میلادی و پس از آن خیابان‌های دیگری در این شهر به این نام‌ها نام‌گذاری شده اند: ابومسلم خراسانی، گل سرخ، میرزا نیازی بلخی، اوستا، جعفر برمکی، کاوهٔ آهنگر، فضل برمکی، پیش‌دادیان، بخدی، ابن سینا، میرزا عبدالقادر بی‌دل، خواجه محمّد پارسا، اشکانیان بلخی، رابعهٔ بلخی، رستم زابلی، اسفندیار، عنصری بلخی، سامانیان، برمکیان، زردشت، رودکی، دقیقی بلخی، زرافشان، سیّد جمال‌الدّین افغان، طاهر فوشنجی، ابراهیم ادهم، جبلی غرجستانی، مخدوم قلی فراغی، ابوریحان بیرونی، ابن خلکان برمکی، خلیفهٔ دارالامان، نوروز، گشتاسپ بلخی، قاضی حمیدالدّین بلخی، استاد احمدعلی کهزاد، یعقوب لیث، فردوسی، ندیم بلخی، جاماسپ حکیم، شهید بلخی، پروین، فیض‌محمّد کاتب، فاطمهٔ بلخی، جادهٔ شقیق بلخی، جادهٔ ابوزید بلخی، جادهٔ یما، جادهٔ امام اعظم ابوحنیفه، مولانا جامی، اقبال لاهوری، امیر اسماعیل سامانی و شاه امان‌الله و غیره و هم‌چنین چهارراه‌هایی به نام‌های ابومسلم خراسانی، ابن سینای بلخی، نوایی، برمکیان، سیّد جمال‌الدّین افغان، رابعهٔ بلخی، استاد خلیل‌الله خلیلی، استاد واصف باختری و غیره نام‌گذاری شده اند.

شهر مزار شریف در سروده‌های شاعران امروزین بلخ بازتابی گسترده دارد که در زیر به آوردن چند بیت به گونهٔ نمونه بسنده می‌شود:

از عبدالوهّاب مجیر، شاعر معاصر بلخ:

کجا کوچید رؤیایی که اهل آسمان بود و　　　سکوت کهنهٔ یار مزاری را غزل می‌خواند

(۱۷۰، ص ۷۴)

تو ز بازار «مزار» و من به نی‌زار خیال　　　زار احوال منی، من زار احوال غزل

(۱۶۸، ص ۱۱۰)

از ابراهیم امینی، شاعر معاصر بلخ: (۱۹، ص ۱۵)

صدای پای تو می‌آید از «مزار» و چنان　　　سکوت کرده ام، انگار یک مجسمه ام

شهرستان بلخ

شهرستان بلخ از شمال با شهرستان دولت‌آباد، از جنوب با شهرستان‌های ده‌دادی و چمتال، از شرق با شهرستان نهر شاهی و از غرب با شهرستان چهاربولک محاط است. مرکز آن، شهر باستانی

بلخ، در ۲۲کیلومتری غرب شهر مزار شریف واقع است که از سطح دریا ۱۱۸۵ متر بلندا دارد و در ۶۶ درجه و ۲۴ دقیقه و ۲۳ ثانیهٔ طول‌البلد شرقی و ۳۶ درجه و ۳۵ دقیقه و ۵ ثانیهٔ عرض‌البلد شمالی قرار دارد. (۱۹۷، ص ۱۴۷) این شهرستان بیش‌تر از ۲۵۰ هزار نفر جمعیّت، (۲۴، ص ۶۳۱) ۶۲۰ اعشاریه ۳۰۶۴۴۷ کیلومتر مربع فراخا و ۱۲۸ ده‌کده دارد. (۱۱۹، صص ۲۵ ـ ۲۶) نام‌های شماری از روستاهای بلخ مانند چهارباغ گلشن، پلاس‌پوش، سمرقندیان، حصارک، چهارگنبد، زرگران، باغ شور، بوریاباف، پیازکار، گورتپه، پنج‌پیکال، قلعه‌چه، سرای، میدان، ده ولی، اصفهان، بهاءالدّین، مرگین‌تپه، چهارسنگ، بنگاله، رباط، کوشکک و غیره نام‌های تاریخی اند.



شهر باستانی بلخ که به نام‌های بخدی، بلهیکا، باختر و با صفت‌های و لقب‌هایی چون بامی، گزین، قبت‌الاسلام و غیره یاد شده است به عنوان نخستین پای‌تخت آریانا در نوروز سال ۳۶۷۹ پیش از میلاد توسّط جمشید یا یما نخستین شاه پیش‌دادی هم‌زمان با تاج‌پوشی وی گشایش یافت و امّا به گواهی تاریخ‌نگاران بیش از ۲۰ بار در اثر جنگ‌ها ویران شده است. این شهر در بسیاری از دوره‌های تاریخی پای‌تخت آریانا بوده است و در اوایل دورهٔ اسلامی نیز یکی از شهرهای بزرگ و مهمّ خراسان شمرده می‌شد. بلخ از گره‌گاه‌های فرهنگ‌ها و تمدّن‌های کهن جهان بود و روزگاری شاه‌راه معروف ابریشم از آن می‌گذشت.

نقشهٔ شهر معاصر بلخ در سال ۱۳۱۲ هجری خورشیدی/ ۱۹۳۳ میلادی تطبیق شده است. (۱۹۷، ص ۱۴)

شهرستان بلخ با داشتن بیش‌ترین باغستان‌ها و کشت‌زاران یکی از سرسبزترین جاهای استان بلخ است. در مرکز و روستاهای این شهرستان ساحه‌های باستانی و بناهای تاریخی فراوانی از دوره‌های گوناگون و نیز آرام‌گاه‌های بسیاری از بزرگان گستره‌های دانش، ادب و عرفان قرار گرفته اند که هر

کدام آن می‌تواند از جاذبه‌های مهمّ گردش‌گری شمرده شود. مهم‌ترین ساحه‌های باستانی شهرستان بلخ عبارت اند از تپهٔ چهلستون، تپهٔ زرگران، تپهٔ غندان و سنگ‌چال بابوجان (ویرانه‌های نوشاد) و بناهای تاریخی مهمهٔ آن عبارت اند از بالاحصار بلخ، دیوارها (حصار) بلخ، قلعهٔ هندوان، آتش‌کدهٔ نوبهار، آرام‌گاه دادار شیش، برج عیّاران، مزار بلند، چهارگنبد، آرام‌گاه خواجه باج‌گاهی، آرام‌گاه میر روزه‌دار، آرام‌گاه رابعهٔ بلخی، آرام‌گاه انوری ابیوردی بلخی، مدرسهٔ سلطان‌العلما، مسجد خواجه ابونصر



پارسا، آرام‌گاه خواجه اکاشای ولی، کاروان‌سرای بلخ، آرام‌گاه ملا محمّدجان، مدرسهٔ سیّد سبحان‌قلی‌خان، مدرسهٔ کمال‌الدّین کپک، آرام‌گاه پیر خواجه نظام‌الدّین، کاروان‌سرای عبدالملک. بنای تاریخی مسجد جامع خواجه ابونصر پارسا در مرکز شهر باستانی بلخ چشم‌انداز زیبایی دارد. در بخش پنجم این کتاب همهٔ انواع جاذبه‌های تاریخی این شهرستان به گونهٔ مفصّل معرفی شده اند.

نام بلخ در سروده‌های شاعران پیشین و امروزین بسامد بالایی دارد که در زیر نمونه‌هایی از آن‌ها آورده می‌شوند:

از محمّدیوسف منشی بلخی، شاعر و نویسندهٔ تاجیک دورهٔ اشترخانیان: (۱۷۲، ص ۷)

بلخ کــه شهـری بـــوَد امّ‌البلاد   راه تـزلـزل بـه اسـاسـش مبـاد

در صـفـت قلعـهٔ ایـن بـی‌مثال   کـوتـهـی آورد کـــمـنـد خیـــال

گشته دهــان کنگره بر شهر بند   تا کـه زنـــد طعنـه به چرخ بلند

سر به فلک سـوی فرازش اگـر   قامت خود راست کنـد در نظـر

گـاه تماشـا به یقیـن کـز شتاب   از ســرش افـتـــد کُـلـهِ آفتاب

سبزه لب خنـدق او رُستـه بیـن   بــهـر چَـــراکـردن گـــاو زمین

دســت فلـک از مهِ نـوتازه‌اش | حلقه فگنـــده‌ست به دروازه‌اش
در نـظـر از نـعـمـت بسـیـار او | هــر طــرف آراسـتـه بـازار او
جـان ارم سـوختـهٔ داغ اوســت | خلـد بریـن شیفتهٔ باغ اوســت

از محمّدصادق عصیان، شاعر معاصر بلخ: (۱۱۶،ص ۴۴)

بهار شاخهٔ خشکیده را پر از گل کرد | درخت در هیجان آمد و تکامل کرد...
طـراوتی بـه تن جلگه‌های بلخ دمید | تبـسّمی بـه رُخ پـرغـبار کابل کرد

از شه‌باز ایرج، شاعر معاصر بلخ: (۲۹، ص ۴۲)

در لندن و بلخ شادمانیم | در هر نفسی که از تو باشد

از عبدالوهّاب مجیر، شاعر معاصر بلخ:

میان کوچه‌های رازآلود و قدیم بلخ | گهی ویرانه و گاهی چناری را غزل می‌خواند
(۱۷۰، ص ۷۳)

... مرا امّا به سان بلخ، ویران می‌کند، روزی | پسِ هر مژه‌اش چنگیز و چاقویی نهان‌کرده
(۱۷۱، ص ۱۸)

گرفته بلــخ دلم را هــراس ویـــرانی | که چشم‌های تو چنگیززاده‌گان‌واری‌ست
(۱۶۸، ص ۱۴)

از تهماسبی خراسانی، شاعر معاصر بلخ: (۵۱، ص ۶۹)

بکّه، بُکدی و بلخ، بلهیکا، دار دانش، سرای آزادی
پای تان را درست بردارید، باختر خانهٔ نخست خداست
من شنیدم که ایزد بهمن، با سروش پیام‌بر می‌گفت:
آرمان‌شهر آدمی بلخ است، این همان شهر پشت دریاهاست

از نورمحمّد نورنیا، شاعر معاصر بلخ: (۲۰۶، ص ۱۵)

چشــــم تو دو هــژده‌نهر از خروش لب‌ریز است
مرده‌های معــتاد از آب سرد پرهــــــیز است
مـی‌رسی و هـــر کس را غرق می‌کنی تا گوش
صبر، شهر بلخ است و عشق، قهر چنگیز است

شهرستان چمتال

شهرستان چمتال با فراخای ۱۰۳۱ اعشاریه ۴۷۸۹۷۳ کیلومترمربع از شمال با شهرستان‌های بلخ و چهاربولک، از جنوب و جنوب‌شرق با شهرستان شولگر، از شرق با شهرستان ده‌دادی و از غرب با شهرستان فیض‌آباد جوزجان و استان سر پل محاط است و در ۶۶ درجه و ۵۶ دقیقه و ۱۸ ثانیهٔ

طول‌البلد شرقی و ۳۶ درجه و ۳۶ دقیقه و ۴۸ ثانیهٔ عرض‌البلد شمالی در ۳۴کیلومتری غرب شهر مزار شریف قرار دارد. جمعیّت چمتال به ۹۱ هزار تن می‌رسد. (۲۴، ص ۶۴۱) مرکز چمتال را در گذشته به نام «آهن‌قلعه» یاد می‌کردند (۱۹۷، صص ۱۴ و ۳۰۸) و امروز روستای بای‌تیمور مرکز آن شهرستان است. چمتال دارای ۱۷۶ ده‌کده است و ده‌کده‌های معروف آن عبارت اند از نوشهر، جوی شهر، جرقلعه، چهارآسیاب، شوراب، جنگل، شورابی، جر میر، پشمک‌قلعه، آسیاب گرگ، رباط بالا و پایین، بارگاه، چشمهٔ گذار، بالاکوه، امام بکری، تختهٔ بالا و پایین، شهر نو، شورچه یکه‌پسته و غیره. (۱۱۹، صص ۲۷ ـ ۲۸)

البرزکوه و دامنه‌های آن و نیز چشمهٔ معروف شفا که از جاهای باستانی بلخ اند و در استوره‌های ملّی آریایی جای‌گاه ویژه‌یی دارند در همین شهرستان واقع شده اند. چکادهای این رشته‌کوه پروازگاه عقاب و شاهین و کبک و کبوتر است. از دهکدهٔ رباط تا مدخل تنگی البرزکوه در هر دو کنار رود بلخ ساحهٔ گستردهٔ باستانی شهر کاووس خفته است. از جاهای دیگر باستانی و تاریخی این شهرستان، کافرقلعهٔ چمتال، مسجد چشمهٔ شفا، آرام‌گاه حاتم، آرام‌گاه زین‌العابدین بن عقیل، آرام‌گاه میر قاسم در روستای امام بکری و مزار خواجه قشقار ولی در روستای آهن‌قله و غیره اند. افزون از چشمهٔ شفا که در مرز شهرستان چمتال و شهرستان شولگر واقع است، چشمه‌یی به نام «قبرغه» در پشت البرزکوه وجود دارد که آب آن شیرین و گواراست.

زمین شهرستان چمتال بیش‌ترینه هموار و تنها جنوب و غرب آن کوهستانی است و در آن کشت





آبی و دی‌ماهی صورت می‌گیرد. از پیداوار کشاورزی و باغ‌داری آن گندم، جو، جواری، کنجد، زغر، ماش، نخود، پنبه، شلغم، مُلی، گندنا، پالک، نعناع، پیاز، سیر، کچالو (سیب زمینی)، زردک (هویج)، بادنجان سیاه و بادنجان رومی (گوجهٔ فرنگی) است. در باغ‌های آن درختان بادام، توت، سنجد، زردآلو، شفتالو، انگور، انار، بید و سپیدار و گل‌های گلاب، حنا، تاج خروس، مرجان، خس‌گل، خوشه‌گل و آفتاب‌گردان و در دشت‌های آن گیاهان دارویی کاسنی، خاک‌شیر، زوف، جوانی، بادیان، اسفند، ختمی، شاه‌تره، سگ‌انگورک، پنیرک، بوی مادران و غیره می‌رویند.

گاو، گوسفند، بز، اشتر، اسپ و خر از جان‌وران اهلی و گرگ، پلنگ، روباه، آهو، خرگوش و غیره از جان‌وران وحشی این شهرستان اند. در این شهرستان پرنده‌گانی چون مرغ خانه‌گی، کبوتر، مرغابی، قاز، مرغ دشتی، باز، شاهین، کرگس و غال نیز زیست دارند. (۲۴، صص ۶۴۱ ـ ۶۴۲ و ۶۴۴)

شهرستان چهاربولک

شهرستان چهاربولک در غرب شهر مزار شریف در مسیر شاه‌راه بلخ ـ شبرغان واقع است و ۵۷۳ اعشاریه ۵۱۲۴۴۵۹ کیلومترمربع فراخا و ۷۹ اعشاریه ۹ نفر جمعیت دارد. این شهرستان از شمال با شهرستان دولت‌آباد، از جنوب با شهرستان چمتال، از شرق با شهرستان بلخ و از غرب با استان جوزجان محاط است. ۹۹ اعشاریه ۱ درصد آن هموار و صفر اعشاریه ۹ درصد آن کوهستانی می‌باشد. (۲۴، صص ۶۴۷ ـ ۶۴۸) چهاربولک بین ۶۱ درجه و ۴۳ دقیقه و ۴۸ ثانیهٔ طول‌البلد شرقی و ۳۶ درجه و ۴۵



دقیقه و ۲۰ ثانیهٔ عرض‌البلد شمالی قرار دارد. (۱۹۷، ص ۱۴ و ۲۷۴) این شهرستان دارای ۱۱۱ ده‌کده است و ده‌کده‌های معروف آن عبارت اند از ده نو، کوک‌آباد، خواجه روشنایی، آدینه‌مسجد، هزارچکش، سالارتپه، بیست‌پیکال، لبک، گورتپه، کهنه‌چهاربولک، سبزی‌کار، ارزن‌کار، زگزاگ، آب‌فروشان، شش‌پیکال و غیره (۱۱۹، صص ۲۸ ـ ۲۹) و یکی از جاهای بسیار سرسبز استان بلخ به شمار می‌رود. تپهٔ غوره‌چی، منطقهٔ کهنه‌چهاربولک و تپهٔ خواجه روشنایی و آرام‌گاه خواجه روشنایی از جاهای باستانی و تاریخی شهرستان چهاربولک اند.

شهرستان خلم

شهرستان خلم به فاصلۀ حدود ۵۵کیلومتری شرق شهر مزار شریف، مرکز بلخ، در مسیر شاه‌راه مزار شریف ـ کابل قرار دارد و از شمال با شهرستان کلدار و رود آمو (تاجیکستان)، از جنوب با شهرستان‌های حضرت سلطان و پیروز نخجیر استان سمنگان، از شرق با شهرستان‌های قلعۀ زال و



چهاردرۀ استان کندز و از غرب با شهرستان‌های نهر شاهی و مارمل استان بلخ محاط است. بلندای آن از از سطح دریا ۴۵۴ متر، فراخای آن ۲۷۷۴ اعشاریه ۵۲۷۰۲۶ کیلومترمربع و جمعیّت آن ۷۲ هزار تن است (۲۴، ص ۶۴۸) و ۳۹ ده‌کده دارد. ده نو، ده ورده، بابه صدّیق، نایب‌آباد، گذر بالا، کهنه‌خلم، شورتپه، چهل‌دزد، پادشاه مردان، شهیدان، خوش‌توت و صیّاد از ده‌کده‌های معروف شهرستان خلم اند. (۱۱۹، ص ۲۹) شهر خلم در ۶۷ درجه و ۴۰ دقیقه و ۲۲ ثانیه، و ۶۷ درجه و ۴۲ دقیقه و ۴۲ ثانیۀ طول‌البلد شرقی و ۳۶ درجه و ۴۰ دقیقه و ۴۲ ثانیه، و ۳۶ درجه ۴۳ دقیقه و ۴۸ ثانیۀ عرض‌البلد شمالی واقع است. تنگی خلم که شاه‌راه مزار شریف ـ کابل از میان می‌گذرد یکی از جاذبه‌های زیبای طبیعی گردش‌گری در این شهرستان است. این تنگی از بریده‌گی دو کوه تکه‌زار در غرب و کنج یا تنج در شرق پدیدار شده است و به فاصلۀ ۴۰ تا ۸۰ متر امتداد دارد. از مدخل این تنگی آب رودبار سمنگان نیز می‌گذرد. آبادانی شهر خلم از دهانۀ شمالی تنگی از یک درۀ کوچک و زیبا آغاز می‌شود و در فاصلۀ ۳ تا ۴ کیلومتر به سوی شمال به پیش می‌رود و در دامنه‌های گسترده‌شده به شهر می‌انجامد. (۱۹۷،

ص ۲۰۱) تپه‌های مدخل جنوبی تنگی از خاک سرخ‌رنگی ساخته شده اند. چشمهٔ مشهور حیات یا صیّاد در کنار رودبار خلم در جنوب تنگی از جاهای گردش‌گری خلم است.

زمین شهرستان خلم بیش‌ترینه هموار و قابل کشت است و اطراف مرکز آن، یعنی شهر باستانی خلم، را باغستان‌های پر از درختان انجیر، بادام، انار، زردآلو، شفتالو، ناک، انگور پوشانیده اند. از فراورده‌های کشاورزی آن گندم، جو، جواری، ارزن، کنجد، زغر، نخود، مشنگ، ماش، خربوزهٔ برگ نی، تربوز، زردک، شلغم، لبلبو، پیاز است. بادام خلم شهرتی جهانی دارد و نیز فراورده‌های دام‌داری آن به‌ویژه قیماق از خوردنی‌های مورد علاقهٔ گردش‌گران است.

پیشه‌های سنّتی چون بافنده‌گی، دبّاغی، معماری، نجّاری، آهن‌گری، مس‌گری، کفش‌دوزی و ساخت دستار، دستمال، کلاه چهارترک، نیز در خلم بازار گرمی دارند و یکی از جاذبه‌های مهمّ گردش‌گری آن سرزمین می‌باشند. (۲۴، صص ۶۴۸ ـ ۶۵۰)

از جاذبه‌های فرهنگی و انسانی گردش‌گری دیگر در خلم، ساحهٔ باستانی شهر بانو در ۱۸ یا ۲۰ کیلومتری شهر خلم است. به همین‌گونه قلعهٔ ویرانهٔ چِترآباد در ۳۰ کیلومتری شمال‌شرق شهر خلم در وسط یک راه قدیمی بین خلم و قلعهٔ زال یک جای باستانی است و هم‌چنین نشانه‌هایی از نهر باستانی چترآباد که روزگاری از رود کندز سرچشمه می‌گرفت و از شرق به غرب جریان داشت و اکنون پر از ریگ شده است در ۳۰ کیلومتری شمال شهر خلم هنوز هم دیده می‌شوند. (۱۹۷، ص ۲۰۳) ساحه‌های باستانی دیگر خلم، چون باباقره و شاه‌تپه از کهن‌ترین جاهای باستانی استان بلخ اند. جاهای باستانی و تاریخی مهمّ دیگر شهرستان خلم عبارت اند از بالاحصار و مسجد و دروازهٔ خانهٔ آن، آرام‌گاه پادشاه مردان، مسجد و مدرسهٔ عبدالرّحمان‌خانی، مسجد چهارسو، آب‌انبارهای دشت خیرآباد، مدرسه و مسجد پل خشتی، مسجد اسفندیار، گرمابهٔ پل خشتی، مسجد عیدگاه، مدرسهٔ میرزا محمّدقاسم‌خان، مسجد عیدگاه و باغ و کاخ جهان‌نما که مشرف به شهر خلم است و با حصار و برج‌های خود چشم‌اندازی زیبایی را پدید آورده است.

شهرستان مارمل

شهرستان مارمل در جنوب استان بلخ قرار دارد و از شمال با شهرستان‌های نهر شاهی و خلم، از جنوب با شهرستان‌های پیروز نخچیر استان سمنگان و چهارکنت استان بلخ، از شرق و شمال‌شرق با شهرستان خلم و از غرب با شهرستان‌های نهر شاهی و چهارکنت محاط است. این شهرستان در گذشته‌ها ده‌کده‌یی مربوط به بخش‌داری چهارکنت و سپس نهر شاهی بود و درسال ۱۳۶۸ هجری خورشیدی/ ۱۹۸۹ میلادی به عنوان شهرستان شناخته شد. فراخای این شهرستان کوهستانی ۵۴۴ اعشاریه ۰۳۰۸۹۴ کیلومترمربع، بلندای آن از سطح دریا ۱۶۰۰ متر و جمعیّت آن ۱۲ هزار تن است. (۲۴، ص ۶۵۴) این شهرستان دارای ۲۹ روستا است و شادیان، ریجن، غندک، غنی‌آباد، پرواز بالا و

پایین، خواجه‌چنار، بهرآب، چهارمغزسای، سنگر، غنداب، مل‌آغان، لب جوی، پشت باغ و غیره از روستاهای تاریخی و مشهور آن استند. (۱۱۹، ص ۳۵) در مارمل درختان پسته، بادام، زیتون، انجیر، تغدانه، ارچه، گیلاس، چهارمغز، زردآلو، سیب، ناک و انگور وجود دارند. زمین‌های آن بیش‌ترینه للمی و چراگاه می‌باشند. مردم از پشم گوسفند مواد خام بافنده‌گی برای قالین و گلیم را تهیّه می‌کنند و نیز از پشم بز دستار می‌بافند که به نام دستار مارملی در سطح کشور بسیار معروف است. زنان به پیله‌وری و ابریشم‌بافی برای دوختن چپن و جیلک ابلق و غروی می‌پردازند. زیارت‌گاه‌های خواجه مرادبخش، خواجه پرواز ولی و خواجه بلند و بنای خانهٔ سنگی از جاهای تاریخی این شهرستان اند. (۲۲۶، ص ۲۵) به همین‌گونه در این شهرستان کهن‌ترین جاهای باستانی مانند بهارآب، دامنه‌های کوه‌های مل‌آغان و بازارک موقعیّت دارند.



مخدوم محمّدرسول شهید مارملی، شاعر سدهٔ سیزدهم هجری قمری، دربارهٔ مارمل سروده است: (۱۰۰، صص ۱۰۲ ـ ۱۰۳)

گـر شـود ذرّات عـالَـم در کـمیـن مارمل	دسـت نـتوان یـافت انـدر آن و این مارمل
کَـی تـوان بـاغ اِرم پـهلو زنـد با حُسن او	بـوی عـنبر مـی‌دهـد خـاک زمـین مارمل
گـر ببینـد خـازن جنّـت گـل و گـل‌زار او	صَـرف سـازد عمـر خـود در آفـرین مارمل

مسجد عالی او شد سجده‌گاه عالَمی — گشت تا آن خواجهٔ عالَم امین مارمل
زهره‌یی کو هم‌رهِ او در خصومت سر شود؟ — کهکشان دارد حذر از تیغ کین مارمل
جای آن دارد اگر از خسروان گیرد خراج — سر به اوج است تابش تاج و نگین مارمل
در شکوه نور بی‌همتا ز بس افتاده است — گلشن فردوس باشد خوشه‌چین مارمل
نکهت پیراهن یوسف دهد از فیض لطف — خسروان گشته غلام کم‌ترین مارمل
رونق صحرای چین و سبزهٔ کُه‌سار او — نکهت مشک تتار و یاسمین مارمل
ساخته با قدرت خود پادشاه ذوالجلال — از جبال مرتفع حصن حصین مارمل
یاد از جنّات و تجری تحتهاالانهار او — می‌دهد از چشمهٔ ماء معین مارمل
خنده بر شکّر کند شیرینی اثمار او — طعنه بر گندم زند نان جوین مارمل
می‌بَرَد از حور دل با عشوه‌ها و نازها — سروقدّان لطیف و نازنین مارمل
من «شهید» تیغ عشقم در شهادت‌گاه حق — از هوای شوق‌انگیز زمین مارمل

و همو می‌گوید: (۱۰۰، صص ۲۲ و ۸۰)

مارمل گرچند دارد نام صحرایی، ولی — در فتوح فیض از شهر صفیهان کَی کم است؟

شهرستان چهارکنت

شهرستان چهارکنت در جنوب‌شرق شهر مزار شریف، مرکز بلخ، در ۶۷ درجه و ۳۷ دقیقه و ۵۲ ثانیهٔ طول‌البلد شرقی و ۳۶ درجه و ۲۹ دقیقه و ۵۸ ثانیهٔ عرض‌البلد شمالی واقع است (۱۹۷، ص ۲۸۴) و مرکز آن، روستای شرشرهٔ پایین، از شهر مزار شریف ۴۵ کیلومتر فاصله دارد. این شهرستان از



شهرستان‌های کوهستانی بلخ به شمار می‌رود و بلندای آن از سطح دریا تا ۲۰۰۰ متر، فراخای آن ۱۰۷۹ اعشاریه ۶۰۶۰۸۹ کیلومترمربع و جمعیّت آن ۴۴ هزار تن است. (۲۴، ص ۶۵۴) چهارکنت ۸۶ ده‌کده دارد و ده‌کده‌های معروف آن عبارت اند از چهارمحلّه، قلعهٔ نایب‌سالار، نوآباد، شرشرهٔ بالا، کوش بالا و پایین، شاه‌انجیر بالا و پایین، ریجن، نانوایی، زرگرها، سفیدچشمه، گرگاب، سرآسیاب، پاک‌بر، خانقاه، آب‌خانه، گیروی بالا و پایین، سنگ‌قلعه، تندورک، آب‌دره، شش‌خانه، بوریاباف، خواجه‌بندی، کوره‌گاه، میانه‌پشته، کهنه‌جر، آب‌دان، سرخ‌کوچه، دشتی، غنداب، لب جوی، پشت باغ و غیره. (۱۱۹، صص ۲۶ ـ ۲۷) مردم چهارکنت بیش‌ترینه دام‌پرور و کشاورز اند. کافرقلعه و رواق تنگی شادیان از مهم‌ترین جاهای باستانی و تاریخ این شهرستان اند.

شهرستان نهر شاهی

شهرستان نهر شاهی با فراخای ۱۳۳۳ اعشاریه ۳۱۰۴۵۵ کیلومترمربع به گونهٔ کمربندی شهر مزار شریف، مرکز استان بلخ، را احاطه کرده است و ۴۴ هزار جمعیّت (۲۴، ص ۶۳۵) و ۴۶ ده‌کده دارد و ده‌کده‌های معروف آن عبارت اند از سیاگرد، شهرک، کم‌پیرک، لنگرخانهٔ خورد و کلان، تخته‌پل، قلعهٔ هاجر، یکه‌توت، آب لای و غیره. (۱۱۹، ص ۳۵) در این شهرستان، قلعهٔ تاریخی تخته‌پل و مسجد



تاریخی آن قلعه و نیز برخی از ساحه‌های باستانی واقع اند. این شهرستان را بیش‌ترینه باغستان‌ها و کشت‌زاران فرا گرفته اند که توسّط آب نهر شاهی یکی از نهرهای تاریخی بلخ است آب‌یاری

می‌گردند. چنار، سپیدار، بید، پشه‌خانه، ناجو و شنگ از درختانی اند که در این شهرستان به فراوانی دیده می‌شوند و باغستان‌های آن پر از درختان ناک، سیب، انجیر، توت، چهارمغز، بادام، بهی، آلوچه، آلوبالو، شفتالو و انگور اند. شماری از مردم این شهرستان به دام‌پروری، کشاورزی و باغ‌داری مصروف اند و گندم، جو، جواری، کنجد و زغر از فراورده‌های کشاورزی و بافت کرباس سفید خطدار، پارچه‌های پشمی و گلیم و ساخت نمد از پیشه‌های سنّتی مردم این شهرستان اند. (۲۴، صص ۶۳۴ ـ ۶۳۵)

مناطق سیاگرد، آب لای یا تپهٔ بابا علی‌شیر، آرام‌گاه اصفهان و قلعهٔ تخته‌پل و مسجد آن از آثار باستانی و تاریخی شهرستان نهر شاهی به شمار می‌روند. با گسترش شهر مزار شریف به تدریج برخی از ساحه‌های این شهرستان در قلمرو این شهر مزار شریف درآمده اند.

شهرستان ده‌دادی

شهرستان ده‌دادی در جنوب‌شرق شهر مزار شریف با فراخای ۲۵۴ اعشاریه ۹۳۰۳۴ کیلومترمربع بین ۶۷ درجه و ۲۳ ثانیهٔ طول‌البلد شرقی و ۳۶ درجه و ۳۸ دقیقه و ۵۸ ثانیهٔ عرض‌البلد شمالی واقع است. این شهرستان از شمال با شهرستان‌های بلخ و نهر شاهی، از جنوب با شهرستان‌های چهارکنت و شولگر، از شرق با شهرستان نهر شاهی و از غرب با شهرستان چمتال محاط می‌باشد. (۲۴، ص ۶۳۵)



این شهرستان دارای ۵۸ ده‌کده است و ده‌کده‌های معروف آن عبارت اند از ده‌سوار، چهل‌گزی، جوی شهر، نگاری، ماشی، خاصه‌پز، زمبوکان، باباکهنه، شیخ‌آباد، چهل‌دختران بالا و پایین، یکه‌باغ، پل بابو،

شیرآباد بالا و پایین، خانقاه کلان، خانقاه خورد، گذر چهارتاقی، گذر ریگستان، هزار جریب، پشت باغ، توختهٔ بالا و پایین، کاریز خورد و کلان و غیره. (۱۱۹، ص ۳۰) و شماری از بناهای تاریخی مانند قلعهٔ چهل‌دختران، پل امام بکری، قلعهٔ جنگی، خانقاه کلان، و هم‌چنین کارخانهٔ بزرگ پتروشیمی کود و برق در قلم‌رو همین شهرستان قرار دارند. این شهرستان دارای باغستان‌ها و کشت‌زاران فراوان است و فراورده‌های کشاورزی و باغ‌داری آن را گندم، جو، جواری، نخود، ماش، ارزن، پالک، گندنا، خربوزه، تربوز، بادرنگ، پیاز تشکیل می‌دهند. توت، انگور، انار، بادام، زردآلو، شفتالو، انواع آلوها، ناک، چنار، سفیدار، شنگ و بید از درختان این سرزمین است. فراورده‌های کشاورزی، باغ‌داری و دام‌داری این شهرستان در بازارهای شهر مزار شریف و حتّا بیرون از استان بلخ عرضه می‌شوند. حیات وحش این شهرستان را گرگ، روباه، خفک، آهو، بز کوهی، کبوتر، مرغابی، فاخته، گنجشک، مینا، باشه، باز و کرگس می‌سازند. (۲۴، صص ۶۳۵ ـ ۶۳۶)



شهرستان شولگر (درهٔ گز باستانی)

این شهرستان هم‌مرز با کوه‌های سمنگان، شهرستان گوسفندی استان سر پل و شهرستان‌های چمتال و کشن‌ده است و دارای ۱۷۹۶ اعشاریه ۷۹۰۷۷۹ کیلومتر فراخا و ۱۱۵ ده‌کده و ۱۱۱ هزار تن جمعیّت است. مرکز آن با بلندای ۶۳۰ متر از سطح دریا در ۶۲ کیلومتری جنوب‌غرب شهر مزار شریف (۲۴، صص ۶۳۶ ـ ۶۳۷) در ۶۶ اعشاریه ۶۷ درجه و ۱۶ اعشاریه ۱۹ دقیقه و ۱۲ اعشاریه ۵۶ ثانیهٔ طول‌البلد شرقی و ۳۶ درجه و ۱۱ اعشاریه ۳۴ دقیقه و ۴۲ اعشاریه ۴۸ ثانیهٔ عرض‌البلد شمالی قرار

دارد. (۱۹۸، ص ۳۰) روستاهای معروف شهرستان شولگر عبارت اند از باغ پهلوان، جنگلی، بودنه‌قلعه، چشمهٔ شفا، سر سنگ، بوریاباف، پیکان‌دره، کاریز، سیغان، پشت باغ، سیاه‌آب، سنگ‌سوراخ، خواجه سکندر، سنگ‌چل گذر، چیچل، آسمان‌کتل، آهودره، تاجیک، زیرکمر، خیرآباد، دالان، چکاب، چرخاب، گوردره، خواجه سبزپوشان، سرآسیاب، شورچه، بهرام گور، دندان‌شکن و غیره. (۱۱۹، صص ۳۲ ـ ۳۳)

این شهرستان طبیعتی بسیار زیبا و جلگه‌های سرسبز دارد و بسیار حاصل‌خیز است. برنج، گندم، جو، جواری، ماش، خربوزه تربوز، بادرنگ، کدو، بادنجان، زردک، کچالو، پیاز و شلغم از پیداوار کشاورزی و باغ‌داری این شهرستان است و از آن میان برنج شولگر بسیار معروف است. در باغستان‌های شولگر، درختان توت، زردآلو، سیب، بهی، سنجد، سپیدار، و بید دیده می‌شوند. مردم این‌جا به دام‌پروری نیز اشتغال دارند و حیات وحش این سرزمین را پلنگ، گرگ، شغال، روباه، خرگوش، کبک، بودنه، مرغابی، مرغ دشتی ،قاز، باشه و عُقاب تشکیل می‌دهند. (۲۴، صص ۶۳۷ ـ ۶۳۸) رود مشهور بلخ از میان این شهرستان می‌گذرد. جنگل‌های پسته و بادام کوهی نیز دارد. نام تاریخی این شهرستان «درهٔ گز» است. برپایهٔ استوره‌های آریایی سیمرغ، پرورندهٔ زال، در جنگ رستم و اسفندیار، چوب گز را از همین سرزمین به خاطر ساختن تیر دوسر به رستم آورد و رستم با زدن آن تیر بر چشمان اسفندیار که یگانه جای آسیب‌پذیر آن رویین‌تن بود او را از پا درآورد. در شولگر دو آرام‌گاه معروف به نام‌های بابه عوض و خواجه سکندر وجود دارند و در حوالی آرام‌گاه خواجه سکندر چشمهٔ زلالی با ماهیان رنگارنگ به همین نام واقع است که پیرامون آن را جنگل‌های نی فرا گرفته اند این چشمه و سایر چشم‌اندازهای زیبای طبیعی و نیز ساحه‌های باستانی تاجیک‌ایلتن از عصر سنگ و مغاره‌های البرزکوه و شهر کاووس یا جمشیدشهر از دورهٔ هخامنشیان جاذبه‌های مهمّ گردش‌گری را برای این شهرستان پدید آورده اند.

شهرستان کشن‌ده

این شهرستان از شمال با شهرستان شولگره، از جنوب و جنوب‌شرق با شهرستان بلخاب استان سر پل، از شرق با شهرستان درهٔ صوف بالا و درهٔ صوف پایین استان سمنگان و از غرب با شهرستان زاری استان بلخ و شهرستان گوسفندی استان سر پل محاط است. فراخای کشن‌ده ۱۲۳۹ اعشاریه ۸۹۸۵۹۳ کیلومترمربع، بلندای آن از سطح دریا ۷۲۰ متر است و ۴۸ هزار تن جمعیّت (۲۴، ص ۶۳۹) و ۱۸۷ ده‌کده دارد که مشهورترین آن‌ها چرخاب، چشمه، نای کلان، دم‌چوبک، شخاب، سه‌درخت، دشت راغ، تنورک، پای مزار، سردره، گردش، سفیدخاک، چکانه‌ها، باریکی، خیرآباد، دهن دره، سوخته، سرسرخی، کران، دم باریکک، آش‌داده، سپندزارک، خاک‌ریز، سرچشمه، دهک، میان‌ده، اندرآب، وخشک، سر کتل، چهارتاق، زردکمر، بغل، دوغابه، پسته‌مزار، بتهٔ بالا و پایین، شاه‌جهان، جمشادتپه (جمشیدتپه)، پلنگ‌خانه، گرآب، تنگی، خواجه روشنایی و غیره می‌باشند. (۱۱۹، صص ۳۳ ـ ۳۴) کشن‌ده نام روستایی در این شهرستان است که به دو بخش پایین و بالا تقسیم شده است و هر دو بخش در ۱۹کیلومتری

شمال‌شرق آق‌کپرک، مرکز شهرستان، در ۶۶ درجه و ۳۱ اعشاریه ۵۳ دقیقه و ۳۶ اعشاریه ۵۴ ثانیهٔ طول‌البلد شرقی و ۳۵ اعشاریه ۳۶ درجه و ۵ اعشاریه ۳۷ دقیقه و ۸ اعشاریه ۲۴ ثانیهٔ عرض‌البلد شمالی واقع است. (۱۹۸، ص ۲۲۰)

شهرستان کشن‌ده اگرچه آب فراوان ندارد، باآن‌هم گندم، جو، زغر، پنبه، تربوز، خربوزه و انواع سبزی‌ها از پیداوار مهمّ آن است و نیز درختان زردآلو، شفتالو، توت، سنجد، چهارمغز، بهی، ناک، چنار، ارچه، سپیدار و بید در باغستان‌های آن موجود اند. در کشن‌ده برخی از گیاهان دارویی مانند ترخ، بارتنگ، خاک‌شیر و غیره نیز می‌رویند. پسته و ارچه از درختان وحشی و چکری، کاکوتی و پالک از گیاهان کوهی این شهرستان اند و حیات وحش آن دربرگیرندهٔ پلنگ، گرگ، روباه، آهو، خرگوش، کبوتر، کبک، سیسی، مرغابی، زاغ و مینا است. مردم این شهرستان افزون از کشاورزی و دام‌پروری به بافنده‌گی نیز سرگرم اند و کرباس، گلیم، جُل، جوال، ریسمان و غیره ساخته‌های دستی آنان می‌باشند.

رود باج‌گاه از شهرستان‌های گوسفندی و سانچارک استان سر پل و رود درهٔ صوف در همین شهرستان به رودخانهٔ گز می‌ریزند. این شهرستان دارای چشمه‌های فراوانی نیز است که از جاذبه‌های طبیعی گردش‌گری این شهرستان به شمار می‌روند. (۲۴، صص ۶۳۹ ـ ۶۴۰)

کهن‌ترین زیست‌گاه‌های انسان‌های نخستین در قلمرو این شهرستان کشف شده اند. انسان‌ها



برای نخستین بار در همین شهرستان به کشاورزی و کشت گندم و رام‌ساختن جان‌وران وحشی به ویژه اسپ پرداخته و مهم‌ترین تمدّن پیش از تاریخ را از سر گذرانده اند. ساحهٔ باستانی سفیدپل، یکی از کهن‌ترین ساحه‌های باستانی جهان، در این شهرستان موقعیّت دارد.

از جاهای تاریخی این شهرستان، آرام‌گاه کاوۀ آهن‌گر مشهور به آرام‌گاه حضرت داؤود «ع» در کشن‌ده، گاز دختر پادشاه، آرام‌گاه چهار اولیا در روستای چکانۀ پایین، آرام‌گاه خواجه احمد در امرخ، قدم‌گاه حضرت عبّاس در روستای تنج و آرام‌گاه خواجه بلند بر فراز کوه هلکر در شمال آق‌کپرک، مرکز کشن‌ده، (۱۹۸، ص ۲۲۱) و آرام‌گاه خواجه روشنایی بر فراز کوهی به همین نام را می‌توان نام برد. (۲۴، ص ۶۴۰)

شهرستان زاری

شهرستان زاری با فراخای ۸۹۴ اعشاریه ۹۱۷۲۳۷۵ کیلومترمربع در جنوب شهر مزار شریف موقعیّت دارد و بلندای آن از سطح دریا از ۱۲۵۶ متر در شمال تا ۳۴۶۵ متر در جنوب می‌رسد. این شهرستان دارای ۴۴ هزار تن جمعیّت است که بیش‌ترینه پیشۀ دام‌پروری و کشاورزی دارند و گندم، جو، نخود، لوبیا، زغر و کنجد و نیز خربوزه، تربوز، انگور، ناک، زردآلو، شفتالو و سیب از پیداوار عمدۀ این شهرستان است. (۲۴، ص ۶۴۱) زاری دارای ۱۵۹ ده‌کده است که مشهورترین آن‌ها عبارت اند از ناوک، فیل‌بند، میرزاکمر، دم‌گو، تاق زرد، ارچۀ خاکی، نارک، غوله، سروازان، دره، دهن دره، رشکان، چکاب، چهاک بالا و پایین، کوه کلان، دم‌بندک، سنگ‌شانده، خونابه، صیّاد، قف‌زار، جوپایه، شینه، هزارپیمانه، خاکسترک، چهارخوک، ریگک، بینی‌سنگ، سرچشمه، سرخی، هم‌بخش، کلان، رامه‌راه، گلابی، درۀ



سبستان، سمک‌ها، زردآلو، هم‌بار، کتلک، رنگ‌ریز، قلعۀ مراد، شوران بالا و پایین، نورک، خازان، آب‌پرتاب، خیابک، مرغزار، خواجه روشنایی، سنجدک، خواب‌گاه دهقان، دکان‌خانه، سه‌ماه، سیاه‌تل،

برف‌آبک، زرده‌بادام، نگاری، شکاردره، درهٔ فالیزی، پسته‌زار، بند مشک، الوان و غیره. (۱۱۹، صص ۳۱ ـ ۳۲)

نام این شهرستان گونهٔ دیگردیسی‌شدهٔ «زاری‌اسپه» است که یکی از شهرهای کهن آریانا در سرزمین بلخ بوده است. ساحهٔ باستانی ابدالگان از دوره‌های یفتلی و ساسانی از جاهای مهمّ باستانی شهرستان زاری است.

شهرستان دولت‌آباد

شهرستان دولت‌آباد از شمال با شهرستان شورتپه، از جنوب با شهرستان‌های بلخ و چهاربولک، از شرق با ده‌کدهٔ سیاگرد شهرستان نهر شاهی و از غرب با شهرستان مردیان استان جوزجان محاط است و با فراخای ۱۶۵۲ اعشاریه ۴۷۳۲۹۵ کیلومترمربع و بلندای حدود ۵۱۵ متر از سطح دریا در میان خط‌های ۶۶ درجه و ۲۴ دقیقه و ۲ ثانیه و ۶۷ درجه و ۷ دقیقه و ۱۴ ثانیهٔ طول‌البلد شرقی و ۳۶ درجه و ۱۱ دقیقه و ۵۰ ثانیهٔ عرض‌البلد شمالی در ۴۲کیلومتری شهر مزار شریف موقعیّت دارد. جمعیّت دولت‌آباد به ۱۰۳ هزار تن می‌رسد. (۲۴، صص ۶۴۴ ـ ۶۴۵) این شهرستان دارای ۸۷ ده‌کده است که معروف‌ترین آن‌ها عبارت اند از چاهی، ده‌نو، فرّخ‌آباد، سرآسیاب، شینگل‌آباد، دهشتان‌گنبد، پای مشهد،



یخ‌دان، ولی‌آباد، عاشقان، ده‌دراز، دلبرجین، نقّاره‌خانه، نخچیرآباد، زادیان، سرخ‌گنبد، چهارباغ سیّدان، ایاتان، خاله‌بچه‌گان، خیرآباد و غیره. (۱۱۹، صص ۳۰ ـ ۳۱)

در شهرستان دولت‌آباد بیش‌ترین ساحه‌های باستانی و بناهای تاریخ بلخ از دوره‌های پیش از تاریخ از دورۀ کهن‌سنگی گرفته تا دورۀ مفرغ و نیز از دوره‌های تاریخی پیش از اسلام و دوره‌های اسلامی خفته اند، مانند مناطق تپۀ نیچکه، زادیان، دشت‌لی، تپۀ گرد، فرّخ‌آباد، کملی، کافر قلعه، دیوارهای کم‌پیرک و آرام‌گاه عماته، عسکرتپه، کتلوک‌تپه، تپۀ عیساخان، دلبرجین‌تپه، قسمک‌تپه، امام‌صاحب، جم‌جم قلعه، آتش‌کدۀ وهران، آرام‌گاه ابوهریره، منار زادیان در ده‌کدۀ زادیان و قلعۀ باستانی بربر در سه‌کیلومتری غرب مرکز دولت‌آباد در ده‌کدۀ ایاتان که رقبۀ آن ۲۰۰ متر بوده و خندق ژرفی هم دورادور آن کشیده شده است.

یکی از جاهای دیدنی دیگر این شهرستان حوض سرپوشیده و فراخی است به نام «سردابۀ یارت» در ریگستان‌های متّصل بندر کلفت با ژرفای ۸ متر که سقف آن با بلندای نزدیک به ۴۰ متر از یک نوع سنگ و آجر بسیار سخت به گونۀ گنبد پوشانیده شده است. این حوض از آب برف و باران پر می‌شود و آب آن برای آشامیدن مردم و مواشی شان در درازای سال به مصرف می‌رسد. این حوض باری در سال ۱۳۱۶ هجری خورشیدی/ ۱۹۳۷ میلادی مرمت نیز شده است. (۱۹۷، ص ۴۲۹)

زمین دولت‌آباد هموار است و توسط نهری به نام دولت‌آباد از رود بلخ آب‌یاری می‌شود و امّا این آب، کافی نیست. بخش‌های شمالی این شهرستان ریگستانی اند و قابل کشت نیستند. پیداوار کشاورزی و باغ‌داری آن گندم، جو، جواری سفید، زغر، کنجد، پنبه، پیاز، بادنجان، گندنا، بادرنگ، تربوز، و خربوزه‌های ارکانی، گرگک و بوری‌کله‌سی اند. توت، زردآلو، شفتالو، سیب، آلوبالو، سنجد، بادام، انار، انجیر و انگور شوتاک، حسینی و کشمشی از درختان میوه‌دار و چنار، سپیدار، بید و شنگ از درختان بی‌میوۀ این شهرستان می‌باشند. حیات و حش این شهرستان را گرگ، آهو، خرگوش، شغال، روباه و خوک و پرنده‌گانی چون کبوتر، بودنه، موسیچه، عکه، زاغ، مرغابی، مرغ دشتی، قاز، باز، شاهین و چرخ تشکیل می‌دهند. بافت قالی، گلیم، جُل، جوال، کرباس و الچه از پیشه‌های سنّتی مردم دولت‌آباد است. (۲۴، صص ۶۴۵ ـ ۶۴۶)

شهرستان شورتپه

شهرستان شورتپه در کنار چپ رود آمو در ۱۵۰ کیلومتری مرکز استان بلخ واقع است و ۱۳۷۰ اعشاریه ۶۴۲۸۳۹ کیلومترمربع فراخا و برپایۀ معلومات ادارۀ آمار مرکزی ۳۸ اعشاریه ۵ هزار نفر جمعیّت دارد. (۲۴، ص ۶۴۷) شورتپه بین ۶۶ اعشاریه ۶۷ درجه و ۲۳ دقیقه و ۴۶ ثانیۀ طول‌البلد شرقی و ۳۷ درجه و ۱۲ اعشاریه ۲۳ دقیقه و ۴۳ اعشاریه ۴۸ ثانیۀ عرض‌البلد شمالی واقع است (۱۹۸، ص ۲۲۱) و از سوی شمال با کشورهای ازبکستان و ترکمنستان، از جنوب با شهرستان دولت‌آباد، از شرق با شهرستان کلدار و از غرب با استان جوزجان هم‌مرز است و یک سرزمین ریگستانی است. در دشت‌های شهرستان شورتپه، بته‌های سکساول، گز، خار روسی و شورک می‌رویند. مردم آن به پرورش گوسفند

قره‌قل می‌پردازند و بافت قالی، قالی‌چه، گلیم، قاقمه و به‌ویژهٔ قاقمهٔ شتری آن معروف است. از فراورده‌های کشاورزی و باغ‌داری آن گندم، جو، جواریی سفید، خربوزه و تربوز را می‌توان نام برد. (۲۴، ص ۶۴۷)

شهرستان شورتپه برپایهٔ شناس‌نامهٔ ادارات محلّی افغانستان ۲۳ ده‌کده دارد که معروف‌ترین آن‌ها عبارت اند از ارنجی، بوزیر، اسلام‌پنجاه، اسلام‌چونگر، چوب‌باش، زوره‌آریغ، جنگل‌آریغ، جوی وکیل، تاش‌گذر، جیرتان، بوریاباف، دالی نو و کهن، شورآریغ، بس‌آریغ و غیره. (۱۱۹، ص ۳۳) مرکز این شهرستان بوزاریغ نام دارد.



در این شهرستان از شاخابه‌های رود آمو استفاده می‌کنند. تپه‌های ریگ روان آن از جاذبه‌های مهمّ طبیعت‌گردی به شمار می‌روند.

شهرستان کلدار

شهرستان کلدار در کنارهٔ چپ رود آمو در حومهٔ شرقی شهر بندری حیرتان قرار دارد و از شمال از طریق رود آمو با کشورهای تاجیکستان و اوزبیکستان، از جنوب با شهرستان خلم، از شرق با استان کندز و از غرب با شهرستان شورتپه و قسماً شهرستان نهر شاهی محاط است و شهر مرزی مشهور حیرتان در قلمرو آن واقع است. مرکز آن، در ۱۲۵ کیلومتری شهر مزار شریف و ۶۷ درجه و ۴۵ دقیقه و ۳۷ ثانیهٔ طول‌البلد شرقی و ۳۷ درجه و ۹ دقیقه و ۵۶ ثانیهٔ عرض‌البلد شمالی قرار دارد. جمعیّت این شهرستان حدود ۲۰ اعشاریه ۱۸ هزار تن است. (۲۴، ص ۶۵۶) این شهرستان ۹۹۵ اعشاریه ۹۱۶۴۳۴ کیلومترمربع فراخا و ۱۷ ده‌کده دارد که معروف‌ترین ده‌کده‌های آن عبارت اند از جوی جدید، خواجه کاکل‌دار، کهنه‌کلدار، آق‌مسجد، بوزآریغ، تزرآریغ، کادآریغ و غیره. (۱۱۹، ص ۳۴) مرکز این شهرستان، سامان، خاست‌گاه دودمان معروف سامانیان بلخی است که در سدهٔ چهارم هجری قمری از مرکز بخارا بر تمام قلمرو خراسان بزرگ کهن فرمان‌روایی داشتند.

زمین‌های این شهرستان ریگی اند و در دشت‌های آن گیاهان سکساول، گز، خار روسی، شورک، نی، قمیش و لُخ می‌رویند. در کناره‌های رودخانهٔ آمو از آب آن رود استفاده می‌کنند و درختان سنجد به فراوانی به چشم می‌خورند. مردم این شهرستان به پرورش گوسفند قره‌قل و بافت قالی، قالی‌چه، گلیم و قاقمه می‌پردازند. قاقمهٔ شتری کلدار از شهرتی بسیار برخوردار است. گندم، جو، جواری سفید، پنبه، خربوزه و تربوز از پیداوار کشاورزی و باغداری این شهرستان اند. (۲۴، صص ۶۵۶ ـ ۶۵۷) سیرک‌قلعه



یکی از ساحه‌های باستانی شهرستان کلدار است.

شهر حیرتان

شهر مرزی حیرتان با بلندای ۳۰۰ متر از سطح دریا، در کنارهٔ چپ رود آمو در برابر شهر ترمذ در آن سوی رود آمو، موقعیّت دارد و یکی از شهرهای مهمّ بازرگانی کشور است. در سال ۱۳۶۱ هجری خورشیدی/ ۱۹۸۲ میلادی در این نقطهٔ مهمّ بندری بر فراز رودخانهٔ آمو «پل دوستی» ساخته شد که دو کشور افغانستان و اوزبیکستان را با هم می‌پیوندد و در سال‌های/ ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳ هجری خورشیدی/ ۱۹۸۳ و ۱۹۸۴ میلادی بنیاد شهر حیرتان برای چهل‌هزار نفر گذاشته شد. حمل و نقل کالاهای تجارتی از افغانستان به اوزبیکستان و برعکس، از همان آغاز توسّط کشتی‌های باربری و نیز از طریق راه‌آهنی که بر روی پل دوستی از ترمذ تا خود شهر حیرتان کشیده بود صورت می‌گیرد. امتداد این راه آهن تا نزدیکی‌های فرودگاه بین‌المللی مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی شهر مزار شریف در۲ بهمن ۱۳۸۸ هجری خورشیدی/ ۲۲ ژانویهٔ ۲۰۱۰ میلادی توسّط یک شرکت راه آهن اوزبیکستان به سرمایهٔ ۱۷۰ میلیون دلار آغاز یافت و در تیر ۱۳۸۹ هجری خورشیدی/ ژوئیهٔ ۲۰۱۱ میلادی به بهره‌برداری

سپرده شد. این راه آهن به درازای ۱۰ کیلومتر به سوی ترمذ و ۷۵ کیلومتر تا ترمینال بلخ امتداد دارد. بودجهٔ این راه آهن را بانک توسعهٔ آسیا از هم‌کاری مالی ایالات متّحدهٔ آمریکا و ژاپن و ۵ میلیون دلار آن را دولت افغانستان پرداخته است. قرار است این راه آهن در آینده به بندر شیرخان در کندز در مرز تاجیکستان و به بندر دریایی چابهار ایران امتداد یابد. (۲۷۸)



بلخ در سفرنامه‌های گردش‌گران شناخته‌شده

بلخ به عنوان یکی از جاهای باستانی و تاریخی و خاست‌گاه و کانون فرهنگ و تمدّن آریایی از کهن‌ترین متن‌های تاریخی تا آثار معاصر علمی و ادبی جهان نام و نشان درخشانی دارد. از بلخ در کتاب چهارم ویدا به نام اتهروا ـ ویدا[۱] که توسّط آریاییان در حدود ۱۴۰۰ پیش از میلاد نگاشته شده است و نیز در داستان حماسی مهابهارت درحدود ۱۲۰۰ پیش از میلاد و به همین‌گونه در کتاب دینی سته پتهه براهمنه[۲] در حدود ۸۰۰ پیش از میلاد و به دنبال آن در کتاب «هشت گفتار»،[۳] تألیف پانینی،[۴] زبان‌شناس و جغرافیادان سدهٔ چهارم پیش از میلاد کرانهٔ رود سند در حدود ۳۵۰ پیش از میلاد به نام «بلهیکا»[۵] یاد شده است. در کتاب اوستا از بلخ به نام «بخدی» یا «باخذی»[۶] با صفت‌های درخشان و دارای درفش‌های برافراشته و در نسخه‌های پهلوی اوستا در سدهٔ هشتم میلادی به نام «بخل بامیک» یعنی بلخ بامی یا درخشان نام برده شده است. در دورهٔ هخامنشیان در کتیبه‌های زبان فارسی باستان بلخ را «باخترش»،[۷] «باختر» و «باختریا»[۸] که تلفّظ آن در ایلامی بکه شی ایش[۹] یا بیکتوریرش[۱۰] و در یونانی «باختر»[۱۱] بوده است گفته اند. هیرودوت، (۴۸۴ ـ ۴۲۵ پیش از میلاد)، میگستهینز[۱۲] و مؤرخان دیگر یونانی و کتزیاس، نویسنده‌یی از آسیای کوچک، بلخ را «باکتریان» و موسا خورنی، مؤرخ ارمنی در سدهٔ پنجم میلادی بلخ را «بهلی بامیک» (بلخ بامی) نامیده اند و در

۱- Atharva – veda.
۲- Satapatha – Brahmana.
۳- Ashtadhyayi.
۴- Panini.
۵- Balhika, Bahlika.
۶- Bakhdhi.
۷- Baxtris.
۸ Baxtriya
۹- ba- ka – si – is.
۱۰- ba – ik – tur – ri – is.
۱۱- Baxtra.
۱۲- Megasthenes.

دوره‌های اسلامی نیز در بسیاری از کتاب‌های جغرافیا و آثار علمی، ادبی و فرهنگی از بلخ با صفت‌ها و لقب‌هایی چون بامی، گزین، قبت‌الاسلام، دارالفقاهه و... نام گرفته شده است. (۲۲۰، صص ۴۰۵ ـ ۴۱۱)

بلخ با این نام پرآوازهٔ خود در درازای تاریخ بازدیدکننده‌گان فراوانی از دانش‌مندان، مؤرخان، جغرافیانگاران، جهان‌گردان، زایران، خاورشناسان، نویسنده‌گان، شاعران، ادیبان، سیاست‌گران، گزارش‌گران، گردش‌گران و لایه‌های گوناگون دیگر مردم جهان را به سوی خود کشانده است و این بازدیدکننده‌گان به نوبهٔ خود در نوشته‌ها، سروده‌ها، یادداشت‌ها، گزارش‌ها، پژوهش‌ها، خاطرات، سفرنامه‌ها و سایر آثار خویش چشم‌دیدها و نگرش‌های خود را دربارهٔ بلخ بازتاب داده و بر معرفی بیش‌تر این سرزمین همّت گماشته اند که خواندن آن‌ها باز هم جلب و جذب بیش‌تر گردش‌گران را به بلخ در قبال داشته و دارد.

از نخستین گردش‌گرانی که در دوره‌های پیش از میلاد که به بلخ سفر کرده است چانگ کین، ژنرال چینی است که در سال ۱۲۸ پیش از میلاد به بلخ آمده و نخستین بار نام هند را در آن شنیده است. (۲۲۰، ص ۴۱۱) و امّا معروف‌ترین گردش‌گری که در آن سوی دوره‌های پیش از اسلام از بلخ دیدن کرده و دربارهٔ آن نگاشته است، هیوان تسانگ، زایر چینی، است. او در در ۲۰ آوریل ۶۳۰ میلادی از بلخ و نیایش‌گاه نوبهار دیدن کرد. پس از او دو نفر چینی دیگر نیز به آریانا آمده و توانسته اند که از راه بلخ (باختر) و کاپیسا به هندوستان بروند: یکی وانگ – هیوان – تسو[۱] است که در سال ۴۰ هجری قمری/ ۶۶۰ میلادی به عنوان سفیر و نماینده ره‌سپار هند بود و دیگر هیوان تچاو[۲]که در سال ۴۴ هجری قمری/ ۶۶۴ میلادی برای دومین بار آهنگ سفر هند را داشت که هر دو از بلخ (باختر)، کابلستان و گندهارا گذشته به هند رفتند، امّا در همین آوان لشکرکشی‌های عرب‌ها بر آریانا به آنان فرصت بازگشت را از این راه نداد و اوّلی از راه نیپال به چین برگشت و دومی در هند ماندگار شد. (۲۹۳)

در دورهٔ اسلامی نیز یک سال پس از سقوط و ویرانی بلخ به دست مغول‌ها در اواسط بهار سال ۶۱۹ هجری خورشیدی/ ۱۲۲۲ میلادی یک زاهد چینی به نام چان جون بنا به دعوت چنگیزخان به خاطر تهیّهٔ داروی زنده‌گی جاویدانه برایش، به بلخ آمد و در راه از کنار ویرانه‌های بلخ در حالی عبور کرد که مردم آن به تازه‌گی شورش کرده از شهر گریخته بودند و صدای سگ‌ها از شهر به گوش می‌رسید. چان جون وارد لشکرگاه مغول‌ها که در نزدیکی شرق بلخ قرار داشت شد و در آن‌جا مدّتی با چنگیزخان به سر برد. (۱۹۰، ص ۲۴۲) چهل سال بعد از آن مارکوپولو، جهان‌گرد معروف اروپایی، از بلخ عبور کرد و دید که بلخ خاک‌توده‌یی بیش نیست. (۷۱، صص ۱۷۲ ـ ۱۷۳) در این بخش تکه‌هایی

[۱]- Tso-Hiuan-Wanf.
[۲]- Tchao-Hiuan.

از سفرنامه‌ها، خاطرات و گزارش‌های گردش‌گران شناخته‌شدهٔ جهان، منطقه و کشور را که در درازای تاریخ از بلخ دیدن کرده اند به ترتیب تاریخ سفر شان به بلخ مرور می‌کنیم. از نقل گزارش سفر هیوان تسانگ، زایر چینی، از بلخ در سال ۸ هجری قمری/ ۶۳۰ میلادی، آغاز می‌کنیم و سپس به ترتیب، سفرنامه‌ها، گزارش‌ها و خاطرات ابن بطوطه، دانش‌مند مراکشی، فیریه، ژنرال فرانسه‌یی، نیدر مایر، افسر آلمانی، رابرت بایرون، خاورشناس انگلیسی، ظفرحسن آیبک هندی، محمدّعلی ندوشن اسلامی، دانش‌مند ایرانی، سیّد میرزا حسین احسانی، فعّال فرهنگی افغانستان، و محمّدمهدی شیخ صرّاف، گردش‌گر ایرانی را برگ‌گردانی می‌کنیم و پابه‌پای آنان بلخ را درمی‌نوردیم و این سرزمین و جاذبه‌های گوناگون گردش‌گری آن را از نگاه آنان به نظاره می‌گیریم.

بلخ در سفرنامهٔ هیوان تسانگ

هیوان تسانگ[۱]یک زایر بودایی چینایی است که پیش از اسلام در سدهٔ هفتم میلادی سفری به فرارودان و تخارستان و بلخ و جنوب کوه‌های هندوکش داشته است و در جریان این سفر در ۲۷ ذوالحجّهٔ سال ۸ هجری قمری/ ۲۰ آوریل ۶۳۰ میلادی از بلخ دیدن کرده و در سفرنامهٔ خود از این سرزمین گزارش داده ا ست. آن بخش از این سفرنامه را که با بلخ ارتباط دارد، علّامه عبدالحی حبیبی، دانش‌مند معاصر کشور، از متن انگلیسی برگردان کرده و در تعلیقات کتاب «فضایل بلخ» چاپ کرده است که اینک در این‌جا نقل می‌شود:

«از خلم[۲]به طرف غرب رفتیم و به کشور پو ـ هو[۳](بلخ) رسیدیم. این مملکت شرقاً و غرباً در حدود ۸۰۰ لی و از شمال به جنوب قریب ۴۰۰ لی وسعت دارد. سرحد شمالی آن دریای آمو است و پای‌تخت آن قریب ۲۰ لی محیط دارد که «راجه گریههٔ کوچک»[۴]نامیده می‌شود و با وجودی که نهایت استوار و حصین است نفوس کم دارد. پیداوار اراضی این سرزمین گوناگون است و شمار انواع گل‌های خودرو و آبی آن مشکل است. در این‌جا تقریباً یک هزار دیر و سه هزار راهب است که دساتیر مذهب کوچک را پی‌روی می‌نمایند.

در خارج شهر به طرف جنوب‌مغرب، دیری‌ست موسوم به «نواسنگهارامه»[۵]که آن را یکی از شاهان سابقهٔ این سرزمین ساخته است. دانش‌مندان و استادان آیین بودا که در شمال کوه‌های برف‌دار

---

۱ ـ Hiuen Thsiang

۲ـ Ho _ Lin.

۳ـ Po _ Ho.

۴ ـ یعنی شهر شاهی کوچک یا پای‌تخت کوچک. (عبدالحی حبیبی)

۵ ـ یعنی معبد جدید و نوبهار = نوا + ویهاره. (عبدالحی حبیبی)

بزرگ[1]می‌زیند، و مؤلفان ساستراها[2]اند، فقط اندرین دیر سکونت گزیده و ریاضت‌های خود را در آن‌جا انجام می‌دهند.

در این دیر یک بت بودا وجود دارد که به جواهر گران‌بها تزئین یافته، و از همین‌روست که اکثراً آن را امرای حریص ممالک هم‌جوار غارت کرده اند. هم‌چنین در این معبد یک مجسّهٔ پی ـ شا ـ مین[3] وجود دارد که با تأثیرات روحی خود دیر و اطراف آن را حفاظت می‌کند. در این اواخر پسر خان یه ـ هو یا شه ـ هو[4]که به ترک‌ها تعلّق داشت شورش کرد، و به یه ـ هوخان اردوگاه خود را حرکت داده و با قبیلهٔ خود به قصد غارت این دیر و ربودن جواهر و اشیای گران‌بهای آن به راه افتاد. هنگامی که در میدان قریب دیر اردوگاه ساخت، شب‌هنگام در خواب دید که ویسره‌وانه دیوه به او چنین خطاب کرد: «به کدام قدرت چنین جرأت یافته‌ای که در پی انهدام این معبد شده‌ای؟» با این گفتار نیزهٔ خود را به سوی وی انداخت و بدنش را سوراخ نمود. خان از این حادثه سخت ترسیده و از خواب برخاست و به غایت اندوه‌گین شد و خواب خویش را به هم‌راهان بازگفت و برای جبران این خطاب به سوی دیر شتافت و از عابدان آن اجازت دخول و استغفار گناه خود خواست، ولی قبل از اخذ جواب بمرد.

در میان این دیر در دالان جنوبی بودا، لگن شست‌وشویی است که بودا استعمال می‌کرد. این لگن یک پیک (۱۰ پنت انگلیسی) ظرفیّت دارد، و الوان متنوّعهٔ آن چشم‌ها را خیره می‌کند. و مشکل است که نوعیّت طلا و احجار کریمه[یی را] ـ که این لگن از آن ساخته شده ـ تعیین کرد. و نیز در این‌جا یک دندان بودا موجود است که قریب یک انچ طول و در حدود ۸ یا نُه بر ده (۸ یا ۹ عشر) انچ عرض دارد. رنگ آن سپید مایل به زرد و پاکیزه و درخشان می‌باشد. و هم یک جاروب بودا از گیاه کا ـ شی (کاسا) است به طول دو فت و گردی هفت انچ، که دستهٔ آن با جواهر گوناگون مزیّن است، و به این متبرّکات سه‌گانه در هر شش روز صیام از طرف عوام و خواص ارادت‌مند، هدایا تقدیم می‌شود.

به شمال دیر ستوپه‌یی‌ست به ارتفاع تقریباً ۲۰۰ فت که به پلاستر الماس‌گون پوشیده شده و با مواد بسیار گران‌بهایی آراسته است، و در آن یک یادگار متبرّک (شی ـ لی) موجود بوده و گاهی خوارق الهی از آن دیده می‌شود.

به جنوب‌غرب این دیر یک «ویهارهٔ» افتاده است که از بنای آن چندین سال می‌گذرد و آرامش‌گاه مردمان وارد از فواصل بعید می‌باشد، که در آن مرد گزیده و دارای استعداد ممتاز دیده می‌شود. چون

---

[1] ـ مراد سلسلهٔ کوه‌های هندوکش است. (عبدالحی حبیبی)

[2] ـ (Sastras) شاستر در سنسکریت به معنی حکم و شریعت و قانون بود، و در این‌جا مراد کتاب‌های مقدّس احکام دینی است.(عبدالحی حبیبی)

[3] ـ (Vairavana Deva) وایسره وانه یا کوبیره در اتهرواویدا اصلاً سرپرست سیه‌کاران بدکردار بود که بعد از آن ربّ‌النّوع ثروت و خزاین و جواهر گشت و بر دست بودا راه راست را قبول کرد و مجسّمهٔ او سه پای و هشت دندان داشت و موکّل جهان بود. (عبدالحی حبیبی)

[4] ـ Yeh _ hu یا She _ ho .

دریافت مقامات چهارگانهٔ طریقت[1]این اشخاص مشکل است، بنابراین ارهت‌ها (روحانیون عالی‌درجت) هنگام مرگ خود قوّای روحانی خود را به کار انداخته و خارقه‌یی را نشان می‌دهند و کسانی که آن را مشاهده کنند، به افتخار آن اولیای فقید، ستوپه می‌سازند، و اکنون عدد آن به چندین صد می‌رسد. ولی چندین هزار مرتاض دیگری هم هست که به مقام قدسیّت (ارهتی) رسیده اند، مگر چون هنگام مرگ چنین خارقه‌یی از خود نشان نداده اند، یادگاری برای ایشان بنا نشده است. همین اکنون عدد مرتاضان این‌جا به صد نفر می‌رسد که روز و شب از ریاضت خسته‌گی ندارند، ولی تمییز سعید و شقی در بین ایشان مشکل است.

به شمال‌مغرب پای‌تخت به فاصلهٔ تخمیناً ۵۰ لی شهرک تی ـ وی[2]و به فاصلهٔ ۴۰ میلی شهرک پو ـ لی[3]واقع است و در هر یکی از این شهرک‌ها ستوپه‌یی به ارتفاع سه چانگ (۳۰ فت) بنا یافته است. و در فاصلهٔ ۷۰ لی غربی پای‌تخت، ستوپه دیگری‌ست که ۲ چانگ (۲۰ فت) ارتفاع دارد و زمان کسیاپه بودا[4]تعمیر گردیده است.

به طرف جنوب‌غرب پای‌تخت به سراشیب‌های کوه‌های پربرف ناحیّهٔ [؟] (سرپل کنونی) و به طرف جنوب‌غرب آن هو ـ شی ـ کین (جوزجان) و به فاصلهٔ ۶۰۰ لی بعد از مملکت تخاره، کشور فان ـ ین ـ نا (بامیان) واقع است.» (به نقل از منبع ۲۲۰، صص ۴۳۳ ـ ۴۳۶)

بلخ در سفرنامهٔ مارکوپولو

مارکوپولو،[5]جهان‌گرد شناخته‌شدهٔ جهان، (۶۴۲ ـ ۷۲۴ هجری قمری/ ۱۲۵۴ ـ ۱۳۲۴ میلادی)، در سدهٔ سیزدهم میلادی/ هفتم هجری قمری از سال ۶۶۹ تا ۶۷۴ هجری قمری/ ۱۲۷۱ تا ۱۲۹۵ میلادی هم‌راه با پدرش، نیکولو، و عمّش، مافئو، سفر دور و درازی را از زادگاه خود، ونیز، تا پکن در چین و برعکس انجام داد و در جریان این سفر پس از گذشتن از شهر شاپورگان از غرب که همان شبرغان کنونی است وارد سرزمین بلخ شد و سپس سفر خود را به سوی شرق ادامه داد. او از بازدید خود از شبرغان و بلخ چنین گزارش می‌دهد:

---

[1] ـ در آیین بودایی برای رهایی از قیود خواهش‌ها چهار مقام طریقت بود: اوّل ویترکه یعنی بحث در دانستن راستی؛ دوم ویچار یعنی حقایق؛ سوم تفکّر عمیق و سکون؛ چهارم سکون و تأمل و نروانه یعنی فنا. (عبدالحی حبیبی)

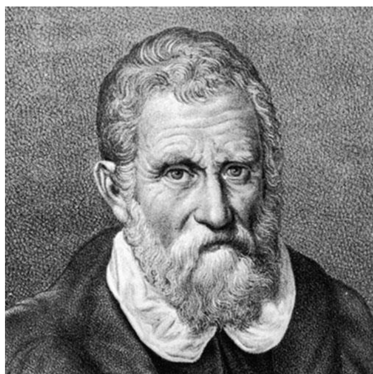
[2]- Ti _ wei.

[3]- Po _ li.

[4] ـ کسیاپه (Kasyara _ Buddha) در لغت به معنی سیاه‌دندان است که لقب روحانیون و قاریان کتب دین بود. (عبدالحی حبیبی)

[5] ـ Marco Polo

«شهر شاپورگان: پس از گذر از سرزمین‌ها و دره‌های زیبا و چراگاه‌های بسیار خوب که در آن میوه‌های فراوان به بار می‌آید، و طی مسافرتی شش‌روزه، به شهری می‌رسید که به آن شاپورگان می‌گویند. در این جا همه چیز یافت می‌شود، به‌ویژه به‌ترین خربزه‌های دنیا. هنگامی که خشک شوند، از عسل شیرین‌تر می‌شوند، سپس آن‌ها را برای فروش به سراسر دنیا می‌برند، این‌جا، برای شکار گونه‌های بسیاری از حیوانات نیز مناسب است.



شهر بلخ: بلخ، شهری بزرگ و باشکوهی است، در روزگاران پیشین بزرگ‌تر و نیرومندتر بود؛ امّا اکنون به وسیلهٔ تاتارها و دیگر اقوام ویران و خراب شده است. در آن روزگاران، ساخت‌مان‌ها و کاخ‌های بسیاری از سنگ مرمر وجود داشت که ویرانه‌های آن‌ها هنوز پابرجاست. می‌گویند در همین جا بود که اسکندر دختر داریوش را به هم‌سری برگزید.

پس از تَرک بلخ دوازده روز به سوی شمال‌خاور و شمال مسافرت خواهید کرد، بدون این که انسانی را ببینید؛ زیرا که آن‌ها به دژی که در کوه بنا شده پناه برده اند، و آن هم از ترس اقوامی که به آن‌ها حمله می‌کنند. در بین راه، آب و حیواناتی که برای شکار مناسب اند، یافت می‌شود. در این مناطق شیر نیز وجود دارد. در راه آذوقه‌یی نمی‌توان تهیّه کرد، پس باید هر آن‌چه را که نیاز دارید با خود به هم‌راه برید.» (۱۶۵، ص ۶۷؛ ۱۶۶، صص ۳۲ ـ ۳۳)

«پس از هفته‌ها سفر در بیابان، به مرز ایران، نزدیک رودخانهٔ آمودریا رسیدیم. زمین آن‌جا حاصل‌خیز و پربرکت بود، که این عامل، زمینهٔ رونق و شگوفایی شهرهای زیادی را فراهم می‌کرد. مخصوصاً عظمت و شکوه شهر بلخ مرا تحت تأثیر قرار داد. در حالی که با دیدن چندین ویرانه از کاخ‌های زیبا و خانه‌های مرمری در چنین مکانی به شگفت آمده بودم، پدرم و مافئو برایم توضیح دادند که پیش از این شهر بلخ پای‌تختِ پادشاهی قدرت‌مند بوده است:

اوّل پدرم شروع کرد: «بلخ، که در گذشته به آن باکترا می‌گفتند، در عهد باستان بزرگ‌ترین و زیباترین شهر باختر بود. این سرزمین پررونق و خوش و خرّم در جنوب به کوه‌های هندوکش و در شمال به آمودریا منتهی می‌شود. بیش از هزار و پانصد سال پیش، اسکندر کبیر، فاتح پرآوازهٔ مقدونی، این شهر را تحت سیطرهٔ خود درآورد و فرهنگ و آداب یونانی را در آن رواج داد.»

مافئو ادامه داد: «در این شهر بود که اسکندر با رُکسانه ازدواج کرد. هم‌چنین حکایت کرده اند که همین اواخر، اسپ‌هایی در این منطقه وجود داشتند که از نژاد بوکفال، اسپ جنگی و باوفای اسکندر، بودند و مانند آن اسپ، یک شاخ و یک ستاره بر روی پیشانی داشتند. نمی‌دانم که این داستان حقیقت

دارد یا نه، ولی نشان می‌دهد که در چه زمانی اسکندر کبیر در این سرزمین ردّ پایی از خود به جا گذاشته.»

یاد و خاطرهٔ اسکندر کبیر، سلطان باکترا، تا مدّت‌ها پس از عزیمت مان فکرم را مشغول کرده بود. تصوّر این قهرمان باستانی بسیار شگفت‌زده‌ام می‌کرد.

پیش‌روی ما به سمت شرق از میان درهٔ بسیار خطرناکی می‌گذشت که ساکنانش با پنهان‌شدن در کوهستان سعی می‌کردند خود را از گزند سارقان، آدم‌کُش‌ها و البته سربازانی که مرتّباً زمین‌های شان را ویران می‌کردند، نجات دهند. ما موفق شدیم بدون هیچ آسیب و خسارتی از این ناحیّه عبور کنیم، آن‌گاه راه مان را به سمت بدخشان ادامه دادیم....» (۱۸۹، صص ۳۶ ـ ۳۷)

بلخ در سفرنامهٔ ابن بطوطه

ابن بطوطه، گردش‌گر شناخته‌شدهٔ جهان اسلام، (۷۰۳ ـ ۷۷۰ هجری قمری/ ۱۳۰۴ ـ ۱۳۶۹ میلادی) در سدهٔ هشتم هجری قمری از سال ۷۲۵ تا ۷۵۴ هجری قمری/ ۱۳۲۵ تا ۱۳۵۳ میلادی از مراکش سفری به کشورهای جهان انجام داد و در جریان این سفر از راه ترمذ به بلخ آمد و پس از دیدن این شهر از راه کوهستان به هرات رفت. در سفرنامهٔ ابن بطوطه که توسّط دکتر محمّدعلی موحّد از زبان عربی به فارسی دری برگردان شده است می‌خوانیم:



«رودخانهٔ جیحون را گذشته به سوی بلاد خراسان حرکت کردیم. یک روز و نیم در بیابان شن‌زاری که اثری از آبادی در آن نبود راه پیمودیم تا به شهر بلخ رسیدیم. بلخ به کلّی ویران شده بود، لیکن منظرهٔ شهر چنان می‌نمود که گویی هنوز آبادان است؛ چه شهر بسیار وسیع و پرجمعیّت و بناهای آن مستحکم بوده و آثار مساجد و مدارس آن تا کنون هم برجای است. نقوش پایه‌های عمارات آمیخته با رنگ‌های لاجورد می‌باشد و می‌گویند لاجورد مال خراسان است که از کوهستان بدخشان به دست می‌آید و یاقوت بدخشی هم از همان جا است و عوام آن را بلخش تلفّظ می‌کنند و ذکر آن خواهد آمد.

بلخ را چنگیز لعین خراب کرد و تقریباً یک سوم مسجد شهر را به طمع گنجینه‌یی که گفته می‌شود در زیر یکی از ستون‌های مسجد نهفته است برانداخت و این مسجد از به‌ترین و وسیع‌ترین مساجد دنیا بوده و اگرچه مسجد رباط الفتح مغرب را از حیث بزرگی ستون‌ها می‌توان شبیه آن دانست، ولی مسجد بلخ از همه جنبه‌های دیگر زیباتر است.

تاریخ‌چهٔ مسجد: یکی از تاریخ‌دانان به من گفت که مسجد بلخ را زنی ساخته که شوهرش در زمان بنی‌عبّاس امیر آن شهر بود و داؤود بن علی نام داشت. و تفصیل قضیّه از این قرار بود که که خلیفهٔ زمان سر موضوعی بر مردم بلخ خشم گرفت و فرمان داد تا آن مردم را جریمه‌یی هنگفت بکنند. مأمور خلیفه چون به شهر بلخ رسید زنان و کودکان شهر مجتمع گشته پیش زن امیر رفتند و شکایت کردند. آن زن جامهٔ خود را که مرصّع به گوهرهای گران‌بها و قیمت آن از جریمهٔ مقرّر بیش‌تر بود نزد مأمور خلیفه فرستاد و گفت که این جامه پیش خلیفه ببر که من آن را به ملاحظهٔ ضعف و بی‌نوایی مردم بلخ به جای ایشان بخشیدم. چون خلیفه از این داستان مطلّع شد شرم‌زده گشت و گفت چه‌گونه بوَد که زنی از خلیفه کریم‌تر باشد و مثال داد که مردم بلخ را از جریمه معاف دارند و جامه را به خود آن زن برگردانید و خراج یک سال را نیز بر مردم شهر بخشید.

چون جامه را پیش آن زن بردند، سؤال کرد که آیا چشم خلیفه بر این لباس افتاده است؟ گفتند، بلی. گفت، لباسی که چشم نامحرم بر آن افتاده در بر نخواهم کرد، و بفرمود تا آن را بفروشند و از قیمت آن مسجد را با زاویه و رباطی که روبه‌روی آن است بسازند. این مسجد را از سنگ‌های کذان (یک نوع سنگ نرمی است) ساخته اند و رباط مزبور تا کنون هم معمور است. می‌گویند بهای جامه چندان بود که پس از این همه خرج‌ها به اندازهٔ ثلث آن زیادی آمد و آن را زیر یکی از ستون‌های مسجد دفن کردند تا اگر بعدها نیاز به مرمت مسجد افتاد از آن استفاده کنند؛ و همین بود که چنگیز را واداشت تا قریب یک سوم مسجد را ویران کرد و چون چیزی به دستش نرسید از تخریب باقی خودداری نمود.

مزارات بلخ: در بیرون بلخ قبری هست که می‌گویند از آنِ عُکّاشَه بن مِحصَن‌الاسدی می‌باشد. وی از صحابهٔ حضرت رسول بود و روایت شده است که او را بدون حساب به بهشت خواهند برد. این مقبره زاویهٔ بزرگی هم دارد که ما در آن منزل کردیم. بیرون زاویه برکهٔ آبی عجیب قرار دارد که درخت گردوی بزرگی بر کنار آن هست و مسافرین در موسم تابستان زیر سایهٔ آن منزل می‌کنند. شیخ این زاویه موسوم به «حاجی خُرد» مردی نیک بود و ما را به تماشای مزارات شهر برد. از جملهٔ این مزارات قبر حزقیال نبی بود که قبّهٔ خوبی داشت. قبور بسیاری منسوب به صحابه را نیز زیارت کردیم که اکنون درست به یاد ندارم. در این شهر خانهٔ ابراهیم ادهم را دیدیم که خانهٔ بزرگی بود و با سنگ سفید شبیه به سنگ‌های کذان ساخته شده و مزرعهٔ زاویه در کنار آن خانه بود که اگر می‌خواستیم درون آن برویم می‌بایستی از وسط مزرعه عبور کنیم و ما نخواستیم وارد کشت‌زار بشویم. این خانه نزدیک مسجد جامع واقع شده است.

پس از آن که بلخ را ترک گفتیم هفت روز در جبال قهستان راه پیمودیم تا به شهر هرات رسیدیم. این راه قرای بسیار و آباد و آب‌های جاری و درختان سرسبز داشت. بیش‌تر این درختان انجیر بودند و در زوایای متعدد این نواحی جمعی از صلحا و مردان خدا ساکن بودند.»[۱](۳، صص ۴۶۱ ـ ۴۶۳)

بلخ به گزارش فیریه، ژنرال فرانسه‌یی

فیریه، ژنرالی فرانسه‌یی، در سال‌های۱۲۲۳ ـ ۱۲۲۵ هجری خورشیدی/ ۱۸۴۵ ـ ۱۸۴۷ میلادی در زمان امیر دوست‌محمّدخان، سفری به استان‌های شمالی افغانستان و از جمله در بلخ داشته و جریان این سفر را در سفرنامهٔ خود نگاشته است. این سفرنامه حدود نیم سده پیش به زبان انگلیسی منتشر شد. بخشی از این سفرنامه که با استان‌های شمالی افغانستان پیوند دارد در سال ۱۳۹۲ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۳ میلادی توسّط سیّد مسعود حیدری، یک تن از دانش‌مندان استان سر پل، به زبان فارسی دری برگردان و به کوشش احمدجاوید جاوید انتظار از سوی انتشارات فریغونیان در سر پل منتشر شده است که در این‌جا تکه‌یی از آن که دربارهٔ سرزمین بلخ است نقل می‌شود:

«چهارم جولای، ده فرسنگ: [شهر بلخ] در امتداد جلگه‌یی که از طرف چپ نزدیک به کوه‌های نه‌چندان بلند که از آن جوهای آب جاری است، قرار دارد. این جوها راه را در هر چند قدمی از هم جدا می‌سازند و بعضی اوقات باتلاق‌هایی از گِل و لای تشکیل می‌شوند. اسپ‌های مان به بسیار مشکل از آن عبور می‌کرد[ند]. تقریباً [در فاصلهٔ] دو فرسنگ از بلخ، راه‌نمایان ما از شاه‌راه بیرون شدند [و] در حالی که از یک جادهٔ پیچ و تاب‌دار به آن‌سوی کشور می‌گذشتند، به من توصیّه نمودند تا به دنبال آن‌ها بروم. بدیهی است که پرسیدم، دلیل این مانور چیست؟ جواب این بود که : «اگر می‌خواهی به بخارا بروی، راه در مقابل تو است.» من گفتم: چرا؟ ما بخارا را با سفر پانزده‌روزه پشت سر گذاشتیم. همسفر مان گفتند: «درست است؛ امّا عایدات حاکم بلخ، میرصدور، اندک است و او می‌کوشد تا از طریق وضع‌نمودن مالیات بالای اسپ‌ها و اثاثیه، خود را تقویّه نماید و هم‌چنین از هر مسافر حق‌العبور می‌گیرد. به خاطر رسیدن به این هدف از طرف جنوب شهر شدیداً پاس‌داری می‌گردد و هر کس به دقّت، به خاطر این که از اثاثیهٔ آن‌ها ممکن است به بلندترین قیمت مالیه گرفته شود، بازرسی می‌شود. اگر تو از مامورین به خاطر دیدن کتب، لباس‌ها و غیره وسایلت که ما چند روزی در نزد تو دیدیم اعتراضی نداشته باشی، بسیار خوب، برو! امّا مطمئناً توقیف شده به بخارا فرستاده خواهی شد. بنابراین

[۱] ـ مترجم این کتاب در توضیح «قهستان» در پانویس نگاشته است: «به نظر می‌رسد که مقصود ابن بطوطه جبال غرجستان است، زیرا قهستان در مغرب هرات واقع شده است و تا نواحی همدان و بروجرد امتداد دارد.»؛ امّا به نظر نگارندهٔ این اثر، (صالح‌محمّد خلیق)، «قهستان» در این جا با توجّه به مسیری که ابن بطوطه یاد کرده است، دقیقاً همان شهرستان کنونی«کوهستان» استان «سر پل» افغانستان است. در مورد معرفی «حاجی خُرد» آورده است: متن: یعرف بالحاج خرد و هو الصغیر.»

ما تو را از رفتن هش‌دار می‌دهیم؛ زیرا ما نمی‌خواهیم که آن سرنوشت شوم را که ناچار باید با تو شریک شویم متقبّل شویم. با ما از اطراف شهر بیا تا به خرابه‌هایی که در قسمت شمال قرار دارد برسیم و خود را میان آن، دور از انظار پنهان سازیم. ما آذوقهٔ کافی برای هر سه شما داریم و اسپ‌ها با خوردن سبزه اکتفا خواهند کرد. فلهذا ما همه خوب استراحت نموده به سلامتی به طرف حکومت مهمان‌دوست خلم پیش خواهیم رفت. با ما سفر کن که ما لحظه‌یی هم تو را تنها نخواهیم گذاشت؛ امّا اگر تو به هر خطر غیر ملزوم سماجت کنی، برو، خداوند تو را حفظ کند!» با چنین استدلال اصرارورزیدن ناممکن بود. بناءً مشورهٔ ایشان را به خاطر سهولت خودم پذیرفتم؛ در حالی که خیلی از ندیدن این شهر باستانی که اهل آسیا آن را به نام مادر شهرها یا امّ‌البلاد یاد می‌کنند غم‌گین بودم و افسوس می‌کردم؛ چون آرزو داشتم از این شهر بازدید کنم.

بعد از یک دوره به خرابهٔ مذکور رسیدیم و در بقایای یک مسجد بزرگ جا گرفتیم؛ جایی که چیزی و احدّی ما را اذیّت نمی‌کرد. یک نهر آب از بین آن می‌گذشت و اسپ‌ها در کنار آن آرمیدند. بعد از یک صبحانهٔ خودمانی و صمیمانه دراز کشیدیم و خوابیدیم، تا این که بتوانیم به پیمودن مسیر ده‌فرسنگی که ما را به خلم می‌رساند موفق شویم. نزدیک‌های عصر به گردش در خرابه‌های اطراف مان اقدام نمودم. آن‌ها مساویانه با خشت‌های خام و پخته ساخته شده بودند؛ امّا خشت‌های پخته به اندازهٔ غیر معمول [بودند]. چند دانهٔ آن[ها] را که به اندازهٔ ۲۰ در ۱۵ انچ بود[ند] برداشتیم. کیفیّت بعضی از آن‌ها بسیار خوب و سخت و تقریباً مثل سنگ؛ امّا خیلی نادر، بود و روی آن‌ها خطوطی میخی را مشاهده نمودم. قلعه‌یی که ما در نزدیکی آن منزل گرفته بودیم، یک حصار مربع‌شکل است و در هر گوشهٔ آن یک منارهٔ کوچک قرار دارد. این قلعه روی یک بلندی مصنوعی قرار دارد و کاملاً متروک بود. و هم‌چنین مساجد، مدارس و یک بازار بسیار طویل به حالت زیبایی قرار دارند. تشخیص ساخت‌مان‌های مربوط دوره‌های مختلف این شهر آسان است. راه‌نماها مرا اطمینان دادند که قسمت جنوبی [شهر] دارای ۳ یا ۴ هزار نفر نفوس با مسجدی بزرگ، یک بازار کلان و کاروان‌سراهایی متعدد است. ۲۰ سال قبل در آن‌جا بقایای چندین خانهٔ خوب بین خرابه‌ها وجود داشت؛ امّا تعدادی از آن‌ها از اثر باران فروریخته و کوزه‌های مملو از طلّا که در داخل دیواره‌ها مخفی بود[ند] نمایان شد[ند]. ساکنین قسمت جنوبی [شهر] به امید به‌دست‌آوردن دفینه‌هایی بیش‌تر، به تخریب تمام آن‌چه که باقی مانده بود[ند] اقدام نمودند. به هر حال، زحمت ایشان به هدر نرفت؛ زیرا خشت‌هایی را که از آن[جا] به دست می‌آوردند به کسانی که در شهر جدید آبادی می‌کردند، می‌فروختند. واضح است که قلعه در مرکز و [در فاصلهٔ] یک ساعت دورتر از قلعهٔ کهنه در قسمت شمال، قرار دارد. این قلعه مقرّ ایشان صدور، حاکم این شهر، است....

بلخ، نخستین پای‌تخت شاهان فارسی بود؛ امّا اصل آثار آن در جریان دوره‌هایی تاریک کاملاً از بین رفته است. مؤلّفان مشرق‌زمینی در عموم، اساس آن را به کیمور (کیومرث) اوّلین شهزادهٔ سلسلهٔ

پیش‌دادی نسبت می‌دهند. امّا دو یا سه تن استند که این شالوده را به «تهمورث» نسبت می‌دهند. اسکندر کبیر آن را به شکل یک حکومت مترقّی بنا نهاد. و این شهر در یک برهۀ طولانی بین ایّام قهرمان مقدونی و چنگیزخان، که این شهر را با خاک یک‌سان کرد، یکی از بزرگ‌ترین شهرهای قارۀ آسیا به شمار می‌رفت. تازه کم کم از این واقعۀ خوف‌ناک بدر می‌آمدند که دوباره توسّط سیاست زیان‌بار تیمور مسخّر شد و جنگ‌های طویل‌المدّت اخلافش آخرین ضربت [را] به کم‌ترین رفاهی که باقی مانده بود وارد کردند، که بازیافتن ارزش قبلی آن بسیار دشوار خواهد بود. قلم‌رو بلخ با حاصل‌خیزی وآب فراوان، تنها به نفوس بیش‌تری نیاز دارد که به حاصل‌خیزترین منطقه در آسیا مبدّل شود. حتّا در حالت فعلی‌اش یکی از پربارترین مناطق است و چندین ولایت را، زمانی که محصولات شان کافی نباشند، با حبوبات خود تأمین می‌کند. بسیاری از روستاهایی که از طرف شمال به جوار دریای آمو و از طرف جنوب به سلسله‌کوه‌های [تا] چهار فرسنگ دورتر از شهر [می‌پیوندند] و [در] دو طرف دیگر از شرق به غرب از مزار تا آقچه گسترده اند و مردمان بسیار خوب دارند مربوط به حکومت بلخ اند. این آخرین شهری است که هم حاکمیّت امیر بخارا را به رسمیّت می‌شناسد و هم از حاکم بلخ که خراج‌گزار میرولی خُلمی است اطاعت می‌کند. یقیناً که این یک امتزاج خارق‌العادۀ سیاست‌ها و یک دست‌اندازی سیاسی، امّا هم‌نوا با عادات ناراستی و دسیسه‌سازی این فرمان‌روایان می‌باشد. فریب‌دادن وگول‌زدنِ یک‌دیگر مزۀ زنده‌گی آن‌ها است.

موقعیّت دل‌پذیر و نافع مادر شهرها در قلب یک جلگۀ باشکوه، ارچند به کشت و کار و تجارت مساعد است، در معرض یک بدبختی اندوه‌گین قرار گرفته به ستون فقرات ستیزه‌جویی‌های امرای خلم و بخارا مبدّل شده است و سپاه‌های بی‌باک آن‌ها تقریباً هر سال به خاطر به‌دست‌آوردن حاکمیّت منطقه درگیر می‌شوند. ایشان صدور، میرولی خلمی را در سال ۱۸۴۵ میلادی [(۱۲۶۱ هجری قمری])] به رسمیّت شناخت. وی (ایشان صدور) نیرویی [متشکّل از] ۲۵۰۰ نفر سواره و ۱۰۰۰ نفر پیاده در اختیار خود دارد. نیروی سواره از لحاظ اسپ‌های بلخ که از نسل اسپ‌های ترکمن اند از کیفیّتی عالی برخوردار است.

ساعت هشت عصر، خود را به قدر کافی راحت حس می‌کردیم. به اسپ‌ها سوار شدیم و به آرامی از این خرابه‌های دل‌نشین حرکت کردیم و کسی را ندیدیم تا مسیر مان را از وی جویا شویم. نمی‌دانم برای اظهار خوشی‌یی که از جان سالم بدربردن از دست تروریست‌های امیر بخارا احساس می‌کردم چه بگویم؟ من سفر خود را به طرف امارت وی انجام دادم. از این که در حین به قتل‌رسیدن بی‌رحمانه و فراموش‌ناشدنی ستودارت، کونولی و نسیلی نتوانسته بودم کمک شان کنم در خود اضطرابی حس می‌کردم. برای من [پیمودن این] راه بی‌خطر [نسبت به] آن راه به طور قابل ملاحظه‌یی سهل شده بود. اگرچه موجودیّت کولرا که مغز همه را تسخیر کرده بود و [نیز] تغییر قیافۀ من، بیش‌تر مرا حراست می‌کرد[ند]؛ امّا با آن‌هم اگر عبدالعزیزخان دو نفر را با من نمی‌فرستاد بدون اکتشاف، رسیدن به مقصدم

ناممکن می‌شد. برعکس بین اهل کشور شان صداقت نهایتاً کم بود و به التماس خود را چنین نشان می‌دادند که مرا از هر خطر ممکن مراقبت می‌کنند، و از این که به هر درد سری که سلامتی‌ام را تهدید کند مواجه نشوم، تردید داشتم.... ما به مشکل از خرابه‌ها بیرون شدیم. موقعی که خود را به زمین زرع‌شده‌یی که توسّط مجرای بزرگ آب به دو بخش تقسیم شده بود، یافتیم، یک ساعت را در برگرفت تا از روی آن سواره گذشتیم. با تاریک‌شدن هوا در هنگام شام، با بسا مشکلات برخوردیم تا از آن‌جا عبور کنیم. دشت تا «مزار» و حتّا تا آن‌سوی «مزار» کشت و زرع شده بود.

مزار: پنجم جولای ـ دو فرسنگ: یک قریهٔ محصور، ... که دربرگیرندهٔ دو صد خانه می‌شود.... ایشان شجاع‌الدّین [که] فرمان‌دار مستقلّ این منطقه است نیروی کوچکی در اختیار خود دارد ـ فقط ۲۵۰ اسپ‌سوار ـ امّا در صورت لزوم می‌تواند ۱۰۰۰ نفر را مسلّح کند.

زیارت مزار در عموم در نزد مسلمانان مورد تقدیس است و خصوصاً توسّط فرقهٔ شیعه.... این مسجد توسّط... شاه هرات ساخته شده بود و در جوف آرام‌گاه شاه مردان قرار داشت. [این آرام‌گاه] دارای عایداتی هنگفت است؛ میراث‌های زاهدان متّقی و تحایف زایرین. آن‌ها [(عواید)] برای طعام‌دادن به جماعتی از مساکین که از مناطق مختلف خان‌نشین[های] آسیای مرکزی سفر می‌کنند تا به سخاوت علی زنده‌گی کنند، [به مصرف می‌رسند]. ما در مزار مدّت یک ساعت در یک کاروان‌سرای توقّف کردیم. از این منطقه یک مسافر می‌توانست بدون گذشتن از خلم و ایبک، از جادهٔ منتهی به شهرک تاش‌قرغان که از مربوطات خلم است [و] در هفت‌فرسنگی مزار به طرف جنوب قرار دارد، به بامیان برسد. این کوتاه‌ترین راه به کابل است. امّا ... در این حال راه خلم با وجودی که گردنهٔ آب‌دو در آن‌سوی مزار محلّ رفت‌وآمد دزدانی است که به کاروان‌ها حمله می‌کنند همیشه مقدّم قرار داده می‌شود. ما خوش‌بخت بودیم که بدون کدام حادثه‌یی از آن‌جا عبور کنیم. جاده تا خلم بیابان است.

خلم ـ پنجم جولای ـ هشت فرسنگ: [خلم] در آن‌طرف یک جلگهٔ لم‌یزرع قرار دارد. در مسیر بین مزار و این محل، یک تعداد تپه‌های خاکی موجود بودند و بین آن‌ها ده‌کده و کاروان‌سرای آب‌دو از عهد باستان قرار داشت. فی‌الحال هر دوی آن‌ها غیر مسکونی بوده به خرابه مبدّل شده اند.

بعضی از جغرافیه‌دانان، خلم را به طور غلط به نام «خلوم» یاد می‌کنند. خلم، نخستین نامی است که این شهر را در آسیا بدان نام می‌شناسند. این شهر روی زمینی هموار قرار داشته و متشکّل از چهار یا پنج ده‌کده است که در حال حاضر یک چهارم شهر را تشکیل می‌دهند و با یک‌دیگر توسّط باغ‌ها وصل شده اند. خلم دارای بازارها، کاروان‌سرای‌ها و حمام‌ها است و نفوس آن شاید به ۱۵ هزار نفر برسد. حصاری که در یک بلندی ساخته شده است، مقرّ محمّدامین‌خان، یک فرمان‌ده مقتدر، است که لقب «میرولی» را به خود می‌دهد. این فرمان‌ده مقام فعلی‌اش را در سال ۱۸۳۶ [(۱۲۵۴ هجری قمری)] به دست آورد. قبلاً در آن عصر یک والی معمولی بود، بدین معنی که حاکم شهر خلم بود.... امین‌خان بعد از مرگ مرادبیگ بر سر قدرت آمده بود. تابعانش مدیریّت او را تمجید می‌کنند، در حالی

که وی پست‌تر از سایر فرمان‌دهان حقّه‌باز است. عقیدهٔ نیکش در آن روستاها یک مثل شده است. حکومت خلم نفوذ خاصّی را در اطراف آن مناطق اِعمال می‌کند و نسبت به کابل، هرات یا بخارا به درجهٔ دوم قرار دارد. ساکنان آن از اکثریّت تاجیک می‌باشند، امّا میرولی خودش یک اوزبیک است. نفوس آن به ۷۰ هزار نفر می‌رسد. عایدات امارت خلم بالغ بر ۲۴ هزار لیره در نقره و تقریباً ۵۰ هزار لیره در تولید غلّه است که در یک دِه قابل توجّه ا ست. سپاهی که در اختیار دارد به ۸۰۰۰ سوار و ۳۰۰۰ پیاده می‌رسد و از این تعداد ۸۰۰۰ نفر آن به اصطلاح پرسنل کادر منظّم استند. در بین آن‌ها تعداد قلیلی از جمعیّت ایماق شامل اند که انگلیس‌ها در زمان اشغال کابل به آن‌ها تعلیمات نظامی داده بودند. وقوع شورش در سال ۱۸۴۱ میلادی [(۱۲۵۷ هجری قمری)] در شهر خلم، آن‌ها را ناگزیر ساخت تا با یک تعداد عساکری که بخشی از اردوی بریتانیا را تشکیل می‌دادند و هم‌چنین به توپ‌خانهٔ میرولی خدمت می‌کردند، عقب‌نشینی کنند. این توپ‌خانه از ده بخش تشکیل می‌شود: چهار تای آن را که محمّداکبرخان بعد از شکست‌خوردن از انگلیس‌ها در بت‌خاک، با خود آورده بود از به‌ترین آن‌ها بودند؛ و شش تای دیگر را که نادرشاه و احمدشاه سدوزی با خود آورده بودند کهنه و از کارافتاده بودند. گنج‌ولی پسر میرولی حاکم بدخشان؛ و رستم‌خان پسر مرادبیگ، حکم‌ران اسبق خان‌نشین، به نام میرولی حاکم کندز است.

دریایی که از خلم می‌گذرد به نام شهر مسمّا است و قبل از این که به دریای آمو برسد به منظور آب‌یاری از آن استفاده می‌شود. برحسب عادت، احتیاط و آسوده‌گی همیش‌گی خود، در یک مکان دورتر ـ به خاطر دوری از پرسش‌های ساکنین، چادر زدم؛ امّا زمانی که با یک افشاری که سه هفته قبل مرا در هرات دیده بود مواجه شدیم و فکر می‌کرد که مرا شناخته است، به مشکل خود را زیر سایهٔ یک درخت توت گرفتیم. هر چند من و هم‌راهانم وی را تکذیب کردیم باز هم او مشکوک بود و به بازجویی پافشاری می‌کرد. وی در مورد یک دکتر اروپایی سخن گفت که مسلمان شده بود و در مزار زنده‌گی می‌کرد؛ ولی خاطرنشان کرد که این دکتر از تبار ۲۵ یا ۳۰ مرد انگلیسی که وی فکر می‌کرد در آن شهر تبعید شده اند و از مصارف زیارت تغذیه می‌کردند نبود. وی ما را از توقیف انگلیسی‌های دیگری در «باج‌گاه»، در «حضرت امام» و جاهای دیگر نیز خبر داد. من تنها یک راه داشتم تا حقیقت معلومات وی را امتحان کنم و آن این بود که در خلم تنها هندی‌هایی را دیده بودم که در خدمت میرولی بودند. به هر حال، امکان داشت انگلیسی‌ها نیز با آن‌ها بودند، امّا جرأت نکردم تا جدّیانه پرس‌وجو را با این که به درد آن مردم بی‌چاره نمیخورم ادامه دهم و اگر چنین باشد باز هم چرا بی‌جهت با خطر سرنوشت شوم آنان خود را سهیم بسازم. این شخص پیش‌نهاد کرد تا به خاطر من با آنان گفت‌وگو کند، امّا من جرأت نکردم تا به وی که کاملاً بیگانه بود اعتماد کنم. وی به آسانی می‌توانست به خاطر انعام ناچیزی مرا فریب دهد، بناءً مداخلهٔ وی را رد کردم با عرض این که یک مسلمان خوب مثل من نمی‌تواند نگران یک کافر باشد. او تقریباً یقین حاصل کرد (حدّ اقل چنین فکر می‌کردم) که مرا هیچ‌گاهی ندیده

بود و من از بخارا آمده ام و به سوی خانوادهٔ خود در پیشاور برمی‌گشتم. با حسّ کنج‌کاوی‌یی که در من برانگیخته شده بود؛ علی‌رغم خطر مصیبت‌هایی که امکان داشت بر من پیش بیاید، داخل شهر رفتم، با این اطمینان که در صورت دیدن کدام انگلیسی وی را از چهره بشناسم؛ زیرا آن‌ها از هندی‌ها، افغان‌ها و اوزبیک‌ها به کلّی متمایز بودند. با پای پیاده با یکی از هم‌راهانم وارد بازار شدم. امّا کوشش من برای یافتن نشانه‌هایی از موجودیّت انگلیسی‌ها در آن‌جا، به نتیجه‌یی نرسید. ارچند بسیاری از باشنده‌گان خلم، هرات و مشهد برایم صحّت این معلومات را تأیید کرده بودند.

پس از یک ساعت سرگردانی و رفتن از این سو به آن سو، خواستم با یک پیاله چای خسته‌گی خود را رفع کنم و وارد یکی از دکان‌های پرجمعیّت شدم که نوشابه مورد نظر را می‌فروخت شدم. دکان‌دار وارد پس‌خانه شد و با دو جام کلان لب‌ریز برگشت. جام را با اشتهای فراوان به لب بردم و امّا با نوشیدن اوّلین جرعه گمان گردم که مسموم شده باشم. بقّال بدبخت آن را از چای و مسکهٔ گندیده به جای شکر درست کرده بود. وی هم‌چنین باز هم از همان چای در مقابلم گذاشت و من ناگزیر آن را نیز با تظاهر به رغبت سرکشیدم، در حالی که هم‌راهم فارغ‌بال از این نوشیدنی کم کم می‌خورد و لذّت می‌برد. در همین هنگام گوش‌دادن به گفت‌وگوی مرد تازه‌واردی که در راه در رویارویی نیروهای خلم و کابل زخم برداشته بود هش‌دار دیگری بود که بر رنجشم افزود. او غیر از خطرات مسیر پیمودهٔ خود صحبتی نداشت و می‌کوشید تا یکی از هم‌صحبتان خود را از رفتن به کابل باز دارد. وی می‌گفت که در سفر به این راه باید غارت‌شدن و برهنه‌شدن را باید حتماً پذیرفت. هیچ کسی نمی‌تواند ره‌زنان را از این کار شان باز دارد. آنان دوست و دشمن را بی‌رحمانه می‌کُشند و تاراج می‌کنند. ربی که مثل من علاقه‌مند صحبت او شده بود خود را به این گفت‌وگو سهیم کرد و به این ترتیب با نهایت تأسّف این معلومات نارضایت‌بخش را به دست آوردیم:

جنگ بین میرولی و دوست‌محمّد، امیر کابل، ارچند به دلیل کشیده‌گی مهمّی صورت گرفته بود، امّا قضیهٔ بزرگی نبود. زمانی که دوست‌محمّد در مقابل امیر بخارا اعلان جنگ کرد، از میرولی اجازهٔ عبور از قلم‌رو او را خواست، با سرپیچی میرولی از این امر برخورد. همان بود که امیر کابل تصمیم گرفت تا به زور به این کار دست بزند. به این منظور، افغان‌ها آن ده‌کده را مورد تاخت و تاز قرار می‌دادند و اگر نیروی کافی می‌داشتند در آن مستقر می‌شدند. این بود علّت اصلی جنگ. امّا به گفتهٔ مستحضران، دوست‌محمّد از سوی پسرش، وزیر اکبرخان، تحت فشار قرار گرفته بود. وزیر اکبرخان، زمانی که در خلم در تبعید به سر می‌بُرد، عاشق یکی از کنیزان میرولی شده بود و هنگامی که به کابل باز گشت، او را با خود برد. امّا کنیزک زیبا دوباره نزد ارباب خود به خلم فرار کرد. میرولی پس از آن، گنج باز یافته‌اش را کم‌تر اجازهٔ غیابت از حضورش می‌داد. اکبرخان برای دوباره به‌دست‌آوردن وی مُصر بود، ولی خودداری میرولی از این امر، موجب جنگ شد. این دو لشکر قبلاً نیز چندین مرتبه با هم جنگیده و پیروزی‌هایی به دست‌آورده بودند. مثلاً سردار محمّداکرم‌خان، پسر دیگر دوست‌محمّد که کابل را تحت

فرمان خود داشت، ده‌کدهٔ پرتپه‌یی را در مقابل بامیان به اشغال خود درآورد. نیروهای خلم در ناحیّه‌یی در آن‌سوی سیغان، در موقعیّت‌هایی که خیلی مستحکم اند و از منطقهٔ صعب‌العبوری می‌گذرند، مستقر شده بودند.

شنیدن این خبرها مرا بی‌اندازه خشم‌گین ساخت و دوباره به خیمه‌های خود برگشتیم تا با درنظرداشت این حالات نامناسب تصمیم به‌تری اتخاذ کنیم. هنگامی که ما هنوز به مزار نرسیده بودیم این درگیری چنان به گونهٔ ناگهانی به پایان رسیده بود که ما از آن اطّلاعی نیافتیم، امّا همان وقت می‌شنیدیم که مصالحه‌یی صورت خواهد گرفت. بنابراین زمانی که از حالت واقعی اطّلاع حاصل کردیم به نومیدی مان افزوده شد. در یک لحظه به فکر رفتن به کشمیر از طریق کافرستان شدم که قبیله‌یی سیاه‌پوش در آن بودوباش داشتند. امّا پس از این، راه‌نمایان مرا هم‌راهی نمی‌کردند و در واقع آن‌ها مسیر را بلد نبودند و مقصد اصلی آن‌ها رسیدن به کابل بود. در این صورت، باید با تبدیل لباس از خلم دور می‌شدیم و برای عبور از روستایی ناشناس راه‌نمای دیگری پیدا می‌کردیم. این که آیا می‌توانستم از عهدهٔ این کار برآیم معلوم نبود. سرانجام تصمیم گرفتیم که تا حدّ ممکن به راه خود ادامه دهیم و در راه هیچ تأخیری بی‌جا نکنیم. برای این که از حسّ کنج‌کاوی مردم در امان باشیم، راه خود را شبان‌گاه از میان ده‌کده‌یی که از اثر درگیری و مرض کولرا ویران شده بود انتخاب کردیم. اشتیاق بس عجیب اهل آسیا به شناخت افراد ناشناس باورنکردنی بود. سر راه هر کسی به خود حق می‌داد تا هر چیزی را که می‌خواهد بپرسد و علاوه براین انتظار جواب را نیز داشتند. و اگر جوابی نمی‌دادی به تصوّر این که شاید آدمی حقّه‌باز، جاسوس و یا دزد باشی، پیاده‌ات می‌کردند. خوش‌بختانه تاریکی شب به ما کمک کرد تا بدون این که توجّه مردم را به خود جلب کنیم حرکت کنیم؛ در حالی که راه‌نمایان ما پیش از پیش برای اشخاص فضول پاسخی را آماده کرده بودند و آن این که ما از آن سوی سیغان از افراد اوزبیک‌خان استیم و برای این که با ایشان یک‌جا شویم سفر می‌کنیم....» (۱۴۸، صص ۱۲ ـ ۲۳)

بلخ به گزارش نیدرمایر

اُسکارفُن نیدرمایر،[۱] افسری آلمانی، هم‌راه با گروهی از هم‌کاران خود در سال‌های ۱۲۹۴ و ۱۲۹۵ هجری خورشیدی/ ۱۹۱۵ ـ ۱۹۱۶ میلادی برای انجام‌دادن مأموریتی سیاسی به ایران و از آنجا به افغانستان آمد و پس از سفر به هرات و کابل و دیدار با امیر حبیب‌الله‌خان، پدر شاه امان‌الله، در هنگام بازگشت، با عبور از کوه‌های هندوکش سرزمین بلخ را نیز درنوردید و خاطره‌های این سفر خود را در سال ۱۳۰۴ هجری خورشیدی/ ۱۹۲۵ میلادی در برلین نوشت و منتشر کرد.

---

۱ ـ Niedermayer Oskar

این خاطره‌ها توسّط کی‌کاووس جهان‌داری به زبان فارسی دری برگردان و بار نخست در سال ۱۳۶۳ هجری خورشیدی/ ۱۹۸۴ میلادی با عنوان «زیر آفتاب سوزان ایران» توسّط نشر تاریخ ایران و برای بار دوم با عنوان «خاطرات نیدرمایر (زیر آفتاب سوزان ایران)» از سوی انتشارات اساطیر در سال ۱۳۸۰ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۱ میلادی در تهران منتشر شد.



او در این سفر بعد از کابل ره‌سپار بلخ شد و در ۱۱ خرداد ۱۲۹۵ هجری خورشیدی/ ۱ ژوئن ۱۹۱۶ میلادی به سمنگان رسید و در آن‌جا در توقّفی یک‌روزه از بنای تاریخی «تخت رستم» دیدن کرد و سپس با عبور از تنگی خلم وارد سرزمین بلخ شد:

در این‌جا تکه‌یی از متن این کتاب که با بلخ و نواحی آن ارتباط دارد نقل می‌شود:

«در جنوب تاش‌کورگان [(تاش‌قرغان/ خلم)]، راه از کنار رود و از میان دروازهٔ سنگی عظیمی می‌گذشت که دیواره‌های تقریباً عمودی آن چندین صد متر سر برافراشته بود. بین تپه‌های کوچکی از ریگ و سنگ، باغ‌های میوهٔ یکی از مهم‌ترین آبادی‌های... باکتریای قدیم (بلخ) گسترده بود، یعنی تاش‌کورگان [(تاش‌قرغان)]که در گذشته به آن خُلم می‌گفته اند.

در قصر امیر که در خارج از آبادی اصلی بر دامنهٔ کوهی به آراسته‌گی و زیبایی تمام ساخته شده بود برای ما اتراق‌گاه فراهم کرده بودند. هرچند که هوا در اثر وزیدن باد از کوه‌های نزدیک خنک می‌شد باز ضمن روز زیاد گرم بود. غیر از برجی که ذکر آن رفت تاش‌کورگان دارای هیچ بنای مهمّی نبود؛ امّا تا بخواهید از آن بالا منظرهٔ این آبادی وسیع که وفور درختان و سبزی مزارع آن بخصوص در خاطرهٔ من مانده است زیبا بود. تاش‌کورگان مرکز مهم و اصلی برای مبادله و تجدید بارگیری کالایی است که از ترکستان به هندوستان فرستاده می‌شود و بخصوص در تابستان که راه‌ها باز اند بسیاری از کاروان‌ها از آن می‌گذرند. متأسّفانه به دلیل پیش‌رفت فصل نتوانستم بیش از یک روز آن‌جا بمانم، زیرا سخت مشتاق بودم مواقف مهم‌تر و مشهورتر ... افغانستان، مزار شریف و باکتریای قدیم را ببینم.

در روز راه‌پیمایی در میان بیابان مسطّح ما را به شهر حاکم‌نشین مزار رساندند. حاکم مرا به مهمانی پذیرفت و در مورد زیارت از ابقاع متبرّکه از هر نوع مساعدت متصوّر دریغ نورزید. هر کس در ممالک اسلامی مسافرت کرده باشد می‌داند که ورود به زیارت‌گاه‌های بزرگ بدون تحمّل مزاحمت، و پرداختن به انواع و اقسام عکس‌برداری چه کار مهمّی است.

شهر بزرگ و پرجمعیّت مزار شریف میراث بلخ یا به صورت دیگر باکتریای قدیم را که از جهت غرب یک روز سفر از آن فاصله دارد پذیرفته و این امر هنگامی روی داده که بلخ بر اثر ویران‌شدن مکرر به دست دشمنان فاتح، ضایع‌شدن سیستم استادانهٔ آب‌رسانی و باتلاقی‌شدن، دیگر قابل سکونت نبوده است. هم‌چنین تغییر مسیر آب‌هایی نیز که از کوه‌های جنوب جاری است ممکن است ـ همان‌طور که در این قسمت از کرّهٔ ارض اغلب اتّفاق افتاده ـ در این تغییر و تبدیل سهمی داشته باشد. گور کوچک مردی که مورد احترام مردم است و تبدیل به زیارت‌گاهی شده و چمن‌زار سایه‌دار حوالی آن و چشمهٔ آبی ممکن است هستهٔ اوّلیهٔ این موقف بوده باشد. امروز مزار شریف بزرگ‌ترین زیارت‌گاه ملّی افغانستان به شمار می‌رود، و هرچند که به نام حضرت علی علیه‌السّلام، مولای اصلی شیعیان جهان، است مورد احترام شیعه و سنّی هر دو است. طبق افسانه‌یی رایج گویا پس از نبرد کربلا شتری را در این نقطه به حالت استراحت یافته اند که جسد مطهّر حضرت علی را حمل می‌کرده است. نتوانستم دریابم که مؤمنین چه‌گونه وجود دو قبر حضرت علی علیه‌السّلام را در مزار و کربلا[1] حل کرده اند. یک نفر گفت: «ما ایمان داریم و می‌دانیم که این‌جا از قرن‌ها پیش معجزه می‌کند.» مسلّم است که بلخ و افغانستان که از بقاع متبرکّهٔ واقع در ممالک عربی و بیگانه این قدر فاصله دارند به زیارت‌گاه‌های ملّی خاصّ خود احتیاج داشته اند. در این پرستش مقدّسین معنی و مفهومی عمیق نهفته است؛ معرفت به این نکته مانع آن می‌شود که با طرح سؤال‌های بیش‌تری اسباب مزاحمت این مردم معتقد و مؤمن را فراهم آوریم. ساخت‌مان فعلی بقعه را بر ویرانه‌های بقعهٔ پیشین که به دست چنگیزخان خراب شده بود، ساخته اند و این بنا به قرن پانزدهم میلادی راجع است. دیوارها را با کاشی‌های رنگارنگ جدید زینت داده اند. پی‌بردن به نقشهٔ بنای اصلی در اثر ضمایم متعددی که به آن افزوده اند و استخوان‌های امرای افغانی را از قبیل امیر شیرعلی در آن جای داده اند فقط با تحمّل رنج بسیار ممکن است. جماعتی از مردم هر بار که از خانه خارج می‌شدیم برای تماشا به دنبال ما می‌آمدند، بدون این که سر سوزنی باعث ناراحتی ما باشند.

از مزار شریف از جهت جنوب‌غربی به سوی قلعهٔ ده‌دادی[2] که در وسط دشت قرار داشت سوار بر اسپ به راه افتادیم. این قلعه با دیوارهای جسیمی که ده متر ارتفاع داشت و صدها سوراخ مخصوص تیراندازی در آن تعبیه کرده بودند، احاطه شده بود. از آن جا دور تادور از کوه گرفته تا دشت‌های وسیعی که در دوردست پشت مزار شریف و بلخ گسترده بود، منظرهٔ زیبایی به چشم می‌خورد. این تأسیسات که ظاهراً پول و وقت بسیار صرف آن شده، در نبرد بر علیه سلاح‌های جدید دارای هیچ اهمیّت نظامی نیست. پس از دو ساعت سواری و عبور از بیابانی بی‌آب و علف که در تف آفتاب می‌سوخت ـ عجبا که حوالی بلخ، این «ام‌البلاد» را که کاملاً به صورتی دیگر در نظر مجسّم کرده

---

[1] ـ در این‌جا مؤلّف، کربلا را به جای نجف به اشتباه گرفته است. (خلیق)

[2] ـ در اصل Deh Dadi. (مترجم ـ کی‌کاووس جهان‌داری)

بودیم! ـ از کنار برج قابل توجّهی از دوران بودایی‌ها گذشتیم و به بلخ رسیدیم و در آن جا در باغ پرسایه‌یی چادر زدیم. سه روز در این جا ماندم تا از بقایای فراوان بناهای صدر اسلام و دوران سلطهٔ دین بودا که شواهد دردناکی از شکوه و جلال روزگاران گذشته بود عکس بردارم. تا چشم کار می‌کرد ویرانی بود و خرابی. آبادی مسکونی که در وسط واحهٔ سبز و خرّمی، بلافاصله در جنوب تپه‌ها قرار داشت و روزگاری وسیع و گسترده بوده است فعلاً فقط محلّ کوچکی را اشغال کرده بود. محلّی بود کثیف و فلک‌زده با حدود دوهزار نفر جمعیّت که چندین تن هندو و یهودی نیز در میان آن‌ها بودند. این منطقه حتّا امروز هم به حاصل‌خیزی شهرت دارد. متأسّفانه از آب موجود فقط به اندازهٔ غیر کافی برای هدف‌های کشاورزی استفاده می‌شود.

وقت کافی نداشتم که به دنبال آثار زردشت که تعالیم خود را از این جا در ایران گسترد و اسکندر که از این شهر به عنوان مبدأ عملیّات خود برای فتح سرزمین‌های شمال جیحون استفاده کرد بگردم. وظایف و هدف‌های دیگری به عهده داشتم. از یک جادهٔ خوب کاروان‌رو که در اطراف آن درخت بود در طول دو روز از طریق آقچه به شبرغان رفتیم. در بین راه اخبار گوناگونی به ما رسید مبنی بر این که روس‌ها به دقّت حرکات ما را زیر نظر دارند و در مرز منتظر ما استند. ترس آن‌ها از ما چند نفر آلمانی، که به هر حال با کوکبهٔ باشکوهی در این سرزمین در حرکت بودیم، مایهٔ سرور خاطر ما می‌شد. از این که این قدر انظار را به خود متوجّه کرده بودیم، بدم نمی‌آمد. آخر من خود به عمد این راه را که به فاصلهٔ یک روز راه‌پیمایی از مرز روسیه بود برگزیده بودم تا توجّه‌ها را به ستون خود جلب کرده باشم. این را نیز می‌دانستم که در مواضعی که از آن‌ها بازدید می‌کنیم، جاسوسان روسی مستقر اند و هر حرکت ما را بلافاصله به آن طرف مرز خبر می‌دهند.» (۲۱۰، صص ۱۸۸ ـ ۱۹۰)

بلخ در سفرنامهٔ رابرت بایرون

رابرت بایرون[۱] در سال ۱۳۱۲ هجری خورشیدی/ ۱۹۳۳ میلادی[۲] هم‌راه با کریستوفر سایکس پسر سرپرسی سایکس، خاورشناس انگلیسی، برای بازدید از کرانه‌های رود آمو و آثار تاریخی اطراف آن سفری به بلخ داشته است و خاطره‌های این سفر را در کتابی به نام «سفر به کرانه‌های جیحون» به چاپ رسانده است که در این جا تکه‌یی از آن نقل می‌شود:

«... بعد از آقچه، رنگ چشم‌انداز از سربی به خاکستری روشن بی‌روح و مرگ‌باری بدل شد، گویی هزاران هزار سال بود که آفتاب شور و نشاط خود را از آن‌جا بیرون برده برد؛ زیرا حالا به دشت بلخ رسیده بودیم و می‌گویند بلخ قدیم‌ترین شهر جهان است. انبوه درختان سبز، دسته‌های زبر و فواره‌مانند

[۱] ـ Robert Bayron

[۲] ـ در کتاب «سفر به کرانه‌های جیحون» به اشتباه سال ۱۹۲۳ میلادی نوشته است.

علف‌ها، بر زمینهٔ این ته‌رنگ مرگ‌بار تقریباً سیاه به نظر می‌رسید. گاهی مزرعه‌یی از جو را می‌دیدیم که محصولش رسیده بود و ترکمانانی تا کمر برهنه داشتند با داس جوها را درو می‌کردند. ولی محصول طلّایی یا قهوه‌یی نبود و نشانی از سرس[1]و فراوانی در آن دیده نمی‌شد. به نظر می‌رسید زودهنگام سفید شده است، مثل موهای آدمی دیوانه، و تمام مواد مغذّی‌اش را از دست داده است. از این همه زمین‌های وسیع کفن‌پوش، در شمال و جنوب جاده، تپه‌ماهورهایی شبیه اشکال رنگ و رو رفته و خاکستری معماری کهن سر برآورده بودند که دست‌خوش تطاول باد و باران و آفتاب سوزان شده بودند و از تمام آثار پدیدآمدهٔ دست بشر، ملال‌آورتر به نظر می‌رسیدند: هرمی مارپیچ، صفه‌یی شیپوری، یک رشته کنگره، و جان‌وری که سرش را به طرف پاهایش خم کرده؛ همهٔ این‌ها در عهد دولت یونانی باکتریا و بعد از آن‌ها در زمان مارکوپولو سابقه دارند. شاید این بناها باید تا امروز از میان می‌رفتند. و لی همان تابش خورشیدی که سرسختی خاک خاکستری‌رنگ آن را به مبارزه طلبیده، حافظ جلوهٔ فناناپذیر شکل آن‌ها شده است، جلوه‌یی که سفال‌های رومی یا تپه‌ماهورهای پوشیده از علف فاقد آن اند و هنوز هم بر زمینه‌یی روشن‌تر از خود، سوسو می‌زند، و خسته‌گی ناامیدی به سرحدّ خودکشی رسیده می‌ماند.

ولی دشت رفته رفته سبزتر می‌شد و علف‌ها زمین سرسخت را می‌پوشاندند، تعداد درختان زیادتر می‌شد تا آن که ناگهان ردیفی از دیوارهای نازک و رو به ویرانی در افق پدیدار شد. وقتی از میان آن‌ها رد می‌شدیم، خود مان را در ابرشهری ویرانه دیدیم که به سمت شمال ادامه داشت؛ در حالی که در جنوب جاده، رنگ سبز برّاق درختان توت، تبریزی، و چنارهای تک‌افتاده در مقایسه با قدمت مخوف منظره‌های قبلی، چشم‌نواز بود. ما در خود بلخ، مادر شهرهای جهان، توقّف کردیم.

محافظ مان مان که سرگرم تماشای ویرانه‌های اغلب به‌جامانده از دورهٔ چنگیزخان بود گفت: «این‌جا تا هشت سال پیش که بلشویک ها آن را نابود کردند، خیلی زیبا بود.»

نزدیک به یک کیلومتر دیگر پیش رفتیم تا این که به مرکز مسکونی آن منطقه رسیدیم: بازار، مغازه‌ها، کاروان‌سراها و چهارراه‌ها. از میان درخت‌های رو به جنوب گنبدی قاشقی‌تراش سربرآورده بود، گنبدی به رنگ آبی مهتابی که بر زمینهٔ سبزه‌های سیر و آسمان توفانی و چهرهٔ درهم‌کشیدهٔ هندوکش قرار داشت. ما به سوی این بنا به راه افتادیم و راننده هم به دنبال اتاق رفت؛ وقتی داشتیم از پشت بنا خارج می‌شدیم در کمال تعجّب حاکم میمنه را دیدیم که در فضای باز ایستاده بود. کنار او مردی از قوم فرانک ایستاده بود که کَلهٔ گِرد و طاسش چنین برمی‌آمد که آلمانی باشد. جوخه‌یی مرکّب از چهار سرباز به حالت خبردار در گوشه‌یی ایستاده بودند، دسته‌یی افسر و منشی هم در گوشه‌یی دیگر حلقه زده بودند. بین آن دو گروه و در برابر چادری که جلو آن قالی پهن کرده بودند، مرد آلمانی داشت در مورد وضع زمین به مرد محترمی توضیحاتی می‌داد که کلاهی از جنس خز به سر داشت و ریش

---

[1] ـ Ceres. خدای غلّات (از کتاب سفر به کرانه‌های جیحون)

سیاهش را خوب اصلاح زده بود و پیراهنی ورزشی پوشیده و سه قلم خودنویس در جیب روی سینه‌اش بود.

این مرد که حاکم میمنه ما را به او معرفی کرد، محمّدگل‌خان، وزیر کشور ... بود. او از مزار آمده بود تا امکان بازسازی شهر را بررسی کند. گل‌میخ‌هایی روی زمین زده بودند و به همین زودی فاصلهٔ بین قسمت جلوی گنبد مزار و طاق ویرانهٔ مدرسهٔ مقابل آن را صاف کرده بودند. مرد آلمانی به ما گفت که او سه سال است در افغانستان و شش ماه در مزار بوده است، و در آن‌جا دست‌اندرکار همهٔ ساخت‌وسازها اعم از پُل‌ها، آب‌راه‌ها، جاده‌ها و ساخت‌مان‌ها بوده است.

توفان داشت به ما نزدیک می‌شد. محمّد[گل]خان بعد از ابراز امیدواری در مورد این که ناهمواری جاده ما را زیاد خسته نکرده باشد، سوار ماشینش شد و رفت. اشارهٔ او به هتلی در مزار که به گمان او ما در آن‌جا می‌توانستیم راحت باشیم باعث شد که تصمیم بگیریم به جای اقامت در بلخ به دنبال او به مزار برویم. تقریباً باید ۲۵ کیلومتر دیگر می‌پیمودیم. تا ما به پای‌تخت رسیدیم رگ‌باری سیل‌آسا در گرفته بود و هوا تاریک شده بود.

به زبان فارسی ساده پرسیدیم: «میهمان‌خانه کجاست؟»

ـ «میهمان‌خانه نیست. هتل است. از این طرف.»

راستی که یک هتل است. هر اتاقی تختی آهنی با تشکی فنری دارد و حمامی کاشی‌شده کنار آن است که در آن با سطل روی خود مان آب ریختیم و پاهای مان را روی پادری‌یی گذاشتیم که روی آن نوشته شده بود پادری حمام. در اتاق نهارخوری میز درازی گذاشته اند و روی آن کارد و چنگال‌های ساخت شفلید[1] و کاسه‌هایی برای شستن دست چیده اند. غذا ملغمه‌یی است از بدترین غذاهای ایرانی ـ افغانی ـ انگلیسی ـ هندی. درهای دست‌شویی‌ها فقط از بیرون قفل می‌شوند. من خواستم این نکته را به مدیر هتل گوش‌زد کنم، ولی کریستوفر گفت از این وضع خوشش آمده و دوست ندارد عوض شود.

ما برای هر روز ۷ پنی و ۶ شیلینگ می‌پردازیم که در مقایسه با قیمت‌های محلّی ارزان نیست. با توجّه به هیجانی که کارمندان هتل از خود نشان دادند، قاعدتاً ما نخستین میهمانان آن‌ها استیم.

مزار شریف، ۲۷ مه [۶ خرداد]: این شهر موجودیّت خود را مدیون یک رؤیا است. در عصر سلطان سنجر که در نیمهٔ قرن [ششم هجری قمری/] دوازدهم [میلادی] سلطنت می‌کرد، گزارشی از بلخ به هند رسید مبنی بر این که مدفن حضرت علی، خلیفهٔ چهارم، همین نزدیکی است. یکی از ملاهای این حوالی که مانند اغلب شیعیان معتقد بود مدفن حضرت علی در نجف است، منکر این ادّعا شد. بعد از آن خود [حضرت] علی به خواب آن ملا رفت و آن گزارش را تأئید کرد. مدفن [حضرت] علی پیدا شد و

[1] ـ Sheffield، شهری در شمال انگلستان که سرویس‌های کارد و چنگال آن مشهور است. (از کتاب سفر به کرانه‌های جیحون).

سلطان سنجر دستور داد آرام‌گاهی بر روی آن بسازند که ساخت‌مان آن در [۵۳۰ هجری قمری/] ۱۱۳۶ [میلادی] به پایان رسید و هستهٔ اصلی این شهر را تشکیل داد.

چنگیزخان این آرام‌گاه را خراب کرد. در [۸۸۵ هجری قمری/] ۱۴۸۱ [میلادی] به امر سلطان حسین بایقرا که سال پیش در کرانه‌های جیحون مشغول مبارزه بود، آرام‌گاه دیگری جای‌گزین آن شد. از آن پس مزار زیارت‌گاهی شد و رفته رفته جای خرابه‌های تب‌زدهٔ بلخ را که شهر اصلی منطقه بود گرفت، همان‌گونه که مشهد در خراسان جای توس را گرفت.

از بیرون چیز زیادی از بنایی که به دستور حسین بایقرا ساخته شد، دیده نمی‌شود؛ گرچه دو گنبد کم‌ژرفای آن، که خبر از حرمی داخلی و حرمی بیرونی می‌دهند، نشان‌گر آن است که طرح این بنا از روی مصلّای مسجد گوهرشاد تقلید شده است. در قرن پیش کاشی‌کاری دیوارهای بیرونی را به تمامی نو کرده اند و نوعی کاشی زبر و زمخت، به رنگ‌های سفید، آبی روشن، زرد سیاه را طوری کنار هم چیده اند که شکل‌های تزئینی و هندسی به وجود آمده است. حتّا از زمانی که نیدر میر این‌جا بوده هم قسمت‌هایی به این بنا افزوده شده است؛ طارمی ایتالیایی از جنس سفال فیروزه‌یی که در طول دیوارهٔ اصلی کشیده شده است، در عکس‌هایی که او برداشته دیده نمی‌شود. در هر حال، کلّ کار نامطبوع نیست؛ می‌توان آن را چیزی بین کلیسای سنت مارک در ونیز و خانه‌یی روستایی از عصر الیزابت به شمار آورد که با کاشی آبی ساخته شده است.

بیرون بقعهٔ بزرگ خرابه‌های دو بقعهٔ دیگر قرار دارد. گنبدهای آن‌ها فرو ریخته است، ولی قاب‌بندی‌هایی تزئینی به شکل معرّق‌کاری دور ساقهٔ گنبد هر یک از آن‌ها را گرفته است که به خاطر رنگ اُخرایی مایل به صورتی و تند شان زشت اند. بقعهٔ شرقی مانند مرقدی که در هرات است، گنبدی داخلی دارد، ساخت‌مانی توخالی روی دیوار ایوان بالاخانهٔ داخل گریو[1]گنبد قرار دارد. بالای آن هنوز هم پشت‌بندهای آجری منحنی‌یی دیده می‌شود که حایل گنبد بیرونی بوده اند که از سطح بیرونی گریو گنبد بالا می‌رفته است.

مانند مشهد خانه‌های دور مرقد را صاف کرده اند، به گونه‌یی که از دور می‌توانیم چشم‌انداز خیابان‌های مختلف را ببینیم. در واقع به تازه‌گی سر و وضع تمام شهر را آراسته اند. بازارها را نو کرده اند و دوغاب زده اند و زیر سقف‌های آن شمعک‌های حایلی زده اند و امکان ورود نور و هوا فراهم آمده است. در شهر جدید، یعنی همان جایی که هتل و ساخت‌مان‌های حکومتی قرار دارند، جوی‌های آجری تر و تمیزی در حاشیهٔ خیابان درست کرده اند. وسایل نقلیّهٔ در رفت و آمد عبارت اند از کالسکه‌های هندی که سایه‌بانی دارند و درشکه‌های روسی با یوغ چوبی دور گردن اسپ‌های شان. بعد از مرغاب و میمنه، حالا بار دیگر خود مان را در تماس با دنیای بیرون احساس می‌کنیم و تأسّف می‌خوریم از این

---

[1] ـ گریو، گنبد استوانهٔ ساخت‌مانی است که چون گریبان یا ساقه در زیر گنبد قرار دارد. (از کتاب «سفر به کرانه‌های جیحون»)

که بیش‌تر در آن‌جا نماندیم. ولی حق‌ناشناسی است اگر اعتراف نکنیم که به دلیل این پیش‌رفت‌ها اقامت در این شهر مطبوع‌تر است. البته که از اقامت در این هتل خیلی لذّت می‌بریم.

به نظر می‌رسد در راه مسافرت ما به جیحون موانعی وجود دارد. حاکم و مدیر خارجه، هر دو به آیبک،[1] رفته اند، ما هم مجبور شدیم با نمایندهٔ مدیر خارجه وارد مذاکره شویم که مردی جوان، بی‌تجربه و متکبّر است و تقاضای ما را با بی‌اعتنایی بررسی کرد. ولی البته او اصلاً حق ندارد در این مورد تصمیم بگیرد. ما باید از وزیر که همان محمّدگل باشد، کمک بخواهیم.

مزار شریف، ۲۸ مه [۷ خرداد]: بیرون از هتل گردش‌گاهی عمومی هست که در آن گل‌های میخک، میمون، ختمی و پامچال روییده است. بین باغ‌چه‌ها نیم‌کت‌های کوچکی گذاشته اند؛ مردم هم بیش‌تر روی زیراندازهایی حصیری نشسته اند و چیزی می‌نوشند و به موسیقی گوش می‌دهند. دو گروه نوازنده هست. یک گروه زیر آفتاب ایستاده اند و از صفّی از پیرمردان با سازهای بادی تشکیل شده است؛ آن‌ها سه آهنگ اروپایی بلد اند و دو جوانی که پشت شان ایستاده اند با مثلث[2] و طبل با آن‌ها ضرب گرفته اند. اعضای گروه دیگر با بی‌حالی روی سکویی واقع در زیر درختی نشسته اند و با گیتار، طبل‌های گوناگون و ارغنونی کوچک، موسیقی هندی می‌نوازند. ما از توی اتاق‌های مان که پنجره‌های بلند و لولادار آن به ایوانی واقع در پشت این گردش‌گاه باز می‌شود، به صدای موسیقی گوش می‌دهیم.

هر بعد از ظهر همین که ابرها بالای کوه جمع می‌شوند، رخوت مقاومت‌ناپذیری به سراغم می‌آید. مگس‌ها هم‌راه با گرمایی شرجی به اتاق هجوم می‌آورند. صدای کبک‌ها افکار مرا به سوی بعدازظهری از ماه سپتامبر در کشور خودم می‌کشاند، تا آن‌که به خاطر می‌آورم که این کبک‌ها منتظر جنگ با یک‌دیگر اند. این ابرها از کجا آمدند؟ هوا گرم است و انتظار می‌رفت تابستان شش هفته قبل شروع شود. هرگز کسی چنین سالی را به یاد نمی‌آورد. بارانی که شب ورود ما بارید، راه کابل را به مدّت یک ماه بند آورد، سیلاب سراسر ده‌کده‌یی را در آیبک فرا گرفت. اگر از این‌جا راه بیفتیم، که شاید هم لازم باشد، مجبور می‌شویم در هوای باز اطراق کنیم، یک جفت پشه‌بند آماده داریم ولی برای تهیّهٔ تجهیزات آن تنبلی کرده ایم. مشکل اصلی در چنین سفری آب است، زیرا مبتلایان به سیفلیس گلو، که تعداد شان کم نیست، اغلب توی چاه‌ها تف می‌کنند.

امید مان به دیدن جیحون دارد به یأس مبدّل می‌شود. رفتار منتظم هتل که مردی چاق و بداخلاق است، نسبت به ما مثل زندان‌بان‌ها است. ام‌روز صبح او ما را که برای اعتراض به دفتر محمّدگل رفتیم، تعقیب کرد. در آن‌جا به ما گفتند که وزیر تا ساعت یازده می‌خوابد. ساعت یازده باز هم او ما را تا آن‌جا تعقیب کرد. وزیر هنوز هم خواب بود. بعد او در حالی که از گرما عرق کرده بود و هن هن می‌کرد،

[1] ـ مرکز ایالت سمنگان واقع در شمال افغانستان. (از کتاب «سفر به کرانه‌های جیحون»)

[2] ـ مثلث سازی کوبه‌یی و عبارت از میله‌یی فولادی و مثلثی‌شکل است که یک سر آن باز است و آن را به فنری می‌آویزند و با میلهٔ دیگری به آن ضربه می‌زنند. (از کتاب «سفر به کرانه‌های جیحون»)

دنبال من تا تلگراف‌خانه آمد. هر قدر او بیش‌تر هن هن می‌کرد، من تندتر راه می‌رفتم. منتظم تلگراف که هم‌کارش در هرات توصیهٔ مرا به او کرده بود، گفت از بس روسی حرف زده، هر چه انگلیسی بلد بوده فراموش کرده است. مردی روسی در دفترش بود. او فکر می‌کرد دکتر می‌تواند کار مرا راه بیندازد و سر راهم به بیمارستان سوار یک گاری شدم که کره‌اسپی آن را می‌کشید. منتظم هتل هم توی خیابان جا ماند. ولی به ظاهر راننده گزارش رفت و آمد مرا تکمیل می‌کند.

معلوم شد عبدالمجیدخان، پزشک بیمارستان، فارغ‌التّحصیل دانش‌گاه آکسفورد است. او مردی جذّاب و بافرهنگ بود و دیری نمی‌گذشت که توداری و کم‌حرفی طبیعی‌اش، که در میان هندی‌ها بسیار نادر است، جای خود را به رفتاری صمیمانه داد. هشت سال است که در این‌جا زنده‌گی می‌کند.... او به مردم و به کارش علاقه‌مند است و از این نظر با دیگر هندی‌هایی که در این کشور دیده ام، تفاوت دارد. کار آسانی نیست. او باید بیمارستان را با ۱۰ هزار روپیهٔ افغانی، معادل ۲۵۰ پوند، در سال اداره کند. تخت‌ها در دو یا سه عمارت کلاه‌فرنگی یک‌طبقه قرار دارند که در سایه‌سار باغی آگنده از صدای چهچههٔ پرنده‌گان برپا شده اند. عمارت‌ها عاری از ظرافت ولی تمیز و مرتّب اند. اغلب بیماران به آب مروارید، سنگ کلیه یا کیسهٔ صفرا و سیفلیس مبتلا استند.

من با دکتر در مورد امید مان به سفر جیحون و تلاش‌های مان در راه ملاقات با محمّدگل صحبت کردم. او گفت که ابتلای محمّدگل به بیماری خواب فقط به این خاطر است که می‌خواهد به شکلی مؤدّبانه از زیر بحث‌کردن با ما در این زمینه شانه خالی کند. من از او پرسیدم که ما چه اقدام دیگری می‌توانیم بکنیم. او پیش‌نهاد کرد که نامه‌یی به زبان انگلیسی به وزیر بنویسیم، ولی به سبکی چنان استادانه که منتظم تلگراف توانایی ترجمهٔ آن را نداشته باشد. در این حالت، آنان یکی از تجار هندی مقیم افغانستان را احضار می‌کنند، که ترجمه‌اش از نامه ممکن است به نفع ما تمام شود....[1]

نگارش این سند مسخره بسیار مایهٔ تفریح و سرگرمی ما شد.

مزار شریف، ۲۹ مه [۸ خرداد]: بالآخره به نامهٔ ما جواب دادند. جواب منفی است. ظاهراً محمّدگل نمی‌خواهد بدجنسی کند. سیاست مقامات بالا مطرح است که مقرر می‌دارد اجازهٔ سفر خارجیان به کرانه‌های جیحون باید از کابل صادر شود؛ یعنی اگر خود محمّدگل هم مایل بود نمی‌توانست بدون مکاتبه با مقامات کابل به ما اجازه بدهد. حالا هم که خطّ تلگراف آیبک قطع است این مکاتبه ممکن است یک ماه طول بکشد. فارغ از این نکته، یک مانع محلّی هم وجود دارد. در شش ماه گذشته تعداد زیادی از ترکمانان از روسیه آمده و از رودخانه رد شده و در جنگل‌های کرانه‌های جنوبی رودخانه استقرار یافته اند. قانون‌شکنی آنان به تنهایی عاملی است که مانع سفر پیش‌نهادی ما به «حضرت امام» می‌شود. این بهانه‌یی هم به دست هر یک از عمّال بلشویک‌ها می‌دهد که وظیفهٔ خود می‌دانند

---

[1] ـ در این‌جا نویسندهٔ کتاب «سفر به کرانه‌های جیحون» متن کامل نامه را آورده است که به خاطر به‌درازانکشیدن سخن از نقل آن صرف نظر شد.

مانع از آن شوند که دو نفر انگلیسی در صدد شناسایی مناطق مرزی برآیند. اگر اطّلاعاتی که در مشهد به ما دادند با این دلیل آخری مطابقت نمی‌کرد، شاید آن را زاییدۀ تخیّلات مقامات این‌جا به حساب می‌آوردیم.

به گفتۀ پزشک هندی که چند سال پیش به تاشکند سفر کرده بود و در آن‌جا از او خوب استقبال نکرده بودند، اگر پاتاقیصر[1]را نبینیم چیزی از دست نداده ایم. آن‌جا فقط از دو تا چادر تشکیل شده که یکی متعلّق به مامورین گمرک است و یکی مال محافظان مرزی.

پیش‌تر آن‌جا ساخت‌مان‌هایی هم بوده است که سیل آن‌ها را با خود برده است. البته دکتر قبول دارد که سواری تا چه‌آب یا حضرت امام جالب است چون از منطقه‌یی زیبا رد می‌شویم که طاووس‌هایش مشهور است؛ ولی برخلاف تصوّر من ببری در آن‌جا زنده‌گی نمی‌کند.

با همۀ این حرف‌ها من مایل بودم خرابه‌های ترمذ را ببینم. ییت می‌گوید از کرانه‌های جنوبی بسیار باعظمت به نظر می‌رسند. سار[2]هم مناره‌یی قدیمی را که در میان آن ویرانه‌ها وجود دارد به تصویر کشیده است. حدس می‌زنم هدف اصلی آن ماموران فرضی این باشد که نگذارند ما ترمذ را ببینیم. راه آهن بخارا به آن‌جا ختم می‌شود و فوجی از سربازان روسیۀ اروپایی از آن‌جا مراقبت می‌کنند. آن‌جا پیشاور ترکستان روسیه است.

نیروهای روسیه که در کنار جیحون مستقر شده اند، جنبۀ تزئینی ندارند. در دورۀ خلع امان‌الله از سلطنت، آن‌ها در عمل به افغانستان حمله کردند. البته حملۀ شان خیلی جدّی نبود ولی برای جلب نظر سربازان ما در بلخ کافی بود. کلّ آن نیروها تشکیل می‌شد از ۳۰۰ نفر سرباز، سه توپ و یک گروه پزشکی کوچک. در برهه‌یی از زمان، آن‌ها را در قلعۀ ده‌دادی گیر انداختند. این قلعه با دیوار طویلی محصور شده است و ما سر راه مان بین این‌جا و بلخ از آن رد شدیم و به این دلیل توجّه مان را جلب کرد که دیوارهایش به جای این که ویران شده باشند، وضع خوبی داشتند. در این‌جا گروه‌هایی از ترکمن‌ها آنان را محاصره کرده بودند، و محاصره‌شده‌گان با کشیدن توپ‌های شان از یک سوی دیوار به سویی دیگر توانستند جلو ترکمن‌ها را بگیرند. ولی ترکمن‌ها که می‌گویند تعداد شان بیش از ۲۰ هزار نفر بوده، مفتضحانه جنگیدند.

می‌توانیم مجسّم کنیم وقتی خبر این یورش به گوش حکومت هند رسید، تا چه اندازه عصبانی شد؛ فارغ از این واقعیّت که روس‌ها فقط داشتند آن کاری را می‌کردند که ما هر سال در ایالت سرحدی

---

[1] ـ پَتَکِیسَر، نام محلّی است در نزدیکی مرز رود آمو. (خلیق)

[2] ـ Sarre

شمال‌غربی[1] انجام می‌دهیم: از این راه ناآرامی‌های قومی را، پیش از آن که به سراسر مرز سرایت کنند، سرکوب می‌کنیم. تردیدی نیست که اگر موقعیّت مناسب بود، سربازان روسی به هواداری امان‌الله اقدام می‌کردند، همان‌گونه که نیروهای ما در موقعیّتی مشابه ممکن بود از نادرشاه هواداری کنند. ولی مسألهٔ مرز روشن است. اگر افغان‌ها نتوانند نظم را در مملکت خود شان برقرار کنند، روس‌ها آماده‌گی دارند که این کار را در مرزهای شمالی آن‌ها انجام دهند، همان‌طوری که ما در جنوب می‌توانیم این کار را بکنیم. آن‌ها در آن موقعیّت این را نشان دادند، همان‌طور که در ماه نوامبر گذشته که من در هرات بودم، این آماده‌گی را داشتند. تعجّبی ندارد که افغان‌ها، مخصوصاً در این‌جا، دست‌پاچه شده اند. از وقتی که این بخش از ترکستان ضمیمهٔ خاک افغانستان شده هشتاد سال بیش‌تر نمی‌گذرد. به دلیل کوه‌های هندوکش راه کابل به این‌جا دشوار است. روس‌ها ترکمن‌های این منطقه را که آلت دست مهاجران ناراضی استند، منبع بالقوهٔ مزاحمت‌های ضدّ بلشویکی تلقّی می‌کنند. طبیعتاً حمایت واقعی از این ایالت در این واقعیّت نهفته است که روس‌ها نگران درگیرشدن خود شان با بریتانیایی‌ها نیستند، و این که اگر افغانستان سالم و دست‌نخورده بماند، چنان‌چه آرام باشد، برای هر دو قدرت نقش دولت حایل را بازی می‌کنند و سودمند است. ولی از نظر افغان‌ها پذیرفتن این واقعیّت، حقارت‌آمیز است. در عین حال افغان‌ها به این نکته نیز به خوبی واقف اند که راه جلوگیری از مداخلهٔ روس‌ها این است که آرامش را در کشور خود برقرار کنند، و به‌ترین وسیله برای نیل به این مقصود برقراری خطوط تلگرافی ارتباط و کشیدن جاده است، که در صورت بروز هر گونه سرکشی اولی به درد احضار نیروها و دومی به درد نقل و انتقال آن‌ها می‌خورد. ما نمونه‌هایی از تلاش افغان‌ها را در این راه دیده ایم. ولی خطوط ارتباطی سراسری هنوز باید خیلی ارتقا پیدا کنند تا استفاده از آن‌ها دیگر در گرو هوای مناسب نباشد....

مزار شریف، ۳۰ مه [۹ خرداد]: امروز را در بلخ گذراندیم. زیارت‌گاهی که در بخش مسکونی شهر قرار دارد به یاد خواجه ابونصر پارسا[2] بنا شده است. وی فرزند زاهدی مشهور به نام خواجه محمّد پارسا بود.... بدنهٔ اصلی این بنا یک هشت‌وجهی از آجر ساده است که پشت‌نمایی کاشی‌کاری‌شده، با دو ستون مارپیچ و برّاق در دو طرفش، پنهان شده است. از پشت این نما و بر فراز آن هشت‌وجهی، گنبدی قاشقی‌تراش، به ارتفاع تقریبی ۲۵ متر سر برآورده است. دو مناره هم بر فراز بنای هشت‌وجهی، و بین گنبد و نما واقع شده اند.

---

[1] ـ انگلیس‌ها این ناحیّه را که اکنون جزئی ا زبخش پیشاور پاکستان غربی است، در ۱۸۲۹ از تصرّف گروه نیرومندی از اقوام پنجاب شرقی (سیخ‌ها) درآوردند و در ۱۹۰۱ ایالت سرحدی شمال‌غربی نامیدند. (از کتاب «سفر به کرانه‌های جیحون»)

در این پانویس، «سیخ‌ها» همان «سیک‌ها» است که با املای اشتباه از سوی مترجم نوشته شده است و هم‌چنین سزاوار یادکرد است که نام رسمی این ایالت از چند سال بدین‌سو «پختونخوا/ پشتونستان» است. (خلیق)

[2] ـ مترجم در متن، به اشتباه، «پارسا» را «پارسی» نگاشته است. (خلیق)

رنگ آجرهای نما به سفید و آبی سیر و روشن محدود می‌شود که ریزه‌کاری‌هایی با رنگ سیاه به آن‌ها جلوهٔ بیش‌تری می‌بخشد. نبود رنگ‌های ارغوانی یا ته‌رنگ‌های تند، آن رنگ نقره‌یی را به وجود می‌آورد که در بدو ورود توجّه ما را جلب کرد. این حالت در گنبد این بنا هم دیده می‌شود که تویزه‌های خمیده و کلفت آن را آجرهایی کوچک با لعابی به رنگ فیروزه‌یی متمایل به سبز پوشانده اند. در قسمت بالایی، یعنی آن قسمت‌هایی که لعاب آجرها ریخته است، تویزه‌ها سفید شده اند و چنین به نظر می‌رسد که روی آن‌ها برف باریده است. گنبد ابونصر پارسا هم مثل گنبدهای دیگری از این نوع که در هرات و سمرقند قرار دارند، ابهتی عظیم دارند. ولی کلّ ساخت‌مان محکم به نظر نمی‌رسد و حالتی شاعرانه دارد. به ظاهر قدرتی ناشناخته آن را به طرف بالا می‌کشد. نتیجهٔ این وضع حالتی رؤیایی و نوعی زیبایی ملکوتی است.

ما نمی‌توانستیم وارد آن بنا شویم؛ ولی وقتی خود مان را به پشت کنگره‌های یکی از شانزده پنجره‌یی رساندیم که دور ساقهٔ گنبد را گرفته اند، صدای تمرین گروه کُر ده‌کدهٔ گوش مان را کر کرد. مطابق معمول، این صدای یکی از ملاها و شاگردانش بود.

بقعهٔ دیگری بیرون از دروازهٔ شرقی وجود دارد که آن را خوپا آگاچا[1][(خواجه اکاشا)] می‌نامند. این که حضرت آگاچا که بوده است، من نمی‌دانم.... این بنا جالب نیست. گنبد آن از میان رفته است. دور ساقهٔ ستون آن را کتیبه‌یی کوفی و لعابی گرفته است. در همین نزدیکی یکی از آن صفه‌های خمیده قرار دارد که شهرت معماری بلخ به خاطر آن‌هاست.

ما زیر چناری و در میان جمعی از کارگران عمامه‌به‌سر نهار خوردیم. نقشهٔ شهر جدید مثل شهر کنبرا[2]جاه‌طلبانه است، ولی هیچ کس تا وقتی مجبور نباشد از مزار شریف به این شهر آلوده به بیماری نمی‌آید؛ مثل این است که بخواهیم ازمیر[3]را جای‌گزین افسوس[4]کنیم. کمی بعد من داشتم بقعه را نقّاشی می‌کردم که فردی با ریشی سیاه و در لباس کابلی جلوم ظاهر شد، زیرلبی احوال‌پرسی کرد و بعد گفت که عکس‌برداری از این‌جا مجاز است ولی نقّاشی نه، و بنابراین نقّاشی مال اوست. از این حرف او دچار چنان خشمی شدم که تا چند دقیقه نتوانستم چیزی بگویم. وقتی توان حرف‌زدن پیدا کردم، متوجّه شدم که یکی از پیش‌خدمت‌های هتل به جای من داشت با آن جان‌ور رئیس‌مآب به قول خودش «دعوا می‌کرد» و معلوم شد که آن مرد در استخدام طرح نوسازی شهر است. قبل از آن که دعوای آن‌ها تمام شود من با طرحی که از آن‌جا کشیده بودم، از نظر دور شده بودم....

---

[1] ـ Khopa Agacha.

این همان آرام‌گاه خواجه اکاشا است که با املای نادرست در کتاب «سفر به کرانه‌های جیحون» آمده است. (خلیق).

[2] ـ Canbera، پای‌تخت استرالیا. (از کتاب «سفر به کرانه‌های جیحون»)

[3] ـ Smyrna، شهری واقع در غرب ترکیه و از مستعمرات قدیم یونان. (از کتاب «سفر به کرانه‌های جیحون»)

[4] ـ Ephesus، از مهم‌ترین شهرهای قدیم یونان واقع در آسیای صغیر که اکنون فقط خرابه‌های آن در غرب ترکیه برجاست. (از کتاب «سفر به کرانه‌های جیحون»).

[بعد از تَرک شهر مزار شریف] در تاش‌قرغان که راه اصلی از آن‌جا به طرف آیبک می‌پیچید، برای صرف صبحانه توقّف کردیم. داشتم از قصر آن‌جا عکس می‌گرفتم، قصری که شبیه به عمارتی چینی بود و بالای آن آب‌شاری در کوه قرار داشت، در همین هنگام یکی از دو محافظ ما که مسن‌تر بود، همان پیرمردی که نیم‌تنه‌یی سفید با چهارخانه‌های درشت به تن داشت، گفت «امکان» عکس‌برداری وجود ندارد. من به او گفتم اگر واقعاً بر این عقیده است به‌تر است به مزار شریف برگردد؛ کامیون در اختیار ما بود و جای زیادی هم در آن نداشتیم. کمی بعد، داشتم از ارتفاعی مناسب از دشت جیحون عکس دیگری برمی‌داشتم، باز هم دخالت کرد و بازوی مرا تکان داد. این بار من چنان نعره‌یی کشیدم که دندان مصنوعی و تفنگش به زمین افتاد. دفعهٔ دیگری که دوربین عکّاسی را به دست گرفتم، ساکت ماند.

نمی‌دانم چرا مقامات مزار شریف به جای یکی، دو محافظ در اختیار ما گذاشته اند. حالا این محافظان اعتراف کردند که هدف شان این بوده که نگذارند ما عکس‌برداری کنیم. این موجودات بی‌چاره از این که نمی‌توانند به وظیفهٔ شان عمل کنند، در عذاب اند. ولی ما نمی‌توانیم کاری برای شان بکنیم.

چشم‌انداز هنوز تهی بود، ولی انعکاسی هزاررنگ جای یک‌نواختی بی‌روح دشت نرسیده به مزار شریف را گرفته بود. این پوشش گیاهی از نوعی شبدر خاردار تشکیل می‌شد. در آن‌جا درختی نبود و نشانه‌یی از حیات به چشم نمی‌خورد. در حدود ۲۵ کیلومتر یک‌بار به رباطی دورافتاده می‌رسیدیم. یک‌بار دسته‌یی کرگس را دیدیم که دور برکه‌یی جمع شده بودند. گاهی دسته‌های کوچکی از ملخ‌ها پِرپِرکنان از بالای سر مان رد می‌شدند. دامنه‌های کوه‌های شادیان که قسمت جنوبی دشت ترکستان را احاطه کرده اند، به سمت شمال پیچیدند و ما هم به تدریج از آن‌ها بالا می‌رفتیم. ناگهان در فاصلهٔ ۸۸کیلومتری مزار شریف، سربالایی تمام شد و ارتفاع جاده در حدود ۳۰۰ متر کاهش یافت. زیر پای ما، در کنارهٔ کوه، یک ردیف شتر آهسته از دامنهٔ کوه بالا می‌آمدند، روی پشت هر یک از آن‌ها تخت سفری کوچکی گذاشته بودند و زنانی بر آن‌ها سوار بودند. زیر پاهای آن‌ها هم مرداب‌های قندوز [(کندز)] برق می‌زد....» (۳۱، صص ۴۲۸ ـ ۴۵۸)

بلخ در کتاب خاطرات ظفرحسن آیبک

ظفرحسن آیبک هندی[1](۴ مهر ۱۲۷۴ هجری خورشیدی/ ۲۶ سپتامبر ۱۸۹۵ میلادی در شهر کرنال هندوستان ـ ۱۵ دی ۱۳۶۷ هجری خورشیدی/ ۵ ژانویهٔ ۱۹۸۹ میلادی در استانبول) که پس از سال ۱۲۹۴ هجری خورشیدی/ ۱۹۱۵ میلادی وظایف مهمّی در افغانستان داشت و در ۱۳۱۶ هجری

[1] - ظفرحسن شهروندی ترکیه را به دست آورده و همسرش هم از ترکیه بود.

خورشیدی/ ۱۹۳۷ میلادی در چهارمین سال پادشاهی محمّدظاهرشاه رئیس هیأت افغانستان برای خریداری جنگ‌افزار از چکوسلواکیا بود، خاطرات سفرهای خود را در کتابی به نشر رسانده که در سال ۱۳۷۹ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۰ میلادی توسّط فضل‌الرّحمان فاضل از زبان اردو به فارسی دری برگردان و به نام «افغانستان از سلطنت امیر حبیب‌الله تا صدارت سردار محمّدهاشم‌خان» به چاپ رسیده است. ظفرحسن آیبک در بخشی از این کتاب، خاطرات خود را از سفری که هم‌راه با هم‌سر ترکی‌اش در مهر ۱۳۱۶ هجری خورشیدی اکتبر ۱۹۳۷ میلادی از طریق مزار شریف به آن سوی رود آمو داشته است، چنین بیان می‌دارد:



«بعد از ظهر [۱۲ مهر ۱۳۱۶ هجری خورشیدی/] چهارم اکتبر ۱۹۳۷ میلادی به مزار شریف رسیدیم. من قبل از حرکت جانب مزار شریف به وسیلهٔ تلفن از ایبک والی مزار شریف را اطّلاع داده بودم، از همین‌رو او در هتلی برای ما غذا را آماده ساخته بود....

طبق روایات مردم، این شهر مدفن حضرت علی خوانده می‌شود و مزار او زیارت‌گاه مردم است. ما بعد از صرف نهار به زیارت روضهٔ شریف رفتیم. نزدیک شام والی و فرمانده نظامی به دیدن ما آمدند. نان شب را هم‌راه والی صرف کردیم.

روز دیگر بامدادان مزار شریف را ترک گفتیم. سرک تقریباً وجود نداشت. دو ساعت بعد به یک پاس‌گاه نظامی رسیدیم. بعد از آن ریگستان و تپه‌های خاکی شروع می‌شود که برای موتر، حرکت مشکل است. والی با درک این مشکل گادی‌یی را [که] دو اسپ آن را می‌کشید در اختیار ما قرار داد و برای حمل وسایل ما یابویی را مقرر کرد و دو نفر سپاهی را به محافظت ما گماشت و توصیّه کرد به هر پاس‌گاهی که می‌رسیم به‌وسیلهٔ تلفن از سفر بعدی او را خبر دهیم.

ما بر گادی سوار شده سامان خویش را بر یابو بار کردیم. در راه ریگستان نام و نشانی از سرک وجود نداشت، زیرا شدّت وزش باد ریگ و خاک را به هر طرف بلند کرده تپه‌های ریگ و خاک آماده می‌کرد. از شدّت گرمی و گرد و خاک اسپ‌ها در عرق غرق بودند. سرانجام به جایی رسیدیم که گادی حرکت کرده نمی‌توانست. ما از گادی فرود آمده پیاده به سفر ادامه دادیم. برای هم‌سرم نزدیکی‌های ساعت یازده ظهر سیر در ریگستان داغ بسیار مشکل بود، زیرا برای زنی که در تمام عمر در شهرهای آرام زنده‌گی کرده است، رویارویی با چنین مشکلات بسیار دشوار بود. امّا با وجود آن او همّت را از دست نداد. سیر پیاده در تپه‌های خاکی و ریگی حادثه‌یی بود که آن را در فیلم‌های سینمایی دیده بود. ما بعد از طی مسافه‌یی طولانی و تحمّل دشواری‌هایی فراوان به زمین هموار رسیدیم. گادی ما با طی راه‌های دشوارگذار ریگی به ما رسید. سپس من و هم‌سرم بر گادی سوار شده به پاس‌گاهی رسیدیم که

در کنار آن رود آمو قرار دارد. این پاس‌گاه در آخرین نقطهٔ مرزی عبارت از چند خیمه و اتاق‌هایی بود که از گل ساخته شده بودند. فرمان‌ده نظامی پاس‌گاه سپاهیانش را تنظیم نمود که برای من سلام و احترام نظامی را ادا کردند. ماموران و افسران حکومت افغانستان اگرچه در طول راه برای آرامی من تلاش فراوان کردند، امّا این سلام نظامی به من افتخار بیش‌تری بخشید و هم‌سرم با دیدن این احترام و عزّت از چشمانش اشک خوشی جاری شد. من این مهربانی‌های حکومت افغانستان را هرگز فراموش نخواهم کرد.

ما طعام چاشت را هم‌راه با افسران افغانی صرف کرده سپس سوار گادی شدیم و یک ساعت بعد به کنار رود آمو رسیدیم. پس از معاینهٔ گمرگ افغان از افسر افغانی سپاس‌گزاری نموده با او خداحافظی کردیم و سوار کشتی روسی شدیم. (۲۸، صص ۴۰۰ ـ ۴۰۲)

بلخ در گزارش سفر محمّدعلی اسلامی ندوشن

محمّدعلی اسلامی ندوشن، دانش‌مند معاصر ایران، چهار بار به افغانستان سفر کرده است: دوبار در دورهٔ شاهی در تابستان ۱۳۴۹ هجری خورشیدی/ ۱۹۷۰ میلادی و در فروردین ۱۳۵۱ هجری خورشیدی/ آوریل ۱۹۷۲ میلادی به دعوت دانش‌گاه کابل، و دوبار در دورهٔ جمهوری محمّدداؤودخان در پاییز ۱۳۵۲ هجری خورشیدی/ ۱۹۷۳ میلادی و واپسین بار در تابستان ۱۳۵۳ هجری خورشیدی/ ۱۹۷۴ میلادی برای شرکت در جشن ملّی افغانستان. در جریان یکی از این سفرها از بلخ نیز دیدن کرده و یادداشت‌های خود را از این سفرها و سفرهای دیگرش به سایر کشورها در سفرنامه‌یی زیر عنوان «صفیر سیمرغ» در همان سال‌ها به نشر رسانده است که در این‌جا بخش بلخ آن نقل می‌شود:

«از بلخ، به قول دقیقی «بلخ گزین» که مؤرخین قدیم آن را امّ‌البلاد می‌خواندند، امروز جز خرابه‌های متراکم چیزی باقی نمانده است؛ دهی با چند صد خانه‌وار جمعیّت. گمان نمی‌کنم هیچ یک از آبادی‌های افغانستان غم‌انگیزتر از بلخ باشد. یکی از رعناترین و پرداستان‌ترین و پرتاریخ‌ترین شهرهای دنیا، اکنون چون شاه‌زاده‌خانم فرتوت مفلوک خرفت‌شده‌یی است که تنها با خاطرات خود زنده‌گی می‌کند.



من چون از خرابه‌یی به خرابهٔ دیگر می‌رفتم بغض در گلویم بود. ولی هنوز هم بلخ (که هم از لحاظ موقع طبیعیش و هم از لحاظ سرنوشت، بسیار شبیه به نیشابور است) با انبوه ویرانه‌ها و این مشت خانه‌های گلینش، در میان دشت وسیع باعظمت خود، خوب می‌نماید که صاحب گذشتهٔ بزرگ‌منشانه‌یی بوده است. شهرهای دیگر افغانستان که من تا آن روز دیده بودم (کابل، بامیان، غزنین) همه‌گی در میان کوه‌سار محصور

هستند و افقی محدود دارند. بلخ این‌طور نیست. نزدیک چهار فرسخ با کوه‌های گرداگرد خود فاصله دارد. و این کوه‌ها چون صف پرستنده‌گانی با حفظ فاصله‌یی احترام‌آمیز، به صورتی خاضعانه او را در میان گرفته اند، و بلخ ویران‌شده در این میان مانند سلیمان است که پس از مرگ تا سال‌های سال بر عصای خود تکیه داده بود و کسی جرأت نداشت که او را مرده پندارد.

من به اتّفاق راه‌نمای خود[1] نخست به باغ ملّی رفتم که درخت‌های کهن زیبا داشت، ولی کم‌آبی و غبارهایی که بر برگ‌ها نشسته بود، مانند پیردخترها، حالت پلاسیده و غم‌ناکی به آن می‌بخشید. از مزار بونصر پارسا و مسجد مجاور آن (مسجد سبز) که در باغ ملّی واقع است دیدن کردیم. مسجد از عهد تیموری است و با کاشی‌های بسیار زیبایی تزیین گردیده که متأسّفانه جا به جا فروریخته و بقیّه هم رو به خرابی می‌رود. این مسجد با کاشی‌های نفیس خوش‌آب‌ورنگش در ویرانهٔ بلخ چون برکهٔ آب زلالی است در بیابانی. نزدیک مزار بونصر پارسا جایی [را] به من نشان دادند که می‌گفتند گور رابعهٔ قزداری، شاعرهٔ معروف، است. اتاقک بقعه به صورت زیرزمین بود، و ما از دریچهٔ کوتاهی که شباهت به زورخانه‌های قدیم داشت، به درون آن رفتیم. قبر قوی‌هیکلی بود با برآمده‌گی سیمان‌اندود که ابداً با ظرافت زنانهٔ رابعه سازگاری نداشت....

از آن جا به دیدن خرابه‌های «بالاحصار» رفتیم که بقایای قدیم‌ترین قسمت بلخ است و هم امروز در زبان عامه به شهر یاما (جمشید) شهرت دارد. این بخش از بلخ گویا هنگام حملهٔ تازیان خراب شده است، به دلیل آن که هنوز گاه به گاه سکّه‌های دورهٔ ساسانی از زیر خاک آن بیرون می‌آید. مرکز بلخ زیبا، بلخ معروف، که محلّ برخورد تمدّن‌های ساسانی و بودایی بوده، گویا در این قسمت واقع بوده است.

آن‌گاه به تماشای مسجد معروف به مسجد «نُه‌گنبد» رفتیم که بنای آن را به قرن سوم هجری یعنی عصر سامانی نسبت می‌دهند. آن را از این رو نُه‌گنبد می‌خوانند که در اصل نه گنبد داشته است، و یکی از قدیمی‌ترین خرابه‌های مسجدی است که اکنون در دست است. هنوز قسمتی از بدنهٔ بنا زیر خاک است؛ آن‌چه بیرون است، ستون‌های استوانه‌یی است از آجر که در آن نقوش مجوّف و متخلخل به کار برده شده است.

گل و بوته‌هایی که روی آجرها کنده شده، مبیّن آمیخته‌گی هنر هندی و ایرانی است. از خصوصیّات این مسجد آن است که برخلاف مسجدهای جدیدتر، هیچ آیه و نوشته‌یی در آن به کار نرفته. از بنا بیش از اسکلتی بر پای نیست، ولی همین اسکلت، چنان زیبایی وقارآمیز و نجیبانه‌یی دارد که من نظیرش را ندیده ام. معماری این بنا در خضوع و خلوص سادهٔ خود خیلی بیش از مساجد پرهیمنه و پرزینت عهد تیموری و صفوی به دل نزدیک است، و بیش از آن‌ها برانگیزندهٔ حال عبودیّت

---

[1] ـ آقای کُهیار، رئیس موزهٔ بلخ، از طرف ادارهٔ اطّلاعات و کولتور بلخ مأمور شد که مرا راه‌نمایی کند و این مرد نجیب، با مهربانی و شکیبایی، این وظیفه را انجام داد. (محمّدعلی اسلامی ندوشن)

و حضور قلب. آجر برهنهٔ غباری‌رنگ، با رنگ خاک و خشکی سرزمین خود در هماهنگی خواهرانه‌یی به سر می‌بَرَد.

معماری بناهای مذهبی تا حدّ زیادی مبیّن روح و تفکّر مردم زمان است. در قرون اخیر کاشی‌کاری‌های ظریف در عین آن که حاکی از پیش‌رفت صنعت و تکامل خوی شهرنشینی و ظرافت و نازک‌اندیشی است، نشانهٔ پیچیده‌گی و تعقید روان‌ها و تودرتوبودن ضمیرها نیز هست. هرچه به جلو رویم، صراحت و خامی و استواری بیش‌تری در طبایع می‌بینیم که هم در هنر معماری و هم در ادبیّات تجلّی کرده است، و مسجد نه‌گنبد نمونه‌یی از آن است. باید امیدوار بود که دولت افغانستان هرچه زودتر این بنای نفیس را سراپا از زیر خاک بیرون آورد، و به کاوش‌های بیش‌تری در آن بپردازد؛ در این صورت چه بسا که اطّلاعات گران‌بهایی راجع به سبک و هویّت و زمان آن به دست آید.

پس از آن از دروازهٔ نوبهار دیدن کردیم که خرابه‌های کنار آن جدیدتر از خرابه‌های بالاحصار است. گویا بعد از انهدام شهر به دست تازیان، آبادی به این قسمت منتقل شده و بعد همین شهر بوده است که از جانب مغولان ویران گردیده. نوع خرابه‌های آن با ویرانه‌های بالاحصار تفاوت دارد؛ تنها گوشه‌یی که در کنار آن هنوز بر سر پاست، نظاره‌گاه هشت‌دهنه‌یی است، معروف به «دروازهٔ نوبهار» که جدید می‌نماید و شاید حدود صد سال پیش ساخته شده است. چنین به نظر می‌رسد که مردم محل برای تفرّج به بالای آن می‌رفته و از فراز آن دشت را تماشا می‌کرده اند. شاید هم به عنوان دیدگاه برای دیدن قافله‌ها یا مهاجمین به کار می‌رفته است.

آخرین جایی را که در بلخ دیدیم تودهٔ ویرانه‌هایی بود که اهل محل آن را بقایای آتش‌کدهٔ نوبهار می‌دانند، آیا درست است؟ باورکردنش برای من مشکل بود. چون بر فراز خاک‌ها بایستید در وسط دهانهٔ بزرگ چاله‌واری دیده می‌شود که مرکز و قلب بنا بوده و اگر قبول کنیم که در اصل آتش‌کده‌یی بوده، ظاهراً آتش را در این دهانه می‌سوخته اند.

بر بالای ویرانهٔ نوبهار دشت بلخ و خرابه‌ها پیدا بود. آفتاب خیره‌کنندهٔ سوزانی می‌تابید. گفتی در هوای سنگین ظهرگاهی، گذشته‌ها چون فوجی از اشباح نامرئی در همهمه‌یی گنگ و پایان‌ناپذیر همهٔ آن‌چه را که بر سر این شهر رفته بود، خاموش خاموش حکایت می‌کردند: آتش زردشت و جنگ‌هایی که بر سر دین بهی درگرفت، عماری‌های همای و به‌آفرید، دختران گشتاسپ، که از اسارت ارجاسپ بازمی‌گشتند، و تابوت اسفندیار که از زابلستان آورده می‌شد. هنوز نشانه‌هایی از افسانهٔ رستم به نام «تپهٔ رستم» و «تخت رستم» در کنار بلخ برجای است. ریگ آموی در شمال شهر گسترده است و تا ساحل جیحون ادامه می‌یابد. از همین راه بود که رودکی موکب نصر سامانی را پس از چهار سال اقامت در هرات به بخارا بازگرداند. از همین سرزمین جلال‌الدّین نوجوان، به همراه پدرش بهاءالدّین ولد، عزیمت کرده رو به غرب نهاد و گویی همهٔ شکوه و شگفته‌گی شهر را با خود برد، زیرا بعد از این تاریخ دیگر بلخ روی بزرگی ندید.

خاک در زیر پای ما چون گنگ خواب‌دیده‌یی بود که قرن‌هاست خواب‌های آشفته می‌بیند و نمی‌تواند خود را بیدار کند. جز نامی و موج خاطره‌ها چیزی باقی نیست. هواپیمای «آریانا» که از مزار شریف به قصد هرات اوج می‌گیرد، پس از چند دقیقه به بالای بلخ می‌رسد و مهمان‌دار با لحن غرورآمیزی به مسافران اعلام می‌کند که بر فراز بلخ پرواز می‌کنند، به انگلیسی: Mohter of the Towns، آن‌گاه در یک چشم‌برهم‌زدن از کنار آن می‌گذرید، همین و بس!

* * *

از صد سال پیش به این سو، بلخ جای خود را به شهر «مزار شریف» داده است. با آن‌که نام بلخ بر ولایت این منطقه باقی مانده، مرکز ولایت را مزار شریف قرار داده اند که در بیست‌کیلومتری بلخ قرار دارد. مزار شریف اکنون از لحاظ تجارتی و صنعتی یکی از شهرهای مهمّ افغانستان است. شهری است نوبنیاد، به‌تر است گفته شود قصبهٔ بزرگی است. سواری‌های ولگا از کابل تا مزار شریف را هفت ساعت می‌پیمایند (حدود ۷۰ فرسخ راه). آسفالت خوبی است، با منظره‌های زیبا، پرازپیچ‌وخم و گردنه، و روی‌هم‌رفته سرسبز.

در راه از دو محل گذشتیم که بخصوص برای من با معنی بود. یکی پروان (نخستین ولایت بعد از کابل) که محلّ شکست مسعود غزنوی از سپاه طغرل بود و وصف آن به تفصیل در تاریخ بیهقی آمده است، و باز در همین پروان بود که جلال‌الدّین خوارزم‌شاه از مغولان مغلوب شد. محلّ دیگر سمنگان است (آخرین ولایت پیش از بلخ). آیا این همان سرزمینی است که داستان تهمینه و رستم در آن ایجاد شده و پرورندهٔ سهرابِ ناکام بوده است؟ ما نمی‌دانیم، ولی خود نام سمنگان خیلی چیزها را در یاد زنده می‌کند. هنوز هم در دوکیلومتری قصبهٔ سمنگان جایی به نام تخت رستم است و این می‌نماید که مردم سمنگان اصرار دارند که پیوند سرزمین خود را با خاطرهٔ پهلوان بزرگ حفظ کنند. امّا آن‌چه تخت رستم نامیده می‌شود، در واقع یک اثر تاریخی بودایی است و ارتباطی با پهلوان ایران ندارد.

به هرحال، با آن که امسال خشک‌سالی بود، سمنگان منطقهٔ خرّمی می‌نمود؛ (آیا خود کلمهٔ سمنگان از «سمن» نمی‌آید به معنی سمن‌زار؟) من همان‌گونه که اتومبیل پیش می‌رفت و به مرتع و علف‌ها نگاه می‌کردم از خود می‌پرسیدم: همین جا نبوده است که رخش رستم گم شده؟ همین جا نبوده است که رستم زین و یراق‌ها را به پشت کشیده و پیاده‌رو به شهر به راه افتاده، به جانب عشق، به جانب شبی فراموش‌ناشدنی؟

* * *

از ده‌فرسنگی مزار شریف راه کوهستانی پایان می‌یابد و دشت وسیع خشکی پدیدار می‌شود که تا شهر مزار شریف گسترده است.

یک بعد از ظهر به شهر رسیدیم و به هتل مزار شریف رفتم که بهترین مسافرخانهٔ شهر است؛ البته جای راحتی نبود ولی ارزانی قیمتش افسانه‌یی بود (کرایهٔ اتاق دونفره پنجاه و پنج ریال در روز). گرما

بی‌داد می‌کرد و آفتاب چون بر سر آدم می‌خورد، مثل این که موجود زندهٔ موذی‌یی بود. عصر که هوا کمی خنک شد برای تماشا به شهر آمدم. قدری قدم زدم و بعد درشکه‌یی سوار شدم و خواستم مرا توی محلّه‌ها بگرداند. این درشکه‌ها که هنوز نسل شان منقرض نشده، دست‌گاه‌هایی هستند که به دنبال یک اسپ بسته می‌شوند. نسبتاً تمیز و مرتّب، و اسپ‌ها هم معمولاً قوی و سر حال اند. این دست‌گاه‌ها را از پاکستان می‌آورند و جای نشستن مسافر پشت به سورچی است، یعنی پشت به مسیر به جلو می‌روید. به غیر از کابل در سایر شهرها وسیلهٔ نقلیّهٔ شهری همین درشکه‌ها هستند که در افغانستان به آن‌ها گاری می‌گویند، و چون سبک اند با همان یک اسپ می‌توانند نسبتاً تند بروند. آن‌چه مایهٔ تعجّب من بود این بود که می‌دیدم این درشکه‌ها تقریباً بی‌حفاظ اند. فقط نیم‌پوشش پارچه‌یی نازکی دارند که گاهی پایین می‌آورند، گاهی برمی‌افرازند. در کشوری که غالب منطقه‌هایش زمستان سرد و تابستان پرآفتاب دارد، حق این بود که این‌ها را کمی محفوظ‌تر می‌ساختند؛ ولی به من گفتند که مردم عادت کرده اند. این عادت به گرما و سرما دربارهٔ مغازه‌ها هم صدق می‌کند.

افغانستان در برخورد با تجدّد، بازارهای سرپوشیدهٔ قدیمش را خراب کرده و به جای آن‌ها خیابان ساخته (همین کاری که خود ما هم کردیم). من زمستانش را ندیده ام ولی پناه بر خدا از گرما! آفتاب تا نهایی‌ترین نقطهٔ دکّان‌ها هم آدم را دنبال می‌کند، و بدی کار این است که بالکن و درخت هم نیست و یا خیلی کم است. در اقلیم‌هایی چون ایران و افغانستان، بازار وسیلهٔ سنجیده و حساب‌شده‌یی بوده است، نه تنها پناه‌گاهی در مقابل گرما و سرما، بل‌که محلّ تجمّع و انس و هم‌نفسی و گرمی روابط انسانی، والآن در تمام افغانستان گویا فقط یک بازارچهٔ سرپوشیده وجود دارد. (در ایران هم چنان‌که می‌دانیم بازار رو به نابودشدن است). امروز آن‌چه در افغانستان بازار خوانده می‌شود رشتهٔ دکّان‌هایی است که گوشه و کنار ردیف شده اند.

مزار شریف روی‌هم‌رفته جای ملال‌آوری است، گردآلوده و خشک (بخصوص امسال که خشک‌سالی است)، با خیابان‌های درندشت خاکی، ولی پیاده‌روهایش را داشتند بتون می‌کردند. شاید من بیش‌تر از این جهت از آن بدم آمد که آن را جانشین ناشایستی برای بلخ می‌دیدم، درست مثل «زن‌پدری» که جای «مادر» را گرفته باشد. به هر حال هر قدمی [که] در آن برداشتم همراه با این تأسّف عمیق بود که چرا باید این شهر بر جای بلخ بنشیند.

روز دوم اقامت من در مزار شریف بود که آقای محمّدآصف فکرت، معاون ادارهٔ «اطّلاعات و کولتور» بلخ و از شعرای جوان افغانستان، که از آمدن من مطّلع شده بود، به دیدنم آمد. با مهربانی خواست که شام را در منزل او مهمان باشم و من با خوش‌وقتی پذیرفتم. فکرت به نظر من جوانی آمد که در فرهنگ و ادبیّات کشور خود مؤثّر واقع خواهد شد. خوش‌فهم و جدّی و باشخصیّت است. گفت که شعرهایی از او در مجلّهٔ یغما چاپ شده است ولی من چیزی به یادم نمی‌آمد. بعد که به ایران

برگشتم و مراجعه کردم، به شعری از او برخوردم که در رثای رهی معیّری سروده بود.[1] اصولاً من قدری تعجّب کردم که دیدم رهی معیّری در افغانستان بیش‌تر از ایران شهرت دارد. شاید به علّت آن‌که دوسه بار به افغانستان سفر کرده بود، ولی علّت اصلی گمان می‌کنم این باشد که غزل‌هایش قلمی و ظریف است و چاشنی هندی در خود دارد که باب مذاق افغان‌هاست.

عصر با فکرت قدری توی خیابان‌ها قدم زدیم و بعد به خانهٔ او رفتیم. بین راه و توی خانه چند تا از شعرهایش را برای من خواند که پاکیزه و باروح بود، نه کهنهٔ کهنه و نو نوِ. مقداری هم راجع به ادبیّات صحبت کردیم. چند تا صفحه از ترانه‌های محلّی افغانی گذاشت که یکی از آن‌ها را من خیلی دوست داشتم. صفحه‌یی بود به نام «سیاه‌مو و جلالی» که مددی خوانندهٔ معروف افغان خوانده است. ترانه‌های این صفحه و آهنگ آن به اندازه‌یی به گوش من شیرین و دل‌نواز آمد که خواهش کردم آن را دوباره و سه‌باره بگذارد. این از ترانه‌های محلّی هرات است (خود فکرت هم هراتی است) منسوب به جلالی که عاشقی بوده است حدود صد سال پیش، و معشوق او «سیاه‌مو» نامیده می‌شده است. آن‌طور که برای من حکایت کردند، جلالی از سیاه‌مو خواست‌گاری می‌کند، پدر دختر به بهانهٔ آن که جوان فقیر است و خانوادهٔ او ثروت‌مند، از دادن دختر ابا می‌ورزد، اما «مجنون هرات» دست‌بردار نیست. بنابراین برای پیداکردن پول از ولایت خود سفر می‌کند و پس از چند سال کسب و زحمت ثروتی می‌اندوزد و بازمی‌گردد. آن‌گاه از نو دختر را خواست‌گاری می‌کند و این دفعه او را به دست می‌آوَرَد.

ترانه‌های عاشقانه‌یی که به عنوان «جلالی و سیاه‌مو» معروف است در همین دوران دوری و بیم و امید سروده شده است.

آقای فکرت می‌خواست این صفحه را به من هدیه کند، ولی من نپذیرفتم و بعد پشیمان شدم؛ گفتم خودم در کابل خواهم خرید، آن را در کابل گیر نیاورم.» (۱۲، صص ۳۷ ـ ۴۶)

بلخ در مجموعهٔ سفرنامه‌های حسین فخری

حسین فخری، دانش‌مند، داستان‌نویس و منقد ادبی شناخته‌شدهٔ کشور، در مرداد ۱۳۷۵ هجری خورشیدی/ اوت ۱۹۹۶ میلادی سفری به شهرهای مزار شریف و بلخ استان بلخ و شهر شبرغان، مرکز استان جوزجان داشته و سفرنامه‌یی زیر عنوان «نقشی از تلخ و نوشین بلخ» نوشته است که در مجموعهٔ سفرنامه‌های او به نام «از شکار لحظه‌ها تا روایت قلم» (کابل، ۱۳۹۶ هجری خورشیدی) به نشر رسیده است. در این سفرنامه گوشه‌های گوناگون وضعیّت بلخ و زنده‌گی مردم، از جمله، وضعیّت اقتصادی مردم، خدمت‌های برق‌رسانی و آب‌رسانی، آب‌وهوا، فعالیّت‌های فرهنگی، وضعیّت دانش‌گاه بلخ، سرگرمی‌هایی مروّج چون کبک‌جنگی و بزکشی، وضعیّت زنده‌گی بی‌جاشده‌گان کابل در اردوگاه،

[1] ـ در شمارهٔ آذر ۱۳۴۷ مجلّهٔ یغما. (محمّدعلی اسلامی ندوشن)

قوماندان‌سالاری، کاوش‌های خودسرانهٔ ساحات باستانی و تاراج آثار تاریخی، کشت خشخاش و غیره به تفصیل بازتاب داده شده است که در این‌جا بخشی از آن نقل می‌شود:

«ده شب به مزار شریف می‌رسم و مستقیماً به منزل دوستی می‌روم دوستم سراچه و مهمان‌خانهٔ بزرگی دارد، با قالین‌های رنگارنگ مال آقچه و اندخوی و دوشک‌هایی که آدم را در خود فرو می‌برند و روپوشی از قالین‌چه‌های خوش‌نقش.



برق خانه روشن است و آدم همه‌جا را درست می‌بیند. تا به حال هم‌چو شب روشنی را ندیده ام. روشنی را به فال نیک می‌گیرم. سر و روی و دست‌هایم را می‌شویم. سفره را می‌گسترانند، غوری قابلی چرب و گرم و انباشته از گوشت ماهیچه و زردک و ماست خانه‌گی و بوتل‌های آب سرد یخچال؛ پیشواز خوبی است و در آن ناوقت شب به‌تر از این نمی‌شود، پس از صرف غذا احساس می‌کنم پاها و کمرم درد دارند. بیش‌تر حوصله نمی‌کنم و می‌خوابم.

عصر جمعه از خانه می‌برآیم. شال چهارخانه را به سرم می‌اندازم، عین چادر زن‌ها. مزار عجب گردو خاکی دارد و آفتابی داغ و سوزان. نزدیک غروب کنار روضه می‌رسم، روضهٔ مبارک و آرام‌گاه حضرت علی در مرکز شهر هم‌چون نگینی می‌درخشد.

پیش از آن که آرام‌گاه علی ابن ابی‌طالب اعمار شود، در همین حدود و ثغور روستای بزرگی بوده است به نام خیران و شماری از جغرافی‌نویسان از آن یاد کرده اند. در باب آن، در همان سال‌ها، گفته شده است که بلده‌یی است کم‌جمعیّت و از هر روی با بلخ (البته بلخ ویران‌شده و چنگیززده) همانند و تنها آبش از آب تلخ بلخ برتری دارد، پس از ساخته‌شدن آرام‌گاه، آن‌هم بدین شکوه‌مندی و زیبایی رونق یافته و اکنون بلخ از مضافات آن است، اگرچه بر این نام باستانی، نا ولایت آذین یافته و نام خیران دیگر از یادها رفته است و شاید تنها علاقه‌مندان تاریخ بلخ آن را به خاطر داشته باشند.

* * *

در چند لحظه‌یی که در یکی از رواق‌ها نشستم به یادم آمد که کتابی گویا به نام «تاریخ روضهٔ مبارک در بلخ» پنجاه و اند سال پیش به دست روان‌شاد حافظ نورمحمّد که‌گدای نگاشته شده و به چاپ رسیده و در آن خوانده بودم که همه‌گی بر این امر معتقد اند که حضرت علی «ع» پس از شهادت در نجف دفن شده است. امّا بعدها حضرت امام جعفر صادق «رض» ابومسلم خراسانی را به انتقال مخفیانهٔ جسد مطهّر از نجف به بلخ امر می‌نماید و ابومسلم خراسانی با یک دسته از عیّاران مجرّبش چنین می‌کند و در محلّی که ده خیران بوده پنهانی به خاک می‌سپارند. در زمان سلطان سنجر عدّه‌یی از اکابر و سادات خوابی می‌بینند و به سلطان مراجعه می‌کنند و سلطان مذکور به امیر قماج، والی بلخ،

فرمان تحقیق و تفحص صادرمی‌کند و در اثر کاوش و حفّاری در ده خیران و پشتۀ «علی»، گنبد خردی با دریچۀ فولادین و با قفل نقره ظاهر می‌گردد و از درون بقعۀ متبرّک مصحفی به خطّ جلّی کوفی که در پوست آهو نبشته شده و شمشیر بزرگی و لوحه‌سنگی که در آن نقر شده «هذا ولی‌الله علی اسدالله...» یافته اند و به چشم سر جنازۀ مبارک را مشاهده کرده اند.... سلطان سنجر وقتی شنیده با لشکر و حشم زیاد در بلخ آمده، در آستان مبارک جبین ارادت ساییده و در تحت تپه گنبدی از سنگ رخام و بر روی تپه روضۀ خوش‌نمایی از خشت خام آبادان می‌سازد و تا زمان فتنۀ چنگیز پابرجا می‌مانَد.

لشکریان چنگیز پس از چیره‌شدن بر بلخ و حومۀ آن علاوه بر ویرانی و کشتار و غارت فراوان به این مقام متبرّک نیز بی‌احترامی می‌کنند و جمیع اماکن و آثار از هم می‌پاشند و از ترس کفّار مغول مزار دوباره به نام «ده خیران» تغییر نام می‌دهد و کم کم از انظار و اذهان فراموش و ناپدید می‌گردد.

پس از گذشت دوونیم قرن در زمان سلطان حسین بایقرا اتّفاقاً تاریخی اندر باب چه‌گونه‌گی انتقال تابوت حضرت علی به بلخ کشف می‌شود و به دستور سلطان، برادرش که حاکم بلخ بوده است و امیر علی‌شیر نوایی، وزیر سلطان، به کاوش آغاز می‌کنند و بقعۀ متبرّکه را از زیر خاک می‌کشند و حقیقت حال را کشف و تصدیق می‌کنند و سلطان حسین میرزا با شور و جذبۀ تمام در گرمای تابستان به هم‌رکابی مولانا عبدالرّحمان جامی، حسین واعظ کاشفی و گروهی از علما و مشایخ و محتشمان به آستان حضرت شاه اولیا در بلخ می‌آیند و بر طبق دستور سلطان یک گنبد شایسته و درخور مشتمل بر تاق‌ها و رواق‌ها و حجره‌ها اعمار می‌گردد. بازار و دکان‌ها و گرمابه‌یی نیز در پیرامون آن می‌سازند و امر مهمّ شیخی و تولّیت آن را به خواجه میرزا ابوالحسن انصاری عنایت می‌فرماید....

* * *

مقبره‌های امیر شیرعلی‌خان و وزیر محمّداکبرخان در غرب روضه واقع استند. در زمان امیر شیرعلی‌خان قسمت‌هایی از روضه مرمت و تجدید ساخت‌مان گردیده است. پسان‌ها در زمان سلطنت ظاهرشاه با اعمار دروازۀ جدید و رواق‌ها و گل‌دسته‌یی بر شکوه و جلال روضۀ مبارک افزوده اند. کتیبه‌یی بر بالای این دروازه جلب نظر می‌کند و به نستعلیق خوش که آگاه محل می‌گویند از خامۀ شادروان سیّد محمّدداؤود الحسینی خطّاط چیره‌دست کشور است. در این سال‌ها هم تغییراتی رخ داده است. خیابان‌ها و میدان‌های اسفالت‌پوشیده با چراغ‌های نیون، سنگ‌فرش‌ها، چوکی‌ها، فوّاره‌های سمنتی، پنجره‌های آهنی، مستراح‌ها و زینه‌هایی که فراخ و راحت اند و همه نوساخت.

چند نفر جارو می‌کنند. گدایان در کنار راه صف بسته اند و هیاهوی و کشمکش زیادی دارند. خدایا چه‌قدر فقیر و کور و افلیج. یکی از دروازه‌ها به نظرم جدید است و گل‌برگ‌های زری و تذهیب‌کاری زیبایی دارد. مردم دسته دسته و یا تک تک در رفت‌وآمد اند، مردها بیش‌تر از زن‌ها. همه ذکرگویان و دعاخوانان و پابرهنه. صحن حرم شسته و رفته است با سنگ‌فرش مرمرین سفید. گنبدهای نیل‌گون و

منارها و گل‌دسته‌های قشنگ و رنگارنگ حرم ابهت و جلال بی‌نظیری دارند. قندیل‌ها و شمع‌دان‌ها پرتو خاصّی می‌بخشند. عطر خوش گلاب همه جا به مشام می‌رسد. زایران زیادی سرگرم تلاوت قرآن اند، یا نماز می‌خوانند، طواف می‌کنند و برای بوسیدن در و دیوار و دیگ بزرگ بزرگ حرم یک‌دیگر را تنه می‌زنند. ضریح مبارک زیر ترمیم است و محافظ جوانی کسی را نمی‌گذارد که نزدیک شود. وقتی دعایم به نیمه می‌رسد، متوجّه می‌شوم که دو نفر می‌گذرند و نزدیک ضریح مطهّر می‌رسند و می‌دانم که در این جا هم پول و قدرت کارش را می‌کند و دست صاحبش را به دامن مولا می‌رسانَد.

قصیده‌یی بدین مطلع:

چو شد قندیل زر گردان به اوج طارم مینا فـــروغ شـمع کافـوریِ مـه گردید ناپیدا

که منسوب به جامی است و محققان سخت‌گیر در صحّت این انتساب تردید دارند، در حریم بر دیوارها نبشته است و تاریخ کشف آرام‌گاه در آن به تفصیل بیان شده است و نمی‌دانم در کجا این بیت بیدل را خوانده ام و بی‌اختیار در زبانم جاری می‌گردد:

ز اقبال عرب غافل مباشید ای عجم‌زادان سـریر اقتدار بـلخ هم شـاه نـجف دارد[1]

دروازهٔ کتاب‌خانه و چند اتاق دیگر قفل اند و ظاهر آراسته دارند. پیرامون حرم زایران زیادی می‌گردند. چند نفر روی سنگ‌فرش دراز کشیده اند. در جایی که سایه است بیشتر زایران جا گرفته اند. کبوتران سفید روضه پیرامون زایران می‌چرخند، بر دست‌ها و شانه‌ها و سرهای آنان می‌نشینند و دانه‌های ارزن و جواری را می‌چینند و پت پت بال‌ها و شرنگ شرنگ زنگ‌ها و معلّق‌زدن‌ها و غُمبُرها همه جا پیچیده است. از کبوتران که جدا می‌گردیم، جوانی مرا اشاره می‌کند. نزدیکش می‌روم. گوپیچهٔ مخمل شکاری دراز و نسواری‌رنگ به تن کرده و سلیپَر سیلور جرمنی به پا دارد. سر و وضعش کاملاً مرتّب است و عینک تیره‌یی که به چشم زده بر وقارش افزوده است. جوان زیر بغل عصایی دارد و خون‌سرد و جدّی دستور می‌دهد «پول چایم را بده!» نوت صدافغانی‌گی می‌دهم، اصلاً نمی‌بیند و پس می‌زند. پنج‌صدی می‌دهم باز هم راضی نمی‌شود و می‌گوید: «نمی‌شود». به ناچار یک نوت هزاری می‌دهم و جانم را خلاص می‌کنم. پیش‌تر که می‌روم صدای ذکر را می‌شنوم. ذکر سیّد فخرالدّین‌آقا. چه صدای گرم و سوزناکی. شنونده‌گان زیاد هستند. کلمات ذکرش دشوار است و نمی‌توانم به حافظه بسپارم. چندین نفر می‌گریند یا بی‌خود گشته اند و با دهان کف‌کرده و رگ‌های برجسته و چهرهٔ عرق‌ناک الله هو و علی علی می‌گویند و سرتاپای شان می‌لرزد و چه شور و حالی که برانگیخته اند!

زیارتم را که تمام می‌کنم از جام کلمه‌داری چند جرعه آب می‌نوشم. زایران زیادی روی چوکی‌ها لم داده اند. بچه‌ها سطل‌ها و ترموزهای آب را در دست دارند و با سروصدا گیلاس‌ها را پر و خالی می‌کنند. بازار شان گرم است. زنی گیلاس آبی را می‌گیرد، روی سر و سینهٔ کودکش می‌ریزد و سرش را به سوی آسمان بلند کرده دعایی می‌خوانَد. دعایش را نه می‌شنوم و نه می‌فهمم.

---

[1] ـ این بیت بیدل از روی دیوان بیدل اصلاح شد. (خلیق)

در دو طرف خیابان کرت‌های قشنگ گل ساخته شده است. درختان سرو جوان هنوز سایهٔ چندانی ندارند. گلاب‌ها و مرسل‌ها پرشاخ‌وبرگ اند و چند تایی هنوز گل دارند. چند کرت پتونی و عنتری نظرم را به خود جلب می‌کنند. پتونی‌ها چپه‌پر استند از جنس کم‌یاب، و عطر خوش شان فضا را انباشته است. درختان پیرامون حرم چندان شاخ و برگی ندارند و تشنه و گرمازده به نظر می‌رسند. جوی‌های آب خشکیده اند و چند کرت هم نامرتّب است و با گرد و خاک پوشیده. زیر یک درخت چند قفس کبک دیده می‌شوند با صاحبانی که سگرت و چلم می‌کشند، و مستی و قهقههٔ کبک‌ها با آواز منقبت‌خوانیِ نزدیک درآمیخته است. از پسری که ترموزی به دست دارد چای خواستم که نداشت. جوانک سیاه دیگری می‌آید با صندوق کوچکی در شانه و تقریباً به زور بوتم را از پا می‌کشد و رنگ می‌کند و هزار افغانی مزدش را می‌گیرد و می‌رود.

هر وقت برابر روضهٔ مبارک می‌ایستم و بر گنبد و بارگاه و رواق‌ها و منارها و صحن و مناظر اطراف آن نظر می‌افگنم به یاد آن سی و چند سال پیش می‌افتم که میلهٔ گل سرخ آمده بودم. عصر روز از بغلان رسیدیم، خسته و کوفته و از دور دعایی کردیم و به منزل دوستی فرود آمدیم. فردایش مهمان شاه اولیا بودیم. مردم سیل‌آسا از شهرها، جاده‌ها و کوچه‌ها به سوی آستانش می‌شتافتند. در حرم و صحن زیارت و بام خانه‌ها و آپارتمان‌ها و کف خیابان‌های جای سوزن‌انداختن نبود. ساعت‌ها در کنجی نشستیم. وقتی علم مبارک سخی را برافراشتند و غریو خلق‌الله برخاست. پدرم از شوق گریست و چندین ساعت گذشت تا دست‌های ما به ضریح و علم مبارک رسید. کبوتران سفید پیرامون ما چرخیدند، بر دست‌ها و شانه‌های و سرهای زایران می‌نشستند و دانه‌های ارزن و جواری را می‌چیدند. بوی تند و تیز کباب ماهی و پکَوره و جلبی آدم را دیوانه می‌کرد. هر قدر قدم می‌زدیم سیری نداشتیم و دل ما کنده نمی‌شد...، امّا این دنیا به چشم من عوض شده و آن روزها رفته اند.

می‌کوشم کمی آب بخورم، ولی گرما آن‌قدر است که هر چه بخوری کم است و عرق همه جای آدم را تر می‌کند. لختی بعد از اذان شام می‌پیچد. مؤذن عجب صدایی دارد و این صدا چه تأثیری که نمی‌بخشد! می‌روم به مسجد روضهٔ شریف. مسجد بزرگی استو دروازه‌های بلند و فراخی دارد و آمدورفت آسان و راحت است. پکه‌ها می‌گردند و هوا را خنک می‌سازند. مسجد ستون‌های زیادی دارد، همه مرمر سیاه و سفید. بر پیشانی رواق‌ها، آیات و کلمات و اسامی خلفا و امامان، کف مسجد همه قالین. صف نمازگزاران انبوه است و هر کس راحت جایی برای نماز و عبادت می‌یابد. نمازگزاران بعضی کفش‌های خود را زیر بغل می‌زنند و می‌آورند داخل و در قفسه‌های نزدیک صف شان می‌گذارند. مولوی آدمی است چاق و سرخ و سفید با ریش ماش و برنج و دراز. در صفی که من ایستاده ام دست‌های چند نفر باز است. نماز که تمام می‌شود، صف به سرعت از هم می‌پاشد و عدّهٔ کمی می‌مانند. مولوی خطبهٔ کوتاهی دارد و امر به معروف و نهی از منکری. بنیاد این مسجد جامع گویا به سال ۱۳۲۷ خورشیدی گذاشته شده است. شنیدم که عدّه‌یی در همان زمان می‌خواسته اند مسجد در فاصلهٔ

یک‌کیلومتری غرب حرم ساخته شود و دلیل آنان این بوده که باید نظرگاه صحن گسترده‌تری داشته باشد و بعضی از مسایل فنّی مهندسی نیز بر چنین خواستی صحّه می‌گذاشته است، ولی نایب‌الحکومهٔ وقت (غلام‌رسول پره‌ماچ) با این پیش‌نهاد مخالف [بوده] و رای خود را تحمیل کرده است. العهده علی‌الراوی.

کتیبهٔ مسجد جامع (نصب‌شده بر دروازهٔ شرقی) که نظمی است متوسّط، توسّط مرحوم محمّدابراهیم خلیل پرداخته شده و کتیبهٔ شعرگونهٔ دیگری که بر دیوار جنوبی مسجد به نظر می‌رسد توسّط مرحوم میر نادرشاه میر به نظم اندر آمده است. در همان جا شنیدم که این مرحوم در حدود هفتاد سال در حجره‌یی در جوار حرم به عبادت سرگرم بوده، مشرب عرفانی داشته و نظم‌های زیادی از او به جا مانده و گویا بخش کوچکی از سروده‌هایش سال‌ها پیش توسّط ارادت‌مندانش به چاپ رسیده است. این را هم شنیدم که زادگاه این میر گرامی توپ‌درهٔ پروان است. می‌گفتند که استاد شیدا و استاد رحیم‌بخش بعضی از مناقب و اشعار عرفانی شادروان میر را به آواز خوش خویش خوانده اند.

از مسجد که می‌برآیم، لوحه‌یی را می‌خوانم و می‌دانم که برای روضه تشکیلاتی هم وجود دارد.

شب خواب خوشی دارم. مزار همان‌قدر که روز آب‌وهوایش گرم و آزاردهنده است، شبانه هوای خوش و گوارایی دارد و نسیم ملایم و مطبوعی می‌وزد. پس از سال‌ها بام‌خوابی دارم. به آسمان چشم می‌دوزم، عجب بلند است و ستاره‌گاه سخت می‌درخشند و ماه که قرصش تمام شده پرتو روشنی به همه جا افگنده است. به یاد دوران شیرین و زلال کودکی می‌افتم و اندوه ملایمی به دلم چنگ می‌زند.

روز دیگر به تماشای شهر می‌روم. شهر تغییر زیادی کرده و توسعه یافته است. هر سو خیابان‌ها و جاده‌ها، خانه‌ها، مساجد، تکایا، آپارتمان‌ها و سرای‌ها و مارکت‌ها نوساخت پست و بلند و رنگ‌آمیزی تند سبز و سرخ و حنایی در و دیوار و پنجره‌ها و گاهی هم سخت دهاتی. تا دلت بخواهد مهمان‌خانه و دکان و ورکشاپ و غرفه و کانتینر. به‌ترین دکان‌ها و مغازه‌ها و بلندترین آپارتمان‌ها و هتل‌ها پیرامون روضه اند. یکی از آپارتمان‌ها از همه بلندتر و بزرگ‌تر است و سراسر از نل‌های قطور آهنی و تخته‌آهن‌های بزرگ، و هنوز کار آن تمام نشده و سایهٔ سهم‌گینش را بر محیط جنوبی پیرامونش افگنده است. ره‌گذری می‌گوید: «از غفّار پهلوان است. نل‌های آن را از تفحصات آورده و تخته‌آهن‌هایش را از هنگرهای حیرتان و او می‌داند و حساب و گور و گردنش». میوه‌فروشی بسیار مزدحم است و آدم باید به زور شانه راهش را از میان انبوه ره‌گذران و فروشنده‌گان بگشاید. خیار و ترهٔ مزار دوچند سه‌چند دیگر جای‌هاست، امّا مزهٔ چندانی ندارد. آلو و گیلاس و آلوبالو هم به وفور دیده می‌شوند، امّا قیم آن کیلوی چهار تا شش هزار. زردآلو هنوز پخته نشده، امّا به بازار آمده.

موترهای پاژیرو و تویوتا و داتسون‌ها و پیکپ‌های گران‌قیمت و آخرین‌سیستم همه جا در گردش اند. چندین جا تعمیرهای بلندتر و بزرگ‌تر اند. وقتی نام م مالکانش را می‌پرسم، فقط می‌گویند از پهلوانان است و می‌ترسند نام‌ها را بگیرند. هم‌صحبتی می‌یابم. مرد پیری است و لاغر و گندمی و

انبانی از آه و حسرت. پیرمرد دلِ پری دارد: «در این شهر همه چیزِ خوب از پهلوانان است. کسی دیگر یا ندارد و اگر دارد حفظ نمی‌تواند. ما نان خوردن نداریم، امّا پهلوانان همه چیز و حتّا گندم و برنج را از بازارها جمع می‌کنند و از راه آقینه به ترکمنستان و یا از شیرخان‌بندر به تاجیکستان می‌فرستند و به قیمت بلندتر آب می‌کنند. برای ما معاش نمی‌دهند، امّا خود شان صدها میلیون افغانی را مصرف عروسی‌ها و ختنه‌سوری‌ها و جشن‌ها و نذرها می‌کنند و حتّا فابریکهٔ کود و برق و جن و پرست و گمرک و مخابرات و شهرها و ولایت‌ها و بندرها را بین خود تقسیم کرده اند و اسپ و شتر و کبک و بودنه و سگ شان از ما به‌تر می‌خورند و به‌تر زنده‌گی می‌کنند.» هر دوی ما بیش‌تر حوصله نمی‌توانیم و از یک‌دیگر جدا می‌شویم. شهر ازدحام زیادی داردم موتر و گادی و بایسکل و کراچی و سوار و پیاده از هم جدایی ندارد. سوار یک تکسی می‌شوم. راننده تا جای نسبتاً نزدیکی پول زیادی می‌خواهد: «برادر مثل این که تازه به مزار آمده ای و از نرخ و نوا و اوضاع شهر خبر درست نداری؟ تیل قیمت است. هر تاجری که تیل وارد می‌کند پانزده فی‌صد آن را قوای نظامی مفت می‌گیرند، یا نوزده فی‌صد آن انحصارات می‌گیرد و و باقی‌مانده را صاحبش به بازار عرضه می‌کند و همه را ما باید جبران کنیم. باز این‌جا خوب است، اگر به پل خمری بروی به حال این‌جا شکر می‌کنی. یک تانگ تیل تا پل خمری می‌رسد صد لک افغانی خرج برمی‌دارد. کاش تیل هم صاف می‌بود، همه‌اش خراب و ناپاک. تمام دیزل‌پمپ‌های ما خراب شده. خبر داری که یک دیزل‌پمپ کاماز صد لک قیمت دارد....»

نظافت شهر بد نیست و دکان‌داران و مالکان آپارتمان‌ها و سرای‌ها در جمع‌آوری فضولات و پاکیزه‌ساختن مناطق شان سهم می‌گیرند. امّا در محلّات دور وضع خراب است، کانالیزاسیون وجود ندارد، مستراح‌ها را کسی پاک نمی‌کند، آب بیش‌تر نواحی شور است و از نوشیدن نیست، تانکرها به صورت مرتّب آب نمی‌آورند و کم‌بود تیل دارند، نل‌های شهر بیش‌تر اوقات روز آب ندارند و اگر آبی دارند کم است و به همه نمی‌رسد، چند جایی آدم خیرخواهی از نل حویلی و چاه منزل شان برای ساکنان محل آب می‌دهند، فقط آب نوشیدن و غذاپختن را.

برق در بعضی از مناطق نیست و ساکنان محل شکایت دارند که هر چند ماه وکلای گذر و برقی‌ها پول هنگفتی به نام خرابی لین و میتر و ترانسفارمر جمع می‌کنند و هنوز کمر ما راست نشده که برق دوباره خاموش می‌گردد و خانه‌های ما در تاریکی فرو می‌روند. شهر مزار هم پهن می‌شود و هم ارتفاع می‌گیرد و بلند می‌شود. همه‌جا را ستون و پایه و سمنت و فلز و خشت و سنگ و چوب تغییر می‌دهند، امّا هیچ‌جا از نجاری‌ها و معماری‌های زیبای قدیمی خبری نیست و ساخت‌مان‌ها ظرافت و زیبایی و اصالت چندانی ندارند. هر جا ساخت‌مانی را تعریف می‌کنند، می‌گویند که نقشه‌اش مال تاشکند یا ترکیه است و فقط به این خوش اند. از چهارراهی که می‌گذرم چشمم به عمارتی سنگی زرد و سه‌منزله می‌افتد، با رویهٔ مرمرین سیاه و نسواری، سنگین و ترس‌ناک و دژمانند، و رفت‌وآمد زیاد و محافظان و مراقبان مسلّح با راکت و ماشین‌دار. جرأت نمی‌کنم پرس و جو کنم و راهم را کج می‌کنم.

امّا نرخ‌های تازه‌یی که به دست آورده ام: برنج سیر پنجاه‌هزار افغانی، آرد ۲۲هزار، کچالو ۱۴هزار، گوشت گاو کیلوی ۱۵هزار، گوسپند ۲۰هزار، شکر ۹هزار، روغن ۱۸هزار، چای از ۲۰هزار تا ۵۰هزار، دیزل گیلن ۲۰هزار، .... وقتی نوت‌های پنج‌هزاری و ده‌هزاری در اواسط ماه سرطان به چلند افتادند، نرخ‌ها به صعود روزانه آغاز کردند و یک دالر تا ۱۷ و ۱۷ هزار افغانی رسید و بازار کفایت گرم‌تر و پررونق‌تر گردید.

بازار تا دهن پر است. امتعه و مصنوعات سراسر منطقه را می‌آورند به این جا. آخر شهر بزرگ و پرجمعیّتی است و بازار گرم و پررونقی دارد. مال ایران و پاکستان و روسیه و چین از همه بیش‌تر اند. بعضی از پهلوانان و جگرگوشه‌ها و حرم شان عجب مشغول خرید اند! انگار با یک‌دیگر مسابقه دارند. هیجان غریبی به آدم دست می‌دهد. می‌خواهم برای خانه و قوم و فامیل خویش چیزی بخرم و یا سوغاتی. مدّت‌ها تردید، شور و مشورت و سبک‌وسنگین‌کردن و جگره‌کردن تا عاقبت رضایت‌دادن و خریداری مقداری نبات و شیرینی و بادام و کلاه و پیسه.

ظهر مهمان بودیم، خانهٔ یکی از دوستان. خانهٔ تاریک و خنک و نوساخت و تمام از خشت و گل و چوب ارچه و چنار، در محلّهٔ یکه‌توت، با دیکوری قدیمی. صفه‌یی دارد، شاه‌نشین و یک متر از زمین بلندتر و چند ماکیان و خروسی که سرها و گردن‌های شان پر ندارند و فقط پوست سرخی و خلاص. خروس حرمش را محافظتی می‌کند که نپرس و گاهی می‌اندیشم که اگر ماکیان‌ها پر می‌داشتند و تاجی، آن وقت خروس چه می‌کرد و چه حالی می‌داشت؟ سفره با همان آداب قدیم و ما حق دست‌زدن نداریم. خوراک پلو و چلو است و اقسام گوشت با بادنجان و گشنیز و نعناع و طبق‌های تربوز و خربوزهٔ فراوان که تازه برآمده است. برادر و پسر بالغ و نورس میزبان مدام خدمت می‌کنند و آرامی نمی‌شناسند.

مقبرهٔ عبدالعلی مزاری فاصلهٔ چندانی از خانهٔ دوست ما ندارد. کارگران و معماران زیادی مشغول کار اند و منزل اوّلش رو به اکمال است. مهندس ساخت‌مان را می‌یابم و معلومات می‌طلبم. نقشهٔ بلندبالایی است و شامل مدرسه و موزیم و گنبد بزرگ و رواق و شبستان و گل‌دسته و محصور در منطقهٔ سرسبز و پردرخت و ییلاق‌مانندِ حاشیهٔ شهر.

روز دیگر احساس می‌کنم که هول عجیبی همه‌جا سایه افگنده است. مدّتی در پیرامون روضه می‌گردم. دکان‌ها نیمه‌باز اند، امّا فروشنده‌گان دوره‌گرد، ترکاری‌فروشی‌ها و آب‌فروشان بساط شان را جمع می‌کنند. مدّتی تماشا می‌کنم، مرد مسلّحی مشکوک می‌شود و می‌آید و پرسش‌هایی از من می‌کند و دستور می‌دهد که منطقه را ترک کنم و بروم. می‌خواهم چیزی را بپرسم؛ مثلاً علت را، ولی مرد می‌گوید: «برو، و گرنه می‌برمت!» با خود می‌گویم حتماً گپی است و چیزی شده. دکان‌ها یکی یکی دوباره بسته می‌شوند و شهر خلوت می‌شود و من که اوضاع را چنان می‌بینم، دوباره برمی‌گردم و چند ساعت بعد خبر می‌رسد که رسول پهلوان کشته شده است، شخصی که تخم و حشت در منطقه کاشته است. نگرانی خاصّی بر شهر چیره شده است و ساکنان شهر مشوّش اند که چه‌طور خواهد شد.

جنرال مؤمن، عاشور پهلوان، نادر هاوان، مصباح، کاشفی، حاجی نواب، مأمور غیور، قوماندان تور و رئیس عبدالرّحمان همه آدم‌های مهمّی بودند که در این یکی دو سال اخیر جان باختند. شایعات رنگینی همه‌جا می‌پیچد. شب رادیو و تلویزیون خبر حادثۀ ترور رسول پهلوان را منتشر می‌کند و پروگرام‌های عادی قطع می‌شوند و یک هفته سوگ‌واری اعلام می‌گردد. امّا کی قبول می‌کند؟

صبح سری می‌زنم به بازار. همه‌جا پر جنب و جوش است. از این دکان به آن دکان و فقط نظارۀ مفت. سر راه به یک دکان کست‌فروشی داخل می‌شوم. کست‌های قرآن و آوازخوانان و فیلم‌های گوناگون افغانی و هندی و ایرانی و آمریکایی همه را دارد. چیزی نمی‌خرم، زیرا پولم کفایت نمی‌کند. عرق همه جانم را تر کرده. به ناچار در تخت سماواری می‌نشینم و چای سبز فرمایش می‌دهم. از وقتی به مزار آمده ام، کم‌تر آب خورده ام، شاید سه چهار بار؛ و فقط چای و چای و آن‌هم چای سبز.

نزدیک سماوار کتاب‌فروشی است. فروشنده آدم خوش‌مشربی است و زود گرم می‌گیرد. کنارش می‌نشینم و به ترتیبی می‌فهمانم که گویا اهل قلمم و از این چیزهای دل‌خوش‌کنک و از او می‌پرسم که از این فرقه کی را می‌شناسد؟ داکتر یعقوب واحدی، متین اندخویی، اسد ولوالجی، سمیع حامد، خلیق و شفیقه یارقین را نام می‌برَد و آدرس‌هاشان را می‌داند. پیرمرد به قفسه‌های خالی و دکانش می‌نگرد و می‌گوید: «در سال ۷۱ گدام بیهقی به زور تخلیّه گردید و کتاب‌های آن حریق شدند. فعلاً زیر فشار بعضی‌ها قرار داریم و می‌خواهند ... کتاب‌فروشی را آپارتمان و تجارت‌خانه بسازند. ما شرکت تورید کتاب و قرطاسیّه ایجاد کرده ایم و یکی دو بار از ایران کتاب‌هایی هم وارد کردیم، ولی چون مردم قادر به خرید کتاب نیستند، مفاد نکردیم و اکنون سرمایۀ شرکت را بیش‌تر امتعۀ مصرفی وارد می‌کنیم....» کتاب‌ها بیش‌تر مسلکی و فرهنگ‌ها اند و چند جلد هم تاریخی و ادبی و هنری و همه گَردگرفته. وقتی از فعالیّت‌های فرهنگی و ادبی در شهر می‌پرسم، جواب می‌دهد: «انجمن شعرا و نویسنده‌گان و شورای فرهنگی است، نشریّه‌های «ندای اسلام» و «جوزجانان» چاپ می‌شوند و مطبعۀ فریغونیان دوباره در شبرغان فعّال شده است، نشریّۀ «حرم» را شورای ولایتی حزب وحدت اسلامی به چاپ می‌رسانَد. امّا قیمتی کمر همه را خم ساخته. کار است و معاش نه، آن‌هم چه معاش! یک هفته نمی‌شود و قمیت‌ها به آسمان رسیده». دو سه تن دیگر را که می‌بینم می‌فهمم که روشن‌فکران دیگر به هیچ صورت در این دوران و اوضاع مقام خود را ندارند؛ حتّا پس از آن که با نیروهای حاکم از در مسالمت درآمدند و به اخلاص کمر به خدمت بستند، در این خدمت‌گزاری نیز آن‌ها نمی‌توانند رضایتی لازم و مقام فراخور را به دست آورند. غالب فرهنگیان این زمان خود را محکوم به بی‌اثری مطلق می‌بینند و احساس سطحی‌بودن می‌کنند. ناچار به گذشته‌ها پناه می‌برند و آن‌ها را تنهاجایی می‌بینند که تمام آرزوهای شان در آن تحقق می‌یابد.

روشن‌فکر موجود به قول صادق هدایت هم‌چون کنده‌هایی است که کنار اجاق مانده و سیاه شده، نه به آتش زیر دیگ کمکی کرده و نه چوب سالم باقی مانده. روشن‌فکران ما در این روزها در فقر و

آواره‌گی خویش چنان رها شده اند تا در درون بپوسند و یا سر بسپارند و تطمیع گردند و آن وقت کار شان مدام توجیه‌کردن هر قدم و عمل قدرت‌ها باشد....

عصر روزی با ضیا از خانه می‌برآییم و قدمی می‌زنیم. به گورستانی نزدیک می‌شویم. مردان زیادی در پیرامون قبرها نشسته اند و از دنیا بی‌خبر و نقل مجلس قصّهٔ کبک است. سر هر گوری یکی دو قفس کبک و چه خوش‌خوان و مست، با چشمانی که با کاسهٔ خون می‌مانند. جوان گوپیچه‌پوشی از همه بیش‌تر پرگویی می‌کند: «خلیفه نوروز عجب کبکی پیدا کرده. از درهٔ صوف آورده، چهارمسته است. صد لک خریده. چشمان و سر و نول بزرگ و پرهای درشت دارد. هر صبح گرداگرد روضه چکر می‌دهد.... دی‌روز کبک خود را بیعانه کردم. اگر ببازم تباه می‌شوم. دعا کنید که خدا و سخی مرا نشرماند....» پیرمردی توصیّه‌گونه می‌گوید: «شب جمعه کبک را فقط یک برگ کاسنی، پنج بادام، بیست ماش و کمی هم آب بده، نه کم نه زیاد. صبح هم گرد روضه بگردان. خدا مهربان است». و بعد دو کبک را در میدان رها می‌کنند. کبک‌ها با نول و لگد یک‌دیگر را می‌زنند، به هوا می‌جهند، گرداگرد یک‌دیگر می‌چرخند، باز یکی دو لگد و گردن‌به‌گردن‌شدن، سر و گردن یک‌دیگر را خراشیدن و پرکندن و پیچیدن زیر بال‌ها و پای‌های هم. کبک‌ها که از نفس می‌افتند تقریباً دستور می‌دهد که بس است. کبک‌ها را دوباره زندانی می‌کنند. کبک‌بازان چند دسته می‌شوند و متفرّق. و دود و بوی تلخ تنباکو و چرس همه‌جا می‌پیچد و ما را از گورستان فراری می‌سازد.

شب وقتی تلویزیون را می‌بینم بیش‌تر اخبار و گزارش‌های سیاسی و نظامی و غلو و اغراق. گه‌گاهی برنامه‌های موسیقی و تفریحی و مختصر فراغتی و مایهٔ انبساط خاطری. موسیقی تلویزیون اصالت چندانی ندارد. بنگی‌چه سال‌هاست که زیر خاک خفته است، امّا بهاءالدّین تنبورنواز هنوز هم می‌درخشد. هنرمندی اصیل با پنجهٔ بی‌بدیل و تکنیک و سرعت شگرف و تصاویر صوتی متنوّع و رنگین. هنرمندی که شیوه و شگرد نوازنده‌گی مخصوص‌به‌خودش دارد و نغمات اوزبیکی و سروده‌های محلّی را شیرینی و غنای زیادی بخشیده است. استاد ملنگ، زیربغلی‌نواز چیره‌دست کشور، و نسیم طبله‌نواز مشهور در کمپ مهاجرین کابل زنده‌گی می‌کنند و گه‌گاهی در محافل دوستان و علاقه‌مندان به هنرنمایی می‌پردازند.

... در قسمت شرقی شهر، وسط زمین وسیع و احاطه‌شده، کمپ تصدی است. خیمه‌های زیادی افراشته شده. محلّ سکونت مهاجران کابل از دو طرف به دشت و بیابان پیوسته. آفتابش عین کورهٔ آهن‌گری. به دیدن یوسف ماما و زن و فرزندان می‌روم. خانه از بیرون به خس‌پوشی شبیه است، امّا داخل که می‌شوم، در واقع خانه و متعلّقات آن کم و کسری ندارد. دیوارهای بلند و رنگه، پرده‌های آبی و زرد، قالین و گلیم و فرش ایرانی، دوشک‌ها و بالش‌های فراوان و نرم و راحت با دهلیز و آش‌پزخانه و تشناب عصری. همه‌جا نشانهٔ ذوق و سررشته و پاکیزه‌گی پدیدار است. بادپکه می‌چرخد و می‌چرخد و

می‌چرخد و هوای خانه را خنک ساخته است. در حالی که به همه‌جای خانه سر می‌کشم با خود می‌گویم: «سلیقه هم خوب چیزی است».

... خورشید داغ بر سر کمپ می‌تابد. یک نوع رخوت و بی‌حالی عجیبی به همه دست می‌دهد. چند نفر بر صفهٔ دکان‌ها خوابیده و یا به طور پراگنده در سایهٔ درختان آرمیده اند. هر موتری که از جاده می‌گذرد، گرد و خاک زیادی برمی‌خیزد و دکان‌داران مدام پیش روی دکان‌های شان را آب‌پاشی می‌کنند. در خبّازی مردم از شانهٔ یک‌دیگر بالا می‌روند و نان‌گرفتن زور و بازوی پهلوانی می‌خواهد و درمی‌یابم که نان کُمکی است و ارزان‌تر از بازار و برای خرید آن باید کارت مخصوصی داشت. در کمپ، بعضی‌ها چنان فقیر اند که وحشت می‌کنی. چند نفر بسیار می‌نالند. می‌خواهم دل‌داری شان بدهم می‌بینم که سودی نمی‌بخشد. در میان چنین جمعیّتی تنهایی را بیش‌تر احساس می‌کنم. در کمپ در حدود یک‌هزار و پنج‌صد خانه‌واده زنده‌گی می‌کنند. مواد کُمکی به همه نمی‌رسد. مکتب و کلینیک و آب و برق دارند، امّا شکم بیش‌تر شان خالی است و حال زاری دارند. عدّه‌یی خیمه‌ها را برداشته اند و خانه‌های کوچک گلی ساخته اند. بعضی‌ها ذوق و سلیقه‌یی نشان داده و خانه‌های به‌تری اعمار کرده اند. کمپ بسیار مزدحم است. کودکان هر سو شوخی و شیطنت دارند و بیش‌تر آشفته‌موی و چرک و لباس‌پروصله. دو سه تایی چاق و چله اند و سر و وضع شان بد نیست. یک دسته زن‌ها از مقابلم می‌آیند، با سر و وضعی آراسته و عطرزده و جوانکی آن‌ها را هم‌راهی یا محافظت می‌کند.

... دشوارترین قضیّه در کمپ وضع مستراح‌هاست. برای چند خیمه یک مستراح، آن‌هم کوتاه و کثیف و تنگ. نزدیک ظهر سری می‌زنم به کلینیک صحّی. ازدحام زیادی برپاست. بیش‌تر، آفتاب‌زده‌گی و اسهال و سوء تغذّی. همه شربت می‌خواهند، امّا فقط تابلیت است. در عمرم ندیده ام، حتّا در شهر، حتّا در دهات پر از تپک و تپاله و سرگین. در دلم می‌گویم که پس این هلال احمر و صحّت عامه چه‌کاره اند و چرا از هیچ چیزی خبری ندارند؟ مقامات گرفتارتر از این استند که به این مسایل بیندیشند و رسیده‌گی کنند. در هرجای مزار نماینده‌گی یک مؤسّسهٔ خارجی است. بیش‌تر در جاده‌های پیرامون روضه بیرق‌های آبی و رنگین سازمان‌های مختلف مربوط به ملل متّحد و قنسول‌گری‌های روسیه، اوزبیکستان و ایران و پاکستان و ترکیه و ترکمنستان در اهتزاز اند. همین‌طور مؤسّسات امدادرسانی غیر دولتی از کشورهای مختلف در شهر مزار شریف و ولایات شمال کشور نماینده‌گی دارند و موترها و کارکنان شان همه‌جا در گردش اند و فعالیّت می‌کنند.

کار حفّاری در مزار و شبرغان و ولایات شمال گرم و پررونق است. در طلاتپهٔ جوزجان، در قریهٔ سیاگرد مزار، در قرهٔ امام ولسوالی چمتال، در بالاحصار بلخ، در بعضی مناطق آقچه، در چشمهٔ شیر بغلان مردمان محلّی و دیگران و قوماندان منطقه سرگرم کاوش اند و خریداران و تاجران اشیای عتیقه می‌روند و می‌آیند و کارهایی دارند.... از این‌ها که بگذریم گویا زرع تریاک در کوه البرز و ولسوالی‌های

چمتال و بلخ و چهاربولک و سانچارک و سر پل رواج یافته و به صدها هکتار زمین می‌رسد و می‌گویند که بیش‌ترین مقدار در ساحات بلخ و سر پل زرع می‌گردد....

بلخ امروز شهری‌ست کوچک به فاصلهٔ ۲۲کیلومتر مزار و در زمانه‌های قدیم مرکز فرهنگ و تمدّن آریایی بوده است. بلخ را محلّ پیدایی زردشت و سرودهای اوستا هم می‌دانند. در بلخ آثار تاریخی قبل و بعد از اسلام زیاد است.... بلخ امروز سرسبز است و حاصل‌خیز، امّا شهرمانند نه و بازار و دستهٔ دکان‌های آن جنب و جوش و رونق چندانی ندارد. بالاحصار بلخ ویران شده و به تلی از خاک می‌مانَد و فقط در چند جا از برج و باروی کهن و دیوارهای حصین نشانه‌هایی دیده می‌شود و بیش‌تر لانهٔ حشرات و ماران و پرنده‌گان و جغد.... آثار تاریخی و مزارات مهم کنونی بلخ زیارت خواجه ابونصر پارسا[1]و مسجد جامع آن است... و گنبد و رواق تذهیب‌کاری و کاشی‌های آبی و سبز و زرد و سفید آن زیبایی و ابهت چشم‌گیری دارند. حمام رگ‌بُران و آرام‌گاه رابعهٔ بلخی نزدیک آن است و مستطیلی است کوچک و ساده و بر صفه و فراز خویش کتیبهٔ نیکویی دارد و در هاله‌یی از غم فرو رفته و شاخه‌ها غم‌انگیز درختان سپیدار و توت بر آن سایه افگنده اند.... با مشاهدهٔ حمام و یادآوری خاطرهٔ رگ‌بران رابعه، آتش گدازنده‌یی در نهادم مشتعل می‌گردد، سراسر بدنم را می‌سوزاند و مدّت‌ها می‌گذرد تا آسایش باطنی خود را دوباره بازیابم. مزار خواجه ابونصر پارسا و رابعهٔ بلخی با درختان کهن‌سال پوشیده شده در سکوت بی‌مانندی فرو رفته و فقط گه‌گاهی صدای یک‌نواخت سم اسپان گادی سکوت را برهم می‌زند.... برج عیّاران، زیارت بابه‌قوی مستان و جوان‌مرد قصّاب، پهلوان احمد زمچی هم شهرتی به‌هم زده اند و هنوز پابرجا اند و بیننده‌گان و زایرانی دارند، امّا دیوارها درز برداشته و شاریده، توت‌ها میخ‌کوب، ضریح‌ها رنگ‌رفته و گردآلود اند، یا فقط کوت سنگی و جنگلی و تکه‌های سبز و سرخی، نه تاریخی، نه کتیبه‌یی. چند جا خشک و خالی و تفتیده و کم‌تر دل برای حفظ و نگه‌داشت آن‌ها می‌سوزد و از بزرگان کسی به فکر این‌ها نیست و سرگرمی‌های دیگری دارند.

... عصر می‌روم به روضهٔ شریف به عنوان آخرین زیارت با خداحافظی و دعا و تولّایی و این بیت بر زبانم جاری می‌شود:

به آستان تو هرکس رسید مطلب یافت　　　روا مـدار کـــه مـن نـاامـید بـرگـردم

در دلم حسرت دیدن همهٔ محلّات شهر موج می‌زند، امّا با خود می‌گویم باید رفت. آخر حسرت‌ها کم نیستند؛ این هم یکی دیگر. شاید روزی دیگر پای طیّاره‌یی باشم، یا در کنار راننده‌یی و یا سوار بر حیوانی و باز هم طی طریق‌ها و ره‌نوردی‌ها و جست‌وجو و کاوش‌ها و فرآورده‌اش خاطره‌یی و شهادتی و قصّه‌یی» (۱۳۶، صص ۳ ـ ۲۹)

---

[1] ـ در متن، خواجه محمّد پارسا بود که تصحیح شد.

بلخ در سفرنامهٔ سیّد میرزاحسین احسانی

سیّد میرزا حسین احسانی، فعّال فرهنگی کشور، در خرداد ۱۳۹۵ هجری خورشیدی/ ژوئن ۲۰۱۶ میلادی، سفر چندروزه‌یی به برخی از استان‌های افغانستان، از جمله در بلخ، داشته است. وی پس از دیدن شهرهای هرات و کابل، توسط اتوبوس به سوی بلخ ره‌سپار می‌شود و در مسیر راه سرانجام به شهرستان خلم استان بلخ می‌رسد. از جریان این سفر خود سفرنامه‌یی نوشته است که بخش بلخ آن در این‌جا نقل می‌شود:



«تاش‌قرغان منطقهٔ بسیار سرسبز و زیبایی است؛ گفته می‌شود در زمان قدیم یکی از تفریح‌گاه‌های «ظاهرشاه»، پادشاه سابق افغانستان، در این منطقهٔ خوش‌آب‌وهوا قرار داشته و انارش نیز معروف است.

از آن‌جا هم عبور کرده و ساعت ۵ عصر به مزار شریف می‌رسیم. شهری که ۲ سال از عمرم را در خدمت آینده‌سازان این شهر بودم و مردم این شهر مرا مورد لطف و محبّت خویش قرار می‌داد و هنوز هم بچه‌های محل وقتی مرا می‌بینند برایم دست تکان می‌دهند.

خسته، تشنه و غبارآلود از ماشین پیاده شده با تاکسی به مرکز شهر می‌روم و از آن‌جا با تاکسی دیگر به منطقهٔ یولمرب در جنوب شهر رفته استحمام می‌گیرم تا گرد و غبار راه و خسته‌گی از تنم بدر شود.

بعد از استحمام به منزل سیّد محسن شولگری، یکی از به‌ترین دوستان خویش، رفته در آن‌جا مقیم می‌شوم. وی از فرمان‌دهان سابق جهادی و مرد شجاع و مهمان‌نوازی است. ساعت ۹ شب صدای انفجار مهیبی را می‌شنویم. صدای انفجار به حدّی بلند است که در همهٔ نقاط شهر شنیده می‌شود.

شب را به صبح رسانده و صبح چهار شنبه ۹۵ /۳/۱۹ [/ ۸ ژوئن ۲۰۱۶] سری به شهر می‌زنم و «روضهٔ سخی» حرم منسوب به امام علی «ع» می‌روم. روضهٔ سخی با گنبدها و گل‌دسته‌های فیروزه‌یی‌رنگش جای بسیار باصفایی است و در مرکز شهر مزار شریف قرار دارد و شهر مزار آن را چون نگینی در بر گرفته است.

آن‌جا متوجّه می‌شوم که صدای مهیب دی‌شب بر اثر انفجار بمبی بوده که در یک دوچرخه کار گذاشته بوده و در نزدیکی روضهٔ سخی و در خیابان موسوم به دروازهٔ بلخ رخ داده بود.

در آخرهم سری هم به مغازهٔ کفش‌فروشی سیّد هدایت‌الله هاشمی، امپراتور خراسان، می‌زنم. خبرنگاری که از بی‌کاری کفش دستهٔ دوم می‌فروشد.

شهر مزار شریف خوش‌بختانه نسبت به شهرهای دیگر افغانستان از لحاظ امنیّت و بازسازی در وضعیّت خوبی قرار دارد و چند خیابان را می‌بینم که جدیداً آسفالت شده و برخی دیگر هم در دست اقدام است و کار جریان دارد.

پروژۀ خیابان شهید مسعود که مرکز شهر را به فرودگاه مزار شریف وصل می‌کند هم تکمیل شده و این خیابان دوطرفه و بلوار است که از مرکز شهر تا فرودگاه مزار شریف امتداد یافته است.

تنها مشکل ما که خیلی هم آزاردهنده است گرمای بالای ۴۵ و ۴۶ درجۀ هوا و قطعی هرلحظۀ برق در این هوای گرم است که امانم را بریده است.

آثار تاریخی و مکان‌های تفریحی: تنها آثار تاریخی شهر مزار شریف روضۀ سخی زیارت‌گاه منسوب به امام علی «ع» و قلعۀ جنگی اند که در مرکز و غرب شهر قرار دارند و پارک «خالد بن ولید» و پارک «آریانا» تفریح‌گاه شهروندان مزار شریف و رشته‌کوه‌های البرز نیز در جنوب شهر مزار شریف قرار دارد که بر اساس داستان‌های اساطیری، آرش کمان‌گیر از فراز این کوه‌ها تمام توانش را به کار گماشته و تیری به سمت شمال پرتاب کرده تا مرز ایران و توران را مشخّص سازد و آن تیر بر رودخانۀ آمو فرود می‌آید و این رود مرز ایران و توران تعیین می‌شود.

امّ‌البلاد زیبا: همیشه آرزو داشتم به «بلخ» باستان مادر شهرهای جهان سفری داشته و این شهر باستانی و پر آوازه را از نزدیک ببینم؛ شهری که بزرگان زیادی چون: «ناصر خسرو»، «مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی»، «رابعۀ بلخی»، «ابو نصر پارسا»، «ابن سینا» و ... را در خود پرورش داده است.

در گذشته این فرصت فراهم نشده بود و این بار تصمیم گرفتم هر طور شده باید بلخ باستان را ببینم و روز شنبه مؤرخ ۱۳۹۵/۳/۲۲ [/ ۱۱ ژوئن ۲۰۱۶ میلادی] به هم‌راه دوست خوبم حاج سیّد مرتضی سیّدی ره‌سپار بلخ شدیم.

همان‌گونه که انتظار داشتم بلخ باشکوه و زیبا بود؛ امّا با زخم‌های عمیق و دردهای کهنه بر پیکر کهن‌سالش که از درد و رنج روزگار و از آن‌چه در طول قرن‌ها بر وی گذشته است قدخمیده و رنجور گشته است.

با این وجود شکوه و عظمت از دیوارهای عظیم و گلین این شهر موج می‌زند و تاریخ و گذشتۀ پرعظمت این شهر را یاد آوری می‌کند. کسی از او دل‌جویی نمی‌کند. زخم‌های عمیقش عمیق و عمیق‌تر می‌شوند و پیکر نحیفش خمیده‌تر!

«بلخ» در ۲۶ کیلومتری غرب مزار شریف قرار دارد؛ در این فاصله به جز باغ و بوستان، مزرعه و درخت چیزی دیگری نمی‌بینیم (جنّات تجری من تحتها الانهار) .همه جا سرسبز و خرّم با پرنده‌گانی که نغمه‌خوان در حال پرواز و پریدن اند.

یک چیز دیگر که در مسیر مزار شریف ـ بلخ توجّه عابران را به خود جلب می‌کند لولهٔ بسیار بزرگ و تنومند آهنی است که روزگاری گاز طبیعی را از «شبرغان» به شهر «مزار شریف» انتقال می‌داده است ولی اکنون مردم مزار شریف از نعمت گاز محروم است.

بلخ نیز خوش‌آب‌وهوا و سرسبز با خیابان‌های مملو از درخت است؛ در مرکز شهر بلخ پارکی است با درختان تنومند و غول‌پیکر که در آن مقبرهٔ «خواجه ابو نصر پارسا» و آرام‌گاه «رابعهٔ بلخی» قرار دارد و یک مسجد و یا مدرسهٔ قدیمی نیز در این پارک به چشم می‌خورد.

کمی آن طرف‌تر در خیابان مقابل این پارک «خانقاه بهاءالدّین ولد» و زادگاه «مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی» قرار دارد که متأسّفانه بر اثر سال‌ها فراموشی و بی‌توجّهی به تلّی از خاک تبدیل شده و قسمت اعظم دیوارهای آن فرو ریخته و مابقی هم در حال فرو ریختن است.

در قسمت‌های مختلف شهر بقایای دیوارهای عظیم گِلی قرار دارد که همه در حال خراب‌شدن و فرو ریختن است.

مکان‌های تاریخی و دیدنی زیادی در این شهر قرار دارد؛ مانند: مقبرهٔ حضرت شیث بن آدم، خواجه آکاشاه ولی و ...که به دلیل ترس از ناامنی و کم‌بود وقت توفیق بازدید از آن‌ها را نمی‌یابیم.

بلخ، زیبا و دوست‌داشتنی است و من با وجود عشق فراوان به این شهر با قلب اندوه‌گین مجبور می‌شوم که شهر را ترک گفته به مزار شریف بازگردم. خداوندا به سرزمینم امنیّت و به مردمانش هم‌دلی عنایت فرما!» (۲۶۵؛ ۲۶۶)

بلخ در سفرنامهٔ محمّدمهدی شیخ صرّاف

محمّدمهدی شیخ صرّاف، یکی از گردش‌گران معاصر ایرانی است که در آستانهٔ بهار سال ۱۳۹۶ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۷ میلادی از استان بلخ دیدن کرده است. وی سفرنامهٔ خود را به این شرح نگاشته است:



«**قرص جوشان برای سوغات:** تا هوا تاریک شود هرکدام ولو شده ایم گوشه‌یی و به کاری مشغول می‌شویم. جای مشخصّی برای ساک و کوله‌ها معیّن می‌کنیم. اولّین کار راه‌انداختن سیم‌کارت‌هاست و ذخیره‌کردن شماره‌های جدید. بعد هم تماس با خانواده‌های مان در ایران که خبر سلامتی بدهیم. کلّی سفارش می‌کنند که مراقب باشید و ما هم تأکید که بلی مراقب استیم. امّا مراقبِ چه؟ شهر در آرامش کامل است. مردم دارند زنده‌گی شان را می‌کُنند و ما هم که قرار نیست کار خاصّی بکنیم.

کلّی روی اینترنت موبایل‌ها حساب کرده ایم، امّا هر کاری می‌کنیم موفّق به راه‌انداختن G۳ سیم‌کارت‌ها نمی‌شویم. گویا قلق و کد خاصی دارد که ما بی‌خبریم. روی بستهٔ سیم‌کارت و کاغذ راه‌نما هم هرچه می‌گردیم خبری نیست. احساس خسران می‌کنیم از نداشتن اینترنت و ناتوانی از بیان حجم شعف و خوش‌حالی مان برای پا گذاشتن به کشور افغانستان. و البته گوگل‌مپ هم قابل‌استفاده نیست تا موقعیّت مان در شهر و خیابان‌ها را متوجّه شویم. می‌گذاریم تا وقتی برای شام بیرون می‌رویم مشکل اینترنت را حل کنیم.

به روش‌های مختلف مشغول یافتن قبله برای نماز مغرب استیم که شعیب‌جان تماس می‌گیرد. یک ربع بعد می‌رسد و عازم رستورانی می‌شویم که او انتخاب کرده است. خیابان‌ها اکثراً تاریک اند و به‌جز برخی بلوارهای اصلی، نور خانه‌ها است که مسیر را روشن می‌کند. با این‌که زمان زیادی از تاریکی هوا نگذشته همه‌جا تعطیل است، به‌جز خبّازی‌ها و خوراکی‌فروشی‌ها. معلوم است که شهر زود به خواب می‌رود و البته مشکل تأمین برق هم روی این مسأله تأثیر گذاشته است. توی راه با شعیب گپ می‌زنیم. دو دختر دارد به نام مهشید و افشید. از اسم‌های زیبای فارسی که انتخاب کرده می‌گوید و سختی‌های نام‌گذاری در خانواده‌ها که اگر کسی نام تکراری بگذارد، دیگران دق می‌کنند و بالآخره مشکل‌ساز می‌شود. «چیف‌برگر» نام رستوران دوطبقهٔ مرتّب و منظّمی است که طبقهٔ بالای آن مخصوص خانواده است و یک امکان ویژه که در ایران ندیده‌ام: یک فضای بازی جذّاب و مفید برای بچه‌ها که ایمن و جمع‌وجور هم است. درست چسپیده به سالن غذاخوری. از دقّت نظرش خوشم می‌آید که برای انتخاب مکان ملاحظهٔ حضور گوهرشاد سه‌ساله را کرده است. چنین دقّت نظری را بیش‌تر در کسانی که خود شان بچه‌دار باشند می‌شود یافت. او مرد خانواده‌دوستی است؛ در این حد که شام را با خانواده بوده و صرفاً ما را هم‌راهی می‌کند و چیزی نمی‌خورد. دخترک مشغول بازی می‌شود و ما با خیال راحت چهارنفری دربارهٔ مسایل مختلف از شعیب سؤال می‌پرسیم. هم‌زمان با ما یک خانوادهٔ اهل مزار شریف هم به همان رستوران آمده اند که بچهٔ شان با گوهرشاد روی سرسره‌ها هم‌بازی می‌شود. وقتی گوهرشاد با دختر شان بلند بلند صحبت می‌کند، می‌خندند، درست مثل خنده‌هایی که ما نسبت به حرف زدن آن‌ها داریم. معلوم است همان‌قدر که گویش فارسی افغان‌ها برای ما جذّاب و شیرین است آن‌ها هم گویش فارسی ما را خوش دارند. حالا اگر از زبان کودکان شیرین‌سخن هم باشد خوشی شان مضاعف می‌شود.

انتخاب غذا کار دشواری است از این جهت که درست نمی‌دانیم کدام غذا شامل چه محتویاتی است. خدا را شکر در این کشور به هیچ وجه دغدغهٔ حلال‌بودن غذا را نداریم. هر چیزی را هرکجا دوست داشته باشیم می‌توانیم با خیال راحت به بدن بزنیم. بعد از هم‌زبانی و امکان هم‌صحبت‌شدن با همهٔ مردم از رانندهٔ تاکسی و میزبان و مغازه‌دار و پلیس و دیگران، یکی دیگر از مزیّت‌های سفر به چنین کشوری خودش را به ما نشان می‌دهد. شنیدن و خواندن روایت‌های سفرِ دوستان مان به دیگر

کشورها و مشکل یافتن غذای حلال و حتّا هم‌راه‌بردن کنسرو و این قبیل خوردنی‌ها موجب می‌شود در اوّلین وعدۀ غذا از انتخاب این کشور بیش‌تر احساس رضایت کنیم. همان‌جا قرار می‌گذاریم هرجا رفتیم از منو و غذاها عکس بگیریم. کباب و پیتزا و قابلی‌پلو سفارش می‌دهیم. غذاها خوش‌ادویه استند و طعم‌های عالی دارند و سر شوق مان می‌آورند. قیمت‌ها هم به‌مراتب ارزان‌تر از تهران اند.

با اتمام غذا شعیب قدری زودتر از میز جدا می‌شود. امّا بعد از چند دقیقه سروصدای اعتراض او به صندوق‌دار رستوران از آن سوی سالن بلند می‌شود. ما کنار میز زیرزیرکی می‌خندیم چون می‌دانیم محمّد که با رسم مهمان‌نوازی افغان‌ها آشنا است در فرصت مناسب رفته و صورت‌حساب را پرداخت کرده است. اعتراض شعیب هم به صندوق‌دار به همین خاطر است که چرا قبول کرده‌اند ما که مهمانیم پول بدهیم و از این صحبت‌ها. بعد از دادوفریاد سرصاحب رستوران به سمت ما می‌آید که شما کی این کار را کردید که من متوجّه نشدم؟! فضا را به سمت شوخی می‌بریم و این‌که برای صبحانۀ فردا نیاز به خرید داریم. شعیب‌جان ما را به یک فروش‌گاه بزرگ لوکس در دل یک مجموعۀ محافظت‌شده می‌بَرَد. جایی که هتل و آرایش‌گاه و تالار عروسی هم دارد. فروش‌گاه زنجیره‌یی کفایت سالن بزرگی دارد. قبل از ورود باید از گیت امنیّتی عبور کنیم و کیف مان را هم با دریافت رسید به آقای سلاح‌به‌دست دم در تحویل می‌دهیم. ترس از حمله‌های انتحاری مجموعه‌های تجاری بزرگ را مجبور کرده به چنین روشی از خود محافظت کنند.

از دیدن محصولات ایرانی سن‌ایچ و پگاه در فروش‌گاه خوش‌حال می‌شویم. قیمت‌های شان با ایران تفاوتی ندارند. ازآن‌جایی‌که در کمال تعجّب فراموش کرده‌ایم ظرف و لیوان و قاشق و چاقو با خودمان بیاوریم، قدری ظروف یک‌بارمصرف می‌خریم. کم بودن قیمت کالاهای خارجی هم برای مان جالب است. مثلاً قرص جوشان‌های خارجی یا زیتون سیاه و کمپوت‌ها بسیار ارزان‌تر از ایران است؛ تاجایی‌که تصمیم می‌گیریم با خودمان قرص جوشان سوغات ببریم! از صحبت‌های شعیب متوجّه می‌شویم دلیل این ارزان‌بودن چنین است که دولت افغانستان به‌دلیل مسایل اقتصادی و نداشتن زیرساخت کافی برای تولید داخلی، هیچ مالیاتی برای واردات نمی‌گیرد.

موقع خروج از فروش‌گاه، شعیب می‌گوید که ویس به‌تازه‌گی از کابل رسیده و پروازش تأخیر داشته. به خنده می‌گوییم تأخیر پرواز جزو اشتراکات فرهنگی ایران و افغانستان است. از شعیب می‌خواهیم به ویس بگوید در کنار خانواده استراحت کند و دیدار مان باشد برای فردا. اینترنت سیم‌کارت‌ها هنوز هم راه نیفتاده و برای آن‌هم فردا باید فکری کنیم. اوّلین شب خواب در مزار شریف دل‌چسب است، هوا هنوز گرم نشده ولی سرما هم گزنده نیست. بخاری برقی را روشن می‌کنیم و در فضای جداگانه به خواب می‌رویم.

شهر کبوتران سفید: خوبی داشتن هم‌سفر سحرخیز این است که وقتی صبح از خواب بیدار می‌شوی می‌بینی نان تازه برای انداختن سفرۀ صبحانه آماده است. تا صبحانه بخوریم ویس هم آمده

جلو در خانه و بالآخره هم‌دیگر را در آغوش می‌گیریم. ویس از معدود دوستان افغان ماست که چند سال پیش سفری هم به ایران داشته و او را در تهران هم دیده ایم. ادامهٔ ارتباط هم به همان فیس‌بوک برمی‌گردد و احوال‌پرسی‌های هرازگاه. به خاطر تخصّص مهندسی‌اش او را انجینیر ویس می‌خوانند. بعد از خوش‌وبش‌های معمول بلافاصله از کیفیّت محلّ اسکان جویا و با پاسخ مثبت ما خیالش راحت می‌شود. بعد می‌گوید چون این محل در یک خیابان تازه‌ساز (که هنوز حتّا اسم ندارد و معروف شده به سرک چهل متری) زیاد خلوت است پدرش گفته که به‌تر است به یک آپارتمان دیگر متعلّق به خود شان نقل مکان کنیم که خیال شان راحت‌تر باشد از امنیّت ما. بعد از تعارف‌های معمول این مسأله را به بعد محوّل می‌کنیم و با تویوتا فور رانر مشکی به سمت مرکز شهر حرکت می‌کنیم. مشتاق برای دیدن مسجد آبی! درست در قلب شهر یک زیارت‌گاه قرارگرفته مشهور به روضهٔ شریف یا زیارت سخی. دلیل نام‌گذاری شهر مزار شریف همین زیارت‌گاه است که آن را منسوب به خلیفهٔ چهارم اهل سنّت و امام اوّل شیعیان، حضرت علی بن ابی طالب (کرم الله وجه)، می‌دانند. هرچند این انتساب تنها در افغانستان اعتبار دارد، امّا این زیارت‌گاه در تمام سال‌ها پررونق بوده و هم‌چنان است. با انبوهی از سؤال راهی زیارت می‌شویم.

توی راه ویس مکان‌های اصلی شهر، موقعیّت آن‌ها و نام خیابان‌ها را برای‌مان توضیح می‌دهد. هرچه به بقعه نزدیک‌تر می‌شویم بافت محلّه‌ها از مسکونی به تجاری و اداری تغییر می‌کند و تعداد ساخت‌مان‌های نوساز و شیک بیش‌تر می‌شود. در همین مسیر از میدان غضنفر عبور می‌کنیم و از مقابل برج غضنفر که تابلوی غضنفربانک هم دارد. ویس می‌گوید: برای ساخت شهر از تجار و سرمایه‌دارهای کلان افغانستان کمک گرفته اند و غضنفر یکی از آن‌هاست که هزینهٔ ساخت این میدان را داده است. تا جای پارک پیدا کنیم و بتوانیم از دری وارد شویم که بازرسی خانم‌ها داشته باشد یک دور کامل اطراف چهارضلعی روضهٔ شریف می‌زنیم و هر چهار ورودی اصلی راورانداز می‌کنیم؛ با سردرهای کاشی‌کاری و نوشته‌های فارسی. راسته‌های صنف‌های مختلف را می‌بینیم که بسیار پررفت‌وآمد اند. همین نشان می‌دهد بازارهای اصلی و مرکز اقتصادی شهر همین‌جاست؛ پر از دست‌فروش و گاری‌هایی که خوراکی و چیزهای دیگر می‌فروشند. از عینک آفتابی و چفیه و دستارهای رنگارنگ تا تخمهٔ آفتاب‌گردان و تخم مرغ آب‌پز و اسپشیل چکن سوپ با پاچه! برای بازرسی که در حدّ همان حرم امام رضاست زیاد معطل نمی‌شویم و وارد محوطهٔ فضای سبزی شبیه به پارک می‌شویم. از تابلوها می‌فهمیم که به این فضای سبز که پر از درخت، حوض، آب‌نما و نیمکت‌هایی برای نشستن است، چهارباغ می‌گویند؛ پر از کبوتر بر فراز درختان و مردمی نشسته در سایه مشغول استراحت و وقت گذرانی. بودنِ تعداد بالای جوان‌ها در چنین وقتی از روز در چنین جایی نشانه‌یی از بحران بی‌کاری و نبود اشتغال است. در این مورد از ویس می‌پرسم و توضیحات او گمانم را به یقین می‌رساند. در تمام سال‌های جنگ زیرساخت‌های اقتصادی کشور نابود شده و نبود ثبات و امنیّت

موجب شده سرمایه‌گذاری در بخش تولید در این سال‌ها هم روند رشد بالایی نداشته باشد. بر همین اساس بودجهٔ اصل افغانستان را کمک‌های خارجی سایر کشورها تأمین می‌کنند؛ راهی برای ادامهٔ تسلّط و نفوذ. مثلاً کلّ هزینهٔ ارتش یا همان اردوی ملّی را آمریکایی‌ها می‌دهند. اگر کسی بتواند با آشنایی و رابطه، شغلی دولتی پیدا کند، حاشیه‌یی از امنیّت دارد؛ وگرنه می‌ماند اشتغال در پروژه‌های اقتصادی مؤسّسات خارجی برپایهٔ فرهنگ، آموزش، عمران، حقوق بشر و... که این سال‌ها مستقیماً خودشان در کشور اجرا می‌کرده اند، امّا حالا با کم‌شدن تعداد این پروژه‌ها و الزام حکومت برای اجرای آن‌ها از مجرای دولتی، دیگر اشتغال‌زایی سابق را ندارند. دلیل اصلی این‌که هم‌چنان عدّهٔ زیادی از افغانستان برای کار به ایران می‌آیند، برایم بیش‌تر روشن می‌شود. بخش زیادی از آن‌هایی هم که دست شان می‌رسد و امکانش را دارند پناهنده‌گی به کشورهای غربی را انتخاب می‌کنند.

به محض ورود، گوهرشاد حواسش می‌رود به پیداکردن چوب و بازی. دو گروه می‌شویم، من و ویس و گوهرشاد می‌مانیم برای بازی با مرغابی و اردک‌هایی که در یک حوض بزرگ مشغول شنا استند و سه نفر دیگر به داخل می‌روند. گوهرشاد از خوراکی‌هایش به پرنده‌ها می‌دهد. بعد به سراغ کبوترهایی می‌رویم که از نشانه‌های خاصّ مزار شریف استند. مزار شریف را نه فقط به خاطر «ملا محمّدجان و سیر گل لاله‌زار با ما دلبرجان» که به خاطر کبوتران سفیدش هم که شده باید دید. هیچ کبوتری با رنگ دیگر در میان آن‌ها نیست. این کبوترها در خانه‌ها و باغ‌های شهر لانه دارند. صبح لانهٔ یک جفت شان را در ایوان محلّ اسکان خود مان دیده بودم. امّا مرکز اصلی آن‌ها همین‌جاست. یک کبوترخانهٔ بزرگ هم در چهارباغ برای آن‌ها ساخته اند که بیش‌تر آن زیر زمین است. مردم معتقدند از کرامات شاه ولایتمآب است که این کبوترها سفید استند و اگر کبوتری با رنگ دیگر هم به این‌جا بیاید کم کم به همین رنگ در می‌آید. برای این پرنده‌ها احترام قایل اند و برای آن‌ها گندم نذر می‌کنند تا حاجت شان برآورده شود. ما هم از دکهٔ کنار کبوترخانه یک ظرف گندم می‌خریم و گوهرشاد مشغول دانه‌دادن می‌شود. ویس می‌گوید اگر صبح‌ها زودتر بیاییم و گندم را در دست بگیریم کبوترها می‌آیند روی دست مان می‌نشینند و از دست دانه می‌چینند. با خودم فکر می‌کنم حالا که حرم امام رضا «ع» با کبوترزدایی‌های جدّی و منع مردم از دانه‌دادن به آن‌ها مواجه شده، شاید شعر معروف «قربون کبوترای حرمت...» بیش‌تر برازندهٔ این‌جا باشد! و به یاد حرم‌های دیگر مثل حضرت معصومه، نجف، بقیع و بین‌الحرمین کربلا که می‌افتم که ویژه‌گی مشترک همهٔ آن‌ها کبوترها استند، امّا نه به این سفیدی! مشغول همین فکرها استم که بالآخره نزدیک اذان ظهر گوهرشاد رضایت می‌دهد داخل روضه برویم.

روا مدار که من نا‌امید برگردم: هنوز تا اذان ظهر مانده که وارد صحن روضهٔ مبارک می‌شویم: همان‌جایی که در اکثر عکس‌ها معلوم است. کف سنگ سفید دارد، آفتاب مستقیم می‌تابد و محوطه خلوت است. بارگاه درست در مرکز این صحن قرار گرفته است. با یک گنبد یک‌دست فیروزه‌یی اصلی که گنبدهای فرعی کوچک‌تر هم کنارش هستند. کلّ بنا با کاشی‌کاری آبی لاجورد و

فیروزه‌یی پوشیده شده که نقوش زردرنگ هم زیاد دارد. محمّد برایم گفته که این بنا در دورهٔ تیموری و سلطان حسین بایقرا در محلّ بنای قبلی که در حملهٔ چنگیزخان ویران شده بود ساخته شده است.

موقع ورود از یک راه‌روی باریک کفش‌ها را در می‌آوریم و به کفش‌داری تحویل می‌دهیم. کفش‌دار پیرمردی است که بالای یک سکو نشسته است و با حوصله شماره‌یی دست مان می‌دهد که روی یک تکه مقوای کارتن با ماژیک نوشته شده است. دقت که می‌کنم می‌بینم بعضی از افراد موقع خروج چند افغانی هم به او می‌دهند. به‌محض ورود چند پسربچهٔ بادکنک‌به‌دست با دیدن گوهرشاد به ما نزدیک می‌شوند ولی برای فروش بادکنک‌ها موفّق نمی‌شوند. گوهرشاد مثل هر کودک دیگری از این محوطه خوشش آمده و دوست دارد بدو بدو بازی کند. با تلفن هم‌سفرها را پیدا می‌کنم و او را به آن‌ها می‌سپارم تا وارد بقعه شوم. همه چیز حسّ خاصّی دارد از نوع تأثیرگذاری معماری و فضای معنوی بر روح. تفکیک زنانه و مردانه هم وجود ندارد. هنوز نمی‌دانم چه‌کسی را داریم زیارت می‌کنیم. کسی که سال‌هاست این‌جا زیارت می‌شود و حاجت می‌دهد و بیمار شفا می‌دهد و دل این مردم به بودن او گرم است. با خودم می‌گویم نیّت زیارت امیرالمؤمنین می‌کنیم منتها از راه دور و هم این کسی که این‌جا مدفون است. لابد امام‌زاده‌یی یا کسی منسوب به اهل بیت رسول‌الله. موقع ورود به رسم همیشه‌گی چشمم به‌دنبال زیارت‌نامه یا چیزی برای خواندن می‌گردد. تا این‌جا اکثر کتیبه‌ها به زبان فارسی و اشعاری بوده است که به خطّ نستعلیق نوشته شده. درست کنار در ورودی یک تابلو می‌بینم که زیارت امین‌الله دارد. یک افسر پلیس با تجهیزات کامل نظامی درست همان‌جا ایستاده و رفت‌وآمد ها را زیر نظر دارد. زیارت را می خوانم و با سلام و خداقوّت به مرد پلیس داخل می‌روم. بالای درگاه که همه از آن وارد می‌شوند نوشته اند: «به آستان تو هرکس رسید مطلب یافت/ روا مدار که من ناامید برگردم». بلافاصله بعد از در ورودی، مردانی نشسته در دو طرف، کوچهٔ انسانی تشکیل می‌دهند. اکثراً مسن و همه‌گی با لباس سنّتی افغانستان. جلو هرکدام میز کوچکی است و مصحف شریف در مقابل شان باز. بعضی البته با یک‌دیگر صحبت می‌کنند و بعضی هم نیم‌نگاهی به کسانی که وارد می‌شوند دارند. چشمم که به اختلاف نور عادت می‌کند. محو تزئینات داخلی بنا می‌شوم. این‌جا رنگ قرمز غلبه دارد. همه نقّاشی است و از آیینه‌کاری، گچبری یا کاشی‌کاری خبری نیست. آرام آرام جلو می‌روم تا از در دوم وارد شوم و کنار ضریح زیر گنبد قرار بگیرم. جداسازی زنانه و مردانه بالآخره این‌جا کنار ضریح اتّفاق می‌افتند، آن هم با حضور و تذّکر یک پلیس زن با یونیفرم. یک تقسیم عادلانه: نیمی برای مردان و نیمی هم زنان. زیبایی و ظرافت تزئینات داخلی این‌جا به اوج می‌رسد. دیوارها پر است از شعرهایی در مدح و منقبت امیرالمؤمنین و طراحی زیر گنبد هم دل‌ربایی می‌کند. ضریح هم به شیوهٔ معمول سنّتی ضریح‌های اماکن متبرّکه که در ایران و عراق زیاد دیده ایم. ترکیب مردانِ نشسته بر زمین با میز و قرآن این‌جا هم تکرار می‌شود که در کنار به دیوار تکیه زده‌اند. زایرها ترکیب سِنّی خاصی ندارند از جوان و میان‌سال و پیر می‌آیند و دستی به ضریح می‌رسانند، نزدیک‌تر می‌روند و

حرف‌هایی را لابه‌لای حفره‌های فولادی ضریح زمزمه می‌کنند. جوان‌ترها امّا بیش‌تر حواس شان به عکس‌گرفتن است؛ دسته‌جمعی و سلفی و هرجوری که بشود. از این که عکس‌گرفتن ممنوع نیست خوشم می‌آید. می‌خواهم بروم گوشه‌یی بنشینم که صدای دو پلیس زن و مرد در گنبد می‌پیچد که می‌خواهند زایران، آن‌جا را تخلیّه کنند. موقع اذان شده و تا بعد از نماز درِ بقعه بسته می‌شود. هنوز حظّ کامل نبرده مجبورم آن‌جا را ترک کنم. نماز را بیرون در حیاط می‌خوانیم و راهی یک رستوران برای صرف ناهار می‌شویم.

خدا مهربان است: با گرسنه‌گی از زیارت سخی بیرون می‌زنیم. به‌محض خروج خیرات‌خورها یا همان گداها به سراغ مان می‌آیند. از پیش خود مان را آماده کرده ایم که با چنین پدیده‌یی کنار بیاییم و اجازه ندهیم آزار مان دهد. خیرات‌خورها یا زنانی با برقع‌های آبی خاک‌گرفته استند، یا پسربچه‌هایی نوجوان که اغلب یک چهارلیتری روغن ماشین را بریده اند، بند بسته‌اند و با یک فرچه، واکس و متعلّقات، به سان یک جعبهٔ واکسی از شانه آویخته اند؛ امّا شانس شان را برای دریافت چند سکّه یا اسکناس روی ما یا هر مسافر دیگری امتحان می‌کنند. دستهٔ سوم پیرمردهای ازکارافتاده یا مردان معلولی استند که در جنگ یا سوانح دیگر عضوی از بدن را از دست داده‌اند. همهٔ این ها و فراوان بودن شان نمادی از فقر ریشه‌دار در این کشور اند؛ امّا آن وسط جای فکرکردن به این تحلیل‌ها نیست. جمع‌شدن آن‌ها گِرد ما توجّه بیش‌تری را جلب می‌کند. نمی‌دانیم چه باید بگوییم و با سکوت می‌گذریم و درعین‌حال حواس‌مان به کیف و وسایل است. یک دست‌فروش به کمک می‌آید و به چند زن اطراف‌مان می‌گوید «پس برو خاله‌جان!» ولی افاقه نمی‌کند. با خودم فکر می‌کنم دادن یک اسکناس به اوّلین نفر موجب آغاز یک سریال بی‌پایان می‌شود. ناخشنودی را در چهرهٔ ویس که هم‌راه ماست تشخیص می‌دهم. چون جمع‌شدن این افراد و اصرار آن‌ها به دریافت کمک برای او که میزبان است و نسبت به کشورش غرور دارد، وضعیّت سختی را ایجاد کرده. خودم را که جای او می‌گذارم متوجّه حالش می‌شوم. امّا او با مهربانی و گفتن یک جمله به آنها قضیّه را ختم به خیر می‌کند: «خدا مهربان است» چه عبارت خوبی! در آن موقعیّت هرچه فکر کردم معادلی که خودمان استفاده کنیم نیافتم. با چند بار تکرار این جمله به ماشین می‌رسیم و سوار می‌شویم.

ناهار در اثر یک اشتباه محاسباتی و سفارش غذای چهارنفره برای یک نفر. قدری غذای دست‌نخورده که اضافه می‌آید را در ظرف یک‌بارمصرف می‌ریزیم و موقع خروج به اوّلین خیرات‌خور که می‌بینیم تقدیم می‌کنیم. این‌جا باز محمّد همان حربهٔ دی‌شب را تکرار می‌کند و در میانهٔ غذا وقتی ویس مشغول گفت‌وگو با تلفن است، می‌رود و صورت‌حساب رستوران را پرداخت می‌کند. ویس امّا قدم بعدی را جلوتر از ما برمی‌دارد و می‌گوید هم‌سرش قرار است شام تدارک ببیند و به خانهٔ شان برویم. اصل دعوت را با شوق قبول می‌کنیم. امّا با آن ناهاری که خوردیم جایی برای شام باقی نمی‌ماند. هم‌چنین برای کم‌کردن زحمت میزبانی مهمان‌نواز مان شروع می‌کنیم به تعارف و توجیه‌آوردن تا

این‌که ناگهان این جمله کار را تمام می‌کند: «ما معمولاً شام نمی‌خوریم!» یک لحظه همهٔ ما در سکوت فرو می‌رویم و به گویندهٔ جمله چشم می‌دوزیم! یعنی ما واقعاً شام نمی‌خوریم؟! سریع برای اصلاح حرفش می‌گوید یعنی یک چیز سبک می‌خوریم و شام برای مان وعدهٔ جدّی نیست.

در مسیر یک توقّف کوتاه داریم برای راه‌انداختن اینترنت سیم‌کارت‌ها و خرید دو سیم‌کارت جدید و شارژ آن‌ها. راستهٔ موبایلی‌ها بازار بسیار شلوغی است. جایی در دو طرف پیاده‌رو وجب‌به‌وجب مردانی نشسته‌اند که کارشان همین خدمات است و از آن ارتزاق می‌کنند. ابزار شان هم یک گوشی است و یک لپتاپ. شغل شان ریختن آهنگ و نرم‌افزار روی موبایل است و فروش شارژ. کارت شارژی هم در میان نیست. شمارهٔ موبایلت را می‌گیرند و توی گوشی‌شان کدهایی می‌زنند و پیامک شارژ برای تو می‌آید. البته با کسر مالیّات. برای اینترنت هم باید بسته بخری. نحوهٔ خریدن انواع بسته از هر اپراتور هم جزو اسرار حرفه‌یی است که شیوه‌های مختلفی دارد. دستورالعمل آن را هم جایی نمی‌شود یافت! مرحلهٔ بعد از خرید بسته، تغییر تنظیمات گوشی است که باز برای هر اپراتور شیوهٔ خاصی دارد. «ام تی ان»، «افغان بی‌سیم»، «اتّصالات»، «روشن»، «سلام» و یکی دو تای دیگر. البته گویا هیچ کدام اینترنت ۴ G ندارند. جهت اطمینان و البته مقایسهٔ کارکرد، سیم‌کارت‌های جدید را افغان‌بی‌سیم و روشن انتخاب می‌کنیم و کرِدیت می‌خریم. حالا وقت به‌روزکردن تلگرام و اینستاگرام است: دو شبکهٔ اجتماعی پرمخاطب ایران که این‌جا کم‌تر کاربری دارند.

قایم‌موشک‌بازی در فرش‌فروشی ـ ۱: از خانوادهٔ ویس که خداحافظی می‌کنیم عصر شده. گوهرشاد را به سختی از بچه‌های خانه و اسباب بازی‌ها جدا می‌کنیم و راه می‌افتیم. با بهروز و مهران خوب هم‌بازی شده بودند و کارتون هم دیدند. امّا در حین بازی شان بعضی وقت‌ها ناگهان می‌آمد طرف ما و دو پسربچه هم پشت سرش، با کلافه‌گی دوستانه‌یی می‌گفت: من نمی‌فهمم این چه می‌گه! و ما در نقش مترجم، فارسی را به فارسی ترجمه می‌کردیم و دوباره با خوش‌حالی بر می‌گشتند تا بازی را از سر بگیرند.

ویس ما را به دیدن آپارتمانی می‌برد که قرار است به آن‌جا نقل مکان کنیم. در یک مجموعهٔ مسکونی شامل چند برج و یک هتل به نام روشن‌پلازا. با نگه‌بان و محافظت کافی. وقتی نظر مان را می‌پرسد تنها کاری که از دست مان بر می‌آید تشکّرهای مدام است و این صحبت‌ها که «حالا همان جا هم خوب است» و «زحمت تان می‌شود» و «هر جور شما صلاح می‌دانید». قرار می‌گذاریم فردا به بازدید بلخ برویم و بعدِ بازگشت از بلخ به این‌جا نقل مکان کنیم.

در راه از مقابل کنسول‌گری ایران در مزار شریف می‌گذریم و دو درِ مجزّای آن به دو خیابان را می‌بینیم. کنسول‌گری روزانه چند صد نفر مراجعه‌کننده برای دریافت ویزا دارد. درست کنار در ورودی چند مغازه هست که خدمات دریافت ویزای ایران انجام می‌دهند: کارهایی مثل کپی و گرفتن عکس پرسنلی و از همه مهم‌تر پرکردن فرم درخواست ویزا. درست مثل آن‌چه در خیابان پاکستان تهران

وجود دارد. چند باب مغازه با همین خدمات که ما هم گذر مان به ایشان افتاد و کار مان را هم زود راه انداختند به نفری ده هزار تومان. به یاد ویزای ۱۰۰ دلاری که دادیم می‌افتیم و آزمایش خون ۱۲۰هزار تومانی که شامل تست هپاتیت و ایدز هم بود. ماجرا به همان اقدام متقابل دیپلماتیک کشورها باز می‌گردد. از هر دست بدهی از همان دست می‌گیری. تازه این‌ها مرام گذاشته اند و سه‌صد یورویی که ایران به عنوان وثیقه یا ضمانت نقداً از نفر دریافت می‌کند را نمی‌گیرند. این سه‌صد یورو را وقتی مسافر افغان از ایران باز گشت با مراجعه به سفارت یا کنسول‌گری به او پس می‌دهند. نمی‌دانم شاید هرکشوری که مقابل سفارت‌خانه‌اش این قدر شلوغی و مراجعه باشد همین قدر سخت‌گیری کند؛ مشابه چیزی که کم و بیش مقابل سفارت‌خانه‌های اروپایی در تهران دیده ایم.

قصد داریم چرخی در بازارهای گونه‌گون در مرکز شهر بزنیم. مقصد اوّل امّا راستهٔ قالین‌فروش هاست. از مقابل چند مغازهٔ لوازم خانه‌گی می‌گذریم که اکثراً خلوت استند. بعد از آن‌ها درست نبش خیابان چند دهانهٔ مغازهٔ صنایع دستی چسپیده‌به‌هم می‌بینم که کیف و گلیم و فرش‌های رنگارنگ جلوی دکان آویزان کرده اند و خود شان روی سکوهای داخل مغازه نشسته اند به گپ‌زدن عصرانه. به محض این‌که مکث ما را می‌بینند دعوت می‌کنند که جلو بریم. از خدا خواسته با اوّلین «بفرما» می‌رویم داخل مغازه می‌نشینیم و چای تعارف مان می‌کنند. داخل همه پر است از سوغات و صنایع دستی افغانستان، یکی بعد از دیگری پارچه‌های سوزن‌دوزی و کیف و خورجین‌های فرشینه را جلو می‌آورند و برای خانم‌ها باز می‌کنند. یقه‌های گل‌دوزی‌شدهٔ آماده برای دوخت لباس توجّه مان را جلب می‌کند. آویزهای زیبایی هم دارند که با ترکیب ریسمان و تکه‌های فرش ساخته شده. دل مان می‌خواهد کلّ مغازه را جمع کنیم و با خودمان ببریم، ولی مدام باید حساب حجم وسایل و مسیر طولانی باقی‌مانده از سفر را بکنیم و تنها به خرید چند قطعهٔ کوچک بسنده کنیم.

دیگر هم‌سفرها صحبت شان با یکی از فروشنده‌ها گل انداخته که شیعه است و فرم صورتش شبیه هزاره‌ها. دارد قصّهٔ سفر سال گذشتهٔ هم‌سرش به عراق برای شرکت در پیاده‌روی اربعین را تعریف می‌کند. من در مغازه کناری می‌نشینم به صحبت. صاحب مغازه پیرمردی با محاسنِ سفید است که پسر جوانش هم کنار دستش کار می‌کند. با لباس مرسوم افغانی که یک کت چهارخانهٔ زیبا هم روی آن به تن دارد و انگشتری نقره با نگین فیروزه در دست. ابتدا فکر می‌کند اهل هراتیم و تا می‌فهمد ایرانی استیم گرم‌تر می‌شود و حسابی پای کار می‌ایستد که بفرمایید امشب برویم منزل ما... همان موقع پدرکلان خانواده هم از راه می‌رسد و او هم حسابی تحویل می‌گیرد. می‌گوید تا به حال ایران نیامده و این بار من دعوتش می‌کنم که اگر آمد مهمان خود مان باشد. کارت ویزیتش را می‌دهد که اگر دوستی داشتیم که به مزار شریف آمد بفرستیمش سراغ او. دلم به دل پیر مرد گره می‌خورد. این درست همان‌جایی است که هم‌زبانی هم‌دلی می‌آورد.

قایم‌موشک‌بازی در فرش‌فروشی ـ ۲: هنوز برای بازارگردی فرصت داریم. از جلوی چند مغازه لوازم‌التّحریرفروشی می‌گذریم. سرکی هم به داخل می‌زنیم و برای گوهرشاد مدادتراش می‌خریم که مدادرنگی‌هایش را در طول سفر بتراشد. هم‌راه‌آوردن اسباب نقّاشی به هم‌راه وسایل کاردستی مثل قیچی و چسپ، مهره‌های رنگی، نخ و کش برای سفربردن یک کودک سه‌ساله مثل گوهرشاد بسیار کارگشا و مؤثّر است. درست در مواقع خسته‌گی که هیچ کس را یارای بازی با او نیست به همین وسایل سرگرم می‌شود. چنین فرایندی نتیجهٔ سفررفتن‌های مکرّر به هم‌راه اوست و البته مادری که از قبل برای سرگرمی کودکش در سفر برنامه‌ریزی می‌کند. چند برگ کاغذ کادو هم از مغازه می‌خریم برای کادوکردن سوغاتی‌هایی که از ایران آورده‌ایم. صنایع دستی اصفهان مثل سفرهٔ قلم‌کار و خاتم، چند جلد کتاب از نویسنده‌های ایرانی دربارهٔ افغانستان مثل محمّدحسین جعفریان و رضا امیرخانی، چند اسباب‌بازی و کتاب کودک و قدری پسته و زرشک و زعفران از جملهٔ این سوغاتی هاست که خودشان یک ساک جداگانه دارند. برای چنین سفری که در آن احتمال یافتن دوستان جدید بالاست، نه فقط برای میزبان‌های از پیش هماهنگ‌شده که برای آن دوستان احتمالی هم سوغات و هدیه پیش‌بینی کرده ایم تا سفرمان برای این دوستان هم ماندگارتر شود.

قدری جلوتر راستهٔ قالین‌فروش‌ها آغاز می‌شود. با همان حسّ کنج‌کاوی آمیخته به تعارف سرک می‌کشیم که داخل مغازه‌ها را بیش‌تر ببینیم. طرح‌های هندسی فرش‌ها و رنگ‌بندی گرم آن‌ها مجذوب مان کرده است. بالآخره جوان قدبلندی از جا بلند می‌شود؛ چند قدمی جلو می‌آید و با لب‌خند تعارف می‌زند که داخل برویم. مغازهٔ بزرگی دارد؛ پر از قالی‌های تاشده که مرتّب روی هم چیده اند. از قیمت‌کردن قالی‌چهٔ آویزان جلو درِ مغازه شروع می‌کنیم و آرام‌قالین‌های وطنی دست‌بافش مجاب مان می‌کند که وارد شویم. موقع درآوردن کفش‌ها نامش را می‌پرسم و می‌گویم اگر چیزی نخریدیم اشکال ندارد؟ دوباره می‌خندد و اوّلین قالی را جلو مان باز می‌کند. طرح‌های خاصّی دارند. می‌گوید اکثراً در یک ولسوالی (شهرستان) نزدیک مزار شریف به نام دولت‌آباد می‌بافند. طرح‌های شمسه‌اش هم خیلی دل‌رباست. جالب است چند فرش نقشهٔ کاشان هم دارد امّا طرح‌های خودشان زیباتر اند. طرّاح اصلی آن‌ها «شیرمحمّدخان» است که آن نقشی که ما پسندیده ایم را به نام پسرش «یوسفی» نام گذاشته است. هرچند از بازار فرش سر درنمی‌آوریم، امّا قیمت‌ها به نظر خوب استند در مقایسه با ایران. فرش دست‌باف یک در یک و نیم را می‌دهد حدود شش‌صد هزار تومان. حسرت می‌خوریم که قالی را نمی‌شود توی کولهٔ پشتی جا داد و به جای آن مدام عکس می‌گیریم!

در همین حین گوهرشاد فضا را مناسب قایم‌موشک‌بازی یافته است. لابه‌لای فرش‌ها می‌دود و گوشه‌یی پشت قالی‌های تاشده پنهان می‌شود تا او را پیدا کنم. قایم‌موشک در فرش‌فروشی هم به خاطرات مان اضافه می‌شود! وسط بازی یکی از فرش‌ها را هم سرنگون می‌کند؛ امّا بهرام‌الدّین با حوصله می‌گوید بذاریم بازی‌اش را بکند. بالآخره دخترک با وعدهٔ بستنی بیرون می‌آید و با جوان

خوش‌رو خداحافظی می‌کنیم؛ با این سؤال مشترک که قیمت‌هایش چه‌قدر واقعی یا توریستی استند؟ وقتی قیمت‌های دوبرابری چند مغازهٔ جلوتر را می‌شنویم به صداقت او بیش‌تر مطمئن می‌شویم.

تا به محلّ سوارشدن تاکسی برسیم، علاوه بر بستنی گوهرشاد از یک گاری چند دسته سبزی تازهٔ خوش‌عطر می‌خریم. شش دسته به ده افغانی (دسته‌یی صد تومان). نعنا، شاهی، پیازچه، تره، تربچه و جعفری؛ همین ها به اضافهٔ نان و پنیر و خیار و زیتون می‌شود ترکیب شام شب. وسایل را می‌ریزیم توی صندوق عقب تاکسی و راهی محلّ اسکان می‌شویم. بعد از شام سبک، ویس‌الدّین تماس می‌گیرد که فردا او هم به هم‌راه خانواده‌اش با ما به گردش در شهر بلخ می‌آید. بعد از شنیدن این خبر خوش با رؤیای دیدن بلخ به خواب می‌رویم.

عطر شگوفه‌های بادام: آخرین جمعهٔ سال ۹۵/ [۲۷ اسفند/ ۱۷ مارس ۲۰۱۷ میلادی] با یک گردش خانواده‌گی در شهر بلخ رقم می خورد؛ یک شهر رویایی که در تاریخ و ادبیّات بارها نام آن را در کنار نام مولوی شنیده ایم. مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی! شهری در جنوب آمودریا و شمال هندوکش، شهری که زخم مغول‌ها را بر خود دارد و مرهم دورهٔ تیموری را. همهٔ این‌ها را ما در کتاب ها خوانده ایم و حالا قرار است به تماشا برویم.

صبح با همین شوق از خواب بیدار می‌شویم. شب قبل با رانندهٔ یک تاکسی هماهنگ کرده ایم که در محلّ اسکان پیِ ما بیاید. قرار مان ساعت هشت و نیم تنظیم شده؛ امّا محمّد مثل همیشه سحرخیز است. برای خرید نان تازه از طبّاخی چوک (میدان) بالای سرک (گذر) ۴۰ متری بیرون می‌رود؛ امّا با کیسهٔ شکر دوصدگرمی که دی‌شب توی مغازهٔ بقّالی جاگذاشته ایم باز می‌گردد. مصیبتی بر سر تبدیل مقیاس کشیدیم تا بتوانیم مقداری گرم شکر فله‌یی از او بخریم و آخرش کلّی خندیدیم. پسرک نوجوان مغازه‌دار که دی‌شب کلّی با لهجهٔ ایرانی ما تفریح کرد، با دیدن محمّد در مسیر بازگشت از نانوایی دنبالش دویده بود تا شکرها را به دستش برساند. مصداقی کوچک از شرافت مردمی که میهمان‌شان استی. صبحانه مثل هر روز ملغمه‌یی است از چیزهایی که خوش مان آمده و خریده ایم، زیتون سیاه، گلابی، آب پرتقال، نان، پنیر، خامه، سبزی و حتّا کلم! ساعت هشت برای محکم‌کاری با راننده تماس می‌گیریم و او می‌گوید که نیم ساعت دیگر به موقع همان‌جا خواهد بود.

انجینیر ویس با هم‌سر مهربان و دوپسر شیرینش حوالی ۹ سر می‌رسد. وقتی بیرون می‌آییم، می‌بینیم صاحب‌جان هم که رانندهٔ مورد اعتماد خانواده‌گی آن‌ها است با تاکسی تویوتا کرولا جلوی در است. رانندهٔمحجوب امروز ما به موقع رسیده بود و ادب را در این دانسته که بدون زنگ‌زدن منتظر ما باشد تا خودمان بیرون شویم. سوژه‌یی می‌شود تا دربارهٔ اتفاق‌های مختلفی شوخی کنیم که ممکن است در موقعیّت مشابه در تهران بیفتد. اگر راننده آژانسی را در تهران این‌طور معطّل کنیم برخوردی با ما می‌کند که تا آخر عمر فراموش نکنیم!

همان‌جا بحث این می‌شود که چرا در شهری مثل مزار شریف تاکسی تلفنی و آژانس وجود ندارد. میزبان ما در سفر به کشورهای دیگر تجربهٔ استفاده از اوبر را هم دارد. وقتی برای‌مان توضیح می‌دهد متوجّه می‌شویم اصل ماجرا به امنیّت باز می‌گردد. فقر در افغانستان و بخصوص مناطق حاشیه‌یی در کنار ناامنی موجب می‌شود کسی برای چنین کاری ریسک سرمایه‌گذاری را قبول نکند. ممکن است به راحتی جان راننده به خاطر خودرو یا پول نقدی که به هم‌راه دارد گرفته شود. اگر مسافری قصد سوء استفاده داشته باشد از هیچ طریقی قابل ره‌گیری نیست. چون از طرفی هیچ خطّ تلفن ثابتی وجود ندارد و سیم‌کارت‌های بی نام و نشان هم فراوان اند. از آن طرف هم خودرو سرقتی معمولاً با تغییرات در بازار دیگری به فروش می‌رود و حتّا آن را هم نمی‌توان دیگر یافت! پس همه ترجیح می‌دهند به همان تاکسی‌های موجود در سطح شهر راضی باشند.

هوا آفتابی و آسمان صاف است. نسیم خنکی هم آن را دل‌پذیرتر می‌کند. برای این‌که بچه‌ها پیش هم باشند من و گوهرشاد به خودروی ویس می‌رویم. موقع خروج از شهر تعدد پمپ‌بنزین‌ها توجّهم را جلب می‌کند. جای‌گاه‌هایی که همه خصوصی استند و هرکدام یک اسم دارند. برخلاف ایران، گاز و گازوئیل و بنزین تفکیک جای‌گاه ندارند و هر دستگاه پمپ سه شیلنگ و شیر خروجی دارد. مثل تمام زیرساخت‌های دیگری که نیست، شهرها لوله‌کشی گاز هم ندارند و مردم برای پرکردن کپسول‌های گاز به همین جای‌گاه ها می‌آیند و این می‌شود یک دلیل رونق فروش سوخت در کشوری سردسیر.

شهر که تمام می‌شود، اطراف مان را زمین‌های مسطّح کشاورزی فرا می‌گیرند که کم کم در حال سبزشدن استند. جلوتر که می‌رویم به بنایی نوساز عمودشده بر روی جاده می‌رسیم که شبیه دروازه است. از عوارضی‌های بدریخت ما بسیار زیباتر و باسلیقه ساخته شده است. کاملاً آجری با طاق قوسی که رنگ مکمّل آن فیروزه‌یی است. انگار کسی موقع ساخت به فکر این بوده که نه تنها باید به مسافر حسّ خوب بدهد که سال‌ها بعد می‌تواند یک جاذبهٔ گردش‌گری باشد. این‌جا کمربند امنیّتی مزارشریف است که در صورت لزوم افراد و خودروها را برای ورود به محدودهٔ این شهر تلاشی (بازرسی) می‌کنند. آن سوی جاده در مسیر ورودی قدری شلوغ است. همه سرنشینان از خودروها پیاده شده اند و در صف بازرسی هستند تا دوباره سوار شوند. با نزدیک‌شدن به جشن نوروز هم ورودی مسافران به شهر بیش‌تر می‌شود و هم سخت‌گیری در بازرسی‌ها.

درست بعد از دروازه وارد یک جادهٔ خاکی می‌شویم و پیش می‌رویم تا در مقابل درب بزرگ آهنی متوقّف شویم. پشت در، یک باغ پر از شگوفه قراردارد. توقّف کوتاهی در باغ خانه‌واده‌گی میزبان داریم و عکس یادگاری می گیریم. یک استخر زیبا برای شنا هست و عمارتی مخصوص شب‌نشینی در فصل گرما. در این ماه امّا شگوفه‌های بادام غوغا کرده اند. همه جا بوی شیرینی پراگنده شده. عطری خاص که تا به حال به شامه‌ام نخورده. چیزی شبیه عطر عسل!

بر بلندای بلخ: «در هوای بلخ انگار افسون جریان دارد. شعر مولانا شناور است.... دنیا بین خاک و آسمان متوقّف می‌شود و تو با سپیدارها قد می‌کشی، دلت می‌خواهد مثل همان درخت‌ها ریشه‌ات را ثابت کنی و تا قیامت به بالای سرت دست به دعا برداری...»

این متن را که در پست اینستاگرام می‌گذارم، دلم لنز تله و ماکرو می‌خواهد برای عکّاسی. ویس دوربین نیکون حرفه‌یی خودش را به دستم می‌دهد که عکّاسی کنم. محو عکّاسی از شگوفه‌ها می‌شوم. چشم را که از ویزور برمی دارم می‌بینم گوهرشاد با پسرها رفته توی استخر و در شیب آن می‌دود و روی کاشی‌ها سر می‌خورد. معلوم است با هردفعه‌یی که این کار را انجام می‌دهد دل این بالامه‌تاب هری می‌ریزد پایین. یکی دو باری هم زمین می‌خورد، امّا سریع بلند می‌شود، به روی خودش نمی‌آورد و ادامهٔ بازی. بالآخره با اصرار و وعده و تهدید به رفتن رضایت می‌دهد و با لباس‌های خاکی می‌آید تا برای ادامهٔ گردش به سمت بلخ برویم.

هرچه بیش‌تر به شهر نزدیک می‌شویم بیش‌تر به یاد پدرم می‌افتم. او عاشق ادبیّات و تاریخ است و در این زمینه زیاد کتاب می‌خوانَد. هربار دربارهٔ بلخ صحبت می‌کند چشمانش برق می‌زند. شب قبل هم که برای احوال‌پرسی با او تماس گرفتم گفت آرزوی دیدن آن را دارد. کاش بشود روزی به هم‌راه او به این‌جا بیاییم.

از کوچه‌باغ‌های خاکی روستا دوباره به آسفالت می‌رسیم. فاصلهٔ بلخ تا مزار ۲۰ کیلومتر بیش‌تر نیست. این‌که مرکز ولایت بلخ مزارشریف است و نه خود بلخ، یعنی مزار توانسته درگذر زمان آرام آرام به شهری بزرگ‌تر و مهم‌تر از بلخ تبدیل شود؛ کسی نمی‌داند این روند از کی شروع شده، ولی وقتی ویرانه‌های گستردهٔ قدیمی اطراف بلخ را هنگام عبور از جاده می‌بینیم متوجّه آن می شویم. شهر در حکومت‌های مختلف دست‌خوش تغییر بوده، امّا انگار این‌جا بعد از چنگیز دیگر هیچ وقت آن بلخ گذشته نشده است. مثل اتّفاقی که برای شهر مهم و پررونقی مثل نیشابور افتاده یا پای‌تخت‌های قدیمی حکومت‌های مختلف در کشورمان که حالا تنها یک شهرستان کوچک استند و زیر سایهٔ مرکز استان که قدمت کم‌تری دارد.

اوّلین نشانهٔ بلخ به محض ورود به این شهر بقایای دیوار قدیمی این شهر در سمت جنوب است. باروهای بسیار مرتفع و قطور که یک دژ شکست‌ناپذیر جلوه می‌کند. از جاده فرمان را به سمت چپ می‌چرخانیم در یک مسیر خاکی که دو طرفش باغ است و زمین کشاورزی. از کنار یک مقبره می‌گذریم که می‌گویند مزار ملا محمّدجان است که در دو سه سال اخیر شناسایی شده؛ عارف و شاعر قرن دهم که شعری معروف خطاب به اوست : «بیا بریم به مزار، ملامحمّدجان! / سیر گل لاله زار، با ما دلبر جان!...» سازه‌یی فلزّی و ساده برمزار اوست. یک سقف و گنبدی ساده به رنگ سبز و چهار ستون به رنگ سفید. سراغ گل لاله‌زار را که می‌گیریم پاسخ می‌شنویم که باید اردیبهشت برای دیدنش بیایید که دشت پر می‌شود از لاله‌های سرخ.

فاتحه‌یی می‌خوانیم و عبور می‌کنیم تا این‌که پای دیواری متوقّف می‌شویم که هنوز بعد از این همه سال و فرسایش طبیعی ابهت خود را حفظ کرده. می‌گویند لشکر چنگیز نتوانست از این دیوار بگذرد و مقاومت شهر در هم نشکست. امّا چنگیز آن‌قدر پشت دروازه‌های شهر ماند تا این‌که بالآخره محاصرهٔ طولانی‌مدّت جواب داد و گرسنه‌گی، مقاومت را درهم شکست. شهر تسلیم شد و مغول‌ها همه مردان و زنان و کودکان را از دَم تیغ گذراندند و شهر را آتش زدند و...

از سراشیبی خاکی آرام آرام بالا می‌رویم تا جایی که پله‌ها شروع می‌شوند. قبل از آن گوهرشاد سرکشی می‌کند که خودش به تنهایی و بدون کمک بالا بیاید، امّا صحنه‌یی خطرناک رقم می‌زند. پایش لیز می‌خورد و کله‌پا می‌شود در شیب خاکی. یکی دو متری سر می‌خورد تا متوقّف شود. امّا بلافاصله انگار نه انگار که اتفاقی افتاده بر می‌خیزد و این بار رضایت می‌دهد که دست مادرش را بگیرد.

یکی از برج‌های این قلعه هنوز سر پاست. هشت‌ضلعی است و به نظر می‌رسد در سال‌های اخیر بازسازی شده باشد، امّا روی تمام جدارهٔ گچی داخل جای یادگارنوشته‌ها با خودکار و زغال و کنده‌کاری به چشم می‌خورد. به این تنها برج باقی مانده از حصار شهر، برج عیّاران نام داده اند. ارتفاعِ بلندی دارد و به تمام دشت مسطّح اطراف اشراف کامل. غیر از ما چند گروه جوان افغان هم با لباس‌های رنگارنگ مردانه آن‌جا هستند؛ مشغول شوخی و خنده و عکّاسی. جالب است که همه‌گی علاقه دارند برای عکس‌گرفتن به بالاترین جای ممکن بروند؛ یعنی روی سقف گنبدی شکل! همهٔ عکس‌ها هم لو انگل[1] از آب در می‌آیند! نمایی از زوایهٔ دید پایین که سوژه را مقتدر و مسلّط‌تر، مرموز و باشکوه نشان می‌دهد. با این‌که شدّت باد این بالا بیش‌تر است یک گروه هم بساط چای به راه کرده اند و از آن منظر زیبا لذّت می‌برند. قدری روی دیوار قدیمی هم راه می‌رویم. حسّ خوبی دارد پا جای پای تاریخ گذاشتن.

خانهٔ مولانا: نزدیک ظهر شده، از آن بالا چند کودک را می‌بینیم که در حیاط بزرگ جلو خانهٔ شان مشغول بادبادک‌بازی یا همان گودی‌پرانی استند؛ تفریح خوشایند کودکان افغانستان. یاد رمان بادبادک‌باز می‌افتم. بخشی از تصاویر ذهنی‌ام از افغانستان با آن رمان گره‌خورده است. اصلاً یکی از نیروهای محرّک برای دیدن این کشور خواندن همان کتاب بود. کم‌کم پایین می‌آییم، سوار می‌شویم تا به داخل شهر برویم. به خیابان اصلی که بازمی‌گردیم به پلیسی برمی‌خوریم که وسط جاده ایستاده و ماشین‌هایی که وارد شهر می‌شوند را چک می‌کند. شیشه را که پایین می‌دهیم اوّل نگاهی به سرنشین‌ها می‌اندازد: از کجا می‌آیید؟ ـ مزار! ـ به کجا می‌روید؟ ـ بلخ! ـ بفرمایید استاد! گفت‌وگو از چیزی که انتظارش را داشتم بسیار کوتاه‌تر است. (حالا که دارم این نوشته را می‌نویسم چند روزی است که از حملهٔ طالبان به شهر بلخ و مرکز نظامی آن با خودروی بمب‌گذاری شده، می‌گذرد که به

---

[1] ـ low angel

گفتهٔ رسانه‌ها حدود ۵۰ کشته داشت. دلم نگران آن پلیس وسط جاده است که نمی‌دانم برایش چه اتّفاقی افتاده؟ کاش سالم باشد!)

خیابان‌های اصلی شهر باستانی بلخ خلوت است. درجاهای مختلف می‌بینیم که گروهی در نهرهای آب مشغول شستن گل‌ولای هویج‌های تازه‌برداشت‌شده استند. ویس ما را از پیچ‌وخم خیابان‌ها می‌گذراند تا به محوطه‌یی می‌رسیم پر از درخت‌های چنار تنومند و کهن‌سال که هرکدام چند صد سالی عمر دارند. یکی دو متر پایین‌تنهٔ این درخت‌ها را هم به‌رسم معمول رنگ سفید زده‌اند. مزار عکاشاه، صحابهٔ پیامبر، در میان این درختان است. بقعه‌یی با دیوار آجری و ایوان قوسی در جلوی آن‌که در ورودی سبز فسفری تنها عنصر رنگی بیرونی بناست. در محوطه‌یی خاکی کوبیده‌شده که هم پارکینگ است، هم محلّ استقرار چند چرخ و گاری برای فروش خوردنی، از ماشین پیاده می‌شویم. روی تابلویی کوچک، «مسجد زیارت خواجه عکاشاه ولی» نوشته است که در تاریخ اوّل سنبلهٔ ۱۳۸۰ [/ ۲۳ اوت ۱۹۹۱ میلادی] افتتاح‌شده، چهارگوشهٔ تابلویش هم نام چهارخلیفهٔ اهل سنّت نقش بسته و زیرش هم نوشتهٔ «اللّهم صلّی علی محمّد و علی آل محمّد».

خواجه عکاشاه غیر از ما زایران دیگری هم دارد از مردم همان‌جا که پیش از ظهر جمعه را برای زیارت مناسب دیده‌اند. وارد بقعه که می‌شویم یک قبر ساده با ضریحی کوچک می‌بینیم از تزئینات داخلی خبری نیست و دیوارها با گچ پوشیده شده. زنانه و مردانه نصف نصف جداست و صدای آرام قرآن‌خواندن پیرمردی طنین انداخته توی فضا. دارد «الرّحمن» می‌خواند؛ به ترتیلی که لحن افغانی دارد. صدایش حزن دارد و آرامش‌بخش است. می‌نشینم و دل می‌سپارم به آیه‌ها: «فبایّ آلاء ربّکما تکذّبان» پس کدامین نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید... قرآن که تمام می‌شود تازه می‌فهمم قاری، خادم بقعه است. اسکناسی توی صندوق می‌اندازیم و خارج می‌شویم.

حالا دیگر نوبت خانه و مدرسهٔ مولاناست در همان نزدیکی. دوباره از آسفالت به خاکی وارد می‌شویم و قدری پیش می‌رویم تا در مقابل یک ویرانه متوقّف شویم. بنای قدیمی آن‌قدر فرسوده است که شک می‌کنیم و از خودرو پلیس که در حال گذر است می‌پرسیم تا مطمئن شویم. بیش از نیمی از سقف گنبدی فروریخته و تنها بخشی از دیوارها و چهارستون بنای ضلعی پابرجا استند. این‌جا خانهٔ مولوی است. حمیدالله، رانندهٔ ماشین هم‌راه مان، می‌گوید به‌تازه‌گی خانه‌های روستایی اطراف این خانه را از ترکیّه آمده‌اند و خریده‌اند و کوبیده‌اند تا این‌جا مجموعهٔ فرهنگی تازه‌یی به نام مولانا بنا کنند. لابد بعد از قونیه از این‌جا هم کسب درآمدی حسابی خواهند داشت. نوش جان‌شان! وقتی ما برای فرهنگ فارسی ارزش قایل نیستیم ترکیه باید هم بیاید و مدّعی شود.

چند متر آن‌طرف‌تر هنوز خانه‌های روستایی به همان شکل قدیم استند. چند گاو که کنار دیوار خانه در سایه مشغول نشخوار اند توجّه گوهرشاد را جلب می‌کنند تا به سراغ آن‌ها برود. از یک زمین کوچک کشاورزی که گندم‌هایش تازه سر برآورده‌اند عبور می‌کند و نزدیک گاوها می‌ایستد به تماشا. همان‌جا

منظرۀ جالبی از نوعی خشت دایره‌یی چیده‌شده روی‌هم وجود دارد. قدری از خشت بزرگ‌تر (حدوداً دو برابر) که خیلی منظم و به تعداد زیاد به ترتیب روی‌هم در آفتاب چیده شده تا خشک شود. این‌ها پهن گاو استند که به این صورت درآمده‌اند تا سوخت زمستان باشند. حاجی صاحب می‌گوید هر یک‌دانۀ این‌ها در بخاری می‌تواند یک شب تا صبح گرمای خانه را تأمین کند. یک قبرستان کوچک هم با سر و شکلی خاصّ آن‌جا هست؛ با درختی خشکیده که شاخه‌هایش پر از پارچه‌های رنگی گره‌خورده است.

تا ما عکس بگیریم گوهرشاد از پیش گاوها برگشته و با چوبی که در دست دارد می‌خواهد خاک‌بازی کند. برای خاک‌بازی هم دیوار باقی‌ماندۀ خانۀ مولانا را انتخاب کرده! برای این‌که گناه تخریب میراث فرهنگی دامن مان را نگیرد با او به سمت یک تلمبۀ دستی چاه آب که کمی آن‌سوتر قرار دارد می‌رویم. برای شستن دست‌ها تلمبه می‌زنیم و دوباره بازی تازه‌یی شکل می‌گیرد! تنها ترس از جاماندن است که او را مجبور به سوارشدن می‌کند.

صدای اذان ظهر را که از بلندگوها می‌شنویم ویس می‌گوید که باید برای ناهار به محلّی خاص برویم. گویا شگفتی دیگری انتظارمان را می‌کشد.» (۳۰۰)

فعالیّت نهادهای گردش‌گری در بلخ

در این بخش در آغاز به تاریخ‌چۀ فعالیّت اداره‌های گردش‌گری در بلخ پرداخته می‌شود و از این که فعالیّت اداره‌های گردش‌گری بر مبنای قانون‌ها و کارشیوه‌ها و آیین‌نامه‌های ویژۀ گردش‌گری انجام داده می‌شوند روی‌کردی به متن‌های اصلی این اسناد که در برهه‌های گوناگون تاریخ معاصر کاربرد داشته اند نیز صورت می‌گیرد، سپس ضمن مروری کوتاه به نشیب و فراز فعالیّت‌های هتل‌داری و گردش‌گری در بلخ، هتل‌ها و شرکت‌های خصوصی گردش‌گری بلخ به گونۀ فشرده معرفی می‌شوند و در پایان روی پیمانۀ ورود گردش‌گران داخلی و خارجی به بلخ و مدارک و مقدار درآمدهای صنعت گردش‌گری در این استان روشنی انداخته می‌شود.

تاریخ‌چۀ اداره‌های گردش‌گری بلخ

کشور افغانستان یا آریانا و خراسان کهن، به عنوان یک سرزمین باستانی و تاریخی در تمام دوره‌های پیش از تاریخ و نیز دوره‌های تاریخی پیش از اسلام و دوره‌های تاریخی اسلامی، همواره کانون مدنیّت‌های بزرگی بوده و با توجّه به این جای‌گاه بلند و ویژۀ خود از دوره‌های تاریخی پیش از اسلام تا کنون محلّ رفت و آمد جهان‌گردان و گردش‌گران جهان قرار دارد. نام‌های شماری از زایران و گردش‌گران معروفی که در دوره‌های تاریخی کهن از این کهن بوم و بر دیدن کرده اند در برگ‌های اسناد و متن‌های تاریخی ثبت می‌باشند. به همین گونه برخی از نام‌داران پیشین گستره‌های دانش و ادب این سرزمین چون ابوریحان بیرونی و حکیم ناصر خسرو بلخی و دیگران به سیر و جهان‌گردی به گوشه و کنار دیگر جهان پرداخته اند و یادداشت‌ها و برداشت‌های خود را از ملل و نحل گوناگون از این سفرها، در آثار گزارشی، علمی و ادبی خود بازتاب داده اند.

و امّا در تاریخ معاصر، پس از جنگ جهانی دوم که گردش‌گری به عنوان یک صنعت در سطح جهان پذیرفته شد، مسؤولان امور در افغانستان نیز متوجّه این روند شدند و پس از این که در سال ۱۳۳۶ هجری خورشیدی/ ۱۹۵۷ میلادی اساس‌نامۀ گرزندوی (گردش‌گری) ساخته شد، (۲۳۱، ص ۱۵) نخستین بار ادارۀ گردش‌گری به عنوان یک ادارۀ رسمی دولتی در پایان سال ۱۳۳۷ هجری خورشیدی/ اوایل ۱۹۵۹ میلادی به ابتکار عبدالوهّاب طرزی در پای‌تخت کشور، کابل، پی‌ریزی شد. (۳۲۵)

این اداره به نام «مؤسسهٔ گرزندوی/ گردش‌گری افغانستان»، در هم‌کاری و اشتراک وزارت اطّلاعات و فرهنگ، وزارت آموزش و پرورش، بن‌گاه‌های نشراتی انیس و اصلاح، ریاست چاپ‌خانه‌های دولتی، خبرگزاری باختر و بانک تجارتی پشتنی به گونهٔ یک شرکت سهامی با سرمایهٔ نخستینِ چهار میلیون افغانی در چهارچوب وزارت اطّلاعات و فرهنگ کشور به فعالیّت آغاز کرد. (۱۲۴، ص ۱۹۶)

مؤسسهٔ گرزندوی/ گردش‌گری افغانستان در دومین سال فعالیّت خود در سال ۱۳۳۸ هجری خورشیدی/ ۱۹۵۹ میلادی عضویّت اتّحادیهٔ بین المللی دوایر رسمی گردش‌گری[1]را به دست آورد. (۴۷، ص ۱۷۸)

از قرار معلوم بعداً این مؤسسه با ریاست عمومی هوایی ملکی که از اواخر سال ۱۳۳۵ هجری خورشیدی/ اوایل ۱۹۵۷ میلادی به عنوان یک مؤسسهٔ رسمی دولتی در کابل فعالیّت داشت یک‌جا شد و زیر نام «ریاست عمومی هوایی ملکی و توریسم» به کار خود ادامه داد.

شمار گردش‌گران خارجی در سال ۱۳۴۰ هجری خورشیدی/ ۱۹۶۱ میلادی به ۲۳۴۱۳ نفر، در سال ۱۳۴۷ هجری خورشیدی/ ۱۹۶۸ میلادی به ۶۳۰۸۹ نفر و از سال ۱۳۵۲ هجری خورشیدی/ ۱۹۷۳ میلادی به بعد در هر سال تا صدهزار نفر بود تا این که در سال ۱۳۵۵ هجری خورشیدی/ ۱۹۷۶ میلادی به یک‌صد و پنجاه هزار نفر رسید و امّا پس از سال ۱۳۵۹ هجری خورشیدی/ ۱۹۸۰ میلادی به دلیل ناامنی‌ها در کشور رو به کاهش گذاشت.

در سال ۱۳۵۴ هجری خورشیدی/ ۱۹۷۵ میلادی به اساس پیش‌نهاد ریاست عمومی هوایی ملکی و توریسم، از سوی دولت جمهوری افغانستان به ره‌بری محمّدداؤودخان برای نخستین بار قانون سیاحت در هشت فصل و ۲۲ ماده با نشر در جریدهٔ رسمی در ۳۱ شهریور ۱۳۵۴ خورشیدی نافذ شد. در این قانون آمده است که هرگاه مواد اساس‌نامهٔ گرزندوی (گردش‌گری) سال ۱۳۳۶ هجری خورشیدی/ ۱۹۵۷ میلادی بامواد این قانون مغایرت داشته باشد، احکام این قانون معتبر است. (۲۳۱، صص ۱ ـ ۱۵)

به دنبال آن، در زمان حاکمیّت حزب دیموکراتیک افغانستان درسال ۱۳۵۸ هجری خورشیدی/ ۱۹۷۹ میلادی قانون دیگری به نام قانون توریسم در چهار فصل و شانزده ماده با نشر در جریدهٔ رسمی در ۳۱ تیر ۱۳۵۸ هجری خورشیدی/ ۲۲ ژوئیهٔ ۱۹۷۹ میلادی به جای قانون سیاحت پیشین نافذ شد. به اساس مادهٔ سوم این قانون، «ریاست گرزندوی (گردش‌گری) افغانستان» به حیث تصدّی انتفاعی دولتی به نام «سازمان توریسم افغانستان» در چهارچوب وزارت ترانسپورت (که در آن زمان ترانسپورت‌های زمینی و هوایی را در بر می‌گرفت) مطابق به اساس‌نامهٔ مربوط خود به فعالیّت پرداخت. (۲۲۹، صص ۲۹ ـ ۳۷)

---

[1] ـ IUOTO.

در همین سال (۱۳۵۸ هجری خورشیدی/ ۱۹۷۹ میلادی) ادارهٔ گردش‌گری افغانستان یا «سازمان توریسم افغانستان» در کنار ۱۰۲ کشور جهان، عضویّت سازمان جهانی گردش‌گری را به دست آورد و به عنوان عضو فعّال کمیسیون جنوب آسیا در کنار کشورهای ایران، پاکستان، بنگلادش، هندوستان، سریلانکا، مالدیو و نیپال، سهولت‌های مورد نیاز را برای توسعهٔ صنعت گردش‌گری در افغانستان فراهم ساخت و با معرفی افغانستان از نگاه تمدّن، تاریخ، فرهنگ و میراث‌های طبیعی و فرهنگی به جهانیان، درآمد قابل توجّهی را به کشور سرازیر کرد تا اندازه‌یی که در سال‌های پنجاه سدهٔ چهاردهم خورشیدی/ هفتاد سدهٔ بیستم میلادی، گردش‌گری از چشمه‌های بزرگ درآمد و مبادلهٔ ارز در کشور بود و سالانه حدود ۹۰ هزار تا ۱۲۰ هزار گردش‌گر از افغانستان دیدن می‌کردند. (۳۲۵)

از ۳۱ مرداد ۱۳۶۰ هجری خورشیدی/ ۲۲ اوت ۱۹۸۱ میلادی، ادارهٔ گردش‌گری افغانستان که در قانون توریسم به نام «سازمان توریسم افغانستان» شناخته می‌شد در ضمیمهٔ شماره ۱ آن قانون به نام «ریاست گرزندوی/ گردش‌گری» نامیده شد و به حیث ادارهٔ دولتی در چهارچوب وزارت ترانسپورت و توریسم به کار خود ادامه داد (۲۳۰، صص ۲۹ ـ ۳۷) و پس از مدّتی در چهارچوب وزارت اطّلاعات و فرهنگ در آمد.

از ۲۹ آذر ۱۳۶۹ هجری خورشیدی/ ۲۰ دسامبر ۱۹۹۰ میلادی، به اساس فرمان ریاست جمهوری افغانستان، ریاست گرزندوی/گردش‌گری که در چهارچوب وزارت اطّلاعات و فرهنگ فعالیّت داشت، به وزارت هوانوردی مُلکی مدغم و آن وزارت به نام «وزارت هوانوردی ملکی و توریسم» نامیده شد. (۲۲۸، صص ۱ ـ ۴)

چنین سنجش می‌شد که با توجّه به فرهنگ و تاریخ پربار و هم‌چنین چشم‌اندازهای زیبای طبیعی و ساحه‌های باستانی و بناهای تاریخی و میراث‌های دیگر ملموس و غیر ملموس فرهنگی زمینه‌های بیش‌تر بالنده‌گی صنعت گردش‌گری در کشور فراهم آید و گردش‌گران بیش‌تری جذب گردند؛ امّا پس از این شرایط سیاسی ـ نظامی به گونه‌یی پیش آمد که با بدشدن وضعیّت امنیّتی کشور، دیگر این صنعت به کلّی به رکود انجامید و گردش‌گران از کشور پا کشیدند. (۳۲۵) تا جایی که در سال ۱۳۷۰ هجری خورشیدی/ ۱۹۹۱ میلادی تنها ۸ هزار گردش‌گر خارجی از افغانستان بازدید کردند و درآمد به دست‌آمده از ورود آنان صرف یک میلیون دلار بود. (۱۲۴، ص ۱۹۷)

با روی‌کارآمدن دولت جمهوری اسلامی افغانستان، در سال ۱۳۸۳ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۴ میلادی ادارهٔ گردش‌گری که به عنوان یک ادارهٔ انتفاعی هنوز در ساختار وزارت هوانوردی ملکی فعالیّت داشت به نام «ریاست تصدّی افغان‌تور» دوباره به ساختار وزارت اطّلاعات و فرهنگ انتقال داده شد (۱۲۴، ص ۱۹۷) و معینیّتی نیز به نام اداری و گردش‌گری در این وزارت پدید آمد و از سال ۱۳۸۳ تا ۱۳۸۵ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۶ میلادی برای مدّتی نام این وزارت نیز به وزارت «اطّلاعات، فرهنگ و توریسم» تغییر یافت. به همین‌گونه بعداً ادارهٔ گردش‌گری دیگری به نام

«ریاست گرزندوی (گردش‌گری)» در کنار «ریاست تصدّی افغان‌تور» در ساختار وزارت اطّلاعات و فرهنگ کشور افزوده شد و معینیّت مالی، اداری و توریسم این وزارت تا ام‌روز هم‌زمان با کارهای مالی و اداری این وزارت، ادارهٔ «افغان‌تور/ توریسم افغان» و ادارهٔ «گرزندوی/ گردش‌گری» را نیز ره‌بری می‌کند.

در شهریور ۱۳۹۲ هجری خورشیدی/ سپتامبر ۲۰۱۳ میلادی، برای معیاری‌شدن ارائهٔ خدمات گردش‌گری و بهترشدن صنعت گردش‌گری در کشور، کار ساختن ساخت‌مان «دانش‌سرای گردش‌گری» از سوی وزارت اطّلاعات و فرهنگ با هزینهٔ ۵۰۰ هزار دلار آمریکایی از بودجهٔ توسعه‌یی آن وزارت آغاز شد. قرار است این نهاد آموزشی نیمه‌عالی به جذب دانش‌آموخته‌گان دبیرستان‌ها بپردازد و به آنان برای دوره‌یی دوساله در سه بخش: اکوتوریسم (تاریخ و فرهنگ، آثار باستانی و ساحه‌های باستانی)، مدیریّت و خدمات معیاری میزبانی و مهمان‌خانه‌داری و هم‌چنین زبان انگلیسی و راه‌نمایی سفر، آموزش بدهد. (۳۰۱)

ادارهٔ گردش‌گری در بلخ نیز به عنوان واحد دومی ادارهٔ مرکزی گردش‌گری کشور هم‌زمان با پیدایی ادارهٔ گردش‌گری افغانستان در سال ۱۳۳۷ هجری خورشیدی/ ۱۹۵۹ میلادی در چهارچوب ادارهٔ اطّلاعات و فرهنگ این استان به فعالیّت آغاز کرد و سپس از نگاه ساختاری سرگذشت مشابه ادارهٔ مرکزی خود را سپری کرد تا این که در سال ۱۳۷۷/ ۱۹۹۸ میلادی متوقّف شد. امّا پس از روی‌کارآمدن دولت جمهوری اسلامی افغانستان، دوباره ادارهٔ افغان‌تور بلخ در ۱۴ خرداد ۱۳۸۴ هجری خورشیدی/ ۴ ژوئن ۲۰۰۵ میلادی به عنوان واحد دومی ادارهٔ مرکزی افغان‌تور به فعالیّت آغاز کرد. این اداره که برای پیش‌برد کارهای دفتری خود بخش کوچکی از ساخت‌مان نماینده‌گی بانک ملّی را در تقاطع جادهٔ بیهقی و جادهٔ فاطمهٔ بلخی شهر مزار شریف به کرایه گرفت و در گام نخست به پی‌ریزی دفترهای نماینده‌گی خود در اوّل مهر همان سال/ ۲۲ سپتامبر ۲۰۰۵ میلادی در شهر مرزی حیرتان و سپس در ۱۹ اسفند همان سال/ ۱۰ مارس ۲۰۰۶ میلادی در فرودگاه بین‌المللی مزار شریف که ام‌روز فرودگاه بین‌المللی مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی نامیده می‌شود، پرداخت. وظیفهٔ اصلی این دو دفتر را آمارگیری گردش‌گران خارجی‌یی که از طریق مرز اوزبیکستان و یا از طریق پروازهای خارجی وارد بلخ می‌شدند تشکیل می‌داد. امّا دیری نگذشت که دفتر نماینده‌گی در فرودگاه به دلیل نبود پرسنل از فعالیّت بازماند و دفتر حیرتان نیز به نسبت نداشتن ساخت‌مان نتوانست به گونهٔ شاید و باید کارهای خود را به پیش ببرد.

بربنیاد پیش‌نهاد ادارهٔ اطّلاعات و فرهنگ استان بلخ در آذر ۱۳۸۴ هجری خورشیدی/ دسامبر ۲۰۰۵ میلادی به اندازهٔ دو جریب زمین در شهر مرزی حیرتان از سوی استان‌داری بلخ برای ساختن ساخت‌مان ادارهٔ گردش‌گری شهر حیرتان و یک هتل سیاحتی در دست‌رس این اداره قرار داده شد، امّا به دلیل نبود وجوه مالی برای ساختن آن دفتر، این مأمول برآورده نشد.

سمّت مدیریّت ادارهٔ افغان‌تور بلخ را از ۱۴ خرداد ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۳ هجری خورشیدی/ ۴ ژوئن ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۴ میلادی عبدالله رویین و از سال ۱۳۹۳ تا ۱۳۹۵ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۶ میلادی غلام‌سخی اندرابی به دوش داشتند و از سال ۱۳۹۵ تا اکنون (۱۳۹۹هجری خورشیدی)/ ۲۰۱۴ تا / ۲۰۲۰ میلادی) عمادالدّین، این اداره را سرپرستی می‌کند.

هم‌چنین از اوّل مهر ۱۳۸۵ هجری خورشیدی/ ۲۳ سپتامبر ۲۰۰۶ میلادی مدیریّتی به نام گردش‌گری در ساختار ادارهٔ اطلاعات و فرهنگ استان بلخ پدید آمد که در آغاز تا سال ۱۳۸۶ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۷ میلادی عبدالحکیم مهربان «فدایی»، سپس از سال ۱۳۸۶ تا ۱۳۹۱ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۲ میلادی سیّد اقبال‌شاه آزرم و از سال ۱۳۹۱ تا ۱۳۹۴ هجری خوشیدی/ ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۴ میلادی محمّدیوسف روان‌یار به سمّت مدیر این اداره کار کردند. در سال ۱۳۹۰ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۱ میلادی که سیستم نو رتبه‌ها و حقوق در ساختار ادارهٔ اطّلاعات و فرهنگ استان بلخ و استان‌های دیگر کشور پیاده شد، بخش گردش‌گری در ساختار ادارهٔ اطّلاعات و فرهنگ استان بلخ از مدیریّت به آمریّت ارتقا یافت آقای محمّدیوسف روان‌یار به عنوان آمر این اداره تا سال ۱۳۹۴ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۴ میلادی کار کرد و بعد از بازنشسته‌گی وی از سال ۱۳۹۴ تا اکنون (۱۳۹۹هجری خورشیدی)/ ۲۰۱۴ تا ۲۰۲۰ میلادی عبدالواحد احدی ایفای وظیفه می‌کند. این آمریت از سال ۱۳۹۰ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۱ میلادی در ساختار خود یک نفر به عنوان مدیر تنظیم گردش‌گری در سطح استان بلخ، یک نفر به عنوان مدیر گردش‌گری شهرستان خلم و یک نفر به عنوان مدیر گردش‌گری شهر مرزی حیرتان را دارد.

قانون‌ها و آیین‌نامه‌های گردش‌گری افغانستان

در افغانستان در زمینهٔ سامان‌بخشی امور گردش‌گری، برای نخستین بار در سال ۱۳۳۶ هجری خورشیدی/ ۱۹۵۷ میلادی در زمان پادشاهی محمّدظاهر شاه، اساس‌نامهٔ گرزندوی/ گردش‌گری ساخته شد و پس از سال‌های متمادی برای نخستین بار در این زمینه، قانونی به نام قانون سیاحت در سال ۱۳۵۴ هجری خورشیدی/ ۱۹۷۵ میلادی، در دورهٔ جمهوری محمّدداؤودخان، نافذ شد و امّا در سال ۱۳۵۸ هجری خورشیدی/ ۱۹۷۹ میلادی، در دورهٔ حاکمیّت حزب دیموکراتیک خلق افغانستان در زمان نورمحمّد تره‌کی، قانون دیگری به نام قانون توریسم جای آن را گرفت که این قانون تا اکنون هم نافذ است. بر بنیاد همین قانون، راه‌کاری برای فراهم‌آوری درآمدهای خدمات مهمان‌خانه‌ها و رستوران‌ها و نیز اساس‌نامه‌هایی برای شرکت‌های گردش‌گری و بن‌گاه‌های بودوباش گردش‌گران ساخته شده اند که امروز دستور کار ادارهٔ تصدّی افغان‌تور و ادارهٔ گرزندوی/ گردش‌گری را تشکیل می‌دهند. برای آشنایی خواننده‌گان با این اسناد تاریخی و استفادهٔ پژوهش‌گران از آن‌ها، متن‌های اصلی آن‌ها با ویرایشی اندک از نگاه کاربرد واژه‌گان و دستور زبان در این بخش نقل می‌شوند.

قانون سیاحت

فرمان شمارهٔ ۸۳۵ مؤرخ ۵ شهریور ۱۳۵۴ هجری خورشیدی/ ۲۷ اوت ۱۹۷۵ میلادی صدارت عظمای جمهوری افغانستان به امضای دکتر محمّدحسن شرق، عنوانی دکتر عبدالمجید وزیر عدلیّهٔ وقت در ارتباط با قانون سیاحت بدین شرح صادر شده بود: «مجلس وزرا تحت فیصلهٔ شماره ۱۱۲۰ در جلسهٔ تاریخی ۱۳۵۴/۶/۴ [/ ۱۹۷۵/۸/۲۶ میلادی] با ملاحظهٔ ورقهٔ عرض شمارهٔ ۱۲۵۰ مؤرخ ۱۳۵۴/۵/۲۸ [/ ۱۹۷۵/۸/۱۹ میلادی] ریاست عمومی هوایی ملکی و توریسم مراتب آتی را تصویب نمود:

«قانون سیاحت به داخل بیست و دو ماده که به مهر دارالانشا رسیده منظور است.»

مراتب تصویب مجلس عالی وزرا که به شرف منظوری حضور رئیس دولت جمهوری افغانستان رسیده و به شمارهٔ ۱۶۸۶ مورخهٔ ۱۳۵۴/۶/۵ [۲۷ اوت ۱۹۷۵ میلادی] ثبت گردیده به شما اطّلاع داده شد تا در نشر آن به جریدهٔ رسمی اقدام گردد.» (۲۳۱، صص ۱ ـ ۲)

متن کامل این قانون از این قرار است:

«فصل اوّل:

مادهٔ اوّل: اصطلاحات آتی در این قانون معانی ذیل را دارد:

۱ ـ سیّاح (توریست) به شخصی اطلاق می‌شود که به صورت موقت و حدّ اقل بیست و چهار ساعت از مملکتی دیدن نماید، مشروط بر این‌که در آن‌جا به وظیفه‌یی که عاید می‌آورد مشغول نگردد.

دیدار سیّاح از یک مملکت روی مقاصد تفریحی بوده که به اساس مقررات جداگانه تصنیف می‌گردد.

۲ ـ تأسیسات توریستیک: عبارت اند از تأسیسات بودوباش، تأسیسات رستوران، قهوه‌خانه‌ها، کلپ‌ها، نماینده‌گی‌های مسافرتی، فروش‌گاه‌های اشیای انتیک و صنایع دستی.

۳ ـ تأسیسات بودوباش: رهایش‌گاه‌هایی که سیّاحین در آن‌ها اقامت می‌دارند به نام تأسیسات بودوباش سیّاحین یاد شده و شامل دسته‌های ذیل اند:

ـ هوتل‌ها؛

ـ مراکز تفریحی و سپورتی؛

ـ ویلاها (ایلاق‌ها)؛

۴ ـ نماینده‌گی مسافرتی: نماینده‌گی مسافرتی اشخاص حقیقی و یا حکمی اند که خدمات مربوط به سیر و سفر و رهایش سیّاحین را تماماً و یا قسماً در مقابل کمیشن انجام می‌دهند.

۵ ـ مناطق توریستیک: مناطق توریستیک عبارت از مواضعی اند که از طرف ریاست گرزندوی و یا دیگر ارگان‌های دولتی به منظور انکشاف سیاحت تعیین شده باشند؛

۶ ـ فعالیت‌های توریستیک: عبارت از فعالیّت‌هایی اند که وابسته به به‌بود و انکشاف سیاحت در کشور باشند؛

۷ ـ راه‌نمای سیاحین: اشخاص حقیقی اند که مطابق به مقررات ریاست گرزندوی سیاحین را در مناطق مختلف کشور راه‌نمایی کنند.

فصل دوم: صلاحیّت ریاست گرزندوی

مادهٔ دوم: ریاست گرزندوی یک ارگان حکومتی بوده و صلاحیّت‌های ذیل را دارا است:

۱ ـ ریاست گرزندوی مکلّف است برای تنظیم و انکشاف توریزم لوایح وضع و مقررات پیش‌نهاد کند؛

۲ ـ ریاست گرزندوی مکلّف است با هم‌کاری ارگان‌های دیگر دولتی از مناطق توریستیک کشور مراقبت نماید؛

۳ ـ ریاست گرزندوی پس از اجازهٔ مقامات صالحه با مؤسسات بین‌المللی و ملّی توریسم کشورهای دوست توأمیّت داشته در اجتماعات بین‌المللی توریسم می‌تواند اشتراک کند؛

۴ ـ ریاست گرزندوی می‌تواند نظر به صواب‌دید دولت با هم‌کاری مؤسّسات دیگر دولتی نماینده‌گی‌های خود را در داخل و خارج افغانستان تأسیس کند؛

۵ ـ ریاست گرزندوی می‌تواند پلان‌های طویل‌المدّت و پلان‌های قصیرالمدّت توریسم را در چوکات پلان‌های انکشافی دولت ترتیب نموده بعد از منظوری مقامات صلاحیّت‌دار محلّ تطبیق قرار دهد.

۶ ـ ریاست گرزندوی در مورد انکشاف توریسم در ساحاتی که لازم داند، پیش‌نهادهایی به حکومت ارائه می‌نماید؛

۷ ـ ریاست گرزندوی پروگرام‌های شکار حیوانات و طیور را بعد از اخذ منظوری مقامات ذی‌صلاح در مقابل قیمت معیّن برای سیّاحین ترتیب و تنظیم می‌نماید؛

۸ ـ ریاست گرزندوی سیّاحینی را که حین سیاحت در داخل مملکت غیر مطلوب ثابت شوند به قوّای امنیّتی کشور معرفی نماید؛

۹ ـ ریاست گرزندوی مکلّف است از فعالیّت‌های تأسیسات توریستیک طبق مقررات مراقبت نموده از عملی که به ضرر صنعت توریسم در کشور تمام می‌شود جلوگیری کند؛

۱۰ ـ ریاست گرزندوی صلاحیّت دارد قیمت خدمات توریستیک را با درنظرداشت فعالیّت انکشافی و جلب توریسم در کشور مطابق به مقررات تعیین نماید؛

۱۱ ـ ریاست گرزندوی می‌تواند بعد از موافقهٔ وزارت اطّلاعات و کلتور در ساحات باستانی کشور به تأسیسات توریستیک اقدام کند.

فصل سوم:

مادهٔ سوم: برای جلب سیّاحین از طریق ذیل استفاده می‌گردد:

۱ ـ تبلیغات در خارج و داخل به شمول تهیّهٔ کتب رهنمایی، بروشورها، پوسترها، عکس‌ها، فیلم‌ها و انواع اعلانات اخباری، رادیویی و تلویزیونی طبق مقررات موضوعه؛

۲ ـ قبول عضویّت مؤسسات بین‌المللی توریسم بعد از منظوری مقامات صالحه؛

۳ ـ توزیع نشرات به سیّاحین؛

۴ ـ ریاست گرزندوی می‌تواند در پروگرام‌های تبلیغی سالانهٔ خویش سهم‌گیری تأسیسات توریستیک و دیگر مؤسّسات کشور را فراهم سازد؛ پروگرام‌های تبلیغی بعد از منظوری مقامات ذی‌صلاح قابل نشر اند.

فصل چهارم: تعیین مناطق توریستیک

مادهٔ چهارم:

۱ ـ پروگرام بهره‌برداری از نگاه توریسم در مناطق توریستیک از طرف گرزندوی تعیین می‌گردد؛

۲ ـ پروگرام بهره‌برداری توریستیک در مناطق باستانی با پروگرام‌های بهره‌برداری وزارت اطّلاعات و کلتور انسجام می‌یابد؛

۳ ـ محل و نقشهٔ تأسیسات توریستیک چه دولتی باشد یا خصوصی از طرف ریاست گرزندوی منظور و اجازهٔ اعمار آن داده می‌شود.

فصل پنجم: تأسیسات بودوباش

مادهٔ پنجم: دایرکننده‌گان تأسیسات بودوباش سیّاحین مکلّف اند جواز تدویر را در مقابل پرداخت حق‌الاجازه از گرزندوی به ترتیب ذیل اخذ کنند:

الف ـ حق‌الاجازهٔ تدویر مطابق به مقررات ریاست گرزندوی در ماه اوّل هر سال شمسی تأدیّه می‌شود. حق‌الاجازه متناسب به درجهٔ تأسیسات بودوباش تعیین می‌گردد؛

ب ـ دایرکننده‌گان تأسیسات بودوباش که در ظرف سال به فعالیّت می‌پردازند، از پرداخت حق‌الاجازه در همان سال شمسی معاف می‌باشند. این معافیّت صرف برای یک بار در مورد تأسیسات مذکور قابل تطبیق است.

مادهٔ ششم: تأسیسات بودوباش سیّاحین از لحاظ داشتن معیارهای مشخّص و فراهم‌آوری تسهیلات لازم طبق مقررات در هر دو سال توسّط گرزندوی درجه‌بندی می‌گردد.

مادهٔ هفتم: تأسیسات بودوباش سیّاحین بعد از موافقت رسمی ریاست گرزندوی مطابق به مقررات ثبت می‌گردد.

مادهٔ هشتم: هرگاه دایرکننده‌گان تأسیسات بودوباش سیّاحین بعد از ثبت، معیار شرایط تصنیف خود را تغییر دهند جواز تدویر بر اساس معیار و شرایط موجود اعطا می‌شود. حق‌الثّبت جدید به دو شکل آتی اجرا می‌گردد:

الف ـ در صورت بلندبردن معیار، حق‌الثّبت اضافی اخذ می‌گردد؛

ب ـ در صورت پایین‌آوردن معیار، تفاوت حق‌الثّبت اعاده نمی‌گردد.

مادۀ نهم: پلان تأسیسات بودوباش سیّاحین که از طرف اشخاص خصوصی تدویر می‌گردد به اساس موافقت ریاست گرزندوی طرح و مطابق به احکام مقررات ثبت می‌گردد.

مادۀ دهم: شرایط حفظ‌الصّحی تأسیسات بودوباش سیّاحین مطابق مقررات دوایر ذی‌علاقه از طرف ریاست گرزندوی به هم‌کاری مراجع مربوط مراقبت می‌گردد.

مادۀ یازدهم:

۱ ـ تأسیسات بودوباش که از طرف گرزندوی مجاز شناخته نشده حق ندارند سیّاحین را بپذیرند، در غیر آن مسؤول پنداشته می‌شوند.

۲ ـ اشخاص حقیقی و حکمی که قبلاً به تدویر تأسیسات بودوباش پرداخته اند، مکلّف اند در خلال شش ماه از انفاذ این قانون فعالیّت خود را به احکام این قانون موافق سازند.

فصل ششم: نماینده‌گی مسافرتی

مادۀ دوازدهم: فعالیّت نماینده‌گی مسافرتی قرار ذیل است:

۱ ـ تهیّه و تنظیم پروگرام‌های مسافرت انفرادی و یا دسته‌جمعی که از طرف ریاست گرزندوی منظور شده باشد؛

۲ ـ تهیّه و تنظیم پروگرام مشاهدات از شهرها و مناطق توریستیک به معیّت راه‌نما؛

۳ ـ تهیّۀ تسهیلات خدمات حمل و نقل توسّط وسایط نقلیّه‌یی که از طرف ریاست گرزندوی مجاز باشد؛

سیّاحینی که توسّط موترهای شخصی شان وارد افغانستان می‌شوند از این حکم مستثنی اند؛

۴ ـ قوروغ (ریزرف) در تأسیسات بودوباشی که جواز قانونی ریاست گرزندوی را به دست داشته باشد؛

۵ ـ فروش تکت‌های مسافرت در داخل و خارج برای سیّاحین؛

۶ ـ تهیّۀ تکت و قوروغ جای در نمایش‌ها.

مادۀ سیزدهم: نماینده‌گی[های] مسافرتی مکلّف اند لست مکمّل سیّاحین خود را که توسّط آن‌ها با (به) افغانستان می‌آیند با پروگرام سیر و سفر شان به ریاست گرزندوی اطّلاع دهند.

مادۀ چهاردهم: نماینده‌گی مسافرتی به اساس مقررات تصنیف و ثبت می‌گردد.

مادۀ پانزدهم: دایرکننده‌گان نماینده‌گی مسافرتی مکلّف اند قبل از آغاز فعالیّت حق‌الاجازۀ میعاد باقی‌ماندۀ سال اوّل تدویر را مطابق به مقررات در موقع اخذ جوازنامه به ریاست گرزندوی بپردازند. حق‌الاجازۀ تدویر با درنظرگرفتن درجۀ نماینده‌گی مسافرتی توسّط مقررات تعیین می‌گردد.

مادهٔ شانزدهم: دایرکننده‌گان نماینده‌گی مسافرتی هرگاه بعد از ثبت، شرایط تصنیف خود را تغییر دهند جواز تدویر بر اساس معیار و شرایط موجود اعطا می‌شود. حق‌الثّبت جدید به دو شکل آتی اجرا می‌گردد:

الف ـ در صورت بلندبردن معیار، حق‌الثّبت اضافی اخذ می‌گردد؛

ب ـ در صورت پایین‌آوردن معیار، تفاوت حق‌ّالثّبت اعاده نمی‌گردد.

فصل هفتم: راه‌نمای سیّاحین

مادهٔ هفدهم: راه‌نما واجد شرایط ذیل می‌باشد:

۱ ـ تابعیّت افغانستان را داشته باشد؛

۲ ـ دارای تحصیلات بکلوریا و بالاتر از آن باشد؛

۳ ـ اقلاً به یک لسان خارجی تسلّط داشته باشد؛

۴ ـ دارای اخلاق حسنه بوده محکوم به جنایت نگردیده باشد؛

۵ ـ در مورد تاریخ، جغرافیا، مسایل اقتصادی و اجتماعی افغانستان وارد بوده و در رشتهٔ باستان‌شناسی افغانستان معلومات داشته باشد؛

۶ ـ امتحان راه‌نمایی ریاست گرزندوی را موفقانه سپری کرده باشد. امتحان راه‌نمایی توسّط ریاست گرزندوی به هم‌کاری پوهنتون کابل و وزارت‌های داخله و اطّلاعات و کلتور اخذ می‌گردد.

فصل هشتم: مؤیّدات

مادهٔ هژدهم: دایرکننده‌گان تأسیسات بودوباش سیّاحین و یا نماینده‌گی مسافرتی هرگاه حق‌ّالاجازه‌های مندرج مواد ۵ و ۸ را نپردازند حق‌ّالاجازه‌های مذکور با ده فی‌صد مجموع حق‌ّالاجازهٔ تدویر در مقابل هر ماه تأخیر در ظرف سه ماه قابل تحصیل است. در غیر آن مالک تأسیسات مذکور تحت تعقیب عدلی قرار می‌گیرد.

مادهٔ نوزدهم: هرگاه تأسیسات بودوباش سیّاحین و نماینده‌گی مسافرتی بعد از حصول موافقت ریاست گرزندوی در خلال سه ماه مطابق مواد ۵، ۹ و ۱۵ ثبت نشود اجازه‌نامه از اعتبار ساقط می‌گردد.

مادهٔ بیستم: شخصی که بدون ثبت نام قبلی به اعمار یا تدویر تأسیسات بودوباش یا نماینده‌گی مسافرتی بپردازد و یا مادهٔ سیزدهم را مراعات نکند، فعالیّت وی متوقّف [می‌شود] و تحت تعقیب قرار می‌گیرد.

مادهٔ بیست و یکم: برای تطبیق احکام مواد این قانون مقررات جداگانه‌یی وضع می‌گردد.

مادهٔ بیست و دوم: این قانون بعد از نشر در جریدهٔ رسمی نافذ است. هرگاه مواد اساس‌نامهٔ گرزندوی سال ۱۳۳۶ [/ ۱۹۵۷ میلادی] با مواد این قانون مغایرت داشته باشد احکام این قانون معتبر است.» (۲۳۱، صص ۱ ـ ۱۵)

قانون توریسم

قانون توریسم، بعد از قانون سیاحت، دومین قانونی است که برای گردش‌گری در افغانستان نافذ گردید. این قانون در دورهٔ حاکمیّت حزب دیموکراتیک خلق افغانستان، در سال ۱۳۵۸ هجری خورشیدی/ ۱۹۷۹ میلادی از سوی مجلس عالی وزرا در نشست مؤرخ ۳۰ خرداد ۱۳۵۸ هجری خورشیدی/ ۲۰ ژوئن ۱۹۷۹ میلادی با ملاحظهٔ ورقهٔ عرض شمارهٔ ۵۶۶ مؤرخ ۲ خرداد ۱۳۵۸ هجری خورشیدی/ ۲۳ مه ۱۹۷۹ میلادی وزارت عدلیّه زیر فیصلهٔ شمارهٔ ۱۶۸۵ بدین شرح به تصویب رسید: «قانون توریزم به داخل شانزده ماده که [به] مهر دارالانشا رسیده منظور است. در زمینه فرمان تقنینی گرفته شود. این تصویب مجلس وزیران پس از منظوری رئیس شورای انقلابی جمهوری دیموکراتیک افغانستان با فرمان تقنینی شمارهٔ ۲۲۹۲ مؤرخ ۲۴ خرداد ۱۳۵۸ هجری خورشیدی/ ۱۳ ژوئن ۱۹۷۹ میلادی نورمحمّد تره‌کی، رئیس شورای انقلابی، تأیید شد و بعد از نشر در جریدهٔ رسمی نافذ شد. (۲۲۹، ص ۲۹)

متن کامل این قانون که از زمان منظوری‌اش تا امروز هم‌چنان در کشور نافذ است، از این قرار است:

«فصل اوّل: احکام عمومی

مادهٔ اوّل: این قانون بر اساس مادهٔ یازدهم خطوط اساسی وظایف انقلابی جمهوری دیموکراتیک افغانستان و به منظور تنظیم و انکشاف توریسم در کشور وضع گردیده است.

مادهٔ دوم: اصطلاحات آتی در این قانون معانی ذیل را دارد:

۱ ـ سیّاح: شخصی که از کشوری غیر از کشوری که در آن زیست می‌کند بازدید نماید مشروط بر این‌که در آن‌جا به که در مقابل آن پرداخت مشخّص صورت می‌گیرد مشغول نشود. این بازدید به مقصد تفریح، استراحت، رخصتی، معالجه، تحقیق، تتبّع، اسپورت، تجارت و دیدن اقارب بوده شامل هیأت‌های اعزامی و جلسات نیز می‌باشد و حدّ اقل ۲۴ ساعت اقامت را احتوا می‌نماید.

۲ ـ تأسیسات توریستیک: اقامت‌گاه، رستوران، بار، چای‌خانه، ادارهٔ تنظیم‌کنندهٔ سیر و سفر سیّاحان.

۳ ـ اقامت‌گاه سیّاح: ۱ ـ هوتل؛ ۲ ـ مهمان‌خانه؛ ۳ ـ کلپ؛ ۴ ـ ویلا؛ ۵ ـ مراکز تفریحی؛ ۶ ـ کمپنگ؛ ۷ ـ کاروانگ.

۴ ـ مراکز تفریحی: تأسیساتی که سیّاح را در یک منطقهٔ توریستیک جا می‌دهد و وسایل تفریح را نیز برایش تهیّه می‌دارد؛

۵ ـ کمپنگ: منطقه‌یی که برای برپاکردن خیمه و توقّف واسطهٔ نقلیّهٔ سیّاح تعیین می‌گردد؛

۶ ـ کاروانگ: واسطهٔ نقلیّه‌یی که دارای تسهیلات اعاشه و اباتهٔ سیّاح باشد؛

۷ ـ مناطق توریستیک: مناطقی که دارای زیبایی‌های طبیعی، آثار فرهنگی، آبده‌های تاریخی، تأسیسات توریستیک، نمایش‌گاه‌های ملّی می‌باشند و سایر جاهایی که از طرف مؤسسهٔ توریسم یا دیگر ارگان‌های حکومتی به حیث مناطق توریستیک تعیین می‌شوند؛

۸ ـ فعالیّت‌های توریستیک: فعالیّت‌هایی که توسعه و انکشاف صنعت توریسم را در کشور تأمین نمایند؛

۹ ـ خدمات توریستیک: خدماتی که تأسیسات توریستیک برای سیّاح انجام می‌دهند؛

۱۰ ـ سازمان: سازمان توریسم افغانستان.

فصل دوم: توریسم افغانستان

مادهٔ سوم: ریاست گرزندوی به حیث تصدّی انتفاعی دولتی به نام «سازمان توریسم افغانستان» در چوکات وزارت ترانسپورت مطابق اساس‌نامهٔ مربوط فعالیّت می‌نماید.

مادهٔ چهارم: اساس‌نامهٔ سازمان مطابق احکام قانون تصدّی‌های دولتی و این قانون تنظیم می‌گردد.

مادهٔ پنجم: سازمان دارای وظایف و صلاحیّت‌های آتی است:

۱ ـ تنظیم تمام فعالیّت‌های مربوط به سیاحت در جمهوری دیموکراتیک افغانستان؛

۲ ـ مراقبت از مناطق توریستیک و خدمات تأسیسات توریستیک و اتّخاذ تدابیر به هم‌کاری مقامات مربوطه علیه اعمال تخریب‌کنندهٔ صنعت توریسم در کشور؛

۳ ـ تبلیغات به مقصد جلب سیّاحان در داخل و خارج کشور و به این منظور تهیّهٔ کتب رهنمایی، بروشورها، پوسترها، عکس‌ها، سلایدها، پوست‌کارت‌ها، نقشه‌ها، فیلم‌ها، مجلّات و انواع اعلانات اخباری، رادیویی و تلویزیونی؛

۴ ـ تربیهٔ پرسنل فنّی و مسلکی مورد نیاز توریسم متناسب به انکشاف روزافزون این صنعت در کشور؛

۵ ـ برقراری توأمیّت با مؤسّسات بین‌المللی و ملّی توریسم کشورهای دوست و اشتراک در مجامع بین‌المللی و سایر نمایش‌گاه‌های توریسم به تجویز حکومت؛

۶ ـ اعمار تأسیسات توریستیک در ساحات باستانی به موافقهٔ مراجع مربوطه؛

۷ ـ ترتیب و تطبیق پلان‌های انکشافی توریزم در چوکات پلان‌های انکشافی دولت؛

۸ ـ ترتیب پروگرام شکار حیوانات، طیور و آبزیان برای سیّاحان و بهره‌برداری از آن به منظور تقویّهٔ مالی کشور و انکشاف مزید توریسم به موافقهٔ وزارت زراعت و اصلاحات ارضی؛

۹ ـ ترتیب و نشر احصائیّه‌های توریسم؛

۱۰ ـ سایر وظایف و صلاحیّت‌هایی که در اساس‌نامه توضیح می‌گردند.

فصل سوم: تأسیسات توریستیک

مادهٔ ششم: گردانندهگان اقامت‌گاه، بار، رستوران و چای‌خانهٔ سیّاحان مکلّف اند در مقابل پرداخت مبلغی که به اساس درجه از طرف سازمان تعیین می‌گردد جواز فعالیّت اخذ نمایند.

مادهٔ هفتم: تنها اقامت‌گاه ثبت‌شده در سازمان حقّ پذیرفتن سیّاح را دارد، این حکم در مورد تشریفات مهمانان دولتی قابل تطبیق نیست. متخلّف از حکم این ماده به جریمهٔ نقدی پنج‌صد افغانی فی شب اقامت هر سیّاح مکلّف می‌گردد. هرگاه جریمهٔ متذکّره متجاوز از سه هزار افغانی شود متخلّف مطابق احکام این قانون تحت تعقیب عدلی قرار می‌گیرد.

مادهٔ هشتم: تأسیسات توریستیک از لحاظ داشتن معیارهای ملّی و بین‌المللی و فراهم‌آوری تسهیلات لازم در هر دو سال از طرف سازمان درجه‌بندی می‌شوند. پذیرفتن سیّاح توسّط رستوران‌ها، بارها و چای‌خانه‌های خارج از این درجه‌بندی مانعی ندارد.

مادهٔ نهم: تأسیسات توریستیک در مقابل حق‌الثّبت در سازمان ثبت می‌شوند. حق‌الثّبت پرداخته‌شده پس از صدور جواز فعالیّت اعاده نمی‌شود.

مادهٔ دهم: پلان ساخت‌مانی، موقعیّت و پروگرام فعالیّت تأسیسات توریستیک توسّط سازمان تنظیم می‌گردد. هر نوع فعالیّت مغایر حکم این ماده الی حصول منظوری متوقّف می‌گردد.

مادهٔ یازدهم: تأسیسات توریستیک حین استخدام پرسنل فنّی و مسلکی خویش حقّ اولّیت را به شخصی می‌دهند که از رشته‌های مربوط توریسم سند فراغت مورد تأیید سازمان را داشته باشد.

فصل چهارم: احکام متفرّقه

مادهٔ دوازدهم: سازمان یگانه مؤسّسهٔ مسؤول در کشور است که وظایف نماینده‌گی مسافرتی توریستیک را به عهده دارد.

مادهٔ سیزدهم: ویزای سیاحت به استثنای اجرای مناسک مذهبی برای اتباع داخلی و تمدید ویزای سیاحت برای سیّاحان خارجی از طرف سازمان تقاضا می‌شود.

مادهٔ چهاردهم: مقدار اسعار مورد نیاز روزانهٔ سیّاحِ افغانی برای سیاحت در خارج از کشور به پیش‌نهاد سازمان و منظوری حکومت تعیین می‌گردد. هیأت‌های اعزامی رسمی و سیاحت به منظور اجرای مناسک مذهبی و تداوی از این حکم مستثنی اند.

مادهٔ پانزدهم: حدّ اقل اسعاری که سیّاح باید حین ورود به کشور با خود داشته باشد به پیش‌نهاد سازمان و منظوری حکومت تعیین می‌گردد.

مادهٔ شانزدهم: این قانون بعد از نشر در جریدهٔ رسمی نافذ می‌گردد. با انفاذ این قانون، قانون سیاحت نافذهٔ سال ۱۳۵۴ [/ ۱۹۷۵ میلادی] با مقررات مربوط آن ملغا است.» (۲۲۹، صص ۳۰ ـ ۳۷)

طرزالعمل حصول عواید خدمات توریستی هتل‌ها، مهمان‌خانه‌ها و رستوران‌ها

«فصل اوّل: احکام عمومی

مادۀ اوّل: این طرزالعمل به تأسی از مواد ۶، ۷، ۱۲، ۱۳ قانون توریزم و مقررات تأسیسات بودوباش سیّاحین، نماینده‌گی‌های مسافرتی و مؤسّسات ترانسپورتی تنظیم گردیده است.

مادۀ دوم: در این طرزالعمل این مفاهیم و اصطلاحات دارای معانی ذیل اند:

طرزالعمل: لایحه‌یی که شیوه‌های حصول عواید خدمات توریستیک را تسجیل نموده است؛

قانون توریسم: قانونی که در مورد سیّاحین داخل کشور نافذ می‌باشد؛

درجه: هتل‌ها، مهمان‌خانه‌ها و رستوران‌ها از حیث تجهیزات، وسایل و خدمات به درجه‌هایی از طرف ریاست گرزندوی تقسیم شده اند؛

حقّ‌الثّبت: وجوه نقدی‌یی که از بابت ثبت و راجستر در ظرف یک سال برای یک بار اخذ می‌گردند؛

خدمات توریستی: مجموع فعالیّت‌هایی که برای سیّاحین و اتباع خارجی مطابق قانون توریزم انجام داده می‌شوند.

مادۀ سوم: به اساس این طرزالعمل کاری، شعبات مربوط به گرزندوی به تحصیل عواید می‌پردازند.

مادۀ چهارم: عواید حاصله مطابق به احکام قانون به حساب بانکی ریاست گرزندوی انتقال می‌یابند.

فصل دوم: تأسیسات بودوباش سیّاحین، اتباع خارجی و مهمان‌خانه‌ها

مادۀ چهارم: گردانند‌ه‌گان اقامت‌گاه‌ها، رستوران‌ها و چای‌خانه‌های سیّاحین و اتباع خارجی مکلّف اند در مقابل تأدیّۀ وجوه نقدی جواز فعالیّت خود را به اساس درجه‌یی که از طرف ریاست گرزندوی تعیین می‌گردد اخذ نمایند.

مادۀ پنجم: صرف اقامت‌گاه‌های ثبت و راجسترشده و ریاست گرزندوی حقّ پذیرفتن سیّاحین و اتباع خارجی را دارند.

مادۀ ششم: حقّ‌الثّبت یک سالۀ تأسیسات بودوباش خصوصی داخلی و خارجی به غرض صدور جواز فعالیّت به اساس کرایۀ یک شب مجموع بسترهای موجود هتل به کتگوری A، مهمان‌خانه‌ها به کتگوری B و رستوران‌ها مطابق به چوکی‌ها به کتگوری C ـ که از طرف ریاست گرزندوی و طی لیست علیحده تشریح شده است ـ صرف برای یک بار اخذ می‌گردد.

مادۀ هفتم: تأسیسات بودوباش سیّاحین و اتباع خارجی به اساس کرایۀ هر شب از مجموع بسترهای موجود آن ۱۵ فی‌صد تکس از عواید حاصلۀ خود را بدون درنظرداشت عواید هتل‌ها، مهمان‌خانه‌ها و یا رستوران‌ها به حساب بانکی ریاست گرزندوی شامل و انتقال نمایند.

مادهٔ هشتم: حق‌الثّبت یک‌سالهٔ رستوران‌های متشبّثین خصوصی داخلی و یا خارجی که سیّاحین و اتباع خارجی را می‌پذیرند به اساس مجموع قیمت چوکی‌های یک‌روزه برای مهمانان که از طرف ریاست گرزندوی تعیین می‌گردد صرف برای یک بار در سال اخذ می‌گردد.

مادهٔ نهم: رستوران‌های داخلی و خارجی‌یی که سیّاحین و اتباع خارجی را می‌پذیرند به اساس قیمت مجموع چوکی‌های یک روزه برای مهمانان ۱۵ فی‌صد تکس از عواید به حساب بانکی ریاست گرزندوی شامل و انتقال نمایند.

فصل سوم: اجراآت خدمات توریستی، ترانسپورتی و مسافرتی

مادهٔ دهم: تکس خدمات توریستی ریاست گرزندوی برای دارنده‌گان پاسپورت خارجی که به ریاست پاسپورت معرفی می‌گردند فی ماه ویزای اقامت مبلغ ۱۰ دلار آمریکایی می‌باشد.

مادهٔ یازدهم: نماینده‌گی‌های مسافرتی و مؤسسات ترانسپورتی‌یی که در ریاست گرزندوی ثبت می‌گردند در آغاز فعالیّت مبلغ ۲۰۰۰ دلار آمریکایی و یا معادل آن را به عنوان حق‌الثّبت یک‌ساله به ریاست گرزندوی می‌پردازند و از ناحیهٔ تأسیس هر شعبه در خارج مبلغ اضافی ۵۰۰ دلار آمریکایی و یا معادل آن به حساب و عنوان ریاست گرزندوی قابل تأدیّه می‌باشد.

مادهٔ دوازدهم: دارنده‌گان مؤسّسات ترانسپورتی و نماینده‌گی‌های مسافرتی مکلّف به افتتاح حساب بانکی به عنوان مؤسسهٔ خود اند که حدّ اقل مبلغ ۵۰۰۰۰ هزار دلار آمریکایی یا معادل آن را تحویل بانک و اسناد آن را به ریاست گرزندوی تسلیم شعبهٔ مربوطه می‌نمایند.

مادهٔ سیزدهم: مؤسّسه بعد از طی مراحل و تکمیل اسناد مربوطه مکلّف به تأدیّهٔ مبلغ ۲۰۰ دلار آمریکایی و یا معادل آن برای اخذ جواز است و با تکمیل هر سال در برابر تجدید جواز مبلغ متذکّره قابل پرداخت است.

مادهٔ چهاردهم: هرگاه نماینده‌گی‌های مسافرتی و مؤسّسات ترانسپورتی در مدّت ۱۵ یوم به تکمیل اسناد خویش نپردازند پول جواز برای شان مسترد نمی‌گردد.

مادهٔ پانزدهم: مؤسّسات ترانسپورتی توریستی در آغاز فعالیّت حق‌الثّبت را قرار ذیل می‌پردازند:

گروپ اوّل: مؤسّساتی که حدّ اقل ۲۵۰ چوکی در وسایط نقلیّه داشته باشند مبلغ ۵۰۰۰۰ افغانی؛

گروپ دوم: مؤسّساتی که حدّ اقل ۱۰۰ تا ۱۵۰ چوکی در وسایط نقلیّه داشته باشند مبلغ ۳۰۰۰۰ افغانی؛

گروپ سوم: مؤسّساتی که حدّ اقل ۵۰ تا ۱۰۰ چوکی در وسایط نقلیّه داشته باشند مبلغ ۱۵۰۰۰ افغانی.

مادهٔ شانزدهم: این طرزالعمل بعد از منظوری مقام وزارت اطّلاعات، فرهنگ و توریسم قابل اجرای عملی است.» (۳۳۳)

اساس‌نامهٔ شرکت‌های سیاحتی

«فصل اوّل: اسم شرکت

مادهٔ اوّل: [دربرگیرندهٔ نام و نام پدر و شماره‌های شناس‌نامه و جلد و صفحهٔ ثبت شناس‌نامهٔ رئیس و معاون شرکت.]

مادهٔ دوم: [دربرگیرندهٔ موقعیّت مرکز شرکت.]

مادهٔ سوم: مرام شرکت حسب آتی است:

الف ـ انجام خدمات توریستی و زیارتی در داخل و خارج ازکشور؛

ب ـ انجام خدمات ریزرویشن، بوکینگ تکت‌های ایرلاین‌های داخلی و خارجی، اخذ و اجرای ویزا برای متقاضیان داخلی و خارجی؛

ج ـ [دربرگیرندهٔ سرمایهٔ شرکت به افغانی.]

مادهٔ چهارم: سرمایهٔ شرکت منقسم به اسهام نبوده مسؤولیّت هر شخص به اندازهٔ سرمایه‌اش در آن شرکت می‌باشد.

مادهٔ پنجم: حینی که تزئید سرمایه و یا تعدیل در مواد اساس‌نامه صورت بگیرد به مراجع ذی‌ربط اطّلاع داده می‌شود.

مادهٔ ششم: سهم شرکا قرار ذیل است: ا ـ سهم رئیس شرکت به افغانی؛ ۲ ـ سهم معاون شرکت به افغانی.

فصل دوم:

مادهٔ هفتم: طرزالعمل ادارهٔ شرکت توسّط اشخاص ذیل اداره می‌شود: ۱ ـ نام رئیس شرکت؛ ۲ ـ نام معاون شرکت.

مادهٔ هشتم: شرکت در اخیر هر سال مالی بلانس کاری خویش را ترتیب و به ارگان‌های مالیاتی تقدیم نماید. در صورتی که تابع تأدیّهٔ مالیّاتی دانسته شود، مطابق قوانین نافذهٔ کشور تصفیهٔ حساب نموده یک کپی از سند مالیّاتی خویش را به دفتر ریاست افغان‌تور تحویل می‌دهد.

مادهٔ نهم: هیأت رهبری (رئیس و معاون) شرکت بنا بر ضرورت و نیازمندی، جلسات هیأت رهبری را دایر و تصامیم مقتضی اتّخاذ می‌نماید.

مادهٔ دهم: آجندای جلسهٔ هیأت رهبری یک ماه قبل توسّط جراید و مکاتیب به اطّلاع رسانیده می‌شود. در جلسهٔ هیأت رهبری هر شریک به اندازهٔ سرمایهٔ خود حق رای دارد.

مادهٔ پانزدهم: اهلیّت حقوقی شرکای صغیر توسّط پدر و یا ولی قانونی آن‌ها تمثیل می‌گردد. صاحبان سرمایه که شخصاً حاضر شده نتوانند وکیل قانونی شان را تحریری تعیین می‌دارند.

مادهٔ دوازدهم: تصوییات هیأت رهبری در اسنادی که دارای فرم شرکت باشند درج می‌گردد.

مادهٔ سیزدهم: هیأت ره‌بری شرکت مرکّب از رئیس و معاون شرکت است و یا شخص دیگری را هیأت ره‌بری شرکت برای مدّت یک سال و یا بیش‌تر انتخاب و تعیین می‌نماید.

مادهٔ چهاردهم: رئیس هیأت ره‌بری در برابر اشخاص ثالث ممثّل شرکت بوده برای حمایه از حقوق در محاکم اقامهٔ دعوا و دفاع می‌نماید.

مادهٔ پانزدهم: مسؤولیت تمام مصارفی که به اثر اجراآت سوء استفاده، اختلاس و تقلّب‌کاری صورت می‌گیرند در برابر شرکت و اشخاص ثالث به دوش هیأت ره‌بری است و مسؤولیت هیأت ره‌بری در حدود سرمایهٔ شان نیست، بل‌که هیأت ره‌بری از تمام دارایی و جای‌داد خود جواب‌ده می‌باشد.

فصل سوم: انحلال و تصفیّهٔ شرکت

مادهٔ شانزدهم: در صورت لزوم‌دید، هیأت ره‌بری و صاحبان سرمایه در مورد انحلال یا بقا و یا تعلیق شرکت تصمیم اتّخاذ می‌کنند.

مادهٔ هفدهم: کمیسیون، تمام اسناد و دارایی شرکت را از هیأت تسلیم گرفته مطابق اصول، امور شرکت را تصفیّه و طلبات را حصول و دیون را تأدیّه می‌کند.

مادهٔ هژدهم: شرکت از قانون و مقررات ریاست تصدّی افغان‌تور پی‌روی می‌کند.

۱ ـ شرکت لیست زایرین و سیّاحین داخلی و خارجی را پیش از پیش جهت تنظیم پروگرام سیر و سفر و سایر خدمات به ریاست تصدّی افغان‌تور جهت مطالعه و بررسی می‌سپارد؛

۲ ـ ریاست تصدّی افغان‌تور به رؤیت لیست مرتّبهٔ شرکت، افراد و اشخاص مندرج لیست را طبق تقاضای شرکت، در صورت عدم موانع قانونی به مرجع دولتی جهت اخذ ویزا، تأمین امنیّت و سایر مسایل موضوعه معرفی می‌دارد.

مادهٔ نوزدهم: هیأت ره‌بری شرکت توریستی در صورت بروز هر نوع تخلّف و شکایت در انجام خدمات به سیّاحین و زایرین و عرضهٔ تکت‌های ترانسپورت‌های هوایی و زمینی در برابر ریاست افغان‌تور جواب‌ده است که در آن‌صورت ریاست افغان‌تور حق دارد امتیاز شرکت را سلب و دفتر را مسدود و جهت پی‌گرد قانونی به مراجع ذی‌ربط معرفی کند.

در پای این سند، با نگارش جملهٔ «تمام مواد فوق را مطالعه کردیم و مکلّف در تطبیق آن‌ها می‌باشیم» امضاهای رئیس و معاون شرکت با تاریخ امضای آنان درج می‌شوند.» (۳۳۳)

اساس‌نامهٔ تأسیسات بودوباش سیاحتی

«فصل اوّل: اسم تأسیسات بودوباش سیّاحین

مادهٔ اوّل: [دربرگیرندهٔ نام و نام پدر و شماره‌های شناس‌نامه و جلد و صفحهٔ ثبت شناس‌نامهٔ رئیس و معاون شرکت.]

مادهٔ دوم: [دربرگیرندهٔ موقعیّت مرکز شرکت.]

مادۀ سوم: مرام تأسیسات بودوباش سیّاحین حسب آتی است:

الف ـ انجام خدمات مهمان‌داری و هتل‌داری برای اتباع داخلی و خارجی در کشور؛

ب ـ مقدار سرمایۀ تأسیسات بودوباش به افغانی.

مادۀ چهارم: سرمایۀ تأسیسات بودوباش منقسم به اسهام نبوده مسؤولیّت هر شخص به اندازۀ سرمایۀ وی می‌باشد.

مادۀ پنجم: حینی که تزئید سرمایه و یا تعدیل در مواد اساس‌نامه صورت بگیرد، به مراجع ذی‌ربط اطّلاع داده شود.

مادۀ ششم: سهم شرکا قرار ذیل است: ا ـ سهم رئیس تأسیسات به افغانی؛ ۲ ـ سهم معاون تأسیسات به افغانی.

فصل دوم:

مادۀ هفتم: طرزالعمل ادارۀ تأسیسات توسّط اشخاص ذیل اداره می‌شود: ۱ ـ نام رئیس تأسیسات؛ ۲ ـ نام معاون تأسیسات.

مادۀ هشتم: تأسیسات بودوباش در اخیر هر سال مالی بلانس کاری خویش را ترتیب و به ارگان‌های مالیاتی تقدیم نماید. در صورتی که تابع تأدیّۀ مالیّاتی دانسته شود، مطابق قوانین نافذۀ کشور تصفیۀ حساب نموده یک کپی از سند مالیّاتی خویش را به دفتر ریاست افغان‌تور تحویل می‌دهد.

مادۀ نهم: هیأت رهبری (رئیس و معاون) تأسیسات بودوباش بنا بر ضرورت و نیازمندی، جلسات هیأت رهبری را دایر و تصامیم مقتضی اتّخاذ می‌نماید.

مادۀ دهم: آجندای جلسۀ هیأت رهبری یک ماه قبل توسّط جراید و مکاتیب به اطّلاع رسانیده می‌شود. در جلسۀ هیأت رهبری هر شریک به اندازۀ سرمایۀ خود حق رای دارد.

مادۀ پانزدهم: اهلیّت حقوقی شرکای صغیر توسّط پدر و یا ولی قانونی آن‌ها تمثیل می‌گردد. صاحبان سرمایه که شخصاً حاضر شده نتوانند وکیل قانونی شان را تحریری تعیین می‌دارند.

مادۀ دوازدهم: تصویبات هیأت رهبری در اسنادی که دارای فرم شرکت باشند درج می‌گردند.

مادۀ سیزدهم: هیأت رهبری مرکّب از رئیس و معاون تأسیسات بودوباش است و یا شخص دیگری را هیأت رهبری تأسیسات بودوباش برای مدّت یک سال و یا بیش‌تر انتخاب و تعیین می‌نماید.

مادۀ چهاردهم: رئیس هیأت رهبری در برابر اشخاص ثالث ممثّل تأسیسات بودوباش بوده برای حمایه از حقوق در محاکم اقامۀ دعوا و دفاع می‌نماید.

مادۀ پانزدهم: مسؤولیت تمام مصارفی که به اثر اجراآت سوء استفاده، اختلاس و تقلّب‌کاری صورت می‌گیرند در برابر تأسیسات بودوباش و اشخاص ثالث به دوش هیأت رهبری است و مسؤولیت هیأت رهبری در حدود سرمایۀ شان نیست، بل‌که هیأت رهبری از تمام دارایی و جای‌داد خود جواب‌ده می‌باشند.

فصل سوم: انحلال و تصفیهٔ تأسیسات بودوباش سیّاحین

مادهٔ شانزدهم: در صورت لزوم‌دید، هیأت ره‌بری و صاحبان سرمایه در مورد انحلال یا بقا و یا تعلیق تأسیسات بودوباش تصمیم اتّخاذ می‌کنند.

مادهٔ هفدهم: کمیسیون، تمام اسناد و دارایی تأسیسات بودوباش را از هیأت تسلیم گرفته مطابق اصول، امور تأسیسات بودوباش را تصفیه و طلبات را حصول و دیون را تأدیه می‌کند.

مادهٔ هژدهم: تأسیسات بودوباش از قانون و مقررات ریاست تصدّی افغان‌تور پی‌روی می‌کند.

۱ ـ تأسیسات بودوباش لیست زایرین و سیّاحین داخلی و خارجی را پیش از پیش جهت تنظیم پروگرام سیر و سفر و سایر خدمات به ریاست تصدّی افغان‌تور جهت مطالعه و بررسی می‌سپارد؛

۲ ـ ریاست تصدّی افغان‌تور به رؤیت لیست مرتّبهٔ تأسیسات بودوباش، افراد و اشخاص مندرج لیست را طبق تقاضای تأسیسات بودوباش، در صورت عدم موانع قانونی به مرجع دولتی جهت اخذ ویزا، تأمین امنیّت و سایر مسایل موضوعه معرفی می‌دارد.

مادهٔ نوزدهم: هیأت ره‌بری تأسیسات بودوباش در صورت بروز هر نوع تخلّف و شکایت در انجام خدمات به مهمانان داخلی و خارجی در برابر ریاست افغان‌تور جواب‌ده است که در آن‌صورت ریاست افغان‌تور حق دارد امتیاز تأسیسات بودوباش را سلب و دفتر را مسدود و جهت پی‌گرد قانونی به مراجع ذی‌ربط معرفی کند.

در پای این سند، با نگارش جملهٔ «تمام مواد فوق را مطالعه کردیم و مکلّف در تطبیق آن‌ها می‌باشیم» امضاهای رئیس و معاون تأسیسات بودوباش با تاریخ امضای آنان درج می‌شوند.» (۳۳۳)

شرکت‌های گردش‌گری بلخ

از سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۷۷ هجری خورشیدی/ ۱۹۶۱ تا ۱۹۹۸ میلادی تمام امور مربوط به گردش‌گری از تدارک جای بودوباش و پذیرایی گردش‌گران گرفته تا راه‌نمایی و بردن آنان به محل‌های گردش‌گری و نیز تبلیغات در زمینهٔ معرفی جاذبه‌ها و جاهای سیاحتی را در استان بلخ دفترهای نماینده‌گی ادارهٔ گردش‌گری و ادارهٔ هتل‌ها انجام می‌دادند و کدام نهاد و شرکت خصوصی‌یی برای انجام‌دادن خدمت‌های سیاحتی وجود نداشت. امّا در دور دوم فعالیّت این اداره‌ها که از سال ۱۳۸۴ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۵ میلادی در چهارچوب ادارهٔ اطّلاعات و فرهنگ استان بلخ آغاز شد و در ضمن در کنار ادارهٔ افغان‌تور و ادارهٔ هتل‌ها، ادارهٔ گردش‌گری نیز به کار پرداخت، در پرتو سیاست اقتصاد بازار، زمینهٔ پی‌ریزی و فعالیّت شرکت‌های سیاحتی نیز فراهم شد و شرکت‌های متعددی برای انجام‌دادن خدمت‌های سیاحتی خود را ثبت کردند و مجوّز فعالیّت به دست آورند. در چنین شرایطی وظیفهٔ اداره‌های افغان‌تور و گردش‌گری بیش‌ترینه به سامان‌بخشی و نظارت از فعالیّت این شرکت‌های خصوصی و هتل‌های سیاحتی خصوصی محدود گردید و تنظیم رفت‌وآمد گردش‌گران خارجی به کشور

و گردش‌گران داخلی به بیرون از کشور را شرکت‌های خصوصی انجام می‌دهند. برای این شرکت‌ها در برابر پرداخت حق‌ّالثّبت مجوّز فعالیّت سه‌ساله داده می‌شود و پس از هر سه سال باز هم در برابر پرداخت پولی معیّن مجوّز شان تمدید می‌یابد. به همین‌گونه خدمات هتل‌داری نیز به بخش خصوصی واگذار شده است و هتل‌ها، مهمان‌سرای‌ها و رستوران‌های خصوصی می‌توانند با گرفتن مجوّز فعالیّت و پرداخت وجایب پولی خویش به جانب ادارۀ افغان‌تور، پذیرایی گردش‌گران را انجام بدهند.

شرکت‌های گردش‌گری خصوصی هم‌زمان خدمات فروش بلیت هواپیما و یا تدارک وسایل حمل و نقل زمینی را نیز انجام می‌دهند. اجرای خدمات بردن و بازآوردن گردش‌گران داخلی برای مقاصد زیارتی یا درمانی به کشورهای دیگر و برعکس به میهن، و به همین‌گونه بردن و آوردن گردش‌گران خارجی به استان بلخ و برعکس به خارج، از طریق بستن تفاهم‌نامه‌هایی با کنسول‌گری‌های کشورهای دوست در استان بلخ، نیز از وظایف این شرکت‌ها می‌باشند.

در نمایۀ زیر شرکت‌های گردش‌گری‌یی که در سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۸ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۹ میلادی در بلخ فعالیّت داشته اند معرفی می‌شوند: (۳۳۲)

شماره	نام شرکت گردش‌گری	سال تأسیس	شماره	نام شرکت گردش‌گری	سال تأسیس
۱	افضل	۱۳۸۴	۵۲	شما	۱۳۹۱
۲	بال	۱۳۸۴	۵۳	صدا	۱۳۹۲
۳	اسکای	۱۳۸۴	۵۴	الحضر	۱۳۹۲
۴	بلیکان	۱۳۸۵	۵۵	کمال	۱۳۹۲
۵	شاهین استار	۱۳۸۵	۵۶	سیّاح ویژه	۱۳۹۲
۶	فرخار	۱۳۸۶	۵۷	سیمرغ البرز	۱۳۹۲
۷	قدیر قادر	۱۳۸۷	۵۸	ویژه	۱۳۹۲
۸	باب‌الحوایج عبّاس	۱۳۸۷	۵۹	زایرین حرم	۱۳۹۲
۹	سنترال آسیا	۱۳۸۷	۶۰	بارکزی شهاب	۱۳۹۲
۱۰	هولکر	۱۳۸۸	۶۱	عنابه	۱۳۹۲
۱۱	الزّهرا	۱۳۸۸	۶۲	افغان‌شمال	۱۳۹۳
۱۲	میلادالمهدی	۱۳۸۸	۶۳	کاروان بلخ	۱۳۹۳
۱۳	آسیازمین	۱۳۸۸	۶۴	عمر نیازی	۱۳۹۳
۱۴	عاشقان کربلا	۱۳۸۸	۶۵	کاج	۱۳۹۳
۱۵	بلوماسک	۱۳۸۸	۶۶	امید	۱۳۹۳
۱۶	ترکستان	۱۳۸۸	۶۷	اصل	۱۳۹۳
۱۷	هشت‌بهشت	۱۳۸۹	۶۸	اوج	۱۳۹۳
۱۸	هوب	۱۳۸۹	۶۹	ابریز	۱۳۹۳
۱۹	مارمل	۱۳۸۹	۷۰	سفیر بلخ	۱۳۹۳
۲۰	حبیب ضیا	۱۳۸۹	۷۱	بلخ صفا	۱۳۹۳
۲۱	چقنه‌گن	۱۳۸۹	۷۲	پیش‌گام در سفر	۱۳۹۳
۲۲	مهترلام	۱۳۸۹	۷۳	ابریشم	۱۳۹۳
۲۳	ذوالفقار	۱۳۸۹	۷۴	پرایم	۱۳۹۳
۲۴	سیّارۀ آبی	۱۳۸۹	۷۵	کارا	۱۳۹۳
۲۵	معشر	۱۳۸۹	۷۶	زعیم	۱۳۹۳
۲۶	بلخ زیبا	۱۳۸۹	۷۷	آریا	۱۳۹۴

۲۷	باران	۱۳۸۹	۷۸	بیلگه‌هان	۱۳۹۴
۲۸	شب قدر	۱۳۸۹	۷۹	مولانا استانبول	۱۳۹۴
۲۹	کیهان قویاش	۱۳۸۹	۸۰	الهام قاری‌زاده	۱۳۹۴
۳۰	کابل	۱۳۹۰	۸۱	خال‌محمّدی	۱۳۹۴
۳۱	زرمت	۱۳۹۰	۸۲	بیکه‌شان	۱۳۹۴
۳۲	سیّدالشّهدا	۱۳۹۰	۸۳	آرمان بلخ	۱۳۹۵
۳۳	مارکوپولو	۱۳۹۰	۸۴	سلیمان عزیزی	۱۳۹۵
۳۴	مولای متّقیان	۱۳۹۰	۸۵	ایم اکه	۱۳۹۵
۳۵	ابوذر حسینی	۱۳۹۰	۸۶	شهاب بلخ	۱۳۹۵
۳۶	انصاری	۱۳۹۰	۸۷	دبی ـ مزار	۱۳۹۵
۳۷	الباعث	۱۳۹۰	۸۸	خالق ایوب	۱۳۹۵
۳۸	نوید یوسف	۱۳۹۰	۸۹	آریا حیدری	۱۳۹۵
۳۹	الوارث	۱۳۹۰	۹۰	سمای بلخ	۱۳۹۵
۴۰	میلاد نور	۱۳۹۰	۹۱	تک‌تاز شهر	۱۳۹۵
۴۱	شمال	۱۳۹۰	۹۲	شمس شمال	۱۳۹۵
۴۲	القلم	۱۳۹۱	۹۳	مولانا گلوبل	۱۳۹۵
۴۳	پرواز طلّایی	۱۳۹۱	۹۴	نوید المهدی	۱۳۹۵
۴۴	افق فردا	۱۳۹۱	۹۵	بلهیکا	۱۳۹۵
۴۵	مزار	۱۳۹۱	۹۶	محور	۱۳۹۵
۴۶	الوغ‌بیگ	۱۳۹۱	۹۷	عیّاران بلخ	۱۳۹۵
۴۷	سیر دنیا	۱۳۹۱	۹۸	گلوبل بوکینگ	۱۳۹۶
۴۸	دوبی	۱۳۹۱	۹۹	معراجی‌ها	۱۳۹۶
۴۹	نخبهٔ سیّار	۱۳۹۱	۱۰۰	تندر	۱۳۹۶
۵۰	سعادت درویش	۱۳۹۱	۱۰۱	ترکستان ـ استانبول	۱۳۹۶
۵۱	شمس	۱۳۹۱	۱۰۲	تابش نور	۱۳۹۶

مهمان‌خانه‌های سیاحتی بلخ

مردم آریانا از سپیده‌دمان تاریخ در مهمان‌داری و مهمان‌نوازی شهرت جهانی دارند. بقایای کاروان‌سرای‌ها از دوره‌های گوناگون تاریخی در گوشه و کنار این سرزمین، نشانه‌های روشنی از این شناسهٔ ایشان می‌باشند. در سده‌های میانه زمانی حتّا خانقاه‌ها و مسجدها نیز به نوعی جاهایی برای پذیرش مسافران بوده اند. موجودیّت اتاقی به نام مهمان‌خانه در بسیاری از خانه‌ها، هنوز هم زنده‌بودن و ادامهٔ فرهنگ مهمان‌نوازی مردم این مرزوبوم را به نمایش می‌گذارد. در این میان استان بلخ با توجّه به این که محلّ برگزاری جشن‌های باستانی به‌ویژه نوروز آریایی است همیشه از شهرتی بیش‌تر برخوردار بوده است و حتّا از زمان رواج آیین مهر در آن‌سوی دوره‌های تاریخی که نوروز را در نیایش‌گاه نوبهار بلخ برپا می‌داشتند تا امروز که این جشن به عنوان یک جشن ملّی همه‌ساله برای چهل روز در این سرزمین برگزار می‌شود، پذیرای بیش‌ترین مهمانان از گوشه و کنار میهن و جهان

بوده و می‌باشد. در تاریخ معاصر که جای کاروان‌سراها را هتل‌ها، مهمان‌پذیرها و رستوران‌ها گرفته اند بلخ با این پدیده‌های معاصر هم‌چنان در خدمت گردش‌گران قرار دارد و نقش تاریخی میزبانی خود را ایفا می‌کند.

با پیدایی صنعت گردش‌گری، در افغانستان برای نخستین‌بار اداره‌یی به نام مدیریّت عمومی هتل کابل در ساختار وزارت مخابرات پی‌ریزی شد که پسان‌ها چند هتل و رستوران دیگر در کابل و حومهٔ آن به این اداره پیوستند. به دنبال آن برای پیش‌کش خدمات به‌تر به مهمانان در برخی از استان‌های دیگر کشور که از جاذبه‌های خوب گردش‌گری برخوردار بودند نیز هتل‌هایی با معیارهای بین‌المللی در جاهای بسیار مناسب و با گنجایش خوب ساخته شدند. «هتل مزار» در شهر مزار شریف، مرکز بلخ، که در سال ۱۳۱۰ هجری خورشیدی/ ۱۹۳۱ میلادی، پیش از پیدایی پدیدهٔ نوین گردش‌گری در افغانستان، در زمینی به فراخای ۱۷ جریب زمین در یک محلّ بسیار مناسب، از سوی دولت ساخته شده بود و در خدمت پذیرایی از مهمانان بلندپایهٔ داخلی و خارجی به شمول گردش‌گران قرار داشت، نیز در ساختار ادارهٔ هتل‌ها درآمد. ادارهٔ تصدّی هتل‌ها که در سال‌های بعدی مربوط به وزارت اطّلاعات و فرهنگ شد دفتر نماینده‌گی خود را در استان بلخ در هتل مزار به کار انداخت. این هوتل زیبا که روزگاری میزبان معروف‌ترین جهان‌گردان جهان بود، برمبنای قراردادی که میان وزارت امور خارجهٔ جمهوری اسلامی افغانستان و سفارت ایالات متّحدهٔ آمریکا در کابل، در ۱۱ آذر ۱۳۸۸ هجری خورشیدی/ ۲ دسامبر ۲۰۰۹ میلادی به امضا رسید، از ۱۳ دی ۱۳۸۸ تا ۱۱ آذر ۱۳۹۸ هجری خورشیدی/ ۳ ژانویهٔ ۲۰۱۰ تا ۲ دسامبر ۲۰۱۹ میلادی برای مدّت ۹ سال و ۱۱ ماه برای استفادهٔ کنسول‌گری ایالات متّحدهٔ آمریکا به اجاره داده شد و امّا پیش از این که آن کنسول‌گری در آن‌جا به فعالیّت بپردازد، کنسول‌گری آلمان در آن به فعالیّت آغاز کرد تا سرانجام این هتل، در شب۲۱/ ۲۲ آبان ۱۳۹۵ هجری خورشیدی/ ۱۵ بر ۱۶ نوامبر ۲۰۱۶ میلادی، هنگامی که به عنوان کنسول‌گری جمهوری فیدرال آلمان از آن استفاده می‌شد در اثر یک حملهٔ انتحاری طالبان با خاک یک‌سان شد و تا هنوز به گونهٔ ویرانه باقی مانده است.

جامعهٔ جهانی به‌ویژه آلمان در زمینهٔ رشد و توسعهٔ هتل‌داری و گردش‌گری در افغانستان هم‌کاری‌های شایانی را انجام داده اند که از جمله پی‌ریزی دبیرستان فنّی هتل‌داری در سال ۱۳۴۰ هجری خورشیدی/ ۱۹۶۱ میلادی در چهارچوب وزارت آموزش و پرورش کشور در کابل به کمک کشور آلمان، که در آن استادان آلمانی مضمون‌های مرتبط به هتل‌داری و گردش‌گری را درس می‌دادند نقش ماندگاری را در این زمینه ایفا کرده است. این دبیرستان که بعداً ادارهٔ آن مربوط به وزارت آموزش‌های عالی شد در دوره‌های چهارسالهٔ آموزشی خود تا سال ۱۳۶۳ هجری خورشیدی/ ۱۹۸۴ میلادی که به فعالیّت آن پایان داده شد، با پیش‌کش دانش‌آموخته‌گان خود در رشد و توسعهٔ هتل‌داری و گردش‌گری سهم ارزنده‌یی داشت.

در دورهٔ جمهوری محمّدداؤودخان در سال ۱۳۵۲ هجری خورشیدی/ ۱۹۷۳ میلادی شرکت سهامی هتل‌ها به تصدّی هتل‌ها تغییر شخصیّت حقوقی داد و از آن زمان تا امروز این تصدّی به همین نام در خدمت پذیرایی از گردش‌گران قرار دارد. در استان بلخ نماینده‌گی این اداره تا سال ۱۳۸۸ هجری خورشیدی/ آغاز ۲۰۱۰ میلادی که هتل مزار برای استفادهٔ کنسول‌گری ایالات متحدهٔ آمریکا و از آن طریق به کنسول‌گری جمهوری فیدرال آلمان به اجاره داده شد هم‌چنان فعّال بود. البته پس از سال ۱۳۸۰ هجری خورشیدی که در افغانستان اقتصاد بازار آزاد تجربه می‌شود و سرمایه‌گذاری در زمینهٔ هتل‌داری و صنعت گردش‌گری برای بخش خصوصی به بازرگانی و چشمهٔ پردرآمدی مبدّل شده است، در استان بلخ نیز هتل‌های خصوصی عصری فراوانی ساخته شده اند و به فعالیّت پرداخته اند که بسیاری از آن‌ها از ظرفیّتی بالا و سهولت‌هایی فراوان برای پذیرش گردش‌گران داخلی و خارجی برخوردار اند. در این‌جا به معرفی فشردهٔ شماری از این هتل‌ها که ثبت دفتر نماینده‌گی ادارهٔ افغان‌تور در استان بلخ استند به اساس سال پی‌ریزیِ شان پرداخته می‌شود.

مهمان‌خانهٔ برات

این مهمان‌خانه در چهارراهی نوایی شهر مزار شریف واقع و دارای۵۰ اتاق خواب با تشناب،۸۰ تخت خواب، اینترنت بیست‌وچهارساعته، سردکننده و گرم‌کننده، دفتر معلومات وسالن غذاخوری است.



این مهمان‌خانه یکی از ساخت‌مان‌های بلند و زیبای شش‌طبقه‌یی شهر مزار شریف بوده از سال‌های

شصتم سدهٔ چهاردهم هجری خورشیدی/ هشتادم سدهٔ بیستم میلادی در خدمت مهمانان بلخ قرار دارد و در ۲۹ فروردین ۱۳۸۷ هجری خورشیدی/ ۱۷ آوریل ۲۰۰۸ میلادی به عنوان یک مهمان‌خانهٔ سیاحتی ثبت گردیده است.

مهمان‌خانهٔ سمیر ولید

این مهمان‌خانه در ۱۱ فروردین ۱۳۸۷ هجری خورشیدی/ ۳۰ مارس ۲۰۰۸ میلادی در چهار طبقه در گذرشورتاک‌زار، جادهٔ ابوزید بلخی شهر مزار شریف به فعالیّت آغاز کرده و دارای ۶۰ اتاق، ۱۶ تخت خواب، حمام و تشناب‌های عصری، طعام‌خانه و رستوران، سالن نشیمن در هرمنزل، نمازخانه، سالن همایش‌ها، پارکینگ وسایط، اینترنت و کانتین است. از سهولت‌های دیگر این مهمان‌خانه موجودیّت یخچال، تلویزیون، سردکننده و گرم‌کننده، تلفن، الماری لباس و آرام‌چوکی در اتاق‌ها و نیز خشکه‌شویی، وسایط نقلیّهٔ کرایی و دوربین‌های امنیّتی می‌باشند.



مهمان‌خانهٔ کفایت

این مهمان‌خانه در ۲۵ آبان ۱۳۸۷ هجری خورشیدی/ ۱۵ نوامبر ۲۰۰۸ میلادی در جادهٔ شهید مزاری شهر مزار شریف به فعالیّت پرداخته و دارای ساختمان سه‌طبقه‌یی دربرگیرندهٔ ۸ اتاق، ۱۴ تخت خواب، حمام و تشناب‌های عصری، طعام‌خانه و رستوران، پارکینگ وسایط و فروش‌گاه است.



مهمان‌خانهٔ برگ سبز

مهمان‌خانهٔ برگ سبز در ۲۲ اسفند ۱۳۸۷ هجری خورشیدی/ ۱۲ مارس ۲۰۰۹ میلادی در دو طبقه در جادهٔ فاطمهٔ بلخی شهر مزار شریف به فعالیت آغاز کرده و دارای ۲۵ اتاق، ۵۸ تخت خواب، حمام و تشناب‌های عصری، طعام‌خانه و رستوران، پارکینگ وسایط، کمره‌های امنیّتی و کانتین است.



مهمان‌خانهٔ بین‌المللی زرافشان

این مهمان‌خانه از ۲ اردیبهشت ۱۳۸۸ هجری خورشیدی/ ۲۲ آوریل ۲۰۰۹ میلادی فعالیّت دارد و در خیابان اوستا در شهر مزار شریف واقع و دارای ۱۸ اتاق با تشناب،۳۳ تخت خواب، سالن نشیمن، طعام‌خانه. پارکینگ وسایط و اینترنت در چهار طبقه است.



مهمان‌خانۀ آریانا

مهمان‌خانۀ آریانا در ۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۰ هجری خورشیدی/ ۱۰ مه ۲۰۱۱ میلادی در پنج طبقه در جادۀ یعقوب لیث در کوی آریانای شهر مزار شریف به فعالیّت پرداخته و دارای ۲۰ اتاق، ۵۵ تخت خواب، حمام و تشناب‌های عصری، طعام‌خانه و رستوران،



پارکینگ وسایط، اینترنت، ساحۀ سبز، کانتین، و غیره است. در محوطۀ این مهمان‌خانه، کاخ معروف عروسی آریانا با سالن‌های متعددش قرار دارد.

مهمان‌خانۀ مارکوپولو

مهمان‌خانۀ مارکوپولو در ۲۴ خرداد ۱۳۹۰ هجری خورشیدی/ ۱۴ ژوئن ۲۰۱۱ میلادی در دو طبقه



در جادۀ فردوسی شهر مزار شریف به فعالیّت پرداخته و دارای ۸ اتاق، ۱۶ تخت خواب، حمام و تشناب‌های عصری، طعام‌خانه و رستوران، پارکینگ وسایط، اینترنت، ساحۀ سبز و کانتین است.

مهمان‌خانۀ هم‌سفر

این مهمان‌خانه از ۳۰ خرداد ۱۳۹۰ هجری خورشیدی/ ۲۰ ژوئن ۲۰۱۱ میلادی در دو طبقه در جادۀ فردوسی شهر مزار شریف فعالیّت می‌کند و دارای ۱۲ اتاق، ۲۲ تخت خواب، حمام و تشناب‌های



عصری، طعام‌خانه ورستوران، پارکینک وسایط و غیره است.

برج غضنفر و مهمان‌خانۀ آن

برج غضنفر در فراخای ۷۶۸ مترمربع زمین و با بلندای ۴۰ متر در ۱۱ طبقه در کنارۀ شمالی خیابان بیهقی شهر مزار شریف، مرکز بلخ، ساخته شده و در ۲۵ آبان ۱۳۹۱ هجری خورشیدی/ ۱۵ نوامبر ۲۰۱۲ میلادی گشایش یافته و به بهره‌برداری سپرده شده است. این برج یکی از زیباترین و معیاری‌ترین ساخت‌مان‌های کشور است. دو طبقۀ زیرین آن برای توقّف ماشین‌ها و به ترتیب دو طبقۀ دیگر برای فروش‌گاه‌ها و قهوه‌خانه، یک طبقه برای دفترهای نماینده‌گی بانک غضنفر، سه طبقه

مهمان‌سرا، دو طبقه دفتر گروه بازرگانی غضنفر و بالاترین طبقهٔ آن دارای سالن پذیرایی، ورزش‌گاه، حمام سونا، حوض شنا و فضای سبز می‌باشند.



مهمان‌سرای این برج دارای اتاق‌های ویژهٔ یک‌نفری، دونفری و اتاق‌های یک‌نفری معیاری با سهولت‌هایی چون اینترنت، تلویزیون، ماشین‌های اتوماتیک صرّافی، سامانهٔ سردکننده عمومی و جداگانه، لوازم آش‌پزخانه، بخش تنظیفات بیست‌وچهارساعته، دوربین‌های امنیّتی، خدمات خشکه‌شویی و تالار برای برگزاری همایش‌ها است. این برج متعلّق به حاج محمّدابراهیم غضنفر، یک تن از بازرگان ملّی استان بلخ و کشور، است.

مهمان‌خانهٔ سه‌ستارهٔ شهرداری مزار شریف



این مهمان‌خانه در سال ۱۳۹۱ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۲ میلادی در کوی آریانای شهر مزار شریف در زمینی با فراخای ۱۷۰۰ مترمربع سنگ‌مانی شده است و قرار است با هزینهٔ ۲۰۷ میلیون افغانی از بودجهٔ شهرداری شهر مزار شریف در شش طبقه ساخته شود.

مهمان‌خانهٔ امپراتوری باران

این مهمان‌خانه در ۱۳ آبان ۱۳۹۱ هجری خورشیدی/ ۳ آبان ۲۰۱۲ میلادی در جادهٔ ابن سینای بلخی شهر مزار شریف به فعالیّت پرداخته و دارای ساخت‌مان پنج‌طبقه‌یی دربرگیرندهٔ ۲۸ اتاق، ۳۴ تخت خواب، تشناب عصری، سالن نشیمن، تالار همایش، رستوران، پارکینگ وسایط و اینترنت است.

تالار همایش‌های مهمان‌خانهٔ امپراتوری باران در درازای سال‌های فعالیّت این مهمان‌خانه محل برگزاری بسیاری از همایش‌های فرهنگی ملّی و جهانی بوده است



مهمان‌سرای ارسلان

مهمان‌سرای ارسلان در سال ۱۳۹۳ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۴ میلادی با سرمایه‌گزاری روشن‌زاده، یک تن از بازرگانان استان بلخ، در پشت دانش‌سرای نفت و گاز شهر مزار شریف در پنج طبقه ساخته شده و دارای ۴۰ اتاق یک‌نفری، دونفری و ویژه، رستوران، ایستگاه وسایط نقلیّه و تالارهای همایش مجهّز با سامانهٔ صدا، سامانهٔ گرما و سرما، سامانهٔ دوربین‌های



امنیّتی، آژیر و وسایل ضدّ آتش‌سوزی است. اتاق‌های این مهمان‌سرای دارای تشناب عصری، تلویزیون، یخچال، سردکننده و گرم‌کننده و الماری لباس استند. این مهان‌سرای هم‌چنین از سهولت‌هایی چون خدمات لباس‌شویی، اینترنت و صبحانهٔ رایگان برخوار می‌باشد.

مهمان‌خانهٔ کاروان بلخ



این مهمان‌خانه در ۲۶ شهریور ۱۳۹۳ هجری خورشیدی/ ۱۷ سپتامبر ۲۰۱۴ میلادی در گذرشورتاک‌زار در جادهٔ ابوزید بلخی شهر مزار شریف در ده طبقه به فعالیّت پرداخته و دارای ۱۳ اتاق، ۲۶ تخت خواب، تشناب‌های عصری، رستوران، صبحانهٔ رایگان و پارکینک وسایط و سهولت‌های دیگر است.

مهمان‌خانهٔ کاروان بلخ با داشتن این سهولت‌های آسایشی محلّ بودوباش بسیاری از گردش‌گران بیرونی و درونی در درازای سال‌های فعالیّت خود بوده است.

مهمان‌خانهٔ نوی‌روشن پلازا

این مهمان‌خانه در ۲۳ شهریور ۱۳۹۴ هجری خورشیدی/ ۱۴ سپتامبر ۲۰۱۵ میلادی در گذر شورتاک‌زار در کنار جادهٔ ابوزید بلخی شهر مزار شریف به فعالیّت پرداخته و دارای ۱۰ اتاق، ۲۰ تخت خواب، تشناب‌های عصری، رستوران، پارکینک وسایط و غیره است.



مهمان‌خانۀ راحت

مهمان‌خانۀ راحت در سال ۱۳۹۵ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۶ میلادی در خیابان اوستای شهرمزار شریف در پنج طبقه ساخته شده و با داشتن ۱۳ اتاق و ۲۵ تخت خواب با تشناب، طعام‌خانه، آش‌پزخانه، صبحانۀ رایگان و پارکینگ وسایط و سایر سهولت‌ها در خدمت گردش‌گران است.



مهمان‌خانۀ قشلاق

مهمان‌خانۀ قشلاق، مهمان‌خانۀ بزرگی با فضایی بسیار گسترده و با امکانات و سهولت‌هایی فراوان



و زیبایی هنر معماری سنّتی است که در حومۀ شرقی شهر مزار شریف در شمال فرودگاه بین‌المللی

مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی در زمینی به فراخای ۲۸ جریب زمین ساخته شده است و یک‌جا با ۵۰ جریب ساحۀ سبز خود، در مجموع ۷۸ جریب زمین را احتوا می‌کند. این مهمان‌خانه از سوی یک تن از سرمایه‌گذاران ملّی کشور ساخته شده و در سال ۱۳۹۶ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۷ میلادی به بهره‌برداری سپرده شده است و با داشتن سهولت‌هایی چون: حمّام بزرگ سونا، خدمات ۲۴ ساعتۀ اتاق و خشکه‌شویی، ماشین ATM و امکان پرداخت به گونۀ سرِ خط، فروش بلیت‌های پرواز و خدمات حمل و نقل به فرودگاه، توقف‌گاه با گنجایش ۳۰۰ خودرو، جاها و وسایل تفریحی و خدمات به‌داشتی، تالارهای همایش و نشست‌ها و فضایی سبز گسترده، محلّ بسیار مناسبی برای پذیرایی مهمانان، به‌ویژه مهمانان بلندپای‌گاه و گردش‌گران خارجی، می‌باشد.

در این مهمان‌خانه، ۵ رستوران با غذاهای میهنی و آسیایی و با معیارهای رستوران‌های بین‌المللی در خدمت مهمانان قرار دارند؛ از جمله، رستوران بهاری یکی از به‌ترین جاهای این مهمان‌خانه است که



برای صرف طعام در فضای آزاد استفاده می‌شود.

این مهمان‌خانه دارای چهار نوع اتاق: کوچک، متوسّط، بزرگ و فوق‌العاده می‌باشد که از آن میان اتاق‌های کوچک و متوسّط با تخت خواب دونفری، تلویزیون هموار، دست‌گاه ماهوارۀ دیجیتالی و نیازمندی‌های دیگری چون: اینترنت رایگان، سامانۀ سردکننده و گرم‌کننده، خدمات ۲۴ساعتۀ

صفاکاری، صبحانهٔ رایگان و خشکه‌شویی رایگان مجهّز اند. اتاق‌های بزرگ که ویژهٔ بازرگانان و گردش‌گران اند هر کدام دارای ۳ اتاق خواب فراخ، یک سالون بزرگ، آپارتمان‌های دوطبقه‌یی، اینترنت رایگان، دست‌گاه گرم‌کننده و سردکننده، خدمات بیست‌وچهارساعتهٔ صفاکاری، صبحانه و خشکه‌شویی رایگان است؛ و اتاق‌های فوق‌العاده که برای پذیرایی مقام‌های بلندپای‌گاه و بازرگانان و گردش‌گران می‌باشند هر کدام دارای یک دبیرخانه، یک همایش‌گاه با گنجایش ۱۲ مهمان، ۴ اتاق خواب، ۲ مهمان‌خانه با گنجایش ۳۲ مهمان بر فراز بام با فراخای ۴۵۰ مترمربع، اینترنت رایگان، دست‌گاه گرم‌کننده و سردکننده، خدمات بیست‌وچهارساعتهٔ صفاکاری، صبحانه و خدمات خشکه‌شویی رایگان مجهّز است.



دیوار احاطه‌یی این مهمان‌خانه با کنگره‌ها و برج‌های باشکوه و دروازهٔ بزرگ ورودی آن بیننده را به یاد قلعه‌های تاریخی می‌اندازند. نماهای بیرونیِ ساخت‌مان‌های گوناگونِ گنبدی با دیوارها و برج‌های آجرین، گلی‌مانند و سنگ‌چینِ مهمان‌خانه هر کدام با طرح‌های زیبایی که نمایان‌گر هنر معماری قدیم این سرزمین است و نیز راه‌ها و گل‌راه‌ها و درخت‌های زینتی کناره‌های آن‌ها، چمن‌های پر از سبزه و گل و سبدهای گل‌های تازه، چشم‌اندازهای دل‌پذیری را پدید آورده اند. تالارها و ورزش‌گاه مجهّز آن جاهای بسار مناسبی برای برگزاری جشن‌واره‌های فرهنگی و هنری و فعالیّت‌های ورزشی و نیز جشن‌ها، نشست‌ها، همایش‌ها و محافل گوناگون می‌باشند.

پیمانهٔ ورود گردش‌گران به بلخ

ورود گردش‌گران به افغانستان از سال ۱۳۳۷ هجری خورشیدی/ ۱۹۵۸ میلادی آغاز شد و در همان سال ۴۳۶ گردش‌گر از بیرون وارد کشور شدند و در سال ۱۳۵۰ هجری خورشیدی/ ۱۹۷۱ میلادی بر بنیاد آمارهای نشرشده ۱۱۳۱۰۹ گردش‌گر از افغانستان دیدن کردند که این آمار، رشد روزافزون پیمانهٔ ورود گردش‌گران خارجی را در آن سال‌ها به کشور نشان می‌دهد. (۴۷، ص ۱۸۰)

استان بلخ نیز در همان سال‌های چهل و پنجاه سدهٔ چهاردهم هجری خورشیدی/ شصت و هفتاد سدهٔ بیستم میلادی بیش‌ترین شمار گردش‌گران خارجی را داشته است و امّا در سال‌های حاکمیّت حزب دیموکراتیک خلق افغانستان پیمانهٔ ورود گردش‌گران بیرونی رو به کاهش گذاشت و در سال‌های هفتاد هجری خورشیدی/ نود میلادی دیگر کدام نهادی هم برای تنظیم امور گردش‌گری در این استان وجود نداشت. پس از این که در ۱۴ خرداد ۱۳۸۴ هجری خورشیدی/ ۴ ژوئن ۲۰۰۵ میلادی ادارهٔ گردش‌گری در استان بلخ بازگشایی شد؛ دفترهای نماینده‌گی خود را در همان سال در شهر مرزی حیرتان و فرودگاه بین‌المللی مزار شریف که امروز فرودگاه بین‌المللی مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی نامیده می‌شود، باز کرد. وظیفهٔ اصلی این دو دفتر را آمارگیری گردش‌گران خارجی‌یی که از طریق مرز اوزبیکستان و یا از طریق پروازهای خارجی وارد بلخ می‌شدند تشکیل می‌داد. امّا دیری نگذشت که دفتر نماینده‌گی در فرودگاه به دلیل نبود پرسنل از فعالیّت بازماند و دفتر حیرتان نیز به نسبت نداشتن ساخت‌مان نتوانست به گونهٔ شاید و باید کارهای خود را به پیش ببرد. اگرچه ادارهٔ اطّلاعت و فرهنگ بلخ در همان سال به هم‌کاری استان‌داری بلخ توانست به اندازهٔ ۲۰۰۰ مترمربع زمین را برای احداث دفتر کار نماینده‌گی ادارهٔ گردش‌گری شهر حیرتان و یک هتل سیاحتی در آن شهر، به دست بیاورد، امّا کوشش‌های این اداره به خاطر ساختن این ساخت‌مان‌ها به خاطر نبود هزینه از بودجهٔ توسعه‌یی دولت به نتیجه‌یی نرسید و از این رو آمارگیری گردش‌گران خارجی به چالش جدّی مواجه است. از سویی دیگر شرکت‌های گردش‌گری که وظیفهٔ جلب گردش‌گران خارجی را داخل کشور و بردن گردش‌گران داخلی را به بیرون از کشور به دوش دارند نیز از آمار هر دو دسته از گردش‌گران به اداره‌های افغان‌تور و گردش‌گری گزارش‌ده نیستند و حتّا آمار واقعی را به خاطر پایین‌آوردن وجوه مالیّاتی خود پنهان می‌دارند و به همین دلیل، هتل‌ها و رستوران‌های سیاحتی نیز آمار واقعی گردش‌گران داخلی و خارجی‌یی را که پذیرایی می‌کنند برای کارگزاران مالی دولت گزارش نمی‌دهند. برای آمارگیری دقیق گردش‌گران داخلی در مجموع کدام راه‌کاری وجود ندارد و هیچ نهادی در مرزهای استان بلخ در شاه‌راه‌ها مکلّف به این امر نیستند. باآن‌هم، ادارهٔ گردش‌گری کوشیده است از سال ۱۳۹۳ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۴ میلادی بدین سو آمار ورود گردش‌گران را به بلخ ثبت کند که در زیر جدول مقایسه‌یی آمار بازدیدکننده‌کان از جاهای گردش‌گری و میراث‌های طبیعی و فرهنگی بلخ در درازای

سال‌های ۱۳۹۳ تا ۱۳۹۸ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۹ میلادی با تفکیک بازدیدکننده‌گان داخلی و خارجی نقل می‌گردد.

جدول آمار ورود گردش‌گران به بلخ در طی سال‌های ۱۳۹۳ ـ ۱۳۹۸ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۴ ـ ۲۰۱۹ میلادی

شماره	سال‌ها	گردش‌گران داخلی	گردش‌گران خارجی	گردش‌گران داخلی و خارجی
۱	۱۳۹۳/ ۲۰۱۴ ـ ۲۰۱۵	۹۰۰۱۵۲	۳۱۲	۹۰۰۴۶۴
۲	۱۳۹۴/ ۲۰۱۵ ـ ۲۰۱۶	۹۰۰۱۸۸	۳۴۸	۹۰۰۵۳۶
۳	۱۳۹۵/ ۲۰۱۶ ـ ۲۰۱۷	۹۰۰۷۰۴	۳۸۴	۹۰۱۰۸۸
۴	۱۳۹۶/ ۲۰۱۷ ـ ۲۰۱۸	۹۲۱۳۱۲	۴۲۲	۹۲۱۷۳۴
۵	۱۳۹۷/ ۲۰۱۸ ـ ۲۰۱۹	۹۲۱۴۲۳	۴۵۱	۹۲۰۹۷۲
۶	۱۳۹۸/ ۲۰۱۹ ـ ۲۰۲۰	۹۲۱۶۳۰	۴۶۸	۹۲۲۰۹۸

بربنیاد این جدول دیده می‌شود که شمار گردش‌گران در استان بلخ در هر سال رو به افزایش بوده است. سزاوار یادکرد است که بیش‌ترین آمار گردش‌گران ورودی داخلی و خارجی بلخ را شرکت‌کننده‌گان جشن آریایی نوروز تشکیل می‌دهند و سالانه حدود نزدیک به یک میلیون نفر از گوشه و کنار کشور، از استان‌های دیگر و از شهرستان خود بلخ، و هم‌چنین از کشورهای هم‌سایه و کشورهای دیگر جهان برای شرکت به این جشن باستانی به بلخ می‌آیند و در ضمن از جاهای دیدنی دیگر بلخ، به‌ویژه شهر باستانی بلخ، نیز دیدن می‌کنند.

مدرک‌ها و آمار درآمد گردش‌گری در بلخ

بربنیاد آمارهای نشرشده، درآمد افغانستان از مدرک گردش‌گری در سال ۱۳۵۴ هجری خورشیدی/ ۱۹۷۵ میلادی به ۱۲ میلیون دلار آمریکایی رسیده بود که این رقم را سه و نیم برابر درآمد حبوبات

روغنی، دو چند پنبه، دو چند قالی، یک و نیم چند پشم و یک و نیم چند میوۀ تازه و هفت اعشاریّه شش چند درآمد پوست دانسته اند. (۴۷، ص ۱۸۰)

میزان درآمد گردش‌گری بلخ در سال‌های پیش از ۱۳۸۴ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۵ میلادی معلوم نیست و هیچ‌گونه سندی از آن سال‌ها باقی نمانده است. امّا از سال ۱۳۸۴ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۵ میلادی بدین سو آمار دقیق درآمدهایی که مدیریّت عمومی نماینده‌گی افغان‌تور در بلخ از صنعت گردش‌گری فراهم آورده است مشخّص است. این درآمدها از مدرک‌های تمدید ویزای شهروندان خارجی و حق‌ّالثّبت و تمدید مجوّز فعالیّت شرکت‌های گردش‌گری و هتل‌ها، مهمان‌سرای‌ها، مهان‌پذیرها و رستوران‌هایی که از گردش‌گران خارجی پذیرایی می‌کنند به دست می‌آیند. از ارقام دردست‌داشته برمی‌آید که درآمد گردش‌گری در بلخ در درازای نزدیک به یک و نیم دهه غیر ثابت بوده و رشد صعودی نداشته است. و این با توجّه به فضای نسبتاً امنی که در این استان حکم‌فرماست قناعت‌بخش نیست و این کاستی بیش‌تر برمی‌گردد به عدم ظرفیت کاری کارمندان آن اداره که از تخصصّی بایسته برخوردار نیستند و هم‌چنین ناکارآیی کارشیوه‌هایی که در سامان‌بخشی شرکت‌های سیاحتی و هتل‌ها و رستوران‌ها به کار گرفته می‌شوند. شرکت‌های سیاحتی بیش‌تر سرگرم بردن شهروندان کشور از بلخ به مقاصد زیارتی و درمانی به خارج از کشور استند تا جلب و جذب گردش‌گران خارجی به بلخ. این شرکت‌ها، هتل‌ها و رستوران‌ها از فعالیّت‌های خود به کدام ادارۀ دولتی گزارش‌ده نیستند و در شرایط کنونی پنهان‌کردن درآمدهای واقعی شان نیز از دید کارکنان جمع‌آوری مالیّات دور از تصورّ نیست. موجودیت دو ادارۀ موازی افغان‌تور و گردش‌گری (گرزندوی) و به‌روزنبودن قانون توریسم و کارشیوه‌ها نیز می‌تواند از عوامل دیگر پدیدآمدن نابه‌سامانی کارها در بخش گردش‌گری باشند.

در زیر میزان درآمد گردش‌گری بلخ از مدرک‌های سه‌گانۀ فوق‌الذّکر با تفکیک سال‌های آن نقل می‌گردد:

در سال ۱۳۸۴ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۵ میلادی، مبلغ ۵۰۰۰ دلار آمریکایی؛
در سال ۱۳۸۵ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۶ میلادی، مبلغ ۵۲۶۰ دلار آمریکایی؛
در سال ۱۳۸۶ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۷ میلادی، مبلغ ۳۳۸۷۵۰ افغانی؛
در سال ۱۳۸۷ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۸ میلادی، مبلغ ۲۲۵۹۴۰ افغانی؛
در سال ۱۳۸۸ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۹ میلادی، مبلغ ۳۴۶۴۰۰ افغانی؛
در سال ۱۳۸۹ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۰ میلادی، مبلغ ۲۴۳ دلار آمریکایی و ۳۷۳۰۰۰ افغانی؛
در سال ۱۳۹۰ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۱ میلادی، مبلغ ۵۰۰ دلار آمریکایی و ۳۰۴۵۰۰۰ افغانی؛
در سال ۱۳۹۱ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۲ میلادی، مبلغ ۵۶۴۰۰۰ افغانی؛
در سال ۱۳۹۲ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۳ میلادی، مبلغ ۵۶۵۰۰۰ افغانی.

جدول درآمد گردش‌گری بلخ در سال‌های مالی ۱۳۹۳ ـ ۱۳۹۸ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۴ ـ ۲۰۱۹ میلادی با تفکیک مدرک‌های درآمد در هر سال

شماره	مدارک	درآمد سالانه به افغانی					
		۱۳۹۳/ ۲۰۱۴	۱۳۹۴/ ۲۰۱۵	۱۳۹۵/ ۲۰۱۶	۱۳۹۶/ ۲۰۱۷	۱۳۹۷/ ۲۰۱۸	۱۳۹۸/ ۲۰۱۹
۱	حق‌ّالثّبت و تمدید مجوّز هتل‌ها و رستوران‌ها	۱۵۵۰۰۰	۱۴۱۰۰۰	۱۳۲۰۰۰	۲۵۵۰۰۰	۱۱۲۰۰۰	۱۳۲۰۰۰
۲	حق‌ّالثّبت و تمدید مجوّز شرکت‌های سیاحتی	۶۸۰۰۰۰	۶۰۶۰۰۰	۷۸۷۰۰۰	۸۱۱۰۰۰	۱۰۵۰۰۰۰	۸۴۰۰۰۰
۳	تمدید روادید گردش‌گران خارجی	۸۷۵۰۰	۳۲۵۰۰	۱۹۵۰۰	۶۷۵۰۰	۳۷۵۰۰	۲۲۵۰۰
۴	مجموع	۹۲۲۵۰۰	۷۷۹۵۰۰	۹۳۸۵۰۰	۱۱۳۳۵۰۰	۱۱۹۹۵۰۰	۹۹۴۵۰۰

ناگفته نماند که تا سال ۱۳۸۸ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۹ میلادی که هنوز هتل مزار برای استفادهٔ کنسول‌گری ایالات متّحدهٔ آمریکا و سپس به کنسول‌گری جمهوری آلمان به اجاره داده نشده بود، این هتل نیز یکی از چشمه‌های درآمد گردش‌گری استان بلخ بود؛ چنان‌چه این هتل در سال ۱۳۷۸ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۸ میلادی مبلغ ۹۹۸۸۰۰ افغانی و در سال ۱۳۸۸ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۹ میلادی مبلغ ۴۸۲۳۰۰ افغانی از کرایهٔ اتاق‌ها و ۱۸۳۴۰۰ افغانی از اجارهٔ حوض شنا درآمد داشته است.

منابع و جاذبه‌های گردش‌گری بلخ

استان بلخ، به عنوان یکی از زیست‌گاه‌های انسان‌های نخستین که دوره‌های پیش از تاریخ را از عصر دیرین‌سنگی تا عصرهای مفرغ و آهن از سر گذرانده است و نیز به حیث گهوارۀ فرهنگ و تمدّن آریایی با داشتن تاریخ ۵ ـ ۶ هزارسالۀ خود، و هم‌چنین به خاطر داشتن طبیعتی زیبا و آیین‌های ویژه و جلوه‌های گوناگون زنده‌گی مردم خویش، از جاذبه‌های بسیار خوب و ظرفیّت بالای گردش‌گری در کشور، منطقه و جهان برخوردار است.

همان‌طوری که گفته آمد، جاذبه‌های گردش‌گری به همۀ پدیده‌هایی گفته می‌شود که مقاصد اصلی گردش‌گران را می‌سازند و به این ترتیب هر جاذبۀ گردش‌گری می‌تواند مقصدی برای یک یا چند نوع گردش‌گری و به همین‌گونه هر نوع گردش‌گری با یک یا چند جاذبۀ گردش‌گری پیوند داشته باشد. به این اساس، در استان بلخ نیز انواع منابع و جاذبه‌های گردش‌گری وجود دارند که در این بخش برای آسانی کار، این منابع و جاذبه‌ها با یک دسته‌بندی کلّی، در دو گروه بزرگ طبیعی و انسانی زیر مطالعه قرار داده می‌شوند: منابع و جاذبه‌های طبیعی گردش‌گری که طبیعت در دست‌رس ما قرار داده است و منابع و جاذبه‌های انسانی که توسّط بشر آفریده شده اند.

منابع، ظرفیّت‌ها و جاذبه‌های طبیعی گردش‌گری استان بلخ عبارت اند از: چشمه‌ها (چشمۀ شفا، چشمۀ صیاد، چشمۀ گنج، چشمۀ مل‌آغان، چشمۀ خواجه سکندر و غیره)، کوه‌ها و تنگی‌ها (کوه البرز و تنگی البرز، کوه شادیان و تنگی شادیان، کوه مارمل و تنگی مارمل، کوه خلم و تنگی خلم و کوه‌ها و تنگی‌های دیگر)، رودها (رود بلخاب، رود آمو) و ساحات دیگر گردش‌گری طبیعی از جمله دشت شادیان، تپه‌های ریگ روان در کلدار و شورتپه، جنگل‌های پسته در مارمل، نی‌زارهای بلخ، کلدار و شورتپه، درختان، گل‌ها و گیاهان خودرو و جان‌وران وحشی؛ و منابع، ظرفیّت‌ها و جاذبه‌های گردش‌گری انسانی استان بلخ عبارت اند از: ساحه‌های باستانی و بناهای تاریخی از جمله حصارها، دیوارها، برج‌ها و مناره‌ها، قلعه‌ها رواق‌ها، کاروان‌سرای‌ها، کاخ‌ها، گرمابه، آب‌انبارها و غیره، مفاخر علمی و ادبی و آثار آنان، دانش‌گاه‌ها و دانش‌سراها، بیمارستان‌ها، پارک‌های شهری، ورزش‌گاه‌ها، بناهای مهمّ معاصر بلخ، جشن‌ها و آیین‌ها، بازی‌ها به شمول ورزش‌های باستانی مانند بزکشی و پهلوانی؛ پیشه‌های سنّتی و ساخته‌های دستی به شمول گستردنی‌ها و پوشیدنی‌ها و غیره، سروده‌های

عامیانه و موسیقی محلّی، خوردنی‌های محلّی، باغ‌داری، کشاورزی و دام‌پروری و فراورده‌های آن‌ها، و امثال این‌ها.

سزاوار یاددهانی است که بسیاری از منابع و ظرفیّت‌های طبیعی و انسانی گردش‌گری استان بلخ که در این بخش معرفی شده اند تمام معیارهای مشخّص و مورد نیاز را به عنوان جاذبهٔ گردش‌گری ندارند و برای درآوردن آن‌ها به جاذبه‌های معیاری گردش‌گری کارهای فراوانی به‌ویژه در قسمت فراهم‌آوری سهولت‌ها برای گردش‌گران انجام داده شوند. باآن‌هم به خاطر همین ظرفیّت بالای گردش‌گری بلخ است که امروز در این استان بیش از ۱۸ مهمان‌خانه برای پذیرش گردش‌گران، ۴۰ شرکت گردش‌گری و ۳ نماینده‌گی شرکت‌های هواپیمایی فعالیّت دارند و سالانه نزدیک به یک میلیون گردش‌گر درون‌مرزی و بیرون‌مرزی از این سرزمین دیدن می‌کنند.

در این بخش به معرفی همهٔ این منابع، ظرفیّت‌ها و جاذبه‌های طبیعی و انسانی گردش‌گری بلخ پرداخته می‌شود:

منابع و جاذبه‌های طبیعی گردش‌گری بلخ

کوه‌ها و تنگی‌ها

مناطق کوهستانی از مهم‌ترین منابع و جاذبه‌های طبیعی گردش‌گری استان بلخ به شمار می‌روند. این مناطق در بخش‌های جنوب، جنوب‌شرق و جنوب‌غرب استان بلخ قرار دارند. مشهورترین کوه‌های استان بلخ عبارت اند از البرزکوه، کوه‌های شادیان، چهارکنت و مارمل و شاخه‌های دیگر هندوکش که ارتفاع بلندترین قلّهٔ این کوه‌ها در جنوب شهر مزار شریف ۲۷۶۴ متر است. در بخش‌های شمالی، جنوبی، شرقی و غربی شهرستان مارمل کوه‌های سیف‌الدّین، قلا، تخته‌آش، بلند و سفید و در پشت آن‌ها دره‌های اشلان، کولان و جوال قرار دارند. به همین‌گونه کوه‌های راش، خورئیک و زلئیک در روستای تنج، کوه المرتک در کشن‌ده، کوه هلکر در شمال مرکز شهرستان کشن‌ده و فراتر از آن کوه خواجه روشنایی و نیز کوه تکه‌زار و کوه تنج یا کنج در شهرستان خلم کوه‌های دیگر استان بلخ اند (۲۴، ص ۵۶۲)

البرزکوه و تنگی البرز

البرزکوه واقع در چهل‌کیلومتری جنوب‌غرب شهر مزار شریف، مرکز ولایت بلخ، در آیین‌های مهر و مزدایسنا، کوهی مقدّس و جای‌گاه شماری از ایزدان، گیاهان مقدّس و رودهاست. در مهریشت اوستا ایزد مهر بر فراز البرزکوه کاخی دارد و در همان‌جا زیست می‌کند و هم‌چنین سروش که در یشت یازدهم بِه‌ترین پشتی‌بان درمانده‌گان شناخته می‌شود کاخی با صد ستون بر فراز البرز دارد که به خودی

خود روشن است و ستاره‌نشان. در استوره‌های آریایی گیاه مقدّس هوم یا سوما بر همین کوه می‌رُوید و سرچشمهٔ بیست رود بزرگ در همین کوه قرار دارد و در مجموع این کوه جای‌گاه زیست فریدون و کی‌قباد و پرورش‌گاه زال و بستر پیدایی هزاران استوره، حماسه و روی‌دادهای داستانی، باستانی و



تاریخی است. (۲۱۶، صص ۳۸۳ ـ ۳۸۴) رود بلخاب از تنگی البرزکوه می‌گذرد و به سوی شهرهای بلخ و آقچه سرازیر می‌شود. در کنار تنگی البرزکوه ساحهٔ باستانی جمشیدشهر یا شهر کاووس و چشمهٔ مشهور شفا موقعیّت دارند. (۲۳۳، ص ۲۴؛ ۲۳۵، ص ۶۸) پیوند نام این کوه با استوره‌های آریایی و روی‌دادهای دورهٔ داستانی آریانا جاذبهٔ گردش‌گری آن را بیش‌تر می‌سازد.

کوه البرز در سروده‌های شاعران پارین و امروزین بلخ بازتابی گسترده دارد که به چند نمونه از سروده‌های شاعران امروزین بلخ بسنده می‌شود:

از اسدالله عفیف باختری، شاعر معاصر بلخ: (۱۲۶، ص ۳۷)

شبیه دامن البرز، پـرصلابت و سـبز　　　رهاست در گذر بادها رها گل سرخ

از تهماسبی خراسانی، شاعر معاصر بلخ:

البـرز در بـرابـــــر چـشـمـانـت، آمــو در ازدحـام پـریـشانی

سیمرغ از این معامله تب کرده‌ست، تنها نشسته دست به پیشانی

(۵۱، ص ۱۴)

پشت البرز و سینهٔ آمو، هم‌چنان بی‌قرار و پابرجاست

زادهٔ مهر و غیرتم؛ یعنی پدرم کوه و مادرم دریاست

(۵۱، ص ۶۸)

کوه مارمل و تنگی آن

کوه مارمل در ردیف کوه شادیان در جنوب شهر مزار شریف، مرکز بلخ، موقعیّت دارد و از تنگی آن رود کوچکی رو به شمال جاری است و دشت‌های شمالی را سیراب می‌سازد. مارمُل، جایی تاریخی است که در متن‌های کهن فارسی دری از آن یاد شده است و نام آن واژهٔ ترکیبی‌یی است از «مار» به معنای تن‌درستی و «مُل» به معنای باده. کوه مارمل و تنگی آن در دورهٔ جهاد افغانستان در برابر نیروهای شوروی وقت از ارزش ویژهٔ راه‌بردی برخوردار بود و یکی از سنگرهای تسخیرناپذیر به شمار



می‌رفت. نشانه‌هایی از سنگرهای مجاهدین در این محل به جاذبهٔ گردش‌گری آن می‌افزایند. این منطقه به ویژه در فصل گرما یک منطقهٔ بسیار خوش‌آب‌وهوا است و گردش‌گران بسیاری از گوشه و کنار بلخ و مناطق دیگر به این جا می‌آیند. (۲۳۵، ص ۶۹)

کوه شادیان و تنگی آن

کوه شادیان و تنگی آن در ۱۷ کیلومتری جنوب شهر مزار شریف، مرکز بلخ، موقعیّت دارد و یکی از ساحه‌های معروف گردش‌گری بلخ به شمار می‌آید. در آن‌سوی جنوب این کوه روستای شادیان قرار دارد، که خود یک جای باستانی و تاریخی این سرزمین است و در آن بقایای آثار باستانی از دوره‌های



زردشتی و بودایی موجود اند. از شادیان در متن‌های کهن به نام «شادیاخ» و در متن‌های متأخّر به همین نام کنونی آن یاد شده است. در مدخل تنگی شادیان یک بنای تاریخی بر زمینهٔ یک رواق بزرگ که دو دیوارهٔ تنگی را با هم می‌پیوندد از سدهٔ ۴ هجری قمری/ ۱۰ میلادی به جا مانده است که در صفحه‌های بعدی این کتاب معرفی شده است.

امروز کوه شادیان وتنگی آن و هم‌چنین روستای شادیان یکی از جاهای گردش‌گری بلخ به‌ویژه در موسم گرما است و گردش‌گران زیادی از این محل‌ها دیدن می‌کنند.

کو ه خلم و تنگی آن

کوه خلم و تنگی آن در جنوب شهر خلم استان بلخ موقعیّت دارد و شاه‌راه کابل ـ بلخ از آن می‌گذرد. خلم یکی از شهرهای کهن آریانا است که از آن در متن‌های کهن تاریخی از جمله تاریخ بیهقی یاد شده است. تنگی خلم یک منطقهٔ بسیار خوش‌آب‌وهوا است که رود خلم از میان آن از جنوب به شمال جاری است و باغ‌های انبوه و سرسبز خلم به طرف شرق دهانهٔ شمالی آن چشم‌انداز زیبایی

را پدید آورده است. این ساحهٔ گردش‌گری محل گردآمدن شمار زیادی از گردش‌گران در موسم گرما است. (۲۳۵، ص ۶۹) در زمین‌لرزه‌یی که در آستانهٔ نوروز سال ۱۳۵۳ هجری خورشیدی/ ۱۹۷۴



میلادی در خلم رخ داده بود بخشی از کوه بر شاه‌راه کابل ـ بلخ که از میان آن می‌گذرد فرو ریخته جان‌های بسیاری از مسافرانی را که ره‌سپار شهر مزار شریف بودند گرفت و این شاه‌راه مدّتی به روی ماشین‌ها بسته مانده بود. از فراز این کوه به درون تنگی هرازگاهی سنگ‌ریزه فرو می‌ریزد.

دشت‌ها و تپه‌ها

بخش‌های شمالی استان بلخ مناطق هموار آن استند که از رود آمو در شمال تا دامنه‌های کوه‌ساران البرز، شادیان، مارمل و تنج و تکه‌زار در جنوب را در بر می‌گیرند. نواحی ساحلی رود آمو ریگستانی اند و در جنوب ریگستان‌ها تا دامنه‌های کوه‌ساران دشت‌های پهناوری دامن گسترده اند. تپه‌های ریگ روان حیرتان و دشت شادیان از معروف‌ترین مناطق هموار استان بلخ اند که از آن‌ها در سرچشمه‌های تاریخی و ادبی نیز یاد شده است.

دشت شادیان

دشت شادیان، که از آن به نام ارژن یا ارزنه نیز یاد شده است دشت فراخی است که در جنوب شهر مزار شریف، مرکز بلخ، و پیوست با آن شهر موقعیّت دارد و کرانه‌های جنوبی آن به دامنه‌های کوه‌های شادیان می‌پیوندند. این دشت در بهاران از فرش مخملین سبزه و لاله‌های سرخ‌رنگ و گل‌های زرد خودرو پوشیده می‌شود و چشم‌انداز بسیار زیبایی را پدید می‌آورد. لاله‌زاران این دشت در شعر و ادبیّات

کشور بازتاب گسترده‌یی دارند. دشت شادیان تنها در چهل روز جشن‌وارهٔ نوروزی «گل سرخ» به‌ویژه در روز سیزده‌به‌در محلّ گردهم‌آیی، تفرّج و تفریح هزاران خانوادهٔ شهر مزار شریف و گردش‌گران سایر نقاط استان بلخ و کشور است. (۲۳۳، ص ۲۴؛ ۲۳۵، صص ۶۹ ـ ۷۰)

دشت شادیان در سروده‌های شاعران به ویژه شاعران معاصر بازتابی گسترده دارد که در این جا نمونه‌هایی از آن‌ها آورده می‌شوند:



از اسدالله عفیف باختری، شاعر معاصر بلخ: (۱۲۸، ص ۴۶)

به سمت دشت کشاندی دوباره پایم را　　　به شکل لالـه دلم را نماد بخشید

از محمّدصادق عصیان، شاعر معاصر بلخ: (۱۱۸، ص ۸۱)

به شور و شیوهٔ البرز و شادیان رقصم　　　و باشکوه‌تر از پیش لاله‌زار کنم

از شه‌باز ایرج، شاعر معاصر بلخ: (۲۹، ص ۵۲)

در دشت شادیان دلم کاش لاله‌وار　　　با هر بهار آمده چادر نمی‌زدی

از عبدالوهّاب مجیر، شاعر معاصر بلخ:

نگاهش شادیان در شادیان شعر شقایق را　　　دلش آمو به آمو بی‌قراری را غزل می‌خواند

(۱۷۰، ص ۷۲)

آواز حضورِ عاشقان می‌آید　　　بر خوانِ بهار، میهمان می‌آید

ای بلخ میان کوچه‌هایت چه گپ است؟　　　بوی گل سرخِ شادیان می‌آید

(۳۱۴)

از ابراهیم امینی، شاعر معاصر بلخ: (۱۹، ص ۷)

مـانند شعـر خویـش پریشانم از قدیم   مانند دشت‌های بلخ، پراگنده‌باد داشت

از نورمحمّد نورنیا، شاعر معاصر بلخ:

شـادیان شگوفا بود، از نبودنت خشکید   هر بهار یک دامن خاطرات پاییز است

(۲۰۶، ص۱۵)

لبخند لطیفت چه بهاری دارد!   احساس گل سرخ مزاری دارد

دو کومهٔ تو چه شادیانی شده است!   چشم تو چه شور تاک‌زاری دارد!

(۲۰۶، ص ۶۵)

تو آن گلی که در آفاق شادیان رویید   که از تو رنگ گرفته گیاه تا گل سرخ

(۲۰۷، ص ۴۸)

تو هم فریاد یک دیوانه را جدّی نمی‌گیری   دلیلی دارم از این‌قدر دشت شادیان رفتن

(۲۰۸، ص ۱۳)

و از شاعری دیگر:

مـن گیـسـوان دخـتر انـجیرهـای سرخ   من دشت های شادیان، داغم، پر از رنگم

یک کوچه از بلخم، ویا یک طاق از ارگم   شـهمـامـه‌ام، حـتّا اگـر، از هردو پا لنگم

تپه‌های ریگ روان

تپه‌های ریگ روان ساحهٔ گسترده‌یی از قلم‌رو شهرستان‌های کلدار و شورتپه و حومهٔ شهر حیرتان



را در شمال استان بلخ تا کناره‌های رود آمو فرا گرفته اند و در اثر تندبادها همیشه موقعیّت خود را تغییر می‌دهند. از این ریگ‌ها در کارهای ساخت‌مانی نیز بهره می‌جویند و هم‌چنین از چوب درختان گز و سکساول که در این ریگستان‌ها می‌رویند زغال می‌سازند.

تپه‌های ریگ روان بلخ، چشم‌انداز بسیار جالب و زیبایی دارند و می‌توانند یکی از جاذبه‌های گردش‌گری این سرزمین باشند. با برپاداشتن خیمه‌هایی برای بودوباش گردش‌گران و آماده‌ساختن شترها برای سواری و گشت‌وگذار آنان در میان این پستی‌وبلندی‌های ریگی، در فصل‌های بهار، تابستان و پاییز می‌توان پای گردش‌گران داخلی و خارجی زیادی را به این ریگستان‌ها کشاند. (۲۳۳، ص ۲۵؛ ۲۳۵، ص ۷۰)

ریگستان‌های کناره‌های رود آمو در سروده‌های کهن و معاصر بازتاب یافته اند؛ از جمله، رودکی، شاعر سدهٔ چهارم هجری قمری، سروده است: (۸۹، ص ۱۱۳)

ریگ آمو و درشتی‌راه آن   زیر پایم پرنیان آید همی

و به همین‌گونه محمّد صادق عصیان، شاعر معاصر بلخ، گفته است:

کاش می‌بودی لب دریای آمو، روی ریگ   آفتاب از حسّ ما یک عکسِ سوزان می‌گرفت

(۱۱۸، ص ۷)

حیرتان در حیرتان ریگی و آمو آمو آب   گه تلاطم می‌کنی و گاه توفان می‌کنی

(۱۱۶، ص ۱۳)

چشمه‌ها

چشمه‌ها آب‌های زیرزمینی‌یی اند که از طریق مجراهای طبیعی پدیدآمده به بیرون می‌تراوند و به روی زمین جاری می‌شوند. در بلخ در کرانه‌های رود آمو و نیز در مناطق کوهستانی چشمه‌های فراوانی وجود دارند. این چشمه‌ها از ظرفیّت‌ها و جاذبه‌های مهمّ طبیعی گردش‌گری استان بلخ است. آب برخی از این چشمه‌ها مانند چشمهٔ شفا در کنارهٔ رود بلخ و چشمهٔ گنج در ریگستان حیرتان که از میان لایه‌های سلفردار زمین می‌گذرد گرم است و امّا بسیاری از چشمه‌ساران استان بلخ دارای آب شیرین و آشامیدنی اند.

چشمهٔ شفا

چشمهٔ شفا چشمهٔ زلال و گرمی است که در چهل‌کیلومتری جنوب‌غرب شهر مزار شریف در پای البرزکوه و در حاشیهٔ شمالی ساحهٔ باستانی شهر کاووس یا جمشیدشهر موقعیّت دارد.

دربارۀ آب چشمۀ شفا در کتاب بندهشن در ضمن ستایش از کاخ کی‌کاووس بر فراز البرزکوه، آمده است که از نزدیکی آن «چشمۀ آب بی‌مرگ تازد که پیری را چیره گردد، زیرا هنگامی که پیرمرد بدین در اندر شود، بُرنای پانزده‌ساله بدان در بیرون آید و مرگ را نیز از میان بَرَد» و به روایت دینکرت، هرکس که از پیری ناتوان و به مرگ نزدیک می‌گشت در پیرامون کاخ کاووس گردانده می‌شد، جوانی



از سر می‌گرفت و به پانزده‌ساله‌گی باز می‌گشت و آن‌گونه که در بندهشن آمده در آن‌جا چشمه‌یی بود که آب زنده‌گانی از آن می‌گذشت. (به نقل از منبع ۲۱۶، صص ۳۹۰ ـ ۳۹۱)

آب چشمۀ شفا از دامنۀ البرزکوه از کنار چپ رودخانۀ بلخاب می‌برآید و در میان اتاق گنبدیِ آب‌تنی در استخری چهارگوشه جمع می‌شود و پایاناب آن از جویه‌یی که در زیر درآمدگاه اتاق کشیده شده است به رودخانۀ بلخاب سرازیر می‌شود.

مردم به‌ویژه در فصل گرما از گوشه‌وکنار کشور در کنار این چشمه گرد می‌آیند و در استخر درون اتاق چشمه به آب‌تنی می‌پردازند و بدین باوراند که آب این چشمه برای بیماری‌ها به‌ویژه بیماری‌های جلدی درمان‌بخش است. (۲۳۵، ص ۶۷)

این اتاق آب‌تنی دارای ۷ متر درازا، ۶ متر پهنا و ۶ متر بلندا تا زیر محیط گنبد می‌باشد. پیزارۀ دیوارهای این اتاق آب‌تنی از سنگ و ریگ و سیمان کار شده و هنگاف شده و بخش بالایی دیوارها و گنبد آن از خشت‌های پختۀ مربعی به اندازۀ ۲۶ در ۲۶ در ۴ سانتی‌متر ساخته شده و از درون و بیرون با لایه‌یی از آمیزۀ چونه و خاکستر پوشانیده شده است. دروازۀ درآمد اتاق چشمه که از چوب چنار ساخته

شده در دیوار خاوری آن قرار گرفته است. درازای دیوار استنادی کنار رودخانۀ بلخاب ۱۰۰ متر، پهنای آن ۵۰، ۳ متر و بلندای آن ۸ متر بوده از سنگ و ملاط ریگ و سیمان ساخته شده است. اتاق آب‌تنی چشمه در سال‌های ۱۳۹۱ تا ۱۳۹۳ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۴ میلادی از سوی وزارت اطّلاعات و فرهنگ کشور بازسازی شده است. (۷۵، صص ۶۴ ـ ۶۵؛ ۲۳۳، ص ۲۵)

چشمۀ گنج

چشمۀ گنج، چشمۀ آب جوشانی است که در کنار شرقی شاه‌راه حیرتان موقعیّت دارد و به خاطر بوی تند و زنندۀ سلفر که از آن برمی‌خیزد به نام چشمۀ آب گنده نیز یاد می‌شود. این چشمه از ژرفای زمین به گونۀ فورانی در پهنای ریگ‌زار بیرون می‌جهد. مردم آب این چشمه را برای درمان بیماری‌های جلدی سودمند می‌دانند و با درنظرداشت همین ویژه‌گی‌اش در سال‌های شصتم سدۀ چهاردهم هجری خورشیدی/ هشتادم سدۀ بیستم میلادی در کنار این چشمه اتاق‌هایی برای آب‌تنی ساخته بودند که اکنون ویرانه‌های آن‌ها باقی مانده اند. گردش‌گران از گوشه و کنار استان بلخ و جاهای دیگر کشور بیش‌ترینه در فصل گرما در کنار این چشمه برای آب‌تنی و شست‌وشو گرد می‌آیند. هرگاه تأسیسات سیاحتی در این محل ساخته شود شمار گردش‌گران به مراتب افزایش خواهد یافت. (۲۳۳، ص ۲۶؛ ۲۳۵، ص۶۸)



چشمۀ مل‌آغان

چشمۀ مل‌آغان، چشمۀ زلال و گوارایی است که از دل کوه‌های مارمل بیرون می‌جهد و به جوی بزرگی سرازیر می‌شود و آب آشامیدنی به‌داشتی را برای باشنده‌گان مرکز شهرستان مارمل تأمین می‌کند. (۲۳۵، ص ۶۹) واژۀ مل‌آغان گونۀ دیگردیسی‌شدۀ مل‌آگان و مل‌آگین به معنای باده‌اندود است و این نام را به خاطر بسیارگوارابودن آب این چشمه به آن داده اند. (۷۵، ص ۸۶؛ ۲۳۳، ص ۲۶) از

برآمدگاه این چشمه از دل زمین صدای رود خروشانی به گوش می‌رسد که برای گردش‌گران بسیار جالب است. (۲۳۳، ص ۲۶)

چشمهٔ صیّاد

چشمهٔ صیّاد، چشمهٔ زلال و گوارایی است که در فاصلهٔ ۸ کیلومتری جنوب تنگی خلم به استقامت کوه کنج در نزدیکی روستای صیّاد خلم از دامنهٔ کوه‌های لبهٔ غربی رودخانهٔ خلم بیرون می‌تراود و با آب رودخانه می‌درآمیزد و یک‌جا با آن به سوی شهر خلم سرازیر شده در تأمین آب آشامیدنی و



کشاورزی خلم سهم می‌گیرد. (۲۳۵، ص ۶۸) این چشمه را به خاطر زلال‌بودن و گوارایی و ارزش‌مندی‌اش در زنده‌گی مردم خلم به نام چشمهٔ حیات نیز یاد می‌کنند. در کنار این چشمه در سال‌های ۴۰ و ۵۰ سدهٔ چهاردهم هجری خورشیدی/ ۶۰ و ۷۰ سدهٔ بیستم خیمه‌هایی برای بودوباش گردش‌گران داخلی و خارجی برپا داشته و نیز رستورانی برای پذیرایی گردش‌گران ساخته بودند که نشانه‌هایی از آن تأسیسات گردش‌گری تا هنوز به جا مانده اند. به گفتهٔ مردم محل این چشمه برای واپسین بار توسط شخصی به نام پادشاه حسین قلندر پاک‌کاری شده است که گور وی به نام مزار پادشاه مردان در ۸ کیلومتری شمال‌شرق خلم موقعیّت دارد.

منطقهٔ صیّاد در عین حال یکی از شکارگاه‌های تاریخی بلخ نیز است. در فصل گرما به ویژه در آدینه‌روزها هنوز هم گردش‌گران زیادی از گوشه و کنار برای تفریح و آب‌تنی و شنا و شکار پیرامون این چشمه گرد می‌آیند. (۲۳۳، ص ۲۶)

چشمهٔ خواجه سکندر

چشمهٔ خواجه سکندر در حومهٔ روستای خواجه سکندر ولسوالی شولگره (درهٔ گز باستانی) در فاصلهٔ یک‌کیلومتری کنارهٔ راست رود بلخ در پهلوی یک گورستان قدیمی از میان کشت‌زاران بیرون می‌تراود.



آب این چشمه، بسیار زلال، گوارا و سرد است و برای آشامیدن و کشاورزی به کار می‌رود و حدود سه هزار جریب زمین را آب‌یاری می‌کند. گردش‌گران زیادی در فصل گرما به‌ویژه در روزهای پنج‌شنبه و آدینه از گوشه و کنار بلخ و جاهای دیگر کشور برای تفریح و هواخوری و آب‌تنی و شنا در کنار این چشمه گرد می‌آیند و از آب‌وهوای گوارای این منطقه لذّت می‌برند. (۲۳۳، صص ۲۶ ـ ۲۷؛ ۲۳۵، ص ۶۸)

حوض طبیعی شادیان

ساحهٔ سیاحتی حوض شادیان در ۱۱ کیلومتری جنوب‌شرق تنگی شادیان در خود روستای تاریخی و باستانی شادیان موقعیّت دارد. این حوض بزرگ طبیعی در واقع چشمهٔ شفاف و زلالی است با پهنای

حدود ۱۵ هزار مترمربع و ژرفایی زیاد که پیرامون آن را سبزه‌ها و درختان فرا گرفته اند و بسیاری از خانه‌های مسکونی روستای شادیان مُشرِف به این حوض می‌باشند. در میان این آب، ماهیان رنگی به



فراوانی دیده می‌شوند و نیز مرغابیان وحشی برای شنا به روی آن فرود می‌آیند. در نزدیکی آن نشانه‌هایی از یک بنای تاریخی به نام تخت خان دیده می‌شوند. در صورت احداث تأسیسات سیاحتی در کنار این چشمه می‌توان گردش‌گران زیادی را به آن‌جا جذب کرد. (۲۳۳، ص ۲۷)

چشمهٔ چتگری

چشمهٔ چتگری در غرب روستای کوچک چتگری که در شش‌کیلومتری جنوب شهر خلم در داخل درهٔ تنگی خلم به استقامت غرب در دامنهٔ کوه کنج موقعیّت دارد، از زیر صخره‌ها بیرون می‌تراود و در حدود سه هکتار زمین پیرامون خود را به نوبت آب‌یاری می‌کند آب این چشمه بسیار زلال و گوارا و برای هضم غذا سودمند است. گردش‌گرانی که از این ناحیّه دیدن می‌کنند از آب این چشمه می‌نوشند. (۳۰۲)

چشمهٔ خواجه ایلغار

این چشمه در ۲۰کیلومتری جنوب‌غرب شهر خلم در کنار زیارت‌گاهی به نام خواجه ایلغار از میان صخره‌ها بیرون می‌تراود و آب آشامیدنی و کشاورزی مردم آن روستا و روستای نایب‌آباد در ۲۰

کیلومتری شمال آن روستا را تأمین می‌کند. رمه‌های گوسفندان نیز از آب همان چشمه می‌نوشند. (۳۰۲) در موسم گرما خانه‌واده‌ها از گوشه و کنار استان بلخ برای گردش‌گری به کنار این چشمه گِرد می‌آیند.

چشمهٔ تنگی اجریم

این چشمه در ۷۰ کیلومتری شهر خلم در جنوب دشت خیرآباد در درون بریده‌گی طبیعی و شگفت‌انگیز بین کوه تکه‌زار و کوه چوچل جریان دارد و آب آشامیدنی رمه‌های مردم محل را تأمین می‌کند. (۳۰۲)

چشمهٔ جرآب

چشمهٔ جرآب در ۲۰کیلومتری جنوب‌غرب شهر خلم در دامنهٔ تپه‌های کوه کنج در جنوب روستای اولجتو از میان صخره‌های درهٔ جرآب بیرون می‌شود و آب آن برای آشامیدن رمه‌ها و نیز برای کشاورزی زمین‌های پیرامون به مصرف می‌رسد. در نزدیکی شمال این چشمه چشمهٔ دیگری به نام قُلقُله واقع است که آب آن کم بوده در میان زمین‌های ریگ‌زار جذب می‌شود. (۳۰۲)

چشمهٔ خوجن

چشمهٔ خوجن که به نام چشمهٔ شیرین‌آب و تلخ‌آب نیز یاد می‌شود در جنوب‌غرب روستای نایب‌آباد در ۳۰کیلومتری شهر خلم در دامنهٔ تپه‌های کوه کنج واقع است و آب آن تنها به مصرف رمه‌های مردم محل به مصرف می‌رسد و بیش‌تر به ریگ‌زار آن دره جذب می‌شود. (۳۰۲)

چشمهٔ شنگک

چشمهٔ شنگک در کوه شنگک در ۲۵کیلومتری جنوب شهر خلم به استقامت کوه کنج در بین خلم و پیروز نخجیر واقع است و از فراز آن کوه بیرون می‌تراود و اگرچه پیرامون آن زمین‌های هموار و قابل کشت وجود دارد، امّا آب آن بدون استفاده در زمین‌های آن محل ناپدید می‌شود. (۳۰۲)

چشمهٔ بیدک

چشمهٔ بیدک در ۵کیلومتری جنوب شهر خلم در دامنهٔ تپه‌های کوه تکه‌زار واقع است و آب آن تنها برای نوشیدن رمه‌ها به مصرف می‌رسد. (۳۰۲)

چشمۀ شیرین‌آب

چشمۀ شیرین‌آب در ۲۰کیلومتری جنوب شهر خلم در دامنۀ تپه‌های کوه کنج در شرق چشمۀ جرآب قرار دارد و از آب آن رمه‌ها استفاده می‌کنند. (۳۰۲)

چشمۀ شورآب

چشمۀ شورآب در ۲۰ کیلومتری جنوب‌غرب روستای نایب‌آباد در بین تپه‌های کوه کنج واقع است و آب آن در جنگل‌زارهای تپه‌های کوه کنج به مصرف می‌رسد. (۳۰۲)

چشمۀ گرگاب

چشمۀ گرگاب در ۱۵کیلومتری جنوب شهر خلم در منطقۀ صیّاد واقع است و آب آن اگرچه برای درمان بیماری‌های جلدی به‌ویژه بخارهای روی پوست سودمند است در زمین‌های پیرامون چشمه جذب می‌شود. (۳۰۲)

چشمۀ (کاریز) خوش‌توت

چشمه یا کاریز خوش‌توت در ۵۰کیلومتری جنوب‌شرق شهر خلم در دامنۀ تپه‌های کوه خوش‌توت واقع است و آب آشامیدنی مردم روستای خوش‌توت و مواشی شان را تأمین و نیز ده جریب زمین پیرامون روستا را آب‌یاری می‌کند. (۳۰۲)

چشمۀ خواجه

چشمۀ خواجه در جنگل شورچه در ۲۵کیلومتری جنوب‌شرق خلم واقع است و آب آن بدون استفاده در زمین‌های پیرامون آن جذب می‌گردد. (۳۰۲)

چشمۀ گُل بی‌خار

چشمۀ گُل بی‌خار در جنوب‌غرب خلم بر فراز کوه کنج قرار دارد. (۳۰۲)

چشمه‌های دیگر استان بلخ

در شهرستان‌های کوهستانی استان بلخ چشمه‌های کوچک دیگری نیز وجود دارند، مانند چشمۀ غرمین در مارمل، چشمه‌های فرغان، سه‌دره، چوچله و سایر چشمه‌سارها در شهرستان کشن‌ده و ... که در این‌جا به خاطر پیش‌گیری از درازی سخن از معرفی آن‌ها می‌گذریم.

رودهای بلخ

استان بلخ دارای رودهایی است که تمّدن بزرگ آریایی را در کناره‌های خود آفریده اند. رود بلخ (بلخاب) و رود آمو در استوره‌های آریایی و در تاریخ آریانا از معروف‌ترین رودها استند و نام‌های آن‌ها در سرچشمه‌های کهن تاریخی و ادبی به فراوانی یاد شده اند. رود آمو همیشه در هنگام آب‌خیزی، کناره‌های جنوبی خود را در شهرستان‌های کلدار و شورتپهٔ استان بلخ به کام خود فرو می‌برد و برای آب‌یاری چندان کاربرد ندارد و امّا رود بلخ و رود خلم که از جنوب به شمال جریان دارند به گونهٔ مکمل در آب‌یاری همواری‌های بلخ به مصرف می‌رسند. رود بلخ از کوه‌های بامیان سرچشمه می‌گیرد و با عبور از استان سرپل وارد استان بلخ و از آن‌جا به سوی استان جوزجان سرازیر می‌شود و زمین‌های مسیر خود را از آن سوی تنگی البرز و شهرستان شولگر تا شهرستان‌های بلخ، چمتال، چهاربولک، دولت‌آباد، نهرشاهی و شهر مزار شریف در استان بلخ، سیراب می‌سازد و رود خلم نیز از استان بامیان سرچشمه گرفته پس از گذر از استان سمنگان با سرازیرشدن به شهرستان خلم استان بلخ در زمین‌های خلم کاملاً به مصرف می‌رسد.

رود بلخ یا بلخاب

رود بلخ یا بلخاب، که در گذشته‌ها به نام باکتروس،[۱] تجن و اوچوس نیز نامیده شده است، (۲۸۸)



۱ـ Bactrus

در درازای تاریخ، رود زنده‌گی‌آفرینی برای بلخ بوده و در کناره‌های خود تمدّن بزرگ آریایی را که یکی از کهن‌ترین و سازنده‌ترین تمدّن‌های جهان است پرورانده است. از این رود در درازای مسیرش در بلخ هژده نهر کشیده شده اند که هر کدام آن‌ها در تاریخ این سرزمین نام و نشان خود را دارند. (۲۳۵، ص ۶۹) این رود از نشیب شمالی انتهای غربی کوه بابا و حصار در بامیان سرچشمه گرفته پس از پیمودن ۳۵۰ کیلومتر راه و سیراب‌ساختن زمین‌های بلخ و شرق جوزجان در دشت‌های شمالی آقچه می‌خشکد. رود بلخ به باور آریاییان قدیم یک رود مقدّس بوده و از آن در کتاب اوستا به نام رود رنگ‌ها یاد شده است.

در کتاب معروف فضایل بلخ، اثر ابوعبدالله محمّد بن داؤود واعظ بلخی، که در اوایل سدهٔ هفتم هجری قمری نوشته شده است دربارهٔ بلخاب آمده است: «آبادانی این شهر بدان بود که حق تعالی بی دست‌برد هیچ مخلوقی، آبی لطیف و سازوار بر روی زمین هموار لطیف روان کرده است. نه چنان که در دیگر بلاد خراسان و غیر آن است که به تکلیف بسیار و زحمت بی‌شمار کاریزها کنند و در بعضی جای‌ها رنج‌های صعب، تا آب بر روی زمین روان شود. منبع و مخرج این، از چشمه‌های خوش و سنگ‌های پاکیزه بیرون می‌آید تا آن گاه که به فضای صحرای زمین بلخ می‌رسد.» (۲۲۰، صص ۴۸ ـ ۴۹)

احمد بن واضح یعقوبی مؤرخ و جغرافیانگار عرب می‌نویسد: «دریای بلخ از چشمه‌های میان کوه‌ها بیرون می‌آید و میان دهانهٔ آن و شهر بلخ ده منزل راه است.» (۲۲۳، ص ۵۴)

پل امام بکری از ساخته‌های دورهٔ غزنویان (سدهٔ ۵ تا نیمهٔ سدهٔ ۶ هجری قمری/ ۱۱ تا نیمهٔ ۱۲میلادی) در هژده‌کیلومتری باختر شهر مزار شریف بر روی همین رودخانه قرار دارد و هم‌چنین چشمهٔ شفا در چهل‌کیلومتری جنوب‌غرب مزار شریف در دهانهٔ تنگی البرز در کنار چپ همین رودخانه واقع است. کناره‌های این رود به ویژه در همین دو نقطه از جاهای پررفت‌وآمد گردش‌گران به ویژه در موسم گرما می‌باشند. (۲۳۳، ص ۲۷)

از کوه‌های اطراف رود بلخ شاخابه‌های دیگری نیز به آن رود می‌ریزند که مهم‌ترین آن‌ها شاخابه‌یی است که از کوه‌های بیغوله به پایین ریخته در ناحیّهٔ مَرغزار با آن یک‌جا می‌شود. در بخشی از همین شاخابه در جایی به نام «پای‌جه» بند طبیعی پای‌جه واقع است که زیبایی خاصّی به آن منطقه بخشیده است. این بند طبیعی حدود یک کیلومتر درازا و نیم کیلومتر پهنا دارد و پیرامون آن را نی‌زارها و چمن‌زارهای گسترده‌یی احاطه کرده اند. هرگاه کسی برای نخستین بار با آن روبه‌رو شود، احساس می‌کند که قطعه‌یی از بهشت را می‌بیند. (۲۸۸)

تهماسبی خراسانی، یک تن از شاعران معاصر بلخ، از این رود در بیتی از یک سرودهٔ خود چنین یادآور شده است: (۵۱، ص ۶۸)

دایتی خواهرم که هژده نهر از سرانگشت‌های وی جاری‌ست
چادرش در بهشت می‌رقصد، مهربانی ز چهره‌اش پیداست

رود آمو

رود آمو، که نام کهن آن وخش (وخشاب و وخاب) بوده و در دوره‌های هخامنشیان و ساسانیان وه‌رود و بِه‌رود نیز یاد شده است و یونانیان آن را اکسوس و تازیان جیحون نامیده اند، از درازترین رودها (۲۵۴۰ کیلومتر) است که از کوه‌های پامیر سرچشمه گرفته به دریاچهٔ اورال (خوارزم) می‌ریزد و حدود ۱۱۲۶ کیلومتر مرز شمالی افغانستان را با کشورهای تاجیکستان، اوزبیکستان و ترکمنستان و از جمله مرز میان ولایت بلخ و آن کشورها را می‌سازد. در زمان هخامنشیان این رود به دریای مازندران (خزر) می‌ریخت و امّا بعداً تغییر مسیر داده است. (۱۳۵، صص ۲۷ ـ ۲۹)



نام کنونی این رود، یعنی آمو، با نام شهر آمل (آمویه و آموی) که بر کرانهٔ راست این رود ساخته شده بود و اکنون به نام چارجوی یاد می‌شود پیوند دارد و خود این رود را نیز در برخی از منابع تاریخی به نام‌های آمویه (۷۹، ص۶۶۳) و آموی (۱۹۹، ص ۸۶) نامیده اند.

چان کین، نخستین گردش‌گر چینی که از رودخانهٔ آمو دیدن کرده است، آن را «کویی ـ شویی» نامیده است و پس از آن در منابع چینی به همان نام و نیز نام‌های «وو ـ هو» و «یو ـ تسو» آمده است. (۳۱۶)

از این رود، هم در استوره‌های آریایی و هم در متن‌های تاریخی و هم‌چنین در شعر و ادبیّات فارسی دری به فراوانی به نام‌های گوناگون آمو، اکسوس، جیحون و... یاد شده است و یکی از رودهای مقدّس آریاییان قدیم و نماد اناهیتا، ایزدبانوی آب، بوده است. (۲۳۵، ص ۷۰) در کنارهٔ چپ این رود در

بلخ شهرستان‌های کلدار و شورتپه و شهر حیرتان و در مقابل در کنارهٔ راست آن ناحیهٔ توس تاجیکستان، ناحیهٔ سرخان‌دریا و شهر ترمذ اوزبیکستان و ناحیّهٔ لب‌آب ترکمنستان واقع اند.

در سال ۱۳۶۰ هجری خورشیدی/ ۱۹۸۱ میلادی بر فراز این رود که در برخی از بخش‌ها قابل کشتی‌رانی نیز است پل عصری‌یی به نام «پل دوستی» ساخته شده است که شهر حیرتان را با شهر ترمذ می‌پیوندد و نیز در همان سال‌های ۶۰ سدهٔ چهاردم هجری خورشیدی/ هشتادم سدهٔ بیستم میلادی راه‌آهنی از فراز این پل میان این دو شهر کشیده شده بود که در خرداد ۱۳۹۰/ ژوئن ۲۰۱۱ میلادی تا شهر مزار شریف امتداد یافت. شهر حیرتان از نگاه موقعیت خود یکی از شهرهای بندری و بازرگانی بلخ و کشور است و مراکز بازرگانی و اقتصادی فراوانی در آن فعالیّت دارند. این شهر با توجّه به جای‌گاه اقتصادی و بازرگانی و هم‌چنین موجودیّت کناره‌های خوش‌آب‌وهوای رود آمو یکی از ساحه‌های مهمّ سیاحتی بلخ به شمار می‌رود و همیشه به ویژه در فصل گرما یکی از مناطق پررفت‌وآمد گردش‌گران داخلی و خارجی است و گردش‌گران به ویژه در ماهی‌پزی‌های کناره‌های رود آمو گرد می‌آیند و به تفریح و تفرّج می‌پردازند. (۲۳۳، صص ۲۷ ـ ۲۸)

از رود آمو در شعر کهن و معاصر فارسی دری به فراوانی یاد شده است که در این‌جا نمونه‌هایی از سروده‌های شاعران پیشین و امروزی بلخی را می‌آوریم:

از عنصری بلخی، شاعر سده‌های چهارم و پنجم هجری قمری/ یازدهم و دوازدهم میلادی: (۱۳۰، صص ۷۴ ـ ۷۵)

به وقت آن که زمین تفته بُد ز باد سموم	هوا چو آتـش و گرد اندرو به جـای شرار
ز تف به روز به جوش آید آب در جیحون	به شـب ز پشّه درو بَد توان گرفـت قـرار
بـه دولـت مـلِک مـشـرق و سعـادت او	نه پشّه بود و نه گرما، نه زین دو هیچ آثار
فـرو گـذشت بـه آمـوی شـهریـار جوان	به فـال اختـر نیـک و به نـصرت دادار...
زمیـن آمـو شـد در زمـان فـراز و نشیب	ز توده توده سـر و کـوه کـوه زین‌افزار...
نهنـگ مـرداوبارش بخـورد در جیـحون	هر آن‌کسی که برَست از نهنگ جان‌اوبار
بـر آب در همه غرقه شـدند چون فرعون	چـو بـرگذشـت از آن آب شـاه مـوساوار
فراخ جیحون چون کوه شد ز بس‌که درو	کلاه و ترکش و زین و دراعه بـود انبـار
از این سپس بدَل بانگ و نعره از جیـحون	نخـواهـد آمـد جز های‌های و نالهٔ زار...

از یحیا جواهری، شاعر معاصر بلخی: (۵۵، ص ۱۰۵)

اگـرچه مـی‌رود آرام و بـی‌گسسـت آمو	گرفته خشم خودش را به روی دست آمو
مخـور فریب فسون‌ساز این خموشی‌هـا	به گاه خشـم خـروشد چو فیل مست آمو
در این دیار ز بس سنگ از آسمان باریـد	ز چشم کوه چکید، آب شـد، شکست آمو
پـیِ گـرفتـن دسـت سـواحـلِ تـشـنـه	دراز کـرده چـو سـقّای پـیـر، دسـت آمو

به دشت و دامن البرز، هیچ‌کس، بی‌کس   نبود و نیست، چنین است تا که هست آمو

از محمّدصادق عصیان، شاعر معاصر بلخی:

کاش می‌بودی لب دریای آمو، روی ریگ   آفتاب از حسّ ما یک عکسِ سوزان می‌گرفت

(۱۱۸، ص ۷)

حیرتان در حیرتان ریگی و آمو آمو آب   گه تلاطم می‌کنی و گاه توفان می‌کنی

(۱۱۶، ص ۱۳)

دست‌های ناشکیبایی‌ِ این دل رو شده‌ست   چشم‌های عاشقت سرچشمهٔ آمو شده‌ست

(۱۱۶، ص ۳۵)

از عبدالوهّاب مجیر، شاعر معاصر بلخی: (۱۷۰، ص ۸۲)

از دستِ خنده‌های تو «آمو» سرودخوان   در پیش چشم‌های تو «بابا» غزل غزل

از تهماسبی خراسانی، شاعر معاصر بلخی: (۵۱، ص ۵۷)

مرد می‌زند فریاد، ضجّه می‌زند جنگل   مویه می‌کند شاعر، موج‌های آمو را

از نورمحمّد نورنیا، شاعر معاصر بلخی: (۲۰۶، ۷۷)

بیـا تـا سینه را آمـو بـسازیم   دو تا قایق به هر دو سو بسازیم

دو دست دوستی را تا رسیدن   بـه سـوی هـم‌دگر پارو بسازیم

جنگل‌های پستهٔ بلخ

جنگل‌های طبیعی در مناطق کوهستانی جنوب بلخ موقعیّت دارند. در سال‌های پیش از جنگ در استان بلخ ۱۱۵۷۰۹ هکتار جنگل وجود داشت که بیش از ۷۰ درصد آن از بین رفته است. (۲۸۵)



در حال حاضر ۵۷۵ هزار جریب جنگل در استان بلخ وجود دارد که بخش بزرگ آن در شهرستان‌های خلم، زاری و کشن‌ده واقع است. (۳۰۷)

در این میان، بیش‌ترین ساحهٔ جنگل‌ها در شهرستان خلم واقع است که حدود پنجاه هزار هکتار زمین را احتوا می‌کند. این جنگل‌ها بیش‌ترینه جنگل‌های

پسته اند. پستهٔ به‌دست‌آمده از جنگل‌های طبیعی استان بلخ در گذشته‌ها یکی از قلم‌های درشت صادرات کشور را می‌ساخت. در سال‌های پسین کار احیای جنگل‌های طبیعی بلخ جریان دارد. در سال ۱۳۸۹ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۰ میلادی دست کم در ۲۵۰ هکتار زمین تنها در شهرستان خلم استان بلخ نهال پسته غرس شده است. (۲۸۵) و از ۲۵۰ هکتار زمین شهرستان خلم که درآن نهال‌های پسته نشانده شده اند تنها ۵۰ هکتار آن در روستای صیّاد این شهرستان موقعیّت دارد. (۲۹۱) این نهال‌ها که شمار شان به ۱۶۰ هزار می‌رسد به کمک کشور استرالیا نشانده شده اند. به همین گونه باغ‌ها و جنگل‌ها در بیش از ۵۰۰۰ جریب زمین در شهرستان‌های چمتال، ده‌دادی، نهر شاهی و خلم استان بلخ احیا شده اند. (۳۲۸)

با درنظرداشت اقلیم مساعد بلخ برای رشد و نموی درختان پسته، در برخی از نقاط دیگر بلخ، چون اشترتپه در کنارهٔ شرقی یعنی راست رود بلخ و هم‌چنین در دامنه‌های کوه‌های شادیان در بیرون از تنگی شادیان، نیز به ایجاد فارم‌های پسته پرداخته اند.

جنگل‌های طبیعی پسته در مناطق کوهستانی جنوب بلخ که از مضافات شهرستان مارمل تا مرزهای استان سمنگان گسترده اند از ساحه‌های باارزش گردش‌گری بلخ اند و از ارزش‌مندی فراوان اقتصادی برخوردار اند و می‌توانند در رشد صنعت گردش‌گری در این استان نقش بزرگی را داشته باشند. (۲۳۳، ص ۲۸؛ ۲۳۵، ص ۷۰)

نی‌زارها

نی‌زارها، در بخش‌هایی از شمال‌شرق شهر تاریخی بلخ و بخش‌های ساحلی شهرستان‌های شورتپه



و کلدار نیز از جاهای دیدنی استان بلخ اند. نیستان در سروده‌های شاعران بلخ به عنوان یکی از عناصر خیال به‌ویژه در ادبیّات عرفانی کاربرد داشته و دارد. (۲۳۳، ص ۲۸؛ ۲۳۵، ص ۷۰)

درختان، گل‌ها و گیاهان خودرو

کوه‌های آسمان‌سای و تپه‌های بلند و دامنه‌های فراخ، جلگه‌های پهناور، کناره‌های رودهای خروشان و چشمه‌ساران زلال، ریگستان‌های بی‌سروپا، دشت‌های گسترده همه و همه چشم‌اندازهای گوناگون و زیبای طبیعی سرزمین بلخ اند که محل‌های مناسبی را برای رشد و نموی انواع گوناگون درختان، گل‌ها و گیاهان خودرو پدید آورده اند.

در دامنه‌های رشته‌کوه‌های البرز گیاهان خودرویی چون اسفند، اسفره، کاسنی، هنگ، خارشتر، گل گاوزبان، گل قاصدک، خاک‌شیر، گل ختمی، بوی مادران، بادیان، پیچک صحرایی، پنیرک، خردل وحشی، و غیره می‌رویند که بخش بزرگی از چراگاه‌های شمال کشور را می‌سازند. در بخش‌های سنگ‌زار و لایه‌های خاکی درختان میوه‌داری چون پسته و بادام و گیاهان دارویی و گیاه رواس به فراوانی پیدا می‌شوند. (۲۴، صص ۵۶۳ ـ ۵۶۴)

گیاهان دشتی و خودرویی چون گز، سکساول، خار، شورک و بوته‌های دیگر در مناطق مربوط به نهر شاهی، شورتپه و کلدار، نی، قمش، لوخ در کلدار و دولت‌آباد و بلخ؛ چکری و ریواس در چهارکنت و خلم، بوته‌های گوناگون در مارمل؛ درختان خودروی پسته و بادام کوهی در شولگره و درختان بادام تلخک و انجیر کوهی در چهارکنت، گیاهان دارویی‌یی چون ترخ، بارتنگ، خاک‌شیر در کشن‌ده، کاسنی، خاک‌شیر، زوف، جوانی، بادیان، اسفند، ختمی، شاتره، انگور سگک در چمتال؛ هنگ در خلم و چهارکنت، زیره در چهارکنت به فراوانی می‌رویند. دشت‌ها و دامنه‌ها و جلگه‌های استان بلخ به‌ویژه در فصل بهار پر از سبزه‌ها و گیاهان رنگارنگ و لاله‌های سرخ‌رنگ و گل‌های خودروی دیگری با رنگ‌های زرد، آبی، سفید، لاجوردی و غیره می‌شوند که برای گردش‌گران بسیار دیدنی و جالب می‌باشند.

جان‌وران و پرنده‌گان وحشی

سرزمین بلخ با داشتن اراضی گوناگون از مناطق کوهستانی گرفته تا جلگه‌های سرسبز و ریگستان‌های پهناور و باتلاق‌ها و جبّه‌زارها و رودخانه‌ها محیط بسیار مناسبی برای زیستن انواع جان‌وران و پرنده‌گان وحشی است.

گرگ، پلنگ، روباه، شغال، خرگوش، خوک، خفک، آهو، بز کوهی از جان‌ورانی اند که در شماری از شهرستان‌های بلخ زیست دارند. از این میان پلنگ در شهرستان‌های چمتال و شولگره، گراز یا خوک

وحشی در نیستان‌های شهرستان‌های دولت‌آباد و بلخ، آهو در شهرستان‌های چمتال، دولت‌آباد، شولگره و ده‌دادی دیده می‌شوند.

باتلاق‌ها و جبه‌زارهای شهرستان بلخ محلّ مناسبی برای قازها، مرغابی‌های مهاجر و پرنده‌گان وحشی دیگر به شمار می‌روند. (۲۴، ص ۵۸۰) کبک در نهر شاهی، شولگر، کشن‌ده، مارمل و چهارکنت؛ کبوتر در ده‌دادی، کشن‌ده، چمتال و دولت‌آباد؛ قره‌قوش در ده‌دادی؛ مرغابی در ده‌دادی، شولگره، کشن‌ده، چمتال، دولت‌آباد؛ باشه، باز، شاهین، چرخ، عُقاب، کرگس در ده‌دادی، شولگره، کشن‌ده، زاری، چمتال و دولت‌آباد؛ سیسی در کشن‌ده و چمتال؛ بودنه در شولگره، بلخ، دولت‌آباد و ده‌دادی؛ و به همین‌گونه مرغ دشتی، قاز، غال، فاخته، گنجشک، پرستو، ساچ، مینا، موسیچه، قُمری، فاخته، زاغ، عکّه، سایره، و پرنده‌گان وحشی دیگر در بسیاری از مناطق استان بلخ می‌زیند.

جاذبه‌های انسانی گردش‌گری بلخ

ساحه‌های باستانی بلخ

ساحهٔ باستانی سفیدپل

این ساحهٔ باستانی در نزدیک شهر سفیدپل، مرکز شهرستان کشن‌ده، در بیست‌کیلومتری جنوب‌غرب شهر مزار شریف، مرکز استان بلخ، در کنار رود بلخ و دامنه‌های البرزکوه در ۳۶ درجه و ۵۵ دقیقهٔ عرض‌البلد شمالی و ۶۶ درجه و ۵۱ دقیقهٔ طول‌البلد خاوری موقعیّت دارد (۱۲۱، ص ۸۵) و متعلّق به عصر کهن‌سنگی یعنی نزدیک به ۴۰ هزار سال پیش از امروز است. این عصر از آغاز دوران چهارم تا پایان واپسین گسترش یخچال‌ها را در بر می‌گیرد. (۲۱، ص ۴۳)



این ساحهٔ باستانی که در بلندای ۲۰۰متری، در دیواری صخره‌یی از سنگ چونه قرار دارد، متشکّل از سه پناه‌گاه سنگی است که باستان‌شناسان آن‌ها را با شماره‌های ۱ و ۲ و ۳ نام‌گذاری کرده اند. از آن جمله پناه‌گاه سوم، ساحهٔ رُوبازی است که در نزدیکی رود بلخ و پناه‌گاه دوم در گردنه و در حدود

نیم‌کیلومتری پایین‌تر از بخش سوم واقع است. پناه‌گاه سنگی سوم حدود ۶۰ متر درازا و ۱۴ متر ژرفا دارد و ۶۸ متر از رودخانۀ بلخ دورتر است. (۱۲۱، ص ۸۶)

کاوش‌های باستان‌شناسانه در این ساحۀ باستانی از سال ۱۳۴۱ هجری خورشیدی/ ۱۹۶۲ میلادی آغاز شدند. در ترکیب نخستین هیأت باستان‌شناسان، باستان‌شناس شناخته‌شده، لویس دوپری، معاون بخش انسان‌شناسی فرهنگستان پنسلوانیای ایالات متّحدۀ آمریکا، نیز بود که گزارش این کاوش‌ها را انتشار داد. برپایۀ گزارش این هیأت و هم‌چنین گزارش «آ. کاژ دان»[۱] دانش‌مند و پژوهش‌گر بزرگ روسیه، ساحۀ گسترده‌یی در سفیدپل زیر کاوش‌های علمی قرار گرفت. (۱۱۰، صص ۲۰ ـ ۲۱)

در برایند این کاوش‌ها چند زیست‌گاه و گورستان انسان‌ها از زیر آوارها بیرون آورده شدند و بیست هزار ابزار سنگ‌چقماقی مربوط به دورۀ کهن‌سنگی دیرین که از نگاه پیشینۀ تاریخی در آسیای مرکزی بی‌مانند است به دست آمدند. (۱۱۰، صص ۲۰ ـ ۲۱) این آثار چقماقی به شکل سه‌گوشه و ذوذنقه و به صورت پارچه‌های دندانه‌دار با دسته‌هایی از چوب و شاخ بوده و به عنوان پیکان کاربرد داشته اند. هم‌چنین تبرهای سنگی، ابزارهای استخوانی کوچک، زوبین و نیزه‌های سراستخوانی و نیزه‌هایی که به انجام شان طناب می‌بستند از یافته‌های دیگر از این ساحۀ باستانی بودند. (۱۲۱، صص ۸۶ ـ ۸۷) هم‌چنین از این ساحۀ باستانی لویس دوپری، دانش‌مند آمریکایی، در سال ۱۳۴۴ هجری خورشیدی/ ۱۹۶۵ میلادی در اثر کاوش‌هایی که انجام داد آثاری مانند دست‌بند، انگشتر، ابزار جنگ، لگام اسپ، آیینۀ برنجی و نگین لاجوردینی به دست آورد که متعلّق به دورۀ نوسنگی اند. (۹۳، ص ۱۳۷) هم‌چنین در برآیند این کاوش‌ها ابزارهای مربوط به دورۀ مفرغ و عصر آهن یعنی ۵۰ هزار سال پیش از میلاد مانند تیغۀ تبر، سر تبر، سفال، ساطور، فانه، تیغ، چاقو، کارد، قلم‌های حکّاکی و پیکان‌ها نیز به دست آمدند. (۱۲۱، ص ۸۷) در میان آثار به‌دست‌آمده از این ساحۀ باستانی تندیس منحصربه‌فردی که به موزۀ ملّی سپرده شد بیان‌گر پیدایش نخستین اندیشه‌های مذهبی در این منطقه است. (۲۱، ص ۴۳) این اثر، در حقیقت چهرۀ مرد یا زنی ناشناس است که به روی سنگ آهکیِ کوچکی تراشیده شده و یکی از کهن‌ترین نگاره‌های چهرۀ انسان است که تا اکنون به ما رسیده است. (۶۴،





۱ـ **A. Kag Dan**

صص ۱۱ ـ ۱۲) هم‌چنین شواهد گیاهی به‌دست‌آمده از این ساحهٔ باستانی نشان می‌دهند که این ساحه یکی از نخستین ساحه‌های کشاورزی در جهان باستان بوده است. پیداشدن آثاری چون استخوان‌های جان‌وران اهلی مانند گوسفند، بز، گورخر و اسپ و فضله‌های حیوانی در این ساحهٔ باستانی نشان می‌دهد که باشنده‌گان بلخ نخستین انسان‌هایی بودند که افزون بر شکار؛ به دام‌پروری به‌ویژه پرورش اسپ‌های وحشی، گوسفند و بز و سوارکاری با اسپ نیز پرداخته اند و باستان‌شناسان به این باور اند که برای نخستین بار در جهان، بلخیان اسپ‌های وحشی را اهلی ساخته (۱۲۱، ص ۸۷) و به کشت گندم و دانه‌های دیگر پرداخته اند. (۹۳، ص ۱۳۷)

از آثار به‌دست‌آمدهٔ دیگر از دوره‌های نوسنگی و آهن در این مناطق، سفال‌های منقوش و غیر منقوشی اند که پیشینهٔ یکی از آن‌ها را تولستوف به ۵۰ هزار سال پیش از میلاد تخمین زده است. نقش‌های روی سفالینه‌ها، تندیس‌ها و سنگ‌های زینتی گوناگون مانند لاجوردِ پیداشده از این مناطق را از نشانه‌های استعداد هنری مردم قدیم بلخ و هم‌چنین همانندی‌های میان این آثار و آثار به‌دست‌آمده از کوک‌جر و درهٔ کلان استان سمنگان را نشان‌دهندهٔ پیوندهای اجتماعی و فرهنگی میان مردمان این مناطق دانسته اند. (۱۲۱، ص ۸۸)

ساحهٔ باستانی سفیدپل از جاذبه‌های مهم برای گردش‌گری تاریخی و میراث شمرده می‌شود.

ساحهٔ باستانی تپهٔ نیچکه

ساحهٔ باستانی تپهٔ نیچکه در شهرستان دولت‌آباد بلخ واقع و دارای پیشینهٔ ۷۰۰۰ تا ۹۰۰۰ سال است. این ساحهٔ باستانی در سال ۱۳۵۴ هجری خورشیدی/ ۱۹۷۵ میلادی توسّط الکساندر وینوگرادوف، دانش‌مند اتّحاد شوروی پیشین، و هیأت باستان‌شناسان افغانستان زیر مطالعات باستان‌شناسانه قرار گرفت و از آن‌جا تیغه‌های کارد به دست آمدند. از ابزارهای به‌دست‌آمده چنین برمی‌آید که این ساحهٔ باستانی زیست‌گاه شکارچیان و انبار خواروبار مردمان عصر سنگ بوده است و امّا تا هنوز بازمانده‌های گیاهی و حیوانی از این منطقه به دست نیامده اند تا از روی آن‌ها تاریخ دقیق این ساحهٔ باستانی را مشخّص کرد. (۹۳، ص ۱۳۴)

ساحهٔ باستانی غار مار

ساحهٔ باستانی غار مار یکی از پناه‌گاه‌های متعلّق به عصر سنگ است که در جنوب شهر مزار شریف موقعیّت دارد. این ساحهٔ باستانی در سال ۱۳۴۱ هجری خورشیدی/ ۱۹۶۲ میلادی از سوی باستان‌شناسان آمریکایی زیر پژوهش قرار گرفت که در برایند آن پارچه‌های ابزار سفالی و هم‌چنین از ژرفای سه‌متری آثاری از دوره‌های کهن‌سنگی و نوسنگی و ساخته‌های دستی‌یی چون تیغ‌ها، میخ‌های نوک‌تیز، بُرنده‌ها، و آتش‌دان‌ها و استخوان‌های چهارپایان به دست آمدند.

از بخش بالایی این ساحهٔ باستانی که متعلّق به دورهٔ نوسنگی یعنی ۵۰۰۰۰ سال پیش از امروز است سنگ‌های چقماقی مانند تیغ‌ها و ابزارهای بُرندهٔ دیگر و نیز پارچه‌هایی از ظرف‌ها که برخی از آنها منقّش بودند به دست آمدند. (۸۳، ص ۹۷)

بر پایهٔ تجزیهٔ کربن ۱۴ که بر دو نماد مهمّ مجموعه‌های بازیافت‌شدهٔ غار مار انجام داده شده است، تاریخ‌های ۵۴۸۷ و ۵۲۶۱ پیش‌ازمیلاد به دست آمده اند. این تاریخ‌ها تقریباً کهن‌ترین تاریخ‌هایی اند که تا اکنون برای ساخته‌های مفرغی ثبت گردیده اند و امّا نسبتاً کهن‌تر از مرکّباتی اند که با لایه‌های فرهنگی دوران نوسنگی سفال‌دار ارتباط دارند. (۱۴۷، ص ۶۹)

ابزارهای سنگی پیداشده از غار مار که توسّط دوپری تشریح گردیده اند عبارت‌اند از: ابزارهای سنگ‌هسته‌یی چقماقی، تیغ‌های داس‌مانند، سوراخ‌کن برمه‌ها، تراشنده‌های خلفی و غیر هندسی و تیغ‌های زیاد کوچک. دوپری (به نقل از منبع ۱۴۷، ص ۶۹) ویژه‌گی‌های این ابزارهای سنگی را به دوران نوسنگی سفال‌دار نسبت می‌دهد. ابزارهای استخوانی دربرگیرندهٔ سوراخ‌کن‌ها، نوک‌دارها و سوزن‌ها اند. بقایای حیوانی‌یی که از این ساحه به دست آمده اند مربوط به حیوانات اهلی‌شده‌یی چون گوسفند، بز، گاو و احتمالاً خر می‌باشند. دوپری (به نقل از منبع ۱۴۷، ص ۶۹) هم‌چنین اشاره می‌کند که جان‌وران نرم‌تن شاید از غذاهای آیینی و یا مهمّی بوده اند.

به گفتهٔ عبدالواسع فیروزی، دانش‌مند، پژوهش‌گر و باستان‌شناس معاصر کشور، (۱۴۷، ص ۷۰) از ظرف‌های سفالی پیداشده از ساحهٔ باستانی غار مار تنها دو نوع آن شرح داده شده است: اوّلی دارای لایهٔ نرم و مشابه سفال‌های دوران نوسنگی سفال‌دار است و نوع دوم دارای لایهٔ خاکی‌رنگ و سخت و نسبت به سفال‌های دوران نوسنگی آتش بیش‌تر دیده و در زیر لبه دارای شکل‌های کندن‌کاری‌شده به گونهٔ انکساری می‌باشد. این دو نوع سفال با ترکیبی از مواد خشن و زمختی چون سنگ چقماق، سنگ ریگ‌مانند و کاه یا پوست ساخته شده اند. این ظرف‌های سفالی توسّط پیچاندن یا حلقه‌بستن لوحه با ورقهٔ تخته‌سنگ و قالبی که مورد کاربرد قرار می‌گرفت یا به شکل یک چرخ آهسته یا بدون میل یا محوری که تخته‌سنگ با ورقه را بچرخاند ساخته می‌شدند. لبه‌های ظرف‌ها به گونهٔ جداگانه ساخته و سپس به بدنه پیوند داده می‌شدند. این ظرف‌ها دارای رویهٔ لشم اند و امّا هیچ مدرکی که دال بر لغزاندن، تزئین و صیقل‌دادن آن‌ها باشد پیدا نشده است. افزون از شکل‌های کندن‌کاری‌شده یگانه تزئین دیگری که بر یک ظرف سفالی دیده شده است شکلی دکمه‌مانند یا دایره‌یی برجسته و برآمده می‌باشد.

دوپری (به نقل از ۱۴۷، ص ۷۱) می‌گوید که تعداد کمی از ظرف‌های سفالی دارای نقش سبد می‌باشند. امّا این نقش احتمالاً به کاربرد و تکنیک دست‌گاه سفال‌سازی ارتباط دارد تا به تزئین. بزرگ‌ترین ظرف پیداشده از این ساحه، پیمانهٔ دایره‌یی شکلی است که دارای قاعدهٔ هموار و گِرد است، امّا شکل‌های لگن‌مانندی نیز به ثبت رسیده اند. (۱۴۷، ص ۷۰)

آن‌چه که در این ساحه بسیار ارزش‌مند است فناوری مفرغ است که به پایان هزارهٔ ششم پیش از میلاد ارتباط دارد و این یکی از کهن‌ترین تاریخی است که برای این فناوری ثبت شده است. هم‌چنین تشخیص گاو و گورخر اهلی‌شده در این ساحه، تا زمانی که مواد مشابه یا قابل مقایسه‌یی در ساحه‌های دیگر کشور به دست بیایند، از ارزش‌مندی خاصّی برخوردار است.

ساحهٔ باستانی غار مار از یک سو از جاذبه‌های طبیعی و از سوی دیگر با توجه به این که زیست‌گاه انسان‌های نخستین بوده است از جاذبه‌های انسانی و تاریخی سرزمین بلخ شمرده می‌شود و برای گردش‌گری تاریخی یا میراث از اهمیّتی بسیار زیاد برخوردار است.

ساحهٔ باستانی تاجیک‌ایلتن

ساحهٔ باستانی تاجیک‌ایلتن در دامنهٔ پیکان‌درهٔ البرزکوه در شمال روستاهای دی‌ماه و چادرتپه واقع است و از روی آثار سنگ‌چقماقی و سفالی پیداشده از آن‌جا، به عصر سنگ تعلّق دارد. (۱۴۹، ص ۱۱) این ساحه نیز می‌تواند یکی از آماج‌ها برای گردش‌گری تاریخی یا میراث باشد.

مغاره‌های طلاکمر

در پیکان‌درهٔ البرز دو مغارهٔ باستانی، یکی با درازای در حدود ۲۰۰ متر درکمرِ کوه به بلندای ۲۰ متر از سطح هموار زمین و دیگری که کوچک‌تر است موازی با آن به بلندای ۱،۵ متر از سطح زمین هموار قرار دارند و به نام مغاره‌های طلاکمر یاد می‌شوند. از این مغاره‌ها نیز آثار سنگ‌چقماقی که به عصر سنگ دلالت می‌کنند به دست آمده اند. (۱۴۹، ص ۱۱) این دو مغارهٔ بزرگ در دل صخره‌های البرزکوه امتداد دارند و انسان‌ها بدون وسایل محافظتی نمی‌توانند به عمق بیش‌تر آن پیش بروند. این مغاره‌ها اگرچه در اصل یک جاذبهٔ طبیعی گردش‌گری اند، امّا از این که زیست‌گاه انسان‌های نخستین بوده اند جای‌گاه جاذبهٔ انسانی گردش‌گری را نیز دارند.

ساحهٔ باستانی زادیان

ساحهٔ باستانی زادیان با فراخای ۴۸۲۰ مترمربع در شمال استان بلخ بین ۳۶ درجه و ۵۰ ثانیهٔ عرض‌البلد شمالی و ۶۶ درجه و ۴۹ ثانیهٔ طول‌البلد خاوری در بلندای ۳۱۵ متر از سطح دریا موقعیّت دارد و زیست‌گاه انسان‌های پیش از تاریخ بوده و متعلّق به عصر سنگ میانه و نوسنگی شناخته شده است. دکتر وینوگرادوف در اثر پژوهش‌های باستان‌شناسانه‌یی که در سال‌های ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۵ هجری خورشیدی/ ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۶ میلادی در حوزهٔ جنوب رود آمو انجام داده است موفق به کشف ۱۸۰ زیست‌گاه پیش از تاریخ و ۲۴۳۵۹ ابزار سنگی از چقماق به رنگ‌های گوناگون مانند تیغه‌ها، برنده‌ها و

تراشنده‌ها مربوط به عصر میانه‌سنگی و نوسنگی و از جمله ۱۰۵۴ ابزار از ساحهٔ باستانی زادیان شده است. (۱۲۱، ص ۴۸)

روستای زادیان از نگاه داشتن این ساحهٔ باستانی و نیز منار شگفت‌انگیز تاریخی خود یکی از جاذبه‌های مهم برای گردش‌گری تاریخی یا میراث در سرزمین بلخ است.



ساحه‌های باستانی دشت‌لی، تپهٔ گرد و فرّخ‌آباد

ساحهٔ باستانی دشت‌لی در شهرستان دولت‌آباد استان بلخ در سی‌کیلومتری شمال‌شرق شهر آقچهٔ استان جوزجان و تقریباً در همین فاصله از رود آمو موقعیّت دارد و متعلّق به عصر برونز یا مفرغ است. این ساحهٔ باستانی امروز نمای یک دشت هموار و پهناور را به خود گرفته است که از شهر بلخ تا کالف (کلفت) امتداد دارد و از شمال با تپه‌های بلند ریگی و ریگ‌های آمو و از جنوب با روستاها محاط است. ساحهٔ باستانی فّرخ‌آباد در شمال روستای کنونی فرّخ‌آباد نیز دشت پهناوری است متشکّل از لایه‌های گِل‌های رسوبی و تپه‌های ریگ روانی که تا کناره‌های رود آمو امتداد می‌یابند؛ و ساحهٔ باستانی دولت‌آباد متشکل از چهار روستای کوچک بوده که امروز به نام تپهٔ گِرد یاد می‌شود. (۲۳۹، صص ۱۸ ـ ۱۹)

پژوهش‌های باستان‌شناختی در این ساحه‌های باستانی و در مجموع در استان‌های شمالی کشور در سال ۱۳۴۸ هجری خورشیدی/ ۱۹۶۹ میلادی از سوی هیأت باستان‌شناسان افغانستان و اتّحاد

شوروی آغاز شد. این گروه باستان‌شناسان به ره‌بری دکتر و. ی. سریایندی در ساحهٔ باستانی دشت‌لی و ساحه‌های باستانی دولت‌آباد و فرّخ‌آباد توانستند زیست‌گاه‌های تیره‌های زمین‌دار عصر مفرغ وساخت‌مان‌های باشکوه و یادگارهای تاریخی‌یی از عصر مفرغ و آغاز عصر آهن و نشانه‌هایی از کشاورزی دوره‌های باستانی را کشف کنند. (۱۳۹، صص ۱۸ـ ۱۹)

در ساحهٔ باستانی دشت‌لی هم‌زمان نشانه‌های سه دورهٔ تاریخی: سنگ، مفرغ و هخامنشی دیده می‌شوند و امّا در این میان ساخت‌مان‌های باشکوه دشت‌لی را از پدیده‌های نایاب تاریخی می‌دانند. به باور دکتر سریایندی شماری از این بناها نیایش‌گاه و شماری هم کاخ‌های نشیمن بزرگان محل بوده اند. (۱۳۹، ص ۱۹) از ساحهٔ دشت‌لی ۳، بنای دایره‌یی نیایش‌گاهی به قطر ۱۵۰ متر پیدا شده است که دارای حصار درونی و ۹ برج بر فراز حصار بیرونی است. هم‌چنین در کنار این نیایش‌گاه، مجموعه‌یی مسکونی و صنعتی و انبار و نیز کاخی چهارگوشه با برج‌های دایره‌یی و ستون‌های زینه‌دار که از چهار سو با خندقی محاط است و در داخل کاخ کوره‌های ذوب مفرغ نصب شده اند وجود دارند. (۱۲۱، ص ۴۲)

از ساحهٔ باستانی دولت‌آباد یا تپهٔ گِرد ظرف‌های سفالی‌یی از گونهٔ خُم‌چه، کاسه‌های گود، صراحی‌ها و میوه‌دانی‌های پایه‌دار به دست آمده که دارای نگاره‌های نقرشده اند و باستان‌شناسان پیشینهٔ آن‌ها را از ۱۱۱۶ تا ۱۵۷۰ سال پیش از میلاد دانسته اند. (۱۳۹، ص ۲۰)

دانش‌مندان، ساحهٔ باستانی فرّخ‌آباد را به دو بخش یکم و دوم نام‌گذاری کرده اند. در فرّخ‌آباد یکم پستی‌وبلندی‌هایی که بیان‌گر موجودیّت یک گورستان باستانی اند به چشم می‌خورند. از این ساحه ظرف‌های سفالی‌یی چون گَل‌دان‌ها، قدح‌ها، کاسه‌ها و قاب‌ها به دست آمدند که با چرخ سفال‌سازی از گِل سرخ‌رنگ ساخته شده اند و با ظرف‌های سفالی عصر مفرغ همانندی دارند. هم‌چنین از یافته‌های دیگر این ساحه یک آیینهٔ مسّی و پارچه‌های مسّی‌یی اند که احتمالاً ظرف و یا دست‌بند بوده اند. و در فرّخ‌آباد دوم داش‌های سفال‌سازی‌یی به‌دست آمده اند که تنها آتش‌دان آن‌ها به‌جا مانده و از قرار معلوم از نوع داش‌های دوطبقه‌یی بوده اند و به‌همین‌گونه پارچه‌های سفالی‌یی که از گورها پیدا شده اند متعلّق به اواخر عصر مفرغ و آغاز عصر آهن اند. (۹۳، ص ۱۳۸)

ساحهٔ باستانی آق‌چپر

این ساحهٔ باستانی و محلّ گردش‌گری تاریخی یا میراث، در سه‌کیلومتری شمال‌شرق شهرستان مردیان استان جوزجان در مرز میان بلخ و جوزجان قرار دارد و از سوی باستان‌شناسان از روی پارچه‌های سفالی به‌دست‌آمده متعلّق به عصرهای مفرغ و آهن تثبیت شده است. (۱۴۹، ص ۱۲)

ساحهٔ باستانی کملی

این ساحهٔ باستانی و محل گردش‌گری تاریخی یا میراث، در سه‌کیلومتری شمال‌شرق شهرستان دولت‌آباد استان بلخ قرار دارد و از روی پارچه‌های سفالی به‌دست‌آمده از آن‌جا، مربوط به عصرهای مفرغ و آهن است. (۱۴۹، ص ۱۲)

کافرقلعهٔ دولت‌آباد، دیوارهای کم‌پیرک و آرام‌گاه عماته

این ساحهٔ باستانی در حدود پانزده‌کیلومتری شمال‌شرق مرکز شهرستان دولت‌آباد استان بلخ قرار دارد و یک‌جا با منار زادیان در حدود ۸ کیلومتر مربع زمین را در بر می‌گیرد. در امتداد حصار، برج‌ها و در داخل آن نشانه‌هایی از ساخت‌مان‌ها دیده می‌شوند و راه ورودی قلعه در دیوار باختری آن قرار دارد.



از روی خشت‌ها، دیوارها و پارچه‌های سفالی به‌دست‌آمده از آن محل، دانسته می‌شود که کافرقلعه دو دورهٔ مهم کوشانی پیش از اسلام و دورهٔ اسلامی غوری را از سر گذرانده است. در شعاع دوکیلومتری کافرقلعه دیوارهای باستانی کم‌پیرک که در حقیقت دیوار بزرگ محافظتی شهر بوده دیده می‌شوند که مربعی را تشکیل می‌دهند؛ به‌گونه‌یی که خود کافرقلعه در وسط آن قرار گرفته است. بخش‌های شمال‌شرقی و شمال‌غربی این دیوارها هنوز دیده می‌شوند و امّا بخش‌های جنوبی آن با گذشت زمان از بین رفته اند.

در سمت جنوب کافرقلعه یک بنای تاریخی دورهٔ اسلامی به نام آرام‌گاه عماته از خشت‌های خام ۲۵ در ۲۵ در ۵ سانتی‌متر با سقفی گنبدی که دارای رواق‌های بزرگ است قرار دارد که سقف آن با گذشت روزگار فرو ریخته است.

در گوشهٔ شمال‌شرقی دیوارهای کم‌پیرک تقریباً در پنج‌کیلومتری منار زادیان پارچه‌سنگ‌های چقماق به شکل بُرنده‌های کوچک به دست آمدند که به باور باستان‌شناسان‌فرانسه‌یی احتمالاً این ابزار سنگی متعلّق به دورهٔ نوسنگی یعنی حدود ۸ تا ۱۰ هزار سال پیش از میلاد اند. (۷۵، ص ۳۲)

شهرستان دولت‌آباد در مجموع یکی از مناطق بسیار مهمّ گردش‌گری بلخ است و از نگاه موجودیّت ساحه‌های فراوان باستانی خود جای‌گاه والایی برای گردش‌گری تاریخی یا میراث دارد.

ساحهٔ باستانی عسکرتپه

این ساحهٔ باستانی و محلّ سیاحتی در قلمرو شهرستان دولت‌آباد استان بلخ در پانزده‌کیلومتری باختر راه شهر حیرتان قرار دارد و پیشینهٔ تاریخی آن هنوز معلوم نیست. باستانی‌بودن این ساحه از سوی باستان‌شناسان کشور در آبان ۱۳۸۷ هجری خورشیدی/ اکتبر ۲۰۰۸ میلادی تثبیت شد. در این ساحهٔ باستانی نشانه‌هایی از ساخت‌وسازهای دفاعی و هم‌چنین پارچه‌هایی از ظرف‌های سفالی دیده شده اند و امّا تا کنون این ساحه زیر مطالعات و کاوش‌های باستان‌شناسانه قرار نگرفته است. (۷۵، ص ۴۴)

ساحهٔ باستانی جمشیدشهر یا شهر کاووس

ساحهٔ باستانی جمشیدشهر یکی از نقاط بسیار باارزش گردش‌گری استان بلخ است که هم‌زمان از جاذبه‌های طبیعی و انسانی گردش‌گری برخوردار است. این ساحه به گواهی اسطوره‌های آریایی و آثار حماسی آریانا پیشینه‌یی برابر با دوران شاهان پیش‌دادی و کیانی آریانا در بلخ یعنی حدود ۳۶۰۰ پیش از میلاد دارد و امّا باستان‌شناسان آن را از یادگارهای دوران هخامنشیان (۵۵۰ ـ ۳۳۰ پیش از میلاد) می‌دانند. این ساحهٔ باستانی در کنار راست رودخانهٔ بلخ در دامنه‌های البرزکوه در شمال و جنوب کوهِ مقابل پل پیکان‌درهٔ شهرستان شولگر استان بلخ در ۵۰ کیلومتری جنوب‌باختر شهر مزار شریف که تنگی البرز و چشمهٔ شفا



را نیز در بر می‌گیرد موقعیّت دارد و در بهار سال ۱۳۸۷ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۸ میلادی در جریان پژوهش‌ها و کاوش‌هایی که از سوی گروه مشترک باستان‌شناسان افغانستان و فرانسه انجام داده

می‌شدند کشف شده است. باستان‌شناسان در این ساحهٔ باستانی بازمانده‌های یک شهر باستانی آریانا و کهن‌ترین آتش‌کده را کشف کردند. (۷۵، صص ۵۸ ـ ۵۹)

در استوره‌های آریایی از موجودیّت چندین دژ بر فراز البرزکوه یادآوری شده است. از جمله در بندهشن، وارای جمشید یا جم‌کرد و نیز فریدون‌کرد وکاووس‌کرد را در همین جا دانسته اند. (۲۱۶، ص ۳۸۹) در شاه‌نامه از بنای جمشید یادی نرفته و تنها به کاخ‌های او اشاره شده است: (۱۴۳، ص ۲۴)

بفـــرمود پس دیـو ناپــاک را	به آب انـــدرآمیختـن خـاک را
هر آنچ از گِل آمد، چو بشناختند	سبک خشک را کالبـــد ساختند
به سنگ و به گچ دیو دیوار کرد	نخست از برش هندسی کار کرد
چو گرمابه و کـــاخ‌های بلـــند	چو ایوان که باشـد پناه از گزند

در اوستا، دینکرت و بندهشن آمده است که کاووس بر بالای البرزکوه هفت کاخ بنا کرده بود: یکی زرّین، دوتا سیمین، دوتا پولادین و دوتا از آب‌گینه. (۲۱۶، ص ۳۹۱) در شاه‌نامهٔ فردوسی در ستایش این بناها که دیوان برای کی‌کاووس در البرزکوه ساختند، چنین آمده است: (۱۴۳، ص ۳۰۵)

یکی خانه کـــرد اندر البـــرزکوه	که دیو اندر آن رنـج‌هـا شد ستوه
بفرمـــود کز سنـــگِ خـارا کَنَند	دو خانـه بَـرو هر یـکی ده کمند
بیاراست آخُر به سنـگ انـــدرون	ز پولاد میـــخ و ز خـــارا ستـون
ببستـــــند اسپـان جنـگی بـدوی	هم اشتر عماری‌کش و راه‌جـوی
دو خانه‌ی دگر ز آب‌گینه بساخت	زبرجد به هر جایش اندر نشاخت
چنان ساخت جایِ خرام و خورش	که تن یـابد از خوردنـی پرورش
دو خانـــه ز بـــهرِ سلیـــحِ نبـرد	بفـرمـود کـز نـقـرهٔ خـام کـرد
یکی کـــاخ زرّین ز بهر نشســـت	برآورد و بـالاش داده دو شســت
نبـــودی تمـــوز ایـچ پیـــدا ز دی	هوا عنبـرین بود و بارانـش مـی
به ایوانـش یـاقوت بُـرده بـه کار	ز پیـــروزه کـــرده بَـرو بر نـگار

از سده‌ها بدین سو، مردم این‌جا و خبره‌گان استان بلخ به موجودیّت شهر جمشید، نخستین شهنشاه پیش‌دادی و کاخ مشهور «وارا» که در کتاب اوستا از آن یاد شده است؛ و یا شهر کاووس که در متن‌های کهن و آثار حماسی آریایی از جمله شاه‌نامه به آن اشاره رفته است؛ در کناره‌های راست رود بلخ در نزدیکی کوه هرابرازیتی یا البرز در همین‌جا، باور داشتند. این شهر با دیواری به درازای هفت و نیم کیلومتر، بلندای بیش از ۵ متر و پهنای ۹ متر محاط بوده در بخش جنوبی آن استحکامات نظامی و در بخش شمالی آن خانه‌های نشیمن و بازارها قرار داشته اند.

آن‌گونه که دیده میشود، بخش پایینی این دیوارِ حصار شهر از سنگ آهک و گِل پُخته و بخش بالایی آن از خشت‌های خامی به اندازهٔ ۱۰ در۴۰ در ۴۰ سانتی‌متر ساخته شده و هم‌چنین در زاویه‌های حصار، برج‌های دیدبانی بلند استوانه‌یی بنا یافته اند. ساخت‌مان آتش‌کده در بخش مسکونی شهر از سنگ آهک ساخته شده و در قسمت بالایی آن جای برافروختن آتش نمایان است. به گفتهٔ باستان‌شناسان، این آتش‌کده در نوع خود در منطقه بی‌مانند است و گمان می‌رود که کهن‌ترین آتش‌کدهٔ زرتشتیان باشد. (۷۵، صص ۶۱ ـ ۶۲) این آتش‌کده دارای درازای ۲،۸۷ متر، پهنای آن ۱،۶۴ متر و بلندای ۲،۷۰ متر است. قطر آتش‌دان ۳۶ سانتی‌متر و ژرفای آن ۲۸ سانتی‌متر می‌باشد. بدنهٔ این آتش‌دان به گونهٔ منظّم تراشیده شده است. در سطح هموار این سنگ یک گودی دایره‌یی منظّم که نشانه‌های آتش و سوخته‌گی در جدارهای آن باقی‌مانده اند دیده می‌شود. (۱۶۷، ص ۱۲۰) از همین ساحه استخوان‌های جان‌وران، پارچه‌های شیشه‌یی و فلزی، پارچه‌های ظرف‌های گوناگون، یک سکّهٔ مفرغی دورهٔ اسلامی و ۴ سکهٔ فلزی زنگ‌زده، ۵ مهرهٔ سفالی و یک مهرهٔ شیشه‌یی، ۲ سر پیکان فلزّی و یک پارچهٔ کعب شیشه‌یی که روی آن به خطّ عبری عبارت «ملک‌الامرای جهان» نوشته شده نیز به دست آمده اند. در ساختن اتاق‌های جمشیدشهر یا شهر کاووس از سنگ آهک نیز کار گرفته شده است. (۱۶۷، ص ۱۲۰) نشانه‌های این شهر باستانی می‌تواند یادآور شهر جمشید، نخستین شهنشاه آریایی‌پیش‌دادی و کاخ «وارا»ی او و یا شهر کاووس (کاووس‌کرد) مربوط به کی‌کاووس، از شاهان کیانی آریانا؛ و هم‌چنان آتش‌کدهٔ زرتشت در این شهر، که به گفتهٔ باستان‌شناسان کهن‌ترین آتش‌کده در سطح منطقه است و تصویر آن به روی سکّه‌های





هخامنشیان و سکّه‌های دورهٔ کوشانی ـ ساسانی دیده می‌شود، (۱۶۷، ۱۲۰) می‌تواند یادآور آتش‌کدهٔ «برزین‌مهر» یا «آذرگشسپ» بلخ باشد. پژوهش‌ها و کاوش‌های بیش‌تر در این ساحهٔ باستانی در معرفی گوشه‌های ناشناختهٔ تاریخ بلخ، کشور و منطقه دستاوردهای باارزشی در پی خواهند داشت.

ساحهٔ باستانی شهرِ بانو

ساحهٔ باستانی شهرِ بانو در هژده‌کیلومتری شمال شهر خلم استان بلخ از یادگارهای دوران پیش‌دادیان و رواج آیین مهر در آریانا و یکی از جاذبه‌های انسانی گردش‌گری بلخ است.

این ساحهٔ باستانی از تیر تا شهریور ۱۳۰۳ هجری خورشیدی/ ژوئیه تا سپتامبر سال ۱۹۲۴ میلادی از سوی ژوزف هاکن، باستان‌شناس فرانسه‌یی، مورد پژوهش قرار گرفت و در نتیجه از آن‌جا



تندیس‌های کوچک «تیراکوتا»، یکی از ایزدان کهن آریاییان، از گِل پُخته به بلندای ۵ تا ۶ سانتی‌متر به دست آمدند و به باور ژوزف هاکن این همان ایزد «نانیا» در آیین‌های بسیار کهن در بلخ است. (۸۳، ص ۷۴) در کاوش‌های باستان‌شناسانه از این منطقه هم‌چنین تندیس‌های «اناهیتا»، سکّه‌ها، مهره‌ها، دانه‌های گران‌بها و پارچه‌های نفیس سفالی و شیشه‌یی نیز به دست آمده اند. (۴۹، ص ۳۲) شهر بانو توسّط زنی که فرمان‌روای آن بوده ساخته شده و به روایتی با شهر باستانی بلخ هم‌روزگار بوده است. (۱۲۱، ص ۵۵)

ساحۀ باستانی سیاگرد

این ساحۀ باستانی و محلّ گردش‌گری در ده‌کدۀ سیاگرد در شمال شهر مزار شریف، مرکز استان بلخ، در شهرستان نهر شاهی قرار دارد و متعلّق به دورۀ شاهان کیانی آریانا در بلخ (پیش‌تر از سال ۱۵۰۰ پیش از میلاد) است. سیاگرد که تازیان آن را سیاجرد نوشته اند و نام آن در کهن‌ترین متن‌های فارسی دری و تازی آمده است، همان شهر سیاوش‌کرد است که در داستان‌های حماسی دورۀ فرمان‌روایی کیانیان بلخی در آریانا، جای‌گاه ویژه‌یی دارد. (۷۵، ص ۶۸)

در این ساحۀ باستانی آثار تمام دوره‌های تاریخی پیش از اسلام تا اوایل دورۀ اسلامی و حتّا سده‌های دهم و یازدهم هجری قمری/ شانزدهم و هفدهم میلادی پیدا شده اند. در این ساحۀ باستانی نشانه‌هایی از موجودیّت یک شهر با قلعه‌ها و خانه‌ها دیده می‌شوند که همه از خشت خام و پخسه ساخته شده اند. احتمال می‌رود که مردم این شهر به اثر عوامل نامعلومی از آن کوچیده باشند. (۷۵، صص ۶۸ و ۲۲۶)

ساحۀ باستانی شورتپۀ خلم

این ساحۀ باستانی و محلّ گردش‌گری در هفت‌کیلومتری شمال (۴۹، ص ۴۰) و یا ده‌کیلومتری شمال‌شرق مرکز شهرستان خلم در نزدیکی‌های روستاهای نوآباد و غرب کهنه‌خلم موقعیّت دارد و



بازماندۀ دوره‌های پیش‌دادیان و کیانیان و رواج آیین مهر است. (۷۵، ص ۸۴)

این ساحه نزدیک به ۴۰۰ جریب زمین را در بر می‌گیرد و در گذشته‌ها شهری بوده آبادان و آن‌گونه که از جاهای کاوش‌شدهٔ آن برمی‌آید، بسیاری از خانه‌ها و دکان‌های آن در دو طبقه از خشت خام و بعضاً پخته ساخته شده اند. از این که این شهر باستانی در سطح بالاتری از نهر باستانی چترآباد قرار داشته است مردمِ آن از آب رودخانهٔ کنونی خلم که به وسیلهٔ کاریز از تنگی خلم به آن‌جا انتقال داده می‌شد برای آب‌یاری باغستان‌ها و کشت‌زارها و آشامیدن استفاده می‌کردند. نشانه‌هایی از این کاریز در قسمت‌های جنوبی راه شورتپه هنوز هم هویدا اند. (۴۹، ص ۴۱)

از این ساحهٔ باستانی سکّه‌ها، مهره‌ها و ظرف‌های شکستهٔ سفالی به دست آمده اند و نیز مردم از خشت‌های تاریخیِ آن را به گونهٔ غیر قانونی در ساختمان‌های امروزی خود کار می‌گیرند و امّا تا کنون پژوهش و کاوش باستان‌شناسانه در آن انجام داده نشده است. (۴۹، ص ۴۱)

ساحهٔ باستانی بهارآب

این ساحهٔ باستانی و محلّ گردش‌گری در روستای بهارآب از مضافات شهرستان مارمل در ۳۲ کیلومتری جنوب شهر مزار شریف، مرکز استان بلخ، موقعیّت دارد و بازماندهٔ دوره‌های پیش‌دادیان و کیانیان و اسپه‌ها و رواج آیین‌های مهر و مزدایسنا در آریانای کهن است. این ساحهٔ باستانی در بین خانه‌ها و باغستان‌های و کشت‌زارهای مردم محل قرار دارد و تا کنون زیر کاوش‌ها و پژوهش‌های باستان‌شناسانه قرار نگرفته است. (۷۵، ص ۸۴)

ساحهٔ باستانی باباقره

ساحهٔ باستانی و محلّ گردش‌گری باباقره، در ۲۵کیلومتری جنوب ماورای کوه شنگک شهرستان خلم استان بلخ موقعیّت دارد و در سال‌های جنگ (سال‌های ۶۰ و ۷۰ سدهٔ چهاردهم هجری خورشیدی/ ۸۰ و ۹۰ سدهٔ بیستم میلادی) آثار ارزش‌مندی از آن‌جا به دست آمده و به تاراج رفته اند. از قراین برمی‌آید که این ساحه در گذشته‌ها یکی از شهرهای بزرگ آریانا در مسیر شاه‌راه ابریشم بوده است و آب آشامیدنی آن از چشمهٔ شنگک که در حدود ۲۵ کیلومتری شمال تنگی واقع است توسطّ لوله‌های سفالی انتقال داده می‌شده است. این ساحه هنوز از سوی باستان‌شناسان زیر پژوهش قرار نگرفته است. (۴۹، صص ۴۰ ـ ۴۱)

ساحهٔ باستانی شاه‌تپه

ساحهٔ باستانی شاه‌تپه با درازای یک کیلومتر و پهنای ۳۰۰ متر و بلندای ۱۴ متر از سطح زمین در چهارکیلومتری شمال نایب‌آباد موقعیّت دارد و از روی پارچه‌های ظرف‌های سفالی‌یی که در جریان مطالعات و بررسی‌ها از این ساحه به دست آمده اند، معلوم می‌شود که متعلّق به دورهٔ باختری یا

اسپه‌ها حدود ۱۵۰۰ تا ۱۰۰۰ پیش از میلاد است. (۱۴۹، ص ۱۳) این ساحه یکی از جاذبه‌های انسانی برای گردش‌گری تاریخی یا میراث در استان بلخ است.

ساحهٔ باستانی دامنه‌های کوه مُل‌آغان

این ساحهٔ باستانی در شهرستان مارمل در جنوب شهر مزار شریف، مرکز استان بلخ، در خاور مرکز آن شهرستان موقعیّت دارد و یادگار دوره‌های پیش‌دادیان و کیانیان و اسپه‌ها و رواج آیین‌های مهر و زردشتی در آریانای بزرگ کهن است. مارمُل، جایی تاریخی است که در متن‌های کهن فارسی دری از آن یاد شده است. در آن منطقه چشمهٔ زلال و گوارایی به نام «مُل‌آغان» از دل سنگ‌های کوه بیرون می‌جهد و به جوی بزرگی سرازیر می‌شود. پژوهش‌ها و کاوش‌های باستان‌شناسانه در این ساحهٔ باستانی تا امروز انجام داده نشده اند.



در سال ۱۳۸۶ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۷ میلادی یک تن از باشنده‌گان آن محل، یک نمونهٔ نیایش‌گاه بودایی ساخته‌شده از سنگ آهک را در هنگام شخم‌زدن زمین باغ خود پیدا کرد و آن را به ادارهٔ اطلاعات و فرهنگ استان بلخ سپرد. این نمونه ساخت‌مانی است گنبدی در سه طبقه با بلندای اعظمی ۵۶ سانتی‌متر و دورادور دیواری دارد با نقش‌های حک‌شدهٔ برجستهٔ گُل و برگ و رواق‌های حک‌شده. این آثار در موزهٔ محلّی بلخ مربوط ادارهٔ اطّلاعات و فرهنگ استان بلخ نگه‌داری می‌شوند. (۷۵، صص ۸۶ ـ ۸۷)



ساحهٔ باستانی مل‌آغان هم از نگاه جاذبهٔ طبیعی و هم از نگاه جاذبهٔ انسانی برای گردش‌گری از جای‌گاه ویژه‌یی برای گردش‌گری در استان بلخ برخوردار است.

ساحهٔ باستانی آب لای یا تپهٔ بابا علی‌شیر

این ساحهٔ باستانی در دامنه‌های جنوبی کوه شادیان و در نزدیکی تنگی آن کوه در روستایی به نام آب لای از مضافات شهرستان نهر شاهی در پانزده‌کیلومتری جنوب شهر مزار شریف، مرکز استان بلخ، موقعیّت دارد و نشانه‌هایی از دوره‌های اسپه‌ها حدود ۱۵۰۰ تا ۱۰۰۰ پیش از میلاد و رواج آیین مزدایسنا در آن‌جا دیده شده و امّا تا کنون کاوش‌های علمی در آن ساحه انجام داده نشده اند. در این ساحه آرام‌گاه بابا علی‌شیر که یک بنای تاریخی‌ست قرار دارد. (۷۵، ص ۸۷) در پایان سال ۱۳۹۸ هجری خورشیدی/ آغاز ۲۰۲۰ میلادی مردم روستای آب لای بدون استیذان ادارهٔ باستان‌شناسی در این ساحهٔ باستانی تأسیسات تولید برق آفتابی را نصب کرده اند. این ساحهٔ باستانی نیز هم‌زمان از



جاذبه‌های طبیعی و انسانی گردش‌گری برخوردار است.

ساحهٔ باستانی التین‌تپه

ساحهٔ باستانی التین‌تپه در شمال شهرستان دولت‌آباد استان بلخ قرار دارد و دربرگیرندهٔ چندین تپهٔ درکنارهم می‌باشد که برای مطالعات دقیق‌تر، از سوی باستان‌شناسان به سه التینِ شمارهٔ ۱ و ۲ و ۳ نام‌گذاری شده است. این ساحهٔ باستانی متعلّق به دورهٔ اسپه‌ها حدود ۱۵۰۰ تا ۱۰۰۰ پیش از میلاد است. هم‌چنین در شمال این تپه حوض بزرگی پیدا شده که در همان دوره به عنوان آب‌انبار به کار می‌رفت و آب آن از رود آمو تأمین می‌شد. (۱۴۹، ص ۱۳) باستان‌شناسان این محل را که دارای

بخش‌های اداری و مسکونی بوده و در آن‌جا به یک حیاط و چند سرستون و حوضی با فوارهٔ آب برخورده اند بازماندهٔ شهری از دورهٔ هخامنشیان می‌دانند و گفته اند که احتمالاً قرارگاه بسوس، شاه (ساتراپ) محلّی بلخ، بوده است. شواهد روبنای سوختهٔ این ساحهٔ باستانی نشان می‌دهند که آتش‌سوزی بزرگی در آن‌جا رخ داده است و با به‌کارگیری از روش تاریخ‌یابی با کربن ۱۴ معلوم شده است که این آتش‌سوزی در سال‌های ۳۲۹ یا ۳۲۸ پیش از میلاد رخ داده است که با تاریخ گرفتاری بسوس به دست اسکندر مقدونی در نزدیکی بلخ در تابستان سال ۳۲۹ پیش از میلاد مطابقت دارد. (۶۴، ص ۴۵) پارچه‌های ظرف‌های سفالی‌یی که در جریان مطالعات و بررسی‌های باستان‌شناسان، از این ساحه به دست آمده اند دارای رنگ سرخ با تزئینات هندسی از خط‌های منکسر می‌باشند و شباهت با پارچه‌های سفالی پیداشده در ساحه‌های باستانی کتلوک‌تپه و تپهٔ دلبرجین دارند. (۱۶۷، ص ۱۲۸)

این ساحه یکی از جاذبه‌های انسانی برای گردش‌گری تاریخی و میراث در استان بلخ است.

ساحهٔ باستانی کتلوک‌تپه

این ساحهٔ باستانی و سیاحتی در شمال روستای فرّخ‌آباد شهرستان دولت‌آباد استان بلخ قرار دارد و متعلّق به دورهٔ اسپه‌ها حدود ۱۵۰۰ تا ۱۰۰۰ سال پیش از میلاد است. پیوست با آن، گورستانی واقع است که از روی پارچه‌های ظرف‌های سفالی پیداشده از آن‌جا مربوط به همان دوره‌های آریایی بلخ تثبیت شده است. پارچه‌های ظرف‌های پیداشده از این ساحهٔ باستانی شباهت زیادی با ظرف‌های سفالی تپهٔ دلبرجین در شهرستان دولت آباد استان بلخ دارند. (۱۶۷، ص ۱۶۸)

ساحهٔ باستانی نملیک‌تپه

ساحهٔ باستانی و سیاحتی نملیک‌تپه متعلّق به دورهٔ هخامنشیان (۵۵۰ ـ ۳۳۰ پیش از میلاد) است. (۱۴۹، ص ۱۳) شهر نملیک در جنوب‌شرق شهر اونپایکال به فاصلهٔ یک ساعت راه واقع بود. (۱۰۵، صص ۲۸ ـ ۲۹) ویرانه‌های شهر نملیک امروز نیز در هفت‌فرسخی بلخ موجود اند. (۱۶۷، ص ۱۵۹) به گفتهٔ بارتولد (به نقل از منبع: ۱۷۷، ص ۳۹۵) این شهر در جای سدره و دست‌جرد اوایل دورهٔ اسلامی موقعیّت داشته است.

ساحهٔ باستانی تپهٔ عیساخان

ساحهٔ باستانی و سیاحتی تپهٔ عیساخان در فاصلهٔ یک و نیم تا دو و نیم کیلومتری مرکز شهرستان دولت‌آباد استان بلخ موقعیّت دارد و احتمالاً از دورهٔ هخامنشیان (۵۵۰ ـ ۳۳۰ پیش از میلاد) است.

این ساحه برای نخستین بار از سوی هیأت اعزامی ادارهٔ اطلاعات و فرهنگ استان بلخ در آذرماه سال ۱۳۹۳ هجری خورشیدی/ دسامبر ۲۰۱۵ میلادی شناسایی شد و از دست‌برد کسانی که می‌خواستند ۶۰۰ تن خاک آن را از طریق بستن قراردادی با یکی از اداره‌ها به جای دیگری انتقال



دهند و نیز از کاوش‌های خودسرا نه‌یی که در آن انجام داده می‌شدند ممانعت صورت گرفت. (۷۵، صص ۸۸ ـ ۸۹)

ساحهٔ باستانی دلبرجین‌تپه

ساحهٔ باستانی و سیاحتی دلبرجین‌تپه در بیست‌کیلومتری شمال‌شرق شهر آقچهٔ استان جوزجان و در چهل‌کیلومتری شمال‌غرب شهر بلخ موقعیّت دارد و بازماندهٔ یکی از شهرهای کهن آریانا در دورهٔ یونانی‌باختری (۲۵۰ ـ ۱۲۸ پیش‌ازمیلاد) است که از ۲۵۰ سال پیش از میلاد تا سده‌های ۵ و ۶ میلادی (دوره‌های یفتلیان و ساسانیان) نیز پابرجا بوده است. (۱۲۲، ص ۵۰)

کاخ شاهی در مرکز شهر و به گونهٔ چهارگوشه قرار داشته است که بازمانده‌های آن در حدود ۱۵ هکتار زمین را در بر گرفته اند. دورادور شهر و کاخ را دژی مدافعه‌یی با ویژه‌گی‌های استحکامات دورهٔ کوشانی فراگرفته است. (۱۲۲، ص ۵۰) این دیوار در فاصله‌هایی معیّن، برج‌ها و موازی با خود خندق‌هایی نیز داشته است. پیرامون کاخ، خانه‌های مردم قرار داشته اند و هنگام کاوش‌های سال ۱۳۴۹ هجری خورشیدی/ ۱۹۷۰ میلادی، در این شهر چند نیایش‌گاه بودایی نیز کشف شدند و هم‌چنین از خانه‌های شهر ابزارهای گوناگونی به دست آمدند. (۱۲۲، ص ۵۱)

کاوش‌های باستان‌شناسانه در تپهٔ دلبرجین از سوی هیأتی از باستان‌شناسان افغانستان و شوروی از سال ۱۳۴۹ هجری خورشیدی/ ۱۹۷۰ میلادی آغاز یافتند و ۹ سال را در بر گرفتند. در جریان این کاوش‌ها نشانه‌هایی از تمدّن‌های سده‌های ۱ تا ۶ میلادی نمایان شدند. در نیایش‌گاه دیوسکورها[1] که باارزش‌ترین بنای این شهر بوده تصویرهای رنگی‌یی از جوانان برهنه در کنار اسپ‌های شان با ویژه‌گی‌های هنر هندی‌یونانی نقّاشی شده اند.



بر روی دیوارهای نیایش‌گاه تصویرهایی از ایزد هندوانی سیوا[2] و زنش پاراواتی[3] نقش بسته اند. به باور باستان‌شناسان، این نیایش‌گاه متعلّق به دورهٔ ایوکراتیدها در حدود سال ۱۵۰ پیش از میلاد است که در دورهٔ کوشانیان نیز بهره‌برداری می‌شده است. از این نیایش‌گاه سنگ‌نوشته‌یی به خطّ یونانی نیز به دست آمده است. (۱۲۲، ص ۵۱)

در این ویرانه‌ها نیایش‌گاه دیگری نیز کشف شد که در آن تصویر دیوزکری، ایزد دوگانهٔ یونانی، نقش بسته است. این نیایش‌گاه در سدهٔ ۱ میلادی مرمت و به نیایش‌گاه شاهی مبدّل شده است. هم‌چنین نیایش‌گاه دیگری نیز کشف شد که پرستش‌گاه ایزد آناهیتا بوده و در زمان نخستین شاه کوشانی ساخته شده است. (۱۲۲،ص ۵۱) در درآمدگاه این شهر باستانی نیایش‌گاه دیگری



۱ـ **Diosecures**

۲ـ **Siva**

۳ـ **Paravati**

که ویژهٔ لشکریان بوده با تندیس هراکلیس، قهرمان جنگ، کشف شد که از زیر کاه‌گِل دیوار آن، سکّه‌یی متعلّق به دورهٔ پادشاهی واسوادیوای یونانی به دست آمد. (۱۲۲، ص ۵۱)

تندیس‌های تاج‌داری که از ساحهٔ باستانی تپهٔ دلبرجین به دست آمده اند دارای تاج‌هایی دراز و نوک‌تیز و آراسته با سنگ‌های گران‌بها اند و این تاج‌ها از دیدگاه برخی از پژوهش‌گران همانند تاج‌هایی اند که شاهان پارتی آریانا به سر می‌گذاشتند. (۲۴۴، ص ۴۲)

یافته‌های باارزش دیگر تپهٔ دلبرجین عبارت‌اند از: زیرستون‌های سنگی‌یی که بر روی آن‌ها تصویرهای گونانی از انسان‌ها، جان‌وران و گیاهان حک شده اند؛ تندیس‌های هراکلیس، قهرمان استوره‌یی یونان؛ سکّه‌های مربوط به دوره‌های هخامنشیان و کوشانیان که بر یک روی آن‌ها تصویر شاه و بر روی دیگر تصویر ایزدان دیده می‌شوند؛ ابزار فلزّی مانند آیینه‌های مفرغی، زیورهای زنانه و مردانه مانند دست‌بند، کمربند، بازوبند، انگشتر، گوش‌واره، تیر و کمان، خنجر و ظرف‌های گِلی باآرایه‌هایی چون خم‌ها، خم‌چه‌ها، کوز ه‌ها، صراحی‌ها، قدح‌ها، تغاره‌ها، و بشقاب‌ها و غیره.



مهم‌ترین یافتهٔ هیأت باستان‌شناسان در تپهٔ دلبرجین، لوحی مرمرینی است که در آن بازماندهٔ یک کتیبهٔ زمان کنیشکای بزرگ، شهنشاه معروف آریایی، به زبان باختری (آری) نقش بسته است. (۱۲۲، ص ۵۲) این کتیبه نسبت به کتیبهٔ سرخ‌کوتل بغلان گسترده و دراز بوده و به خطّ یونانی شکسته و به زبان آری است و از این‌که تنها پارچه‌هایی از آن به دست آمده اند به استثنای برخی از واژه‌ها متن کاملی از آن خوانده نمی‌شود و برپایهٔ پژوهش‌هایی که پروفسور لیوشتزا[۱]انجام داده است این کتیبه احتمالاً متعلّق به دورهٔ ویما کدفیزس و یا شخص شاهنشاه کوشانی، کنیشکای بزرگ، باشد. (۱۱۵، صص ۱۶۹ ـ ۱۷۰) و این زبان همان زبانی است که کتیبه‌های سرخ‌کُتل بغلان و رباطک سمنگان نیز بدان نگاشته شده اند و در خودِ آن کتیبه‌ها به نام زبان آری یعنی آریایی نامیده شده و مادر زبان‌های کنونی فارسی دری و پشتو بوده است. (۷۷، ص ۹۲)

ظرف‌های سفالی پیداشده از ساحهٔ باستانی دلبرجین‌تپه، معمولاً شکل‌های گوناگون زیر را داشته اند:

---

۱ ـ Livishitza

خم‌های به‌دست‌آمده از این ساحهٔ باستانی، دارای لب راست، لب وارونه و متمایل به بیرون اند. این خم‌ها از خمیرهٔ گِل پُخته و با رنگ‌های خاکستری و سفید لعاب‌دار ساخته شده اند. کعب این ظرف‌ها پهن و محدّب است. برخی از آن‌ها دارای دو دسته و شماری دارای یک دسته اند که از گردن تا بدنهٔ آن‌ها امتداد دارد. (۱۶۷، ص ۱۶۴)

خُم‌چه‌ها از خمیرهٔ گِل رس ساخته شده اند و در بدنهٔ آن‌ها خلاهای سوراخ‌مانند دیده می‌شوند. این خم‌چه‌ها دارای لب هموار و دایره‌یی و بعضاً تاب‌خورده به بیرون، و رنگ‌های خاکستری، فولادی و متمایل به سیاه اند. برخی از این خم‌چه‌ها دسته‌یی دارند که از گردن تا بدنهٔ آن‌ها کشیده شده است. (۱۶۷، ص ۱۶۵)

کوزه‌های دلبرجین‌تپه درای لب‌های گوناگون جری‌دار، بدون جری و هموار اند. برخی از آن‌ها دارای نوله می‌باشند. دستهٔ آن‌ها از گردن تا بدنه امتداد دارد. این کوزه‌ها از خمیرهٔ گِل رس و به رنگ‌های سفید، سرخ و سیاه کم‌رنگ ساخته شده اند. (۱۶۷، ۱۶۶)

صراحی‌های دلبرجین‌تپه نیز به شکل‌های گوناگون دسته‌دار و بی‌دسته و بعضاً دودسته بوده که هر دو دسته به گونهٔ حلقه بر بالای بدنه نصب شده اند. در برخی از این صراحی‌ها نوشته‌هایی به زبان آری (آریایی) یا باختری با الف‌بای یونانی دیده می‌شوند. (۱۶۷، ص ۱۶۶) صراحی‌ها چرخ‌ساخت و دارای رنگ خاکستری و کعب هموار می‌باشند. برخی از آن‌ها دارای دهن دایره‌یی و گردن نسبتاً کوتاه و تزئینات برجسته و فرورفته در دورادور بدنه به شکل موج‌ها می‌باشند که به‌وسیلهٔ دست ساخته شده اند. (۱۶۷، ص ۱۶۶)

کوزه‌چه‌ها و خم‌چه‌های کوچک‌تر به پیمانه‌یی فراوان و به شکل‌های گوناگون دودسته و بی‌دسته از دلبرجین‌تپه به دست آمده اند که برخی از آن‌ها در قسمت پایینی لب دارای سه سوراخ به فاصلهٔ معیّن اند و گمان می‌رود که از این سوراخ‌ها برای آویختن این ظرف‌ها کار گرفته می‌شد. (۱۶۷، صص ۱۶۶ ـ ۱۶۷)

ساحهٔ باستانی تپهٔ چهل‌ستون

تپهٔ چهل‌ستون، ساحهٔ باستانی‌یی است از دورهٔ شاهان یونانی‌باختری (۲۵۰ ـ ۱۲۸ پیش از میلاد)، در شش‌کیلومتری جنوب شاه‌راه مزار شریف ـ شبرغان در خاور شهر بلخ که از شمال با شاه‌راه قدیمی مزار شریف ـ بلخ، از جنوب و خاور با کشت‌زارها و از باختر به تپهٔ زرگران محاط می‌باشد. (۲۳۸، صص ۱۲۸)

در کاوش‌هایی که باستان‌شناسان افغانستان و فرانسه: اسدالله نبی‌زاده، فرهاد احمدی، محمدشریف خواجه‌عمری، محمّدنعیم، دکتر رونالد بزنوال و دکتر فلیپ و دیگران در سال ۱۳۸۶ هجری خورشیدی/

۲۰۰۷ میلادی در این ساحهٔ باستانی انجام دادند، در پهلوی پیداشدن نشانه‌هایی از آتش‌سوزی، اثرهای تاریخی زیر از آن‌جا از دل خاک به دست آمدند:

دو ستون از سنگ آهک با ابعاد ۵۰ در ۵۰ و ۶۰ در ۲۵ سانتی‌متر و دارای نگاره‌هایی برجسته از شاخ و برگ و گُل؛ زیرستونی‌یی مکعب‌مانند از سنگ آهک به اندازهٔ ۴۰ در۴۰ در۵۰ سانتی‌متر که در



آن هنرهای حکّاکی و صیقل سنگ به کار رفته اند؛ ستون سنگی دیگری به اندازهٔ ۳۶ در ۴۰ سانتی‌متر که در یک روی آن تندیس گاوی خوابیده و در حال دیدن چیزی در روبه‌رو به گونهٔ بسیار هنرمندانه‌یی کندن‌کاری برجسته شده است ـ درازای این تندیس از آغازِ روی تا انجام دُم آن به ۳۸ سانتی‌متر و



پهنای آن از سر کوهان تا سم پای پیش روی آن به ۱۹ سانتی‌متر و درازی روی آن از نقطهٔ میان دو شاخ تا زیر زنخ به صفر اعشاریه ۱۴ سانتی‌متر می‌رسد. پشت و بخشی از شکم آن را پالانی پوشانیده و بر روی آن خطهای متقاطعی که مربعی را می‌سازند نقش بسته اند؛ سرستونی که بودا به روی آن کندن‌کاری شده است؛ سنگی با درازا و پهنای ۳۵ در ۱۵ سانتی‌متر با نوشتهٔ کندن‌کاری‌شدهٔ نُه‌حرفی و

احتمالاً به خطّ خروشتی در یک سطر؛ و به‌همین‌گونه ۵ پیالهٔ گِلی بدون لعاب و رنگ، یک کوزهٔ کوچک گِلی، شماری از ستون‌های صیقل‌یافتهٔ باآرایه و بی‌آرایهٔ دیگر، خشت‌های خام مربعی، سکّه‌های زنگ‌زده، پارچه‌های ظرف‌های سفالی و شیشه‌یی و چیزهای فلزّی. (۲۳۸، صص ۱۲۸ ـ ۱۳۰)

این ساحهٔ باستانی یکی از جاذبه‌های بسیار شگفت‌انگیز انسانی برای گردش‌گری تاریخی و میراث در استان بلخ است.

ساحهٔ باستانی تپهٔ زرگران

ساحهٔ باستانی تپهٔ زرگران در خاور شهر بلخ و در باختر ساحهٔ باستانی تپهٔ چهل‌ستون و پیوست با آن موقعیّت دارد و بازماندهٔ دوره‌های اشکانیان و یونانی‌باختری (۲۵۰ ـ ۱۲۸ پیش از میلاد) است.

پژوهش‌های باستان‌شناسانه در بلخ و از جمله در ساحهٔ باستانی تپهٔ زرگران، برای نخستین بار توسّط هیأت باستانشناسی فرانسه در افغانستان، به رهبری موسیو فوشه، در سال ۱۳۰۱ هجری خورشیدی/ ۱۹۲۲ میلادی برپایهٔ قراردادی که میان آن هیأت و وزارت امور خارجهٔ افغانستان بسته شد، آغاز گردید. این قرارداد در ۱۲ ماده و برای مدّت سی سال بسته شده بود و بر چهار موضوع تکیه داشت: راه‌یابی انطباقی بزرگ‌راه ابریشم، ارتباط هنر گندهارا با هنر بودایی، چه‌گونه‌گی گسترش هلنیسم در خاورزمین به‌ویژه در افغانستان و مطالعه و بررسی منشأ هنر گندهارا. (۱۶۷، ص ۱۷۳)



نخستین کار موسیو فوشه در افغانستان پس از عقد قرارداد، مطالعهٔ آبده‌های تاریخی با گردش روی خطّ معیّنی که از کابل تا بلخ و از سوی دیگر تا جلال‌آباد می‌رسید بود. او به . او به راه‌نمایی یادداشت‌های هیوان تسانگ، زایر چینایی، روی شاخهٔ جنوبی شاه‌راه ابریشم یا روی نیایش‌گاه تاریخی‌یی که بلخ را به تکسیلا وصل می‌کرد به یک سلسله پژوهش‌ها دست زد و در گام نخست ارزش تاریخی بلخ، بامیان، بگرام و هده را مشخّص ساخت و برای نخستین بار یک‌جا با هم‌کاران خود، موسیو گودار، موسیو هاکن و موسیو برتو، کاوش‌های علمی را در بلخ و جلال‌آباد آغاز کرد. (۱۶۷، صص ۱۷۳ ـ ۱۷۴)

به دنبال کاوش‌های موسیو فوشه و هم‌کارانش در بلخ، شلومبرزه در سال ۱۳۲۶ هجری خورشیدی/ ۱۹۴۷ میلادی به این کاوش‌ها در بلخ ادامه داد و در چهار نقطهٔ معیّن: تپهٔ زرگران، بالاحصار، دروازهٔ نوبهار و در حوالی مرکز شهر امروزی بلخ؛۶۰ چاه کند و در نتیجه معلوم شد که تپهٔ زرگران نسبت به نقاط دیگر، آثار بیش‌تری از دوره‌های پیش از اسلام به ویژه دورهٔ یونانی‌باختری را در خود دارد. (۱۶۷، صص ۱۷۳ ـ ۱۷۴)

پس از پژوهش‌های شلومبرژه، در سال ۱۳۲۶ هجری خورشیدی/ ۱۹۴۷ میلادی موسیو لوبر در پای حصار تاریخی بلخ و در سال ۱۳۳۹ هجری خورشیدی/ ۱۹۶۰ میلادی دانش‌مندان کشورهای گوناگون دیگر مانند آلمان و ژاپن به بررسی‌ها و کاوش‌ها ادامه دادند. (۱۶۷، ص ۱۷۴)

پژوهش‌ها در این ساحه و ساحه‌های باستانی دیگر بلخ، توسّط هیأت باستان‌شناسی فرانسه در افغانستان یک‌جا با باستان‌شناسان افغانستان، برپایهٔ قراردادی نو، از سال ۱۳۸۳ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۴ میلادی از سر گرفته شدند و باستان‌شناسان در گام نخست در پژوهش‌هایی که در پاییز همان سال برای دو ماه انجام دادند از این ساحهٔ باستانی ویرانه‌هایی از دوره‌های پیش از اسلام و دیوارهای یک ساخت‌مان دورهٔ اسلامی و هم‌چنین آثاری مانند پارچه‌های سفالی، سکّه‌های زنگ‌زدهٔ مسّی، پارچه‌های استخوان، پارچه‌های ظرف‌های شیشه‌یی، مهره‌های کوچک سنگی، سفالی و استخوانی و یک زیرستونی و قسمتی از یک ستون سنگی را پیدا کردند. نشانه‌های به‌دست‌آمده یک بار دیگر بر دیرینه‌گی هزاران‌سالهٔ این ساحهٔ باستانی مُهر تأیید گذاشتند. (۱۶۷، صص ۱۰۴ ـ ۱۰۵)

این هیأت باستان‌شناسی کار خود را با حفر چاه‌هایی به اندازهٔ ۵ در ۵ متر در بخش بالایی تپه آغاز کردند که در نتیجه در لایه‌های بالایی تا ژرفای ۳،۵ متر خشت‌هایی به اندازه‌های ۲۲ در ۲۲ در ۵ سانتی‌متر و ۲۳ در ۲۳ در ۵ سانتی‌متر از نوع پخته مربوط به دوره‌های اسلامی و پارچه‌های ظرف‌های سفالی دوره‌های گوناگون اسلامی از دوره‌های سامانیان، غزنویان، غوریان و تیموریان به دست آمدند. هم‌چنین در ژرفای سه‌متری تپهٔ زرگران سرستونی‌ها و زیرستونی‌های آهکی‌یی به دست آمدند که پس از مطالعهٔ همه‌جانبه معلوم شد که متعلّق به هنر یونانی‌بودایی از اواخر دورهٔ یونانی‌باختری و نیمهٔ نخست دورهٔ کوشانی و احتمالاً اواخر زمان حاکمیّت ویما تکشاه یا ویما تکتو[1]یا همان سوتر میگاس، ناجی بزرگ دین بودایی، اند. (۱۶۷، ص ۱۷۶)

این کاوش‌ها در تپهٔ زرگران و چند ساحهٔ باستانی دیگر بلخ در چندین دور دیگر در سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۹ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۰ میلادی توسّط گروه مشترک باستان‌شناسان افغانستان و فرانسه دوام یافتند. در مجموع در اثر کاوش‌هایی که این باستان‌شناسان تا سال ۱۳۸۷هجری خورشیدی/ ۲۰۰۸ میلادی انجام دادند آثار باستانی زیرین به دست آمده اند:

ـ سکّه‌های مفرغی و مسّی زنگ‌زده متعلّق به دورهٔ کوشانیان از ویما کدفیزس و ویما تکتو؛

---

۱ ـ **Vima Takto**

ـ خم‌های شکسته و پارچه‌های ظرف‌های لعابی و ساده؛
ـ سرمه‌کَش‌های استخوانی و چوبی و مُهره‌های استوانه‌یی مشبّک و گوناگون؛
ـ تندیس‌هایی از گِل پُخته که یکی از آن‌ها تندیس کودکی در آغوش بانویی است و این در واقع تندیس ایستادۀ ایزد اردکشو[1] است که کوشانیان آن را بیش‌تر در نیایش‌گاه‌های بودایی حوزۀ گندهارا و مسکوکات خود به کار می‌بردند.
ـ شماری از زیرستون‌های آهکی و بدنه‌های سنگ استوانه‌یی یا بدنۀ سرستونی‌ها و زیرستونی‌های آهکی؛
ـ سرستون‌های آهکی با تندیس‌های برجستۀ گاو خوابیده و احتمالاً گاو نندی؛
ـ تندیس‌های جان‌ورانی مانند شیر و پلنگ از گِل پُخته؛
ـ مهره‌های شش‌پهلوی سوراخ‌دار که در گردن‌بند به کار می‌رفتند. (۱۶۷، صص ۱۷۶ ـ ۱۷۷)

در سال ۱۳۸۹ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۰ میلادی به تعداد ۴۴۰ سکّه از دوره‌های گوناگون تاریخی از جمله عصر ساسانیان که بیش‌ترینه از تپۀ زرگران و تپۀ چهل‌ستون به دست آمده اند به موزۀ ملّی کشور فرستاده شدند. (۷۵، ص ۹۹)

ساحۀ باستانی تپۀ زرگران یکی از جاذبه‌های بسیار مهم و شگفت‌انگیز انسانی برای گردش‌گری تاریخی و میراث در استان بلخ است.

ساحۀ باستانی سیرک‌قلعۀ حیرتان

این ساحۀ باستانی و یکی از منابع انسانی گردش‌گری در جنوب‌غرب شهر حیرتان قرار دارد و احتمالاً متعلّق به دورۀ کوشانیان (سده‌های ۱ و ۲ میلادی) است. از این منطقه داش سفال‌پزی نیز پیدا شده است. (۱۴۹، ص ۱۴)

ساحۀ باستانی قزل‌آباد

این ساحۀ باستانی که از منابع انسانی گردش‌گری است در ده‌کیلومتری شرق شهر مزار شریف، مرکز استان بلخ، و در شمال‌غرب فرودگاه بین‌المللی مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی به گونۀ تپه‌یی در فاصلۀ میان روستای قزل‌آباد و شهرک امیری در کنار شمالی راه آن روستا قرار دارد و متعلّق به دورۀ کوشانیان (سده‌های یکم و دوم میلادی) است. (۱۴۹، ص ۱۴)

---

[1] ـ **Ardaxo**



ساحۀ باستانی تپۀ سالاران

این ساحۀ باستانی و منبع انسانی گردش‌گری انسانی در شهرک امیری در ۷کیلومتری خاور مرکز شهر مزار شریف در جنوب شاه‌راه کابل ـ بلخ موقعیّت دارد و برپایۀ حدس باستان‌شناسان کشور که آن را از نزدیک دیده اند متعلّق به سده‌های یکم و دوم میلادی (دورۀ کوشانیان) و سدۀ سوم میلادی(دورۀ ساسانیان) است.



باستانی‌بودن این محل در یکم مهر ۱۳۸۶ هجری خورشیدی/ ۲۳ سپتامبر ۲۰۰۷ میلادی از سوی هیأتی از باستان‌شناسان کشور به رهبری غلام‌حیدر کوشککی تثبیت شد و درهمان سال عبدالکریم خُرّم، وزیر اطلاعات و فرهنگ، نیز از آن دیدن کرد. از قرار معلوم این ساحۀ باستانی، یک نیایش‌گاه بوده و امّا تا کنون از سوی باستان‌شناسان زیر پژوهش و کاوش قرار نگرفته است. (۷۵، صص ۱۰۳ ـ ۱۰۴)

ساحۀ باستانی تپۀ تاجیکان

ساحۀ باستانی تپۀ تاجیکان با مساحت ۵۰۰ مترمربع در ۱۸کیلومتری خاور شهر مزار شریف، مرکز استان بلخ، در نزدیکی دوراه شهر حیرتان در شمال شاه‌راه بلخ ـ کابل قرار دارد و متعلّق به دورۀ

کوشانیان (سده‌های یکم و دوم میلادی) و دورهٔ ساسانیان (سدهٔ سوم میلادی) است. در این ساحهٔ باستانی نشانه‌هایی از اتاق‌هایی با سقف‌های مستطیلی گنبدی از خشت خام و گِل و نگاره‌هایی از گُل‌های نیلوفر دیده شده اند و گمان می‌رود که بقایای نیایش‌گاه و یا کاروان‌سرایی باشد. قاچاق‌بران آثار باستانی از این ساحه یک زیرستون بزرگ سنگی با آرایه‌هایی برجسته از گُل و گیاه را پیدا کرده بودند و امّا با خود برده نتوانستند. باستانی‌بودن این میدان از سوی باستان‌شناسان کشور در اردیبهشت سال ۱۳۸۵ هجری خورشیدی/ آوریل ۲۰۰۶ میلادی تأیید شد و دکتر سیّد مخدوم رهین، وزیر اطّلاعات و فرهنگ کشور، نیز از آن دیدن کرد و امّا پژوهش و کاوش علمی‌یی در آن‌جا انجام داده نشده است. (۷۵، ص ۱۰۴)

در سال‌های ۷۰ سدهٔ چهاردهم هجری خورشیدی/ ۹۰ سدهٔ بیستم میلادی در جریان جنگ‌های داخلی کشور تاجیکستان در حومهٔ این ساحهٔ باستانی اردوگاه پناهنده‌گان آن کشور برپا شده بود که امروز گورهایی با کتیبه‌هایی به خطّ سیریلیک از آن دوره به جا مانده اند.

این ساحهٔ باستانی که یک جاذبهٔ انسانی گردش‌گری به‌ویژه برای گردش‌گری تاریخی است، با توجه به این که پیرامون آن پناه‌جویان کشور تاجیکستان می‌زیستند می‌تواند به عنوان یکی از آماج‌های گردش‌گری مصیبت نیز مطرح باشد.

ساحهٔ باستانی کافرقلعهٔ چهارکنت

این ساحهٔ باستانی و گردش‌گری در دوکیلومتری جنوب مرکز شهرستان چهارکنت استان بلخ قراردارد و متعلّق به دورهٔ کوشانیان (سده‌های یکم و دوم میلادی) و سدهٔ سوم میلادی (دورهٔ ساسانیان) است. غلام‌حیدر کوشککی و باستان‌شناسان هم‌راهش در مهر ۱۳۸۷ هجری خورشیدی/ سپتامبر ۲۰۰۸ میلادی در آن جا دو مغارهٔ سنگی از دورهٔ نوسنگی را نیز تثبیت کرده اند و پارچه‌های ظرف‌هایی از دورهٔ رواج آیین زردشتی نیز در گوشه و کنار آن پیدا می‌شوند.

در سال ۱۳۸۹ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۰ میلادی۲۳ قلم از آثار تاریخی از دوره‌های کوشانی و اسلامی از ده‌کدهٔ یکه‌تال شهرستان چهارکنت به دست آمدند که فهرست آن‌ها توسّط غلام‌حیدر کوشککی آماده شد. این آثار دربرگیرندهٔ کوزه‌چه‌های سفالی لعابی سرخ‌رنگ دودسته‌یی و یک‌دسته‌یی وصراحی‌ها و ظرف‌های کوچک دیگر سفالی لعاب‌دار به رنگ‌های سرخ و زرد و به اندازه‌های گوناگون اند که در موزهٔ محلّی بلخ در ادارهٔ اطّلاعات و فرهنگ استان بلخ نگه‌داری می‌شوند. (۷۵، ص ۱۰۵)

ساحهٔ باستانی کافرقلعهٔ چمتال

این ساحهٔ باستانی و گردش‌گری متعلّق به دورهٔ کوشانیان (سده‌های یکم و دوم میلادی) و سدهٔ سوم میلادی(دورهٔ ساسانیان) است و در کنار شاه‌راه مزار شریف ـ شولگر به فاصلهٔ یک‌کیلومتری

جنوب پل امام بکری در مضافات شهرستان چمتال قرار دارد. در این جا نشانه‌های چند دیوار از اتاق‌های فروریختهٔ پخسه‌یی نمایان اند. (۷۵، صص ۱۰۵ ـ ۱۰۶)

ساحهٔ باستانی بازارک

این ساحهٔ باستانی و گردش‌گری متعلّق به دورهٔ کوشانیان (سده‌های یکم و دوم میلادی) و سدهٔ سوم میلادی (دورهٔ ساسانیان) است و اکنون در میان کشت‌زارهایی به همین نام در بیست ـ سی‌کیلومتری خاور مرکز شهرستان مارمل استان بلخ قرار گرفته و ظاهراً شهر و بازاری بوده است. (۷۵، ص ۱۰۶)



ساحهٔ باستانی قلعهٔ بربر دولت‌آباد

ساحهٔ باستانی و گردش‌گری قلعهٔ بربر در سه‌کیلومتری باختر مرکز شهرستان دولت‌آباد استان بلخ در ۳۶ درجه و ۵۹ دقیقه و ۵۹،۹ ثانیهٔ عرض‌البلد شمالی و در ۶۶ درجه و ۴۶ دقیقه و ۱۴،۳ ثانیهٔ طول‌البلد شرقی موقعیّت دارد.

در این ساحهٔ باستانی ویرانه‌های ساخت‌مان‌های گنبدی‌یی به چشم می‌خورند که خشت‌هایی به اندازهٔ ۳۹ در ۲۰ در ۱۰ سانتی‌متر در آن‌ها به کار رفته اند. از قراین برمی‌آید که این قلعه باید از ساخته‌های دورهٔ یفتلیان (از اوایل سدهٔ ۵ تا نیمهٔ دوم سدهٔ ۶ میلادی) باشد و امّا لایهٔ بالایی این ساحهٔ باستانی از دیدگاه باستان‌شناسان احتمالاً متعلّق به دورهٔ اسلامی است. به هر صورت، پیشینهٔ تاریخی آن به گونهٔ دقیق معلوم نیست. (۲۴۵، ص ۷۹ ـ ۸۰)



این قلعه اکنون به تلّی از خاک مبدّل شده است، امّا ویرانه‌های حصار با برج‌ها و تیرکش‌های هنوز هم نمایان اند.

ساحهٔ باستانی قمسک‌تپه

این ساحهٔ باستانی و گردش‌گری در چهارکیلومتری شمال مرکز شهرستان دولت‌آباد استان بلخ موقعیّت دارد و دربرگیرندهٔ سه تپه است که از سوی باستان‌شناسان برای مطالعات دقیق‌تر به شماره‌های ۱ و ۲ و ۳ دسته‌بندی شده است. این ساحهٔ باستانی متعلّق به دوره‌های کوشانی تا آغاز دورهٔ اسلامی (سده‌های ۱ تا ۶ میلا دی) است. (۱۴۹، صص ۱۴)

ساحهٔ باستانی تپهٔ غندان

این ساحهٔ باستانی و گردش‌گری در فاصلهٔ میان ده‌کدهٔ پلاس‌پوش و ده‌کدهٔ غندان شهرستان بلخ در دوکیلومتری شمال شاه‌راه قدیمی مزار شریف ـ بلخ قرار دارد و باری در سال ۱۳۸۷ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۸ میلادی از سوی غلام‌حیدر کوشککی بررسی شده، امّا پیشینهٔ آن معلوم نیست. (۷۵، ص ۱۰۸)

ساحهٔ باستانی ابدالگان

این ساحهٔ باستانی و گردش‌گری در جنوب شهرستان زاری استان بلخ در یک منطقهٔ کوهستانی موقعیّت دارد و متعلّق به دورهٔ یفتلی‌ها و ساسانی‌ها یعنی سده‌های ۵ تا ۷ میلادی است. هیأت‌هایی از باستان‌شناسان کشور، درسال‌های ۸۰ سدهٔ چهاردهم هجری خورشیدی/ دههٔ یکم سدهٔ بیست و یکم میلادی از این ساحه دیدن کرده اند، امّا تا کنون آن را مورد مطالعه و پژوهش و کاوش قرار نداده اند. (۷۵، ص ۱۰۸)

ساحهٔ باستانی گاز دختر پادشاه

این ساحهٔ باستانی و سیاحتی در هشت‌کیلومتری مرکز شهرستان کشن‌ده استان بلخ در میان یک دره قرار دارد. در آن‌جا تخت سنگی‌یی موجود است که برپایهٔ یک افسانهٔ مردم محل، در روزگاران پارین شاه‌دختی در آن‌جا انجام‌های ریسمان گاز خود را به قلّه‌های کوه‌های دو سوی دره می‌آویخت و گاز می‌خورد. از این ساحهٔ باستانی نیز باستان‌شناسان کشور دیدن کرده اند، امّا تا کنون آن را زیر مطالعه، پژوهش و کاوش قرار نداده اند. (۷۵، صص ۱۰۸ ـ ۱۰۹)



ساحهٔ باستانی سنگ‌چال بابوجان (ویرانه‌های نوشاد)

این ساحهٔ باستانی در جریان خبرگیری کارکنان بخش مدیریّت حفظ میراث‌های فرهنگی ادارهٔ اطّلاعات و فرهنگ استان بلخ در سال ۱۳۹۶ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۷ میلادی بازشناسایی شد و سپس زیر مطالعهٔ هیأتی از باستان‌شناسان افغانستان به ره‌بری نورآغا نوری، رئیس ادارهٔ باستان‌شناسی، و عضویّت عبدالوحید رحیمی، عضو فنّی آن اداره، قرار گرفت. این ساحهٔ باستانی در حدود یک‌ونیم کیلومتری جنوب مسجد نه‌گُنبد در زون ۴۲ شمال در میان ۰۳۱۰۲۱۹ عرض‌البلد شرقی و ۴۰۶۴۶۴ طول‌البلد شمالی در بلندای ۳۵۵ متر از سطح دریا در زمین زراعتی مردم محل قرار دارد و از طرف غرب به راه روستای اُف‌ملک و از سوی شرق به راه روستای کوشکک متّصل می‌باشد. این ساحه در اثر جغل‌برداری مالک آن به شکل گودالی درآمده است و در ژرفای یک‌متری جنوب گودال دیوارهایی ساخته‌شده از آجرهای به اندازهٔ ۲۴ در ۲۴ در ۴ سانتی‌متر نمایان شده اند و هم‌چنین پارچه‌های ظرف‌های سفالی لعاب‌دار از آغاز دورهٔ اسلامی در این ساحه دیده می‌شوند. برای پیش‌گیری از ویران‌شدن بیش‌تر این ساحه، روی دیوارهای نمایان‌شده دوباره با خاک پوشانده شد و قرار براین شد تا برای شناخت هرچه بیش‌تر آن ساحه در آینده در آن ساحه کاوش‌های باستان‌شناختی انجام داده شوند. از قرار معلوم این ساحهٔ باستانی، محلّ معروف تاریخی نوشاد بلخ است که در متن‌های کهن تاریخی و ادبی از آن به فراوانی یاد شده است.



به گونهٔ نمونه بیت‌هایی از فرّخی سیستانی، شاعر سدهٔ پنجم هجری قمری، را که در ستایش سلطان محمود و برخی از اراکین دیگر دولت غزنوی سروده شده اند می‌آوریم:

هـزار بـت‌کـده کـنده قـوی‌تر از هرمان   دویست شهر تهی کرده خوش‌تر از نوشاد

(۱۴۰، ص ۳۴)

خلق را قبـله گشـت خـانـهٔ تو   هم‌چو زیـن پیش خانـهٔ نوشاد

(۱۴۰، ص ۴۱)

تا به وقت خزان چو دشت شود   بـاغ‌هـای چو بت‌کده‌ی نوشاد

(۱۴۰، ص ۴۳)

دور کردی مرا ز خدمت خویش　　چون شــمن را ز لـعبت نوشاد

(۱۴۰، ص ۴۴)

تو تن آسای به شادی و ز ترکان بـدیع　　کاخ تو هم‌چو بهشت است و بهارِ نوشاد

(۱۴۰، ص ۴۶)

مرحبـا ای بـلخ بامـی هم‌رهِ باد بهار　　از درِ نـوشـاد رفـتـی یـا ز بـاغ نوبـهار

ای خوشا آن نوبهار خرّم و نوشاد بلخ　　خاصه اکنون کز درِ بلخ اندرون آمد بهار...

(۱۴۰، ص ۱۰۷)

ساحهٔ باستانی تپهٔ امام‌صاحب

ساحهٔ باستانی تپهٔ امام‌صاحب در شهرستان دولت‌آباد استان بلخ قرار دارد و متعلّق به دورهٔ غزنویان یعنی سدهٔ ۵ هجری قمری/ ۱۱ میلادی است. این ساحهٔ باستانی تا کنون مورد مطالعه، پژوهش و کاوش قرار نگرفته است. (۷۵، ص ۱۶۶)

ساحه‌های باستانی دیگر بلخ

افزون از ساحه‌های باستانی‌یی که در مدخل‌های جداگانه معرفی شدند، در استان بلخ در شهرستان چهاربولک، تپه‌یی مدوّر و بزرگ، تپهٔ غوره‌چی، کهنه‌چهاربولک، قرش‌تپه، برلک‌تپه و چله‌مزار، روستای شیخ تاش‌تیمور، جیره‌تپه، سمندتپه، آق‌تپه، تپهٔ لبک، تپهٔ رحمت‌آباد، تپهٔ رقیت و تپهٔ خواجه غیب؛ در شهرستان دولت‌آباد، جم‌جم‌قلعه با فراخای ۲۰۰ جریب زمین در سه‌کیلومتری غرب مرکز شهرستان و هم‌چنین در شهرستان‌های چهاربولک و دولت‌آباد، تپهٔ چوچک، تپهٔ بغلوک، تپهٔ کوکه، تپهٔ خواجه روشنایی، تپهٔ لیچاریغ، کهنه‌قلعه، اسکوندتپه و تپهٔ اسلام و در شهرستان نهر شاهی تپهٔ دروازهٔ خاوری پیشین شهر مزار شریف در کنارهٔ شمالی شاه‌راه، ساحه‌های باستانی دیگری اند که هنوز به گونهٔ دقیق مورد مطالعه قرار نگرفته اند. (۷۵، ص ۴۴)

ساحه‌های باستانی مطالعه‌ناشده و احتمالاً کشف‌ناشدهٔ دیگری نیز در استان بلخ وجود دارند که بعد از روشن‌شدن آن‌هادر اثر مطالعات، کاوش‌ها و پژوهش‌های باستان‌شناسانه، در آینده به عنوان محل‌های سیاحتی این استان مطرح خواهند شد.

بناهای تاریخی بلخ

آرام‌گاه اسفیان (اثفیان)

آرام‌گاه اسپیان یا اسفیان که به گونهٔ اصفهان نیز تلفّظ می‌شود، در ۱۰ ـ ۱۲ کیلومتری شمال شهر مزار شریف در ده‌کده‌یی به همین نام در نزدیکی ده‌کدهٔ تاریخی خیرآباد از توابع شهرستان نهر شاهی استان بلخ موقعیّت دارد و زیارت‌گاه خاص و عام و یکی از جاذبه‌های گردش‌گری زیارتی است. ساخت‌مان این آرام‌گاه متشکّل از یک گنبد بلند مخروطی‌شکل پنج‌حلقه‌یی از خشت خام و حجره‌هایی گنبدی‌یی برای اقامت متولّی و آسایش زایران بوده و پیرامون آن را باغچه‌یی پُر از درختان توت، چهارمغز و چنار فرا گرفته است. در مدخل این بنا، برنده‌یی نوساخت با چهار ستون مستطیل‌مکعبی و سقفی چوب‌پوش و در یک گوشهٔ این برنده، اتاق کوچک گنبدی نوساختی دیده می‌شود که از نگاه ساخت‌مان با بنای اصلی هم‌خوانی‌یی ندارند. تاریخ ساختن گنبد اصلی آرام‌گاه به گونهٔ دقیق معلوم نیست. (۷۵، ص ۶۶)

برپایهٔ پژوهشی که فیّاض مهرآیین، یک تن از دانش‌مندان معاصر کشور، انجام داده است، در این‌جا آتبین، یک تن از قدّسین آریایی، مدفون است. به گفتهٔ او آتبین (اسفیان، اثفیان و اوسپیان) همان آثویه یا آثفیان اوستایی است که در متن‌های نو به گونهٔ آتبین ضبط شده و به شکل آبتین هم آمده است. آتبین پدر فریدون، شهنشاه پیش‌دادی آریانا در بلخ، است. مهرآیین با استناد بر برهان قاطع که آتبین را به معنای نام پدر فریدون و



نیز نفس کامل و نیکوکار و صاحب گفتار و کردار نیک و اسعدالسّعدا (نیک‌ترین نیکان) آورده است، می‌نویسد: (۲۵۰، صص ۱۲ ـ ۱۳) « چون آتبین (اثفیان، اسفیان) مردی نیک و مقدّس بوده نام وی از حوزهٔ اساطیر، تاریخ و تئولوژی (الاهیات) کهن وارد عرفان اسلامی نیز گردیده است.... چون آثویه، آثفیان، اسفیان (آتبین) دارای چنان شخصیت قدسی و چنین مفهوم سعد و «اسعدالسّعدا» بوده تردیدی نیست که آرام‌گاهش در سرزمین کهن‌سال بلخ، آن‌هم در نزدیکی روستای کهن خیرآباد (هیرآباد، هورآباد، خورآباد ـ پرستش‌گاه و جای مقدّس مهریان و مزدایسنان یا یکتاپرستان قدیم) این همه مورد اعتنا و احترام بوده است.»

آرام‌گاه کاوهٔ آهن‌گر

آرام‌گاه کاوهٔ آهن‌گر در شهرستان کشن‌ده استان بلخ در مضافات روستای کشن‌دهِ بالا بر فراز کوهی دشوارگذار موقعیّت دارد و فاصلهٔ آن از جادهٔ عمومی با ماشین تا دامنهٔ کوه نیم ساعت و با پای پیاده تا آرام‌گاه بر فراز کوه نیم ساعت و در مجموع از جاده تا آرام‌گاه یک ساعت را در بر می‌گیرد.

این گور به درازای ۴۰ متر و پهنای ۴ تا ۵ متر از گِل ساخته شده است و کدام ساخت‌مان و پوششی ندارد. در نزدیکی‌های آرام‌گاه در یک جر غاری دست‌نارسی در کوه واقع است که بدون نردبان درازی نمی‌توان به آن راه یافت. مردم محل بدین باور اند که در گذشته‌ها هرگاه در آن غار گوش می‌گرفتند آواز ضربت چکش یا پتک آهن‌گری و شیههٔ اسپ را می‌شنیدند.

در هر حال، این گور که بدون کدام ساخت‌مان و پوشش است و کدام کتیبه و سنگ‌نوشته و لوحی هم ندارد، یکی از جاذبه‌های گردش‌گری زیارتی استان بلخ است و همه‌ساله آهن‌گران از گوشه و کنار کشور در یک روز به پای این آرام‌گاه گِرد هم می‌آیند و به تلاوت قرآن کریم و انجام‌دادن نذر و خیرات و نیایش می‌پردازند و بدین باوراند که این گور متعلّق به حضرت داؤود پیامبر «ع» است. (۷۵، ۶۷) و امّا ابوالاسفار بلخی در کتاب مزارات شهر بلخ این آرام‌گاه را متعلّق به حضرت داؤود «ع» نمی‌داند. (۱۰، ص ۹۳)

کاوهٔ آهن‌گر، از پهلوانان حماسی آریاناست که در برابر بیدادگری‌های ضحّاک مردم را به دَور خود فراخواند و پیش‌بند چرمی آهن‌گری خود را ـ که همان درفش کاوه یا کاویانی است ـ بر سرِ نیزه کرد و برافراشت و به هواخواهی فریدون، از تخمهٔ جمشید، قیام بزرگی را راه‌اندازی کرد. (۱۴۳، صص ۸۳ ـ ۸۴) این قیام، به پیروزی کاوه و فریدون و به‌بندکشیده‌شدن ضحّاک انجامید. (۱۴۳، ص ۵۳)

آتش‌کدهٔ نوبهار

آتش‌کدهٔ نوبهار، کهن‌ترین آبدهٔ تاریخی در بلخ و از نیاش‌گاه‌های معروف مهریان و زرتشتیان است و پیشینهٔ آن به گواهی استوره‌های آریایی و آثار حماسی ملّی آریاییان دست کم به دوران کیانیان و اسپه‌ها می‌رسد و از زمان لهراسپ و گشتاسپ بلخی و پیش از پیدایش زردشت در حدود ۱۵۰۰ پیش از میلاد تا فتح بلخ به‌وسیلهٔ عرب‌ها و آمدن اسلام به این منطقه در سدهٔ یکم هجری قمری/ هفتم میلادی هم‌چنان آباد بوده است. این بنا از خشت خام و پخسه ساخته شده و برپایهٔ سرچشمه‌های تاریخی حدود هزاران سال پیش از امروز آتش فروزان آن از آن سوی رود آمو دیده می‌شد. این آتش‌کده پیش از پیدایی آیین زردشت پرستش‌گاه مهریان و سپس معبد مانویان و در نزدیکی‌های پیدایش دین اسلام بخشی از آن، نیایش‌گاه بوداییان نیز بوده است. مؤرّخان به اختلاف روایت‌ها منوچهر، شهنشاه پیش‌دادی بلخ، خاندان برمکی و کنیشکای بزرگ را بنیادگذار نوبهار گفته اند و گمان می‌رود که با توجّه به پیشینهٔ این نیایش‌گاه هر کدام از آنان در روزگار خود به ترتیب در دوره‌های رواج

آیین‌های مهر، مزدایسنا و بودایی به ساخت‌وساز در این نیایش‌گاه پرداخته باشند. (۷۵، صص ۶۸ ـ ۶۹) نخستین کسی که در زمان گشتاسپ به سمّت موبد آتش‌کدهٔ نوبهار گماشته شد و پسان‌ها به پاداش خدمت‌های شایستهٔ خود به مقام موبد موبدان سراسر آریانا بلند برده شد و عنوان دستور بزرگ به او داده شد، جاماسپ حکیم، داماد زردشت وسرسلسلهٔ دودمان برمکیان بلخ، بود. (۱۵۳، ص ۵۰) صاحب فرهنگ برهان قاطع، نوبهار را از ساخته‌های برمکیان می‌داند و می‌گوید که دیوارها و سقف آن را با دیبای رنگین می‌آراستند. مؤرخ یونانی، الکساندر پلی هیستور، در حدود سال‌های ۶۰ ـ ۷۰ پیش از میلاد و هیوان تسانگ، زایر چینایی، در سال ۸ هجری قمری/ ۶۳۰ میلادی از این نیاش‌گاه دیدن کرده اند. هیوان تسانگ نوشته است که در نوبهار تندیسی از بودا آراسته به گوهرهای گران‌بها در اتاقی



که با مواد کم‌یاب و گران‌مایه آذین یافته است و در دالان جنوبی این نیایش‌گاه ابزار متعلّق به بودا مانند لگن، دندان و جاروب مرصّع با گوهرهایی گران‌سنگ نگه‌داری می‌شدند و بخش شمالی آن به بلندای ۲۰۰ فت با کاشی‌های الماسی و سنگ‌های گران‌بها آذین یافته بود. (به نقل از منابع: ۶۲، ص ۷۱۶؛ ۱۵۶، ص ۳۵؛ ۲۲۰، صص ۴۳۴ ـ ۴۳۵)

به گفتهٔ هیوان تسانگ (به نقل از منبع: ۲۳، ص ۶۶۹) زایران از هندوستان، چین، کابلستان، سند و زابلستان و فرارودان به نوبهار می‌آمدند.

به گفتهٔ بارتولد، (به نقل از منبع: ۱۱۰، ص ۳۵) جغرافیانویسان تازی می‌نویسند که این نیایش‌گاه در ربض شهر بلخ موقعیّت داشت و رود بلخاب از جنب دروازهٔ نوبهار می‌گذشت. بارتولد برپایهٔ

گزارش‌های چینایی می‌گوید که در این نیایش‌گاه پیکرهای چند تن از مقدّسان بودایی به خاک سپرده شده بودند. در شمال آن مدفنی با بلندای ۳۰۰ فت ساخته بودند و در جنوب آن، نیایش‌گاه قدیمی دیگری بود.

از این نیایش‌گاه در آثار سانسکریت، پهلوی، فارسی و تازی یاد شده است.

مؤلف حدودالعالم من المشرق الی المغرب می‌نویسد که «بلخ شهری بزرگ است و خرّم و مستقر خسروان بوده است و اندر وی بناهای خسروان است با نقش‌ها و کارکردها[ی] عجب و ویران‌گشته و آن را نوبهار خوانند.» (۴۴، ص ۳۹۱)

یاقوت حموی (به نقل از منبع: ۱، ص ۱۲۳) این نیایش‌گاه را آتش‌کده‌یی می‌داند که برمکیان متولّی آن بوده اند.

در متون کهن نظم فارسی دری به وضاحت هم به مهرابه‌بودن و هم به آتش‌کده‌بودن نوبهار و هم‌چنین تلویحاً به بت‌خانه بودن آن اشاره شده است. از جمله دقیقی بلخی در حدود یک‌هزار سال پیش از امروز یادآور می‌شود که پیش از ظهور زردشت، لهراسپ، شاهنشاه آریایی بلخ، هنگامی که از تاج و تخت دست می‌کَشد و پسر خود، گشتاسپ، را به جای خود می‌نشانَد، به گوشه‌گیری و نیایش در نوبهار بلخ می‌پردازد و این تأییدی است بر مهرابه‌بودن این نیایش‌گاه در آن روزگار: (۱۴۳، صص ۸۸۹ ـ ۸۹۰)

چو گشتاسپ را داد لهراسپ تخت — فرود آمد از تخت و بربست رخت

بـه بـلخ گـزین شد، برآن نوبهار — کـه یـزدان‌پـرستان بـدان روزگار

مـر آن جـای را داشـتندی چنان — کـه مـر مکّه را تازیان این زمان

بـبسـت آن درِ آفـریـن‌خـانـه را — نـماند انـدرو خویش و بیگانـه را

بپوشیـد جامه‌ی پـرستش پـلاس — خِـرَد را چـنان کـرد باید سپـاس

بـیفگند یـاره، فـروهـشت مـوی — سـوی روشـن دادگـر کـرد روی

همی‌بود سی سال پیشش به پای — بریـن سـان پـرستید بـاید خدای

نـیایـش هـمی‌کـرد خـورشید را — چنـان بـوده بُـد راه جـمـشیـد را

و نظامی گنجه‌یی (۵۴۰ ـ ۶۱۴ هجری قمری/ ۱۱۴۵ ـ ۱۲۱۷ میلادی) در بخش شرف‌نامهٔ خمسهٔ خود، در ذکر پیش‌رَوی‌های اسکندر به شهرهای خراسان، از آمدن او به بلخ و خاموش‌ساختن آتش زردشت در آن شهر و هم‌چنان از ویران‌ساختن و غارت‌کردن بهار یا نیایش‌گاهی در بلخ توسّط او به نام «آذرگشسپ» که تندیس‌ها و نگاره‌ها و گنجی فراوان داشت چنین می‌سراید: (۲۰۰، ص ۷۹۱)

بـه بـلخ آمـد و آتــش زردهُشت — به توفان شمشیر چون آب کُشت

بـهـــاری دل‌افـروز در بـلخ بـود — کـزو تـازه‌گـل را دهـن تلخ بود

پـری‌پـیکـرانـی درو چـون نـگار — صنـم‌خـانه‌هـایی چـو خرّم بهار

درو بیش از انــدازه دیــنار و گــنج　　　نهاده به هر گوشه‌یی دست‌رنــج
زده موبدش نعل زرّین بــر اســپ　　　شده نــام آن خانـــه آذرگـشسپ

نوبهار بلخ پس از سال ۴۰ هجری قمری/ ۶۶۰ میلادی از سوی قیس بن هیثم استان‌دار خراسان ویران شد تا این که در حدود سال ۱۰۷ هجری قمری/ ۷۲۵ میلادی اسد بن عبدالله امیر خراسان شد و به آبادانی بلخ کوشید و ابوخالد بن برمک، یکی از بزرگان خراسان و رئیس متولّیان نوبهار را به بازسازی بلخ گماشت. (۲۲۰، ص ۴۳۶)

آتش‌کدهٔ نوبهار تا یک سده پس از پیدایش اسلام هم پابرجا بود و در آن هنگام یک قبّه به بلندای بیش‌تر از صد گز داشت که توسّط پارچهٔ حریر پوشانیده می‌شد و پرچم‌های آن در دوازده‌فرسخی در ترمذ دیده می‌شدند. بر فراز دیوارهای این نیایش‌گاه نیزه‌هایی نصب کرده و پارچه‌های پرنیانی سبز به درازای صد ذراع بر آن‌ها آویخته بودند که وزش باد آن پارچه‌ها را به هر سو می‌کشانید و گویند که روزی باد یکی از این پارچه‌ها را بربود و بینداخت و در پنجاه‌فرسخی و به قولی بیش‌تر آن را گرفتند و این نشان ارتفاع بنا و استواری آن است. (۱۰۳، ص ۱۲)

این نیایش‌گاه از درون با نگاره‌هایی بسیار زیبا آراسته بود و در دیوارهای آن سنگ‌هایی گران‌بها به کار رفته بودند و پرده‌های زربفت در آن‌ها آویخته بودند و صحن آن را با گُل‌های رنگارنگ آذین بسته بودند. (۱۲۱، ص ۴۲) به گفتهٔ مسعودی در مروّج‌الذهب (به نقل از منبع: ۱۰۳، ص ۱۳) بر درِ این بنا به فارسی نوشته‌یی بوده است. پیرامون این نیایش‌گاه، ۳۶۰ حجره برای اقامت و درس‌خواندن راهبان ساخته بودند. (۱۲۱، ص ۴۱)

از این بنای تاریخی امروز دو تلی از خاک با نشانه‌هایی از خشت‌کاری‌ها به نام‌های «تخت



رستم» و «توپ رستم» در روستایی به نام «موی رسول» در جنوب شهر کنونی بلخ در کنار جنوبی شاه‌راه مزار شریف ـ شبرغان به‌جا مانده اند. از جمله «توپ رستم» بنایی دایره‌یی است به قطر ۱۵۰

فت و درازای ۵ فت که بخش بالایی آن از خشت پُخته ساخته شده است. کاوش‌هایی که موسیو فوشه در این جا انجام داده است بیان‌گر آن اند که این خاک‌توده‌ها بازمانده‌های نیایش‌گاه نوبهار می‌باشند. بر بنیاد این کاوش‌ها، این بنا دارای سه طبقه بوده که به شکل مربع یکی روی دیگری قرار گرفته بودند و در اطراف ضلع‌های هر سه طبقه ستون‌ها و از چهار طرف راه‌زینه‌های بزرگی قرار داشتند و بر روی طبقهٔ سوم گنبد بزرگ نیایش‌گاه ساخته شده بود. (۱۲۱، ص ۴۲؛ ۱۲۲، صص ۲۸۰ ـ ۲۸۱) نام نوبهار هنوز هم در بلخ زنده است و دروازهٔ جنوبی شهر بلخ در روبه‌روی این آتش‌کده و هم‌چنین گورستانی در بیرون از دیوارهای جنوبی حصار تاریخی بلخ تا امروز به نام «نوبهار» یاد می‌شوند.

این بنای تاریخی در سروده‌های شاعران معاصر بلخ نیز بازتاب دارد:

نورمحمّد نورنیا، شاعر معاصر بلخ، می‌گوید: (۲۰۸، ص ۶۷)

دل شق شده است از سر انگشتت   سرخ افتاده‌ست در میان مشتت

آتش زده اند «نوبهار» دل را   چشمان سیاه معبد زردشتت

یکه‌گنبد یا آتش‌کدهٔ وهران

یکه‌گنبد یا آتش‌کدهٔ وهران احتمالاً از ساخته‌های دورهٔ اسپه‌ها (۱۵۰۰ ـ ۱۰۰۰ پیش‌ازمیلاد) است و در نزدیکی شمال روستای مؤمن‌آباد شهرستان دولت‌آباد استان بلخ موقعیّت دارد. این بنای باستانی از



خشت خام و گِل در دو طبقه ساخته شده است؛ اندازهٔ خشت‌های طبقهٔ یکم ۳۷ در ۳۷ در ۱۱ سانتی‌متر و اندازهٔ خشت‌های طبقهٔ دوم ۳۳ در ۳۳ در ۱۱ سانتی‌متر است. از قرار معلوم در آغاز، طبقهٔ یکم آن ساخته شده و طبقهٔ دوم با گذشت زمان بر فراز طبقهٔ یکم ساخته شده است. امروز در ۳۰

کیلومتری شمال ویرانه‌های بلخ، بقایای این گنبد به بلندای در حدود ۱۸ متر موجود است. (۷۵، صص ۷۳ ـ ۷۴) احتمال می‌دهند که این گنبد بازماندهٔ آتش‌کدهٔ وهران باشد که اسفندیار، پسر گشتاسپ کیانی، در شهری به نام نوازک در بلخ ساخته بود. (۹۰، ص ۳۰۳؛ ۱۰۵، ص ۹۶) در شمال شرق این گنبد ویرانه‌های زیادی در نزدیکی رود آمو دیده می‌شوند که احتمالاً ویرانه‌های بلخ کهن می‌باشند. (۹۰، ص ۳۳۰) در این ویرانه‌ها نشانه‌های شهرهایی از دوره‌های گوناگون تاریخی پیش از اسلام و اسلامی به چشم می‌خورند. (۷۵، ص ۷۴)

بالاحصار بلخ

بالاحصار بلخ یا شهراندرون را از روی همانندی‌هایی که با بالاحصار مرو دارد از بناهای دوران پیش‌دادیان و کیانیان و همان باکتریس مرکز هزارشهر دانسته اند و کاوش‌های باستان‌شناسانهٔ اخیر نیز پیشینهٔ آن را دست کم تا در دورهٔ هخامنشیان(۵۵۰–۳۳۰ پیش‌ازمیلاد) و پیش‌تر از آن تأئید می‌کنند.

این دژ باستانی از پخسه و خشت خام ساخته شده و در یک‌کیلومتری شمال باغ مرکزی شهر بلخ موقعیّت دارد و از سوی خاور با کشت‌زارها و از باختر با خانه‌های مسکونی محاط است. آرام‌گاه منسوب به حضرت شیث «ع» که باید همان دادار شیش یکی از فرمان‌روایان بلخ در دورهٔ هخامنشیان باشد در شمال بیرون بالاحصار، و گور احمد زمچی پهلوان که گویا یک تن از عیّاران ابومسلم خراسانی بوده در باخترِ درون بالاحصار، زیارت‌گاه خاص و عام اند.

از این بنای تاریخی امروز نشانه‌هایی از برج وبارهٔ آن پابرجا اند. در نزدیکی درآمدگاه این بالاحصار منار بزرگی دیده می‌شود که بخش بالایی آن فروریخته است. (۲۳، ص ۶۵۸) ضخامت کنونی دیوارهای این بالاحصار تا ۳،۵۰ متر، بلندای آن از ۸ تا ۱۲،۴۰ متر است و دورادور آن نشانه‌های خندقی با پهنای ۳۰ تا ۵۰ متر هویدا اند. (۷۵، ص ۷۵)

برای نخستین‌بار در سال ۱۳۰۲ هجری خورشیدی/ ۱۹۲۳ میلادی فوشه، باستان‌شناس فرانسه‌یی، در بالاحصار بلخ پژوهش باستان‌شناسانه را انجام داد و در آن یک انبار آب و نیمهٔ یک برج را که از خشت پخته ساخته شده بود پیدا کرد. در سال ۱۳۰۳ هجری خورشیدی/ ۱۹۲۴ میلادی ژوزف هاکن، باستان‌شناس دیگر فرانسه‌یی، یک‌جا با فوشه به پژوهش‌ها ادامه دادند و در آن محل، یک نیایش‌گاه بودایی را پیدا کردند. در سال ۱۳۲۸ هجری خورشیدی/ ۱۹۴۹ میلادی م. شلومبرژه، باستان‌شناس فرانسه‌یی، از این‌جا پارچه‌های سفالی لعابی و بی‌لعاب از دوره‌های یونانی ـ باختری، کوشانی و اسلامی و سکّه‌های قدیمی را به دست آورد. در سال ۱۳۳۳ هجری خورشیدی/ ۱۹۵۴ میلادی یک مهندس فرانسه‌یی به نام بوبو در بخش پایینی دیوارهای بالاحصار پژوهش‌هایی را انجام داد و روشن ساخت که دیوار ۳ متر پهنا و بیش‌تر از ۲۰ متر بلندا دارد. (۸۳، صص ۶۰ ـ ۶۱؛ ۹۳، صص ۱۳۶ ـ ۱۳۷)

از سال ۱۳۸۴ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۵ میلادی مطالعات و کاوش‌های باستان‌شناسانه از سوی گروه مشترک باستان‌شناسان افغانستان و فرانسه در این جای باستانی به گونۀ منظّم جریان دارد. در پاییز سال ۱۳۸۵ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۶ میلادی در جریان کاوش‌هایی که برای بازیافت دیوار جنوبی و مراحل ساخت‌مانی در این جا انجام داده شدند، ستونی گِلی، خشت‌های خام پراگنده‌یی به اندازۀ ۱۰ در ۲۲ در ۲۳ سانتی‌متر، خشت‌های پخته‌یی به اندازه‌های ۵ در ۳۳ در ۳۳ و ۵ در ۳۵ در ۳۵ سانتی‌متر، چراغی روغنی به رنگ آبی، کوزه و آفتابه‌یی سفالی و پارچه‌های ظرف‌های سفالی دیگر، مهره‌های شکسته با طرح‌های ظریف خطّی و ۳ سکّۀ زنگ‌زده و نیز دو اسکلیت انسان با قدهای ۱،۶۰ متر که سر به شمال و رو به قبله دفن شده بودند و در کنار آن‌ها دو انگشتر زنگ‌زده و بدون نگین با



قطر ۱۰ میلی‌متر به دست آمدند. هم‌چنین در آن‌جا اتاقی از خشت پخته و گودالی مربع‌شکل از خشت پخته با ژرفای ۵۰ سانتی‌متر، درازای ۶۵ و پهنای ۵۴ سانتی‌متر که در دهانۀ آن مقداری خاکستر دیده می‌شد و گمان می‌رود آتش‌کده بوده است نمایان شد. (۲۳۸، صص ۱۲۵ ـ ۱۲۸)

به اساس اندازه‌گیری‌یی که در سال ۱۳۹۷ هجری خورشیدی توسّط مهندس آرش بوستانی، مسؤول بنیاد فرهنگی آقاخان در بلخ، انجام داده شده است، قُطر بالاحصار بلخ یک کیلومتر و محیط آن سه هزار و نه‌صد و شست و نه (۳۹۶۹) متر و مساحت آن ده اعشاریّه ۲۶ هکتار می‌باشد.

قلعهٔ هندوان

قلعهٔ باستانی هندوان که در متن‌های کهن از آن به فراوانی یاد شده است، پیشینهٔ تاریخی پیش از دورهٔ اسلامی دارد و حافظ تنش بخاری، آن را از ساخته‌های لهراسپ، پادشاه خاندان اسپه، در حدود ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ پیش‌ازمیلاد می‌داند. (به نقل از منبع: ۱۷۴، ص ۱۸) ویرانه‌های این قلعه در سه‌کیلومتری شمال شاه‌راه قدیمی مزار شریف ـ شبرغان در شمال‌شرقی باغ مرکزی شهر کنونی بلخ پیوست با بالاحصار باستانی قرار دارد و از شمال و خاور با روستای غندان، از جنوب با آرام‌گاه نظام‌الدّین و آرام‌گاه چهل‌تن، از شمال‌غرب با مدرسهٔ سلطان‌العلما و روستای بهاءالدّین و از جنوب‌غرب با آرام‌گاه خواجه اکاشا محاط می‌باشد و دورادور آن را کشت‌زارها فراگرفته اند. درازای دیوار قلعه از خاور به باختر در حدود ۳۵۰ متر و پهنای قسمت پایین آن در سطح کنونی زمین ۱۳ متر است. این قلعه از شمال شهر بلخ از شرق بالاحصار آغاز و موازی به شمال تپهٔ چهل‌ستون امتداد می‌یابد و ام‌روز به چهار تلّی از خاک مبدّل شده است که با فاصله‌های متفاوت از هم قرار گرفته اند. (۱۶۷، صص ۱۰۶ ـ ۱۰۷؛ ۲۳۸، صص ۱۱۸ ـ ۱۱۹)



روزگاری دروازهٔ هندوان شهر بلخ در حدود همین قلعه واقع بود و آرام‌گاه ابوجعفر هندوانی (درگذشتهٔ سال ۳۶۲ هجری قمری/ ۹۷۳ میلادی) در کنار شاه‌راه قدیمی مزار شریف ـ بلخ به نام «خواجه سِیوَل» که در روزگارِ خود، وظیفهٔ دربانی این دروازه را داشت هنوز نمایان است. (۱۲۰، ص ۵۰)

در کاوش‌هایی که باستان‌شناسان افغانستان و فرانسه در سال ۱۳۸۶ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۷ میلادی برای تعیین تهداب دیوار این قلعه در شرق آن انجام دادند، معلوم شد که دیوارهای این قلعه از خشت‌های خام آبی به اندازهٔ ۳۸ در ۳۸ در ۹ سانتی‌متر ساخته شده اند. (۱۶۷، ص ۱۰۷) هم‌چنین در همین قسمت، اتاقی با تیرکش‌های دایره‌یی، پلّه‌گانی که دیوار و صفهٔ هر پله ۲۲ در ۳۲ سانتی‌متر اندازه دارند و درازای مجموعی زینه‌ها از دیوار به۲،۳ متر و پهنای آن‌ها از آغاز تا انجام مرتبهٔ ششم به

۲۵۰ سانتی‌متر می‌رسد، گودی یک چاه آب، یک سکّهٔ زنگ‌زده، یک پارچهٔ کوچک سر پیکان و پارچه‌هایی از ظرف‌های سفالی به دست آمدند. (۲۳۸، صص ۱۲۱ ـ ۱۲۴)

باستان‌شناسان یادشده هم‌چنین در حفره‌یی که به درازای ۷ متر از شرق به غرب وپهنای ۱۱۰ سانتی‌متر در سمت جنوب این قلعه و درآمدگاه آن کندند، پارچه‌های فلزّی زنگ‌زده، پارچه‌های ظرف‌های سفالی و پارچه‌های ظرف‌هایی احتمالاً از چونه و ریگ را که با لعاب سرخ‌رنگ ملمع گردیده اند نیز به دست آوردند. (۱۶۷، ص ۱۱۱)

این قلعه در سدهٔ دوم هجری قمری/ هشتم میلادی بنابر اظهارات محمّدمؤمن بلخی به نقل از مجمع‌الغرایب ظاهراً توسّط ابومسلم خراسانی و به گفتهٔ بارتولد، بار دیگر در سال ۷۶۴ هجری قمری/ ۱۳۶۳ ـ ۱۳۶۴ میلادی از سوی امیر حسین بازسازی شد و امّا در سال ۷۷۱ هجری قمری/ ۱۳۷۰ میلادی توسّط امیر تیمور ویران شد و باشنده‌گان آن به شهر درون منتقل گردیدند. به نقل از منبع: ۱۷۴، ص ۱۸) به گفتهٔ بارتولد، در سال ۹۴۵ هجری قمری/ ۱۵۳۸ ـ ۱۵۳۹ میلادی گستن‌قراسلطان، حاکم وقت بلخ، در گرد قلعهٔ هندوان قلعهٔ نوی ساخت که به نام شیرخواجه شهرت یافت. این قلعه تا زمان حکومت سیّد سبحان‌قلی‌خان در بلخ آباد بود و سپس رو به ویرانی گذاشت. دیوارهای شهر درون که این بخش شهر را احاطه می‌کردند دارای شش بارو و پنجاه و پنج برج بود. شماری از این برج‌ها در زمان محمّدمؤمن بلخی، مؤلف کتاب جریدهٔ بلخ، رو به ویرانی نهاده بودند. (۱۷۴، ص ۱۹)

محمّد بن عبدالله بن محمّد بن عمر ابوجعفر هندوانی بلخی، دانش‌مند نام‌داری از تبار تاجیک است که در سدهٔ چهارم هجری قمری/ دهم میلادی در بلخ زاده شد و در همان‌جا می‌زیست. وی فقه را از ابوبکر اعمش فرا گرفته و نصر بن محمّد ابولیث سمرقندی از شاگردان اوست. او در اواخر عمر از بلخ به بخارا رفت و در آن‌جا تدریس می‌کرد و سرانجام در همان‌جا در سال ۳۶۲ هجری قمری/ ۹۷۳ میلادی دیده از جهان فروبست و پیکرش را به بلخ آوردند و در ۲۵ ذوالحجّهٔ همان سال/ ۳۰ سپتامبر ۹۷۳ میلادی در دروازهٔ هندوان بلخ به خاک سپردند. (۶۷، صص ۶ ـ ۷) آرام‌گاهش هنوز در ۱۰کیلومتری مرکز کنونی شهر بلخ در کنار شاه‌راه پیشین مزار شریف ـ بلخ روبه‌روی ده‌کدهٔ پلاس‌پوش زیارت‌گاه خاص و عام است. (۶۷، ص ۷) در برخی از منابع از آثاری از وی به نام‌های «عیون‌المسایل»، «النّوازل»، «فتاوای ابوجعفر هندوانی» و «الفوایدالفقه» نام گرفته شده است. (۶۷، ص ۸) گور شاگردش، ابولیث سمرقندی را نیز در کنار آرام‌گاه او گفته اند. (۶۷، ص ۹)

دیوارهای تاریخی (حصار) و برج‌های شهر بلخ

دیوارهای تاریخی (حصار) شهر بلخ که دورادور شهر را احاطه کرده اند نمای بسیار با شکوه و شگفتی‌آوری دارند. این دیوارهای ستبر که با برج‌های دیدبانی و تیرکش‌ها مجهز می‌باشند با خندق پهناور و ژرفی که از بیرون، آن‌ها را محاط ساخته بود، استحکامات بسیار نیرومندی برای مدافعهٔ شهر

بودند. قدامت تاریخی این دیوارها نیز برابر با بالاحصار یا قلعهٔ اندرون و ارگ بلخ است و بر پایهٔ پژوهش‌های اخیر گروه مشترک باستان‌شناسان افغانستان و فرانسه، بنیاد این دیوارها دست کم در دورهٔ هخامنشیان (۵۵۰-۳۳۰ سال پیش از میلاد) گذاشته شده و در دوره‌های بعدی به بلندای آن‌ها افزوده شده است. (۷۵، ص ۸۰)



حصار (دیوارهای) بلخ که به گونهٔ چهارگوشه‌یی با اندازهٔ ۳،۵ در ۳ کیلومتر دورادور شهر را احاطه کرده است (۶۴، ص ۳۵۰) به گفتهٔ یعقوبی (به نقل از منبع: ۲۳، ص ۶۶۲) و بارتولد (به نقل از منبع: ۸۵، ص ۵۲) دوازده و به گفتهٔ اصطخری (به نقل از منبع: ۲۳، ص ۶۶۲) هفت دروازه داشت، امّا محمّدصالح، مؤلّف سدهٔ ۱۰ هجری قمری/ ۱۶ میلادی، (به نقل از منبع: ۲۳، ص ۶۶۲) و محمود بن ولی، مؤلف سدهٔ ۱۱ هجری قمری/ ۱۷ میلادی (به نقل از منبع: ۲۳، ص ۶۶۲) از شش دروازه و محمّدمؤمن از چهار دروازهٔ شهر درون و چهار دروازهٔ شهر بیرون سخن گفته اند که در متن‌های کهن از جمله در آثار اصطخری، سمعانی و ابن حوقل (به نقل از منابع: ۲۳، ص ۶۶۳؛ ۸۵، ص ۵۲) بیش‌تر از دروازه‌هایی به نام‌های نوبهار، رخنه (رهاب، واخته)، هندوان، جهودان (یهود)، شست‌بند (شست‌من)، بختی (یحیی)، ریاحه و حدید و در متن‌های متأخّر از دروازه‌هایی به نام‌های سلطان احمد خضرویه، خواجه اکاشا، بابا چک‌چک (آب، عراق، کدوخانه)، شترخوار، خیابان، جباخان، ارگ خاقان، عشق‌آباد (هندوان) یاد شده است.

این دیوارها به گفتهٔ یعقوبی در کتاب البلدان (به نقل از منبع: ۱۲۰، ص ۴۷) و به گفتهٔ بارتولد (به نقل از منبع: ۸۵، ص۵۲) دوازده فرسخ بوده و از سوی بیرون با خندقی پر از آب که سی گام پهنا داشت احاطه شده بودند. به گزارش خواندمیر (به نقل از منبع: ۱۲۰، صص ۴۷ ـ ۴۹) سربازان شیبانی در هنگام حملهٔ خود به بلخ این خندق را از سوی شمال با خاک پُر کرده به دیوار نزدیک شدند.



یعقوبی (به نقل از منبع: ۱۷۶، ص ۱۵) ضمن تشریح دو بارهٔ بزرگ بلخ در سدهٔ سوم هجری قمری/ نهم میلادی از داشتن سه باره در این شهر در دوره‌های پیشین خبر می‌دهد. کلاوبخو (به نقل از منابع: ۱۲۱، ص ۷۶؛ ۱۷۴، ص ۱۲) در سفری که در سال۱۳۲۲ هجری قمری/ ۱۹۰۴ میلادی به بلخ داشته بخش‌هایی از شهر بیرونی (ربض) را به گونهٔ فشرده معرفی کرده و از خندق بزرگی با پهنای سی قدم که دورادور بلخ کشیده شده بود و شهر بلخ را به سه بخش تقسیم می‌کرد یادآور شده است که اشاره‌یی است بر موجودیّت سه دیوار در اطراف بلخ. حافظ تنش (به نقل از منبع: ۱۷۴، ص ۱۵) می‌نوسید: «ارتفاع دیوارهای [بلخ] بیست گز (تقریباً ۱۸ متر) است و از خارج شهر، ارگ (شهر درونی) را نمی‌توان دید». او هم‌چنین از خندق پرآبی که دیوارهای شهر بیرون را احاطه می‌کرد یادآور شده می‌نویسد که عمق این خندق ناهموار بود و دشمن را اغفال می‌کرد و هرگاه کسی برای گذشتن از آن می‌کوشید جان به سلامت نمی‌بُرد. (۱۷۴، ص ۱۹) بنابر نوشتهٔ خواندمیر بلخی، تاریخ‌نگار دورهٔ تیموریان هرات، (به نقل از منبع: ۱۷۴، ص ۲۰) سربازان شیبانی پس از آن که بلخ را محاصره کردند توانستند خندق را در بخش شمال شهر با خاک پُر و خود را به دیوارهای شهر نزدیک سازند.

دیوارهای شهر درون وشهر بیرون برج‌های محافظتی داشته اند که نام‌های برخی از آن‌ها در متن‌های کهن در هنگام یادکرد رخ‌دادهای تاریخی مرتبط به آن‌ها، آمده اند. از جمله خواندمیر در ذکر روی‌دادهای سال ۹۰۳ هجری قمری/ ۱۴۹۷ ـ ۱۴۹۸ میلادی از برج چهل‌حجره و در روی‌دادهای سال ۹۲۲ هجری قمری/ ۱۵۱۶ ـ ۱۵۱۷ میلادی در بخش شمال شهر بیرون از برج شاه حسین و حافظ تنش بخاری در گزارش روی‌دادهای سدهٔ ۱۰ هجری قمری/ ۱۶ میلادی از برجی به نام کبوترخانه که در مقابل دروازه‌های چهارتاق قرار داشته و امکان رفتن از شهر درون به شهر بیرون را فراهم می‌کرده است نام برده اند. (۱۷۴، ص ۱۹)

به گفتهٔ محمّدمؤمن بلخی، (به نقل از منبع: ۱۷۴، صص ۱۵ ـ ۱۶) دیوار احاطوی بلخ از نواحی شهر درون و برج پهلوان احمد زمچی آغاز شده در قسمت غرب تا برج عیّاران و از آن‌جا در جنوب تا

برج آسیای بادی امتداد داشت و سپس به خاور متمایل شده به برج چهارباغ ظلم‌آباد که قرارگاه شاهی بوده می‌رسید و بعداً به شمال متمایل شده تا دروازهٔ خواجه اکاشا امتداد می‌یافت.

برج پهلوان احمد زمچی در غرب شهر درون قرار دارد. احمد زمچی از پهلوانان ابومسلم خراسانی بوده است که در سدهٔ دوم هجری قمری/ هشتم میلادی می‌زیست و اکنون آرام‌گاه او در برابر این برج در غرب شهر درون واقع است. (۱۷۷، ص ۱۳۷) برج آسیای بادی در جنوب‌شرقی بلخ در زمان سلطنت سیّد سبحان‌قلی‌خان در بلخ (۱۰۶۱ هجری قمری/ ۱۶۵۱ میلادی)، هم‌چنان آباد بود و در سال ۱۱۱۸ هجری قمری/ ۱۷۰۶ میلادی رو به ویرانی گذاشت و برج چهارباغ ظلم‌آباد که در نزدیکی دروازهٔ هندوان قرار داشته چند سال پیش از برج آسیای بادی رو به ویرانی گذاشته است (۱۷۷، ص ۱۳۹) و از میان تمام برج‌های دیوارهای بلخ تنها برج عیّاران از ساخته‌های سدهٔ دوم هجری قمری/ هشتم میلادی در زمان ابومسلم خراسانی در گوشهٔ جنوب‌غربی دیوار تا امروز آباد است که در مدخل جداگانه‌یی در همین کتاب معرفی شده است.



دربارهٔ وضعیّت حصار بلخ در سال‌های نخستین سدهٔ ۱۴ هجری قمری/ ۲۰ میلادی ویچلوف (به نقل از منبع: ۱۷۴، ص ۱۸) می‌نویسد: بلخ را دیوارهایی احاطه کرده است که در بعضی قسمت‌ها فرو ریخته اند و تنها در جنوب و غرب تا اندازه‌یی محفوظ مانده اند. دیوار غربی به سمت جنوب یعنی دروازه‌هایی که راه مزار شریف و آقچه از آن‌ها می‌گذرد متمایل است و تا حدّی از دیوار جنوبی متفاوت

می‌باشد. دیوار غربی نسبت به دیوار جنوبی برج‌های متعدّدی دارد و چندان مرتفع نیست و خیلی قدیمی به نظر می‌رسد.

ضخامت کنونی این دیوارها در برخی از جاها ۳،۴۰ متر و بلندای آن‌ها از ۸ تا ۱۲ متر است. در دورادور بیرون این دیوارها نشانه‌های خندقی با پهنای ۱۵۰ تا ۳۰۰ متر نمایان اند. (۷۵، ص ۸۴) بر اساس اندازه‌گیری‌یی که در جریان کار حفاظت از این دیوارها در سال ۱۳۹۷ هجری خورشیدی انجام داده شده است، درازای دیوارهای حصار بلخ از سه سوی شرق، جنوب و غرب مجموعاً دوازده هزار (۱۲۰۰۰) متر است و فراخای شهر قدیم بلخ به استثای بالاحصار بلخ به ۷۰ هکتار می‌رسد.

دیوار جنوبی حصار بلخ از برج عیّاران تا دروازهٔ نوبهار از سوی وزارت اطلاعات و فرهنگ کشور به هزینهٔ ۴۰ هزار دلار آمریکایی از کمک‌های کشور شاهی نروژ توسّط بنیاد فرهنگی آقاخان و زیر نظر ادارهٔ اطلاعات و فرهنگ استان بلخ از ۱۲ فروردین تا ۸ شهریور ۱۳۹۷ هجری خورشیدی/ ۱ آوریل ۲۰۱۸ تا ۳۰ اوت ۲۰۱۸ میلادی و بخش دیگر آن از دروازهٔ نوبهار تا انتهای شرقی آن به هزینهٔ ۳۲ هزار دلار آمریکایی از کمک‌های کشور سوئیس از ۱۹ شهریور تا ۱۰ آذر ۱۳۹۷ هجری خورشیدی/ ۱۰ سپتامبر تا ۱ دسامبر ۲۰۱۸ میلادی و در مرحلهٔ سوم از انتهای شرقی به طرف غرب به فاصلهٔ ۵۰۰ متر به هزینهٔ ۴۰ هزار دلار آمریکایی از کمک‌های کشور شاهی نروژ از ۱ اردیبهشت تا ۹ آبان ۱۳۸۸/ ۲۱ آوریل ۲۰۱۹ تا ۳۱ اکتبر ۲۰۱۹ میلادی تحکیم و مرمت حفاظتی شد.

آرام‌گاه دادار شیش

آرام‌گاه دادار شیش، یک تن از شاهان محلّی بلخ در زمان هخامنشیان، در شمال بالاحصار بلخ بیرون از دیوارها در پنهای دشت واقع است و کدام ساخت‌مان اساسی و کتیبه‌یی ندارد. گور او به گونهٔ غیر معمولی دراز است و از شمال به جنوب افتاده ا ست و توسّط دیواری ستبر چینه‌یی احاطه شده است. در حاشیهٔ جنوبی محوطهٔ آرام‌گاه چاه آبی است که زایران از آن می‌نوشند. این آرام‌گاه را منسوب به حضرت شیث پیام‌بر «ع» می‌دانند، امّا در گویش مردم هنوز هم به نام زیارت شیش یاد می‌شود.

دادار شیش یک تن از ساتراپ‌ها (شاهان محلّی) بلخ در زمان هخامنشیان بود. وی در دوران فرمان‌روایی داریوش یکم در بلخ حکومت می‌کرد. از این شاه بلخ در کتیبهٔ بیستون یاد شده است. در سال ۱۳۸۶ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۷ میلادی در اسدآباد همدان، نیروهای انتظامی ایران، مُهر این شاه بلخ را از نزد قاچاق‌بران آثار باستانی به دست آوردند که برای بررسی‌های تاریخی و زبان‌شناختی به کارشناسان آثار باستانی سپرده شد. فریبا شریفیان، کارشناس زبان‌های باستانی و میراث فرهنگی همدان، دربارهٔ مشخصّات این مهر استوانه‌یی‌شکل و برایندهای به‌دست‌آمده از بررسی‌ها گفته است که: «اگرچه تاریخ و محلّ کشف اوّلیّهٔ مهر مشخّص نیست، امّا نوشته‌ها و نقوش حک‌شده بر آن، نکات و موارد جالبی را حکایت می‌کنند». در یک طرف این مهر، کتیبه‌یی به خطّ میخی و زبان فارسی باستان

حک شده که متن آن عبارت است از: «دادار شیش ساتراپ بلخ». وی هم‌چنین در مورد نقوش حک‌شدهٔ پشت مهر گفته است: «نقش پشت این مُهر، شرح کشتن شیر توسّط داریوش است. این تصویر مردی سوار بر اسپ را نشان می‌دهد که تیر و کمان در دست دارد و آمادهٔ تیراندازی به یک شیر است. بر بالای این نقش نیز نماد بال‌دار اهورامزدا {نماد داریوش در حالت عروج} حک شده است.» به باور این کارشناس، جنس مُهر و بررسی آن اهمیّت ویژه‌یی دارد. این مُهر، سبزرنگ و از جنس یشم است.



بررسی این مُهر، مندرجات کتیبهٔ بیستون را دربارهٔ دادار شیش، ساتراپ بلخ، و روی‌دادهای دوران حکومت داریوش یکم تأیید می‌کند. به گفتهٔ این کارشناس، دادار شیش از نام‌های خاصّ آریایی است که در زبان ایلامی «داتور شی ایش» و در زبان سانسکریت، به معنی دلیر و بی‌باک است. این واژه از ریشهٔ dars در زبان سانسکریت، به معنای شجاعت و دلیری گرفته شده که با واژهٔ dire در زبان انگلیسی به معنای جرأت و شجاعت، هم‌ریشه است. در تاریخ باستان، دو تن با این نام شناخته شده اند و داریوش یکم، پادشاه هخامنشی، در کتیبهٔ بیستون از آن‌ها یاد کرده است: اوّلی، دادار شیش ارمنی است که بربنیاد مندرجات ستون دوم کتیبهٔ بیستون، به فرمان داریوش برای سرکوبی شورشیان به ارمنستان اعزام شده است و دومی، همان دادار شیش، شهربان یا ساتراپ بلخ است که داریوش در بند سوم از ستون سوم کتیبهٔ بیستون از او یاد کرده است.

کاربرد مُهر در کارهای اداری و دیوانی در آریانای کهن پیشینهٔ چندهزارسالهٔ پیش از میلاد دارد و با توجّه به این که شهربان‌ها یا ساتراپ‌ها از مهم‌ترین کارگزاران دیوانی در زمان هخامنشیان بودند، کشف و بررسی این مُهر از ارزش ویژهٔ تاریخی برخوردار است. (۳۱۷)

بالاحصار خلم

بالاحصار تاریخی خلم از یادگارهای دورهٔ کوشانیان (سده‌های یکم و دوم میلادی) در آریانا است و در دوکیلومتری خاور باغ جهان‌نمای شهر خلم استان بلخ موقعیّت دارد و حدود بیش‌تر از صد جریب زمین را احتوا می‌کند. این بنای تاریخی اکنون به تلّی از خاک مبدّل گردیده است، امّا دیوارهای خود

حصار و دیوارها و برخی از گنبدهای نیمه‌فروریختهٔ ساختمان‌های درون آن و هم‌چنین بخشی از دروازه‌خانهٔ آن به‌جا مانده اند. آن‌گونه که هویداست بسیاری از این ساختمان‌ها از خشت‌های خام به اندازهٔ ۳۵ در ۳۵ در ۷ سانتی‌متر ساخته شده اند و روی برخی از ساختمان‌ها با سیاه‌چونه پوشانیده شده است. برخی از این ساختمان‌ها حدود ۳۶ مترمربع مساحت دارند. در سردر رواق شمالی یعنی درِ ورودی یکی از این اتاق‌های گنبدی با دیوارهای رواقی که در وسط بالاحصار قرار دارد، تزئینات گچبری شده از گُل و گیاه نیز دیده می‌شوند. به گمان شماری از کارشناسان، از این اتاق پس از بازسازی بالاحصاردر دورهٔ تیموریان برای نمازگزاردن استفاده می‌شد و از همین‌رو آن را مسجد بالاحصار نیز گفته اند که در همین کتاب در مدخلی جداگانه معرفی شده است. (۷۵، صص ۱۰۰ ـ ۱۰۱)

بالاحصار خلم، باری در سدهٔ ۹ هجری قمری/ ۱۵ میلادی در دورهٔ تیموریان و واپسین‌بار در سدهٔ



۱۲هجری قمری/ ۱۷ میلادی در دورهٔ پادشاهی احمد شاه ابدالی مرمت شده است و اکنون نیز به مرمت حفاظتی نیاز دارد.

میرزا محمّدهاشم بهشتی، منشی دربار احمدشاه درانی، در اثر خود به نام تاریخ خرقهٔ شریفهٔ قندهار، این دو بیت را که خود سروده است در مادّهٔ تاریخ بازسازی بالاحصار خلم می‌آوَرَد: (به نقل از منبع: ۴۹، ص ۴۰۰)

«بهشتی» گفت از بهر دو تاریخ دو مصرع را شنو از این کلامش
حصـــار لـشکر شــاهی ز آغـاز سلـیمانش به بـلخ آمـد ختامش
(سال ۱۱۶۵ ـ ۱۱۷۵ هجری خورشیدی/ ۱۷۵۱ ـ ۱۷۶۱ میلادی)
در سفر احمدشاه ابدالی در آن سال به خلم، شهزاده سلیمان هم با او هم‌راه بود.

خانۀ سنگی مارمل

خانۀ سنگی مارمل از ساخته‌های دورۀ کوشانیان (سده‌های یکم و دوم میلادی) و سدۀ سوم میلادی(دورۀ ساسانیان) است. که در دوکیلومتری جنوب مرکز شهرستان مارمل برفراز تپه‌یی در دامنۀ کوه موقعیّت دارد. این بنای تاریخی از یک پارچه‌سنگ بزرگ کندن‌کاری شده و دارای سه اتاق و یک دهلیز و یک روشنی‌دان است و از قرار معلوم نیایش‌گاه راهبان بودایی بوده است. در دیوارهای این خانه نگاره‌های برجستۀ تراش‌خورده‌یی از گُل و گیاه نیز دیده می‌شوند. (۷۵، صص ۱۰۴ ـ ۱۰۵)



رصدخانۀ چرخ فلک

بنای تاریخی چرخ فلک در حاشیۀ جنوبی خیابان قونیۀ شهر بلخ موقعیّت دارد و به گفتۀ آرش بوستانی، یک تن از مهندسان ایرانی، احتمالاً رصدخانه‌یی از دورۀ ساسانیان (سدۀ ۳ میلادی) است. این بنا از خشت‌های خام به اندازۀ ۳۰ در ۳۰ در ۵ سانتی‌متر ساخته شده است و از سوی درون پلکانی دارد که به گونۀ مارپیچی به بالا می‌رود. (۷۵، ص ۱۰۹)



قلعهٔ چهل‌دختران

قلعهٔ چهل‌دختران ساختهٔ دورهٔ یونانی‌باختری (سدهٔ ۳ پیش‌ازمیلاد) و یا دورهٔ ساسانیان (سدهٔ ۳ میلادی) است و با توجّه به این‌که در برخی از سرچشمه‌ها از آن به نام «چهل‌اختران» یاد شده است می‌توان پیشینه‌یی برابر به دورهٔ رواج آیین مهر نیز برای آن متصوّر شد. امروز نشانه‌هایی از دیوارهای ستبر و ساخت‌مان‌های باشکوه و رواق‌های این قلعه که از پخسه و خشت خام به اندازهٔ ۳۰ در ۳۰ در ۵ سانتی‌متر ساخته شده اند در حدود شش‌کیلومتری باختر شهر مزار شریف، در روستای چهل‌دختران شهرستان ده‌دادی استان بلخ نمایی باشکوهی دارند. (۷۵، صص ۱۰۹ ـ ۱۱۰)



گفتنی است که به همین نام جاهای تاریخی فراوانی در کشورهای افغانستان، ایران، تاجیکستان، اوزبیکستان، آذربایجان، ترکیه، گرجستان و اوکرائین وجود دارند. در افغانستان افزون از قلعه و روستان چهل‌دختران استان بلخ، روستای چهل‌دختران چهاردهی کابل، جوی چهل دختران کابل، منطقهٔ چهل‌دختران غوربند، کوه چهل‌دختران هرات، قلعهٔ چهل‌دختران سمنگان، روستای چهل‌دختران شهر میمنه، زیارت چهل‌دختران استان کندهار، قلعهٔ چهل‌دختران استان کندز و ... از آن جمله اند. (۲۸۰)

افسانهٔ ناپدیدشدن چهل دختر پس از پنهان‌شدن در قلعه‌هایی به همین نام از ترس لشکریان مهاجم بیگانه در ادبیّات شفاهی مردم بسیار معروف است و بیش‌ترینه این روی‌داد را مربوط به دوره‌های تاریخی پیش از اسلام می‌دانند و با توجّه به پیشینهٔ تاریخی این مواضع و به‌ویژه موجودیّت نوشته‌هایی به خط میخی در موضعی به نام چهل‌دختران در ایران این موضوع قرین به صحّت می‌نماید.

این قلعه در سال ۱۳۸۶ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۷ میلادی از مین‌هایی که در سال‌های جنگ در آن کارگزاری شده بودند پاک‌سازی گردید. (۷۵، صص ۱۰۹ ـ ۱۱۰)



یحیا جواهری، از شاعران معاصر بلخ، «چهل‌دختران» را در یک سرودهٔ خود چنین به کار برده است: (۵۶، ص ۱۶۲)

شهـرزاد پـارسی‌گو، حالت امشب خوب نیست

قصّـه‌هـای بـلخ و شیـراز و سمرقـندت چه شد؟

ماه من «چل‌دختران» رفتند در سوگند خویش

یک ارزگان، چشم در راه است، سوگندت چه شد؟

مسجد نه‌گنبد یا حجّ پیاده

مسجد نه‌گنبد یا نه‌گنبدان یا حجّ پیاده، به‌وسیلهٔ ابوخالد برمک از تاجیکان بلخ پس از سال ۱۰۷ هجری قمری/ ۷۲۵ میلادی، زمانی که از سوی اسد بن عبدالله القسری (دورهٔ حکم‌رانی در خراسان ۱۰۷ ـ ۱۲۰ هجری قمری/ ۷۲۵ ـ ۷۳۸ میلادی) مأمور بازسازی بلخ بود؛ و یا به‌وسیلهٔ فضل پسر یحیا، از تاجیکان برمکی، که در سال ۱۷۸ هجری قمری/ ۷۹۴ میلادی از سوی هارون‌الّرشید، خلیفهٔ عبّاسی، والی خراسان بود در سال ۱۷۹ هجری قمری/ ۷۹۵ میلادی در بلخ ساخته شد. ملکیان شروانی نیز زمان ساختن آن را بین سال‌های ۱۰۷ ـ ۱۷۹ هجری قمری/ ۷۲۵ ـ ۷۹۵ میلادی یعنی سدهٔ دوم هجری قمری/ هشتم میلادی (دورهٔ امویان و آغاز دورهٔ عبّاسیان)، می‌داند و امّا پوگاچینکاوا سدهٔ سوم هجری قمری/ نهم میلادی (دورهٔ طاهریان و صفّاریان) و لیسا گُلمبیک (به نقل از منبع ۹۳، ص ۱۴۲) و خانم نانسی دوپری (۸۲، ص ۱۶) سدهٔ چهارم هجری قمری/ دهم میلادی (دورهٔ سامانیان) دانسته

اند. این بنای تاریخی در بخشی از نیایش‌گاه مهری ـ زردشتی ـ بودایی نوبهار بلخ با هنر معماری دورهٔ ساسانی ساخته شده است و در سه‌کیلومتری جنوب شهر کنونی بلخ موقعیّت دارد.

بربنیاد تازه‌ترین یافته‌های باستان‌شناسان فرانسه‌یی که در سال ۱۳۹۵ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۶ میلادی منتشر شده اند، دیگر ثابت شده است که این مسجد در داخل محوطهٔ نیایش‌گاه نوبهار بلخ ساخته شده است و دیوارهای احاطه‌یی جنوبی و غربی ساخت‌مان اصلی مسجد بقایای دوره‌های پیش



از اسلام اند. در مطالعاتی که در نه‌گنبد انجام داده شده اند پارچه‌های سفال دورهٔ کوشانی از اطراف مسجد جمع‌آوری شده اند که نشان‌دهندهٔ مسکونی‌بودن این منطقه در آن دوره می‌باشند و شگفت‌آورتر از همه کشف مقدار زیاد تکه‌های سفال دورهٔ هخامنشی از آن‌جا است که نشان می‌دهد سازنده‌گان این مسجد محلّی را که لایه‌های باستانی دورهٔ هخامنشی داشته است، کندن‌کاری کرده اند و گمان می‌رود آن لایه‌ها در پهلوی محلّ ساخت‌مان نه‌گنبد بوده اند. بررسی‌ها نشان داده اند که در زیر مسجد احتمالاً بقایای ساخت‌مان‌های کهن‌تر خفته اند که به جهت شمال ـ جنوب و شرق ـ غرب واقع بوده اند. با خاک‌برداری برخی از بخش‌های مسجد درآمدگاه مسجد از حاشیهٔ جنوبی دیوار شرقی آن هویدا گردید و باستان‌شناسان دست کم به سه مرحلهٔ متفاوت ساخت‌مانی که هر کدام با ساختن محراب مسجد مشخّص می‌شوند پی برده اند: ساخت‌مان اوّلی با دیوارهای پخسه‌یی پایین‌تر اعمار شده است، در مرحلهٔ دوم دیوار قبله تقویّت شده و محراب جدید با گچ‌کاری‌هایی که با بخش‌های دیگر مسجد

هم‌خوانی دارند تزئین گردیده است و در مرحلهٔ سوم یک محراب نو اعمار شده و سمت شمال مسجد با خشت‌های پخته با الگوی چپ و راست بسته شده است. (۵۷، صص ۳۵ و ۳۸)

به گفتهٔ مهندس آرش بوستانی (به نقل از منبع: ۷۵، صص ۱۳۶ ـ ۱۳۷) که کار مرمت حفاظتی این بنا را از سال ۱۳۹۲ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۳ میلادی به پیش می‌بَرَد، این بنای تاریخی که در زمان ساخت ۹ گنبد داشته است، دارای پلانی شبستانی می‌باشد که از سه جهت (شمال، غرب و جنوب) محصور به دیوارهای ضخیم (سترگ) چینه‌یی (پخسه‌یی) بوده و از داخل دارای ۱۶ ستون از جنس خشت پخته با ملاط گچ می‌باشد. ۱۰ تا از این ستون‌ها که به دیوارهای احاطوی متّصل اند به صورت دو استوانهٔ مدوّر متّصل به‌هم و ۶ ستون میانی به صورت استوانه‌هایی به



قطر ۱۵۲ سانتی‌متر و به بلندای ۴۵۰ سانتی‌متر از کف اصلی مسجد تا پاکار کمان مسجد می‌باشند. در حال حاضر آوار ناشی از تخریب گنبدها تا بلندای یک و نیم متر از ستون‌ها را در زیر خود پنهان کرده است. دهانهٔ این کمان‌ها ۴،۲۰ متر است که با استفاده از خشت پختهٔ مربعی و ملاط گِل ساخته شده. در کُل به شمول ضخامت دیوارهای پیرامونی، مسجد تقریباً مربعی است به طول ضلع ۲۰،۵۰ متر. اگرچه امروز هیچ یک از ۹ گنبد این مسجد باقی نمانده است، و لی با توجّه به هندسهٔ بنا و بقایای کمان‌ها می‌توان حدس زد که بلندای ازکف تا زیر گنبد در حدود ۹،۵۰ متر بوده باشد. ورود به مسجد از طریق ۳ دروازهٔ شرقی میسّر بوده است. تمام سطح‌های بالاتر از پاکار کمان‌ها و تمام سطح‌های دیوارهای داخلی مسجد با تزئینات گچ‌بری با شکل‌های

گیاهی که ته‌زمینهٔ آن‌ها را رنگ لاجوردی تشکیل می‌دهد پوشانیده شده اند. هم‌چنین ستون‌های خشتی میانی دارای دو نوار تزئینات گچی در پایین و میان به پهنای حدود ۵۰ سانتی‌متر اند.

مصالح ساختمانی این بنای تاریخی را در اصل ساختمان، آجرهای مربعی به اندازهٔ ۲۱ در ۲۱ در ۳،۵ سانتی‌متر و در ستون‌های مدوّر وسطی و ستون‌های متّصل دیوار آن، آجرهای به اندازهٔ ۱۰ تا ۱۵ در ۱۰ در ۴،۵ سانتی‌متر و در آرایه‌های آن، چونه تشکیل می‌دهند. (۹۳، ص ۱۴۲)

به گفتهٔ محمّدعظیم عظیمی (۱۲۱، ص ۶۶؛ ۱۲۲، صص ۲۴۰ ـ ۲۴۱) نیز این مسجد شکل چهارگوشه‌یی با ضلع‌های ۲۰ در ۱۹،۵ متر را داشته ستون‌های میانی با قطر ۱۵۶ سانتی‌متر و ستون‌های متّصل به دیوار به گونهٔ جفت، هرکدام به قطر ۷۴ سانتی‌متر از خشت پخته ساخته شده اند که در محیط بیرونی، این ستون‌ها به شکل شعاعی، چیده شده اند. کمان‌ها از سرستونی‌ها آغاز می‌شوند و بیش‌تر شکل هلالی یا نیم دایره را دارند و تنها در قسمت بالایی آن کمی نوک‌دار (چناقی) می‌شوند. این موضوع در مورد تاق نماها نیز صدق می‌کند.

این ستون‌ها با نگاره‌هایی گچبری‌شده از گُل وگیاه به‌ویژه بادام‌چه‌ها، خرمابن، برگ‌های توت و برگ‌ها و پیچک‌های تاک؛ و رواق‌ها با گُل‌های نیلوفر که از گیاهان مقدّس آیین‌های کهن آریایی است آذین یافته اند.

ویرانه‌های این مسجد امروز مساحت ۳۹۰ متر مربع را فراگرفته اند. (۱۲۱، ص ۶۷)

به گفتهٔ خانم نانسی هچ دوپری، باستان‌شناس آمریکایی، (۸۲، ص ۱۶) این مسجد از نمونه‌های زیبا و ظریف آبادی‌های دوران سامانیان است و به باور مهندس شکیب سالک، باستان‌شناس افغانستان، (۲۴۱، ص ۶۷) کاملاً زیر تأثیر معماری رایج منطقه که متأثر از هنر ساسانی و بودایی و گندهارا است ساخته شده است. نمای بیرونی این مسجد را با ساختمان‌های اوایل دورهٔ اسلامی در قاهره، پای‌تخت مصر، همانند می‌دانند. (۱۱۰، ص ۳۸) ابن بطوطه، جهان‌گرد شناخته‌شده، ساختمان مسجد بلخ را از نگاه زیبایی با مسجدالحمرای شهر غرناطه در هسپانیا (به نقل از منبع: ۲۳، ص ۶۶۷) و از نگاه بزرگی ستون‌ها با مسجدهای رباط الفتح مغرب برابرگذاری می‌کند، ولی زیباتر از آن‌ها می‌داند. (به نقل از منبع: (۱۰۳، ص ۴۲) و امّا از قراین گمان می‌رود که مقصد وی از مسجد بلخ مسجد دیگری غیر از نه‌گنبد باشد.

برپایهٔ گفته‌های روان‌شاد شهریار عدل، باستان‌شناس ایرانی، به نویسندهٔ این کتاب، این مسجد در همان سال‌های نخستین پس از ساخته‌شدن (در سال ۲۰۳ هجری قمری/ ۸۱۹ میلادی) در اثر زمین لرزهٔ شدیدی که در بلخ رخ داد و یک چهارم بلخ را ویران کرد ویران شد و چون در ساحهٔ نیایش‌گاه نوبهار موقعیّت داشت، هم فرمان‌روایان و هم عامهٔ مردم به خاطر پیشینهٔ غیر اسلامی محلّ آن، چندان به بازسازی آن علاقه‌مندی نشان ندادند و همین‌گونه ویران باقی ماند. (به نقل از منبع: ۷۵، ص ۱۳۸)

وزارت اطلاعات و فرهنگ کشور در سال ۱۳۵۵ هجری خورشیدی/ ۱۹۷۶ میلادی این مسجد تاریخی را برای پیش‌گیری از گزند باد و باران و آفتاب به آن، با چتری آهنی به هزینهٔ بیش از پنج میلیون افغانی از بودجهٔ توسعه‌یی خود به هم‌کاری ادارهٔ کارخانه‌های کود شیمایی و برق حرارتی بلخ و



زیر نظر کارشناسان اداره‌های باستان‌شناسی و آبده‌های تاریخی و فواید عامه پوشانید (۷۷، ص ۷۶) و از سال ۱۳۸۴ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۵ میلادی به هم‌کاری هیأت باستان‌شناسی فرانسه در افغانستان[۱] زیر مراقبت جدّی و میدان پیرامون آن را زیر پژوهش‌های باستان‌شناختی قرار داده است. ادارهٔ اطلاعات و فرهنگ استان بلخ از آذر تا بهمن ۱۳۸۴/ نوامبر ۲۰۰۵ تا ژانویهٔ ۲۰۰۶ میلادی دو جناح آن را با پرده‌یی از پارچهٔ نوع «ژیوتکستال» که از نفوذ برف و باران و تأثیر تابش آفتاب مانع می‌شود و اما راه جریان هوا را نمی‌بندد به یاری هیأت باستان‌شناسی فرانسه در افغانستان و دفتر فرانسه‌یی «اکتید» پوشانید، در سال ۱۳۸۵ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۶ میلادی بیش‌تر از ۲۲ جریب زمین غصب‌شدهٔ اطراف این بنای تاریخی را واپس به دست آورد و آن را به کمک هیأت باستان‌شناسی فرانسه در افغانستان با دیواری گِلی چینه‌یی محاط ساخت و در سال ۱۳۸۷ خورشیدی/ ۲۰۰۸ میلادی در درآمدگاه آن در دیوار جنوبی دروازه‌یی منبّت‌کاری‌شدهٔ بزرگ دوپلّه‌یی از چوب چنار را نصب کرد. از آغاز سال ۱۳۸۷ خورشیدی/ مارس ۲۰۰۸ میلادی کار مرمت فنّی رواق شکستهٔ مسجد به هم‌یاری باستان‌شناسان فرانسه‌یی روی دست گرفته شد. از سال ۱۳۹۱ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۲ میلادی این

۱ـ DAFA

بنای تاریخی از سوی وزارت اطلاعات و فرهنگ به کمک مالی ایالات متّحدهٔ آمریکا توسّط بنیاد فرهنگی آغاخان و زیر نگاه ادارهٔ اطلاعات و فرهنگ استان بلخ زیر مرمت حفاظتی قرار گرفت و در مرحلهٔ یکم، به هزینهٔ ۴۶۰ هزار دلار آمریکایی، پس از انجام‌دادن یک سلسله آزمایش‌های فنّی از جمله تعیین مقاومت این بنا در برابر لرزش‌های احتمالی، رواق شکستهٔ آن با تزریق و پرکاری مصالح ویژهٔ ساختمانی ترمیم و فراز ستون‌ها و رواق‌ها با الیاف شیشه‌یی و مصالح ویژهٔ ساختمانی تحکیم شد. (۷۵، صص ۱۳۸ ـ ۱۳۹)

هم‌چنین کار ساختن الحاقیّه‌ها در طرف راست در ورودی محوطهٔ این بنای تاریخی، از ۱۲ اردیبهشت تا ۹ شهریور سال ۱۳۹۳ هجری خورشیدی/ ۱ مه تا ۳۱ اوت ۲۰۱۴ میلادی، به هزینهٔ ۱۵۰۰۰ دلار آمریکایی از کمک‌های ایالات متّحدهٔ آمریکا توسط بنیاد فرهنگی آقاخان انجام داده شد.

مرحلهٔ دوم مرمت حفاظتی مسجد نه‌گنبد از ۱ شهریور ۱۳۹۳ تا ۱۱ دی ۱۳۹۶ هجری خورشیدی/ ۲۳ اوت ۲۰۱۴ تا ۱ ژانویهٔ ۲۰۱۸ میلادی برای مرمت دیوارهای تاریخی بنای مسجد به هزینهٔ ۷۲۵۰۰۰ دلار آمریکایی از کمک‌های ایالات متّحدهٔ آمریکا توسّط بنیاد فرهنگی آقاخان انجام داده شد.

کار سرسبزسازی میدان پیرامون این بنای تاریخی در سال ۱۳۸۵ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۶ میلادی توسط هیأت باستان‌شناسی فرانسه در افغانستان آغاز یافت و سپس از سوی ادارهٔ اطلاعات و فرهنگ استان بلخ و فرمان‌داری شهرستان بلخ و از سال ۱۳۹۲هجری خورشیدی/ ۲۰۱۳ میلادی از سوی بنیاد فرهنگی آغاخان ادامه داده شد (۷۵، صص ۱۳۹ ـ ۱۴۰) و اکنون به یک باغ پر از درخت و گل مبّدل شده است.

به‌همین‌گونه مرحلهٔ مرمت حفاظتی مسجد نه‌گنبد برای خاک‌برداری، استحکام، سرسبزی و ساختن پیاده‌رو از دروازهٔ ورودی تا خود مسجد و ایجاد نمایش‌گاه دایمی در دو اتاق جوار دروازهٔ ورودی باغ مسجد از سوی وزارت اطلاعات و فرهنگ به هزینهٔ ۴۰۰ هزار دلار آمریکایی از کمک‌های ایالات متّحدهٔ آمریکا توسّط بنیاد فرهنگی آقاخان و زیر نظر ادارهٔ اطلاعات و فرهنگ استان بلخ از ۱ تیر ۱۳۹۸ هجری خورشیدی/ ۲۲ ژوئن ۲۰۱۹ میلادی آغاز شده است و قرار است در صورت مساعدبودن وضعیّت امنیّتی در شهرستان بلخ در ۱ تیر ۱۴۰۰ خورشیدی/ ۲۲ ژوئن ۲۰۲۱ میلادی به فرجام برسد.

در پای دیوار شمالی این بنا آرام‌گاه قاضی یونس بن طاهر نصیری، دانش‌مند تاجیک و نویسندهٔ کتاب البهجت در ذکر اصحاب ابوحنیفه (رح) و نخستین شیخ‌الاسلام بلخ در زمان غزنویان (درگذشتهٔ سال ۴۱۱ هجری قمری/ ۱۰۲۰ میلادی)، واقع است. در پیش روی مسجد نه‌گنبد استخری که با چنارهای کهن‌سالی احاطه شده است وجود دارد و مردم از سده‌های گذشته تا امروز در عرفهٔ عید گوسپندکشان به این جای تاریخی در سایه‌سار آن چنارها گرد می‌آیند و نیایش و نذر و خیرات می‌کنند و بدین باوراند که ثواب ادای حج را می‌یابند و از همین‌رو این مسجد را حجّ پیاده نیز نامیده اند. مردم

هم‌چنین در آستانهٔ جشن باستانی نوروز و در روزهای نوروز و در چهارشنبه‌ها نیز در این محل به انجام‌دادن نیایش و نذر و خیرات می‌پردازند. (۷۵، ص ۱۴۰)

از مسجد نه‌گنبد در کتاب فضایل بلخ نوشتهٔ ابوبکر عبدالله بن عمر واعظ بلخی (نوشته‌شده در سدهٔ ششم هجری قمری/ دوازدهم میلادی) ضمن معرفی قاضی یونس بن طاهر نصیری چنین یاد می‌شود: «(شیخ) پنجاه سیم، یونس بن طاهر النصیری است و کنیت او ابوالقاسم رحمه الله علیه و ساکن بلخ بوده، و از رؤسای علمای بلخ است. و او را روایات بسیار است، و کتاب بهجه در ذکر اصحاب ابوحنیفه رحمهه‌الله از تصانیف اوست. و اوّل کسی که به اسم شیخ‌الاسلام در بلخ موسوم شد و معروف گشت اوست. و در سنهٔ احدی عشر و اربع مائه [۴۱۱ هجری قمری/ ۱۰۲۰ میلادی] وفات کرد، و در مقبرهٔ پنج‌رش دفنش کردند. و تربت او ظاهر (است) در مقابلهٔ نه‌گنبدان، و به اجابت دعاها و یافتن مرادات و قضای حاجات معروف (است).» (۲۲۰، صص ۳۱۹ ـ ۳۲۰)

عبدالوهّاب مجیر، شاعر معاصر بلخ، در بیتی از یک سرودهٔ خود می‌گوید: (۱۷۰، ص ۷۳)

سر از «حجّ پیاده» می‌کشید و عشق می‌گردید
به گور «خواهر» خود بردباری را غزل می‌خواند

برج عیّاران

این برج تاریخی در کنج جنوب‌غرب دیوارهای تاریخی شهر بلخ در یک‌ونیم‌کیلومتری مرکز شهر موقعیّت دارد و ساختهٔ سدهٔ ۲ هجری قمری/ ۸ میلادی است.

این برج، بنایی است دایره‌یی و دارای یک گنبد و هشت رواق ازخشت پختهٔ مربعی و گِل که بر مسندی هشت‌گوشه از خشت پخته بر فراز دیوار حصار تاریخی بلخ در گوشهٔ جنوب‌غربی آن قرار گرفته است و از رواق‌های آن درون و بیرون شهر را می‌توان دیدبانی کرد. سطح دیوارهای بخش بالایی برج و گنبد آن از درون و بیرون گچ‌مالی شده و امّا مسند برج آجرنماست.

ویچلوف (به نقل از منبع: ۱۷۷، ص ۱۳۸) در سال/ ۱۳۰۱ هجری خورشیدی/ ۱۹۲۲ میلادی از این برج دیدن کرده و دربارهٔ آن می‌نویسد: «برج، بنایی است هشت‌ضلعی که قطر میدان فوقانی آن ۱۶ آرشین[۱] می‌باشد. میدان فوقانی برج را پنجره و دیواری احاطه کرده است که هشت راه دارد و قسمت مرکزی برج را سقفی حکّاکی‌شده پوشانیده است. راه ورودی برج از سوی شمال است. از برج تمام شهر را می‌توان مشاهده نمود.»

برج‌هایی به نام عیّاران در بخارا و سمرقند نیز وجود داشته اند. (۷۵، ۱۳۹)

[۱] ـ آرشین، واحد طول است از آرنج تا نوک انگشتان. در عربی به آن ذراع می‌گویند.

ابومسلم خراسانی یا بِه‌زادان (زاده‌شده در سال ۱۰۰ هجری قمری/ ۷۱۸ میلادی و کشته‌شده در سال ۱۳۷ هجری قمری/ ۷۵۴ میلادی) پسر بنداد هرمزد، از تاجیکان خراسان، و یاران عیّارش هنگام آوردن پنهانی پیکر حضرت علی «ک» از راه مرو، چهارجوی، ترمذ و کالف به ده‌کدهٔ خیران بلخ یا شهر ام‌روزی مزار شریف ، شبی را در بلخ در همین موضع که در آینده به برج عیّاران شهرت یافت گذشتانده اند. (۷۵، ص ۱۴۲)



این بنای تاریخی در جنگ‌های سال‌های ۶۰ و ۷۰ سدهٔ چهاردهم خورشیدی/ ۸۰ و ۹۰ سدهٔ بیستم میلادی آسیب دیده بود که در سال‌های ۱۳۸۵ و ۱۳۸۶ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۶ و ۲۰۰۷ میلادی از سوی وزارت اطلاعات و فرهنگ کشور یک‌جا با سه آبدهٔ تاریخی دیگر (مزار خواجه اکاشا، رواق مدرسهٔ سیّد سبحان‌قلی و مسجد تخته‌پل) به هزینهٔ مجموعی یک‌صد هزار دالر آمریکایی توسّط یک شرکت خصوصی به گونهٔ غیر فنّی و ناقص (۷۵، ص ۱۴۲) و سپس از ۱۱ خرداد تا ۱۱ دی ۱۳۹۶ هجری خورشیدی/ ۱ ژوئن ۲۰۱۷ تا ۱ ژانویهٔ ۲۰۱۸ میلادی از سوی وزارت اطلاعات و فرهنگ به هزینهٔ ۳۰ هزار دلار آمریکایی از کمک‌های کشور سوئیس توسّط بنیاد فرهنگی آقاخان و زیر نظر ادارهٔ اطلاعات و فرهنگ استان بلخ به گونهٔ اساسی مرمت حفاظتی شد.

عبدالوهّاب مجیر، شاعر معاصر بلخ، در سروده‌یی «برج عیّاران بلخ» را چنین به کار بسته است: (۱۶۹، ص ۳۲)

بلخم و تـــاراج چنـگیزی‌ترین ویـران‌گـری

بر کفم چون «برج عیّاران» غروری مانده است

آرام‌گاه امام ابوحفص (مزار بلند) در سمرقندیان

آرام‌گاه امام ابو حفص، دانش‌مند تاجیک بلخی در سدهٔ سوم هجری قمری/ نهم میلادی، که مزار بلند نیز نامیده می‌شود، به بنای آرام‌گاه خواجه باجی یا خواجه باج‌گاهی شباهت داشته در جنوب روستای سمرقندیان در ده‌کیلومتری جنوب شهر بلخ واقع است (۱۷۴، ص ۷۱) و در سدهٔ سوم یا چهارم



هجری قمری/ نهم یا دهم میلادی و به گفتهٔ مختارف (۱۷۴، ص ۷۱) در سدهٔ دوازدهم هجری قمری/ هژدهم میلادی ساخته شده است.

بر پایهٔ روایت‌های موجود، ابو حفیظ امام عبدالله که به نام شیخ حبیب، (۱۷۴، ص ۷۱) حبیب طبیب یا حبیب طبیب عجمی و امام ابوحفص بن مرعش نیز یاد می‌شود در آن‌جا مدفون می‌باشد. (۶۷، صص ۲۴ ـ ۲۵)

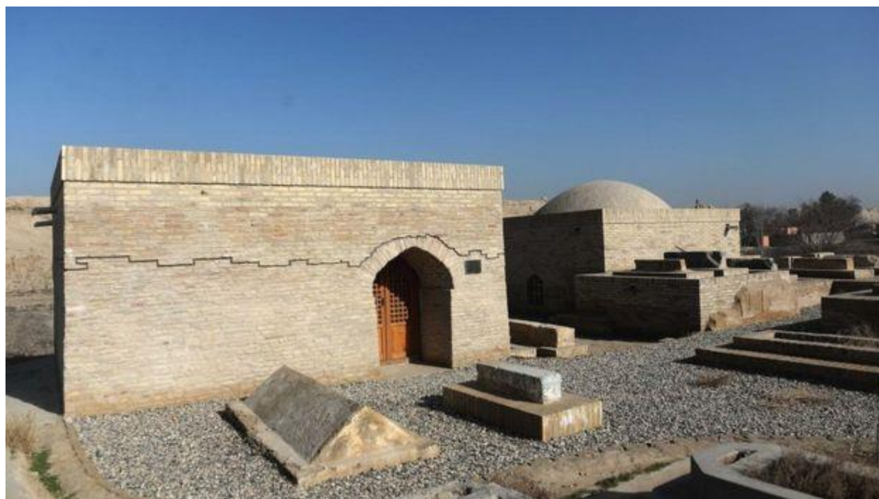
ساخت‌مان این آرام‌گاه، یک در ورودی منبّت‌کاری‌شده از چوب چنار دارد که هم‌زمان با خود ساخت‌مان در سدهٔ چهارم هجری قمری/ دهم میلادی ساخته شده است. این دروازه در سال ۱۳۸۵ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۶ میلادی دزدی شده بود که خبر آن در رسانه‌های کشور بازتابی گستره یافت، امّا در اثر کوشش‌های نیروهای کشفی و امنیّتی استان بلخ، در سال ۱۳۹۱ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۲ میلادی دوباره به دست آمد و به دست‌رس ادارهٔ اطلاعات و فرهنگ استان بلخ قرار داده شد و از آن زمان در موزهٔ محلّی متعلّق به این اداره نگه‌داری می‌شود. (۷۵، ص ۱۴۳)

آرام‌گاه امام ابوحفص از ۱۱ خرداد تا ۱۱ دی ۱۳۹۶ هجری خورشیدی/ ۱ ژوئن ۲۰۱۷ تا ۲۰ ژانویهٔ ۲۰۱۸ میلادی از سوی وزارت اطلاعات و فرهنگ به هزینهٔ یک‌صد هزار یورو از کمک‌های جمهوری فیدرال آلمان توسّط بنیاد فرهنگی آقاخان و زیر نظر ادارهٔ اطلاعات و فرهنگ استان بلخ به گونهٔ اساسی مرمت حفاظتی شده است.

امام ابوحفص بن برعش بن یحیی از دانش‌مندان و فقیهان بزرگ و شناخته‌شدهٔ تاجیک در سدهٔ سوم هجری قمری/ نهم میلادی است. برخی از تذکره‌نویسان، کنیت او را ابوحفیظ و جدّش را مرتعش نیز نوشته اند. این فقیه بلخی در زهد و ورع نیز جای‌گاه بلندی داشت و از اوتاد و ابدال شمرده می‌شد. (۶۷، صص ۲۴ ـ ۲۵) ورسجی (به نقل از منبع: ۶۷، ص ۲۵) در تذکره‌المشایخ نوشته است که ابوحفص با حضرت امام اعظم (رح) صحبت داشته و نزد امام ابویوسف (رح) دانش آموخته است و امام شافعی (رح) گفته است که: در روی زمین هیچ‌کس را دانش‌مندتر و زاهدتر از ابوحفص ندیده ام. ابوحفص در روزگار حضرت امام صادق (رض) قاضی‌القضّات بلخ بود و مردم در حلّ مسایل فقهی و دانش‌های دیگر از محضر او استفاده می‌کردند. وی در سال ۲۴۱ هجری قمری/ ۸۵۵ میلادی در بلخ چشم از جهان پوشید و در روستای سمرقندیان بلخ در کنار رود بلخ به خاک سپرده و آرام‌گاهش به نام «مزار بلند» تا کنون مرجع اخلاص‌مندان و گردش‌گران است. (۶۷، صص ۲۴ ـ ۲۵)

آرام‌گاه ابن خضرویهٔ بلخی

آرام‌گاه احمد بن خضرویهٔ بلخی در نزدیک دروازهٔ نوبهار بلخ در بیرون دیوار جنوبی حصار تاریخی بلخ در جایی که در گذشته‌ها به نام گورستان نوبهار یاد می‌شد موقعیّت دارد؛ ساخت‌مان این آرام‌گاه،



گنبدی سادهٔ آجری و بدون تزئین است که در سدهٔ چهارم هجری قمری/ دهم میلادی (دورهٔ سامانیان) ساخته شده است. این گور سنگ‌نوشته‌یی نیز داشته که عمداً توسّط کارگزاران فرهنگ‌ستیز دولت وقت در سدهٔ چهاردهم هجری خورشیدی/ بیستم میلادی، از بین برده شده است.

آرام‌گاه احمد بن خضرویهٔ بلخی یک‌جا با آرام‌گاه فاطمهٔ بلخی از ۱ تیر تا ۱۱ دی ۱۳۹۴ هجری خورشیدی/ ۲۲ ژوئن ۲۰۱۵ تا ۱ ژانویهٔ ۲۰۱۶ میلادی به هزینهٔ مجموعی ۴۰۰۰۰ یورو از کمک‌های مالی دولت جمهوری فیدرال آلمان توسّط بنیاد فرهنگی آقاخان زیر نظر ادارهٔ اطّلاعات و فرهنگ استان بلخ مرمت محافظتی شده است. (۷۵، صص ۱۴۴ ـ ۱۴۵)

ابوحامد احمد بن خضر معروف به ابن خضرویهٔ بلخی، زاهد، متصوّف و دانش‌مند تاجیک، (درگذشتهٔ سال ۲۴۰ هجری قمری/ ۸۵۴ میلای) در بلخ زاده شده است. (۷۱، ص ۵۸) وی بزرگانی مانند ابراهیم ادهم، بایزید بستامی، ابوتراب نخشبی، ابوحفص حدّاد نیشاپوری و حاتم بن عنوان بلخی را دیدار کرده و از پیروان حاتم اصم بلخی (درگذشتهٔ سال ۲۳۹ هجری قمری/ ۸۵۱ میلادی) بوده است. (۸۵، صص۱۴۳ـ ۱۴۴) تألیفات او عبارت اند از: کتاب الرّعایه بحقوق‌الله در آداب صحبت‌کردن، درجات‌المقبلین و تفسیر قرآن کریم. (۸۵، صص ۱۴۵ ـ ۱۴۶)

آرام‌گاه فاطمهٔ بلخی

آرام‌گاه فاطمهٔ بلخی هم‌سر ابن خضرویهٔ بلخی، بانوی متصوّف سده‌های دوم و سوم هجری قمری، در نزدیک دروازهٔ نوبهار بلخ در بیرون دیوار جنوبی حصار تاریخی بلخ در گورستان نوبهار



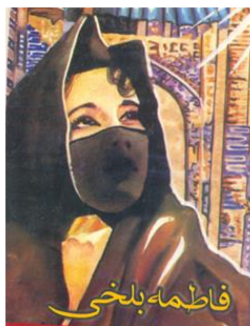
موقعیّت دارد؛ ساخت‌مان این آرام‌گاه، گنبدی سادهٔ آجری و بدون تزئین است که در سدهٔ چهارم هجری

قمری/ دهم میلادی (دورۀ سامانیان) ساخته شده است. گور فاطمۀ بلخی نیز سنگ‌نوشته‌یی داشته که عمداً توسّط کارگزاران فرهنگ‌ستیز دولت وقت در سدۀ چهاردهم هجری خورشیدی/ بیستم میلادی، از بین برده شده است. این بنا یک‌جا با آرام‌گاه ابن خضرویۀ بلخی از ۱ تیر تا ۱۱ دی ۱۳۹۴ هجری خورشیدی/ ۲۲ ژوئن ۲۰۱۵ تا ۱ ژانویۀ ۲۰۱۶ میلادی به هزینۀ مجموعی ۴۰۰۰۰ یورو از کمک‌های مالی دولت جمهوری فیدرال آلمان توسّط بنیاد فرهنگی آقاخان زیر نظر ادارۀ اطّلاعات و فرهنگ بلخ مرمت محافظتی شده است. (۷۵، صص ۱۴۴ ـ ۱۴۵)

فاطمۀ بلخی بانوی متصوّف تاجیک سده‌های دوم و سوم هجری قمری، در شهر باستانی بلخ زاده شده است . او را با کنیت ام علی نیز یاد کرده اند.

فاطمه به گفتۀ شیخ فریدالدّین عطار در تذکره‌الاولیا (به نقل از منبع: ۲۰۴، ص ۱۱) و به گفتۀ جامی در نفحات‌الانس (به نقل از منبع: ۲۰۴، ص ۱۱) دختر یکی از امیران و بزرگان بلخ بود. او در جوانی شیفتۀ رفتار ابوحامد احمد ابن خضرویۀ بلخی، یک تن از نام‌داران گسترۀ تصوف، شد و به او پیام فرستاد که از پدرش او را خواست‌گار شود و سرانجام این وصلت صورت گرفت و پس از ازدواج تمام دارایی خود را به مستمندان بخشید. (۲۰۴، ص ۱۲)

فاطمه در طریقت جای‌گاه بزرگی داشت و هنگامی که هم‌راه با شوهرش به سفر حج می‌رفت در نیشاپور با ابوحفص حدّاد، از عارفان معروف خراسان و بنیادگذار طریقت حدّادیّه، ملاقات کرد. ابوحفص در این ملاقات چنان زیر تأثیر اندیشه‌های فاطمۀ بلخی قرار گرفت که دربارۀ او گفته است: همیشه حدیث زنان را مکروه می‌داشتم، تا آن وقت که امّ علی، زوجۀ احمد خضرویه، را دیدم و دانستم که حق سبحانه معرفت و شناخت خود را آن‌جا که می‌خواهد می‌نهد. (به نقل از منبع: ۲۰۴، ص ۱۳) در بازگشت از سفر حج، فاطمه با احمد خضرویه به بسطام نیز رفت و در آن‌جا با بایزید بسطامی، عارف مشهور دیگر آن روزگار، ملاقات کرد و او را نیز زیر تأثیر باورهای عرفانی خود قرار داد، تا جایی که دربارۀ این بانوی بلخی می‌گوید: هر که تصوّف ورزد باید که به همّتی ورزد چون همّت امّ علی، زوجۀ احمد خضرویه، یا با حالی چون حال امّ علی. (به نقل از منبع: ۲۰۴، صص ۱۳ ـ ۱۴)



احمد خضرویه و فاطمۀ بلخی در سفر حج، در نیشاپور با یحیی بن معاذ رازی، عارف دیگر روزگار شان، که به آهنگ بلخ وارد نیشاپور شده بود، نیز ملاقات کردند و میزبانش شدند. (۲۰۴، صص ۱۴ ـ ۱۵)

فاطمه پس از بازگشت از سفر حج، تا پایان زنده‌گی خود در زادگاه خود، بلخ، یک‌جا با شوهرش راه‌نمای جوینده‌گان حقیقت و معرفت بود و سرانجام در شهر بلخ دیده از جهان فروبست.

به گفتۀ جامی در نفحات‌الانس، (به نقل از منبع: ۲۰۴، ص ۱۵) فاطمۀ بلخی گفته است: «خدای تعالی خلق را به خود خواند به انواع لطایف و نکویی، اجابت نکردند، پس بر ایشان ریخت بلاهای گوناگون تا ایشان را به بلا سوی خود بازگرداند، زیرا که ایشان را دوست می‌دارد و هم وی گفته است فوت حاجت آسان‌تر است از خواری‌کشیدن از برای آن. زنی از اهل بلخ به وی آمد که آمده ام که به خدای تعالی تقرّب جویم به وسیلۀ خدمت تو، مر او را گفت: چرا به واسطۀ خدمت خدای تعالی به من تقرّب نمی‌جویی؟»

برخی از پژوهش‌گران یادداشت‌هایی را که احمد بن خضرویۀ بلخی از درس‌های تفسیر استادش، ابوعبدالله صالح ترمذی، گردآورده بود به هم‌سرش، فاطمۀ بلخی، نسبت داده اند. (۸۵، ص ۱۴۵)

آرام‌گاه ابونصر بلخی

آرام‌گاه ابونصر بلخی، فقیه تاجیک بلخ در سدۀ سوم هجری قمری/ نهم میلادی، در شمال‌شرق روستای شنگل‌آباد شهرستان دولت‌آباد بلخ واقع است و ساخت‌مان گنبدیِ ساده‌یی دارد. ابونصر محمّد بن اسلام بلخی از نزدیکان امام ابوحفص بلخی است. صاحب فضایل بلخ (به نقل از منبع: ۶۷، صص ۱۸ ـ ۱۹) نقل می‌کند که از ابوحازم، قاضی شام و از دانش‌مندان حنفی و صاحب تألیفات متعدد، پرسیدند که از فقیهان سرزمین‌های اسلامی کدام یکی فاضل‌تر است؟ گفت: ابوجعفر طحاوی در احادیث برتر است و امّا ابونصر فقیه‌تر است. ورسجی (به نقل از منبع: ۶۷، صص ۱۸ ـ ۱۹) او را به نام شیخ‌الاسلام آورده و شخص صاحب حال و فقه و کمال خوانده و وفاتش را ۳۰۵ هجری قمری/ ۹۱۷ میلادی دانسته است. گور این دانش‌مند در شمال‌شرق روستای شنگل‌آباد شهرستان دولت‌آباد بلخ قرار دارد (۶۷، صص ۱۸ ـ ۱۹) و امّا ورسجی (به نقل از منبع: ۶۷، ص ۱۹) در تذکرۀ مشایخ بلخ گور او را در درون شهر بلخ می‌داند.

دروازه‌خانۀ بالاحصار خلم

دروازه‌خانۀ بالاحصار خلم از ساخته‌های دورۀ سامانیان بلخی در سدۀ ۴ هجری قمری/ ۱۰ میلادی است و در گوشۀ شمال‌شرقی بیرون از ساحۀ آن بالاحصار قرار دارد. این بنای تاریخی از خشت‌های پخته به اندازۀ ۲۸ در ۲۸ در ۳،۵ سانتی‌متر به گونۀ رواق ساخته شده و توسّط خشت‌چینی آرایه داده شده است. از زیر این رواق، امروز راهی که از شمال به جنوب امتداد دارد می‌گذرد. این رواق اگرچه هیچ پیوندی با بالاحصار خلم ندارد، امّا از نگاه موقعیّت خود به نام دروازه‌خانۀ بالاحصار شهرت یافته است. به گفتۀ مردم محل، این دروازه‌خانه که در مسیر شاه‌راه قرار داشت، در روزگاران پیشین محلّ گرفتن مالیّات کالاهای بازرگانی از کاروان‌ها بوده است.

این دروازه‌خانه در سال ۱۳۸۹ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۰ میلادی از سوی وزارت اطلاعات و فرهنگ به کمک کشور شاهی هالند توسّط دفتر مهندسی آف‌ایر و زیر نظر ادارهٔ اطلاعات و فرهنگ استان بلخ مرمت حفاظتی شده است. (۷۵، ص ۱۰۱)



رواق تنگی شادیان

رواق تنگی شادیان یکی از بناهای تاریخی استان بلخ و از ساخته‌های سدهٔ ۴ هجری قمری/ ۱۰ میلادی در دورهٔ سامانیان بلخی است که از آن برای دیدبانی کار گرفته می‌شد. این رواق در شانزده‌کیلومتری جنوب شهر مزار شریف، مرکز استان بلخ، در تنگی کوه شادیان شهرستان چهارکنت استان بلخ در پهلوی روستای بابا علی‌شیر موقعیّت دارد. (۷۵، ص ۱۴۶)

روستای شادیان، خود یک جای باستانی و تاریخی این سرزمین است که در آن بقایای آثار باستانی از دوره‌های زردشتی و بودایی موجود اند و بیهقی (به نقل از منبع: ۹۰، ص ۲۶۴) در تاریخ خود در دو موضع، از آن به نام «شادیاخ» یاد کرده است؛ و انوری ابیوردی بلخی (۲۵، ص ۶۲۰) در وصف بزرگی و کرم صاحب ترمذ، نیز اشاره‌یی به آن دارد:

دی ز من پرسید معروفی ز معروفان بلخ   از شما پوشیده چون دارم عزیز شادخی

و امّا این روستا پس از سدهٔ یازدهم هجری/ هفدهم میلادی در کتاب بحرالاسرار فی مناقب‌الاخیار اثر محمود بن امیر ولی کتاب‌دار بلخی، کتاب جریدهٔ بلخ اثر محمّدمؤمن بلخی و متن‌های دیگر به همین نام کنونی شادیان شناخته شده و سال‌ها گردش‌گاه فرمان‌روایان محلّی بلخ بوده است. (به نقل از منبع: ۹۰، صص ۲۶۴ ـ ۲۶۵)

بخشی از این رواق، گذرگاه مردم و آبی است که از سوی جنوب کوه‌ساران شادیان به سوی شمال به دشت شادیان جریان دارد.



منفذ رواق با فراخای ۳ متر، قطر ۴ متر و بلندای ۴ متر از خشت پُختهٔ مربعی به اندازهٔ ۰۴ در ۲۶ در ۲۶ سانتی‌متر و مصالح ساخت‌مانی سیاه‌چونه یعنی ترکیبی از ریگ، چونه و خاکستر ساخته شده است و بخش‌های تهداب و کرسی‌ها در پشت خشت‌کاری به بلندای ۱ تا ۱،۵ متر با سنگ‌های رودخانه‌یی و سیاه‌چونه کار شده اند.

در مجموع این ساخت‌مان دارای پهنای ۸ متر به شمول منفذ رواق، و فراخای ۳ متر و بلندای ۸ متر می‌باشد که در گذشته‌ها در سمت شمال آن از نقطهٔ بالایی رواق به بلندای خود ساخت‌مان، اتاق‌های گنبدی‌یی از خشت پُخته و سیاه‌چونه ساخته شده بودند که پنجره‌های آن رُو به شمال باز می‌شدند. برای برآمدن به این اتاق‌ها از جناح غربِ سمتِ جنوبِ رواق پله‌گانی از مواد ساخت‌مانی مذکور تا فراز بامِ رواق کشیده شده است و هر پله دارای روشنی‌دان‌هایی بوده که رُو به سوی جنوب داشتند. این پله‌ها پس از رسیدن بر فرازِ بامِ رواق دوباره به پایین به سوی اتاق‌ها امتداد می‌یافتند. از

این پله‌ها و روشنی‌دان‌ها تا هنگام مرمت این بنای تاریخی تنها ۷ تای آن و نشانه‌هایی هم از اتاق‌ها باقی مانده بودند.

این بنای تاریخی در هنگام تهاجم مغول‌ها به بلخ یکی از پاس‌گاه‌های تسخیرناپذیر مردم بلخ برای مدافعهٔ مناطق کوهستانی از پیش‌رَوی مهاجمان به شمار می‌رفت.

در سال ۱۳۹۰ هجری خورشیدی/۲۰۱۱ میلادی شرکت راه‌سازی آلمانی به نام «گرونتمیج»[۱] در هنگام بازسازی شاه‌راه مزار شریف ـ چهارکنت که از آن تنگی می‌گذرد در مشوره با ادارهٔ اطلاعات و فرهنگ استان بلخ برای تحکیم این بنای تاریخی برنامه‌یی را روی دست گرفت که به منصهٔ اجرا درنیامد. به دنبال آن در اثر پی‌گیری ادارهٔ اطلاعات و فرهنگ استان بلخ در سال ۱۳۹۳ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۴ میلادی، مهندس آرش بوستانی، مسؤول بنیاد فرهنگی آقاخان در بلخ، نقشهٔ این بنای تاریخی را برای بازسازی آماده ساخت (۷۵، صص ۱۴۷ ـ ۱۴۸) و سرانجام این رواق با پلکان، روشنی‌دان‌ها و اتاق‌های ازبین‌رفتهٔ آن بر روی بقایای ویرانهٔ آن با حفظ اصالت تاریخی آن با تحکیماتی نامرئی از سیخ‌های آهنی که بدنهٔ بنا را با صخره‌های دو طرف تنگی شادیان گره زده اند و در برابر سرازیرشدن سیلاب‌های ویران‌گر بهاری مقاومت آن بنا را بلند می‌برند، از ۹ خرداد ۱۳۹۴ تا ۱۱ دی ۱۳۹۵ هجری خورشیدی/ ۳۰ مه ۲۰۱۵ تا ۱ ژانویهٔ ۲۰۱۸ میلادی از سوی وزارت اطلاعات و فرهنگ کشور به هزینهٔ ۲۵۰۰۰۰ یورو از کمک‌های دولت فیدرال آلمان توسّط بنیاد فرهنگی آقاخان مرمت حفاظتی اساسی شد و اکنون به یک جای بسیار دیدنی برای گردش‌گران مبدّل شده است و در فصل‌های بهار و تابستان شمار زیادی از گردش‌گران داخلی را به سوی خود جذب می‌کند.

آرام‌گاه چهارگنبد

آرام‌گاه چهارگنبد که در گذشته‌ها به نام آرام‌گاه خواجه روشنایی نیز شهرت داشته است در سه‌کیلومتری غرب شهر بلخ در بیرون از حصار تاریخی شهر در سه‌صدمتری شمال شاه‌راه بلخ ـ شبرغان قرار دارد و از بناهای دورهٔ سامانیان بلخی (سدهٔ ۴ هجری قمری/ ۱۰ میلادی) است. (۷۵، ص ۱۴۸)

ساخت‌مان این آرام‌گاه از گِل و آمیزهٔ خشت‌های خام و آجرهای به اندازهٔ ۲۵ در ۲۵ در ۴ و ۴،۵ سانتی‌متر، به شکل مربعی با درازا و پهنای ۱۲،۳ در ۱۲،۳ متر و ابعاد درونی ۸،۵ در ۸،۵ متر ساخته شده است. روی دیوار اصلی چهارگوشه پایه‌یی هشت ضلعی و گنبد و گوش‌واره ساخته شده اند. (۹۱، ص ۱۷۱)

---

۱ ـ **Grontmij**

در داخل آرام‌گاه خواجه روشنایی یا بابا روشنایی در قسمت وسط دیوار و **هم‌چنین** تاق‌چهٔ دیوار جنوبی کتیبه‌هایی به چشم می‌خوردند که در آن‌ها تاریخ بنای مجدّد آرام‌گاه و مرمت آن حک شده بود، امّا تاریخ‌های مندرج در کتیبه‌ها از بین برده شده و خوانده نمی‌شدند و تنها قسمتی از کتیبهٔ وسط دیوار نسبتاً سالم بوده در آن نام مدفون، خواجهٔ عالی‌نسب یاد شده بود. (۱۷۴، صص ۶۰ ـ ۶۱) این کتیبه‌ها اکنون از بین رفته اند.



احرار مختارف (۱۷۴، ص ۶۱) و نیز الهامه مفتاح، نویسندهٔ جغرافیای تاریخی بلخ و جیحون و مضافات بلخ، (۱۷۷،ص ۱۸۷) معمار آرام‌گاه خواجه روشنایی یا چهارگنبد را خواجه یوسف چشتی می‌دانند و گفته اند که نام این معمار در قطعهٔ حک‌شدهٔ داخل آرام‌گاه به روشنی خوانده می‌شود:

گر بخواهی جدّ او را چه نوشت   یوسف ابن احمد مولود چشت (۱۷۴، ص ۶۱)

به گفتهٔ گالینه پوگاچینکاوا، (به نقل از منبع: ۱۷۴، ص ۶۲) این احتمال نیز وجود دارد که یوسف بن احمد معمار آرام‌گاه نبوده بل‌که کسی باشد که با کمک مادّی وی این آرام‌گاه در میان سده‌های ۸ و ۹ هجری قمری/ ۱۴ و ۱۵ میلادی ساخته شده باشد. آن گونه که از بقایای کتیبه معلوم می‌شد، یوسف بن احمد مسافرت‌های درازی را انجام داده است. یکی از کسانی را که در این حظیره مدفون است به نام ابراهیم یاد کرده اند. (۱۷۴، ص ۶۲) مختارف به نقل از سبحان‌قلی‌نامه داستانی را می‌آورد که گویا روزگاری در این‌جا مدرسه‌یی بوده و خواجه روشنایی در آن برای چهل تن از دختران درس می‌داده است. هنگامی که دشمنان می‌خواستند به این مدرسه هجوم بیاورند به دعای خواجه روشنایی در صحن

مدرسه سوراخی پیدا شده و خواجه با دختران در آن درآمدند و از نظرها پنهان شدند. تا این که پس از سال‌ها، حاکمی برپایهٔ خوابی که در این مورد می‌بیند، دستور می‌دهد تا در آن‌جا این آرام‌گاه را بسازند. این آرام‌گاه از گذشته‌ها زیارت‌گاه خاص و عام است. سیّد سبحان‌قلی‌خان یک تن از حاکمان بلخ پیش از مجالس و شکار به زیارت خانقاهی که سیّد حسن با صوفیان دیگر در آن‌جا می‌زیستند و هم‌چنین به آرام‌گاه خواجه روشنایی و مزار خواجه سنگین می‌رفت. (۱۷۴، ص ۶۲)

دربارهٔ خواجه روشنایی در متن‌های بسیار کهن یادی نرفته است و امّا در کتاب عجایب الطّبقات تألیف محمّدطاهر بن ابی‌القاسم نوشته‌شده در سال ۱۰۵۹ هجری قمری/ ۱۶۴۹ میلادی این آرام‌گاه متعلّق به ادهم، پدر سلطان ابراهیم، شناخته شده و هم‌چنین در کتاب اخبارالطّالبین و نیز کتاب اخبارالسّالکین نوشتهٔ میرزا احمدجان فارد (درگذشته در سال ۱۳۲۴ هجری قمری/ ۱۹۰۶ میلادی) در ذکر اعمار مسجد و مسکن‌گزین‌شدن مولانا خرد عزیزان مرشد ابن یمین شبرغانی در ده‌کدهٔ خواجه روشنایی از این آرام‌گاه به نام پدر ابراهیم ادهم یاد شده است و قبر میر خرد عزیزان نیز در جنوب آن واقع است. (۹، صص ۱۳۷ ـ ۱۴۰)

دربارهٔ ادهم در تذکره‌ها چیزی نگاشته نشده است و امّا پسرش ابواسحاق ابراهیم بن ادهم بن منصور، عارف و زاهد معروف تاجیک سدهٔ ۲ هجری قمری/ ۸ میلادی است و در تذکره‌ها پدر او را از ملوک خراسان گفته اند. دربارهٔ پیوستن او به زهد داستان‌های گوناگونی آورده اند. (۸۵، ص ۸۰) او در بلخ زاده شد و پس از بیرون شدن از بلخ به نیشاپور، عراق، شام و حجاز رفت. وفات او را به اختلاف روایات، در سال‌های ۱۶۱ و ۱۶۲ هجری قمری/ ۷۷۸ و ۷۷۹ میلادی می‌دانند و بنا بر گفتهٔ بسیاری از مؤرّخان وی در جنگی با رومیان بیمار شد و درگذشت. (۸۵، صص ۸۲ ـ ۸۳) ابن بطوطه آرام‌گاه او را در شهر جبله و خانهٔ او را در شهر بلخ دیده است. (۸۵، ۸۳)

آرام‌گاه چهارگنبد یا خواجه روشنایی، از ۱ خرداد تا ۱۱ دی ۱۳۹۵ هجری خورشیدی/ ۲۱ مه تا ۳۱ دسامبر ۲۰۱۶ میلادی از سوی وزارت اطّلاعات و فرهنگ کشور به هزینهٔ ۷۰ هزار دلار آمریکایی از کمک‌های مالی ایالات متّحدهٔ آمریکا توسّط بنیاد فرهنگی آغاخان زیر نظر ادارهٔ اطلاعات و فرهنگ استان بلخ به گونهٔ اساسی مرمت حفاظتی شد.

آرام‌گاه خواجه باج‌گاهی

آرام‌گاه خواجه باج‌گاهی یا به تعبیر مردم محل، مسجد امام باجی یا خواجه باج‌گاهیِ ولی، که پیشینهٔ تاریخی آن به گونهٔ دقیق معلوم نیست، (۹۱، ص ۱۷۴) و احتمال می‌رود از آثار سده‌های ۳ یا ۴ هجری قمری/ ۹ و ۱۰ میلادی باشد، (۱۷۷، ص۱۹۱) در محدودهٔ چهارباغ باجی در نزدیکی آرام‌گاه

خواجه اکاشا در شرق بلخ موقعیّت دارد.[1](۱۷۴، ص ۴۸) از نوع معماری ساخت‌مان آن معلوم می‌شود که این آبدۀ تاریخی نَه مسجد بل‌که فقط آرام‌گاه است. ساخت‌مان این آرام‌گاه دارای ۱۶،۲ متر درازا و ۴،۲۵ متر پهناست و در پیش روی آن ایوان سقف‌دار پهن مستطیلی‌یی است با ضلع‌های ۷ تا ۸ متر. درآمدگاه آن رو به جنوب قرار دارد. در درون ساخت‌مان، دو سنگ گور گچ‌بری شده و رف‌ها و در گنبد درونی دخمۀ حظیره دیده می‌شوند. این ساخت‌مان از خشت‌هایی به اندازۀ ۲۸ در ۲۸ در ۴،۵ سانتیمتر و ملاط گِلی ساخته شده است.(۹۱، ص ۱۷۴)



ساخت‌مان این بنا مشتمل بر ایوان و محراب بزرگ و گورخانه بوده و گورخانۀ آن نیمه‌ویران است و از شمال با دیوار گِلی محدود شده است. در محوطۀ آن، باغچۀ گُل‌کاری‌شده‌یی وجود دارد. (۱۷۷، ص ۱۸۱)

به گفتۀ مردم محل، در این آرام‌گاه، شخصی به نام خواجه‌عبدالباقی مدفون است (۱۷۷، ص ۱۹۲) که نامش با کتاب‌دار سیّد سبحان‌قلی‌خان مطابقت دارد. (۱۷۴، ص ۷۶) دیوارهای این آرام‌گاه از خشت

[1] ـ به گفتۀ محمّد حنیف حنیف بلخی، ورسجی وفات خلف بن ایّوب را دراول رمضان سال ۳۰۵ هجری قمری/ ۱۹ فوریۀ ۹۱۸ میلادی و گور او را در جایی می‌داند که اکنون به نام چهارباغ باجی یاد می‌شود. حبیبی دربارۀ او می‌گوید: ابوسعید خلف بن ایّوب عامری بلخی از علمای حدیث و فقه است که در تاریخ نیشاپور وفاتش ۲۱۵ هجری قمری/ ۸۳۰ میلادی و در المنتظم ابن جوزی۲۲۰ هجری قمری/ ۸۳۵ میلادی گفته شده و صاحب ترمذی از او یک حدیث نقل کرده است. (حنیف بلخی، فقهای بلخ، صص ۲۲ ـ ۲۳)

پخته و بسیار منظم مرمت شده بودند و بخشی از گنبد هم‌چنان محفوظ مانده بود. (۱۷۷، ص ۱۹۱) این بنا به گفتهٔ مختارف شاید از آثار سده های ۱۰ و ۱۱ هجری قمری/ ۱۶ و ۱۷ میلادی باشد. (۱۷۴، ص ۷۶)

این بنای تاریخی در حدود یک سدهٔ اخیر از دید دانش‌مندان افتاده بود و حتّا در فهرست آبده‌های تاریخی بلخ نامی از آن دیده نمی‌شد، تا این‌که نویسندهٔ این کتاب از روی منابع تاریخی به موجودیّت آن پی بُرد و مهندس آرش بوستانی توانست از آن عکس‌هایی را تهیّه بدارد و از طریق ادارهٔ اطلاعات و فرهنگ بلخ برای ثبت آن در فهرست آبده‌های تاریخی اقدام گردید. (۷۵، صص ۱۴۴ ـ ۱۵۲) آن‌گونه که دیده می‌شد از این بنای تاریخی گنبدی باقی نمانده بود و دیوارهای آن شکست‌وریختی بسیار داشتند، امّا وزارت اطلاعات و فرهنگ کشور به پیش‌نهاد ادارهٔ اطلاعات و فرهنگ بلخ توجّه کرد و سرانجام آن بنای تاریخی فراموش‌شده از ۱۵ خرداد تا ۱۱ دی ۱۳۹۵ هجری خورشیدی/ از سوی آن وزارت به هزینهٔ ۵۰ هزار دلار آمریکایی از کمک‌های ایالات متّحدهٔ آمریکا توسّط بنیاد فرهنگی آقاخان زیر نظر ادارهٔ اطلاعات و فرهنگ بلخ مرمت حفاظتی اساسی شد و گنبد و دیوارهای شکسته‌وریختهٔ آن به شکل اصلی خود درآمدند.

آرام‌گاه میر روزه‌دار

این آرام‌گاه در زمان سامانیان بلخی در سدهٔ ۴ هجری قمری/ ۱۰ میلادی ساخته شده و در سه‌کیلومتری خاور شهر بلخ در کنار شاه‌راه قدیمی بلخ ـ مزار شریف واقع است و در شمال آن بازمانده‌های برج آسیاب بادی که فرجامین نقطهٔ دیوار شرقی شهر بلخ است به چشم می‌خورند.

در سال۱۳۵۳ هجری خورشیدی/ ۱۹۷۴ میلادی، پوگاچینکاوا از این بنا بازدید کرده است. (۱۷۴، ص ۶۲)

ساخت‌مان این آرام‌گاه، گنبدی و دارای دهلیز و حجره‌هاست و از خشت پخته و خام مربعی و گِل ساخته شده است. (۲۳، ص ۶۹۸) اندازهٔ این خشت‌ها در ردیف پایانی ۲۳،۵ در ۲۳ در ۴ سانتی‌متر و در ردیف بالایی و در قسمت تاق ۲۸ در ۲۸ در ۵ سانتی‌متر است. (۹۱، ص ۱۷۱) به گفتهٔ مختارف، این بنا ایوانی دارد که در دو سوی آن اتاق‌هایی قرار گرفته اند. بالای گورخانه‌ها دو گنبد است. پیش‌تاق آن بسیار ساده و تنها با محراب‌ها تزئین شده است. (۱۷۴، ص۶۲) گنبد آن از سوی درون با نگاره‌های گچ‌بری‌شده و رنگ‌آمیزی‌شده آذین یافته است که برخی از نگاره‌ها افتاده اند. در درآمدگاه این آرام‌گاه دو سنگ شکستهٔ مرمر دیده می‌شوند که تزئین گردیده اند، ولی با مهارت حکّاکی نشده اند. متن لوحه از بین برده شده و تنها در یک قسمت آن کلمهٔ یادگار خوانده می‌شود. (۱۷۴، ص ۶۵)

برنارد اوکین در اثری که در معرفی بناهای دورهٔ تیموریان دارد، این بنا را از همان دوره می‌داند و می‌نویسد:[1](۲۲۵، ص ؟) «این بنا گنبدخانه‌یی هشت‌ضلعی است که درآمدگاه مستطیل‌شکلی در جنوب به آن متصل می‌باشد. موارد مشابهی از تزئین گچ‌بری به‌هم‌بافته و رسمی‌بندی زیر گنبد و تاق‌چه‌های هشت‌ضلعی را می‌توان در مدرسهٔ خرگرد و در مسجد حوض کرباس در نزدیکی هرات یافت؛ اگرچه الگوهای موجود در این نمونه‌ها آن‌قدر که با لوح‌های تزئینی پس‌نشسته تشکیل شده با تَویزه‌های[2] صعودی شکل نگرفته اند. ترکیب ستاره‌های نوک‌تیز و چندضلعی‌ها با طرح‌های موجود در شیوهٔ تزئین،



بیش‌تر گره‌بندی هندسی شناخته می‌شوند تا رسمی‌بندی. به گفتهٔ پوگاچینکاوا، تاق‌بندی شبکهٔ سه‌کنجی گستردهٔ هشتی درآمدگاه نیز شبیه مسجد حوض کرباس[3]است؛ هرچند نمونه‌های متعدّدی از نیمهٔ دوم سدهٔ ۱۵ میلادی مانند خانقاه‌های واقع در پورانِ زیارت‌جا[4]ارتباط نزدیک‌تری به هم دارند.
در عین حال، برای این بنا به دلیل نداشتن پوشش بدنهٔ بیرونی و تزئینی آن و نیز این گمان که این وقفه در برنامهٔ ساخت‌مانی «احتمالاً در دورهٔ پرمخاطرهٔ بعد از مرگ شاهرخ در سال ۸۵۱ هجری قمری/ ۱۴۴۷ میلادی روی داده و در درازای دههٔ [۶۰ هجری قمری]/ ۵۰ میلادی ادامه یافته است»

---

[1]ـ این بخش از کتاب برنارد اوکین را مهندس آرش بوستانی از زبان انگلیسی به فارسی برای نویسندهٔ این اثر برگردان کرده است.

[2]ـ باریکهٔ تاق یا کمان.

[3]ـ محلّی است در شمال‌غرب شهر هرات.

[4]ـ نام ده‌کده‌یی در جنوب‌غربی شهر هرات.

نباید استثناء قایل شد. نخست، کاملاً درست نیست که پوشش بدنهٔ تزئینی بیرونی را «واقعاً ویژه‌گی معیاری در معماری تاریخی آرام‌گاه دورهٔ تیموری» دانست. شمار فراوانی از بناهای دورهٔ تیموری، شامل چندین آرام‌گاه در اطراف هرات، یا اصلاً پوشش تزئینی بیرونی ندارند و یا پوشش آن‌ها قابل ملاحظه نیست. در این‌جا آرام‌گاه‌های واقع در آزادان و لنگر به هم‌راه بناهایی چون خانقاه صدرالدّین آرمانی و مساجد جمعه و زیارت‌جا و غوریان را به یاد انسان می‌آورد. افزون بر این تا آن‌جا که در نماهای بیرونی بنا مشاهده می‌شود، هیچ اثری از قاب‌بندی‌های تزئینی پس‌نشسته‌یی (تاق‌نما) چون قاب‌بندی‌های روی پشت بغل‌ها که بعدها آن‌ها را با کاشی معرّق پوشانده اند، به چشم نمی‌خورد. هم‌چنین، دلیل ناقص‌بودن بنا که پوگاچینکاوا آن را فقدان گنبد دوپوشهٔ بلند برشمرده است در این‌جا دیده نمی‌شود. آرام‌گاه‌های آزادان، لنگر و شاه‌زاده عبدالله نمونه‌های دیگری از گنبدهای یک‌پوشه استند که هیچ نشانی از ساختمان ناتمام را ندارند. دوم، آرام‌گاه میر روزه‌دار بسیار شبیه آرام‌گاه شاه‌زاده عبدالله [در کهن‌دژ مُصَرَّخ[1] هرات] است و بنابراین همانندی آن بیش‌تر به پایان سدهٔ ۱۵مربوط می‌شود تا به میانهٔ آن. آرام‌گاه شاه‌زاده عبدالله دارای ایوان است، در حالی که آرام‌گاه میر روزه‌دار دارای هشتی گنبددار است؛ به جز این مورد، نقشه‌های آن‌ها واقعاً یک‌سان اند. چون آرام‌گاه میر روزه‌دار رو به قبله نیست؛ از اتاق غرب هشتی، که مشابه نمازخانهٔ آرام‌گاه شاه‌زاده عبدالله است، مانند اتاق مقابلش برای سکونت استفاده می‌شده است. بنابراین، این بنا قابلیّت ایفای کارکردهای یک بقعه را دارد.»



در کنار آرام‌گاه میر روزه‌دار سه دخمهٔ خشتی بلند به شکل مربع با آرایه‌هایی زیبا در یک ردیف قرار دارند که ساختمان آن‌ها با سبک معماری این آرام‌گاه شبیه است. (۹۱، ص ۱۷۲) بخشی از دیوارهای شرقی و شمالی دخمهٔ اولی که اندازهٔ آن‌ها ۷،۴ در ۷،۷ متر است و هر یک ۱،۵ متر بلندا و ۷۳ سانتی‌متر پهنا دارد از خشت‌های پختهٔ به اندازه‌های مختلف ساخته شده است. این دخمه که در نزدیکی آرام‌گاه میر روزه‌دار واقع است در مقایسه با مقبره‌های معمولی سمرقند که با سنگ مرمر تزئین شده اند، با خشت‌های کوچک و ساده زینت یافته اند. دیوار شرقی به سه بخش تقسیم شده است. درازای بخش پهلویی ۲،۱۶ متر و بخش‌های دیگر هر کدام ۸۵ سانتی‌متر است. دیوار شمالی به بلندای

[1] ـ مُصَرَّخ، نام محلّی است در هرات و در لغت به معنای فریادرس و یاری‌گر.

یک و نیم متر تا اندازه‌یی از دیوار شرقی متفاوت است. در وسط فرش دخمه و نیز در قسمت جنوب‌شرق آن دو گور کم‌ارتفاعی از خشت دیده می‌شوند. (۱۷۴، صص ۶۶ ـ ۶۷)

در دخمۀ دوم که در غرب دخمۀ اول قرار دارد، بخشی از دیوار با بلندای ۱۲ تا ۵۰ سانتی‌متر دیده می‌شود. این دخمه ۱۸ سانتی‌متر بلندا دارد و از روی سبک ساخت‌مان خود با دخمۀ اوّل هم‌زمان است. (۱۷۴، ص ۶۷)

دخمۀ سوم، دست‌ناخورده باقی مانده است. اندازۀ دیوارهای شرقی و شمالی آن هر کدام ۶ سانتی‌متر و تهداب آن نسبت به دو دخمۀ دیگر نازک‌تر است. بین خشت‌های دخمه با رنگ آبی تیره تزئین شده است. ساخت دیوار شرقی با طرح ستاره‌های شش‌پر و خشت‌های شش‌ضلعی صورت گرفته و با خشت‌های کوچک آبی تیره و آسمانی تزئین شده است. دیوارهای مرکزی دخمۀ سوم ۹،۲ سانتی‌متر و دیوارهای کناری آن هر کدام ۹،۸ سانتی‌متر اندازه دارند. دخمۀ سوم نیز مانند دخمۀ اوّل بام‌پوش بوده و از درون گِل‌مالی شده است و دروازۀ خروجی آن در سمت جنوب است. روی‌هم‌رفته هر سه دخمه نمای زیبایی دارند، امّا چشم‌انداز آرام‌گاه میر روزه‌دار دیدنی‌تر می‌باشد. (۱۷۴، ص ۶۷)

در یکی از نسخه‌های متأخّر کتاب هفتاد مشایخ بلخ، اثر محمّدصالح ورسجی، این آرام‌گاه متعلّق به ابوبکر محمّد بن احمد اسکاف بلخی که ذکر او در فضایل بلخ آمده است دانسته شده است. (۱۰، ص ۹۳) ابوبکر محمّد بن احمد اسکاف از فقیهان تاجیک بلخ بود که از عبدالله فلّاس دانش آموخت و دانش‌آموزی را تا پیری ادامه داد. ابوبکر سعید را از شاگردان او گفته اند. او در سال ۳۳۳ هجری قمری/ ۹۴۴ میلادی درگذشت و امّا آرام‌گاه او به گفتۀ مؤلّف فضایل بلخ (نگاشته شده در ۶۱۰ هجری قمری/ ۱۲۱۳ میلادی) در دروازۀ نوبهار بلخ بوده است. (۲۲۰، ص ۲۹۶) جامی در نفحات‌الانس (به نقل از منبع: ۶۷، ص ۱۹) به نقل از ابوعبدالله خفیف آورده که ابوبکر اسکاف مدّت سی سال روزه‌دار بود و در حالت روزه‌داری از جهان رفت.

و امّا برخی از نویسنده‌گان معاصر، آن را آرام‌گاه میر نعمت‌الله (درگذشته در ۱۴ شوال ۹۶۰ هجری قمری/ ۲ اکتبر ۱۵۵۳) می‌دانند که از خلفای مخدوم اعظم کاسانی (۱۰، ص ۹۴) و پسر میر عبدالباقر بوده است.

این بنا باری در دورۀ تیموریان در سدۀ ۹ هجری قمری/ ۱۵ میلادی مرمت گردیده است. (۲۳، ص ۶۹۸)

وزارت اطّلاعات و فرهنگ کشور این بنای تاریخی را از ۱۶ مرداد ۱۳۹۳ تا ۱۱ دی ۱۳۹۴ هجری خورشیدی/ ۷ اوت ۲۰۱۴ تا ۱ ژانویۀ ۲۰۱۶ میلادی از کمک‌های دولت فیدرال آلمان به هزینۀ ۱۲۰ هزار دلار آمریکایی توسّط بنیاد فرهنگی آقاخان و زیر نظر ادارۀ اطلاعات و فرهنگ استان بلخ به گونۀ فنّی و اساسی مرمت حفاظتی کرد. در این مرمت ضمن این که درزهای گنبد و شکست‌وریخت‌های دیگر آن گرفته شدند، دخمه‌های نزدیک به آن آرام‌گاه نیز به گونۀ کارشناسانه‌یی پاک‌کاری و مرمت

حفاظتی شدند و در جوار آن برای زایران و گردش‌گران یک صفه با محرابی کاشی‌کاری‌شدهٔ نوساخت برای ادای نماز و نیز نشیمن‌گاهی بسیار زیبا با الحاقیه‌های مورد نیاز برای مجاور یا محافظ آن آبدهٔ تاریخی از مصالح ساختمانی‌یی که هم‌خوانی با خود بنای تاریخی دارند ساخته شدند.

آرام‌گاه ابوهریره

این آرام‌گاه در نزدیکی منار زادیان در روستای زادیان شهرستان دولت‌آباد استان بلخ موقعیّت دارد و از ساخته‌های دورهٔ سامانیان (سدهٔ ۴ هجری قمری/ ۱۰ میلادی) است. ساخت‌مان این آرام‌گاه مربع‌شکل است با ضلع‌های ۸،۵ متری و ساخته‌شده از خشت و آجر و گِل و سقف آن گنبدی. اندازهٔ خشت‌ها ۲۹،۳ در ۵،۵۰ سانتی‌متر است که به گونهٔ عمودی بریده شده اند. درازا و پهنای درآمدگاه حظیره ۱۰،۵ در ۸،۵ متر است و سنگ گور در وسط اتاق مربع‌شکل قرار گرفته است. بخشی از گنبد این بنا فرو ریخته است و نیاز به حفاظت و مرمت دارد. (۹۱، ص ۱۷۱)

البته این آرام‌گاه نمی‌تواند متعلّق به حضرت ابوهریره (رض)، صحابی مشهور، باشد و گمان می‌رود این ابوهریره یک تن از مشایخ گم‌نام بلخ باشد که هویّت وی در متن‌های تاریخی، هنوز معلوم نیست. (۷۵، صص ۱۴۴ ـ ۱۵۸)

منار زادیان

منار زادیان، که در نوشته‌های امروزی به نام منار زاهدان نیز آمده است، از ساخته‌های دورهٔ سامانیان (سدهٔ ۴ هجری قمری/ ۱۰ میلادی) یا دورهٔ غزنویان (سدهٔ ۵ تا نیمهٔ سدهٔ ۶ هجری قمری/ ۱۱ تا نیمهٔ ۱۲ میلادی) و کهن‌ترین منار اسلامی برجامانده در کشور است که در ده‌کده‌یی به همین نام از مضافات شهرستان دولت‌آباد استان بلخ در چهل‌کیلومتری شمال شهر بلخ و یازده‌کیلومتری خاور مرکز شهرستان دولت‌آباد موقعیّت دارد. بلندای کنونی آن ۱۷,۷۴ سانتی‌متر، محیط آن ۱۶ متر و قطر آن ۴,۷۰ سانتی‌متر است. برای بالارفتن از آن باید ۶۴ پله را پیمود. (۲۳، صص ۶۹۷ ـ ۶۹۸)

این منار از خشت پخته و گچ ساخته شده و آرایه‌های خشتی آن از روی زمین آغاز می‌شوند و به کمربند کتیبهٔ بالایی می‌رسند. نوع آرایه‌بندیِ بالا و پایینِ کمربندِ کتیبه با بخش‌های دیگر منار تفاوت دارد و بسیار پُرکار و ظریف و گونه‌یی مشبّک‌کاری آجری و با منارهای دورهٔ غزنویان بسیار همانند است. خود منار همانندی فراوانی با منار جام دارد و پایهٔ هردو استوانه‌یی‌شکل است. (۹۱، ص ۱۷۰)

بر بدنهٔ این منار عبارت‌هایی حک شده اند که در قسمت پایینی چندان خوانا نیستند (۱۲۲، صص ۱۵۳ ـ ۱۵۴) و امّا در بخش بالایی منار از سوی بیرون این جمله با خشت به روش ویژه‌یی نگارش یافته است: هذا المناره لبناء امیرالاجل یمین‌الدّوله محمود. (۱۲۰، ص ۵۱) در بخش بالایی منار، واژهٔ «الله» به ترتیبی خاص دورتادور منار را احاطه کرده است. (۱۲۱، ص ۴۹؛ ۱۲۲، صص ۱۵۳ ـ ۱۵۴)



در وسط این مناره در کتیبه‌یی به خط ثلث برجسته نگاشته شده است که: امر کرد به بنای این منارهٔ بزرگ معتمدالدّوله فخرالامّه ابوجعفر محمّد بن علی. معمار این منار، عبدالرّحمان بن عبدالرّحیم است که نام وی در بخش بالایی آن به خطّ کوفی آمده است.

این منار در میان مسجد جامع محل به گسترده‌گی دوهزار مترمربع قرار دارد و پیوست با این مسجد آرام‌گاه کسی به نام حضرت صالح (رح) با ساختمانی گنبدی‌یی از گِل، واقع است،(۲۳، ص ۶۹۸) امّا سر آن گور به سوی قبله قرار گرفته است و با گورهای مسلمانان همانندی ندارد. (۱۲۰، ص ۵۱)

آرام‌گاه حضرت صالح را عامّهٔ مردم متعلّق به حضرت صالح پیامبر می‌دانند که برپایهٔ شواهد تاریخی پنداری نادرست است. دکتر سیّد مخدوم رهین، (به نقل از منبع: ۷۵، ص ۵۹) آن را به صالح، سپه‌سالار سلجوقیان، نسبت می‌دهد و امّا افتاده‌گی گور، بر خلاف گورهای مسلمانان، از شرق به غرب نشان‌دهندهٔ آن است که باید از یکی از قدّسین آیین‌های یک‌تاپرستی دوره‌های پیش از اسلام آریانا باشد. (۷۵، صص ۱۵۹ ـ ۱۶۰)

آرایه‌های هنری برجسته با گچ‌بری ظریف منار زادیان شبیه آرایه‌های مسجدی در بُست اند و معماری و خشت‌چینی آن به معماری و خشت‌چینی ساخت‌مان آرام‌گاه حاتم واقع در شهرستان چمتال بلخ شباهت دارد.

دربارهٔ سبب ساختن این منار روایت‌های گوناگونی وجود دارند و از جمله این‌که محمود غزنوی در کناره‌های رود آمو گرمابه و کاروان‌سرای و پلی ساخته بود تا کاروان‌های بلخ و بخارا از آن‌ها استفاده کنند و برای این که مسافران، ره‌گذران و جهان‌گردان در دشت‌های فراخ این محل در شبان‌گاهان راه را گم نکنند این منار یا گُل‌دسته را ساخت و بر فراز آن مشعل‌ها می‌افروختند تا کاروان‌ها را راه‌نما باشد. (۲۴۷، ص ۲)

بخش بالایی این منار در زمان نایب محمّدعلم‌خان، استان‌دار بلخ در دورهٔ امیر شیرعلی‌خان، از بین رفته است. گردش‌گرانی که امروز به دیدن این منار می‌روند از پله‌های درون آن بر فراز آن می‌برآیند و از همان‌جا منار را تکان می‌دهند و منار مانند درخت عرعر می‌جنبد. (۱۲۰، ص ۵۱)

هیأتی از وزارت اطلاعات و فرهنگ در سال ۱۳۸۷ خورشیدی/ ۲۰۰۸ میلادی احجام کار مرمت محافظتی آن را برآورد کرده بود و قرار بود در سال ۱۳۹۴ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۵ میلادی به مرمت آن اقدام کنند، (۷۵، ص ۱۶۰) امّا هنوز در این راستا گامی عملی برداشته نشده است.

مسجد چشمهٔ شفا

مسجد چشمهٔ شفا از ساخته‌های دورهٔ سامانیان در سدهٔ ۴ هجری قمری/ ۱۰ میلادی است و در حدود چهل‌کیلومتری جنوب‌غرب شهر مزار شریف در مرز میان شهرستان‌های چمتال و شولگر استان بلخ موقعیّت دارد. این مسجد برای گردش‌گرانی که از چشمهٔ شفا دیدن می‌کنند ساخته شده است. ساخت‌مان مسجد ۱۴ متر درازا، ۸ متر پهنا، و ۶ متر بلندا و سه رواق و سه گنبد دارد. دیوارها و گنبدهای آن از خشت‌های پختهٔ مربعی به اندازه‌های ۲۶ در ۲۶ در ۴ سانتی‌متر و ۲۶ در ۲۶ در ۳ سانتی‌متر با ملاط سیاه‌چونه ساخته شده و از درون و بیرون گچ‌مالی شده اند. محراب مسجد در دیوار غربی گنبد وسطی و دروازهٔ درآمد مسجد در دیوار شرقی آن قرار گرفته است و تمام دروازه‌ها و پنجره‌های مسجد از چوب چنار ساخته شده اند. (۷۵، ص ۱۶۰)

این مسجد و محراب آن در دورهٔ تیموریان به گونهٔ زیبایی کاشی‌کاری و نیز در دورهٔ جمهوری محمّدداؤودخان (۱۳۵۲ ـ ۱۳۵۷ هجری خورشیدی/ ۱۹۷۳ ـ ۱۹۷۸ میلادی) مرمت شد. (۱۲۱، ص ۹۰) در سال ۱۳۸۸ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۹ میلادی در اثر آب‌خیزی رودخانهٔ بلخاب اتاق گنبدی چشمه و گنبد جنوبی مسجد ویران شدند و بخش‌های دیگر مسجد نیز زیر تهدید آب‌خیزی‌ها قرار گرفتند. ادارهٔ اطلاعات و فرهنگ استان بلخ در همان سال، برآورد احجام کار بازسازی اتاق، حفظ و مرمت مسجد و ساختن دیوار استنادی‌یی را در کنار رودخانه به درازای ۱۵۰ متر انجام داد و برنامهٔ مرمت مسجد و بازسازی اتاق چشمه و ساختن دیوار کنار رودخانه به هزینهٔ ۷۵۳۸۵۵۰ افغانی از بودجهٔ توسعه‌یی وزارت اطلاعات و فرهنگ کشور زیر نظر ادارهٔ اطلاعات و فرهنگ استان بلخ توسّط یک



شرکت ساخت‌مانی خصوصی در ۲۵ آبان سال ۱۳۹۱/ ۱۵ نوامبر ۲۰۱۳ میلادی آغاز شد و در ۲۵ اردیبهشت سال ۱۳۹۳/ ۱۴ مه ۲۰۱۴ میلادی به انجام رسید. این مسجد توسّط دکتر سیّد مخدوم رهین، وزیر اطلاعات و فرهنگ کشور، رسماً بازگشایی و به بهره‌برداری سپرده شد. (۷۵، ص۱۶۱)

آرام‌گاه رابعهٔ بلخی

آرام‌گاه رابعهٔ بلخی، شاعربانوی سدهٔ چهارم هجری قمری/ دهم میلادی در دورهٔ سامانیان، در نزدیکی جنوب‌شرق مسجد جامع تاریخی خواجه ابونصر پارسا در میان پارک مرکزی شهر باستانی بلخ واقع است و کدام ساخت‌مان تاریخی ندارد. در سال ۱۳۱۶ هجری خورشیدی/ ۱۹۳۷ میلادی بر فراز

گور وی از سوی وزارت اطّلاعات و فرهنگ کشور بنای مکعبی‌یی با در ورودی بسیار تنگ ساخته شده بود که هیچ‌گونه زیبایی هنری نداشت و امّا در سال ۱۳۹۲ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۳ میلادی هم‌زمان با بِه‌سازی پارک مرکزی شهر باستانی بلخ و مرمت مسجد جامع تاریخی خواجه ابونصر پارسا، از کمک‌های دولت فیدرال آلمان و توسّط بنیاد فرهنگی آغاخان ساخت‌مان زیبایی به درازای ۷،۲۰ متر و پهنای۷،۲۰ متر و بلندای ۳،۹۰ متر از آجرهای مربعی که دارای چهار رواق در چهار سو است ساخته شده است. (۷۵، ۱۶۲)

رابعه دختر کعب بلخی، شاعربانوی مشهور تاجیک در سدهٔ ۴ هجری قمری/ ۱۰ میلادی و هم‌روزگار سامانیان و رودکی، نخستین زن سخن‌ور زبان فارسی دری است. پدرش، کعب، حاکم بلخ بود. شیخ فریدالدّین عطار نیشاپوری در مثنوی «الهی‌نامه» داستان زنده‌گی او را به نظم کشیده است.



بر مبنای این داستان، رابعه پس از درگذشت پدر به برادرش حارث که جانشین پدرش است سپرده شد. رابعه پنهانی دل‌باختهٔ یک‌تن از غلامان حارث به نام بکتاش شد و برای او شعر می‌سرود؛ تا سرانجام حارث به این راز پی بُرد و دستور داد تا رابعه را در گرمابه‌یی رگ بزنند و بکُشند. (۷۱، ص ۸۱) این شاعربانو با نمونه‌های سخنش در همین کتاب زیر عنوان جداگانه‌یی معرفی شده است.

آرام‌گاه دقیقی بلخی

آرام‌گاه دقیقی بلخی، شاعر تاجیک سدهٔ چهارم هجری قمری/ دهم میلادی و سرایندهٔ گشتاسپ‌نامه، در وسط پارک مرکزی شهر باستانی بلخ در مقابل آرام‌گاه و مسجد خواجه ابونصر پارسا موقعیّت دارد. (۷۵، ص ۱۶۴)

ابومنصور محمّد بن احمد دقیقی بلخی در نیمهٔ نخست سدهٔ چهارم هجری قمری/ دهم میلادی در بلخ به جهان آمد. اثر ماندگار او گشتاسپ‌نامه است که در آن از پادشاهی گشتاسپ و پیدایش زردشت و جنگ‌های مذهبی میان گشتاسپ و ارجاسپ تورانی سخن رفته است. دقیقی در جوانی در حالی که تازه هزار بیت گشتاسپ‌نامه را سروده بود به دست غلامی در حدود سال‌های ۳۶۶ ـ ۳۶۸ هجری قمری/ ۹۷۷ ـ ۹۷۹ میلادی کشته شد. شاه‌نامهٔ فردوسی بر بنیاد همین هزار بیت گشتاسپ‌نامهٔ دقیقی بلخی سروده شده است. (۷۱، صص ۹۳ ـ ۹۴) این شاعر بلخی با نمونه‌های سخنش زیر عنوان جداگانه‌یی در همین کتاب معرفی شده است.

پل امام بکری

پل امام بکری از ساخته‌های دورهٔ غزنویان (سدهٔ ۵ تا نیمهٔ سدهٔ ۶ هجری قمری/ ۱۱ تا نیمهٔ ۱۲میلادی) است که بر روی رودخانهٔ بلخاب در هژده‌کیلومتری باختر شهر مزار شریف قرار دارد. این پل به درازای ۶۴، پهنای ۵ متر و بلندای ۱۴ متر با سه دهانهٔ رواقی بزرگ برای مسیر اصلی رودخانه و یک دهانهٔ رواقی کوچک برای حق‌آبهٔ شهرستان بلخ از آجرهای مربعی به اندازه‌های ۲۷ در ۲۷ در ۴ سانتی‌متر، ۲۷ در ۲۷ در ۵ سانتی‌متر و ۲۶ در ۲۶ در ۴ سانتی‌متر و ملاط ریگ و چونه ساخته شده و سده‌ها راه رفت‌وآمد مردم و کاروان‌ها بوده است. (۷۵، ص ۱۷۵) شماری از پژوهش‌گران آن را همان پل خطب می‌دانند که در تاریخ روضه‌الصّفا و متن‌های تاریخی دیگر آمده است (۲۳، ص ۶۹۸) و یا گمان می‌رود این پل همان پل «جم‌وکیان» باشد که حکیم ناصر خسرو بلخی در سفرنامهٔ خود از آن نام می‌بَرد و در بازگشت از سفر دراز خود به بلخ از آن پل گذشته است (۱۹۱، ص ۱۲۳) و امّا به روایت نسخهٔ متأخّری از رسالهٔ هفتاد مشایخ بلخ نوشتهٔ مولانا محمّدصالح ورسجی (به نقل از منبع: ۱۰، صص ۱۱۱ ـ ۱۱۲) این پل با نام امام ابوجعفر محمّد بن ابی‌بکر بن ابی‌القاسم بن ابی‌نصر بلخی (درگذشته در سال ۵۱۱ هجری قمری/ ۱۱۱۷ میلادی) ارتباط دارد. به گفتهٔ این مؤلّف، آرام‌گاه این شیخ در نزدیکی این پل، امروز به نام میرقاسم که شکل تحریف‌شدهٔ نام جدّش ابی‌القاسم است شناخته می‌شود و این پل هم به فرمایش او ساخته شده که در اصل پل امام محمّد بکر بوده و در گفتار مردم به پل امام بکری معروف شده است. برپایهٔ افسانه‌یی در ادبیّات شفاهی مردم بلخ، بنیادگذار این پل پیرزن نکوکاری بوده که برای خدمت‌گزاری به مردم، از درآمد فروش تخم مرغ هزینهٔ ساختن آن را فراهم آورده است. (۷۵، ص ۱۶۸)

قاضی‌القضّات شیخ‌الاسلام محمّد بن ابی‌محمّد ابی‌القاسم بن ابی‌القصیر [ابی‌بکر] درگذشته در سال ۵۱۱ هجری قمری/ ۱۱۱۷ میلادی، در نجوم، فقه و حدیث دست‌رسی داشت و به خانوادۀ بزرگ و محترمی متعلّق بوده است. از او این نظم عربی را نیز نمونه می‌آورند: (۲۲۰، صص ۳۴۸ ـ ۳۴۹)

اذا مطلب امساکه (و) ادراکه محجه   فـی اوّل سـواء، فـالنجاح مؤمـل



و ان نـلـت[۱]اقـوم الجـهـد رفـده[۲]   فـان عـطاءالله اسنـی و اجــزل

و کـن واثـقاً[۳]بـالله فیـما تـرومـه   فـلیـس غـل غـیـره الا مـعول[۴]

---

[۱] ـ روان‌شاد حبیبی در پاورقی نگاشته است: در اصل واضح نیست، نلت، نلن، ظن؟ به نظر می‌آید.

[۲] ـ در اصل: افوام الجهد رفده؟ رفل هم؟

[۳] ـ در اصل: وابقاً؟

[۴] ـ روان‌شاد حبیبی در پاورقی نگاشته است: این ابیات در اصل سخت مشوّش و مغشوش است، چون مرجع یک نسخه است، به حدس نوشته شد، که مستلزم خطاست و شاید قرائت صحیح‌تری مطابق به اصل داشته باشد. بنابراین اگر حدس من به خطا باشد، دانش‌مندان نکته‌رس عفو خواهند فرمود. معنی آن‌چه در متن است چنین خواهد بود: اگر مطلبی باشد که نایافت ویافت آن در آغاز مساوی باشد، پس دریافت آن به‌تر است و اگر کوشش استوار داشته باشی آن را نصیب خود گردان، زیرا که بخشش خدا بالاتر و نیک‌تر است. و در آن‌چه بخواهی بر خدا تکیه کن، زیرا هیچ زولانه ـ اگر خدا آن را تغییر دهد ـ درخور کفایت نیست (هر مانعی که خدا نخواسته باشد مؤثر نیست).

این پل در اثر آب‌خیزی‌های رود بلخاب همواره آسیب می‌بیند. واپسین آب‌خیزی این رودخانه در سال ۱۳۸۸ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۹ میلادی رخ داد که به بخش‌هایی از این پل زیان رساند. وزارت اطلاعات و فرهنگ کشور حفاظت و مرمت این بنای تاریخی را در دستور کار خویش قرار داد، امّا مهندسان تا هنوز راهی برای مهارکردن جریان آب رودخانه و یا تغییر موقتی مسیر جریان آب از زیر آن پل به سویی دیگر، پیدا نکرده اند و خطر آب‌خیزی‌ها در آینده هم‌چنان پابرجاست. در سال‌های پسین به خاطر حفاظت این پل راه رفت‌وآمد ماشین‌ها را از آن بسته اند و ماشین‌ها از پل بتونی‌یی رفت‌وآمد می‌کنند که در سال ۱۳۸۴ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۵ میلادی در نزدیکی آن در امتداد شاه‌راه قیرریزی‌شدۀ مزار شریف ـ شولگره ساخته شده است. (۷۵، صص ۱۶۸ ـ ۱۶۹)

آرام‌گاه حاتم

آرام‌گاه حاتم یا بابا حاتم از ساخته‌های دورۀ غوریان (سدۀ ۶ هجری قمری/ ۱۲ میلادی) است و در ده‌کدۀ امام‌صاحب شهرستان چمتال استان بلخ در حدود شصت‌کیلومتریِ باختر شهر مزار شریف در مسیر راه پیشین مزار شریف ـ آقچه در میان باغی به فراخای چهل جریب موقعیّت دارد.



بلندای این ساخت‌مان از سطح زمین ۹،۸ متر، پهنای دیوارهای آن ۱،۳۰ متر و بلندای دیوارها به ۸،۵ و درازای آن‌ها به ۵،۹ متر می‌رسد. درون ساخت‌مان آراسته با کمان‌هایی است که در سطح درونی

آن‌ها انواع خط‌های زیبا و گُل و گیاه و کتیبه‌ها به گونهٔ هنرمندانه‌یی به روی گچ کندن‌کاری شده اند. (۱۲۱، ص ۶۳)

به گفتهٔ بانو دوپری (۸۲، ص ۲۴) ساخت‌مان این آرام‌گاه، چهارگوشهٔ گنبدی‌یی از خشت‌های هم‌گون است و در درآمدگاه آن کتیبهٔ روشنی که هنرمندانه کندن‌کاری شده نصب است. سقف و دیوارهای این ساخت‌مان از سوی درون با مقرنس‌کاری و گچ‌بری آذین یافته که با طرح‌های خشتی بخش‌های بیرونی آن همانند اند.

برایند پژوهش‌ها بیان‌گر آن است که آرام‌گاه حاتم در روزگار خود از نگاه شیوهٔ مهندسی و آذین‌بندی و نقشهٔ ساخت‌مانی خود بی‌مانند بوده است. این آرام‌گاه بر روی نقشه‌یی چهارگوشه با دیوارهای مستطیلی ساخته شده و در چهار زاویهٔ آرام‌گاه بر روی دیوار، ستون‌هایی با دورنمای هشت‌ضلعی قرار دارند. در دو سوی دروازهٔ آرام‌گاه که در جنوب واقع است از بیرون یک یک ستون آراسته با نگاره‌هایی گچ‌بری‌شده از گُل و برگ و همانند آهو قرار گرفته اند. دَورادَور دروازه را کتیبهٔ بزرگی به خطّ کوفی فرا گرفته است. بر سر دروازه کلمهٔ طیّبه به گونهٔ نیمه‌برجسته در میان آرایه‌هایی از گُل و برگ و نگاره‌های گیاهان دیگر نمایان است. رنگ درون ساخت‌مان تباشیری بوده که با گذشت روزگار رنگ نخودی به خود گرفته است و در برخی از جاهای آن رنگ فیروزه‌یی نیز دیده می‌شود. آن گونه که هویداست در درون آرام‌گاه با دقّتی بیش‌تر کار شده و بخش بزرگی از آن با شکل‌های گوناگون هندسی و نگاره‌هایی از گُل و برگ مقرنس‌کاری‌شده و گچ‌بری‌شده چنان آراسته شده است که بیننده را به شگفتی وامی‌دارد. (۱۱۰، ص ۴۶)

به گفتهٔ عبدالغفار صفا، (۱۱۰ صص ۴۵ ـ ۴۶) ارزش تاریخی و هنری این آرام‌گاه هنگامی آشکارا شد که در سال ۱۳۶۵ هجری قمری/ ۱۹۴۶ میلادی (۱۱۰، ص ۴۵) یا ۱۳۷۷ هجری قمری/ ۱۹۵۸ میلادی (۱۲۱، ص ۶۴) بانو ژاکلین پاول، یک عکّاس آمریکایی، پس از بازدید از آن، تصویرهایی از آن را منتشر کرد. این بانو تصویرهای این بنا را هم‌راه با گزارشی کوتاه دربارهٔ ارزش باستان‌شناختی آن به هیأت باستان‌شناسی فرانسه در افغانستان تحویل داد. انتشار این تصویرها انگیزهٔ روی‌کرد باستان‌شناسان و بن‌گاه‌های باستان‌شناسی از جمله هیأت باستان‌شناسی فرانسه در افغانستان، بانو سوردل،[1] باستان‌شناس انگلیسی، ملکیان شروانی و دکتر بی‌فار به مطالعهٔ این بنای تاریخی گردید.

دربارهٔ تاریخِ ساختن این آرام‌گاه دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارند؛ عبدالحی حبیبی (۶۳، ۱۵۲) برپایهٔ گزارش طبقات ناصری تألیف قاضی منهاج سراج جوزجانی، آن را از ساخته‌های دورهٔ غوریان می‌داند، ملکیان شروانی (به نقل از منبع: ۷۵، ص ۱۷۱) از دورهٔ غزنویان دانسته به بررسی همانندی‌های آن با ساخت‌مان‌های آرام‌گاه شاه اسماعیل سامانی در بخارا، آرام‌گاه ارسلان شاه‌زیب در مشهد (یا بنای اعراب‌آقا در مشهد (۱۲۱، ص ۶۴)، آبدهٔ دریوزه‌گان در جنوب فرارودان و شماری از

۱ ـ Soredel

بناهای تاریخی دیگر در خراسان و فرارودان آن روزگار پرداخته است و بانو سوردل (به نقل از منبع: ۱۲۱، ص ۶۴) و موردن (به نقل از منبع: ۱۱۰، ص ۴۵) آن را از ساخته‌های دورهٔ سلجوقیان می‌شمارند.

و امّا عبدالغفار صفا (۱۱۰، ص۴۵) با تأئید گفتهٔ عبدالحی حبیبی خاطرنشان می‌سازد که «اگر موجودیّت کلمه‌های «ملکه» و «العالیه» در کتیبهٔ آرام‌گاه درست باشد، به گزارش منهاج سراج (حدود ۵۸۹ ـ ۶۷۳ ق/ ۱۱۹۳ ـ ۱۲۷۴ میلادی)، این همان «ملکهٔ معظّمهٔ جلال‌الدّنیا والدّین، دختر نام‌ور غیاث‌الدّین محمّد بن بهاءالدّین سام غوری (۵۵۸ ـ ۵۵۹ هجری قمری/ ۱۱۶۳ ـ ۱۱۶۴ میلادی) است، که به امرش این بنای مجلّل را ساخته اند.

معمار این بنای تاریخی، محمّد بن احمد بن محمود از معماران چیره‌دست دورهٔ غوریان بوده که حبیبی نام او را در مدرسهٔ «شاه‌مشهد» جوند نیز یافته است.

در کنار این آرام‌گاه مدرسه و مسجدی زیبا و مهمان‌خانه‌یی نیز وجود داشته اند که ویرانه‌های آن‌ها تا امروز پابرجا اند. گمان زده می‌شود که این الحاقیه‌های آرام‌گاه پیشینهٔ چهارصدساله داشته باشند. (۷۵، ص ۱۷۲)

کار مرمت این بنای تاریخی در فروردین سال ۱۳۵۷ هجری خورشیدی/ مارس ۱۹۷۸ میلادی از سوی هیأت مشترک باستان‌شناسان افغانستان و زیر نگاه مهندس فرانسه‌یی، فرنس دوولانی، و هم‌سرش آغاز شد و در طی دو دورهٔ کار به پایان رسید (۱۲۱، ص ۶۵) که دربردارندهٔ برنامهٔ مرمت گنبد به گونهٔ اصلی آن، تجدید و یک‌سان‌سازی مرمت‌کاری‌های پیشین و مرمت کتیبهٔ جوانب گنبد، استوارنگه‌داشتن گنبد با بستن سیخ مقاوم آهنی به دَور دایرهٔ استنادی آن، نصب دوبارهٔ کتیبهٔ سر دروازه و فرودآوردن آستانهٔ دروازه به سطح اصلی آن بود. (۱۱۰، ص۴۷)

در فرایند مرمت‌کاری هنگامی که خاک صحن پیرامون آرام‌گاه برداشته می‌شد در کنار دیوار خاوری آرام‌گاه ۱۲ گور و هم‌چنین پارچه‌های سفالی و سکّه‌های دورهٔ اسلامی از جمله سکّه‌یی به نام سلطان مسعود اوّل که پیشینهٔ ۹۰۰ ساله دارد کشف شده اند. (۱۱۰، ص ۴۷)

دانش‌مندان با مطالعهٔ متن کتیبهٔ این آرام‌گاه بدین باور اند که این بنای تاریخی آرام‌گاه شخصی به نام «سالار خلیل سیّد» است (۱۱۰، ص ۴۵) و امّا دیدگاه آنانی که آن را آرام‌گاه حاتم اصم می‌دانند از نگاه مطابقت نام، بسیار نزدیک به صواب است.

ابوعبدالرّحمان حاتم بن عنوان بن یوسف، اصمّ بلخی دانش‌مند و عارف بزرگ دورهٔ خلافت معتصم عبّاسی و هم‌روزگار شقیق بلخی است. احمد خضرویّهٔ بلخی از شاگردان او بوده است. حاتم اصم پیروان بی‌شماری در بلخ داشت و درکتاب‌های اهل تصوّف از سخنان وی نقل قول‌های بسیار زیادی صورت گرفته است. او روایاتش را از طریق شقیق بلخی، سعید بن عبدالله ماهیانی، رجاء بن محمّد و دیگران نقل کرده و شماری از دانش‌مندان دیگر مانند عبدالله بن سهل رازی، احمد خضرویّهٔ بلخی، ابوتراب

نخشبی و محمّد بن مُکرم صفّار از طریق او روایت کرده اند. در تاریخ التراث‌العربی از دو اثر حاتم نام برده شده است:

۱ ـ ثمانی مسایل، که از طریق شقیق بلخی نقل شده و یک نسخهٔ خطّی از آن در کتاب‌خانهٔ فاتح به شمارهٔ ۲/۴۴۹۴ (من ۴۵ ب ۵۶ آ، سال ۶۰۵ هجری قمری/۱۲۰۸ میلادی) موجود است؛

۲ ـ الفواید و الحکایات و الاخبار، که آن هم از طریق شقیق بلخی و دانش‌مندان دیگر نقل شده است و یک نسخهٔ خطّی آن در کتاب‌خانهٔ الظّاهریّه در مجموعهٔ شمارهٔ ۱۳/۹۴ نگه‌داری می‌شود.

حاتم اصمّ بلخی در سال ۲۳۷ هجری قمری/ ۸۵۱ میلادی در روستای واشگرد در حاشیهٔ نهر چمتال به بیماری اسهال در گذشت و در همین محل به خاک سپرده شد و اکنون آرام‌گاه او در قبله یا باختر آرام‌گاه امام زین‌العابدین بن عقیل واقع است و دارای گنبد و بارگاه می‌باشد. (۸۵، صص ۲۵۸ ـ ۲۶۴)

آرام‌گاه امام زین‌العابدین بن عقیل

آرام‌گاه امام زین‌العابدین بن عقیل از ساخته‌های دورهٔ غوریان (سدهٔ ۶ هجری قمری/ ۱۲ میلادی) است (۱۱۰، ص ۴۵) و در شهرستان چمتال استان بلخ در باختر شهر مزار شریف در ۳۸ میلی (۵۷کیلومتری شبرغان (۹۰، ص ۹۴) در پنج‌صدمتری جنوب‌شرق آرام‌گاه حاتم در میان باغی به فراخای چهل جریب موقعیّت دارد. (۱۱۰، ص ۴۵) این آرام‌گاه در سدهٔ نوزدهم میلادی منزل‌گاهی بین راه بلخ و شبرغان بود و افزون از محوطهٔ سرسبز و گسترده دو ساخت‌مان کوچک دیگر نیز داشت و خادمانی در آن خدمت می‌کردند و امّا در سال‌های پسین گنبد آن رو به ویرانی گذاشته است. (۹۰، ص ۹۴) ساخت‌مان این آرام‌گاه، گنبدی و با نقش و نگار و نوشته‌هایی به خطّ کوفی است. (۱۱۰، ص ۴۵) نهر چمتال که یکی از هژده نهر جداشده از رود بلخاب است، به احترام همین آرام‌گاه به نام نهر امام نامیده می‌شود. (۹۰، ص ۹۴) باری در سدهٔ سیزدهم هجری قمری/ نوزدهم میلادی هنگام پادشاهی امیر عبدالرّحمان‌خان این آبدهٔ تاریخی به سبک معماری ساده و بدون بازسازی آرایه‌ها مرمت شده بود؛ امّا بخشی از ساخت‌مان با اصالت تاریخی خود در کنار این ساخت‌مان نو به جا مانده است که معرّف سبک و شیوهٔ معماری و نگاره‌ها و آرایه‌های دورهٔ غوریان است (۱۱۰، ص ۴۵) و توسّط معماری که ساخت‌مان آرام‌گاه حاتم را ساخته بنا یافته است. (۱۲۱، ص ۶۲)

ادارهٔ اطلاعات و فرهنگ استان بلخ در آخر سال ۱۳۸۹ هجری خورشیدی/ اوایل ۲۰۱۱ میلادی کار مرمت این آرام‌گاه و آرام‌گاه حاتم و مدرسه و مسجد آن‌ها را به ارزش دوازده میلیون و پنج‌صد هزار افغانی برنامه‌ریزی کرده وتصویرها و گزارش بررسی خود را به وزارت اطلاعات و فرهنگ سپرده بود، امّا کار مرمت آن‌ها تا اکنون آغاز نشده است. (۷۵، ص ۱۷۴)

این آرام‌گاه در برخی از منابع، متعلّق به امام زین‌العابدین بن عقیل گفته شده است و امّا دربارۀ این که وی که بوده است، در منابع دست‌داشته کدام اشاره‌یی وجود ندارد و احتمال می‌رود که وی یکی از مشایخ گم‌نام بلخ بوده است. برخی از مردم آن را به اشتباه منسوب به امام زین‌العابدین «رض»، چهارمین امام شیعیان و فرزند امام حسین «رض»، نیز می‌دانند. (۷۵، ۱۷۵)



آرام‌گاه انوری ابیوردی بلخی

آرام‌گاه انوری ابیوردی بلخی، دانش‌مند و شاعر تاجیک سدۀ ششم هجری قمری/ دوازدهم میلادی، در فاصلۀ میان آرام‌گاه‌های احمد خضرویّۀ بلخی و فاطمۀ بلخی در گورستان نوبهار بلخ در جنوب ضلع جنوبی حصار تاریخی شهر بلخ موقعیّت دارد. این آرام‌گاه سنگ‌نوشته‌یی داشته که توسّط کارگزاران فرهنگ‌ستیز دولت وقت از بین برده شده است؛ امّا در ۱ مهر سال ۱۳۸۷هجری خورشیدی/ ۲۱سپتامبر ۲۰۰۸ میلادی از سوی ادارۀ اطّلاعات و فرهنگ استان بلخ به همکاری مالی انجمن فرهنگی‌یی به نام جوانان حق‌خواه از نو کتیبه‌گذاری شده است. (۷۵، ص ۱۷۵)

در این کتیبه چنین آمده است: «حکیم اوحدالدّین محمّد بن محمّد یا علی بن اسحاق انوری ابیوردی بلخی از شاعران تاجیک‌تبار سدۀ ششم هجری قمری در دربار سلطان سنجر سلجوقی و

معاصر قاضی حمیدالدّین بلخی است. او در مدرسهٔ منصوریهٔ توس دانش آموخت و در تمام دانش‌های متداول روزگارش چون حکمت، فلسفه، اخترشناسی، موسیقی، ریاضی و خوش‌نویسی استاد بود. قصیده



و غزل را زیبا می‌سرود و یک تن از شاعران پیشین در ستایش او گفته است:

در شعر سه تن پیمبرانند　　　قولی‌ست که جمله‌گی بر آنند

فردوسی و انوری و سعدی　　　هرچند که لا نبی بعدی

انوری در سال ۵۸۳ یا ۵۸۷ هجری قمری [/ ۱۱۸۷ یا ۱۱۹۱ میلادی] در شهر بلخ درگذشت. وی کتابی به نام الاشارات فی شرح‌الاشارات نگاشته و رساله‌یی هم در عروض و قوافی داشته است. دیوان شعری از او به یادگار مانده است. از اوست:

آسمان گر طفل بودی بلخ کردی دایه‌گیش　　　مکّه داند کرد معمور جهان را مادری

خاک پای اهل بلخم کز مقام شهرشان　　　هست بر اقران خویشم هم سری هم سروری

* * *

آفرین بر روان فردوسی　　　آن همایون‌نهاد فرخنده

او نه استاد بود و ما شاگرد　　　او خداوند بود و ما بنده»

دربارهٔ او در همین کتاب زیر عنوان جداگانه‌یی معلومات داده شده است.

آرام‌گاه خواجه روشنایی

آرام‌گاه خواجه روشنایی یا بابا روشنایی در روستای خواجه روشنایی شهرستان چهاربولک استان بلخ در حدود ده‌کیلومتری باختر شهر باستانی بلخ در راست شاه‌راه بلخ ـ شبرغان موقعیّت دارد و از ساخته‌های دورۀ خوازرم‌شاهیان (در بلخ از اواخر سدۀ ۶ و اوایل سدۀ ۷ هجری قمری/ ۱۲ تا اوایل ۱۳ میلادی) است.

خود گور در گودی‌یی قرار گرفته و دیواری با بلندای چهار متر از خشت پخته آن را فرا گرفته است.



در خاور آرام‌گاه دو استخر زنانه و مردانه در میان هاله‌هایی از چنارهای کهن‌سال وجود داشته اند که در روزهای نوروز و عیدهای روزه‌گشایان و گوسپندکُشان، زنان و مردان روستاهای دُور و نزدیک در کنار استخرها گرد هم آمده به شادی می‌پرداختند. از استخر زنانه امروز نشانی نیست و امّا استخر مردانه در یک‌صدمتری آرام‌گاه تا هنوز پابرجاست. در باختر این استخر اتاق گنبدی‌یی برای نمازگزاردن زایران و به‌همین‌گونه در جنوب آن مهمان‌خانه‌یی و در خاور آن حویلی متولّی این آرام‌گاه قرار دارند.

برپایۀ گفته‌های مردم، حضرت سلطان خواجه‌روشنایی یا باباروشنایی از جملۀ هفت برادری بود که همه اهل معرفت و پیشوای طریقت بودند و در روزگار سلطان‌العلما بهاولد می‌زیستند. برپایۀ همین روایت‌های مردم، آرام‌گاه یکی از این برادران به نام خواجه‌گرگ‌سوار در ترمذ و از دیگران در روستاهای استان‌های بلخ و جوزجان واقع اند. (۲۴۹، ص ۲)

مدرسۀ سلطان‌العلما پدر مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی

مدرسۀ سلطان‌العلما بهاءولد، پدر مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی، از ساخته‌های دورۀ خوارزم‌شاهیان (در بلخ اواخر سدۀ ۶ و اوایل سدۀ ۷ هجری قمری/ اواخر ۱۲ تا اوایل ۱۳ میلادی) است و در پهلوی ده‌کده‌یی به نام بهاءالدّین در بیرون دیوارهای خاوری شهر بلخ موقعیّت دارد. این بنا در دورۀ خوارزم‌شاهیان یکی از مدرسه‌های بسیار معروف بلخ بود و دانش‌آموزان زیادی از بلخ و گوشه‌وکنار ایران کهن در آن‌جا از محضر سلطان‌العلما دانش فرا می‌گرفتند. این مدرسه از خشت‌های مربعی خام و گِل با دیوارهای ضخیم و رواق‌های محرابی و بام گنبدی بلندی ساخته شده و پیوست با خود،

حجره‌هایی فراوانی برای درس‌خواندن و اقامت دانش‌آموزان و دانش‌مندان مسافر داشته است. (۷۵، صص ۱۷۸ ـ ۱۷۹)

این بنای تاریخی دارای یک گنبد بلند در وسط و چهار گنبد دیگر در دو طرف با نورگیرهایی بوده است و شالودهٔ آن را خشت‌هایی خام به اندازهٔ ۲۷ در ۲۷ در ۴ سانتی‌متر و دیوارهایی با قطر ۱۱۰ سانتی‌متر تشکیل می‌دهند که ام‌روز بخش بزرگی از گنبد اصلی و گنبدهای اطراف و دیوارهای آن ویران شده و ویرانه‌های تاق‌ها، رواق‌ها، حجره‌ها و چله‌خانه‌های کوچکی با سقف‌های گنبدی در گوشه‌های آن نمایان اند. (۱۲۱، ص ۲۴۷)

به گفتهٔ مختارف (۱۷۴، ص ۵۰) نقشهٔ این بنا شباهت زیادی به خانقاه دارد و سالن اصلی، محراب‌ها، حجره‌های هر کنج و چهار حجرهٔ مسلسل در قسمت جنوب بنا آثار بسیار باشکوه و گواه بر هنر مردم سده‌های گذشته می‌باشند. در حومهٔ شمالی آن نیستان فراخی دیده می‌شود که روزگاری گردش‌گاه و بازی‌گاه مولانا جلال‌الدّین خوردسال بوده است. در آستانهٔ تهاجم خونین مغول‌ها، هنگامی



که سلطان‌العلما یک‌جا با مولانا جلال‌الدّین خوردسال و خانواده و شماری از دوستان و ارادت‌مندان خود با کاروان بزرگی بلخ را ترک گفتند، این مدرسه متروک شد و با سرازیرشدن لشکر خون‌ریز چنگیز در سال ۶۱۸ هجری قمری/ ۱۲۲۱ میلادی به بلخ، رو به ویرانی گذاشت. در سده‌های متأخّر پیروان

طریقت نقشبندیّه، بخش‌هایی از این مدرسه و حجره‌های آن را بازسازی و به خانقاه خویش مبدّل کردند. صوفی دوست‌محمّد صحّاف، یک‌تن از پیشوایان این طریقت، سال‌ها در این خانقاه به ارشاد و برگزاری محفل‌های عرفانی می‌پرداخت. (۷۵، صص ۱۷۹ ـ ۱۸۰)

زمین وقفی متعلّق به این مدرسه به شمول گورستانی قدیمی که در جنوب خاوری آن موقعیّت دارد حدود ۹ جریب است و در جنوب آن در میان درختان، آرام‌گاه حسین خطیبی، نیای مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی و چند گوری بی‌سنگ‌نوشته از بزرگان طریقت نقشبندیّه نمایان است. (۷۵، ص ۱۸۰) در



مسیر راه کوچیدن سلطان‌العلما در بلخ، ماندابی وجود دارد به نام «کول انبوه» که برپایهٔ یک افسانهٔ مردمی، جای پدرود جمعیّت انبوه بلخیان با کاروانیان سلطان‌العلما بوده و از اشک‌باری مردم پدید آمده است. (۷۵، ص ۱۸۱)

از سال ۱۳۸۳ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۴ میلادی کشور ترکیّه آماده‌گی خود را برای بازسازی این مدرسه و ساختن مسجد، وضوخانه، مسافرخانه، کتاب‌خانه، تالار همایش‌ها و نشست‌ها، ایست‌گاه ماشین‌ها و باغی در پهلوی آن، ابراز داشته و در سال ۱۳۸۷ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۸ میلادی هزینهٔ بازسازی مدرسه و ساخت‌وساز الحاقیّه‌های آن را به ارزش بیش‌تر از سه میلیون دلار در نظر گرفته بود. در زمستان سال ۱۳۹۲ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۴ میلادی هیأتی از کشور ترکیّه طرحی ویدیویی را برای ساختن مجتمع مربوط به این مدرسه به مساحت حدود ۳۵ جریب زمین به ره‌بری استان بلخ پیش‌کش کرده بود و امّا تا کنون گامی عملی در این راستا برداشته نشده است. (۷۵، ص ۱۸۱) یگانه کاری که در ارتباط با مرمت حفاظتی این بنای تاریخی و ساخت‌وساز تأسیسات پیش‌نهادی گردش‌گری

برای آن انجام داده شده است، هموارکاری خانه‌ها و باغ‌ها و کشت‌زارهای روستای هم‌جوار آن برای آماده‌ساختن ۳۵ جریب زمین مورد نیاز و اعمار شهرکی برای جابه‌جایی باشنده‌گان آن روستا بود. برای این منظور در زمستان سال ۱۳۹۳ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۵ میلادی کار استملاک زمین‌های مردم



آن روستا و کوچاندن آنان به ساحه‌یی دیگر در همان نزدیکی، به دوران انداخته شد و کمیسیون استانی تدارک زمین برای آن بنای تاریخی با مسؤولان مؤسسهٔ تیکای کشور ترکیه نشست‌هایی را برگزار کرد.



در نتیجه برای اقامت باشنده‌گان آن روستا در نزدیکی روستای قبلی شهرکی عصری با تمام امکانات رفاهی به نام «شهرک مولانا» به هم‌یاری کشور ترکیه ساخته شد و در ۳ آبان ۱۳۹۴ هجری خورشیدی/ ۲۵ اکتبر ۲۰۱۵ میلادی آن شهرک و مسجد آن توسّط عطامحمّد نور، استان‌دار بلخ، گشایش یافت و موازی ۳۵ جریب زمین برای بازسازی مدرسهٔ سلطان‌العلما و اعمار تأسیسات گردش‌گری به هزینهٔ نزدیک به هشت میلیون دلار آمریکایی به کمک کشور ترکیه، آماده شد.

در درازای یک و نیم دهه، استان‌داری بلخ و ادارهٔ اطلاعات و فرهنگ استان بلخ موضوع مرمت حفاظتی مدرسهٔ سلطان‌العلما و ساختن تأسیسات گردش‌گری را از طریق مقام‌های مرکزی دنبال می‌کنند، امّا کشور ترکیه با وجود وعده‌های پی‌همی که به مقام‌های مرکزی و استانی می‌دهند برای آغاز این کار بهانه می‌آورند. سرانجام برپایهٔ پیش‌نهاد ادارهٔ اطلاعات و فرهنگ بلخ و حکم شمارهٔ ۴۲۸۲ مؤرخ ۲۹ دی ۱۳۹۷ هجری خورشیدی/ ۱۹ ژانویهٔ ۲۰۱۹ میلادی استان‌داری بلخ هیأت فنّی‌یی از اداره‌های گوناگون دولتی بلخ ساختن سایه‌بان یا چتر حفاظتی‌یی را بر فراز بقایای مدرسهٔ سلطان‌العلما در بلخ برآورد حجمی کرد و ادارهٔ اطلاعات و فرهنگ بلخ جدول برآورد حجمی و نقشه‌های مربوط را به مقام وزارت اطّلاعات و فرهنگ کشور و نسخه‌هایی از آن را به آقای دکتر عبدالسّمیع حامد، مشاور ارشد ریاست جمهوری اسلامی افغانستان در امور نوآوری، فرستاد تا این که این چتر با هزینهٔ پیش‌بینی‌شدهٔ چهار میلیون و چهارصد و نودهزار و نه‌صد افغانی از بودجهٔ مقام ریاست جمهوری توسّط شرکت خصوصی نوبل‌گروه از ۱ آبان تا ۱۵ دی ۱۳۹۸ هجری خورشیدی/ ۲۳ اکتبر ۲۰۱۹ تا ۵ ژانویهٔ ۲۰۲۰ میلادی ساخته شد و کوشش‌ها برای پی‌گیری مرمت حفاظتی آن بنا و اعمار تأسیسات گردش‌گری در اطراف آن هنوز ادامه دارد.

ویرانه‌های این آبدهٔ تاریخی در سروده‌های شاعران امروزین بلخ بازتاب یافته است که در این‌جا به نمونه‌یی از آن‌ها از عبدالوهّاب مجیر بسنده می‌شود: (۱۶۸، ص ۱۱۳)

دلـم را از تـهٔ دل گـریـــه کـردم   چو موجی روی ساحل گریه کردم
سـکـوت «خانـقـاه مـولـوی» را   کـنار گـورِ بی‌دل گـریـــه کـردم

سلطان‌العلما بهاءولد محمّد بن حسین بن احمد خطیبی، از دانش‌مندان نام‌ور تاجیک، در سال ۵۴۳ هجری قمری/ ۱۱۴۸ میلادی در بلخ در روستایی که امروز به نام بهاءالدّین یاد می‌شود، زاده شد. او پس از این که شهر بلخ را ترک گفت به نیشاپور و از آن‌جا به بغداد رفت و پس از زیارت خانهٔ خدا چهار سال را در ملاطبه و هفت سال را در لارنده، یکی از شهرهای آسیای کوچک، گذراند و سرانجام به فراخوان سلطان علاءالدّین کی‌قباد (۶۱۷ ـ ۶۳۳ هجری قمری/ ۱۲۲۰ ـ ۱۲۳۶ میلادی)، پادشاه سلجوقی روم، به قونیّه، مرکز فرمان‌روایی او، اقامت گزید و در آن‌جا به ارشاد پرداخت و در سال ۶۲۸ هجری قمری/ ۱۲۳۱ میلادی در همان‌جا از جهان چشم پوشید. یگانه اثر او کتاب «معارف» است در چهار جزء در تصوّف و فقه و دانش‌های متداول دیگر و روی‌دادهای زنده‌گی هم‌روزگاران گم‌نامش که مولانا آن را «فواید والد» نامیده است. این اثر از گنجینه‌های گران‌بهای زبان فارسی دری است که سه جزء نخست آن در یک جلد در سال ۱۳۳۳ هجری خورشیدی/ ۱۹۵۴ میلادی و جزء چهارم در یک جلد در سال ۱۳۳۸ هجری خورشیدی/ ۱۹۵۹ میلادی به تصحیح استاد بدیع‌الزّمان فروزان‌فر در ایران به چاپ رسیده است. (۷۱، صص ۱۸۰ ـ ۱۸۱)

آرام‌گاه حضرت علی کرم‌الله وجه

ساخت‌مان آرام‌گاه حضرت علی کرم‌الله وجه در شهر کنونی مزار شریف (ده‌کدهٔ باستانی خیران)، مرکز استان بلخ، در ۲۲ کیلومتری خاور شهر باستانی بلخ موقعیّت دارد و ساختهٔ سدهٔ نهم هجری قمری/ پانزدهم میلادی است.

تاریخ‌نگاران، ابومسلم خراسانی را آورندهٔ پنهانی پیکر حضرت علی «ک» از عراق به بلخ می‌دانند. به‌همین‌گونه، گاه‌نامه‌ها از پیدایی نخستین بارِ این آرام‌گاه در بلخ در زمان سلطان سنجر سلجوقی (۵۱۳ ـ ۵۵۲ هجری قمری/ ۱۱۱۹ ـ ۱۱۵۷ میلادی) و ساختن گنبدی از سنگ رخام به دستور وی در سال ۵۳۰ هجری قمری/ ۱۱۳۶ میلادی بر فراز گنبد نخستین آن، سخن می‌گویند و امّا ساخت‌مان گنبدی‌یی که امروز برجاست، پس از ایلغار مغول‌ها، در سال ۸۸۵ هجری قمری/ ۱۴۸۰ میلادی در زمان سلطان حسین بایقرا، پادشاه تیموری هرات، ساخته شده است.

این بنا به بلندای سه ذراع و پهنای یک جریب بدون این که بر کدام ستونی استوار باشد برافراشته شده و بخش‌های بالای دیواره‌های گنبد از سوی بیرون مشک‌اندود گردیده اند. (۱۲۲، ص ۲۴۳) حرم، افزون بر رواق‌های متعدد در چهار جهت، دارای دو رواق ورودی باشکوه است. (۱۲۲، ص ۲۵۴)



ساخت‌مان گنبدی دیگری که متّصل با ساخت‌مان اصلی و در جنوب آن قرار دارد، خانقاهی از ساخته‌های دورهٔ عبدالمؤمن‌خان، والی شیبانی بلخ در سدهٔ دهم هجری قمری/ شانزدهم میلادی، است. به خاطر حفاظت بیش‌تر این دو گنبد بر فراز هر کدام از آن‌ها، گنبد دیگری ساخته اند.

گنبد دوم روضهٔ مبارک که به نام آستانه یا گنبد مسجد جامع نیز یاد می‌شود دارای دو چله‌خانه، یک محراب و یک منبر است و یک دیگ فلزّی که در زمان عبدالمؤمن، فرمان‌روای بلخ، ساخته شده است برای جمع‌آوری نذرهای زایران در گوشهٔ شمال‌شرقی آن گذاشته شده است. (۲۲، ص ۹۱)

در زمان ولی‌محمّدخان، دومین پادشاه اشترخانی، در اطراف روضهٔ مبارک، در یک‌صد جریب زمین، چهارباغی ساخته شد. در شمال این چهارباغ برکه‌یی به درازای ۶۰ متر، پهنای ۶۰ متر و ژرفای ۳،۵ متر کنده بودند که آن را «حوض سران» می‌گفتند و با ۱۴ چنار بزرگ، احاطه شده بود. (۲۲، ص ۹۲)

صحن درونی روضهٔ مبارک در چهار طرف دارای دروازه‌خانه‌یی برای گذاشتن پاپوش‌های زایران



حین ورود به صحن، می‌باشد. دروازهٔ شرقی به نام قاسم‌خان، دروازهٔ غربی به نام نظرگاه و دروازهٔ جنوبی به نام بهاءالدّین یا حرم یاد می‌شوند. (۲۲، ۹۲)

کاشی‌کاری و مینیاتوری ساخت‌مان آرام‌گاه حضرت علی «ک» در زمان پادشاهی امیر شیرعلی‌خان هنگامی که محمّدعلم‌خان استان‌دار بلخ بود، از سال ۱۲۸۵ هجری قمری/ ۱۸۶۸ میلادی آغاز یافته است. نخست از همه کاشی‌کاری بیرون و مینیاتوری پیزاره‌های گنبدها و نیز کاشی‌کاری دروازه‌های جنوبی و شمالی توسّط استاد سمیع‌خان انجام داده شد. وی در تزئین این بنا ۷۰۰ نوع کاشی را به کار برده است. (۱۲۲، ص ۲۴۴) سپس دروازهٔ شمالی در سال ۱۲۹۴ هجری قمری/ ۱۸۷۷ میلادی از سوی شیردل‌خان، نایب اعظم در زمان همان پادشاه، و دروازه‌های خاوری و باختری و گورهای امیر شیرعلی‌خان و وزیر محمّداکبرخان غازی در زمان پادشاهی امیر عبدالرّحمان‌خان (۱۲۹۷ ـ ۱۳۱۸

هجری قمری/ ۱۸۸۰ ـ ۱۹۰۱ میلادی) و امیر حبیب‌الله‌خان (۱۳۱۸ ـ ۱۳۳۷ هجری قمری/ ۱۹۰۱ ـ ۱۹۱۹ میلادی) و دروازهٔ جنوبی درسال ۱۳۱۹ خورشیدی/ ۱۹۴۰ میلادی از سوی گل‌احمدخان غزنوی، استان‌دار بلخ، کاشی‌کاری شدند.

سقف و پیزارهٔ گنبد حرم و گنبد خانقاه و همهٔ رواق‌های آن‌ها از سوی درون، توسّط استاد اسلم‌خان کابلی و علم‌خان غزنوی مینیاتوری، تذهیب و رنگ‌آمیزی شده اند.



در سال‌های ۱۳۳۷ تا ۱۳۳۹ هجری خورشیدی/ ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۰ میلادی، هنگامی که غلام‌رسول پره‌ماچ استان‌دار بلخ بود، در صحن باختری آرام‌گاه، مسجد جامع کاشی‌کاری‌شده‌یی به مساحت ۱۷۲۰ مترمربع ساخته شده بود. دیوارهای این مسجد از سوی بیرون سراپا کاشی‌کاری و از سوی درون تا پیزاره کاشی‌کاری و متباقی گچ‌بری شده بودند و سقف آن بر ۱۱۰ ستون بتونی کاشی‌کاری‌شده استوار بود. این مسجد دارای یک منبر از سنگ رخام سرخ‌رنگ و محراب مقرنس‌کاری بود. (۲۲، ص ۱۰۲) از این که دروازه‌خانهٔ تاریخی غربی روضهٔ مبارک در وسط این مسجد قرار می‌گرفت، در هنگام اعمار این مسجد از ویرانی کامل آن به دستور مقام‌های مرکزی پیش‌گیری شد و آن را در جای‌گاه محراب مسجد قرار دادند. این مسجد زیبا که با ساخت‌مان آرام‌گاه حضرت علی «ک» بسیار متناسب بود و مانع دید نمای گنبدهای اصلی روضهٔ مبارک از غرب شهر مزار شریف نمی‌شد، در سال ۱۳۹۶ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۷ میلادی، پس از این که در ساحهٔ غربی آن، مسجد بزرگ‌تری ساخته شد، ویران گردید و جای آن برای نشستن شرکت‌کننده‌گان آیین برافراشتن درفش نوروزی اختصاص داده شد.

هم‌زمان با کار ساخت‌وساز مسجد جامع نو، برای صحن چهارباغ روضهٔ مبارک چهار دروازه‌خانهٔ کاشی‌کاری‌شده ورودی در چهار ضلع دیوارهای احاطوی شرقی، غربی، شمالی و جنوبی چهارباغ ساخته شدند.

بخش‌های گوناگون ساختمان آرام‌گاه دارای کتیبه‌هایی با خط‌های گوناگون هنری دربرگیرندهٔ تاریخ بنا و شعرهایی به زبان فارسی دری و آیت‌هایی از قرآن مجید به روی سنگ و یا کاشی می‌باشند.

در سردر دروازه‌خانهٔ جنوبی صحن روضهٔ مبارک این رباعی جامی در کاشی‌های لاجوردی‌رنگ نقش بسته است: (۷۵، ص ۲۰۵)

گویند که مرقد علی در نجف است　　در بلخ، بیا ببین، چه بیت‌الشّرف است
«جامی»! نه عدن گوی، نه بین‌الجبلین　　خورشید یکی و نور او هر طرف است

در دروازهٔ جنوبی روضهٔ مبارک این سه کتیبه دیده می‌شوند: (۱۵۷، صص ۵۸ ـ ۶۰)

۱ ـ بر رواق داخلی این دروازه در بین میناکاری آن به خطّ جلّی در کاشی:

کرد مینا طاق دربار علیِ مرتضی　　خادمی از خادمان کم‌ترین، بل نقش پا
از خلوص و همّت و صدق و یقین خویشتن　　شد «عَلَم» زین سان به روی ارض تا اوج سما
توتیاآسا همه بر دیدهٔ جان می‌کَشد　　خاک این درگاه قدس‌ایجاد را صبح و مسا
بر امید آن که یابد عاقبت محمودی‌یی　　روز محشر از طفیل خواجهٔ هر دو سرا
جُستم از پیر خِرَد تاریخ این طاق جدید　　در جوابم گفت: «طاق نایب شیر خدا»
(۱۲۸۸هجری قمری/ ۱۸۷۱ میلادی)

۲ ـ در باختر این دروازه شرح ساختمان این در و گل‌دسته در سنگی درج و نصب شده است:

این بنای درِ عالی که بوَد قبلهٔ دین　　سر من خاک رهِ منبع جود و کرم است
شکر لله که از الطاف خداوند کریم　　شک نباشد که چو ابواب حرم محترم است
چون که این باب ز یارِ شهِ لولاک بوَد　　جبرئیل از رهِ تعظیم ز اهل خدم است
وه چه در! کز شرف رتبه بوَد کعبهٔ خلق　　شد محقّق به خدا مفخر باب حرم است
وه چه گُل‌دسته! که چون دستهٔ گُل گشته عیان　　رشک طوبای جنان، سرو چمان ارم است
خادم این درِ فیّاض ز اعزاز و شرف　　خاک پایش به یقین تاج سرِ محتشم است
بانی آن که ز اخلاص نموده‌ست بنا　　خادم چاکر سلطان عرب، بل عجم است
دارد اخلاص صداقت به دل خویش چنان　　که به جان بندهٔ فرمان امام امم است
بر سر کُلِّ سران افسر افضل شده لیک　　در رهِ حبّ علی مخلص و ثابت‌قدم است
چون شدم طالب تاریخ بنایش ز خِرَد　　هاتفی کرد ندایی که چنینش رقم است:
«ظاهری» گفت سر هدیه بیفزا و بگو　　«بانی این درِ احرام محمّدعَلَم است»

(۱۲۸۸ هجری قمری/ ۱۸۷۱ میلادی)

۳ ـ در شرق این دروازه در روبه‌روی کتیبهٔ ساخت‌مان دروازه و گل‌دسته، شرح ۵۲ دکان که از سوی محمّدعلم‌خان ساخته و به آرام‌گاه وقف شده است به روی سنگ نقر و نصب شده است:

این گنبد پرنور که گردید عیان — بنگر به یقین که دارد از عرش نشان

این خواب‌گهِ علی‌ست داماد نبی — کز بهر وی آفریده شد کون و مکان

حقّ است که مظهرالعجایب باشد — در ظاهر و باطن است و پیدا و نهان

آن را که نبی جسمکَ جسمی گفته — وصفش که تواند که دهد شرح و بیان؟

آن کس که محبّ اهل و اولاد علی‌ست — آن کی‌ست؟ محمّدعَلَمِ خادم دان

چون داشت محبّت علی و آلش — بسته کمرش ز لطف شاه مردان

از صدق به بیرون مزار حضرت — بازار بنا کرد چو بازارِ جنان

خاکش شرف مشک و عبیر و عنبر — چوبش همه عود و صندل و سرو چمان

پیوسته به یک‌دگر به صد زیبایی — پنجاه و دو باب گشت تعمیر دکان

از صدق و یقین وقف مزار حضرت — بنمود به اخلاص تمام از دل و جان

پای ملخ و مور ضعیفی، شاها — از لطف کرم کن و قبولش گردان

از اهل دول هر که در آن دخل کند — در هر دو جهان لعنت حق باد بر آن

تاریخ بنای او بجُستم ز خِرَد — در گوش دلم هاتف غیبی پنهان

گفتا: ز «فروغ» سال تاریخش گیر — از اسم «غفور» یاب تاریخ دکان

(۱۲۸۶ هجری قمری)/ ۱۸۶۹ میلادی

قصیدهٔ زیر از سردار احمدخان پسر امیر دوست‌محمّدخان در داخل گنبد حرم در زمینه‌های میناکار و در پیشانی‌های رواق‌های خارجی در بافت کاشی با خطّ خوش میر نظام‌الدّین انصاری نگارش یافته است: (۱۵۷، صص ۶۸ ـ ۷۱)

سربه‌سر گنجینهٔ دل پر ز مِهر حیدر است — هر که را حبّ علی در دل نباشد کافر است

راست گویم با تو ای مؤمن اگر داری یقین — جانشین چارمینِ حضرت پیغمبر است

پیش برق تیغ او اعدای دین احمدی — بر زمین افتاده هم‌چون تودهٔ خاکستر است

عالم اسرار غیب و واقف علم لدن — رتبهٔ والایش از افلاک و انجم برتر است

جمله شاهان جهان بر درگهش رو بر زمین — چاوشان چاوشانش، قیصر و اسکندر است

سر ز فرمانش نپیچد تا قیامت جنّ و اِنس — حکم او بر جمله‌گی نافذ چو وحی اکبر است

لمعهٔ نورش به چرخ هفتمین دارد تتق — کز شعاعش دایما تابنده مِهر خاور است

باب جنّت را کلید فتح اندر دست اوست — ساقی فیّاض حوض روح‌بخش کوثر است

حاصل کون و مکان در بارگاهش دانه‌یی — خوشه‌چین خرمنش را تاج شاهی بر سر است

خاک درگاهش به چشم حق‌نگاهان کیمیاست کی گدای درگهش محتاج بر سیم و زر است
این سخن بشنو ز من ای دوست در گوش یقین هر کسی زین آستان شد دُور خاکش بر سر است
روز و شب این جا ملایک در رکوع اند و سجود مِهر و مَه شام و سحر اندر طواف این در است
می‌کند جاروب این جا حور و غلمان صبح و شام آفتاب و مَه به سان حلقه بیرون در است
شمس و مرّیخ و زحل در پاسبانی روز و شب مشتری و زهره در این آستان چون چاکر است
حاجت خود را مبَر گفتم به پیش دیگری پیش آن شه بَر که او قلعه‌گشای خیبر است
خادمان بارگاهش جمله‌گی سلطان بوَد هر یکی در مرتبه صاحب‌قران دیگر است
از نوید فیض عامِ آن شهنشاه جهان عالمی را گوش جان‌ها پر ز مشک ازفر است
از دل و جانم غلام خاص شاه اولیا زان که در خیل غلامانش هزاران قیصر است
پیش ابر دست جود او خجالت‌کش بحور و ز سخایش هر زمان شرمنده کان گوهر است
پادشاها یک نظر کن سویم از لطف و کرم زان‌که کارم برهم است و روزگارم مضطر است
من کجا و وصف نام پاکت ای عیسی‌نَفَس چون دَم پاک تو با انفاس عیسی هم‌سر است
از حریم خویش بیرونش مکن بهر خدا «احمد» بی‌چاره ازکلبان کلب این در است
یک نظر کن سوی این بی‌چارۀ گم‌کرده‌راه زان که بر گم‌کرده‌راهان لطف عامت ره‌بر است
از طفیل آن دو سرو زینت باغ جنان کش یکی را نام شبّیر است و دیگرشبّر است
بر من پرمعصیت انداز از روی کرم یک نظر ای شاهِ عالَم، ورنه خاکم بر سر است
از من عاصی نباشی غافل ای مقبول حق رحمتت چون دستگیر عاصیان در محشر است
قصّه کوته ای عزیزان مدح شه بی‌انتهاست زان که او با بِه‌ترینِ خلق جسم و جوهر است
یار پاک مصطفی، مشکل‌گشا، شیر خدا صاحب تاج کرامت، جانشین منبر است
تا به‌کی «احمد» سخن را می‌دهی تفصیل و طول وصف شاه اولیا از ماه و خور روشن‌تر است

در بخش باختری دیوار درون حرم قصیده‌یی منسوب به مولانا جامی بر روی کاشی نگاشته شده است (۱۵۷، صص ۴۷ ـ ۵۰) که البته از نگاه درون‌مایه و نیز سستی و سیاق کلام هرگز از جامی و حتّا از هم‌روزگاران جامی نیست. در این قصیده، روی‌دادهای کشف بار یکم این آرام‌گاه در زمان سلطان سنجر سلجوقی و پیدایی دوبارۀ آن در زمان سلطان حسین بایقرا، شاه تیموری هرات، به تفصیل بیان شده اند. این قصیده ۴۶ بیت دارد.

دربارۀ آرام‌گاه حضرت علی «ک»در بلخ، در بسیاری از متن‌های تاریخی و ادبی نگاشته‌شده پس از دورۀ تیموریان یعنی از سدۀ نهم هجری قمری/ پانزدهم میلادی به بعد، یادکردهایی وجود دارند و شاعران زیادی در ستایش این آرام‌گاه سروده‌هایی دارند (۷۵، ص ۲۱۰) که در زیر دو نمونۀ کهن از این سروده‌ها نقل می‌گردند:

قطب‌الدّین سیّد حسین میرحاج گنابادی هروی درگذشتهٔ ۹۲۰ یا ۹۲۳ هجری قمری/ ۱۵۱۴ یا ۱۵۱۷ میلادی در دیوان خود که به تصحیح سیّد عباس رستاخیز سانچارکی، دانش‌مند معاصر کشور، در سال ۱۳۹۸ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۹ میلادی از سوی نشر مؤرّخ در شهر قم چاپ شده است، قصیده‌یی دارد دربارهٔ آرام‌گاه حضرت علی «ک» در بلخ، بدین شرح: (۱۸۷، صص ۶۴ ـ ۶۵)

ای مرقد شریف تو را حرمت حرم — کوی تو کعبهٔ عرب و قبلهٔ عجم
از بهر روشنایی او مِهر و ماه شمع — وز بهر سدره بوسی او پشت چرخ خم
در خاک روح‌پرور او مندرج شفا — وز فرش راه‌گستر او منهزم الم
گیتی بر آستانهٔ او می‌بَرَد پناه — دوران به خاک بارگهش می‌خورد قسم
گشت از ظهور روضهٔ رضوان‌مآب تو — خاک زمین بلخ بِه از گلشن ارم
بخت از سواد دیدهٔ دولت به کلک شوق — مدح تو برکتابهٔ او می‌زند رقم
آب از تراب روح فزایش بَرَد روان — مشک از زمین غالیه‌بویش گرفته شم
خاص از برای خازن آن جنّت‌آستان — گردانده اند کیسهٔ افلاک پردرم
چه جای آدمی که در آن منزل شریف — از علّت صمیم رهد صخرهٔ اصم
از بس که آب دیده فشانَد به راه او — در چشم‌های خازن جنّت نماند نم
از بهر آن مزار مقدّس همی‌سزد — گردون چراغ سوز و فتیله سپیده‌دم
در گوشه‌های غرفهٔ او طارم سپهر — پنهان به عنبر است چو اخصّ در اعم
روی کسان که ساکن آن آستانه است — دیدن چو دَور عمر عزیز است و مغتنم
ما راه او به دیدهٔ گریان همی‌رَوِیم — چون گرد آن کتابه به سر می‌رود قلم
خیل فرشته‌اش بوَد از خادمان خاص — روح مقدّسش سزد از جملهٔ خدم
از نور میل قبّهٔ او در شب سیاه — در حیّز زمانه شود منعدم ظلم
در تنگنای مُلک از او درد را دوا — در خشک‌سال جود از او آز را نعم
ای نعل بارگی بیابان‌نوردِ تو — از روی قدر و مرتبه تاج قباد و جم
این بس کرامت تو که ذات شریف تو — نایب مناب احمد مختار و ابن عم
هم جامع فضایل و هم واهب نوال — هم صاحب فتوّت و هم معدن کرم
بر دانش تو جمع شده کافهٔ بشر — بر عصمتت گواه به حق عامهٔ امم
آن کس که خواند خطبهٔ دولت به نام تو — بر پشت بام طارم کحلی بزد علم
از عکس تیغ تو که به خون ارغوان شود — پیش رواق چرخ شفق گشته چون بقم
پیش سرای فتنه و بازار حادثه — عدلت به تیغ داد و بزد گردن ستم
جرم جبال را شکند دست تو به گرز — جسم سپهر را ببرد خنجرت ز هم
در بحر قهرت آن که چو کشتی فتاده است — مانند بادبان شکمش می‌کُند ورم

صدر مـخالف تو بر آتش به سـان داس　　　روی مـعاندان تو پرچین به شکل دم
پیوسته دشمنت متحرّک به سان نبض　　　خون می‌خورد ز دست دل و درکشیده دم
شیری که مرغزار سپهر آب‌خورد اوست　　　از اژدهـای رمـح تو در رزم کـرده رم
عـقل تـو بـر غـوامـض اسـرار مـطّلع　　　بـی وسـمت مـزاحمتت وهـم متّهم
از بهر لقـمه پشـتی خصمت نمی‌کـنند　　　در روی روزگـار کـمر بـسـتهٔ شـکـم
بـــهر طواف روضـهٔ عـنبرسـرشت تـو　　　بازآمده‌ست جان ضـعیف من از عدم
میرحاج کز کمینه‌غلامان خاص توست　　　خوانَـد مـدایح تـو به آواز زیـر و بـم
تـا نـزد مـوبد خِـرَد آن پـیر رهنـمـای　　　از هـــر مـهم عـبادت ایـزد بوَد امم
باد از پـلنگ حـادثه خـصم تو دل‌فگار　　　هم‌چون ز نیش گرگ درنده تن غنم

ابوالمعانی مولانا عبدالقادر بیدل دهلوی (متولّد سال ۱۰۵۶ هجری قمری/ ۱۶۴۶ میلادی و درگذشتهٔ سال ۱۱۳۳ هجری قمری/ ۱۷۲۰ میلادی)، شاعر بزرگ سبک هندی، نیز غزلی دارد که در بیتی از آن به موجودیّت آرام‌گاه حضرت علی «ک» در بلخ، چنین اشاره کرده است: (۴۵، ص ۶۳۰)

ز اقبال عرب غافل مباشید ای عجم‌زادان　　　سریر اقتدار بلخ هم شاه نجف دارد

امروز آرام‌گاه حضرت علی «ک» با مسجد و دروازه‌خانه‌ها و چهارباغ آن گسترهٔ ۱۰۵ جریب زمین را در بر می‌گیرد (۷۵، ص ۲۱۴) که از آن جمله ساخت‌مان اصلی به شمول خانقاه به اندازهٔ ۶۵،۷۰ در ۴۰،۳۵ مترمربع یا بیش‌تر از یک جریب زمین و صحن حرم به شمول ساخت‌مان اصلی و خانقاه و دروازه‌خانه‌ها مجموعاً ۱۱۰ در ۱۰۰ متر یا ۵،۵ جریب می‌باشند (۲۰۹، صص ۶۰ ـ ۶۱) و در گسترهٔ ۵۸۰۰ مترمربع زمینِ آن، مسجد جامع نو در باختر ساخت‌مان مسجد پیشین ساخته شده است.

امیرالمؤمنین حضرت علی «ک»، چهارمین خلیفهٔ اسلام و نخستین امام شیعیان، در آدینه‌روز ۱۳ رجب سال سی‌ام عام‌الفیل/ حدود ۶۰۰ میلادی در مکّه زاده شد. پدرش، ابوطالب بن عبدالمطلب بن عبد مناف، کاکای پیامبر اسلام، حضرت محمّد (ص)، و مادرش، فاطمه دختر اسد بن هاشم بود.

حضرت علی «ک» را به نام‌ها و لقب‌های حیدر، اسدالله یا شیرخدا، مرتضی، صفدر، سخی، شاه مردان، شاه ولایت و شاه اولیا؛ و کنیه‌های ابوالحسن و ابوتراب نیز یاد کرده اند.

پدرش، ابوطالب، پس از این که عبدالمطلب از جهان رفت سرپرستی حضرت محمّد «ص» را که خُردسال بود به دوش گرفت. هنگامی که حضرت علی «ک» شش سال داشت قحطی بزرگی در مکّه پدیدار شد، پیامبر «ص» برای کمک به خانوادهٔ ابوطالب حضرت علی «ک» را تا دو سال زیر تربیّهٔ خود قرار داد. حضرت علی «ک» درهنگام بعثت پیامبر «ص» بااین‌که ده ساله بود به اسلام گروید و به این گونه از نخستین کسانی است که دین اسلام را پذیرفته است. او هم‌چنین شبی که حضرت پیامبر «ص» در سال سیزدهم بعثت/ ۶۲۲ میلادی به گونهٔ پنهانی از مکّه به یثرب (مدینه) هجرت می‌کرد، به جای پیامبر در بستر خواب او خُفت تا وی از گزند سوءقصدکننده‌گان در امان بماند و سپس

به مدینه رفت و اندکی بعد با حضرت فاطمه، دختر پیامبر «ص»، ازدواج کرد. او در مدینه در بسیاری از جنگ‌ها پرچم‌دار و از جمله در جنگ خیبر در سال ۶ هجری قمری/ ۶۲۷ میلادی و جنگ یمن در سال ۱۰ هجری قمری/ ۶۳۱ میلادی فرمان‌ده سپاه اسلام بود. در ۱۸ ذی‌الحجهٔ سال دهم هجری قمری/ ۱۹ مارس ۶۳۲ میلادی، حضرت محمّد «ص» پس از ادای فریضهٔ حج در راه بازگشت از مکّه به مدینه، حضرت علی «ک» را مولای خود خواند. او هم‌چنین از سوی پیامبر برادر و وصی نیز خوانده شده است.

حضرت علی «ک» پس از به‌شهادت‌رسیدن حضرت عثمان «رض» در سال ۳۵ هجری قمری/ ۶۵۵ میلادی به خلافت مسلمانان برگزیده شد و در جریان حدود پنج سال خلافتِ خود در ۱۰ جمادی‌الآخر سال ۳۶ هجری قمری/ ۶ دسامبر ۶۵۶ میلادی جنگ جمل را با حضرت عایشه «رض» و سپس از ذی‌الحجّهٔ سال ۳۶ تا صفر ۳۷ هجری قمری/ مه تا اوت ۶۵۷ میلادی جنگ صفین را با حضرت معاویه «رض» و در سال ۳۸ هجری قمری/ ۶۵۸ میلادی جنگ نهروان را با گروه خوارج پشت سر گذاشت و سرانجام در ۱۷ یا ۱۹ رمضان سال ۴۰ هجری قمری/ ۲۶ یا ۲۸ ژانویهٔ ۶۶۱ میلادی در ۶۳ ساله‌گی هنگام ادای نماز بامداد در مسجد کوفه به دست عبدالرّحمان پسر ملجم، از گروه خوارج، زخم خورد و در شب ۱۹ یا ۲۱ رمضان/ ۲۶ یا ۲۸ ژانویه چشم از جهان پوشید. پس از ادای نماز جنازه، پیکرش را بنابر وصیّت خودش، در محلّی گم‌نام به خاک سپردند تا دشمنانش به آن دست‌رسی نداشته باشند. مرقد او هم‌چنان نهفته بود تا در زمان منصور دوانقی، دومین خلیفهٔ عبّاسی، و به روایتی در زمان هارون‌الرّشید در ۱۷۴ قمری/ ۷۹۱ میلادی در چندکیلومتری کوفه در جایی که بعداً شهر نجف به وجود آمد مشخّص شد و به روایتی دیگر که بسیاری از مسلمانان به آن باورمند اند، پیکر او به سفارش امام صادق «رض» توسّط ابومسلم خراسانی از عراق به خراسان به تل خیران بلخ، در موضع کنونی، که محلّ امنی برای دوست‌داران خاندان پیامبر «ص» بود منتقل و مدفون شد.

حضرت امام حسن «رض» (۳ ـ ۴۹ هجری قمری/ ۶۲۵ ـ ۶۷۰ میلادی) و حضرت امام حسین «رض» (۴ ـ ۶۰ هجری قمری/ ۶۲۶ ـ ۶۸۰ میلادی) و حضرت زینب «رض» از فرزندان وی و حضرت فاطمه «رض» اند. آثاری را منسوب به حضرت علی «ک» می‌دانند که مشهورترین آن کتاب «نهج‌البلاغه» است. (۲۶۷: ۳۰۴)

مسجد خواجه ابونصر پارسا

مسجد خواجه ابونصر پارسا یکی از زیباترین بناهای تاریخی بلخ است که با ویژه‌گی‌های معماری دورهٔ تیموری در سال ۸۶۷ هجری قمری/ ۱۴۶۲ میلادی به فرمان میر فرید، حاکم بلخ، ساخته شده و امروز در باغ مرکزی شهر بلخ قرار دارد.

این بنای تاریخی از خشت‌هایی به اندازۀ ۲۷ در ۲۸ در ۵ سانتی‌متر و گچ، با آرایه‌هایی از کاشی‌های لعابی رنگین با نگاره‌های گُل و گیاه و نبشته‌هایی به خطّ کوفی و آسمانۀ مقرنس‌کاری‌شده ساخته شده است و با نمای بیرونی هشت‌ضلعی وگنبد درخشان و دندانه‌دار باشکوهی همانند گنبد مدرسۀ گوهرشاد در مصلّای هرات، (۸۲، ص ۴۲) دیوارهای کاشی‌کاری‌شده و ستون‌های مارپیچِ پیرامونِ درآمدگاهِ خود، چشم‌انداز زیبایی را پدید آورده است.



ساخت‌مان اصلی این مسجد، هشت‌ضلعی است و هر ضلع آن ۶،۵ گام درازا و ضلع‌های مربع که تمام سطح ساخت‌مان را احتوا می‌کنند نزدیک به ۷۰ گام درازا دارند. بلندای گنبد تا انجام ویران‌شدۀ آن بین ۸۰ تا ۹۰ گام و قطر رواق در حدود ۷۰ گام است. (۸۳، ص ۱۴۰) بنای اصلی همان یک اتاق چهارگوشه با سه دروازه است (۱۱۰، ص ۱۳۱) و در محورهای اساسی هشت‌ضلعی تاق‌چه‌های نیمه‌هشت‌ضلعی در مفاصل ستون‌های کوچک دایره‌یی قرار گرفته اند. (۱۲۱، ص ۴۶) محراب آن با کاشی و مخلوطی از گچ پوشیده شده و زاویه‌های برجستۀ رواق‌ها و گوشه‌های میان سقف و دیوار که از گچ می‌باشند، با رنگ سرخ تیره و رنگ سیاه حاشیه‌کاری شده اند. (۱۲۲، ص ۲۳۸) در زیر کف این مسجد زیرزمینی‌یی وجود دارد که از تاق‌چۀ خفتۀ خاوری توسّط پله‌ها بدان راه است. (۲۳، ص ۶۹۶)

تالار اصلی این مسجد در مجموع دارای درازای۲۵،۱۰ متر از شمال به جنوب و پهنای ۲۳،۵۰ متر از خاور به باختر و بلندای ۲۶،۴۷ متر از سطح زمین تا زیر قبّه است و زیرزمینی آن از داخل تاق‌ها دارای درازای ۹،۷۱ متر ، پهنای ۹،۶۶ متر و بلندای ۲،۷۰ متر است.[۱] گنبد اصلی مسجد از دو بخش



ساخته شده است. بخش بالایی آن نمای بیرونی نیزه‌مانند دارد و با شعاع‌های دایره‌یی آذین یافته است. این بخش بر فراز محیطی استوانه‌یی‌شکل و مقرنس‌کاری‌شده قرار گرفته که با پنجره‌هایی شبکه‌کاری‌شدهٔ چوبی محاط است. (۱۲۲، ص ۲۴۴)

محمّدعظیم عظیمی (۱۲۲، ص ۲۳۹) این مسجد را همانند مسجد تل هاتامان بابا در جنوب ترکمنستان ام‌روزی و مسجدهای جوار زین‌الدّین تایبادی در تایباد خراسان و شیخ جمال‌الدّین در بلخ می‌داند و از دیدگاه برنارد اوکین، استاد دانش‌گاه آمریکایی قاهره، (به نقل از منبع: ۷۵، ص ۲۱۷) این بنا همانندی بسیار نزدیکی با آرام‌گاه محمّدشریف‌خان در غزنه، دارد.

به گزارش تاریخ مقیم‌خانی باری در سال ۹۷۷ هجری قمری/ ۱۵۶۹ میلادی در زمان عبدالمؤمن‌خان فرزند عبدالله‌خان بخش‌هایی از تاق و گنبد مسجد خواجه ابونصر پارسا مرمت شده و تزئیناتی تازه به آن افزوده شده اند (۱۷۸، ص ۳۸) و این موضوع را کتیبه‌یی که بخشی از سرلوحهٔ مربوط به رأس تاق این بنا را می‌ساخت و دست کم تا سال ۱۳۱۲ هجری خورشیدی/ ۱۹۳۳ میلادی برجا بود نیز تأیید می‌کند. در این کتیبه که توسّط بایرون عکس گرفته شده است چنین می‌خوانیم:

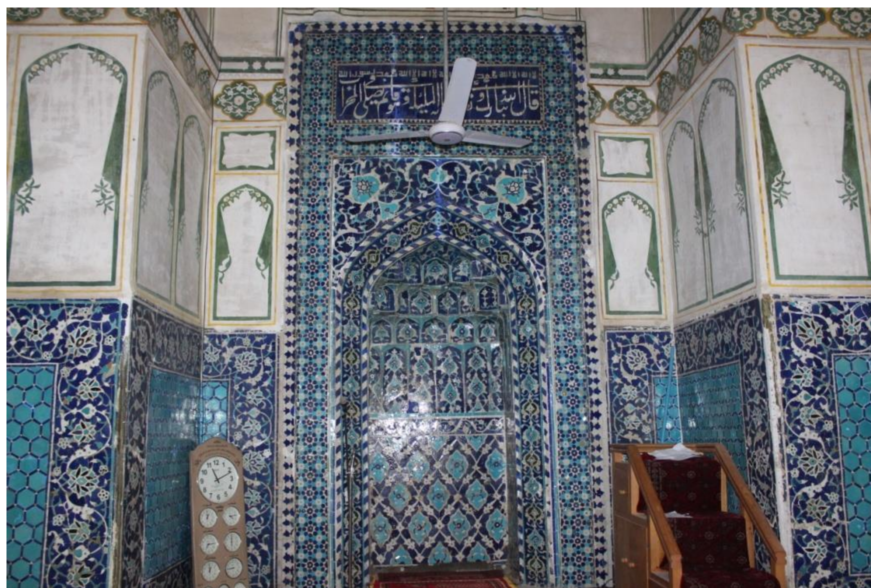
---

[۱] ـ از اندازه‌گیری‌های مهندس آرش بوستانی در سال ۱۳۹۲ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۳ میلادی

العدل ابوالغازی عبدالمؤمن‌خان سنهٔ ۱۰۰۵ (۱۵۹۷ میلادی). (۷۵، ص ۲۱۸) هم‌چنین باری در زمان سیّد سبحان‌قلی‌خان پیش‌تاق این مسجد بازسازی شده است. (۷۵، ص ۲۱۸) برای پیش‌گیری از فروریزی‌های این ساخت‌مان در سال ۱۳۵۲ هجری خورشیدی/ ۱۹۷۳ میلادی کارشناسان هندوستانی آن را مرمت‌کاری کردند و باری هم در سال ۱۳۷۵ هجری خورشیدی/ ۱۹۹۶ میلادی بخشی از گنبد آن که در جنگ‌ها آسیب دیده بود مرمت شد. بار دیگر این بنای تاریخی در سال‌های ۱۳۸۷ ـ۱۳۹۰هجری خورشیدی/ ۲۰۰۸ ـ ۲۰۱۱ میلادی به هزینهٔ ۲۰۰ هزار دلار آمریکایی از بودجهٔ وزارت ارشاد، حجّ و اوقاف و زیر نظر مقام وزارت اطلاعات و فرهنگ بازسازی ناقصی شد و امّا واپسین‌بار از ۲۸ اردیبهشت ۱۳۹۱ تا ۹ آذر ۱۳۹۳ هجری خورشیدی/ ۱۷ مه ۲۰۱۲ تا ۳۰ نوامبر ۲۰۱۴ میلادی از سوی وزارت اطلاعات و فرهنگ به هزینهٔ ۴۰۰ هزار یورو از کمک‌های دولت جمهوری فیدرال آلمان و توسّط بنیاد فرهنگی آغاخان به ره‌بری مهندس آرش بوستانی و مهندس محمّدداؤود، زیر نظر ادارهٔ اطلاعات و فرهنگ استان بلخ مرمت حفاظتی اساسی شد. در این بازسازی افزون از مرمت شکست‌وریخت و تجدید کاشی‌های فیروزه‌یی‌رنگِ سطح بیرونی گنبد اصلی و دیوارهای مسجد از بیرون و پالایش نقش‌های رنگ‌آمیزی‌شدهٔ درون تالار قدیمی مسجد، احیای ساخت‌مان چهارگنبدی الحاقیهٔ جنوبی آن که تا سال ۱۳۱۲ هجری خورشیدی/ ۱۹۳۳ میلادی پابرجا بود از روی تصویرهای قدیمی و بر روی تهداب اصلی آن با درازای ۲۶ متر و پهنای ۱۳ متر و بلندای ۱۰،۵۰ متر از آجر مربعی در پاییز سال ۱۳۹۲ خورشیدی/ ۲۰۱۳ میلادی به سر رسید و از پاییز همان سال تا ۹ آذر ۱۳۹۳ هجری خورشیدی/ پاییز ۲۰۱۳ تا ۳۰ نوامبر ۲۰۱۴ الحاقیهٔ نُه‌گنبدی نو متّصل درآمدگاه شمالی آن به درازای ۲۳ متر و پهنای ۱۳،۲۰ متر و بلندای ۷،۲۰ متر از آجر مربعی (۷۵، صص ۲۱۸ ـ ۲۱۹) ساخته شد.

بِه‌سازی پارک این مسجد که در واقع پارک مرکزی شهر بلخ نیز است هم‌زمان با مرمت مسجد از کمک‌های دولت فیدرال آلمان توسّط بنیاد فرهنگی آقاخان و مهندسی آرش بوستانی و محمّدداؤود آغاز شد که مرحلهٔ یکم آن در سال ۱۳۹۲ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۳ میلادی و مرحلهٔ دوم آن یک‌جا با اعمار آرام‌گاه رابعهٔ بلخی از ۲۰ خرداد ۱۳۹۲ تا ۹ مرداد ۱۳۹۳ هجری خورشیدی/ ۱۰ ژوئن ۲۰۱۳ تا ۳۱ ژوئیهٔ ۲۰۱۴ میلادی به هزینهٔ مجموعی ۱۲۰ هزار یورو به فرجام رسید. در این بِه‌سازی تمام پیاده‌روهای بیرون دیوار احاطوی و نیز راه‌های گشت‌وگذار درون پارک با خشت پخته پوشانده، پنجره‌های دیوار تجدید و خود باغ گُل‌کاری و سرسبز شدند. (۷۵، صص ۲۱۹ ـ ۲۲۰)

در روبه‌روی درآمدگاه خاوری این مسجد، آرام‌گاه خواجه ابونصر پارسا، دانش‌مند، سخن‌ور و متصوّف بزرگ تاجیک (درگذشتهٔ سال ۸۶۵ هجری قمری/ ۱۴۶۰ میلادی) به روی صفه‌یی خشتی قرار دارد. بر سنگ‌نوشتهٔ این آرام‌گاه آیت‌الکرسی و آیه‌های دیگر قرآنی و این عبارت نگاشته شده است: «... هذا المرقد القطب‌الاتقیا نتیجه‌المشایخ و الاولیا المنظور العواطف‌الکبریا خواجه ابونصر پارسا طالب‌الله ثراه و جعل‌الخبه مثواه». (۱۷۷، ص ۱۸۶) در همین صفه، آرام‌گاه دیگری است که در آن



افزون بر آیه‌هایی از قرآن این عبارت حک گردیده است: «هذا المرقد المرحوم هدایت‌الله العالم‌الشریعه و العرفان... قدسی‌آشیان حضرت محمّدصدّیق خواجه ابن هادی مسالک‌الحق و الیقین ...» و در اطراف سنگ این شعر نوشته شده است:

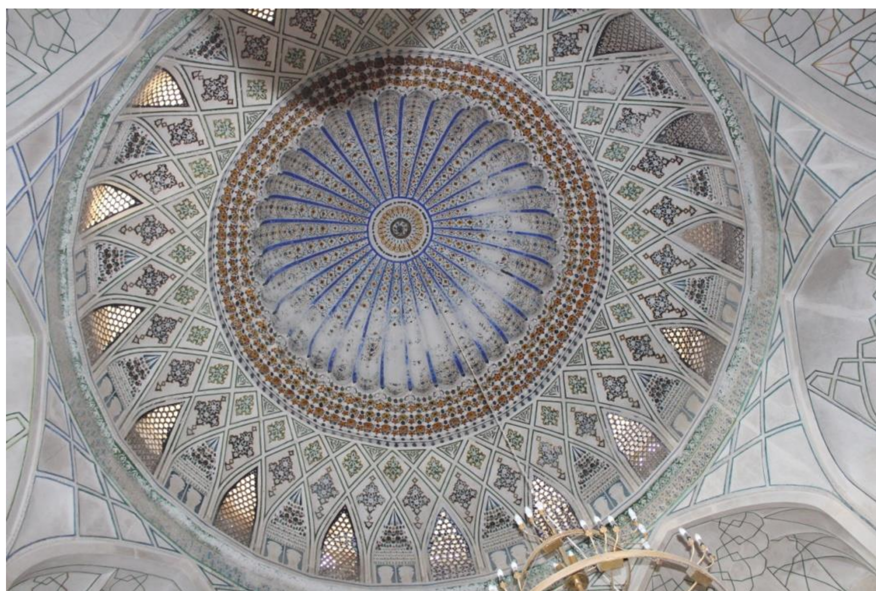
رفت از عالم فنا زین دهر	خواجهٔ نیک‌زاد نیک‌سرشت
در بزرگی مقرّر عالَم	زان جهت خیمه زد به صحن بهشت
مخلص خاندان عزّ و کرم	کاتبی زان جهت به لوح نوشت
بهر تاریخ سال کلک قضا	زد رقم پادشاه اهل بهشت

که مادهٔ تاریخ آن سال ۱۰۵۶ هجری قمری/ ۱۶۴۶ میلادی را نشان می‌دهد و این آرام‌گاه هم از فرزندان خواجه ابونصر پارسا بوده است. (۱۷۷، صص ۱۸۵ ـ ۱۸۶) آرام‌گاه دیگری هم در آن‌جا وجود دارد که عبارت‌های سنگ‌نوشتهٔ آن شکسته اند و امّا نام ابونصر و تاریخ ۹۰۰ هجری قمری/ ۱۴۹۴

میلادی در آن نشان‌دهندهٔ آن است که متعلّق به یکی از فرزندان خواجه ابونصر پارسا باشد. (۱۷۷، ص ۱۸۵)

در جوار آرام‌گاه خواجه ابونصر پارسا، هم‌چنین مزار مولانا جارالله درگذشتهٔ سال ۹۸۸ هجری قمری/ ۱۵۸۰ میلادی فقیه تاجیک بلخی که سال‌ها در مدرسهٔ ابونصر پارسا به تدریس مشغول بود قرار دارد. (۶۷، صص ۳۱ ـ ۳۲)

شیخ‌الاسلام عبدالهادی پارسا پسر ابونصر ثانی از فقیهان نام‌دار تاجیک در سدهٔ دهم هجری قمری/ شانزدهم میلادی، که نسب او به سه واسطه به خواجه محمّد پارسا می‌رسد، در کتیبه‌یی که در روبه‌روی مسجد خواجه ابونصر پارسا قرار دارد تاریخ اتمام بازسازی آرام‌گاه خواجه ابونصر پارسا را در



بلخ به نظم کشیده است که از آن سال ۹۰۰ هجری قمری/ ۱۴۰۹۴ میلادی به دست می‌آید: (۶۷، ص ۳۱)

عبدالهادی، خواجهٔ نیکوکردار — فرمود بنا مرقد آبای کبار
هر گه که به طوف مرقد خواجه رَوِی — از «مرقد خواجه» سال تاریخ شمار!

خواجه ابونصر محمّد پارسای بلخی بن خواجه محمّد پارسا بن محمّد حافظی بن محمود حافظ ملقّب به نصرالدّین و حافظ‌الدّین، دانش‌مند و عارف تاجیک، در سدهٔ نهم هجری قمری/ پانزدهم میلادی می‌زیست. (۷۱، ص ۲۱۳) پدرش، مؤلّف کتاب مشهور «فصل‌الخطاب لوصل‌الاحباب» و یا

«فصل‌الخطاب فی‌المحاظرات»، از راهیان طریقت نقشبندیّه بود و الغ‌بیگ پسر شاه‌رخ، پادشاه تیموری هرات، که عهده‌دار فرارود و بلخ بود به او ارادتی بسیار داشت. (۷۱، ص ۲۰۸)

او دانش‌های روزگار را از پدرش آموخت و پس از درگذشت پدر در سال ۸۲۲ هجری قمری/ ۱۴۱۹ میلادی ره‌بری فرقهٔ نقشبندیّه را به دوش گرفت و زنده‌گی‌اش را در تدریس گذراند و آستانش مرجع دانش‌مندان بود. (۷۱، ص ۲۱۳) به گفتهٔ دانش‌مند هم‌روزگارش، جامی، کتاب‌های فراوانی از زیر مطالعه و تتبّع وی گذشته بودند، چنان‌که در هنگام ارائهٔ پاسخ به پرسش‌ها به زودی به سرچشمه‌های دقیق مطالب دست می‌یافت. (۵۲، ص ۳۹۶)



خواجه ابونصر پارسا در سال ۸۶۵ هجری قمری/ ۱۴۶۱ میلادی در شهر بلخ چشم از جهان فروبست و شاعری مادّهٔ تاریخ وفات او را چنین سروده است: (۷۱، ص ۲۱۳)

خواجهٔ اعظم ابونصر آن که شد تکیه‌گاهش مسند دارالبقا

سرّ او چون با خدا پیوسته شد زین سبب تاریخ شد «سرّ خدا»

از خود اوست: (به نقل از منبع: ۷۱، ص ۲۱۳)

صبوری ورز و خورسندی، نکوبین باش و نیکوظن

که در این چار چیز آمد دلیل شادمانی‌ها

آرام‌گاه خواجه اکاشای ولی

این آرام‌گاه از ساخته‌های سدهٔ ۴ هجری قمری/ ۱۰ میلادی در دورهٔ سامانیان است و در بیرون دیوارهای خاوری شهر باستانی بلخ در کنار خاوری جادهٔ سلطان‌العلما بهاءولد در باغی پردرخت و پهناوری که از موقوفات آن است موقعیّت دارد. ساخت‌مان این آرام‌گاه، گنبدی و از درون چهارضلعی و



از بیرون هشت‌ضلعی است و ایوان و پیش‌تاق (۱۷۴، ص ۷۷) و ۴ رواق بلند دارد که رواق درآمدگاه در

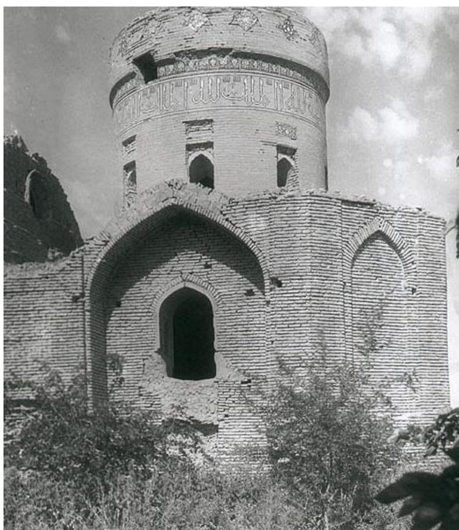


شرق آن قرار گرفته است. بلندای رواق درآمدگاه ۱۵،۲ متر، درازای آن ۲۴ متر و پهنای آن ۲۳ متر و

بلندای داخل گنبد ۱۲،۵۰ متر است. دیوارها و گنبد همه از خشت پُختهٔ مربعی به اندازهٔ ۵ در ۲۷ در ۲۷ سانتی‌متر و سیاه‌چونه ساخته شده اند و کدام نگاره و آرایه‌یی در آن‌ها دیده نمی‌شود. در روبه‌روی درآمدگاه درختان کهن‌سال چنار قد برافراشته اند. از تهداب این بنا چنین برمی‌آید که ساخت‌مان آن در شمال و جنوب و باختر امتداد داشته است. (۷۵، ص ۲۲۴)



از این بنا در متن‌های تاریخی نیز یاد شده است. ابن بطوطه، جهان‌گرد معروف جهان، که در سال ۷۲۴ هجری قمری/ ۱۳۲۴ میلادی به گردش‌گری پرداخته است، از این بنا یاد کرده است (۳، صص ۴۶۱ ـ ۴۶۳) و در ظفرنامه می‌خوانیم که امیر حسین را در گنبد خواجه عکاشه دفن کردند. (به نقل از منبع: ۹۱، ص ۱۷۰)



تا جایی که معلوم است این بنای تاریخی در دورهٔ تیموریان در سدهٔ ۹ هجری قمری/ ۱۵ میلادی مرمت‌کاری شده و هم‌چنین به گزارش تاریخ مقیم‌خانی، باری عبدالمؤمن نیز آن را بازسازی کرده است. (۱۷۸، ص ۳۸) در سده‌های پسین گنبد آن به کلّی فروریخته بود

و مردم بدین باور بودند که ساختن گنبد بر این ساخت‌مان مقدور نیست، تا این که در سال‌های ۱۳۸۵ و ۱۳۸۶ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۶ و ۲۰۰۷ میلادی این بنای تاریخی یک‌جا با سه آبدهٔ تاریخی دیگر (برج عیّاران، رواق مدرسهٔ سیّد سبحان‌قلی و مسجد تخته‌پل) به هزینهٔ مجموعی یک‌صد هزار دلار آمریکایی از بودجهٔ توسعه‌یی وزارت اطلاعات و فرهنگ کشور توسّط یک شرکت خصوصی به گونهٔ غیر فنّی مرمت حفاظتی شد و گنبد آن هم از نو ساخته شد. (۷۵، ص ۲۲۵) امّا بار دیگر از سوی وزارت اطلاعات و فرهنگ کار مرمت حفاظتی آن از کمک‌های دولت فیدرال آلمان توسّط بنیاد فرهنگی آقاخان در دو مرحله از سر گرفته شد و در مرحلهٔ یکم از ۱ مهر ۱۳۹۷ تا ۳۱ فروردین ۱۳۹۸ هجری خورشیدی/ ۲۳ سپتامبر ۲۰۱۸ تا ۲۰ آوریل ۲۰۱۹ میلادی به هزینهٔ یک‌صد هزار یورو و در مرحلهٔ دوم از ۱ اردیبهشت تا ۱۰ دی ۱۳۹۸ هجری خورشیدی/ ۲۱ آوریل تا ۳۱ دسامبر ۲۰۱۹ به هزینهٔ یک‌صد هزار یورو به شمول باغ و دیوارهای احاطوی آن به گونهٔ اساسی مرمت حفاظتی شد.

مسجد بالاحصار خلم

این مسجد تاریخی از ساخته‌های سدهٔ ۹ هجری قمری/ ۱۵ میلادی است و در درون بالاحصار خلم که خود مجموعه‌یی از بناهای تاریخی‌از دورهٔ کوشانیان است قرار دارد. این مسجد در اصل اتاقی است که به گمان شماری از کارشناسان، پس از بازسازی بالاحصاردر دورهٔ تیموریان برای گزاردن نماز استفاده می‌شد. این بنا دارای یک گنبد اصلی با دیوارهای رواقی و چندین حجره می‌باشد. گنبد و رواق‌های این مسجد از گِل و خشت پخته ساخته شده و با برش‌کاری و رنگ‌آمیزی آذین یافته اند. در سردر رواق شمالی این اتاق گنبدی تزئینات گچبری شده از گُل و گیاه و شکل‌های هندسی نیز دیده می‌شوند. نشانه‌هایی از این آرایه‌ها تا امروز پدیدار اند.

حجره‌های این مسجد، فرو ریخته و گنبد آن درز برداشته و در حالت فروریختن است و به حفظ و مرمت عاجل نیاز دارد. ادارهٔ اطّلاعات و فرهنگ استان بلخ، هزینهٔ کار مرمت محافظتی این مسجد را مبلغ یک میلیون افغانی تخمین زده است. (۷۵، صص ۲۲۵ ـ ۲۲۶)





کاروان‌سرای بلخ

این کاروان‌سرای که به نام گدام نیز یاد می‌شود در نزدیکی دیوار شرقی حصار بلخ در شمال جادهٔ قونیّه واقع است و از روی اندازهٔ خشت‌های آن باید متعلّق به سال ۹۸۵ هجری قمری/ ۱۵۷۷ میلادی یعنی اواخر سدهٔ دهم هجری قمری/ شانزدهم میلادی باشد. این کاروان‌سرای در اصل قلعه‌یی است مربعی با ضلع‌های ۷۸ در ۷۸ متر و با دو راه ورودی در دیوارهای شرقی و غربی. در هر ضلع این کاروان‌سرای، موازی به دیوارهای قلعه، ۱۲ اتاق برای انبار کالا و در پشت هر اتاق متصل با دیوار قلعه، به همان تعداد، شترخانه با آخور و محل بستن شترها قرار گرفته اند که با دهلیز درازی از رواق‌های تودرتو از هم جدا شده اند. دیوارهای قلعه از زیر با پخسه و سپس با خشت‌های خامی به ضخامت ۶ تا



۸ سانتی‌متر ساخته شده اند و انجام بالایی آن‌ها کنگره‌دار است و کنگره‌ها یکی‌درمیان تیرکش‌ها و سوراخ‌هایی برای دیدبانی دارند. اتاق‌ها و شترخانه‌ها نیز از خشت‌هایی به ستبری ۶ سانتی‌متر ساخته شده اند. این‌جانب، نویسندهٔ این کتاب، به روز ۲۸ اردیبهشت سال ۱۳۹۳ هجری خورشیدی/ ۱۸ مه ۲۰۱۴ میلادی یک‌جا با مهندس آرش بوستانی و مهندس محمدداؤود، از هم‌کاران بنیاد فرهنگی آغاخان، از این بنای تاریخی فراموش‌شده دیدن کردیم و به کوشش ما این بنای تاریخی در فهرست بناهای تاریخی کشور به ثبت رسید. (۷۵، صص ۲۲۶ ـ ۲۲۷)

آرام‌گاه پادشاه مردان

این آرام‌گاه در محل تبه‌شخی ده‌کدهٔ غازی‌آباد در ۸کیلومتری شمال‌شرق شهر خلم استان بلخ موقعیت دارد و احتمالاً ساختهٔ سدهٔ ۹ هجری قمری/ ۱۵ میلادی است. ساخت‌مان آن، گنبدی بوده و از آجر و ملاط گِل ساخته شده است. به گفتهٔ مردم محل، این گور متعلّق به شخصی به نام پادشاه

حسین قلندر است که چشمهٔ حیات در تنگی صیّاد شهرستان خلم را کنده است. گنبد آن در چندین جا درز برداشته است و ایجاب مرمت را می‌کند. (۷۵، ص ۲۲۷)



آرام‌گاه ملا محمّدجان

آرام‌گاه ملا محمّدجان، در بیرون دیوار جنوبی حصار تاریخی بلخ، در شمال آرام‌گاه‌های ابن خضرویهٔ بلخی، فاطمهٔ بلخی و انوری ابیوردی بلخی در میان کشت‌زاری موقعیّت دارد و برپایهٔ تاریخ سنگ‌نوشتهٔ گور، یعنی سال ۱۰۹۷ هجری قمری/ ۱۶۸۶ میلادی، متعلّق به سدهٔ یازدهم هجری قمری/ هفدهم میلادی است. این گور در سال ۱۳۹۱ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۲ میلادی در اثر جست‌وجوی بشیر شیوا، یک‌تن از فرهنگیان، بازشناخته شد و ادارهٔ اطّلاعات و فرهنگ استان بلخ، به هدایت استاد عطامحمّد نور، استان‌دار بلخ، پی‌رنگ ساخت‌مان این آرام‌گاه را توسّط مهندسان ادارهٔ شهرسازی استان بلخ در هماهنگی با ادارهٔ حفظ واحیای شهرهای تاریخی و میراث‌های فرهنگی وزارت اطلاعات و فرهنگ کشور آماده کرد. کار ساختن ساخت‌مان این آرام‌گاه به کمک مالی استان‌دار بلخ توسّط شرکت ساخت‌مانی خانهٔ سبز در نوروز سال ۱۳۹۲ هجری خورشیدی/ ۲۱ مارس ۲۰۱۳ میلادی به هزینهٔ یک‌صد هزار دلار آمریکایی از کمک شخصی استاد عطامحمّد نور به پایان رسید و این

ساخت‌مان در پیوند با ۵۶۹۲ مین سال گشایش بلخ و پایه‌گذاری جشن آریایی جمشیدی نوروز گشایش یافت.

ساخت‌مان این آرام‌گاه، سقفی است چهارگوشه با گنبدی در وسط که بر چهار ستونی بتونی در چهار گوشه، بدون دیوار، استوار است و کف بنا و لبه‌های سقف آن با سنگ‌های مرمر پوشانده شده اند. خود گور در وسط بنا در زیر گنبد در میان پنجره‌یی فلزّی جا گرفته است. در دَورادَور لبه‌های بام آن نام و تاریخ ساخت آرام‌گاه و زنده‌گی‌نامه و سرود آهنگ عامیانهٔ ملا محمّدجان به روی سنگ مرمر حک شده اند.

متن زنده‌گی‌نامهٔ حک‌شده‌اش چنین است: ملا محمّدجان، عارف وارستهٔ تاجیک‌تبار بلخی، در سدهٔ یازدهم هجری مهشیدی (قمری) [/هفدهم میلادی] و از چهره‌های نام‌دار در ادبیّات و فرهنگ مردم آریاناست. او در اوایل سدهٔ یازدهم [هجری قمری/ هفدهم میلادی] در بلخ چشم به جهان گشود. در



جوانی برای آموختن دانش ره‌سپار شهر هرات شد و دانش‌های متداول روزگار را در مدارس آن جا فرا گرفت و در دوران اقامت خود در هرات به دخت فرهیخته‌یی از آن دیار به نام عایشه دل باخت و او را به هم‌سری برگزید.

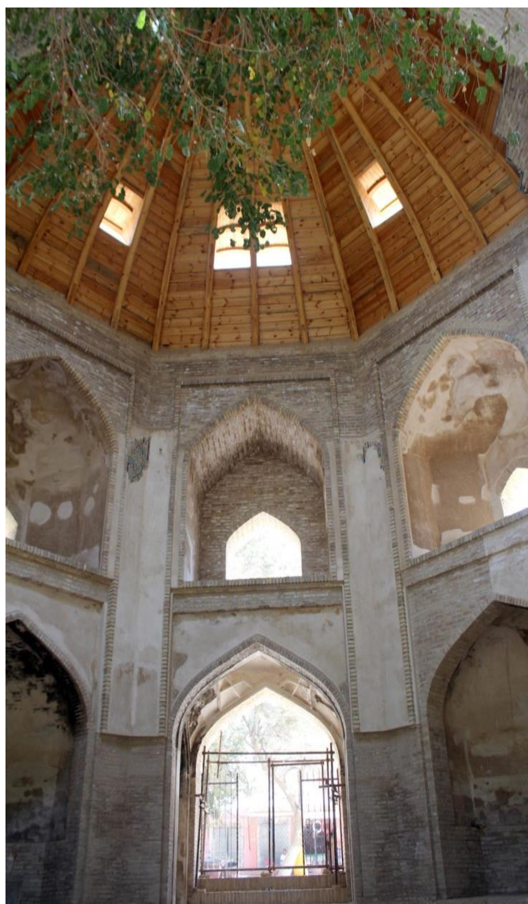
عایشه شیفتهٔ رفتن به بلخ بامی و شرکت در جشن باستانی نوروز در جوار آرام‌گاه حضرت علی «ک» بود و این شور و اشتیاق باعث پیدایی آهنگ مردمی «بیا که بریم به مزار، ملا محمّدجان» گردید که تا امروز نه تنها در گوشه‌وکنار میهن و کشورهای هم‌سایهٔ ما طنین‌افگن است، بل‌که در

موسیقیِ برخی از کشورهای دوردست به زبان‌های گوناگون دیگر نیز راه یافته و رنگ جهانی به خود گرفته است.

ملا محمّدجان این آرزوی هم‌سرش را برآورد و دوباره به زادگاه خود، بلخ، برگشت تا سرانجام در سال ۱۰۹۷ هجری مهشیدی (قمری)/ ۱۶۸۶ میلادی در بلخ دیده از جهان فرو بست. (۷۵، صص ۲۲۸ ـ ۲۲۹)

مدرسهٔ سیّد سبحان‌قلی‌خان

رواق نقاره‌خانه، بخشی از مدرسهٔ سیدسبحان‌قلی‌خان (۱۰۹۵ ـ ۱۱۰۵ هجری قمری/ ۱۶۸۴ ـ ۱۶۹۴ میلادی) است که در سدهٔ ۱۱ هجری قمری/ ۱۷ میلادی از آجر مربعی و گِل ساخته شده و درون آن و جدار باختری (بیرونی) آن با کاشی‌های رنگی برشی آذین یافته است. از فراز این رواق در شب‌های ماه رمضان برای اعلام افطار و سحری نقاره نواخته می‌شد. این رواق بلند با نشانه‌هایی از برخی از حجره‌ها و دیوارهای ویرانه تنها یادگار به‌جامانده از مدرسه و مسجد سیّد سبحان‌قلی‌خان است که ام‌روز درآمدگاه خاوری باغ مرکزی شهر بلخ را می‌سازد. در کاشی‌های به‌جاماندهٔ رواق یادشده نوشته‌هایی به خطّ کوفی دیده می‌شوند.



این مدرسه دارای دروازه‌های محرابی، پیش‌تاق بلند، صحن بزرگ و ۱۵۰ حجره و متشکّل از دو ساخت‌مان گنبدی متّصل به‌هم، یعنی مدرسه و مسجد، بوده است و برپایهٔ وقف‌نامه‌یی که در میان سال‌های ۱۰۷۷ ـ ۱۰۸۵ هجری قمری/ ۱۶۶۶ ـ ۱۶۷۴ میلادی نگاشته شده از آجر و سنگ ساخته

شده و صحن بیرون آن از آجر فرش گردیده بود. (۲۱، ص ۵۰؛ ۲۳، ص ۶۶۹؛ ۱۷۷، ص ۱۳۷) به گفتهٔ بارتولد، دانش‌آموزان زیادی در آن دانش می‌آموختند.

بقایای موجود نشان‌دهندهٔ آن اند که بخش درونی درآمدگاه این مدرسه نیمه‌هشت‌ضلعی است و نمونهٔ آن را می‌توان در مدرسهٔ میرعرب در بخارا مشاهده کرد. یکی از آرایه‌های این بنا عبارت «سبحان‌الله» است که در زیر تاق ایوان به خطّ کوفی به تکرار نگاشته شده است. (۷۵، صص ۲۳۰ ـ ۲۳۱)



این مدرسه ۱۵۰ حجره در دو طبقه داشت و یک‌جا با مسجد از چهار سو با جای‌دادهای وقفی خود می‌پیوست؛ از شمال با راه عام شهر، از جنوب با بازار سرپوشیده و گذرگاه عام و از خاور و باختر با موقوفات دیگر خود. افزون بر این جای‌دادها، کشت‌زارهایی پهناور در شماری از روستاهای بلخ و دو بازار سرپوشیده و دکان‌ها و گرمابه‌هایی در گوشه‌وکنار شهر نیز از موقوفات این مدرسه بودند. متولّی مدرسه هم‌زمان تولّیّت جای‌دادهای وقفی را نیز به دوش داشته است. برپایهٔ وقف‌نامهٔ یادشده، درآمد سالانهٔ مدرسه و مسجد سیّد سبحان‌قلی‌خان افزون بر پول نقد، ۱۲۶۰ تن غلّه بوده است. (۲۳، ۶۶۹؛ ۱۷۷، صص ۱۹۹ ـ ۲۰۰)

رواق نقاره‌خانهٔ این مدرسه که یگانه نشانهٔ به‌جامانده ازآن مدرسهٔ باشکوه در روزگار ماست ۲۱،۵۴ متر درازا، ۱۲،۶۱ متر پهنا و ۱۶،۶۰ متر بلندا دارد. (۷۵، ص ۲۳۲)

به گزارش فوشه (به نقل از منبع: ص ۲۳۲) خشت‌های فروریختهٔ این بنای تاریخی را محمّدعلم، استان‌دار بلخ در زمان امیر شیرعلی‌خان، برای بازسازی آرام‌گاه حضرت علی «ک» به شهر مزار شریف انتقال داده است.

این ساخت‌مان به خاطر پیش‌گیری از ویرانی‌های بیش‌تر، در سال‌های ۱۳۸۵ و ۱۳۸۶هجری خورشیدی/ ۲۰۰۶ و ۲۰۰۷ میلادی از سوی وزارت اطلاعات و فرهنگ توسّط یک شرکت خصوصی



مرمت حافظتی شد. واپسین‌بار این بنا از ۲۰ خرداد ۱۳۹۲ تا ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۳ هجری خورشیدی/ ۱۰ ژوئن ۲۰۱۳ تا ۳۰ آوریل ۲۰۱۴ میلادی از سوی وزارت اطّلاعات و فرهنگ کشور به هزینهٔ ۵۰ هزار یورو از کمک‌های دولت فیدرال آلمان توسّط بنیاد فرهنگی آقاخان به مهندسی آرش بوستانی و محمّدداؤود صادق زیر مرمت محافظتی گرفته شد و فروریخته‌گی‌های بدنهٔ اصلی رواق بازسازی گردیدند. از این‌که بازسازی گنبد رواق به خاطر نبود مقاومت کافی رواق مقدور نبود، سقف رواق با گنبدی چوبین و روکشی فلزی پوشانیده شد و به این گونه هم از گزند ریزش برف و باران در امان نگه‌داشته شده و هم نمای بیرونی زیبایی را به خود گرفت. (۷۵، ص ۲۳۲)

سیّد سبحان‌قلی‌خان پسر ندرمحمّدخان، از هم‌روزگاران شاه‌جهان، پادشاه بابری هندوستان، است که ۳۱ سال در بلخ و ۲۳ سال در دارالسّلطنهٔ بخارا فرمان‌روایی داشته است. (۱۷۸، ص ۱۵۰)

او در سال ۱۰۳۰ هجری قمری/ ۱۶۲۱ میلادی در بلخ زاده شد و در همان‌جا دانش آموخت. در سال ۱۰۶۱ هجری خورشیدی/ ۱۶۵۱ میلادی فرمان‌روای بلخ شد و حدود سی سال در بلخ و بدخشان حکومت کرد. عبدالعزیزخان، پادشاه اشترخانی بخارا، در برابر او دست به اقدام‌های دشمنانه‌یی زد، امّا سیّد سبحان‌قلی‌خان توانست از موقعیّت خود سرسختانه دفاع کند، تا جایی که سرانجام بسیاری از



مناطق فرارودان را نیز به دست آورد و عبدالعزیزخان ناگزیر شد در ۱ مُحرّم ۱۰۹۲ هجری قمری/ ۲۱ ژانویهٔ ۱۶۸۱ میلادی تاج و تخت بخارا را به او واگذار کند. بعد از آن سیّد سبحان‌قلی‌خان تا سال ۱۱۱۷ هجری خورشیدی/ ۱۷۰۵ میلادی که چشم از جهان پوشید در بلخ و بخارا حکومت می‌کرد. (۷۱، صص ۳۰۰ ـ ۳۰۱)

محمّدیوسف منشی شبرغانی (۱۷۸، ص ۱۵۳) در کتاب تاریخ مقیم‌خانی، سیّدسبحان‌قلی‌خان را از شمار آن فرمان‌روایان بلخ می‌داند که در آبادانی شهر بلخ بسیار کوشیده است و از جمله از جاهای ساختهٔ او چهارباغی را به نام «امن‌آباد» که باغ زاغان گوشه‌یی از آن بوده در شرق ارگ شهر بلخ یاد کرده است.

او شعر نیز می‌سرود. بیت زیر از یک غزل اوست که در پی‌روی از خواجوی کرمانی فی‌البدیهه سروده است: (به نقل از منبع: ۷۱، ص ۳۰۱)

در دیـده فـتد کاش نشان گُل رویت   افتادن گُل گرچه زیان است به دیده

مدرسۀ کمال‌الدّین کپک

این مدرسه از بناهای متعلّق به سدۀ ۱۱ هجری قمری/ ۱۷ میلادی و به نام کمال‌الدّین کپک یکی از نزدیکان گستن‌قراسلطان، حاکم بلخ، مسمّا است و در نزدیکی دروازۀ کالف در حدود ویرانه‌های دست راست راه شهر بیرون در جوار مسجدی به نام صحّافان قرار داشته است. از این مدرسه در مدارکِ مربوط به سده‌های ۱۱ و ۱۲ هجری قمری/ ۱۷ و ۱۸ میلادی نام گرفته شده است. برپایۀ روایت‌های موجود، این مدرسه را یکی از حکّام بلخ برای آموزش و پرورش دختر خویش ساخته بود. (۱۷۷، ص ۱۹۸) به گفتۀ دکتر الهامه مفتاح (۱۷۷، ص ۱۹۸) دیوارهای پیش‌تاق این مدرسه که تا حدّی محفوظ مانده است از خشت پخته ساخته شده اند. مرمت‌کاری‌های انجام‌داده‌شده در این مدرسه، متأخّر و از خشت‌های پختۀ ۲۸ در ۳۰ سانتی‌متر اند. احرار مختارف نیز به استناد گفتۀ عبدالمؤمن بلخی در جریدۀ بلخ، در اثر خود از این مدرسه یاد می‌کند و موقعیّت آن را در سمت راست خیابان بلخ ـ کالف در شمال شهر بلخ می‌داند و به گفتۀ او این بنا را مردم، «گهواره» و یا «کوشک» می‌گویند. (۱۷۴، صص ۵۴ ـ ۵۵) این بنای ویران‌شدۀ تاریخی به کوشش نویسندۀ این اثر در اواخر سال ۱۳۹۳ هجری خورشیدی/ اوایل ۲۰۱۵ میلادی ثبت میراث‌های فرهنگی کشور شده است. (۷۵، صص ۲۳۴ ـ ۲۳۵)



مسجد و مدرسۀ عبدالرّحمان‌خانی

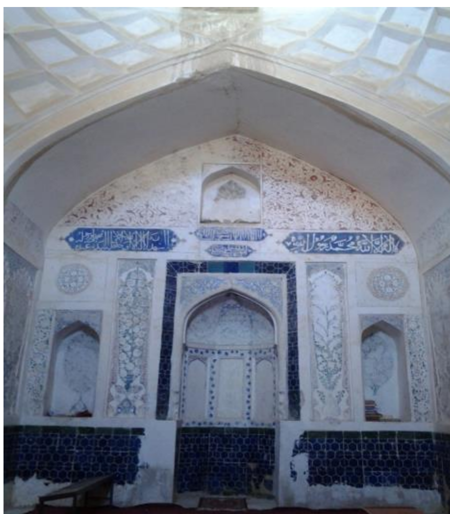
این مسجد و مدرسه در بخش مرکزی شهر خلم استان بلخ در کنار بازار سرپوشیدۀ خلم، متّصل به بازار سفال‌سازی موقعیّت دارد و از ساخته‌های دورۀ اشترخانیان (سدۀ ۱۱ و ۱۲هجری قمری/ ۱۶ و ۱۷ میلادی) است (۴۹، ص ۱۳۵) و چون در زمان پادشاهی امیر عبدالرّحمان‌خان در سال ۱۲۹۹ هجری قمری/ ۱۸۸۱میلادی مرمت شده به نام مدرسه و مسجد افغانیّه و یا عبدالرّحمان‌خانی و در منابع متأخّر

به نام مسجد و مدرسهٔ اسماعیل‌بیگ نیز یاد شده است. در این مدرسه دارالحفاظی نیز وجود داشته که در سال‌های پسین، شخصی به نام قاری محمّدعیسی در آن تدریس می‌کرد. (۴۹، ص ۱۳۵)

این بنای تاریخی از خشت پخته ساخته شده است. ایوان بیرونی این مسجد که از بین رفته است ۱۰ رواق دارد که از آن جمله دو رواق در دو انجام آن، دروازه های ورودی اند. ایوان داخلی دارای یک



گنبد بلند مقرنس‌کاری‌شده در وسط و دو رواق نیمه‌گنبدی در دو جناح است. محراب و پیزاره‌های دیوارها از درون ایوان کاملاً کاشی‌کاری لعاب‌دار شده اند. در سر محراب در سطر بالایی، کلمهٔ طیّبه و



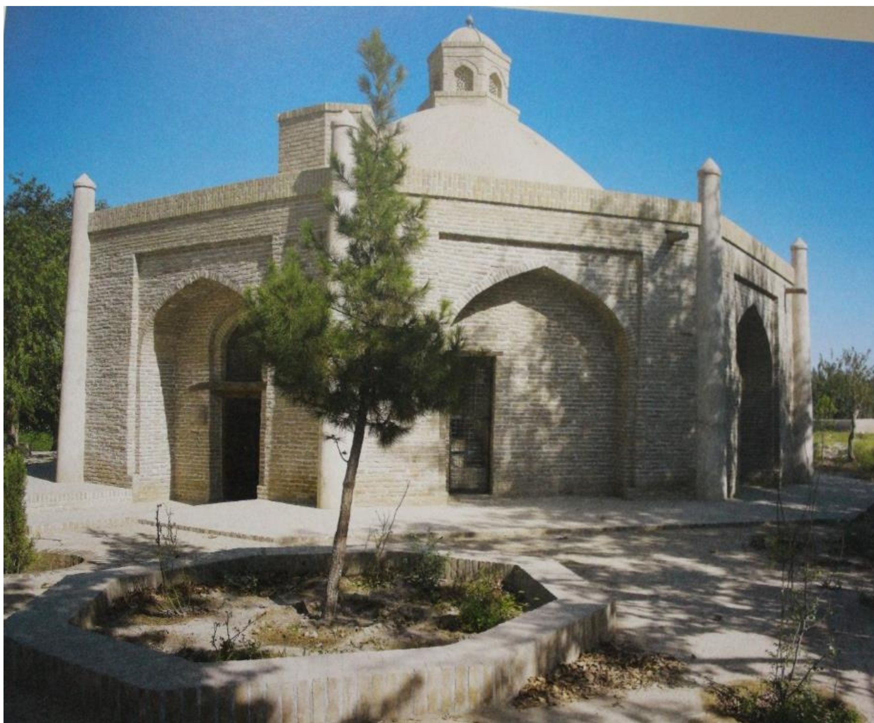
در سطر زیرین، نام‌های خلفای راشدین و در طرف راست محراب باز هم کلمهٔ طیّبه و در طرف چپ آن کلمهٔ شهادت و در دست راست دیوار قبلهٔ آن سال ساختن مسجد به رنگ لاجوردی نوشته شده اند. در سال ۱۳۸۷خورشیدی/ ۲۰۰۸ میلادی از سوی هیأت فنّی‌یی از وزارت اطّلاعات و فرهنگ کشور، احجام کار حفظ و مرمت این مسجد برآورد شده، امّا کار مرمت آن روی دست گرفته نشد. (۷۵، ص ۲۳۶) در اسفند ۱۳۹۸ هجری خورشیدی/ مارس ۲۰۲۰ میلادی هیأتی از وزارت شهرسازی و اراضی کشور با ترکیب مهندس عبدالبصیر حق‌پور و مهندس عبدالخبیر حمید در هماهنگی با ادارهٔ اطلاعات و فرهنگ استان

بلخ این آبدهٔ تاریخی را به خاطر مرمت حفاظتی بررسی کردند و قرار است این بنا در سال ۱۳۹۹ هجری خورشیدی/ ۲۰۲۰ میلادی زیر مرمت حفاظتی قرار داده شود.

آرام‌گاه پیر خواجه نظام‌الدّین

این آرام‌گاه که به مزار خلیفهٔ پیر نیز معروف است، (۱۷۴، ص ۷۶) در سدهٔ دوازدهم هجری قمری/ هژدهم میلادی ساخته شده و در تقاطع جادهٔ قونیّه و جادهٔ سلطان‌العلما در خاور شهر بلخ واقع است و دارای ساخت‌مانی شش‌ضلعی با گنبدی از خشت پخته به اندازهٔ ۲۴ در ۲۴ در ۵ سانتی‌متر و گِل؛ بدون آرایه‌ها و نگاره‌هاست. (۷۵، ص ۲۳۷)

به روی گنبد این بنا، قبّه‌یی گنبدمانند به بلندای نزدیک به ۱/۵ متر با پنجره‌های چوبی مشبّک



برای نفوذ روشنایی و هوا قرار دارد. این بنا دارای ۶ رواق بیرونی است که از خشت‌هایی به اندازهٔ ۴ در ۱۱ در ۲۶ سانتی‌متر ساخته شده اند. درون بنا ۴ رواق در چهار دیوار خود دارد و روی دیوارها با لایه‌یی از گچ پوشانیده شده است. مقبره در مرکز بنا در میان ضریحی چوبی مشبّک با اندازهٔ ۲۹۰ در ۲۰۰

سانتی‌متر قرار دارد. دروازۀ درآمد این آرام‌گاه، چوبی و کوچک است. (۱۲۱، ص ۷۲) بلندای داخل گنبد ۶،۴۰ متر، ضخامت دیوارهای بنا ۲ متر و بلندای دیوارها ۴،۵ متر است.

این بنای تاریخی از ۱۱ خرداد تا ۹ اسفند ۱۳۹۳ هجری خورشیدی/ ۱ ژوئن ۲۰۱۴ تا ۲۸ فوریۀ ۲۰۱۵ میلادی از سوی وزارت اطّلاعات و فرهنگ کشور به یاری دولت فیدرال آلمان به هزینۀ ۴۵ هزار یورو توسّط بنیاد فرهنگی آغاخان به مهندسی آرش بوستانی و محمّدداؤود و زیر نظر ادارۀ اطلاعات و فرهنگ استان بلخ مرمت حفاظتی شد.

در یکی از نسخه‌های متأخّر رسالۀ هفتاد مشایخ بلخ، اثر مولانا محمّدصالح ورسجی، این آرام‌گاه متعلّق به ابوالحسن محمّد بن حسین حسینی (درگذشته در سال ۵۳۷ هجری قمری/ ۱۱۴۲ میلادی) دانسته شده است. (۱۰، ص ۱۱۶)

ابوالحسن محمّد بن حسین حسینی بلخی، فقیه و محدّث سدۀ ششم هجری قمری/ دوازدهم میلادی است. او متموّل وسخاوت‌پیشه بود و با نگارش امرار معیشت می‌کرد و پیوسته به عبادت سرگرم بود و مدّتی سمّت ریاست بلخ را داشت. دو پسر داشت به نام‌های نظام‌الدّین محمّد که رئیس خراسان بود و تاج‌الدّین حسن. ناصرالدّین ابوالقاسم سمرقندی در سال ۵۳۶ هجری قمری/ ۱۱۴۱ میلادی با او و پسرانش در بلخ دیدار داشته است. در آن هنگام ابوالحسن محمّد هشتادساله بوده و یک سال بعد درگذشته است. (۲۲۰، صص ۳۵۶ ـ ۳۵۸)

و امّا از عبارت بحرالاسرار فی مناقب‌الاخیار چنین برمی‌آید که گور شیخ نظام‌الدّین (درگذشته در سال ۱۲۰۴ هجری قمری/ ۱۷۸۹ میلادی) نیز در همین نقطه واقع است. (۱۰، ص ۱۱۷؛ ۱۷۳، ص ۸۳)

شیخ نظام‌الدّین، دانش‌مند و شاعر و از بزرگان طریقت چشتیه، در تهانیسر هندوستان زاده شد، در دورۀ پادشاهی جهان‌گیر برابر با دورۀ فرمان‌روایی امام‌قلی‌خان به بلخ کوچید. به گزارش نویسندۀ بحرالاسرار فی مناقب‌الاخیار، که با او دیدار داشته است، به فرمان ندرمحمّدخان برای شیخ نظام‌الدّین در بیرون دروازۀ عشق‌آباد که از درهای خاوری شهر بلخ بوده در جنوب آرام‌گاه خواجه اکاشا خانقاهی ساخته بودند که شیخ در آن به ارشاد مردم می‌پرداخت. وی در سال ۱۰۳۴ هجری قمری/ ۱۶۲۵ میلادی در بلخ در گذشت و در کنار همان خانقاه در جای کنونی به خاک سپرده شد. از آن خانقاه امروز نشانه‌یی باقی نمانده است. (۱۷۳، صص ۲۰۳ ـ ۲۱۰) شرح حالات امام غزالی، تفسیر دو جزو آخر قرآن کریم، رسالۀ ریاض‌القدس، (۱۰، ص ۱۱۷) تفسیر سورۀ فاتحه، شرح لمعات شیخ عراقی، کتاب جواهرالاسما در اذکار و ادعیه و خواص آن‌ها و رساله‌یی چند در بیان معما و شرح ابیات مشکل و بیان کلمات دشوار از تألیفات او بوده اند. (۱۷۳، صص ۲۰۳ ـ ۲۱۰)

مسجد چهار سو

مسجد چهارسو در شمال شهر خلم استان بلخ متّصل بازار موقعیّت دارد و در سال ۱۲۰۸ هجری قمری / ۱۷۹۳ میلادی (سدهٔ ۱۳هجری قمری/ ۱۸ میلادی) در زمان میر قیلیچ‌علی‌بیگ، والی خلم، ساخته شده و خوش‌نویسی و نقّاشی‌های دیوارهای آن به قلم قاری عبدالواحدخان، یک تن از خوش‌نویسان شناخته‌شدهٔ خلم، صورت گرفته است. الحاقیه‌های این مسجد به منظور تدریس، در سال



۱۳۳۵ هجری قمری/ ۱۹۱۷ میلادی توسّط محمّدمراد، یک تن از سرمایه‌داران خیراندیش خلم، ساخته شده اند و در سال ۱۳۴۹ هجری خورشیدی/ ۱۹۷۰ میلادی در کنار تدریس دانش‌های دینی در آن مدرسه، دارالحفاظی نیز از سوی دولت پی‌ریزی شده بود که حقوق استادان و مصارف طلّاب آن از سوی شهرداری خلم پرداخته می‌شدند. (۴۹، صص ۱۳۳ ـ ۱۳۴) از این بنای تاریخی اکنون نیز به حیث مسجد و مدرسه کار گرفته می‌شود.

آب‌انبارهای دشت خیرآباد خلم

در دشت‌های خشک شرق خلم در کنار شاه‌راهی که خلم را با کندز می‌پیوست و کاروان‌های بازرگانی از آن رفت‌وآمد داشتند برای تأمین آب مورد نیاز مسافران چهار آب‌انبار ساخته بودند.

۱ ـ آب‌دانِ سر: در فاصلهٔ صدکیلومتری شرق خلم در غرب کتل ایرگَنَک به اندازهٔ ۴۰ در ۴۰ گز به گونهٔ سرپوشیده و گنبدی واقع است؛ (۴۹، ص ۶۸)

۲ ـ آب‌دان میرعَلَم: در فاصلهٔ شش فرسخی غرب آب‌دان سر در دهانهٔ تنگی اجریم به گونهٔ سرپوشیده و گنبدی دایره‌یی در زمان امیر شیرعلی‌خان در سال ۱۲۸۶ هجری قمری/ ۱۸۶۹ میلادی به دستور میرعَلَم، نایب‌الحکومهٔ بلخ، ساخته شده بود که نشانه‌های ساخت‌مان و دیوارهای آن تا هنوز

نمایان اند. در اطراف این آب‌انبار، کاروان‌سرای بزرگی با دکان‌هایی برای رفع نیازمندی‌های کاروانیان نیز ساخته بودند. (۴۹، ص ۶۸)

۳ ـ آب‌دان صالح‌محمّدخان: در شش‌فرسخی غرب آب‌دان میرعَلَم واقع شده است که اکنون نیز در آن آب باران گِرد می‌آید و آبشخور چهارپایان است. (۴۹، ص ۶۹)

۴ ـ آب‌دان قفسه: در غرب دامنهٔ کُتل شباغلی به اندازهٔ ۴۰ در ۴۰ گز به گونهٔ سرپوشیده و گنبدی ساخته شده است. این آب‌انبار تا سال ۱۳۴۲ هجری خورشیدی/ ۱۹۶۳ میلادی از آب چشمهٔ خوش‌توت که از چندکیلومتری آن سرازیر می‌شود پُر می‌شد و در اطراف آن سرای‌ها و دکان‌ها و چای‌خانه‌ها نیز ساخته شده بودند. این آب‌انبار نیز امروز خشکیده است و ساخت‌مان‌های اطراف آن نیز ویران شده اند. (۴۹، ص ۶۹)

قلعهٔ تخته‌پل

قلعهٔ تخته‌پل با مساحت ۷۵۰ جریب در شهرستان نهرشاهی در پانزده‌کیلومتری باختر شهر مزار شریف موقعیّت دارد و از ساخته‌های سال ۱۲۶۹ قمری/ ۱۸۵۳ میلادی است. این قلعه را امیر محمّدافضل‌خان پسر امیر دوست‌محمّدخان در زمان نیابت خود در بلخ، برای اقامت خود و استقرار سپاه



خویش ساخته و سپس امیر عبدالرّحمان‌خان آن را به پایهٔ اکمال رسانده است. (۸۲، ص ۵۴؛ ۱۱۰، ص ۴۰)

به باور فیّاض مهرآیین، دانش‌مند معاصر کشور، (به نقل از منبع: ۷۵، ص ۲۴۱) واژهٔ تخته‌پل، شکل تغییریافتهٔ تکتو پیلس به معنای شهر تکتو یعنی شهر منسوب به تکتو، نیای کنیشکا شهنشاه بزرگ آریایی کوشانی، است. پسوند این واژه در نام شهر «سر پل» نیز دیده می‌شود که آن هم شکل دگردیسی‌شدهٔ سیروس پیلس به معنای شهر کوروش، شهنشاه بزرگ آریایی هخامنشی، است.

دلیل ساختن این شهرک را نزدیک‌بودن این محل نسبت به بلخ به آرام‌گاه حضرت علی «ک» گفته اند؛ زیرا امیر محمّدافضل‌خان برای گزاردن نماز آدینه به مسجد این آرام‌گاه می‌رفت. در این‌باره

در جلد دوم سراج‌التّواریخ اثر ملا فیض‌محمّد کاتب آمده است: «چون شهر بلخ ویران بود و آب و هوایش ناگوار، سردار محمّدافضل‌خان که می‌خواست در هر روز جمعه به زیارت حضرت علی برود، بنابر دوربودن بلخ از مزار، تصمیم به احداث این شهرک گرفت و در سال ۱۲۶۹ [هجری قمری/ ۱۸۵۳ میلادی] آن را ساخت. عمارات و خانه‌ها و بازارها و باغ و بوستان آن را ساخت. مکتبی هم برای آموزش پسرش، سردار عبدالّرحمان‌خان، بنیاد نهاد.» (به نقل از منبع: ۲۳، ص ۶۶۹)

امیر عبدالرّحمان‌خان، در کتاب تاج‌التّواریخ که خود نگاشته است دربارۀ این قلعه می‌گوید: «زمانی که نُه‌ساله بودم پدرم مرا از کابل به بلخ احضار نمود. در آن زمان پدرم فرمان‌روای بلخ و مضافات آن بود. وقتی که وارد بلخ شدم، پدرم مشغول محاصرۀ شبرغان بود. تا مدّت دو ماه من در بلخ توقّف داشتم. در بین این مدّت شبرغان کاملاً مسخّر گردید. وقت مراجعت پدرم از شبرغان، من قریب دو فرسخ و نیم تا دشت امام که خارج از بلخ است، ایشان را استقبال نمودم.... پس از یک سال، مدرسۀ تازه که باغی هم متعلّق به آن بود به جهت من در جایی که موسوم به تخته‌پل و خارج از بلخ بود ساختند؛ به دو جهت: یکی آن که شهر بلخ کهنه و هوای بدی داشت، دیگر این که پدرم می‌خواست اوقات عبادت خود را در حرم مزار شریف به عمل آورده باشد و تخته‌پل به مزار شریف نزدیک‌تر از بلخ بود. متدرجاً پدرم حرم‌سرا و دربار و سربازخانه و کارخانه‌جات خود را در آن جا بنا نمود، غرس اشجار هم نموده و در مدّت سه سال باغات و شهر تازۀ خوبی احداث شد». (۱۶، صص ۱۹ ـ ۲۰)

این قلعه متشکّل از سه بخش بوده است: پادگان نظامی، حویلی بیرونی و حرم‌سرای.

بخش یکم: قلعۀ اصلی است که یک‌جا با بخش‌های دیگر خود ۴۰۰ جریب زمین را در بر گرفته است. دیوارهای این قلعه از پخسه ساخته شده و دارای برج‌های دیدبانی با تیرکش‌ها اند. دورادور دیوارهای این قلعه مانند حصارهای کهن دیگر از سوی بیرون با خندقی محاط بوده که در گذشته‌ها برای پیش‌گیری از نفوذ سپاهیان دشمن آن را پر از آب می‌ساختند.

بخش دوم: قلعۀ درونی‌یی است در بازوی شمالی قلعه رو به جنوب که ویرانه‌های آن تا هنوز پابرجا اند و به احتمال زیاد جای بودوباش شاهی بوده است. در این بخش در سال‌های ۷۰ سدۀ چهاردهم خورشیدی/ ۹۰ سدۀ بیستم میلادی هنگامی که از این قلعه به عنوان پادگان لشکر شماره ۷ کار گرفته می‌شد، ساخت‌مان‌های نوی ساخته شده بودند که اکنون از این بناها نیز ویرانه‌هایی بیش باقی نمانده اند. (۸۳، ص ۱۰۷)

بخش سوم: قلعۀ دیگری‌ست با برج‌ها و تیرکش‌ها در گوشۀ جنوب‌غرب قلعه و بعید نیست که مقرّ و حرم‌سرای امیر بوده باشد. درِ ورودی این قلعه در بازوی شمالی آن در نزدیکی گوشۀ شمال‌غربی رو به شمال قرار دارد. در سمت راست این دروازه اتاق‌های پاس‌داران واقع اند و بازوهای غربی و جنوبی آن، بازوهای قلعۀ اصلی می‌باشند. (۸۳، ص ۱۰۸) در نزدیکی همین قلعه مسجد تاریخی قلعۀ تخته‌پل موقعیّت دارد که در همین کتاب در مدخل جداگانه‌یی معرفی شده است.

در سال‌های پسین دیوارهای قلعهٔ اصلی در حال فروریختن بودند و امّا در سال ۱۳۷۷ خورشیدی/ ۱۹۹۸ میلادی این قلعه از سوی حکومت محلّی بلخ به خاطر ساختن پادگان نظامی‌یی در آن، بازسازی شد. (۱۱۰، ص ۴۰)

امروز شاه‌راه مزار شریف ـ بلخ از میان این قلعه می‌گذرد و از ساخت‌مان‌های درونی این قلعه به جز از بخشی از دیوار حرم‌سرای و مسجدی که در همین کتاب از آن یاد خواهد شد چیز دیگری به جا نمانده است. در سال ۱۳۹۲ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۳ میلادی وزارت آموزش و پرورش در هماهنگی با وزارت اطّلاعات و فرهنگ کشور در بخش جنوب‌شرقی قلعه دست ساخت‌مان‌های نوی را برای دانش‌سرای کشاورزی و آکادمی پرورش آموزگار فنّی ساخته است. (۷۵، ص ۲۴۳)

مسجد تخته‌پل

این مسجد در میان قلعهٔ تخته‌پل در شهرستان نهر شاهی در پانزده‌کیلومتری باختر شهر مزار شریف موقعیّت دارد و از ساخته‌های دورهٔ امیر عبدالرّحمان‌خان (۱۲۹۷ ـ ۱۳۱۸ هجری قمری/۱۸۸۰ ـ ۱۹۰۱ میلادی) است. در همین محل، در سدهٔ نهم هجری قمری/ پانزدهم میلادی در زمان تیموریان



نیز مسجدی وجود داشته است که سلطان حسین بایقرا در هنگام سفر خود به ده خیران بلخ در نزدیکی آن فرود آمده بود.

این مسجد بدون مناره و دارای سه گنبد با نورگیرهایی به شکل رواق، ۱۱ رواق و ۴ چله‌خانه در دو جانب شمالی و جنوبی محراب و ۴ چله‌خانهٔ دیگر بر فراز آن‌ها از گِل و خشت پخته و خام به اندازهٔ ۲۸ در ۲۸ در ۵ سانتی‌متر می‌باشد. راه چله‌خانه‌های بالایی از طرف جنوب مسجد است. (۷۵، صص ۲۴۳ ـ ۲۴۴) سقف گنبدها، تاق‌ها، رواق‌ها و محراب و روی درونی دیوارهای آن مقرنس‌کاری و گچ‌بری با نگاره‌های هندسی و نقش‌های رنگی از گُل و گیاه شده اند. به گفتهٔ نانسی (۸۲، ص ۵۴) رنگ‌آمیزی بخش‌های درونی این مسجد نوعی از آن کارهای هنری است که در سدهٔ نوزدهم میلادی مورد پسند مردم بود.



پهنای دیوارهای مسجد ۱۶۰ سانتی‌متر است. حجرهٔ ساده و گنبدی‌یی با چند تاق در شمال مسجد با اندازهٔ ۳،۳۰ در ۳،۸۰ متر و هم‌چنین در جنوب مسجد اتاق کوچکی که با ۱۴ پلّه‌گان به پشت بام راه دارد از، دیگر ملحقات این مسجد اند. (۱۲۱، صص ۸۴ ـ ۸۵)

این مسجد که روزگاری در آن نماز آدینه نیز گزارده می‌شد، در سال ۱۳۰۶ قمری/ ۱۸۸۸ میلادی هنگامی که امیر عبدالرّحمان‌خان مرکز استان بلخ را از تخته‌پل به شهر مزار شریف انتقال داد رو به ویرانی گذاشت (۱۲۱، ص ۸۳) و اکنون متروک است. این مسجد در سال‌های ۱۳۸۵ و ۱۳۸۶ هجری خورشیدی/۲۰۰۶ و ۲۰۰۷ میلادی از سوی وزارت اطّلاعات و فرهنگ کشور توسّط یک شرکت خصوصی مرمت حفاظتی شده است. در این مرمت‌کاری از مخلوط ریگ و چونه نیز کار گرفته شد و از



پیچ و مهره‌های آهنی برای آن کمربندی ساخته شد و سطح بام‌های آن با خشت‌های پختۀ مربّعی و هنگافی از آمیزۀ ریگ و چونه پوشانیده شد.

واپسین‌بار این مسجد از ۱۱ اردیبهشت تا ۳۰ بهمن ۱۳۹۳ هجری خورشیدی/ ۱ مه ۲۰۱۴ تا ۱۹ فوریۀ ۲۰۱۵ میلادی از سوی وزارت اطّلاعات و فرهنگ کشور به هم‌یاری مالی کشور شاهی ناروی به هزینۀ ۴۵ هزار دلار آمریکایی توسّط بنیاد فرهنگی آغاخان مرمت حفاظتی اساسی شد و در این مرمت تحکیم عایق‌کاری آجری بام‌ها و شکست‌وریخت دیوارهای آن صورت گرفت. (۷۵، صص ۲۴۵ ـ ۲۴۶)

قلعۀ جنگی

قلعۀ جنگی در سال ۱۲۸۰هجری قمری /۱۸۶۳ میلادی در زمان امیر عبدالرّحمان‌خان به حیث پادگان نظامی در ۱۲کیلومتری باختر شهر مزار شریف در شهرستان ده‌دادی استان بلخ از پخسه ساخته

شده و در جنوب شاه‌راه مزار شریف ـ شولگره موقعیّت دارد. خود ده‌دادی در میان ۶۸ درجه و ۲۳ ثانیهٔ طول‌البلد خاوری و ۳۶ درجه و ۳۹ دقیقه و ۵۸ ثانیهٔ عرض‌البلد شمالی واقع است. (۸۳، ص ۱۰۱)

امیر عبدالرّحمان‌خان نقشهٔ این قلعه را در مشوره با مهندسانی که ارگ کابل را ساخته بود مانند عبدالسّبحان‌خان و عبدالرّحمان آماده ساخته و کار اعمار آن را به سرپرستی عبدالقادر قریشی و نظارت



منشی نذیر و منشی محمّدبخش توسّط هزاران کارگر و زیر نگاه مهندسان و معماران و نجّاران آن روزگار در طی چندین سال به سر رسانیده است.

این قلعه مانند بسیاری از قلعه‌های تاریخی متشکّل از دو بخش اندرونی و بیرونی و دارای دیوارهایی پهناور و بلند و برج‌ها و تیرکش‌هاست و از چهار سو با خندق محاط شده است.

این قلعه دارای ۵ برج بزرگ است و از درون به این برج‌ها برای ورود خودروها راه است. این برج‌ها به اندازه‌یی بزرگ اند که از زیر هرکدام آن جویی می‌گذرد. (۸۳، ص ۱۰۲)

درآمدگاه این قلعه در جنوب دیوار بیرونی واقع است و از خاور این در ورودی درِ دیگری به سوی باختر به بخش اندرونی گشوده است. دو راه متقاطع در وسط قلعه چهارراهی را ساخته اند که در شمال این چهارراه ارگ امیر عبدالرّحمان‌خان (شارستان) و در جنوب چهارراه قلعهٔ سوم قرار دارد و دروازهٔ آن روبه‌روی چهارراه است. در باختر چهارراه، مسجد و آرام‌گاه خواجه سبزپوش ولی واقع است. (۸۳، ص ۱۰۲)

بلندای این قلعه به گونهٔ میان‌گین تا ۳۰ فُت می‌رسد و اتاق‌های زیرزمینی و تونل‌های مارپیچ آن توانایی دفاعی آن را بیش‌تر ساخته اند. زیرزمینی قلعه توسّط تونل‌ها به بیرون راه دارد و پیاده‌نظام از

طریق این راه‌های پنهانی می‌توانستند تا دیوارهای دومی و کناره‌های خندق رفته از پیش‌روی مهاجمان پیش‌گیری کنند.

این قلعهٔ تاریخی از آغاز اعمار تا اکنون در تمام دوره‌های تاریخی به حیث پادگان نظامی استفاده می‌گردد. در دورهٔ معاصر تا روی‌کارآمدن دولت اسلامی مجاهدان مرکز فرمان‌دهی لشکر ۱۸ و در دورهٔ حکومت مجاهدان مرکز فرمان‌دهی نیروهای شمال کشور و سپاه شماره ۸ بوده و پس از فروپاشی نظام طالبان تا امروز مرکز فرمان‌دهی سپاه شماره ۲۰۹ شاهین است. (۷۵، ص ۲۴۷)

در آبان سال ۱۳۸۰ هجری خورشیدی/ اکتبر ۲۰۰۱ میلادی نیروهای جبههٔ متّحد ملّی پس از سرنگونی نظام طالبان، اسیران جنگی طالبان را در بخشی از همین قلعه زندانی کردند و امّا این اسیران با دست‌یافتن به انبار جنگ‌افزارها دست به شورش خونینی زدند که سرانجام با حملات هواپیماهای جنگی ایالات متّحدهٔ آمریکا این شورش فرو نشانده شد. این روی‌داد در رسانه‌های جهان بازتابی گسترده یافت و نام قلعهٔ جنگی را به سر زبان‌ها انداخت. در این روی‌داد خونین مایکل اسپن، یک تن از مأموران سی آی ای و سرباز پیشین نیروی دریایی از ایالت آلاباما، نیز جان باخت که به یادبود وی تندیسی را در محلّ رویداد در درون این قلعه برپا داشته اند. (۷۵، صص ۲۴۷ ـ ۲۴۸)

جالب است که در میان شورشیان دست‌گیرشده در قلعهٔ جنگی، یک شهروند آمریکایی از ایالت کالیفرنیا به نام جان واکر لیند نیز شناسایی شد که به نام مستعار عبدالحمید در کنار انصار القاعده می‌جنگید. (۲۲۲، صص ۳۶۱ ـ ۳۹۷)

در سال‌های ۱۳۸۹ تا ۱۳۹۱ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۲ میلادی کاخ، مسجد، دیوارها، برج‌ها و اتاق‌های این قلعهٔ جنگی از سوی فرمان‌دهی سپاه ۲۰۹ شاهین بلخ مرمت حفاظتی شده اند.

کاخ و باغ جهان‌نما

کاخ و باغ جهان‌نما در دامنهٔ شمالی کوه‌ساران شهرستان باستانی خلم موقعیت دارد و مشرف بر همهٔ شهر خلم است. این کاخ و باغ تاریخی را امیر عبدالرّحمان‌خان (۱۲۹۷ ـ ۱۳۱۸ هجری قمری/ ۱۸۸۰ ـ ۱۹۰۱ میلادی) برای آسایش و تفرّج خویش در سال ۱۳۰۶ هجری قمری/ ۱۸۸۹ میلادی در آن منطقهٔ خوش‌آب‌وهوا ساخته است. کاخِ باشکوهِ میان باغ، یکی از زیباترین نمونه‌های هنر معماری سدهٔ سیزدهم هجری قمری/ نوزدهم میلادی کشور است و به گفتهٔ بایرون (۳۱، ص ۴۵۷) «قصری شبیه به عمارتی چینی بود و بالای آب‌شاری در کوه قرار داشت.» این کاخ دارای یک زیرزمینی و ۱۸ اتاق و ۲ گرمابه به شمول یک تالار بزرگ با گنبدی بلند در وسط و دو برج دیدبانی در دو کناره می‌باشد. زیرزمینی آن متشکّل از ۵ اتاق است که ۲ اتاق آن در پیش رُوی و ۳ اتاق آن در پشت ساخت‌مان قرار گرفته اند و هرکدام آن‌ها دارای ۲ راه‌زینه می‌باشد. سقف گنبد و حاشیه‌های تاق‌ها و

رواق‌های آن با نقش‌های گچبری‌شده آذین یافته اند. در پیش رُوی کاخ، استخری چهارگوشه‌یی با مساحت ۸۰۰ مترمربع که دیواره‌های آن از آجر اند قرار دارد. (۷۵، صص ۲۴۸ ـ ۲۴۹)

مساحت تمام باغ ۷۰ جریب زمین را در بر می‌گیرد که با دیوار پخسه‌یی ستبر با بلندای ۱۰ متر و برج‌های دیدبانی متعددی محاط شده است. گسترهٔ خود باغ به استثنای کاخ، استخر و خیابان اصلی، ۵۸ جریب می‌باشد. دروازهٔ ورودی باغ در دیوار شمالی آن در انتهای راهی که باغ را با شهر وصل می‌سازد و در روبه‌روی استخر و وسط کاخ قرار دارد و از آن جا تا صحن پیش رُوی کاخ، خیابان عریضی کشیده شده است. دروازهٔ کوچک‌تر دیگری هم در دیوار جنوبی باغ وجود دارد که از قرار معلوم باغبانان در هنگام آب‌یاری از آن رفت‌وآمد می‌کردند. (۷۵، ص ۲۴۹)

این باغ در گذشته بسیار سرسبز و پُردرخت بود و از سال ۱۳۸۶ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۷ میلادی دوباره به سرسبزسازی آن توجّه می‌شود. در سال‌های ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷ خورشیدی/ ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ میلادی در آغاز ۶ جریب و سپس ۱۲ جریب زمین باغ توسّط هیأت محافظتی «هما»[۱]مربوط به ادارهٔ ملّی حفاظت محیط زیست (برنامهٔ حفاظت تنوّع حیات توسط زنان) به یاری مالی ادارهٔ کمک‌های توسعه‌یی بین‌المللی ایالات متّحدهٔ آمریکا و ادارهٔ کشاورزی آمریکا با غرس نهال و کاشتن گُل و سبزه



سرسبز شد و اکنون افزون بر درختان انجیر، زردآلو، آلوبالو، بادام و ناژوی پیشین، به هم‌یاری دفتر محافظتی «هما» نهال‌های میوه‌دار و بی‌میوهٔ دیگر نیز توسّط دفتر مهندسی هالندی آف‌ایر در آن

۱ ـ ACC

غرس شده و چمن‌های نوِ پُر از گُل و سبزه در آن ساخته شده اند. در ساحۀ غربی باغ، بازی‌گاهی نیز از سوی دفتر «هما» برای کودکان احداث شده است. (۷۵، صص ۲۴۹ ـ ۲۵۰)

بخش‌هایی از کاخ و باغ جهان‌نما در سال ۱۳۵۳ هجری خورشیدی/ ۱۹۷۴ میلادی از سوی وزارت اطّلاعات و فرهنگ کشور بازسازی شده بودند. در اثر زمین‌لرزه‌ها و هم‌چنین جنگ‌ها، گنبد بزرگ کاخ درز برداشته و بخش‌هایی از دیوارهای باغ فرو ریخته بودند، امّا از ۱۲ مرداد تا ۱۱ دی ۱۳۸۷ هجری خورشیدی/ ۲ اوت تا ۳۱ دسامبر ۲۰۰۸ میلادی این بنای تاریخی از سوی وزارت اطّلاعات و فرهنگ کشور به هزینۀ ۷۸۵۰۰ یورو از کمک کشور شاهی هالند توسّط یک دفتر مهندسی هالندی به نام «آف‌ایر» و زیر نظر ادارۀ اطلاعات و فرهنگ استان بلخ مرمت حفاظتی شد و به استثنای برج‌های کاخ، مرمت بخش‌های فروریختۀ دیوارهای دورادور باغ، درزهای گنبد اصلی کاخ و شکست‌وریخت‌های تمام اتاق‌های کاخ و درها و پنجره‌های اتاق‌ها و هم‌چنین گچ‌مالی دیوارهای کاخ صورت گرفته است. (۷۵، صص ۲۵۰ ـ ۲۵۱) از سال ۱۳۹۷ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۸ میلادی کار سرسبزسازی باغ با درخت‌کاری به هم‌یاری ادارۀ کشاورزی، آب‌یاری و دام‌پروری استان بلخ در هماهنگی با ادارۀ اطلاعات و فرهنگ استان بلخ ادامه دارد.

مدرسه و مسجد خشتی

مدرسه و مسجد خشتی در سال ۱۲۵۵ هجری قمری/ ۱۸۳۹ میلادی به هزینۀ میر محمّدامین بیگ، والی خلم، و هم‌کاری مردم آن سرزمین ساخته شده و در کنار شرقی بازار سرپوشیدۀ شهرستان خلم استان بلخ قرار دارد. تاریخِ ساختن آن را قاسم‌خواجه نقیب، شاعر و خوش‌نویس آن روزگار



(درگذشته در ۱۳۶۶ هجری قمری/ ۱۸۴۹ میلادی)، که سمّت منشی و مشاور والی خلم را داشته است

سروده و نجم‌الدّین مرادی، یک تن از خوش‌نویسان خلم، آن را به خطّ جلّی بر بالای محراب نگاشته است. (۴۹، صص ۱۳۴ ـ ۱۳۵)

در این سروده که قطعه‌یی است، مادهٔ تاریخ آغاز کار ساختن این مسجد و مدرسه چنین آمده است: (به نقل از منبع: ۷۱، ص ۳۳۵)

یافت دو تاریخ را، فکر «نقیب» حزین	مـدرسـهٔ اهل فضل، مـدرسهٔ دل‌پذیر

(سال ۱۲۵۵ هجری قمری/ ۱۸۳۹ میلادی)

و مادهٔ تاریخ فرجام کار ساختن آن بنا را در بیت جداگانه‌یی چنین یافته و در زیر همان قطعه نگاشته است:

آمد ز پیر عقل به گوش من این صدا	تـاریـخ خـانـقاه بـگو، «خـانهٔ خـدا»

(سال ۱۲۶۱ هجری قمری/ ۱۸۴۵ میلادی)

این مسجد و مدرسه و خانقاه، از خشت پخته و ملاط گِل و روکش سیاه‌چونه ساخته شده و شکل یک مدرسه را دارد که دارای صحنی مربعی است، به گونه‌یی که ضلع غربی آن را مسجد و سایر



ضلع‌ها را حجره‌های مدرسه تشکیل می‌دهند. خود مسجد یک گنبد بزرگ در میانه و دو گنبد در دو جناح و در فاصلهٔ هر گنبد و گنبد میانی دو دو رواق و در دو انجام آن باز هم یک یک رواق نیم‌گنبدی که در مجموع ۸ رواق می‌شوند، دارد. افزون از محراب اصلی در گنبد میانی، گنبدهای دو جناح نیز رواق‌های محرابی دارند و گنبد شمالی مقرنس‌کاری رنگی نیز شده است. ضلع شمالی و شرقی صحن دارای ۷ حجرهٔ گنبدی با درهای ورودی رواقی است و ۵ حجرهٔ گنبدی ضلع جنوبی از بین رفته اند. (۷۵، ص ۲۵۲)

هیأت فنّی وزارت اطّلاعات و فرهنگ کشور، در سال ۱۳۸۷ خورشیدی/ ۲۰۰۸ میلادی مرمت این بنا را در دستور کار خویش قرار داده، امّا هنوز عملاً به آن نپرداخته است. این هیأت فنّی احجام کار

حفظ و ترمیم این بنای تاریخی را نیز در سال ۱۳۸۷ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۸ میلادی برآورد کرده بود، امّا این برآورد نیز به ادارۀ اطلاعات و فرهنگ استان بلخ رسماً اطلاع داده نشده است. ادارۀ اطلاعات و فرهنگ استان بلخ هزینۀ مرمت این بنا را به شمول ساختن دیوار استنادی‌یی به سوی رودخانه به درازای ۵۰ متر، هشت میلیون افغانی تخمین زده است. در سال ۱۳۹۳ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۴ میلادی مردم محل کار بازسازی حجره‌های ازبین‌رفتۀ ضلع جنوبی این مدرسۀ تاریخی را با همان طرح قدیمی آن با استفاده از خشت‌های فروریختۀ پیشین آن انجام داده اند. (۷۵، صص ۲۵۲ ـ ۲۵۳)

میر محمّدامین امین یا والی پسر میرعلی‌بیگ پسر عادل‌بیگ، بنیادگذار مسجد خشتی، از شاعران تاجیک در سده‌های ۱۲ و ۱۳ هجری قمری/ ۱۸ و ۱۹ میلادی‌ست. جدّش عادل‌بیگ ملقّب به ابدال‌خان علی‌چوپان در روزگار خود فرمان‌روای بلخ و خلم و مضافات آن سرزمین‌ها و هم‌چنین پدرش



نیز امارت خلم را به دوش داشت. میر محمّدامین نیز پس از پدر به امارت خلم رسید و از این هر سه نفر ساخت‌مان‌هایی به یادگار مانده اند. (۷۱، ص ۳۳۵)

محمّدامین هنگامی که از سوی تیمورشاه درّانی (۱۱۸۶ ـ ۱۲۰۷ هجری قمری/ ۱۷۷۲ ـ ۱۷۹۳ میلادی) در زمان اقامتش در خلم، به سمّت والی خلم گماشته شد، تخلّص والی را به خود برگزید و امّا



در شعرهایش بیش‌تر به نام خود، امین، تخلّص می‌کرد. محمّدامین والی در زمان امیر دوست‌محمّدخان، هنگامی که به شهر مزار شریفِ بلخ رفته بود، دیده از جهان فرو بست و در محلّی که امروز «علی‌چوپان» نامیده می‌شود به خاک سپرده شد و آرام‌گاهش در آن‌جا تا هنوز نمایان است.

دیوان شعر او را که دربرگیرندهٔ رباعی، غزل، قطعه و مثنوی است گوبندرام، از خوش‌نویسان هندوی باشندهٔ خلم، به سفارش خود شاعر در زمان شاه شجاع در ۱۶ صفر ۱۲۵۳ هجری قمری/ ۲۱ ژوئن ۱۸۳۷ میلادی به خطّ نستعلیق نگاشته است. (۷۱، ص ۳۳۶) از اوست: (به نقل از منبع: ۷۱، ص ۳۳۶)

ز ماست جرم و گناه و ز توست عفو خطا — کـدام بـنده نـکرده به خواجه اش تقصیر

«امین» کـمینه غـلام محمّد عـربی‌ست — که شاید آن شرف‌الخلق گویدش قطمیر

مسجد اسفندیار

مسجد تاریخی اسفندیار از ساخته‌های سدهٔ ۱۳ هجری قمری/ ۱۹ میلادی است و در ده‌کدهٔ ینگی یرغ در حدود بیست‌کیلومتری خاور مرکز شهرستان خُلم استان بلخ موقعیّت دارد. این بنای تاریخی از خشت پختهٔ مربعی و گِل ساخته شده و سه گنبد بزرگ دارد و از نمونه‌های زیبای ساخت‌مان‌های روزگار خود به شمار می‌رود. (۷۵، صص۲۵۴ ـ ۲۵۵)



آرام‌گاه غازی وزیر محمّداکبرخان

آرام‌گاه غازی وزیر محمّداکبرخان در شهر مزار شریف در گوشهٔ جنوب‌غربی بیرون ساخت‌مان گنبد خانقاه حرم روضهٔ حضرت علی «ک» و متّصل به آن موقعیّت دارد و در سدهٔ سیزدهم هجری قمری/ نوزدهم میلادی ساخته شده است. ساخت‌مان این آرام‌گاه با سقف گنبدی و به شکل مکعبی با درازای ۸،۸۰ متر، پهنای ۶،۵۰ متر و بلندای ۶ متر تا زیر محیط گنبد، است و دروازه‌یی چوبی با پله‌های پنجره‌یی مشبّک در دیوار جنوبی دارد. این بنا از درون گچ‌مالی و از بیرون کاشی‌کاری شده است. در درون این حظیره افزون از گور غازی وزیر محمّداکبرخان چهار گور دیگر از محمّداکرم‌خان برادر وزیر محمّداکبرخان، شیرین‌دل‌خان نایب‌الحکومهٔ بلخ و میرزا عزیزخان و پسرش میرزا شجاع‌الدّین‌خان، متولّیان روضهٔ مبارک، نیز مدفون می‌باشند.

در سردرِ رواق جنوبی این بنا سنگ‌نوشته‌یی به خطّ نستعلیق به قلم شخصی به نام محمّدعمر با متن زیر به چشم می‌خورَد:

«هذا مقبرهٔ مغفرت و غفران‌پناهان وزیر محمّداکبرخان غازی و سردار محمّداکرم‌خان ولدان امیر کبیر مغفور مبرور امیر دوست‌محمّدخان غازی خلدآشیان و ایشیک‌آقاسی لوی‌نایب شیردل‌خان نایب‌الحکومهٔ بلخ و سیادت‌پناهان میرزا عزیزخان متولّی و میرزا شجاع‌الدّین‌خان متولّی ولد موصوف

متولّیِ روضهٔ مقدّسهٔ حضرت شاه مردان جناب امیرالمؤمنین حضرت علی کرم‌الله وجهه در عهد خلافت ظل‌ّالسّبحان خلیفه‌الرّحمان امیرالمؤمنین حضرت سراج و الملّه و الدّین امیر حبیب‌الله‌خان پادشاه ممالک افغانستان در سنهٔ لوی ئیل یک‌هزار و سه صد و بیست و دو [ی] هجری نبوی صلی‌الله وسلّم [۱۹۰۵ میلادی] حسب‌الفرمان همایون والا بنا گردید به سعی و اهتمام حاجی‌الحرمین‌الشّریفین حاجی سردار



عبدالله‌خان نایب‌الحکومهٔ بلخ در سنهٔ ۱۳۲۴ [هجری قمری/ ۱۹۰۶میلادی] به توجّه داکتر شیخ عبدالقادر ابن داکتر الهی‌بخش قریشی هندوستانی صورت انجام و حُسن اتمام یافت.»

گور وزیر سنگ‌نوشته‌یی دارد دورویه به خطّ نستعلیق که در روی مقابل درِ جنوبی این نظم در تاریخ وفات او کنده شده است:

مـحمـّداکبـر غـازی وزیـــر ابن امـــیر　　دُر یـــگـانـهٔ دُرّانـــیـان به شـیـــردلـــی
مجاهدی که به جز کافران نکرده نـبرد　　نـصیر ملـّت بیـضا، مـعِین دیـن جـــلی
شناخت بَعد عُمَر همچو او کسی نه به فر　　نه کس چو او درِ خـــیبر گـشاد بَعد علی
نـــدای غـــیب ز حـق ارجـعی الی ربّک　　بـه گـوش هـوش شـنید از مشیّت ازلی
چو دید باغ جهان را نداشت برگ ثـبات　　بـبست بـار چـو گُـل زود بـا شگفته‌دلی
نشست طایر روحش به شاخِ سدره مـقام　　بـه اوج مـقصد صـدقٍ به حکم لم یزلی
چو بود پی‌رَو شاه نجف به جنگ جـــهاد　　کشید جذبهٔ شوقش به آن خـجسته‌ولـی
ز بـهر سـال وفـاتش دلـم مشوّش بـود　　نـمود طـالب بی‌دل طـلب ز عقل جـلی
سـر حـیـات بـرآورد از مـیانـه و گـفـت　　جـــهـاد اکـبـرش آورد در جـــوار علـی

در روی دیگر سنگ این نظم کنده شده است:

... هزار حیف که رفت از جهان به ناکامی　　امـــیـرزادهٔ والای اعـــظـــم افـــغـــان
یـــگـانه حـامی اسلام و خان کفرشکن　　مـحـمّداکبرِ غـازی، وزیـــر شـاه‌نـشـان
بـه عـنفـوان جـوانی بـــهار عـمرش را　　ز تـندبـاد اجـل چـرخِ پیر ساخت خزان...

به همین‌گونه گورهای شیرین‌دل‌خان نایب‌الحکومه و محمّداکرم‌خان دارای کتیبه‌های سنگی می‌باشند.

متن کتیبهٔ گور دوم از این قرار است:

چه‌گونه عیش نماید کسی در این شش‌در　　کـــه تـیره‌چـادر مـاتم همیشه کرده به بر
نه بر بـسـاط بسـیطش قـرارگـاه نـشـاط　　نـه در مـحـاط مـحـیطـش گـریزگاه مفر
مـحـمّداکـرم‌خـان سـرفـراز جـمله سران　　کـه بُـرد گـوی سری را ز سروران یک‌سر
شـگـفته تـازه‌گُـلی بـود در ریـاض امـیـر　　ولـی چـو غنـچه به امرش مدام بسته کمر
بـکـرد یـک‌تـنه تـسخیـر مـاوراءالـنّـهـر　　نـمـود بـلـخ و مـزار شـریف جـای مقر...
بـه عنـفوان جوانی، به عین حشمت و جاه　　ز حـق شـنید نـدا الـرجـعی بـحکم قـدر
ز فـــرط شـوق جـوار مـزار شـــاه نـجـف　　سـپرد جـان گـرامی بـه پـای این سرور
حساب سال وفاتش خِرد به طالـب گفت　　بـکرد جـای بـه جنّـت ز مـرقد حـیـــدر

(۱۳۶۰ هجری قمری/ ۱۹۴۱ میلادی) (۷۵، صص ۲۵۵ـ ۲۵۸)

بخش‌هایی از این بنای تاریخی به‌ویژه درزهای دیوارها و برآمده‌گی‌های کاشی‌ها هم‌زمان با آرام‌گاه امیر شیرعلی‌خان، از ۲۵ آبان ۱۳۹۱ تا ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۳ هجری خورشیدی/ ۱۵ نوامبر ۲۰۱۲ تا ۱۴ مه ۲۰۱۴ میلادی به هزینهٔ ۵۱۰۳۰۰ افغانی از بودجهٔ توسعه‌یی وزارت اطّلاعات و فرهنگ کشور توسّط یک شرکت خصوصی مرمت محافظتی گردیده اند. (۷۵، ص ۲۵۸)

وزیر محمّداکبرخان، پسر امیر دوست‌محمّدخان، در سال ۱۲۳۲ هجری قمری/ ۱۸۱۹ میلادی زاده شد و در زمان پادشاهی پدر خود مدّتی استان‌دار ننگرهار بود. او در سال ۱۲۵۲ هجری قمری/ ۱۸۳۸ میلادی یکی از حمله‌های سِک‌ها را به جلال‌آباد دفع کرد و یک سال بعد، هنگامی که شاه شجاع بر تخت سلطنت کابل نشست، هم‌راه با پدر خود به کشور بخارا رفت و امّا در آن‌جا به دستور نصرالله‌خان، پادشاه بخارا، مدّت سه سال را در زندان گذرانید. پس از رهایی از زندان به استان‌های شمالی کشور به سربازگیری برای جنگ با نیروهای انگلیسی پرداخت و از راه خلم به کابل رفت و با مجاهدان پیوست. در ۲۱ ذی القعدهٔ ۱۲۵۸ هجری قمری/ ۲۳ دسامبر ۱۸۴۲ میلادی مکناتن، نمایندهٔ ارشد نیروهای انگلیسی در کابل، را کُشت و هم‌چنین با نیروهای انگلیسی در جلال‌آباد جنگید. پس از کشته‌شدن شاه شجاع در ۲۱ محرّم ۱۲۵۸ هجری قمری/ ۳ آوریل ۱۸۴۲ میلادی، هنگامی که فتح جنگ، پسر شاه شجاع، موقتاً زمام امور کشور را به دست گرفت، محمّداکبرخان وزیر او شد و از همین رو در تاریخ به لقب وزیر شهرت یافت. وزیر محمداکبرخان به زودی فتح جنگ را کنار زد و عملاً خود ادارهٔ امور کشور راه به دوش گرفت و امّا هنگامی که پدرش، امیر دوست‌محمّدخان، در سال ۱۲۵۹ هجری قمری/ ۱۸۴۳ میلادی دوباره به پادشاهی رسید، کدام وظیفهٔ رسمی برایش داده نشد و در سال ۱۲۶۲ هجری قمری/ ۱۸۴۶ میلادی، هنگامی که در جلال‌آباد نقشهٔ پیش‌رَوی به سرزمین‌های زیر سلطهٔ انگلیس‌ها را در آن سوی مرز، می‌کشید، بیمار شد و به روایت برخی از منابع، به دستور پدرش به دست یک پزشک هندی دارویی زهرآلود خورانده شد و در گذشت. پیکرش بنابر وصیّت خودش به‌وسیلهٔ فیل از جلال‌آباد به شهر مزار شریف، مرکز استان بلخ، انتقال داده شد و در جوار آرام‌گاه حضرت علی «ک» به خاک سپرده شد. (۲۱۲، صص ۸۱ ـ ۹۴)



آرام‌گاه امیر شیرعلی‌خان

آرام‌گاه امیر شیرعلی‌خان در شهر مزار شریف پیوست با دیوار غربی ساخت‌مان اصلی آرام‌گاه حضرت علی «ک» در سمت راست رواق نظرگاه قرار دارد و در سدهٔ سیزدهم هجری قمری/ سدهٔ نوزدهم میلادی ساخته شده است. ساخت‌مان این آرام‌گاه به شکل مکعبی با سقف گنبدی‌یی مقرنس‌کاری و گچ‌بری‌شده و رنگ‌آمیزی‌شده و دیوارهای رواقی با درازای ۷ متر، پهنای ۶،۳۰ متر و بلندای ۶،۴۰ متر تا محیط زیر سقفِ گنبدی، است و از سه سوی شمال، جنوب و غرب رواق‌های باز و

با چهارچوب چوبی کندن‌کاری‌شده و پنجره‌های مشبّک دارد. این بنا از بیرون کاشی‌کاری و از درون گچ‌مالی شده است.

ساخت‌مان آرام‌گاه امیر شیرعلی‌خان پسر امیر دوست‌محمّدخان درگذشته در سال ۱۲۰۳ هجری قمری/ ۱۷۸۹ میلادی، بار نخست در سال ۱۳۰۶ هجری قمری/ ۱۸۸۹ میلادی به دستور امیر عبدالرّحمان‌خان ساخته و کاشی‌کاری شده است (۱۵۷، ص ۹۸) و بار دوم آن‌گونه که از کتیبۀ سنگی کندن‌کاری‌شده‌یی که در سردر رواق غربی این بنا نصب است و نیز از سنگ‌نوشتۀ خود گور برمی‌آید به فرمان امیر حبیب‌الله‌خان، پادشاه افغانستان، به کوشش سردار محمّدعزیزخان، استان‌دار بلخ، به کمک دکتر شیخ عبدالقادرخان در سال ۱۳۱۶هجری قمری/ ۱۸۹۸ میلادی بازسازی شده و کار کتیبه‌گذاری آن در سال ۱۳۲۴ هجری قمری/ ۱۹۰۶ میلادی از سوی سردار عبدالله‌خان انجام پذیرفته است. این سنگ‌نوشته‌ها همه به زبان فارسی دری و به خطّ نستعلیق اند. (۷۵، صص ۲۶۰ ـ ۲۶۱)

بخش‌هایی از این بنای تاریخی به‌ویژه درزهای دیوارها و برآمده‌گی‌های کاشی‌ها از ۲۵ آبان ۱۳۹۱ تا ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۳ هجری خورشیدی/ ۱۵ نوامبر ۲۰۱۲ تا ۱۴ مه ۲۰۱۴ میلادی به هزینۀ



۶۰۹۹۲۰ افغانی از بودجهٔ توسعه‌یی وزارت اطّلاعات و فرهنگ کشور توسّط یک شرکت خصوصی مرمت محافظتی گردیده اند. (۷۵، ۲۶۱ ـ ۲۶۲)

امیر شیرعلی‌خان پسر امیر دوست‌محمّدخان در سال ۱۲۳۷ هجری قمری/ ۱۸۲۲ میلادی زاده شد. او که ولی‌عهد پدر بود در ۲۵ ذی‌الحجّهٔ ۱۲۷۹ هجری قمری/ ژوئن ۱۸۶۳ میلادی پادشاهی خود را در هرات و در جمادی‌الثّانی ۱۲۸۰ هجری قمری/ دسامبر ۱۸۶۳ میلادی در کابل اعلان کرد؛ در سال ۱۲۸۰ هجری قمری/ ۱۸۶۴ میلادی در برابر امیر محمّدافضل‌خان به بلخ لشکر کشید و در باج‌گاه او را شکست داد. در سال ۱۲۸۲ هجری قمری/ ۱۸۶۶میلادی محمّدافضل‌خان او را از پادشاهی کنار زد و خود بر تخت سلطنت نشست و سپس در سال ۱۸۶۷ محمّداعظم‌خان پادشاه شد، تا این که امیر شیرعلی‌خان برای بار دوم از سال ۱۲۸۵ ـ ۱۲۹۵ هجری قمری/ ۱۸۶۸ ـ ۱۸۷۸ مدّت ده سال دیگر نیز به پادشاهی خود ادامه داد. او در توسعهٔ فرهنگ، آموزش و پرورش، مطبوعات و بخش نظامی کارهای قابل توجّهی انجام داد و هنگامی



که نیروهای انگلیسی یک بار دیگر افغانستان را مورد تهاجم خود قرار دادند برای مذاکره با دولت روسیه، با تمام خانواده و مقام‌های بلندپایهٔ دولتی و سربازان خود کابل را به آهنگ بلخ ترک گفت و در ۸ محرّم ۱۲۹۶ هجری قمری/ ۱ ژانویهٔ ۱۸۷۹ میلادی وارد شهر مزار شریف شد. امّا در این شهر ژنرال فیض‌محمّدخان و مقام‌های دولتی بلخ او را از رفتن به مذاکره منصرف ساختند و او به فرستادن هیأتی برای مذاکره به تاشکند بسنده کرد. در همین سفر بود که ناگهانی بیمار شد و در ۹ صفر ۱۲۶۹هجری قمری/ ۲۱ فوریهٔ ۱۸۷۹ میلادی درگذشت (۱۳۴، صص ۵۸۹ ـ ۵۹۲، ۶۰۷ ـ ۶۰۸) و در جوار آرام‌گاه حضرت علی «ک» به خاک سپرده شد.

خانقاه کلان ده‌دادی

خانقاه کلان از ساخته‌های سدهٔ ۱۳ هجری قمری/ ۱۹ میلادی است و در مرکز شهرستان ده‌دادی در جنوب‌شرقی شهر باستانی بلخ موقعیّت دارد.

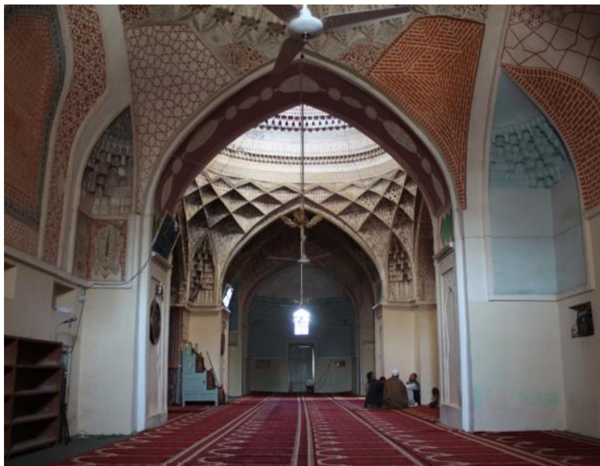
بنیادگذار این خانقاه میرزا احمدخان فارد، شاعر و نویسندهٔ بلخی آن روزگار، است و در کار ساختن آن افزون از معماران محلّی شماری از معماران بخارایی نیز سهم گرفته اند. (۷۵، ص ۲۶۳)

این خانقاه دربرگیرندهٔ یک سالن زمستانی و دو محل تابستانی از خشت‌های خام و پخته و گِل با درازای ۲۹،۵ متر است. بخشی از گچ‌بری شمال سقف فرو ریخته است. در صحن پیش رُوی بنای اصلی استخری است که چنارهای کهن‌سال و بسیار بزرگی آن را احاطه کرده اند. (۹۱، ص ۱۷۵)

اکنون سالن قدیمی تابستانی آن نیز با سه گنبد پوشانده شده است و این گنبدها بر سر رواق‌های بلندی ساخته شده اند. این سالن در دیوار خاوری خود یک دروازهٔ درآمد و سه پنجرهٔ بزرگ مشبّک



چوبی دارد. در گوشهٔ شمالی آن دو اتاق بالای هم در دو طبقه با سقف چوب‌پوش قرار دارند. در بیرون درآمدگاه متّصل به دیوار خاوری صفهٔ بزرگی به درازای ۳۳ متر و پهنای ۹ متر از آجرهای مربعی واقع است که برای نمازگزاردن در تابستان به کار می‌رود. این خانقاه هم‌چنین دارای ۱۲ چله‌خانه است که ۶ تای آن در طبقهٔ هم‌کف و ۶ تای دیگر بر فراز آن‌ها قرار دارند. درهای ورودی سه چله‌خانهٔ بالایی از بیرون جناح شمالی و درهای ورودی سه چله‌خانهٔ دیگر بالایی از بیرون جناح جنوبی خانقاه و درهای ورودی شش چله‌خانهٔ پایینی در دیوار سمت قبله یعنی غرب در درون خانقاه واقع اند. (۷۵، صص ۲۶۴ ـ ۲۶۵)



از اوایل سدهٔ چهاردهم هجری خورشیدی/ بیستم میلادی تا کنون بخش‌هایی از این خانقاه چندین بار مرمت شده اند. برای آخرین بار در ۱۳ فروردین سال ۱۳۸۷ هجری خورشیدی/ ۱ آوریل ۲۰۰۸ میلادی هیأتی از مهندسان وزارت اطّلاعات و فرهنگ کشور با ترکیب عبدالمنیر، احمدالله، شفیع‌الله، جوّاد و وحیدالله احجام کار مرمت این بنا را برآورد کردند و امّا کاری عملی در زمینهٔ بازسازی آن انجام داده نشد تا سرانجام این بنای تاریخی از ۸ خرداد ۱۳۹۲ تا ۳۰ خرداد ۱۳۹۳ هجری خورشیدی/ ۲۹ می ۲۰۱۳ تا ۲۰ ژوئن ۲۰۱۴ میلادی به هزینهٔ ۹۶۰۰۰ یورو از کمک‌های دولت فیدرال آلمان توسّط بنیاد فرهنگی آقاخان به رهبری مهندس آرش بوستانی و مهندس محمّدنصیر مرمت حفاظتی شد و در نتیجه تمام سطح پشت بام گنبدها، دیوار پشت‌بند سوی قبلهٔ مسجد و چله‌خانه‌های ویران‌شده مرمت شدند، به خاطر حفاظت بیش‌تر، روی تمام گنبدهای سالن اصلی گنبدهای نو از خشت پخته ساخته شدند و از سوی بیرون آن کانال نم‌کش کشیده شد، کف سالن شرقی خشت‌فرش شد، دروازه‌ها و دریچه‌ها از چوب ارچه بازسازی شدند، یک صفهٔ کلان چسپیده به سالن شرقی برای نمازگزاردن در تابستان‌ها و یک صفهٔ کوچک در جنوب حوض مسجد برای طلّاب از خشت پخته ساخته شدند، دورادور حوض صحن مسجد خشت پخته گرفته شد و دو راه‌زینه برای فرودآمدن به حوض و نیز فیلتری برای تصفیهٔ آب حوض از گِل و لای و لوش گذاشته شدند و حیاط مسجد درخت‌کاری گردید. (۷۵، صص ۲۶۴ ـ ۲۶۵)



شیخ میرزا احمدجان فارد بن میرزا محمّدیوسف بن میرزا حق‌داد، خوش‌نویس، نویسنده و شاعر متصوّف تاجیک، در نیمهٔ یکم سدهٔ ۱۳ هجری قمری/ ۱۹ میلادی در شهرستان ده‌دادی استان بلخ می‌زیست. جدّ او میرزا حق‌داد، نیز شیخی صاحب رسوخ بود و هنگامی که نادرشاه افشار بلخ را به

دست آورَد با وی از در احترام پیش آمد و یادگار برخی از شاهان صفوی از جمله شمشیر شاه‌عبّاس را به او بخشید. فارد خانقاه کلان ده‌دادی را بنیاد گذاشت و در آن به تدریس دانش و معارف صوفیّه و ارشاد سرگرم بود و مدّتی در ترکیّه، مصر، عربستان سعودی، هندوستان، عراق، کویت و برخی از کشورهای دیگر آسیایی و آفریقایی به جهان‌گردی پرداخت (۷۱، ص ۳۳۱) و سرانجام در ۲۷ شوال ۱۲۲۴/ ۴ دسامبر ۱۸۰۹ میلادی در کویت چشم از جهان پوشید و در همان‌جا به خاک سپرده شد. کتاب اخبارالطّالبین دربارهٔ سلوک خلیفه‌دوست‌محمّد صحّاف از پیروان طریقت نقشبندیّه در بلخ و کسانی که از وی کسب طریقت کرده و به ارشاد رسیده اند تا دوران خود مؤلّف، کتاب مرآت‌العلما و دیوان شعر که به قول مولانا خال‌محمّد خسته نسخه‌یی از آن را شاعر به خطّ خودش نوشته است، از آثار اویند. (به نقل از منبع: ۷۵، ص ۲۶۶) و این هم نمونه‌هایی از سخن او: (به نقل از منبع: ۷۱، ص ۳۳۱)

ای کـه زلـفت دام و خالت دانه است　　روی تو چون شمع و دل پروانه است
گـر کـنم گـستاخیی بـر مـن مـگیر　　جـان ز شـوق روی تـو دیـوانه است
اخـتلاطی نیـست «فارد» را به کس　　از چـه در خَـلق جـهان افسانه است؟

* * *

سوهان‌زبان مشو که دل خلق نازک است　　پرهـیز کـن ز لـقمه، رهِ حلق نازک است

خانقاه حصارک

به تاریخ ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۷ در هنگام بازدید نویسندهٔ این کتاب از بناهای تاریخی بلخ، یک بنای تاریخی به نام «خانقاه حصارک» در روستای حصارک ولسوالی بلخ ولایت بلخ بازشناسایی شد که ارزش ثبت در فهرست بناهای تاریخی را دارد.



خانقاه حصارک بلخ، یکی از آبده‌های تاریخی متعلّق به سدهٔ سیزدهم هجری قمری/ نوزدهم میلادی است و در روستای حصارک ولسوالی بلخ ولایت بلخ در کنارهٔ چپ نهر بلخ، پهلوی راه اسفالت

بلخ ـ سمرقندیان در زمینی به فراخای سه جریب در یک منطقهٔ سرسبز و پردرخت و خوش‌آب‌وهوا قرار دارد. ساخت‌مان این خانقاه مربعی بوده از خشت خام با ملات گِل و روکش سیم‌گلی ساخته شده است و از سوی شرق دارای یک در ورودی دوپله‌یی در وسط و دو در ورودی در دو جناح آن است. بر فراز هر سه دروازه سه دریچهٔ نورگیر واقع اند و از دهلیزهای دو در ورودی جناحی پله‌کان‌هایی رو به رواق مرکزی به طرف بام کشیده شده اند. این ساخت‌مان، یک گنبد بزرگ با منفذی برای روشنایی در وسط، یک رواق نیم‌گنبدی در طرف راست و یک رواق در طرف چپ دارد. صحن داخلی بنا شکل مستطیلی را به خود گرفته است که در راست و چپ ضلع غربی آن در مقابل درهای ورودی دروازه‌های دو چله‌خانه و در وسط ضلع غربی رواق بزرگی با فضای گسترده به طرف محراب مسجد، قرار گرفته اند. این رواق بزرگ میانی و نیز محراب‌خانه و خود محراب و هم‌چنین روی دیوارهای غربی با نگاره‌های هندسی گِل‌بری‌شده و رنگ‌آمیزی‌شدهٔ ظریفی آذین یافته اند. دیوار شرق این خانقاه از بیرون نیز در دو طرف دروازهٔ مرکزی، آرایه‌های هندسی گِل‌بری‌شده در داخل محیط‌های دایره‌یی دارد.

این خانقاه محلّ نمازگزاری و برگزاری مجلس‌های عرفانی، حلقه‌های ذکر صوفیانه و چلّه‌نشینی پیروان طریقت نقشبندیّه بود و اکنون هم ر خدمت استفادهٔ نمازگزاران است و امّا نیاز به حفظ و ترمیم حفاظتی دارد.

در اسفند ۱۳۹۸ هجری خورشیدی/ مارس ۲۰۲۰ میلادی هیأتی از وزارت شهرسازی و اراضی کشور با ترکیب مهندس عبدالبصیر حق‌پور و مهندس عبدالخبیر حمید در هماهنگی با ادارهٔ اطلاعات و فرهنگ استان بلخ این بنای تاریخی را برای مرمت حفاظتی بررسی کردند.

گرمابهٔ پل خشتی

این گرمابهٔ تاریخی از ساخته‌های سدهٔ ۱۳ هجری قمری/ ۱۹ میلادی است و در خاور شهر باستانی خُلم در کنار رودخانهٔ خلم قرار دارد و به خاطر نزدیک‌بودن به پل خشتیِ آن رودخانه به نام گرمابهٔ پل خشتی یاد می‌شود. این گرمابه دارای ۷ گنبدِ ساخته‌شده از خشت مربعی پخته و سیاه‌چونه و مجهز به همهٔ نیازمندی‌های حمّام مانند آب‌انبار، گلخن، سرتراش‌خانه، جامه‌دان، وضوخانه، غسل‌خانه، دیگ‌های آب گرم و آب سرد، نمازخانه و غیره می‌باشد. (۷۵، ص ۲۶۷)



این گرمابه به هزینهٔ عبدالکریم خان، استان‌دار یا نایب‌الحکومهٔ وقت بلخ، در ساحهٔ نیم جریب زمین در گذر تحت تاق ساخته شده و جای‌داد شخصی او بوده و سپس شخص دیگری به نام حبیب‌الله آن را به اجاره گرفته است و از این رو به نام گرمابهٔ حبیب‌الله نیز یاد می‌شود. (۴۹، ص ۷۰)

در ۲۵ فروردین ۱۳۹۰هجری خورشیدی/ ۱۴ آوریل ۲۰۱۱ میلادی این گرمابه از سوی وزارت اطلاعات و فرهنگ به هزینهٔ ۲۸۷۰۰ دلار آمریکایی به یاری کشور شاهی هالند توسط دفتر مهندسی آف‌ایر و زیر نظر ادارهٔ اطلاعات و فرهنگ استان بلخ بازسازی و مرمت شده است؛ امّا به خاطر حفاظت آن از خطر آب‌خیزی رودخانه به ساختن دیوار استنادی‌یی نیاز است که هزینهٔ آن از سوی ادارهٔ اطلاعات و فرهنگ استان بلخ نه‌صد هزار افغانی برآورد شده است. (۷۵، ص ۲۶۸)

مسجد عیدگاه خلم

مسجد عیدگاه خلم، در جنوب‌غرب شهر خلم استان بلخ دورتر از محلّی که مسجد عیدگاه سه‌گنبدی وجود داشت، موقعیّت دارد و در سال ۱۳۱۵ هجری خورشیدی/ ۱۹۳۶ میلادی تهداب‌گذاری شده است و از این که ساخت‌مان آن ویژه‌گی‌های معماری سنّتی امروزین را دارد، در سال ۱۳۹۳



هجری خورشیدی/ ۲۰۱۴ میلادی به پیش‌نهاد نویسندهٔ این کتاب در فهرست میراث‌های فرهنگی بلخ ثبت گردید.

این بنا به هزینۀ گروهی از سرمایه‌داران خلم و توسّط معمار شناخته‌شدۀ خلم، استاد محمّدیعقوب، ساخته شده است و دارای هفت گنبد بزرگ بدون نقش و نگار است و گنجایش پنج‌هزار نفر نمازگزار را در یک هنگام دارد. (۴۹، ص ۱۱۰ ـ ۱۱۱)

کوشک مابین

کوشک مابین بنای تاریخی‌یی است که در زمان محمدظاهرشاه در سال ۱۳۱۸ هجری خورشیدی/ ۱۹۳۹ میلادی در باغ حضور شهر مزار شریف ساخته شده و در واقع اقامت‌گاه شاهی بوده است و محمدظاهرشاه و هم‌چنین محمدهاشم‌خان نخست‌وزیر دورۀ شاهی، در سفرهای خود به استان بلخ در این کوشک به سر برده اند.

این کوشک تا سال ۱۳۵۷هجری خورشیدی/ ۱۹۷۸ میلادی به همین منظور استفاده می‌شد، امّا پس از آن تا سال ۱۳۹۰ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۱ میلادی به نوبت، دفتر کار سازمان جوانان، اتحادیّۀ



کارگری، شورای ریش‌سفیدان و ادارۀ کار، امور اجتماعی و شهدا و معلولان بوده است.

این کوشک تاریخی که در زمینی با فراخای ۲۰۷۸ متر مربع ساخته شده است در سال ۱۳۹۱ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۲ میلادی از سوی شهرداری مزار شریف و زیر نظر ادارۀ اطلاعات و فرهنگ استان بلخ به هزینۀ ۳۴۳۹۰۰۰ افغانی، بازسازی شده و پس از بازسازی باز هم دفتر کار شورای ریش‌سفیدان استان بلخ است. (۷۵، صص ۲۶۹، ۲۷۰)

مدرسهٔ میرزا محمّدقاسم‌خان

این مدرسه در سال ۱۳۳۵ هجری قمری/ ۱۹۵۶ میلادی به کوشش میرزا محمّدقاسم‌خان، از مردان خیراندیش بلخ، ساخته شده است و در یک‌کیلومتری بازار در غرب شهر خلم استان بلخ موقعیّت دارد. (۴۹، صص ۱۳۵ ـ ۱۳۶)[1]این مدرسه با توجّه به سبک معماری ساخت‌مان آن، در سال ۱۳۹۳ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۴ میلادی به کوشش نویسندهٔ این کتاب در فهرست میراث‌های فرهنگی کشور ثبت گردید. (۷۵، ص ۲۷۱)



کاروان‌سرای عبدالملک

این کاروان‌سرای در حدود دوصدمتری دست راست شاه‌راه قدیمی بلخ ـ شبرغان موقعیت دارد و ساختهٔ اواخر سدهٔ سیزدهم هجری قمری/ بیستم میلادی است. این بنا از آجر ساخته شده و متشکّل از اتاق‌های نشیمن و برنده‌یی با پایه‌های مستطیلی و رواق‌های نیم‌دایره‌یی با تزئینات گچ‌بری‌شده میباشد که دوازده رواق آن به گونهٔ سالم باقی مانده اند. این بنای تاریخی برای نخستین‌بار در سال ۱۳۹۳ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۴ میلادی مورد توجّه مهندس ایرانی، آرش بوستانی، قرار گرفت و پس

[1] ـ تاشقرغانی، قاضی عبدالحی، (۱۳۸۷هجری خورشیدی)، ***خلم در درازنای تاریخ***، چاپ یکم، کابل: بی نا، صص ۱۳۵ ـ ۱۳۶.

از مشوره با نویسندهٔ این کتاب در ثبت آن در فهرست میراث‌های فرهنگی بلخ اقدام شد. (۷۵، ص ۲۷۱)



آرام‌گاه بابا صدّیق

این آرام‌گاه در روستای ده‌واده در ۱۵کیلومتری شمال شهر خلم استان بلخ موقعیت دارد و متعلّق به سدهٔ ۱۳ هجری قمری/ ۱۹ میلادی‌ست. ساخت‌مان آن از خشت خام و گِل و گنبد آن از آجر و





ملاط گِل به شکل مستطیل ساخته شده است. درازای بیرونی ساختمان ۱۵ متر و پهنای آن ۱۱ متر و

بلندای رواق آن ۷ متر می‌باشد. گور داخل این بنا در بهمن سال ۱۳۸۶ هجری خورشیدی/ ژانویهٔ ۲۰۰۸ میلادی از سمت غرب آن توسط قاچاق‌بران آثار تاریخی کاوش شده بود. (۷۵، ص ۲۷۲)

شخصیّت‌های علمی و ادبی جهانی بلخ

زردشت

زردشت یا زرتشت سپیتمان یا بربنیاد نوشته‌های زبان اوستایی «زراثوشترا»، وخشور بلخی و بنیادگذار آیین مزدایسنا و آورندهٔ کتاب «اوستا»ست. زمان تولّد او را از ۱۰۰۰ تا ۱۲۰۰ پیش از میلاد و زادگاه او را به اختلاف روایت‌ها بلخ، راغ بدخشان، خوارزم، آذربایجان و غیره جاها دانسته اند. به باور جامعهٔ زردشتیان ایرانی، زردشت در ۶ فروردین ۱۷۶۸ پیش از میلاد زاده شده و در ۵ دی ۱۶۹۱ پیش از میلاد درگذشته است. مادرش، دوغدو دختر فری‌هیم روا و پدرش پوروشسپ نام داشتند. زردشت سه بار هم‌سر گرفته است. زردشت از زن نخست پسری به نام «اسیت واستر» و سه دختر به نام‌های «فرینی»، «ثریتی» و «پوروچیستا»؛ و از هم‌سر دوم دو پسر به نام‌های «اوروتت نره» و «هوَچیتزه» داشت و از زن سوم خود که «هووی» نام داشت واز خانه‌دان «هووگو» و بنابر روایت‌های هخامنشی دختر فرشوشتر، وزیر گشتاسپ، شاه کیانی بلخ، بود، فرزندی نداشت.



زردشت دعوت خود را به آیین نو در زمان گشتاسپ، شاهنشاه آریانا، در بلخ اعلام داشت و گشتاسپ و وزیر خردمندش، جاماسپ حکیم، به آیین او گرویدند و اسفندیار پسر گشتاسپ در راه گسترش این آیین تا پای جان رزمید. سخنان زردشت را به فرمان گشتاسپ با خطّی زرّین بر پوست‌ها نگاشتند و در گوشه و کنار بلخ آویختند.

کتاب زردشت، اوستا، از کهن‌ترین کتاب‌های به‌جامانده از دوران باستانی و به زبان اوستایی است که کهن‌ترین بخش و مقدّس‌ترین بخش آن، گاتاها، را سخنان خود زردشت می‌دانند. اوستای کنونی در برگیرندهٔ پنج بخش است:

۱ ـ یسنا، به معنای پرستش و نیایش، مهم‌ترین بخش اوستاست که گاتاها را نیز در بر دارد؛

۲ ـ ویسپرد، همانند با یسناست و یک‌جا با آن در آیین‌ها خوانده می‌شود؛

۳ ـ یشت‌ها، برای ستایش خدا و نیایش امشاسپندان، فرشته‌گان و ایزدان است و احتمالاً پیشینهٔ چند سده پیش از گاتاها را دارد؛

۴ ـ ویندیداد، به معنای قانون است و دربرگیرندهٔ احکام دین زردشتیان است و گمان می‌رود پیشینهٔ آن پس از دورهٔ هخامنشی و احتمالاً دورهٔ نخست اشکانی باشد؛

۵ ـ خرده اوستا یا اوستای کوچک برای شرح نماز، دعاها، روزهای خجستهٔ ماه، عیدهای مذهبی سال و مراسمی دیگر چون سدره‌پوشی و کُستی‌بستن کودکان، عروسی، سوگ‌واری و غیره است و در زمان شاپور دوم، شاه ساسانی، بین سال‌های ۳۱۰ تا ۳۹۷ میلادی توسّط آذرباد مهراسپندان نگارش یافته است.

در گاتاها، اهورامزدا، خدای یگانه و آفرینندهٔ تواناست زردشت از گروه پروردگاران پیشین روگردان است و جز اهورامزدا خدای دیگری را نمی‌شناسد. دو گوهر هم‌زاد نیکی و بدی یا سپنتا مینو و انگره مینو در اندیشه و گفتار و کردار از آغاز وجود دارند که انسان دانا از میان این دو باید نیک را برگزیند نه زشت را. «پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک» از اصل‌های آیین مزدایسناست. زردشت به راستی، راست‌کاری، آبادانی زمین و کشاورزی ارزش می‌دهد و آیین او نزدیک به پنج سده دین رسمی بخش بزرگی از آریانای بزرگ کهن بوده است و امروز نیز حدود ۲۰۰ هزار تن پیرو در ایران، هندوستان و برخی از کشورهای دیگر جهان دارد. (۲۹۴)

پوروچیستای بلخی

پوروچیستا اسپینتمان هیچداسپان بلخی، ششمین و کوچک‌ترین فرزند و سومین دختر زردشت، وخشور آریایی بلخی است. او در ۱۵۰۰ سال پیش از میلاد در بلخ زاده شده و در همین شهر نیز دیده از جهان فرو بسته است. نام و نام خانه‌واده‌گی پوروچیستا به گونهٔ کامل پوروچیستا اسپینتمان هیچداسپان است. واژهٔ پوروچیستا به معنای پُربینش است. نام پوروچیستا را در کتاب اوستا در یکی از بندهای گاهان که در آن زردشت وی را دربارهٔ زنده‌گانی آینده‌اش اندرز گفته است و هم‌چنین در فروردین‌یشت می‌بینیم. پوروچیستا، از نخستین ایمان‌آورنده‌گان به اهورامزدا و از نخستین شاگردان و یاران پدرش، زردشت، بود. او جاماسپ فرزانه، وزیر گشتاسپ، شاه بلخ، را به هم‌سری برگزید.



داستان پیوند دختر زردشت، در اوستا در بخش یسنا آمده است که این داستان از دیدگاه‌های گوناگونی دارای ارزش فراوانی است و چه‌گونه‌گی این پیوند نشان‌دهندهٔ آزادی دختران آریایی و حقوق والای زنان در نزد آریاییان باستان است.

در گاتاها در فصل (هات) ۵۳ بند ۳ در این باره آمده است:

«تو ای پوروچیستا! دخت آزاده و جوان‌ترین دختر زردشت از خانه‌دان اسپنتمان و از دودمان هچداسپان! ای دختر خردمند و نیک‌نام و فرخنده‌ام! من که پدر تو استم، جاماسپ را که جوانی برازنده، دانا، خردمند، با منش نیک ، پی‌رو راه راستی، یاور دین مزدا و دانش‌ور است، برای هم‌سری تو برگزیده ام. برو بیندیش و با خردت هم‌پرسی کن، چنان‌چه رای مرا پسندیدی و او را پذیرفتی، چون هم‌سر نیک و پارسا از سر مهر و فرزانه‌گی در خویش‌کاری زناشویی بکوش و زنده‌گی پاک در پرتو سپندارمذ (فداکاری و بردباری) به پا دار! (۲۸۱)

می‌گویند که از پوروچیستا و جاماسپ حکیم فرزندی به جا ماند به نام «گرامی» که از وی در منظومۀ «دین‌کرت» یا درس‌نامۀ دین مزدایی یاد و ستایش شده است. (۲۱۳، ص ۵)

پوروچیستای بلخی، از شاعرزنان معروف روزگار بود که به زبان اوستایی می‌سرود و پس از دورۀ ادبیات ویدی از سرشناس‌ترین زنان شاعر در آریانای کهن به شمار می‌رود. او در عین حال یکی از زنان تأثیرگذار در نشر آیین مزایسناست که هم‌راه با هم‌سرش، جاماسپ حکیم، کارکردهای درخشانی را در این زمینه انجام داده است.

ام‌روز در شهر مزار شریف، مرکز استان بلخ، یکی از باغ‌های معروف زنانه به نام پوروچیستای بلخی مسما است و هم‌چنین تصویر، نام و کارنامه‌هایش در آبدۀ فرهیخته‌گان بلخ به روی سنگ مرمر نقر و ثبت می‌باشند. (۲۳۶، ص ۱۶)

جاماسپ فرزانه

جاماسپ فرزانه، که در نوشته‌های یونانی به گونۀ پرکساسپ آمده است، وزیر گشتاسپ شاه کیانی بلخ و شوهر پوروچیستا، دختر زردشت، است. او را از نخستین فیلسوفان و ستاره‌شناسان آریایی در بلخ می‌دانند.



بر بنیاد روایت‌های زردشتی، جاماسپ و برادرش فرشوشتر از حامیان زردشت بوده‌اند؛ و زردشتیان در جشن بهمنگان، به یاد جاماسپ به نماد بی‌زاری از هرگونه ناپاکی و پلیدی، خون‌ریزی و کشتار و آزار جان‌وران جامۀ سفید می‌پوشیدند و با پیش‌کش دسته‌های گل سفید به دیدار یک‌دیگر می‌رفتند و بدین باور بودند که جاماسپ این کارها را در این روز انجام داده‌است.

در منظومهٔ پهلوی «یادگار زریران» از جاماسپ با صفت بیدخش به معنای نخست‌وزیر یاد شده است. کتابی نیز به نام جاماسپ‌نامه به زبان پارسی میانه در پاسخ‌های جاماسپ به گشتاسپ با موضوعی فلسفی در دست است که به پازند و فارسی دری هم برگردان شده‌است. در کتاب حکمت‌الاشراق شهاب‌الدّین سهروردی از جاماسب و فرشوشتر (فرشاد شور) نام برده شده و ستوده شده‌اند. جاماسپ دو پسر به نام‌های «گرامی» و «هنگ‌اوروَش»[1]داشت.

به گزارش شاه‌نامهٔ فردوسی (۱۴۲، ص ۹۸۴) جاماسپ در حالی که ره‌بر دینی شاهان بلخ به‌ویژه گشتاسپ بوده است، دشمنانی چون ارجاسپ تورانی نیز داشته است. ارجاسپ در نامهٔ تهدیدآمیزی به گشتاسپ، از جاماسپ چنین تصویر به دست می‌دهد:

ز ارجاسپ سالار گردان چین — سوار جهان‌دیده گرد زمین
نوشت اندر آن نامهٔ خسروی — نکوآفرینی خط ببغوی
که ای نامور شهریار جهان — فروزندهٔ تاج شاهنشهان
سرت سبز باد و تن و جان درست — مبادت کیانی کمرگاه سست
شنیدم که راهی گرفتی تباه — مرا روز روشن بکردی سیاه
بیامد یکی پیر مه‌ترفریب — ترا دل پر از بیم کرد و نهیب
سخن گفتش از دوزخ و از بهشت — به دلت اندرون هیچ شادی نهشت
تو او را پذیرفتی و دینش را — بیاراستی راه و آیینش را

ابوزید بلخی

ابوزید بلخی احمد بن سهل، دانش‌مند جغرافی‌دان، ریاضی‌دان، متکلّم و فیلسوف بزرگ و شناخته‌شدهٔ تاجیک در سده‌های سوم و چهارم هجری قهمری/ نهم و دهم میلادی در حدود سال ۲۳۴ هجری قمری/ ۸۴۹ میلادی به گفتهٔ یاقوت حموی از کتاب «اخبار ابوزید بلخی»، تألیف ابوسهل احمد بن عبدالله، در روستای شامستیان نزدیک نهر غربنکی که یکی از دوازده نهر بلخ است زاده شد. پدرش آموزگار کودکان بود. (۲۲۰، صص ۲۶ ـ ۲۷) ابوزید در آغاز در زادگاهش، روستای شامستیان بلخ، نزد پدر خود دانش آموخت، سپس به شهر بلخ و بعداً به عراق رفت. وی چنان به علم‌آموزی علاقه داشت که از بلخ تا عراق را پیاده پیمود. وی مدت هشت سال در عراق ماند و از اساتید آن‌جا به‌ویژه کندی فیلسوف بزرگ عرب بهره بُرد. وی علاوه بر عراق در پی استادان دانش به مناطق دیگر نیز سفر کرد و همیشه در حال سیر و سفر و رفتن از شهری به شهر دیگر بود. وی پس از سالیانی دراز سرانجام از راه هرات به بلخ باز گشت و در آن‌جا به تدریس و افاده مشغول شد. ابوزید پس از بازگشت به بلخ، دارای موقعیّت اجتماعی بالایی شد، به گونه‌یی که حاکم بلخ، مؤنس خادم با وی طرح دوستی ریخت و ابوزید

[1] ـ Hanghaurvaungh.

نیز کتابی را برای او به نگارش درآورد. هم‌چنین وزیر سامانی، جیهانی، با او رابطهٔ حسنه‌یی داشت تا آن که بلخی کتابی در ردّ بعضی از آرای زرتشتیان نوشت و از آن‌جا که جیهانی زرتشتی بود، روابط آن‌ها تیره گردید.

نقل است که امیر سامانی وی را به بخارا فراخواند و از او خواست تا به بخارا بیاید و در امور حکومتی مشاور او شود، ولی هنگامی که وی به رودخانهٔ خروشان جیحون رسید، ترس او را فراگرفت و از سفر منصرف شد و به بلخ باز گشت. (۲۵۸)

ابوزید بلخی هم‌روزگار ابو علی چغانی و ابوعبدالله جیهانی‌ست. (۱۸۱، ص۱۵۴) به استناد کتابی دیگر در اخبار ابوزید بلخی که آن را ابومحمّد حسن بن محمّد وزیری تألیف کرده است، ابو زید احمد بن سهل بلخی ملقّب به جاحظ خراسان شاگرد ابو یوسف یعقوب بن اسحاق کندی صاحب آثار فلسفی زیاد و متهم به الحاد و استاد محمّد بن زکریّای رازی در فلسفه و جهان‌گرد مشهوری در هندوستان و ایران بود. در برگشت او از سیاحت، حکم‌ران بلخ وزارت را به او واگذار شد، امّا وی نپذیرفت و به شغل کتابت و تألیف پرداخت تا در سال ۳۲۲ هجری قمری/ ۹۳۴ میلادی در بلخ درگذشت. (به نقل از منبع: ۱۳۴، ص ۱۶۳)



ابوزید بلخی را جاحظ خراسان و بل‌که برتر از او دانسته اند و به روایت ابوحیان توحیدی، که ابوزید را سیّد مشرقیان در انواع حکمت شمرده است، او معتقد به هماهنگی بین فلسفه و شریعت بوده است و به دستور امیر خراسان شریعت را شفیع فلسفه معرفی کرد و بدین ترتیب در نشر فلسفه کوشید.

تألیفات او در فلسفه بیش‌تر به بحث کلامی اختصاص داشت و اهمیّت او بیش‌تر در این است که حکمت و شریعت را جمع و آن دو را به یک‌دیگر نزدیک کرده بود.

او را به الحاد متهم کردند و ابوالقاسم بلخی دربارهٔ او گفته بود که ابوزید مظلوم است و من او را از دیگران به‌تر می‌شناسم و اتّهامات او به جهت دانش او به منطق است، در حالی که ما هر دو منطق خواندیم و بحمدالله ملحد نشدیم. از جملهٔ کتاب‌های او اثری به نام «اجوبهٔ ابی‌القاسم الکعبی» است که ظاهراً در پاسخ پرسش‌های ابوالقاسم بلخی از او بوده‌است. ابونصر بلخی نیز برضد اتّهام او به الحاد گواهی داده است و ابوزید را موحد دانسته و گفته است «او در منطق دستی پیدا کرد و من و او با هم منطق خواندیم و خدارا شکر که ما منطق آموختیم، امّا ملحد نشدیم». (۲۵۷)

ابو زید بلخی در میان جغرافیانویسان مسلمان نخستین کسی است که اشکال کشورها را رسم کرد و کتاب کهن‌تر تحقیقات جغرافی را با ردّ سوم آن به نام «صورالاقالیم» نوشت که تا کنون نسخه‌های خطّی آن موجود اند.

به اساس گفتۀ یاقوت حموی ابو زید هم‌روزگار شهید بلخی بوده و با او ارتباط داشته است و ثعالبی ابوزید بلخی را در بلاغت می‌ستاید. (به نقل از منبع: ۱۰۷، صص ۳۹۰ ـ ۳۹۱)

روش ابوزید بلخی در تفسیر، آن بود که از تأویلات بعید خودداری و فقط به ظواهر آیات اکتفا می‌کرد و این روش را در کتاب «نظم‌القرآن» به کاربرد. ارزش کار ابوزید بیش‌تر در آن است که او حکمت و شریعت را وفق داده بود. (۱۰۷، صص ۲۷۸ ـ ۲۷۹) از آثار او یکی هم کتاب «مناقب بلخ» است. (۱۷۳، ص ۸) دربارۀ این کتاب در متن فضایل بلخ، تألیف ابو بکر عبدالله بن عمر بن محمّد بن داؤود واعظ بلخی آمده است:

«هر که خواهد که شمایل و فضایل و مآثر این شهر را مستوفی مطالعه کند، کتاب «مناقب بلخ» را در نظر آرد، که ملک‌الاسلام ابوزید بلخی جمع کرده است و ترتیب داده و یکی از امنای فضلا و کبرای علما گفته است که هیچ تألیفی و تصنیفی در صحت تقسیم و حسن اتّساق و معانی دقیق و عبارات رشیق، مثل این تصنیف نیفتاده است». (۲۲۰، صص ۵۴ ـ ۵۵) به گفتۀ استاد حبیبی اگر چه کتاب تاریخ بلخ او را ابن ندیم ذکر نمی‌کند، ولی یاقوت آن را به نام «فضایل بلخ» آورده است، در حالی که در کتاب فضایل بلخ واعظ بلخی نام آن «مناقب بلخ» است. باید گفت این کتاب به هر نامی که بوده در همان عصر پیش از چنگیز مفقود شده و یاقوت هم آن را ندیده است. مؤلّفانِ کشف‌الظّنون و تکمله و لواحق آن نیز ذکری از این کتاب به هیچ نامی نیاورده اند و سراغی هم از آن در فهرست‌های کتاب‌خانه‌ها نداریم و هنگامی که واعظ بلخی از برخی از کتاب‌های تاریخ بلخ نام می‌بَرَد نیز این کتاب و ابوزید مؤلّف آن را ذکر نکرده است. (۲۲۰، ص ۲۷)

تألیفات ابوزید بلخی را بیش‌تر از شصت گفته اند. ابن ندیم مجموعۀ آثار او را در شرایع، فلسفه، ادبیّات، نجوم، ریاضی، علوم قرآنی، کلام، سیاست و غیره چنین برشمرده است: (۸، صص ۲۲۸ ـ ۲۲۹)

شرایع‌الادیان، اقسام‌العلوم، اختیارات‌السّیر، کمال‌الدّین(هو الا بانه عن اعمال‌الدّین)، السّیاست‌الکبیر، السّیاست‌الصّغیر، فضل صناعت‌الکتابه، مصالح‌الابدان و الانفس، اسماء الله عزّوجل و صفات، صناعت‌الشّعر، فضیلت علم‌الاخبار، السّماء و الکنی و الالقاب، اسامی‌الاشیاء، النّحو و التّصریف، الصّورت و المصوّر، رسالت فی حدودالفلسفه، مایصح من احکام‌النّجوم، الرّد علی عهده‌الاصنام، فضیلت علوم‌الرّیاضیّات، فی اقتناء علوم‌الفلسفه، القرابین و الذبائح، عصمت‌الانبیا علیهم‌السّلام، نظم‌القرآن، قوارع‌القرآن، العتاک و النّساک، جمع فیه ما غلق عنه فی غریب‌القرآن، فی آن سورت‌الحمد ینوب عن جمیع‌القرآن، اجوبت اهل فارس، تفسیر صور، السّما و العالم لا بی جعفرالخازن، اجوبت ابی علی بن ابی بکر بن المظفر معروف بابن محتاج، اجوبت ابی اسحاق المؤدّب، المصادر، اجوبت مسائل

ابی‌الفضل‌السّکری، منیت‌الکتاب، الشّطرنج (والنّرد)، فضیلت مکّه علی سایرالبقاع، جواب رسالت ابی علی بن المنیرالزیادی، البحث عن‌التّأویلات، رسالت فی مدح‌الورّاقه، الرّسالت السّالفه الی‌العاتب علیه، وصیّه.

هم‌چنین افزون بر این آثار، در دایرت‌المعارف آریانا، کتاب‌های زیرین او نام برده شده اند: (۱۵۸، ص ۹۷۵)

صورالاقالیم الاسلامیّه، ادب السّلطان و الرّعیه، فضایل بلخ، اخلاق‌الامم، المختصر فی فقه، کتاب ایمان، تفسیر الفاتحه و الحروف المقطّعه فی اوائل السّور.

یکی از کتاب‌های ابوزید را شمس‌الدّین سهروردی در کتاب نزهت‌الارواح به نام «الابانت عن علل الدّیانه» نام برده است و کشف‌الظّنون، از کتاب دیگر او به نام «البداء و التّاریخ» یاد آور شده می‌نویسد که اثر مذکور از مؤلّفات بزرگ و در مبداء خلق، حالات متعلّق به نظام اجتماعی و تاریخ عمومی و تاریخ انبیا و ملوک و خلفا و غیرهم حایز معلومات کافی و مستندی است. (به نقل از منابع: ۲۵۷؛ ۲۵۸) این کتاب در یک جلد و ۱۳ فصل تدوین شده است. برخی از آثار ابو زید به گونۀ دست‌نویس در کتاب‌خانه‌های جهان نگه‌داری می‌شوند و برخی هم به چاپ رسیده اند.

البته این نکته قابل توجّه است که از میان انبوه کتاب‌هایی که به وی نسبت داده شده، تنها دو کتاب از آن‌ها به دست ما رسیده است: یکی کتاب السّماء و العالم معروف به صورالاقالیم و دیگری کتاب مصالح الابدان و الانفس.

تخصّص ابوزید در فلسفه و علم کلام بود. وی کتاب‌های معتبری در این دو موضوع و هم‌چنین در علوم دیگر مانند ستاره‌شناسی و جغرافیا داشت. از آثار متعددی که در الفهرست به نام او ثبت شده دو کتاب فضیلۀ علوم‌الرّیاضیّات، و کتاب اختیارت‌السّیر معروف‌تر اند.، صورالاقالیم او بیش‌تر شامل نقشه‌های جغرافیایی بود. ابوزید بلخی افزون بر جای‌گاه بلندی که در دانش‌های گوناگون داشت، به شاعری نیز می‌پرداخت. نمونه‌یی از سروده‌های او را یاقوت حموم در معجّم‌الادباء نقل کرده است. (۲۵۷؛ ۲۵۸)

ابومعشر بلخی

ابومعشر جعفر بن محمّد بلخی، دانش‌مند تاجیک و مشهورترین ستاره‌شناس جهان اسلام، در ۱۶ صفر ۱۷۱ هجری قمری/ ۱۰ اوت ۷۸۷ میلادی در بلخ زاده شد. در جوانی به بغداد کوچید و در آن‌جا در دست‌گاه عبّاسیان مقامی بلند داشت و از دوران خلافت المعتزبالله تا معتمد رئیس ستاره‌شناسان بغداد بود. ابومعشر چندی نزد الموفّق‌بالله عبّاسی، برادر المعتمد علی‌الله، منجّم بود و چندی هم در دورۀ خلافت المستعین‌بالله نیز بدین کار اشتغال داشت. او با محمّد بن سنان نسایی و سند بن علی مأمون معاصر بود. (۷، صص ۴۹۶ ـ ۴۹۷؛ ۱۵۹، ص ۵۲)

وی در ابتدا از اصحاب حدیث بود و در غرب دروازهٔ خراسان واقع در شمال‌شرقی بغداد اقامت داشت. ابومعشر با یعقوب بن اسحاق کندی، فیلسوف معروف، مخاصمت می‌ورزید و مردم را بر او می‌شورانید، در ۴۷ ساله‌گی به علم نجوم و سایر علوم چون جغرافیا، تاریخ و زیج پرداخت. (۷، صص ۴۹۶ _ ۴۹۷)



گفته می‌شود: وی در یکی از مسافرت‌ها عازم حج بود که در نزدیکی بغداد، در روستایی به نام «قُفص» کتاب‌خانهٔ عظیمی به نام «خزانت‌الحکمه» نظرش را جلب کرد، از این رو از سفر به حج منصرف شد و مدّت زیادی در این کتاب‌خانه اقامت گزید تا این‌که در علم نجوم استاد شد. این کتاب‌خانه مربوط به علی بن یحیی منجّم بود که شخصاً هزینهٔ جاری و مخارج مهمانان را تأمین می‌کرد. به نظر می‌رسد همین شخص، یعنی علی بن یحیی منجّم از جملهٔ استادان ابومعشر بوده است. (۲۶۰؛ ۲۶۱)

در آثار غربی بیش از هر اخترشناس دیگری از او نام برده شده‌است. نام او در منابع قدیم و جدید غربی به گونهٔ اپومسر یا البومسر آمده‌است. قاضی صاعد اندلسی (درگذشته در ۴۶۲ هجری قمری/ ۱۰۷۰ میلادی) او را داناترین مردم به احوال ایرانیان و اخبار دیگر اقوام می‌داند و از او چنان نام می‌بَرَد که گویی سخن وی در هر باب و از آن میان دربارهٔ دانش‌های اقوام و دانش‌مندان آنان، روی‌دادهای مهمّ جهان، تاریخ ملّت‌ها، بنای اهرام مصر و پیش‌گویی توفان عصر نوح، و حتّا دربارهٔ ارزش کار مترجمان کتاب‌های یونانی حجّتی قاطع است. (به نقل از منبع: ۲۶۲) بربنیاد گفتهٔ صاعد اندلسی (به نقل از منبع: ۶۲، ص ۸۳۸) ابومعشر زیج خود را بر روش دانش‌مندان قدیم ایران و سایر نواحی بنا نهاده است و اهل حساب از مردم پارس، هند و چین و اکثر امم که به احکام نجوم آشنایی داشتند آن را صحیح‌ترین ادوار دانسته اند.

او در یکی از کتاب‌هایش به نام «المدخل الی علم احکام‌النّجوم» که از قرون وسطی در شرق و غرب مشهور بود، مدّ و جزر را اثر کشش آفتاب و ماه دانسته است. (به نقل از منبع: ۶۲، ص ۸۳۷)

گفته می‌شود: طالع‌بینی او بسیار دقیق و مطابق واقع بود. در یکی از پیش بینی‌های او، مستعین عبّاسی (حکومت: ۲۴۸ تا ۲۵۲ هجری قمری/ ۸۶۲ تا ۸۶۶ میلادی) وی را تازیانه زد؛ زیرا طبق گزارش ابوالقاسم سلیمان بن مخلّد، که از دوستان صمیمی ابومعشر بود، پیش‌بینی ابومعشر در این حادثه آن بود که مستعین از خلافت برکنار می‌شود و معتز (حکومت: ۲۵۲ تا ۲۵۵ هجری قمری/ ۸۶۶ تا ۸۶۹ میلادی) به خلافت می‌رسد. ابومعشر پس از این تازیانه، همیشه می‌گفت: چون راست گفتم، توبیخ شدم. وی پس از خلافت مستعین، در زمان خلافت معتز عبّاسی، صلّهٔ فراوانی از او به دست آورد

و به جای‌گاه رئیس‌المنجّمین در دارالخلافه گماشته شد. وی در زمان معتمد (حکومت: ۲۵۶ تا ۲۷۹ هجری قمری/ ۸۷۰ تا ۸۹۲ میلادی) نیز منجّم فرمان‌ده سپاهش، موفّق عبّاسی، بود

گفته می‌شود: دختری انگشترش را گم کرده بود و گذرش به ابومعشر افتاد و از او دربارهٔ انگشترش پرسید. ابومعشر گفت: انگشتر را خدا گرفته است. دخترک از این پاسخ تعجّب کرد، امّا پس از مدتی انگشترش را در صفحات قرآن پیدا کرد.

سیّد بن طاووس (به نقل از منابع: ۲۶۰؛ ۲۶۱) اصابات او را در فرج‌المهموم ذکر کرده و قفطی در اخبارالحکما، وی را داناترین فرد مسلمان نسبت به احکام نجوم، تاریخ فارس و اخبار سایر امّت‌ها معرفی کرده است.

از شاگردان و پیروان ابومعشر می‌توان ابن مازیار (ابن بازیار)، محمّد بقن عبدالله بن سمعان، عبدالله بن مسرور نصرانی و ابوسعید شاذان بن بحر را نام برد که این یک سخنان ابومعشر را زیر عنوان رازهای دانش النّجوم یا مذاکرات شاذان بن بحر گرد آورده‌است. (۲۶۲)

ابومعشر مدّت‌ها در مرکز خلافت، یعنی بغداد، می‌زیست و در حالی که بیش از صد سال عمر داشت در ۲۵ رمضان ۲۷۲ هجری قمری/ ۹ مارس ۸۸۶ میلادی و به روایتی در سال ۲۷۹ هجری قمری/ ۸۹۲ میلادی در شهر واسط وفات یافت.[1]

تألیفات وی را در نجوم و علوم و فنون دیگر تخمیناً به ۴۰ عدد شمرده اند و از آن جمله اند: (۷، ص ۴۹۷؛ ۲۶۲)

ـ المدخل‌الکبیر فی علم احکام‌النّجوم (در هشت فصل)؛ این کتاب مهم‌ترین اثر به‌جامانده از ابومعشر است و در نزدیک سال ۲۳۵ هجری قمری/ ۸۴۹ میلادی نوشته شده‌است. وی در فصل دوم قول نخست کوشیده است اعتبار احکام اخترشناسی را به اثبات رساند. تنها بخشی از این اثر منتشر و گزیده‌هایی از آن نیز در نزدیک سال ۳۷۹ هجری قمری/ ۹۸۹ میلادی به یونانی برگردان شده‌است. در میان ترجمه‌های انبوهی که به زبان لاتینی از این کتاب صورت گرفته، ترجمهٔ یوحنا اشبیلی مشهورتر است. چاپ تصویری این کتاب در سال ۱۴۰۵ هجری قمری/ ۱۹۸۵ میلادی در فرانکفورت منتشر شده‌است. این اثر به زبان‌های لاتینی، انگلیسی و آلمانی برگردان شده‌است.

ـ الموالیدالصّغیر؛ که چندبار در قاهره به چاپ رسیده‌است. این اثر دربرگیرندهٔ ۲ نوشتار و ۱۳ فصل است. چهار فصل نخست آن از سحر و احکام اخترشناسی در دوره‌های گوناگون، پنج فصل پس از آن مطالب شگفتی دربارهٔ سِحر و پیش‌گویی وچهار فصل آن دربارهٔ موالید است.

ـ الکدخدا و کتاب الهیلاج؛ برخی این کتاب را با دو عنوان جداگانه ذکر کرده‌اند، ولی قفطی آن را زیر یک عنوان آورده‌است. واژه‌گان پارسی دری در این کتاب نشان‌دهندهٔ آن است که مطالب مربوط به

[1] ـ وفات او به گفتهٔ ابن ندیم در ۲۷۹ هجری قمری/ ۸۹۲ میلادی و به گفتهٔ حبیبی و غبار در ۲۷۲ هجری قمری/ ۸۸۶ میلادی رخ داده است.

آن بازمانده از دورهٔ ساسانی است. یک نسخه خطّی از این اثر در کتاب‌خانهٔ نور عثمانیه نگه‌داری می‌شود.

ـ القِرانات؛ که دربرگیرندهٔ ۸ مقاله‌است. یوحنا اشبیلی آن را به لاتینی برگردان کرده‌است. این برگردان در سال ۸۹۴ هجری قمری/ ۱۴۸۹ میلادی به وسیلهٔ ارهارد راتدلت در آوگسبورگ و در ۹۲۱ هجری قمری/ ۱۵۱۵ میلادی به کوشش یاکوبوس پنتیوس لئوکنسیس در ونیز چاپ شده‌است. از ترجمهٔ پارسی دری این کتاب چند نسخهٔ خطّی در دارالکتب قاهره، کتاب‌خانهٔ ملک و کتاب‌خانهٔ ملّی رشت موجود اند.

ـ کتاب الالوف فی بیوت‌العبادات (هشت مقاله) ؛ این کتاب یکی از مهم‌ترین آثار ابومعشر است که اصل آن از میان رفته، ولی احمد بن محمّد بن عبدالجلیل سجزی بخش‌هایی از آن را با نام منتخبات کتاب الالوف در فراگیر شاهی و بخشی دیگر را با نام فصل من کتاب الالوف فی اجتماع الکواکب‌السّبعه و مبادی‌التّواریخ به گونه مستقل آورده‌است. بخشی از این کتاب که در آن مطالبی دربارهٔ «نسیء» آمده، در منتهی‌الادراک فی تقاسیم‌الافلاک، اثر عبدالجبّار بن محمّد خرقی، نقل شده‌است. این کتاب به زبان انگلیسی برگردان شده است.

ـ احکام تحویل سنّی‌الموالید (هشت مقاله)؛ نسخه‌هایی از آن در پاریس و کتاب‌خانهٔ اسکوریال موجود اند. سجزی گزیده‌یی از آن را در ۲۳ باب به نام برگزیدهٔ کتاب الموالید به زبان عربی فراهم آورده که نسخه‌هایی از آن در کتاب‌خانه ملّی تهران و کتاب‌خانهٔ آستان قدس موجود اند؛ وی سپس کتاب گذشته را با اضافاتی مشتمل بر جدول‌های سال‌نامه و دیگر به زبان پارسی دری، با نام برهان‌الکفایه برگردان کرده که در کتاب‌خانهٔ آستان قدس نگه‌داری می‌شود. این اثر ابومعشر را یوحنا اشبیلی به لاتینی برگردان کرده که در ۸۹۴ هجری قمری/ ۱۴۸۹میلادی در آوگسبورگ و در ۹۲۱ هجری قمری/ ۱۵۱۵میلادی و در ونیز به چاپ رسیده‌است.

ـ اصل‌الاصول، دربارهٔ موالید؛ نسخه‌هایی از آن در کتاب‌خانه ملّی، آستان قدس و اسکوربال موجود اند.

ـ الامطار و الرّیاح و تغییرالاهویه؛ که ابومعشر آن را بنا بر روش حکمای هند تألیف کرده‌است و متن اصلی اکنون در دست نیست، بل‌که تنها ترجمهٔ لاتینی آن که در ۹۱۳ هجری قمری/ ۱۵۰۷ میلادی در ونیز به چاپ رسیده، موجود است.

ـ بغیه الطّالب فی معرفت الضّمیر المطلوب و الطّالب و المغلوب و الغالب؛ این کتاب دربارهٔ دانش رمل است که بارها در مصر به چاپ رسیده‌است.

ـ النکت، یا تحاویل سنی‌العالم؛ کتابی است در ۷ مقاله که در سدهٔ ۵ هجری قمری/ ۱۱ میلادی به وسیلهٔ ابراهیم اخترشناس از عربی به فارسی دری برگردان شده و در آن از کواکب، اقترانات، طوالع، اسهام و جز آن‌ها بحث شده و نسخهٔ خطّی آن در کتاب‌خانهٔ ملّی موجود است. این کتاب به وسیلهٔ

یوحنا اشبیلی با نام فلورس۱ به لاتینی برگردان شده و به دست ارهارد راتدلت در ۸۹۴ و ۹۰۰ هجری قمری/ ۱۴۸۹و ۱۴۹۵ میلادی در آوگسبورگ و به همین‌گونه در ۸۹۳ و ۹۱۲ هجری قمری/ ۱۴۸۸ و ۱۵۰۶م در ونیز انتشار یافته‌است.

ـ الابراج و الطّوالع و فواید شتی فی دانش الحساب؛ در سال ۱۳۶۶ هجری خورشیدی/ 1987 میلادی در بیروت به چاپ رسیده‌است.

ـ رازهای دانش النّجوم یا مذاکرات شاذان بن بحر؛ نسخه‌های خطّی آن در کتاب‌خانه‌های کمبریج و اسماعیل صایب ، نگه‌داری می‌شوند.

و کتاب‌های المدخل‌الصّغیر، زیج‌الهزارات (در هفتاد و اندی باب)، المو‌الیدالکبیر(که به پایان نرسانیده)، هیأت‌الفلک و اختلاف طلوعه (در پنج فصل)، الاختیارات، الاختیارات علی منازل‌القمر، الطّبایع‌الکبیر (در پنج جزء)، السّهمین و اعمارالملوک و الدّول، زائرجات و الانتهاآت و الممرات، اقتران‌النّحسین فی بروج‌السّرطان، الصُّور و الحکم علیها، الصّور و الدّرج و الحکم علیها، المزاجات، الانواء، المسایل، اثبات علم‌النّجوم، الجمهره، تفسیر المنامات من النّجوم، القواطع علی الهیلاجات، المو‌الیدالصّغیر (دو مقاله در سیزده فصل)، زیج‌القرانات و الاحتراقات، الاوقات علی اثنا عشریّه الکواکب، السّهام (یعنی سهام خوردنی‌ها و پوشیدنی‌ها و بوییدنی‌ها و ارزانی و گرانی و حکم در بارهٔ آن‌ها)، طبایع‌البلدان و توالدالرّیاح، الاقالیم، المقالات، الکامل و الشّامل.

برخی از این کتاب‌ها به چاپ رسیده اند و برخی هم به شکل نسخه‌های خطّی موجود اند. از آثار او به تعداد ۱۲ جلد در کتاب‌خانه‌های اروپا وجود دارند. (۱۵۹، ص ۵۵) بعضی از آثار او به زبان فارسی دری نوشته یا ترجمه شده اند؛ مانند: برهان‌الکفایه، مختصرنامه، احکام مو‌الید و المدخل الی علم احکام‌النّجوم که به «شصت باب» معروف و در سدهٔ دهم هجری قمری/ پانزدهم و شانزدهم میلادی برگردان شده است. (۲۶۰؛ ۲۶۱)

از کتب موجود او یکی ترجمهٔ فارسی کتابی‌ست از وی به نام «رساله در اتصال کواکب و قرانات» که اصل عربی این کتاب هم به نام «قرانات الکواکب» موجود است. (۱۰۶، ص ۱۱۷)

آثار ابومعشر بلخی از نگاه دربرداشتن برخی از متن‌های کهنی که اصل آن‌ها از میان رفته اند نیز ارزش‌مند اند.

شهید بلخی

ابو الحسن شهید بن حسین جهودانکی بلخی معروف به شهید بلخی، شاعر، متکلّم، حکیم و خوش‌نویس بزرگ تاجیک سده‌های سوم و چهارم هجری قمری/ نهم و دهم میلادی، که نام او را سهیل و علی نیز نگاشته اند و یاقوت حموی (به نقل از منبع: ۷۱، ص ۷۷) در معجّم‌البلدان از او به نام ابوالحسن شهید البلخی یاد کرده است، در اوایل سدهٔ سوم هجری قمری در ده‌کدهٔ جهودانک بلخ زاده

شد. سپس از بلخ به چغانیان نزد ابوعلی محتاج رفت. امیر سعید نصر بن احمد سامانی و وزیرش ابوعبدالله محمّد بن احمد جیهانی از ممدوحان شهید می‌باشند. قطعاتی از این هر دو مدیحه در لباب‌الالباب ثبت اند. به قول ابن ندیم، (به نقل از منبع: ۷۱، صص ۷۷) شهید با ابوبکر محمّد بن زکریّای رازی مناظراتی پیرامون مسایل فلسفی از قبیل لذّت و علم الهی و سکون و حرکت و معاد داشته و هر یک بر دیگری نقضی و ردّی نوشته است. به گفتهٔ یاقوت حموی (به نقل از منبع: ۷۱، ص ۷۷) وی معاصر ابوزید بلخی بوده و با او ارتباط داشته است. ابوسهل احمد بن عبیدالله بن احمد کتابی در اخبار ابوزید بلخی و شهید بلخی نوشته است.



رودکی سمرقندی، شاعر هم‌روزگارش، که احترام عمیقی به وی داشت دست‌رسی شهید را بر حکمت چنین ستوده است: (۸۹، ص ۹۴)

کاروان شهید رفت از پیش　　وانِ ما رفته گیر و می‌اندیش
از شمار دو چشم یک تن کم　　وز شمار خرد هزاران بیش

و در جایی دیگر گفته است: (۸۹، ص ۱۵۲)

شاعر شهید و شهره فرالاوی　　وین دیگر[ان] به جمله همه راوی

و دقیقی بلخی در ستایش شعر او می‌گوید: (۸۱، ص ۱۰۴)

استاد شهید زنده بایستی وان شاعر تیره‌چشم روشن‌بین
تا شاه مرا مدیح گفتندی زالفاظ خوش و معانی رنگین

و در دوره‌های بعد، فرّخی سیستانی به هنر خوش‌نویسی او چنین اشاره کرده است: (۱۴۰، ص۱۸۵)

خط نویسد که بنشناسند از خطّ شهید　　شعر گوید که بنشناسند از شعر جریر

و از دلاویزی و نغزی غزل او می‌گوید: (۱۴۰، ص ۵)

از دلارامی و نغزی چون غزل‌های شهید　　وز دلاویزی و خوبی چون ترانه‌ی بوطلب

منوچهری او را در کنار رودکی می‌ستاید و می‌گوید: (۱۸۰، ص ۸۱)

از حکیمان خراسان کو شهید و رودکی　　بو شکور بلخی و بوالفتح بستی هکذا

خاقانی نیز می‌گوید: (۶۹، ص ۴۲۵)

گرچه بُده‌ست پیش از این در عرب و عجم روان　　شعر شهید و رودکی، نظم لبید و بُحتری

به نظر ثعالبی او یکی از چهار تن بزرگی‌ست که از بلخ بیرون شده و در همه جا مشهور بوده اند و آن چهار تن عبارت اند از: ابوالقاسم کعبی متکلّم بزرگ معتزلی در کلام، ابوزید بلخی در بلاغت، شهید

بن حسین در شعر فارسی و محمّد بن موسی در شعر تازی. (به نقل از منبع: ۱۰۸، ص ۳۹۱) البته عوفی شهید را در سرایش شعر تازی نیز مسلّط دانسته و قطعه‌یی از او را بدان زبان از کتاب حماسه‌الظّرفا تألیف ابومحمّد عبدالکافی زوزنی نقل کرده است (۱۳۱، صص ۴ ـ ۵) و عنصری بلخی (به نقل از منبع: ۷۱، ص ۷۷) غزل‌سرایی او را به ستایش گرفته است.

شهید در سال ۳۲۵ هجری قمری/ ۹۳۶ میلادی در بلخ درگذشت.

شهید بیش‌تر اوقات عمر خود را به مطالعهٔ کتب و تحصیل دانش سپری می‌کرد. عوفی در جوامع‌الحکایات (به نقل از منبع: ۷۱، ص ۷۸) آورده است که شهید شاعر روزی نشسته بود و کتابی می‌خواند، جاهلی نزدیک او آمد و سلام کرد و گفت: خواجه تنها نشسته؟ گفت: اکنون تنها شدم که تو آمدی.

از سروده های شهید به جز مقدار اندکی به جا نمانده است که شمار شان از صد بیت و به قولی از ۱۰۲ بیت بیش‌تر نیست (۲، ص ۲۸) و از آن جمله پانزده بیت در لباب‌الالباب و نزدیک به چهل بیت در لغت فرس اسدی نقل شده اند. (۱۵۸، ص ۹۴۴) و نیز یادکرد و سروده‌هایی از وی در ترجمان‌البلاغهٔ رادویانی، الفهرست ابن ندیم، رسایل رازی، یتیمه‌الدّهر ثعالبی و معجم‌الادبای یاقوت حموی و غیره آمده اند. از همین مقدار اندک، مهارت شهید در سرایش غزل، مدح و هجا و حکمت آشکارا می‌شود. (۲۹۸)

و این نمونه‌هایی از شعر شهید بلخی:

مرا به جان تو سوگنـــد و صعب سوگندی — که هرگز از تو نگردم، نه بشـنوم پنـــدی
دهنـــد پنـدم و مـن هیـچ پنـد نپذیـرم — که پند سود ندارد به جای سوگنــــدی
شنیـده ام که بهشت آن کسی توانـد یافت — که آرزو بـرسـانــــد به آرزومنــــدی
هــزار کبــک نـدارد دل یکـــی شاهین — هزار بنــده نـدارد دل خــداونـــــدی
ترا اگر مَلِــک چینیـــان بدیـــدی روی — نمـــاز بـــردی و دینـار بـرپـراگنـدی
وگر تـرا مَلِک هنــــدوان بدیـــدی روی — سجود کردی و بت‌خانه هاش برکنـــدی
به منجنیق عــذاب انـــدرم چـو ابراهیم — به آتش حسـراتم فـگنــد خواهنـــدی
ترا ســلامت بـاد ای گل بهـــار و بهشـت — که ســوی قبـلهٔ رویـت نمـاز خواننـدی

(به نقل از منبع: ۱۵۸، ص ۹۴۵)

اگر غم را چو آتش دود بـــودی — جهان تاریک بودی جاودانه
در این گیتی سراسر گر بگردی — خـردمنـــدی نیابی شادمانه

(به نقل از منبع: ۱۳۱، ص ۴)

دانش و خواسته‌سـت نرگس و گل — که به یک جای نشگفنـد به هـــم
هر که را دانش است خواسته نیست — وان‌که را خواسته‌ست دانـــش کم

(به نقل از منبع: ۱۳۱، ص ۴)

دانـشا چون دریـغم آیی از آنک　　بی بهایی، ولیکن از تو بـهاسـت
بی تو از خواسته مبادم گنــــج　　هم‌چنـین زاروار بـا تـو رواســت
با ادب را ادب سپاه بس اسـت　　بی ادب با هــزار کس تنهاسـت

(به نقل از منبع: ۱۳۱، ص ۴)

کی تازیانه خوردی بر جان از آن دو چشــم　　کـز درد او بمانــدیماننـــد زردسیـب
کی دل به جای دارد در پیـش چشـــم او　　کـو چشـــم را به غمزه بگرداند از وریب
یا رب بیافـریــــدی رویـــــی بدیــن مثال　　خود رحم کن برامّت وز راه شان مکیب

(به نقل از منبع: ۱۷۵، ص ۲۷)

بر فلک بر دو شــخص پیشه‌ورند　　این یکی درزی آن دگر جولاه
این ندوزد مگــر کـــلاه ملــوک　　وان نبافد مگر پلاس سیـــــاه

(به نقل از منبع: ۲۰۱، ص ۴۳)

چون چلیپای روم زان شـــد بـاغ　　کاب‌ریزی‌ست باغ را زحلی
ابر چون چشـم هنـد بن عته‌ست　　برق مانند ذوالفـــقار علی

(به نقل از منبع: ۲۰۱، ص ۴۳)

عیب باشد به کار نیک درنگ　　کز شتاب آید ای رفیق ملام
عاقبت را هم از نخستین بین　　تا به غفلت گلو نگیـرد کام

(به نقل از منبع: ۲۰۱، ص ۴۳)

رابعهٔ بلخی

رابعه دختر کعب قزداری بلخی از شاعران مشهور تاجیک سدهٔ چهارم هجری قمری/ دهم میلادی و معاصر آل سامان و رودکی و نخستین زن گویندهٔ فارسی دری، در بلخ زاده شد. (۱۶۱، صص ۲۰ ـ ۲۱) پدرش در بلخ و قزدار و بست در حوالی قندهار و سیستان فرمان‌روایی می‌کرد و پسری نیز به نام حارث داشت. عوفی رابعه را جزو شاعران آل سبکتگین می‌داند و توانایی او را در «نظم تازی» و «شعر پارسی» می‌ستاید. (۱۳۱، ص ۶۱) مولانا عبدالرّحمان جامی در نفحات‌الانس او را از زنان پارسا، زاهد و صوفی شمرده و از قول ابوسعید ابوالخیر گفته است که رابعه بر غلامی عاشق بود، امّا عشقش از گونهٔ عشق‌های مجازی نه. (۵۲، ص ۶۲۹) صاحب



مجمع‌الفصحاء (به نقل از منبع: ۷۱، ص ۸۱) نیز با تأکید بر توانایی سرایش او به زبان‌های فارسی دری و تازی، از میل وی به یکی از غلامانش به نام بکتاش که انجامش به عشق حقیقی کشیده است و کشته‌شدن وی توسّط برادرش در اثر بدگمانی، یادآور می‌شود.

سرگذشت رابعۀ بلخی را شیخ فریدالدّین عطّار نیشاپوری در مثنوی «الهی‌نامه» در بیش از چهارصد بیت و به استناد وی رضاقلی‌خان هدایت در مثنویی به نام «گلستان ارم» زیر عنوان «بکتاش‌نامه» در دو هزار و شش‌صد و اندی بیت به نظم در آورده اند. (به نقل از منبع: ۷۱، ص ۸۱)

رابعه به استناد گفتار عطّار، در سرودن شعر و هنر نقّاشی به‌غایت توان‌مند و در شمشیرزنی و سوارکاری بسیار ماهر بوده است. بر مبنای روایت عطار، پس از مرگ کعب، پسرش حارث زمام امور بلخ را به دست می‌گیرد و رابعه در یکی از بزم‌های شاهانه‌یی که برادرش، حارث، برپا می‌دارد با بکتاش، از غلامان نزدیک حارث، آشنا می‌شود و به او دل می‌بازد. بر بنیاد همین روایت، روزی لشکر دشمن به حوالی بلخ می‌رسد و بکتاش به هم‌راه سپاه بلخ به نبرد می‌رود. رابعه که تاب بی‌خبری از وضعیّت بکتاش را ندارد، با لباس مبدّل و روی پوشیده، پنهانی در پس سپاه بلخ به میدان جنگ می‌شتابد. بکتاش در این نبرد زخمی می‌شود و رابعه که جان بکتاش را در خطر می‌بیند، شمشیر کشیده و به میانه میدان می‌رود و پس از کشتن تعدادی از سپاهیان دشمن پیکر نیمه‌جان بکتاش را بر اسپ کشیده از مهلکه نجات می‌دهد.

به همین‌گونه به روایت عطّار، رابعه روزی در راه با رودکی که عازم بخارا بوده دیدار می‌کند. رودکی شیفتۀ توانایی رابعه در سرودن شعر می‌شود و اورا می‌ستاید و با او به صحبت و مشاعره می‌نشیند. رودکی پس از آن راهی بخارا می‌شود و در بزمی در دربار امیر سامانی شعری که از رابعه به یاد داشت برمی‌خواند که بسیار مورد پسند امیر می‌افتد و چون در این باره از او می‌پرسند، رودکی از آشنایی‌اش با رابعه و عشق او به بکتاش برای شاه خبر می‌دهد، غافل از این‌که حارث نیز در آن بزم حاضر است.. حارث با شنیدن این داستان بسیار خشم‌گین می‌شود و هنگامی که به بلخ برمی‌گردد و صندوقی حاوی اشعار رابعه را در اتاق بکتاش می‌یابد فرمان می‌دهد بکتاش را در زندان افگنند و رابعه را به گرمابه برده و رگِ دستان او را بگشایند و درِ گرمابه را با سنگ و گچ ببندند. روز بعد چون درِ گرمابه را می‌گشایند، پیکر بی‌جان رابعه را می‌بینند که با خون خویش شعرهایی را خطاب به بکتاش با انگشت بر دیوارۀ گرمابه نگاشته است. بکتاش پس از آن، به نحوی از زندان می‌گریزد و شبانه سر از تن حارث جدا می‌کند، سپس بر مزار رابعه رفته و جان خویش را می‌گیرد. (به نقل از منبع: ۷۱، ص ۸۱)

رابعۀ بلخی احتمالًا پس از مرگ رودکی یعنی پیش از سال ۳۲۹ هجری قمری/ ۹۴۱ میلادی در بلخ به شهادت رسیده است. آرام‌گاه این شاعربانو در حاشیۀ شرقی مسجد جامع خواجه ابونصر پارسا در بلخ ام‌روز زیارت‌گاه خاصّ و عام است. در شهر کابل دبیرستانی و در شهر مزارشریف خیابانی و

یادگاهی را به نام او مسمّا کرده اند و نیز در دیوار فرهیخته‌گان بلخ تصویر، زنده‌گی‌نامه و نمونۀ شعرش را بر روی سنگ گرانیت نقش بسته اند.

از این شاعر بلخی مجموعاً ۷ غزل، ۴ دو بیتی و ۲ بیت مفرد باقی مانده که مجموعاً ۵۵ بیت می‌شوند. (۱۷۵، ص ۷۳) او بحرها و وزن‌هایی تازه را وارد شعر پارسی دری کرده است.

و این هم نمونه هایی از سروده های او:

فشاند از سوسن و گل سیم و زر باد — زهی بادی که رحمت باد بر باد
بداد از نقش آزر صد نشان آب — نمود از سِحر مانی صد اثر باد
مثال چشم آدم شد مگر ابر؟ — دلیل لطف عیسا شد مگر باد؟
که دُر بارید هر دم در چمن ابر — که جان افزود خوش خوش در شجر باد
اگر دیوانه ابر آمد چرا پس — کند عرضه صبوحی جام زر باد
گل خوش‌بوی ترسم آورَد رنگ — از این غمّاز صبح پرده‌در باد
برای چشم هر نااهل گویی — عروس باغ را شد جلوه‌گر باد
عجب چون صبح خوش‌تر می‌برد خواب — چرا افگند گل را در سحر باد

(به نقل از منبع: ۱۷۵، ص ۷۴)

عشق او باز اندر آوردم به بند — کوشش بسیار نامد سودمند
عشق دریایی کرانه ناپدید — کی توان کردن شنا ای هوش‌مند
عشق را خواهی که تا پایان بری — بس که بپسندید باید ناپسند
زشت باید دید و انگارید خوب — زهر باید خورد و انگارید قند
توسنی کردم ندانستم همی — کز کشیدن تنگ‌تر گردد کمند

(به نقل از منبع: ۲، ص ۳۳)

دعوت من بر تو آن شد کایزدت عاشق کناد
بر یکی سنگین‌دلی نامهربان چون خویشتن

تا بدانی درد عشق و داغ مهر و غم خوری
تا به هجر اندر بپیچی و بدانی قدر من

(به نقل از منبع: ۱۳۱، ص ۶۲)

مرا به عشق همی محتمل کنی به حیل — چه حجت آری پیش خدای عزّ و جل
به عشقت اندر عاصی همی نیارم شد — به دینم اندر طاغی همی شوم به مثل
نعیم بی‌تو نخواهم، جحیم با تو رواست — که بی‌تو شکّر زهر است و با تو زهر عسل
به روی نیکو تکیه مکن که تا یک چند — به سنبل اندر پنهان کنند نجمِ زُحل
هر آینه نه دروغست آنچه گفت حکیم — فَمَن تَکَبَّرَ یَوماً فَبَعدَ عِزٍّ ذَل

(به نقل از منبع: ۱۳۱، ص ۶۲)

ز بس گل که در باغ ماوا گــــرفت　　چـمن رنگ ارتنگ مانـا گـــرفت
مگر چشم مجنون به ابـر اندر است　　کـه گـل رنگ رخسار لیلا گرفت
همی‌ماند انـــدر عقیقیـــن قــــدح　　سرشکی کـه در لالـه ماوا گرفت
ســــرِ نرگس تازه از زرّ و سیــــم　　نـشان سرِ تاج کســرا گـــرفت
چو رهبان شد اندر لباس کبــــود　　بـنفـشه مگر دیـن ترسا گرفت؟

(به نقل از منبع: ۱۷۵، ص ۷۵)

کاشک تنم بـــاز یافتـــی خبـــر دل　　کاشـک دلم باز یافتی خبر تن
کاشک من از تو برَستمی به سلامت　　وای فـسوسا کجا توانم رَستن

(به نقل از منبع: ۱۷۵، ص ۷۵)

ابوشکور بلخی

ابوشکور بلخی، شاعر و حکیم مشهور تاجیک در سدهٔ چهارم هجری قمری/ دهم میلادی، به گفتهٔ برخی از پژوهش‌گران بر استناد قراینی در سال ۳۰۳ هجری قمری/ ۹۱۵ میلادی و برپایهٔ همهٔ سرچشمه‌ها در شهر بلخ زاده شد و از شاعران اواسط دورهٔ سامانیان و دربار نوح بن نصر سامانی (سال‌های شاهی ۳۴۵ ـ ۳۵۳ هجری قمری/ ۹۵۲ ـ ۹۶۴ میلادی) و مورد توجّهٔ خاصّ نوح سامانی بود. نام ابوشکور بلخی در مأخذی یاد نشده است و امّا کنیهٔ او در تمام سرچشمه‌ها چون لغت فرس اسدی، ترجمان‌البلاغه، لباب‌الالباب، المعجم و تذکره‌های اخیر به همین گونه ثبت شده است. کهن‌ترین مأخذی که از کنیهٔ او یاد می‌کند این بیت منوچهری دامغانی است: (۱۸۰، ص ۸۱)



از حکیمان خراسان کو شهید و رودکی　　بوشکور بلخی و بوالفتح بستی هکـــذا

از احوال او در سال‌های آغازین زنده‌گی‌اش معلوماتی در دست نیست و به باور دکتر صفا (۱۰۸، صص ۴۰۳ ـ ۴۰۴) فقط معلوم است که ظاهراً از بلخ به بخارا رفته و در آن شهر غریب بوده است و این بیت را از چکامه‌یی که خطاب به شاه سامانی سروده است مؤیّد این ادعا می‌داند:

ادب مگیر و فصاحت مگیر و شعر مگیر　　نه من غریبم و شاه جهان غریب‌نواز

صاحب مجمع‌الفصحا (به نقل از منبع: ۱۵۸، ص ۹۹۲) با وجودی که ظهور وی را به سال ۳۳۵ هجری قمری/ ۹۴۷ میلادی می‌داند، امّا به اشتباه او را از رودکی و شهید که پیش از وی مرده بودند، مقدّم می‌داند.

از شعرهای او برمی‌آید که زنده‌گی را در مدیحه‌سرایی می‌گذراند، مانند: (به نقل از منبع: ۷۱، ص ۸۴)

چنان که مرغ هوا پرّ و بال برهنجد　　تو بر خلایق بر پرّ مردمی برهنج

***

راعی عدل مُلک‌پرور او　　گرگ را داد منصب نخراز[۱]

***

چو دینار باید مرا یا درم　　فراز آورم من ز نوک قلم

از آثار او ابیات پراگنده‌یی به جا مانده اند که بعضی از آن‌ها متعلّق به قصایدش و مابقی اشعاری اند که به بحر متقارب سروده شده و ظاهراً از منظومه‌یی بوده که عوفی به نام «آفرین‌نامه» به او منسوب دانسته است. (۱۰۸، صص ۴۰۳ ـ ۴۰۵)

عوفی صاحب لباب‌الالباب بدین باور است که ابوشکور بلخی سرایش «آفرین‌نامه» را به سال ۳۳۵ هجری قمری/ ۹۴۷ میلادی انجام داده است. (۱۳۱، ص ۲۱)

ابوشکور از نخستین کسانی است که در قالب مثنوی شعر سروده است و چهار مثنوی داشته است که متأسّفانه جز از چند بیتی از آن‌ها باقی نمانده و کهن‌ترین مثنویی که در زبان فارسی دری وجود دارد سروده‌های همین شاعر بلخی در بحر متقارب (۱۵۸، ص ۹۹۲) و در حکمت و پند و اندرز به نام «آفرین‌نامه» است که به نام نوح بن نصر سامانی (پادشاهی از ۳۳۱ تا ۳۴۳ هجری قمری/ ۹۴۳ تا ۹۵۳میلادی) به گفتهٔ خود شاعر از ۳۳۳ تا ۳۳۶ هجری قمری/ ۹۴۵ تا ۹۴۷میلادی سروده شده است و آن را از شاه‌کارهای زبان فارسی دری می‌دانند. برپایهٔ سنجش‌هایی که صورت گرفته اند تعداد بیت‌های آفرین‌نامه دست کم دوسوم شاه‌نامهٔ فردوسی بوده است. (۲۵۹)

منظومهٔ آفرین‌نامه تا آن‌جا که از بیت‌های به‌جاماندهٔ آن برمی‌آید، متشکّل از داستان یا داستان‌هایی با ریشهٔ ملّی یا دینی بوده است. موجودیّت بیت‌هایی کاملاً رزمی نشان می‌دهد که این اثر حماسه‌یی پهلوانی بوده است. همانندی وزن و سبک این منظومه با شاه‌نامه و نقل یا اقتباس نمونه‌هایی از آن در شاه‌نامه گواه آن است که فردوسی با روی‌کرد به آفرین‌نامهٔ ابوشکور بلخی و بهره‌جویی از آن به سرایش شاه‌نامه پرداخته است. از این رو ابوشکور بلخی را باید پس از رودکی از پیش‌روان داستان‌سرایی منظوم در زبان فارسی دری دانست که در کار تدوین روایت‌های ملّی و اساطیری و ترویج حماسه‌سرایی بر دقیقی بلخی و فردوسی پیشی داشته است. (۲۶۹)

---

[۱] ـ نخراز یعنی پاس‌بان.

بیت‌های به‌جاماندهٔ «آفرین‌نامه» برای نخستین بار به کوشش هاشم محمّدی در سال ۱۳۹۳ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۴ میلادی در صد صفحه با قطع رقعی و با شماره‌گان یک‌هزار نسخه از سوی انتشارات بهمن‌آرا در ایران به چاپ رسیده است. (۲۵۹)

از میان اشعار ابوشکور که پس از سده‌ها به دست ما رسیده ۴۲۹ بیت گرد آمده که تنها سه‌صد واندی از آفرین‌نامهٔ او می‌باشند. (۱۷۵، ص ۸۲) در این مثنوی ابیاتی وجود دارند که در آینده مفاهیم آن‌ها را فردوسی در اشعار خود پرورانده است. (۲۰۱، ص ۴۳)

افزون بر مثنوی آفرین‌نامه، ابوشکور صاحب مثنوی‌های دیگری نیز در وزن‌های هزج، رمل، خفیف وسریع بوده است؛ زیرا در فرهنگ‌ها ابیات پراگنده‌یی از او را شاهد آورده اند که در وزن‌های بحر هزج مسدّس و بحر خفیف سروده شده اند که باید از دو منظومهٔ جداگانهٔ وی باشند. محتوای این بیت‌ها را نیز بیش‌ترینه وعظ و اندرز تشکیل می‌دهد. شعرهای پراگندهٔ او را در کتاب‌هایی چون لغت فرس اسدی، قابوس‌نامه، ترجمان‌البلاغه، المعجّم فی معاییر اشعارالعجم، مرصادالعباد، لباب‌الالبات عوفی و غیره می‌توان یافت.

در زیر نمونه‌هایی از بیت‌های مثنوی «آفرین‌نامه» از «تاریخ ادبیّات در ایران» نوشتهٔ دکتر ذبیح‌الله صفا نقل می‌شوند: (۱۰۸، صص ۴۰۵ ـ ۴۰۶)

به دشمن برت استواری مباد — که دشمن درختی‌ست تلخ از نهاد
درختی که تلخش بود گوهرا — اگر چرب و شیرین دهی مر ورا
همان میوهٔ تلخت آرد پدید — از او چرب و شیرین نخواهی مزید
ز دشمن گر ایدون که یابی شکر — گمان بر که زهرست هرگز مخور

***

خردمند گوید خرد پادشاست — که بر خاص و بر عام فرمان‌رواست
خرد را تن آدمی لشکر است — همه شهوت و آرزو چاکر است
جهان را به دانش توان یافتن — به دانش توان رشتن و بافتن

***

زدن مرد را چوب بر تار خویش — به از بازگشتن ز گفتار خویش
ز دانا شنیدم که پیمان شکن — زن جاف جاف است بل کم ز زن[۱]

***

سخن گرچه باشد گران‌مایه‌تر — فرومایه گردد ز کم‌پایه‌تر
سخن کز دهان بزرگان رود — چو نیکی بود داستانی شود
نگین بدخشی بر انگشتری — ز کم‌تر به کم‌تر خرد مشتری

---

[۱] ـ جاف جاف یعنی روسپی.

سخن کاندرو سود نه جز زیان — نباید که رانده شود بر زبان
شنیدم که باشد زبان سخن — چو الماس برّان و تیغ کهن
سخن بفگند منبر و دار را — ز سوراخ بیرون کشد مار را
سخن زهر و پازهر و گرم است و سرد — سخن تلخ و شیرین و درمان و درد
سخن کز دهان ناهمایون جهد — چو ماری‌ست کز خانه بیرون جهد
نگه دار خود را از او چون سزد — که نزدیک‌تر را سبک‌تر گزد

***

بدان کوش تا زود دانا شوی — چو دانا شوی زود والا شوی
نه داناتر آن کس که والاتر است — که والاتر است آن که داناتر است
نبینی ز شاهان بر تخت‌گاه — ز دانندگان باز جویند راه
اگر چه بمانند دیر و دراز — به دانا بودشان همیشه نیاز
نگه‌بان گنجی تو از دشمنان — و دانش نگه‌بان تو جاودان
به دانش شود مرد پرهیزگار — چنین گفت آن بخرد هوش‌یار
که دانش ز تنگی پناه آورَد — و بی‌راه گردی به راه آورَد

و این هم بیت‌های دیگری از ابوشکور بلخی که از کتاب «شرح احوال و اشعار شاعران بی‌دیوان» برگزیده شده اند: (به نقل از منبع: ۱۷۵، صص ۸۴ ـ ۸۷)

درستی عمل گر خواهی ای یار — ز الفنجیدن[1] علم است ناچار
ز روز واپسین آن‌کش خبر نیست — جز اورندیدنش[2] کار دگر نیست

***

دیو بگرفته مر ترا به فسوس — تو خوری بر زیان مال افسوس
همه دعوا کنی و خایی ژاژ — در همه کارها حقیری و هاژ[3]

از قصاید و قطعات ابوشکور، برگزیده شده از کتاب «شرح احوال و اشعار شاعران بی‌دیوان»: (به نقل از منبع: ۱۷۵، صص ۸۳ ـ ۸۴)

از دور به دیدار تو اندر نگرستم — مجروح شد آن چهرهٔ پر حسن و ملاحت
وز غمزهٔ تو خسته شد آزرده‌دل من — وین حکم قضایی‌ست جراحت به جراحت

***

ای گشته من از غم فراوان تو پست — شد قامت من ز درد هجران تو شست[1]

---

[1] ـ الفنجیدن یعنی اندوختن.
[2] ـ اورندیدن یعنی فریفتن و حیله‌کردن.
[3] ـ هاژ یعنی متحیّر و درمانده و هاج.

ای شسته من از فریب و دستان تو دست　　خود هیچ کسی به سیرت و سان تو هست؟

***

چون بچّهٔ کبوتر منقار سخت کرد　　هموار کرد موی بیوگند[2]موی زرد
کابوک را نشاید شاخ آرزو کنـــد　　وز شاخ سوی بام شود باز گردگرد

***

جان را سه گفت هر کس و زی من یکی‌ست جان
ور جـــان گسســت بـاز چــه بـر بـرنهـــد روان
جـــان و روان یـــکی‌ست به نزدیـک فیـلسـوف
ورچــــه ز راه نــــام دو آیــــد روان و جــــــان

***

یـکی رهـی‌ست امـیر مـرا گنه‌کـار است　　گنـاه او را با عفــــو میـــر پیکـار است
گنـاه چیـره‌تـر از عـفو میـر زشـــت بـود　　که عـــفو میـر فـزون از گنـاه بسیار است
مـر آدمـی را ز آدم گـناه مـیـــراث است　　عـجب مـدار که فـرزند با پـدر یار است
نه من رسول گـنه‌کـارم و نـه نیز شـفیع　　نه مر مرا به چنین جای جای گفتار است
ولیـکن آن کـه بـه جای امـیر زلّت کـرد　　به جای بندهٔ میـرش هـزار کـردار است

***

تا بدان جا رسید دانش من　　که بدانم همی که نادانم

در استان بلخ منطقه‌یی در غرب شهر مزار شریف به نام «کوی ابوشکور بلخی» و نیز دبستانی در همین شهر و تالاری در دانش‌گاه بلخ به نام ابوشکور بلخی مسمّا می‌باشند.

ابوالمؤیّد بلخی

ابو المؤیّد بلخی، شاعر و نویسندهٔ تاجیک، در سدهٔ چهارم هجری قمری/ دهم میلادی در دوران سامانیان بلخی در بلخ زاده شد و در همان‌جا می‌زیست. او را در لباب الالباب عوفی، مجمع الفصحاء، تاریخ سیستان، قابوس‌نامه، لغت فرس اسدی، مجمل‌التّواریخ و القصص و ترجمهٔ تاریخ طبری به همین کنیه یاد کرده اند. در تاریخ طبرستان از او صرف به نام «مؤیّد» یاد شده است. (به نقل از منبع: ۱۰۶، ص ۴۰۱) به باور دکتر صفا، چون نام ابوالمؤیّد در تاریخ بلعمی که مقارن سال ۳۵۲ هجری قمری/ ۹۶۳ میلادی تألیف شده است آمده است بناءً زمان زنده‌گی او باید در نیمهٔ اوّل سدهٔ چهارم هجری قمری/ دهم میلادی باشد. دربارهٔ زنده‌گی او اطّلاعی کافی در دست نیست. زادگاه او را بلخ گفته اند

---

[1] ـ شست یعنی خمیده.
[2] ـ بیوگند یعنی بیفگند.

(۱۰۶، ص ۴۰۱) و افزون بر اشارات تذکره‌نویسان، این بیت از مقدّمهٔ برخی از نسخه‌های منظومهٔ یوسف و زلیخای امانی خراسانی که در سدهٔ یازدهم میلادی سروده شده است نیز مؤیّد این ادّعا است: (به نقل از منبع: ۱۰۶، ص ۴۰۱)

مر این قصه را پارسی کرده اندبدو در معانی بگستـــرده انــد

یکی بوالمؤیّد کـه از بلــخ بــود به دانش همی خویشتن را ستود

ابوالمؤیّد نخستین کسی است که به نظم «یوسف و زلیخا» دست یازیده است، امّا از این اثر چیزی باقی نمانده است و به باور دکتر صفا اگر بیت زیرین را که در فرهنگ شعوری آمده است از این منظومهٔ او پنداریم، می‌توان گفت که یوسف و زلیخای او به بحر متقارب سروده شده است: (به نقل از منبع: ۱۰۶، ص ۴۰۲)

دلیری که ترسد ز پیکار شیر زن زاج خوانش نه مرد دلیر

ابو المؤیّد بلخی به جز از یوسف و زلیخا سروده‌های دیگری نیز داشته است که نمونه‌هایی از آن‌ها را می‌توان در مجمع‌الفصحا، لباب‌الالباب و لغت فرس به مطالعه گرفت. استاد نفیسی (به نقل از منبع: ۷۱، ص ۸۹) به دلیل این که در میان اشعار پراگندهٔ او چند بیت در قالب مثنوی در بحرهای هزج، رمل، سریع و خفیف موجود اند احتمال می‌دهد که منظومه‌های دیگری نیز به این وزن‌ها داشته است که اطّلاعی از آن‌ها در دست نیست.



از اشعار او تنها ۲۲ بیت پراگنده به دست آمده اند که عمدتاً در فرهنگ‌های لغت مندرج اند. (۱۷۵، ص ۵۷)

شاه‌نامهٔ ابوالمؤیّد بلخی: شاه‌نامهٔ ابوالمؤیّد بلخی که در مقدّمهٔ قابوس‌نامه و مقدّمهٔ ترجمهٔ تاریخ طبری به همین عنوان آمده است (۳۹، ص ۲۲) از کهن‌ترین شاه‌نامه‌های منثور در زبان فارسی دری است که در سدهٔ دهم میلادی تألیف شده است و از این رو یک اثر خیلی نفیس و ارزنده می‌باشد. این اثر که به نام‌های «شاه‌نامهٔ مؤیّدی»، «شاه‌نامهٔ بوالمؤیّد»، «شاه‌نامهٔ بزرگ» و «کتاب گرشاسپ» نیز یاد شده است، کتابی بوده قطور در شرح گاه‌نامه و داستان‌های آریانا. از این کتاب در چند اثر معتبر فارسی دری چون ترجمهٔ تاریخ طبری، مجمل‌التّواریخ و القصص، تاریخ سیستان، قابوس‌نامه و تاریخ طبرستان یاد شده است. (به نقل از منبع: ۱۷۵، ص ۵۷)

از قرار معلوم، شاه‌نامهٔ مذکور از حیث داشتن روایت‌های بیش‌تر در بارهٔ پهلوانان و شاهان حتّا غنی‌تر از شاه‌نامهٔ فردوسی و سایر سروده‌های حماسی بوده است؛ چنان‌چه برخی از این روایت‌های مندرج در شاه‌نامهٔ ابوالمؤیّد یا منحصر به فرد بوده اند، مانند: اخبار آغش و هاوان (از پهلوانان زمان کی‌خسرو) و کی‌شکن (برادرزادهٔ کی‌کاووس و گرشاسپ) و یا هم نسبت به آثار دیگران مفصل‌تر، مانند:

اخبار نریمان و سام و کی‌قباد و افراسیاب و لهراسپ که حتّا کتاب‌هایی از قبیل مجمل‌التّواریخ و القصص و تاریخ سیستان از هر یک آن‌ها به نام کتاب‌هایی جداگانه یاد کرده اند. (به نقل از منبع: ۷۱، ص ۹۰)

از این که بلعمی در کتاب خود از شاه‌نامهٔ ابوالمؤیّد بلخی یاد می‌کند معلوم می‌شود که این شاه‌نامه پیش از سال۳۵۲ هجری قمری/ ۹۶۳ میلادی تألیف شده و معروف بوده است. (به نقل از منبع: ۱۷۵، ص ۵۷)

سوگ‌مندانه شاه‌نامهٔ ابوالمؤیّد بلخی تا زمان ما نرسیده است و یگانه بخشی که از آن به جا مانده است قطعه‌یی است از کتاب گرشاسپ که صاحب «تاریخ سیستان» آن را به مناسبتی در کتاب خود نقل کرده است. شاه‌نامهٔ ابوالمؤیّد بر پایهٔ پژوهش دکتر صفا باید در نیمهٔ نخست سدهٔ دهم میلادی و ظاهراً در اوایل آن سده نوشته شده باشد. (۱۰۶، ص ۶۱۱) به گفتهٔ ملک‌الشّعراء بهار،(۳۹، ص ۲۲) شاید مأخذ دقیقی همین شاه‌نامهٔ یا گرشاسپ‌نامهٔ ابوالمؤیّد بلخی باشد؛ زیرا مردم بلخ به شاه‌نامهٔ منصوری که مأخذ فردوسی بود شاید دست‌رسی نداشته بوده اند.

برای این که خواننده گان گرامی با نثر این دوره آشنایی بیابند، همان بخش شاه‌نامهٔ ابوالمؤیّد بلخی که در «تاریخ سیستان» نقل شده است پیش‌کش می‌شود: (۴۳، صص ۳۵ ـ ۳۷)

«ابوالمؤید اندر کتاب گرشاسپ گویدکه: چون کی‌خسرو به آذربادگان رفت و رستم دستان باوی. و آن تاریکی و پتیارهٔ دیوان به فرّ ایزد تعالی بدید که آذرگشسپ پیدا گشت و روشنایی برگوش اسپ او بود و شاهی او را شد با چندان معجزه، پس کی‌خسرو از آن جا باز گشت و به ترکستان شد به طلب خون سیاووش پدر خویش و هر چه قرینه یافت اندر ترکستان همی‌گشت و رستم و دیگر پهلوانان ایران با او.

افراسیاب گریز گرفت و به سوی چین شد و از آن جا به هندوستان آمد و از آن جا به سیستان آمد و گفت من به زنهار رستم آمدم و او را به بُن‌کوه فرود آوردند. چون سپاه او همی‌آمد فوج فوج اندر بُن‌کوه انبار غلّه بود چنان که اندر هر جانبی از آن بر سه سو مقدار صدهزار کیل غلّه دایم نهاده بودندی و جادوان با او گرد شدند و او جادو بود تدبیر کرد که این جا علف هست و حصار محکم، عجز نباید آورد تا خود چه باشد، به جادویی بساختند که از هر سوی دو فرسنگ تاریک گشت.

چون کی‌خسرو به ایران شد و خبر او شنید آن جا آمد. بدان تاریکی اندر نیارست شد و این جای‌گه که اکنون آتش‌گاه کرکوی است معبدجای گرشاسپ بود و او را دعا مستجاب بود به روزگار او، و او فرمان یافت، مردمان هم به امید برکات آن جا همی‌شدندی و دعا همی‌کردندی و ایزد تعالی مرادها حاصل همی‌کردی.

چون حال بر این جمله بود کی‌خسرو آن جا شد و پلاس پوشید و دعا کرد. ایزد تعالی آن جا روشنایی فرادید آورد که اکنون آتش‌گاه است. چون آن روشنایی بر آمد برابر تاریکی، تاریکی ناچیز

گشت و کی‌خسرو و رستم به پای قلعه شدند و به منجنیق آتش انداختند و آن انبارها همه آتش گرفت و چندین‌ساله که نهاده بوده و آن قلعه بسوخت و افراسیاب از آن جا به جادویی بگریخت و دیگر کسان بسوختند و قلعه ویران شد. پس کی‌خسرو این بار به یک نیمهٔ آن شارستان سیستان بکرد و آتش‌گاه کرکویه. و آن آتش آن است. آن روشنایی که فرادید. و گبرکان چنین گویند که هوش گرشاسپ است و حجّت آرند به سرود کرکوی....»

عجایب‌البلدان: عجایب‌البلدان کتاب منثور دیگری‌ست منسوب به ابوالمؤیّد بلخی که در سدهٔ چهارم و اوایل سدهٔ پنجم مشهور بوده و از آن به نام‌های «عجایب بحر و برّ»، «عجایب‌الاشیاء» و «عجایب‌الدّنیاء» نیز یاد شده است. دربارهٔ عجایب برّ و بحر و یا عجایب بلاد در «تاریخ سیستان» چندین جا از این کتاب یاد شده است و بسیاری از مطالب مربوط به عجایب سیستان از همین اثر، نقل گردیده اند. دکتر صفا (۱۰۶، ص ۶۱۸) بدین باور است که نسخهٔ موجود عجایب‌البلدان یا عجایب‌البرّ و البحر نسخهٔ اصلیِ تألیف ابوالمؤیّد نیست و ظاهراً بازنویسی است از آن؛ زیرا در آن هم واژه‌های عربی با مفردات و ترکیبات فارسی دری بعد از سدهٔ دهم میلادی مشهود است و هم روی‌دادهای مربوط به سال‌های ۱۱۶۷ و ۱۲۰۹ میلادی در آن دیده می‌شوند. ابوالمؤیّد بلخی این کتاب خود را به نام نوح بن منصور سامانی(۹۷۶ ـ۹۹۷ میلادی) ترتیب داده است.

و این هم نمونه‌هایی از شعرهای ابوالمؤیّد بلخی که از کتاب‌های «لباب‌الالباب» عوفی (۱۳۱، ص ۲۶)، «تاریخ ادبیّات در ایران»، اثر دکتر صفا (۱۰۶، ص ۴۰۳) و « شرح احوال و اشعار شاعران بی‌دیوان» (۱۷۵، صص ۵۸ ـ ۵۹) برگرفته شدند:

نبیدی که نشناسی از آفتاب — چو با آفتابش کنی مقترن
چنان تابد از جام، گویی که هست — عقیق یمن در سهیل یمن

***

شگوفه هم‌چو شکاف است و میغ دیباباف — مه و خور است همانا به باغ در صرّاف

***

صفرای مرا سود ندارد نلکا[1] — درد سر من کجا نشاند علکا[2]
سوگند خورم به هر چه دارم ملکا — کز عشق تو بگداخته ام چون کلکا

***

انگُشت را ز خون دل من کند خضاب — کفّی کزو بلای تن و جان هرکس است
عُنّاب و سیم اگر نبوَدمان روا بوَد — عنّاب بر سبیکهٔ سیمین او بس است

---

[1] ـ نلک: یعنی آلوی کوهی یا آلوچهٔ ترش.

[2] ـ علک: یعنی صمغ، هر صمغی که در دهان بخایند.

دقیقی بلخی

ابومنصور محمّد بن احمد دقیقی بلخی، شاعر بزرگ تاجیک، در دورۀ سامانیان بلخی در سدۀ چهارم هجری قمری/ دهم میلادی پس از سال ۳۲۹ هجری قمری/ ۹۴۱ میلادی در بلخ زاده شد. بعضی‌ها زادگاه او را توس یا سمرقند هم گفته اند. او از پیش‌گامان حماسه‌سرایی به زبان فارسی دری است. دقیقی باورمند آیین زردشتی بود و امرای سامانی و چغانی ذیل از ممدوحان او بودند:



۱ـ امیر سدید ابو صالح منصور بن نوح سامانی(۹۶۱ ـ ۹۷۶میلادی)

۲ـ امیر رضی ابوالقاسم نوح بن منصور سامانی(۹۷۶ ـ ۹۹۷میلادی)

۳ـ امیر فخرالدّوله احمد بن محمّد از آل محتاج امیر چغانیان که خود نیز ادیب و شاعر بوده است؛

۴ـ امیر ابوسعید مظفّر از امیران چغانی؛

۵ـ امیر ابونصر بن ابوعلی احمد چغانی که دقیقی در مرثیۀ او دو بیت دارد. (۷۱، ص ۹۴)

دقیقی در خدمت امرای چغانی تقرّب و حرمت بسیار داشت و از آن‌ها صلّه‌های فراوان می‌گرفت.

بیت زیر از معزّی (به نقل از منبع: ۷۱، ۹۴) انتساب دقیقی را به دربار چغانیان نشان می‌دهد:

فرخنده بوَد بر متنبّی بساط سیف　　　چونان که بر حکیم دقیقی چغانیان

و هم‌چنین در چهارمقالۀ عروضی (به نقل از منبع: ۷۱، ص ۹۴)[1]این انتساب را در می‌یابیم: «ترا ای خداوند شاعری آورده ام که تا دقیقی روی در نقاب خاک کشیده است کس مثل او ندیده».

قصاید، غزل‌ها، قطعه‌ها و بیت‌های پراگنده‌یی که از دقیقی در تذکره‌ها به‌ویژه در لباب‌الالباب، مجمع‌الفصحا و کتاب‌های تاریخ و ادب مانند بیهقی، ترجمان‌البلاغه، حدائق‌السّحر وطواط بلخی، المعجّم و فرهنگ‌ها به‌ویژه لغت فرس اسدی باقی مانده اند همه و همه دلالت بر استادی شاعر دارند و به داوری استادان ادبیّات، او بعد از رودکی مقام برجسته‌یی دارد و سخن‌وران نام‌داری چون عنصری و فرّخی که بعضی قطعات او را استقبال کرده اند نتوانسته اند بدان شیوایی از عهده برآیند.

اثر ماندگار دقیقی گشتاسپ‌نامۀ او است که به امر نوح بن منصور سامانی به نظم آن پرداخته است و در آن سلطنت گشتاسپ و ظهور زردشت و جنگ مذهبی میان گشتاسپ و ارجاسپ تورانی را بیان داشته است و مطالب آن با کتاب «ایاتگار زریران» به گونۀ کامل منطبق اند.

[1] ـ به نقل از همان منبع: ص ۹۴.

چنان‌که از مطالعهٔ احوال دقیقی بر می‌آید او در جوانی به شاعری دست زد و تازه هزار بیت گشتاسپ‌نامه را سروده بود که به دست غلامی کشته شد. کشته‌شدن دقیقی را در در میان سال‌های ۳۶۷ تا ۳۶۹ هجری قمری/ ۹۷۷ ـ ۹۷۹ میلادی در بلخ تصور میکنند. (۱۰۶، صص ۴۰۸ ـ ۴۱۲)

دقیقی در انواع گوناگون شعر از جمله در مثنوی، قصیده و غزل دست‌رسی داشته و فردوسی که هزار بیت گشتاسپ‌نامهٔ او را اساس کار شاه‌نامهٔ جاویدان خود قرار داده و تمام آن ابیات را ضمیمهٔ شاه‌نامهٔ خود کرده است، او را به «گشاده‌زبانی» و «سخن‌گفتنِ خوب» و «روانی طبع» وصف می‌کند و می‌گوید که به «مدح افسر تاج‌داران» بود. (۱۴۱، صص ۲۹۴ ـ ۳۰۴)

برخی از قصاید دقیقی مورد استقبال مکرر استادان شعر قرار گرفته و شاعران پیوسته از او به عنوان یکی از بزرگان شعر یاد کرده اند. وی بعضی از غزل‌ها را به گونهٔ مسلسل گفته است که در آن روزگار، سبکی تازه بوده است. از ویژه گی‌های شعرش یکی هم این است که تنها به بزم و رزم و عشق خلاصه نمی‌گردد، بل‌که در توصیف طبیعت نیز می‌پردازد. (۲۰۱، صص ۴۱ ـ ۴۲)

ایرج افشار (به نقل از منبع: ۲۸۹) در سال ۱۳۵۵ هجری خورشیدی/ ۱۹۷۶ میلادی برخی از مهم‌ترین پژوهش‌هایی را که خاورشناسان دربارهٔ دقیقی انجام داده‌اند چنین برشمره است:

ـ لمسدن، از نظامیان انگلیسی مقیم هندوستان، در نخستین‌مجلد شاه‌نامه که در سال۱۲۲۶ هجری قمری/ ۱۸۱۱ میلادی در کلکته به چاپ رسانید و برخی از کسانی دیگر در پیش‌گفتارهای خود در شاه‌نامه از دقیقی و پیش‌گامی او در سردون حماسهٔ ملّی آریایی نیز سخن گفته اند.

ـ یکی از خاورشناسان آلمانی به نام هرمان اته میان سال‌های ۱۲۸۹ و ۱۲۹۲ هجری قمری/ ۱۸۷۲ و ۱۸۷۵ میلادی به انتشار دو مقاله به زبان آلمانی یکی دربارهٔ فردوسی و دیگری دربارهٔ معاصران او از جمله دقیقی بلخی پرداخته است. اته یکی از نخستین کسانی است که بحث دربارهٔ زرتشتی‌بودن دقیقی را مطرح کرد و بر پایهٔ آن، سرودن شاه‌نامه را بیش‌تر ناشی از حسّ و توجّه شاعر به عوالم روحی و فکری او عنوان کرد؛

ـ تئودور نولدکه در سال ۱۳۰۹ هجری قمری/ ۱۸۹۲ میلادی در جلد دوم مجموعهٔ پژوهش‌های مربوط به زبان فارسی که در شهر وین انتشار یافت، ضمن بحثی دربارهٔ شعر فارسی از سهم دقیقی در حماسهٔ ایران یاد کرد و موضوع زرتشتی‌بودن دقیقی را یکی از مباحث اصلی بحث خود قرار داد؛

ـ ادوارد براون که نخستین‌مجلد از اثر پایدارش به نام «تاریخ ادبیّات ایران» که در سال ۱۳۲۰ هجری قمری/ ۱۹۰۲ میلادی انتشار یافت، در دو صفحه از آن کتاب به زنده‌گانی دقیقی پرداخت و ضمن بازگویی و بازبینی آن‌چه در کتاب‌ها و منابع قدیم فارسی دیده بود، تا اندازه‌یی به دیدگاه‌های خاورشناسان نیز پرداخت. او پس از آن بحث کوتاهی دربارهٔ ممدوحان می‌آورد و برخلاف پیشینیان خود می‌گوید که دقیقی زرتشتی نبوده‌است. این نخستین بار بود که در برابر عقاید نولدکه و اته، دیدگاهی مخالف گفته می‌شد؛

ـ در سال ۱۳۳۱ هجری قمری/ ۱۹۱۳ میلادی نخستین‌مجلد از چاپ یکم دایرت‌المعارف اسلام انتشار یافت. در این دایرت‌المعارف در زیر تخلّص دقیقی پنج شش سطری به زنده‌گانی او اختصاص داشت. این نخستین‌بار بود که نام دقیقی در یک دایرت‌المعارف اروپایی وارد شده بود؛ در حالی که نام فردوسی و هم‌گنان او سال‌ها پیش از آن در دایرت‌المعارف‌های دیگر جای‌گاه خود را یافته بود. مقالهٔ کوتاه دایرت‌المعارف اسلام به دست کلمان هوار، خاورشناس فرانسوی، نوشته شده بود؛

ـ شدر در سال ۱۳۱۱ هجری خورشیدی/ ۱۹۳۲ میلادی مقاله‌یی زیر عنوان «آیا دقیقی زرتشتی بود؟» در جشن‌نامهٔ خاورشناس نامی، جرج یاکوب، به چاپ رسانید و خاطرنشان ساخت که دقیقی زرتشتی نبوده‌است؛

ـ کتاب «تاریخ ادبیّات ایرانی» تألیف یان ریپکا، خاورشناس، در سال ۱۳۳۵ هجری خورشیدی/ ۱۹۵۶ میلادی به زبان چکی در پراگ به چاپ رسید. سه سال پس از آن در سال ۱۳۳۸ هجری خورشیدی/ ۱۹۵۹ میلادی برگردان آلمانی آن در لایپزیک منتشر شد. ریپکا سه صفحه از این کتاب را به زنده‌گانی دقیقی اختصاص داده‌است. او می‌گوید زحمات دقیقی مقدّمهٔ بلافصل شاه‌نامهٔ فردوسی بود و هنوز هم آثار آن در این منظومه به روشنی قابل درک است. درست است که دقیقی به تنهایی مبتکر سبک و وزن حماسی نبود ولی بی‌گمان در پیش‌رفت این دو سهیم بوده‌است و نمونه‌یی پرداخته است که فردوسی هم به دنبال آن رفته‌است.

و این هم نمونه‌هایی از شعرهای دقیقی بلخی که از شاه‌نامهٔ فردوسی و دیوان خود دقیقی برگزیده شده اند:

چو یک چند گاهی برآمد برین | درختی پدید آمد اندر زمین
از ایوان گشتاسپ تا پیش کاخ | درختی گشن‌بیخ و بسیارشاخ
همه برگ او پند و بارش خرَد | کسی کز خرد برخورد کی مُرَد
خجسته‌پی و نام او زردهشت | که اهریمن بدکنش را بکشت
به شاه جهان گفت پیغمبرم | ترا سوی یزدان همی ره‌برم
یکی مجمر آتش بیاورد باز | بگفت از بهشت آوریدم فراز
جهان‌آفرین گفت بپذیر این | نگه کن بر این آسمان و زمین
که بی آب و خاکش بر آورده ام | نگه کن بدو تاش چون کرده ام
نگر تا تواند چنین کرد کس | مگر من که هستم جهان‌دار و بس
گر ایدون که دانی که من کردم این | مرا خواند باید جهان‌آفرین
ز گوینده بپذیر بِه دین اوی | بیاموز از او راه و آیین اوی
نگر تا چه گوید بر آن کار کن | خرد برگزین این جهان خوارکن
بیاموز آیین دین بهی | که بی دین نه خوب است شاهنشهی

چو بشنید از او شاهِ بِه دین بِه / پذیرفت از او راه و آیین بِه
نبرده برادرش فرّخ‌زریر / کجا ژنده‌پیل آوریدی به زیر
پدرش آن شهِ پیرگشته به بلخ / که گیتی به دلش اندرون بود تلخ
شده زار و بیمار و بی تاب و توش / به نزدیک او زهر هم‌تای نوش
سران بزرگ از همه کشوران / پزشکان دانا و کنداوران
همه سوی شاه زمین آمدند / ببستند کشتی به دین آمدند
پدید آمد آن فرّهٔ ایزدی / برفت از دل بدسگالان بدی

(به نقل از منبع: ۱۴۱، ص ۲۹۵)

کاش که اندر جهان شب نیستی / تا مرا هجران آن لب نیستی
زخم عقرب نیستی بر جان من / گر ورا زلف مُعَقرَب نیستی
ور نبودی کوکبش در زیر لب / سوسنم تا روز کوکب نیستی
ور مرکّب نیستی از نیکویی / جانم از عشقش مرکّب نیستی
ور مرا بی یار باید زیستن / زنده‌گانی کاش یارب نیستی

(۸۱، ص ۱۰۵)

بر افگند ای صنم ابر بهشتی / زمین را خلعت اردیبهشتی
بهشت عدن را گل‌زار مانَد / درخت آراسته حور بهشتی
چنان گردد جهان هزمان که گویی / پلنگ آهو نگیرد جز به کشتی
جهان طاووس‌گونه گشت دیدار / به جایی نرمی و جایی درشتی
زمین بر سان خون‌آلود دیبا / هوا بر سان نیل‌اندود مشتی
بدان مانَد که گویی از می و مشک / مثال دوست بر صحرا نوشتی
ز گِل بوی گُلاب آید از آن سان / که پنداری گُل اندر گِل سرشتی
به طعم نوش گشته چشمهٔ آب / به رنگ دیدهٔ آهوی دشتی
بتی باید کنون خورشیدچهره / مَهی کو دارد از خورشید پشتی
بتی رخسار او هم‌رنگ یاقوت / میی بر گونهٔ جامه‌ی کنشتی
«دقیقی» چار خصلت برگزیده / به گیتی در ز خوبی‌ها و زشتی
لب بیجاده‌رنگ و نالهٔ چنگ / می چون زنگ[1] دین زردهشتی

(۸۱، صص ۱۰۵ ـ ۱۰۶)

ز دو چیز گیرند مر مملکت را / یکی پرنیانی، یکی زعفرانی
یکی زرّ نام مِلک برنبشته / دگر آهن آب‌داده یمانی

---

[1] ـ زنگ به معنای پرتو مهر و ماه.

که را بـــویـــهٔ وصلت مُلک خیزد | یکی جنبشی بایـدش آسـمانـــی
زبانی سخن‌گوی و دستـــی گشاده | دلی همش کینه، همَش مهربانی

(۸۱، ص ۱۰۷)

من این جا دیر ماندم خوار گشتـم | عزیز از ماندنِ دایم شود خـوار
چو آب اندر ثمــر بسیـــار مانَـــد | زهومت[۱]گیـرد از آرام بسیـــار

(۸۱، صص ۹۱ ـ ۹۹)

ابن سینای بلخی

شیخ‌الرّئیس شرف‌الملک ابوعلی حسین بن عبدالله بن حسن بن علی بن سینای بلخی (پور سینا)، فیلسوف، پزشک، نویسنده، شاعر و حکیم مشهور تاجیک، در ۲ صفر ۳۷۰ هجری قمری/ ۲۲ اوت ۹۸۰ میلادی در نزدیکی بخارا زاده شد. پدرش از بلخ بود و از کارمندان دولت سامانی در ده‌کده‌یی به نام خرمیشن از ده‌کده‌های بخارا و مادرش ستاره از ده‌کدهٔ افشنهٔ بخارا. برادرانش علی و محمود بودند. او در خوردسالی علم قرآن را فراگرفت و در ادب، فقه، حساب، هندسه، جبر، مقابله، منطق، تصوّف، طب، طبیعیّات، الهیّات و سایر دانش‌ها وارد شد. (۳۲، صص ۱۵۳ ـ ۱۵۴) ابن سینا کتاب‌های منطق، اقلیدس و المجسطی را قسماً نزد استاد خود ابوعبدالله ابراهیم بن حسین‌الناتلی که به خانهٔ آن‌ها در بخارا فرود آمده بود و قسماً هم از راه مطالعهٔ شخصی فراگرفت.

او از این که بیماری امیر نوح بن منصور سامانی را توانسته بود درمان کند به دربار راه یافت و از کتاب‌خانهٔ معروف سامانیان بهرهٔ فراوان برد و به تألیفات خود آغاز کرد و پس از مرگ پدرش و سرنگونی دولت سامانی، از بخارا به خوارزم نزد علی بن مأمون خوارزم‌شاه کوچید و چندی در آن دیار به سر برد و برخی از کتاب‌های خود را نیز در آن جا تألیف کرد؛ امّا به علّت نفوذ سلطان محمود غزنوی در خوارزم، آن جا را نیز ترک گفت و به سال ۴۰۲ هجری قمری/ ۱۰۱۲میلادی از راه نسا و ابیورد و توس به گرگان رفت. بعضی از کتاب‌های خود را در آن جا نوشت و مقارن سال ۴۰۴ هجری قمری/ ۱۰۱۴میلادی مجدالدّوله ابوطالب رستم بن فخرالدّولهٔ دیلمی (۳۸۷ ـ ۴۲۰ هجری قمری/ ۹۹۷ ـ ۱۰۲۹میلادی) را در شهر ری معالجه کرد و نوشتن کتاب المعاد را نیز در همین جا آغازید. و از آن جا به قزوین و بالآخره به همدان رفت و مدت نه سال را در آن جا بماند. و همان جا میان سال‌های ۴۰۵



[۱] ـ زهومت: یعنی بوی بد.

و ۳۹۹ هجری قمری/ ۱۰۱۵ و ۱۰۲۰میلادی وزارت شمس‌الدّوله ابوطاهرشاه خسرو دیلمی پسر فخرالدّولهٔ دیلمی که از سال ۹۹۷ تا ۱۰۲۱ میلادی در همدان و جبال سلطنت داشت به او واگذار شد، در اثر شورش سپاهیانی که خواستار برکناری او شده بودند مدّتی را در خانهٔ ابوسعد بن دخدوک پنهان بود و در همان آوان به تألیف کتاب الشّفاء دست زد و تدریس شاگردان را نیز پیش می‌برد.

ابن سینای بلخی پس از درگذشت شمس‌الدّوله دوباره به پیش‌برد وزارت فراخوانده شد، امّا او نپذیرفت و به کار تألیفات خود ادامه می‌داد تا این که تاج‌الملک، وزیر سماءالدّوله، او را متّهم به مکاتبه با علاؤالدّین کاکویه کرد و در اثر این اتّهام او را در قلعهٔ فردجان (واقع در فراهان کنونی) به زندان افگند و چهار ماه را در آن قلعه زندانی بود و کتاب‌های الهدایه و حیّ بن یقظان و کتاب القولنج را در همان جا بنوشت.

ابن سینا پس از رهایی باز هم مدّتی را در همدان به سر برد و بالآخره با شاگرد خود ابوعبید جوزجانی و برادر و غلام خود با تغییر جامه از همدان بیرون رفت و به اصفهان به خدمت علاءالدّوله کاکویه پیوست و سرانجام در سفری که با علاءالدّوله به همدان داشت در ۲ تیر ۴۱۶ هجری خورشیدی/ ۲۳ ژوئن ۱۳۰۷ میلادی در اثر بیماری قولنج در همدان دیده از جهان پوشید و همان جا به خاک سپرده شد. آرام‌گاه وی در آن شهر تا هنوز باقی‌ست. (۱۰۶، صص ۳۰۳ ـ ۳۰۵)

ابن سینای بلخی در حدود بیش‌تر از ۲۳۸ کتاب و رساله نوشته است که تقریباً همهٔ آن‌ها تا روزگار ما به جا مانده اند. به گفتهٔ دکتر براون، (۳۲، ص ۱۵۲) وی در فلسفه پیرو ارسطو بود و در پزشکی به تعالیم بقراط و جالینوس نظر داشت و در سراسر سده‌های میانه افکار و آثارش در شرق و غرب بر حوزه‌های علمی مسلّط بودند. از آثار موجود وی نامِ در حدود یک صد کتاب را یاد می‌کنند که در دانش‌های گوناگونی چون فقه، فلسفه، نجوم، طب و ریاضی نوشته شده اند. از مشهورترین آثارش کتاب «شفاء» و دیگر کتابی‌ست در علم طب به نام «قانون».

ابن سینا داستان‌های فلسفی نیز نوشته است که یکی از آن‌ها داستان «سلامان و ابسال» است که بعدها جامی آن را به نظم آورده و دیگری هم «حیّ بن یقظان». (۳۲، ۱۵۲)

خلیفهٔ عباسی المستنجد به سال ۵۴۵ هجری قمری/ ۱۱۵۰میلادی امر کرد که مؤلّفات ابن سینا را در بغداد بسوزانند. کتاب قانون او در طب از سدهٔ ۷ تا ۱۰ هجری قمری/ ۱۳ تا ۱۶ میلادی در اروپا نافذ بود. آرای او در فلسفهٔ مسیحی سده‌های میانه اثر گذاشت. دانت او را در بین بقراط و جالینوس جا می‌دهد و سکالیجر در طب او را هم‌تای جالینوس و در فلسفه برتر از او می‌داند. آثار ابن سینا از سدهٔ ۶ تا ۱۱ هجری قمری/ ۱۲ تا ۱۷ میلادی چندین بار به زبان لاتینی و زبان‌های دیگر ترجمه و چاپ شده و مورد کاربرد دانش‌گاه‌ها و دانش‌مندان اروپا قرار گرفته اند. البیرونی (زاده‌شده در ۳۵۲ هجری قمری/ ۹۷۳میلادی) از دربار غزنه با ابن سینای بلخی مکاتبه داشت. (۱۳۴، ص ۱۶۴)

از آثار ابن سینای بلخی تقریباً یک‌صد جلد چاپی و خطّی در دست اند که به زبان‌های گوناگون بارها ترجمه و چاپ شده اند. فهرست آثار وی به نقل از جلد یکم «دایرت‌المعارف آریانا» آن‌گونه که ابن ابی اصبیعه از جوزجانی نقل کرده و یا خودش و یا مؤرّخان ضبط کرده اند، از این قرار اند: (۱۵۸، صص ۸۲۱ ـ ۸۲۳)

کتاب المجموع یا حکمت عروضیّه شامل اقسام حکمت که برای ابوالحسن عروضی در بخارا نوشته شده است؛ کتاب الحاصل و المحصول در ۲۰ جلد که برای ابوبکر برقی نوشته شده است؛ کتاب البرّ و الاثم در اخلاق که در بخارا نوشته شده؛ کتاب الشّفأ که دورهٔ کامل منطق و فلسفه و شامل چهار بخش عمده: منطق، طبیعیات، ریاضیات و الهیات است و در اوقات مختلف زنده‌گی در هر زمانی که فرصتی دست داده است نوشته است. این کتاب از مشهورترین آثار وی است و اروپاییان آن را دایرت‌المعارف می‌گویند و واقعاً هم دایرت‌المعارف مکمّلی از علوم و معارف عصر ابن سینا می‌باشد. از این کتاب و یا از بخش‌های آن برگردان‌هایی به زبان‌های عبری، آلمانی، لاتینی، فرانسه‌یی و فارسی دری موجود اند؛ کتاب القانون در ۴ جلد که دوره‌یی کامل از طبّ علمی و عملی می‌باشد و در ری و همدان نوشته شده است. بر این کتاب شرح‌های مفصّلی نوشته اند که یکی از مشرّحان آن امام فخرالدّین رازی‌ست. این کتاب تا سده‌های پسین در دانش‌گاه‌های اروپا در برنامهٔ درسی شامل بوده و در سدهٔ نهم هجری قمری/ پانزدهم میلادی اروپاییان شرحی نیز بدان نگاشته اند؛ کتاب الانصاف در ۲۰ جلد که در آن ابن سینا تمام فلسفهٔ ارسطو را شرح داده و در بین فلسفهٔ شرق و غرب داوری کرده است. این کتاب در اصفهان تألیف شده، امّا در زمان تاراج سلطان مسعود غزنوی از بین رفته و اثری از آن در دست نیست. بخش‌هایی از این کتاب هم‌چون شرح مقالهٔ اللّام از کتاب الحروف ارسطو و شرح اثولوجیا منسوب به ارسطو و التّعلیقات علی حواشی کتاب النّفس الارسطاطالیس باقی مانده اند؛ کتاب النّجات در فلسفه در ۳ جلد که در ایّام اقامت در اصفهان تألیف شده و کتاب مختصر اصغر که در جرجان در منطق نوشته شده و منطق نجات قرار داده شده است. کتاب النّجات خلاصه‌یی است از کتاب الشّفاء که توسّط خود ابن سینا صورت گرفته و تنها بخش ریاضی آن را شاگرد وی ابوعبید عبدالواحد بن محمّد جوزجانی تلخیص کرده است؛ اوسط جرجانی در منطق که برای ابومحمّد شیرازی در جرجان تصنیف شده است و کتاب مختصر اوسط را هم ابن سینا در همان جا نوشت؛ الارصاد الکلیّه در نجوم، هیأت و آلات رصدی؛ المبدأ و المعاد در احوال نفس که در جرجان برای ابومحمد شیرازی که میزبان ابن سینا بود نوشته شده است؛ کتاب المعاد که آن را در ری به نام مجدالدّولهٔ دیلمی نگاشته است؛ لسان‌العرب در لغت در ده جلد که در اصفهان نوشته شده و از کتاب‌های مهم در این رشته بوده است؛ رسالهٔ قضا و قدر که در میان راه همدان و اصفهان نوشته شده است؛ رساله یی در آلات رصدیّه که در اصفهان در زمان تهیّهٔ آلات رصدخانهٔ علاءالدّوله نوشته شده است؛ رساله‌یی در مخارج حروف که در اصفهان نوشته شده است؛ رسالهٔ حیّ بن یقظان؛ کتاب القولنج که در ایّام محبس فردجان در همدان تصنیف

شده است؛ ادویّهٔ قلبیّه که در همدان تصنیف شده است؛ کتاب هدایت در حکمت که در دورهٔ زندان نوشته شده است؛ الاشارات و التّنبیهات در حکمت و فلسفه از آثار مشهور و معتبر ابن سینا است و از طرف رازی و توسی شرح‌هایی بر آن نوشته شده و از کتاب‌های ارزش‌مند درسی در حکمت اسلامی‌ست؛ کتاب مباحثات که به خواهش شاگردش ابوالحسن بهمن‌یار بن مرزبان آذربایجانی در سال ۴۵۱ هجری قمری/ ۱۰۵۹میلادی تصنیف کرده است؛ کتاب تعالیق در فلسفه که به خواهش یکی از شاگردان او ابومنصور حسین بن محمّد زیله نوشته شده است؛ رساله در زاویّه که در جرجان برای ابوسهیل مسیحی نوشته شده است؛ حکمت مشرقیّه که کامل آن در دست نیست و در برگیرندهٔ اندیشه‌های فلسفی ابن سینا است. بخش منطق این کتاب یک‌جا با مجموعهٔ اشعار عربی ابن سینا در شهر قاهره به چاپ رسیده است؛ رسالهٔ الطّیر که به فارسی دری شرح شده است؛ رساله‌یی در قوّای طبیعی که برای ابوسعید یمامی نوشته شده است؛ التّدارک الانواع الخطاء فی التّدبیر که در گرگانج برای وزیر خوارزم‌شاه ابوالحسن احمد محمّد بن سهیلی تألیف شده است؛ رسالهٔ کیمیا که برای امیر ابوبکر محمّد بن عبید تصنیف شده است؛ رسالهٔ الاضحویّه فی امرالمعاد که برای امیر ابوبکر محمّد بن عبید تصنیف شده است؛ رسالهٔ عشق که برای شاگردش ابوعبدالله فقیه معصومی نوشته شده است؛ جواب چهارده سؤال ابوالحسن عامری؛ رساله‌یی در ردّ مقالهٔ ابوالفرج بن طبیب؛ مناظرات شیخ‌الرئیس با ابوعلی نیشاپوری در بارهٔ نفس؛ رسایل شیخ به شیخ ابوسعید ابوالخیر عارف بزرگ اسلام؛ تدبیر الجند و الممالیک و العساکر و ارزاقهم و خراج الممالک که در موضوع سیاست نوشته شده است؛ رساله در تدبیر منزل که دربارهٔ نظام خانه نوشته شده است؛ حکمت عرشیّه که در فلسفهٔ الهی نوشته شده است؛ الهدایّه فی الطّلب در یک جلد که از طرف علّامه علاءالدّین ابن نفیس شرح هم شده است؛ عیون‌الحکمه شامل منطق، طبیعیّات و الهیّات که امام فخر رازی بر آن شرح نوشته و نجم‌الدّین حکیم آن را اختصار کرده است؛ الموجزالکبیر در منطق که در همدان تألیف شده است؛ تعالیق مسایل جنین در طب که در همدان نوشته شده است؛ قوانین یا معالجات طبیّه در طب که در اصفهان نوشته شده؛ رسالهٔ فی‌السّکنجبین که در خواص سکنجبین است؛ رسالهٔ فی‌الهند در خواص کاسنی؛ رساله در قواد ادراکات انسان که در اصفهان نوشته شده؛ رسالهٔ فی‌الاخلاق؛ رسالهٔ فی‌الاجرام‌السّماویّه که در اصفهان نوشته شده؛ رسالهٔ فی اقسام الحکمه؛ تقاسیم‌الحکمه‌العلوم که در همدان تصنیف شده و یک نوع تعریفات از علوم گوناگون است؛ رسالهٔ فی‌تجری‌الاقسام؛ رساله در حدوث حروف؛ رسالهٔ فی زیارت‌القبور والدّعا؛ رسالهٔ النّفس‌الفلکی در علم نفس؛ رسالهٔ فی‌العروض؛ رسالهٔ فی‌الفراسه؛ رسالهٔ فی‌السّیاسه؛ رسالهٔ فی‌الصّلوه؛ رسالهٔ الطّبریه؛ رسالهٔ النیروزیّه؛ رسالهٔ فی‌مخارج‌الحروف و صفاتها که در همدان نوشته شده؛ قیام‌الارض فی وسط‌السّماء؛ ارجوزه فی‌الطّلب که شرح‌های زیادی بر آن نوشته شده و یکی از مشرّحان آن ابن‌الرّشد فیلسوف است؛ لغات سدیدیّه در اصطلاحات طبّی که در بخارا به نام نوح بن منصور نوشته شده است؛ کتاب الحدود که در آن هفتاد اصطلاح در اقسام فلسفه بیان شده است؛ کتاب الجدل؛ مقالهٔ

من تعرض‌الطّیب فی قوای طبیعیّه؛ مقالهٔ فی عکوس ذوات‌الجهت؛ الخطیب‌التّوحیدیّه؛ تحصیل‌السّعادت؛ الاشارات الی علم‌المنطق؛ النّهایت؛ کتابی که در اثبات نبوّت نوشته شده؛ مقالهٔ فی خواص الخطّ‌الاستواء؛ مقالهٔ فی غرض که از مقولات ده‌گانهٔ منطق بحث می‌کند؛ مقالهٔ فی هیأت‌الارض؛ رسالهٔ فی موسیقی؛ مقالهٔ فی کیفیت‌الرّصد؛ الحکمت‌القوسیّه؛ سنه عشره مسأله که در پاسخ پرسش‌های بیرونی نوشته شده؛ عشره مسایل که در پاسخ پرسش‌های بیرونی‌ست؛ المدخل الی صناعت‌الموسیقی؛ تعقیب مواضع‌الجدلیّه؛ المنطق بالشّعر؛ سلامان و ابسال که بعدها جامی آن را به نظم فارسی دری آورده است؛ مرآت‌العجایب؛ کنوزالمعرّبین در نیرنجات و طلسمات؛ خطبهٔ ابن سینا به عربی در توحید که عمر خیام آن را به فارسی دری برگردان کرده است؛ دانش‌نامهٔ علایی؛ معراج‌نامه؛ رساله در نبض؛ رساله در مبدأ و معاد؛ کتاب مختصر مجسطی که در جرجان تألیف شده است؛ حیوان‌شناسی که برای علاءالدّوله در سفر نیشاپور نگاشته است؛ کتاب گیاه‌شناسی؛ منظومهٔ منطق؛ خطبه‌الغراء که توسط گلیوس به لاتینی برگردان شده است؛ قصیدهٔ عربی راجع به نفس؛ منظومهٔ طبّی؛ منظومهٔ تشریح؛ فاتحه ابواب‌المدرسه فی الحساب و الهندسه که نسخه‌یی از آن در کتاب‌خانهٔ دولتی روسیه موجود است؛ کتاب روان‌شناسی که در ایران در سال ۱۳۵۰ هجری خورشیدی/ ۱۹۷۱ میلادی به چاپ رسیده است؛ کتاب در سیاست کشور و لشکر و اقتصاد، که از بین رفته است؛ رسالهٔ ارجوزه در بارهٔ اخذ تدابیر صحّی در مواسم مختلف؛ رسالهٔ ارجوزه راجع به اسباب انحطاط و اعراض تداوی قوّهٔ باه؛ رسالهٔ ارجوزه در پوشیدن لباس، صرف طعام و غیره؛ مقالهٔ تدبیر سیلان‌المنی؛ مقالهٔ تدبیرالمسافرین؛ مقالهٔ تدبیر منزل‌العسکر؛ تشریح‌الاعضاء الحکمه؛ رسالهٔ حفظ‌الصّحه؛ خصب‌البدن؛ رسالهٔ دستور طبّی؛ رفع المضارالکلیه لابدان‌الانسانیّه؛ مقالهٔ سیاست‌البلدان؛ الحصول‌الطّیبات؛ فوایدالزّنجبیل؛ القواءالطّبیعیّه؛ مسأله الطّبیّه؛ منافع‌الاعضاء؛ نصایح‌الحکماء الاسکندر؛ رساله‌یی راجع به علل و معالجهٔ سرسام؛ رساله‌یی راجع به زهر دماغ؛ رساله‌یی راجع به دانهٔ سرطان؛ رساله‌یی راجع به درد معده؛ رسالهٔ اضطراب؛ رسالهٔ خفقان، اختناق.

از ابوعلی سینای بلخی چند کتاب به زبان فارسی دری نیز باقی مانده اند که بنا بر گفتهٔ دکتر صفا (۱۰۷، صص ۶۲۷ ـ ۶۲۸) از میان آن‌ها تنها نسبت دانش‌نامهٔ علایی و کتاب نبض به او مسلّم می‌باشد. از آثار فارسی دری که در انتساب مستقیم آن‌ها به ابوعلی سینا تردید وجود دارد دکتر صفا به این‌ها اشاره می‌کند:

کنوزالمعزّین که بر گردانی‌ست از رسالهٔ النیرنجیات ابوعلی سینا؛ ظفرنامه که از روی یک کتاب پهلوی برای امیر نوح بن منصور سامانی برگردان شده است و اصل متن به بزرگ‌مهر حکیم منسوب می‌باشد؛ رسالهٔ نفس ترجمهٔ رساله‌النّفس عربی خودش است؛ المبداء و المعاد که برگردانی‌ست از اصل عربی آن اثر خود ابوعلی سینا؛ حکمت‌الموت که برگردان فارسی دری همین اثر خودش از زبان عربی‌ست؛ المعاد که ترجمهٔ فارسی دری از اصل عربی آن است؛ اثبات‌النّبوّت یا رسالهٔ نبوّت که اصل آن به عربی موجود است؛ قراضهٔ طبیعیّات؛ رسالهٔ جودید در طب که انتساب آن به ابوعلی سینای بلخی

قطعاً تردید شده است؛ معیارالعقول در علم جرثقیل؛ علم پیشین و برین؛ رساله‌یی در منطق؛ رسالهٔ عشق که ترجمه‌یی است از رساله‌العشق عربی ابن سینا؛ رسالهٔ اکسیر؛ رساله‌یی در اقسام نفوس؛ فی تشریح‌الاعضاء؛ رساله‌یی در معرفت سموم؛ حلّ مشکلات معیّنه.

و اینک می‌پردازیم به معرفی چند کتاب ابوعلی سینای بلخی به زبان فارسی دری:

رسالهٔ معراجیه یا معراج‌نامه: این کتاب را ابن سینای بلخی به خواهش یکی از دوستان خود در تأویل اصطلاحاتی چون روح‌القدس، وحی، کلام الله، نبوّت و شریعت و بحث در موضوع معراج و تأکید بر روحانی‌بودن معراج نگاشته است. (۱۰۷، ص ۶۲۷)

نمونه‌یی از نثر معراج‌نامه: «... امّا بعد به هر وقتی دوستی از دوستان ما اندر معنی معراج سؤال‌ها می‌کرد و شرح آن بر طریق معقول همی‌خواست و من به حکم خطر محترز می‌بودم تا در این وقت که به خدمت مجلس عالی علایی پیوستم، این معنی بر رأی او عرضه کردم موافق افتاد و اجازت داد در آن خوض‌کردن، و به ارادهٔ خود مدد کرد تا بند کاهلی گشاده شد و جدّ و جهد من بدان ظاهر توانست شد، که اگر چه بسیار معانی لطیف و رموز اندر خاطر آید چون قابلی فاضل و عاقلی کامل نباشد ظاهر نتوان کرد که چون افشای اسرار با بیگانه کنند غمز باشد و آن‌گاه گوینده مجرم گردد ...» (به نقل از منبع: ۱۵۴، صص ۱۸۳ ـ ۱۸۴)

ترجمه و شرح رسالهٔ حیّ بن یقظان: حیّ بن یقظان از آثار تمثیلی عرفانی در شرح حال پیری از اهل بیت‌المقدّس به همین نام است که متن عربی آن را ابن سینا در قلعهٔ فردجان نگاشته است. حیّ بن یقظان تعبیری از «عقل فعّال» است که صوفی زاهد را در رسیدن به حق یاری می‌رساند. این ترجمه و شرح آن گونه که از مقدّمه‌اش پیداست در زمان حیات خود ابن سینا تدوین یافته است و بر اساس پژوهش دکتر صفا تاریخ تألیف آن نمی‌تواند پس از سال ۴۳۲ هجری قمری/ ۱۰۴۱میلادی یعنی سال وفات علاؤالدّولهٔ کاکویه باشد. (۱۰۷، صص ۶۳۰ ـ ۶۳۱)

دانش‌نامهٔ علایی: دانش‌نامهٔ علایی یا دانش‌نامهٔ علاییه یا حکمت علایی یا حکمت علاییه را ابوعلی ابن سینای بلخی به خواهش علاؤالدّولهٔ کاکویه به قصد پژوهش در منطق، الهیّات، طبیعیّات و هیأت و موسیقی و مابعدالطّبیعه تألیف کرد، امّا تنها به نگاشتن بخش‌های منطق، الهیّات و طبیعیّات فرصت یافت و متباقی را پس از او شاگردش ابوعبید جوزجانی به انجام رسانید. این کتاب که از آن نسخه‌های متعددی در دست است شامل دورهٔ کاملی از حکمت مشاء و نخستین اثری‌ست که در این باره به زبان فارسی دری نوشته شده است. برای ادبیّات فارسی دری ارزش فراوان آن از نگاه موجودیّت اصطلاحات بسیار منطق و فلسفه به این زبان می‌باشد. (۱۰۷، ص ۲۶۲)

برای این که نمونه‌یی از نثر این کتاب را تقدیم خواننده‌گان گرامی کرده باشم بخشی از آغاز آن را نقل می‌کنم:

«... فرمان بزرگ خداوند ما، ملِک عادل، مؤیّد منصور، عضدالدّین علاءالدّوله و فخرالملّه و تاج‌الامّه ابوجعفر محمّد بن دشمنزیار مولی امیرالمؤمنین، که زنده‌گانیش دراز باد و بخت پیروز، و پادشاهیش بر افزون، آمد به من بنده و خادم درگاه وی، که یافته ام اندر خدمت وی همهٔ کام‌های خویش از ایمنی و بزرگی و شکوه و کفایت و پرداختن به علم و نزدیک‌داشتن، که باید مر خادمان مجلس وی را کتابی تصنیف کنم به پارسی دری که اندر وی اصل‌ها و نکته‌های پنج علم از علم‌های حکمت پیشینه‌گان گرد آورم، به غایت اختصار، یکی علم منطق که وی علم ترازوست، و دوم علم طبیعیّات که علم آن چیز هاست که به حس بشاید دیدن و اندر جنبش و گردش اند، و سوم علم هیأت و نهاد عالم و حال جنبش آسمان‌ها و ستاره‌گان چنان که باز نموده اند که چون بشایست حقیقت آن دانستن، و چهارم علم موسیقی و بازنمودن سبب ساز و ناساز آوازها و نهاد لحن‌ها، و پنجم علم آن‌چه بیرون از طبیعت است....

پس من خادم هرچند که خویشتن را پای‌گاه این علم ندانستم و این علم را افزون از قدر خویش دیدم، گمان بردم که چون طاعت... نعمت خویش برم، بر خجسته‌گی طاعت توفیق بار آورد، و توکّل کردم بر آفریدگار خویش و به فرمان‌برداری مشغول شدم». (به نقل از منبع: ۳۹، صص ۳۶ ـ ۳۷)

رسالهٔ نبض: رسالهٔ نبض دربر گیرندهٔ بحث در چه‌گونه‌گی آفرینش عناصر، مزاج‌ها و طبع‌ها و بحث در دوران دم و نبض و انواع و چه‌گونه‌گی شناختن آن است. این کتاب از نخستین کتاب‌هایی است که در رشتهٔ پزشکی نگاشته شده و شامل اصطلاحات فراوان علمی به زبان فارسی دری است. در آغاز این کتاب چنین می‌خوانیم:

«فرمان خداوند ملِک عادل مؤیّد منصور عضدالدّین علاءالدّوله قاهرالامّه و تاج‌الملّه ابوجعفر حسام امیرالمؤمنین، به من آمد که اندر باب دانش رگ کتابی بکن جامع، که همهٔ اصل‌ها اندر وی بوَد به تفصیل، پس فرمان را پیش گرفتم و به اندازهٔ طاقت و دانش خویش این کتاب را [تصنیف کردم] به زبان پارسی چنان که فرمان بود و بر توفیق ایزد [جلّ جلاله] معونت کردم و از وی یاری خواستم، امیدوارم به دولت چنین خداوند توفیق و یاری یابم.» (به نقل از منبع: ۱۰۷، ص ۲۶۲)

آثار منظوم ابن سینای بلخی: ابن سینای بلخی شعرهایی نیز به زبان فارسی دری و تازی دارد. از جملهٔ آثار منظوم او منظومه‌هایی اند که در مسایل علمی ساخته است. افزون بر این چکامه‌های علمی، او چند قطعه، رباعی و قصیده به زبان‌های فارسی دری و تازی نیز دارد که در کتاب‌های ترجمه‌ها و سفینه‌ها به گونهٔ پراگنده موجود اند و از برخی از آن‌ها جزوه‌های خاصّی ترتیب داده شده و بعضی هم بنا بر اهمیّتی که داشتند بارها تفسیر شده اند، از جمله به زبان تازی قصیده‌یی دارد دربارهٔ روح. (۱۰۷، ص ۳۰۶)

دکتر اته (به نقل از منبع: ۳۲، ص ۱۵۷) از ابن سینا مجموعاً چهل بیت از شعرهای فارسی دری از مأخذهای گوناگون گرد آورده است که بسیاری از آن‌ها به شاعران دیگر نیز منسوب اند.

به گفتۀ دکتر صفا (۱۰۷، صص ۳۰۷ ـ ۳۰۸) شعرهای فارسی دری منسوب به ابن سینا مجموعاً ۲۲ قطعه و رباعی است که تعداد بیت‌های آن‌ها از ۶۵ فراتر نمی‌رود. این شعرها همه در سفینه‌ها و مجموعه‌ها و بعضی از کتاب‌ها مانند تذکرۀ آتش‌کدۀ آذر، تذکرۀ محمّدصادق ناظم تبریزی، مجمع‌الفصحا و ریاض‌العارفین هدایت، مجالس‌المؤمنین قاضی نورالله، نامۀ دانش‌وران و غیره به نام او ثبت می‌باشند که بیش‌تر مورد تردید اند. و امّا در انتساب بخشی از شعرهای عربی ابن سینا که بیش‌تر از شعرهای فارسی دری او می‌باشند تردیدی وجود ندارد.

و این هم نمونه‌هایی از شعرهای ابن سینای بلخی:

کـــفر چو منی گزاف و آسـمان نبـوَد — محکم‌تر از ایمان مـن ایمـان نبـــوَد
در دهر چو من یکی و آن هم کـافر — پس در همه دهـر یک مسلمان نبوَد

(به نقل از منبع: ۲۱۴، ص ۱۴۷)

دل گرچه درین بادیه بسیار شـتافت — یک موی ندانست ولی موی شگافت
اندر دل من هزار خورشیـــد بتـــافت — و آخـر به کمـال ذرّه‌یی راه نیـــافت

(به نقل از منبع: ۲۱۵، ص ۲۶۴)

تـا بـادۀ عشق در قـــدح ریختـه انـــد — وانـــدر پـی عشـق عاشـق انگیخته اند
باجان و روان بـوعلـــی مهـــر عـلـــی — چون شیر و شـکر به هم بر آمیخته اند

(به نقل از منبع: ۱۰۱، ص ۱۸۸)

ماییـم بـه عـفـــو تـــو تــولّا کـــرده — در طاعـــت و معصیـــت تبـــرّا کـرده
آن جـــا که عنـایت تـو باشـد، باشـد — نـاکرده چوکـرده، کـرده چون ناکرده

(به نقل از منبع: ۸۴، ص ۱۶۹)

ای در دو نَفَس عمـر تـو افـزاینـــــده — بـادی‌ست نَـفَـس شـونـده و آیـــنده
بر بـاد نهـــاده ای بنـــای همـه عمـر — بـر بـــاد کجـــا بـــود بنـا پـایـنـده؟

(به نقل از منبع: ۹۷، ص ۱۱۶)

ابن سینای بلخی علاوه بر آثار خود شاگردان دانش‌مند و نام‌آوری چون ابوعبدالله عبدالواحد بن محمّد جوزجانی، ابوالحسن بهمن‌یار بن مرزبان، ابومنصور طاهر اصفهانی و ابوعبدالله محمّد بن احمدالمعصومی، شیخ علی نسایی خراسانی و ابومنصور حسین بن طاهر بن زیلۀ اصفهانی را نیز پرورش داده است.

تأثیر آثار ابن سینای بلخی بر اروپا: دو اثر اصلی ابن سینا (شفا و قانون) وی را در اروپا به صورت استاد بی‌بدیل طب و علوم طبیعی و فلسفه درآورد. از سدۀ ششم تا دهم هجری قمری/ دوازدهم تا شانزدهم پایه‌های علمی و عملی پزشکی، تعلیمات ابن سینا بود. قانون توسّط ژرارد کرمونایی میان سال‌های ۵۴۵ و ۵۸۳ هجری قمری/ ۱۱۵۰ و ۱۱۸۷ میلادی به گونۀ کامل برگردان

شد و روی‌هم‌رفته هشتاد و هفت برگردان از آن به عمل آمد که شماری از آن‌ها تنها دربرگیرندۀ بخشی از این کتاب بود. بیش‌تر ترجمه‌ها به لاتینی بودند، ولی چندین ترجمه به زبان عبری در اسپانیا و ایتالیا و جنوب فرانسه نیز انجام داده شدند. برگردان کتاب‌های طبّی به خوبیِ برگردان کتاب‌های فلسفی او نیست و برخی از واژه‌های یونانی که تحریف‌شده و به شکل عربی درآمده، در برگردان‌ها به گونۀ نامفهوم و ناشناخته آمده اند و نیز برخی از اصطلاحات فنّی عربی کمابیش به حروف لاتینی نقل شده و کاملاً نامفهوم اند. قانون اساس تعلیم طب در همۀ دانش‌گاه‌ها بود. در کهن‌ترین برنامۀ آموزشی که تاکنون به دست آمده و مربوط به مدرسۀ طبّ منوپلیه است و در منشوری از پاپ کلمنت پنجم در سال ۷۰۹ هجری قمری/ ۱۳۰۹میلادی و نیز در تمام منشورهای پس از آن تا سال ۹۶۴ هجری قمری/ ۱۵۵۷ میلادی نام قانون آمده‌است. ده سال بعد جالینوس را بر ابن سینا برگزیدند، ولی کتاب قانون تا سدۀ یازدهم هجری قمری/ هفدهم میلادی هنوز تدریس می‌شد. چاپ متن عربی آن در روم نشانۀ ارزش فراوانی است که به این کتاب قایل بوده اند. چاسر در مقدّمۀ کتاب «داستان‌های کنتربری» نوشته‌است که هیچ پزشکی نباید از «قانون» غفلت کند. تقریباً هرکس بخش‌هایی از قانون و به‌ویژه فصل‌های مربوط به تب‌ها یا بیماری‌های چشم را، یا نوشته‌های کوتاه‌تری چون «مقالۀ فی‌النّبض» یا «رساله در بیماری‌های قلبی» را در اختیار داشت. همۀ مؤلّفان عرب از سدۀ هفتم تا دهم هجری قمری/ سیزدهم تا شانزدهم میلادی از خوان نعمت ابن سینا برخوردار بوده اند؛ حتّا اگر مانند پدر ابن زهر نسبت به او تردید نشان داده یا مانند ابن نفیس به تکمیل قانون پرداخته باشند. (۲۵۶)

نام‌گذاری‌ها به نام ابن سینای بلخی: در سمت پنهان ماه دهانه‌یی به افتخار ابن سینای بلخی به نام «دهانۀ ابن سینا» نام‌گذاری شده‌است. در بلخ، کابل، تهران، شیراز، مشهد، اصفهان، استانبول، هراره و بوبینی فرانسه بیمارستان‌هایی به افتخار وی نام‌گذاری شده‌اند. یک مرکز جرّاحی در نیویورک به افتخار وی نام‌گذاری شده‌است. در ساسکس شرقی انگلستان یک کالج طبّ چینی به نام وی نام‌گذاری شده‌است. یک کالج پزشکی به نام ابن سینا در پاکستان و به همین‌گونه یک کالج بین‌المللی به نام ابن سینا در مجارستان وجود دارد. ژورنال بین‌المللی بیوتکنولوژی به نام ابن سینا در تهران فعالیّت می‌کند. پژوهش‌گاه ابن سینا در تهران به افتخار وی نام‌گذاری شده‌است. چندین مدرسه و مرکز آموزشی و دانش‌گاه در افغانستان، ایران و تاجیکستان نیز به نام وی نام‌گذاری شده اند. در استان بلخ افزون از بیمارستان مرکزی، چهارراه و خیابانی نیز به نام ابن سیناست؛ به همین‌گونه به نام ابن سینای بلخی جایزه‌هایی جهانی نیز نام‌گذاری شده اند؛ ازجمله، سازمان یونسکو در هر دو سال یک بار جایزه‌یی را به نام ابن سینا به کسانی که در فلسفه، اخلاق و علم پیش‌گام استند اهدا می‌کند. و در کشور آلمان در سال ۱۳۸۴ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۵ میلادی دکتر یارشاربیلگین عضو حزب راست‌گرای اتّحادیّۀ دموکرات مسیحی آلمان با هم‌کاری چند تن دیگر، کانون عام‌المنفعه‌یی را به

نام«آویسنا پرایز»[۱] در شهر فرانکفورت آلمان بنیاد نهاد تا سالانه به گزینش هیأت داوران «جایزهٔ ابن سینا» را به افراد یا سازمان‌هایی که در راه تفاهم فرهنگی ملّت‌ها کوشا بوده‌اند اعطا کند. مبلغ سقفی این جایزه تا یک‌صد هزار یورو تعیین شده که از طرف شخصیّت‌های حقوقی و حقیقی مختلف آماده می‌گردد.(۲۵۶)

عنصری بلخی

ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری بلخی، شاعر بزرگ تاجیک در دورهٔ غزنویان، در سال ۳۵۰ هجری قمری/ ۹۶۱ میلادی در بلخ زاده شد. (۲۰۱، ص ۴۷)

منوچهری دامغانی در دو بیت زیرین از قصیده‌یی که در ستایش او سروده است او را چنین معرفی می‌کند: (۱۸۰، ص ۵۶)

تو همی‌تابی و من بر تو همی‌خوانم به مهر
هر شبی تا روز دیوان ابوالقاسم حَسَن

اوستاد اوستادانِ زمانه عنصری
عنصرش بی‌عیب و دل بی‌غشّ و دینش بی‌فِتن

از آغاز زنده‌گانی‌اش اطّلاعی دقیق در دست نیست. او پس از مرگ پدر و مادر به بازرگانی پرداخت و امّا در سفری به ره‌زنان دچار آمد و تمام سرمایه و ثروتش را از دست داد. عنصری را برادر سلطان محمود غزنوی به نام امیر نصر از بلخ به دربار غزنه برد و به اثر حمایت او و دانش خود نزد سلطان قرب و منزلتی یافت و لقب مِلک‌الشّعرایی به او داده شد و تمام شاعران احترام او را بر خود واجب می‌دانستند. (۲۰۱، صص ۴۷ ـ ۴۸)

عنصری در دربار صاحب دارایی و ثروت سرشار شد و امّا خودش می‌گوید که در خوان پدر نیز از نعمت برخوردار بوده است:

غذا و نعمت تو خوردم و ز خوان پدر　　نه از میانهٔ راه و نه از در دکّان (۱۳۰، ص ۲۴۰)

او در بسیاری از سفرهای جنگی با سلطان محمود هم‌راه بود و برخی از قصیده‌های خود را در ستایش همین سفرها سروده است. (۱۰۶، ص ۵۶۰)

عنصری در دورهٔ سلطان مسعود غزنوی نیز جای‌گاه خود را در دربار از دست نداد و بیش‌تر از همه به امیر نصر که تا سال ۴۱۲ هجری قمری/ ۱۰۲۱میلادی سپه‌سالار خراسان بود وابسته بوده و او را

---

[۱] ـ Avicenna-Pres e. V.

مدح گفته است و امّا با همّت بلندی که داشته است از بیان مضمون‌های اخلاقی در مدح دریغ نورزیده است. (۱۰۶، ص ۵۶۱) عنصری در سال ۴۳۱ هجری قمری/ ۱۰۳۹ میلادی درگذشت. (۲۰۱، ص ۴۹)

عنصری به‌ویژه در سرایش قصیده استادی توانا بوده قصاید شیوایی دارد و جمله‌های زاید را در سخنان او راه نیست. او در سرایش مثنوی نیز دستی قوی داشته است، چنان‌چه قصّهٔ «وامق و عذرا» را در این قالب به نظم کشیده است و افزون بر آن مثنوی‌هایی مانند «سرخ‌بت و خنگ‌بت» و «شادبهر و عین‌الحیات» را نیز به او نسبت داده اند. او افزون بر این که در شعر و ادب فارسی دری و هم‌چنین در ادبیّات تازی استادی بلنددست بوده است، چنان‌که از سروده‌هایش برمی‌آید از دانش‌های دیگر روزگار خود نیز اطلاعات و آگاهی کافی داشته است. (۷۱، ص ۱۱۶)



مجمع‌الفصحاء دیوان عنصری را نزدیک به سه هزار بیت دانسته است، امّا امروز مجموع شعرهای وی که در دیوان او و یا کتاب‌های ادبیی مانند ترجمان‌البلاغه، حدایق‌السّحر، لغت فرس اسدی، المعجّم فی معاییر اشعارالعجم و غیره باقی مانده است از دو هزار بیت متجاوز نیست و این شعرها مشتمل اند بر قصاید و چند غزل، رباعی و بیت‌هایی پراگنده از مثنوی‌های او. (۷۱، ۱۱۶)

از مثنوی‌های عنصری که به قول عوفی در لباب‌الالباب (۱۳۱، ص ۳۲) عبارت بوده اند از «وامق و عذرا»، «خنگ‌بت و سرخ‌بت» و «شادبهر و عین‌الحیات» اکنون فقط بیت‌های پراگنده‌یی باقی مانده اند. مثنوی «وامق و غذرا» داستانی کهن بوده است که آن را عنصری در بحر متقارب به نظم کشیده و برخی از بیت‌هایش را امروز می‌توان در فرهنگ‌ها جست‌وجو کرد. (۱۰۶، ص ۵۶۲) مثنوی «شادبهر و عین‌الحیات» برگرفته‌شده از داستانی بوده است که ابوریحان بیرونی آن را به نام «حدیث قسیم‌السّرور و عین‌الحیات» از فارسی دری به تازی برگردان کرده است. و مثنوی «خنگ‌بت و سرخ‌بت» اصلاً داستانی محلّی بوده است در بارهٔ دو تن‌دیسی که تا سال ۱۳۸۰ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۱ میلادی در استان بامیان برجا بودند و در همان سال از طرف «گروه طالبان» منهدم شدند. این داستان را نیز ابوریحان بیرونی به نام «حدیث صنمی‌البامیان» به تازی برگردان کرده است.[۱] (۱۰۶، ص ۵۶۱)

در شعرهای عنصری عنصر تخیّل خیلی نیرومند بوده مضامین تازه به فراوانی پیدا می‌شوند و او با آگاهی و تسلّطی که به زبان تازی داشته است گاه‌گاهی از مضامین شاعران بزرگ تازی‌گوی نیز اقتباس کرده است (۱۰۶، ص ۵۶۲) و چون بر علوم نقلی نیز دست‌رسی داشته است اندیشه‌ها و اصطلاحات علمی نیز در سروده‌هایش راه یافته اند. (۱۰۶، ۵۶۳) در قصایدش چشم‌اندازهای دل‌کش و

[۱] ـ افسانهٔ شاه‌مامه و سلسال در میان مردم بامیان دربارهٔ همین بت‌هاست.

زیبایی‌های بهار بلخ و غزنه را به تصویر کشیده است. تشبیهات عنصری اکثراً محسوس اند، چنان‌چه در تشبیه زلف و روی گوید: (۱۳۰، ص ۴۲)

چه چیز است رخساره و زلف دلبر　　گل مشک‌بوی و شب روزپرور
گل اندر شده زیر نورُسته‌سنبل　　شب اندر شده زیر خورشید انور...
نکوتر ز روشن‌رخش تیره‌زلفش　　وگر چند روشن ز تیره نکوتر

و در تشبیه خورشید و ابر بهار گوید: (۱۳۰، ۲۴)

چون حجابی‌لعبتان خورشید را بینی ز ناز　　گه برون آید ز میغ و گه به میغ اندر شود

در تمام این مثال‌ها محسوس به محسوس تشبیه شده و وجه شبه نیز حسّی و روشن است.

عنصری در وقایع‌نگاری یدی طولا داشته است، چنان‌چه وی روی‌داد فتح خوارزم و عبور سلطان محمود غزنوی را از آمو و حال لشکریان شکست‌خوردهٔ دشمن را بسیار نیکو بیان داشته است. (به نقل از منبع:۱۶۰، ص ردیف ع)

عنصری شاعری بود بدیهه‌سرا و در بدیهه‌سرایی وی حکایت‌های زیادی از او در کتاب‌ها نقل شده اند. وی بسیاری از صنایع شعری را که قبلاً ایجاد شده بودند مانند: لف و نشر، ترصیع، تقسیم و سؤال و جواب گسترش داده و شاعران دیگر از او پی‌روی کرده اند، چنان‌چه ترصیع یعنی در دو مصرع تمام الفاظ را هم‌وزن یا هم‌قافیه آوردن در آینده به اندازه‌یی مروّج شده است که تا سدهٔ هفتم هجری قمری/ سیزدهم میلادی تمام قصاید را به همین شیوه می‌سرودند. او در مبالغه نیز دستی دراز داشت. (۲۰۱، صص ۴۹ ـ ۵۵)

نمونه‌هایی از شعرهای او: (به نقل از منبع: ۱۳۱، ص ۳۲)

درد مرا به گیتی دارو پدید نیست　　دردی که از فراق بوَد درد بی‌دواست
گنجی‌ست عاشقان را صبر ارنگه کنی　　کو روی زرد سرخ کند، پشت کوز راست

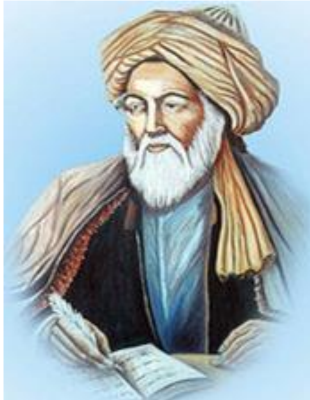
***

بگرفت سر زلف تو رنگ از دل تو　　نزدود وفا و مهر زنگ از دل تو
تا کم نشود کبر پلنگ از دل تو　　موم از دل من برند و سنگ از دل تو

حکیم ناصر خسرو بلخی

ابومعین‌الدّین ناصر خسرو بن حارث، حکیم، شاعر، فیلسوف و جهان‌گرد نام‌دار تاجیک و از مبلّغان مذهب اسماعیلی در خراسان، در ۹ ذوالقعدهٔ ۳۹۴ هجری قمری/ ۳ سپتامبر ۱۰۰۴ میلادی در زمان سلطنت یمین‌الدّوله محمود غزنوی در قبادیان بلخ در خانواده‌یی محتشم و صاحب عنوان و ضیاع و عقار زاده شد (۱۱۱، ص ۲۷۱) و معاصر عمر خیّام بود.

او از آغاز جوانی به فراگرفتن دانش‌های گوناگون پرداخت و افزون بر ادب فارسی دری و تازی با بسیاری از علوم و فنون زمان خویش چون ارثماطیقی (حساب)، اشکال اقلیدس (هندسه)، علم اشکال مجسطی (نجوم)، طب و داروشناسی، اقسام موسیقی، الهیات و تفسیر آشنا شد. نقّاشی نیز می‌دانست و گاهی از این راه امرار معیشت می‌کرد. (۱۹۱، ص ۱۲)



او در جوانی در واپسین سال‌های سلطنت محمود غزنوی به شغل دیوانی پرداخت و سال‌ها در شهرهای بلخ و مرو به همین وظیفه باقی بود و او را به لقب‌های «دبیر فاضل» و «خواجهٔ خطیر» یاد می‌کردند. (۱۱۱، صص ۲۷۲ ـ ۲۷۳) ناصر خسرو در دربارهای محمود و مسعود به شغل دیوانی و دبیری ادامه داد و پس از این که در سال ۴۳۲ هجری قمری/ ۱۰۴۱ میلادی بلخ، پای‌تخت زمستانی غزنویان، به دست سلجوقیان افتاد، او به مرو مقرّ ابوسلیمان جغری‌بیک داؤود بن میکاییل برادر طغرل‌بیک و پدر الب ارسلان سلجوقی رفت و مناصب دیوانی را حفظ کرد. (۱۹۱، ص ۱۲) برادر ناصر خسرو، ابوالفتح عبدالجلیل، نیز به خطاب «خواجه» مخاطب بود و ظاهراً از عمّال و اطرافیان وزیر سلجوقیان، ابونصر، بود. ناصر خسرو از آغاز دورهٔ سلجوقیان با نارضایتی از درباریان فاصله گرفته به روحانیون روی آورد و چون از آنان هم چیزی حاصلش نگردید دوران حیرت، طلب و جست‌وجوی حقیقت در زنده‌گی‌اش پدید آمد تا داعی بزرگ اسماعیلی یا داعی‌الدّعاء به نام المؤیّد فی‌الدّین شیرازی در اندیشه‌های ناصر خسرو تأثیر ژرف انداخت و او را دگرگون ساخت. (۱۱۱، صص ۲۷۲، ۲۷۳)

حکیم ناصر خسرو بلخی علوم عقلی و نقلی هر دو را فراگرفته و قرآن را از بر داشته بود و در دیوان خود همواره به تسلّط خود در علم و حکمت و زبان و ادب اشاره کرده است و امّا برای کسب دانش بیش‌تر و رسیدن به حقایق با برادر کِه‌تر خود، ابوسعید، و یک غلام هندی در ۲۳ شعبان ۴۳۷ هجری قمری/ ۱۱ مارس ۱۰۴۶ میلادی ره‌سپار حجاز شد. این مسافرت که هفت سال به درازا کشید برای او آغاز تحوّلی گسترده و بزرگ شد. او در طول این مدّت سرزمین‌های فارس، آذربایجان، ارمنستان، آسیای صغیر، شام، حلب، فلسطین، طرابلس، سوریه، جزیره‌العرب، قیروان، تونس، سودان و مصر را دید و در مصر، پای‌تخت فاطمیان، سه سال اقامت گزید و جمعاً چهار بار سفر حج کرد. ناصر خسرو در مصر به مذهب اسماعیلی گروید و از سوی امام فاطمی آن زمان، ابوتمیم محمّد بن علی المستنصر بالله (خلافت ۴۲۷ ـ ۴۸۷ هجری قمری/ ۱۰۳۶ ـ ۱۰۹۴میلادی)، برای انجام مأموریّت نشر و دعوت طریقهٔ فاطمیان در خراسان به مقام «حجّت خراسان» گزیده شد و پس از بازگشت به بلخ در جمادی‌الاوّل ۴۴۴ هجری قمری/ سپتامبر ۱۰۵۲میلادی با استدلال نیرومند و قدرت بیانی که داشت در این راه با

شوق و همّت تمام مشغول تبلیغ شد و بالآخره همین مباحثات او با اهل سنّت و جماعت باعث غوغای عامهٔ مردم شد و امرای سلجوقی ناگزیر او را تبعید کردند. (۱۹۶، صص یب، یو، یهـ) او مورد پی‌گرد کارگزاران دولت سلجوقی و عمّال خلیفهٔ بغداد و روحانیون قشری قرار گرفت و ناگزیر مخفی و متواری شد و بالآخره به درهٔ یمگان بدخشان پناه‌گزین شد و در آن جا زیر حمایت امیرِ اسماعیلی مذهب بدخشان، شمس‌الدّین ابوالمعالی علی بن اسد، قرار گرفت و تا آخر عمر در همان جا بزیست (۱۱۱، ص ۲۷۵) و پس از پانزده سال اقامت در سال ۴۸۱ هجری قمری/ ۱۰۸۸ میلادی در شانزدهمین سال سلطنت ملک‌شاه سلجوقی در یمگان بدخشان دیده از جهان پوشید و در همان جا به خاک سپرده شد. سال وفاتش را ۴۶۸ یا ۴۷۰ هجری قمری/ ۱۰۷۵ یا ۱۰۷۷ میلادی هم محتمل دانسته اند. وی در میان مردم بدخشان از جای‌گاه بلندی برخوردار است و مردم او را به نام «حجّت»، «سیّد شاه‌ناصر ولی»، «پیر شاه‌ناصر»، «پیر کامل» و غیره یاد می‌کنند. آرام‌گاهش در یمگان بدخشان تا امروز به نام «مزار سیّد» زیارت‌گاه خاص و عام است.

در کشور ما از سال ۱۳۶۷ هجری خورشیدی/ ۱۹۸۸ میلا ی بدین سو کانون فرهنگیی به نام حکیم ناصر خسرو بلخی به ریاست حاج سید منصور نادری کیانی فعالیّت دارد و نیز دانش‌گاهی در بغلان، خیابانی در شهر مزار شریف، مرکز بلخ، و دبیرستانی در شهر حیرتان بلخ به نام او مسمّا اند. زادگاه ناصر خسرو، یعنی قبادیان بلخ، فعلاً محلّه‌یی است که در شهر مزارشریف، مرکز استان بلخ، موقعیّت دارد. (۷۱، ص ۱۳۲)

در اثر دعوت ناصر خسرو در مازندران و خراسان فرقهٔ خاصی از اسماعیلیان به نام «ناصریّه» پدید آمد.[۱]

شعرهای ناصر خسرو بلخی بیش‌تر مشوّق علم و حکمت بوده روح فلسفی و مذهبی دارند. او هم‌چنین پیشه‌وران و کشاورزان را به ستایش گرفته فرادستان و شاعران متملّق و سالوس را نکوهش می‌کند. ناصر خسرو در شعرهای خود از نظر شکل و شیوهٔ بیان و از جهت محتوا و مضمون شاعر نوآور است. در شعرهای او تنوّع زیادی در بحرها و وزن‌های شعری به‌ویژه توجّه خاصّی به ازاحیف و بحور نامطبوع، باریک‌اندیشی و استواری کلام و وصف طبیعت دیده می‌شود. محتوای شعرهایش را اساساً توصیف و پند و مباحثه و انتقاد تشکیل می‌دهند. وی اندیشه‌های پیچیدهٔ فلسفی و کلامی را به روش منطقیان ماهرانه در شعرهای خود بیان کرده و به خوبی از عهدهٔ آن بر آمده است. شعرش مانند کسایی از حکمت و موعظه و اندیشه‌های اسلامی سرشار است و در حقیقت او تحت تأثیر کسایی مروزی بوده

[۱] ـ به گزارش «بیان‌الادیان» که در سال ۴۵۸ هجری قمری/ ۱۰۹۲میلادی به قلم امیر ابوالمعالی محمّد بن عبدالله، یک تن از دانش‌مندان بلخ، تألیف شده است، اصحاب ناصر خسرو در طبرستان «النّاصریه» خوانده شده اند. هم‌چنین در این کتاب دربارهٔ موجودیّت طریقت ناصر خسرو در یمگان نیز سخن رفته است.

و بسیاری از قصیده‌های آن شاعر بزرگ و توانا را نیز جواب گفته است. (۱۹۱، ص۱۷) از آثار منظوم و منثور او تصویر جامعهٔ روزگار او را می‌توان به تماشا نشست.

آثار موجود نظم و نثر ناصر خسرو بلخی این‌ها اند:

۱ـ دیوان موجود ناصر خسرو به زبان فارسی دری که در آن شعرهای دورهٔ جوانی او اعم از هزل، غزل، مدح و قصیده دیده نمی‌شوند. به احتمال قوی شعرهای مذکور را خودش پس از بازگشت از مصر و آغاز دعوت به کیش اسماعیلی از میان برده است. کهن‌ترین نسخهٔ دیوان او که در سال ۷۳۶ هجری قمری/ ۱۳۳۵میلادی کتابت شده در کتاب‌خانهٔ چلبی در ترکیه موجود است و امّا سراغی از دیوان شعرهای تازی او نیست.

نمونه‌هایی از شعرهای دیوان حکیم ناصر خسرو بلخی:

حاجیان آمدند با تعظیم — شاکر از رحمت خدای رحیم
جَسته از محنت و بلای حجاز — رَسته از دوزخ و عذاب الیم
آمده سوی مکّه از عرفات — زده لبّیک عمره از تنعیم
یافته حجّ و کرده عمره تمام — باز گشته به سوی خانه سلیم
من شدم ساعتی به استقبال — پای کردم برون ز حدّ گلیم
مر مرا در میان قافله بود — دوستی مخلص و عزیز و کریم
گفتم او را: «بگو که چون استی — زین سفرکردن به رنج و به بیم؟
تا ز تو بازمانده ام جاوید — فکرتم را ندامت است ندیم
شادگشتم بدان که کردی حج — چون تو کس نیست اندرین اقلیم
بازگو تا چه‌گأونه داشته ای — حرمتِ آن بزرگوار حریم؟
چون همی‌خواستی گرفت احرام — چه نیت کردی اندر آن تحریم؟
جمله بر خود حرام کرده بُدی — هر چه مادون کردگار قدیم؟»
گفت: «نی»، گفتمش:«زدی لبّیک — از سر علم و از سر تعظیم؟
می‌شنیدی ندای حقّ و، جواب — باز دادی چنان که داد کلیم؟»
گفت: «نی»، گفتمش: «چو در عرفات — ایستادی و یافتی تقدیم
عارف حق شدی و منکر خویش؟ — به تو از معرفت رسید نسیم؟»
گفت: «نی»، گفتمش: «چو می‌کُشتی — گوسفند از پی یسیر و یتیم
قرب خود دیدی اوّل و کردی — قتل و قربان نفس شوم لئیم؟»
گفت: «نی»، گفتمش: «چو می‌رفتی — در حرم هم‌چو اهل کهف و رقیم
ایمن از شرّ نفس خود بودی؟ — وز غم فرقت و عذاب جحیم؟»
گفت:«نی»، گفتمش:«چو سنگ جمار — همی‌انداختی به دیو رجیم

از خـود انـداخـتـی بـرون یـک‌سـر	هـمـه عـادات و فـعل‌هـای ذمیـم؟»
گـفت: «نـی»، گفتمش: «چو گشتی تو	مـطّلـع بـر مـقـام ابـراهـیـم
کـردی از صـدق و اعـتـقـاد و یـقیـن	خـویـشی خـویش را بـه حـق تسلیم؟»
گفت: «نی»، گفتمش: «به وقت طـواف	کـه دویـدی بـه هـرولـه چـو ظلیـم
از طـواف هـمـه مـلائـکـتـان	یـادکـردی بـه گـرد عـرش عظیم؟»
گفت: «نی»، گفتمش: «چو کردی سعی	از صـفا سـوی مـروه بـر تـقـسیـم
دیـدی انـدر صـفای خـود کونیـن؟	شـد دلـت فـارغ از جـحیم و نـعـیـم؟
گـفت: «نی»، گـفتمش: «چو گشتی باز	مانـده از هـجر کـعبـه بـر دل ریـم
کـردی آن جـا بـه گـور مـر خـود را	هـم‌چـنانی کـنون که گـشته رمـیـم؟»
گـفت: «از ایـن بـاب هر چه گفتـی تو	مـن نـدانـستـه ام صـحـیح و سـقیـم»
گـفتـم:« ای دوسـت پـس نکردی حـج نـشـدی در مـقـام مـحـو مـقیـم
رفـتـه ای مـکّه دیـده، آمـده بـاز	مـحنت بـادیـه خـریـده به سیم
گـر تـو خواهی که حج کنی، پس از این	ایـن چـنین کـن کـه کـردمت تعلیم»
(۱۹۶، صص ۳۰۰ ـ ۳۰۱)

نـشنیده ای که زیر چنـاری کـدوبنـی
بررُست و بردویـد بـر او بـر بـه روزبیـست؟
پـرسـید از آن چـنار که: «تو چند ساله ای؟»
گـفتا: «دویست بـاشد و اکنون زیادتیـست»
خندید از او کدو که: «من از تو به بیست روز
بـرتر شدم بگو تو که این کاهلی ز چیست؟»
او را چـنار گـفـت که :«امروز ای کـدو
بـا تـو مرا هنـوز نه هنگـام داوریسـت
فردا که بر من و تو وزد بـاد مهـرگـان
آن‌گه شـود پدید که از ما دو مرد کیست؟»
(۱۹۶، ص ۵۲۲)

ای همه گفتار خوب بـی کـردار	بـی مـزه ای و نکـو چـو دستنبـوی
روی مکن هر سویی و بـاز مگـرد	از سـخن خـویـشتن مـباش چوگـوی
گوی نه ای چـون دوروی گشته‌ستی؟	گـوی کُـند هـر زمان بـه هر سـو روی
آن‌چه نخواهـی که بـدرویش مکـار	وان‌چـه نـخواهی که بشنویش مـگوی
(۱۹۶، ص ۵۲۰)

۲ـ زادالمسافر یا زادالمسافرین کتابی‌ست به نثر فارسی دری در بیان حکمت الهی بر وفق مشرب اسماعیلیان که ظاهراً از تألیفات بسیار مهم حکیم ناصر خسرو بلخی و حاوی اصول عقاید حکیمانه و فلسفی اوست. این اثر در سال ۴۵۳ هجری قمری/ ۱۰۶۱میلادی در آوان غربت تألیف شده است. زادالمسافرین به تصریح خود ناصر خسرو در سال ۴۵۳ هجری قمری/ ۱۰۶۱میلادی تألیف شده و از آثار بلوغ کامل فکری و روحی وی می‌باشد. او این اثر را به نام خلیفهٔ فاطمی المستنصربالله نوشته است. این کتاب مملو است از اصطلاحات فلسفی چه تازی و چه فارسی دری؛ به ویژه اصطلاحات فارسی دری خاصّی دارد که به گفتهٔ ملک الشعراً بهار در جایی دیگر دیده نشده اند. (۳۹، ص ۱۵۷)

کتاب مذکور از نگاه این که در آن نظریّات فلسفی ناصرخسرو بیان شده و دربرگیرندهٔ اطّلاعاتی دربارۀجریان‌های فکری و فلسفی آن زمان است و هم‌چنین از این که از نمونه‌های عالی نثر فصیح و سادهٔ فارسی دری و پر از واژه‌ها و اصطلاحات و ترکیبات زیبای فلسفی به زبان فارسی دری می‌باشد اثری‌ست نفیس و ارزنده در فرهنگ فارسی دری. ناصر خسرو در این اثر کوشیده است تا نظریّات مذهبی خود را اثبات فلسفی نماید و از این رو است که وی را از اندیشه‌گران بزرگ عصرش شناخته اند. (۱۱۱، ص ۲۴۹) این کتاب مشتمل بر ۲۷ «قول» و ابواب و مباحثات متعدد است که طی آن‌ها ناصر خسرو پیرامون جسم، طبیعت، نفس، ثواب و عِقاب به تفصیل سخن رانده است. وی در این کتاب به نقل گفته‌ها و تعالیم زکریّای رازی و ردّ و نقض آن‌ها نیز پرداخته است. (۱۹۱، ص ۱۸) خودش دربارۀ این اثر می‌گوید: (به نقل از منبع: ۷۱، ص ۱۳۶)

ز تصنیفات من زادالمسافر — که معقولات را اصل است و قانون
اگر بر خاک افلاطون بخوانند — ثنا خوانند مرا خاک فلاطون

و این هم نمونه‌یی از نثر کتاب «زادالمسافرین» که ناصر خسرو در ردّ کسانی که آدمی را بدون صلاحیّت اختیار می‌دانند می‌نویسد:

«... و اگر این فعل‌ها بدین چیزها خدای تعالی همی‌کند نیز لازم آمدی که خدای تعالی به زبان ما دروغ‌گوی بودی و به دست‌های ما دزد و به چشم ما خاین و به ...، و اگر چنین بودی بر ما از چنین فعل‌ها هیچ حرج نبودی و عقوبت بر ما بدین جرم‌ها که از او آمدی ستم بودی....» (۱۹۳، ص ۱۷۳)

۳ـ سفرنامه که ظاهراً نخستین اثر منثور ناصر خسرو بلخی است و در آن مسافرت هفت‌سالهٔ خود را در بلاد روم، مصر، حجاز و بین‌النّهرین بیان داشته است. تاریخ دقیق تألیف سفرنامه معلوم نیست و به قول استاد عبدالاحد جاوید نمی‌توان آن را قبل از سال ۱۰۶۳میلادی فرض کرد. (۱۹۶، ص کا) سفرنامه از جهت احتوا بر تاریخ و جغرافیای تاریخی و شرح حال ناصر خسرو دارای اهمیّتی فراوان است. به قول ملِک‌الشّعراً بهار، در سفرنامه واژه‌های تازهٔ تازی افزون از آن‌چه در کتاب‌های معاصر او آمده اند وجود ندارند و او در کاربرد واژه‌های فارسی دری مانند هم‌شیوه‌گان دیگر خود تعمّد داشته است

و چون سفرنامه کتابی‌ست علمی نمی‌توان آن را در شمار کتب ادبی مانند تاریخ بیهقی آورد. (۳۹، ص ۱۵۸)

نمونه‌یی از نثر حکیم ناصر خسرو بلخی از «سفرنامه»:

«بیست و ششم محرم از شمیران برفتم. چهاردهم صفر را به شهر سراب رسیدم، و شانزدهم صفر از شهر سراب برفتم و از سعیدآباد بگذشتم. بیستم صفر سنهٔ ثمان و ثلاثین و اربعمائه (۴۳۸) به شهر تبریز رسیدم ـ و آن پنجم شهریورماه قدیم بود ـ و آن شهر قصبهٔ[1]آذربایجان است. شهری آبادان. طول و عرضش به گام پیمودم، هر یک هزار و چهارصد بود، و پادشاه ولایت آذربایجان را چنین ذکر می‌کردند در خطبه: الامیرالاجل، سیف‌الدّوله و شرف‌الملّه، ابومنصور وهسودان بن محمّد، مولی امیرالمؤمنین. مرا حکایت کردند که بدین شهر زلزله افتاد، شب پنج‌شنبه هفدهم ربیع الاول سنهٔ اربع و ثلاثین و اربعمائه (۴۳۴) و در ایّام مسترقه بود. پس از نماز خُفتن. بعضی از شهر خراب شده بود و بعضی دیگر را آسیبی نرسیده بود. و گفتند چهل هزار آدمی هلاک شده بودند. و در تبریز قطران نام شاعری را دیدم. شعری نیک می‌گفت، امّا زبان فارسی نیکو نمی‌دانست. پیش من آمد، دیوان منجیک و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هر معنی که او را مشکل بود از من بپرسید، با او بگفتم و شرح آن بنوشت و اشعار خود بر من خواند.» (۱۹۱، صص ۷ ـ ۸)

٤ـ وجه دین رساله‌یی است به زبان فارسی دری که در تأویلات و باطن عبادات و احکام تألیف شده و حاوی توصیف مذهب اسماعیلیان است. (۷۱، ۱۳۷) ناصر خسرو (به نقل از منبع: ۷۱، ص ۱۳۷) برای این اثر خود ارزش فراوان ره‌نمودی قایل بوده در مقدّمهٔ آن می‌نگارد:

«خردمندی که این کتاب را بخواند، دین را بشناسد و بر شناخته کارکند.»

۵ـ جامع‌الحکمتین رساله‌یی است فلسفی به نثر فارسی دری در شرح گشایش مشکلات دینی و معضّلات فلسفی و در واقع پاسخ نود و یک پرسشی است که به قول دکتر جاوید، ابو احمد بن حسن جوزجانی و به قول احسان طبری، الهیثم احمد بن الحسن جرجانی شاعر و حکیم اسماعیلی در قصیدهٔ ۸۹ و یا ۸۲ بیتی خود آورده بود. (به نقل از منبع: ۷۱، ص ۱۳۷) ناصر خسرو این شرح را در سال ۴۶۳ هجری قمری/ ۱۰۷۱ میلادی به خواهش امیر بدخشان، شمس‌الدّین ابوالمعالی علی بن اسد، تدوین کرد. امیر بدخشان که خود اسماعیلی بود در ایّام اقامت ناصر خسرو در یمگان خواست بدان پرسش‌ها پاسخ بنویسد. ناصر خسرو هر پرسش را با دقّت و عالمانه پاسخ گفته و در نتیجه این اثر ارزش‌مند فکری پدید آمده است. (۷۱، صص ۱۳۷ ـ ۱۳۸)

و این هم نمونه هایی از نثر حکیم ناصر خسرو بلخی از «جامع‌الحکمتین»:

«دلیل بر آن که توحید بی تشبیه اندر تأویل کتاب خدای است، آن است که جز به تأویل اختلاف و اشتباه کاندر کتاب است به اتفاق نیاید.» (۱۹۴، ص ۶۲)

[1] ـ قصبه، میان شهر و مقصود مرکز و شهر مرکزی است.

«پس فلاسفه گفتند که هر که گوید «من»، این قول بر جمله‌گی ترکیب [جسد] و نفس افتد، هر چند باز همی‌گوید که برِ من و جانِ من و دست و پای و سرِ من و مردی و سخاوت و حرکت و سخن من و جز آن، و این جزوها را همه به «من» ـ به جمله‌گی خویش ـ باز خوانند. و گفتند: این هم‌چنان است که ما گوییم که نام «حیوان» ـ و این بر جمله‌گی جان‌وران افتد ـ آن‌گاه گوییم: این مردم است و آن گاو و آن خر و آن مرغ‌ست و آن ماهی است و جز آن، و حیوان این همه است و چنانک گوییم: قرص آفتاب و روشنایی آفتاب و گرمی و گِردی آفتاب و جز آن، و آفتاب خود جز مجموع این معنی‌ها چیزی نیست.» (۱۹۴، ص ۹۸)

٦ـ خوان‌الاخوان کتابی‌ست به نثر فارسی دری در اخلاق و حکمت و موعظه که در آن عقاید باطنی از نگاه فلسفی تأویل شده و هم در درجات دعوت بحث به عمل آمده است. به قول دکتر جاوید، (به نقل از منبع: ۷۱، ص ۱۳۸) در مقدّمۀ دیوان ناصر خسرو چاپ کابل، بعضی در انتساب او به ناصر خسرو تردید دارند.

نمونه‌یی از نثر ناصر خسرو بلخی از کتاب «خوان‌الاخوان»:

«... و آن وقت برهان گوید ... حال مردم از اوّل بودش تا به آخر بودش هیچ بر مراد او نباشد، از بهر آنک از شکم مادر بیرون آورده شد به وقتی بی خواست او، بدان دلیل که چون بیرون آوردندش بخروشید، و آن خروش از کودک نشان ناکامی او بود با آمدن اندرین عالم، و چون بزرگ شد خواست که هم‌چنان جوان بماند نتوانست هم‌چنان ماندن، و چون پیر گشت خواهد که در این عالم بمانَد و نتواند ماندن، و چون آمدن و شدن مردم به مراد او نبود ناچاره به مراد آفریدگار او بود، از بهر آنک چاره نیست که او یا خود آفریدگار خویش است یا دیگری آفریدگار اوست...» (۱۹۲، صص۲۶۴ ـ ۲۶۵)

۷ـ گشایش و رهایش به زبان فارسی دری که در آن مفاهیم فلسفی بیان شده و به سی سؤال پرسنده پاسخ قناعت‌بخش ارائه شده است و نمایان‌گر رهبری شخصی ناصر خسرو از جریان اسماعیلی عصر اوست. سی سؤال و جواب‌های آن‌ها که در این رساله فراهم آمده اند زبانی ساده و منطقی روشن دارند.

نمونه‌یی از نثر ناصر خسرو بلخی از کتاب «گشایش و رهایش»:

«بدان ای برادر که این مسأله از جعفر صادق رضی‌الله عنه پرسیدند، گفت: خدای عادل‌تر از آن است که خلق را بر معصیّت مجبور دارد و پس ایشان را بر آن عقوبت کند. گفتندش: هر چه خواهد مردم تواند کرد؟ گفت: قدرت خدای بیش از آن است که کسی را در ملک او دست درازی باشد، گفتندش: حال مردم پس چه‌گونه است؟ گفت: کاری است میان دو کار، نه مجبور است و نه مختار و قول امامان را تأویل باشد، هم‌چنان که قول خدای و رسول را تأویل است از بهر آن که ایشان گواهان خدای اند بر خلق.» (۱۹۵، ص ۱۲۴)

۸ و ۹ ـ دو مثنوی کوچک روشنایی نامه و سعادتنامه که اولی دارای ۵۹۲ بیت و دومی دارای ۳۰۰ بیت در پند و وعظ و حکمت است. ملک‌الشّعرا بهار در سبک‌شناسی و هم‌چنین برخی دیگر از پژوهنده‌گان سعادت‌نامه را از آنِ ناصر خسرو نمی‌دانند. (به نقل از منبع: ۷۱، ص ۱۳۹)

افزون بر کتاب‌های یاد شده، ناصر خسرو در آثار خود از تألیفات دیگرش زیر عنوان‌های بستان‌العقول، دلیل‌المتحیرین، لسان‌العالم، کتاب المفتاح و المصباح، کتاب عجایب‌الصّنعه، اختیارالامام و اختیارالایمان، کتاب الدّلایل، غرایب‌الحساب و عجایب‌الحساب نیز نام می‌برَد که در دست نیستند.

کتاب‌هایی به نام‌های سرّالاسرار در تسخیر کواکب، اکسیر اعظم در منطق و فلسفه، قانون اعظم در علوم عجیبه، المستوفی در فقه، دستور اعظم در تفسیر قرآن، الکبیر اعظم در منطق، کنزالحقایق، رسالهٔ النّدامه الی زادالقیامه، رساله‌یی در علم یونان، کتابی در سحریّات و رساله‌یی موسوم به سرگذشت یا سفرنامهٔ شرق به او منسوب اند که پژوهنده‌گان این انتساب را کاملاً مردود دانسته اند. (۷۱، ص ۱۳۹)

قاضی حمیدالدّین بلخی

قاضی ابوبکر حمیدالدّین عمر بن محمود المحمودی بلخی و یا به قول عوفی القاضی‌الامام حمیدالملّه والدّین سیّدالقضاه و الائمّه عمر بن محمود المحمودی بلخی (۱۳۲، ص ۱۹۸) و یا نظر به پژوهش حبیبی ابوبکر محمّد ملقّب به حمیدالدّین محمودی بلخی بن عمر بن احمد بن محمّد بن ابوذر محمودی (۲۲۰، ص ۳۹۹) دانش‌مند، شاعر و نویسندهٔ بزرگ تاجیک در سدهٔ دوازدهم میلادی و هم‌روزگار سلطان سنجر سلجوقی، در بلخ زاده شد. او در شهر بلخ می‌زیست و مدّتی قاضی‌القضات بلخ بوده است و باری هنگامی که انوری شاعر به اتّهام هجوکردن بلخ مورد سرزنش مردم آن شهر قرار گرفته و مردم معجر بر سر او کشیده خواستار راندنش از شهر شده بودند قاضی حمیدالدّین او را حمایت کرده بود. انوری قطعات و قصایدی در ستایش قاضی حمیدالدّین سروده است. (۳۹، ص ۳۲۹)

قاضی حمیدالدّین افزون بر احاطه بر دانش‌های شرعی و قضایی در علوم ادبی به ویژه در نوشتن نثر و آن هم نثر مسجّع شهرت دارد و کتاب مشهور خود را به نام مقامات حمیدی به همین شیوه نوشته است. (۱۶۱، صص ۷۰۲ ـ ۷۰۳)

عوفی در لباب‌الالباب قاضی حمیدالدّین بلخی را در نظم و نثر هم‌تای صابی و بونواس پنداشته تألیفات وی را او و سایر تذکره‌نگاران و از جمله هدایت در صفحهٔ ۱۹۷ جلد اوّل مجمع‌الفصحا چنین ذکر می‌کنند: مقامات حمیدی که قاضی حمیدالدّین بلخی آن را به پیروی از مقامات بدیع‌الزّمان همدانی و ابوالقاسم حریری و به تقلید از روش و مضامین آن‌ها در بیست و چهار مقاله خاتمه نگاشته است، وسیله‌العفاه الی اکفی‌الکفاه، حنین‌المستجیر الی حضرت‌المُجیر، روضه‌الرّضا فی مدح ابی‌الرّضا، قِدح‌المُغنی فی مَدح‌المعنی، رساله‌الاستغاثه الی الاخوان‌الثّلاثه، منیه‌الرّاجی فی جوهرالناجی. (۳۹، ص

۳۳۲؛ ۱۳۲، ص ۱۹۹) از آثار منظومش مثنوی «سفرنامهٔ مرو» و شعرهایی اند که در «مقامات» آمده اند.

قاضی حمیدالدّین بلخی در «مقامات» خود مطالب علمی بسیاری از ادب، فلسفه، فقه و تصوّف را گنجانیده است که می‌توانند گواه فضل و استادی او باشند. او در مقاماتش از عبارات دشوار و بسیاری از واژه‌های نامأنوس فارسی دری اجتناب کرده است. در متن مقامات سروده‌های او را نیز می‌توان دید که به قول مِلک‌الشّعرا بهار نظر به نثرش چندان لطفی ندارند. امّا با وجود آن هم به قول بهار در سبک‌شناسی، شعرهای قاضی حمیدالدّین گاهی خوب و مطبوع اند و تشبیه‌ها و بهاریه‌ها و قطعات دل‌چسپ دارند. (۳۹، صص ۳۴۳ ـ ۳۴۴)

قاضی حمیدالدّین بلخی در سال ۵۵۹ هجری قمری/ ۱۱۶۴میلادی پدرود زنده گی گفته است آرام‌گاه او در شهر بلخ موجود است و به نام او مدرسه‌یی نیز در ولایت بلخ مسماست. این است نمونه‌یی از نثر مقامات حمیدی: (به نقل از منبع: ۳۹، ص ۳۴۵)

«... من در غلوای این غرور، و در خُیَلای این سرور، با زمره‌یی از ظریفان و فرقه‌یی از حریفان، چون باد صبا از صف به صف و چون بادهٔ مُصفّا از کف به کف می‌گذشتم، و بساط نشاط را به قدم انبساط می‌نوشتم، و با دوستان در بوستان از سر طیش و عیش می‌گفتم. هر روز مُضیفی تازه‌روی می‌دیدم، و هر شب حریفی خوش‌خوی می‌گزیدم...»

نمونه‌هایی از شعرهای قاضی حمیدالدّین بلخی که از متن مقامات حمیدی برگزیده شده اند: (به نقل از منبع: ۳۹، صص ۳۴۷ ـ ۳۵۰)

بگرفت از برای دل کینه‌توز را — زنگی شب ولایت رومی روز را
بنشاند آب تیرهٔ سیل شب سیاه — از آفتاب تابش و گرمی و سوز را

***

مخور از روی شهوت و دونی — از پی آز و حرص و افزونی
لقمه‌یی نان بوَد که دارد باز — از بسی لقمه‌های صابونی

***

چون آفتاب و ماه قدم بر فلک زنیم — گر با خیال وصل تو نان بر نمک زنیم
ما را چو میزبانی وصل تو شد یقین — حاشا که بعد ازین نفس از کوی شک زنیم
آن دم مبادمان که به اشراک و اشتراک — دستی در آستین غم مشترک زنیم
ای داده وعده‌های کمابیش صبر کن — تا نقد عشوه‌های ترا بر محک زنیم

بیت‌های زیرین از لباب‌الالباب عوفی نقل شده اند: (به نقل از منبع: ۱۳۲، صص ۱۹۹ ـ ۲۰۰)

تا [او] ز سبزه مشک به گل‌نار برنهاد — عشق رُخش به هر دل و جان خار برنهاد
تیر بلا به دیدهٔ ابدال در نشاند — بار گران به سینهٔ احرار برنهاد

دل را گذاشت در ستم دست و پای‌عشق   پس جرم خود به بخت نگون‌سار بر نهاد
صبـــر از دلـــم به غمـزۀ غمّـاز در ربود   وانگـــه نظـــر به طـرّۀ طـرّار بـــرنـهاد
جانم جفاش زآتش غم جست و آنگـهـی   چون در گرفـــت آتش بس خار بـرنـهاد
بس تـایب شـــراب کزان لعل پرخمـــار   دیده به خاک حضـرت خمّـــار بـر نـهاد

و این هم چند بیت از «سفرنامۀ مرو» قاضی حمیدالدّین بلخی: (به نقل از منابع: ۹، ص ۷۹؛ ۵۴، ص ۵۴۷)

بـاد مـــرو اســـت یا نسیم سمن   این که وقت سحر رسید به مـن
نـافه‌های نســـــــیم او از دور   کرده مـغزم پر از بـخار و بخـور
نامـه در پرّ و بیضه در چنـــگُل   جَیب پرمشک و آستیـــن پرگـل
مرحبـــا ای نسیـــم عنبـــربال   خرّم و خوش‌تر از جنوب و شمال
کی رسیدی ز مرو، کـی رفتـی؟   بـر گلـــی یاسمیـن دمی رفتی
از پـی رغـــبت خریـــــــداران   در تـو معـــلوم طـــبل عـطّاران
با چنین ثروت و چنیـن هستـی   مگر از عقـــد زلف او جَستـــی؟...
نـــگـهـــت بـــادۀ رزی داری   بـوی بـــاران مـــروزی داری
چون بران روی و موی هم‌رازی   با تـــو در سـازم ار چه غمّازی
ای نگـــاری کـه زینـت مروی   چرخ را مـــاه و بـــاغ را سروی
ماه نو مـــر ترا ســـوار ســـزد   عقد پـــروینت گوشـــوار سزد

انوری بلخی

حکیم اوحدالدّین محمّد بن محمّد یا علی بن محمّد انوری بلخی ملقّب به حجّت‌الحق، شاعر، ریاضی‌دان، ستاره‌شناس و فیلسوف بزرگ تاجیک در دوران سلجوقیان در سدۀ ششم هجری قمری/ دوازدهم میلادی، که در آغاز خاوری تخلّص می‌کرد، از مردم خاوران و از روستای بازنه (بدنۀ) ابیورد است و در بلخ می‌زیست. پدرش از کارگزاران درباری و به گفته‌یی سرپرست میهنه بود. او از پدر دارایی فراوانی به ارث برد و امّا همه‌اش را در خوش‌گذرانی به مصرف رسانید و از تنگ‌دستی به دربار شاهان روی آورد. دربارۀ احوال و آثارش در تذکره‌ها و آثار ادبی، از جمله، تذکرۀ دولت‌شاه سمرقندی، تاریخ گزیدۀ حمدالله مستوفی، لباب‌الالباب عوفی،



مجمع‌الفصحای هدایت و تذکرۀ آتش‌کده یاد شده است. به گفتۀ دولت‌شاه سمرقندی، وی در جوانی در

مدرسۀ منصوریّۀ توس دانش‌هایی چون فلسفه، اخترشناسی، موسیقی، ریاضیّات، پزشکی، منطق و ادبیّات عرب را فرا گرفت. انوری که باشندۀ بلخ بود سفرهایی به موصل، بغداد، مرو، نیشاپور و فرارود نیز انجام داده است و در هنگام کمال شاعری خود در دربار سلطان سنجر سلجوقی در مرو می‌زیست. به گفتۀ مؤلّف شعرالعجم، انوری چنان محترمانه می‌زیست که حتّا سلطان سنجر سلجوقی برای ملاقـات او به منزلش میرفت. (۲۰۲، ص ۲۰۴) اوحدالدّین محمّد انوری بلخی در تمام دانش‌های روزگار، به‌ویژه در نجوم و ریاضی و نیز در هنرهای موسیقی و خوش‌نویسی استاد بود و در دربار سنجر سلجوقی شغلی مناسب با حقوق کافی داشت. (۲۰۲، ص ۲۰۵) فتوحی شاعر به اشارۀ حکیم سوزنی اشعاری در هجو بلخ سروده به نام انوری انتشار داد. در اثر این روی‌داد انوری که زیر تهدید مردم بلخ قرار گرفته بود به قاضی حمیدالدّین بلخی پناه برد و برای دفاع از خود این قضیّه را در قصیده‌یی با مطلع «ای مسلمانان فغان از دَور چرخ چنبری» رد کرد. بعدها انوری را سلطان علاءالدّین غوری به دربار خود دعوت کرد، ولی وی نپذیرفت.

انوری در سال ۵۷۵ هجری قمری/ ۱۱۷۹ میلادی (۸۸، ص ۳۷) و به قول دولت‌شاه در سال ۵۴۷ هجری قمری/ ۱۱۵۲میلادی در شهر بلخ وفات یافت و در جوار گور سلطان احمد خضرویّه به خاک سپرده شد. (به نقل از منبع: ۲۰۲، صص ۲۱۲ ـ ۲۱۳) بیش‌تر سال ۵۸۳ هجری قمری/ ۱۱۸۷ میلادی را سال درگذشت او می‌دانند، امّا ادوارد براون سال درگذشتش را ۵۸۱ هجری قمری/ ۱۱۸۵ میلادی و هرمان اته و ژوکوفسکی در میان سال‌های ۵۸۵ و ۵۸۷ هجری قمری/ ۱۱۸۹ و ۱۱۹۱ ودانسته اند.
آرام‌گاهش تا هنوز در بیرون دیوارهای قدیمی بلخ در گورستان نوبهار بلخ در کنار آرام‌گاه احمد بن خضرویّۀ بلخی زیارت‌گاه خاص و عام است. پروفسور والن تن ژکوفسکی روسی در شرح زنده‌گانی و ترجمۀ کلمات او کتابی در حدود ۱۷۰ صفحه نوشته است و پروفسور براون شرح مفصّلی راجع به کتاب مذکور ارائه کرده است. (۲۰۲، صص ۲۲۵ ـ ۲۲۶)

دیوان انوری نزدیک به پانزده هزار بیت در قالب‌های گوناگونی مانند قصیده و قطعه است. شهرت انوری بیش‌تر در قصیده‌سرایی است و سروده‌های فکاهی و هزل وی بیش‌ترینه در قالب قطعه می‌باشند. دیوان شعرهایش را در آغاز سعید نفیسی و سپس محمّدتقی مدرّس رضوی تصحیح کرده‌اند. هم‌چنین از او دو اثر دیگر به نام‌های البشارات فی شرح‌الاشارات که شرح و حاشیه‌یی است بر کتاب الاشارات ابن سینای بلخی و رساله‌یی در عروض و قوافی به جا مانده اند. نسخه‌یی از دیوان قطران تبریزی در تهران نگه‌داری می‌شود که به خطّ انوری بلخی خوش‌نویسی شده است و این با پیشینه‌یی که از هنر خوش‌نویسی وی گفته‌اند هم‌خوانی دارد. هم‌چنین انوری کتابی در طب یا نجوم زیر عنوان «کتاب مفید» به نام شاه قطب‌الدّین مودود برزنگی، حاکم موصل، تألیف و نیز کتاب عیون‌الحکمۀ ابوعلی سینای بلخی را بازنویسی کرده است. (۲۷۳)

یان ریپکا، (به نقل از منبع: ۲۷۳) از ایران‌شناسان اروپایی، ادّعا دارد که از سروده‌های انوری بلخی برمی آید که وی تا حدودی به قانون جاذبهٔ زمین پی برده بوده است. او این را به‌ویژه در شعری با عنوان «شبی در حال مستی از بامی درافتاد و این قطعه را سرود» نشان داده‌است. در این قطعه وی افتادن خود را از پشت بام بر خلاف نظر همیشه‌گی علمای آن زمان که آن را مربوط به ماهیّت جسم و میل و کشش درونی جسم به سوی پایین می‌دانستند این بار سقوط شی را به زمین و خواست و ماهیّت زمین نسبت داده‌است.

انوری در قصاید خود مدّاحی‌هایی دارد، از جمله مدح مِلک‌الامرا طغرل تگین غازی‌بیگ البارغو (آل افراسیاب) (حکومت ۴۵۵ هجری قمری/ ۱۰۶۳ میلادی) را گفته‌است. شهرت انوری به دلیل قصاید و توانایی بالای پردازش ادبی اوست. توان بالای انوری در به‌کارگیری اصطلاحات ادبی و عبارات لطیف و معانی بلیغ موجب شده تا بزرگان ادب به او به دیدهٔ احترام بنگرند. کسانی مانند نظامی عروضی، جامی و آذر بیگدلی (به نقل از منبع: ۲۷۳) او را از بزرگان ادب فارسی دانسته اند. در شعری که منسوب به جامی است آمده است: (به نقل از منبع ۲۷۳)

در شعر سه تن پیمبـرانند هرچنـد که لانبیّ بعـــدی

اوصاف و قصیده و غزل را فردوسی و انوری و سعدی

از ویژه‌گی‌های قصاید انوری ایجاد معانی نغز و توسعهٔ مبالغات و به‌کاربردن استعارات و تشبیهات جدید است. هم‌چنین یکی از خصوصیّات او این است که افزون بر مدح به بیان هر گونه مسایل و وقایع و داستان‌ها پرداخته است.

دیوان اشعار انوری بارها به چاپ رسیده است: (۲۰۲، صص ۲۱۷ ـ ۲۱۸)

و این هم بخشی از سوگندنامهٔ معروف انوری که در ستایش بلخ در ردّ هجویه‌یی که به نام او اشتهار داده بودند سروده است: (به نقل از منبع:۱۸۱ ص ۱۵۵)

ای مسلمانان فغان از دور چـــرخ چنبـــری

وز نفاق تیر و قصـــدِ مـــاه و کیـــدِ مشتری

قبه‌الاسلام را هجـــو ای مسلمانان که گفت

حـــاش‌لله بالله ار گـــویـــد یهـــودِ خیبـری

آسمان ار طفل بودی بلخ کردی دایه‌گیـــش

مکّه داند کـــرد معمـــورِ جهان را مـــادری

افتخار خانه‌دان مصطفـــــی در بلـــخ و من

کرده هم سلـــمانـی اندر خدمتش هم بوذری

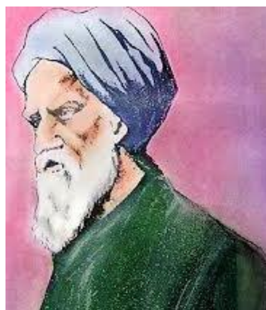
خاکِ پای اهلِ بلخم، کـــز مقـــام شهرشان

هست بر اقرانِ خویشم هم سری هم سروری

وطواط بلخی

محمّد بن محمّد بن عبدالجلیل عمری بن کاتب دانش‌مند، نویسنده، زبان‌شناس و شاعر بزرگ تاجیک، که لقبش را رشیدالدّین وطواط و گاهی سعدالملک نیز گفته اند در میان سال‌های ۴۰۰ ـ ۴۸۷ هجری قمری/ ۱۰۸۷ ـ ۱۰۹۴ میلادی در موطن اصلی‌اش، بلخ، زاده شد. وطواط لقبی است که از سوی فضلای هم‌روزگارش بنابر کوچک‌بودن بنیه‌اش به وی داده شده و خودش هم آن را پذیرفته است. او فراگیری دانش را در مدرسهٔ نظامیّهٔ بلخ به فرجام رسانیده است و یکی از استادانش امام ابوسعید هروی بود. وی با ادیب صابر دوستی داشته و با انوری خصومت می‌ورزیده است. (۸۸، ص ۳۵۳)

امام رشیدالدّین وطواط بلخی نیمی از عمرش را در خدمت خوارزم‌شاهیان به سر برده دبیر آتسز و ایل ارسلان بوده است و چنان‌که عبّاس اقبال در مقدّمهٔ «حدایق‌السحر» می‌نویسد: «عمدهٔ ترقّی رشید وطواط در پیش آتسز (۵۲۲ ـ ۵۵۱ هجری قمری/ ۱۱۲۸ ـ ۱۱۵۶میلادی) بوده و او در تمام مدّت سی سال خوارزم‌شاهی این پادشاه سمّت دارالانشا و یا وزارت رسایل او را داشته و کاتب مخصوص و منشی بزرگ او محسوب می‌شده». آتسز هرگز نمی‌خواست که وطواط از او دور باشد و به باور برخی از تذکره‌نویسان، او در کنار کاخ خود برای وطواط هم کاخی بنا کرده بود تا بتوانند به آسانی به صحبت هم برسند. سال وفات وطواط به تأیید قول شهاب‌الدّین حموی۵۷۳ هجری قمری/ ۱۱۷۷میلادی است و برخی آن را سال ۵۷۸ هجری قمری/ ۱۱۸۲میلادی می‌دانند.



این شاعر، ادیب، فاضل و نویسندهٔ معروف به زبان‌های فارسی دری و تازی مسلّط بوده تألیفاتی ارزش‌مند در نظم و نثر دارد. او نثر را مسجّع نوشته و در منطق و فلسفه نیز تواناست و مباحثاتی با دانش‌مندان عصر خود داشته و انتقادهایی بر جارالله زمخشری و برخی از شاعران و منشیان نگاشته است و در پایان زنده گی خود یک هزار جلد کتاب را که تصحیح و مقابله کرده بود به کتاب‌خانهٔ عمومی وقف کرده است. (۱۶۱، ص ۸۰)

می‌گویند (به نقل از منبع: ۶۵، صص ۷۷۸ ـ ۷۷۹) وقتی سنجر در ۵۴۲ هجری قمری/ ۱۱۴۷میلادی به خوارزم حمله برد و «هزاراسپ» را در محاصره افگند به انوری که هم‌رکابش بود اشاره کرد و او این رباعی را به تیر بست و به سوی هزاراسپ رها نمود:

ای شاه همه ملک جهان حسب تراست — از دولـت و اقـبـال جهان کسب تراست
امروز به یـک حمله هـزاراسپ بگیــــر — فـردا خـوارزم و صــدهزار اسپ تراست

در این جا وطواط که هم‌سفر آتسز بود به پاسخ انوری این گونه نوشت و به تیر بسته سوی لشکر سنجر پرتافت:

گر خصم تو ای شاه شود رُستم گُرد   یک خـر ز هـزاراسـپ نتـوانـد برد

چون سلطان سنجر پس از رنج و سختی بسیار شهر را فتح کرد سوگند خورد که اگر به وطواط دست یابد وی را هفت پاره کند. وطواط مدّت‌ها فراری بود و به دنبال شفیعی که شفاعتش کند تا این که منتجب‌الدّین بدیع‌الکتاب، رئیس دیوان انشا، توانست موجب عفو وی توسّط سلطان سنجر شود.

زمانی که وطواط به هشتادساله‌گی نزدیک بود، تکش در خوارزم به تخت پادشاهی نشست و وطواط را در یک تخت روان به خدمتش آوردند. وطواط به دلیل سال‌خورده‌گی تنها به گفتن یک رباعی در تهنیّت او بسنده کرد و گفت: (به نقل از منبع: ۳۲۶)

جـدّت ورق زمـــانـه از ظـلـم بـشست   عـــدل پدرت شکست‌ها کـرد درسـت

ای بر تـو قـبای سلـطـنت آمده چست   هان! تا چه کنی؟ که نوبت دولت تُست

دیوان فارسی دری وطواط بلخی دربرگیرندۀ ۸۵۶۳ بیت و شامل قصاید، ترجیعات ، ترکیبات، یک قصیده مسمّط مصنوع، غزلیّات، مقطعات و رباعیّات و بیش‌ترینه دربارۀ امور اداری، سیاسی، فتوحات و مدح آتسز و مردمان عصر اوست. این دیوان در آذر ۱۳۳۹ هجری خورشیدی/ دسامبر ۱۹۶۰ میلادی از سوی کتاب‌فروشی بارانی به چاپ رسیده‌است و از آن‌جا که دیوانش را نزدیک به دوازده هزار بیت گفته اند، چاپ مذکور در بردارندۀ همۀ شعرهای این شاعر نیست. (۳۲۶)

افزون بر دیوان فارسی دری و دیوان عربی، آثار دیگرش عبارت اند از: «منشآت فارسی» که مجموعه‌یی است از رسایل سلطانی و اخوانی، «فصل‌الخطاب من کلام عمر بن‌الخطاب»، «تحفه‌الصّدیق الی‌الصّدیق من کلام ابی‌بکرالصّدیق»، «انس‌اللهفان من کلام عثمان بن عفان»، «ابکارالافکار فی‌الرّسایل و الاشعار»، «عرائس‌الخواطر و نفائس‌النّوادر»، «لطایف‌الامثال و طرایف‌الاقوال» در شرح فارسی ۲۸۱ مَثَل عربی، «جواهرالقلاید و زواهرالفراید» (فرایدالقلاید)، «لغت فارسی منظوم موسوم به حمد و ثنا»، «درر غرر»، (۳۲۶) «حدایق‌السّحر فی دقایق‌الشّعر» که به نام ممدوح او آتسز حدود نیمۀ سدۀ ششم هجری قمری/ دوازدهم میلادی تألیف گردیده و دربرگیرندۀ قواعد بدیع و صنایع شعری و به قول بهار از به‌ترین کتب علمی‌یی است که تا به امروز در علم بدیع تألیف شده است، «نثراللئالی من کلام امیرالمؤمنین علی» به زبان فارسی دری که آن را «صد کلمه» نیز گفته اند و اصل آن را عمرو بن جاحظ (درگذشتۀ سال ۲۵۵ هجری قمری/ ۸۶۹ میلادی) از سخنان حضرت علی «ک» برگزیده بود و رشید وطواط بلخی هر کدام از آن کلمات قصّار را به نثر عربی و فارسی دری تفسیر و برگردان کرده و عین مضمون را در قطعه‌یی دوبیتی به فارسی دری به نظم نیز در آورده است، «مجموعۀ رسایل عربی» که به گفتۀ ملک‌الشّعرا بهار از آن تأثیرپذیری این نویسنده از نثر فنّی تازی معلوم می‌گردد و از این رو او را بهار از پیش‌روان نثر فنّی فارسی دری می‌شمارد، رساله‌یی در عروض و غیره. (۴۰، صص ۴۰۰ ـ ۴۰۱)

نمونه‌یی از نثر حدایق‌السّحر:

«حکایتی‌ست که بو علی سینا روزی در بازار نشسته بود، روستایی بگذشت برهٔ بهایی بر دوش گرفته بود. بوعلی پرسید که: بره به چند؟ روستایی گفت: به دیناری. بوعلی گفت: بره این جا بگذار و ساعتی دیگر باز آی تا بها بدهم. روستایی او را می‌شناخت گفت که: تو حکیم عالمی چرا باید این قدر ندانی که بره در مقابلهٔ ترازو باشد تا بها نسنجی بره به خانه نبری. بوعلی را از آن عجب آمد و او را ضعاف بهای بره بداد.

اکنون در کمال لطافت این سخن باید نگریست حالی خاطر مردم به بره رود که جان‌ور است و به ترازو که بدو زر بسنجند و مراد روستایی خود برج حمل و میزان بود، چه این هر دو برابر یک‌دیگر اند و نادره گفته است از جنس علم حکما و لایق به حال بو علی.» (به نقل از منبع: ۴۰، ص ۴۰۳)

نمونه‌یی دیگر از نثر وطواط بلخی از کتاب «صد کلمه»: (به نقل از منبع: ۴۰، ص ۴۰۱)

«اَغنَی الغنی العقل معنی کلمه: العَقلُ اعظَمُ الغنی، و به یوصَلُ المنی، معنی کلمه به پارسی: هر که را خرد باشد او توان‌گرتر از همهٔ مال‌داران بوَد از بهر آن که [از مال] اگر هزینه کنی مال کم گردد و نیست شود و از خرد اگر هزینه کنی خرد بیفزاید و هر روز به سبب تجربت زیادت گردد:

قطعه: ای که خواهی توان‌گری پیوست — تا از آن ره رسی به مه‌تری

از خرد جوی مه‌تری زیراک — نیست هم‌چون خرد توان‌گریی»

نمونه‌هایی از شعرهای وطواط بلخی:

چکامه‌یی از او که در فراق بلخ سروده است: (به نقل از منابع: ۶۵، صص ۷۷۹ ـ ۷۸۰؛ ۱۶۱، ص ۸۰)

فدای بلخ دل من که روضهٔ ارم است — حریم او به امان هم‌چو بیضهٔ حرم است

همه معادت بلخ و همه عیادت او — که بیضهٔ حرم است و چو روضهٔ ارم است

چنین مفاخر آن خطّه را بس است ولیک — همه به جنب وجود ضیاء دین عدم است

پناه دورهٔ حیدر که از سیاست او — مفاخر عرب است و تظاهر عجم است

بزرگ‌واری فرزانه و خداوندی — که پیش درگه او پشت آسمان به خم است

بلندهمّت او هم‌چو چرخ مرفوع است — بزرگ‌مجلس او هم‌چو کعبه محترم است

به هر کسی که نهد در طریق دین قدمی — همه ذخایر عقبا طفیل آن قدم است

به علم و حلم و سخا و وفا و عدل و حیا — به عالم اندر چون جدّ خویشتن علم است

ضیاء دین پیمبر تو آن سر افرازی — که بر صحیفهٔ اقبال نام تو رقم است

معلّق است به فرخنده‌کلک میمونت — همه مصالح دنیا مگر نگین جم است

هر آن که پیش تو هم‌چون قلم به سر نرود — سرش بریده و سینه دریده چون قلم است

به نظم و نثر در الفاظ تو همه نکته — به امر و نهی در احکام تو همه حکم است

ضمیر ناصح صدرت خزانهٔ طرب است — روان حاسد جاهت نشانهٔ الم است

منم که تا ز جنـــاب تــو دور مانـدستــم　　هر آن دمی که بر آرم ندیــم او نـــدم است
ز شوق مجلس و هجر رخ توام دل و چشم　　یکی عدیل تَف است و یکـی ندیم نم است
عـنـــان طبـع مـن و روح روح مـن بی‌تـو　　چو دولت تو فزون و چو حاسد تو کم است
همیشه تا که حدوث است وصف هر موجود　　مگر خدای تعالی که وصف او قـــدم است

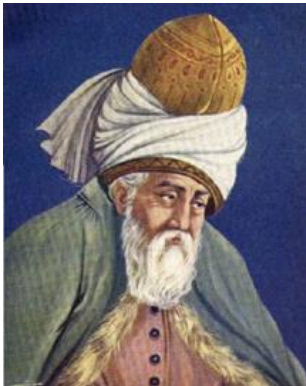
و این هم قصیده یی دیگر از رشیدالدین وطواط بلخی: (به نقل از منبع: ۱۳۲، صص ۸۱ ـ ۸۳)

زهی فروخته حســـن تـــو در جهان آتش　　زده مـــــرا غـــم تو در میـــان جان آتش
اگر بـــر آرم از انـــدوه عشـــق تـــو نفسـی　　بگیـرد از نفــس مــن همــه جهان آتـش
نماند از آتش دل آب چشم و ترسم از آنک　　بـه جای آب ز چـشمـــم شـود روان آتش
بَـــرِ تـــراست ز بـــی‌داد در میـان خـارادل مـــراســـت ز تیـمـــار در میـان آتش
اگـــر به خـاره در آتش نهان بود چون است　　دل تو خــــاره و در بـــر مـــرا نهـان آتش
چو باد می‌گـــذری بــر مـن و مـرا در راه　　همــــی‌گــذاری چـــونـانک کاروان آتش
بجـوی مهـــر من ای نوبهار حُسن کـه من　　به کـارت آیـم هـم‌چون بـــه مهرگان آتش
منم همیشـــه در آتــش ز انـدُه تو ولیک　　مـــرا نـــدارد با مـــدح شـــد زیان آتش
ابوالمظفّر خورشیــــــد خســـروان اتســز　　کـه از صواعق خشمش کند کـــران آتش
ز کفّ اوســت به بخشـــش نگیـن‌اثر دریا　　ز تـیغ اوسـت بـه کوشش نگین‌نشان آتش
از آن زبانهٔ آتش بود به شـــکـــل زبــان　　کـه از سیاسـت او هـست ترجمـان آتش
خدایگانا از چشـــــم و دل عـــدوی تـرا　　نـتیجه هـر نفس آب است و هر زمان آتش
رود خدنگ تو ســـوی مخالفـــان ز کمـان　　چنانک ســـوی شـیاطیـــن ز آسمان آتش
به جنب خاطر تـو کی دهـد ضیـــا اختـر　　به پیش همّت تو کی شـــود عیان آتش
نهـــاد لطف تــــو در دُرّ شاهوار صفـــا　　فگنـــد جـــود تو در گنج شایـگان آتش
دماغ خصم تو تیره‌ست هم‌چو رنـگ دخان　　شده‌ست تیغ تـو در ضمن آن دخان آتش
کسی که نقص تـو خواهد که بر زبان راند　　شـــود زبانش همان لحظه در دهان آتش
تو چـــرخ فتـــح و کمان ترا چو آتش تیر　　عجب نباشـــد بـر چـرخ در کمان آتش
دهـــد به دست کرامـــات تـــو زمام نعیم　　دهد به دست سیـــاسـات تـو عنان آتش
اگر توقّـُـدِ عزم تـــو داشتـــی خورشیـد　　شدی جواهـــر انـــدر صمیـم کان آتش
همی‌کند ز شررهای خویش وقت فـــروغ　　به زیر پای تو بر خـاک زرفشـــان آتش
چـــو باد گشت عـــدو خاک‌سار تا بزدش‌به زخم خنجر چـــون آب در روان آتش
اگر هلاک قصب اندر آتش است به طبـع چـراست در قصـــب رمح تو سنان آتش
نعـــوذ بـــالله اگر هیبت تـــو شعله زند　　ز قندهـار بگیـــــرد به قیـــروان آتش
به هر رهی که خرامد به فتـح و فیروزی　　عـزیمت تـــو که جویـد از او کران آتش

کلیم‌وار کنـــد هم‌چـــو ره‌گـــذر دریا　　خـلیل وار کنــــد هم‌چو بوستان آتش
رسیــــد قاعــــدۀ عدل تـو بدان درجه　که پنبـه را شــــود امروز پـاس‌بان آتش
اگـــر چـــه آتــش دوزخ مهابتـی دارد　به پیـش هیـبت تو آب گــــردد آن آتش
به روشنـی و بلنـدی چـو نظــم پردازم　رفیع خاطــر مــن هست در بیان آتش
شده‌ست لفظ مرا بنده بی‌خـــلاف گهـر　شده‌ست طبع مرا سخـــره بی‌گمان آتش
مراست آب بلاغــت مُطیـــع آتش طبع　که دیـــد آب بـــرد گشته قهرمان آتش
دَرِ تو شاها محــراب مدح‌خوان گشته‌ست　چنان‌که باشـــد محراب زنـدخوان آتش
به آب غــربت دادم به طـــع طبـع رضا　زدم ز مهـــر تـــو در جان خانمان آتش
ز حضرت تو مــرا گــشت آب‌روی قـرین　وگـــرچـه با دل مـن بود هم‌قران آتش
از ایــــن سپس ننـهـد در تنـم بلا گیتی　وزین سپس نکنـــــد در دلم مکان آتش
خدای داند کـــز تـــو به دودمـــان نروم　وگـــــر بر آرد دودم ز دودمــــــان آتش
همیشـــه تـــا که فروزد به باغ و راغ بهار　ز بـــرگ لالـه و از شـــاخ ارغـوان آتش
بر اهل عالـــم شاهـطـا خـدایـگـانـا باد　چـــو بـــر طبایـع عالـم خدایگان آتش
مخالفـــان تـــرا هم‌چـــو هاویه جنّت　موافقـــان تـــرا هم‌چـــو ضیمـران آتش

مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی

مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی معروف به مولانا و مولوی فرزند سلطان‌العلما بهاءالدّین‌ولد محمّد بن حسین‌الخطیبی، بزرگ‌ترین شاعر متصوّف تاجیک و از ابرمردان اندیشه و خرد جهان، در ۶ ربیع‌الاوّل ۶۰۴ هجری قمری/ ۷ اکتبر ۱۲۰۷ میلادی، در دوران خوارزم‌شاهیان در بلخ در محلّی که امروز به نام ده‌کدۀ بهاءالدّین یاد می‌شود زاده شد. او را به لقب‌های خداوندگار بلخ، مولانا یا ملای رومی نیز یاد می‌کنند و تخلّص او را از برخی از سروده‌هایش «خاموش» (خموش و خامش) می‌دانند. پدر مولانا از بزرگان صوفیّه و مردی عارف بود. برخی از مخالفان اندیشه‌یی‌اش، از جمله فخرالدّین رازی که استاد سلطان محمّد خوارزم‌شاه بود شاه را در برابر او برانگیخت و سلطان‌العلما ناگزیر احتمالاً در سال ۶۱۰ هجری قمری/ ۱۲۱۳ میلادی در آستانۀ هجوم چنگیز یک‌جا با خانه‌وادۀ خویش از بلخ کوچ کرد و سوگند خورد که تا محمّد خوارزم‌شاه بر تخت نشسته، به شهر خود باز نگردد. مولانا در مسیر مسافرت به سوی غرب، در نیشاپور یک‌جا با پدر به دیدار شیخ فریدالدّین عطّار نایل شد. عطار با مشاهدۀ آثار بلوغ در سیمای او برایش مثنوی اسرارنامۀ



خود را اهدا کرد. خانوادهٔ مولانا به آهنگ حج به بغداد و سپس به مکّه و پس از انجام‌دادن فریضهٔ حج به شام رفت وپس از گذراندن سال‌های زیاد در شهرهای ملاطیه و لارنده بالآخره به دعوت علاءالدّین کی‌قباد سلجوقی ره‌سپار قونیه، پای‌تخت سلجوقیان روم یا آسیای کوچک، شد و تا آخر عمر در همان‌جا ماندگار شد. (۷۱، ص۱۸۱) مؤمنه‌خاتون، مادر مولانا جلال‌الدّین محمّد، در لارنده در گذشته است و گور او را در آن شهر بازشناسایی کرده اند.

برخی از مولاناشناسان، از جمله عبدالحسین زرّین‌کوب و جلال‌الدّین همایی، بر آن اند که در دوران مولانا بسیاری از مردم تاجیک و فارسی‌زبان از خراسان و فرارودان در قونیه می‌زیستند تا جایی که زبان مردم کوچه و بازار قونیه فارسی دری بوده است.

مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی در نوزده‌ساله‌گی گوهرخاتون را به زنی گرفت و نخستین دور فراگیری دانش را نزد پدر خود سپری کرد و پس از وفات پدرش در قونیه که در حدود سال ۶۲۸ هجری قمری/ ۱۲۳۱ میلادی اتّفاق افتاد، نُه سال تمام تحت ارشاد سید برهان الدین محقق ترمذی که به قونیه آمده بود قرار داشت، سپس به آهنگ جهان‌گردی و رسیدن به مجالس اصحاب طریقت مسافرتی به شام کرد و مدّتی در حلب و دمشق اقامت گزید و در آن جا به امر سلطان به تدریس علوم شرعی پرداخت تا در سال ۶۴۲ هجری قمری/ ۱۲۴۴میلادی روزی در قونیه با عارف بزرگ، شمس‌الدّین علی بن ملک‌داد تبریزی، ملاقات کرد. مولانا شیفتهٔ او شد و چنان تغییری ژرف در حالت او روی داد که درس و وعظ را کنار گذاشت و به دف و سماع و سرودن اشعار پرشور عرفانی پرداخت؛ امّا مریدان مولانا به شمس حسادت کردند و او را با رفتار و کردار خود رنجاندند تا این که شمس ناگزیر شد در ۲۱ شوال ۶۴۳ هجری قمری/ ۱۸ مارس ۱۲۴۶ میلادی از قونیه به دمشق برود. مولانا فرزند خود، سلطان‌ولد، را با شماری از مریدان برای بازگرداندن شمس تبریزی به قونیه، به دمشق فرستاد و شمس تبریزی باز گشت و امّا پس از مدّتی مریدان، آزار شمس را از سر گرفتند و شمس این بار بی‌خبر قونیه را ترک گفت و برای همیشه ناپدید شد. مولانا در جست‌وجوی او دو بار به شام و دمشق رفت، امّا او را نیافت و به قونیه باز گشت. مولانا پس از ناپدیدشدن شمس، در آغاز صلاح‌الدّین فریدون زرکوب قونوی را منصب شیخی و پیشوایی داد و پس از مرگ صلاح‌الدّین، حسام‌الدّین چلبی را بدان مقام برکشید. (۷۱، ص ۱۸۱)

سرانجام مولانا پس از مدّت‌ها بیماری در پی تبی سوزان در غروب روز یک‌شنبه ۵ جمادی‌الآخر ۶۷۲ هجری قمری/ ۲۴ دسامبر ۱۲۷۳میلادی در شهر قونیه چشم از جهان پوشید. در آن روز انبوهی از مردم، پیر و جوان، مسلمان و گبر، مسیحی و یهودی، همه در این ماتم شرکت داشتند. به گفتهٔ افلاکی «بسی مستکبران و منکران که آن روز، زنّار بریدند و ایمان آوردند.» و این سوگ‌واری تا چهل روز ادامه داشت. مولانا را در نزدیکی آرام‌گاه پدرش در قونیه به خاک سپردند. آرام‌گاه مولانا در قونیه تا امروز زیارت‌گاه خاص و عام است. در استان بلخ جاده‌یی را که از مرکز شهر باستانی بلخ به سوی

شرق تا مدرسهٔ پدر مولانا جلال‌الدّین در ده‌کده‌یی به نام بهاءالدّین امتداد دارد به نام جادهٔ قونیه مسمّا کرده اند، خیابانی در شهر مزارشریف، مرکز استان بلخ و دبیرستانی در انتهای غربی آن خیابان، و فرودگاه بین‌المللی بلخ به نام مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی نامیده می‌شوند و نیز در بلخ کانون فرهنگی و خانه‌یی به نام مولانا فعالیت دارند. (۷۱، ص ۱۸۱)

از آثار منثور مولانا کتاب‌های ارزش‌مند فیه مافیه، مجالس سبعه و مکاتیب به فارسی دری شیوا و آمیخته با مقولات عربی اند که در بر گیرندهٔ اندیشه‌های عرفانی او و از به‌ترین نمونه‌های نثر سدهٔ سیزدهم میلادی می‌باشند. و امّا در نظم دو اثر فناناپذیر او دیوان کبیر یا دیوان شمس و مثنوی معنوی شهرت جهانی دارند. کتاب‌های او همه بارها در کشورهای مختلف جهان به چاپ رسیده اند و مورد استفاده و استفاضهٔ بزرگترین نوابغ و اندیشمندان جهان تا امروز قرار دارند. (۷۱، ۱۸۱) در این جا هر اثر او را با آوردن نمونه‌یی از متن آن مختصراً به معرفی می‌گیریم:

کتاب فیه مافیه: مطابق به پژوهش استاد بدیع‌الزّمان فروزان‌فر کتاب فیه مافیه در عهد مولانا بدین نام شهرت نداشت، زیرا در نسخه‌های قریب به عهد او به نام‌هایی گوناگون یاد شده است. فیه مافیه مجموعهٔ تقریرات مولاناست که در مجالس خود بیان کرده و پسرش سلطان ولد یا کسی دیگر از مریدان او یادداشت کرده و به صورت کتاب در آمده است. موضوع این کتاب مسایل اخلاق و طریقت و نکات تصوف و عرفان و شرح و بیان آیات قرآن و احادیث نبوی و کلمات مشایخ است.

نمونه‌یی از متن این کتاب:

«گویند که معلّمی از بی‌نوایی در فصل زمستان درّاعهٔ کتان یک‌تا پوشیده بود مگر خرسی را سیل از کوهستان در ربوده بود می‌گذرانید و سرش در آب پنهان. کودکان پشتش را دیدند و گفتند استاد اینک پوستینی در جوی افتاده است و ترا سرماست آن را بگیر، استاد از غایت احتیاج و سرما در جَست که پوستین را بگیرد، خرس نیز چنگال در وی زد. استاد در آب گرفتار خرس شد. کودکان بانگ می‌داشتند که ای استاد یا پوستین را بیاور و اگر نمی‌توانی رها کن تو بیا.

گفت: من پوستین را رها می‌کنم، پوستین مرا رها نمی‌کند، چه چاره کنم؟ شوق حق ترا کی گذارد، این جا شکر است که به دست خویشتن نیستم، به دست حقّیم. هم‌چنانک طفل در کوچکی جز شیر و مادر را نمی‌داند. حق تعالی او را هیچ آن جا رها کرد. پیش‌تر آوردش به نان‌خوردن و بازی‌کردن و هم‌چنانش از آن جا کشانید تا به مقام [عقل] رسانید و هم‌چنین در این حالت که این طفل است به نسبت به آن عالم و این پستانی دیگر است نگذارد و ترا به آن جا برساند که دانی که این طفلی بود و چیزی نبود ....» (۱۸۳، صص ۱۱۵ ـ ۱۱۶)

مجالس سبعه: حاوی هفت مجلس از مواعظ مولانا است که بر سر منبر بیان کرده است.

نمونه‌یی از متن کتاب:

«... باد و خاک غذای ماهی نیست، ... غذای مار باد است و خاک و غذای مار نفس امّاره هم باد است و خاک. آن کدام است چرب و شیرین دنیا که از خاک رُسته است. خدا او را رنگی داده است. اگر خواهی بنگر که می‌شود آن نقش او می‌رود. اکنون چون دانستی که نان و گوشت، خاک رنگین است، اگر مار نه ای غیر این غذایی بخور دیگر، غذای مار باد است. کدام باد؟ جاه امیری و خواجه‌گی که آدمی همین که از نان سیر شد از گرسنه‌گی دست آرزوی باد خواجه‌گی در سر می‌کند که اصل ما چنین بوده است که ما چنین محترم بوده ایم. منصب طلب می‌کند آن نفس مارپاره چون این باد و خاک فراوان یافت اژدها می‌شود هم‌چون فرعون.

مـخالفان تـو مـوران بُدند و مار شدند　　بـــر آر از سـر مـوران مـارگـشته دمار

مده زمان شان زین بیش و روزگار مبر　　کـه اژدهـــا شـود ار روزگـار یـابد مار

اکنون مؤمنان مار خالص نیستند و ماهی خالص نیستند، بلک مارماهی اند، نیم دست راست شان ماهی است و نیم دست چپ مار. ساعتی آن نیم به باد و خاک دنیا می‌کشد و ساعتی این نیم به طلب دریا می‌کشد ....» (۱۸۲، ص ۲۹)

مکتوبات مولانا: حاوی یک‌صد و چهل و پنج مکتوب مولاناست که بیش‌ترینه توصیه‌هایی بر معتقدان و آشنایان و امرای زمان و بعضی هم مکتوب‌های خانه‌واده‌گی یا اندرزهای مشفقانه و غیره اند که به زبان فارسی دری آمیخته با آیت‌ها و خبرهای تازی و سروده‌های نغز فارسی دری و تازی نگاشته شده اند. چند مکتوب آن کاملاً به زبان تازی است.

نمونه‌یی از متن کتاب:

«فرزند عزیز مقبل مفضل محسن خوب اعتقاد بهاءالدّین و فرزند امجد اسعد اشرف علاءالدّین دامت سعادتهما سلام این پدر یاد دارند و پدر عزیز ولی‌التربیّه و الخدمه شرف‌الدّین را هیچ خشونت و درشتی و مکافات و مجازات نکنند و به نظر این پدر نگرند و چنان نپندارند که آن‌چه را این پدر کرد تحمّل کنند که پدر عزیز شرف‌الدّین بدین پدر حقوق بسیار دارد از فرزندان مقبل عظیم عظیم عظیم. امید دارم تحمّل و لطف و رحمت و فرزندی آن فرزندان هر چه گویند با او به لطف گویند و جهت دل این پدر به وقت خشم دو سه کرت خود را به گشتن و خفتن مشغول کنند تا خبر به من رسد دعایی که می‌کنم در حق آن فرزندان افزون باشد و شفقت بیش‌تر بجوشد و ان‌شاءالله تعالی به زودترین زمانی به مبارکی و شادی باز آیند مسرور بر مراد ان‌شاءالله تعالی.» (۱۸۲، ص ۳۰)

رباعیّات مولانا: این کتاب دارای ۱۶۵۹ رباعی است که در نسبت برخی از آن‌ها به مولانا تردید وجود دارد.

نمونه‌هایی از رباعیّات مولانا: (۱۸۲، ص ۳۶)

اوّل بـه هـزار لـطـف بنـــواخت مرا　　آخر به هـــــزار غصّــه بگداخت مرا

چـون مـــهرهٔ خـویش می‌باخت مرا　　چون من همه او شدم بر انداخت مرا

***

عشــق از ازل اســت و تــا ابد خواهد بود　　جوینـدهٔ عشــق بــی عــدد خواهد بود
فـردا کــه قیــامت آشکـــارا گـــردد　　هر کس که نه عاشق است رد خواهد بود

***

ای دوست قبولم کن و جانم بستان　　مستم کن و از هر دو جهانم بستان
با هر چه دلم قـرار گیـــرد بی‌تو　　آتش به من انــدر زن و آنم بستان

مثنوی معنوی: مولانا مثنوی معنوی خود را به خواهش حسام‌الدّین چلبی آغاز کرده است و دفتر اوّل آن را از سال ۶۵۷ تا ۶۶۰ هجری قمری/ ۱۲۵۹ تا ۱۲۶۲میلادی به فرجام رسانیده است. به سرایش دفتر دوم آن پس از یک وقفهٔ دوساله پرداخته است و هنوز دفتر ششم را کاملاً به پایان نرسانده بود که چشم از جهان پوشید.

احمد افلاکی، مؤلّف «مناقب‌العارفین»، مثنوی را «کشّاف اسرار قرآن» و هژده بیت سرآغاز آن را «شارح اسرار کلّیات و جزویّات» مثنوی می‌داند. (۱۵، ص ۷۴۰ ـ ۷۴۱) مولانا در این شاه‌کار ادبی خود به کمک تمثیل و آوردن قصّه‌ها و حکایت‌ها ژرف‌ترین مسایل و نکات عرفانی و فلسفی را بیان داشته است.

و این هم هژده بیت نخست مثنوی معنوی: (۱۸۶، ص ۵)

بشنـــو از نــی چــون حکایت می‌کند　　از جـدایی‌هــا شــکایــت می‌کنـــد
کز نیستان تا مـــرا ببــریـــده انـــد　　از نفیــــرم مــرد و زن نالیــده انـد
سینه خواهـم شـرحه شـرحه از فـراق　　تا بگـــویـــم شـــــرح درد اشتیـــاق
هرکسی کو دور مانـد از اصل خویش　　باز جویـــد روزگـــار وصـل خویـش
من بــه هر جمعیّتــی نــالان شـــدم　　جفت بدحالان و خوش‌حالان شـــدم
هر کســی از ظنّ خود شــد یار من　　از درون مـن نـجُســت اســـرار من
سِــــرّ مــن از نالهٔ مـن دور نیست　　لیک چشم و گـوش را آن نور نیست
تن ز جان و جان ز تن مستور نیست　　لیک کس را دید جـان دستور نیست
آتش است این بانگ نای و نیست باد　　هـــر که ایـــن آتش نـدارد نیست باد
آتش عشق است کانـدر نـــی فتـــاد　　جوشش عشـــق است کاندر می فتاد
نَــی حریف هــر که از یاری بُریـــد　　پرده‌هایش پـــرده‌هـــای ما دریـــد
هم‌چو نی زهری و تریاقی کـه دید؟　　هم‌چو نی دم‌ساز و مشتاقی که دید؟
نـــی حـدیث راه پــرخون می‌کنـــد　　قصّه‌های عشـق مجنـــون می‌کنـــد
محرم این هوش جز بی‌هوش نیست　　مـر زبان را مشتری جـز گوش نیست
در غـــم مـا روزهـــا بی‌گــاه شـــد　　روزهـا بـا ســوزهـــا هـم‌راه شـــد

روزهـا گـر رفت گـو رو بــاک نیست | تو بمان ای آن که چون تو پاک نیست
هر کـه جز ماهی ز آبـش سیــر شـد | هر کـه بی روزی‌ست روزش دیر شـد
در نیابـــد حـــال پختـــه هیـــچ خام | پس سخن کوتاه بایـــد والســـــلام

دیوان کبیر مولانا یا کلیات دیوان شمس: در حدود پنجاه هزار بیت می‌باشد. مولانا در بسیاری از غزلیّات خود نظر به ارادتی که به شمس تبریزی داشته است به نام او تخلّص کرده و از این رو دیوان غزلیات او به نام «دیوان شمس» نیز معروف شده است. در برخی از غزلیّات تخلّص «خمُش» یا «خاموش» و «خموش» را در مقطع آورده و در غزلیّاتی هم نام‌های صلاح‌الدّین و حسام‌الدّین را به کار برده است.

و این هم چند غزل از دیوان کبیر:

آب زنید راه را، هیـن که نگـــار می‌رســـد | مژده دهیـــد باغ را بوی بهــــار می‌رســـد
راه دهیـــد یـــار را، آن مَـــهِ ده چهــــار را | کـز رخ نـور بخش او نــــور نثار می‌رســـد
چاک شده ست آسمان، غلغله‌یی‌ست در جهان | عنبر و مشک می‌دمد، سنجق یار می‌رســـد
رونق باغ می‌رســـد، چشـــم و چـــراغ می‌رسد | غم به کناره می‌رود، مه بـه کنــار می‌رسـد
تیـــر روانه می‌رود، ســـوی نشـــانه مــــی‌رود | ماچه نشسته ایم پس شه ز شـکار می‌رسـد
باغ ســـلام می‌کنـــد، ســـرو قیـــام می‌کند | سبزه پیاده می‌رود، غنـچه ســوار می‌رســد
خلوتیان آسـمان تا چه شـراب می‌خـــورنــــد | روح خراب و مست شـد، عقل خمار می‌رسـد
چون برسی به کوی ما، خامُشی است خوی ما | زان که ز گفت و گوی ما گرد و غبار می‌رسد

(۱۸۵ ص ۲۴۳)

ای قوم به حج رفته، کجایید، کجاییـد؟ | معشوق همین جاسـت، بیاییـد ، بیاییـد
گر صورت بی‌صـورت معـشوق ببینیــد | هم خواجه و هم خانه و هم کعبه شمایـید
ده بـــار از آن راه بــــدان خانه برفتیــد | یک بـار از این خانه بر این بـام بـــرآییـد
آن خانـه لطیف است، نشان‌هاش بگفتید از خواجـهٔ آن خانـــه نشـــانـــی بنماییـــد
یک دستهٔ گُل کو، اگـر آن باغ بدیـدید؟ | یک گوهر جان کو، اگر از بحر خدایــید؟
با این‌همه آن رنج شـما گنج شــما باد! | افسوس که بر گنج شـــما پرده شماییـــد

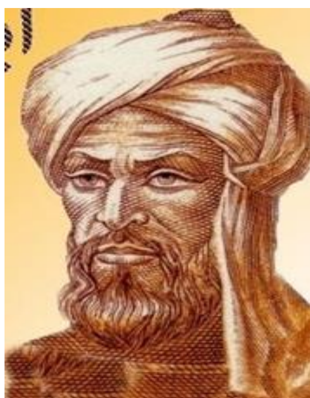
(۱۸۴، صص ۱۲۸ ـ ۱۲۹)

آواز داد اختر: «بس روشـــن اسـت امشب» | گفتم ستاره‌گان را: «مه با من اسـت امشب»
بـــر رو بـــه بـام بـــالا از بهــــر الصّلا را | گل‌چیدن است امشب،می‌خوردن است امشب
تا روز دل‌بر ما انـــدر بـــر اسـت چـــون دل | دستش به مهر، مـا را در گـردن است امشب
تا روز، ساغر می در گردش است و بخشش | تا روز، گل به خلوت با سوســـن است امشب
امشب شراب وصلت بر خاص و عام ریـزم | شادی آن که ماهـــت بر روزن است امشب

(۱۸۴، ص ۶۲)

ابن خلکان برمکی

شمس‌الدّین ابوالعباس احمد بن ابراهیم بن ابی‌بکر بن خلکان بن نارک بن عبدالله بن شاکل بن الحسین بن مالک بن جعفر بن یحیی بن خالد برمکی بلخی، دانش‌مند، مؤرخ، قاضی، فقیه و ادیب معروف و بزرگ تاجیک سدهٔ هفتم هجری قمری/ سیزدهم میلادی در ۱۱ ربیع‌الثّانی ۶۰۸ هجری قمری/ ۲۱ سپتامبر ۱۲۱۱ میلادی در اربل در شرق موصل زاده شد. او از شاه‌زاده گان بلخ و از دودمان برمکیان بلخی است. بنا بر تصریح خود وی در کتاب «وفیات‌الاعیان»، پدرش (درگذشتهٔ ۶۲۸ هجری قمری/ ۱۲۳۱ میلادی) متولّی تدریس مدرسهٔ مِلک اعظم بود و تا آخر عمرش در همین سمّت قرار داشت. ابن خلکان در سال ۶۲۶ هجری قمری/ ۱۲۲۹میلادی از زادگاهش به حلب رفت و در آن جا نزد جوالیقی به فراگیری دانش آغاز کرد و از آن جا ره‌سپار دمشق شد و مدّتی در آن‌جا اقامت گزید. سپس در سال ۶۳۳ هجری قمری/ ۱۲۳۶ میلادی راهی مصر گردید و در آن جا به نیابت قاضی‌القضّات یوسف بن حسن سنجاری رسید و در سال ۶۵۹ هجری قمری/ ۱۲۶۱میلادی به دستور الظاهر بیبرس، چهارمین سلطان مصر در سال‌های ۶۵۷ ـ ۶۷۶ هجری قمری/ ۱۲۵۹ ـ ۱۲۷۸ میلادی، به قاضی‌القضّاتی دمشق گماشته شد و در آن‌جا امور قضایی همهٔ سرزمین شام و نیز تدریس در هفت مدرسهٔ معروف آن را به دوش داشت، امّا بعداً از این مقام که مخصوص شافعیّه بود معاف شد و پس از ده سال اصل مقام هم ملغا قرار داده شد.



ابن خلکان برمکی پس از هفت سال تدریس در مدرسهٔ «فخریّهٔ» قاهره، دوباره به سمت قضای شامات مقرر شد و در سال ۶۷۹ هجری قمری/ ۱۲۸۱میلادی از این رتبه نیز معاف گردید و در ۵ شوال ۶۸۸ هجری قمری/ ۲۹ اکتبر ۱۲۸۹ میلادی در حالی که سمّت تدریس در مدرسهٔ امینیّه را داشت در دمشق چشم از جهان پوشید. گور او در دامنهٔ کوه قاسیون در دمشق است.

ابن خلکان برمکی، به دلیل مهاجرت‌های گوناگون با بزرگان زیادی ارتباط داشت و این پیوندها روی شخصیّت وی اثرگذار بوده اند. هم‌چنین وی نظر به این که به برخی از معاصران خود حقّ استادی داشت در مجامع علمی از محبوبیّتی ویژه برخوردار بود و مورد ستایش شماری از شاعران هم‌روزگار خود چون رشیدالدّین فارقی، سعدالدّین فارقی و نورالدّین مصعب قرار گرفته است و از

همین‌رو هنگامی که از سفر مصر به دمشق برگشت مقدمش را بسیار گرامی داشتند و رشیدالدّین فارقی، شاعر بلیغ عرب، در ستایش او شعرهایی سروده است.

او افزون بر قضاوت، به دانش‌های فقه و اصول، تاریخ و نحو و ادب عرب نیز چیره‌دست بود و ۱۷ دیوان شعر را از بر داشت و به‌ویژه دیوان متنبّی را بسیار خوب می‌دانست. از او شعرهای لطیفی به‌جا مانده اند که نشان‌دهندهٔ توانایی او در سرایش غزل و دوبیتی اند.

ابن خلکان بنا بر تصریح برخی از پژوهش‌گران در سال ۶۵۴ هجری قمری/ ۱۲۵۶میلادی به تألیف کتاب بزرگ خود به نام «وفیاتَالأعیان و أنباءِ أبناءِالزّمان ممّا ثَبَت بالنَقلِ والسَماع وأثبَتَهُالعِیان» در قاهره آغاز کرد و در سال ۶۷۲ هجری قمری/ ژوئن ۱۲۷۴میلادی آن را در همان شهر به انجام رسانید. این کتاب دربرگیرندهٔ شرح حال ۸۴۶ تن از امیران، وزیران، دانش‌مندان و عارفان آریانا و اسلام بر بنیاد حروف معجّم است و یکی از سرچشمه‌های ارزش‌مند در شرح احوال و تاریخ و ادبیّات به شمار می‌رود. در معرفی بزرگان و علما در این کتاب تنها به ذکر سال تولّد و وفات و احیاناً شعری یا رساله‌یی از آنان بسنده شده است. ابن خلکان در این کتاب سرگذشت سه گروه از بزرگان، صحابه، تابعین (به استثنای چند نفر) و خلفا را نیاورده است و دلیل آن را افزون‌بودن اطّلاعات دربارهٔ ایشان گفته است. از این کتاب دست کم چهار ترجمه به زبان فارسی دری در دست است: نخستین، گزیده‌یی است توسّط یوسف سنجری در سال ۸۹۵ هجری قمری/ ۱۴۹۱ میلادی برای یکی از فرمان‌روایان گجرات، دومی به قلم ظهیرالدّین اردبیلی در میان سال‌های ۹۲۶ تا ۹۲۸ هجری قمری/ ۱۵۲۰ تا ۱۵۲۲ میلادی برای سلطان سلیم یکم، پادشاه عثمانی، و سومی توسّط میرزا عبّاس‌قلی‌خان سپهر، فرزند لسان‌الملک محمّدتقی سپهر، به دستور ناصرالدّین‌شاه قاجار، و چهارمی توسّط میرزا محمّدحسن‌خان شیخ جابر انصاری به دستور ظلّ‌السلطان برگردان شده است. وفیات‌الاعیان در سال ۱۲۸۴ هجری قمری/ ۱۸۶۸ میلادی توسّط معتمدالدّوله فرهاد میرزا با ویرایش و افزوده‌هایی به زبان عربی چاپ شد و چندین بار در پاریس، بولان، قاهره، تهران و جاهای دیگر به چاپ رسیده و به انگلیسی، ترکی و فرانسه‌یی نیز برگردان شده است. نسخه‌یی از این کتاب که به خطّ خود مؤلّف است در موزیم بریتانیا در کاتالوگ ۱۵۰۵ نگه‌داری می‌شود.

احتمال می‌رود که محمّد بهاءالدّین (درگذشتهٔ سال ۶۸۳ هجری قمری/ ۱۲۸۴میلادی) که قاضی و مؤلّف کتاب «التّاریخ‌الاکبر فی طبقات‌العلماء و اخبارهم» است، برادر ابن خلکان باشد. (۷۱، ص ۱۸۹؛ ۱۵۸، ص ۷۹۵؛ ۲۵۵: ۳۲۷)

امیر خسرو بلخی

حکیم ابوالحسن یمین‌الدّین امیر خسرو بلخی معروف به سعدی هند پسر میر سیف‌الدّین محمود، شاعر و نویسندهٔ معروف تاجیک در سده‌های هفتم و هشتم هجری قمری/ سیزدهم و چهاردهم میلادی است که در آغاز متخلّص به «سلطانی» و سپس به «طوطی» بود.

پدرش میر سیف‌الدّین محمود از امرای محلّی بلخ بود که در ناحیّهٔ کش استان بلخ سکونت داشت. او در آوان بی‌داد چنگیزیان از بلخ راه مهاجرت را در پیش گرفت و مدّتی را در سانچارک بلخ و سپس در غوربند کابل سپری کرد و بالآخره ره‌سپار هندوستان شد و تا آخر عمر در پتیالی می‌زیست. میر سیف‌الدّین از زنش که دختر عمادالملک از امرای عصر، بود دو پسر دیگر نیز داشت به نام‌های اعزّالدّین و حسام‌الدّین احمد و فرزند سومش امیر خسرو ابوالحسن بود که به گفتهٔ خود شاعر در مؤمن‌آباد پتیالی در سال ۶۵۱ هجری قمری/ ۱۲۵۳میلادی زاده شده است.

پدر امیر خسرو که در عهد سلطان شمس‌الدّین التتمش وارد هند شده بود پس از تولّد خسرو به خدمت سلطان‌محمّد تغلق‌شاه رسید. او در دوران هر دو پادشاه مذکور رتبهٔ امیری داشت و بالآخره در کهن‌سالی در یکی از جنگ‌های مذهبی کشته شد. در آن هنگام امیر خسرو هفت‌ساله بود. از آن پس عمادالملک سرپرستی او را به عهده گرفت. می‌گویند امیر خسرو در همان هفت‌ساله‌گی طبع شعر داشت و سوگ‌سرودی در مرگ پدر خود ساخته بود.

او از همان جوانی مردی عارف و پرهیزگار بود و به خواجه نظام‌الدّین چشتی غزنوی ارادت داشت.



پس از درگذشت عمادالملک که مصادف به بیست‌ساله‌گی امیر خسرو بود، شاعر به نزد علاءالدّین، برادرزادهٔ بلبن، که فرهنگ‌پرور بود رفت و دو سال با او ماند و بعداً به ملتان نزد ناصرالدّین بغراخان آمد و چون بغراخان از سوی بلبن فرمان‌روای بنگال شد، مدّتی را خسرو نیز با او در بنگال ماند و سپس به زادگاه خود بازگشت و با آگاهی از ادب‌پروری ملک قاآن نصرت‌الدّین محمّد فرزند بزرگ غیاث‌الدّین بلبن با دوست شاعرش، حسن دهلوی، نزد او به ملتان رفت و چهار سال را در دربار او بود. (۸۰، صص ۱۰۲ ـ ۱۰۳)

امیر خسرو در آغاز، به مصحف‌برداری شه‌زاده محمّدسلطان، حاکم ملتان، اشتغال داشت و پس از کشته‌شدن شه‌زادهٔ مذکور در جنگی با پدرش، بلبن، مرثیه‌یی نیز برای او سرود و مدّت دو سال گوشه‌گیری گزید تا سلطان غیاث‌الدّین بلبن او را از مقرّبان درگاه خود ساخت.

پس از درگذشت بلبن، معزّالدّین کی‌قباد بر تخت نشست و خسرو را به دربار خواست و امّا خسرو چون با خواجه نظام‌الدّین وزیر مناسبات خوبی نداشت نپذیرفت و به لکنهو نزد ملک اختیارالدّین ملقّب

به حاتم‌خان رفت و دو سال در آن جا بود تا بساط نظام‌الدّین برچیده شد و خسرو به دربار کی‌قباد رو آورد. کی‌قباد پس از سه سال فرمان‌روایی درگذشت و سلطنت دهلی به فیروزشاه خلجی (۶۹۰ هجری قمری/ ۱۲۹۱میلادی) رسید. امیر خسرو در دربار فیروزشاه شغل ریاست و ندیمی یافت و این شاه علاوه از ادب‌پروری، خود نیز شاعر بود و در طول هفت سال سلطنت خود با امیر خسرو مهربانی می‌کرد.

چون علاؤالدّین خلجی والی اسدآباد، فیروزشاه عمّ خود را از میان برد و خود بر سریر سلطنت دهلی نشست ضمن عنایت‌های فراوان به شاعران و دانش‌مندان، امیر خسرو را نیز برکشید.

امیر خسرو در چهل‌وشش ساله‌گی مادر و برادر که‌تر خود را از دست داد. خسرو پنج پسر به نام‌های محمّد، مسعود، خضر، مبارک و حاجی و دو دختر به نام‌های میمونه و عنیفه داشت که از جمله دو فرزندش محمّد و حاجی در زمان حیات شاعر وفات یافته اند. (۸۰، صص ۱۰۴ ـ ۱۰۵)

امیر خسرو بلخی از بزرگ‌ترین شاعران و نویسنده‌گان در سده‌های هفتم و هشتم هجری قمری/ سیزدهم و چهاردهم میلادی می‌باشد. او در آغاز «سلطانی» تخلّص می‌کرد اما بعداً تخلّص «خسرو» را برگزید. برخی از مؤرّخان او را به لقب یمین‌الدّوله هم یاد کرده اند. مولانا جامی در بهارستان او را چنین می‌ستاید: (به نقل از منبع: ۱۵۵، ص ۱۷۲)

«در شعر متفنّن است. قصیده و مثنوی و غزل را به کمال رسانیده تتبّع خاقانی می‌کند، هرچند در قصیده به وی نرسیده، امّا غزل را از وی گذرانیده.»

امیر خسرو بلخی گرچه در شعر از سنایی، خاقانی و نظامی پی‌روی می‌کرد و به‌ویژه در غزل پی‌رو حافظ بود، امّا او را صاحب سبک خاصّی می‌دانند که بعداً از آن سبک هندی به وجود آمد. برخی از پژوهش‌گران قصایدش را از غزلیّاتش استوارتر می‌دانند. (۱۵۵، صص ۱۷۱ ـ ۱۷۲)

به اشارهٔ نفحات‌الانس، خسرو شیخ سعدی را در آوان جوانی خویش دریافته بوده است و به آن افتخار می‌کرده است. (۵۲، ص ۶۱۰)

امیر خسرو در سال ۷۲۵ هجری قمری/ ۱۳۲۵میلادی در دهلی چشم از جهان پوشید و هم در آن جا به خاک سپرده شد. مزارش نزد آرام‌گاه خواجه نظام‌الدّین اولیا قرار دارد. طاهربیگ سبزواری، یک تن از امرای جهان‌گیر شاه فارسی گوی هندوستان، در سال ۱۰۱۴ هجری قمری ۱۶۰۵ میلادی برای آرام‌گاه وی ساخت‌مانی از مرمر بنا کرده است. خواجه حسن از شاعران هم‌روزگارش تاریخ وفات او را در قطعه‌یی چنین سروده است: (به نقل از منبع: ۱۵۵، ص ۱۷۳)

میر خسرو، خسرو ملک سخن	آن محیط فضل و دریای کمال
شعر او دل‌کش‌تر از ماء معین	نظم او صافی‌تر از آب زلال
بلبل دستان‌سرای بی‌قرین	طوطی شکّرمقال بی‌مثال
از پی تاریخ سال فوت او	چون نهادم سر به زانوی خیال

شد «عدیم‌المثل» یک تاریخ او   دیگری شد «طوطی شکّرمقال»

۷۲۵ هـجری قمری برابر با ۱۳۲۵میلادی

امیر خسرو بلخی آثار و تألیفات بسیار دارد که تعداد آن‌ها به اختلاف نظر تذکره‌نویسان تا حدود ۹۹ می‌رسد. در این جا برخی از آثار معروف او را به شناسایی می‌گیریم:

دولرانی و خضرخان: این اثر، داستانی‌ست که در منابع گوناگون به نام‌های «عشقیّه»، «خضرنامه»، «خضرخانی»، «خضرخان و دولرانی» و «عشیقه» نیز یاد گردیده است. امیر خسرو روی این داستان بیش از چهار ماه کارکرد و در ۲۷ شوال ۷۱۵ هجری قمری/ ۱ فوریهٔ ۱۳۱۶میلادی از نوشتن آن فارغ شد. بخشی از آن که به شعر نگارش یافته است در آغاز ۴۲۰۰ بیت بوده، امّا شاعر آن را بعداً به ۴۵۱۹ بیت رسانده است. این اثر علاوه بر عشقی‌بودن یک اثر تاریخی نیز است، زیرا قهرمانان آن همه شخصیّت‌های تاریخی می‌باشند. امیر خسرو در این اثر خود پیرامون وقایع تاریخیی که از دورهٔ سلطنت قطب‌الدّین تا دورهٔ حکم‌رانی سلطان علاءالدّین خلجی روی داده اند و نیز دربارهٔ شاهان دهلی معلومات ارزنده‌یی ارائه می‌دارد. (۷۱، ص ۱۹۴)

به باور م. بقایف، دانش‌مند تاجیک، (به نقل از منبع: ۷۱، ص ۱۹۴) این داستان نسبت به داستان‌های عشقی دیگر امیر خسرو مقامی بلند دارد، زیرا از حدّ عاشقانه‌بودن فراتر می‌رود. در این داستان ماجرای عشق دو انسان وابسته به دو طایفه و دو آیین به تصویر کشیده شده است. خضرخان مسلمان (مهاراته ـ مرهت) و دولرانی دختر هندو (راجپوت) است. و طوری که از داستان برمی‌آید اختلاف عقاید مانع عشق آنان نمی‌شود و اگرچه خضرخان از ولایت محروم شده به زندان می‌افتد، امّا هرگز از عشق دولرانی برنمی‌گردد.

نُه‌سپهر: این اثر در سال ۷۱۸ هجری قمری/ ۱۳۱۸میلادی مقارن با دورهٔ سلطنت قطب‌الدّین مبارک‌شاه خلجی تکمیل شده و دربرگیرندهٔ ۴۵۰۹ بیت در نُه باب (سپهر) است. هر باب در وزن‌هایی جداگانه سروده شده است. در باب‌های یکم و دوم، نخستین دورهٔ فرمان‌روایی قطب‌الدّین مبارک‌شاه خلجی (۷۱۶ ـ ۷۲۰ هجری خورشیدی/ ۱۳۱۶ ـ ۱۳۲۰میلادی) و پیروزی‌های خسروخان تصویر می‌شوند؛ در باب سوم طبیعت هندوستان، زبان‌ها، جان‌وران و برخی از شگفتی‌های آن سرزمین معرفی می‌شوند؛ باب چهارم مشتمل بر اندرزهایی است به شاهان، شه‌زاده‌گان و فرمان‌دهان؛ باب پنجم در تعریف شکار سلطان؛ باب ششم به سلطان‌محمّد اختصاص یافته است؛ باب هفتم در ستایش بهار و نوروز؛ باب هشتم در وصف مهارت سلطان در چوگان‌بازی و باب نهم دربارهٔ بزرگی شاعران هند، ستایش سعدی و خدمات خود امیر خسرو در جهان شعر سروده شده است. (۷۱، ص ۱۹۴)

اعجاز خسروی: رسایل‌الاعجاز یا اعجاز خسروی آخرین کتاب منثور خسرو است پیرامون اسلوب بدیعی که دربرگیرندهٔ پنج رساله می‌باشد. امّا برخی از پژوهنده‌گان، این اثر را سه رساله دانسته اند. امیر خسرو در این اثر به شرح شیوه‌های نگارش و نیز صنایع بدیعی تجنیس، ترصیع، ایهام، تلمیح،

نظم‌النثر، مسمّط و سجع پرداخته است و پیرامون صنایع بدیعیی که خود ایجاد کرده است نیز معلومات می‌دهد.

اعجاز خسروی در میان سال‌های۷۱۶ ـ ۷۱۹ هجری قمری/ ۱۳۱۶ ـ ۱۳۱۹میلادی نوشته شده و نخستین بار در سال ۱۲۹۳ هجری قمری/ ۱۸۷۶میلادی در چاپ‌خانهٔ سنگی هندوستان به چاپ رسیده است. (۷۱، ص ۱۹۵)

خمسه: خمسهٔ امیر خسرو که به تقلید از خمسهٔ حکیم نظامی گنجه‌یی در ظرف سه سال سروده شده و به نام علاءالدّین محمّدشاه اهدا گردیده است دربرگیرندهٔ بخش‌های زیرین است:

۱ـ مطلع‌الانوار که به نام سلطان علاءالدّین خلجی سروده شده است و ۳۳۱۰ بیت است، سروده‌هایش بیش‌ترینه دینی و اخلاقی اند و سرایش آن در سال ۶۹۸ هجری قمری/ ۱۲۹۹میلادی به پایان رسیده است؛

۲ـ شیرین و خسرو که در سال ۶۹۸ هجری قمری/ ۱۲۹۹میلادی سروده شده و ۲۱۲۴ بیت دارد؛

۳ـ مجنون و لیلی که در آن بیت‌هایی از شاعر به یاد مرگ مادر و برادرش نیز مو جود اند در سال ۶۹۸ هجری قمری/ ۱۲۹۹میلادی سروده شده است و ۲۶۶۰ بیت دارد؛

۴ـ آیینهٔ سکندری که در سال ۶۹۹ هجری قمری/ ۱۳۰۰میلادی سروده شده و ۴۴۵۰ بیت دارد؛

۵ـ هشت‌بهشت که در سال ۷۰۰ هجری قمری/ ۱۳۰۱میلادی به نظم کشیده شده و ۳۳۸۲ بیت دارد. هشت‌بهشت مثنویی است به بحر خفیف بر وزن حدیقهٔ سنایی و جام جم اوحدی و هفت‌پیکر نظامی. در این مثنوی صحنه‌هایی از زنده‌گی بهرام گور که آمیخته با عشق و نشاط بوده اند به تصویر کشیده شده. (۸۰، صص ۱۰۴ ـ ۱۰۵ و ۲۱۴)

امیر خسرو بلخی خمسهٔ خود را که مجموعاً در حدود هژده هزار بیت دارد، در طی سه سال سروده است.

دیوان امیر خسرو، شامل پنج دفتر است و هر دفتر دارای دیباچه‌یی دربرگیرندهٔ زنده‌گی‌نامه و نکته‌هایی در اسلوب شعری او به قلم خود شاعر؛ بدین قرار:

تحفه‌الصّغر: امیر خسرو هنگامی که دو سال در درگاه کشلی‌خان، برادرزادهٔ بلبن، به سر می‌برد به اصرار دوستش، تاج‌الدّین زاهد، نخستین دیوان خود را ظاهراً به پی‌روی از سعدی که دربرگیرندهٔ شعرهای آوان کودکی او تا نوزده‌ساله‌گی‌اش بود به نام تحفه‌الصّغر که دربرگیرندهٔ قصیده‌ها، غزل‌ها، ترجیع‌بندها و زنده‌گی‌نامهٔ مشروح شاعر است تدوین کرد. (۸۰، ص ۱۰۲)

وسط‌الحیات: پس از کشته‌شدن ملک نصرت‌الدّین، امیر خسرو به پتیاله آمد و به تدوین دیوان دوم خود یعنی وسط‌الحیات پرداخت. این دیوان شامل شعرهای خسرو از ۲۰ تا ۳۱ ساله‌گی‌اش و دربرگیرندهٔ قصیده‌ها، ترجیع‌بندها، قطعه‌ها، غزل‌ها و رباعی‌هاست. این دیوان در ستایش و مراثی «نظام‌الدّین اولیا»، «علاءالدّین محمّد» و «معزّالدّین کی‌قباد» است. (۸۰، ص ۱۰۳)

غرّه‌الکمال: دیوان سوم امیر خسرو و دربرگیرندۀ قصیده‌ها، ترجیع‌بندها و قطعه‌هاست که شاعر در چهل‌ساله‌گی خود جمع و تدوین کرده و مثنوی مفتاح‌الفتوح را نیز شامل آن ساخته است. خسرو بر این دیوان، دیباچۀ مفصّل و پرارزشی نوشته است و در آن از اهمیّت و مقام شعر و جهات رجحان شعر فارسی دری به شعر تازی و برتری گویش فارسی دری هند و شرط‌های استادی و تشبیهات و صنعت‌هایی که خود ابداع و ابتکار کرده و هم مختصری پیرامون سرگذشت خود سخن رانده است. (۸۰، ص ۱۰۴)

بقیۀ نقیه: خسرو در ۶۳ ساله گی که مصادف با پایان سلطنت بیست سالۀ علاءالدین خلجی است بقیۀ قصیده‌ها، غزل‌ها، ترجیع‌بندها، رباعی‌ها و یک مثنوی کوتاه خود را به نام بقیۀ نقیه یا دیوان چهارم جمع آوری و تدوین کرد. این دیوان دربرگیرندۀ مدایحی دربارۀ «علاءالدّین محمّدشاه»، پسر او، و بعضی امیران دیگر و نیز مرثیه‌یی در مرگ محمّدشاه است. (۸۰، ص ۱۰۶)

نهایه‌الکمال: این اثر دیوان پنجم امیر خسرو بلخی و دربر گیرندۀ آخرین غزل‌ها، ترجیع‌بندها، مثنوی، رباعی‌ها، قصیده‌هایی در مدح سلطان غیاث‌الدّین و مرثیۀ سلطان قطب‌الدّین مبارک‌شاه است که ظاهراً در اواخر زنده‌گی شاعر توسّط خودش فراهم‌آوری و تدوین شده است.(۸۰، ص ۱۰۸)

آثار دیگر امیر خسرو بلخی از این قرار اند:

قران‌السّعدین: هنگامی که ناصرالدّین بغراخان از بنگال آهنگ دهلی کرد تا فرزند خوش‌گذران و هوس‌ران خود را تأدیب کند، این صف‌آرایی و مجادله به مصالحه انجامید و پدر و پسر پس از دیدار به جاهای خویش برگشتند و خسرو بنا به خواهش کی‌قباد نخستین مثنوی خود را در بارۀ این روی‌داد در سن ۳۶ ساله‌گی به نام قران‌السّعدین سرود. (۸۰، ص ۱۰۴)

مفتاح‌الفتوح: امیر خسرو در هنگام داشتن پیشۀ رسالت و ندیمی در دربار فیروزشاه مثنوی مفتاح‌الفتوح خود را در ۳۸ساله‌گی به نام او سرود. موضوع مثنوی مذکور قیام ملک چهجو و شکست او به دست سلطان و عفو و تقررش به ولایت ملتان است. (۸۰، ص ۱۰۴)

خزاین‌الفتوح: یکی از روی‌دادهای بزرگ دورۀ علاءالدّین خلجی، فتح قلعۀ چتیور در سال ۷۰۲ هجری قمری/ ۱۳۰۳میلادی است که خسرو نیز پیرانه‌سر در این سفر با سلطان هم‌راه بود. امیر خسرو این روی‌داد و پیروزی را در کتاب خزاین‌الفتوح به نثری شیوا و روان بیان داشته است. (۸۰، ص ۱۰۵)

تغلق‌نامه: در عهد مبارک‌شاه یکی از نومسلمانان هندو به نام حسن و ملقّب به خسروخان در برابر مبارک‌شاه برخاسته او را کشت و برای دو ماه زمام امور را به دست گرفت، تا این که غازی‌ملک، حاکم دیبال‌پور پنجاب، دهلی را فتح و پادشاهی غیاث‌الدّین تغلق را اعلام کرد. آخرین مثنوی امیر خسرو در واقعه‌نگاری، تغلق‌نامه است که در آن سلطۀ دوماهۀ خسروخان و غلبۀ تغلق و بعضی از روی‌دادهای دوران این سلطان و فتوحات او بیان شده اند. تغلق‌نامه در سال ۷۲۵ هجری قمری/ ۱۳۲۵میلادی به فرمایش غیاث‌الدّین تغلق سروده شده و شامل سه هزار بیت است. (۸۰، ص ۱۰۶)

افضل‌الفواید: از آثار منثور امیر خسرو بلخی است که در سال‌های پسین عمرش تدوین شد. خسرو در این اثر خود فشردهٔ مجالس ارشاد پیر خود ـ شیخ نظام‌الدّین اولیا را در طول سال‌ها با ذکر روز و تاریخ ثبت کرده است. (۸۰، ص ۱۰۷)

دیوان غزلیّات: که چند بار جمع‌آوری و تصحیح شده و در هندوستان، پاکستان و ایران به چاپ رسیده‌است. نخستین چاپ آن در سال ۱۲۸۸ هجری قمری/ ۱۸۷۱ میلادی؛ و بار دوم در ۱۳۹۲ هجری قمری/ ۱۹۷۲ میلادی در لاهور منتشر شد.

از امیر خسرو بلخی مجموعاً بیش‌تر از سی اثر چاپ‌شده و دست‌نویس در دست داریم. از جمله «تاریخ دهلی» و شماری دیگر از آثار را نیز به امیر خسرو منسوب می‌دانند. «چهار درویش» و یا «باغ و بهار» اثر منسوب دیگری است که در نسبت آن دانش‌مندانی چون برتلس، وین کریپکه، صدرالدّین عینی، زاگروف و غیره تردید دارند. (به نقل از منبع: ۷۱، ص ۱۹۷)

برپایهٔ نوشته‌های پژوهش‌گران، امیر خسرو افزون بر زبان فارسی دری به زبان‌های هندی نیز آثاری دارد، از جمله او را نخستین شاعری می‌دانند که به زبان اردو[۱]شعر سروده است. (۷۱، ص ۱۹۷) و هم‌چنین ترانه‌هایی به زبان بَرَج[۲]و چیستان‌ها و مطالبی به زبان کخاری بالی نوشته است. امیر علی‌شیر نوایی در مجالس‌النّفایس دربارهٔ سروده‌های هندی امیر خسرو بلخی و تخیّل نیرومندی که در این شعرهای وی نیز وجود دارد اشاره کرده است. (به نقل از منبع: ۷۱، ص ۱۹۷)

بر اساس نظریّاتی، امیرخسرو مبدع لغت «خالق‌باری» است که در آن معادل‌های هندی واژه‌های متداول فارسی دری و تازی به گونهٔ منظوم بیان شده اند. این واژه‌نامه به دانش‌مندان و بازرگانان ایران و آسیای میانه که از خطر استبداد و ستم مغول به هندوستان پناهنده می‌شدند کمک می‌کرد تا به زبان محلّی مردم هند آشنایی بیابند. (۷۱، ۱۹۷) و امّا برخی از پژوهش‌گران نسبت این اثر را به امیر خسرو مورد تردید قرار داده مؤلّف آن را ضیاءالدّین خسرو معرفی می‌دارند که در زمان سلطنت جهان‌گیر (۱۰۱۳ ـ ۱۰۳۶ هجری قمری/ ۱۶۰۵ ـ ۱۶۲۷ میلادی) می‌زیست. (۷۱، صص ۱۹۷ ـ ۱۹۸)

امیر خسرو افزون بر شاعری و نویسنده‌گی به هنر موسیقی نیز دستی بلند داشت. اختراع آلاتی از قبیل سه‌تار و ابداع بیش‌تر از سیزده پرده را به او نسبت می‌دهند. او آهنگ‌ها و ترانه‌هایی به زبان‌های فارسی و هندی ساخته است که درخور توجّه فراوان اند. بر اساس نوشتهٔ شبلی نعمانی، امیر خسرو در مسابقه‌یی که با گویال نایاک، موسیقی‌دان معروف، انجام داد پیروز بدر آمد. (به نقل از منبع: ۷۱، ص ۱۹۸)

---

[۱] ـ اردو به عنوان یک زبان ادبی در سده‌های ۸ ـ ۱۲ هجری قمری/ ۱۴ ـ ۱۸ میلادی بر پایهٔ زبان کخاری بالی تکامل یافت و امروز زبان بسیاری از مردم شبه قارهٔ هند است.

[۲] ـ بَرَج یکی از گویش‌های زبان غرب هندوستان است که امروز بیش از ۱۲ میلیون گوینده دارد. این زبان در سده‌های میانه شعرهای پُرباری در خود پرورده است.

نمونه‌یی از غزل‌های امیر خسرو از دیوان او: (به نقل از منبع: ۸۰، صص ۳۰۸ ـ ۳۰۹)

ای باد برقــع بــرفگـــن آن روی آتش‌نـــاک را
وی دیـده گـر صـفـرا کنــم آبی بزن این خاک را

ای دیـده کـز تیغ ستم ریزی همی خـون دم به دم
یـا جـان من بستان ز غم، یا جان ده این غم‌ناک را

ریـزی تـو خـون بر آستان، شویم من از اشک روان
کـالـوده‌دیـدن چـون تـوان آن آستـــان پاک را

زان غـمزه عـزم کین مکن، تاراج عقل و دین مکن
تاراج دیـن تلقین مکـــن آن هنـــدوی بی‌باک را

آن دم کـه مـی‌پوشـی قـبا، مخــــرام از بهـر خدا
پـوشیـده دار از چشـم ما آن قامــت چـــالاک را

سـرهـای سـرداران دیـن بستی چو بـر فتراک زین
زیـن‌سـان میـفگن بـر زمیــن دنـبالـــۀ فتراک را

تـا شـمع حســـن افروختـــی، پروانه‌وارم سوختـی
پـــرده‌دری آمــوختـی آن دامــن صـــدچـــاک را

هـرگـز لـبی ندهی به من، ور بوسه‌یی گویـــی بزن
آیـم چـو نـزدیــک دهــن، ره گـم شـود ادراک را

جانم چـو رفت از تن برون، وصلم چه کار آید کنون
ایـــن زهر بگذشت از فـسون، ضایع مکن تریاک را

گـــویی بر آمـد گـاه خواب انـدر دل شـــب آفتـاب
آن دم کز آه صـــبح‌تاب آتـــش زنــــم افـلاک را

«خسرو» کدامین حُسن بود کز سوز عشقش سوختیم
یـک ذرّه آتـش بـس بـوَد صـد خـرمن خاشـاک را

نمونه‌هایی از شعر امیر خسرو بلخی از «خمسهٔ» او:

از بخش شیرین و خسرو دربارهٔ آراستن شیرین: (به نقل از منبع: ۸۰، صص ۱۸۸ ـ ۱۸۹)

حریر آب‌گـون بـــر مـــاه بربســت — به گیسو چـشم بـد را راه بـربســـت
مکلّل زیـوری درخورد شـــاهـــــان — بهـــای هـر دری خـــرج سپاهـــان
بـر آن بالای شهـــرآرای پوشیــــد — عـروسانـــه ز ســـر تا پای پوشیـــد
زبـرپوشی ز مـــرواریــد شب‌تـــاب — به دوش افگند چون پروین به مه‌تاب
رخ از گل‌گـونه چون گل‌نار تـر کـرد — بـه یک خنده جهانی پرشــکـــر کرد

برون آمد چــــو از ابــــر آفتابــی | مـوکّل کرده بـر هر غمــزه خوابــی
دو لـب هـم انگبین هم باده در دست | دو چشم شوخ هم هش‌یار هم مست
خمار نـرگسش در فتنــه‌جویـــی | میـان خــواب و بیـداری‌ست گویــی
ز مستی زلـف را در هـم شکستــه | هـزاران تـوبه در هـر خَـم شکستـه

از بخش هشت‌بهشت دربارهٔ ارزش زن: (به نقل از ۸۰، صص ۲۵۴ ـ ۲۵۵)

پدرم هم ز مادر اســت آخــر | مـادرم نیـز دختــر است آخــر
گر نه بر دُر، صدف نقاب شدی | قطــرهٔ آب بــاز آب شـــدی
دانه بی کشت کی به بارآیــد | آسمان بـی زمین چـه کار آید؟
بی پدر ممکن است شد معلـوم | چـون مسیحا ز مریم معصــوم
لیک بی مـادر خجسته‌وجـــود | ولـدی را نـگفت کس مولــود

از بخش مجنون و لیلی: (به نقل از منبع: ۸۰، صص ۲۶۲ ـ ۲۶۳)

هـرچـند که عشق جمله درد است | نیـروشــکن ســلاح مـــرد است
لیـکن مـشو آن چـنان زبـون نیـز | کاتــش چـو درون زنی بـرون نیز
مـرد ارچـه بــسوزدش همـه تن | دودی نـــدهــد بـــرون ز روزن
سستی‌ست بـه لـطمه پست‌گشتن | وز جـام نـخست مـست‌گشتـــن
گـر واقعـه چند سینه‌ســوز است | مـــردی ز پـی کدام روز اســـت؟
مـسپـــار بـه دســت دیـو تن را | گـــرد آر عنـــان خـویــشتـن را
صبـر از پـی روز درد و دوری‌ست | ورنه هـمه وقت خود صبوری‌ست

از بخش مطلع‌الانوار: (به نقل از منبع: ۸۰، صص ۳۷۹ ـ ۳۸۰)

چـون تـــن آدم ز گـِـل آراستنـــد | خـانـهٔ جــان بهـــر دل آراسـتنـد
آدمی آن اسـت که در وی دل است | ور نـه علف‌خانــهٔ آب و گـــل است
دل نه همان قطرهٔ خون است و بس | کز خــور و آشـــام بــــرآرد نفـس
دل اگر این مهـرهٔ آب و گـــل است | خر هم از اقبال تو صـاحب‌دل اسـت
لیک دل آن شد که هوایی در اوست | وز طرفی، بــوی وفایـــی در اوست
زنده به جان، خود همه حیــوان بـوَد | زنده به دل باش که عمـر آن بـــوَد
زنــــده‌گیـــی جُــو ز دل دردنـــاک | زنـده‌گی کالبـدی چی‌ست؟ خـــاک
گرچه دهان لــقمه ز انگشت خواست | ذوق، دهـان راست نه انگُشت راست

از بخش سکندرنامه: (به نقل از منبع: ۸۰، ص ۳۸۶)

ز بس کاوریدش در آغــوش تنـگ | بنفشـــه دمیـــد از گلــی لاله‌رنگ
همایی در افگنــــد، باز سپیـــــد | درآمیخت گل‌برگ، با مشـک بیـــد

ز شاخ گل و نخل خرمـــای تـــر	گهی انگبین چید و گاهی شکـــــر
به کان گهر، شاخ مرجان فـشانـــد	گهر سفت و یاقوت بیرون فـــشاند

خواجه محمّد پارسای بلخی

ابوالفتح خواجه جلال‌الدّین (یا شمس‌الدّین) محمّد پارسای بلخی بن محمّد بن محمودالحافظی، دانش‌مند و متصوّف بزرگ تاجیک در سدهٔ هشتم و نهم هجری قمری/ سدهٔ چهاردهم و پانزدهم میلادی، در سال ۷۴۹ هجری قمری/ ۱۳۴۸ میلادی در بخارا زاده شد و در بلخ می‌زیست. او در میان خانواده‌یی پرورش یافت که همه از نام‌آوران گستره‌های دانش و عرفان بودند. مهم‌ترین روی‌داد زنده‌گی او پیوستن به حلقهٔ پیروان خواجه بهاءالدّین محمّد نقش‌بند بود و او پس از پیمودن مقدّمات سلوک به پیمانه‌یی از عنایت خواجهٔ نقش‌بند و از دانش و کمالات معنوی برخوردار شد که پس از او در طریقت نقش‌بندیّه به جای‌گاه ارشاد بنشست و خود از بزرگان طریقت نقشبندیّه شد و همواره در مدرسه و خانقاه خود به تدریس دانش‌های اسلامی اشتغال داشت.

سخنان بهاءالدّین محمّد دربارهٔ پارساکه خلیفهٔ دوم او پس از خواجه علاءالدّین عطّار به شمار می‌رفت بیان‌گر مقامات معنوی خواجه پارسا و نیز توجّه خاصّ پیر نقش‌بند به او بوده اند.

خواجه محمّد پارسا زمان سلطنت شاه‌رخ را دریافته است و الغبیک پسر شاه‌رخ که در آن آوان عهده‌دار امر ولایت فرارود و بلخ بود به وی ارادتی عمیق داشت.

خواجه محمّد پارسا دو بار به زیارت خانهٔ خدا شتافت: بار نخست در ملازمت بهاءالدّین نقش‌بند و بار دوم در محرم سال ۸۲۲ هجری قمری/ فوریهٔ ۱۴۱۹میلادی. به گفتهٔ مولانا عبدالرّحمان جامی، خواجه محمّد پارسا در سفر دوم خود از بخارا به حجاز، هنگامی که پس از پیمودن شهرهای نسف، چغانیان، ترمذ و بلخ به هرات رسید، جامی در حالی که عمرش هنوز به پنج سال تمام نمی‌رسید هم‌راه با پدر خویش به دیدارش نایل آمده و مورد التفات خواجه پارسا قرار گرفته است. (۵۲، صص ۳۹۲ ـ ۳۹۳)

خواجه محمّد پارسا در این مسافرت، بعد از گذراندن مناسک حج به بیماری سختی مبتلا شد، چنان‌که در عماری طواف وداع را به جای آورد و با همان حالت ضعف و بیماری به مدینه رفت و یک روز پس از ورود به مدینه، در پنج‌شنبه ۲۴ ذی الحجّهٔ ۸۲۲ هجری قمری/ ۲۰ ژانویهٔ ۱۴۲۰ میلادی در مدینهٔ منوّره چشم از جهان پوشید و در همان شهر در کنار آرام‌گاه حضرت عباس «رض» بن عبدالمطلب به خاک سپرده شد. (۵۲، صص ۳۹۳ ـ ۳۹۴؛ ۷۹، صص ۴ ـ ۵) شیخ زین‌الدّین خوافی سنگی سفید تراشیده از مصر آورده و لوحی بر آرام‌گاه او بر افراشته است. (۵۲، ص ۳۹۵)

پس از درگذشت خواجه محمّد پارسا مقام ارشاد نقش‌بندیان به پسرش، خواجه ابونصر پارسا، که در بلخ می‌زیست رسید. جامی، ابونصر را نیز مانند پدرش جامع شریعت و طریقت دانسته‌است. آرام‌گاه پسرش، خواجه ابونصر پارسا، در شهر باستانی بلخ، تا اکنون زیارت‌گاه خاصّ و عام است.

برخی از فضلا «فصل خطابی» را تاریخ وفاتش شمرده اند. (۷۹، ص ۵)

مشرب عرفانی خواجه پارسا در سدهٔ هشتم و نهم هجری قمری، چهاردهم و پانزدهم میلادی از اهمیّت خاصّی برخوردار است، زیرا او از یک سو به مبانی طریقت نقش‌بندیّه که دنبالهٔ طریقت‌های سنّت اوّل عرفانی به‌شمار می‌آید پای‌بند بود و به عنوان یکی از مشایخ بزرگ این طریقت در ترویج آن می‌کوشید و از سوی دیگر به آرای ابن عربی گرایش و دل‌بسته‌گی نشان می‌داد. از این رو او کوشید تعالیم ذوقی و معاملات عرفانی طریقت نقش‌بندیّه را با آرای ابن عربی تلفیق کند. این مشی خواجه گرچه به مذاق همهٔ پی‌روان طریقت نقش‌بندیّه موافق نیامد، امّا موجب شد بعد از او شماری از پی‌روان این طریقت از شیوهٔ او پی‌روی کنند و مولانا عبدالرّحمان جامی یکی از پی‌روان شاخص این طریقت است که بعد از پارسا نقش مهمّی در تبیین و ترویج آرای ابن عربی داشت. (۳۱۵)

خواجه محمّد پارسا آثار متعددی به فارسی دری در شرح مسایل عرفانی بر اساس طریقت نقش‌بندیّه نبشته است که به گفتهٔ دکتر صفا با شیوهٔ تفکّر ابن عربی در مسایل عرفانی نزدیک اند و معروف‌ترین آن‌ها عبارت اند از: «فصل‌الخطاب لوصل‌الاحباب» یا «فصل‌الخطاب فی‌المحاظرات» که از جملهٔ مهم‌ترین و مفصّل‌ترین آثار عرفانی است، کتابی در شرح مقامات خواجه بهاءالدّین نقش‌بند به نام «انیس‌الطّالبین و عُدّه‌السّالکین» که بیش‌تر برگرفته است از کلمات و بیانات خواجهٔ نقش‌بند به فارسی روان و خوب، «رسالهٔ قدسیّه» که برخی آن را منسوب به خواجه بهاءالدّین نقش‌بند می‌دانند، «کتاب تحقیقات»، «تفسیر سورهٔ فاتحه‌الکتاب»، تفسیرهایی از چند سورهٔ دیگر به زبان فارسی دری، «رسالهٔ کشفیّه» دربارهٔ کیفیت کشف و شهود و اشراق انوار، «شرح خصوص‌الحکم» به زبان فارسی دری، (۱۰۹، صص ۴۸۲ ـ ۴۸۳) «عقاید»، «مناسک حج»، «تفسیر ثمانیّه»، «الاربعون حدیث»، «رمزالاقطاب»، «محبوبیّه»، «مسألهٔ خلق‌الافعال»، «رساله در تحقیق زمان و مکان»، «سخن راست»، «کلمات خواجه پارسا»، «رساله در ذکر هفتاد و دو فرقهٔ اسلام» و «الفصول‌الستخ» در حدیث. (۳۱۵) آثار وی در شکل‌گیری و رواج طریقت نقش‌بندیّه نقش زیادی داشته اند، چندان که وی را پایه‌گذار سنّت‌های علمی و ادبی طریقت نقش‌بندی دانسته‌اند. بسیاری از کتاب‌های او یا به صورت دست‌نویس و یا چاپ‌شده، در کتاب‌خانه‌های جهان وجود دارند.

میرخواند بلخی

محمّد بن خاوندشاه بن کمال‌الدّین محمود ملّقب به میرخواند بلخی، نویسنده و تاریخ‌نگار بزرگ تاجیک در دوران تیموریان هرات، در سال ۸۳۷ هجری قمری/ ۱۴۳۴ میلادی در بلخ چشم به جهان

گشود. بر اساس گفتهٔ نواسه‌اش، صاحب تاریخ حبیب‌السّیر، او فراگیری دانش را در بلخ به فرجام رسانید و سپس با پدر خود به هرات رفت و به صحبت شیخ بهاءالدّین عمر فراهی نایل آمد و پس از مرگ خواجه بهاءالدّین عمر فراهی دوباره به بلخ بازگشت. میرخواند پس از تحصیل علوم رایج به خدمت امیر علی‌شیر نوایی، وزیر سلطان حسین بایقرا، رسید و در دربار سلطان تاریخ معروف خود را به نام «روضه‌الصّفا فی سیره‌الانبیاء و الملوک و الخلفاء» به زبان فارسی دری به نام وی نوشته است. (۷۹، ص ۱۰۵)

او به قول نوایی با وجود بزرگی سن، برتری نسب و کثرت حسب، مردی بود فروتن و خوش‌اخلاق. نوایی او را در تاریخ‌نگاری بی‌همتا می‌داند و کتاب تاریخ وی را که نوشتن آن به خواهش خود نوایی آغاز یافته است تاریخی جامع و مفید می‌خوانَد (۲۰۵، ص ۱۴۵) این کتاب تاریخ در هفت جلد در سال‌های میان ۸۹۶ ـ ۹۲۰ هجری قمری/ ۱۴۹۱ ـ ۱۴۹۷ میلادی تألیف گردیده و حاوی تواریخ انبیا و خلفا و سلاطین و امرا از آغاز آفرینش تا روزگار خود مؤلّف یعنی اواخر عصر سلطان حسین بایقرا می‌باشد. این اثر از تواریخ مشهوری‌ست که تاریخ‌نگاران امروزین و گذشته مانند صاحب مطلع‌السّعدین و حبیب‌السّیر و دیگران از آن استفادهٔ فراوان کرده اند. جلد هفتم این کتاب که به گونهٔ پیش‌نویس بود پس از درگذشت میرخواند توسّط نواسهٔ دختری‌اش خواندمیر بلخی به سال ۹۲۷ هجری قمری/ ۱۵۲۱ میلادی به فرجام رسید و روی‌دادهای تاریخی از دوران زنده‌گانی سلطان حسین بایقرا تا سال ۹۲۹ هجری قمری/ ۱۵۲۳ میلادی به آن افزوده شد. ملِک‌الشّعرا بهار بدین باور است که روضه‌الصّفا قسمتی ترجمه از تاریخ عربی و بخشی اقتباس از تاریخ‌های ویژهٔ فارسی و حتّا نقلِ به‌عبارت از جامع‌التّواریخ رشیدی و ظفرنامهٔ شرف‌الدّین علی با اندک اصلاحی که در ساده‌گی عبارت گاهی رعایت کرده و قسمتی هم تألیف خود اوست. (۴۱، صص ۲۰۴ ـ ۲۰۵)

در دورهٔ قاجار، رضاقلی‌خان هدایت نیز افزودهٔ دیگری بر روضه‌الصّفا با عنوان روضه‌الصّفای ناصری در شرح روی‌دادهای تاریخی از آغاز دورهٔ صفویان تا سال ۱۲۷۰ هجری قمری/ ۱۸۵۰ میلادی نگاشت.

روضه‌الصّفا بارها در هندوستان و ایران به چاپ رسیده‌است. از چاپ‌های این اثر در ایران، چاپ سنگی ده‌جلدی هدایت، و چاپ حروفی سال ۱۳۳۸ هجری خورشیدی/ ۱۹۵۹ میلادی با مقدّمهٔ عباس پرویز از اعتبار بیش‌تری برخوردار است. عبّاس زریاب خویی نیز متن فشرده و پیراسته‌یی از روضه‌الصّفای میرخواند را در دو جلد منتشر کرده است. (۲۹۲)

میرخواند پس از تکمیل تاریخ خود در واپسین روزهای زنده‌گی گوشه‌گیری اختیار کرد و مدّت یک سال را در گازرگاه هرات به اعتکاف نشست، امّا بعداً برای معالجهٔ بیماریی که به آن مبتلا شده بود دوباره به هرات برگشت و مدّت ده یا دو ماه در بستر ماند و بالآخره در ۲ ذیقعدهٔ ۹۰۳ هجری قمری/ ۱ ژوئیهٔ ۱۴۹۸ میلادی پدرود زنده‌گی گفت و به روایتی در کنار آرام‌گاه مرشد خویش شیخ بهاءالدّین

فراهی در میدان سمت شمالی عیدگاه دارالسّلطنهٔ هرات در گنبدی که میرزا ابوالقاسم بابر بر مزار شیخ ساخته بود (۱۵۵، صص ۲۳۸ ـ ۲۳۹) و به گفتهٔ نویسندهٔ «حبیب‌السّیر» در گورستان سلطان احمد خضرویّه در بلخ به خاک سپرده شد. (۷۹، ص ۱۰۵) این بیت از اوست: (به نقل از منبع: ۲۰۵، ص ۱۴۵)

هر که دست از آب حیوان شُست خضر وقت شد

وان که از ظلمات نـفس آمد برون اسکندر است

و این هم نمونه یی از نثر روضه‌الصّفا: (۱۸۸، صص ۴۶۰۷ ـ ۴۶۰۸)

«و در خلال این احوال امیر حسین با امیر تیمور بر سبیل مشورت گفت که : داعیّهٔ من آن است که خطّهٔ بلخ را دارالملک سازم و قلعهٔ هندوان را که در وقت هجوم لشکر مغول خراب گشته به حال عمارت آرم، تو را هر چه به خاطر می‌رسد بگوی. حضرت صاحب‌قران که مؤیّد من عندالله بود به حکم قضیّهٔ المستشار مؤتَمنُ امیر حسین را از عمارت آن موضع منع فرمود و گفت: عم شما امیرزاده عبدالله که بعد از واقعهٔ پدر امیر قزغن متصدّی امر حکومت گشت خواست که در سمرقند متوطّن شود، امرا و نواب از روی نصیحت عرضه داشتند که مرکز دولت و شهر و ولایت خویش گذاشتن و جای دیگر وطن‌ساختن و مملکت بیگانه معمورداشتن از طریق حزم بعید می‌نماید. امیرزاده عبدالله سخن دولت‌خواهان نیک‌اندیش نشنید و به جانب سمرقند رفته رأیت توطّن برافراشت، و عاقبت رسید به او آن چه رسید، پشیمانی سودی نداشت. اکنون من همان می‌گویم که متّفقان و نیک‌خواهان با امیرزاده عبدالله گفتند.

امیر حسین جواب داد که هرچند می‌دانم که این کلمات از محض اشفاق بر زبان تو جریان می‌یابد، امّا این معنی چنان در باطن رسوخ یافته که از سر آن گذشتن از جملهٔ محالات می‌نماید.

بعد از آن مرتکب اسباب تحصیل نکبت و ادبار خویش شده به عزم عمارت قلعهٔ هندوان روی توجّه به جانب بلخ نهاد؛ و با آن که وعده کرده بود که چون از کابل مراجعت نماید امیر تیمور کورگان را رخصت فرماید که به مستقرّ عزّ خویش رود به سخن خود عمل ننمود و آن حضرت را هم‌راه خویش به بلخ برد و چون به مقصد رسید، عمارت قلعهٔ هندوان را آغاز نهاد و ساکنان بلخ را به قلعه فرستاد. شهر بایر و خراب ماند. و تعمیر قلعهٔ هندوان بر وی مبارک نیامد چنان‌چه عنقریب ذکر آن به موضع خود گفته آید. ان‌شاءالله تعالی.»

علّامه سیّد اسماعیل بلخی

علاّمه سیّد اسماعیل بلخی فرزند سیّد محمّد فرزند سیّد سلیم بن سیّد علم بن سیّد طوفان حسینی بخارایی، دانش‌مند آگاه و سخن‌ور و سخن‌ران مبارز و بنیادگذار ادبیّات مقاومت در کشور، در سال ۱۲۹۹ هجری خورشیدی/ ۱۹۲۰میلادی در ده‌کدهٔ سرپل شهرستان بلخاب به جهان آمد، در کودکی

قرآن را آموخت و با زبان و ادبیّات فارسی دری آشنا شد. پس از درگذشت مادر خود، بی‌بی هاجر، در سال ۱۳۰۴ یا ۱۳۰۷ هجری خورشیدی/ ۱۹۲۵ یا ۱۹۲۸ میلادی، هم‌راه با پدر و برادر بزرگ خود، سیّد ابراهیم، به آهنگ زیارت علی بن موسی‌الرّضا و فراگیری دانش به استان خراسان ایران رفت و در مشهد یک‌جا با برادرش در حوزهٔ علمی خراسان نزد استادانی متبحّر دانش آموخت و در مدرسه مورد توجّه استادان از جمله ادیب نیشاپوری قرار گرفت. در جریان فراگیری دانش در مشهد، برادر جوانش را از دست داد.

علّامه بلخی در سال ۱۳۱۴ هجری خورشیدی/ ۱۹۳۵میلادی با آگاهی گسترده از روی‌دادها و تحوّلات سیاسی روزگار خویش وارد جهان سیاست شد و مبارزهٔ سیاسی را از سفر به قفقاز به آماج تبلیغ اندیشه‌های اسلامی و آزادی‌خواهی، آغاز کرد؛ امّا در آن جا توسّط نیروهای امنیتی اتّحاد شوروی وقت دست‌گیر و بازداشت گردید و دوباره به ایران بازگردانده شد. او در ایران به مبارزات سیاسی خود ادامه داد و در تظاهرات معروف علمای خراسان در مسجد گوهرشاد و نیز در قیام خونین سال ۱۳۱۴ هجری خورشیدی/ ۱۹۳۵ میلادی مردم مشهد با سخن‌رانی‌های آتشین خود سهمی فعّال گرفت و چون مأموران امنیتی ایران او را زیر پی‌گرد قرار دادند در آذر ۱۳۱۵ هجری خورشیدی/ نوامبر ۱۹۳۶ میلادی هم‌راه با پدر خود دوباره به میهن به شهر هرات باز گشت. در هرات در حسینیّهٔ میرزاخان اقامت گزید و از همان جا قیام در برابر حکومت ظاهرشاه را آغاز کرد. بلخی در سال ۱۳۱۶ هجری خورشیدی/ ۱۹۳۷ میلادی سفری به عراق و سپس برای ادای حج عمره به عربستان سعودی و در سال ۱۳۱۹ هجری خورشیدی/ ۱۹۴۰ میلادی سفری یک‌ساله به کابل، کندهار، مناطق مرکزی و شمال کشور داشت و دوباره به هرات باز گشت.



این شاعر مبارز در سال ۱۳۲۲ هجری خورشیدی/ ۱۹۴۳ میلادی حزب ارشاد اسلامی را با هم‌کاری شماری از دانش‌مندان و سیاست‌مداران بنیاد نهاد و هم‌چنین نخستین هستهٔ مقاومت در مجتمع اسلام را ایجاد کرد و در برابر دست‌گاه سلطنتی افغانستان سخن‌رانی‌هایی را در هرات انجام داد و به دلیل این فعالیّت‌های سیاسی از سوی دولت ممنوع‌الخروج شد و تا هشت سال نتوانست از این شهر بیرون برود. سپس از هرات به شهر مزار شریف، مرکز بلخ، تبعید شد و در مدّت کم‌تر از چهار سالی که در این سرزمین به سر برد در گوشه و کنار آن به تبلیغ پرداخت و در سال ۱۳۲۷ هجری خورشیدی/ ۱۹۴۸ میلادی به دعوت شماری از مردم کابل وارد آن شهر شد و در همین سال به خاطر فعالیّت‌های سیاسی مدّت سه شبانه‌روز را در بازداشت به سر برد.

مهم‌ترین فعالیّت وی در کابل طرح‌ریزی قیامی در برابر نظام شاهی در سال ۱۳۲۹ هجری خورشیدی/ ۱۹۵۰ میلادی بود که به دنبال شکست آن قیام، بلخی را با شماری از یارانش در نوروز ۱۳۳۰ هجری خورشیدی/ ۲۲ مارس ۱۹۵۱ میلادی دست‌گیر و زندانی کردند. به این گونه علّامه بلخی حدود ۱۵ سال را در زندان ده‌مزنگ کابل گذرانید تا این که در دههٔ معروف به دیموکراسی در سال ۱۳۴۳ هجری خورشیدی/ ۱۹۶۴ میلادی از زندان رها گردید و فعالیّت‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی خود را از سرگرفت و بدین منظور، سفرهایی به استان‌های گوناگون کشور، چون بلخ، سر پل، هرات و کندهار انجام داد و هم‌چنین او از سال ۱۳۴۴ تا ۱۳۴۷ هجری خورشیدی/ ۱۹۶۵ تا ۱۹۶۸ میلادی سفرهایی به ایران، عراق، اردن، مصر و سوریه داشت که طی آن با دانش‌مندان بزرگی دیدار و در حوزه‌های علمی برای دانش‌جویان سخن‌رانی کرد، امّا پس از بازگشت به میهن با توجّه به نفوذ ژرف و گسترده‌یی که در میان هم‌میهنانش داشت باز هم مورد پی‌گرد عمّال رژیم قرار گرفت تا سرانجام، در سال ۱۳۴۷ هجری خورشیدی/ ۱۹۶۸ میلادی هنگامی که در بیمارستان علی‌آباد در کابل به بستر بیماری افتاده بود توسّط دژخیمان رژیم مسموم شد و عصر روز ۲۴ تیر ۱۳۴۷ هجری خورشیدی/ ۱۵ ژوئیهٔ ۱۹۶۸ میلادی دیده از جهان فرو بست.

آرام‌گاه علّامه سیّد اسماعیل بلخی در دامنهٔ کوه افشار زیارت‌گاه خاص و عام است.

بلخی سراسر زنده‌گی خود را در دانش‌اندوزی، مبارزهٔ سیاسی و تبلیغ اندیشه های اسلامی سپری کرده است. روی‌هم‌رفته ۷۵۰۰۰ بیت شعر داشته که بیش‌تر آن‌ها را در دورهٔ زندان سروده است، امّا ام‌روز از آثارش به جز چند هزار بیت شعر، چند نوار سخن‌رانی و چند دست‌نوشته به‌جا نمانده است. از جملهٔ آثار دیگرش زنبیل، التّفسیر فی‌الکلام‌الاسلامیّه و فلسفه‌الاحکام را نام برده اند. مجموعه‌یی از اشعارش به نام «مشعل توحید» در سال ۱۳۶۳ هجری خورشیدی/ ۱۹۸۴میلادی در تهران به چاپ رسیده که شامل هفتاد پارچه شعر بیش‌تر قصیده و غزل و غالباً در موضوعات سیاسی و اجتماعی است. هم‌چنین کلیّات سروده‌های به‌جامانده‌اش زیر عنوان «دیوان بلخی» دو بار در سال‌های ۱۳۶۸ و ۱۳۸۱ هجری خورشیدی/ ۱۹۸۹ و ۲۰۰۲ میلادی به چاپ رسیده است و «ستاره‌یی در حصار»، گزیده‌یی از اشعارش، به کوشش محمّدحسین انصاری‌نژاد، شاعر ایرانی، در سال ۱۳۹۵ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۶ میلادی از سوی انتشارات سپیده‌باوران در مشهد منتشر شده است. از اوست:

فرحت‌فزاست صحنهٔ فصل بهار بلخ | دل گشته محو جلوهٔ یار و دیار بلخ
امر قضا و کِلک طبیعت همی‌کشند | بر چشم آرزوی شقایق غبار بلخ
بارد سحاب فیض به هر کشوری، ز چی‌ست | کامروز گشته قلب همه بی‌قرار بلخ؟
گل در چمن به خنده لب و جام می به کف | کو آن توان که کس نشود می‌گسار بلخ؟
بارد ز ابر، ژاله و یا دامن فلک | پر گوهر است تا که نماید نثار بلخ؟
از زادگاه مرد ادب، بوعلی، نداشت | فخرم بوَد به قبر علی شه‌سوار بلخ

وه وه! چه طالعی‌ست که سلطان اولیا ــ تا روز رستخیز بوَد افتخار بلخ
وامانده‌گان موجهٔ توفان حادثات! ــ سعیی که هست ساحل مقصد کنار بلخ
«بلخی» ببین ز روی ارادت به زایران ــ پروانه گشته اند به شمع مزار بلخ

(۲۷، صص ۱۷۰ ـ ۱۷۱؛ ۳۴، صص ج ـ م؛ ۳۵، صص ۲۴ ـ ۲۸ و ۲۵۱ ـ ۲۵۹؛ ۶۶، صص ۱۴۹ ـ ۱۵۰؛ ۶۸، ص ۱۹۳؛ ۷۰، صص ۷ ـ ۸؛ ۷۱، صص ۴۳۱، ۴۳۲؛ ۸۵، صص ۱۹۴ ـ ۱۹۵)

استاد واصف باختری

استاد محمّدشاه واصف باختری فرزند قاری محمّدالله، دانش‌مند، شاعر، پژوهش‌گر، مترجم و نویسندهٔ توانای تاجیک، در خرداد ۱۳۲۱ هجری خورشیدی/ ژوئن ۱۹۴۲ میلادی در گذر دربار شهر مزارشریف، مرکز استان بلخ، دیده به جهان گشود. دورهٔ دانش‌آموزی را در دبیرستان باختر شهر مزار شریف و دبیرستان حبیبیهٔ کابل به فرجام رسانید، در سال ۱۳۴۴ هجری خورشیدی/ ۱۹۶۵ میلادی از دانش‌کدهٔ زبان و ادبیّات فارسی دری دانش‌گاه کابل دانش‌نامهٔ لیسانس به دست آورد، پس از آن در سال ۱۳۴۵ هجری خورشیدی/ ۱۹۶۶ میلادی آموزش‌های عالی را در رشتهٔ آموزش و پرورش در دانش‌گاه کلمبیای شهر نیویورک در ایالات متّحدهٔ آمریکا تا درجهٔ کارشناسی ارشد پی گرفت. او مدت پانزده سال در ریاست تألیف و ترجمهٔ وزارت آموزش و پرورش به



تصحیح و تدوین کتاب‌های درسی مشغول بود، پس از کودتای ۷ اردیبهشت ۱۳۵۷ هجری خورشیدی/ ۲۷ آوریل ۱۹۷۸میلادی مدت دو سال را در زندان گذرانید، از سال۱۳۶۰ تا ۱۳۶۳هجری خورشیدی/ ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۴میلادی مدیر مسؤول مجلّهٔ ژوندون، نشریهٔ انجمن نویسنده‌گان افغانستان، و از سال ۱۳۶۴ تا ۱۳۷۵ هجری خورشیدی/ ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۶ میلادی دبیر بخش شعر آن انجمن بود، در سال ۱۳۶۵ هجری خورشیدی/ ۱۹۸۶ میلادی «کانون دوست‌داران مولانا» را در کابل بنیاد گذاشت و تا سال ۱۳۷۵ هجری خورشیدی/ ۱۹۹۶ میلادی ریاست این کانون را به دوش داشت. او سال‌ها عضو گروه دبیران بنیاد فرهنگ افغانستان، عضو گروه رهبری کانون حکیم ناصر خسرو بلخی، عضو شورای مرکزی انجمن فرهنگی خوش‌حال‌خان و عضو هیأت رهبری اتّحادیّهٔ ژورنالیستان افغانستان بود. در دورهٔ تسلّط طالبان در سال ۱۳۷۵ هجری خورشیدی/ ۱۹۹۶میلادی به شهر پیشاور کوچید و در آن جا تا سال ۱۳۷۹ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۰ میلادی در مرکز تعاون افغانستان به عنوان مسؤول بخش تحقیق و ترجمه کار می‌کرد، سپس در سال ۱۳۷۹ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۰ میلادی ره‌سپار ایالات متّحدهٔ آمریکا شد و تا کنون در ایالت کالیفورنیای آن کشور به سر می‌برَد.

واصف باختری از نوجوانی به سرودن شعر روی آورد و نخستین شعرهایش در روزنامهٔ بیدار به چاپ رسیدند. او در قالب‌های کهن بیش‌تر قصیده و غزل و در قالب‌های نو شعرهای نیمایی و سپید گفته است. وی از پیش‌گامان شعر نو و هم‌چنین از بنیادگذاران شعر مقاومت در افغانستان به شمار می‌آید و در تحوّل و گسترش شعر نو در افغانستان تأثیری فراوان داشته است. بسیاری از شاعران مطرح و نام‌آور امروزِ کشور از راه‌نمایی‌ها و تشویق‌های او بهره برده اند.

شعر واصف باختری در تاریخ ادبیّات قلم‌رو گستردهٔ زبان فارسی دری جای‌گاهی ویژه و بلند دارد. در شعر باختری معیارهای امروزین شعر و زبان امروزین با پخته‌گی سخن بزرگان سده‌های آغازین ادبیّات فارسی دری به کار گرفته شده اند. درون‌مایه‌های شعر او را مسایل سیاسی و اجتماعی دوران زنده گی‌اش می‌سازند.

واصف باختری با زبان‌های انگلیسی و عربی نیز آشناست و آثاری از سخن‌وران ایالات متّحدهٔ آمریکا، آمریکای لاتین، روسیه، اسپانیا، فلسطین و هند را از انگلیسی به فارسی دری برگردانده است. برخی از شعرهای او به زبان‌های انگلیسی، روسی، چکی و آلمانی نیز برگردان شده اند.

آثارش عبارت اند از دفترهای شعری «و آفتاب نمی‌میرد» (کابل، ۱۳۶۲ هجری خورشیدی/ ۱۹۸۳ میلادی)، «از میعاد تا هرگز» (کابل، ۱۳۶۲ هجری خورشیدی/ ۱۹۸۳ میلادی)، «استورهٔ بزرگ شهادت» (برگردان شعر) (کابل، ۱۳۶۳ هجری خورشیدی/ ۱۹۸۴ میلادی)، «از این آیینهٔ بشکستهٔ تاریخ» (کابل، ۱۳۷۰ هجری خورشیدی/ ۱۹۹۱ میلادی)، «دیباچه‌یی در فرجام» (پیشاور، ۱۳۷۶ هجری خورشیدی/ ۱۹۹۷ میلادی)، «تا شهر پنج ضلعی آزادی» (پیشاور، ۱۳۷۷ هجری خورشیدی/۱۹۹۷ میلادی)، «در استوای فصل شکستن» (پیشاور، ۱۳۷۷ هجری خورشیدی/ ۱۹۹۸ میلادی)، «دروازه‌های بستهٔ تقویم» (پیشاور، ۱۳۷۹ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۰ میلادی)، «مویه‌های اسفندیار گم‌شده» (پیشاور، ۱۳۷۹ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۰ میلادی)، «بیان‌نامهٔ وارثان زمین» (کابل، ۱۳۸۳ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۴ میلادی)، «آب‌های شعر جهان آلوده نیستند» (برگردان شعر) (کابل، ۱۳۸۳ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۴ میلادی)، «ماهی‌گیر و ماهی طلّایی» (برگردان منظوم منظومه‌یی از الکساندر پوشکین) (کابل، ۱۳۸۴ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۵ میلادی)، «سفالینه‌یی چند بر پیش‌خوان بلورین فردا) (کابل، ۱۳۸۸ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۹ میلادی)، و کتاب‌های پژوهشی «نردبان آسمان» (کابل، ۱۳۶۲ هجری خورشیدی/ ۱۹۸۳ میلادی)، «سرود و سخن در ترازو» (کابل، ۱۳۷۱ هجری خورشیدی/ ۱۹۹۲ میلادی)، «گزارش عقل سرخ» (پیشاور، ۱۳۷۷ هجری خورشیدی/ ۱۹۹۸میلادی)، «درنگ‌ها و پی‌رنگ‌ها» (پیشاور، ۱۳۷۸ هجری خورشیدی/ ۱۹۹۹ میلادی)، «بازگشت به الفبا» (پیشاور، ۱۳۷۹ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۰ میلادی)، «در غیاب تاریخ» (پیشاور، ۱۳۷۹ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۱ میلادی)، «در ورزش‌گاه ثانیه‌های شرقی» (پیشاور، ۱۳۷۹ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۱

میلادی)، «حاشیه‌های گریزان از متن» (کابل، ۱۳۹۵ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۶ میلادی) و «سی مرغی که سیمرغ نشدند» (کابل، ۱۳۹۵ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۶ میلادی).

و این هم نمونه‌هایی از سروده های او:

خطابه

های مردم، هیچ می‌دانید؟
راست می‌گویم
زان‌چه هستم، زان‌چه دیدم، بی کم و بی کاست می‌گویم
های مردم، کاش امشب مست می‌بودم
بی‌خبر از هر چه بود و هست می‌بودم
های مردم،
روزگاری می‌فروشان تمام شهر ـ آن شهری که از من بود و از من نیست ـ
وام‌دار جوش نوشانوش بی‌فرجام من بودند
لیک حالا
شحنه خون‌ریز است و من از ناگزیری
ره‌سپار کوچه‌های سبز، امّا سرد افیونم

های مردم، ما
رانده از درگاه تاریخیم
گرچه نقّال دروغ‌آهنگ مان هر لحظه‌یی در گوش ما گوید
که چونان ماه نخشب، ماه تاریخیم
لیک هرگز نبض تاریخی که از آن گفت‌وگو داریم آیا بوده‌مان در دست؟
های مردم، شرم مان بادا
اگر یک بار دیگر دست روی دست بگذاریم و بنشینیم
تا هلاکویی دگر از مرزهای دُور بیگانه
کیفر بومسلم از عبّاسیان گیردا!
***
های مردم، نیمه مستم، راست می‌گویم
راه دیگر نیست
یا بدین‌سانی که هستیم و بدین سانی که فرمان می‌دهد دشمن
در کران برکه‌های پاک و روشن تشنه باید بود
یا بدان‌سانی که باید بود و فرمان می‌دهد میهن

بر جگرگاه پلید خصم
دشنه باید بود!
های مردم، راست می‌گویم
زان‌چه می‌دانم
زان‌چه می‌بینم
بی کم و بی کاست می‌گویم

بشارت

ز شهرستان مشرق نعرهٔ شیپور می‌آید
که سالار سپاه سرزمین‌های عبیر و نور می‌آید
بشارت باد
بشارت چشم‌درراهان میلاد شقایق را
سیاوش، شه‌سوار شهر آتش، از دیار دور می آید
سمندش از ستام لاژوردین صد بدخشان است
کمندش دست‌باف پهلوان زاولستان است
شراب سرخ به‌روزی به چرخشتش
نگین لعل پیروزی در انگشتش
ایا افراسیاب خیره‌سر بدرود گو با افسر و اورنگ
کله‌خودت ـ اگر پولاد ـ چون موم است در مشتش

های میهن ...

آن کــه شــمشیر ستم بر سـر مـا آخته است — خود گمان کرده که برده‌ست، ولی باخته است
هــای میهــن، بنگـر پـور تــو در پهنــهٔ رزم — پیش سـوفار سـتـم سیـنه سـپـر سـاخته است
هـر کـه پـروردهٔ دامــان گـهـرپـرور تــست — زیـر ایـوان فلــک غیــر تـو نـشنـاخته است
دل گُــردان تــو و قـامــت بالنــدهٔ شـان — چه بـرافــروخته اسـت و چه بـرافراخته است!
گرچه سرحلقه و سـرهنـگ کـمان‌داران اسـت — تیــغ الـبرز به پیشـــت سـپــر انداخته است
کــوه تــو، وادی تــو، درّهٔ تــو، بیشــهٔ تــو — در ســراپـای جـهـان ولـولــه انـداخته است
روی او در صـف مردان جـهان گل‌گـون باد! — هر که بگذشته ز خویش و به تو پرداخته است

چنان مباد

مـبـاد بـشـکنــد ای رودهــا غــرور شما — کـه ایـن صحیفه شد آغـاز با سـطـور شما
شبـان تیـرهٔ لـب‌تـشنـه‌گـان بـــادیـه را — شـکوه صبــح‌دمـان می‌دهـد حضـور شما
هــزار دشـت شـقایق، هــزار چشـمهٔ نوش — بـشـارتــی‌ســت ز آینـــده‌هـای دور شما

چـه شادمانه به کابوس مـرگ می‌خـندیـد دو روی سکّهٔ هستی‌ست سوگ و سور شما
شـکیـب زخـمـی مرغابیان سـاحـل را تـوان بـال عُقـابـان دهـد عـبـور شما
مـباد خـسته شـود دست‌هـای جـاری تان مبـاد تنـگ شـود سـینـهٔ صبـور شما
مـباد سـایـهٔ ابـلیـس‌سـار وسـوسـه‌هـا شـبی گـذر کـنـد از کـوچـهٔ شـعـور شما
مـبـاد تـیـرهٔ مـردابـیـان تبیـره زنـد مـبـاد بشـکنـد ای رودهـا غـرور شما

و این هم نمونه‌یی از ترجمه‌های استاد واصف باختری:

از ساجی دانندا شاعر هندی:

یک‌نواختی

پیر کوزه‌گر
سال‌هاست
دهِ شب به خواب می‌رود
هشتِ صبح سوی دکّهٔ حقیر خویش
مشتری اگر نداشت
قصّه می‌کند
با دو آشنای پیر
قصّه می‌کند ز رازهای معبد کهن
وز شکوه شاه‌کار آگره
سال‌هاست پیر کوزه‌گر
سگرت از مغازهٔ بزرگ «راج» می‌خرد
روزنامه را برای مستراح
از دکان «چوپره»
سال‌هاست
شکوه می‌کند ز درد استخوان
رای می‌دهد به حزب کنگره

(۲۶، صص ۳۱ ـ ۴۰؛ ۲۷، ص ۱۰۷۳؛ ۶۶، صص ۸۳۲ ـ ۸۳۵؛ ۷۱، صص ۴۶۹ ـ ۴۷۰؛ ۷۴، صص ۱۱ ـ ۲۰؛ ۷۶، صص ۱۳۴ ـ ۱۳۶؛ ۲۱۷، ص پشت جلد کتاب؛ ۲۱۸، صص ۱۳ ـ ۱۴؛ ۲۱۹، صص ۷۹، ۱۰۴، ۱۵۹، ۲۶۵ ـ ۲۷۰، ۴۶۰)

دانش‌گاه‌ها و دانش‌سراهای بلخ

در استان بلخ افزون بر دبستان‌ها و دبیرستان‌ها، ۱۲ دانش‌گاه و مؤسسهٔ آموزش‌های عالی و نیز شماری از مؤسسه‌های آموزش‌های نیمه‌عالی فعالیّت دارند که می‌توانند از ظرفیّت‌ها و جاذبه‌های گردش‌گری آموزشی و علمی و گردهمایی در بلخ باشند. ورود شمار زیادی از جوانان از گوشه و کنار کشور و نیز از برخی از کشورهای جهان برای آموزش و هم‌چنین ورود دانش‌مندان و پژوهش‌گران رشته‌های گوناگون علمی برای اشتراک در سمینارها، گردهمایی‌ها و همایش‌های پژوهشی ـ علمی در این دانش‌گاه‌ها و مؤسسه‌های آموزش‌های عالی در رونق‌افزایی و بالنده‌گی گردش‌گری آموزشی و علمی و گردهمایی نقشی به‌سزا دارد.

دانش‌گاه بلخ

دانش‌گاه بلخ، یگانه دانش‌گاه دولتی است که در سال ۱۳۶۶ هجری خورشیدی/ ۱۹۸۷ میلادی در





بلخ پی‌ریزی شده است و اکنون دارای ۱۵ دانش‌کدۀ روزانه: مهندسی، اقتصاد، روزنامه‌نگاری، کشاورزی (در بلخ و سمنگان)، ادبیّات، شرعیّات، کامپیوترساینس، حقوق و علوم سیاسی، ادارۀ عامه، پزشکی، آموزش و پرورش (در بلخ و سمنگان)، داروسازی و دام‌پزشکی؛ و چهار دانش‌کدۀ شبانه: اقتصاد، ادبیّات، حقوق و علوم سیاسی و آموزش و پرورش است. ساخت‌مان اصلی این دانش‌گاه در شهر نو مزار شریف در کنارۀ شمالی خیابان امیر اسماعیل سامانی واقع است و برخی از دانش‌کده‌های آن در ساخت‌مان دانش‌سرای نفت و گاز در خیابان مسعود و هم‌چنین دانش‌کده‌های پزشکی و آموزش و پرورش آن در خیابان ابن سینای بلخی شهر مزار شریف قرار دارند.



دانش‌گاه مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی

دانش‌گاه مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی در آغاز سال ۱۳۸۶ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۷ میلادی به همّت محمّدظریف انوری به عنوان مؤسسۀ آموزش‌های عالی در بلخ به فعالیّت پرداخته و در ۳۰ بهمن ۱۳۹۲ هجری خورشیدی/ ۱۹ فوریۀ ۲۰۱۴ میلادی به عنوان دانش‌گاه شناخته شده است و دارای دانش‌کده‌های پزشکی، حقوق و علوم سیاسی، اقتصاد، روزنامه‌نگاری و آموزش و پرورش و یک کتاب‌خانۀ غنی است. ساخت‌مان این دانش‌گاه در پایان خیابان سرباز شهر مزار



شریف، مرکز بلخ، قرار دارد و هم‌چنین یک شاخهٔ آن با دو دانش‌کدهٔ حقوق و اقتصاد در استان سمنگان فعّال است.

دانش‌گاه آریا

دانش‌گاه آریا در سال ۱۳۸۸ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۹ میلادی به همّت عبدالمجید نصرت‌یار در بلخ به فعالیّت آغاز کرد و در سال ۱۳۹۲ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۳ میلادی به عنوان دانش‌گاه شناخته شد. این دانش‌گاه دارای دانش‌کده‌های پزشکی، کامپیوتر ساینس، مهندسی، اقتصاد و حقوق و علوم سیاسی است. ساخت‌مان دانش‌گاه آریا در جنوب شهرک امیری در حومهٔ شرقی شهر مزار شریف قرار دارد.



مؤسسهٔ آموزش‌های عالی راه سعادت

این مؤسسهٔ آموزش‌های عالی در سال ۱۳۸۹ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۰ میلادی به همّت غلام‌سرور سعادت در بلخ پی‌ریزی شده و در سال ۱۳۹۰ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۱ میلادی به فعالیّت پرداخته است و دارای دانش‌کده‌های حقوق و علوم سیاسی، اقتصاد، مهندسی ساخت‌مانی و آموزش و پرورش است. ساخت‌مان این مؤسسه در پایان غربی خیابان ابو مسلم خراسانی شهر مزار شریف قرار دارد.



مؤسسهٔ آموزش‌های عالی سادات

این مؤسسهٔ آموزش‌های عالی خصوصی پس از مؤسسه‌های آموزش‌های عالی خصوصی (دانش‌گاه‌های) آریا و راه سعادت در بلخ به فعالیّت آغاز کرد و در آن رشته‌های شرعیّات و مهندسی در بخش ساخت‌مان و کامپیوترساینس آموزش داده می‌شود. ساخت‌مان این مؤسسه در شهر مزار شریف در برابر ساخت‌مان مسکونی آشیانه واقع است. قرار است در آینده در ۳۰ جریب زمین برای این مؤسسه ساخت‌مان نوی ساخته شود.



مؤسسهٔ آموزش‌های عالی تاج

این مؤسسه در سال ۱۳۸۹ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۰ میلادی در بلخ توسّط ژنرال عبدالملک بنادگذاری شده و به فعالیّت آغاز کرده و دارای دانش‌کده‌های حقوق و علوم سیاسی، پزشکی معالجوی و اقتصاد است. ساختمان این مؤسسه در شهر مزار شریف در کنار خیابان مسعود قرار دارد.



دانش‌گاه ابن سینا

این دانش‌گاه در سال ۱۳۸۹ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۰ میلادی در کابل پی‌ریزی شده و نخستین شاخهٔ استانی آن در سال ۱۳۹۱ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۲ میلادی در بلخ به فعالیّت پرداخته است و در رشته‌های حقوق و علوم سیاسی، اقتصاد تجارتی و کامپیوترساینس آموزش می‌دهد. این دانش‌گاه قراردادهای هم‌کاری آکادیمیک با دانش‌گاه‌های معتبر جهان چون شریف و تهران ایران، سلیمان‌شاه ترکیه، تالین استونیا، فاتح ترکیه و ملّی قزاقستان دارد.



مؤسسهٔ آموزش‌های عالی ره‌نورد

این مؤسسهٔ آموزش‌های عالی در سال ۱۳۹۳ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۴ میلادی به همّت عبّاس ابراهیم‌زاده، نمایندهٔ مردم بلخ در شورای ملّی کشور، بنیادگذاری شده و به فعالیّت پرداخته است و دارای

دانش‌کده‌های پزشکی، حقوق و علوم سیاسی، استوماتولوژی و آموزش و پرورش است. ساخت‌مان این مؤسسه در خیابان علّامه سیّد اسماعیل بلخی شهر مزار شریف قرا دارد.



دانش‌گاه کاوون

این دانش‌گاه در سال ۱۳۹۳ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۴ میلادی در بلخ پی‌ریزی شده است و در گستره‌های اقتصاد، حقوق و علوم سیاسی و قابله‌گی تا درجهٔ کارشناسی دانش‌آموخته پرورش می‌دهد. بن‌گاه آموزش‌های عالی کاوون در ۷ مرداد ۱۳۹۲ هجری خورشیدی/ ۲۹ ژوئیهٔ ۲۰۱۳ میلادی پیمان هم‌کاری‌های علمی را با دانش‌گاه ویتن جمهوری فیدرال آلمان در زمینه‌های مبادلهٔ کادرهای علمی، برنامه‌های کوتاه‌مدّت برای دانش‌جویان و برنامه‌های تحقیقی برای دانش‌جویان و استادان بسته است. ساخت‌مان این نهاد در خیابان فراغی شهر مزار شریف قرار دارد.



مؤسسهٔ آموزش‌های عالی البرز

این مؤسسهٔ آموزش‌های عالی در سال ۱۳۹۴ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۵ میلادی در بلخ در آغاز کوی وحدت شهر مزار شریف به فعالیّت پرداخته و دارای دانش‌کده‌های مهندسی، حقوق و علوم سیاسی و اقتصاد است. بنیادگذار این مؤسسهٔ آموزش‌ها عالی، استاد جمعه‌خان زاولی است.



مؤسسهٔ آموزش‌های عالی ترکستان

این مؤسسهٔ آموزش‌های عالی در ۲۶ فروردین ۱۳۹۴ هجری خورشیدی/ ۱۵ آوریل ۲۰۱۵ میلادی در بلخ به ریاست عبدالفتاح شریفی به فعالیّت پرداخته است و دارای دانش‌کده‌های حقوق و علوم سیاسی، پزشکی و اقتصاد است. قرار است برای این مؤسسهٔ آموزش‌های عالی در آیندهٔ ساخت‌مان نوی ساخته شود.



مؤسسهٔ آموزش‌های عالی نخبه‌گان

این مؤسسهٔ آموزش‌های عالی در سال ۱۳۹۵ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۶ میلادی به همّت نورالله داؤودزی در بلخ به فعالیّت پرداخته است و در رشته‌های علوم سیاسی، مهندسی، کشاورزی و اقتصاد

آموزش می‌دهد. ساخت‌مان این دانش‌گاه در خیابان امیر اسماعیل سامانی در تقاطع آن خیابان با راه شهرک امیری در حومهٔ شرقی شهر مزار شریف قرار دارد.

مؤسسهٔ آموزش‌های عالی خصوصی نخبه‌گان دارای یک تالار بزرگ همایش‌هاست که در آن بسیاری از همایش‌های محلّی، ملّی و جهانی برگزار می‌شوند.



مؤسسه‌های آموزش‌های نیمه‌عالی

افزون بر مؤسسه‌های آموزش‌های عالی و دانش‌گاه‌های یادشده در استان بلخ مؤسسه‌های آموزش‌های نیمه‌عالی دولتی و خصوصی‌یی به نام‌های تربیّهٔ معلّم، نفت و گاز، زراعت (کشاورزی)، مالی و حساب‌داری، آموزش‌های متوسّطهٔ طبّی (پزشکی)، بهار اندیشه و آریاییان نیز فعالیّت دارند.

بیمارستان‌های بلخ

در استان بلخ ۵۴ بیمارستان و درمان‌گاه ثابت و سیّار دولتی و خصوصی فعالیّت دارند که می‌توانند از آماج‌های گردش‌گری درمانی، بهداشت، سلامت و یا پزشکی باشند. بسیاری از بیمارانی که امکان درمان شان در بلخ وجود نداشت، امروز در بیمارستان‌های این استان درمان می‌شوند و حتّا بیماران استان‌های دیگر کشور به‌ویژه استان‌های شمالی برای درمان به این بیمارستان‌ها رو می‌آورند. روز تا

روز رفتن بیماران بلخ برای درمان به کابل و بیرون از کشور کاهش می‌یابد. در این جا به معرفی کوتاه بیمارستان‌های بلخ پرداخته می‌شود: (۳۳۱)

بیمارستان حوزه‌یی آموزشی ابن سینای بلخی

این بیمارستان در ۱۴ مرداد ۱۳۱۵ هجری خورشیدی/ ۵ اوت ۱۹۳۶ میلادی در شهر مزار شریف، مرکز استان بلخ، سنگ‌مانی شده و در خیابان حکیم ناصر خسرو بلخی قرار دارد. این بیمارستان ۶۰۰ بستر دارد و در بخش‌های جرّاحی عمومی، داخلهٔ عمومی، داخلهٔ کودکان، نسایی ـ ولادی، روانی ـ عصبی، گوش و گلو، جلدی، ارتوپیدی، ستوماتولوژی فعالیّت می‌کند. در ۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۱ هجری خورشیدی/ ۱۲ مه ۲۰۱۲ میلادی ساخت‌مان نو این بیمارستان که به هم‌کاری کشورهای سوئد، ژاپن و جمهوری فیدرال آلمان ساخته شده است توسّط ثریّا دلیل، وزیر صحّت عامهٔ افغانستان، رودیگر کونیک، وزیر امور خارجهٔ جمهوری فیدرال آلمان، و استاد عطامحمّد نور، استان‌دار بلخ، گشایش یافت. در





ساخت‌مان نو این بیمارستان ۳۶۰ بستر وجود دارند و تسهیلات آموزشی برای ۲۴۰ دانش‌جو نیز در نظر گرفته شده است. هزینهٔ ساخت این بیمارستان به ۲۲ میلیون یورو می‌رسد که از این میان یک میلیون

آن را سوئد، ۸ میلیون آن را ژاپن و متباقی را آلمان کمک کرده اند. این بیمارستان از سال ۱۳۹۲ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۳ میلادی به نام ابن سینای بلخی نام‌گذاری شده است.

بیمارستان شهرک کارگری کارخانهٔ کود و برق

این بیمارستان در شهرک کارگری کارخانه‌های کود شیمیایی و برق حرارتی در قلمرو شهرستان ده‌دادی استان بلخ واقع است و ۵۰ بستر دارد و در بخش‌های جرّاحی عمومی، داخلهٔ عمومی، داخلهٔ کودکان، نسایی ـ ولادی، روانی ـ عصبی، گوش و گلو، جلدی، ارتوپیدی و ستومانولوژی فعالیّت می‌کند.

بیمارستان چشم

بیمارستان چشم نور از سال‌های ۶۰ سدهٔ چهاردهم هجری خورشیدی/ سال‌های ۸۰ سدهٔ بیستم میلادی در شهر مزار شریف در بخش چشم فعالیّت دارد. ساخت‌مان این بیمارستان در آغاز در جادهٔ



یمای شهر مزار شریف بود و اکنون در خیابان مخدوم‌قلی فراغی واقع است.

بیمارستان ۲۰۰ بستر ارتش

این بیمارستان از سال‌های ۱۳۷۰ هجری خورشیدی/ ۱۹۹۱ میلادی بدین سو در خیابان ابن سینای بلخی شهر مزار شریف با داشتن ۲۰۰ بستر و امکانات خوب در بخش‌های گوناگون در خدمت نیروهای ارتش قرار دارد.



بیمارستان ابوعلی سینای بلخی

این بیمارستان در سال ۱۳۸۰ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۱ میلادی در کوی سخی‌آباد شهر مزار شریف ساخته شده و ۱۰ بستر دارد و در بخش‌های جرّاحی و ارتوپیدی کار می‌کند.

بیمارستان جرّاحی پلاستیک و سوخته‌گی

این بیمارستان در شهرک کارگری کارخانه‌های کود شیمیایی و برق حرارتی در قلمرو شهرستان ده‌دادی استان بلخ واقع است و ۵۰ بستر دارد و در بخش جرّاحی سوخته‌گی و پلاستیک فعالیّت می‌کند.

بیمارستان عالمی

بیمارستان روانی و عصبی عالمی، در ۱۵ مهر ۱۳۸۳ هجری خورشیدی/ ۶ اکتبر ۲۰۰۴ میلادی توسّط دکتر محمّدنادر عالمی در قلعهٔ هاجری واقع در غرب شهر مزار شریف به حیث نخستین مرکز

خدمات روانی ـ عصبی در کشور، بنیادگذاری شده است و ۲۰ بستر دارد. این بیمارستان از سال ۱۳۹۰ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۱ میلادی در ساخت‌مانی معیاری چهارطبقه‌یی به گونهٔ بیست‌وچهارساعته در بخش‌های درمان بیماری‌های روانی و عصبی و نیز مشورهٔ روانی و روان‌درمانی با چهل تن از متخصصان، پزشکان، پرستاران، کارمندان بخش‌های تشخیصیّه، روان‌شناسان و پیش‌کش‌کننده‌گان خدمات دارویی و سهولت‌های فراوان فعالیّت می‌کند و بیماران را از گوشه و کنار کشور و حتّا از بیرون کشور برای درمان می‌پذیرد. این بیمارستان دارای تالار همایش‌های علمی و نیز فضایی سبز گسترده است.



بیمارستان نورمحمّد فیض

این بیمارستان در ۲۰ خرداد ۱۳۸۵ هجری خورشیدی/ ۱۰ ژوئن ۲۰۰۶ میلادی در گذر سه‌دکان شهر مزار شریف بنیادگذاری شده و ۲۰ بستر دارد و در بخش‌های جرّاحی و ارتوپیدی کار می‌کند.

بیمارستان فارابی

این بیمارستان در ۲۶ اسفند ۱۳۸۶ هجری خورشیدی/ ۱۶ مارس ۲۰۰۸ میلادی در جادۀ میان چهارراهی‌های الکوزی و محبّ شهر مزار شریف بنیادگذاری شده و ۲۰ بستر دارد و در بخش‌های داخله، جرّاحی و نسایی فعالیّت می‌کند.



بیمارستان سمندری

بیمارستان سمندری در ۱۱ خرداد ۱۳۸۷ هجری خورشیدی/ ۳۱ مه ۲۰۰۸ میلادی در کوی مولانای شهر مزار شریف بنیادگذاری شده و ۲۰ بستر دارد و در بخش‌های داخله، جرّاحی و نسایی کار می‌کند.

بیمارستان حکیمی

بیمارستان حکیمی در ۱ بهمن ۱۳۸۷ هجری خورشیدی/ ۲۰ ژانویۀ ۲۰۰۹ میلادی در جادۀ ابن سینای بلخی شهر مزار شریف در نزدیکی بیمارستان دوصدبستری ارتش پایه‌گذاری شده و ۳۰ بستر دارد و با وسایل خوب تشخیصی و درمانی در بخش‌های داخله، جرّاحی عمومی، اورتوپیدی بولی تناسلی، نسایی، کودک و عقلی و عصبی فعالیّت می‌کند.



بیمارستان الفلاح

این بیمارستان در ۱ بهمن ۱۳۸۷ هجری خورشیدی/ ۲۰ ژانویهٔ ۲۰۰۹ میلادی در جادهٔ ابومسلم



خراسانی در چهارراه سلیم شهید شهر مزار شریف پی‌ریزی شده و ۴۰ بستر دارد و در بخش‌های داخله، جرّاحی، نسایی، کودک، جلدی و دندان فعالیّت می‌کند.

بیمارستان بین‌المللی مولانا

این بیمارستان در ۱۱ بهمن ۱۳۸۷ هجری خورشیدی/ ۳۰ ژانویهٔ ۲۰۰۹ میلادی در چهارراه کفایت شهر مزار شریف ساخته شده و ۳۰ بستر دارد و در بخش‌های داخله، جرّاحی، چشم، دندان، نسایی و ارتوپیدی فعالیّت می‌کند. در این بیمارستان افزون بر متخصصان داخلی، متخصصان هندوستانی و تاجیکستا نی نیز سرگرم کار اند.



در کار تجهیز این بیمارستان شش‌صدهزار دلار آمریکایی هزینه شده است. این ششمین بیمارستان خصوصی است که در شهرمزارشریف به کار پرداخته است.

بیمارستان درمان‌گر

این بیمارستان در ۷ مهر ۱۳۸۸ هجری خورشیدی/ ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۹ میلادی در کوی مولانای شهر مزار شریف ساخته شده و ۱۰ بستر دارد و در بخش‌های جرّاحی و ارتوپیدی کار می‌کند.



بیمارستان عصبی ـ روانی محبّی

این بیمارستان در ۱۹ تیر ۱۳۹۰ هجری خورشیدی/ ۱۰ ژوئیهٔ ۲۰۱۱ میلادی در گذر میرزا قاسم شهر مزار شریف پی‌ریزی شده و ۵ بستر دارد و در بخش‌های عصبی و روانی کار می‌کند.

بیمارستان استوماتولوژی شفا

این بیمارستان در ۱۷ مهر ۱۳۹۰ هجری خورشیدی/ ۹ اکتبر ۲۰۱۱ میلادی در چهارراه محب شهر



مزار شریف ساخته شده و ۵ بستر دارد و در بخش دندان کار می‌کند.

بیمارستان صحّت مولا علی

این بیمارستان در ۹ اردیبهشت ۱۳۹۱ هجری خورشیدی/ ۲۸ آوریل ۲۰۱۲ میلادی در چهارراه محب شهر مزار شریف ساخته شده و ۲۰ بستر دارد و در بخش‌های جرّاحی، نسایی، داخله و کودک فعالیّت می‌کند.



بیمارستان آمون

بیمارستان آمون در ۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۱ هجری خورشیدی/ ۱۲ مه ۲۰۱۲ میلادی در گذر خیرخواه ساخته شده و ۵ بستر دارد و در بخش چشم کار می‌کند.

این بیمارستان توسّط دکتر احمدضیا آمون، یک تن از متخصصان بیماری‌های چشم بلخ بنیادگذاری شده است و یکی از بیمارستان‌های مجهّز استان بلخ در تشخیص و درمان بیماری‌های چشم است.



بیمارستان صمیم قادری

این بیمارستان در ۱۱ خرداد ۱۳۹۱ هجری خورشیدی/ ۳۱ مه ۲۰۱۲ میلادی در چهارراه الکوزی بنیادگذاری شده و ۱۰ بستر دارد و در بخش‌های جرّاحی و داخله کار می‌کند.

بیمارستان بلخ باستان

بیمارستان بلخ باستان در ۲۵ دی ۱۳۹۲ هجری خورشیدی/ ۱۵ ژانویهٔ ۲۰۱۴ میلادی به هزینهٔ ۶۵۰ هزار دلار آمریکایی از بودجهٔ جمعیّت اسلامی افغانستان در شهر مزار شریف ساخته شده و دارای بیست بستر است و به ریاست عبدالصّبور صبور در بخش‌های تشخیص و درمان بیماری‌ها داخلهٔ عمومی، گوش و گلو، عقلی و عصبی و جرّاحی اعصاب، نسایی و ولادی، اورتوپیدی، اندرایولوژی، جرّاحی سرطان، با سهولت امبولانس رایگان فعالیّت دارد.



بیمارستان مادر

این بیمارستان از ۳۰ فروردین ۱۳۹۳ هجری خورشیدی/ ۱۹ آوریل ۲۰۱۴ میلادی در خیابان مسعود شهید ساخته شده و ۲۰ بستر دارد و در بخش‌های ولادی و نسایی کار می‌کند.



بیمارستان آفتاب

این بیمارستان از ۷ اردیبهشت ۱۳۹۴ هجری خورشیدی/ ۲۷ آوریل ۲۰۱۵ میلادی در ناحیّهٔ دهم شهر مزار شریف در کوی آریانا بنیادگذاری شده و ۲۰ بستر دارد و در بخش‌های داخله، جرّاحی، نسایی



و ولادی و داخلهٔ کودکان فعالیّت دارد.

بیمارستان بین‌المللی ره‌نورد

این بیمارستان به کوشش عبّاس ابراهیم‌زاده در شهر مزار شریف در کنار شاه‌راه کابل ـ بلخ در ۱۵ خرداد ۱۳۹۵ هجری خورشیدی/ ۴ ژوئن ۲۰۱۶ میلادی گشایش یافته است و یکی از مجهّزترین بیمارستان‌های بلخ است. این بیمارستان در بخش‌های بیماری‌های داخلۀ عمومی، جراحی عمومی، گوش و گلو، دندان، نسایی و ولادی، داخلۀ کودکان، ارتوپیدی، فیزیوتراپی فعالیّت می‌کند و دارای بسترهای بسیار مجهّز، داروخانه، آسانسور، امبولانس رایگان، پارک وسایط و سهولت‌های دیگر می‌باشد.



بیمارستان صحّت خانه‌واده

این بیمارستان از ۱۱ مهر ۱۳۹۵ هجری خورشیدی/ ۲ اکتبر ۲۰۱۶ میلادی در کوی شفاخانۀ شهر مزار شریف ساخته شده و ۲۰ بستر دار و در بخش‌های جرّاحی، نسایی و ولادی فعالیّت دارد.

بیمارستان ستومالوژی راحت

این بیمارستان در ۲۴ تیر ۱۳۹۷ هجری خورشیدی/ ۱۵ ژوئیۀ ۲۰۱۸ میلادی در گذر گله‌جهازخانۀ شهر مزار شریف بنیادگذاری شده و پنج بستر دارد و در بخش دندان کار می‌کند.



بیمارستان حیات بلخ ـ هند

بیمارستان حیات بلخ ـ هند در کنار شاه‌راه کابل ـ بلخ واقع است و ۲۰ بستر دارد و در بخش‌های داخلهٔ عمومی، جرّاحی عمومی، داخلهٔ کودکان، نسایی و ولادی، اورتوپیدی، جراحی اعصاب، جلدی، یورولوژی و چشم فعالیّت می‌کند.



پارک‌های بلخ

بلخ در گذشته‌ها باغ‌های مشهور فراوانی داشته است که گردش‌گاه عام و خاص بوده اند. از آن میان در منابع تاریخی به نام‌های باغ‌هایی چون «باغ بزرگ»، «باغ خاصّه» و «باغ خواجه میکائیل» در دورهٔ غزنویان و باغ‌های «حرم‌سرا»، «امین‌آباد»، «ظلم‌آباد»، «باج‌گاهی»، «فرید»، «میرزا ابراهیم‌سلطان»، «خانی»، «گل‌زمین»، «زاغان» و «مراد» در سده‌های ۱۰ و ۱۱ هجری قمری/ ۱۶ و ۱۷ میلادی برمی‌خوریم. چهارباغ روضهٔ مبارک حضرت علی «ک» در شهر مزار شریف و باغ جهان‌نما در شهرستان خُلم از باغ‌های تاریخی بلخ اند که امروز از جاهای گردش‌گری بلخ به شمار می‌آیند.

امروز، پارک‌ها و گردش‌گاه‌ها بخشی مهمّی از جاذبه‌های گردش‌گری شهری در استان بلخ اند. این پارک‌ها که بیش‌ترینه در شهر مزار شریف، مرکز استان بلخ، موقعیّت دارند با داشتن چمن‌ها، وسایل بازی و بازی‌گاه‌هایی برای کودکان، نوجوانان و جوانان، به‌ویژه در شب‌های تابستان محل‌های مناسبی برای تفریح و تفرّج خانواده‌ها استند. گشت‌وگذار خانواده‌های شهرنشین در پارک‌های شهر مزار شریف از سال ۱۳۸۵ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۶ میلادی بدین‌سو رواج یافته است. بسیاری از خانواده‌ها غذای شام خود را با خود به پارک‌های شهر برده و در فضای آرام آن جاها صرف می‌کنند. به همین‌گونه برخی از نهادها همایش‌های فرهنگی و برنامه‌های هنری را نیز در فضای باز پارک‌ها برپا می‌دارند.

در زیر مهم‌ترین پارک‌های شهری استان بلخ به گونهٔ فشرده معرفی می‌شوند: (۳۲۹)

چهارباغ روضهٔ مبارک حضرت علی «ک»

این چهارباغ در مرکز شهر مزار شریف واقع است، به گونه‌یی که ساختمان آرام‌گاه حضرت علی «ک» در وسط آن قرار گرفته است و یک‌جا با ساختمان‌های آرام‌گاه و مسجد در مجموع ۱۰۵ جریب زمین را احتوا می‌کند. پیشینهٔ این چهارباغ برابر است با بازشناسایی خود آرام‌گاه در دورهٔ تیموریان هرات. در سال ۱۳۹۲ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۳ میلادی در سه سمت شرق و غرب و جنوب آن دروازه‌خانه‌های ورودی نو با رواق‌های زیبای کاشی‌کاری‌شده ساخته شده اند. این چهارباغ دارای گل‌راه‌ها، چمن‌های پرگل‌وسبزه، درختان تزئینی، فوّاره‌های آب و صندلی‌هایی برای نشستن زایران و گردش‌گران است. در بخش شرقی آن مناری که کبوترخانه است قامت برافراشته است و در میدانی گسترده انبوهی از کبوتران سفید در حال نشست و پرواز دیده می‌شوند. گردش‌گران زیادی به نظارهٔ این کبوتران سفید به این محل می‌آیند و برای کبوتران ارزن می‌ریزند و این لحظه‌های خاطره‌انگیز را عکّاسی و فیلم‌برداری می‌کنند.

چهارباغ روضهٔ مبارک حضرت علی «ک» در سروده‌های شاعران بازتابی گسترده دارد و در زیر نمونه‌هایی از سروده‌های شاعران معاصر بلخ که در آن‌ها از چهارباغ روضه یاد شده است نقل می‌شوند:



از عبدالوهّاب مجیر:

چاربـاغ روضـــه را بـــوی تـــو پُـر مـی‌کـنـد
موی خود را بر «شمالک» می‌سپاری شام شام

(۱۷۱، ص ۲۸)

تو پُر باش از هوای پارک‌های پُرگل پاریس
مـرا بـگـذار بـیـنِ چـاربـاغ روضـهٔ مـــولا

(۱۷۰، ص ۵۸)

اکاسی‌های روضه مست تا می‌کرد زلفش را
شمالک‌های مرموزِ بهاری را غزل می‌خواند

(۱۷۰، ص ۷۳)

درخت چارباغ خشک روضه قـناری دلم را کرده عاشق

(۱۶۹، ص ۸۰)

با سایلان خستهٔ اطراف «چارباغ» یک‌بار از حقیقت بیزار می‌شـوی

(۱۶۸، ص ۷۴)

از سهراب سیرت:

عذاب و خسته‌گی‌بار است دوشم　　پریشان‌حالم و گم‌کرده هوشم

مگر این دردها یک چاره دارند　　فقط چایی که در «روضه» بنوشم

(۹۴، ص ۱۰۴)

چاشت بود و «چمن روضه» و بیداری بید　　خواب بودم... و تو از دور مرا می‌دیدی

(۹۵، ص ۱۸)

در صنف، در اتاق، در اطراف «چارباغ»　　تو نیستی و ... یک‌سره مضمون بی‌خودی‌ست

(۹۵، ص ۷)

من کودکی گرسنه در اطراف «چارباغ»　　پای برهنه در پی یک نان سوخته

(۹۵، ص ۸۳)

از ابراهیم امینی:

ای آسمان «روضه» و ای ماه «چارباغ»　　حرف تو گل، لبان تو شیرین‌تر از غزل

(۱۸، ص ۶۴)

لحاف ابر شده روی روضهٔ تن تو　　و خفته بین دو شاخه دو تا کبوتر مست

(۱۸، ص ۴۵)

این روزها به «روضه» گذارت نمی‌شود　　بی تو که هیچ روضه زیارت نمی‌شود

(۱۸، ص ۵۵)

از نورمحمّد نورنیا: (۲۰۶، ص ۳۰)

شام‌هایی که روضهٔ مولا غرق در نور تا نجف گردد

می‌نشینم کنار گل‌دانی روی چوکی منجمد با عشق

خیره در روبه‌روی گنبدها... که صدای خفیف می‌شنوم:

هر چه در دل حلاوتی دارد بنگر یا هوس بوَد یا عشق

لحظه‌یی با شهید می‌خوانم هی «به جان تو صعب سوگندی»

باز با مولوی به گِرد علی می‌زنم چرخ: یا خدا... یا عشق

از محمّدعارف بسّام: (۳۳، ص ۵۳)

دیدم کبوتران سخی هم به میل خویش　　آماده‌باش مرگ به فرمان چشم توست

پارک مرکزی شهر باستانی بلخ

این پارک در مرکز شهر باستانی بلخ موقعیّت دارد و در ۱۵ اسفند ۱۳۱۳ هجری خورشیدی/ ۶ مارس ۱۹۳۴ میلادی هم‌زمان با بازسازی شهر باستانی بلخ ساخته شده شد. این پارک دایره‌یی‌شکل

است و در واقع مرکز دایره‌های بزرگ‌تر دیگری است که خیابان‌های شهر بلخ را می‌سازند. این پارک چهار راه ورودی در چهار سو دارد به گونه‌یی که رواق مدرسهٔ تاریخی سیّد سبحان‌قلی‌خان دروازهٔ شرقی آن است. در درون این پارک، مسجد تاریخی و آرام‌گاه خواجه ابونصر پارسا و نیز آرام‌گاه رابعهٔ بلخی در حاشیهٔ غربی آن و به همین‌گونه گورهای برخی از شاعران کهن در محدودهٔ آن قرار گرفته اند. این پارک دارای گل‌راه‌ها، چمن‌های پر از سبزه و گل و درختان گوناگون و میدان والیبال است و در روزهای بازار یعنی دوشنبه‌ها و پنج‌شنبه‌ها محلّ داد و ستد مردان و زنان دست‌فروش روستایی است که فراورده‌های کشاورزی و باغ‌داری و ساخته‌های دستی خود را از ده‌کده‌های دور و نزدیک شهرستان



بلخ می‌آورند. این پارک باری در سال ۱۳۷۵ هجری خورشیدی/ ۱۹۹۶ میلادی از سوی حکومت محلّی بلخ و آخرین بار در سال ۱۳۹۲ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۳ میلادی از سوی ادارهٔ اطلاعات و فرهنگ استان بلخ توسّط بنیاد فرهنگی آقاخان به کمک مالی جمهوری فیدرال آلمان به‌سازی شده است.

پارک شهرک امیری

این پارک در بخش یکم شهرک امیری در حدود ده‌کیلومتری شرق شهر مزار شریف قرار دارد و با وسایل تفریحی و بازی برای کودکان و جوانان مجهّز است و در سال ۱۳۸۵ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۶ میلادی به فعالیّت پرداخته است. پارک امیری با وجود این که ساحهٔ کوچکی دارد، امّا در چند سال

نخست فعالیّت خود در فصل گرما بیش‌ترین خانواده‌های شهر مزار شریف را برای شب‌گردی و تفرج به سوی خود کشانیده است.



باغ کام‌گار



باغ کام‌گار، یکی از جاهای گردش‌گری بلخ است که در کوچهٔ تومن شهر مزار شریف، مرکز استان بلخ، قرار دارد. در این باغ که قرار است با فراخای شش جریب زمین گسترش یابد، کوه‌ها و مغاره‌های جان‌وران وحشی به گونهٔ مصنوعی ساخته شده اند و در صحن آن پرنده‌گان و جان‌وران گوناگونی در گشت و گذار دیده می‌شوند. این کوه‌ها با بلندای ۱۸ متر و درازای ۴۰۰ متر و با داشتن ۱۷ مغارهٔ بزرگ و کوچک که از بعضی از آن‌ها به عنوان سالن‌های پذیرایی نیز می‌توان بهره بُرد و به همین‌گونه ۱۸ آب‌شار با بلندای از ۱۸ تا ۶

متر، چشم‌انداز زیبایی را پدید آورده اند. تندیس‌های پرنده‌گانی چون لک‌لک، طاووس، عُقاب، مرغابی؛ و جان‌ورانی چون آهو و تندیس‌های لیلی و مجنون و درختان مصنوعی پسته بر زیبایی آن افزوده اند. در دامنهٔ کوه، استخر بزرگی که از آب‌شاری به آن آب سرازیر می‌شود و در کنار آن دو برکهٔ کوچک و یک چشمهٔ آب نیز به چشم می‌خورند.

در گوشه‌یی از این باغ یک باغ وحش کوچک نیز وجود دارد که در آن پرنده‌گانی چون لک‌لک، طاووس، شترمرغ، مرغ دشتی، قاز، مرغابی؛ و جان‌ورانی چون آهو، گورخر، خرگوش، گوزن، و غیره نیز



در گشت و گذار اند.

این باغ از سوی زمری کام‌گار، یک تن از بازرگانان ملّی بلخ، با هزینهٔ بیش از یک‌صدهزار دلار آمریکایی و با دستان هنرآفرین سیّد مرتضی و پسرش سیّد مبارک‌شاه در نزدیک به چهار سال ساخته شده است. (۲۶۴)

در این باغ نهادهای فرهنگی و هنری و رسانه‌های دیداری هرازگاهی برنامه‌های فرهنگی و هنری خود را برپا می‌دارند و در شب‌های جشن نوروز، محلّ برگزاری بزرگ‌ترین برنامه‌های فرهنگی و هنری از جمله جشن‌واره‌های ادبی و موسیقی و نیز محلّ ثبت برخی از برنامه‌های تلویزیونی بوده است.

پارک روشن

این پارک تفریحی که مجهّز به وسایل بازی کودکان است در کوی آریانای شهر مزار شریف، مرکز استان بلخ، در کنار جنوبی خیابان امیر اسماعیل سامانی قرار دارد و به هزینهٔ ۹۰ هزار دلار آمریکایی از کمک‌های شرکت مخابراتی روشن با مساحت ۱۲۰۰ مترمربع زمین در درازای یک سال ساخته شده و در ۹ دی ۱۳۸۸ هجری خورشیدی/ ۳۰ دسامبر ۲۰۰۹ میلادی گشایش یافته است.

باغ پوروچیستای بلخی

باغ پوروچیستای بلخی، یک باغ زنانه است که در ۱۹ اسفند ۱۳۸۸ هجری خورشیدی/ ۱۰ مارس ۲۰۱۰ میلادی در کوی آریانای شهر مزار شریف در انجام جنوبی و کنار شمالی خیابان آزادی بیان گشایش یافته است. این باغ به هزینهٔ بیش از یک میلیون افغانی به کمک نهادهای خارجی ساخته شده و دارای ساحهٔ سبز و سهولت‌هایی برای تفریح بانوان و کودکان و هم‌چنین برای فروش ساخته‌های دستی زنان است. در این باغ هرازگاهی کارگاه‌های آموزشی و همایش‌ها و برنامه‌هایی گوناگون و نیز نمایش‌گاه‌های ساخته‌های دستی و فراورده‌های صنعتی زنان برپا می‌شوند. (۲۷۶)

در ۲ بهمن ۱۳۹۷ هجری خورشیدی/ ۲۲ ژانویهٔ ۲۰۱۹ میلادی از سوی دفتر تیکای کشور ترکیه



در ساحهٔ ۸۰۰ متر مربع زمین این باغ، بازی‌گاهی برای کودکان به هزینهٔ سی هزار دلار آمریکایی ساخته شده است. (۲۷۹)

پارک دوستی افغان ـ ترک

این پارک تفریحی با فراخای بیش‌تر از ۲۰ جریب زمین در کوی صلح شهر مزار شریف، مرکز استان بلخ، در کنار شمالی خیابان امیر اسماعیل سامانی قرار دارد و در سال ۱۳۸۹ هجری خورشیدی/



۲۰۱۰ میلادی به کمک مالی کشور ترکیه توسّط یک شرکت ساخت‌مانی ترکی ساخته شده است.

پارک چهارراهی کام‌گار

این پارک در شمال‌غرب چهارراهی کام‌گار در شرق شهر مزار شریف در سال ۱۳۸۹ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۰ میلادی با هزینهٔ ۷۶۸۶۲۴۰۰ افغانی در زمینی با فراخای ۷۵۰۰ مترمربع ساخته شده است.

پارک آریانا

این پارک در ناحیهٔ دهم شهر مزار شریف در کوی آریانای در سال ۱۳۹۰ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۱ میلادی در زمینی با فراخای ۲۶۰۰۰ مترمربع ساخته شده و با وسایل گوناگون تفریحی برای کودکان، نوجوانان و جوانان مجهّز است. برخی از نهادها برنامه‌های فرهنگی و هنری شبانه را نیز در این پارک برگزار می‌کنند.



پارک فرهنگی مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی

این پارک در کنار شمالی شاه‌راه کابل ـ بلخ گذشته از میدان فردوسی در جای زندان پیشین بلخ در سال ۱۳۹۰ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۱ میلادی در زمینی با فراخای ۵۳ جریب زمین سنگ‌مانی شده است و قرار است به هزینهٔ بیش از ۸ میلیون دلار آمریکایی از سوی بنیاد خیریّهٔ جوانان افغان با هم‌کاری نهادهای کمک‌کننده ساخته شود. این پارک با ورزش‌گاه‌هایی برای کودکان و جوانان، از جمله میدان بازی کرکت، استخرهای سرپوشیده و روباز شنا، قهوه‌خانه‌ها، تالارهای نشست‌ها و همایش‌ها با گنجایش بیش از ۲ هزار نفر، باش‌گاه‌های اینترنت، کتاب‌خانه، موزه و ملحقات دیگر مجهّز خواهد بود. کارساختن این پارک هنوز به فرجام نرسیده است. (۳۱۹)

پارک پروژهٔ ام

این پارک در سال ۱۳۹۱ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۲ میلادی در روبه‌روی تلویزیون با هزینهٔ ۶۳۴۹۴۵۷ افغانی در زمینی با فراخای ۹۰۰۰ مترمربع ساخته شده است.

پارک نور

این پارک در سال ۱۳۹۲ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۳ میلادی در شهرک خالد بن ولید در جنوب شهر مزار شریف با هزینهٔ یک میلیون و پنج‌صد و پنجاه هزار (۱۵۵۰۰۰۰) دلار آمریکایی در زمینی با



فراخای یک‌صد هزار (۱۰۰۰۰۰) مترمربع ساخته شده و بزرگ‌ترین و مجهّزترین پارک تفریحی در استان بلخ است. این پارک از پررفت‌وآمدترین پارک‌های بلخ است و در سراسر فصل گرما شب‌ها خانه‌واده‌های بسیاری برای گردش و استفاده از وسایل تفریحی کودکان و جوانان و یا صرف طعام به آن مراجعه می‌کنند.



پارک کوی باختر

این پارک تفریحی به هزینۀ بیش از ۱۲۰ هزار دلار آمریکایی از سوی دفتر کمک‌های توسعه‌یی مردم آمریکا[۱] و شهرداری شهر مزار شریف در کوی باختر شهر مزار شریف، ساخته و در ۲۸ دی ۱۳۹۲ هجری خورشیدی/ ۱۸ ژانویۀ ۲۱۰۴ میلادی به بهره‌برداری سپرده شده و مجهّز با وسایل بازی کودکان و میدان فوتسال است. (۲۷۴)

پارک بخدی

این پارک تفریحی در زمستان سال ۱۳۹۲ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۴ میلادی در ناحیۀ هشتم شهر مزار شریف در کوی بخدی به هزینۀ ۱۲۵ هزار دلار آمریکایی از سوی شهرداری شهر مزار شریف به کمک ادارۀ توسعه‌یی ایالات متّحدۀ آمریکا ساخته شده است و دارای ساحۀ سبز، ورزش‌گاه، بازی‌گاه کودکان، برق آفتابی و چاه عمیق آب است و از آن باشنده‌گان بلخ به‌ویژه کودکان، جوانان و نوجوانان استفاده می‌کنند. (۲۹۰)



ورزش‌گاه‌های بلخ

ورزش‌گاه‌ها پدیدآورندۀ جاذبه‌هایی برای گردش‌گری فرهنگی، به‌ویژه گردش‌گری ورزشی و به همین‌گونه گردش‌گری فرهنگی عامه‌پسند یا معاصر می‌باشند که گردش‌گران را برای انجام‌دادن و یا هم تماشای تمرین‌ها و مسابقه‌های ورزشی به سوی خود می‌کشانند. در استان بلخ برای انجام‌دادن ورزش‌های بزکشی، پهلوانی، سوارکاری و دوش در درازای تاریخ جاهای مشخّصی وجود داشته اند، امّا در تاریخ معاصر برای انجام‌دادن ورزش‌های گوناگون محلّی، ملّی و جهانی ورزش‌گاه‌های مناسبی با امکانات و معیارهای امروزی ساخته‌شده اند که در این مبحث به معرفی مهم‌ترین آن‌ها پرداخته می‌شود: (۳۳۴)

[۱] - USAID.

ورزش‌گاه بزکشی حاجی مقیم‌بای

این ورزش‌گاه از ورزش‌گاه‌های بسیار باپیشینهٔ بلخ است که با فراخای ۲۵ جریب زمین در دشت شادیان در جنوب شهر مزار شریف قرار دارد و در سال ۱۳۸۴ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۵ میلادی به نام حاجی مقیم‌بای، یک تن از شخصیّت‌های نام‌دار اجتماعیِ علاقه‌مند و پشتی‌بان ورزش باستانی بزکشی در بلخ، نام‌گذاری و در سال ۱۳۸۶ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۷ میلادی بازسازی شده است. در این ورزش‌گاه مسابقه‌های بزکشی میان گروه‌های خود استان بلخ و نیز گروه‌های استان‌های دیگر به‌ویژه در روزهای جشن نوروز و جشن‌وارهٔ چهل‌روزهٔ گل سرخ برپا می‌شوند.



ورزش‌گاه سینا

این ورزش‌گاه با فراخای ۱۴ جریب، کهن‌ترین ورزش‌گاه بلخ است که در ۱۳۴۶ هجری خورشیدی/ سپتامبر ۱۹۶۷ میلادی در زمانی که دکتر محمّدناصر عمر کشاورز استان‌دار بلخ بود در پارک نوبهار بلخ در خیابان شادیان در ناحیهٔ پنجم شهر مزار شریف در مدّت دو ماه ساخته شد و گشایش یافت و دارای میدان فوتبال و از سه طرف دارای دندانه‌هایی برای نشستن تماشاگران بازی و هم‌چنین یک لوژ دوطبقه‌یی در غرب می‌باشد. این ورزش‌گاه در واقع یک جشن‌گاه نیز بود و در آن افزون از برپایی مسابقه‌های ورزشی، در دوران شاه جشن سال‌گرد استقلال افغانستان از ۱ تا ۹ شهریور/ ۲۳ تا ۳۱ اوت و در دورهٔ جمهوری محمّدداؤدخان جشن سال‌گرد جمهوریت در ۲۶ تیر/ ۱۷

ژوئیه و در دوران حاکمیّت حزب دیموکراتیک خلق افغانستان (بعداً حزب وطن) جشن سال‌گرد انقلاب در ۷ اردیبهشت/ ۲۷ آوریل نیز برگزار می‌شدند و امّا در زمان حاکمیّت امارت اسلامی، این ورزش‌گاه به یک اعدام‌گاه انسان مبدّل شده بود. پس از سال ۱۳۸۰ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۱ میلادی این ورزش‌گاه بازسازی شد و تا اکنون برای برگزاری مسابقه‌های ورزشی و به همین‌گونه برپایی گردهم‌آیی‌ها و یا نشست و پرواز چرخ‌بال‌های مهمانان بلندپای‌گاه به کار برده می‌شود.



تا سال ۱۳۶۰ هجری خورشیدی/ ۱۹۸۱ میلادی در سمت جنوب این ورزش‌گاه پارک زیبا و سبزی با یک استخر بزرگ و معیاری برای شنا نیز وجود داشت که در سال‌های جنگ به تدریج از سوی اشخاص و افراد غصب شد و تا امروز در دست‌رس غاصبان قرار دارد. به همین‌گونه بخش شمالی این جشن‌گاه نیز از سال ۱۳۸۰ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۱ میلادی به بعد به تدریج به بازار خواروبار، بازار زنانهٔ «رابعهٔ بلخی» و یک گرمابه مبدّل شده است.

ورزش‌گاه شهرک امیری

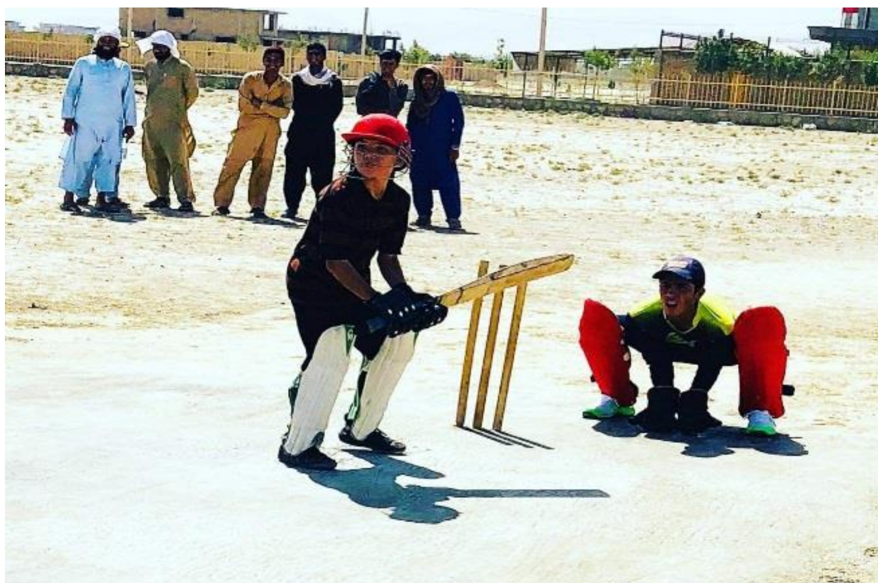
این ورزش‌گاه از سوی کمیتهٔ ملّی المپیک در زمینی با فراخای ۳۳ جریب زمین در شهرک امیری



واقع در حومهٔ شرقی شهر مزار شریف ساخته شده است و دارای یک میدان سرسبز فوتبال به اندازهٔ ۱۱۰ در ۷۵ متر و یک استخر شنا و گنجایش ۱۸ هزار تماشاگر می‌باشد. زمین این ورزش‌گاه در سال ۱۳۹۰ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۱ میلادی از سوی مسؤولان شهرک امیری در دست‌رس ادارهٔ ورزش استان بلخ قرار گرفته است. (۲۹۷)

ورزش‌گاه کرکت

ورزش‌گاه بازی کرکت در سال ۱۳۹۰ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۱ میلادی در زمینی با فراخای ۱۴ جریب زمین در شهرک متّحد واقع در شمال‌شرق شهر مزار شریف گشایش یافته است. کار ساخت این ورزش‌گاه در شهر مزار شریف، مرکز بلخ، در خرداد ۱۳۹۷ خورشیدی/ ژوئیهٔ ۲۰۱۸ میلادی با حضور محمّداسحاق ره‌گذر، استان‌دار بلخ، و اینی کمار، سفیر هندوستان در کابل، آغاز شد. قرار است این ورزش‌گاه به گونهٔ معیاری با هزینهٔ یک میلیون دلار آمریکایی به کمک مالی کشور هندوستان ساخته شود. (۲۴۶، ص ۱)



ورزش‌گاه اسکیتستان

این ورزش‌گاه در شهرک خالد بن ولید در جنوب شهر مزار شریف در سال ۱۳۹۱ هجری



خورشیدی/ ۲۰۱۲ میلادی ساخته شده و فراخای آن ۲ جریب است.

این ورزش‌گاه برای بازی کودکان و نوجوانان مستمند با آماج تفریح و آموزش اسکیت ساخته شده است. برای نخستین بار چنین پروژه‌یی به نام «اسکیتستان» توسّط الیور پرکوییچ آسترالیایی در کابل پیاده شده بود و این دومین پارک بزرگ بازی اسکیت در افغانستان است که در بلخ ساخته شده است. ورزش‌گاه اسکیتستان شهر مزار شریف با ساختمان‌های عصری در محوطهٔ بزرگی ساخته شده است و برای دست کم ۱۰۰ دختر و پسر فرصت بازی اسکیت را فراهم آورده است. (۲۷۵)

در این ورزش‌گاه بازی‌های اسکیت، والیبال ساحلی، پینگ‌پانگ، کوه‌نوردی و باسکیتبال زنان انجام داده می‌شوند.

ورزش‌گاه امام خمینی «رح»

این ورزش‌گاه در کنار شمالی جادهٔ امیر اسماعیل سامانی شهر مزار شریف در هم‌سایه‌گی شرق



کتاب‌خانهٔ عامهٔ فردوسی در ۴ خرداد ۱۳۹۲ هجری خورشیدی/ ۲۵ مه ۲۰۱۳ میلادی، سنگ‌مانی و به هزینهٔ یک میلیون دلار از کمک‌های جمهوری اسلامی ایران ساخته شده و در سال ۱۳۹۵ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۶ میلادی به بهره‌برداری سپرده شده است. ورزش‌گاه امام خمینی (رح) ورزش‌گاهی سرپوشیده است. در این ورزش‌گاه نمایش‌گاه‌های فراورده‌های صنعتی و کشاورزی و فرهنگی و هنری نیز هرازگاهی راه‌اندازی می‌شوند، چنان‌چه در ۱۰ تیر ۱۳۹۸ هجری خورشیدی/ ۱ ژوئیهٔ ۲۰۱۹ میلادی

نمایش‌گاه فراورده‌های کشاورزی اوزبیکستان با حضور دکتر عبدالله عبدالله، رئیس اجرائیهٔ حکومت وحدت ملّی افغانستان و آقای عبدالله‌یف، نخست‌وزیر جمهوری اوزبیکستان، برگزار شده است.

بناهای مهمّ معاصر بلخ

برخی از بناهای معاصر بلخ با توجّه به این که در افغانستان بی‌هم‌تا استند از جاذبه‌های انسانی گردش‌گری به ویژه گردش‌گری شهری در این استان به شمار می‌روند. برخی از این مظاهر زنده‌گی معاصر مانند فرودگاه بین‌المللی مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی، پل دوستی حیرتان، راه آهن، کارخانهٔ کود شیمیایی و برق حرارتی، برج غضنفر، بازارهای زیرزمینی و امثال آن‌ها می‌توانند جاذبه‌هایی برای گردش‌گری بازرگانی و گردش‌گری صنعتی و کارخانه‌یی نیز باشند و به همین‌گونه مسجدها و سایر اماکن مقدّس از مقاصد گردش‌گری مذهبی نیز استند. به طور عموم، شهر مزار شریف، مرکز استان بلخ، از جاذبه‌های گوناگون انسانی و فرهنگی برخوردار است. در این بخش برخی از این بناها مانند فرودگاه بین‌آلمللی مولانا، آبدهٔ فرهیخته‌گان بلخ، پل دوستی حیرتان، راه آهن، پایانهٔ شرقی مزار شریف، بازارهای زیرمینی، مسجد جامع نو روضهٔ مبارک، کارخانهٔ کود شیمیایی و برق حرارتی، جماعت‌خانهٔ بزرگ اسماعیلیان و یادگاه‌های شاعران کهن به گونهٔ نمونه به معرفی گرفته می‌شوند.

فرودگاه بین‌المللی مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی

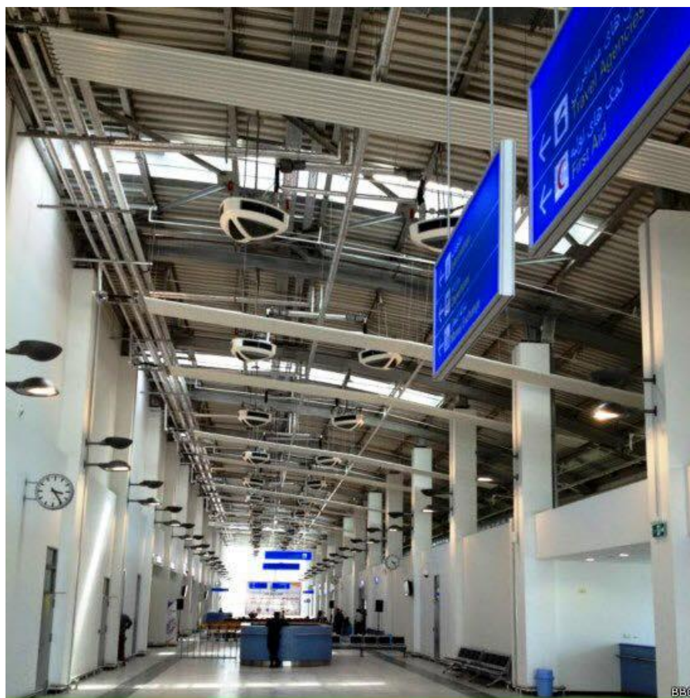
افغانستان در کل دارای ۲۸ فرودگاه است که از آن جمله ۴ فرودگاه آن بین‌المللی، ۴ فرودگاه دیگر



آن محلّی و ۲۰ فرودگاه دیگر درجه ۲ می‌باشند. در این میان، فرودگاه مولانا جلال‌الّدین محمّد بلخی

در بلخ، یک فرودگاه بین‌المللی و چهارمین فرودگاه بزرگ کشور پس از فرودگاه‌های کابل، هرات و کندهار است و از نگاه گنجایش جای‌گاه نخست را دارد.

فرودگاه مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی در سال ۱۳۲۹ هجری قمری/ ۱۹۵۰ میلادی به نام فرودگاه ملکی شهر مزار شریف، به کمک دولت اتّحاد جماهیر شوری وقت در ۹کیلومتری حومهٔ جنوب‌شرقی شهر مزار شریف، مرکز بلخ، برای پروازهای داخلی ساخته شد. در دههٔ هفتاد سدهٔ چهاردهم خورشیدی/ دههٔ نود سدهٔ بیستم میلادی برخی از پروازهای کشورهای هم‌سایهٔ ایران و تاجیکستان نیز از این فرودگاه صورت می‌گرفتند. و امّا این فرودگاه پس از آن که در سال ۱۳۹۲ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۳ میلادی از کمک‌های دولت جمهوری فیدرال آلمان و امارات متّحدهٔ عربی با هزینهٔ ۵۹ میلیون یورو بازسازی شد، با آغاز پروازهای هواپیمایی ترکی «ترکش ایرلاین» میان ترکیه و بلخ در ۲۹ آبان ۱۳۹۲ هجری خورشیدی/ ۲۰ نوامبر ۲۰۱۳ میلادی، رسماً به عنوان یک فرودگاه بین‌المللی شناخته شد.



در ۱۱ مهر ۱۳۹۶ هجری خورشیدی/ ۳ اکتبر ۲۰۱۷ میلادی نخستین پرواز از این فرودگاه به دهلی نو صورت گرفت. از این فرودگاه روزانه بین ۱۳ تا ۱۴ پرواز داخلی و خارجی به شمول پروازهای صلیب سرخ و نظامی اانجام داده می‌شوند و حدود یک هزار نفر در آن در رفت‌وآمد می‌باشند.

خطّ پرواز این فرودگاه ۲۹۹۸ متر درازا و ۵۲ متر پهنا دارد. این فرودگاه با ماشین‌های ایکسری، شناسایی مواد منفجره و مواد مخدر و نیز سالون‌های پذیرایی ویژه و ویژهٔ ویژه و نیازمندی‌های دیگر



برای مسافران با معیارهای جهانی مجهّز است. (۲۹۹)

نخستین دهلیز هوایی میان بلخ و اروپا برای گسترش بازگانی در دی ۱۳۹۷ هجری خورشیدی/ ژانویهٔ ۲۰۱۹ میلادی در همین فرودگاه گشایش یافت و در نخستین پرواز از آن ۵ تن خشک‌بار دربرگیرندهٔ توت و کشمش به لندن فرستاده شد. (۷۷، ص ۱۶۳)

آبدهٔ فرهیخته‌گان بلخ

آبدهٔ فرهیخته‌گان بلخ، دیواری است به درازای ۱۱۶ متر و بلندای ۲ اعشاریه ۸۰ متر، که در ۵ اردیبهشت ۱۳۸۵ هجری خورشیدی/ ۲۵ آوریل ۲۰۰۶ میلادی در شهر مزار شریف در کنار شمالی خیابان شهید مسعود به هزینهٔ بیش از یک‌صد هزار دلار آمریکایی از پول شخصی استاد عطامحمّد نور، استان‌دار وقت بلخ، ساخته شده است و در واقع ضلع جنوبی دیوار احاطه‌یی دبیرستان سلطان غیاث‌الدّین را تشکیل می‌دهد. این دیوار یکی از ابتکارهای بی‌مانند در سطح کشور و منطقه است که برای معرفی مشاهیر تاریخی بلخ ساخته شده است و در آن بر روی ۵۴ پارچهٔ بزرگ سنگ مرمر و گرانیت (خارا)، شناس‌نامه‌ها، نمونه‌های اثر و تصویرهای ۲۶ تن از فرهیخته‌گان این مرزوبوم: یما (جمشید)، اندانی بلخی، کی‌قباد (کاوی کواتا)، زردشت بلخی وخشور بزرگ آریانا، پوروچیستای بلخی، کنشکا شهنشاه بزرگ کوشانی، ابومسلم خراسانی، خالد برمکی، امیر اسماعیل سامانی، شقیق بلخی، فاطمهٔ بلخی، ابومعشر بلخی، شهید بلخی، ابوشکور بلخی، رابعهٔ بلخی، دقیقی بلخی، شیخ‌الرّئیس

ابوعلی سینای بلخی، عنصری بلخی، حکیم ناصر خسرو بلخی، رشیدالدّین وطواط بلخی، مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی، امیر خسرو بلخی، خواجه ابو نصر پارسا، امیر علی‌شیر نوایی، علّامه سیّد جمال‌الدّین افغانی و علّامه شهید سیّد اسماعیل بلخی، کندن‌کاری شده اند. در نخستین پارچه‌سنگ، مطالبی از کتاب فضایل بلخ، تألیف شیخ‌الاسلام صفی‌الملّت و الدّین ابوبکر عبدالله داؤود واعظ بلخی در سال ۶۱۰ هجری قمری/ ۱۲۱۳ میلادی، دربارۀ ویژه‌گی‌های بلخ و نیز در دو سوی در ورودی آن



دبیرستان بر روی سنگ‌ها سخنانی از عطامحمّد نور، بنیادگذار این آبده، به زبان‌های فارسی دری و انگلیسی در سبب ساختن آن و هم‌چنین معرفی نویسنده‌گان متن‌های این آبده که نگارندۀ این کتاب و فیاض مهرآیین استند نقر گردیده اند.

پل دوستی حیرتان

پل دوستی حیرتان، در سال ۱۳۶۱ هجری خورشیدی/ ۱۹۸۲ میلادی به کمک دولت شوری وقت بر فراز رود آمو در شهر بندری حیرتان استان بلخ ساخته شده است و شهر حیرتان استان بلخ افغانستان را با شهر ترمذ، مرکز استان سرخان‌دریای کشور اوزبیکستان، وصل می‌سازد و در واقع دروازۀ افغانستان به کشورهای آسیای میانه است. راه آهنی که ترمذ را به حیرتان وصل می‌کند نیز هم‌زمان با پی‌ریزی این پل از آن گذرانده شده است.

یک سال پس از ساختن این پل، در سال‌های ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳ هجری خورشیدی/ ۱۹۸۳ و ۱۹۸۴ میلادی ساخت یک شهرک چهل‌هزارنفری در بندر حیرتان به نام «شهر حیرتان» نیز طرح‌ریزی شد که امروز یکی از شهرهای مهمّ بازرگانی کشور به شمار می‌رود. (۲۸۷) افزون بر این‌که در هر هفته چهار کشتی با محمولهٔ ده کانتینر کالا از همین مرز وارد کشور می‌شوند، روزانه از طریق پل دوستی حیرتان از ۴۰ تا ۵۰ کامیون از ترمز وارد افغانستان می‌شوند.



به دنبال امضای توافق‌نامهٔ ژنیو در فروردین ۱۳۶۷ هجری خورشیدی/ آوریل ۱۹۸۸ میلادی که روند بیرون‌رفتن ارتش سرخ از افغانستان در ۲۵ اردیبهشت ۱۳۶۷ هجری خورشیدی ۱۵ مه ۱۹۸۸ میلادی آغاز شد، واپسین واحد نیروهای شوروی به فرمان‌دهی ژنرال بوریس گروموف، پس از ده سال حضور در افغانستان با به‌جاگذاشتن ۱۴ هزار کشته و تعداد زیادی معلول و چهل میلیارد دلار هزینهٔ جنگ، در ۲۶ بهمن ۱۳۶۷ خورشیدی/ ۱۵ فوریهٔ ۱۹۸۹ میلادی، از طریق همین پل، افغانستان را ترک گفتند.

در ادبیّات کهن فارسی دری از پل‌ساختن سلطان محمود غزنوی بر فراز رود آمو در سال ۴۱۵ هجری قمری/ ۱۰۲۴ میلادی برای جنگ با ترکان (علی تکین) و در دشت‌های آن‌سوی آمو و یا پل بستن مسعود غزنوی برای تعقیب بوری تکین در سال ۴۳۰ هجری قمری/ ۱۰۳۹ میلادی نیز یاد شده است. عنصری بلخی در این باره می‌گوید:

خورشید خراسان و خدیو زابل   از نخشب و کش بهار گردد کابل
غل بر یبغو نهاد و پل بر جیحون   جیحونِ به پل دارد و یبغوی به غُل
(۱۳۰، ص ۳۱۵)

آمد به سمرقند شه از رغم عدو   اینک ملِک مشرق بدخواهش کو؟
گر یبغو و جیحونش نظر دید افزو   پل بر جیحون نهاد و غل بر یبغو
(۱۳۰، ص ۳۱۸)

راه آهن بلخ

راه آهن در بلخ برای نخستین بار در سال ۱۳۶۱ هجری خورشیدی/ ۱۹۸۲ میلادی هم‌زمان با



پی‌ریزی پل دوستی حیرتان بر فراز رود آمو، از طریق همین پل، ترمذ را با شهر نوبنیاد حیرتان وصل کرد. امّا کار امتداد راه آهن از حیرتان به سوی شهر مزار شریف، مرکز استان بلخ، در ۳۱ تیر ۱۳۸۹ هجری خورشیدی/ ۲۲ ژوئیهٔ ۲۰۱۰ میلادی توسّط شرکت راه آهن اوزبیکستان با هزینهٔ ۱۷۰ میلیون دلار آمریکایی آغاز و در خرداد ۱۳۹۰ هجری خورشیدی/ ژوئن ۲۰۱۱ میلادی به بهره‌برداری سپرده شد. این راه آهن ۱۰ کیلومتر به طرف شهر ترمذ و ۷۵ کیلومتر تا ترمینال «گور مار» در نزدیکی فرودگاه مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی کشیده شده است. هزینهٔ این پروژه از هم‌کاری مالی کشورهای ایالات متّحدهٔ آمریکا و ژاپن و ۵ میلیون دلار آن از بودجهٔ دولت افغانستان پرداخته شده است. قرار است در سال‌های آینده این راه آهن تا مرزهای تاجیکستان و ایران امتداد یابد. از مرز حیرتان روزانه ۲۰۰ واگن کالا به شمول مواد نفتی وارد افغانستان می‌شوند و به همین‌گونه انتقال کالاهای صادراتی افغانستان به بیرون از کشور صورت می‌گیرد. (۲۶۸؛ ۲۸۷) در ۷ مرداد ۱۳۹۸ هجری خورشیدی/ ۲۹ ژوئیهٔ ۲۰۱۹ میلادی ساخت‌مان اداری ادارهٔ راه آهن بلخ از بودجهٔ دولت جمهوری اسلامی افغانستان به بهره‌برداری سپرده شد و در شهریور ۱۳۹۸ هجری خورشیدی/ سپتامبر ۲۰۱۹ میلادی نخستین محمولهٔ صادراتی افغانستان دربرگیرندهٔ ۴۰ واگن سنگ مرمر، خشک‌بار و قالی از طریق راه آهن بلخ به چین فرستاده شد. (۷۷، ص ۱۶۴)

سروده‌یی دربارهٔ گشایش راه آهن بلخ از فیّاض مهرآیین، شاعر معاصر بلخی: (۲۵۱، ص ۳)

شـاد بـاش ای میهن آزاده‌گـان   مـهـد فـرهنگ و فـروغ آریـان

بلخ بامی، گوهر خاورزمین | آریانا تاج و تو بر آن نگین
ای گرامی‌زادگاه مولوی | «مشرق صد آفتاب معنوی»
تا شکوه پار تو برپا شود | راه دی‌روزت پل فردا شود
جادهٔ ابریشمت احیا کنیم | رشتهٔ وصل همه دنیا کنیم
ما و یاران طرحی نو انداختیم | در بر تو راه آهن ساختیم
پرنیانی راه ما شد آهنین | نگسلد این رشته را شمشیر کین
ما دگر هم‌گام با دنیاستیم | ره‌سپار صبح نورافزاستیم
شاد زی ای بلخ، مرز پرگهر | خاست‌گاه دانش و دین و هنر
شاد باش ای کشور افغانستان | وارث خاک عزیز آریان

پایانهٔ شرقی شهر مزار شریف

این پایانه (ترمینال) به هزینهٔ بیش از ۱۵ میلیون دلار آمریکایی با سرمایه‌گذاری محمّدابراهیم غضنفر، از بازرگانان ملّی بلخ، در زمینی با فراخای شش هکتار زمین در حومهٔ ده‌کیلومتری شرق شهر مزار شریف در جنوب شاه‌راه بلخ ـ کابل ساخته شده است و دارای ایست‌گاه‌های ماشین‌ها،



مهمان‌خانه‌ها، رستوران‌ها و مرمت‌گاه‌های وسایط نقلیّه است و گنجایش بیش از یک هزار اتوبوس مسافربری را دارد.

بازارهای زیرزمینی بلخ

در شهر مزار شریف، مرکز استان بلخ، در سال‌های هشتاد و نود سدهٔ چهاردهم هجری خورشیدی/ در زیر خیابان‌های پیرامون روضهٔ مبارک حضرت علی «ک» چهار بازار زیر زمینی به نام‌های باختر، بلخ و غیره توسّط شرکت‌های خصوصی بازرگانی استان بلخ از طریق بستن پیمان با شهرداری شهر مزار شریف به هزینهٔ مجموعی حدود ده میلیون دلار آمریکایی ساخته شده و به بهره‌برادی سپرده شده اند. هر کدام از این بازاها دارای حدود ۱۵۰ تا ۲۰۰ فروش‌گاه کالاهای گوناگون است. (۲۶۳)





بزرگ‌ترین جماعت‌خانهٔ اسماعیلیان

این جماعت‌خانه در بخش جنوبی شهر مزار شریف در غرب راه مزار شریف ـ چهارکنت (خیابان سیّد اسدالله مسرور) در زمینی به فراخای ۴۰۰۰ مترمربع به هزینهٔ۶۰۰ هزار دلار آمریکایی از کمک‌های شه‌زاده کریم‌آقاخان، چهل‌ونهمین امام اسماعیلیان جهان، توسّط بنیاد فرهنگی آقاخان برای پیروان مذهب اسماعیلیّه در بلخ، ساخته شده است و ساخت‌مان دوطبقه‌یی باشکوه و زیبای آجرنما با سالون‌های فراخ و رواق‌های بلند و آرایه‌های کاشی‌کاری و صحنی موزائیک‌کاری شده با چمنی سرسبز می‌باشد. این بنا بزرگ‌ترین جماعت‌خانهٔ اسماعیلیان در ولایت‌های شمالی کشور است و گنجایش ۷۵۰ نمازگزار را در یک هنگام دارد.



در افغانستان در مجموع ۳۰۰ جماعت‌خانهٔ پیروان مذهب اسماعیلی فعالیّت دارند که بیش‌ترینه در استان‌های شمالی و شمال‌شرقی، کابل، بامیان، غزنه و هرات واقع اند. (۳۱۳)

این جماعت‌خانهٔ اسماعیلیان در ۱۷ آذر ۱۳۹۵ هجری خورشیدی/ ۷ دسامبر ۲۰۱۶ میلادی گشایش یافت و به بهره‌برداری سپرده شد.



مسجد جامع نو روضهٔ مبارک حضرت علی «ک»

مسجد جامع نو روضهٔ مبارک حضرت علی «ک» در صحن غربی آستان مقدّس مرتضوی در مرکز شهر مزار شریف موقعیّت دارد و با داشتن فراخایی به اندازهٔ ۵۷۰۰۰ مترمربع و گنجایش ۷۵۰۰ نمازگزار در یک هنگام، از بزرگ‌ترین مسجدهای کشور به شمار می‌رود. کار ساختن این مسجد در سال ۱۳۹۰ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۱ میلادی به ابتکار عطامحمّد نور، استان‌دار وقت بلخ، آغاز یافت و با هزینهٔ نزدیک به شش میلیون دلار آمریکایی از کمک‌های بازرگانان، مردم و دولت جهموری اسلامی افغانستان در سال ۱۳۹۶ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۷ میلادی به پایان رسید. این مسجد در دو طبقه ساخته شده است که طبقهٔ بالایی آن برای گزاردن نماز و طبقهٔ پایینی آن برای دفترهای کاری و فرهنگی اختصاص دارد. این مسجد دارای یک گنبد بلند و بزرگ در وسط و دو گنبد کوچک و دو گلدستهٔ با بلندای ۵۳ متر در دو طرف شمال و جنوب است و با سازه‌های گرم‌کننده و سردکننده و صدا و برق و ۱۱۶ باب تشناب مجهّز می‌باشد. طرّاحی ساخت‌مان این مسجد بزرگ را مهندسان ادارهٔ

شهرسازی بلخ و مهندسان کشور ترکیه انجام داده اند و در آن از کاشی‌های ساخت اصفهان و پنجره‌های ساخت چین کار گرفته اند. (۳۲۱؛ ۳۱۲)



کارخانۀ کود شیمیایی و برق حرارتی بلخ

کارخانۀ کود شیمیایی و برق حرارتی بلخ از بزرگ‌ترین کارخانه‌های پتروشیمی در سطح منطقه است که در سال ۱۳۴۶ هجری خورشیدی/ ۱۹۶۷ میلادی در زمینی به فراخای ۶۵ هکتار در هژده‌کیلومتری جنوب‌غرب شهر مزار شریف در قلم‌رو شهرستان ده‌دادی استان بلخ درکنار رود بلخ با داشتن سه‌هزار کارگر و کارمند به فعالیّت آغاز کرد و در یک شبانه‌روز صد تا یک‌صد و سی تن کود سفید یوریا تولید می‌کرد. (۲۷۰)

پس از کشف حدود ۱۶۰ هزار میلیارد مترمکعب گاز در استان جوزجان، قرارداد ساخت این کارخانه در ۱۰ شهریور ۱۳۴۴ هجری خورشیدی/ ۱ سپتامبر ۱۹۶۵ میلادی میان وزارت معادن و صنایع افغانستان و مؤسّسۀ تکنوپروم اکسپورت اتّحاد شوروی وقت در کابل به امضا رسید و در سال ۱۳۴۵ هجری خورشیدی/ ۱۹۶۶ میلادی کارخانۀ کود شیمیایی و در ۲۱ فروردین ۱۳۴۶ هجری خورشیدی/ ۱۰ آوریل ۱۹۶۷ میلادی کارخانۀ برق حرارتی سنگ‌مانی شدند. نخستین توربین کارخانۀ برق در ۲ فروردین ۱۳۵۰ هجری خورشیدی/ ۲۲ مارس ۱۹۷۱ میلادی و کارخانۀ کود در ۱۷ مهر ۱۳۵۳ هجری خورشیدی/ ۹ اکتبر ۱۹۷۴ میلادی به فعالیّت تولیدی خویش آغاز کردند و بدین گونه پس از حدود ده

سال با هزینهٔ ۲ اعشاریّه ۱۷ میلیون افغانی معادل ۴۸ میلیون دلار آمریکایی این کارخانه با ظرفیّت اعظمی ۱۰۵ هزار تن کود یوریا و ۴۸ میگاوات برق حرارتی از ۴ توربین به کار انداخته شد و در سال ۱۳۵۶ هجری خورشیدی/ ۱۹۷۷ میلادی به عنوان یک تصدّی انتفاعی شناخته شد.

این کارخانه در نخستین سال‌های فعالیّت خویش در مسابقهٔ مؤسسه‌های صنعتی کشور، جای‌گاه یکم را به دست آورده است و هم‌چنین در سال ۱۳۶۱ هجری خورشیدی/ ۱۹۸۲ میلادی در مسابقه‌یی



که میان مؤسسه‌های شیمیایی جهان در شهر کاراکاس، مرکز وینزیویلا، راه‌اندازی شده بود جای‌گاه نخست و جایزهٔ طلّایی «گولد مرکیوری» را از آنِ خود کرده است.

تولید این کارخانه در سال‌های پسین به ۳۵ تا ۴۰ هزار تن کود یوریا و ۱۲ میگاوات برق کاهش یافته بود، امّا با به‌کارگیری برنامه‌های نیرومندسازی زیرساخت‌های اقتصادی دردست‌گاه‌های گاز شبرغان، درتولید کود چهل درصد و درتولید برق پنج تا هفت میگاوات افزوده شده است. (۲۷۰)

یادگاه‌های شاعران کهن

یادگاه‌های مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی رابعهٔ بلخی، حکیم ناصر خسرو بلخی و مخدوم‌قلی فراغی به ترتیب در چهارراه‌های مولانا، رابعهٔ بلخی، ناصر خسرو و نوایی در خیابان حلقه‌یی پیرامون روضهٔ مبارک حضرت علی «ک» در شهر مزار شریف قرار دارند که نخستین آن در نوروز ۱۳۹۰ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۱ میلادی، دومی و سومی در نوروز ۱۳۹۲ هجری خورشیدی/ ۲۱ مارس ۲۰۱۳ میلادی و چهارمی در ۲۰ فروردین ۱۳۹۸ هجری خورشیدی/ ۹ آوریل ۲۰۱۹ میلادی در پیوند با جشن نوروز ساخته شده و گشایش یافته اند (۲۷۷) و از آن جمله یادگاه حکیم ناصر خسرو بلخی در

زمان کندن‌کاری خیابان حکیم ناصر خسرو بلخی برای ساختن یک بازار زیرزمینی در سال ۱۳۹۷ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۸ میلادی از بین برده شد و قرار است پس از ساختن این بازار، دوباره ساخته شود.

در پایه‌ها و دیواره‌های این یادگاه‌ها تصویر، زنده‌گی‌نامه و نمونه‌هایی از آثار آن بزرگان بر روی سنگ‌های مرمر و گرانیت کندن‌کاری شده اند.









جشن‌ها و آیین‌های مردم بلخ

جشن‌ها و آیین‌ها بخش بزرگی از میراث فرهنگی غیر ملموس انسان‌ها را تشکیل می‌دهند و از جاذبه‌های بسیار مهمّ انسانی و فرهنگی گردش‌گری به شمار می‌روند. استان بلخ به عنوان یکی از باستانی‌ترین زیست‌گاه‌های انسان‌های نخستین و گهوارهٔ فرهنگ و تمّدن درخشان آریایی که تاریخ مدّون نزدیک به شش‌هزارساله دارد، خاست‌گاه جشن‌ها و آیین‌های مشهوری است که بسیاری از آن‌ها در سطح کشور و منطقه فراگیر شده اند و از این جشن‌ها، نوروز باستانی، به عنوان یک جشن

جهانی پذیرفته شده و برخی از جشن‌ها و آیین‌های برخاسته از این سرزمین با رنگ و بوی و نامی دیگر تا دورترین نقاط گیتی دامن گسترده اند. در این بخش به معرفی جشن‌ها و آیین‌های شناخته‌شدۀ بلخ بامی پرداخته می‌شود.

جشن نوروز و جشن‌وارۀ نوروزی «گل سرخ»

جشن نوروز یکی از جشن‌های کهن آریایی است که برای نخستین بار در بلخ در اورمزدروز یا روز یکم ماه فروردین سال ۳۶۷۹ پیش از میلاد، از سوی جمشید یا یما، نخستین شهنشاه پیش‌دادی آریانا، هم‌زمان با گشایش این شهر به عنوان نخستین پای‌تخت آریانای بزرگ و تاج‌پوشی او، بزرگ‌داشت شده است. در اوستا به نوروز و آیین‌های نوروزی اشاره‌یی نشده است و امّا در نوشته‌های پهلوی و مانوی از نوروز، سخن فراوان رفته و در کتاب دینکرد، که دانش‌نامۀ دین مزدایسنا به زبان پهلوی‌ست از آن به عنوان یکی از جشن‌های کهن آریایی یاد شده است. (۳۷، ص ۱۸)

فردوسی داستان پایه گذاری جشن نوروز را در زمان جمشید، چنین به نظم آورده است: (۱۴۲، ص ۲۰)

به فرّ کیانی یکی تخت ساخت — چه مایه بدو گوهر اندر نشاخت
که چون خواستی دیو برداشتی — ز هامون به گردون برافراشتی
چو خورشید تابان میان هوا — نشسته بر او شاهِ فرمان‌روا
جهان انجمن شد بَرِ تخت او — شگفتی فرو مانده از بخت او
به جمشید بر گوهر افشاندند — مر آن روز را «روز نو» خواندند
سَرِ سالِ نو هرمز فرودین — برآسوده از رنج روی زمین
بزرگان به شادی بیاراستند — می و جام و رامش‌گران خواستند
چنین جشن فرّخ از آن روزگار — به ما ماند از آن خسروان یادگار

ثعالبی در تاریخ «غرر اخبار ملوک‌الفرس و سیرهم»، (به نقل از منبع: ۳۷، ص ۱۵) ابن بلخی در «فارس‌نامه» (۴، ص ۲۶) و فخرالدّین ابوسلیمان داؤود بناکتی در «روضه اولی‌الالباب فی معرفه‌التّواریخ و الانساب» (۳۸، ص ۲۹) و دیگران نیز از بنیادگذاری جشن نوروز در زمان جمشید و به‌تخت‌نشستن و تاج‌پوشی وی در آن روز سخن گفته اند.

بر پایۀ آثار پیشینیان، کیومرث نخستین فرمان‌روای آریایی، و هوشنگ شاهنشاه پیش‌دادی بلخ در همین روز زاده شده اند، تهمورث در این روز دیوان تبه‌کار را به بند کشیده است، فریدون در این روز سرزمین پهناور آریانا را در میان سه فرزند خود ایرج، سلم و تور بخش کرده است، سام نریمان از پهلوانان شاه‌نامه در این روز تبه‌کاران را نابود کرده و آرامش را در کشور باز آورده است، کی‌خسرو پسر سیاووش و زردشت هر کدام در این روز زاده شده اند، کی‌خسرو در این روز تاج شاهنشاهی را به

لهراسپ بخشیده است، زردشت در همین روز آیین خود را در بلخ آشکارا کرده است و گشتاسپ شاهنشاه بلخ و هم‌سرش کتایون و جاماسپ حکیم در این روز به آیین مزدایسنا روی آورده اند. (۹۸، صص ۱۳ ـ ۱۴)

هرگاه پیشینۀ نوروز را در دوران تاریخی گاه‌نامۀ آریانا به نگرش بگیریم دیده می‌شود که همۀ شهنشاهان آریانا نوروز را جشن گرفته اند.

در دورۀ هخامنشیان (از ۵۵۹ تا ۳۳۰ پیش از میلاد) نوروز به حیث یک جشن کهن برگزار می‌شد و شاهان هخامنشی در تخت جمشید آیین‌های ویژۀ نوروزی را برپا می‌کردند و نماینده‌گان ملل و اقوام با پوشاک ملّی و قومی خود نوروز را در تخت جمشید در کاخ «آپادانا» در برابر شاه جشن می‌گرفتند و پیش‌کش‌های خود را به شاه می‌بخشیدند. (۳۷، ص ۱۹) کوروش کبیر در آن سوی سدۀ ششم پیش از میلاد، با الهام از خاطرۀ تاریخی تاج‌پوشی جمشید در بلخ، گشایش بابل را با تاج‌گذاری در نوروز جشن گرفته است و در حالی که در کاخ پرسپولیس بر تخت می‌نشست پیش‌کش‌های نوروزی نماینده‌گان کشورهای امپراتوری خود را می‌پذیرفت. او پس از گشایش بابل به درباریان خود می‌گوید: امروز روزی نو است و باید به شکرانۀ این پیروزی جشنی برگزار کنیم. (۱۱، ص ۵۵)

در زمان اشکانیان (از ۲۵۰ پیش از میلاد تا ۲۲۶ میلادی) و ساسانیان (از ۲۲۴ تا ۶۵۲ میلادی)



مردم نوروز را در آغاز سال نو جشن می‌گرفتند.

دربارهٔ برگزاری این جشن و آیین‌های آن در عهد ساسانیان با مراجعه به کتاب‌های تاریخ می‌توان به معلوماتی مفصّل و تصوّری دقیق دست یافت. ساسانیان نوروز را در شش تا سی روز جشن می‌گرفتند و آن را به نوروز عامّه یا کوچک که پنج روز اوّل فروردین‌ماه را در بر می‌گرفت و نوروز خاصّه یا بزرگ که روز ششم فروردین‌ماه بود بخش‌بندی کرده بودند. در نوروز عامّه شاه به مردم بار می‌داد و نیازها و آرزوهای شان را می‌برآورد و در نوروز خاصّه با خاصّه‌گان خود خلوت می‌کرد و به شادمانی می‌پرداخت. (۳۷، صص ۲۷ ـ ۲۸) به گفتهٔ شه‌مردان رازی در روضه‌المنجّمین و ابوریحان بیرونی در آثارالباقیه و در التفهیم (به نقل از منبع: ۳۷، ص ۲۹) ساسانیان شش روز اوّل نوروز را که پنج روز آن نوروز کوچک و ششمین روز نوروز بزرگ بود، چنین برنامه‌ریزی کرده بودند: روز نخست برای پذیرایی رعیّت، روز دوم برای ده‌گانان، روز سوم برای سپاهیان و بزرگان و موبدان و روز چهارم برای نزدیکان. در روز پنجم با خانه‌واده می‌نشستند و روز ششم با ندیمان. در همین روز ششم، فرستاده‌گان شاه بند از پا و دست بخشوده‌گان می‌گشودند و درِ زندان‌ها را باز می‌کردند تا به خانه‌های خود برگردند. بخشی از پیش‌کش‌های نوروزی را که برای شان آورده بودند به مردم می‌بخشیدند و بخشی را هم به خزانه می‌سپردند.

به قول جاحظ در کتاب التّاج (به نقل از منبع: ۳۹، ص ۱۷۵) در نوروز بزرگان بایستی نزد شاهنشاه می‌آمدند و هر کدام به فراخور مقام خود پیش‌کشی به رسم نوروزی می‌آورد و شاعران سروده‌های خود را هدیه می‌دادند.

به گفتهٔ جاحظ، (به نقل از منبع: ۳۷، صص ۵۰ ـ ۵۱) ساسانیان در میدان کاخ دوازده ستونی از خشت خام برپا می‌داشتند و بر فراز آن‌ها هم‌راه با نوای موسیقی، دوازده نوع رُستنی چون گندم، جو، برنج، عدس، باقلی، کاجیله، ارزن، جواری، لوبیا، نخود، کنجد و ماش را می‌کاشتند و در ششمین روز جشن آن‌ها را می‌کندند و در بزم شادمانی آن‌ها را می‌پراگندند و بدین باور بودند که هر یک از این دانه‌ها که نیکوتر رویید محصولش در همان سال فراوان خواهد بود و از این‌رو در آن سال آن دانه را بیش‌تر می‌کاشتند.

پس از گسترش دین مقدّس اسلام هم، این جشن هم از سوی خلفای اموی و عبّاسی و هم از سوی فرمان‌روایان خراسان بزرگ، به‌ویژه سامانیان بلخی، غزنویان، غوریان، سلجوقیان، کرت‌ها و خوارزم‌شاهیان با آیین‌هایی ویژه برپا می‌شده است. برخی از مؤرّخان ضمن شرح رسوم دربارها، درازای این جشن را تا یک ماه می‌نویسند. تصویرهایی که از چه‌گونه‌گی برگزاری جشن نوروز در دربار غزنویان، به دست داریم بیان‌گر آن می‌باشند که در پنج روز نخست آن بار عام داده می‌شد، به نیازهای مردم رسیده‌گی می‌گردید و پیش‌کش‌ها و ارمغان‌هایی به همه‌گان، به‌ویژه به چاکران و لشکریان، داده می‌شدند، و در روز ششم که نوروز بزرگ یا خاصّه برپا می‌شد امیران با ندیمان خلوت می‌کردند و به عشرت و طرب می‌پرداختند. در بزم‌ها آهنگ‌ها و نغمه‌های دل‌انگیز نوروزی نواخته می‌شدند، (۷۲،

صص ۲۷ ـ ۲۸ و ۳۸) به ویژه نوای «نوروز بزرگ» که منوچهری در این بیت اشاره‌یی بدان دارد: (۱۸۰، ص ۱۱۵)

نوروز بزرگم بزن ای مطرب امروز — زیرا کـه بوَد نوبت نوروز به نوروز

محلّ برگزاری جشن نوروز در بلخ بامی، از زمان رواج آیین مهر در تمام دوره‌های پیش از اسلام، نیایش‌گاه نوبهار بلخ بوده است و در دوره‌های اسلامی پس از کشف آرام‌گاه حضرت علی «ک» در ده‌کدهٔ خیران بلخ (شهر مزار شریف کنونی)، این جشن با برافراشتن درفش نوروزی در صحن این بنای تاریخی آغاز می‌شود و امّا مانند جاهای دیگر با آیین سیزده‌به‌در، به پایان نمی‌رسد و به نام جشن‌وارهٔ «گل سرخ» تا چهل شبانه‌روز ادامه می‌یابد.

از آیین‌های نوروزی در بلخ؛ خانه‌تکانی، جشن سمنک‌پزان و چهارشنبه‌سوری در آستانهٔ جشن نوروز انجام داده می‌شوند و به دنبال آن‌ها نوروز را با گستردن سفرهٔ ویژهٔ نوروزی و تهیّهٔ هفت‌سین در شب نوروز و برافراشتن درفش نوروزی در صبح‌دم نوروز آغاز می‌کنند و سپس تا چهل شبانه‌روز با راه‌اندازی برنامه‌های گوناگون هنری و فرهنگی چون آتش‌بازی در شب نخست نوروز، جشن دهقان (دهگان)، برافراشتن پرچم بازار بزرگ خواروبار، بزم‌های موسیقی، نمایش‌گاه‌های گوناگون، نمایش‌های هنری، ورزش‌های باستانی چون بزکشی و پهلوانی، و غیره ادامه می‌دهند.

برخی از آیین‌های زندهٔ نوروزی در بلخ از این قرار اند:

فروردگان یا سال‌یاد درگذشته‌گان: بر پایهٔ سرچشمه‌های دست‌داشته، آریاییان قدیم بدین باور بودند که فروهرهای نیاکان در پنج روز پسین سال بر زمین فرود می‌آیند و در شادمانی خانواده سهیم می‌شوند، از این‌رو برای راه‌نمایی فروهرها به سوی دودمان‌های شان، پیش از نوروز آتش می‌افروختند و برای خوش‌نودی روان‌های درگذشته‌گان نیایش می‌کردند و چون به باور زردشتیان فروهری که پاس‌دار نظام جهان است در این روز به زمین فرود می‌آید آمدنش را جشن می‌گرفتند. این آیین نوروزی را که فروردگان می‌نامیدند هنوز هم خانواده‌هادر بلخ و گوشه گوشهٔ کشور در روزهای پیش از نوروز به نام سال‌یاد با تهیّه و بخش‌کردن خوردنی‌هایی ویژه چون «بولانی ماشی» و آب هفت‌میوه و مراسم نیایش برای خوش‌نودی روان‌های نزدیکان خویش که در درازای یک سال گذشته درگذشته اند در شهرها و روستاها برپا می‌دارند. (۷۲، صص ۳۰ ـ ۳۱)

شب چهارشنبه‌سوری: آیین مهمّ دیگر نوروزی که به پیشواز نوروز برگزار می‌شده است و تا امروز نیز به هستی خود ادامه می‌دهد، شب چهارشنبه‌سوری‌ست. «سور» در زبان و ادبیّات فارسی دری و برخی از گویش‌های آریایی به معنای «جشن»، «مهمانی» و «سرخ» به کار رفته است، چنان‌که هنوز هم این واژه در «چهارشنبه‌سوری» به معنای جشن، در «سوردادن» به معنای مهمانی و در «گُل سوری» و نیز در زبان‌های پشتو و کردی به معنای سرخ کاربرد دارد، و چون در شب چهارشنبه آخر سال آریاییان جشن می‌گیرند و شادی و سرور می‌کنند و آتش می‌افروزند و با شعله‌های سرخ آتش دل

تاریک شب را سرخ و روشن می‌کنند، این شب را شب چهارشنبه‌سوری یعنی جشن چهارشنبه یا شب چهارشنبه سرخ‌رنگ نامیده اند. (۳۷، ص ۵۴)

شب چهارشنبه‌سوری گرچه پیشینهٔ بسیار کهن دارد، امّا از زمان پیدایی آن آگاهی فراوانی در دست نیست و گویا واژهٔ چهارشنبه را در دورهٔ اسلامی به نام آن افزوده اند، زیرا در تقویم‌های کهن‌تر آریایی روزهای ماه هر کدام از خود نامی داشتند و نام‌گذاری روزهای هفته بعداً صورت گرفته است. (۷۲، ص ۳۱) تنها نوشته‌یی که به این جشن اشاره‌یی دارد تاریخ بخارا است که در آن از «شب سوری» چنین یاد می‌شود: «هنوز سال تمام نشده بود که چون شب سوری چنان که عادت قدیم است آتشی عظیم افروختند» (۱۹۹، ص ۳۷) و از آن برمی‌آید که در سدهٔ چهارم هجری قمری/ دهم میلادی این جشن برپا می‌شده است.



آتش‌افروزی بزرگ‌ترین آیین شب چهارشنبه‌سوری است. پیش از غروب خورشید بوته‌های خار و گز را روی هم می‌گذارند و دور هم جمع می‌شوند و با تاریک‌شدن هوا بوته‌ها را آتش می‌زنند و از روی آتش می‌جهند و می‌خوانند: «زردی من از تو، سرخی تو از من» (۳۷، ص ۵۷؛ ۹۸، ص ۳۱)



آریاییان قدیم، آتش‌افروزی در این شب را بر فراز بام‌ها انجام می‌دادند و گویا با این کار فروهرها را به سوی دودمان‌های شان راه‌نمایی می‌کردند. (۹۸، ص ۳۲) افروختن آتش در این شب نمادی از گرم‌کردن جهان و زدودن سرما و افسرده‌گی از تن بوده است. (۹۸، ص ۲۶)

برگزاری شب چهارشنبه‌سوری که به گفتهٔ روان‌شاد دکتر عبدالاحمد جاوید، هنوز هم در برخی از استان‌های کشور ما رواج دارد، (۵۳، صص ۴۹ و ۶۶) در بلخ فروکش کرده است، و تنها از سوی برخی از حلقه‌ها و محافل کوچک از سر گرفته می‌شود.

سمنک‌پزان: آیین دیگر نوروزی که پیش از نوروز برگزار می‌شود «سمنک‌پزان» است. این آیین نیز از روزگاران بسیار کهن تا ام‌روز در بلخ و تمام حوزهٔ فرهنگی آریاییان و هم‌سایه‌گان شان به زنده‌گی خود ادامه می‌دهد. برای تهیّهٔ سمنک، گندم ترشده را در سینی‌یی هموار می‌کنند و آن را همیشه با آب‌زدن و یا در زیر باران‌گذاشتن تر نگاه‌می‌دارند تا سبز شود و ریشه بدواند. بعداً سبزهٔ آن را می‌چینند و بقیه را می‌کوبند و شیرهٔ آن را با مقداری آب و آرد در دیگ بزرگی می‌جوشانند و هنگام جوشش چند دانه چهار مغز نیز به آن می‌افزایند و پی‌هم تا پخته‌شدن کف‌گیر می‌زنند و سپس سر دیگ را می‌پوشانند و آن را «دَم» می‌دهند. تمام این کارها را زنان و دختران انجام می‌دهند و معمولاً سمنک‌پزان در شب انجام داده می‌شود و دوشیزه‌گان تا سپیده‌دم که سر دیگ را می‌گشایند به نوبت کف‌گیر می‌زنند و هم‌زمان با آن ترانهٔ ویژهٔ سمنک‌پزان را با دف‌زدن می‌خوانند:

سمنک در جوش ما کف‌چه زنیم   دیگران در خواب، ما دف‌چه زنیم....

گشادن دیگ سمنک را با دعا و نیایش انجام می‌دهند و نقش‌ها و خطوط پدیدآمده از فرورفته‌گی‌های چهارمغزها به روی سمنک را اگر با نوشتار نام‌های مقدّس و یا شکل سبحه مانند باشند به فال نیک می‌گیرند. سمنک از خوردنی‌های اصلی سفرهٔ شب نوروز است. (۷۲، ص ۳۴)

تهماسبی خراسانی از شاعران معاصر بلخ سروده است: (۵۱، ص ۱۴)

دف در ترانهٔ سمنک رقصید، گشتاسپ از نشاط سمندان خوش

زردشت برگزیده شد از ام‌شب، زردشت، رادمرد بدخشانی

آراستن سفرهٔ شب نوروز یا خوان نوروزی: از آیین‌های بسیار کهن دیگر است که تا ام‌روز در بلخ و همهٔ سرزمین‌های آریایی‌نشین برپا می‌شود. سفرهٔ نوروزی را پیش از تحویل سال آماده می‌سازند. یکی از خوراکی‌های ویژهٔ خوان نوروزی «هفت‌سین» یا هفت خوردنیی است که نام هر کدام با حرف سین آغاز می‌شود؛ چون سبزی، سیر، سرکه، سماق، سمنک، سیب، سنجد. برخی آن را «هفت‌چین» گفته اند که هفت میوه و یا هفت گیاه چیده‌شده باشد، برخی آن را «هفت‌شین» آورده اند که باز هم به دلیل این که «شین» در زبان پشتو به معنای «سبز» است مطلقاً به معنای هفت سبزه باشد، و برخی مراد از هفت سین هفت ظرف چینی (سینی) پر از شیرینی و خوردنی‌های دیگر را دانسته اند و این عدد هفت از کهن‌ترین روزگاران، در فرهنگ مردم ما نیک بوده است. در سروده‌های سخن‌وران متأخّر و معاصر هفت‌سین و خوان نوروزی بازتابی گسترده دارد؛ به گونهٔ نمونه یحیا جواهری، شاعر معاصر بلخ سروده است: (۵۶، ص ۱۱۹)

تحویل سال، سفرهٔ ما «هفت‌سین» نداشت   با «هفت‌شین» پیالهٔ ما پرشرنگ شد

در بلخ «هفت‌میوه» نیز از خوراکه‌های سفرهٔ شب نوروز است و آن خشک‌باری است که یکی دو روز پیش از نوروز در آب گذاشته اند. این میوه‌ها هفت‌گانه معمولاً زردآلوی خشک‌شده، خستهٔ زردآلو،



کشمش، بادام، پسته، چهارمغز و سنجد می‌باشند و آن خوردنی را «غولنگ‌آب» نیز می‌نامند. (۷۲، صص ۳۴ ـ ۳۵)

از خوردنی‌های دیگر سفرهٔ شب نوروزی می‌توان از برنج، کُماج شیرین، نان شیرمال، تخم جوشاندهٔ رنگین، پنیر، ماست، گوشت مرغ و ماهی، سمنک، سمبوسه، سبزی، سیر، سرکه، سماق، کاهو و میوه‌های تازه‌یی چون سیب و انار و شیرینی‌هایی چون جلوی، فیرینی و نقل؛ و از آرایه‌های این سفره می‌توان از شاه‌نامهٔ فردوسی و دیوان حافظ، آیینه، گلاب‌دان پر از گلاب، چراغ روشن، جام سفالین یا مسین پر از آب تازه را یاد کرد. (۷۲، ص ۳۵)

جشن‌وارهٔ نوروزی «گل سرخ» و برافراشتن درفش نوروزی: آیین نوروزی گل سرخ در بلخ بزرگ‌ترین و با شکوه‌ترین آیین نوروزی در کشور ماست که از سوی مردم و دولت برپا داشته می‌شود تا جایی که ام‌روز جشن نوروز در ذهن هر هم میهن ما آیین گل سرخ بلخ را تداعی می‌کند و حتّا واژه‌گان نوروز و «گل سرخ» را مرادف هم به کار می‌برند.

اگر چه نام «گل سرخ» بر آیین‌های نوروزی بلخ پیشینهٔ زیادی ندارد، امّا آن را با روییدن لاله‌های وحشی سرخ‌رنگ و شگفتن گل‌های سرخ بهاری در این سرزمین نسبت می‌دهند، زیرا گل و گلاب بلخ



را هزار سال پیش از امروز هم شاعران در سروده‌های بهاری خویش ستوده اند، (۷۲، ص ۴۰) چنان‌چه رابعهٔ بلخی در ستایش بهار بلخ می‌گوید: (به نقل از منبع: ۱۷۵، ص ۷۵)

ز بس گل که در باغ ماوا گرفت چـمن رنگ ارتنگ مـانا گرفت

و یا فرخی سیستانی می‌سراید: (۱۴۰، ص ۱۴۵)

بـدیـن خـرّمی جـهـان، بـدیـن تـازه‌گـی بـهار

بـدیـن روشـنـی شـراب، بـدیـن نیـکویـی نـگار

یکی چون بهشت عدن، یکی چون هوای دوست

یکی چـون گـلاب بـلخ، یـکی چـون بـت بهار

همین اکنون نیز در بهاران، دشت‌ها و دامنه‌های کوه‌ساران بلخ و حتّا بام‌های گلین و صحن حویلی‌ها و باغستان‌های این دیار از لاله‌های سرخ خودرو پوشیده می‌شوند.

و امّا مناسبت اصلی نوروز با بلخ همان پایه‌گذاری این جشن باستانی در نزدیک به شش هزار سال پیش توسّط جمشید، نخستین شهنشاه پیش‌دادی آریانا در بلخ بامی، مادر شهرهای زمین و پای‌تخت آریانای کهن، و تاج‌پوشی وی در این روز می‌باشد و نوروز در حقیقت سال‌روز سنگ‌مانی بلخ گزین و سال‌روز بنیادگذاری تمدّن و دولت آریایی و از جشن‌های ملّی ما و بلخ خاست‌گاه استوره‌یی این جشن باستانی و هم‌زاد با آن است. (۷۲، صص ۴۰ ـ ۴۱)

البته نوروز به حیث نخستین روز فصل بهار نیز می‌تواند با بلخ گره زده شود، زیرا واژهٔ «بهار» ـ که در اصل به معنای پرستش‌گاه است و پسان‌ها فصل اعتدال ربیعی را که به خاطر آماده‌شدن زمینهٔ رفتن به «بهار»ها از نگاه بازشدن راه‌های دشوارگذار از برف و یخ‌بندان، «بهار» خوانده اند ـ با «بهار» و «نوبهار» مشهور بلخ پیوندی ژرف دارد: (۷۲، ص ۴۱)

دقیقی بلخی، شاعر سدهٔ چهارم هجری قمری/ دهم میلادی سروده است: (به نقل از منبع: ۱۴۲، ص ۸۸۹)

به بلخ گزین شد، برآن نوبهار — که یزدان‌پرستان بدان روزگار
مر آن جای را داشتندی چنان — که مر مکّه را تازیان این زمان
بدان خانه شد شاه یزدان‌پرست — فرود آمد ا ز جای‌گاه نشست

و نظامی گنجه‌یی سروده است: (۲۰۰، ص ۷۹۱)

بهاری دل‌انگیز در بلخ بود — کزو تازه‌گل را دهان تلخ بود

مناسبت دیگر نوروز با بلخ، آن است که نوروز زادروز حضرت امام اعظم ابوحنیفه نعمان بن ثابت، پیشوای مذهب سنّی حنفی، است و مردم بلخ به گواهی سرچشمه‌های تاریخی و از جمله کتاب فضایل بلخ از همان آغاز دورهٔ اسلامی بیش‌ترینه پی‌رو همین مذهب بوده اند. (۷۲، ص ۴۱)

از سوی دیگر نوروز را آغازین روز خلافت امیرالمؤمنین و یا امامت حضرت علی «ک» دانسته اند و چون آرام‌گاه مقدّس این یار بزرگ‌وار پیام‌بر گرامی اسلام در بلخ است، این جشن را در بلخ، باشکوه‌تر از جاهای دیگر کشور برگزار می‌کنند. هزاران نفر از گوشه و کنار کشور و جهان در آستانهٔ نوروز به بلخ می‌آیند تا این روز را که اورمزدروز فروردین‌ماه و روز خجستهٔ آریاییان است یک‌جا با سال‌روز خلافت حضرت علی «ک» در خاست‌گاه نوروز و آرام‌گاه آن آزاده‌مرد بزرگ گرامی بدارند و بلخیان برای میزبانی آماده‌گی می‌گیرند. (۷۲، ص ۴۲)

اساسی‌ترین آیین نوروزی بلخ، بر افراشتن درفش نوروزی در صحن آرام‌گاه حضرت علی «ک» در بامداد نوروز است که در حضور هزاران نفر پس از سخن‌رانی‌های مقام‌های بلندپایهٔ دولتی از پای‌تخت کشور و خود بلخ، با ادای احترام گاردی ویژه و پخش موزیک نظامی هم‌زمان با شلیک ۲۱ مرمی توپ انجام داده می‌شود. رسم بر افراشتن درفش یادآور خاطرهٔ درفش‌های بلند برج‌های وارای بلخ کهن است. پس از این‌که در زمان سلطان حسین، پادشاه تیموری هرات، در سال ۸۸۵ هجری قمری/ ۱۴۸۰ میلادی، آرام‌گاه حضرت علی «ک» در بلخ بازشناسایی و ساخت‌مان کنونی آن ساخته شد، محلّ برگزاری آیین‌های نوروزی را در همین جا برگزیدند. در اوایل خیمه‌یی بزرگ، منقّش و زردوزی در حاشیهٔ جنوب‌شرقی صحن حرم برپا می‌کردند و پیرامون آن ظرف‌ها و خم‌های بزرگ پر از آب هفت‌میوه را می‌گذاشتند و از آن به مردم بخش می‌کردند. دیگ فلّزینی که امیر عبدالله، یکی از فرمان‌روایان فرارود، به همین مقصد در سمرقند ساخته و در سال ۱۰۰۵ هجری قمری/ ۱۵۹۶ میلادی

به بلخ آورده بود و بر روی پایه‌هایی مخصوص در برابر خیمه می‌نهادند تا هنوز در داخل حرم باقی است. (۷۲، صص ۴۲ ـ ۴۳)

به سال ۱۰۱۵ هجری قمری/ ۱۶۰۶ میلادی ولی‌محمّدخان بن جانی‌خان، والی بلخ، برای برگزاری آیین‌های نوروزی در شمال حرم حوض بزرگی کَند و پیرامون آن چنارهای بسیاری غرس کرد که در سروده‌های مردمی بلخیان به آن‌ها اشاره‌هایی فراوان رفته اند. هم‌چنین صحن خاوری حرم ویژهٔ برپاداشتن حلقه‌ها و بزم‌های صوفیانه و خوانش نعت و منقبت بود. آیین برافراشتن درفش نوروزی در آن دوره به پای خیمه انجام داده می‌شد. در زمان پادشاهی امیر شیرعلی‌خان، محمّدعلم‌خان، والی بلخ، محلّ برافراشتن درفش نوروزی را در سال ۱۲۸۸ هجری قمری/ ۱۸۷۱ میلادی به صحن باختری حرم تغییر داد و برای ساختن درفش، چوب راست و استواری را از جنگل‌های فرارود خواست که تا امروز به همین مقصد به کار برده می‌شود. (۷۲، ص ۴۳)

جشن‌وارهٔ چهل‌شباروزی «گل سرخ» با فرودآوردن درفش نوروزی در شام روز ۹ اردی‌بهشت/ ۲۹ آوریل به فرجام می‌رسد.

جشن‌وارهٔ نوروزی گل سرخ در سروده‌های شاعران معاصر، به ویژه شاعران معاصر بلخی بازتاب فراوانی دارد که در این جا با نقل چند نمونه بسنده می‌شود:

محمّدصادق عصیان، شاعر معاصر بلخ می‌سراید:

توغ علی، درفش گل سرخ، بر فراز! | تا باشکوه ارج‌گزاری شود بهار
(۱۱۷، ص ۵)

از گذرگاه گل سرخ و کبوتر، از بلخ، | چه بمویم که فرو رفته در اندوه شدید
(۱۱۷، ص ۲۵)

جشن نوروز و گل سرخ فراموش شده‌ست | بلخ با ماتم همواره هماغوش شده‌ست...
برج آزاده‌گی ـ آرام‌گهِ شیر خدا | پرچم نیمه‌برافراشته بردوش شده‌ست
(۱۱۷، ص ۴۵)

بلخ از شکوه جشن گل سرخ پر شود | نوروز را به رسم خوش جم بیاوری
(۱۱۸، ص ۳۳)

ابراهیم امینی می‌سراید:

هر لحظه با تو جشن گل سرخ می‌شوم | وقتی که هیچ جای «مزارت» نمی‌شود
(۱۸، ص ۵۶)

قسم به روضه دل من به خاطرت خون است | برای تو گل سرخ مزار تکراری‌ست؟
(۱۸، ص ۶۲)

راه کج کرده گل سرخ، از مزار من، بهار | غچی خوش‌گرد روی سیم را ترسانده است

(۱۹، ص ۴۶)

عبدالوهّاب مجیر می‌سراید: (۱۷۰، ص ۴۷)

برویم «جنده‌بالا» به برادرم بگویم   کـه امـید دامنم را نکند رها دوباره

نورمحمّد نورنیا می‌سراید: (۲۰۷، ص ۴۷)

کـبـوتـران سـفیـد مـزار، برگردید!   گرفته چار طرف را هزارها گل سرخ

و محمّدزمان فیروز می‌سراید: (۱۴۶، ص ۲۶)

بـرای مـدّت چل روز باقی‌ست   زمان عیش و فرمان گل سرخ

سیزده به‌در و سبزه‌لگدکردن: سیزده‌به‌در از آیین‌های بسیار کهن دیگر نوروزی‌ست که تا امروز در بلخ مانند همهٔ سرزمین‌های آریایی در روز تیر یا سیزدهمین روز فروردین‌ماه برگزار می‌شود و به استثای بلخ در بسیاری از جاها فرجامین روز جشن‌های نوروزی‌ست.



در سرچشمه‌های تاریخی و ادبی کهن از آیین سیزده‌به‌در یادی نرفته است، امّا چون به باور آریاییان قدیم روز سیزدهم هر ماه به فرشتهٔ باران تعلّق داشت که همواره با دیو خشک‌سالی در نبرد است و اگر پیروز شود باران می‌بارد و چشمه‌ها می‌جوشند و رودها جاری می‌شوند و گر نه، خشک‌سالی خواهد آمد، و مردم در سیزدهم هر ماه، به آرزوی باریدن باران و افزونی شادابی و خرّمی به نیایش می‌پرداختند بسیاری از پژوهش‌گران سیزدهم نوروز را نیز احتمالاً روز ویژهٔ خواستن باران برای کشت‌زارهای نودمیده در روزگاران کهن دانسته اند. (۳۷، صص ۹۱ ـ ۹۳؛ ۲۱۱، ص ۴۶ ـ ۴۷)

برخی از پژوهش‌گران این روز را نماد پایان دوره ۱۲هزارسالهٔ جهان می‌دانند که به باور آریاییان قدیم پس از هر کدام از این دوره‌ها جهان تولّدی دیگر می‌یافته است. (۷۲، ص ۴۴)

در این روز مردم از خانه‌ها بیرون و به دشت‌ها و باغستان‌های پر از سبزه و گل و کنار چشمه‌ها و جوی‌بارها می‌روند تا فرجامین روز جشن نوروز را در آغوش طبیعت با شادی و خرّمی بگذرانند. در این روز، غذای صبح و چاشت را در بیرون از خانه در دشت‌ها و کشت‌زاران و کنار آب‌های روان آماده و صرف می‌کنند. از خوراکه‌های ویژهٔ خوان سیزده‌بدر آش رشته و برنج و سبزی را یاد کرده اند. (۷۲، ص ۴۴)

در استان بلخ این آیین نوروزی را به نام «سبزه‌لگدکردن» می‌شناسند و مردم با بیرون‌رفتن از خانه‌های خود به دشت‌ها و دامنه‌های پر از سبزه و گل و باغ‌ها و گل‌گشت‌گاه‌ها و غذاخوردن چاشت در



فضای آزاد و در آغوش طبیعت این آیین را برپا می‌دارند. برپایهٔ شگون‌های مردمی، در این روز، پامال‌کردن سبزه‌های نورس برای دوشیزه‌گان، بخت‌گشایی و برای زنان جوان، فرزنددارشدن را در قبال دارد. باشنده‌گان شهر مزار شریف، مرکز استان بلخ، این روز را بیش‌تر در دشت سرسبز و پر از لاله و گل‌های خودروی دیگرِ شادیان و دامنه‌های خوش‌آب‌وهوای کوه‌های شادیان در جنوب این شهر می‌گذرانند. (۷۲، صص ۴۴ ـ ۴۵)

آیین‌های همه‌گانی دیگر نوروزی: آیین‌های همه‌گانی دیگر نوروزی که از گذشته‌ها تا امروز در بلخ برپا داشته می‌شوند عبارت اند از پوشیدن لباس‌های نو و شسته، خانه‌تکانی، مبادلهٔ پیش‌کش‌های نوروزی میان خانواده‌های دوشیزه‌گان و پسران نامزد، پاک‌کاری سرچشمه‌ها، نهرها و جوی‌باران، آتش‌بازی‌های شبانه، چراغان‌کردن خیابان‌ها، سفیدکردن ظرف‌های مسّین و قبّه‌های آرام‌گاه حضرت علی «ک» به پیشواز نوروز و گل‌گشت‌های شبانه و راه‌اندازی برنامه‌های گوناگون ورزشی (به‌ویژه ورزش‌های ملّی و محلّی بزکشی و پهلوانی)، فرهنگی، هنری، ادبی و اجتماعی. (۷۲، ص ۳۹) نوروز که به عنوان یک جشن باستانی ملّی برای مردم افغانستان در گاه‌شماری رسمی افغانستان آغاز سال نو هجری خورشیدی و روز تعطیل عمومی در سراسر کشور است و از سال ۱۳۸۸ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۹ میلادی بدین‌سو به عنوان یک جشن جهانی پذیرفته شده است؛ در بلخ که خاست‌گاه آن است، با اشتراک سران دولتی و سیاسی کشور و مهمانان رسمی کشورهای دوست و نیز هزاران تن از مهمانان داخلی و خارجی نسبت به همهٔ جاهای کشور باشکوه‌تر برگزار می‌شود. برای

بزرگ‌داشت از این جشن در بلخ همه‌ساله از یک و نیم ماه پیش از نوروز، کمیسیونی در سطح استان به ریاست شخص استان‌دار با کمیته‌های هشت‌گانهٔ امنیّتی، فرهنگی، پذیرایی، مالی، آذین‌بندی و سرسبزی، به‌داشتی، بررسی نرخ‌ها و دیدبانی کار کمیته‌ها به فعالیت می‌پردازند و آماده‌گی‌های بایسته و شایسته می‌گیرند.



جشن نوروز، از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین جاذبه‌های گردش‌گری بلخ به شمار می‌رود و بلخیان در هر نوروز از نزدیک به یک میلیون مهمان پذیرایی می‌کنند. نوروز در سروده‌های شاعران فارسی‌زبان بازتابی گسترده دارد که در این جا به آوردن چند نمونه بسنده می‌شود:

فرّخی سیستانی سروده است: (۱۴۰، ص ۲۱۷)

عـشق نـو و یـار نو و نـوروز و سرِ سال — فـرخنده کـناد ایزد بر میرِ من این حال

روزی‌ست کـه در سال نیابند چنین روز — سالی‌ست که در عمر نیابند چنین سال

حکیم ناصر خسرو بلخی سروده است: (۱۹۶، ص ۱۴۴)

کـه پـرسـد زیـن غـریب خوار محزون — خـراسـان را کـه بی من حال تو چون؟

هـمـیـدونـی چـو مـن دیدم به نوروز؟ — خـبـر بـفـرسـت اگـر هستی همیدون

درخـتـانـت هـمـی‌پـوشـنـد مـبـرم؟ — هـمـی‌بـنـدنـد دسـتـار طـبـرخـون؟

نـقـاب رومی و چـیـنـی بـه نـیسـان — هـمـی‌بنـدد صبا بـر روی هـامـون؟
همـی‌سـازنـد تـاج فـرق نـرگـس — بـه زرّ حـقّـه و لـؤلـؤی مـکـنون؟
گـر ایـدونی و ایـدون اسـت حـالـت — شبت خوش باد و روزت نیک و میمون

مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی سروده است:

اندر دل مـن مهـا دل‌افروز تویی — یاران هستند، لیک دل‌سوز تویی
شادند جهانیان به نوروز و به عید — عید من و نوروز من امروز تویی

(۱۸۵، ص ۱۴۲۰)

نوروز رُخت دیدم، خوش اشک باریدم — نوروز و چنین باران باریده مبارک باد!

(۱۸۵، ص ۲۵۸)

از یحیا جواهری، شاعر معاصر بلخی: (۵۵، ۹۳)

چـو اشک سـبز ز چشم خدا چکید بهار — درون حـجـلـهٔ نـوروز آرمـید بهار
نـسـیـم‌وار گـذر کـرد از حـوالـی بـلخ — به هـند و دیـلم و بـغداد هم رسید بهار
به کـوچه‌های سمرقند دختری می‌گفت: — خـدا بـرای دل عـاشـق آفریـد بهار
صـدای رویش این خاک منجـمدشده را — بـه چـین و تبـّت و ققفاز هم شنید بهار
بـه دَور مـرقـد حـافظ به خـطّهٔ شـیراز — چـه‌قـدر صـبر کـند مـدّت مـدید بهار
درِ بـهـشـت خـدا را بـه عالـم و آدم — به یک کرشمه گشوده‌ست بی کلید بهار
دو هـفتـه بیـش نـباد اقامت گل سـرخ — چـو سـبزه بـال کشد ناگهان پریـد بهار
به گفت‌وگو، بـه زیارت، به دیدن شـهدا — نشستـه اسـت سـر قـبر هر شـهید بهار
به مـژده‌گـانـی نـوروز در ولایـت مـا — عَـلَـم بـه‌دوش، کمربسته می‌دویـد بهار

جشن‌وارهٔ دهقان (ده‌گان)

جشن‌وارهٔ دهقان یا ده‌گان، یک جشن‌وارهٔ نوروزی است که در تاریخ معاصر در تقویم رسمی کشور به روز دوم فروردین در سراسر کشور و از جمله در بلخ با راه‌اندازی همایش سخن‌رانی‌ها، مشاعره‌ها، نمایش‌گاه‌های فراورده‌ها و ابزارهای و ماشین‌آلات کشاورزی، دام‌داری و باغ‌داری و بزم‌های موسیقی محلّی، نمایش‌های هنری، رقص‌ها، بازی‌های و ورزش‌های محلّی و ضیافت رسمی برگزار می‌شود. در این جشن‌واره برزگران، باغ‌داران و دام‌پروران از سوی نهادهای دولتی با اهدای ستایش‌نامه‌ها و جایزه‌ها و تحفه‌ها نکوداشت و ارج‌گزاری می‌شوند. روز دهقان در تقویم رسمی کشور تعطیل عمومی است.



جشن‌وارهٔ گل بادام

جشن‌وارهٔ گل بادام یک جشن‌وارهٔ بهاری است که پیش از فرارسی جشن نوروز، در هنگام شگفتن گل بادام در شهرستان خُلم استان بلخ برگزار می‌شود. این جشن‌واره بیش‌تر جنبهٔ فرهنگی دارد و از سال ۱۳۵۰ هجری خورشیدی/ ۱۹۷۱ میلادی بدین سو برپا می‌شود و در سال‌های پسین رونقی بیش‌تر پیدا کرده است. این جشن‌واره، دربرگیرندهٔ راه‌اندازی مشاعره‌های نوروزی، آزمون‌های ادبی و فرهنگی، ترانه‌خوانی، بزم‌های موسیقی، نمایش‌های تیاتر، پهلوانی، ورزش‌های محلّی، نمایش‌گاه فراورده‌های کشاورزی و ساخته‌های دستی، لباس‌های سنّتی، ابزارها و خوراکه‌های محلّی به‌ویژه قیماق و نان خلمی که از خوارکه‌های مورد پسند گردش‌گران اند می‌باشد. برنامه‌های هنری و فرهنگی جشن‌وارهٔ گل بادام معمولاً در باغ تاریخی جهان‌نما که یک محلّ سیاحتی است برگزار می‌شود.



در گذشته‌ها در پیوند با این جشن‌واره، مشاعره‌های سالیانه‌یی به نام «شگوفهٔ بادام» در شهرستان خلم برپا می‌شدند و سروده‌های شاعران شرکت‌کننده، در جریدهٔ «جهان‌نما»، نشریّهٔ شهرداری آن شهرستان به نشر می‌رسیدند.

جشن مهرگان

جشن مهرگان، جشن پاییزی مردم بلخ و سراسر آریاناست که از ۱۶ تا ۲۱ ماه مهر برگزار می‌شود. بر پایهٔ استوره‌های آریایی پایه‌گذار این جشن، فریدون شاهنشاه پیش‌دادی بلخ بوده است. در همین روز فریدون به یاریِ قیام کاوهٔ آهن‌گر بر بیورسپ یا ضحّاک پیروز شد و او را به کوه دماوند در بند کشید و خود بر تخت نشست و این پیروزی را جشن گرفت و گویند چون از آن پس فرمان‌روایان با مردم کشور، با مهربانی رفتار می‌کردند این جشن، مهرگان نام گرفت. (۳۹، ص ۳۲)

این داستان را در شاه‌نامهٔ فردوسی که گنجینهٔ حماسه‌ها و استوره‌های ملّی آریاییان است چنین می‌خوانیم: (۱۴۲،ص ۴۷)

فریدون چو شد بر جهان کام‌گار — نـدانست جـز خویش‌تن شهریار
به رسـم کیان تاج و تخت مهی — بـیـاراست بـا کـاخ شـاهنشهی
بـه روز خـجستـه، سَرِ مهرماه — بـه سـر بـرنهاد آن کـیانی‌کـلاه
زمـانـه بـی‌اندوه گشـت از بدی — گـــرفـتـند هـر کـس رهِ ایـزدی
دل از داوری‌هـــا بـپـرداختند — بـــه آیین یکی جشن نو ساختند
نـشـستند فـرزانه‌گـان شـادکام — گـرفـتند هـر یک ز یاقوت جـام
مـــیِ روشـن و چـهـرهٔ شـاه نو — جـهـان نـو ز داد و سَـــرِ ماه نـو
بـفـرمـود تـا آتـــش افروختند — هـمه عـنبر و زعـفران سوخـتند
پـرستیدن مـهرگان دیـن اوست — تـن‌آسانی و خوردن آیـین اوست
اگـر یـادگـار است از او ماه مهر — بکوش و به رنج ایچ منمای چهر

اسدی توسی در گرشاسپ نامه (به نقل از منبع: ۷۲، صص ۵۲ ـ ۵۳) نیز در پیدایی مهرگان می‌گوید:

فـریـدون فـرّخ بـه گـــرز نـبـــرد — ز ضـحّـاک تـــازی بـــرآورد گـرد
چو در برج شاهین شد از خوشه مهر — نـشست او بـه شـاهـی سَرِ ماهِ مهر

ابو ریحان بیرونی در «التفهیم»، خیام نیشاپوری در «نوروز نامه»، ابو سعید عبدالحی گردیزی در «زین الاخبار» و دانش‌مندان و شاعران دیگر نیز در پیوند با پایه‌گذاری جشن مهرگان همین داستان را آورده اند. (به نقل از منبع: ۷۲، ص ۵۳)

این جشن مهری، که مانند نوروز از کهن‌ترین روزگارانِ رواج آیین مهر در تمام دوره‌های پیش از اسلام چون هخامنشیان، اشکانیان، ساسانیان و غیره متداول بود، در دورهٔ اسلامی نه تنها در سرزمین‌های آریایی برگزار می‌شد؛ بل‌که دامنهٔ بزرگ‌داشت آن از دربارهای امیران خراسان به دست‌گاه خلافت نیز کشانیده شد. ابو مسلم خراسانی، دودمان برمکیان بلخی و گردانندهٔگان دست‌گاه عبّاسیان در برپاداشتن جشن مهرگان پافشاری داشتند. جشن مهرگان در دوره های سامانیان، غزنویان و غوریان در بلخ و سراسر آریانا به عنوان یک جشن بزرگ مردمی و رسمی برگزار می‌شد. (۷۲، ص ۵۳)

برپایهٔ سرچشمه‌های تاریخی، در جشن مهرگان شاهان آریایی پوشاک‌های ارغوانی‌رنگ و گران‌بهایی به تن می‌کردند و به شادمانی و نیز دادخواهی می‌پرداختند، آن گونه که شاه به لباسی دیگر در میان مردم و پیش روی مِهِ مغان و یا موبد موبدان می‌نشست و از آنان می‌خواست تا نخست به کار کسانی رسیده‌گی شود که شِکوَه‌یی از خود شاه دارند و خود مراقب داوری می‌شد. (۷۲، ص ۵۴)

هم‌چنین مردم روغنی را که از میوهٔ درخت بان به دست می‌آید با شگون نیک بر بدن می‌مالیدند و نخستین کسی که در روز نخست مهرگان به نزد شاهان می‌آمد موبد موبدان و دانش‌مندان بودند که با خود هفت خوان از میوه‌هایی چون ترنج، سیب، انار، بهی، عناب و انگور سفید و کُنار می آوردند و به این پنداشت بودند که هر که در این روز از آن هفت میوه بخورد و روغن بان بر بدن مالد و گلاب بیاشامد و بر خود و دوستان خود بیفشانَد، در آن سال از آسیب‌ها در امان باشد (۷۲، صص ۵۴ ـ ۵۵) و به گفتهٔ ابو ریحان بیرونی، (به نقل از منبع: ۷۲، ص ۵۵) خوردن قدری انار و بوییدن گلاب را در بامداد مهرگان باعث رفع بسیاری از آفت‌ها می‌دانستند.

در روزهای جشن مهرگان هم‌چنین مردم مشک و عنبر و عود هندی به یک‌دیگر می‌دادند و به فراخور توانایی و کار خود برای پادشاه پیش‌کش می‌آوردند. نام‌نهادن بر فرزند و از شیر بازماندن کودک را در این جشن نیز خجسته می‌دانستند. مبادلهٔ پیش‌کش‌های مهرگانی نیز میان شاهان و بزرگان و مردم متداول بوده است. دادن پوشاک پاییزی و زمستانی از سوی شاهان به لشکریان و برپایی بازار ویژهٔ مهرگانی نیز از آیینهای کهن این جشن می‌باشند. (۷۲، ص ۵۵)

از آیین‌های مهرگانی در دورهٔ اسلامی در کتاب‌های تاریخ و دیوان‌های شاعران شرح‌های مفصّلی آمده اند، به‌ویژه از چه‌گونه‌گی برگزاری این جشن در دورهٔ غزنویان آگاهی بیش‌تری در دست است. در آثار منظوم و منثور این دوره از جشن مهرگان به فراوانی یاد شده است، به ویژه تاریخ بیهقی (۴۶، صص ۶۵۵ ـ ۶۵۷) تصویرهای روشن و دقیقی را از برگزاری این جشن در آن روزگار فرا چشم ما می‌گذارد.

آن گونه که از این آثار برمی‌آید، مهرگان نیز مانند نوروز سفره‌یی داشته که آن را سفرهٔ مهرگانی می‌گفتند.

برخی از آیین‌های مهرگانی از همان گذشته‌های دور تا امروز در بلخ و سرزمین‌های دیگر آریایی برپا می‌شوند. در بلخ مانند جاهای دیگر گرم‌سیر کشور، در این روزها پیش از تغییر جای خواب از روی حویلی به درون خانه، خانه‌تکانی می‌کنند، باغ‌داران و کشاورزان به چیدن فرآورده‌های پاییزی می‌پردازند، مردم آذوقه و نیازمندی‌های زمستانی خود را می‌اندوزند، دروازه‌های دبستان‌ها، دبیرستان‌ها و دانش‌گاه‌ها پس از تعطیل تابستانی در آستانهٔ مهرماه دوباره گشاده می‌شوند، در شهرهای بزرگ، چون مزار شریف، مرکز بلخ، جشن‌واره‌های کشاورزی و نمایش‌گاه‌های فراورده‌های کشاورزی و دام‌داری راه اندازی می‌شوند و برزگران تخم کشت پاییزی را در دل زمین می‌افشانند. (۷۲، ص ۵۶) این جشن به‌ویژه در حلقه‌های فرهنگی بلخ از سال ۱۳۶۹ هجری خورشیدی/ ۱۹۹۰ میلادی بدین سو به عنوان یک جشن فرهنگی جای‌گاه خود را دارد و در انجمن‌های ادبی و فرهنگی با راه اندازی بزم‌های شعر و داستان و موسیقی و در رسانه‌ها با نشر برنامه‌ها، نوشته‌ها و سروده‌های مهرگانی برپا می‌شود. در سال‌های پسین در استان بلخ، جشن مهرگان را ادارهٔ کشاورزی و دام‌داری با راه‌اندازی نمایش‌گاه فراورده‌های کشاورزی و دام‌داری، انجمن نویسنده‌گان بلخ و نهادهای فرهنگی و علمی دیگر با برگزاری عرس مولانا و برنامه‌های فرهنگی، ادبی و هنری دیگر و خانهٔ داستان بلخ، با راه‌اندازی جشن‌وارهٔ داستان‌نویسی برگزار کرده اند. چنان‌چه در سال ۱۳۸۷ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۸ میلادی از این جشن با راه‌اندازی نمایش‌گاه بین‌المللی کشاورزی در مرکز بلخ با حضور وزیر کشاورزی کشور بزرگ‌داشت شد.

جشن پاییزی مهرگان در در آیینهٔ سروده‌ها و نوشته‌های شاعران و نویسنده گان پیشین و معاصر بازتاب گسترده‌یی دارد که در این‌جا نمونه‌هایی از سروده‌های مهرگانی را می‌خوانید:

رودکی گفته است: (۸۹، ص ۷۸)

ملکا جشن مهرگان آمد   جشن شاهان و خسروان آمد

خز به جای مُلحَم[1] و خرگاه   بـه دل بـاغ و بـوستان آمد

دقیقی بلخی گفته است:

مهرگان آمد جشن ملِک افریدونا   آن کـجا گاو نکو بودش برمایونا[2]

(۸۱، ص ۹۵)

خجسته مهرگان آمد، سوی شاه جهان آمد   بیاید داد داد او بـه کام دل بـه هر چت کر[3]

برافروز آذری ایدون که تیغش بگذرد از بون[1]   فـروغـش از بـرِ گـردون کند اجرام را اخـگر

[1] ـ مُلحَم، نوعی جامهٔ ابریشمی، جامهٔ سپید ابریشمی.

[2] ـ بِرمایون یا پِرمایون، نام گاوی بوده که فریدون داشته است، معنای این بیت این است که: مهرگان، جشن فریدون‌شاه، آمد؛ آن فریدونی که گاوِ نیکویی به نام بِرمایون یا پِرمایون داشت. (دیوان دقیقی، ص ۲۳۹).

[3] ـ کر به معنای زور و قوّت و تاب و توان (دیوان دقیقی، ص ۴۳۴).

سیاووش است پنداری میان شهر و کوی اندر فریدون است پنداری به زیر درع و خوی[2] اندر
(۸۱، صص ۹۹ ـ ۱۰۰)

منوچهری گفته است: (۱۸۰، ص ۴۷)

بـر سـماع چـنگِ او بـایـد نـبیـد خـام خـور
می خوش آید خاصه اندر مهرگان بر بانگ چنگ
خـوش بـوَد بـر هر سَماعی می، ولیکن مهرگان
بـر سـماع چنـگ خـوش‌تر بادهٔ روشن چو زنگ
مهرگان جشن فـریدون است و او را حُرمتی‌ست
آذری نـو بـایـد و مـی خـوردنـی بـی آذرنگ
دادِ جـشـن مـهـرگـان اسپـهـبـد عـادل دهـد
آن کـجا تـنـها بـه کُشـکـنجـیر[3] بنداز زَرَنگ

امیر معزّی گفته است:

عـیـد را با مـهـرگان هـست اتّـفـاق و اتّصال
هـر دو را دارنـد اهـل دولـت و ملّت به فال
اتّـفـاق اتـّصـال هـر دو بـر ما خُـرّم است
مـرحـبا زیـن اتّـفـاق و حـبّـذا زیـن اتّـصال
عـید آیـینی‌ست کـز وی هـست ملّت را شرف
مهرگان رسمی‌ست کز وی هست دولت را جمال
آن یـکی دارد بـه دین انـدر ز پیـغمبر نشان
ویـن دگـر دارد به مـُلـک انـدر ز افریدون مثال

(۱۷، ص ۳۹۲)

شـاهـا بـه خـدمت آمـد فـرخنده مهرگانی
وز فـرّخـی و شـادی آورد کـاروانی
گر جشن مهرگان نیست امروز پس چه باشد؟
از عـدل تـوسـت مـا را امروز مـهـرگانی

(۱۷، ص ۶۰۶)

[1] ـ بون به معنای آسمان (دیوان دقیقی، ص ۳۱۵).

[2] ـ خوی به معنای کلاه‌خود و مبدّل خود (دقیقی، ص ۳۶۲).

[3] ـ کُشنجیر، قلعه‌کوب، فلاخن بزرگ سنگ‌انداز، سنگی که با منجنیق به سوی حصار و قلعه پرتاب کنند تا دیوار قلعه را سوراخ و خراب کند. زرنگ تلفّظی دیگر از زرنج.

خسروا می خور که خُرّم جشن افریدون رسید
باغ پیروزی شگفت و صبح به‌روزی دمید...
بر تو فرّخ باد و میمون نوبهار و مهرگان
کز تو اندر هفت کشور نوبهاری بشگفید
(۱۷، صص ۱۲۸ ـ ۱۲۹)
مهرگان باز آمد و بر دشت لشکرگاه زد
گنج‌خواه آمد که او هست از فریدون یادگار
خواست افریدون ز شاهان گنج و آن‌گه مهرگان
گنج فروردین همی‌خواهد ز باغ و جوی‌بار
(۱۷، ص ۲۰۰)
این مهرگان فرّخ و جشن بزرگوار فرخنده باد و میمون بر شاه روزگار
(۱۷، ص ۲۴۸)
نوبهار و مهرگان در سال یک بار است و بس شاه را هر روز باشد مهرگان و نوبهار
(۱۷، ص ۲۸۵)
عنصری بلخی گفته است:
خدایگانا عزم تو فال فتح دهد ز مهرگان همایون به فتح مژده پذیر
(۱۳۰، ص ۶۸)
همی تا فرودین ماه نشاط است چنان چون مهرگان دزد است و عیّار
یکی زیور ببندد بر درختان یکی بربаید آن زیور ز اشجار
بقا بادت به کام و بخت فیروز مطیعت باد سعد و نحس دیّار
(۱۳۰، ۱۶۴)
مهرگان آمد گرفته فالش از نیکی مثال
نیک وقت و نیک جشن و نیک روز و نیک حال

فال فیروزی و زرّ است آسمان و بوستان
کان یکی پیروزه جامه‌ست، این دگر زرّین نهال
(۱۳۰، ص ۱۷۰)
تا به نوروز اندرون باشد نشان نوبهار
تا سپاه تیرماه آرَد نشان مهرگان
خُرّمی و زنده‌گانی و بزرگی و هنر

با تو باد این هر چهار، ای شاه گیتی! جاودان

(۱۳۰، ص ۲۵۰)

دو گونه تهنیت گفتم به یک بیت چـو بـرخوانم تـو این معنی بدانی
ز بـنـده بـر تـو فـرّخ بـاد هـرمز ز تـو بـر بـنـده جـشن مهرگانی

(۱۳۰، ص ۳۰۳)

استاد خلیل‌الله خلیلی گفته است: (۷۸، ص ۱۱۰)

آب‌ها صاف و هوا معتدل و دل‌ها شاد مهرگان آمد و بر ما دَرِ شادی بـگشاد

شب یلدا (آغاز چلهٔ بزرگ زمستانی)

یلدا واژه‌یی است سریانی به معنای میلاد و زمان ولادت؛ و شب یلدا در زبان فارسی دری به درازترین شب‌های سال اطلاق می‌شود که همانا نخستین شب فصل زمستان و شبی است که فردایش ماه دی آغاز می‌یابد.



پیشینهٔ برگزاری شب یلدا برمی‌گردد به دور داستانی تاریخ میهن ما به زمانه‌های رواج آیین مِهر پیش از پیدایش مزدایسنا. آریاییان این شب را با توجّه به آن‌که پس از آن، روزها به درازشدن آغاز می‌کنند، زادشب دوبارهٔ مهر می‌پنداشتند و تا سپیده دم بیدار می‌ماندند. در آن شب، شاخه‌های سبز سرو و کاج را به عنوان نمادی از ایستاده‌گی در برابر سرما می‌آراستند، به رغم سردی و تاریکی آتش

می‌افروختند، خوان رنگینی از خوردنی‌های آیینی چون شیرینی و آجیل و انار و هندوانه می‌گستردند و به شادمانی و پای‌کوبی می‌پرداختند. فردای آن‌شب برای این که احیاناً مرتکب کنش بد و گناهی نشوند دست از کار می‌کشیدند.

فرهنگ برپایی زادشب مهر یک‌جا با آیین مهر از طریق مانویان به اروپا رفت و پس از گسترش مسیحیّت، از سدهٔ چهارم میلادی در میان ترسایان به عنوان جشن تولّد حضرت مسیح «ع» به هستی خود ادامه داد.

شب یلدا به عنوان شب نخست چلهٔ بزرگ زمستانی از همان گذشته‌های دور تا امروز در استان بلخ و نقاط دیگر کشور در خانواده‌ها با برپایی شب‌نشینی‌ها، گستردن سفرهٔ شب یلدایی که دربرگیرندهٔ خشک‌بار، شیرینی، انار و تربوز (هندوانه) است، خواندن شاه‌نامهٔ فردوسی، مثنوی معنوی و کتاب‌های نظم و نثر کهن دیگر و فال‌گرفتن به دیوان حافظ و سرگرمی‌های دیگر برگزار می‌شود و از سال ۱۳۴۰ هجری خورشیدی/ ۱۹۶۱ میلادی بدین‌سو در استان بلخ به حیث یک شب فرهنگی از سوی نهادهای فرهنگی و فرهنگیان با راه‌اندازی برنامه‌های ویژهٔ خواندن شعر و داستان، بزم‌های موسیقی و نمایش‌های هنری برپا می‌شود. مدرسهٔ اسدیّهٔ بلخ، انجمن نویسنده‌گان بلخ، ادارهٔ اطّلاعات و فرهنگ، دانش‌گاه بلخ، شهرداری شهر مزار شریف و بن‌گاه‌ها و نهادهای دیگر آموزشی، علمی، فرهنگی و مردم و رسانه‌ها از برگزارکننده‌گان همیشه‌گی این شب بوده اند. (۷۲، صص ۱۴ ـ ۱۵)

شب یلدا در ادبیّات فارسی دری بازتابی گسترده دارد. شاعران آن را به عنوان شب تولّد مهر و یا مسیح، یا استعاره‌هایی کنایی از سیاهی و درازی گیسوان معشوقه و درازی و سیاهی شب هجران و غیره به کار برده اند که در زیر نمونه‌هایی از آن‌ها آورده شده اند:

عنصری بلخی: (۱۳۰، ص۳۲۵)

چون حلقه ربایند به نیزه تو به نیزه　　　خال از رخ زنگی بزدایی شب یلدا

امیر معزّی: (۱۷، ص ۳۱)

ایزد دادار مهر و کینِ تو گویی　　　از شب قدر آفرید و از شب یلدا
زان که به مهرت بوَد تقرّب مؤمن　　　زان که به کینت بود تفاخر ترسا

منوچهری: (۱۸۰، ص ۲۶)

نورِ رایش تیره شب را روز نورانی کند　　　دودِ خشمش روز روشن را شب یلدا کند

ناصر خسرو بلخی: (۱۹۶، ص ۵)

قندیل فروزی به شب قدر به مسجد　　　مسجد شده چون روز و دلت چون شب یلدا

سعدی: (۹۲، ص ۴۵۶)

نظر به روی تو هر بامداد نوروزی‌ست　　　شب فراق تو هر شب که هست یلدایی‌ست

صایب: (۱۰۴، ص ۳۸۷)

بیدار شو که در شب یلدای نیستی | در پرده است چشم تو را طرفه خواب‌ها
یحیا جواهری، شاعر معاصر بلخ: (۵۵، ص ۱)
گفتند دوستانم: «یلدای تان مبارک!» | گفتم: شبی‌ست زیبا، بر دوستان مبارک!
امشب دل است و دریا، امشب لب است و خنده | گل می‌کند تبسّم، پَر می‌زند سپیده
یلدای عاشقانه، با ساز و با ترانه | رقصان و پای‌کوبان، بر گِرد هندوانه
امشب شبی‌ست زیبا، زیبا چو صبح کابل | یک نوبهار دیگر، یک جشن پُرتجمّل
درهای شادکامی تا وقت صبح باز است | یلدا شبی گرامی، یلدا شبی دراز است
این گونه گفتم و گفت دل در کلام پایان: | ناگفته ماند، امّا یلدای بی‌نوایان
این سرزمین رنج است، این کشور بلاهاست | شب‌هاش پرستاره‌ست، این‌جا همیشه یلداست
اسدالله عفیف، شاعر معاصر بلخ: (۱۲۵، صص ۱۸ ـ ۱۹)
در طول خود چو چنبر این جادهٔ سیاه | یلداترین شبانهٔ دنیا دراز نیست
ما را که پا به جادهٔ یلدا نهاده ایم | دیگر هراس هیچ نشیب و فراز نیست
حکیم علی‌پور، شاعر معاصر بلخ: (۱۲۹، ص ۲۷)
تا که زلف صنم و طالع ما یلدایی‌ست | از کجا فرق شود امشب ما با فردا؟
پس خدا یار شما باد! عزیزان دلم | شب یلدا و شراب و غزل ما فردا
نورمحمّد نورنیا، شاعر معاصر بلخ: (۲۰۶، ص ۴۵)
به روی و موی تو سوگند، دست صورت‌گر | عجب کشیده سرِ آفتاب یلدا را

جشن سده (آغاز چلهٔ خورد زمستانی)

جشن سده یکی دیگر از جشن‌های کهن آریایی است که در شب دهم بر یازدهم بهمن‌ماه/ ۳۰ و ۳۱ ژانویه بر در بلخ و بسیاری از سرزمین‌های آریایی دیگر برگزار می‌شود. سده به گفتهٔ ابن خلف تبریزی در برهان قاطع، (۵، ص ۶۳۱) به معنای آتش کُشنده و شعلهٔ بلند و نام روز دهم بهمن است. هم‌چنین این واژه را از ریشهٔ سَت در زبان پهلوی و صد در زبان فارسی دری به معنای قرن یا یک دورهٔ صدساله نیز دانسته اند؛ از جمله می‌گویند چون از این روز تا نوروز پنجاه شب و پنجاه روز است و از مجموع آن عدد صد بیرون می‌آید این جشن را سده نامیده اند و یا می‌گویند که چون از آغاز بخش دوم سال که به اساس تقویم کهن آریایی اوّل آبان‌ماه بوده است تا آن روز صد روز فاصله است به سده معروف شده است و یا این که می‌پندارند چون در این روز کیومرث جشن عروسی گروهی صد فرزند خود را برپا کرده است، آن را سده گفته اند. (۷۲، صص ۶۲ ـ ۶۳)

سده نیز مانند همهٔ جشن‌های دیگر آریایی یک جشن طبیعی‌ست که هم‌زمان با یک دگرگونی آب‌وهوا برپا می‌شود و از همین روز است که پس از سردترین بخش زمستان، یخ‌بندان می‌شکند و گرمای دل زمین بیرون می‌زند و در پرتو خورشید از زمین‌های نم‌ناک تفت و بخار می‌برآید و زمین



برای شخم‌زدن و کِشت بهاری و غرس نهال آماده می‌شود. در پهلوی آن، این جشن ریشه در آیین کهن آریایی مهر دارد و بر پایهٔ اسطوره‌های آریایی روز پیدایی آتش توسّط هوشنگ، شاهنشاه پیش‌دادی بلخ، است. (۷۲، ۶۳)

ابوریحان بیرونی در التفهیم و آثارالباقیه (به نقل از منبع: ۷۲، صص ۶۳ ـ ۶۴) و برخی از دانش‌مندان دیگر، بر پایهٔ اسطوره‌های آریایی پایه‌گذار جشن سده کیومرث را می‌دانند و می‌گویند که او در این روز جشن عروسی گروهی صد پسر و دختر جوان خود را برپا داشته بود. عبدالحی گردیزی در زین‌الاخبار، (به نقل از منبع: ۷۲، ص ۶۴) آن را سال‌روز هم‌سری «مشیه» و «مشیانه» که در اسطوره‌های آریایی همان آدم و حوّا باشند دانسته است. امّا اسطورهٔ بنیادگذاری جشن سده از سوی هوشنگ شاهنشاه پیش‌دادی بلخ در پیوند با کشف آتش، بیش‌تر از همه در آثار تاریخی و ادبی راه باز کرده است. بنا به روایت فردوسی در شاه‌نامه، (۱۴۲، صص ۱۵ ـ ۱۶) هوشنگ با گروهی از هم‌راهان به سوی کوهی می‌رفت که ناگهان با ماری بزرگ برابر شد. او برای کشتن مار، سنگی به سویش پرتاب کرد، امّا سنگ به جای اصابت به مار به سنگی دیگر خورد و از اصطکاک آن دو، جرقه‌یی

برجَست. هوشنگ این پدیده را فروغ ایزدی پنداشت و شب‌هنگام آتشی عظیم برافروخت و جشنی با بزم باده‌گساری بر پا کرد و آن را سده نام گذاشت.

یکی روز شاه جهان سوی کوه — گذر کرد با چند کس هم‌گروه
پدید آمد از دور چیزی دراز — سیه‌رنگ و تیره‌تن و تیزتاز
دو چشم از بر سر چو دو چشمه خون — ز دود دهانش جهان تیره‌گون
نگه کرد هوشنگ با هوش و سنگ — گرفتش یکی سنگ و شد تیزچنگ
به زور کیانی رهانید دست — جهان‌سوز مار از جهان‌جوی جَست
برآمد به سنگ گران سنگ خرد — هم آن و هم این سنگ بشکست گرد
فروغی پدید آمد از هر دو سنگ — دل سنگ گشت از فروغ آذرنگ
نشد مار کُشته ولیکن ز راز — از این طبع سنگ آتش آمد فراز
جهان‌دار پیش جهان‌آفرین — نیایش همی‌کرد و خواند آفرین
که او را فروغی چنین هدیه داد — همین آتش آن‌گاه قبله نهاد
بگفتا فروغی‌ست این ایزدی — پرستید باید اگر بخردی
شب آمد بر افروخت آتش چو کوه — همان شاه در گِرد او با گروه
یکی جشن کرد آن شب و باده خورد — سده نام آن جشن فرخنده کرد
ز هوشنگ ماند این سده یادگار — بسی باد چون او دگر شهریار

در سبب آتش‌افروزی در این جشن، علاوه از روایت فردوسی، ابوریحان بیرونی در کتاب التفهیم خود (به نقل از منبع: ۷۲، صص ۶۵ ـ ۶۶) از استوره‌یی دیگر نیز یاد کرده است که فشردهٔ آن چنین است: به دستور ضحّاک بایستی هر روز دو مرد را برای برآوردن مغز سر شان به نیستی می‌کشاندند، امّا وزیر نیک‌کردارش ارماییل از آن دو تن یکی را پنهانی رها کرده به دماوند می‌فرستاد. چون فریدون پس از پیروزی بر ضحّاک، خواست ارماییل را نیز سرزنش کند، ارماییل این راز را بر وی آشکارا ساخت و فریدون برای اثبات این دعوا، او را با استواران در پس کوه دماوند فرستاد و چون شب بود فرمان داد تا هر کسی بر بام خانهٔ خویش آتش بیفروزد، در روشنایی آتش، رهاشده‌گان از پناه‌گاه بیرون آمدند و ارماییل مورد نوازش فریدون قرار گرفت.

یکی از آیین‌های بسیار بزرگ جشن سده همان آتش‌افروزی شبانه است. مردم پیش از غروبِ آفتابِ روز دهم بهمن‌ماه/ ۳۰ ژانویه هر یک به فراخور توان به فراهم‌آوری پشته‌هایی از بوته و خار و هیزم به‌ویژه چوب گز بر پشت بام‌ها یا در بیرون شهر در دشت‌ها و تپه‌ها می‌پرداختند و در حالی که موبدان، اوستا زمزمه می‌کردند بوته‌ها را می‌افروختند و پس از نیایش در روشنایی آتش، دست یک‌دیگر را گرفته به دور آتش می‌چرخیدند و شادی و پای‌کوبی می‌کردند. (۷۲، ص ۶۷)

از آیین‌های جشن سده افزون بر آتش‌افروزی‌های گسترده، برپایی بزم‌های شادمانی و مهمانی‌های بسیار بزرگ نیز بوده است و این بزم‌ها با پای‌کوبی و موسیقی و آوازخوانی و باده‌گساری تا سپیده‌دمان به آرزوی افزایش روشنایی در آینده که آن را فروغ اهورایی می‌دانستند ادامه می‌یافتند (۲۱۱، ص ۱۰۲) و روز پس از جشن، پادشاهان و بزرگان به پذیرایی می‌نشستند و در دربارها مانند نوروز و مهرگان برپاداشتن بزم شادمانی و گرفتن و دادن پیش‌کش‌ها معمول بوده است. هم‌چنین پادشاهان و فرمان‌روایان آریایی در شب سده دسته‌های گیاهان را بر پاهای جان‌وران و پرنده‌گان صحرایی می‌بستند و آتش بر آن گیاهان می‌زدند و آن‌ها را رها می‌کردند تا در هوا بپرند و در صحرا بروند و هم‌چنین آتش در کوه و صحرا می‌زدند. (۷۲، ص ۶۸) جشن سده با آیین‌های ویژۀ خود در سرزمین‌های آریایی پیوسته در همۀ دوره های تاریخی پیش از اسلام و در دوره‌های اسلامی به عنوان یک جشن بزرگ مردمی تا زمان غزنویان با آتش‌افروزی و راه‌اندازی بزم‌های شادی رسماً برپا می‌شد که تصویرهای برجستۀ آن را در سرچشمه‌های تاریخی و ادبی این دوره‌ها می‌توان به تماشا نشست. (۴۶، صص ۵۷۱ ـ ۵۷۲) و پس از دورۀ غزنویان نیز آن را جسته‌وگریخته به عنوان یک جشن فرهنگی به نام جشن سده و یا شب چلۀ خورد زمستانی تا امروز در گوشه و کنار حوزۀ فرهنگی ما برپا می‌کنند.

در بلخ، مردم روز دهم بهمن‌ماه را آغاز چلۀ خورد زمستانی می‌دانند و جشن سده را به حیث نخستین روز نهال‌نشانی در خیابان‌ها، باغ‌ها و خانه‌ها و نخستین روز بذرافشانی بهاری گندم در کشت‌زاران گرامی می‌دارند. این جشن باستانی، از سال ۱۳۶۹ هجری خورشیدی/ ۱۹۹۱ میلادی بدین‌سو به مثابۀ یک جشن فرهنگی از سوی برخی از انجمن‌های فرهنگی و ادبی و رسانه‌های کشور نیز به همان نام سده و جشن پیدایی آتش، با راه‌اندازی شب شعر و داستان و موسیقی و جشن‌واره‌های هنری برگزار می‌شود (۷۲، ص ۶۸) و انجمن نویسنده‌گان بلخ و استان‌داری بلخ در همان سال ۱۳۶۹ هجری خورشیدی/ ۱۹۹۱ میلادی از نخستین برگزار کننده گان آن بوده اند. ازسال ۱۳۸۴ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۶ میلادی بدین‌سو کارزار رسمی نهال‌نشانی در استان بلخ از سوی استان‌داری و ادارۀ حفاظت محیط زیست بلخ هم‌زمان با جشن سده، در روز دهم بهمن، سی‌ام ژانویه آغاز می‌یابد.

جشن سده نیز مانند جشن‌های باستانی دیگر، در سروده‌های شاعران پیشین و امروزین‌فارسی دری بازتابی گسترده دارد و از آن به عنوان نمادهایی از پیک نوروز و بهار و از نبرد گرما و روشنایی با زمهریر و ظلمت بهرۀ فراوانی جُسته اند و به‌ویژه شاعران معاصر پارسی‌گوی با به‌کارگیری نمادهای وابسته به این جشن به کشف‌های تازه و فضاآفرینی‌های نوی دست یافته اند که در زیر، پارچه‌هایی گزیده از این دست پیش‌کش می‌شوند:

از منوچهری دامغانی:

بـر لـشـکـر زمستان نـــوروز نـام‌دار کـــرده‌ست رای تـاختن و قـصدِ کـارزار

ویـــنک بـیامـده‌ست به پنجاه روز پیش جـشـن سـده، طلایـۀ نوروز و نـــوبـهار

آری هر آن‌گهی که سپاهی شود به رزم ز اوّل بـه چـند روز بـیـاید طـلایـه‌دار
ایـن بـاغ و راغ، مُـلـکت نـوروزمـاه بود این کوه و کوه‌پایه و این جوی و جوی‌بار
جویش پر از صنوبر و کوهش پر از سمن راغـش پـر از بـنفشه و باغش پر از بهار
نوروز ازین وطن سفری کرد چـون مَلِک آری سـفـر کـنـند مـلـوکِ بـزرگ‌وار
چـون دیـد ماهیانِ زمستان که در سـفر نـوروزمَـه بـمانـد قـریبِ مـهی چـهـار
انـدر دویـد و مـمـلـکـت او بـغارتید بـا لـشـکـری گـران و سپاهی گزافه‌کار
بـرداشـت تـاج‌هـای هـمه تارکِ سـمن بـرداشـت پـنـجه‌های هـمه ساعدِ چنار
بِـستـد عـمـامه‌هـای خـزِ سبز ضَیمران بـشـکـست حـقّـه‌هـای زر و درّ میوه‌دار
در بـاغ‌هـا نشـانـد گـروه از پس گروه در راغ‌هـا کـشـیـد قـطار از پـس قطار
زیـن خـواجـه‌گـانِ پـنبـه‌قبای سپـیدپَر زیـن زنـگـیـانِ سـرخ‌دهـانِ سیـاه‌کار
بـاد شـمال چـون ز زمستان چنین بدید انـدر تـک ایـستاد چـو جاسوس بی‌قرار
نـوروز را بـگفـت که در خانه‌دان مـُلک از فـرّ و زیـنت تـو کـه پـیرار بود و پار
بـن‌گـاه تـو سـپـاه زمـستان بغارتـید هـم گـنج شـایـگانـت و هم درّ شاه‌وار
معشوقه‌گانت را، گل و گل‌نار و یاسـمن از دست یاره بـربود، از گوش گوش‌وار
خـنـیـاگـرانـت، فـاخته و عـنـدلیب را، بـشکـست نای در کـف و تنبور در کنار
نـوروزمـاه گـفـت: بـه جان و سرِ امیر کـز جـانِ دی بـرآرم تـا چند گه دمار
گِـرد آورم سـپـاهی دیـبای سـبـزپوش زنـجـیـرزلـف و سـروقـد و سلسله‌عِذار
از ارغـوان کـمـر کـنم، از ضـیمران زره از نـاروَن پـیـاده و از نـاروان سـوار
قـوس قـزح کمان کنم، از شاخ بید تیر از بـرگ لالـه رایـت و از برق ذوالفقار
از ابـر پـیـل سـازم و از بـاد پـیل‌بان وز بـانگ رعـد آیـنهٔ پـیلِ[1] بی‌شمار
نـوروز پیش از آن که سراپرده زد به در بـا لـعـبـتـان بـاغ و عـروسـان مَرغزار
ایـن جشن فرّخ سده را چون طلایه‌گان از پـیش خویـشـتن بـفـرستاد کام‌گار
گـفـتا: بـرو بـه نـزد زمستان به تاختن صـحرا هـمی‌نـورد و بـیابان همی‌گذار
چـون انـدر او رسـی به شب تیرهٔ سیاه زود آتـشـی بـلند بـرافـروز زروار ...

(۱۸۰، صص ۳۴ ـ ۳۵)

آمـد ای سیّـد احـرار! شـب جـشن سـده شـب جـشن سـده را حـرمـت بسیار بوَد
بـرفـروز آتش برزین که در این فصل شتِا آذر بـرزیـن پـیـغـمـبـر آذار بـوَد
آتـشی بـاید چـونان کـه فرازِ عَلَمش بـرتـر از دایـرهٔ گـنـبـد دوّار بـوَد
چـون ز گـردون بر از این سلسلهٔ زراندود قـرص خـورشید، فروخفته، نگون‌سار بوَد

[1] ـ آینه پیل یکی از آلات موسیقی رزمی که آوایی مهیب داشت.

آتـــش و دود چـــو دنـــبالِ یکی طاووسی — که بـــراندوده بـــه طـــرف دُم او قـــار بوَد

وان شرر گویی طاووس به گرد دُم خویش — لـؤلـؤِ خُـرد فَـتـالـیـده بـــه مـنقـــار بـوَد

چون یکی خیمهٔ مرجان ز برش نافهٔ مشک — کـــه سَـــمَن‌بـــرگ بـــر آن نافهٔ عطّار بوَد

یا چو زرّین شجری در شده اطراف شـجر — کـــه بـــر او بـــر ثـمر از لؤلؤِ شـه‌وار بـوَد

بـــاغبان ایـن شجر از جای بجنبانَد سخت — تـــا فـــروبـــارد بـاری کـه بـر اشـجار بوَد

مَـــی خـور ای سیّد احرار! شب جشن سده — بـــاده‌خـوردن بـــلی از عادت احرار بوَد....

(۱۸۰، ص ۲۹)

از عنصری بلخی:

ســـده جـــشن مـــلوک نـــام‌دار است — ز افـــریـــدون و از جـــم یـــادگار است

زمـــین گـویی که امشآب کوه طور است — کـــزو نـــور تـــجلّی آشـــــکار است

گـــر ایـــن روز است شب خواندش نباید — وگـــر شـــب روز شد خوش‌روزگار است

هـــمانـــا کایـــن دیـار اندر بهشت است — کـــه بـس پـــرنور و روحـانی دیار است

فـــلک را بـــا زمـــین انـــبـــازی آمـــد — کـــه رسم هـر دو تن در یک شمار است

هـمـه اجـــرام آن ارکـــان نـــور است — هـمه اجـسام ایـن اجـزای نـار است

اگـــر نـــه کـــان بیـــجاده‌ست گردون — چـــرا بـــاد هـــوا بـیـــجاده‌بـــار است

چـــه چـــیز است آن درخـــت روشـنایی — که بر یک اصل و شاخش صد هزار است

گـــهی ســرو بـــلند است و گـهی باز — عـقـیـقـین گـنـبد زرّیـن‌نـــگـار است

ار ایـــدون کـــو بـه صورت روشن آمد — چـــرا تیـــره دُمـش هم‌رنگ قار است؟

گـــر از فـــصـل زمـــستان است بهمن — چـــرا امشـب جهان چون لاله‌زار است؟

(۱۳۰، ص ۲۱)

خـدایـگـانـا گـفـتـم کــه تـهنیـت گویم — بـــه جـشن دهـقان آیـین و زیـنت بهمن

کـــه انـدرو بـفـروزنـد مـردمـان مـجلس — بـــه گوهری که بوَد سنگ و آهنش معدن

چـو حـملهٔ تـو قوی و چو عدل تو بی‌عیب — چـو هـمّت تـــو بلند و چو رای تـو روشن

بـــه بـــرزنـی کـه از او انـدکی بیـــفروزند — بـــه نـــور بـا فـلـک روز بـــرزنـد بـــرزن

چـنـین کـه بیـنم آییـن تـو قـوی‌تـر بود — بـــه دولـت انـدر زآیـــین خسرو و بهمن...

جـــهانـیان بـــه رسوم تـو تـهنیت گویند — تـرا بـــه رسـم کـسان تهنیت نگویـم من

نه آتش است سده، بل‌که آتش آتش تست — که یـک زبـانـه به تازی زند یکی به ختن

(۱۳۰، صص ۲۵۹ ـ ۲۶۰)

ز مهرگان و سده بس دلیل روی و دلم — بر آتشم دل و رخساره گشته زرد از غم

(۱۳۰، ص ۲۰۵)

از فردوسی خراسانی

چـو شـد سـاخته کار آتش‌کده　　همان جای نوروز و جشن سده
بـیـامـد سـوی آذرآبـــادگـــان　　خـود و نام‌داران و آزاده‌گـــان

(۱۴۲، ج ۲، ص ۱۳۷۲)

زدانش چشیدند هر شور و تلخ　　ببودند بـا کام چـندی بـه بلخ
یـکی شـارسـانی بـرآورد شاه　　پـر از بـرزن و کوی و بازارگاه
بـه هر برزنی جشن‌گاهی سده　　هـمه گرد بر گردش آتش‌کده

(۱۴۲، ج ۱، ص ۸۵۵)

هم آتـش بـمردی به آتش‌کده　　شـدی تیره نوروز و جشن سده

(۱۴۲، ج ۲، ص ۱۸۷۵)

نـیاری بـــه فـرزند من سرزنش　　نـه پـیـغـاره از مـردم بـدکنش
چـو پـروردۀ شـــهریـــاران بوَد　　بـــه بـــزم افسر نـام‌داران بوَد
مـگـر زو بـبینی یـکی نـــام‌دار　　کـجـا نـو کـند نـام اسـفنـدیار
بـیـارایـد ایـن آتـش زردهشت　　بگیرد همان زند و اُستا به مشت
نـگـه دارد ایـن فال جشن سده　　هـمـان فـرّ نوروز و آتش‌کده

(۱۴۲، ج ۱، ص ۱۰۹۹)

یکی چشمه بُد بی‌کران اندروی　　فـراوان از او رود بگشاد و جوی
بـرآورد زان چـــشمه آتـش‌کده　　بـدو تازه شد مهر و جشن سده

(۱۴۲، ج ۱، ص ۱۱۹۴)

از فرّخی سیستانی: (۱۴۰، صص ۲۳۸ ـ ۲۳۹)

جـشــن سـده و سـال نو و ماه محرّم　　فـرخـنده کـناد ایـزد بـر خسرو عالم...
جشـن سـده در مـجلـس آراسـتۀ تـو　　بـا شـادیِ چـون زیـر همی‌سازد با بم
جشن سده را رسم نگه داشتی ای شاه　　آتـش بـه تـخش بـردی از خانۀ چارم
چـون آتـش سـوزنده بیفروز دو آتش　　آن یـک رُخ سـاقی و دگر جام دمادم

از خاقانی شیروانی: (۶۹، ص ۷۳۹)

شب‌های سده زلف مغان‌فش داری　　در جـام طـرب بـادۀ دل‌کش داری
تـو خـود همه‌ساله سدۀ خوش‌داری　　تـا زلـف چـلیـپا و رُخ آتـش داری

از محمّددبیر سیاقی: (به نقل از منبع: ۷۲، صص ۷۶ ـ ۷۷)

آتـش جـشن سـده، آتـش مهر وطن است　　کانـــدرین مُـلک نـخواهـد که شب تار بوَد
در چـــنین جـشنِ طرب، آری خورشید دگر　　گـر بـتـابـــد ز دل خـــاک، ســـزاوار بـود

خُرّم است این سده و شادروان باد که گفت: شــب جـشن سـده را حـرمت بـسیـار بود

آیین‌های عاشورایی

دهم ماه محرّم‌الحرام یا عاشورای حسینی، روز شهادت حضرت امام حسین فرزند حضرت علی «ع» و نواسهٔ حضرت محمّد «ص» و ۷۲ تن از یارانش به دست لشکریان یزید در کربلا در عراق است. در پیوند با این روز در همهٔ سرزمین‌های اسلامی آیین‌های ویژهٔ سوگ‌واری برپا می‌شوند. پس از



گرویدن مردم آریانا به دین مقدّس اسلام، در سراسر کشور و از جمله در بلخ این روز را با شکوه و گسترده‌گی برگزار می‌کنند. روز عاشورا در تقویم رسمی کشور ما تعطیل عمومی است. برپایی محافل یادبود از امام حسین «رض» و یارانش در بلخ از یکم ماه محرّم در حسینیه‌ها آغاز می‌شوند و امّا در روز عاشورا در سراسر استان بلخ محافل بزرگ سوگ‌واری با سخن‌رانی‌ها، نوحه‌خوانی و سینه‌زنی در حسینیه‌ها و نیز ختم قرآن کریم و انجام‌دادن نذر و خیرات در مسجدها برپا می‌شوند. گروه‌های سوگ‌وار در شهر مزار شریف، مرکز استان بلخ، با راه‌پیمایی از گوشه و کنار شهر به محلّ مرکزی برگزاری مراسم گرد هم می‌آیند و در آن جا با سخن‌رانی‌ها در بارهٔ حماسهٔ کربلا و ذکر مناقب امام حسین «رض» و یارانش، به روضه‌خوانی و سینه‌زنی می‌پردازند و هم‌چنین برخی از صحنه‌های غم‌انگیز آن روی‌داد خونین را تمثیل می‌کنند. از سال ۱۳۸۴ هجری خورشیدی/ ۱۴۲۷ هجری قمری/

۲۰۰۶ میلادی بدین‌سو بربنیاد تصمیم استاد عطامحمّد نور، استان‌دار بلخ، همایش رسمی روز عاشورا در صحن آستان مقدّس مرتضوی با اشتراک پیروان مذهب‌های سنّی و شیعه برپا می‌شود. رسانه‌های بلخ نیز مانند همهٔ رسانه‌های کشور در پیوند با عاشورا به نشر و پخش برنامه‌هایی ویژه می‌پردازند.

در شهر مزار شریف و مناطق دیگر استان بلخ، در خانواده‌ها صبح روز عاشورا زنان نذر شولهٔ شیرین می‌پزند و خانه به خانه به هم‌سایه‌گان و مردم محل بخش می‌کنند. شولهٔ شیرین از برنج و روغن و شکر با آمیزهٔ رنگ زرد پخته می‌شود. در کوچه‌ها و خیابان‌ها مردم به ره‌گذران شربت و نوشابه‌های شیرین تعارف می‌کنند. به همین‌گونه از صبح عاشورا خانواده‌ها دسته دسته برای زیارت اهل قبور به گورستان‌ها می‌روند و به روان‌های رفته‌گان دعا می‌کنند و برای شان آمرزش می‌خواهند و بر



تربت‌های عزیزان خویش آب و ارزن می‌پاشند.

روز عاشورا و آیین‌های عاشورایی در سروده‌های شاعران پیشین و امروزین بلخ بازتابی گسترده دارد که در این جا به ذکر چند نمونه از این سروده‌ها بسنده می‌شود:

از مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی: (۱۸۵، ص ۱۰۰۴)

کجایید ای شهیدان خدایی — بلاجویان دشت کربلایی

کجایید ای سبک‌روحان عاشق — پرنده‌تر ز مرغان هوایی

کجایید ای شهان آسمانی — بدانسته فلک را درگشایی

کجایید ای ز جان و جا رهیده　　کسی مر عقل را گوید کجایی؟
کجایید ای در زندان شکسته　　بداده وام‌داران را رهایی

علّامه سیّد اسماعیل بلخی: (۳۶، صص ۱۳۲ ـ ۱۳۳)

تأسیس کربلا نه فقط بهر ماتم است　　دانش‌سرای و مکتب اولاد آدم است
از خیمه‌گاه سوخته تا ساحل فرات　　تعلیم‌گاه رهبر خلق دو عالم است
با سوز عشق نسبت بدعت مده رقیب!　　اسرارها نهفته به شور محرّم است
هر رؤیت هلالِ محرّم به چشم خلق　　عینک برای دیدن آن حُسن مبهم است
ایهام امر بین که به یک خیمه یک زمان　　جشن و عزای قاسم داماد، توأم است
سقّا به دجله‌رفتن و لب ترنکردنش　　تأکید بر تقدّم نفس مقدّم است
اشکی ز چشم مَشک اگر ریخت تا به حشر　　بحر عظیم ریخته تا برّ اعظم است
دانی حسین چه کرد چو اکبر دهان گشود؟　　خاتم به شبه خاتم از آن پور خاتم است
اصغر به صحن معرکه رفتن به دوش باب　　درسی پی حصول حقوق مسلّم است
هر قطره خون حنجر آن طفلِ شیرخوار　　بر زخم‌های پیکر اسلام، مرهم است
زینب به نعش پاک برادر خطاب کرد　　برخیز بین که بعد تو مار که مَحرم است؟
لیلا به روی کشتهٔ اکبر به ناله گفت:　　عیسی بیا که وقت اسیری مریم است
از لامکان خروش ز حرف سکینه خاست　　بابا! سخن دراز، ولی وقت مـ کم است
زین‌العباد داشت غُل این زبان حال:　　زنجیر و قید جامعه، میراث ضیغم است
«بلخی»! خموش باش که تعریف موج و یَم　　بیرون ز حدّ و وصف و توانای شبنم است

یحیا جواهری، شاعر معاصر بلخ: (۵۵، ص ۱۵۶)

با چشم که خورشید به عاشورا دید　　وقتی که حسین تشنه‌لب گشت شهید؟
خون گشت دل کوفه، ولی سود نکرد　　افسوس و دریغ‌های اصحاب یزید

آیین‌های مولودی

دوازدهم و به روایتی هفدهم ماه ربیع‌الاوّل سال هجری قمری، زادروز پیامبر گرامی اسلام، حضرت محمّد «ص»، یکی از روزهای خجسته‌یی است که در سرزمین‌های اسلامی و از جمله در سراسر کشور ما و در بلخ از آن بزرگ‌داشت می‌شود. در تقویم رسمی کشور ما روز میلاد پیامبر، یک روز تعطیل است.

بزرگ‌داشت از این روز در بلخ پیشینه‌یی دراز دارد و با برپایی آیین‌هایی ویژه هم‌راه است. روز میلاد را با برپایی محفل‌های سخن‌رانی، ختم قرآن مجید، نعت‌خوانی، انجام‌دادن نذر و خیرات و یاری‌رسانی به مستمندان در مسجدها و مکان‌های عمومی و همایش‌گاه‌ها و یا هم در خانه‌های دارایان برپا می‌دارند. برگزاری محافل مولودی معمولاً در پنج‌شنبه‌روزها و آدینه‌روزها در سراسر ماه ربیع‌الاوّل ادامه می‌داشته باشد. یکی از آیین‌های مولودی در بلخ، خواندن سرود ویژهٔ مولودی در محفل و گلاب‌افشانی به روی شرکت‌کننده‌گان است. بزرگ‌ترین محفل بزرگ‌داشت از روز میلاد در شب میلاد در صحن آرام‌گاه حضرت علی «ک» در شهر مزار شریف، مرکز استان بلخ، برپا می‌شود و با نعت‌خوانی



و راه‌اندازی حلقه‌های ذکر صوفیانه و اشتراک انبوهی از مردم هم‌راه است. بزرگ‌داشت رسمی از این روز در مسجد جامع آستان مقدّس مرتضوی با سخن‌رانی‌های مقام‌های دولتی و علمای دین صورت می‌گیرد و در چند سال اخیر در برخی از حلقه‌های دینی در پیوند با روز میلاد با الهام از ایران از ۱۲ تا ۱۷ ربیع‌الاوّل را به نام «هفتهٔ وحدت اسلامی» بزرگ‌داشت می‌کنند. رسانه‌های بلخ نیز مانند همهٔ رسانه‌های کشور با نشر و پخش برنامه‌های ویژه این روز خجسته را گرامی می‌دارند.

ستایش از پیامبر و یادکرد از روز میلاد و آیین‌های مولودی در شعر کهن و معاصر فارسی دری و از جمله در سروده‌های شاعران بلخی بازتابی گسترده دارد که در این‌جا نمونه‌هایی از آن پیش‌کش می‌شوند:



از حکیم ناصر خسرو بلخی: (۱۹۶، ص ۱۲۹)

گزیـــنم قـــران است و دین محمّد / هـمین بــود ازیــرا گــزین محمّد

یـقینم کـه مـن هـر دوان را بورزم / یـقـینم شــود چــون یـقین محمّد

کلـــید بـهشت و دلـیـل نـعــیمم / حصار حصین چی‌ست؟ دیـن محمّد

محمّد رســول خـدای است زی ما / هـمین بــود نـقـش نـگـین محمّد

مـکین است دین و قران در دل من / هـمـین بود در دل مـکـین محمّد

به فضل خدای است امیدم که باشم / یــکی امّــت کـم‌تــرین محمّد....

از اسدالله عفیف باختری، شاعر معاصر بلخ: (۲۴۳، ص ۳)

از ســتــاره، از هـــوا، از بــاغ بـــالا آمدی / مثـل بـاران، مـثـل شـبنـم، از بـلنـــدا آمدی

پـیـک فـروردیـن شـدی و از دیــار آفــتـاب / چون شقایق، چون علف، چون بوی دریا آمدی

آمـدی، امّـا نـه خـالی؛ بــل‌کـه مـانـند بـهار / بـا پـــرستو، بـا سـمن، بـا عـطر گل‌ها آمدی

گـــرچه استی نـور بـرتـر؛ لـیک ای خیرالبشر / از حـجـاز، از مـکّـــه، از وادیِ بـــطحا آمدی

یـــاد بـاد آن‌شـــب که در مقیاس خوبی با قمر خـوش‌تـــر از عـکس قـمر در قاب دریا آمدی
مـثل یـک گـل باز گشتم نا نشستی در سخن مثـــل یـــک آیـینـــه از بـــهر تـماشـا آمدی
یـا محمّد نـیست مـا را جز تو در عالم کـسی زان‌کـــه در عالـــم تـو تـنها رهبـر ما آمدی

آیین‌های رمضانی

رمضان‌المبارک، ماه نهم سال هجری قمری است که در آن مسمانان از بام تا شام فریضهٔ روزه را که از بناهای پنج‌گانهٔ اسلامی‌ست با پرهیختن از خوردن، آشامیدن و خودداری از همهٔ خواهش‌های نفسانی انجام می‌دهند و در شب‌ها با ادای نمازهای خفتن و تراویح و تلاوت قرآن کریم و تسبیح به نیایش پروردگار می‌پردازند. در کشور ما و از جمله در بلخ بزرگ‌داشت از ماه مبارک رمضان با یک سلسله از آیین‌های ویژهٔ رمضانی هم‌راه است. نخستین شب رمضان را تا همین اواخر با شلیک ۲۱ توپ شادیانه در شهر مزار شریف گرامی می‌داشتند و نخستین روز رمضان هم در سراسر کشور تعطیل همه‌گانی است. در روزهای رمضان به‌ویژه خرید و فروش شیرینی‌های ویژهٔ رمضانی چون مربّا و نشالا گرمی بیش‌تری می‌یابند. سفره‌های شام‌های رمضان رنگین‌تر می‌باشند. هم‌یاری با مستمندان و برگزاری مهمانی‌های افطاری نیز از آیین‌های رمضانی اند. تعارف آب، خرما و خوردنی‌های دیگر هم‌زمان با بلندشدن آذان نماز شام در میان نمازگزارن در مسجدها و هم در میان ره‌گذران نیز از آیین‌های دیگر رمضانی است که در بلخ رواج دارند. یکی از آیین‌های رمضانی، رفتن دسته‌جمعی کودکان و نوجوانان هر محل در شب‌های رمضان به پشت درهای خانه‌های محل و خواندن گروهیِ ترانه‌های ویژهٔ رمضانی است. در پایان این سرودخوانی در پشت درِ هر خانه از صاحب خانه خواستار شیرینی و هدایای رمضانی می‌شوند و خانه‌واده‌هایی که به این سرودخوانان هدیه ندهند به خواندن سرودهای هجوی آنان برمی‌خورند. از مهم‌ترین آیین‌های رمضانی، سحرخیزی و آماده‌ساختن سفرهٔ سحری در خانه‌واده‌هاست. بزرگ‌سالان خانه‌واده در نیمه‌های شب برای صرف غذای سحری از خواب برمی‌خیزند. برخی از کودکان نیز خوش دارند برای خوردن غذای سحری بیدار شوند. در گذشته‌ها برای بیدارشدن به سحری در شهر مزار شریف و سایر مناطق بلخ نقاره نواخته می‌شد. رواق نقاره‌خانهٔ مدرسهٔ سیّد سبحان‌قلی‌خان در مرکز شهرستان بلخ که از بناهای به‌جامانده از سده‌های ۱۲ هجری قمری/ هژدهم میلادی است یادگار همین آیین رمضانی است. در شهر مزار شریف، مرکز استان بلخ، نیز از روضهٔ حضرت علی «ک» به همین منظور نقاره نواخته می‌شد. با گسترش شهرها و آبادی‌ها نقاره‌زن‌های دوره‌گرد در هر کوچه و گذر و محل به این کار می‌پرداختند و هم‌زمان با نقاره‌زنی از حدود یک سده پیش در شهر مزار شریف در دشت شادیان از کنارهٔ نهر شاهی، با شلیک توپ، سحری را اعلام می‌داشتند و پسان‌تر از کارخانهٔ روغن‌کشی «باختر» واقع در جنوب شهر مزار شریف، بوق می‌نواختند و اکنون تنها در برخی از گذرهای شهر مزار شریف و مناطق دیگر استان بلخ به نواختن

نقاره یا دهل بسنده می‌کنند. از آیین‌های تازهٔ رمضانی که با الگوبرداری از جمهوری اسلامی ایران از سال ۱۳۸۳ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۴ میلادی بدین سو آغاز شده است، آن است که واپسین‌آدینه‌روز رمضان را به نام «روز قدس» با راه‌پیمایی‌ها و گردهم‌آیی‌ها و برگزاری همایش‌ها و هم‌چنین خواندن خطبه‌های نماز جمعه در پشتی‌بانی از آزادی‌خواهی مردم فلسطین بزرگ‌داشت می‌کنند. واپسین روزهای ماه مبارک رمضان را مردم سرگرم گرفتن آماده‌گی برای روزهای عید روزه‌گشایان یا عید فطر می‌شوند.

رمضان و آیین‌های رمضانی و مفهوم‌های وابسته به آن‌ها در شعر فارسی دری و از جمله در شعر شاعران پیشین و امروزین بلخ بازتابی گسترده دارند که در این‌جا سروده‌یی از مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی به گونهٔ نمونه آورده می‌شود: (۱۸۵، ص ۸۷۶)

مبارک باد آمد ماه روزه — رهت خوش باد ای هم‌راه روزه
شدم بر بام تا مَه را ببینم — که بودم من به جان دل‌خواه روزه
نظر کردم کلاه از سر بیفتاد — سرم را مست کرد آن شاه روزه
مسلمانان سرم مست است از آن روز — زهی اقبال و بخت و جاه روزه
به جز این ماه ماهی هست پنهان — نهان چون ترک در خرگاه روزه
بدان مه ره برد آن کس که آید — در این مه خوش به خرمن‌گاه روزه
رخ چون اطلسش گر زرد گردد — بپوشد خلعت از دیباه روزه
دعاها اندرین مه مستجاب است — فلک‌ها را بدرّد آه روزه...
سحوری کم زن ای نطق و خمش کن — ز روزه خود شوند آگاه روزه....

عیدهای روزه‌گشایان و گوسپندکشان

عیدهای روزه‌گشایان (رمضان یا فطر) و گوسپندکشان (قربان یا اضحی) دو عید اسلامی اند که اوّلی به روزهای یکم تا سوم ماه شوال‌المکرم و دومی به شمول روز عرفه به روزهای نهم تا دوازدهم ماه ذی‌الجه‌الحرام برگزار می‌شود. مردم بلخ در آستانهٔ این هر دو عید، به خانه‌تکانی و آماده‌ساختن خانه‌های خویش برای پذیرایی مهمانان و هم‌چنین خریداری خوراکه‌های عیدی برای مهمانان و لباس‌های عیدی برای خود و تحایف برای خانواده‌های نام‌زدان عروس و داماد می‌پردازند. با آمدآمد هر دو عید در شهر مزار شریف و سایر شهرهای استان بلخ، بازارهای بزّازی، خیّاطی، زرگری، قنّادی، خوراکه‌فروشی و میوه‌فروشی، و در عید قربان بازار نخّاس بسیار گرم و پررونق می‌شوند و نرخ‌ونوا هم معمولاً بلندتر می‌رود. شام دو روز پیش از عید، خانواده‌ها از آرد گندم یا برنج هم‌راه با روغن و شکر و هیل و گلاب، حلوای بریان می‌پزند و به خوش‌نودی روان‌های درگذشته‌گان به نام حلوای شب مرده‌گان به هم‌سایه‌گان بخش می‌کنند. در شب عید، معمولاً زنان و دوشیزه‌گان و کودکان به

دست‌های خود حنا می‌مالند. در پگاه نخستین روز عید، مردم، به‌ویژه مردان، پس از آب‌تنی و وضو لباس‌های نو و پاک خود را می‌پوشند و برای ادای نماز عید به مسجدها می‌روند. پس از ادای نماز برای سه روز پی‌هم با هر دوست، آشنا و نزدیکی که مقابل می‌شوند مصافحه می‌کنند و عید را خجسته‌باد می‌گویند و کسانی‌که با هم شکررنجی‌یی داشته باشند دست آشتی به سوی هم دراز می‌کنند. مقام‌های بلندپایهٔ استان بلخ پس از ادای نماز عید در مسجد جامع روضهٔ مبارک حضرت علی «ک»، یک‌جا با هم به بیمارستان مرکزی به عیادت بیماران و هم‌چنین به دیدار کودکان پرورش‌گاه و به دیدار زندانیان می‌روند و با دادن تحایفی به آنان از ایشان دل‌جویی می‌کنند. به همین‌گونه پیش از عید و یا در روزهای عید خانه‌واده‌های نام‌زدان پسر و دختر هدایای عیدی خود را با هم مبادله می‌کنند. زنان از پگاه روز یکم هر دو عید سفرهٔ عیدی را که دربرگیرندهٔ شیرینی‌ها، خشک‌بار، میوه‌های تازه و نوشابه‌ها و چای است در خانه‌ها می‌گسترند. در عید قربان کسانی که گوسفند، گاو و یا اشتری را برای قربانی نگاه داشته و یا خریده اند قربانی می‌کنند و بخشی از گوشت قربانی را می‌پزند و برای مهمانان به سفرهٔ عیدی می‌آورند، بخشی را به بی‌نوایان و هم‌سایه‌گان و نزدیکان بخش می‌کنند و بخشی را هم برای خود نگاه می‌دارند. در سه شبانه‌روز عید، هر کسی، در حالی که جامه‌های نو و پاکیزهٔ عیدی خود را پوشیده اند، به خانه‌های نزدیکان، خویشاوندان و دوستان خویش به دیدووادید می‌روند و چند



لحظه‌یی به گِرد سفرهٔ عیدی با هم می‌نشینند و به این کار «عیدگشتک» می‌گویند. معمولاً در گام نخست، به دیدار پدر و مادر و بزرگانِ دیگرِ خانه‌واده می‌روند. بزرگان به کودکان پولی را به عنوان

عیدانه می‌دهند. عیدگشتک را بیش‌تر مردان و قسماً بانوان و دوشیزه‌گان و کودکان نیز هم‌راه با مردان خانوادهٔ خویش انجام می‌دهند؛ امّا از این که در روزهای عید، زنان بیش‌تر سرگرم میزبانی اند، «عیدگشتکِ» شان بعد از عید نیز تا یکی ـ دو هفته ادامه می‌یابد. در برخی از شهرستان‌ها و روستاهای بلخ، در روزهای عید پسران جوان به ورزش‌های ملّی و محلّی چون بزکشی و کشتی‌گیری و بازی‌هایی چون تخم‌جنگی و چلک‌دنده و مانند آن‌ها می‌پردازند. رسانه‌های محلّی بلخ با نشر برنامه‌های ذوقی و سرگرم‌کنندهٔ ویژهٔ عیدی شادمانی‌ها را به خانه‌های مردم می‌برند.

آیین‌های عیدهای روزه‌گشایان و عید گوسپندکشان در سروده‌های فارسی دری نیز بازتابی گستره دارند. شاعران از این عیدها و مفاهیم وابسته به آن‌ها چون روزه‌گشایی، دیدووادیدها، و امثال آن‌ها معانی لطیف و مضمون‌های ظریفی بیرون برآورده اند، به‌ویژه در پیوند با عید گوسفندکشان با به‌کارگیری واژه‌های بسیاری که به نحوی با این عید گره خورده اند، مانند: قربان، حنا، خون، گوسفند، کُشته، کعبه، طواف، زمزم و غیره و با بهره‌گیری از حماسهٔ فرمان‌برداری حضرت ابراهیم «ع» از دستور خدا در بردن پسرش، حضرت اسماعیل «ع»، به قربان‌گاه و انقیاد حضرت اسماعیل «ع» از این فرمان الهی، به تصویرها و تعبیرهای بسیار ظریفی دست یافته اند.

مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی گفته است:

گر در غم و در رنجم، در پوست نمی‌گنجم　　کز بهر چو تو عیدی، قربانم و قربانی

(۱۸۵، ص ۹۵۷)

عید بر عاشقان مبارک باد　　عاشقان عید تان مبارک باد
عید ار بوی جان ما دارد　　در جهان هم‌چو جان مبارک باد
بر تو ای ماه آسمان و زمین　　تا به هفت آسمان مبارک باد
عید آمد به کف نشان وصال　　عاشقان این نشان مبارک باد
روزه مگشای جز به قند لبش　　قند او در دهان مبارک باد
عید بنوشت بر کنار لبش　　کین می بی‌کران مبارک باد
عید آمد که ای سبک‌روحان　　رطل‌های گران مبارک باد...

(۱۸۵، ص ۳۹۳)

علّامه سیّد اسماعیل بلخی، گفته است: (۳۶، ص ۱۲۶)

باید ز خلیل آموخت عشرت‌گهِ قربانی/ مقتل‌گهِ فرزندی در چشم پدر عید است

عبدالوهّاب مجیر، شاعر معاصر بلخ گفته است: (۲۴۸، ص ۳)

عید قربان آمد و اندوه رفت از سینه‌ها　　آرزو بالید در دل‌ها به جای کینه‌ها
عید یعنی زنده‌گی‌کردن به نام دوستی　　عید یعنی مست‌گردیدن ز جام دوستی
عید یعنی لحظه‌ها را از امید آمیختن　　یأس را در آتش امیدواری ریختن

عید قربان مظهر ایثار و ایمان و وفاست		مــژدهٔ کوچیدن بی‌باوری‌های شماست

شه‌باز ایرج، شاعر معاصر بلخ، گفته است: (۲۹، ص ۵۱)

بـه مـن تبریک نی که تسلیت گو عید قربان را
که من در زیر تیغ شرعی‌ات یک گوسفند استم

ابراهیم امینی، شاعر معاصر بلخ، گفته است: (۱۸، ص ۴۵)

صـد کلّهٔ غـرور بـه پایت بریده ام		مقبول نیست نزد تو قربانی‌ام هنوز

برفی‌کردن

آیین برفی‌کردن در هنگام ریزش نخستین برف زمستانی انجام داده می‌شود و آن به گونه‌یی است که مردم به دوستان و نزدیکان خود نامه‌هایی را که دربردارندهٔ پیام برفی و سفارش مهمانی است می‌رسانند و اگر آورندهٔ پیام از سوی گیرنده گرفتار شد، رسانندهٔ پیام بازنده می‌شود و گیرندهٔ پیام را به مهمانی فرامی‌خواند و برعکس اگر گیر نیفتاد برنده می‌شود و مهمانِ گیرندهٔ پیام می‌گردد.

در پیام برفی، معمولاً از سروده‌های عامیانهٔ ویژهٔ این بازی استفاده می‌کنند که مشهورترین آن‌ها سروده‌یی است با این مطلع:(۱۱۲، ص ۳۵)

برف می‌بارد بـه فرمان خدا		برف نو از ما و برفی از شما

پیام برفی یا در نامه‌یی سربسته و یا هم در میان سینی‌یی پر از میوه به دست جوانی چست و زیرک فرستاده می‌شود و اگر شخص پیام‌گیر، پیام‌رسان را دست‌گیر کرد، او را به روی برف می‌غلتاند و به روی او زغال می‌مالد و مهمانی به دوش فرستندهٔ پیام می‌افتد. در میهمانیِ برفی، تمام اعضای خانوادهٔ برنده در خانهٔ بازنده مهمان می‌شوند و در واقع این بازی در میان دو خانواده‌یی که با هم بسیار نزدیک و دوست استند انجام داده می‌شود. (۱۱۳، صص ۲۱۰ ـ ۲۲۰)

این آیین کهن در شعر برخی از شاعران امروز بلخ بازتاب یافته است و از جمله عبدالوهّاب مجیر در سروده‌یی به نام «برفی» چنین می‌سراید: (۱۶۸، صص ۸۶ ـ ۸۸)

در برودت نقره‌یین برف/ ـ آزار سفید ـ / به دیوار بلند پاهایت تکیه می‌کنم/ که گرمای تا ابدیّت دارد/ رقص موزون برف را/ در پرده‌های نیل‌گون رواق‌های «روضه»/ با تماشا می‌گذرم/ سگ‌های سرد و گرسنه،/ گدایان بی انتظار، / نگاه‌های مبهم و ترس‌انگیز،/ سلام‌های ناگزیر/ تصویرهای دیگر این پرده اند/ در این حوالی/ تماشای بودن را/ چشم‌هایی باید از آهن/ و دلی باید از فولاد!/ با هراسِ دریغ‌آلود نارسیدن به نانی/ بر خطوط زیبایی خط می‌کشم/ و از یاد می‌برم/ رقص الماس‌گونهٔ برف‌ها را/ شانهٔ لرزان ناجوها را/ همهٔ رازها/ همهٔ حرف‌ها را/ و به سراغ آشنایی می‌روم/ ـ که نمی‌یابم ـ/ تا او را؟ با تبسّمی/ به پاکی برف/ برفی کنم.

عرو سی

آیین عروسی از «خواست‌گاری» آغاز می‌شود. مادر، خواهر و چند تن از زنان خانوادهٔ پسر با بردن چند سینی از خوراکه به خانهٔ دختر مورد نظر خویش به خواست‌گاری می‌روند و این کار چندین بار تکرار می‌شود. در خلال این مدّت خانوادهٔ دختر معلومات خود را دربارهٔ پسر و خانواده‌اش مکمّل می‌سازند و اگر به پیوند دختر شان با پسر رضایت نشان دادند، مردان خانوادهٔ پسر و چند تن از نزدیکان و دوستان شان برای گرفتن شیرینی به خانهٔ دختر می‌روند که به آن «لفظ‌گیری» می‌گویند. پگاه روز لفظ‌گیری، مردان هردو خانواده به خانهٔ دختر می‌روند و پس از صرف صبحانه، مردان خانوادهٔ پسر پولی را به نام «شیربها» یا «قلین» به پدر دختر می‌دهند و خانوادهٔ دختر در مقابل، یک سبد گل ساخته‌گی آراسته را به پیش مرد بزرگ خانوادهٔ پسر می‌گذارند. محفل زنانهٔ لفظ‌گیری با اشتراک زنان هر دو خانواده پس از چاشت همان روز در همان‌جا با صرف عصرانه و نواختن دف برگزار می‌شود و در فرجام آن از سوی خانوادهٔ دختر به خانوادهٔ پسر، شیرینی و گل اهدا می‌شود که با خود به خانهٔ پسر می‌آورند.

دومین آیین عروسی، برگزاری محفل «شیرینی‌خوری» است. این محفل از سوی خانوادهٔ پسر در دو هنگام جداگانه برای مردان و زنان برگزار می‌شود. در این محفل خانواده‌های دختر و پسر و



نزدیکان و دوستان شان در خانهٔ پسر و یا هم در شهرها در یکی از کاخ‌های عروسی گرد هم می‌آیند، طعام صرف می‌کنند و موسیقی می‌شنوند. خانوادهٔ پسر سینی‌هایی پر از خوردنی‌ها را به خانهٔ دختر

تحفه می‌برد و در پایان آن در محفل مردانه برای مهمانان شیرینی و دست‌مال توزیع و در محفل زنانه میان هر دو خانه‌واده، تحایفی چون پارچه برای پیراهن و لوازم دیگر رد و بدل می‌شوند و هم‌چنین خانه‌وادۀ دختر سینی‌های تهی‌شدۀ هدایای خانه‌وادۀ پسر را دوباره از هدایای خود پر ساخته به نام «طبقی» به خانه‌وادۀ پسر می‌بخشند.

بعد از آن از سوی خانه‌وادۀ داماد محفلی به نام «خویش‌خوری» در شهرها بیش‌ترینه در کاخ‌های عروسی و در روستاها در خانۀ عروس برگزار می‌شود. در محفل «خویش‌خوری» زنان و مردان به گونۀ جداگانه برای برگزاری محفل عروسی آماده‌گی می‌گیرند، فهرست مهمانان را تهیّه می‌کنند، برگه‌های دعوت را می‌نویسند و برای انجام‌دادن هر کار مسؤولی را برمی‌گزینند.

شب پیش از روز عر وسی، محفل حنابندان برپا می‌شود و خانه‌واده و نزدیکان داماد به خانۀ عروس رفته با مراسمی فشرده دستان عروس را حنا می‌مالند و نیمه‌های شب برمی‌گردند و دستان داماد را حنا می‌بندند. پیش از آوردن حنا، آهنگ ویژۀ محفل حنابندان، با مطلعِ: «حنا بیارین، بر دستش بمالین»، توسّط آوازخوانان زمزمه می‌شود.

محفل عقد نکاح یا عروسی از بخش‌های بنیادین آیین عروسی است. این محفل در گذشته‌ها بیش‌ترینه شب‌هنگام برپا می‌شد و در سال‌های پسین بیش‌ترینه روزهنگام برگزار می‌شود. خانه‌وادۀ داماد در مشوره با خانه‌وادۀ عروس کاخ عروسی را برمی‌گزینند. محفل مردانه در کاخ‌های عروسی معمولاً از طرف صبح و محفل زنانه در چاشت همان روز برگزار می‌شود. در صبح روز عروسی مردان نزدیک هر دو خانه‌واده در پیش‌گاه کاخ عروسی به پذیرایی می‌ایستند. محفل عروسی مردانه دربرگیرندۀ عقد نکاح توسّط امام مسجدِ محلّۀ خانه‌وادۀ عروس و صرف صبحانه و اجرای آهنگ توسّط یکی از گروه‌های موسیقی است. داماد را پس از عقد نکاح با سرودن آهنگ مردمی «آهسته برو...» به جای‌گاه می‌آورند. امّا محفل زنانه بسیار باشکوه است. در محفل زنانه زنان نزدیک هر دو خانه‌وادۀ عروس و داماد در پیش‌گاه کاخ عروسی مهمانان را پذیرایی می‌کنند. در محفل زنانه نیز یک گروه موسیقی سرگرم اجرای آهنگ‌های شاد می‌باشد. هنگامی که عروس را از آرایش‌گاه به کاخ عروسی می‌آورند، عروس و داماد را یک‌جا باهم با سرودن آهنگ معروف «آهسته برو...» با تشریفاتی ویژه و رقص و پای‌کوبی زنان و دختران تا جای‌گاه می‌رسانند. عروس در محفل عروسی چندین بار پیراهن خود را مبدّل می‌سازد و در هر بار با همان پذیرایی ویژه وارد تالار می‌شود. مهمانان در محفل زنانه با صرف طعام چاشت پذیرایی می‌شوند. موسیقی و رقص و پای‌کوبی و هنرنمایی‌ها تا عصر ادامه می‌یابد. در پایان محفل عروسی، پدر عروس کمر عروس را می‌بندد و برایش بخت خوش و روزی فراوان آرزو می‌کند. عروس و داماد را باز هم با همان سرود «آهسته برو» از جای‌گاه تا دم کاخ بدرقه می‌کنند و توسّط خودرو گل‌پوشی پس از شهرگشتی به خانۀ داماد می‌برند، در دم دروازۀ داماد، خروس یا گوسفندی را می‌کَشند و از خون آن به فال نیک بر پاپوش عروس می‌مالند.

در گذشته ها محفلی به نام «تخت‌جمعی» یک روز پس از محفل عروسی برگزار می‌شد و امّا در این اواخر پایان‌بخش محفل عروسی، محفل تخت‌جمعی است که در آن بسیاری از مهمانان هدیه‌هایی را که دربرگیرندهٔ رخت، زیورات طلّایی، شیرینی، ظروف و امثال آن‌ها اند به عروس می‌دهند.

یک روز پس از عروسی، آیین سلام‌دادن داماد به خسر و خشو انجام داده می‌شود. در صبح آن روز داماد یک‌جا با پدر و برادران خود تحفه‌یی را با خود می‌گیرد و به عنوان سلام‌دادن به خانهٔ پدر و مادر عروس می‌رود و معمولاً صبحانه را در آن‌جا یک‌جا با هم صرف می‌کنند.

یکی از آیین‌های دیگرِ پس از عروسی، «خسرطلبان» است. چند روز پس از عروسی، خانوادهٔ داماد، پدر و نزدیکان عروس را به مهمانی به خانهٔ خود فرا می‌خوانند. در این مهمانی، نزدیکان عروس، هدایایی را به نام «رونمایی» به عروس می‌دهند.

آیین دیگر پس از عروسی، محفل زنانهٔ «پای‌وازی» است. خانوادهٔ عروس، عروس و خانوادهٔ داماد و زنان نزدیک آنان را به مهمانی به خانهٔ خود و یا در یکی از کاخ‌های عروسی فرا می‌خوانند. در این مهمانی نیز هدایایی میان هر دو خانواده مبادله می‌شوند.

واپسین آیین پس از عروسی، آیین زنانهٔ «عروس‌طلبان» است. این آیین در درازای یک سال پس از عروسی، از سوی نزدیکان، خویشاوندان و حتّا دوستان خانواده‌های عروس و داماد ممکن است برپا شود. آیین «عروس‌طلبان» نیز ضیافتی است که با اجرای سرودخوانی و مبادلهٔ هدایا میان میزبان و مهمانان هم‌راه است.

جشن برای نوزادان

در بلخ هر خانواده فراخور حال خود برای نوزادان جشن می‌گیرند. پیش از تولّد کودک، خانواده‌های زن و شوهر پوشاک و وسایل کودکانه را آماده می‌سازند و خانوادهٔ زن، چند روز پیش از تولّد کودک، هدایای خود را به خانوادهٔ کودک با نواختن دف و آوازخوانی می‌آورند. پس از تولّد کودک، در خانه اسپند دود می‌کنند و در نخستین روزهای پس از به‌جهان‌آمدن نوزاد، توسّط یک تن از بزرگان خانواده به گوش نوزاد اذان داده می‌شود و پس از این که با مشوره، بر نوزاد نام می‌گذارند، بسته‌های شیرینی و برگه‌هایی را که در آن‌ها نام نوزاد نگاشته شده است به خانه‌های نزدیکان و دوستان توزیع می‌کنند. در ششمین شب پس از تولّد کودک، در خانه آیینی به نام «شب شش» برپا می‌کنند. در این آیین، زنان خانوادهٔ مادر دختر و نزدیکان و خویشاوندانش به مهمانی فراخوانده می‌شوند و تا نیمه‌های شب به شادمانی و پخش موسیقی و رقص و پای‌کوبی می‌گذرانند. آیین دیگری که برای نوزادان برپا می‌دارند، «گهواره‌بندان» است. در گهواره‌بندان، کودک را برای نخستین بار به گهواره می‌بندند و می‌خوابانند. این برنامه نیز با میزبانی خانوادهٔ کودک و در حضور زنان خانواده‌های زن و شوهر با شادی و آوازخوانی و پای‌کوبی برگزار می‌گردد. از آیین‌های دیگری که برای نوزادان برپا می‌شود، «بچه‌بینی»

است و آن عبارت است از رفتن زنان نزدیک، خویشاوند، همسایه و دوست برای دیدن نوزاد با بردن هدایایی به نوزاد. در چهلمین روز تولّد کودک، مادر و خانوادهٔ کودک هم‌راه با کودک به خانهٔ پدر و مادرِ مادر کودک به مهمانی فراخوانده می‌شوند. به این آیین، «چهله‌گریز» می‌گویند. در این مهمانی، برخی از نزدیکان و دوستان هر دو خانوادهٔ زن و شوهر نیز دعوت می‌شوند. پس از صرف طعام و دف‌زنی وآوازخوانی، مهمانان به خانه‌های خود برمی‌گردند و امّا مادر و کودک باقی می‌مانند و شب را در همان‌جا سپری می‌کنند. یکی دیگر از آیین‌هایی که برای نوزادان برپا می‌شود، «ناخن‌گیران» است. این مراسم نیز با راه‌اندازی مهمانی و محفل شادی زنانه با اشتراک خانواده‌های شوهر و زن در خانهٔ کودک هم‌راه است. در این مراسم، برای نخستین بار، ناخن‌های کودک را با ناخن‌گیر می‌گیرند. بزرگ‌ترین محفل شادمانی برای کودکان پسر همانا برپایی آیین «ختنه‌سوری» است. این محفل هنگام معیّنی ندارد و در خوردسالی کودک برپا می‌شود. ختنه‌سوی در محفل‌های جداگانهٔ مردانه و زنانه، در خانهٔ کودک و یا در یکی از کاخ‌های پذیرایی عمومی برپا می‌شود و در بسیاری از موارد مانند محفل عروسی پُرهزینه می‌باشد. در روستاها و شهرستان‌های بلخ در برخی از موارد ختنه‌سوری هم‌راه با راه‌اندازی ورزش‌های محلّی مانند کشتی‌گیری و پهلوانی و بزکشی برپا می‌شود. عمل ختنهٔ پسران در گذشته‌ها معمولاً توسّط سلمان‌های ورزیده در جریان محفل صورت می‌گرفت؛ امّا در سال‌های پسین چندین روز پیش از برگزاری محفل، توسّط پزشکان در درمان‌گاه‌ها انجام داده می‌شود. در محفل ختنه‌سوری، کودک را مانند داماد با ساز و سرود و خواندن آهنگ معروف «آهسته برو» وارد تالار می‌سازند. در این محفل، مهمانان به کودک هدیه می‌دهند.



از آیین‌های دیگری که با تولّد پیوند دارد، برپایی جشن سال‌گره یا سال‌گرد یا زادروز اعضای خانه‌واده به شمول کودکان و بزرگ‌سالان است که در سده‌های پسین در میان بسیاری از خانه‌واده‌های شهرنشین استان بلخ رواجی گسترده یافته است. جشن‌های زادروز را در هر تاریخی که شخص به جهان آمده است با برپایی بزم‌هایی عمدتاً مختصر در میان اعضای خانواده که دربرگیرندهٔ گستردن خوان، شمع‌افروزی و برش کیک سال‌گره هم‌راه با سرودخوانی و شادمانی و بخشیدن هدایا اند برپا



می‌دارند. در این جا سروده‌یی از محمّدصادق عصیان، شاعر معاصر بلخ، را که در پیوند با زادروز یکی از دخترانش سروده است می‌آوریم: (۱۱۶، صص ۴۱ ـ ۴۲؛ ۱۱۸، صص ۴۲ ـ ۴۳)

زادروز تــو مـبـــارک، نَـفَـسِ نـازِ پـــدر
مـاهیِ کـوچکِ دریای پُر از خوف و خـطـر

لالـــهٔ ســـرزده در معبـــرِ گـردونـــهٔ بـــاد
مـاهِ نـــو در افـق شیشـه‌یی سنـگ گـــذر

خـانه از هـلهله و شورِ تو لب‌ریـز شده‌ست
اشک و لـب‌خندِ تو آمیخته با شیر و شـکـر

بـا تـو هـم‌بازیِ خوب اند گدی‌گک‌هایـت
می‌گـذارنـد بـه آرامـشِ زانـوی تـــو ســـر

مـــادرت مـــوی پـــریـشانِ تـو را می‌بـافد
زیـر لب زمـزمـه دارد، که مبادا... که اگر...

مـهدِ آشوب و ستم، خاکِ خشونت‌خیز است
سرزمینی که در آن زاده شدی، جان و جگر!

قـــرن‌ها قـبل نـیاکـان تـو هـم زاده شدند
در چنین عصرِ پرآشوب و چنین عصرِ حـجر

هیـچ تـــغییر و تـحوّل نـپذیـرد ایـن خاک
از خـرافـات خـمیـرش شـــده آماده مگر؟

سوگ‌واری

سوگ‌واری در بلخ، دربرگیرندۀ یک رشته آیین‌های ویژه و به‌هم‌پیوسته است. هنگامی که کسی در خانواده درمی‌گذرد، خانوادۀ او از طریق دادن آگهی از بلندگوهای مسجدهای دوروبر و یا هم از رسانه‌های محلّی و شبکه‌های اجتماعی و یا با تماس مستقیم و تلفنی نزدیکان و دوستان خود را از موضوع آگاه می‌سازند. در آگهی‌یی که منتشر می‌سازند، معمولاً شهرت شخص درگذشته و نام، وظیفه و نسبت نزدیکان او با هنگام و جای ادای نماز جنازه و به‌خاک‌سپاری و نیز هنگام و جای برگزاری مراسم فاتحه‌خوانیِ مردانه و زنانه یاد می‌شوند. در مراسم غسل‌دادن و تکفین میّت که در خانۀ میّت صورت می‌گیرد، خانواده، نزدیکان و دوستان دست به کار می‌شوند و به همین‌گونه برای ادای نماز جنازه و کندن گور و به‌خاک‌سپاری آماده‌گی می‌گیرند. پیش از بیرون‌بردن میّت از خانه برای ادای نماز جنازه، زنان و مردان برای ابراز هم‌دردی دسته دسته به خانۀ میّت در جاهای جداگانۀ مردانه و زنانه گرد هم می‌آیند. کوچه را پاک‌کاری و آب‌پاشی می‌کنند و شماری از مردان معمولاً در اطراف درِ ورودی



خانۀ متوفا برای پذیرایی صف می‌بندند. برای زنان شرکت‌کننده در مراسم، حلوای کنجدی و پارچه بخش می‌کنند. اگر بخواهند میّت را فردای روز درگذشتش به خاک بسپارند، شب تا سحر بالای سر میّت بیدار می‌نشینند و قرآن می‌خوانند. میّت را پس از غسل‌دادن و تکفین در تابوت می‌گذارند و تابوت را مردان معمولاً تا محلّ ادای نماز جنازه به دوش می‌کَشند و در صورت دوربودن مسافت با ماشین می‌برند. پس از ادای نماز جنازه و توزیع اسقاط، میّت توسّط امبولانس و مشایعان به‌وسیلۀ بس‌ها و خودروها یکی پی دیگری به گورستان انتقال داده می‌شوند. در هنگام به‌خاک‌سپاری حلوا و نان و آب به مشایعان و مستمندان بخش می‌کنند. پس از به‌خاک‌سپاری، امام مسجد و یا یک تن از علمای دین

بر فراز گور آیت‌هایی از قرآن کریم را تلاوت می‌کند و به موعظه‌یی کوتاه می‌پردازد و در بازگشت، شماری از نزدیکان و دوستان، بازمانده‌گان میّت را تا مسجد یا خانهٔ شان هم‌راهی می‌کنند و با فاتحه‌خوانی مختصری مرخّص می‌شوند. در سه شبِ نخستِ پس از به‌خاک‌سپاری، نزدیکان و دوستان به خانهٔ میّت غذا می‌آورند و با هم یک‌جا صرف می‌کنند. صبح روز دوم به‌خاک‌سپاری، پس از ادای نماز بامداد تا ساعت‌های ۸ و ۹ پیش از پیشین، مراسم فاتحه‌خوانی مردانه در مسجدی که پیش از پیش اعلان شده است، برپا می‌شود و نمازگزاران و مردان گذرهای نزدیک، هم‌راه با امامان مسجدهای شان و به همین‌گونه نزدیکان و دوستانِ بازمانده‌گان از جاهای دور و نزدیک به گونهٔ گروهی و یا انفرادی برای شرکت در فاتحه‌خوانی می‌آیند. بازمانده‌گان متوفا در مسجد روبه‌روی مراجعان در پهلوی هم می‌نیشنند و قاریان و حافظان قرآن کریم به نوبت آیت‌هایی از قرآن کریم را تلاوت می‌کنند و پس از هر دو سه نوبت تلاوت، هنگامی که فاتحه‌گیران برای برگشتن از جا برمی‌خیزند، بازمانده‌گان متوفا نیز از جا برمی‌خیزند و هر دو جانب به هم ادای احترام می‌کنند.

فاتحه‌خوانی زنانه در روز سومِ پس از به‌خاک‌سپاری، در خانهٔ متوفا با قرآن‌خوانی و صرف طعام چاشت برگزار می‌گردد. پس از آن، محفل‌های ختم قرآن کریم و خیرات مردانه و احیاناً زنانه تا چهل روز در روزهای آدینه در خانهٔ شخص درگذشته و یا در تالارهای بزرگ برگزار می‌شوند و تا چهل روز از خانهٔ درگذشته به امام مسجد غذای شام می‌برند و در روز چهلم آیینی به نام «چهل‌کشی» یا «اربعین» با قرآن‌خوانی و خیرات و ضیافت زنانه و به همین‌گونه در پیوند با نخستین سال‌گرد درگذشت نیز محفل‌های ختم قرآن و خیرات جداگانهٔ مردانه و زنانه به نام «سال‌کشی» در خانهٔ درگذشته و یا در یک تالار عمومی برپا می‌شوند. به همین‌گونه خانه‌واده‌ها در نخستین نوروزی که پس از درگذشت عزیزان شان فرا می‌رسد، خوردنی‌هایی آیینی را که دربرگیرندهٔ بولانی ماشی و آب هفت‌میوه اند به خانه‌های هم‌سایه و اهل کوچه و گذر بخش می‌کنند. در بعضی خانه‌واده‌ها زنان تا یک سال سوگ‌وار باقی می‌مانند و از رفتن به عروسی‌ها و محفل‌های شادیانه خودداری می‌کنند. برخی از نزدیکان و دوستان، در درازای دورهٔ سوگ‌واری، خانه‌واده‌های سوگ‌وار را به مهمانی‌یی به نام «غم‌کاسه» دعوت می‌کنند.

عرس مولانا و رقص سماع

عرس مولانا، آیینی است که همه ساله در ۱۵ مهر/ ۷ اکتبر در پیوند با زادروز مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی، شاعر و عارف بزرگ سدهٔ هشتم هجری قمری، در استان بلخ برگزار می‌شود. از سدهٔ نهم تا دوازدهم هجری قمری/ پانزدهم و هژدهم میلادی این آیین از سوی دوست‌داران مولانا در خانقاه (مسجد) خواجه ابونصر پارسا در مرکز شهرستان بلخ و سایر خانقاه‌های این سرزمین برگزار می‌شد و دربرگیرندهٔ حلقه‌های ذکر، مثنوی‌خوانی و انجام‌دادن نذر و خیرات بود. از سدهٔ دوازدهم تا سیزدهم

هجری قمری/ هژدهم و نوزدهم افزون بر این که عرس را در خانقاه‌های دیگر هم برپا می‌داشتند، خانقاه (مدرسهٔ) سلطان‌العلما بهاءالدّین‌ولد، پدر مولانا، واقع در روستای بهاءالدّین شهرستان بلخ، مرکز برگزاری این آیین صوفیانه بود. از آغاز سدهٔ چهاردهم هجری قمری، بیستم میلادی خانقاه کلان ده‌دادی، خانقاه شیخ مرغینانی، خانقاه شیخ شهاب در شهر مزارشریف، مرکز استان بلخ، و هم‌چنین خانقاه‌های خورد و بزرگ دیگر در شهرستان‌هایی چون ده‌دادی، بلخ و خلم و برخی از روستاهای بلخ، محلّ برپایی عرس مولانا بودند و امّا از سال ۱۳۶۵ هجری خورشیدی/ ۱۹۸۶ میلادی بدین سو ادارهٔ اطلاعات و فرهنگ استان بلخ، انجمن‌نویسنده‌گان بلخ و کانون فرهنگی مولانا و از سال‌های هشتاد سدهٔ چهاردهم هجری خورشیدی/ دههٔ یکم سدهٔ بیست‌ویکم میلادی بدین سو دانش‌گاه بلخ و برخی از نهادها و انجمن‌های ادبی و فرهنگی و دانش‌گاه‌ها و مؤسّسه‌های آموزش‌های عالی، سلسله‌دار برپایی این آیین خجسته با راه‌اندازی همایش‌های فرهنگی دربرگیرندهٔ سخن‌رانی‌ها دربارهٔ احوال و آثار مولانا، مثنوی‌خوانی هم‌راه با نواختن نی، موسیقی عرفانی و پخت غذای نذرانه استند. در ۲۳ مرداد



۱۳۹۳ هجری خورشیدی/ ۱۳ اوت ۲۰۱۴ میلادی به ابتکار مهدی نیازی، یک تن از جوانان فرهیخته و هنرور بلخ بامی، در مشوره با ادارهٔ اطّلاعات و فرهنگ استان بلخ، اجرای رقص سماع نیز به آیین عرس افزوده شده است. برای انجام‌دادن سماع، گروهی از جوانان در حالی که پیراهن‌های سپید و رداهای سیاه به تن و کلاه‌های مخصوص قهوه‌یی‌رنگ با نوارهای سبز به سر دارند هم‌راه با سرگروه خویش با وقار و تمکینی ویژه به آرامی وارد صحنه می‌شوند و پس از انجام‌دادن حرکاتی نمادین و خواندن آیت‌هایی از قرآن کریم، پیرامون سرگروه خود در هم‌نوایی با موسیقی عرفانی و مثنوی‌خوانی با حرکاتی موزون می‌چرخند و این چرخش شان لحظه به لحظه پرشتاب‌تر می‌شود و فضایی بسیار

روحانی را پدید می‌آورند. رقص سماع با نشستن آن گروه در برابر مرشد و انجام‌دادن حرکاتی نمادین به پایان می‌رسد.

پیشینهٔ سماع در سرزمین‌های اسلامی به اوایل سدهٔ سوم هجری قمری/ نهم میلادی می‌رسد. به گونهٔ نمونه در سال ۲۴۵ هجری قمری/ ۵۸۹ میلادی هنگامی که ذوالنّون مصری از زندان متوکّل رهایی یافت صوفیان بغداد به دور او حلقه زده آیین سماع را به‌جا آوردند و به همین‌گونه در سال ۲۵۳ هجری قمری/ ۸۶۷ میلادی علی تنوخی نخستین حلقهٔ سماع را در بغداد برپا داشت. به تدریج در سده‌های چهارم و پنجم هجری قمری/ دهم و یازدهم میلادی دامنهٔ سماع تا بلخ و سایر نقاط خراسان گسترش یافت، که یک‌جا با آیین‌های دیگر مجلس‌های صوفیان چون ذکر و مراقبه در مرکزهایی به نام‌های خانقاه، زاویّه، رباط، صومعه، لنگر و غیره و حتّا در خانه‌های شخصی برپا می‌شد. (۱۶۲، صص ۱۷ ـ ۱۹) و امّا امروز جوانان سماع‌گر بلخ، آیین سماع را به گونهٔ نمادین در تالارهای بزرگی که با سازه‌های پخش صدا و نورافشانی مجهّز استند در برابر بیننده‌گان انجام می‌دهند.

و این هم غزلی پرشور دربارهٔ سماع از مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی: (۱۸۵، ص ۵۰۴)

بیا بیا که تویی جان جان جان سماع	بیا که سرو روانی به بوستان سماع
بیا که چون تو نبوده‌ست و هم نخواهد بود	بیا که چون تو ندیده‌ست دیده‌گان سماع
بیا که چشمهٔ خورشید زیر سایهٔ توست	هزار زهره تو داری بر آسمان سماع
سماع شکر تو گوید به صد زبان فصیح	یکی دو نکته بگویم من از زبان سماع
برون ز هر دو جهانی چو در سماع آیی	برون ز هر دو جهان است این جهان سماع
اگر چه بام بلند است بام هفتم چرخ	گذشته است از این بام نردبان سماع
به زیر پای بکوبید هر چه غیر وی است	سماع از آنِ شما و شما از آن سماع
چو عشق دست درآرد به گردنم چه کنم	کنار درکشمش همچنین میان سماع
کناره ذرّه چو پر شد ز پرتو خورشید	همه به رقص درآیند بی فغان سماع
بیا که صورت عشق است شمس تبریزی	که بازماند ز عشق لبش دهان سماع

بازی‌ها و ورزش‌های مردم بلخ

بازی‌ها و ورزش‌های محلّی و ملّی یکی دیگر از جاذبه‌های گردش‌گری از نوع فرهنگی اند. شماری از بازی‌های معمول در استان بلخ چون بزکشی، پهلوانی، سوارکاری و اسپ‌دوانی که در واقع بازی‌های ورزشی اند و ریشه در گذشته‌های بسیار دور این سرزمین دارند توسّط مردان جوان انجام داده می‌شوند و برخی از بازی‌های فولکوریک که بیش‌تر جنبهٔ سرگرمی دارند چون چشم‌پتکان در میان کودکان اعم از دختران و پسران، برخی چون جِزبازی و سنگ‌چاق، در میان دختران و برخی دیگر چون چلک‌دنده، ریسمان‌بازی، کاغذپران‌بازی و غیره در میان پسران رواج دارند. در این بخش نیازی برای معرفی همهٔ

بازی‌های عامیانهٔ مروّج در استان بلخ که جزئی از فرهنگ غیر ملموس این سرزمین اند دیده نمی‌شود و تنها چند بازی و ورزش مشهوری را که از ظرفیّت‌های مهمّ گردش‌گری بلخ به شمار می‌روند به معرفی می‌گیریم:

بزکشی

بزکشی، یکی از ورزش‌های کهن آریایی است. در این بازی، دو گروه از سوارکاران هر کدام به سود گروه خود برای به چنگ‌آوردن پیکر بی‌جان بز و یا گوساله‌یی می‌کوشند و عضو هر گروهی که بز و یا گوساله را به دایرهٔ حلال رسانید، آن گروه برنده می‌شود. (۲۳۵، ص ۷۱) این بازی، یک بازی مردانه است و در روزهای نوروز و گل سرخ بیش‌ترینه در آدینه‌روزها در میدان ویژهٔ بزکشی که در دشت



شادیان در حومهٔ جنوبی شهر مزار شریف واقع است میان گروه‌های خود استان بلخ و یا میان گروه‌هایی از دو یا چند استان و هم‌چنین در آدینه‌روزهای دیگر سال نیز که آب‌وهوا معتدل باشد در مرکز و شهرستان‌های استان بلخ در حضور شمار زیادی از تماشاگران و به همین‌گونه در برخی از روستاها در عروسی‌ها و شادیانه‌های دیگر نیز به عنوان یک سرگرمی میان جوانان سوارکار برگزار می‌شود.

این بازی در گذشته‌ها در میان افراد برگزار می‌شد و نه گروه‌ها؛ و یک ورزش محلّی بلخ و استان‌های دیگر شمال کشور بود، امّا بعداً به بازی میان سوارکاران گروه‌ها مبّدل شد و در زمان نخست‌وزیری محمّدداؤودخان در سال ۱۳۳۲ هجری خورشیدی/ ۱۹۵۳ میلادی به عنوان یک ورزش

ملّی شناخته شد و برای نخستین بار در مسابقاتی که به هزینهٔ دولت در کابل برگزار شده بود نه تنها گروه‌هایی از بلخ و استان‌های دیگر شمالی، بل‌که از مناطق پروان، پنج‌شیر، بادغیس، هرات و بامیان نیز شرکت کرده بودند. (۱۶۴، صص ۱۱۹ ـ ۱۲۰)

اسپ، از جان‌ورانی است که برپایهٔ پژوهش‌های باستان‌شناسان برای نخستین بار در دوره‌های کهن‌سنگی توسّط باشنده‌گان سرزمین بلخ اهلی شده است و از همین‌رو سوارکاری و پرورش اسپ در این سرزمین رواج گسترده‌یی داشته است و آریاییان اسپ را از آریانا به سرزمین‌های غرب آسیا برده اند. نیروهای سواره در پیروزی در جنگ نقش بزرگی داشتند. اسپ برای آریاییان تا اندازه‌یی ارزش داشت که درسپیده‌دمان دورهٔ تاریخی یکی از شهرهای مربوط به سرزمین بلخ را زاری‌اسپه می‌گفتند و شهنشاهان بلخ را در آن روزگار با درنظرداشت موجودیّت پسوند «اسپ» در نام‌های شان، به نام «اسپه‌ها» یاد می‌کردند. در استوره‌ها و داستان‌های حماسی آریایی نیز اسپ‌هایی چون رخش، شب‌دیز و غیره حضوری بسیار پررنگ دارند. بسیاری از شاهان یونانی باختری نیز در یک روی سکّه‌های خود تصویر اسپ را ضرب زده اند. (۲۰، صص ۱۱ ـ ۱۲)

بازی بزکشی در واقع، یادآور جنگ‌هایی است که در آن‌ها سوارکاران جنگ‌جوی آریایی سوارکاران سپاه دشمن را با مهارتی خاص از روی زین می‌برداشتند و به اردوگاه خود می‌بردند.

پهلوانی

پهلوانی یا کُشتی‌گیری، یکی دیگر از ورزش‌های کهن آریایی است. در این ورزش دو تن از پهلوانان در حضورداشت یک نفر داور با هم می‌درآویزند و هر کدام از آنان که دیگری را خواباند برنده می‌شود. این ورزش، که یک بازی مردانه است معمولاً در روزهای نوروز و جشن‌وارهٔ نوروزی گل سرخ در میان تماشاگران و در میدان‌های ورزشی و نیز در برخی از ختنه‌سوری‌ها و عروسی‌های روستایی برگزار می‌شود و یکی از جاذبه‌های گردش‌گری بلخ است. میدان کشتی‌گیری دایره‌یی است و این بازی در میان حلقه‌یی از تماشاگران برپا می‌شود.

روند این بازی به گونه‌یی است که در آغاز در میان میدان یک غوری پر از شیرینی را می‌گذارند و سپس منادی یا جارچی اعلان می‌کند که هر کسی پهلوان اوّل است «غوری پهلوانی» را از میدان بردارد و آمادهٔ کشتی‌گیری شود. یکی از پهلوانان غوری را برمی‌دارد و آن را نزد ریش‌سفیدان خود می‌گذارد و بعد پیراهن خود را از تن می‌کشد و چپن مخصوص پهلوانی خود را می‌پوشد و کمر خود را با کمربند یا دست‌مال می‌بندد و به عنوان شکسته‌نفسی سر خود را پایین می‌کند تا این که در برابر او حریفش آماده می‌شود. تماشاگران برای پیروزی پهلوان دل‌خواه خود دعا می‌کنند. بعداً هر دو پهلوان سه بار میدان را دور می‌زنند و با هم قول می‌دهند و روبه‌روی هم می‌ایستند و چپن‌های خود را کمی به عقب انداخته به مسابقه می‌پردازند. در کشتی چپنکی از دست‌ها کار گرفته می‌شود و به استثنای پاها

از کمر به بالا از هر قسمت چپن گرفته می‌توانند و توسّط پاها نیز می‌توانند به پاهای حریف به اصطلاح «کَوشَک» بیندازند. در این نوع کشتی، وزن پهلوانان در نظر گرفته نمی‌شود و هر پهلوانی که حریف خود را به زمین زد و خود روی سینهٔ وی قرار گرفت پیروز شناخته می‌شود. در مسابقات پهلوانی، پهلوانان از سراسر کشور و به‌ویژه از استان‌های شمالی در روزهای نوروز گرد هم می‌آیند و در برابر هم قرار می‌گیرند. برای برندهٔ مسابقه جایزه داده می‌شود. مشهورترین پهلوانان کشتی‌گیر بلخ در سدهٔ



چهاردهم هجری خورشیدی/ بیستم میلادی، عبدالله تکه از روستای برمزید بلخ و نصرالله پهلوان، محمّدحسین پهلوان، بیک پهلوان، غفور مقسوم از شهرستان دولت‌آباد بوده اند. (۲۲۷، ص ۱۹)

پای‌گه

پای‌گه در بلخ به مسابقهٔ دَوِش می‌گویند و پیشینه در کهن‌ترین روزگاران این سرزمین دارد. باستانی‌ترین نوع این بازی همان اسپ‌دوانی است که در میان آریاییان رواجی گسترده داشته است. به همین گونه خردوانی نیز بازی مشابهی است. معمولی‌ترین نوع این بازی مسابقهٔ دوش انسان در حالت پیاده است. تمام انواع پای‌گه تا امروز هم در گوشه گوشهٔ سرزمین بلخ رواج دارند و بیش‌تر در پیوند با روزهای ملّی و فرهنگی و شادیانه‌ها برگزار می‌گردند. در این بازی کوشش بازی‌کنان به گونهٔ انفرادی است و هر کسی که فاصلهٔ ازپیش‌تعیین‌شده را از نقطهٔ آغاز تا انجام زودتر بپیماید برنده می‌شود. این بازی نیز یک بازی مردانه است.

علاقه‌مندان بازیِ پای‌گه برای انجام‌دادن این بازی، اسپ‌ها و خرهای تیزتگ و تندگامی را پرورش می‌دهند و نگه‌می‌دارند. بیننده‌گان این بازی با پیش‌بینی برنده‌گان مورد نظر خود باهم شرط نیز



می‌بندند. در یکی از مسابقه‌هایی خردوانی که در سال ۱۳۷۱ هجری خورشیدی/ ۱۹۹۲ میلادی در پیوند با ختنه‌سوی پسر یکی از سرمایه‌داران در استان بلخ صورت گرفته بود، فاصلهٔ دوش را از شهر خُلم تا میدان بزکشی مقیم‌بای شهر مزار شریف یعنی حدود ۱۰۰ کیلومتر تعیین کرده بودند و برای تشویق برنده‌گان این مسابقه صدها هزار افغانی را تحفه دادند. (۲۰، ص ۲۸)

چلک‌دنده

چلک‌دنده یکی دیگر از بازی‌های کهن مردم بلخ است که در میان پسران کودک، نوجوان و جوان رواج دارد. دنده چوبی است به درازای حدود ۸۰ سانتی‌متر و چلک چوب کوتاه شاخ‌چه‌یی است با درازای حدود یک وجب که دو انجامش به گونهٔ مخروطی تراشیده شده است. میدان این بازی گسترده است و در یک انجام آن جر کوتاهی که پهنا و ژرفای آن گنجایش سر دنده را دارد کنده می‌شود.

این بازی، دست کم دو نفر بازی‌کن دارد. در آغاز هر دو طرف، رقمی را برای پایان بازی برمی‌گزینند و با تفاهم یک‌دیگر، یک بازی‌کن، نوبت نخست را برای خود می‌پذیرد. سپس بازی‌کنی که نوبت را گرفته است به نزدیک جر برای پرتاب چلک و طرف مقابل در نقطهٔ دورتر میدان برای گرفتن چلک از هوا جابه‌جا می‌شوند. بازی‌کن اوّلی دنده را به زیر چلک گرفته آن را به بالا می‌اندازد و سپس آن را با دنده به شدت به طرف مقابل پرتاب می‌کند. هرگاه طرف مقابل، چلک را در هوا با دست و یا دامن خود گرفت نوبت بازی‌کن اوّلی می‌سوزد و در غیر آن چلک را از محلّ افتاده‌گی با دست به سوی جر که روی آن دنده گذاشته شده است می‌اندازد که در این صورت اگر چلک به دنده تماس کرد و یا در فاصلهٔ کم‌تر از طول دنده افتاد باز هم نوبت بازی‌کن اوّلی به پایان می‌رسد و اگر چنین نشد

بازی‌کن با نوک دنده به انجام چلک از یک تا سه بار می‌زند تا چلک در اثر این ضربت‌ها از جا بپرد و این کار را تا هنگامی تکرار می‌کند که چلک در سه بار زدن پیاپی از جا نپرد. آن‌گاه فاصلهٔ میان جای افتاده‌گی چلک و جر را با مقیاس طول دنده اندازه گرفته شمار آن را به حساب بازی‌کن اوّلی یادداشت می‌کنند. و این بازی تا هنگامی ادامه می‌یابد که یک جانب بازی شمارهٔ نهایی ازپیش‌تعیین‌شده را از آنِ خود کند. در فرجام، برندهٔ این بازی چلک را با دنده پرتاب می‌کند و بازنده از محلّ افتاده‌گی چلک تا جر، چلک را در دست گرفته با یک نفس «زو»گویان می‌دود و اگر با یک نفس خود را به جر نرساند این کار را به تکرار انجام می‌دهند، و به این گونه یک میدان بازی را پایان می‌بخشند. (۹۶، صص ۶۲ ـ ۶۷)

پیشه‌های سنّتی و ساخته‌های دستی بلخ

پیشه‌های سنّتی و ساخته‌های دستی از جاذبه‌های بسیار مهمّ گردش‌گری فرهنگی در استان بلخ اند. بلخ با توجّه به این که از زیست‌گاه‌های انسان‌های نخستین بوده و نیز تمدّن و فرهنگ کهن و پربار آریایی را در خود پرورانده است، یکی از خاست‌گاه‌های بسیاری از ساخته‌های دستی کشور، منطقه و جهان نیز است. پیشینهٔ رواج بسیاری از پیشه‌ها و ساخته‌های دستی بلخ به دوره‌های پیش از تاریخ می‌رسد و با استوره‌های آریایی گره می‌خورد. با این پیشه‌ها و ساخته‌های دستی، انواع هنرهای زیبا چون نقّاشی، خوش‌نویسی، تندیس‌سازی و غیره نیز کاربرد داشته اند. به گونهٔ نمونه هنرهای نقّاشی و خوش‌نویسی تقریباً در زمینه‌های تمام ساخته‌های دستی مروّج، از نگاره‌های روی قالی و گلیم و دست‌دوزی‌ها گرفته تا نقش‌ها و نوشته‌های روی سنگ‌کاری‌ها، چوب‌کاری‌ها، کاشی‌کاری‌ها، گچبری‌ها و ابزارهای کار و ظروف و جواهر و سکّه و غیره، به کار رفته اند.

هرچند ساخته‌های دستی از جملهٔ میراث‌های فرهنگی ملموس شمرده می‌شوند، امّا فرایندها و شیوه‌ها و روش‌های ساختن آن‌ها بخش بزرگی از میراث‌های فرهنگی غیر ملموس را می‌سازند و از این‌رو برای نگه‌داشت از آن‌ها باید استادان هر رشته از سوی نهادهای ذی‌ربط مورد حمایت قرار داده شوند و زمینه‌های انتقال تجربیّات آنان از طریق آموزش و پرورش به شاگردان فراهم آیند و نیز روندها و روش‌ها و شیوه‌های کار آنان از طریق نگارش و تصویربرداری، برای آینده‌گان ثبت گردند. (۲۳۴، ص ۱۸)

گفتنی است که به گونهٔ سنّتی برخی از این فراورده‌های دستی توسّط زنان و برخی توسّط مردان ساخته می‌شوند. در این بخش پیشه‌ها و ساخته‌های دستی معروفی را که در استان بلخ رواجی بیش‌تر دارند به معرفی می‌گیریم:

بافنده‌گی

بافنده‌گی، از صنعت‌های دستی بسیار باپیشینه در بلخ و در سراسر کشور است. بر پایهٔ اسطوره‌های آریایی، آریاییان نخستین مردمی بودند که در دوره‌های پیش از تاریخ به این صنعت پرداخته اند. بافنده گی می‌تواند با پشم، تار، نی و شاخچهٔ درخت انجام داده شود.

بافنده‌گی از پشم: از پشم گوسفند؛ در استان بلخ قالین، گلیم، پلاس، نمد، جای نماز، پردهٔ دیواری، دسترخوان و امثال آن‌ها بافته و ساخته می‌شوند. بافنده‌گی از پشم در سرزمین بلخ پس از اهلی‌ساختن حیوانات در دوره‌های پیش از تاریخ آغاز شده است و از آن جمله به ساختن گستردنی و پوشیدنی از پشم گوسفند برپایهٔ اسطوره‌های آریایی و یافته‌های باستان‌شناسان نخستین بار در سرزمین بلخ پرداخته شده است. (۲۳۴، ص ۱۸) برپایهٔ این اسطوره‌ها، بنیادگذار این صنعت تهمورث پسر هوشنگ از شهنشاهان پیش‌دادی آریانا در بلخ است، چنان‌چه در شاه‌نامهٔ فردوسی می‌خوانیم: (۱۴۲، ج ۱، ص ۱۷)



پسر بُد مر او را یکی هوش‌مند	گران‌مایه تهمورث دیوبند
بیامد به تخت پدر برنشست	به شاهی کمر بر میان بربست
همه موبدان را ز لشکر بخواند	به خوبی چه مایه سخن‌ها براند
چنین گفت کامروز تخت و کلاه	مرا زیبد این تاج و گنج و سپاه...
هر آن چیز کاندر جهان سودمند	کُنم آشکارا، گشایم ز بند
پس از پشت میش و بره پشم و موی	بُرید و به رشتن نهادند روی
به کوشش از او کرد پوشش به رای	به گستردنی بُد هم او رهنمای

قالی‌بافی: برای بافتن قالی از کارگاه، شانه، قیچی مخصوص، و مانند آن‌ها کار گرفته می‌شود. کارگاه قالی‌بافی چهار چوبی ضخیم دارد که به گونهٔ مستطیل با هم محکم می‌شوند و تار قالی را در آن به درازی می‌تنند و سپس چند دختر و زن قالی‌باف کنار هم می‌نشینند و می‌بافند. قالی بیش‌ترینه توسّط زنان و دختران شهرستان‌های دولت‌آباد، شورتپه و کلدار استان بلخ بافته می‌شود. برای رنگ‌آمیزی پشم قالی از رنگ‌های طبیعی و مصنوعی استفاده می‌شود. رنگ‌های طبیعی را از پوست انار، پیاز، گردو، و عصّارهٔ گل، برگ و ریشهٔ گیاهان وحشی به دست می‌آورند. قالی‌هایی که پشم آن‌ها با رنگ طبیعی رنگ‌آمیزی شده باشند به نام «چوب‌رنگ» یاد می‌شوند و از کیفیّت به‌تری برخوردار اند.

نقش‌ها و گل‌های قالی نیز گوناگون اند و هر کدام از آن‌ها نام‌های بخصوصی دارند. تار قالی نیز انواع گوناگون دارد و اندازه‌های قالی نیز گوناگون اند. (۱۱۴، صص ۱۲ ـ ۱۵)

گلیم‌بافی: گلیم‌بافی نیز از صنعت‌های دستی باستانی استان بلخ است. گلیم مزاری به عنوان به‌ترین فرش و دارای گل‌های زیبا از شهرت فراوانی برخوردار است و از این که از پشم اعلا و تارهای باریک و بسیار سفته بافته می‌شود به نام «قاقمه» نیز یاد می‌گردد. زنان و دختران پشم، پنبه، ابریشم و سُند را توسّط چرخ یا کارگاه‌های دیگر می‌ریسند و از تارهای رشته گلیم، پلاس، قالی، شال، سفره و



امثال آن‌ها را می‌بافند.

گلیم کشیده را از پشم خوب گوسفند در کارگاه «اورمک» می‌بافند و آن را بیش‌تر به حیث سرانداز لحاف، تزئین خانه‌ها، کپه و آلاچیق‌ها و غژدی‌ها به کار می‌برند. پود آن را به رنگ‌های گوناگون سرخ، زرد، گلابی، آبی و غیره رنگ‌آمیزی می‌کنند. نوع سادۀ گلیم کشیده را به نام «پلاس» یاد می‌کنند که بیش‌تر از پشم بافته می‌شود، و امّا «شال» را معمولاً به گونه‌های ساده و گل‌دار از تارهای ابریشم و سند می‌بافند که به حیث روسری برای زنان به کار برده می‌شود. (۱۱۴، صص ۹ ـ ۱۰)

بافنده‌گی از تار پنبه: این نوع بافنده‌گی نیز از صنعت‌های باستانی بلخ است. برای این نوع بافنده‌گی در آغاز، زنان توسّط چرخ پنبه را می‌ریسند و تار آن را کلافه می‌کنند و سپس تار را توسّط چرخ به نی‌چه‌ها می‌پیچانند و نی‌چه‌های با تارهای پیچیده را به کارگاه کرباس‌بافی می‌برند و بعداً استاد کرباس‌باف تارها را باهم یک‌جا ساخته و از آن تکه‌هایی چون آلَچه، کرباس، شطرنجی، جای نماز،

دست‌پاک، دستار و امثال آن‌ها را می‌بافند. (۱۱۴، ص ۱۷) الچهٔ بافت شهر مزار شریف که برای دوختن چپن و جیلک به کار می‌رود، دست‌پاک ساخت شهرستان خلم و دستار ساخت شهرستان مارمل شهرتی بیش‌تر دارند. (۲۳۴، ص ۱۹)

مولوی بلخی می‌گوید: (۱۸۵، ص ۲۶۲)

مانند مکوک کژ، اندر کف جولاهه   صد تار بریدی تو در تار دگر رفتی

ابریشم‌بافی: ابریشم‌بافی یکی از پیشه‌های دیرینهٔ بلخ است که بیش‌تر در شهرستان‌های مارمل، کلدار، شورتپه، ده‌دادی، نهر شاهی و شهر مزار شریف رواج دارد. به گفتهٔ سهراب سامانیان (۲۴۲، ص۲) صنعت پرورش کرم پیله و ابریشم‌بافی در گذشته‌های دور از طریق راه معروف بازرگانی ابریشم که چین و شبه قارهٔ هند را به اروپا وصل می‌کرد، به آریانا راه یافت و با صنایع محلّی دیگر این سرزمین آمیخت. آریاییان ابریشم را با نخ‌های زرّین یک‌جا بافتند تا جایی که پارچه‌های ابریشمین ساخت بلخ و سغد شهرتی جهانی یافت. و امّا به گفتهٔ عبدالقیّوم انصاری، استاد دانش‌گاه بلخ، (به نقل از ۲۴۲، ص ۲) با آن‌که ابریشم خام از چین به بلخ و سغد می‌آمد و به پارچه مبدّل می‌شد، پرورش کرم پیله و ابریشم‌بافی پیش از آن هم در بلخ رواج داشت. به گفتهٔ او ارچند پیشینهٔ پرورش کرم پیله و پروانهٔ ابریشم را در کشور ما به ۱۲۰۰ سال پیش نسبت می‌دهند، امّا اسنادی در دست اند که پیشینهٔ رواج این پیشه را در بلخ پیش از دورهٔ هخامنشیان و حتّا از کهن‌ترین روزگاران نشان می‌دهند.



ابریشم را از کرم پیله به دست می‌آورند. کرم پیله را در بهاران در خانه در گرمای معیّنی می‌پرورند و پس از یک ماه، ابریشمی را که از آن تولید می‌شود، نخست تار می‌ریسند و سپس تارهای رشته را در رنگ‌های گوناگون دل‌خواه می‌جوشانند و پس از خشک‌شدن تارها، آن‌ها را می‌بافند و به بازار پیش‌کش می‌کنند. از ابریشم چپن، جیلک، دست‌مال، دستار، چادر، شال و غیره می‌بافند و در شهر مزار شریف بازارچه‌یی برای فروش فراورده‌های ابریشمی وجود دارد که جای پررفت‌وآمد گردش‌گران خارجی است.

بسیاری از کسانی که در کارخانه‌های ابریشم‌بافی کار می‌کنند زنان استند. در شهرستان مارمل در روستای پرواز، تنها در یکی از این کارخانه‌ها از ۳۲۰ تنی که کار می‌کنند، ۲۰۰ تن را زنان تشکیل می‌دهند. این صنعت را در حال رکود می‌دانند. حدود چهل سال پیش تنها در روستای پرواز ۱۰۰

کارخانهٔ پرورش کرم پیله و بافتن پارچه‌های ابریشمی فعالیّت داشتند که اکنون تعداد آن‌ها انگشت‌شمار است. (۲۴۲، ص ۲)

امّا به گفتهٔ کاتب شمس، رئیس پیشین ادارهٔ کشاورزی، دام‌داری و آب‌یاری بلخ، (به نقل از منبع: ۲۴۲، ص ۲) در سال‌های پسین توجّه دولت به این پیشه افزایش یافته است و آن اداره در شهرستان ده‌دادی استان بلخ فارم نگه‌داری تخم پیله و تولید آن را دارد که تنها در سال ۱۳۸۸ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۹ میلادی ۶۸۰ جعبه تخم پیله را برای ۶۰۰ زن در شهرستان‌های کلدار، شورتپه و نهرشاهی بلخ توزیع کرده است. وی قطع جنگل‌ها به ویژه باغ‌های درخت توت را که برگ آن خوراک کرم پیله است و نیز تورید ابریشم مصنوعی را از بیرون کشور از عوامل دیگری می‌داند که در برابر رشد این صنعت محلّی بلخ قرار دارند.

با این‌همه همان‌گونه که در گذشته‌ها پارچه‌های ابریشمی پس از پارچه‌های پشمی یکی از قلم‌های برجستهٔ صادراتی کشور بودند، امروز نیز کالاهای ابریشمی ساخت بلخ به کشورهای آلمان، فرانسه، هالند و کانادا و سایر کشورهای اروپایی و آمریکایی صادر می‌شوند. (۲۴۲، ص ۲)

مولوی بلخی می‌گوید: (۱۸۵، ص ۵۳۱)

چون کرم پیله در بلا در اطلس و خز می‌روی　　　بشنو ز کرم پیله هم کاندر قبا پوسیده ام

محمّدصابر رضایی، شاعر معاصر بلخ، می‌گوید: (۸۶، ص ۱۸)

کرمی درون پیله شد و غرق زنده‌گی　　　آتش گرفت پیله، و پروانه کوچ کرد

بافنده‌گی از نی و شاخچهٔ درخت: این نوع بافنده‌گی نیز ریشه در تاریخ کهن سرزمین بلخ دارد. از نی، بوریا، تواره و چیغ و پکه می‌بافند. از بوریا برای فرش خانه‌های نم‌دار و پوشاندن سقف خانه‌ها، و از چیغ برای ساختن آلاچیغ یا کپه استفاده می‌کنند. به همین‌گونه از شاخچه‌های برخی از درختان که خاصیّت تاب‌خوردن را داشته باشند، سبد، کجاوه، منجیله و امثال آن‌ها را می‌بافند. (۱۱۴، صص ۱۹ ـ ۲۰)



نمدسازی

نمدسازی یکی از کهن‌ترین صنعت‌های دستی استان بلخ است. برای ساختن نمد پشم را بدون این که بریسند، نخست شسته در آفتاب می‌خشکانند، سپس در شانهٔ مخصوصی می‌زنند تا الیاف آن خوب باز و نرم شوند، بعد از آن به رنگ‌های گوناگونی چون سرخ، آبی، گلابی، زرد و غیره رنگ‌آمیزی می‌کنند و سرانجام مالش می‌دهند. برای جابه‌جاساختن پشم در کارگاه نمدمالی، درصحن خانه چغ

(فرش بافته‌شده از نی) و به روی آن گلیم پهن می‌کنند. استادِ نمدریز نخست پشم سیاه را با نوک چوبک‌های باریک در سرتاسر گلیم بین چهارچوب جابه‌جا می‌کنند و بر روی آن آب داغ را با نوک جاروب می‌پاشند تا پاغنده‌های پشم خوب بنشینند و هموار گردد. سپس پشم‌های رنگه (گل‌ها) را در چهار گوشه، میان و حاشیه‌ها با تناسب به جاهای مطلوب قرار می‌دهند و بر روی آن‌ها نیز آب داغ



می‌پاشند و با چوب آن‌ها را هموار می‌کنند. استاد نمدمال هنگامی که از پهن‌شدن پشم با ضخامت یک‌سان و مساوی و هم‌چنین از نشستن گل‌ها در جاهای مناسب اطمینان یافت، با چهار ـ پنج نفر به حالت دوزانو به زمین و در کنار هم می‌نشینند و از یک لبه پشم را در گلیم به تدریج پیچانده با آرنج‌های خود به مالیدن می‌پردازند و این کار را تا هنگامی ادامه می‌دهند که پشم سخت و سفت گردد. بعداً آن را از بین گلیم و چغ جدا کرده در جایی می‌گسترانند تا بخشکد و به این گونه نمد آماده می‌شود.

نمد، فرشی بسیار به‌داشتی است که از آن نم و سرما نمی‌گذرند. از نمد یک نوع لباس بی‌آستین به نام «کیپه‌نک» هم می‌سازند که چوپانان با پوشیدن آن خود را از باران و سرما محافظت می‌کنند. (۱۱۴، صص ۶ ـ ۷) در استان بلخ نمدِ ساخت شهرستان چهارکنت شهرتی بسیار دارد.

ابراهیم امینی، از شاعران معاصر بلخ، واژهٔ نمد را چنین در یکی از سروده‌های خود به کار برده است: (۱۹، ص ۵۷)

دوباره «مهرگیاه» است و «پیرمرد»، ولی نشسته روی نمدها، به پای «پکنیکی»

دست‌دوزی

دست‌دوزی، یکی دیگر از پیشه‌های کهن سرزمین بلخ است که بیش‌تر توسّط زنان انجام داده می‌شود. انواع پوشاک سنّتی مردانه و زنانه با شیرازه‌ها و نگاره‌هایی از گل‌ها و شکل‌های هندسی با دست دوخته می‌شوند. برخی از این پوشاک‌های محلّی بلخ که شهرتی بیش‌تر دارند از این قرار اند:



چپن: پوشاکی است دارای آستین‌هایی درازو یخنی زیبا و شیرازه‌دوخته. این پوشاک رویه و استر دارد و در میان آن دو پنبه پر شده است. به خاطر پیش‌گیری از بی‌جای شدن پنبه، چپن را از سر شانه تا دامن و آستین‌ها به گونۀ موازی بخیه‌دوزی می‌کنند. در قسمت یخن قناویز زیبایی را که از ابریشم به گونۀ نوار بافته می‌شود می‌دوزند. رویه و استر چپن از پارچۀ نخی است و بعضاً رویه از پارچۀ ابریشمی نیز می‌باشد. چپن را در موسم سرما می‌پوشند. (۱۱۴، ص ۶۷)

جیلک: چپنی را گویند که بدون پنبه باشد و در فصل گرما پوشیده می‌شوند و بیش‌تر بدون پوشیدن آستین، به روی شانه می‌آویزند. (۱۱۴، ص ۶۷)



چکمن: نیز نوعی دیگر از چپن است که از پارچۀ پشمی دوخته می‌شود. پارچۀ چکمن از پشم نرم گوسفند و موی غژگاو بافته می‌شود. رنگ چکمن بیش‌تر متمایل به زرد است. (۱۱۴ ، ۶۷)

قاقمه: نوعی از چکمن پشمی است که تار آن باریک رشته می‌شود و پارچه‌اش نازک است و «پت» ندارد و مانند جیلک سبک است. (۱۱۴، ص ۶۷)

گوپیچه: چپن دامن‌کوتاه است و در میان آن پنبه پر شده است و از پارچۀ مخملی دوخته می‌شود. گوپیچه را بیش‌تر برزگران در هنگام کشت و کار و سوارکاران در هنگام بازی بزکشی می‌پوشند. گوپیچۀ بی‌پنبه و نازک هم وجود دارد. (۱۱۴، ۶۸)

پوستین: پوشاکی زمستانی است که از پوست گوسفند، روباه، گرگ، سنجاب و سمور دوخته می‌شود و مانند چپن و چکمن آستین‌ها، یخن و دامنی دراز دارد. به نوع دامن‌کوتاه آن پوستین‌چه می‌گویند. (۱۱۴، ۶۹)





کلاه قره‌قلی: این کلاه یک پوشیدنی تجمّلی است که از پوست برۀ گوسفند قره‌قل ساخته می‌شود. پوستی که این کلاه را از آن می‌سازند به رنگ‌های سور، کبودچه، شتری و سیاه است. گل‌های پوست همان چین‌خورده‌گی‌های منظّم پشم است که کلاه را زیبا می‌سازند. (۱۱۴، ص ۷۳)



کلاه چهارتَرک خلمی: کلاه چهارترک خلمی از ساخته‌های دستی سنّتی مردم شهرستان خلم استان بلخ است که مورد پسند گردش‌گران می‌باشد. برای ساختن این کلاه، پارچه را به روی قالب

سفالی یا چوبی می‌کشند و سپس به روی رویهٔ پارچه با ابریشم، سند، تار نخی و یا زرّین در تارک آن چهار گل را قلب‌مانند را دست‌دوزی و دورهٔ لبهٔ آن را نیز گل‌دوزی می‌کنند. گردش‌گران خارجی نیز این کلاه را به عنوان ره‌آورد با خود می‌برند. (۲۳۴، ص ۲۰)



گل‌دوزی: بیش‌تر توسّط زنان بلخی به روی لباس‌های زنانه و مردانه، دست‌مال، رومال، روسری و چادر، سرمیزی، سرتختی، سربالشتی و پرده و امثال آن‌ها توسط نخ، ابریشم، سند، گلاباتون و غیره انجام داده می‌شود. پارچه‌های گل‌دوزی‌شده یکی از اقلام مورد علاقهٔ گردش‌گران اند. (۲۳۴، ص ۲۰)



عبدالسّمیع حامد، شاعر معاصر بلخ، سروده است: (۶۱، ص ۹)

بر دست‌مال سوخته رنگین‌کمان بدوز   تـا خـواب این جزیرهٔ بی‌رنگ بشکند

سنگ‌کاری

سنگ‌کاری یا حجّاری، صنعت بریدن سنگ برای کاربرد در معماری، کندن نقش بر سنگ و ساختن اشیای سنگی را گویند و پیشینه‌یی برابر با عصر پارینه‌سنگی دارد. یافته‌های باستان‌شناسان از ساحه‌های باستانی استان بلخ نشان می‌دهند که در سرزمین بلخ نیز، این صنعت از باستانی‌ترین

صنعت‌هاست و از دوران پارینه‌سنگی یعنی از دوران چهارمین زمین‌شناسی یا سینوزوئیک در سپیده‌دمان زنده‌گی انسان‌های نخستین این مرز و بوم رواج یافته است.

در سرزمین بلخ ساحه‌های گسترده‌یی در کوهستان‌های جنوب و دشت‌های شمال عصر سنگ را از سر گذرانده اند. در نواحی حیرتان، کالف (کلفت)، کوک‌جر و سفیدپل آثار عهد پارینه‌سنگی دیده می‌شوند. منطقهٔ سفیدپل، مرکز شهرستان کشن‌ده واقع در جنوب بلخ، عصر کهن‌سنگی یعنی نزدیک به ۴۰ هزار سال پیش از امروز را از سر گذشتانده است. (۲۱، ص ۴۳) باستان‌شناسان از آن‌جا بیست هزار ابزار سنگ‌چقماقی مربوط به دورهٔ کهن‌سنگی دیرین را که از نگاه پیشینهٔ تاریخی در آسیای مرکزی بی‌مانند اند به دست آورده اند. (۱۱۰، صص ۲۰ ـ ۲۱) غار مار از عهد کهن‌سنگی و نوسنگی (۸۳، ص ۹۷) و به همین‌گونه مغاره‌های طلاکمر و البرزکوه و ساحه‌های باستانی تاجیک‌ایلتن در شهرستان شولگر استان بلخ متعلّق به عصر سنگ اند. در مناطق هموار بلخ ساحهٔ باستانی نیچکه‌تپه در شهرستان دولت‌آباد از عصر سنگ است. (۹۳، ص ۱۳۴) در حوالی آن، زادیان، جای دیگری در شهرستان دولت‌آباد، نیز مربوط به عصر سنگ میانه و نوسنگی شناخته شده است. (۹۳، صص ۱۳۳ ـ ۱۳۴) در گوشهٔ شمال‌شرقی دیوارهای کم‌پیرک تقریباً در پنج‌کیلومتری منار زادیان پارچه‌سنگ‌های چقماق به شکل بُرنده‌های کوچک به دست آمدند که به باور باستان‌شناسان‌فرانسه‌یی احتمالاً این ابزار سنگی متعلّق به دورهٔ نوسنگی یعنی حدود ۸ تا ۱۰ هزار سال پیش از میلاد اند. (۷۵، ص ۳۲) هم‌چنین ساحه‌های باستانی زمبوکان، خلم و اوچ‌تپه نیز به دوره‌های گوناگون عصر سنگ تعلّق دارند. (۶۴، صص ۱۲ ـ ۱۴)

از سنگ، ابزارهای جنگ و شکار و ظروف و پسان‌ها کتیبه می‌ساختند و هم در ساخت بناها استفاده می‌کردند. خانهٔ سنگی در شهرستان مارمل استان بلخ یک بنای تاریخی از دوران کوشانیان و ساسانیان است که بر صخره‌سنگی کندن‌کاری شده است. هم‌چنین در تپهٔ باستانی چهل‌ستون بلخ، باستان‌شناسان ستون‌ها، سرستون‌ها و زیرستون‌ها و پیزاره‌های سنگی کاخ‌های ویران‌شده از دوران اشکانیان و یونانی‌باختری را به دست آورده اند که به روی آن‌ها نقش‌های گوناگون گل و بوته و گاو خوابیده و انسان به گونهٔ برجسته کار شده اند. (۲۳۴، ص ۲۱)

امروز نیز صنعت سنگ‌کاری و سنگ‌تراشی در بلخ رایج است و از انواع سنگ‌ها چون مرمر، رخام و خارا برای پوشش تزئینی رویه‌های دیوارهای بناها، تهیّهٔ سنگ‌نبشته‌ها و یا سنگ‌فرش ساخت‌مان‌ها و صحن‌ها و هم‌چنین از آهک و سایر سنگ‌های کوهی برای ساخت تهداب بناها و پیزاره‌های آن‌ها استفاده می‌کنند. برای ساختن ظروف سنگی، در آغاز تخته‌سنگ‌ها را به اندازه‌های دل‌خواه می‌بُرند و سپس با کلنگ به شکل ظرف مورد نظر در می‌آورند. مراحل بعدی با دست یا روی چرخ مخصوص انجام داده می‌شود. در کار با دست، سنگ کلنگی را با میخ و میلهٔ درشتی تهی می‌کنند و برای پرداخت سطح بیرونی آن، نخست روی آن سوهان می‌کشند و سپس با سمبادهٔ پارچه‌یی آن را صیقل می‌دهند.

در کار با دست‌گاه سنگ‌تراشی، کمانهٔ آن را که زهش به دور محوری چوبی قرار دارد و با قیر به سنگی متّصل است، به حرکت درمی‌آورند. سنگ‌تراش با یک دست کمانه را جلو و عقب می‌برد و با دست دیگر با افزار مخصوصی که قلّابی در انتها دارد، سنگ را می‌بُرَد. از همین روش‌ها در تهیّهٔ تخته‌سنگ‌ها نیز استفاده می‌کنند. این دست‌گاه در اساس مانند متهٔ آتشی ابتدایی و بسیار مانند یک دست‌گاه خرّاطی نیرومند است. در سال‌های پسین دست‌گاه‌های موتور جای دست‌گاه‌های سنگ‌تراشی سنّتی را گرفته اند. نقش‌اندازی گل و بوته، خطوط هندسی، چهره، صحنه‌ها و شعر و نوشته به روی ظرف‌ها با کندن‌کاری به وسیلهٔ قلم‌های حکّاکی انجام داده می‌شود. (۳۲۴)

سفال‌گری

صنعت سفال‌گری از صنایع باستانی سرزمین بلخ است. در سراسر ساحه‌های باستانی پیش از تاریخ و دوره‌های تاریخی پیش از اسلام و دوره‌های اسلامی سرزمین بلخ، سفالینه‌ها یک قلم درشت یافته‌های باستان‌شناختی را تشکیل می‌دهند. موجودیّت سفالینه‌ها ره‌نمای خوبی برای باستان‌شناسان در ردیابی ساحه‌های باستانی و تعیین پیشینهٔ آن ساحه‌ها می‌باشد.

در روزگاران باستان، انسان‌ها برای نگه‌داری آب و غذا به ساختن ظرف‌های سفالی روی آوردند و در این صنعت بیش‌تر از گل رس که خاصیّت چسپنده‌گی و شکل‌گیری آن زیاد است و در ترکیب خود آهن دارد استفاده کردند. برای ساختن سفالینه‌ها در آغاز گِل رس را خوب ورز می‌دهند. ورزدادن گل موجب نفوذ آرام و تدریجی آب در گل و هواگیری و انعطاف‌پذیری گل می‌شود. سپس گِل را به وسیلهٔ چرخ



سفال‌سازی به شکل دل‌خواه می‌درآورند، به گونه‌یی که سفال‌ساز روی یک صندلی در پشت دست‌گاه می‌نشیند و با پای راست خود چرخ را به حرکت می‌آورد و سپس مقدار لازم گل رس را روی چرخ قرار داده با دست به آن شکل می‌دهد. برای این که در هنگام کار، گل رس به دست نچسپد ظرف پر از آبی را در کنار چرخ می‌گذارند و پی‌هم دست‌ها را با آن مرطوب نگاه می‌دارند. بعد از این که گل رس

به شکل دل‌خواه درآمد به وسیلۀ یک نخ، ظرف ساخته‌شده را از بقیۀ گل جدا کرده برای ۲۴ ساعت در سایه قرار می‌دهند. این کار باعث می‌شود که ظرف در کوره تَرَک نبردارد. سپس ظرف را در گرم‌خانه یا در برابر آفتاب می‌گذارند تا خشک شود و برای حرارت‌دیدن و پخته‌شدن در کوره آماده شود. برای ساختن ظرف‌های دارای نقش برجسته از قالب‌های سفال‌گری استفاده می‌کنند. سفال را با روش‌های گوناگونی مانند برجسته‌کاری، کنده‌کاری، لعاب‌کاری بدنه به رنگ‌های زیبا می‌توان تزئین داد. ظرف‌ها را در کوره قرار می‌دهند و کوره را می‌افروزند و حرارت کوره را به تدریج افزایش می‌دهند تا سفال به آرامی پخته شود. (۲۹۵)

از سفال، کوزه، کاسه، بشقاب، غوری، صراحی، خم، تغاره، پیاله، جام، غولیچه و امثال این‌ها ساخته می‌شوند. یکی از کوچه‌های شهر مزار شریف، مرکز استان بلخ، به نام کوچۀ سفال‌گری یاد می‌شود که تا هنوز در آن‌جا سفال‌سازی و سفال‌فروشی رواج دارد. این محل می‌تواند یکی از جاهای دیدنی برای گردش‌گران بیرونی باشد. (۲۳۴، ص ۲۱)

نمونه‌های سروده‌های شاعران معاصر بلخی دربارۀ سفال و سفال‌گری:

از دکتر عبدالسّمیع حامد: (۶۱، ص ۱۹۴)

از نقش پای او قدحی ساخته کلال   قرض و قواله کرده خریدار می‌شوم

از اسدالله عفیف باختری: (۱۲۷، ص ۱۱)

دیدی که متاعی به فراوانی ما نیست   بـر سنگ زدی ظرف سفـالینـۀ ما را

کاشی‌سازی

صنعت کاشی‌سازی که بر سفال‌گری استوار است یکی از صنعت‌های بسیار باپیشینۀ بلخ است و در آریانا از حدود ۱۲۵۰ سال پیش از میلاد آغاز شده است. کاشی، سنگی مصنوعی است به اندازه‌های گوناگون و با ضخامت چند میلی‌متر که از دو بخش ساخته شده است. بدنۀ اصلی آن که سفالی است و لعابِ روی آن که ماده‌یی است



شیشه‌یی. کاشی برای روی‌کش‌کردن تزئینی ساخت‌مان‌ها از درون و بیرون و هم‌چنین برای

عایق‌کردن آن‌ها از رطوبت به کار می‌رود. پختن کاشی در دو نوبت صورت می‌گیرد. در نوبت یکم پارچه‌های دل‌خواه سفال را از گل رس می‌پزند و در نوبت دوم پارچه‌ها را از کوره بیرون می‌کنند و روی آن‌ها لعاب می‌پاشند و دوباره در کوره حرارت می‌دهند. اگر بخواهند کاشی گُل‌دار باشد، پیش از لعاب‌پاشیدن، نقش گُل‌های مخصوص را که از جنس لعاب است به روی پارچه می‌چسپانند و بعد روی آن لعاب می‌پاشند. (۳۰۶)

کاشی سنّتی انواع گوناگونی دارد. به روی کاشی‌ها نگاره‌های گوناگون از شکل‌های هندسی گرفته تا گل و گیاه و موجودات زنده و نوشته‌ها را به رنگ‌های گوناگون فیروزه‌یی، لاجوردی، سرخ، سبز، زرد و غیره نقش می‌بندند.

در استان بلخ، دو بنای تاریخی کاشی‌کاری‌شده از ساخته‌های سدهٔ نهم هجری قمری/ پانزدهم میلادی: مسجد جامع خواجه ابونصر پارسا در مرکز شهرستان بلخ و آرام‌گاه حضرت علی «ک» در شهر مزار شریف، مرکز استان بلخ، وجود دارند. و نیز در جاجای برخی از بناهای تاریخی دیگر از ساخته‌های دوره‌های متأخّر، نیز کاشی کار شده اند.



از سدهٔ سیزدهم هجری خورشیدی/ اواخر سدهٔ نوزدهم میلادی تا کنون یک کارخانهٔ کاشی‌سازی برای مرمت حفاظتی آرام‌گاه حضرت علی «ک» در شهر مزار شریف فعالیّت دارد و از سال ۱۳۹۰ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۱ میلادی یک کارخانهٔ کوچک کاشی‌سازی و آموزش کاشی‌سازی دیگر





نیز از سوی بنیاد فرهنگی آغاخان در هم‌کاری با ادارهٔ اطّلاعات و فرهنگ استان بلخ برای مرمت

حفاظتی مسجد تاریخی خواجه ابونصر پارسا نیز فعالیّت دارد و هم‌چنین در سال ۱۳۹۶ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۷ میلادی کارخانهٔ نوی به یاری کشور هندوستان در صحن شمالی چهارباغ روضهٔ حضرت علی «ک» به کار آغاز کرده است. (۲۳۴، ص ۲۲)

ام‌روز از کاشی سنّتی افزون بر مرمت حفاظتی ساخت‌مان‌های تاریخی برای تزئین برخی از مسجدها و اماکن مقدّس دیگر و به همین‌گونه برای تزئین ساخت‌مان‌های عصری نیز استفاده می‌کنند. از کاشی، گل‌دان و برخی از اشیای تزئینی برای گذاشتن روی میز و درون الماری‌ها نیز می‌سازند. کاشی‌های ساخت بلخ را از به‌ترین نوع کاشی‌ها می‌شناسند. (۲۳۴، ص۲۲)

گچ‌بری

گچ‌بری از هنرهای وابسته به معماری است. گچ از مصالح اصلی این هنر است که از نگاه داشتن ویژه‌گی‌های شکل‌پذیری، چسپنده‌گی، رنگ مناسب و فراوانی و ارزانی کاربرد فراوانی در هنر تزئینی دیوارها، ستون‌ها و گنبدها و سقف ساخت‌مان‌ها و هم‌چنین تندیسه‌سازی دارد. پیشینهٔ استفاده از گچ به پیش از ساختن خشت و آجر می‌رسد و در ۴۵۰۰ سال پیش در بین سنگ‌های بناها برای کلاف‌سازی آن‌ها به کار برده شده است. گچمالی رویهٔ درونی و گچ‌کاری کف بناها از موارد دیگر کاربرد این ماده است.

در آریانا برای نخستین بار در زمان هخامنشیان از آرایه‌های گچی در دیوارها استفاده شد و در دورهٔ اسلامی هنر گچ‌بری بیش‌تر در قالب نگاره‌های برجستهٔ گل و گیاه و نیز انواع طرح‌های اسلیمی و بندهای ختایی، به‌ویژه در قالب انواع خط‌ها متجلّی شد. (۳۰۸)

هنر گچ‌بری در بلخ پیشینهٔ زیادی دارد. فردوسی در شرح ساختن شهر کاووس در پای کوه البرز که در بلخ واقع است از کاربرد این صنعت در آن روزگار چنین یاد کرده است: (۱۴۲، ج ۱، ص ۲۰)

بـه سنگ و به گچ دیو دیوار کرد　　　نخست از برش هندسی کار کرد

هنر گچ‌بری با آرایه‌های گل و گیاه و شکل‌های هندسی و مقرنس‌کاری‌در بسیاری از بناهای تاریخی دورهٔ اسلامی استان بلخ چون مسجد نه گنبد، منار زادیان، مزار بابا حاتم، مسجد جامع خواجه پارسا، مسجد تخته پل، باغ جهان نمای خلم، خانقاه کلان ده‌دادی، کاروان‌سرای عبدالملک و غیره به کار برده شده است. (۲۳۴، ص ۲۲)

ام‌روز با گسترش صنعت معماری تزئینات گچ‌بری پیش‌ساخته با رنگ‌آمیزی‌های زیبا در ساخت‌مان‌ها به کار برده می‌شوند.

مس‌گری

مس‌گری از صنعت‌های بسیار باستانی در سرزمین بلخ است و پیشینهٔ آن به کهن‌ترین دوره‌های پیش از تاریخ این سرزمین می‌رسد. انسان‌ها پس از عصر سنگ با کشف و به‌کارگیری مس، عصر فلّز را آغاز کردند. نخستین ابزارهای مسّی پیداشده در آریانا، پیشینهٔ حدود ده‌هزارساله دارند.

در آغاز، انسان‌ها مسّ معدنی را به حالت سرد پرداخت کرده به کار می‌بردند. پی‌بردن به این حقیقت که مس را در حالت مذّاب به شکل دل‌خواه می‌توانند دربیاورند، تحوّلی را در ابزارسازی به وجود آورد. فلزّ مذّاب را در تابه‌هایی می‌ریختند و پس از سردشدن، آن را به صورت ورق درمی‌آوردند. (۱۵۱، ص ۱۲۵) سنگِ مس را از معدن استخراج می‌کردند و با دلوهای چرمی بالا می‌کشیدند و با چکش سنگی می‌کوبیدند و سپس آن را با زغال چوب درآمیخته در کوره‌هایی که در خاک کنده بودند می‌ریختند و به وسیلهٔ دَم‌هایی، هوای بیرون را از راه لوله‌های گِلی به درون کوره وارد می‌کردند. (۱۵۱، ص ۱۳۳) در گذشته‌ها از مس، ظرف‌های گوناگون و سکّه می‌ساختند و امروز هم مس‌گران بلخ به ساختن قبّه‌های زیارت‌گاه‌ها و جاهای مقّدس، ابزارهای تزئینی، جرس، زنگوله، نی، کرنای، بوق،



صابون‌دانی، شمع‌دانی و ظرف‌های کارآمد خانه و آش‌پزی و طعام‌خوری چون سینی، پتنوس، آفتابه، دست‌شوی، دیگ، چلوصاف، ملاقه، کف‌گیر، آب‌گردان، روغن‌داغ، چمچه، سماوار، چای‌جوش، قاشق، کاسه، غوری، بشقاب، جام، پیاله، و امثال آن‌ها می‌پردازند و انواع هنرهای دیگر چون سوادکاری، شبکه‌کاری، زنجیربافی و نقش‌کاری را نیز به روی آن‌ها انجام می‌دهند. از مس هم‌چنین زیورهای

زنانه چون گردن‌بند، گوش‌واره، گل بینی، پای‌زیب، گل سینه، النگو (چوری)، انگشتر و غیره نیز با نقش‌هایی زیبا می‌سازند. (۱۱۴، صص ۳۴ ـ ۳۵) ابزارهای مسّی در کوره‌هایی مخصوص ساخته می‌شوند و پس از ساختن روی آن‌ها را با قلعی ملمع‌کاری می‌کنند و جلا می‌بخشند. بازار مس‌گری و فروش ابزارهای مسّی در شهر مزار شریف، مرکز استان بلخ، می‌تواند یکی از جاهای دیدنی برای گردش‌گران بیرونی باشد. (۲۳۴، ص ۲۳)

شه‌باز ایرج، شاعر معاصر بلخ، می‌گوید: (۲۹، ص ۵۱)

در این بازار مس هم نیستم در چشم دلّالان   در آن بازار مانند طلا بی چون و چند استم

آهن‌گری

آهن‌گری یکی دیگر از صنعت‌های دستی استان بلخ است که بیش‌تر در شهر مزار شریف و شهرستان خلم رواج دارد. این صنعت نیز ریشه در روزگاران باستان این سرزمین دارد. استفاده از آهن برای ساختن ابزارهای کار از عصر آهن آغاز یافته است و این عصر در آریانا از ۱۵۰۰ تا ۵۵۰ پیش از میلاد را در بر گرفته است. در استان بلخ، ساحه‌های باستانی کملی و دشت‌لی در شهرستان دولت‌آباد؛ سفیدپل در شهرستان کشن‌ده؛ آق‌چپر در مرز بلخ و جوزجان و غیره مربوط به عصر آهن اند. (۲۳۴، ص ۲۳)



از آهن افزون بر جنگ‌افزارها؛ تبر، کلنگ، داس و بیل می‌ساختند. کاربرد ابزارهای آهنی کار روی سنگ را آسان ساخت و تکنیک ساخت‌مان را تکامل داد. تبر و بیل آهنی به انسان این امکان را برابر ساخت که جنگل‌ها و بیشه‌زارها را به کشت‌زار و چراگاه مبدّل سازد. در عصر آهن، کشاورزی با کاربرد گاوآهن نیز گسترش بیش‌تر یافت. (۱۵۱، ص ۱۳۰) برای به دست‌آوردن آهن از سنگ آهن، از کوره‌های سنگی و گِلی کار می‌گرفتند. کلوخه‌یی را که به این طریق به دست می‌آمد دوباره می‌گداختند تا این که به فلزّ مقاومی مبدّل می‌شد. برای این منظور آن را سرخ

می‌کردند و ضمن آن که بر آن زغال چوب می‌افزودند آن را با چکش می‌کوبیدند. آهنگران ابزارهای گوناگونی مانند سندان، چکش، انبُر، قلم، سوهان و غیره را به کار می‌بردند. گسترش و تکامل فلزکاری فنون و صنایع را متنوّع‌تر ساخت و این خود سبب گوناگونی پیشه‌ها گردید. (۱۵۱، ص ۱۳۳)

امروز نیز در بلخ آهن‌گران از آهن با گداختن آن در کوره‌های آهن‌گری، ابزارهایی چون بیل، کلند، تبر، تیشه، گاوآهن، کارد، چاقو، قیچی و غیره می‌سازند. در شهر مزار شریف، مرکز استان بلخ، آهن‌گران در محلّی به نام کوچهٔ کاوهٔ آهنگر دست به ساخت ابزار آهنی و فروش آن می‌زنند و نیز سالانه یک بار، بسیاری از آهن‌گران از گوشه و کنار کشور در آرام‌گاه منسوب به کاوهٔ آهن‌گر و یا حضرت داؤود «ع» واقع در شهرستان کشن‌ده استان بلخ گرد هم می‌آیند و به نیایش پروردگار و نذر می‌پردازند که این محل‌های بلخ می‌توانند برای گردش‌گران دیدنی باشند. (۲۳۴، ص ۲۳)

مولوی بلخی می‌گوید:

در آتش باش جان من یکی چندی چو نرم آهن

که گر آتش نبودی خود رخ آیینه که زدودی؟

چه آسان می‌شود مشکل به نور پاک اهل دل

چنانک آهن شود مومی ز کفّ شمع داؤودی

(۱۸۵، ص ۹۳۹)

آن آهن تو نرم شد، امروز ببینی — که قفل دری یا جهت قفل کلیدی

(۱۸۵، صص ۹۹۷ و ۹۸۰)

چوب‌کاری

چوب‌کاری و به‌کارگیری چوب در ساختن ابزارهای مورد نیاز، از صنعت‌های بسیار دیرینهٔ بلخ است. به‌کارگیری چوب و ساختن ابزار چوبی هم‌زمان با عصر سنگ در کهن‌ترین دوره‌های پیش از تاریخ آغاز یافته است و در بسیاری از ساحه‌های باستانی بلخ ابزار سنگی با دسته‌های چوبی دیده شده اند. این صنعت در دوره‌های دیگر پیش از تاریخ و دوره‌های تاریخی پیش‌رفت کرده است و با هنرهای دیگری که



به روی ابزارهای چوبی کار شده اند چون منبت‌کاری، کندن‌کاری، شبکه‌کاری، حکّاکی، خرّاطی و مانند آن‌ها به زیبایی این ابزارها افزوده شده است. (۲۳۴، صص ۲۳ ـ ۲۴)

دست‌گاه‌های بافنده‌گی، ریسنده‌گی، حلّاجی، ندّافی، ابزارهای آش‌پزخانه‌یی چون چمچه، کف‌گیر وکاسه، ابزارهای نوازنده‌گی چون دنبوره، رباب، تنبور، دهل، طبل، ابزارهای برزگری چون یوغ و اسپار، و به همین‌گونه در و پنجره، الماری، صندلی، نیم‌کت، میز، تخت خواب، گهواره و غیره از چوب ساخته می‌شوند. هم‌چنین جدارهای درونی دیوارهای اتاق‌های نشیمن و خواب و دفترهای کار را با تخته‌های چوبی نگاره‌دار می‌پوشانند. در بلخ بیش‌ترینه ساخته‌های چوبی به ویژه گهواره‌های خرّاطی‌شدهٔ خلم شهرتی فراوان دارند و در شهر مزار شریف، راسته‌یی برای ساخت و فروش ساخته‌های چوبی وجود دارد. (۲۳۴، ص ۲۴)



زرگری و سیم‌گری

زرگری و سیم‌گری نیز از صنعت‌های بسیار کهن بلخ است و ریشه در گذشته‌های پیش ا زتاریخ این سرزمین دارد. یافته‌های باستان‌شناسان از ساحه‌های گوناگون باستانی بلخ نشان‌دهندهٔ آن است که باشنده‌گان این کهن مرز و بوم از عصر فلّزات به این صنعت پرداخته و از سیم و زر، زیورهای زنانه و مردانه، تندیسه‌ها، سکّه‌ها، آلات خوان و اشیای ظریف دیگر ساخته اند. گنجینهٔ باختر از دورهٔ اشکانیان و کوشانیان و گنجینهٔ حوزهٔ رود آمو از به‌ترین نمونه‌های زیورها اند که به وسیلهٔ هنروران این خطّهٔ باستانی ساخته شده اند. نام‌های ساحه‌های باستانی «تپهٔ زرگران» در شهرستان بلخ و «طلاتپه» در نزدیکی شهر شبرغان در حومهٔ غربی بلخ گویای جای‌گاه و شهرت بلند این صنعت در روزگاران پارین می‌باشند. (۲۳۴، ص ۲۴)



این صنعت هنوز هم در بلخ رواجی گسترده دارد و زرگران و سیم‌گران در شهر مزار شریف، در راستهٔ زرگری سرگرم ساخت و فروش انواع زیورات طلایی چون: گلوبند، زنجیرکِ گردن، دست‌بند، چوری، انگشتر، چله، گوش‌واره، کمربند، گل یخن، تاج، پای‌زیب و غیره با طرح‌هایی گوناگون؛ و زیورهای نقره‌یی چون انگشتر، گلوبند، چوری، گوش‌واره، و قبّه‌ها و آویزه‌های بالشت‌های لوله‌یی و ورقه‌هایی به شکل‌هایی هندسی و گل و برگ که برای تزئین روی بالشت، پرده و دست‌مال به کار می‌روند و غیره می‌پردازند. در شماری از زیورها و اشیای دیگر تزئینی طلایی و نقره‌یی، سنگ‌های گران‌بهایی چون الماس، یاقوت، زمرّد، زبرجد، فیروزه، لاجورد و امثال آن‌ها را نیز با مهارتی خاص می‌نشانند. (۲۳۴، ص ۲۴)





چرم‌گری

چرم‌گری، یکی از صنعت‌های باستانی در بلخ است. چرم از دبّاغی پوست خام جان‌وران به‌ویژه گاو به دست می‌آید. از چرم کمند، پاپوش، کمربند، آردبیز (سفرهٔ خمیر)، پوشاک، دست‌کول، جلد کتاب و غیره ساخته می‌شوند. هم‌چنین چرم، در ساختن آله‌های ضربی موسیقی مانند دهل، کوس، طبله، زیربغلی، نقاره، دف به کار می‌رود و هم‌راه با چوب، پایهٔ فناوری روزگاران باستان را می‌ساخته است. چرم (پوست) را پیش از پیدایی کاغذ برای نگارش کتاب نیز به کار می‌بردند. بربنیاد استوره‌های آریایی، نخستین درفش آریانا یعنی درفش کاویانی که برای نخستین بار توسّط کاوهٔ آهن‌گر، قهرمان استوره‌یی

بلخ، در قیام در برابر ضحّاک برافراشته شد یک پارچۀ چرمی بوده است. در شاه‌نامۀ فردوسی از فراورده‌های گوناگون چرمی که در زنده‌گی آریاییان قدیم کاربرد داشته اند یاد شده است. (۲۳۴، ص ۲۴)



ساختن چرم، از خشک‌کردن پوست خام در هوا و نگه‌داری آن با نمک آغاز می‌شود و با خیساندن، موزدایی، صاف‌کردن سطح و چرب‌کاری و پرداخت آن به پایان می‌رسد.

صنعت چرم‌گری با پیدایش کارخانه‌های چرم‌سازی و هم‌چنین فرآورده‌های صنعتیِ جاگزین چرم، رو به رکود نهاده است، با آن‌هم در شهر مزار شریف و شهرستان خلم و برخی از جاهای دیگر بلخ هنوز به این صنعت پرداخته می‌شود. (۲۳۴، ص ۲۴)

سروده‌های عامیانۀ مردم بلخ

سروده‌های عامیانه به حیث میراث‌های غیر ملموس فرهنگی از جاذبه‌های گردش‌گری برای گردش‌گرانی اند که در پی مردم‌شناسی و شناخت فرهنگ و هنر مردم بومی یک سرزمین می‌باشند. استان بلخ با داشتن تاریخی کهن، خاست‌گاه سروده‌های عامیانۀ فراوانی در طول سده‌ها بوده است که بسیاری از آن‌ها به مرور زمان از میان رفته اند. این سروده‌ها ریشه در روزگاران بسیار کهن دارند.

گاهان (گاثاها، گات‌ها) که بخش اصلی و کهن‌ترین بخش اوستا، کتاب مقدّس زردشت، وخشور آریایی بلخی، و در واقع متشکّل از پنج منظومه است، به عنوان نخستین سروده‌های به‌جامانده از روزگاران کهن بلخ از جای‌گاه والایی برخوردار اند، به همین گونه بلخ حتّا پیش از آن روزگاران هم یک دورهٔ ناشناختهٔ ادبی را پشت سر گذاشته است که از سروده‌های آریایی ویدی به آن پی برده می‌شود. در گذشته‌های دور سروده‌های حماسی را آوازخوانان در گردهمایی‌ها می‌خواندند و این سروده‌ها به گونهٔ شفاهی نسل به نسل انتقال می‌یافتند که در سده‌های نخستین اسلامی یکی از منابع مهمّ شاه‌نامه‌های منظوم را تشکیل دادند. در سپیده‌دمان دورهٔ اسلامی در گرشاسپ‌نامهٔ ابوالمؤیّد بلخی به سرودی از دوره‌های کهن برمی‌خوریم که در ستایش آتش‌کدهٔ کرکوی، ساختهٔ کی‌خسرو، شاه کیانی بلخ، سروده شده بود و نیز «سرود کودکان بلخ» که تاریخ طبری از آن خبر داده است.

خوش‌بختانه سروده‌های عامیانه که نماد غنامندی فرهنگ یک سرزمین اند هنوز هم با مضمون‌ها و وزن‌های گوناگونی در بلخ زنده اند. این سروده‌ها بیش‌ترینه در وزن باستانی غیر عروضیِ «سرود کودکان بلخ» و هم‌چنین در وزن‌های گوناگون عروضی سروده شده اند. سروده‌های عامیانه‌یی که امروز در بلخ معمول اند، بیش‌ترینه با آله‌های موسیقی محلّی خوانده می‌شوند و جان‌مایه‌های آن‌ها را موضوع‌هایی چون جشن‌ها، عروسی‌ها و سایر بزم‌های خوشی و آیین‌های مردمی می‌سازند. شماری از آوازخوانان محلّی، در بزم‌های شادی ترانه‌های فی‌البدیهه در وزن «سرود کودکان بلخ» که به «ساز تخاری» نیز معروف است در ستایش برگزارکننده‌گان محفل و مهمانان سرشناس می‌سرایند و از آنان جایزه و شیرینی می‌خواهند. در کنار سروده‌های بزمی سروده‌های صوفیانه، عاشورایی (روضه‌خوانی)، رمضانی، مولودی، و منقبت‌خوانی که بدون آلهٔ موسیقی خوانده می‌شوند نیز در بلخ رایج اند.

در پیوند با بسیاری از آیین‌های مردم بلخ، مانند آیین‌های رمضانی، مولودی، عیدی، عاشورایی و غیره، و نیز روی‌دادهایی ویژه، سروده‌های عامیانه‌یی وجود دارند که فراهم‌آوری همهٔ آن‌ها پژوهش‌های جداگانه و متعددی را ایجاب می‌کند و در این بخش به گونهٔ نمونه تنها به معرفی شماری از سروده‌های عامیانه‌یی که برای عروسی‌ها و جشن‌واره‌های نوروزی پدید آمده اند و به گونهٔ آهنگ به اجرا درمی‌آیند بسنده می‌کنیم.

سروده‌های عروسی

در سال‌های پنجاهم سدهٔ چهاردهم هجری خورشیدی/ هفتادم سدهٔ بیستم میلادی دولت در سطح کشور دست به کار بزرگ فراهم‌آوری و ثبت سروده‌ها و آهنگ‌های عامیانه و محلّی و افغانستان زد و آوازخوانان رادیوی افغاستان این سروده‌ها را با موسیقی محلّی به اجرا درآوردند. امّا در میان این سروه‌ها و آهنگ‌های ثبت‌شده داشته‌های بلخ چندان محسوس نیستند و در خود بلخ نیز تا کنون کاری در قسمت ثبت سروده‌های عامیانهٔ این سرزمین صورت نگرفته است. در این بخش به گونهٔ نمونه

فشردۀ چند سرودۀعامیانه که توسّط آوازخوانان محلّی در بلخ در عروسی‌ها خوانده می‌شوند نقل می‌گردند:

بادا بادا (۲۰۳، ص ۳)

بادا بادا! الهی مبارک بادا!/ ای وای یاری

من دل به تو داده ام توکّل به خدا/ الهی مبارک باد!

الهی مبارک بادا!/ سوار دولت بادا!/ همیشه مبارک بادا!

یارب تو مرا به یار دم‌ساز رسان/ ای وای یاری

آوازۀ درد من به او باز رسان/ الهی مبارک بادا!

از هجر کسی که سال‌ها می‌سوزم/ ای وای یاری

او را به من و مرا به او باز رسان/ الهی مبارک بادا!

سوار دولت بادا!/ همیشه مبارک بادا!/ باشی سلامت بادا!

آهسته برو (۲۰۳، ص ۱۱)

آستا برو/ ماه تابان آستا برو

آستا برو/ شاه خوبان آستا برو

آستا برو/ سرو روان آستا برو

امشب ز خوشی مرغ هوا می‌رقصد/ آستا برو/ ماه تابان آستا برو

دیوار جدا و در جدا می‌رقصد/ آستا برو/ ماه تابان آستا برو

آهسته برو تا نکنی پامالش/ آستا برو/ ماه تابان آستا برو

دل در قدم تو جا به جا می‌رقصد/ آستا برو/ ماه تابان آستا برو... تا آخر.

حنا بیارین (۲۰۳، ص ۱۸۷)

شه‌زادۀ ما جوان نوداماد است/ حنا بیارین، بر دستش بمالین

ام‌شب ز تکلّف جهان آزاد است/ حنا بیارین، بر دستش بمالین

یک بوسه زنی، تو ای حنا بر دستش/ حنا بیارین، بر دستش بمالین

صد شکر بکش که عالمی دل‌شاد است/ حنا بیارین، بر دستش بمالین

حنا بیارین، بر دستش بمالین/ الهی خینه، با نقش و نگینه.... تا آخر.

سروده‌های نوروزی

از این که جشن نوروز از جشن‌های بزرگی است که در بلخ نسبت به سراسر کشور باشکوه‌تر برگزار می‌شود، این جشن در سروده‌های عامیانۀ بلخ بازتابی بیش‌تر دارد. افزون از این که بسیاری از این سروده‌ها در قالب آهنگ با موسیقی به اجرا درمی‌آیند، برخی از سروده‌های عامیانۀ نوروزی را در

گذشته‌ها آموزگاران مدارس خانه‌گی در پارچه‌کاغذهای رنگ‌آمیزی‌شده و گُل‌گاری‌شده نوشته به شاگردان هدیه می‌دادند و شاگردان آن‌ها را از بر کرده می‌خواندند به همین گونه برخی از سروده‌های عامیانۀ نوروزی را کودکان در هنگام بازی‌های کودکانه به گونۀ گروهی می‌خواندند که جمع‌آوری و ثبت همۀ آن‌ها بر باروری و پایایی ادبیّات شفاهی خواهد افزود. در این جا برخی از سروده‌های عامیانه را که پیوندی با بلخ و جشن نوروز و جشن‌وارۀ نوروزی گل سرخ دارند و به آواز هنرمندان کشور هم‌راه با موسیقی محلّی ثبت و خوانده شده اند می‌آوریم:

بیا که بریم به مزار؛ ملا محمّدجان (۲۰۳، صص ۷۲ ـ ۷۳)

بیا که بریم به مزار، ملا محمّدجان

سیل گل لاله‌زار، واوا دل‌برجان/ سیل گل لاله‌زار، واوا دل‌برجان...

سر کوه بلند فریاد کردم/ علی شیر خدا را یاد کردم/ علی شیر خدا را یاد کردم

علی شیر خدا یا شاه مردان/ دل ناشاد ما را شاد گردان

بیا که بریم به مزار، ملا محمّدجان/

سیل گل لاله‌زار، واوا دل‌برجان/ سیل گل لاله‌زار، واوا دل‌بر جان

سخی‌جان می‌روی (۲۰۳، ص ۷۷)

سخی‌جان می‌روی ما را دعا کو/ نازی هم‌دم من

به ای سو می‌روی، او سو نگاه کو/ نازی هم‌دم من

سفید استی مپوش کالای سیاه را/ نازی هم‌دم من

به جلوه می‌کُشی ظالم تو ما را/ نازی هم‌دم من

به جلوه می‌کُشی خون‌دار می‌شی/ نازی هم‌دم من

جوان استم ببین روی خدا را/ نازی هم‌دم من

سخی‌جان می‌روی ما را دعا کو/ نازی هم‌دم من.... تا آخر

لیلا، لیلا نوروز است (۲۰۳، ص ۱۰۱)

لیلا، لیلا نوروز است/ خدایا دنیا دو روز است

لیلا، لیلا نوروز است/ خدایا دنیا دو روز است....

بهار آمد که یارجانم برآید/ لیلا، لیلا نوروز است، خدایا دنیا دو روز است

به روی سبزه‌ها گردش نماید/ لیلا، لیلا نوروز است، خدایا دنیا دو روز است

نشیند در لب جو روی سبزه/ لیلا، لیلا نوروز است، خدایا دنیا دو روز است

که دیدار منِ مسکین نماید/ لیلا، لیلا نوروز است، خدایا دنیا دو روز است.

سمنک (۲۰۳، صص ۹۶ ـ ۹۷)

سمنک در جوش ما کف‌چه زنیم/ دیگران در خواب ما دف‌چه زنیم

سمنک نذر بهار است/ میلهٔ شب‌زنده‌دار است
این خوشی سال یک بار است/ سال دیگر یا نصیب
سمنک در جوش ما کفچه زنیم/ دیگران در خواب ما دف‌چه زنیم
بی شکر شیرینی دارد/ طعم خوش رنگینی دارد
این خوشی سال یک بار است/ سال دیگر یا نصیب.

روز نوروز است (۱۱۳، صص ۷۱ ـ ۷۲)
روز نوروز است، خداجان! جنده بالا می‌شود
از کرامات سخی‌جان کور بینا می‌شود
ما نه تنها والهٔ گل‌های سرخت گشته ایم
عالمی بر گنبد سبز تو شیدا می‌شود
روز نوروز است، خداجان! جنده بالا می‌شود
از کرامات سخی‌جان کور بینا می‌شود.... تا آخر.

موسیقی محلّی بلخ

موسیقی محلّی یا سنّتی نیز به حیث میراث‌های غیر ملموس فرهنگی از جاذبه‌های گردش‌گری برای گردش‌گرانی اند که در پی مردم‌شناسی و شناخت فرهنگ و هنر مردم بومی یک سرزمین می‌باشند. استان باستانی بلخ در طول سده‌ها دارای موسیقی محلّی پرباری بوده است و با توجّه به پیوند ژرفی که میان شعر و موسیقی وجود دارد، شماری از سرایش‌گران پیشین بلخ به هنر موسیقی و به نواختن آلات موسیقی نیز دست‌رسی داشتند و شماری دیگر آثاری را دربارهٔ موسیقی پدید آورده اند که با مراجعه به متن‌های کهن تاریخی و ادبی می‌توان معلوماتی گسترده‌یی در این باره به دست آورد. موسیقی سنّتی هنوز هم در بلخ نفس می‌کشد و هنرمندانی برای پایایی، پویایی و بالنده‌گی آن‌ها می‌کوشند.

موسیقی محلّی بلخ در برگیرندهٔ موسیقی صوفیانه و عرفانی و موسیقی غنایی است و هنرمندان آوازخوان آهنگ‌های محلّی را با سازهای محلّی می‌خوانند و به همین‌گونه نوازنده‌گان با آله‌های موسیقی محلّی تک‌نوازی هم می‌کنند. در بلخ در مجموع در گسترهٔ موسیقی چهره‌های ماندگاری می‌درخشند. به روزهای ۹ و ۱۰ آذر ۱۳۸۹ هجری خورشیدی/ ۳۰ نوامبر و ۱ دسامبر ۲۰۱۰ میلادی در سمینار بین‌المللی طریقت چشتیّه و موسیقی صوفیانه و عرفانی که در کابل برگزار شد در میان هنرمندان کشور، هنرمندان بلخ چون موسا صابری، بصیر صابری، شاه‌رسول قاسمی، عبداللطیف باختری، عیدی‌محمّد باختری و مثنوی‌خوانان آن چون محمّدذاکر ذاکر و میر فیروزالدّین مظهر برنامه‌های خوبی را ارائه کردند و نیز در شهریور ۱۳۹۰ هجری خورشیدی/ سپتامبر ۲۰۱۱ میلادی یک

آموزش‌گاه یک‌سالهٔ موسیقی در این استان به کمک نهادهای امدادگر راه‌اندازی شد که ۱۲۰ تن از جوانان دل‌بستهٔ موسیقی را با نواختن آلات موسیقی سنّتی بلخ آموزش داد. امروز هنرمندان ورزیدهٔ بلخی چون شاه‌رسول قاسمی، امیرمحمّد سلطانی، نجیب‌الله محمودی، داؤود نظری، مجید ساغر، منیر صمیم، حمیدالله شوقی، اسدالله ضمیر، حسیب‌الله تقدیر، عبدالقدیر سیلاب و دیگران بزم‌آرای محفل‌های شادی بلخیان اند.

در این بخش، زیرِ مدخل‌هایی جداگانه، آله‌های موسیقی محلّی بلخ و نوازنده‌گان و آوازخوانان مشهور محلّی بلخ را به معرفی می‌گیریم:

آله‌های موسیقی محلّی بلخ

آله‌های موسیقی محلّی بلخ دربرگیرندهٔ آله‌های زهی (تاری)، بادی و ضربتی اند که در این جا هر کدام آن‌ها به گونهٔ فشرده معرفی می‌شود. بسیاری از این آله‌ها از دوره‌های باستانی در این سرزمین کاربرد داشته اند.

دوتار: دوتار یک آلهٔ موسیقی زهی یا عود انگشتی دسته‌بلند به درازای یک اعشاریّه سی سانتی‌متر است که از چوپ توت ساخته می‌شود و در گذشته‌ها دو تار روده‌یی داشته و به مرور زمان تغییراتی در آن رونما شده و امروز یک تار اصلی، سیزده تار فرعی و نوزده پرده دارد و در بلخ و برخی از استان‌های شمالی و غربی کشور رایج است. دوتار بلخی از دنبوره بزرگ‌تر و در درازی برابر با تنبور و امّا از آن نازک‌تر و کم‌عرض تر می‌باشد. برای تزئین این آله استخوان را به شکل‌های گوناگون هندسی تراشیده به روی کاسهٔ آن نصب می‌کنند. در استان‌های شمالی کشور، تارهای دوتار را از ابریشم خالص و یا فلز می‌سازند. این آلهٔ موسیقی با ناخنک نواخته می‌شود. (۱۶۳، ص ۲۹۱؛ ۲۸۴)



مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی سروده است: (۱۸۵، ص ۴۵۶)

مطرب عاشقان بجنبان تار   بزن آتش به مؤمن و کفّار

سه تار: سه‌تار آلهٔ موسیقی زهی باستانی آریایی و در واقع عود انگشتی کوچک و گردن‌بلند به اندازهٔ دنبوره و دارای سه تار فولادی است. (۱۶۳، ص ۲۵۳؛ ۲۸۴) عبدالجلیل باختری از سه‌تارنوازان امروز بلخ است.

تنبور: آلهٔ موسیقی زهی (تاردار) یا عود گردن‌بلند بزرگ با زه‌های هماهنگ ساخته‌شده از چوب توت به درازای حدود یک متر و سی و دو سانتی است و دو تار اصلی و پانزده تار فرعی است و بیست و هفت پرده دارد و با ناخنک نواخته می‌شود. این ساز کهن در شهر مزار شریف، مرکز بلخ، و شهرستان‌های بلخ و بسیاری از استان‌های دیگر کشور کاربرد دارد. (۱۶۳، ص ۲۵۴؛ ۲۸۲)



مشهورترین تنبورنوازان بلخ در یک و نیم سدهٔ پسین محمّدحکیم خلمی (۱۲۵۷ ـ ۱۳۵۳ هجری خورشیدی/ ۱۸۷۸ ـ ۱۹۷۴ میلادی)، بابه قران (۱۲۸۹ ـ ۱۳۶۷ هجری خورشیدی/ ۱۹۱۰ ـ ۱۹۸۸ میلادی) و استاد بهاءالدّین (۱۳۰۸ ـ ۱۳۹۷ هجری خورشیدی/ ۱۹۲۹ ـ ۲۰۱۸ میلادی) بودند و از تنبورنوازان کنونی عبدالجلیل باختری، عبدالرّسول شاگرد بهاءالدّین، احمدفهیم فقیری، حاجی‌محمّد کام‌ران برادر حاج بسمل، می‌باشند. در شهر مزار شریف تنبور هم می‌سازند. فریدحق یک تن از تنبورسازان بلخ است که در کوی باختر شهر مزار شریف پیشهٔ تنبورسازی و رباب‌سازی دارد.

منوچهری می‌گوید: (۱۸۰، صص ۳۴ ـ ۳۵)

خنیاگرانت، فاخته و عندلیب را		بشکست نای در کف و تنبور در کنار

عبدالسّمیع حامد، شاعر معاصر بلخ می‌گوید: (۶۱ ص۱۰۵)

آه می‌گفتند... و من دیدم... که بعد از یک تبر		تک‌درخت خشک را تنبور سازد عاشقی

دنبوره: دنبوره یا دمبوره به درازای یک متر از چوب توت ساخته می‌شود و دارای دو تار اصلی روده‌یی و بدون تار فرعی و پرده است و با انگشتان دست نواخته می‌شود. این ساز محلّی در بلخ و استان‌های دیگر شمالی و مرکزی کشور رواج دارد. (۱۶۳، ص ۲۵۱؛ ۲۸۲) بابه قران خلمی، نظرمحمّد بلخی، محمّدرحیم، سردارمحمّد بلخی، احمدفهیم فقیری و شمین کام‌ران از دنبوره‌نوازان معاصر بلخ اند.



رباب: رباب نیز آلهٔ موسیقی زهی باستانی بلخ و خراسان کهن است به درازای حدود ۹۲ سانتی‌متر که از چوب ساخته شده و کاسهٔ آن با پوست بز پوشیده است. این آله دارای پنج تار اصلی روده‌یی و شانزده تار فرعی فلزّی (هشت تار فولادی و هشت تار برنجی) و چهارده پرده است و با ناخنک نواخته می‌شود. (۲۸۲) جمعه‌گل، عبدالجلیل باختری و شمین کام‌ران از رباب‌نوازان امروز بلخ اند.



مولوی بلخی گوید: (۱۸۵، ص۱۵۹)

هیـچ می‌دانی چـه مـی‌گوید رباب	ز اشک چشم و از جگرهای کباب؟
پـوستی ام دورمـانده من ز گوشت	چـون نـالم در فراق و در عذاب؟

و همو گوید: (۱۸۵، ص ۱۶۲)

رباب مشرب عشق است و مؤنس اصحاب	کـه ابـر را عـربان کـرده انـد؟؟؟ ربـاب
چـنانک ابـر سقـای گـل و گلستان است	ربـاب قـوت ضمیر است و سـاقی الباب...
ربـاب دعـوت باز است سـوی شـه بـازآ	بـه طبل بـاز نیاید بـه سوی شـاه غراب

عبدالسّمیع حامد، شاعر معاصر بلخ، می‌گوید: (۶۱، ص ۱۲۲)

مثل ربابیِ جان با هیجان گشته است	شـاعـر فـریـاد تـو نغمـه‌گر یاد تو

چنگ: چنگ سازی تاری باستانی آریانا است با شکل مثلثی که بیش‌ترینه از چوب درخت چهارمغز ساخته می‌شود. این ساز در اندازه‌های مختلفی وجود دارد و بر اساس اندازهٔ خود می‌تواند از ۱۹ تا ۴۷ سیم داشته باشد. ساز چنگ در آریانای کهن دارای چهار رشته سیم بود و امّا تعداد سیم‌های آن در دورهٔ ساسانیان به ۱۱ و در سده‌های نخستین دوران اسلامی تا ۳۵ رسید. در ادبیّات فارسی دری از آن به فراوانی یاد شده است (۲۸۶) و امّا امروز در بلخ نواخته نمی‌شود.



مولوی بلخی از چنگ چنین یاد می‌کند: (۱۸۵، ص ۲۸۹)

مـا را بـاری نـگار خوش‌قـول	انـدر بـر خـود چـو چنگ دارد
زان زخمهٔ او همیشه این چنگ	پس تن تن و بس ترنگ دارد

بربط (عود، رود): این آلهٔ موسیقی نیز از آله‌های زهی باستانی است که حتّا در دورهٔ اشکانیان نیز رایج بوده و برخی خاست‌گاه آن را بلخ دانسته اند. این آله که در ادبیّات فارسی دری از آن به فراوانی یاد شده است امروز در بلخ کاربردی ندارد. (۲۸۲)

مولوی بلخی می‌گوید: (۱۸۵، ص ۹۲۶)

بربط عشرت مرا گاه سه تا همی‌کنی
پـردهٔ بـوسلیک را گاه حجاز می‌کنی

غیچک: غیچک یک آلهٔ کهن موسیقی محلّی بلخ است که دو تار دارد و دستهٔ آن استوانه‌یی است و در قسمت سر آن دو پیچ‌کوک تعبیه می‌شوند. کاسه یا شکم غیچک گِرد است و از چوب درخت توت ساخته شده و بر روی آن پوست بز کشیده شده است و دستهٔ آن از چوب درخت چنار است. برای نواختن غیچک، آن را به حالت عمودی نگاه می‌دارند و با آرشه می‌نوازند. یک غیچک عادی ۸۷ سانتی‌متر طول دارد. نظرمحمّد بلخی، بابه نور و احمد فهیم فقیری از غیچک‌نوازان معروف معاصر بلخ اند.



نی: نی یک آلهٔ موسیقی بادی باستانی است که به اندازه‌های گوناگون از گیاه نی ساخته می‌شود و در بلخ و سراسر کشور رایج است. نی را از گذشته‌ها بیش‌تر چوپانان در هنگامی که رمه‌ها و گله‌های گوسفند، بز و گاو را به چرا می‌برند در دامان طبیعت می‌نوازند. (۲۸۳)

در ادبیّات و موسیقی عرفانی ما نیز نی جای‌گاه والایی دارد و شاعران زیادی از نی به عنوان یک عنصر خیال بهره جُسته اند. دیباچهٔ مثنوی معنوی مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی دربارهٔ نی و نوای آن از دل‌انگیزترین سروده‌های عرفانی است: (۱۸۶، ص ۵) احمدنعیم، محمّدقاسم و محمّدفردین فریاد از نی‌نوزان معروف امروز بلخ اند.



بشنو از نی چون حکایت می‌کند   از جـدایـی‌هـا شـکایت می‌کند....

به همین‌گونه مولوی در دیوان شمس گفته است:

ای طرب‌ناکان ز مطرب التمـاس می کنید
سوی عشرت‌ها روید و میل بانگ نی کنید

(۱۸۵، ص ۳۱۰)

بسیـار گـفتم ای پـدر، دانـم که دانی این قدَر   که چون نی‌ام بی پا و سر، در پنجهٔ آن نایی‌ام

(۱۸۵، ص ۵۷۳)

توله: توله هم یک آلهٔ موسیقی سنّتی بادی است به درازای ۴۶ سانتی‌متر که از مفرغ و یا از چوب زیتون ساخته می‌شود و هفت سوراخ دارد و در بلخ و سراسر کشور نواخته می‌شود. (۲۸۳)

سُرنای: سُرنای یک آلهٔ موسیقی بادی باستانی است به درازای حدود ۴۰ سانتی‌متر که از چوب شیشم ساخته



می‌شود و هفت سوراخ دارد و در بلخ و سراسر کشور رایج است. این آلهٔ موسیقی را از گذشته‌ها تا امروز معمولاً یک‌جا با ساز دهل در جشن‌ها، عروسی‌ها و سایر محفل‌های خوشی می‌نوازند. (۲۸۳) جمعه‌خان چهاربولکی از سرنای‌نوارزان معروف معاصر استان بلخ بود.

مولوی بلخی می‌گوید: (۱۸۵، ص ۸۳۱)

تو چو سرنای منی بی لب من ناله مکن　　　تا چو چنگت ننوازم ز نوا هیچ مگو

دهل: دهل آلهٔ موسیقی ضربی باستانی است که از چوب شیشم به گونهٔ میان‌تهی ساخته می‌شود



و دو انجام آن با پوست گاو یا گاومیش پوشانیده شده است و در بلخ و سراسر کشور از کهن‌ترین روزگاران تا امروز رواج دارد. دهل به اندازه‌های گوناگون وجود دارد. درازای نوع معمول آن در حدود ۴۰ سانتی‌متر، و قطر آن ۲۲ سانتی‌متر است. دهل کوچک با انگشتان دو دست در دو طرف آن نواخته می‌شود و دهل کلان را با چوب در هر دو طرف آن می‌نوازند. نوازنده، دُهل را با ریسمانی که از شانه‌ها می‌گذرد به خود آویخته و با دو مضراب مختلف می‌نوازد. (۲۸۳) دُرمحمّد چهاربولکی، خلیفه مسکین و محمّدعلی از روستای بزتپهٔ شهرستان چهاربولک از دهل‌نوازان معروف معاصر استان بلخ بود.

مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی می‌گوید:

عید نمی‌دهد فرح بی نظر هلال تو　　　کوس و دهل نمی‌چخد بی شرف دوال تو

(۱۸۵، ص ۸۰۶)

صد دهل می‌زنند در دل ما　　　بانگ آن بشنویم ما فردا

(۱۸۵، ص ۱۴۰)

طبل غزا برآمد، وز عشق لشکر آمد　　　کو رستم سرآمد تا دست برگشاید؟

(۱۸۵، ص ۳۴۳)

طبله: طبله یک آلهٔ موسیقی ضربی و متشکّل از دو طبل دستی است که در اندازه و آوا از هم



متفاوت اند. معمولاً طبل کوچک‌تر با دست راست و طبل بزرگ‌تر با دست چپ نواخته می‌شود. جمعه‌گل و احمدفهیم فقیری از طبله‌نوازان شناخته‌شدهٔ امروز استان بلخ است.

زیربغلی: زیر بغلی آلهٔ موسیقی ضربی باستانی و طبلی تک‌سره است که از سفال و یا از چوب شیشم ساخته می‌شود و درازای آن معمولاً ۶۲ سانتی‌متر و قطر سر بزرگ آن ۱۹ سانتی‌متر

است. این آلهٔ موسیقی بیش‌ترینه در بلخ و سایر استان‌های شمالی کشور نواخته می‌شود. سر کوچک زیربغلی باز است و سر بزرگ آن با پوست بز یا پوست آهو پوشانیده می‌شود و آن را به روی زانو و زیر بغل قرار می‌دهند و با هر دو دست بر سر بزرگ آن می‌نوازند. (۱۶۳، ص ۲۵۴؛ ۲۸۳) بنگی‌جهٔ خلمی، محمّدرحیم و احمدفهمیم فقیری از زیربغلی‌نوزان شناخته‌شدهٔ معاصر استان بلخ اند.



دف و دایره: دف و دایره از آله‌های معروف ضربی باستانی بلخ و سراسر خراسان بزرگ کهن است و آن عبارت از چنبرهٔ چوبی به قطرهای گوناگون است که بر روی آن پوست بز یا پوست آهو کشیده شده است و آن را با دست چپ محکم می‌گیرند و با دست راست و انگشتان دست چپ می‌نوازند. دف از دایره بزرگ‌تر است و دارای زنجیرک‌هایی است که به جدار داخلی دیوارهٔ چوبین آن نصب شده اند و در هنگام نواختن این زنجیرک‌ها نیز طنینی خوشایندی پدید می‌آورند. دف و دایره از گذشته‌ها تا امروز معمولاً توسّط زنان در عروسی‌ها و بزم‌های شادی نواخته می‌شوند. (۲۸۳)



به روایت گاه‌نامه‌ها آریایی‌ها مراسم جشن نوروز و تحویل سال را با نواختن دف، برگزار می‌کردند و به همین‌گونه، نقش‌های تراشیده‌شده‌یی از نوازنده‌گان دف در آثار باستانی کشور دیده شده اند و سروده‌های زبان فارسی دری بازتاب‌گر کاربرد آن هم در بزم‌های شادی و هم در سماع عرفانی اند. (۳۰۵) به گونهٔ نمونه مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی می‌گوید:

هلـه من مطـرب عشقم، دگـران مطـرب زر　　　دف من دفتر عشق است و دف ایشان دف تر

(به نقل از منبع: ۳۰۵)

ای مطرب جان چو دف به‌دست آمد　　　ایـن پـرده بـزن کـه یـار مست آمد

(۱۸۵، ص ۲۸۶)

نقاره: نقاره آلهٔ موسیقی ضربی باستانی است و از سفال ساخته می‌شود و مانند طبله متشکّل از دو تکه به نام‌های «بم» و «زیر» است. بخش بم آن تا ۲۵ سانتی‌متر و بخش زیر آن از ۱۰ تا ۱۵ سانتی‌متر طول دارد و اولی با پوست گاو و دومی با پوست شتر پوشانیده می‌شود. این آلهٔ موسیقی در رزم و بزم کاربرد دارد، در آوردگاه‌ها در هنگام نواختن، آن را بر کوهان شتر می‌بندند و در بزم‌های خوشی بر گردن می‌آویزند. (۲۸۳)



نقاره در گذشته‌ها بخشی از ساز سلطنتی، تشریفاتی، شهری و نظامی بود که از فراز برج یا دروازه نواخته

می‌شد.(۱۶۳، ص ۲۵۲) رواق نقاره‌خانهٔ مدرسهٔ سیّد سبحان‌قلی‌خان در شهر بلخ از آبده‌های تاریخی سدهٔ دهم هجری قمری/ شانزدهم میلادی است.

نقاره‌چیان دوره‌گرد در بلخ در شب‌های رمضان برای بیدارساختن روزه‌گیران در سحر و نیز اعلام شب آن را می‌نوازند. از نقاره‌چیان دوره‌گرد معروف بلخ در سدهٔ سیزدهم هجری خورشیدی/ بیستم میلادی رجب نقاره‌چی است که در شب‌های رمضان در کوچه‌های شهر مزار شریف با نواختن نقاره روزه‌گیران را به صرف غذای سحری بیدار می‌ساخت.

نوازنده‌گان و آوازخوانان محلّی بلخ

نوازنده‌گان و آوازخوانان محلّی در استان بلخ در بزم‌های عروسی و شادیانه‌های دیگر بزم‌آرایی می‌کنند. در گذشته‌ها آوازخوانان و نوازنده‌گان زن نیز در بزم‌های زنانهٔ عروسی و شادی با نواختن دف و خواندن سروده‌های عامیانه و هم‌چنین اجرای رقص‌های محلّی هنرنمایی می‌کردند و امّا اکنون در روستاها تنها زنان خانوادهٔ داماد دف می‌زنند و آواز می‌خوانند.

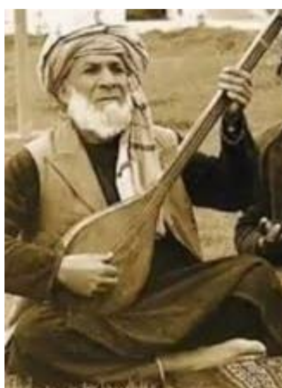
از زنان نوازنده و آوازخوان، شیرین تاجو، فاطمه، گل‌جان، شیرین دست‌کج، آنهٔ حمرا، حوّا، پروین، پایندو، ژیلا فتّانه و لطیفه رونا کسانی بودند که در وسط سدهٔ چهاردهم هجری خورشیدی/ بیستم میلادی در شهر مزار شریف و حومهٔ آن محفل‌های عروسی و شادی را با دف‌زنی و آوازخوانی خود گرم می‌ساختند. امّا امروز هنرمندان محلّی‌خوان زن در بلخ حضوری محسوس ندارند و بسیاری از برگزارکننده‌گان محفل‌های عروسی و شادی در بخش زنانه نیز گروه‌های موسیقی مردانه را فرامی‌خوانند.

در این‌جا نوازنده‌گان و آوازخوانان معروف محلّی بلخ را از اواخر سدهٔ سیزدهم هجری خورشیدی/ اوایل سدهٔ بیستم بر بنیاد سال تولّد شان به گونهٔ فشرده به معرفی می‌گیریم.

محمّدحکیم: محمّدحکیم فرزند محمّدحلیم، تنبورنواز چیره‌دست محلّی، در سال ۱۲۵۷ هجری خورشیدی/ ۱۸۷۸ میلادی در گذر مخدوم‌بیگ شهر خلم استان بلخ زاده شد. او از کودکی به موسیقی روی آورد و این هنر را از خلیفه حضرت‌شاه، یکی از هنرمندان شناخته‌شدهٔ موسیقی محلّی بلخ، در شهر مزار شریف فرا گرفت و در تنبورنوازی شهرهٔ کشور گردید. محمّدحکیم خود نیز شاگردان زیادی را در هنر موسیقی آموزش و پرورش داده است که استاد بهاءالدّین تنبورنواز، خیال‌محمّد، محمّدیاسین کمری و عبدالمتین و نیز عبدالغفار بابه قِران از آن جمله اند. محمّدحکیم در سال ۱۳۳۰ هجری خورشیدی/ ۱۹۵۱ میلادی با رادیوی افغانستان هم‌کاری داشت و در برنامه‌های موسیقی محلّی آن رادیو سهم می‌گرفت و پارچه‌های متعددی از تنبورنوازی خود را ثبت کرد. وی هم‌راه با دسته‌های هنرمندان موسیقی محلّی سفرهایی هنری به کشورهای دیگر و از جمله به تاجیکستان داشته و جوایز و

ستایش‌نامه‌هایی را به دست آورده است. او در سال ۱۳۵۳ هجری خورشیدی/ ۱۹۷۴ میلادی در خلم چشم از جهان پوشید. (۴۹، صص ۱۶۵ ـ ۱۶۶)

برکت‌الله: برکت‌الله معروف به بمبو برکت در سال ۱۲۷۸ هجری خورشیدی/ ۱۸۹۹ میلادی زاده شد و فرمان‌ده گروه موزیک نظامی لشکر ۱۸ ارتش در شهرستان ده‌دادی استان بلخ بود. او موسیقی را در زمان شاه امان‌الله در نزد استادان نظامی کشور ترکیه فرا گرفت و نغمه‌های رزمی و پارچه‌های فراوانی را به او نسبت می‌دهند که به نغمه‌های بمبو برکت یا صوت بمبو برکت شهرت دارند. این هنرمند موسیقی در سال ۱۳۵۸ هجری خورشیدی/ ۱۹۷۹ میلادی از با زنده‌گی پدرود گفت. (۱۵۰، ص ۴۹)



بابه‌قِران: عبدالغفار بابه‌قِران فرزند سلطان، هنرمند موسیقی سنّتی، در سال ۱۲۸۹ هجری خورشیدی/ ۱۹۱۰ میلادی در گذر ده‌حسن شهر خلم استان بلخ زاده شد. از کودکی به هنر موسیقی رو آورد و در دوازده‌ساله‌گی نواختن دنبوره را از محمّدحکیم، تنبورنواز مشهور خلم، فرا گرفت و به زودی یکی از هنرمندان نام‌دار این سرزمین شد. چندین پارچۀ موسیقی محلّی ساخت این هنرمند در بایگانی رادیو و تلویزیون ملّی افغانستان ثبت اند و حتّا به کشورهای هم‌سایه نیز تکثیر شده اند. او در آذر سال ۱۳۶۷ هجری خورشیدی/ دسامبر ۱۹۸۸ میلادی در شهر خلم دیده از جهان فروبست. (۴۹، صص ۱۶۲ ـ ۱۶۴)



نظرمحمّد بلخی: نظرمحمّد بلخی فرزند بیگ‌نظر در سال ۱۲۹۳ هجری خورشیدی/ ۱۹۱۴ میلادی در بلخ زاده شد. (۱۵۰، ص ۴۷) در کودکی نواختن دنبوره و غیچک را نزد پدرش فرا گرفت و در جوانی از محضر بابه قران خلمی، آوازخوان و نوازندۀ معروف بلخ، سود فراوان برد و خود از نام‌آوران گسترۀ موسیقی محلّی بلخ شد و یک‌جا با محمّدجان بنگی‌چۀ خلمی، خیرگل چوچۀ ضرب‌نواز و استاد بهاءالدّین تنبورنواز هنرنمایی می‌کرد. استاد نظر بلخی در سال ۱۳۶۷ هجری خورشیدی/ ۱۹۸۸ میلادی در شهر بلخ دیده از جهان فروبست و در جوار آرام‌گاه جوان‌مرد قصّاب و آرام‌گاه مشرب نمنگانی در بلخ به خاک سپرده شد. محمّدداؤود نظری پسرش، محمّدابراهیم کام‌ران، نورآقای پروانی و حسن بسمل از شاگردان وی اند.

بابه نور: بابه نور در سال ۱۲۹۷ هجری خورشیدی/ ۱۹۱۸ میلادی در گذر میرزا شمس شهر باستانی خلم استان بلخ زاده شد. او از غیچک‌نوازان بلخ و از هم‌راهان گروه موسیقی بابه قران خلمی است. بابه نور در سال ۱۳۵۱ هجری خورشیدی/ ۱۷۷۲ میلادی چشم از جهان پوشید. (۱۵۰، ص ۴۷)



بنگی‌چه: محمّدجان فرزند بدل مست مشهور به بنگی‌چه، هنرمند موسیقی سنّتی، در سال ۱۳۰۷ هجری خورشیدی/ ۱۹۲۸ میلادی در گذر ایش‌محمّدبیگ در ناحیّهٔ یکم شهر خلم استان بلخ در یک خانوادهٔ هنرمند دیده به جهان گشود. پدرش از دنبوره‌نوازان شناخته‌شدهٔ خلم بود که در هنگام کودکی بنگی‌چه از جهان رفت و بنگی‌چه هنر موسیقی را از برادر بزرگش، اکه‌جان، آموخت و سپس با هنرمندان محلّی دیگر زادگاه خود چون بابه قران دنبوره‌نواز و نورمحمّد غیچک‌نواز یک گروه هنری را بنیاد گذاشت و خود با نواختن زیربغلی دوستان خود را هم‌راهی می‌کرد. بنگی‌چه در سال ۱۳۳۵ هجری خورشیدی/ ۱۹۵۶ میلادی به رادیوی کابل راه یافت و تا سال ۱۳۵۱ هجری خورشیدی/ ۱۹۷۲ میلادی در مجموع ۱۷ آهنگ محلّی را در آن رادیو ثبت کرد و در سال ۱۳۵۶ هجری خورشیدی/ ۱۹۷۷ میلادی که تلویزیون افغانستان در کابل به نشرات آغاز کرد دو پارچه موسیقی را یک‌جا با بابه قران اجرا و ثبت کرد. او در سال ۱۳۵۸ هجری خورشیدی/ ۱۹۷۹ میلادی عضویّت اتّحادیّهٔ هنرمندان افغانستان را به دست آورد و در کنسرت‌های موسیقی هنرمندان محلّی در کابل و سایر شهرهای کشور و باری هم در کشور ایران شرکت کرد و به گرفتن جوایز و ستایش‌نامه‌هایی از ادارهٔ اطّلاعات و فرهنگ نیز نایل آمد. او شخصی ظریف بود و دوبیتی‌های عامیانه نیز می‌سرود، امّا در کنسرت‌ها بیش‌ترینه سروده‌های شاعران خلم را می‌خواند. از او نوارهایی دربارهٔ زمین‌لرزهٔ مشهور خلم و بزکشی و یک نوار مشترک با نظرمحمّد بلخی، هنرمند دیگر موسیقی محلّی بلخ، به‌جا مانده اند. بنگی‌چه در ۱۷ دی ۱۳۵۹ هجری خورشیدی/ ۷ ژانویهٔ ۱۹۸۱ میلادی از سوی افرادی ناشناس در خلم به شهادت رسید. (۴۹، صص ۱۶۴ ـ ۱۶۵)



استاد بهاءالدّین: استاد بهاءالدّین، تنبورنواز شناخته‌شدهٔ بلخ و کشور، در سال ۱۳۰۸ هجری خورشیدی/ ۱۹۲۹ میلادی در کاپیسا دیده به جهان گشود. از ۸ ساله‌گی به نواختن تنبور پرداخت و این هنر را در زادگاهش از استاد محمّدالله فرا گرفت. سپس به کابل آمد و در کوچهٔ خرابات اقامت گزید و در آن‌جا به تشویق استاد محمّدعمر به رادیوی افغانستان راه یافت. در آهنگ‌های استاد رحیم‌بخش،

استاد خیال، استاد هاشم، استاد آرمان، استاد هماهنگ و استاد مددی آوای تنبورش شنیده می‌شود. وی در سال ۱۳۴۳ هجری خورشیدی/ ۱۹۶۴ میلادی از کابل به بلخ کوچید و در گذر خیرخواه شهر مزار شریف ماندگار شد. او را به عنوان استاد «پنجه‌طلّایی» می‌شناختند و در جشن‌واره‌های موسیقی در کشورهای فرانسه، هالند، آلمان، دانمارک، هندوستان و تاجیکستان و آمریکا شرکت کرده است. استاد بهاءالدّین در اثر بیماری در ۲۵ مرداد ۱۳۹۷ هجری خورشیدی/ ۱۶ اوت ۲۰۱۸ میلادی در شهر مزار شریف، مرکز بلخ، دیده از جهان فرو بست و در گورستان مولا علی در شهرک خالد شهر مزار شریف به خاک سپرده شد. او دارای سه پسر و شش دختر شده بود. رسول‌جان تنبورنواز که مدّتی مدیر موسیقی رادیوی افغانستان بود از شاگردان وی است.



محمّدرحیم تخاری: محمّدرحیم تخاری فرزند محمّدعلی در سال ۱۳۱۳ هجری خورشیدی/ ۱۹۳۴ میلادی در گذر کهنه‌بازار ناحیّۀ یکم شهر خلم استان بلخ زاده شد و در همان‌جا پرورش یافت و سپس به تخار کوچید و به فراگیری نواختن دنبوره، زیربغلی و غیچک پرداخت و به رحیم تخاری شهرت یافت. رحیم تخاری از سوی نهادهای دولتی به گرفتن چندین ستایش‌نامه و سه مدال نایل آمده است. (۴۹، صص ۱۶۶ـ ۱۶۷) وی یک‌صد و ده آهنگ در رادیو و تلویزیون افغانستان، شانزده آهنگ در تلویزیون بلخ و شانزده آهنگ در تلویزیون خصوصی آیینه ثبت کرده و نیز شاگردان زیادی را در موسیقی پرورش داده است. (۹۹، ص ۴۸)



سردارمحمّد بلخی: سردارمحمّد بلخی فرزند عظیم در سال ۱۳۲۳ هجری خورشیدی/ ۱۹۴۴ میلادی در شهر باستانی بلخ زاده شد. او یکی از دنبوره‌نوازان بلخ و از شاگردان بابه قرِان خلمی است. (۱۵۰، ص ۴۴)

محمّدابراهیم کام‌ران: محمّدابراهیم کام‌ران فرزند غلام‌سخی در سال ۱۳۳۴ هجری خورشیدی/ ۱۹۵۵ میلادی در شهرستان بلخ استان بلخ زاده شد و از هنرمندان شناخته‌شدۀ موسیقی محلّی استان بلخ است و شمین کام‌ران هنرمند محلّی‌خوان دیگر بلخ فرزند اوست.

جمعه‌گل رباب‌نواز: جمعه‌گل فرزند امیرگل در سال ۱۳۳۴ هجری خورشیدی/ ۱۹۵۵ میلادی در شهرستان قره‌باغ استان کابل به جهان آمد. پس از پیروزی مجاهدان به استان بلخ آمد و در شهر مزار شریف ماندگار شد و در زمان حاکمیت امارت اسلامی طالبان مدّت سه سال را در پاکستان سپری کرد. او در جوانی به هنر موسیقی روی آورد. در آغاز آوازخوانی می‌کرد و سپس به نواختن رباب پرداخت و افزون برآن به نواختن آله‌های دیگر موسیقی چون هارمونیه و طبله نیز دست‌رسی دارد.

جمعه‌گل نواختن رباب را از ماما فقیر، ظاهر باختری و امیرجان باختری آموخت و تا کنون در بزم‌های عروسی، شب‌نشینی‌ها و مهمانی‌ها با نواختن رباب استاد امیرمحمّد سلطانی، آوازخوان معروف بلخ، را هم‌راهی می‌کند. او سه دختر و پنج پسر دارد که از جملهٔ پسرانش، اجمل امیری، احمدپردیس و ایمل امیری رباب‌نواز و همایون طبله‌نواز اند. جمعه‌گل در جشن‌واره‌های نوروزی بلخ و نیز در بزم‌های هنری کندهار، کندز و تخار هنرنمایی داشته است و از سوی نهادهای فرهنگی مورد ستایش قرار گرفته است. (۳۳۵)

عبدالجلیل باختری: عبدالجلیل باختری فرزند رجب‌خان در سال ۱۳۴۱ هجری خورشیدی/ ۱۹۶۲ میلادی در کوی باختر شهر مزار شریف به جهان آمد. از ده‌ساله‌گی به موسیقی روی آورد و از محضر هنرمندان محلّی دیگر بهره برد و به نواختن تنبور، هارمونیه، دهل، ضرب، دل‌ربا، سارنگ، رباب و سه‌تار دست‌رسی پیدا کرد. از سال ۱۳۸۸ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۹ میلادی بدین‌سو آموزش‌گاه موسیقی را راه انداخته است و تا کنون ۱۵ تن از علاقه‌مندان موسیقی را آموزش داده است. ده آهنگ ثبت‌شده دارد و در بزم‌های شادی و جشن‌واره‌های هنری در بلخ و کابل می‌کند و نیز برای اجرای کانسرت به کشورهای ترکمنستان و اوزبیکستان سفرهایی داشته و از وزارت اطلاعات و فرهنگ، استان‌داری بلخ و بنیاد فرهنگ و جامعهٔ مدنی ستایش‌نامه به دست آورده است. باختری ازدواج کرده و دارای ۳ دختر و سه پسر است. (۳۳۵)



محمّدحسن بسمل: محمّدحسن بسمل در سال ۱۳۴۲ هجری خورشیدی/ ۱۹۶۳ میلادی در روستای سمرقندیان شهرستان بلخ استان بلخ به جهان آمد. دورهٔ دانش‌آموزی را در زادگاه خود در سمرقندیان و دبیرستان باختر شهر مزار شریف سپری کرد و مدّتی کارمند ادارهٔ اطلاعات و فرهنگ و ادارهٔ مخابرات و فناوری معلوماتی استان بلخ بود. او از آوازخوانان شناخته‌شدهٔ محلّی بلخ بود و در پهلوی هنر آوازخوانی بدیهه‌سرایی نیز می‌کرد و در میان مردم به نام «بلبل افغانستان» شهرت داشت. بسمل در اثر بیماری در سال ۱۳۹۵ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۶ میلادی چشم از جهان بست. از او سه دختر و چهار پسر به جا مانده اند. (۳۳۵)



عبدالسّتار غفاری: عبدالسّتار غفّاری فرزند عبدالغفار در سال ۱۳۵۲هجری خورشیدی/ ۱۹۷۳ میلادی در شهر مزارشریف زاده شد. هنر موسیقی را در نوجوانی از استاد کاکر آموخت و هنگامی دانش‌آموز دبیرستان شهید بلخی واقع در شهرستان ده‌دادی استان بلخ بود نخستین کانسرت را در سال ۱۳۶۵ هجری خورشیدی/ ۱۹۸۶ میلادی در حضور هنرمندان معروف کشور در سینماتیاتر بلخ به اجرا درآورد و در سال ۱۳۶۶ هجری خورشیدی/ ۱۹۸۷ میلادی از سوی اتّحادیّهٔ جوانان بلخ برای اجرای

کانسرت به تاجیکستان رفت و در آن‌جا مدال اتّحادیهٔ هنرمندان آن کشور را به دست آورد. پس از اتمام دورهٔ دانش‌آموزی، آموزش‌های عالی را در دانش‌سرای آموزگاری رودکی بلخ در رشتهٔ زبان و ادبیّات به فرجام رسانید و به حیث آموزگار در دبستان نوآباد شهرستان ده‌دادی و در دبیرستان دقیقی بلخی ایفای وظیفه کرد. از غفّاری تا اکنون ۹ آهنگ رادیویی و پنج آهنگ تلویزیونی که ۳ آهنگ آن از ساخته‌های خودش اند ثبت شده اند. (۳۳۵)



احمدفهیم فقیری: احمدفهیم فقیری فرزند فقیرمحمّد درسال ۱۳۵۴ هجری خورشیدی/ ۱۹۷۵ میلادی در کوچهٔ خرابات کابل به جهان آمد. در دبستان ابوریحان بیرونی تا صنف پنجم و از سال ۱۳۶۶ هجری خورشیدی تا صنف دهم در دبیرستان موسیقی زیر نظر استادان معروف این رشته درس خواند و نواختن هارمونیه و رباب را از پدر خود آموخت و سپس به فراگیری نواختن تنبور، غیچک، دنبوره، زیربغلی، طبله، دهل و سایر آله‌های موسیقی محلّی همّت گماشت. در سال ۱۳۷۲ هجری خورشیدی/ ۱۹۹۳ میلادی در هنگام جنگ‌های خونین کابل یکجا با خانوادهٔ خود به بلخ آمد و در شهر مزار شریف ماندگار شد. در دورهٔ حاکمیّت امارت اسلامی طالبان به پاکستان رفت و در آن‌جا هم با هنر موسیقی سروکار داشت و پس از بازگشت به میهن در بلخ و جوزجان و استان‌های دیگر شمالی کشور به هنرنمایی و آوازخوانی پرداخت. از ده سال بدین‌سو تنها رباب می‌نوازد و با تلویزیون‌های آیینه، باتور، آرزو، پیکان و ملّی بلخ هم‌کاری دارد. او در سال ۱۳۷۵ هجری خورشیدی/ ۱۹۹۶ میلادی ازدواج کرده و سه دختر و دو پسر دارد. (۳۳۵)



محمّدیوسف بشردوست: محمّدیوسف بشردوست فرزند غلام‌سخی در سال ۱۳۵۸ هجری خورشیدی/ ۱۹۷۹ میلادی در روستای رحمت‌آباد شهرستان چهاربولک استان بلخ زاده شد. دورهٔ دانش‌آموزی را تا صنف چهارم در زادگاه خود پی گرفت. او آوازخوانی را از کودکی از پدر خود که یک هنرمند محلّی‌خوان بود و نیز از شرف‌الدّین چهاربولکی فرا گرفت بود و تا کنون در مراسم شادی مردم و نیز در جشن‌واره‌های رسمی موسیقی در بلخ و کابل و در کشورهای ایران و پاکستان هنرنمایی دارد. بشردوست در سال ۱۳۸۴ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۵ میلادی از چهاربولک به روستای خاصه‌پز شهرستان دهدادی استان بلخ کوچید و در سال ۱۳۹۲ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۳ میلادی ازدواج کرد و اکنون در مجتمع هنرمندان بخش موسیقی در چهارراه فردوسی شهر مزار شریف دفتر



موسیقی دارد. از او دو آهنگ در تلویزیون ملّی بلخ و یک آهنگ در تلویزویون شهرآرا به ثبت رسیده اند. (۳۳۵)

محمّدحنیف سخی ضرب‌نواز: محمّدحنیف سخی فرزند غلام‌سخی، ضرب‌نواز معروف بلخ، در سال ۱۳۶۳ هجری خورشیدی/ ۱۹۸۴ میلادی در کوی باختر شهر مزار شریف زاده شد. دورهٔ دانش‌آموزی را در تا صنف ششم در دبیرستان باختر شهر مزار شریف به فرجام رسانید. از سیزده‌ساله‌گی به هنر موسیقی روی آورد و ضرب‌نوازی را نزد پدر خود فرا گرفت. در زمان حاکمیّت امارت اسلامی طالبان در پاکستان پناهنده شد و پس از بازگشت به بلخ باز هم با ضرب‌نوازی در مراسم شادی و جشن‌واره‌های هنری از جمله جشن‌واره‌های نوروزی هنرنمایی دارد و برای اجرای کانسرت سفری به کشور تاجیکستان نیز داشته است. سخی در سال ۱۳۸۳ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۴ میلادی ازدواج کرده و ۵ دختر دارد. (۳۳۵)

عبدالقدیر سیلاب: سیّد عبدالقدیر سیلاب فرزند میرزا سیّد عبدالواحد، محلّی‌خوان معروف استان بلخ در سال ۱۳۶۴ هجری خورشیدی/ ۱۹۸۵ میلادی در کوی خراسان شهر مزار شریف زاده شد، پس از دورهٔ دانش‌آموزی به شعر و موسیقی روی آورد و تا کنون در گستره‌های ادبیّات و هنر گام می‌زند. او رئیس انجمن موسیقی استان بلخ است و افزون بر آوازخوانی به نواختن هارمونیه نیز دست‌رسی دارد. او بیش‌ترینه سروده‌های فی‌البدیههٔ خود را می‌خوانَد و آهنگ‌هایش بیش‌ترینه میهنی اند. «تار و ترانه» (بلخ، ۱۳۹۷ هجری خورشیدی) نخستین دفتر سروده‌های اوست.



شمین کام‌ران: شمین کام‌ران فرزند محمّدابراهیم کام‌ران در ۱۵ شهریور ۱۳۶۴ هجری خورشیدی/ ۶ سپتامبر ۱۹۸۵ میلادی در شهر باستانی بلخ دیده به جهان گشود. دورهٔ دانش‌آموزی را تا صنف چهارم در دبستان میر والی شهر مزار شریف پی گرفت در پانزده‌ساله‌گی به هنر موسیقی روی آورد و نواختن رباب و دنبوره را از پدرش آموخت و سپس نواختن ضرب و هارمونیه را از استا دان دیگر موسیقی بلخ فرا گرفت و اکنون از آوازخوانان شناخته‌شدهٔ محلّی استان بلخ است که سروده‌های فی‌البدیههٔ خود را در بزم‌های شادی و جشن‌واره‌های هنری در بلخ و کابل می‌خوانَد و تا کنون در بزم‌های رسمی موسیقی در بلخ و کابل شرکت کرده و در سال ۱۳۹۷ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۸ میلادی برای اجرای کانسرت در جشن‌وارهٔ موسیقی سفری به اوزبیکستان نیز داشته است. ۴۰ آهنگ ثبت‌شده در تلویزیون‌های طلوع، آرزو و ملّی بلخ دارد. شمین کام‌ران در سال ۱۳۸۴ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۵ میلادی ازدواج کرده و یک دختر و چهار پسر دارد.



خوراکه‌های محلّی بلخ

خوراکه‌های محلّی بلخ، دربرگیرندهٔ انواع غذاها، نوشابه‌ها و شیرینی‌ها می‌باشند. بسیاری از خوراکه‌های محلّی بلخ پیشینهٔ درازی دارند و نام‌های شان در متن‌های نظم و نثر کهن زبان فارسی دری آمده اند. غذاهایی چون قابلی‌پلو، کباب چوپان، دلده،آش بریده (رشته)، اوماچ، شیش‌پیره، آشک، بولانی، منتو، آی‌خانم، سنبوسه، قلمه، خجور، کاچی، لیتی، مالیده، شیرروغن، حلوای آردبریان، حلیم، شیربرنج و دیگ‌چه، سمنک؛ کماچ، نان روغنی، نان فتیر ورقی؛ نوشابه‌هایی چون هفت‌میوه و شیرچای؛ و شیرینی‌هایی مانند حلوای کنجدی (مغزی)، نبات، آبک دندان، پرورده، شیرپیره، جلوی (زولبیا)، فیرنی و ماغوت، نشالا، مربا، حلوای زردک و غیره از رایج‌ترین خوراکه‌های محلّی اند. شیریخ بلخ و قیماق خلم شهرتی جهانی دارند. هم‌چنین خوراکه‌های محلّی و سنّتی بلخ را از نگاه کاربردی می‌توان به عادی، هوسانه، پرهیزانه، آیینی و ره‌آوردی بخش‌بندی کرد. برخی از گردش‌گران در سفرنامه‌های خود از خوراکه‌های محلّی بلخ نام برده اند. (۲۳۷، ص ۲۲) خوراکه‌های محلّی بلخ از جاذبه‌های مهمّ گردش‌گری نوع غذایی شمرده می‌شوند.

غذاهای محلّی بلخ

قابلی‌پلو: قابلی‌پلو، یکی از غذاهای معروف بلخ است و آن برنجی است که با روغن، گوشت، پیاز، نمک و آب و افزوده‌های زردک خلال‌شده، کشمش، مغز پسته و بادام و شکر پخته می‌شود و بسیار خوش‌مزه است. پلو از نگاه چه‌گونه‌گی گوشت و افزوده‌های دیگر خود، به نام‌های دیگری چون مرغ‌پلو، لاندی‌پلو، کوفته‌پلو، ماش‌پلو، زعفران‌پلو، زرشک‌پلو، سبزی‌پلو و غیره نیز یاد می‌شوند. یک نوع آن را که بدون گوشت و افزوده‌ها پخته می‌شود به نام چلو یا پلو صافی یاد می‌کنند.



قابلی و سایر انواع پلو را در خانه‌واده‌ها زنان و در مهمانی‌های بزرگ و نیز در رستوران‌های شهر آش‌پزان مرد می‌پزند. (۲۳۷، ص ۲۲)

کباب چوپان: کباب چوپان، کبابی است که از گوشت قبرغهٔ گوسفند پخته می‌شود. پارچه‌های گوشت اخته‌شده با پیاز و سیر را به سیخ‌ها می‌کشند و به روی کورهٔ کباب می‌گذارند و با افروختن زغال

و پکه زدن به آن می‌پزند. این نوع کباب در بازاهای مرکز شهرستان بلخ بسیار عمومیّت دارد. این نوع کباب بیش‌تر در رستوران‌ها توسّط مردان پخته می‌شود. (۲۳۷، ص ۲۲)



کباب در شعر کهن و امروز فارسی دری بازتابی گسترده دارد، از جمله؛ مولوی بلخی می‌گوید:

بـوی کـباب داری، تـو نیز دل‌کبابی
در تو هرآنچ گم شد، در ماش بازیابی
(۱۸۵، ص ۱۰۹۷)

چهرهٔ چون آفتاب، می‌بری از ما شتاب　　　بـوی کـن آخر کباب، زین جگر آذری
(۱۸۵، ص ۱۱۱۵)

عبدالسّمیع حامد، شاعر معاصر بلخ، می‌گوید: (۶۱ ص ۲۰۳)

بسیار این معامله‌داری عجیب بود　　　قلب مرا گرفت و برایم کباب کرد

دلده: دلده، یک غذای آیینی است که به عنوان نذر در خانواده‌ها توسّط زنان پخته می‌شود.



دلده را از گندم میده‌شده با دست‌گاه دستی «گراد»، و روغن، گوشت، آب و نمک، با افزوده‌هایی چون لوبیا، نخود، زردآلوی خشک (غولنگ) و آلوی خشک ترش، در دیگ‌های بزرگ با کف‌گیرزدن‌های پی‌هم می‌پزند. دلده را معمولاً گرماگرم با کف‌گیر در کاسه‌ها می‌ریزند و برای هم‌سایه‌گان و مردم محل بخش می‌کنند. دلده با قاشق خورده می‌شود. (۲۳۷، ص۲۲)

آش بریده (رشته): آش بریده (رشته) را از زواله‌های پهن‌شدهٔ خمیری که با کارد به رشته‌های



باریک و درازی بریده شده اند با روغن، پیاز، نمک و آب می‌پزند. آش بریده را پس از پختن در کاسه می‌گیرند و به روی آن نعناع و مرچِ خشک کوبیده می‌پاشند و صرف می‌کنند. این خوردنی یک غذای مایع است که با قاشق خورده می‌شود. (۲۳۷، ص ۲۲)

اوماچ: اوماچ، غذای پرهیزانه‌یی است که برای سرماخورده‌گان سودمندش می‌دانند و از روغن، پیاز ،آب و نمک با افشاندن آرد و یا نان خشک مالیده پخته می‌شود و خوراکهٔ مایعی مانند آش بریده است که به روی آن گرد نعناع و مرچ می‌پاشند و آن را با قاشق خورند. اوماچ در خانه و توسّط زنان پخته می‌شود. (۲۳۷، ص ۲۳)



شیش‌پیره: شیش‌پیره، از پارچه‌های کوچک زواله‌های پهن‌شدهٔ خمیری که پیرامون گوشت کوبیده پیچانیده شده اند و روغن، پیاز، نمک و آب پخته می‌شود و مانند آش یک خوردنی مایع است و با قاشق خورده می‌شود. این خوردنی یک غذای هوسانه است و بیشتر در خانه‌ها و توسط زنان آماده می‌شود. (۲۳۷، ص ۲۳)



آشک: آشک، یک غذای هوسانه است. برای تهیّهٔ آن زواله‌های خمیر را هموار کرده با کارد به پارچه‌های کوچک چهارگوشه می‌برند و در میان آن گندنای ریزریزشده را می‌گذارند و با مهارتی خاص می‌پیچانند. سپس آن را در آب می‌جوشانند و بعد از پخته‌شدن با چلوصاف از آب بیرون می‌کشند و به روی غوری‌هایی که از پیش در آن‌ها چکهٔ آمیخته با سیر گرفته شده است می‌گذارند و به روی آن روغن‌آبی را که با بادنجان رومی و کوفتهٔ گوشت از پیش پخته کرده اند می‌ریزند و با قاشق یا دست می‌خورند. در آماده‌ساختن آشک معمولاً زنان خانه‌واده به گونهٔ گروهی کار می‌کنند. (۲۳۷، ص ۲۳)



بولانی: بولانی، یک غذای هوسانهٔ خمیری است. برای آماده‌ساختن آن زواله‌های خمیر را پهن می‌کنند و در میان آن گندنا ریزریزشده را به روی نیمی از سطح زواله‌ها می‌گذارند و نیم دیگر را به روی آن به گونه‌یی می‌کَشند که شکل نیم‌دایره و یا سه‌گوشه را پیدا کند. بعداً به روی تابه روغن را می‌ریزند و داغ می‌کنند و به روی آن بولانی ها را چند چند تا می‌گذارند و با سیخ تا و بالا می‌کنند تا هر دو سطح آن پخته شود و بولانی‌های پخته شده را به روی غوری یا بشقاب می‌گیرند. در پختن بولانی نیز زنان خانه‌واده با هم هم‌کاری می‌کنند. بولانی را معمولاً با ماست، چکه و چکنی می‌خورند. این غذا در ماه رمضان از غذاهای ویژهٔ سفرهٔ افطاری است. در تهیّهٔ بولانی به جای گندنا از بادنجان

رومی، پیاز، کدو، گوشت کوبیده، کچالو (سیب زمینی)، ماش با لوبیای تفت‌داده‌شده و نرم‌شده نیز استفاده می‌کنند. هم‌چنین بولانی را بدون روغن در تنور نیز می‌پزند و پس از پخته‌شدن به روی آن روغن می‌مالند و می‌خورند. در گندنا گشنیز و مرچ تازهٔ ریزریزشده را نیز علاوه می‌کنند. (۲۳۷، ص ۲۳)





منتو: منتو، یکی دیگر از غذاهای هوسانهٔ خمیری است. خمیر منتو را مانند خمیر آشک آماده می‌سازند، با این تفاوت که به جای گندنا، در میان آن گوشت کوبیده با پیاز و سیر و مرچ را می‌گذارند و به جای جوشاندن در آب، در دیگ مخصوص منتوپزی به آهسته‌گی با آبِ در حال جوشش تفت می‌دهند. منتو را به غوری یا بشقاب می‌گیرند و با قاشق یا دست می‌خورند. این غذا را در خانه‌واده‌ها زنان و در رستوران‌ها آش‌پزهای مرد می‌پزند. (۲۳۷، ص ۲۳)



آی‌خانم و گل‌خانم: آی‌خانم و گل‌خانم ، نیز از غذاهای هوسانهٔ خمیری محلّی بلخ اند. برای





تهیّهٔ آی‌خانم، خمیر را زواله می‌گیرند و سپس زواله را پهن می‌سازند و از یک لبهٔ آن روی خمیر را با

روغن می‌مالند و گوشت کوبیده با پیاز و سیر را هموار می‌کنند و بعداً قسمتی را که در آن گوشت گذاشته شده است به روی باقی‌ماندهٔ خمیر به اندازه‌یی که آن را بپوشاند می‌پیچانند و سپس به روی آن قسمت خمیر نیز پس از روغن‌مالی گوشت می‌گذارند و همین کار را تا ۶ لا و یا بیش‌تر ادامه می‌دهند. بعداً آن خمیر چندلایه را با کارد به پارچه‌های منظّم سه‌گوشه و یا چهارگوشه می‌بُرند. و برای ساختن گل‌خانم خمیر چندلایه‌یی را که مانند آی‌خانم تهیّه شده است به دور خودش می‌لولانند که شکل گُل را به خود می‌گیرد. در مرحلهٔ آخر آی‌خانم و گل‌خانم را در د یگ مخصوص منتوپزی می‌چینند و با آب جوش تفت می‌دهند تا پخته و آمادهٔ خوردن شود. آی‌خانم را زنان خانه‌واده می‌پزند. (۲۳۷، صص ۲۳ ـ ۲۴)

سنبوسه: سنبوسه، از غذاهای هوسانهٔ خمیری است. برای تهیّهٔ آن خمیر وازبری‌شده را تا ۶ لا با روغن می‌مالند و سپس آن را با کارد به پارچه‌های کوچک می‌بُرند و در میان هر پارچه مقداری گوشت کوبیده با پیاز و نمک و مرچ را که پیش‌تر در روغن سرخ شده است می‌گذارند و آن را به گونهٔ سه‌گوشه می‌پیچانند و لبه‌های آن را با سرانگشتان به شکل دندانه درمی‌آورند و سپس چند چند تا در میان روغنِ داغ جوش می‌دهند و با کف‌گیر تا و بالا می‌کنند تا از هر پهلو به خوبی پخته شود. بعد از این که سنبوسه‌های پخته و آماده‌شده را به روی غوری گرفتند در همان حالت گرم به روی آن‌ها مقداری شکر می‌افشانند. (۲۳۷، ص ۲۴)



مولوی بلخی می‌گوید:

بس کن ای دوست که سنبوسه چو بسیار خوری
که ز سنبوسه ترا بوی گیا می‌آید

(۱۸۵، ص ۳۲۹)

آمد غریبی از ره، مهمان مه‌تری شد — مهمانیی بکردش با کار و با کیایی
بریان‌های فاخر، سنبوسه‌های نادر — شمع و شراب و شاهد، بس خلعت عطایی

(۱۸۵، ص ۱۰۸۸)

قتلمه: قتلمه، نیز از غذاهای هوسانهٔ خمیری محلّی بلخ است. برای تهیهٔ قتلمه، خمیر وازبری‌شده را تا چند لایه روغن‌مالی می‌کنند و سپس مانند نان گِرده هموار می‌سازند و روی آن را با دَم قاشق نقش می‌کَنند و بعداً در میان روغنِ داغ می‌پزند و پس از پختن به روی آن شکر می‌پاشند. (۲۳۷، ص ۲۴)





خجور: خجور، از غذاهای هوسانهٔ خمیری محلی بلخ است. برای تهیهٔ آن آرد را با شیر و روغن و تخم مرغ و افزوده‌های هیل، شکر و پولی خمیر می‌کنند، بعداً از خمیر به اندازه‌های کوچک کنده به پشت جالی غربیل می‌لولانند تا به روی لوله‌های خمیر که هر کدام به اندازهٔ یک سرانگشت است نقش جالی پدیدار گردد و سپس لوله‌ها را چند چند تا در میان روغنِ داغ می‌اندازند و با کف‌گیر پهلو به پهلو می‌گردانند تا به خوبی پخته شوند. (۲۳۷، ص ۲۴)



لیتی: لیتی، از غذاهای مایع محلّی بلخ است که از جوشاندن روغن و آرد، زردچوبه، شکر یا گُر و هیل به دست می‌آید و بیش‌تر برای زنان زائو پخته می‌شود و آن را مقوّی می‌دانند. (۲۳۷، ص ۲۴)



مالیده: مالیده، غذایی است که از نان و روغن و شکر به دست می‌آید. برای تهیّهٔ آن در آغاز نان خشک را با دست می‌سایند و سپس آن را با شکر و روغن داغ‌شده می‌آمیزند. مالیده غذای صبحانه است و در عروسی‌ها یکی از غذاهای روی سفره یا میز عروس و داماد می‌باشد. (۲۳۷، ص ۲۴)

شیرروغن: شیرروغن، یک غذای مایع است که از شیر و روغن مسکه به دست می‌آید. برای تهیّهٔ آن روغن را در دیگ داغ می‌کنند و سپس به آن شیر را می‌افزایند و یک بار دیگر جوش می‌دهند. (۲۳۷، ص ۲۴)

حلوای آردبریان: حلوای آردبریان، یک غذای بسیار کهن سرزمین بلخ است و از آرد گندم و یا آرد برنج سفید و روغن و شکر و آب به دست می‌آید. برای تهیّهٔ آن روغن را در دیگ داغ می‌کنند و سپس آرد را به آن افزوده با کف‌گیر تا هنگامی آن را شور می‌دهند که رنگ آن شتری شود، بعداً با آن شکر می‌آمیزند و برای چند دقیقه آن را دم می‌دهند. به حلوا عطر گلاب و هیل نیز می‌آمیزند. (۲۳۷، ۲۴)



مولوی بلخی سروده است: (۱۸۵، ص ۱۳۳)

بپخته است خدا بهر صوفیان حلوا — که حلقه حلقه نشستند و در میان حلوا

هزار کاسهٔ ـر رفت سوی خوان فلک — چو درفتاد از آن دیگ در دهان حلوا

به شرق و غرب فتاده‌ست غلغلی شیرین | چنین بوَد چو دهد شاه خسروان حلوا
پیاپی از سوی مطبخ رسول می‌آید | که پخته اند ملایک بر آسمان حلوا
به آبریز برَد چونک خاَورد حلوا تن | به سوی عرش برَد چونک خورد جان حلوا
به گِرد دیگ دل ای جان چو کف‌چه گَرد به سر | که تا چو کف‌چه دهان پر کنی از آن حلوا
دلی که از پی حلوا چو دیگ سوخت سیاه | کرم بوَد که ببخشد به نای نان حلوا
خموش باش که گر حق نگویدش که بده | چه جای نان بدهد هم به صد سنان حلوا

و همو گوید: (۱۸۵، ص ۳۹۰)

شکّرین است یار حلوایی | مشت حلوا در این دهانم کرد
تا گشاد او دکان حلوایی | خانه‌ام برد و بی‌دکانم کرد

حلیم: حلیم، یک غذای صبحانهٔ بسیار کهن محلّی بلخ است و در دو مرحله تهیّه می‌شود. در مرحلهٔ یکم، استاد حلیم‌پز حلیم را از آمیختن و جوشاندن گندم جوشیده و گوشت مرغ یا گوشت گاو و گوسفند پخته‌شده و گذشتاندن آن‌ها با چوبک حلیم‌پزی و یا با فشار دست از چلوصاف، به گونهٔ خمیر تهیّه می‌کنند و در مرحلهٔ دوم خمیر حلیم را در دیگ در میان روغنِ داغ مانند حلوای آردبریان با کف‌گیرزدن و افزودن شکر به آن می‌پزند. (۱۴، ص ۲۵۰)



مولوی بلخی گوید: (۱۸۵، ص ۳۶۹)

بریز دیگ حلیم‌آب را که کاسه رسید | گشاده هل سر خُم را که دُردخواره رسید

شورباها: شورباها از غذاهای مایع محلّی بلخ اند. شوربا را معمولاً با گوشت گوسفند و بز، گاو و گوساله و مرغ و پرنده‌گان دیگر تهیّه می‌کنند. یخنی و چاینکی از شورباهای بسیار معروف بلخ اند. برخی از شورباها مانند پیاوه، پیاوهٔ تخم مرغ و شوربابرنج بدون گوشت پخته می‌شوند. (۲۳۷، ص۲۵)



کاچی: کاچی، یکی غذای کهن محلّی بلخ است. برای تهیّهٔ آن آب را جوش داده و به آن اندکی نمک می‌آمیزند. سپس آرد بیخته را در درون آن می‌اندازند و با چمچهٔ چوبی آن را خوب به هم می‌زنند تا پخته شود. بعد آن را دَم می‌کنند. بعد از این که به غوری گرفتند وسط آن را گود می‌کنند و روغن زرد داغ را در گود و به



روی کاچی و نیز شیرهٔ توت را به رویش می‌اندازند و هر لقمهٔ آن را به روغن و شیره مالیده می‌خورند. خوردن کاچی را برای بانوانی که تازه کودک به دنیا آورده باشند سودمند می‌دانند. (۲۳۷، ص ۲۵)



شیربرنج و دیگ‌چه: شیربرنج یک غذای کهن محلّی بلخ است که از شیر، برنج و شکر پخته می‌شود. برنج را در دیگ با آب می‌جوشانند تا نرم شود، بعداً به آن شیر می‌اندازند و جوش می‌دهند تا آب آن بخشکد. شیربرنجی را که برای نذر پخته شده باشد دیگ‌چه می‌نامند. (۲۳۷، ص ۲۵)

سمنک: سمنک، یک غذای باستانی آیینی مربوط به سفرهٔ نوروزی است که پیش‌تر در همین کتاب در مبحث معرفی جشن نوروز دربارهٔ آن به گونهٔ مفصّل معلومات داده شد.

کماچ و انواع نان‌ها

کماچ: یک نوع نان روغنی محلّی بسیار کهن بلخ است. برای تهیّهٔ آن آرد را با شیر، تخم مرغ، روغن و هیل خمیر می‌کنند و بعداً خمیر را در روغن‌داغ‌های مسّی دسته‌دار به روی روغنِ داغ می‌گیرند و هموار می‌سازند و با دندانهٔ اره به روی آن نقش می‌زنند و سپس در تنور گرم به روی آتش می‌گذارند و پهلو به پهلو می‌گردانند تا پخته شود. بعد از پخته‌شدن به روی کماچ‌ها شکر می‌پاشند. کماچ معمولاً به عنوان هدیه به مناسبت‌های گوناگون شادی در میان خانواده‌ها مبادله می‌شود. (۲۳۷، ص ۲۵)





نان روغنی: نان روغنی ساده نیز یک خوردنی محلّی است که خمیر آن را با آب و روغن آماده می‌سازند و به روی آن سیاه‌دانه و کنجد می‌زنند و به دیواره‌های درون تنور گرم می‌چسپانند تا پخته شود. (۲۳۷، ص ۲۵)

نان فتیر: نوع دیگری از نان روغنی است که در لابه‌لای خمیر آن روغن مالیده می‌شود و مانند نان روغنی ساده در تنور پخته می‌شود.

از نان‌های ساده می‌توان گِرده، چپاتی و پنجه‌کش را یاد کرد. در استان بلخ نان‌های گِردهٔ خلمی که قطری بزرگ دارند و روی آن‌ها پر از نقش و نگار و سیاه‌دانه است شهرتی فراوان دارد و

گردش‌گران آن‌ها را به عنوان ره‌آورد با خود می‌برند. برخی از این نوع نان خلمی که نام آردمال یاد می‌شود از حد اکثر یک سیر آرد با قطری بزرگ در تنور پخته می‌شود. (۲۳۷، ص ۲۵)



مولوی بلخی گوید:

معده را پر کرده ای دوش از خمیر و از فطیر   خواب آمد چشم پر شد کانچ می‌جُستی بگیر
(۱۸۵، ص ۴۲۵)

پخته شد نان دلی کز تفّ عشق تو بسوخت   شـد زبـردست ابـد آن کـز تو شد زیر و زبر
(۱۸۵، ص ۴۲۳)

بی‌چون و بی چه‌گونه برون از رسوم و فهم   بـی دسـت مـی‌سریشد در غیب صد خمیر
بـی آتـشی تـنور دل و معـده‌هـا فـروخت   نـان بـر دکان نـهـادن و خبّـاز مـا ستیر
(۱۸۵، ص ۴۴۳)

عبدالسّمیع حامد، شاعر معاصر بلخ، می‌گوید: (۶۰، ص ۱۷)

نـدارم هیـچ چـشمی از تـنورِ روشـن خـورشید   لبی از قرص نان خشکِ ماهم می‌دهد یا نه؟

و ابراهیم امینی، شاعر دیگر معاصر بلخ، نان را چنین در سرودهٔ خود آورده است: (۱۸، ص ۴۶)

چون نان گرم بود گپ تو برای من   افسوس ادامه یافته بی‌نانی‌ام هنوز

نوشابه‌های محلّی

هفت‌میوه (غولنگ‌آب): هفت‌میوه یا غولنگ‌آب، یکی از نوشابه‌های باستانی مربوط به سفرهٔ نوروزی است. برای تهیّهٔ آن غولنگ (زردآلوی خشک)، چند نوع کشمش، مغز پوست‌کردهٔ پسته، بادام، خستهٔ زردآلو و چهارمغز و نیز سنجد را شسته به روی آن‌ها آب جوشانده می‌اندازند و یک یا دو روز می‌گذارند تا زردآلوها بشگفند و آب، شیرین شود. هفت‌میوه یک نوشابهٔ سرد است. (۲۳۷، ص ۲۶)





شیرچای: شیرچای و قیماق‌چای یک نوشابهٔ گرم محلّی است که از آمیختن شیر و قیماق (سرِ شیر) به چای به دست می‌آید و معمولاً به عنوان صبحانه صرف می‌شود. (۲۳۷، ص۲۶)



چاوه: نوشابه‌یی دارویی است که از آمیختن گُر، چهارمغز کوبیده، هیل، چوب زرشک، برگ چای در آب جوشانده به دست می‌آید و بیش‌ترینه پیش از صرف صبحانه نوشیده می‌شود و خاصیّت گرم دارد و مقوّی است. (۲۳۷، ص ۲۶)

شیرینی‌ها



حلوای کنجدی (مغزی): حلوای کنجدی یک شیرینی ویژهٔ بلخ است که به‌ترین آن را در شهرستان دولت‌آباد تهیّه می‌کنند. این شیرینی بلخ شهرتی جهانی دارد و گردش‌گران درونی و بیرونی آن را به عنوان ره‌آورد با خود به مناطق خود می‌برند. نوع دیگری از این حلوا بدون کنجد است که به روی آن مغز گردو یا پسته، خستهٔ زردآلو و بادام نشانده شده است. (۲۳۷، ص ۲۶)

نبات: نبات، یک شیرینی باستانی بلخ است و آن مجموعهٔ بلورهای شفاف به‌هم‌چسپیدهٔ شکر است که در کارخانه‌های قنّادی از شکر مذّاب در اطراف تارها شکل می‌گیرند و شاخ نبات آن خریداران فراوانی دارد. گردش‌گران داخلی و خارجی نبات بلخ را با خود به عنوان ره‌آورد به جاهای خود می‌برند و زایران آرام‌گاه حضرت علی «ک» به عنوان یک ره‌آورد متبرّک به خانه‌واده و دوستان هم‌دیار خود اهدا می‌کنند. (۲۳۷، ص ۲۶)



مولوی بلخی می‌گوید: (۱۸۵، ص ۳۳۱)

آن شَکَر پـاسخ نـباتم می‌دهد　　　　وانک کُشته‌ستم حیاتم می‌دهد

حلوای زردک: حلوای زردک از زردک (هویج)، روغن و شکر با افزوده‌های پسته و بادام و هیل به دست می‌آید. در آغاز روغن را سرخ کرده زردک آماده‌شده را در آن می‌اندازند و باز هم سرخ می‌کنند. سپس شکر را با آب، شربت ساخته به تدریج بر آن می‌افزایند و بعداً مقداری آب جوش را به آن می‌ریزند و شور می‌دهند تا سر روغن بیاید. سپس خلال پسته و بادام را یک‌جا با هیل به آن اضافه می‌کنند و سر دیگ را بسته و بر سرپوش دیگ آتش می‌اندازند. بعد از این که حلوا پخته شد می‌گذارند تا سرد شود و بعد آن را به پارچه‌های دل‌خواه می‌بُرند. (۴۲، ص ۱۷۰)



شیرپیره: از شیر و شکر و افزوده‌های هیل، پسته، خسته، چارمغز به دست می آید. برای تهیّهٔ آن شیر را با شکر و هیل آمیخته می‌جوشانند تا به قوام برسد. بعداً خسته، پسته و چارمغز را به آن می‌افزایند و آن را به روی پتنوسی که پیش‌تر با روغن چرب شده باشد می‌گیرند و با خسته و پسته و چارمغز می‌آرایند و می‌گذارند تا سردو سفت گردد. بعداً آن را با کارد به شکل‌های دل‌خواه هندسی می‌بُرند. شیرپیرهٔ ساخت بلخ شهرتی فراوان دارد و گردش‌گران آن را به عنوان ره‌آورد با خود می‌برند. این شیرینی معمولاً با چای خورده می‌شود و یکی از شیرینی‌های سفرهٔ عیدهای رمضان و قربان است. (۲۳۷، ص ۲۶)



جلوی (زولبیا): جلوی از آرد ترمیده و شکر تهیّه می‌شود. خمیرمایه، آرد، آب و سفیدی تخم مرغ را با هم می‌آمیزند. بعداً به روی تابه کمی روغن می‌اندازند و خمیر تهیه‌شدهٔ آب‌گین را به قیف نوک‌باریکی می‌گیرند و به روی تابه به گونهٔ حلقه حلقه می‌ریزند. بعداً حلقه‌های جلوی را از تابه گرفته به



درون شربتی که پیش‌تر از شکر ساخته شده است غوطه‌ور می‌سازند تا شربت را به خود جذب کند. سپس آن را از درون شربت با چلوصاف می‌کشند و به روی ظرف می‌چینند. جلوی را معمولاً پس از صرف ماهی می‌خورند و نیز خانه‌واده‌های دختران و پسران نامزد یک‌جا با ماهی بریان به عنوان هدیهٔ نوروزی برای هم می‌برند. (۲۳۷، ص ۲۷)

فرنی و ماغوت: فرنی را از پودر فرنی و شکر و هیل تهیّه می‌کنند، به گونه‌یی که آن‌ها را با هم آمیخته و برای مدّت اندکی در دیگ می‌جوشانند و سپس در همان حالت گرم توسّط کف‌گیر به ظرف‌ها می‌گیرند و هنگامی که سرد شد روی آن را با پسته، بادام و خستهٔ کوبیده‌شده و بریده‌های میوه‌های تازه چون کیله، کیوی و غیره می‌آرایند. فرنی رنگی را به نام ماغوت یاد می‌کنند. فرنی از شیرینی‌هایی است که پس از غذا خورده می‌شود. (۲۳۷، ص ۲۷)



مربّا: مربّا یکی از خوردنی‌های صبحانهٔ بسیار کهن بلخ است که از شکر و میوه‌هایی چون سیب، آلوبالو، بهی، و هم‌چنین زردک و پوست تربوز و غیره ساخته می‌شود. مربّا از شیرینی‌هایی است که بیش‌تر در شب‌های رمضان به مصرف می‌رسد. برای تهیّهٔ آن میوه را در آب می‌جوشانند تا نرم گردد و سپس از آب می‌کشند و در شربتی که از شکر و آب افزودهٔ جوهر لیمو ساخته اند می‌اندازند و باز هم می‌جوشانند. (۲۳۷، ص ۲۷)



نشالا: نشالا از شیرینی‌های بسیار کهن بلخ و ویژهٔ سفرهٔ شب‌های رمضان و مایعی غلیظ و چسپ‌ناک سفیدرنگ است که از شکر، سفیدهٔ تخم مرغ و ریشهٔ گیاه کوهی «استوق» و عطر گلاب ساخته می‌شود. نشالا معمولاً توسط قنّادان مرد تهیّه می‌شود. به باور مردم، خوردن نشالا نیاز انسان را به نوشیدن آب کاهش می‌دهد. (۲۳۷، ص ۲۷)



نُقل: نقل یکی دیگر از شیرینی‌های قدیمی است که نوع بلخی به ویژه نقل بادامی آن شهرتی فراوان دارد. نقل از شکر و هستهٔ زردآلو و یا بادام و یا نخود ساخته می‌شود به گونه‌یی که شیرهٔ شکر که بعد از خشکیدن به رنگ سفید می‌درآید روی هسته را می‌پوشاند و با چای نوشیده می‌شود. نقل از شیرینی‌های اهدایی در بزم‌های عروسی و از خوردنی‌های روی سفرهٔ عید است. نقل را به سر عروس و داماد نیز می‌پاشند. (۲۳۷، ص ۲۷)



مولوی بلخی می‌گوید:

آن نُقل هزارمن بـریـزید   تا گردد هر کجا گدا سیر

(۱۸۵، ص ۴۲۰)

بادهٔ ناب خورده ای، نُقل خلاص خورده ای   بـوی شراب مـی‌دهد خربزه در دهان مکن

(۱۸۵، ص ۶۸۸)

باغ‌داری، کشاورزی و دام‌پروری در بلخ

باغ‌داری، کشاورزی و دام‌پروری از پیشه‌های بسیار باستانی مردم بلخ اند و برپایهٔ یافته‌های باستان‌شناسان، مردم این سرزمین از کهن‌ترین روزگاران به این پیشه‌ها پرداخته و نخستین بار در گذشته‌های پیش از تاریخ، به کشت گندم و اهلی‌ساختن اسپ را دست یازیده اند.

فراورده‌های باغ‌داری، کشاورزی و دام‌داری یک‌جا با خودِ باغستان‌ها، کشت‌زاران، پرنده‌گان خانه‌گی و دام‌ها و فارم‌ها، از جاذبه‌های گردش‌گری دیگر انسانی بلخ اند که در صنعت گردش‌گری از جای‌گاه اقتصادی ارزش‌مندی برخوردار اند. برخی از پیداوار باغ‌داری، کشاورزی و دام‌داری بلخ شهرت خوبی در سطح کشور، منطقه و جهان نیز دارند. گردش‌گران، نه تنها در هنگام اقامت خود در بلخ از این فراورده‌ها صرف می‌کنند، بل‌که این فراورده‌ها را با خود به عنوان ره‌آورد به سرزمین‌های خود نیز می‌برند.

باغ‌داری

باغ‌داری در بلخ پیشینهٔ بسیار درازی دارد و باشنده‌گان این سرزمین از همان دوره‌های پیش از تاریخ به باغ‌داری و کشاورزی پرداخته اند. در تاریخ بلخ، ما به نام‌های باغ‌های معروفی چون باغ بزرگ، باغ خاصّه، باغ خواجه میکائیل در دورهٔ غزنویان، باغ حرم‌سرا، باغ امین‌آباد، باغ ظلم‌آباد، باغ

باجی، باغ فرید، باغ میرزا ابراهیم سلطان، باغ خانی، باغ گل‌زمین، باغ زاغان، باغ مراد در سدهٔ یازدهم هجری قمری/ هفدهم میلادی، برمی‌خوریم. امروز نیز در مرکز و شهرستان‌های بلخ باغستان‌های پردرخت و سرسبز فراوانی وجود دارند و برخی از پیداوار باغ‌داری بلخ شهرتی جهانی دارند.

میوه‌هایی چون انگور، سیب، انجیر، توت، چارمغز، بادام، بهی، زردآلو، آلوبالو، شفتالو، ناک، انار، سنجد، پسته از پیداوار عمدهٔ باغ‌داری در بلخ اند. از این میان، بادام و انجیر شهرستان خلم، انگور شورتاک شهرستان دولت‌آباد و میوه‌های روستاهای چهارسنگ و سمرقندیان شهرستان بلخ، سیب شهرستان چهارکنت، توت شهرستان‌های بلخ و ده‌دادی، از شهرتی بیش‌تر برخوردار اند.

افزون از درختان میوه‌دار، در بلخ درختان بی‌میوه‌یی چون چنار، بید، سپیدار، شنگ، پشه‌خانه، سرو، کاج، ارچه، نیز می‌رویند که برای تزئین کناره‌های خیابان‌ها و یا هم به خاطر سایه در گرما استفاده می‌شوند و به همین‌گونه چوب آن‌ها را برای نجّاری، تخته‌فرش و سوخت و چوب سپیدار برای پوشش سقف خانه‌ها به کار می‌برند.

کشاورزی

کشاورزی نیز از دوره‌های باستانی پیش از تاریخ در سرزمین بلخ رواج داشته است و یافته‌های باستان‌شناختی نشان می‌دهند که باشنده‌گان این سرزمین از نخستین کسانی بودند که به کشاورزی روی آورده اند.

امروز در کشت‌زاران استان بلخ، حبوباتی چون گندم، جو، جواری، جواری سفید، برنج، زغر، کنجد، نخود، ماش، ارزن، لوبیا، مشنگ؛ میوه‌های فالیزی و سبزی‌هایی چون انواع خربوزه و تربوز، کدو، بادرنگ، پیاز، سیر، لبلبو، کچالو، شلغم، زردک، مولی، بادنجان سیاه، بادنجان رومی، ترایی، بامیه، پالک، گندنا، نعناع، پنبه می‌رویند، از این میان خربوزهٔ ارکانی شهرستان دولت‌آباد، خربوزهٔ برگ نی شهرستان خلم، خربوزهٔ لوبیایی شهرستان‌های بلخ، چمتال و چهاربولک، جواری سفید شهرستان‌های دولت‌آباد، شورتپه و کلدار و برنج شهرستان شولگر شهرتی بیش‌تر دارند. گندم و برخی از حبوبات دیگر به گونهٔ للمی نیز در مناطق کوهستانی و دامنه‌های کوه‌ساران کشت می‌شوند و به همین‌گونه خربوزه و تربوز را نیز در جاهای کم‌آب به گونهٔ للمی می‌کارند.

دام‌پروری

دام‌پروری نیز هم‌زمان با کشاورزی و باغ‌داری در بلخ از کهن‌ترین روزگاران رایج بوده است و باشنده‌گان این سرزمین به گواهی باستان‌شناسان از نخستین کسانی بوده اند که با رام‌ساختن جان‌وران در دوره‌های پیش از تاریخ به این پیشه روی آورده اند.

امروز، دام‌پروری، کشاورزی و باغ‌داری زیربنای اقتصادی مردم بلخ را می‌سازند. پرورش گاو، گوسفند و بز برای به‌دست‌آوردن گوشت، پوست و پشم و فراورده‌های شیری در همهٔ استان بلخ رواج دارد، از جمله گوسفند قره‌قلی در شهرستان‌های خلم، دولت‌آباد و کلدار نگه‌داری می‌شود و از پوست آن در استان بلخ کلاه می‌دوزند و نیز پوست قره‌قل یکی از اقلام عمدهٔ صادراتی کشور را تشکیل می‌دهد. از شتر نیز برای باربری و در ضمن از گوشت و پشم آن استفاده می‌شود. قاقمهٔ شتری ساخت شهرستان‌های شورتپه و کلدار شهرتی زیاد دارد. در بسیاری از شهرستان‌های بلخ از پشم گوسفند، قالی، گلیم و شال می‌بافند و نمد می‌سازند. در برخی از مناطق مانند چهارکنت و مارمل صنعت پیله‌وری و ابریشم‌بافی نیز رایج است.

اسپ و خر از جان‌وران اهلی دیگر است که برای سواری و باربری کاربرد دارند و نیز انواع سگ‌ها که برای پاس‌بانی خانه‌ها و رمه‌ها و یا شکار کار گرفته می‌شوند.

هم‌چنین پرورش مرغ خانه‌گی، مرغابی، قاز، فیل‌مرغ و شترمرغ برای استفاده از گوشت و تخم آن‌ها در بلخ رایج است و نیز در این اواخر فارم‌های پرورش مرغ، بودنه و ماهی در برخی از مناطق بلخ ساخته شده اند.

نتیجه‌گیری، چالش‌ها و دشواری‌ها و پیش‌نهادها

نتیجه‌گیری

دراین پژوهش آشکارا شده است که استان بلخ، با توجّه به جای‌گاه باستانی، تاریخی، فرهنگی و نیز جغرافیای طبیعی و گوشه‌های گوناگون زنده‌گی باشنده‌گان خود، از ظرفیّت‌ها و جاذبه‌های بالای گردش‌گری برخوردار است. این پژوهش ظرفیّت‌هاو جاذبه‌های گردش‌گری بلخ را به گونهٔ گسترده‌یی به بازشناسایی گرفته است و این آگاهی‌ها می‌توانند زمینه را برای برنامه‌ریزی‌های دقیق و گسترده‌تر در راستای بالنده‌گی صنعت گردش‌گری در این سرزمین فراهم بیاورند.

در این پژوهش گونه‌ها و جاذبه‌های گردش‌گری و سازمان‌های بزرگ گردش‌گری در جهان و نیز گونه‌ها و ظرفیّت‌ها و جاذبه‌ها و وضعیّت صنعت گردش‌گری و فعالیّت نهادها، شرکت‌ها و مهمان‌سرای‌ها و مهمان‌خانه‌های سیاحتی در بلخ به گونهٔ همه‌جانبه‌یی شناسانده شده اند.

از این پژوهش برمی‌آید که ساحه‌های گردش‌گری بلخ از ظرفیّت‌های بالای رشد برخوردار اند و با توجّه به این که بلخ برای تمام جهانیان یک سرزمین شناخته شده است، با معرفی گستردهٔ میراث‌های طبیعی و فرهنگی آن می‌توان شمار گردش‌گران داخلی و خارجی را برای دیدن این جاهای سیاحتی به پیمانهٔ بسیار زیادی افزایش داد و صنعت گردش‌گری را در این ولایت تقویّت بخشید.

این پژوهش که دربرگیرندهٔ معلوماتی گسترده دربارهٔ تاریخ و جغرافیای استان بلخ به شمول مرکز و شهرستان‌های این استان و ظرفیّت‌ها و جاذبه گردش‌گری نقاط گوناگون آن است می‌تواند برای برنامه‌ریزی‌های دقیق وزارت اطلاعات و فرهنگ کشور و استان‌داری بلخ و اداره‌ها و نهادهای مسؤول دیگر و جلب توجّه سرمایه‌گذاران در راستای بالنده‌گی و شگوفایی صنعت گردش‌گری در استان بلخ کارآیی زیادی داشته باشد. رشد صنعت گردش‌گری به نوبهٔ خود زمینهٔ کارآفرینی را برای مردم محل فراهم می‌آورد و در افزایش درآمد ملّی و بازاریابی ساخته‌های دستی و فراورده‌های محلّی نقشی سازنده دارد و بر آوردن تغییرات مثبت در زنده‌گی مردم محل و بلندبردن سطح رفاه اجتماعی آنان بسیار اثرگذار است. بالنده‌گی صنعت گردش‌گری هم‌چنین زمینه‌های نگه‌داشت آثار باستانی، تاریخی و فرهنگی محل و نیز معرفی تاریخ، فرهنگ و پهلوهای مثبت دیگر زنده‌گی مردم محل برای جهانیان برابر می‌سازد.

این پژوهش می‌تواند برای دانش‌پژوهان و دانش‌جویان، پایه و مایه و سرچشمهٔ قابل اعتمادی در پژوهش‌هایی گسترده‌تر پیرامون ظرفیّت‌ها و جاذبه‌های گردش‌گری بلخ و کشور باشد.

چالش‌ها و دشواری‌ها

آن‌گونه که دیده می‌شود، چالش‌ها و دشواری‌های فراوانی فراراه رشد صنعت گردش‌گری در کشور و از جمله در بلخ وجود دارند که عبارت اند از نبود امنیّت در بسیاری از جاهای سیاحتی، نبود تأسیسات گردش‌گری در جاهای سیاحتی و سهولت‌های خدمات‌رسانی چون وسایط حمل و نقل، مهمان‌خانه‌ها و رستوران‌های معیاری بین‌المللی، برق، بیمه‌های به‌داشتی و جانی، بازارچه‌ها، اینترنت و غیره، نبود تبلیغات گسترده از راه‌های گوناگون برای معرفی جاذبه‌های گردش‌گری، نبود مرکزهای ویژهٔ آموزش در رشتهٔ گردش‌گری و کم‌بود کادرهای علمی در این رشته، نبود مرکزهای آموزش مهمان‌داری و کیفیّت پایین خدمت‌رسانی دست‌اندرکاران نهادهای دولتی گردش‌گری و شرکت‌های خصوصی سیاحتی برای جلب و جذب گردش‌گران و نبود راه‌نمایان بادانش و کارآزموده در این نهادها و شرکت‌ها و نبود میزبانان دانش‌آموخته و فنّی در مهمان‌خانه‌ها و رستوران‌ها و به همین‌گونه سرمایه‌گذاری کم‌تر در حفظ و مرمت بناهای تاریخی و فرهنگی در سطح کشور و از جمله در استان بلخ و نبود موزیم محلّی در استان بلخ.

پیش‌نهادها

برای تقویّت هرچه بیش‌تر صنعت گردش‌گری در کشور و از جمله در بلخ، موارد زیر پیش‌نهاد می‌شوند:

ـ ساختن تأسیسات سیاحتی برای فراهم‌آوری سهولت‌ها به گردش‌گران در جاهای سیاحتی؛

ـ ایجاد ساختاری معیاری برای بخش گردش‌گری در سطح کشور و بلخ؛

ـ مرمت حفاظتی بناهای تاریخی و فرهنگی و ساختن موزیم محلی در بلخ؛

ـ ساختن جایی به نام نوروزگاه در بلخ دربرگیرندهٔ تالار همایش‌ها برای سخن‌رانی و جشن‌واره‌های ادبی و هنری، تالار نمایش‌های سینما، تیاتر و سرکس، غرفه‌های دایمی برای راه‌اندازی نمایش‌گاه‌های فراورده‌های فرهنگی، کشاورزی و صنعتی بلخ و محل‌های برپایی جشن سمنک‌پزان و خانه‌های بومی برای گستردن سفرهٔ نوروزی و غیره؛

ـ معرفی گستردهٔ جاذبه‌های سیاحتی بلخ از طریق چاپ و نشر بسته‌های معلوماتی و بروشورها و تهیّهٔ ویدیوها و لوح‌های فشرده و نیز از طریق رسانه‌ها؛

ـ پرورش کارکنان فنّی برای معرفی جاذبه‌های گردش‌گری به مردم و گردش‌گران؛

ـ ایجاد سهولت‌های حمل و نقل، بودوباش، بازارچه‌ها، برق، تلفن، اینترنت و غیره برای گردش‌گران در جاهای گردش‌گری؛

ـ ایجاد سهولت‌های اداری و قانونی برای گردش‌گران بیرونی و درونی؛

ـ گمارش میزبانان دانش‌آموخته، کارآزموده و فنّی در هتل‌ها و رستوران‌های سیاحتی؛

ـ ساختن کارشیوه‌یی مناسب برای فعالیّت شرکت‌های خصوصی سیاحتی جهت جلب و جذب و انتقال گردش‌گران بیرونی توسّط آن‌ها به درون کشور؛

ـ ساختن کارشیوه‌یی کارآ برای فعالیّت مهمان‌خانه‌ها، مهمان‌سرای‌ها و رستوران‌های سیاحتی به آماج عرضهٔ خدمات معیاری به گردش‌گران درونی و بیرونی؛

ـ مکلّف‌ساختن سفارت‌خانه‌ها و نماینده‌گی‌های سیاسی افغانستان به تشویق شهروندان کشورهای میزبان به سفر به افغانستان به خاطر بازدید از جاهای سیاحتی کشور و از جمله بلخ.

فهرست سرچشمه‌ها

کتاب‌ها

۱ ـ اباسین، مطیع‌الله، (۱۳۸۸ هجری خورشیدی) ***لرغونی مینه (میهن باستانی)***، کابل: نشر وزارت اطّلاعات و فرهنگ افغانستان.

۲ ـ ابراهیمی، جعفر، احمد، احمدرضا و دیگران، (۱۳۶۹ هجری خورشیدی)، ***هزار سال شعر فارسی***، تهران: بی نا.

۳ ـ ابن بطوطه، محمّد بن عبدالله، (۱۳۷۶ خورشیدی)، ***سفرنامهٔ ابن بطوطه***، ترجمهٔ دکتر محمّدعلی موحّد، جلد یکم، چاپ ششم، تهران: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.

۴ ـ ابن بلخی، (۱۳۱۳ هجری خورشیدی)، ***فارس‌نامه***، به کوشش سیّد جلال‌الدّین تهرانی، تهران: بی نا.

۵ ـ ابن خلف تبریزی، (۱۳۴۴ هجری خورشیدی)، ***برهان قاطع***، با تصحیح محمّد عبّاسی، تهران، انتشارات فریدون علمی.

۶ ـ ابن فقیه همدانی، ابوبکر احمد بن محمّد بن اسحاق، (۱۳۴۷ هجری خورشیدی)، ترجمهٔ مختصر البلدان بخش مربوط به ایران، ترجمهٔ ح. مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

۷ ـ ابن ندیم، (۱۳۴۶ هجری خورشیدی)، ***الفهرست***، ترجمهٔ م. رضا تجدد، تهران: بی نا.

۸ ـ ابن ندیم، (۱۳۶۶ هجری خورشیدی)، ***الفهرست***، ترجمهٔ م. رضا تجدد، تهران: چاپ‌خانهٔ بانک بازرگانی ایران.

۹ ـ ابوالاسفار بلخی، علی‌محمّد، (۱۳۷۱ هجری خورشیدی)، ***شعرای بلخ یا شعر فارسی در امّ‌البلاد***، بی جا: بی نا.

۱۰ ـ ابوالاسفار، علی‌محمّد بلخی، (بی‌تا)، ***مزارات شهر بلخ با حوالی قریب آن***، بی جا: بی نا.

۱۱ ـ آریان‌فر، شمس‌الحق، (۱۳۶۴ هجری خورشیدی)، ***نوروز باستانی***، چاپ یکم، بلخ: انجمن نویسنده‌گان بلخ.

۱۲ ـ اسلامی ندوشن، دکتر محمّدعلی، (۱۳۸۱ هجری خورشیدی)، ***صفیر سیمرغ***، چاپ ششم، تهران: انتشارات یزدان.

۱۳ ـ اصطخری، ابواسحاق ابراهیم، (۱۳۷۳ هجری خورشیدی)، ***مسالک و ممالک***، ترجمۀ محمّد بن اسعد بن عبدالله تستری، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.

۱۴ ـ افغان‌زاده، عبدالله، (۱۳۹۶ خورشیدی)، ***غذاهای محلّی افغانستان***، چاپ سوم، کابل: انتشارات جوی شیر.

۱۵ ـ افلاکی‌العارفی، شمس‌الدّین احمد، (۱۳۶۲ هجری خورشیدی)، ***مناقب‌العارفین***، به کوشش تحسین یازیجی، جلد دوم، تهران: انتشارات دنیای کتاب.

۱۶ ـ امیر عبدالرّحمان‌خان، (۱۳۷۷ هجری خورشیدی)، ***تاج‌التّواریخ***، پیشاور: بنگاه انتشارات میوند.

۱۷ ـ امیر معزّی نیشاپوری، امیرالشّعرا محمّد بن عبدالملک برهانی، (۱۳۸۵ هجری خورشیدی)، ***کلّیات دیوان امیر معزّی نیشاپوری***، با مقدّمه، تصحیح و تعلیقات محمّدرضا قنبری، چاپ یکم، تهران، انتشارات زوّار.

۱۸ ـ امینی، ابراهیم، (۱۳۸۷ هجری خورشیدی)، ***نوشته ام که خط بزنی (مجموعۀ شعر)***، چاپ یکم، کابل: حلقۀ فرهنگی زلف یار.

۱۹ ـ امینی، ابراهیم، (۱۳۹۳ هجری خورشیدی)، ***روز بد، برادر من! (مجموعۀ شعر)***، چاپ یکم، کابل: انجمن قلم افغانستان.

۲۰ ـ انصاری، سلطان‌محمّد، (۱۳۷۱ هجری خورشیدی)، ***بازی بزکشی و پهلوانی در صفحات شمال سابقۀ دیرین دارد***، چاپ یکم، بلخ: بی نا.

۲۱ ـ انصاری، سلطان‌محمّد، (۱۳۸۶ هجری خورشیدی)، ***ویژه‌گی‌های جغرافیایی و تاریخی بلخ***، چاپ یکم، کابل: کتاب‌فروشی حاج عبدالقیّوم.

۲۲ ـ انصاری، سلطان‌محمّد، (۱۳۸۷ هجری خورشیدی)، ***بلخ در گذر زمانه‌ها***، کابل: کتاب‌فروشی حاج عبدالقیّوم.

۲۳ ـ انصاری، سلطان‌محمّد، (۱۳۹۰ هجری خورشیدی)، ***دانستنی‌ها پیرامون جغرافیای عمومی افغانستان***، چاپ یکم، بی جا: مؤسسۀ نشر و پخش سرور سعادت.

۲۴ ـ انصاری، سلطان‌محمّد، (۱۳۹۴ هجری خورشیدی)، ***جغرافیای عمومی ولایات افغانستان***، چاپ یکم، بی‌جا: انتشارات بین‌المللی سرور سعادت و مؤسسۀ تحصیلات عالی راه سعادت.

۲۵ ـ انوری، اوحدالدّین محمّد بن محمّد، (۱۳۸۹ هجری خورشیدی)، ***دیوان انوری***، با مقدّمهٔ سعید نفیسی، به اهتمام پرویز بابایی، چاپ یکم، تهران: مؤسسهٔ انتشارات نگاه.

۲۶ ـ انوشه، حسن و شریعتی سحر، حفیظالله، (۱۳۸۲ هجری خورشیدی)، ***افغانستان در غربت***، چاپ یکم، تهران: انتشارات نسیم بخارا.

۲۷ ـ انوشه، حسن، (۱۳۸۱ هجری خورشیدی)، ***دانش‌نامهٔ ادب فارسی***، جلد سوم، چاپ دوم، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۲۸ ـ آیبک، ظفرحسن، (۱۳۷۹ هجری خورشیدی)، ***افغانستان از سلطنت امیر حبیب‌الله‌خان تا صدارت محمّدهاشم‌خان***، ترجمه و تحشیه فضل‌الرّحمان فاضل، چاپ یکم، دهلی: ادارهٔ روابط فرهنگی سفارت کبرای دولت اسلامی افغانستان [در دهلی].

۲۹ ـ ایرج، شه‌باز، (۱۳۹۲ هجری خورشیدی)، ***چهل غزل (مجموعهٔ شعر)***، چاپ یکم، کابل: انجمن قلم افغانستان.

۳۰ ـ بارتولد، (۱۳۵۲ هجری خورشیدی) ***ترکستان‌نامه از عهد هجوم مغول***، ترجمهٔ کریم کشاورز، جلد یکم، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

۳۱ ـ بایرون، رابرت، (۱۳۸۱ هجری خورشیدی)، ***سفر به کرانه‌های جیحون***، ترجمهٔ لی‌لا سازگار، چاپ یکم، تهران: انتشارات سخن.

۳۲ ـ براون، ادوارد، (۱۳۴۲ هجری خورشیدی)، ***تاریخ ادبّیات ایران***، ترجمهٔ فتح‌الله مجتبایی، جلد دوم، تهران: بی نا.

۳۳ ـ بسام، محمّدعارف، (بی تا) ***نامه به رئیس جمهور (مجموعهٔ شعر)***، چاپ یکم، بی جا: کانون فرهنگی پرواز.

۳۴ ـ بلخی، علّامه سیّد اسماعیل، (۱۳۶۸ هجری خورشیدی)، ***دیوان بلخی***، جلد یکم، بی جا: بنگاه نشراتی سیّد جمال‌الدّین حسینی.

۳۵ ـ بلخی، علّامه سیّد اسماعیل، (۱۳۸۱ هجری خورشیدی)، ***دیوان علّامه شهید سیّد اسماعیل بلخی***، با مقدّمه و شرح سیّد حیدر علوی‌نژاد و سیّد محمود هاشمی، مشهد: مرکز مطالعات و تحقیقات علامه شهید بلخی.

۳۶ ـ بلخی، علّامه سیّد اسماعیل، (۱۳۸۸ هجری خورشیدی)، ***دیوان علّامه بلخی***، با مقدّمهٔ سیّد طالب زکی، کابل: مؤسسهٔ فرهنگی امید.

۳۷ ـ بلوک‌باشی، علی (۱۳۸۱ هجری خورشیدی)، ***نوروز، جشن نوزایی آفرینش***، چاپ سوم، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

۳۸ ـ بناکتی، فخرالدّین ابوسلیمان، ***روضه اولی‌الالباب فی معرفه‌التّواریخ و الانساب***، به کوشش دکتر جعفر شعار، تهران: انجمن آثار ملّی.

۳۹ ـ بهار، محمّدتقی (ملک‌الشّعرا)، (۱۳۴۹ هجری خورشیدی)، ***سبک شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی***، جلد دوم، تهران: سازمان کتاب‌های پرستو.

۴۰ ـ بهار، محمّدتقی (ملک‌الشّعرا)، (۱۳۴۹ هجری خورشیدی)، ***سبک شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی***، جلد یکم، تهران: سازمان کتاب‌های پرستو.

۴۱ ـ بهار، محمّدتقی (ملک‌الشّعرا)، (۱۳۴۹ هجری خورشیدی)، ***سبک شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی***، جلد سوم، تهران: سازمان کتاب‌های پرستو.

۴۲ ـ بهار، مدینه، (۱۳۸۹ هجری خورشیدی)، ***آشپزی و تدبیر منزل***، چاپ یکم، کابل: مؤسسهٔ انتشارات خاور.

۴۳ ـ بی نام، (۱۳۶۶ هجری خورشیدی)، ***تاریخ سیستان***، به تصحیح ملک‌الشّعرا محمّدتقی بهار، کابل: انتشارات وزارت اطّلاعات و فرهنگ افغانستان، صص ۳۵ ـ ۳۷.

۴۴ ـ بی نام، ***حدودالعالم من‌المشرق الی‌المغرب***، (۱۳۹۰ هجری خورشیدی)، با مقدّمهٔ بارتولد و تعلیقات مینورسکی، ترجمهٔ میرحسین‌شاه، به کوشش استاد عزیزاحمد پنج‌شیری، چاپ دوم، کابل: شهرداری کابل.

۴۵ ـ بی‌دل، ابوالمعانی مولانا عبدالقادر، (۱۳۸۶ هجری خورشیدی)، ***دیوان بی‌دل دهلوی***، به تصحیح اکبر بهداروند، جلد یکم، تهران: مؤسسهٔ انتشارات نگاه.

۴۶ ـ بیهقی، خواجه ابوالفضل محمّد بن حسین، (۱۳۶۴ هجری خورشیدی)، ***تاریخ بیهقی***، به تصحیح دکتر علی‌اکبر فیّاض، کابل: انتشارات کمیتهٔ دولتی طبع و نشر افغانستان.

۴۷ ـ پنج‌شیری، دکتر عزیزاحمد، (۱۳۹۶ هجری خورشیدی)، ***افغانستان و راه ابریشم***، چاپ یکم، کابل: انتشارات کتب بیهقی.

۴۸ ـ پیرنیا، حسن، اقبال آشتیانی، عبّاس و خسرو، معتضد، (۱۳۸۹ هجری خورشیدی)، ***تاریخ ایران قبل از اسلام و پس از اسلام***، چاپ یکم، تهران: انتشارات پارمیس.

۴۹ ـ تاشقرغانی، قاضی عبدالحی، (۱۳۸۷هجری خورشیدی، ***خلم در درازنای تاریخ***، چاپ یکم، کابل: بی نا.

۵۰ ـ تالقانی، نورالله، (۱۳۶۱ هجری خورشیدی)، ***افغانستان ماقبل آریایی‌ها***، چاپ یکم، کابل: کمیتهٔ دولتی طبع و نشر.

۵۱ ـ تهماسبی خراسانی، سیّد نورالله، (۱۳۹۳ هجری خورشیدی)، ***گاهان (مجموعهٔ شعر)،*** چاپ یکم، بلخ: انجمن ادبی هشت‌بهشت.

۵۲ ـ جامی، مولانا نورالدّین عبدالرّحمان، (۱۳۳۶ هجری خورشیدی)، ***نفحات‌الانس من حضرات‌القدس***، به تصحیح، مقدّمه و پیوست مهدی توحیدی‌پور، تهران: انتشارات کتاب‌فروشی محمودی.

۵۳ ـ جاوید، دکتر عبدالاحمد، (۱۳۸۴ هجری خورشیدی)، ***نوروز خوش‌آیین***، به کوشش حسین فرمند و جاوید فرهاد، چاپ دوم، کابل: نفیسه جاوید.

۵۴ ـ جعفریان، رسول، (۱۳۹۲ هجری خورشیدی)، ***جشن‌نامهٔ استاد سیّد احمد اشکوری***، چاپ یکم، تهران: نشر خانهٔ کتاب.

۵۵ ـ جواهری، غلام‌یحیا، (۱۳۹۳ هجری خورشیدی)، ***آن‌سوتر از ستاره (مجموعهٔ شعر)***، چاپ یکم، کابل: انجمن قلم افغانستان.

۵۶ ـ جواهری، غلام‌یحیا، (۱۳۹۵ هجری خورشیدی)، ***ماه در فنجان (مجموعهٔ شعر)***، چاپ یکم، بلخ: انتشارات برگ.

۵۷ ـ جیموندی، سینزیا، (۲۰۱۶ میلادی)، ***نه‌گنبد کاینات، مسجد تاریخی نه‌گنبد (مطالعه و حفاظت آبده‌یی از اوایل دوران اسلامی در بلخ)***، ترجمهٔ محمّدشفیع اتل و آدریان گوست ویک جمیز، چاپ یکم، برگامو (ایتالیا): بنیاد فرهنگی آقاخان، هیأت باستان‌شناسی فرانسه در افغانستان، صندوق میراث جهانی و مؤسسهٔ جیوانی سیکو سواردو.

۵۸ ـ جیهانی، ابوالقاسم بن احمد، (۱۳۸۰ هجری خورشیدی) ، ***اشکال‌العالم***، ترجمهٔ علی بن عبدالسّلام کاتب، با مقدّمه و تعلیقات فیروز منصوری، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.

۵۹ ـ حافد، حاج خلیل‌الله، (۱۳۸۵ هجری خورشیدی)، ***تاریخ روضهٔ شاه ولایتمآب حضرت علی «ک» و مناقب شاه ولایتمآب***، چاپ یکم، پیشاور: کتاب‌فروشی حاج عبدالقیّوم.

۶۰ ـ حامد، عبدالسّمیع، (۱۳۷۷ هجری خورشیدی)، ***بگذار شب همیشه بماند! (مجموعهٔ شعر)***، چاپ یکم، پیشاور: مرکز نشراتی میوند.

۶۱ ـ حامد، عبدالسّمیع، (۱۳۸۷ هجری خورشیدی)، ***بید مجنون گفت با من (مجموعهٔ شعر)***، چاپ یکم، کابل: انتشارات و مطبعهٔ میوند.

۶۲ ـ حبیبی، عبدالحی، (۱۳۴۵ هجری خورشیدی)، ***تاریخ افغانستان بعد از اسلام در دو قرن اول هجری***، جلد یکم، کابل: انجمن تاریخ.

۶۳ ـ حبیبی، عبدالحی، (۱۳۴۶ هجری خورشیدی)، ***تاریخ مختصر افغانستان***، جلد یکم، چاپ یکم، کابل: انجمن تاریخ، ص ۱۵۲.

۶۴ ـ حسینی، دکترسیّدضیا، (۱۳۹۲ هجری خورشیدی)، ***مقدّمه‌یی بر تاریخ معماری و شهرسازی افغانستان***، چاپ یکم، کابل: انتشارات خراسان.

۶۵ ـ حنیف بلخی، محمّدحنیف، (۱۳۶۴ هجری خورشیدی)، ***پر طاووس یا شعر فارسی در آریانا***، چاپ یکم، پیشاور: بی نا.

۶۶ ـ حنیف بلخی، محمّدحنیف، (۱۳۸۱ هجری خورشیدی)، ***پر طاووس یا شعر فارسی در آریانا***، به کوشش اسدالله حنیف، چاپ دوم، جلد یکم و دوم، پیشاور: مؤلف.

۶۷ ـ حنیف بلخی، محمّدحنیف، (بی‌تا)، ***فقهای بلخ***، چاپ یکم، پیشاور: نشرات رحمان‌گُل.

۶۸ ـ حنیف، محمّدحنیف، (۱۳۷۹ هجری خورشیدی)، ***مفاخر بلخ***، چاپ یکم، پیشاور: مؤلّف.

۶۹ ـ خاقانی شروانی، افضل‌الدّین بدیل بن علی نجار، (۱۳۷۳ هجری خورشیدی)، ***دیوان خاقانی شروانی***، به کوشش دکتر ضیاءالدّین سجّادی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات زوّار.

۷۰ ـ خلیق، صالح‌محمّد، (۱۳۸۳ هجری خورشیدی)، ***فریاد آزادی (نگرشی بر سروده های علامه سید اسماعیل بلخی)***، بلخ، انجمن نویسنده‌گان بلخ.

۷۱ ـ خلیق، صالح‌محمّد، (۱۳۸۷ هجری خورشیدی)، ***تاریخ ادبیّات بلخ از کهن‌ترین روزگاران تا اوایل سدهٔ بیست و یکم میلادی***، چاپ یکم، کابل: انجمن نویسنده‌گان بلخ.

۷۲ ـ خلیق، صالح‌محمّد، (۱۳۸۸ هجری خورشیدی)، ***جشن‌های آریایی***، چاپ چهارم و ویرایش سوم، کابل: انجمن نویسنده‌گان بلخ.

۷۳ ـ خلیق، صالح‌محمّد، (۱۳۸۹ هجری خورشیدی)، ***تاریخ روزنامه‌نگاری بلخ***، چاپ یکم، تهران: انجمن نویسنده‌گان بلخ.

۷۴ ـ خلیق، صالح‌محمّد، (۱۳۹۴ هجری خورشیدی)، ***آیینه در آیینه (پژوهش، نقد و نظر)***، چاپ یکم، کابل: انجمن نویسنده‌گان بلخ.

۷۵ ـ خلیق، صالح‌محمّد، (۱۳۹۴ هجری خورشیدی)، ***ساحه‌های باستانی و بناهای تاریخی بلخ***، چاپ یکم، تهران: انجمن نویسنده‌گان بلخ.

۷۶ ـ خلیق، صالح‌محمّد، (۱۳۹۵ هجری خورشیدی)، ***تأثیر شاه‌نامه بر شعر مقاومت افغانستان***، چاپ یکم، تهران: انجمن نویسنده‌گان بلخ.

۷۷ ـ خلیق، صالح‌محمّد، (۱۳۹۸ هجری خورشیدی)، ***والیان بلخ در نخستین سدهٔ پس از بازستانی استقلال افغانستان***، چاپ یکم، کابل: استان‌داری بلخ.

۷۸ ـ خلیلی، خلیل‌الله، (۱۳۹۰ هجری خورشیدی)، ***دیوان خلیل‌الله خلیلی***، به کوشش محمّدکاظم کاظمی، چاپ چهارم، تهران: نشر محمّدابراهیم شریعتی افغانستانی (عرفان).

۷۹ ـ خواندمیر، غیاث‌الدّین بن همام لدّین حسینی، (۱۳۶۲ هجری خورشیدی)، ***تاریخ حبیب‌السّیر فی اخبار افراد بشر***، با مقدّمهٔ استاد جلال‌الدّین همایی، زیر نظر محمّددبیر سیاقی، چاپ سوم، جلد چهارم، تهران: خیّام (۴ جلد)

۸۰ ـ خیرخواه، فقیرمحمّد، (۱۳۵۴ هجری خورشیدی)، ***مجلس امیر خسرو بلخی (مجموعهٔ مقالات)***، چاپ یکم، کابل: مؤسسهٔ نشر کتاب بیهقی.

۸۱ ـ دقیقی، ابومنصور محمّد بن احمد، (۱۳۷۳ هجری خورشیدی)، ***دیوان دقیقی***، به اهتمام دکتر محمّدجوّاد شریعت، چاپ دوم، تهران: انتشارات اساطیر.

۸۲ ـ دوپری، نانسی هچ، (۱۳۷۷ هجری خورشیدی)، ***د افغانستان تاریخی ودانی (آبادی‌های تاریخی افغانستان)***، برگردان زلمی هیوادمل، پیشاور، انتشارات کتاب‌خانه‌های سیّار اریک.

۸۳ ـ رازقی نریوال، محمّدصدّیق (۱۳۹۲ خ)، ***د تاریخی بلخ لرغونی سیمی او آثار (ساحه‌ها و آثار باستانی بلخ تاریخی)***، کابل: انتشارات بیهقی.

۸۴ ـ رازی، امین‌احمد، (بی تا)، ***هفت‌اقلیم***، به تصحیح جوّاد فاضل، تهران: مؤسسهٔ مطبوعاتی علمی.

۸۵ ـ رحمانی ولوی، مهدی و جغتایی، منصور، (۱۳۸۳ هجری خورشیدی)، ***تاریخ علمای بلخ***، جلد یکم، چاپ یکم، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.

۸۶ ـ رضایی، محمّدصابر، (۱۳۹۴ هجری خورشیدی)، ***خمیازه‌های باد (مجموعهٔ شعر)***، چاپ یکم، کابل: انجمن نویسنده‌گان بلخ.

۸۷ ـ رضوانی، دکتر محمّدرضا، (۱۳۸۷ هجری خورشیدی)، ***توسعهٔ گردش‌گری روستایی (با روی‌کرد گردش‌گری پایدار)***، چاپ یکم، تهران: مؤسسهٔ انتشارات دانش‌گاه تهران.

۸۸ ـ رضوی‌نژاد صومعه‌سرایی، میر ابوطالب، (۱۳۶۹ هجری خورشیدی)، ***چهار صد شاعر برگزیدهٔ پارسی گوی***، ، تهران: انتشارات تهران.

۸۹ ـ رودکی، ابوعبدالله، (۱۳۸۸ هجری خورشیدی)، ***دیوان رودکی سمرقندی***، چاپ پنجم، تهران: مؤسسهٔ انتشارات نگاه.

۹۰ ـ زوّاری، محمّدامین، (۱۳۸۸ هجری خورشیدی)، ***جغرافیای تاریخی بلخ***، چاپ یکم، تهران بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

۹۱ ـ ستوده، دکتر منوچهر، (۱۳۸۶ هجری خورشیدی)، ***آثار تاریخی ورارود و خوارزم***، چاپ یکم، جلد دوم، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

۹۲ ـ سعدی شیرازی، شیخ مصلح‌الدّین، (۱۳۷۳ هجری خورشیدی)، ***کلّیات سعدی***، چاپ دوم، تهران: مؤسسهٔ انتشارات نگاه و نشر سهیل.

۹۳ ـ ***سمینار علمی ـ پژوهشی بلخ در گذرگاه تاریخ***، (۱۳۹۱ هجری خورشیدی)، چاپ یکم، کابل: انتشارات بیهقی.

۹۴ ـ سیرت، محمّدسهراب، (۱۳۸۸ هجری خورشیدی)، ***خارهای حسود (مجموعهٔ شعر)***، چاپ یکم، کابل: انجمن نویسنده‌گان بلخ.

۹۵ ـ سیرت، محمّدسهراب، (۱۳۸۹ هجری خورشیدی)، ***دوری پرنده نیست که برگردد (مجموعهٔ شعر)***، کابل: انجمن قلم افغانستان.

۹۶ ـ شبل، خواجه غلام‌جیلانی و گردیزی، عبدالغفّار، (بی تا)، ***بازی‌های عامیانهٔ اطفال***، چاپ یکم، بی جا: کتاب‌خانه‌های سیّار اریک.

۹۷ ـ شروانی، جمال خلیل، (۱۳۶۶ هجری خورشیدی)، ***نزهت‌المجالس***، به کوشش دکتر ریاحی، تهران، انتشارات زوّار.

۹۸ ـ شعبانی، رضا، (۱۳۷۹ هجری خورشیدی)، ***آداب و رسوم نوروز***، چاپ یکم، تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی.

۹۹ ـ شهرانی، دکتر عنایت‌الله، (۱۳۸۹ هجری خورشیدی)، ***ساز و آواز در افغانستان***، جلد دوم، چاپ یکم، کابل: انتشارات کتب بیهقی.

۱۰۰ ـ شهید مارملی، مخدوم محمّدرسول، (۱۳۹۷ هجری خورشیدی)، ***شهید عشق (دیوان شعر)***، به تصحیح و مقدّمهٔ تهماسبی خراسانی، چاپ یکم، بلخ: انجمن ادبی هشت‌بهشت.

۱۰۱ ـ شوشتری، قاضی نورالدّین، (۱۳۵۴ هجری خورشیدی)، ***مجالس‌المؤمنین***، جلد دوم، تهران: انتشارات اسلامیّه.

۱۰۲ ـ شیخ صرّاف، محمّدمهدی، (۱۳۹۶ هجری خورشیدی) ***سفرنامهٔ بلخ***، مجلّهٔ ادبی آنلاین الف تا یا (http://alefyaa.ir).

۱۰۳ ـ صارمی، غلام‌علی، (۱۳۸۲ هجری خورشیدی)، ***اماکن مذهبی در افغانستان***، چاپ یکم، کابل: چاپ‌خانهٔ صنعتی احمد.

۱۰۴ ـ صایب تبریزی، محمّدعلی، (۱۳۸۷ هجری خورشیدی)، ***دیوان صایب تبریزی***، به کوشش محمّد قهرمان، جلد یکم، چاپ پنجم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

۱۰۵ ـ صدقی، محمّدعثمان، (۱۳۸۵ هجری خورشیدی)، ***جغرافیای مختصر تاریخی شهرهای آریانا***، به کوشش دکتر محمّدیعقوب واحدی، چاپ دوم، کابل: انتشارات امیری.

۱۰۶ ـ صفا، دکتر ذبیح‌الله، (۱۳۴۲ هجری خورشیدی)، ***تاریخ ادبیّات در ایران***، جلد یکم، تهران: بی نا.

۱۰۷ ـ صفا، دکتر ذبیح‌الله، (۱۳۶۱ هجری خورشیدی)، ***تاریخ ادبیّات در ایران***، جلد یکم، تهران: فردوس.

۱۰۸ ـ صفا، دکتر ذبیح‌الله، (۱۳۶۸ هجری خورشیدی)، ***تاریخ ادبیّات در ایران***، جلد یکم، تهران: فردوس.

۱۰۹ ـ صفا، دکتر ذبیح‌الله، (۱۳۸۲ هجری خورشیدی)، ***تاریخ ادبیّات در ایران***، جلد چهارم، تهران: فردوس.

۱۱۰ ـ صفا، عبدالغفّار، (۱۳۷۸ هجری خورشیدی)، ***بناها و آبدات تاریخی شمال افغانستان***، چاپ یکم، پیشاور: مرکز مطالعات افغانستان.

۱۱۱ ـ طبری، احسان، (۱۳۶۱ هجری خورشیدی)، ***برخی بررسی‌ها دربارهٔ جهان‌بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران***، کابل: کمیتهٔ دولتی طبع و نشر.

۱۱۲ ـ عابد، داداجان، (۱۹۹۲ میلادی)، ***گل‌برگ‌ها (نمونه‌هایی از سرودهای عامیانهٔ افغانستان)***، شهر دوشنبه: بی نا.

۱۱۳ ـ عابدوف، داداجان، (۱۳۹۳ هجری خورشیدی)، ***آداب، آیین‌ها و باورهای مردم افغانستان***، برگردان دکتر بهرام امیر احمدیان، چاپ یکم، کابل: انستیتوت مطالعات استراتیژیک افغانستان.

۱۱۴ ـ عاطف، عبدالحمید و قرار، عبدالغفور، (۱۳۹۲ هجری خورشیدی)، ***فرهنگ صنف دهم***، بی جا: وزارت معارف افغانستان.

۱۱۵ ـ عزیزی، نظرمحمّد، (۱۳۸۵ هجری خورشیدی)، ***بازشناختی از کتیبه‌های مکشوفهٔ افغانستان***، کابل: بنگاه انتشارات میوند.

۱۱۶ ـ عصیان، محمّدصادق، (۱۳۹۳ هجری خورشیدی)، ***مثل احوال جهان (مجموعهٔ شعر)***، چاپ یکم، کابل: انجمن نویسنده‌گان بلخ.

۱۱۷ ـ عصیان، محمّدعصیان، (۱۳۸۲ هجری خورشیدی)، ***فصل‌های آفتابی (مجموعهٔ شعر)***، چاپ یکم، بلخ: انجمن نویسنده‌گان بلخ.

۱۱۸ ـ عصیان، محمّدعصیان، (۱۳۹۷ هجری خورشیدی)، ***فراخوان (گزینهٔ شعر)***، چاپ یکم، کابل: انجمن قلم افغانستان.

۱۱۹ ـ عظیمی، احمدناصر و احمدی، مجید، (۱۳۹۷ هجری خورشیدی)، ***شناس‌نامهٔ مختصر ادارات محلّی افغانستان***، به کوشش وفا سمندر، چاپ یکم، کابل: ادارهٔ ارگان‌های محلّی.

۱۲۰ ـ عظیمی، عبدالعزیز، (۱۳۸۶ هجری خورشیدی)، ***بلخ در سده‌های تاریخ***، چاپ یکم، بلخ: انتشارات رسالت.

۱۲۱ ـ عظیمی، محمّدعظیم، (۱۳۹۰ هجری خورشیدی)، ***افغانستان و نقاط شگفت‌انگیز آن***، چاپ یکم، بی جا: انتشارات بین‌المللی الهدی.

۱۲۲ـ عظیمی، محمّدعظیم، (۱۳۹۱ هجری خورشیدی)، ***آشنایی با بناهای تاریخی افغانستان***، چاپ یکم، تهران: انتشارات علم و دانش ـ خراسان.

۱۲۳ ـ عظیمی، محمّدعظیم، (۱۳۹۱ هجری خورشیدی)، ***اکوتوریزم در افغانستان***، چاپ یکم، کابل: انتشارات سراج و انتشارات امید.

۱۲۴ ـ عظیمی، محمّدعظیم، (۱۳۹۱ هجری خورشیدی)، ***جغرافیای توریستی افغانستان (اصول و مبادی)***، چاپ یکم، تهران: انتشارات خراسان.

۱۲۵ ـ عفیف، اسدالله، (۱۳۸۲ هجری خورشیدی)، ***سنگ و ستاره (مجموعهٔ شعر)***، چاپ یکم، بلخ: مرکز علمی و فرهنگی میدیوتیک بلخ.

۱۲۶ ـ عفیف، اسدالله، (۱۳۸۳ هجری خورشیدی)، ***آوازهای خاکستری (مجموعهٔ شعر)***، چاپ یکم، بلخ: انجمن نویسنده‌گان بلخ.

۱۲۷ ـ عفیف، اسدالله، (۱۳۸۶ هجری خورشیدی)، ***با یک پیاله چای چطوری عزیز من؟ (مجموعهٔ شعر)***، چاپ یکم، کابل: بی نا.

۱۲۸ ـ عفیف، اسدالله، (۱۳۹۱ هجری خورشیدی)، ***صد غزل (گزینهٔ شعر)***، چاپ یکم، کابل: انجمن قلم افغانستان.

۱۲۹ ـ علی‌پور، حکیم، (۱۳۸۸ هجری خورشیدی)، ***شیطنت (مجموعهٔ شعر)***، چاپ یکم، کابل: حلقهٔ فرهنگی زلف یار.

۱۳۰ ـ عنصری بلخی، (۱۳۶۳ هجری خورشیدی)، ***دیوان عنصری بلخی***، چاپ دوم، با تصحیح و مقدّمهٔ دکتر محمّددبیر سیاقی، تهران: انتشارات کتاب‌خانهٔ سنایی.

۱۳۱ ـ عوفی، نورالدّین محمّد، (۱۹۰۳ میلادی)، ***لباب‌الباب***، جلد دوم، به تصحیح ادوارد براون و تعلیقات میرزا محمّد بن عبدالوهّاب قزوینی، شهر لیدن: مطبعهٔ بریل.

۱۳۲ ـ عوفی، نورالدّین محمّد، (۱۹۰۶ میلادی)، ***لباب‌الباب***، جلد یکم، به تصحیح ادوارد براون و تعلیقات میرزا محمّد بن عبدالوهّاب قزوینی، شهر لیدن: مطبعهٔ بریل.

۱۳۳ ـ غبار، میر غلام‌محمّد، (۱۳۶۸ هجری خورشیدی)، ***جغرافیای تاریخی افغانستان***، با حواشی و تعلیقات فرید بیژند، کابل: انتشارات وزارت اطّلاعات و فرهنگ افغانستان.

۱۳۴ ـ غبار، میر غلام‌محمّد، (۱۳۸۷ هجری خورشیدی)، ***افغانستان در مسیر تاریخ***، جلد یکم و دوم، کابل: بنگاه انتشارات میوند.

۱۳۵ ـ غیاث‌آبادی، رضا، (۱۳۸۴ هجری خورشیدی)، ***ایران سرزمین همیشه‌گی آریاییان***، ویرایش دوم، چاپ سوم، شیراز: انتشارات نوید.

۱۳۶ ـ فخری، حسین، (۱۳۹۶ هجری خورشیدی)، ***از شکار لحظه‌ها تا روایت قلم (مجموعهٔ سفرنامه‌های حسین فخری)***، چاپ دوم، کابل: انتشارات بنیاد اندیشه.

۱۳۷ ـ فرانسوا ولا و یونل بیچریل، (۱۳۸۸ هجری خورشیدی)، ***گردش‌گری بین‌المللی***، ترجمهٔ محمّدابراهیم گوهریان و محمّدمهدی کتاب‌چی، چاپ دوم، تهران: مؤسسهٔ انتشارات امیر کبیر.

۱۳۸ ـ فرجزادهٔ اصل، منوچهر، (۱۳۸۷ هجری خورشیدی)، ***سیستم اطّلاعات جغرافیایی و کاربرد آن در برنامه‌ریزی توریسم***، چاپ دوم، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانش‌گاه‌ها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعهٔ علوم انسانی.

۱۳۹ ـ فرّخ، سیّد مهدی، (۱۳۷۱ هجری خورشیدی)، ***تاریخ سیاسی افغانستان***، جلد یکم، قم: نشریّات احسانی.

۱۴۰ ـ فرّخی سیستانی، علی بن جولوغ، (۱۳۸۸ هجری خورشیدی)، ***دیوان حکیم فرّخی سیستانی***، به کوشش دکتر محمّددبیر سیاقی، تهران: انتشارات زوّار.

۱۴۱ ـ فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۶۴ هجری خورشیدی)، ***شاه‌نامهٔ فردوسی***، کابل: کمیتهٔ دولتی طبع و نشر.

۱۴۲ ـ فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۸۷ هجری خورشیدی)، ***شاه‌نامهٔ فردوسی***، جلد یکم، چاپ چهارم، تهران: انتشارات هرمس.

۱۴۳ ـ فردوسی، حکیم ابوالقاسم، (۱۳۸۵ هجری خورشیدی)، ***شاه‌نامهٔ حکیم ابوالقاسم فردوسی***، به اهتمام دکترتوفیق سبحانی، جلد ۱، چاپ یکم، تهران، انتشارات روزنه.

۱۴۴ ـ فرهنگ، میر محمّدصدّیق، (۱۳۷۱ هجری خورشیدی)، ***افغانستان در پنج قرن اخیر***، جلد یکم، بخش یکم، قم: انتشارات مؤسسهٔ مطبوعاتی اسماعیلیان.

۱۴۵ ـ فرهنگ، میر محمّدصدّیق، (۱۳۷۱ هجری خورشیدی)، ***افغانستان در پنج قرن اخیر***، جلد دوم، قم: انتشارات مؤسسهٔ مطبوعاتی اسماعیلیان.

۱۴۶ ـ فیروز، محمّدزمان، (۱۳۸۳ هجری خورشیدی)، ***آیینهٔ دیدار (مجموعهٔ شعر)***، چاپ یکم، کابل: پیشاور: غازی لیزر کمپوزینگ سنتر.

۱۴۷ ـ فیروزی، عبدالواسع، (۱۳۹۱ هجری خورشیدی)، ***ادوار ماقبل‌التاریخ افغانستان از عصر نیولتیک الی برونز در مقایسه با کشورهای هم‌جوار***، با ویرایش کتاب‌خان فیضی و به

کوشش فرهاد احمدی، چاپ یکم، کابل: مرکز تحقیقات باستان‌شناسی اکادمی علوم (فرهنگستان) افغانستان.

۱۴۸ ـ فیریه، ژنرال فرانسه‌یی، (۱۳۹۲ هجری خورشیدی)، ***تورکستان (بخشی از سفرنامهٔ فیریه، ژنرال فرانسه‌یی، در شرح تاریخی ولایات فاریاب، بلخ، سمنگان و سر پل در سال‌های ۱۸۴۵ ـ ۱۸۴۷ میلادی)***، ترجمهٔ سیّد مسعود حیدری، زیر نظر دکتر محمّدیعقوب واحدی، به کوشش احمدجاوید جاوید انتظار، چاپ یکم، سر پل: انتشارات فریغونیان.

۱۴۹ ـ فیضی، کتاب‌خان، (۱۳۹۳ هجری خورشیدی)، ***سروی و کاوش‌های یک دههٔ اخیر در افغانستان***، کابل: مرکز تحقیقات باستان‌شناسی اکادمی علوم (فرهنگستان) افغانستان.

۱۵۰ ـ قاسمی، وحید، (۱۳۹۰ هجری خورشیدی)، ***زیر و بم (موسیقی اصیل بدخشان، هرات و بادغیس)***، چاپ یکم، کابل: بنیاد آرمان‌شهر.

۱۵۱ ـ کاژدان، آ.، نیکولسکی، ن.، آبراموویچ، آ. و دیگران، (۱۳۹۰ هجری خورشیدی)، ***تاریخ جهان باستان***، ترجمهٔ مهندس صادق انصاری، دکتر علی همدانی و دکتر محمّدباقر مؤمنی، جلد یکم ـ شرق، چاپ دوم، تهران: انتشارات فردوس.

۱۵۲ ـ کاظمی، مهدی، (۱۳۸۵ هجری خورشیدی)، ***مدیریّت گردش‌گری***، تهران: انتشارات سمت.

۱۵۳ ـ کانپوری، پروفسور محمّدعبدالرّزاق، (۱۳۹۲ هجری خورشیدی)، ***برمکیان بلخ***، ترجمه و نگارش سیّد مصطفی طباطبایی و رام. هـ بودراجا، کابل: بنگاه انتشارات میوند (بام).

۱۵۴ ـ کشاورز، کریم، (۱۳۷۷ هجری خورشیدی)، ***هزار سال نثر پارسی***، جلد یکم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

۱۵۵ ـ کهزاد، احمد علی؛ زهما، علی‌محمّد؛ نعیمی، علی‌احمد؛ صفا، محمّدابراهیم؛ غبار، میر غلام‌محمّد؛ (۱۳۸۳ هجری خورشیدی)، ***تاریخ ادبّیات افغانستان***، پیشاور: کتب‌خانهٔ رشیدیّه.

۱۵۶ ـ کُهزاد، علی‌احمد، (۱۳۸۴ هجری خورشیدی)، ***تاریخ افغانستان***، جلدهای یکم، دوم و سوم مکمل، چاپ دوم، کابل: بنگاه انتشارات میوند.

۱۵۷ ـ کُه‌گدای، حافظ نورمحمّد، (۱۳۷۰ هجری خورشیدی)، ***تاریخ مزار شریف واقع بلخ***، به کوشش کریم آرزو، کابل: بی‌نا.

۱۵۸ ـ گروهی از دانش‌مندان افغانستان، (۱۳۲۸ هجری خورشیدی)، ***دایرت‌المعارف آریانا***، جلد یکم، چاپ یکم، کابل: انجمن دایرت‌المعارف آریانا.

۱۵۹ ـ گروهی از دانش‌مندان افغانستان، (۱۳۲۸ هجری خورشیدی)، ***دایرت‌المعارف آریانا***، جلد دوم، چاپ یکم، کابل: انجمن دایرت‌المعارف آریانا.

۱۶۰ ـ گروهی از دانش‌مندان افغانستان، (۱۳۴۸ هجری خورشیدی)، ***دایرت‌المعارف آریانا***، جلد پنجم، چاپ یکم، کابل: انجمن دایرت‌المعارف آریانا.

۱۶۱ ـ گروهی از دانش‌مندان افغانستان، (۱۳۵۵ هجری خورشیدی)، ***دایرت‌المعارف آریانا***، (به زبان پشتو) جلد ششم، چاپ یکم، کابل: انجمن دایرت‌المعارف آریانا.

۱۶۲ ـ گل‌زاد، محمّدآصف، (۱۳۹۱ هجری خورشیدی)، ***سماع در عرفان اسلامی***، چاپ یکم، کابل: بی نا.

۱۶۳ ـ لی، جان، (۱۳۸۹ هجری خورشیدی)، ***موسیقی افغانستان و هنرمندان حرفوی شهر هرات***، ترجمه و تحشیهٔ نصرالدّین سلجوقی، چاپ یکم، کابل: انتشارات کتب بیهقی.

۱۶۴ ـ لی، دکتر جاناتان، (۱۳۹۲ هجری خورشیدی)، ***عجایب تاریخی افغانستان***، ترجمهٔ سیّد محمّد حسینی، چاپ یکم، کابل: مؤسسهٔ نشراتی رحمت.

۱۶۵ ـ مارکوپولو، (۱۳۶۳ هجری خورشیدی)، ***سفرهای مارکوپولو***، ترجمهٔ رامین گل‌بانگ، چاپ یکم، تهران: انتشارات کوشش.

۱۶۶ ـ مارکوپولو، (۱۳۷۵ هجری خورشیدی)، ***سفرهای مارکوپولو***، ترجمهٔ رامین گل‌بانگ، چاپ سوم (دوم)، تهران: انتشارات پر.

۱۶۷ ـ ***مجموعهٔ مقالات سمینار علمی ـ تحقیقی «بلخ در پرتو کاوش‌های باستان‌شناسی و جای‌گاه آن در تاریخ»***، (۱۳۹۲ هجری خورشیدی)، به کوشش محمّدانور فایز، چاپ یکم، کابل: نشرات اکادمی علوم (فرهنگستان) افغانستان.

۱۶۸ ـ مجیر، عبدالوهّاب، (۱۳۸۷ هجری خورشیدی)، ***هزار زخم دگر... (مجموعهٔ شعر)***، چاپ یکم، کابل: آموزش‌گاه رشد سریع «یادگار».

۱۶۹ ـ مجیر، عبدالوهّاب، (۱۳۸۹ هجری خورشیدی)، ***سکوت تشنهٔ برکه (مجموعهٔ شعر)***، چاپ یکم، کابل: انجمن نویسنده‌گان بلخ.

۱۷۰ ـ مجیر، عبدالوهّاب، (۱۳۹۱ هجری خورشیدی)، ***مثل دو تا درخت (مجموعهٔ شعر)***، چاپ یکم، بلخ: انجمن نویسنده‌گان بلخ.

۱۷۱ ـ مجیر، عبدالوهّاب، (۱۳۹۲ هجری خورشیدی)، ***ترس یک برگ روی پنجهٔ باد (مجموعهٔ شعر)***، چاپ یکم، بلخ: انجمن نویسنده‌گان بلخ.

۱۷۲ ـ محمّدمؤمن بلخی بن شیخ عوض باقی، (۱۳۵۷ هجری خورشیدی)، ***جریدهٔ بلخ***، به تصحیح مایل هروی، چاپ یکم، کابل: مطبعهٔ دولتی کابل.

۱۷۳ ـ محمود بن امیر ولی کتاب‌دار، (۱۳۶۰ هجری خورشیدی)، ***بخش بلخ تاریخ بحرالاسرار فی مناقب الاخیار***، به تصحیح، تعلیق و فهارس مایل هروی، کابل، اکادمی (فرهنگستان) علوم افغانستان.

۱۷۴ ـ مختارف، احرار، (۱۳۸۱ هجری خورشیدی)، ***تاریخ عمومی شهر بلخ در قرون وسطی***، به اهتمام علی‌رضا خداقلی‌پور، چاپ یکم، تهران: مرکز اسناد و خدمات پژوهشی (مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجهٔ ایران).

۱۷۵ ـ مدبّری، محمود، (۱۳۶۹ هجری خورشیدی)، ***شرح احوال و اشعار شاعران بی‌دیوان در قرن‌های ۳، ٤ و ٥ هـ ق.***، تهران، انتشارات پانوس.

۱۷۶ ـ مشایخ فریدنی، دکتر آزرمیدخت، (۱۳۷۶ هجری خورشیدی)، ***بلخ کهن‌ترین شهر ایرانی آسیای مرکزی در قرون نخستین اسلامی***، چاپ یکم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۱۷۷ ـ مفتاح، دکتر الهامه، (۱۳۷۶ هجری خورشیدی)، ***جغرافیای تاریخی بلخ و جیحون و مضافات بلخ***، تهران: پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۱۷۸ ـ منشی شبرغانی، محمّدیوسف، (۱۳۷۵ هجری خورشیدی)، ***تاریخ مقیم‌خانی***، چاپ یکم، با مقابله، تصحیح و مقدمهٔ سیّد محمّدعالم لبیب، بلخ: شورای مرکزی انجمن فرهنگی امیر علی‌شیر نوایی.

۱۷۹ ـ منهاج سراج جوزجانی، ابوعمر عثمان بن محمّد، (۱۳۶۳ هجری خورشیدی)، ***طبقات ناصری***، با تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب،

۱۸۰ ـ منوچهری دامغانی، ابوالنجم احمد بن قوص بن احمد، (۱۳۹۰ هجری خورشیدی)، ***دیوان اشعار منوچهری دامغانی***، با تصحیح عزیزالله علی‌زاده، چاپ یکم، تهران: انتشارات فردوس.

۱۸۱ ـ مهرابی، مسعود، (۱۳۷۲ هجری خورشیدی) ***یاد یار... (مجموعهٔ مقالات دربارهٔ آسیای مرکزی)***، دفتر یکم، تهران: مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهش‌گاه).

۱۸۲ ـ مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی، (۱۳۶۲ هجری خورشیدی)، ***مثنوی معنوی با هفت کتاب نفیس دیگر***، کابل: انتشارات بیهقی.

۱۸۳ ـ مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی، (۱۳۶۹ هجری خورشیدی)، ***کتاب فیه مافیه***، به تصحیح و تحشیهٔ بدیع‌الزّمان فروزان‌فر، کابل: ریاست نشرات وزارت اطّلاعات و فرهنگ افغانستان.

۱۸۴ ـ مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی، (۱۳۷۲ هجری خورشیدی)، ***گزیدهٔ غزلّیات شمس***، به کوشش دکتر محمّدرضا شفیعی کدکنی، شهر دوشنبه: نماینده‌گی انتشارات بین‌المللی الهدی.

۱۸۵ ـ مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی، (۱۳۷۳ هجری خورشیدی)، ***کلّیات دیوان شمس***، به کوشش پرویز بابایی، چاپ سوم، تهران: انتشارات نگاه و نشر علم.

۱۸۶ ـ مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی، (۱۳۷۳ هجری خورشیدی)، ***مثنوی معنوی (دورهٔ کامل)***، به کوشش رینولدالّین نیکلسون، با مقدّمهٔ دکتر قدم‌علی سرامی، تهران: انتشارات بهزاد.

۱۸۷ ـ میرحاج گنابادی هروی، قطب‌الدّین سیّد حسین، (۱۳۹۸ هجری خورشیدی)، دیوان میرحاج گنابادی هروی، به تصحیح سیّد عبّاس رستاخیز سانچارکی، چاپ یکم، قم: نشر مؤرّخ.

۱۸۸ـ میرخواند، محمّد بن خاوندشاه بن محمود، (۱۳۸۰ هجری خورشیدی)، ***تاریخ روضت‌الصّفا فی سیرت الانبیا و الملوک و الخلفا***، به تصحیح و تحشیه جمشید کیان‌فر، جلد نهم، تهران: انتشارات اساطیر. (در ۱۱ جلد) .

۱۸۹ ـ میرزا، ساندرین، (۱۳۸۶ هجری خورشیدی)، ***به دنبال مارکوپولو***، ترجمهٔ بیتا شمسی، چاپ دوم، تهران: انتشارات ققنوس.

۱۹۰ ـ میرعابدینی، دکتر سیّد ابوطالب، (۱۳۷۱ هجری خورشیدی)، ***بلخ در تاریخ و ادب فارسی***، تهران: نشر صدوق.

۱۹۱ ـ ناصر خسرو بلخی، حکیم، (۱۳۷۰ هجری خورشیدی)، ***سفرنامهٔ ناصر خسرو***، به کوشش دکتر نادر وزین‌پور، کابل: ریاست نشرات وزارت اطّلاعات و فرهنگ افغانستان.

۱۹۲ ـ ناصر خسرو، (۱۳۳۸ هجری خورشیدی)، ***خوان‌الاخوان***، تهران، انتشارات کتاب‌خانهٔ بارانی.

۱۹۳ ـ ناصر خسرو، (۱۳۴۱ هجری خورشیدی)، ***زادالمسافرین***، تهران: انتشارات کتاب‌فروشی محمودی.

۱۹۴ ـ ناصر خسرو، (۱۳۶۳ هجری خورشیدی)، ***جامع‌الحکمتین***، تهران: انتشارات کتاب‌خانهٔ طهوری.

۱۹۵ ـ ناصر خسرو، (۱۳۶۳ هجری خورشیدی)، ***گشایش و رهایش***، به تصحیح سعید نفیسی، تهران: انتشارات جامی.

۱۹۶ ـ ناصر خسرو، (۱۳۶۶ هجری خورشیدی)، ***دیوان ناصر خسرو***، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، جلد یکم، کابل: نشرکردهٔ انستیتوت زبان و ادب دری مرکز زبان‌ها و ادبیّات اکادمی (فرهنگستان) علوم افغانستان.

۱۹۷ ـ ناهض، محمّدحکیم، (۲۰۱۴ میلادی)، ***قاموس جغرافیایی افغانستان***، به کوشش علی ارغون چینار و سیّد علی موجانی، جلد یکم، استانبول: دفتر تیکا.

۱۹۸ ـ ناهض، محمّدحکیم، (۲۰۱۴ میلادی)، ***قاموس جغرافیایی افغانستان***، به کوشش علی ارغون چینار و سیّد علی موجانی، جلد دوم، استانبول: دفتر تیکا.

۱۹۹ ـ نرشخی، ابوبکر محمّد بن جعفر، (۱۳۶۲ هجری خورشیدی)، ***تاریخ بخارا***، ترجمهٔ ابونصر احمد بن محمّد بن نصر قبادی، تلخیص محمّد بن زفر بن عمر، با تصحیح، تحشیه و مقدّمهٔ مدرّس رضوی، کابل: مطبعهٔ دولتی.

۲۰۰ ـ نظامی گنجه‌یی، الیاس بن یوسف، (۱۳۸۵ هجری خورشیدی)، ***خمسهٔ نظامی***، با مقدّمهٔ فرشید اقبال، چاپ یکم، تهران: چاپ و انتشارات اقبال.

۲۰۱ ـ نعمانی، علّامه شبلی، (۱۳۶۸ هجری خورشیدی)، ***شعر العجم یا تاریخ شعرا و ادبّیات ایران***، ترجمهٔ سیّد محمّدتقی فخر داعی گیلانی، جلد یکم و دوم، تهران: دنیای کتاب.

۲۰۲ ـ نعمانی، علّامه شبلی، (۱۳۶۸ هجری خورشیدی)، ***شعرالعجم یا تاریخ شعرا و ادبّیات ایران***، ترجمهٔ سیّد محمّدتقی فخر داعی گیلانی، جلد یکم، تهران: دنیای کتاب.

۲۰۳ ـ ننگیالی، فقیرمحمّد، (۱۳۹۱ هجری خورشیدی)، ***آهنگ‌های محلّی افغانستان***، به کوشش احمدشاه استوار، چاپ دوم، کابل: انتشارات کتب بیهقی.

۲۰۴ ـ نوابی، غلام‌حبیب، (۱۳۸۷هجری خورشیدی)، ***فاطمهٔ بلخی***، به کوشش مسعود حبیب نوابی و ناصر حبیب نوابی، کابل: مؤسسهٔ انتشارات الازهر.

۲۰۵ ـ نوایی، امیرعلی‌شیر، (۱۹۶۱ میلادی)، ***مجالس‌النّفایس***، با متن علمی و تنقیدی از سویمه غنی‌یوا، تاشکند: نشریات فرهنگستان فنلار.

۲۰۶ ـ نورنیا، نورمحمّد، (۱۳۹۲ هجری خورشیدی)، ***پرندهٔ متواتر یک درخت (مجموعهٔ شعر)***، چاپ یکم، کابل: انجمن نویسنده‌گان بلخ.

۲۰۷ ـ نورنیا، نورمحمّد، (۱۳۹۴ هجری خورشیدی)، ***مثل گندم (مجموعهٔ شعر)***، چاپ یکم، بلخ: بی نا.

۲۰۸ ـ نورنیا، نورمحمّد، (۱۳۹۶ هجری خورشیدی)، ***زیر جلدم برف می‌بارد (مجموعهٔ شعر)***، چاپ یکم، کابل: انتشارات برگ.

۲۰۹ ـ نوری‌پور، دین‌محمّد، (۱۳۸۹ هجری خورشیدی)، ***ابوتراب و خیرالتّراب***، حاوی تاریخ آستان مبارک حضرت علی «ک»، چاپ یکم، بلخ: مدیریّت فرهنگی روضهٔ مبارک.

۲۱۰ ـ نیدرمایر، اُسکارفُن، (۱۳۸۰ هجری خورشیدی)، ***خاطرات نیدرمایر (زیر آفتاب سوزان ایران)***، ترجمهٔ کی‌کاووس جهان‌داری، چاپ یکم، تهران: انتشارات اساطیر.

۲۱۱ ـ نیک‌نام، کورش، (۱۳۸۲ هجری خورشیدی)، ***از نوروز تا نوروز***، چاپ دوم، تهران: مؤسسهٔ فرهنگی ـ انتشاراتی فروهر.

۲۱۲ ـ هاشمی، سیّد محی‌الدّین، (۱۳۷۹ هجری خورشیدی)، ***مشاهیر افغانستان***، ترجمۀ محمّدرفیع، جلد دوم، پیشاور: ادارۀ کتاب‌خانه‌های سیّار اریک.

۲۱۳ ـ هاشمی، سیّد محی‌الدّین، (۱۳۹۴ هجری خورشیدی)، ***زنان نام‌ور افغانستان***، جلد دوم، چاپ دوم، کابل: مرکز معلومات افغانستان در دانش‌گاه کابل (ACKU).

۲۱۴ ـ هدایت، رضاقلی‌خان، (۱۳۳۶ هجری خورشیدی)، ***مجمع‌الفصحا***، به کوشش مظاهر مصفّا، تهران: انتشارات پیروز.

۲۱۵ ـ هدایت، رضاقلی‌خان، (۱۳۴۴ هجری خورشیدی)، ***ریاض‌العارفین***، به کوشش مهرعلی گرگانی، تهران: انتشارات کتاب‌فروشی محمودی.

۲۱۶ ـ واحددوست، دکتر مهوش، (۱۳۸۷ هجری خورشیدی)، ***نهادینه‌های اساطیری در شاه‌نامۀ فردوسی***، چاپ دوم، تهران، انتشارات صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران (سروش)،.

۲۱۷ ـ واصف باختری، محمّدشاه، (۱۳۶۲ هجری خورشیدی)، ***... و آفتاب نمی‌میرد (مجموعۀ شعر)***، چاپ یکم، کابل: انجمن نویسنده‌گان افغانستان.

۲۱۸ ـ واصف باختری، محمّدشاه، (۱۳۷۹ هجری خورشیدی)، ***مویه‌های اسفندیار گم‌شده (مجموعۀ شعر)***، چاپ یکم، پیشاور: بنیاد نشراتی پرنیان.

۲۱۹ ـ واصف باختری، محمّدشاه، (۱۳۹۵ هجری خورشیدی)، ***سفالینه‌یی چند بر پیش‌خوان بلورین فردا***، به کوشش ناصر هوتکی، چاپ یکم، کابل: انتشارات عازم.

۲۲۰ ـ واعظ بلخی، ابوبکر عبدالله بن عمر بن محمّد بن داؤود، (۱۳۵۰ هجری خورشیدی)، ***فضایل بلخ***، ترجمۀ عبدالله محمّد بن محمّد بن حسین حسینی بلخی، به تصحیح و تحشیه عبدالحی حبیبی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

۲۲۱ ـ ولایتی، سعدالله، (۱۳۷۶ هجری خورشیدی)، ***آب و جغرافیای آب‌ها***، چاپ دوم، تهران: انتشارات خراسان.

۲۲۲ ـ ویلیامز، برایان گلین، (۱۳۹۶هجری خورشیدی)، ***آخرین سپه‌سالار***، ترجمۀ اسدالله شفایی، چاپ یکم، کابل: انتشارات امیری.

۲۲۳ ـ یعقوبی، احمد بن واضح، (۱۸۹۱ میلادی)، ***البلدان***، طبع لیدن.

۲۲٤ _ АХМЕДОВ, Б. А*., (۱۹۸۲), История Балха (xv ۱ - первая половина xv ۱۱۱ в)*, Ташкент: Издатеьство ФАН, Узбекской ССР.

۲۲٥ _ O’Kane, Bernard, (1987) ***, “Timurid architecture in Khurasan”***, Mazda Pub.

نشریّه‌ها

۲۲۶ ـ اکبری، محمّدعالم، (۱۳۹۰ خورشیدی)، ***آشنایی با ولسوالی مارمل ولایت بلخ***، مجلّهٔ کشورداری و شهروند، سال یکم، شمارهٔ پنجم، دی، بلخ: ماه‌نامهٔ مقام ولایت بلخ، ص ۲۵.

۲۲۷ ـ انصاری، عبدالقیّوم، (۱۳۸۸ خورشیدی)، ***کشتی‌گیری چپنکی***، گاه‌نامهٔ روضه، شمارهٔ دوم، فروردین، بلخ: ریاست روضهٔ مبارک،

۲۲۸ ـ جریدهٔ رسمی، (۲۹ آذر ۱۳۶۹ هجری خورشیدی)، ***فرمان رئیس جمهوری افغانستان***، شمارهٔ ۱۸ (۷۳۱)، به مدیریّت‌مسؤولی شاه‌جهان بیگ‌زاد، کابل: وزارت عدلیّهٔ جمهوری افغانستان، صص ۱ ـ ۴.

۲۲۹ ـ جریدهٔ رسمی، (۳۱ تیر ۱۳۸۵ هجری خورشیدی)، ***قانون توریسم***، شمارهٔ ۸ (۴۳۱)،به مدیریّت‌مسؤولی عبدالغفّار گرامی، کابل: وزارت عدلیّهٔ جمهوری دیموکراتیک افغانستان، صص ۲۹ ـ ۳۷.

۲۳۰ ـ جریدهٔ رسمی، (۳۱ مرداد ۱۳۶۰ هجری خورشیدی)، ***ضمیمهٔ شمارهٔ ۱ قانون توریسم***، شمارهٔ ۱۰ (۴۸۸)، به مدیریّت‌مسؤولی عبدالغفّار گرامی، کابل: وزارت عدلیّهٔ جمهوری دیموکراتیک افغانستان، صص ۲۹ ـ ۳۷.

۲۳۱ ـ جریدهٔ رسمی، (دوشنبه ۳۱ شهریور ۱۳۵۴ هجری خورشیدی)، ***قانون سیّاحت***، شمارهٔ ۱۳ (۳۱۴)، به مدیریّت مسؤولی محمّدحسین طغیان، کابل: وزارت عدلیّهٔ دولت جمهوری افغانستان، صص ۱ ـ ۱۵.

۲۳۲ ـ خلیق، صالح‌محمّد، (۱۳۹۷ هجری خورشیدی)، ***شهرداران شهر مزار شریف***، روزنامهٔ بیدار، سال نود و هفتم، شمارهٔ ۱۴۲۴۹ (۱۰)، مؤرخ دوشنبه ۷ خرداد، بلخ: ادارهٔ اطّلاعات و فرهنگ بلخ، ص ۲.

۲۳۳ ـ خلیق، صالح‌محمّد، (۱۳۹۷ هجری خورشیدی)، ***ظرفیّت‌ها و جاذبه‌های طبیعی گردش‌گری بلخ***، سالیانهٔ نوروز آریانا، سال ششم، شمارهٔ دهم (ویژهٔ نوروز ۱۳۹۷ هجری خورشیدی)، بلخ، استان‌داری بلخ، صص ۲۴ ـ ۲۸.

۲۳۴ ـ خلیق، صالح‌محمّد، (۱۳۹۸ هجری خورشیدی)، ***پیشه‌های سنّتی و ساخته‌های دستی از جاذبه‌های مهمّ گردش‌گری بلخ***، سالیانهٔ نوروز آریانا، سال هفتم، شمارهٔ یازدهم (ویژهٔ نوروز ۱۳۹۸ هجری خورشیدی)، بلخ: استان‌داری بلخ، ص ۱۸ ـ ۲۴.

۲۳۵ ـ خلیق، صالح‌محمّد، (۱۳۹۸ هجری خورشیدی)، ***جاذبه‌های گردش‌گری ولایت بلخ***، گاه‌نامهٔ فرهنگ، سال چهاردهم، دورهٔ چهارم، شمارهٔ هژدهم، اسفند، کابل: وزارت اطّلاعات و فرهنگ، صص ۶۶ ـ ۷۴.

۲۳۶ ـ خلیق، صالح‌محمّد، (۱۳۹۸ هجری خورشیدی)، ***سه تن از زنان نام‌ور بلخ باستان***، سالیانهٔ جنوروز آریانا، سال هفتم، شمارهٔ یازدهم (ویژهٔ نوروز ۱۳۹۸ هجری خورشیدی)، بلخ: استان‌داری بلخ، صص ۱۶ ـ ۱۷.

۲۳۷ ـ خلیق، صالح‌محمّد، (۱۳۹۹ هجری خورشیدی)، ***خوراکه‌های محلّی بلخ***، سالیانهٔ نوروز آریانا، سال هشتم، شمارهٔ دوازدهم (ویژهٔ نوروز ۱۳۹۸ هجری خورشیدی)، بلخ، استان‌داری بلخ، صص ۲۲ ـ ۲۷.

۲۳۸ ـ خواجه‌عمری، محمّدشریف، (۱۳۸۶ هجری خورشیدی)، ***«گزارش تحقیقی آغاز دور دوم سلسلهٔ حفریات در ساحات تپهٔ چهل‌ستون، بالاحصار و دیوار استحکامی شمال قلعهٔ هندوان ولایت (استان) بلخ***،مجلّهٔ باستان‌شناسی، دورهٔ سوم، شمارهٔ پیهم ۲۲، شمارهٔ ششم، اسفند ، کابل: مرکز باستان‌شناسی افغانستان، صص ۱۲۵ ـ ۱۲۸. »

۲۳۹ ـ رسولی، محمّدنادر، (۱۳۸۶ هجری خورشیدی)، ***کلتور (فرهنگ) باختر در عصر برونز***، مجلّهٔ باستان‌شناسی، دورهٔ سوم، شمارهٔ ۶ (۲۲)، اسفند، کابل: مرکز باستان‌شناسی افغانستان، ص ۱۸ ـ ۲۰.

۲۴۰ ـ زمانی، علی‌محمّدآقا، (۱۳۸۵)، ***گردش‌گری مجازی***، هفته‌نامهٔ آساره، شمارهٔ هفتم، ص ۲.

۲۴۱ ـ سالک، شکیب، (۱۳۶۱هجری خورشیدی)، ***«نه گنبد یا حجّ پیاده»***، مجلهٔ باستان‌شناسی، شمارهٔ ۲، سال چهارم، کابل: مرکز باستان‌شناسی افغانستان، ص ۶۷

۲۴۲ ـ سامانیان، سهراب، (۱۳۸۹ هجری خورشیدی)، ***ابریشم‌بافی، شغلی قدیمی امّا فراموش‌شده***، روزنامهٔ بیدار، شمارهٔ ۱۳۹۱۸ (۱۴) دوشنبه ۳۱ خرداد، بلخ: ادارهٔ اطّلاعات و فرهنگ بلخ، ص ۲.

۲۴۳ ـ عفیف باختری، اسدالله، (۳ سرطان ۱۳۷۸ هجری خورشیدی)، ***میلاد نور***، روزنامهٔ بیدار، سال هفتاد و هشتم، شمارهٔ یکم، بلخ: ادارهٔ

۲۴۴ ـ فیضی، کتاب‌خان، (۱۳۸۴ هجری خورشیدی)، ***«منشأ اتنیکی کوشانی‌ها و نظرّیات دانش‌مندان»***، مجلهٔ باستان‌شناسی، دور سوم، شمارهٔ ۲ (شمارهٔ پی‌هم ۱۸)، آذر، کابل: مرکز باستان‌شناسی افغانستان، ص ۴۲.

۲۴۵ ـ فیضی، کتاب‌خان، (۱۳۸۶ هجری خورشیدی)، ***«گزارش علمی سروی تیم مشترک افغان ـ جاپان از ساحات باستانی ولایات (استان‌های) بامیان، سر پل، جوزجان، بلخ و درهٔ کاشان ولایت (استان) غور»***، مجلّهٔ باستان‌شناسی، شمارهٔ ۵ (۲۱)، دور سوم، شهریور، کابل: مرکز باستان‌شناسی افغانستان، ص ۷۹ ـ ۸۰.

۲۴۶ ـ ***کار ساخت جادهٔ فرودگاه و میدان کرکت مزار شریف آغاز شد***، (۱۳۹۷ هجری خورشیدی)، روزنامهٔ بیدار، شمارهٔ ۱۶۲۵۲ (۱۳)، سال نود و هفتم، دوشنبه ۲۸ خرداد، بلخ: ادارهٔ اطّلاعات و فرهنگ بلخ، ص ۱.

۲۴۷ ـ ***گُل‌دسته (منار) زادیان***، (۱۳۷۸ هجری خورشیدی)، روزنامهٔ بیدار، شمارهٔ بیست و یکم، ۱۲ اسفند، بلخ: ادارهٔ اطّلاعات و فرهنگ استان بلخ، ص ۲.

۲۴۸ ـ مجیر، عبدالوهّاب، (۲ آذر ۱۳۸۸ هجری خورشیدی)، ***عید قربان آمد***، روزنامهٔ بیدار، سال هشتاد و هشتم، شمارهٔ ۱۳۸۹۱ (۳۵)، بلخ: ادارهٔ اطّلاعات و فرهنگ بلخ، ص ۳.

۲۴۹ ـ محمودی، محمّدیاسین، (۱۳۷۸ هجری خورشیدی)، ***آرام‌گاه خواجه روشنایی***، روزنامهٔ بیدار، شمارهٔ هفتم، ۳ تیر، بلخ: ادارهٔ اطّلاعات و فرهنگ استان بلخ، ص ۲.

۲۵۰ ـ مهرآیین، فیّاض، (۱۳۷۷ هجری خورشیدی)، ***«اسفیان (اثفیان)»***، مجلّهٔ امّ‌البلاد، شمارهٔ ۲، سال یکم، دور دوم، فروردین، بلخ: بخش فرهنگی جمعیّت اسلامی افغانستان در بلخ، صص ۱۲ ـ ۱۳

۲۵۱ ـ مهرآیین، فیاض، (۱۳۸۹ هجری خورشیدی)، ***در بر تو راه آهن ساختیم***، روزنامهٔ بیدار، سال هشتاد و نهم، شمارهٔ ۱۳۹۱۵ (۱۱)

برگ‌های اینترنتی

۲۵۴ ـ ابتهال زندی، ***گردش‌گری مذهبی***، برگ اینترنتی «http://www.tourismscience.ir».

۲۵۵ ـ ***ابن خلکان***، برگ اینترنتی «دانش‌نامهٔ آزاد ویکی پدیا» (https://fa.wikipedia.org).

۲۵۶ ـ ***ابن سینا***، برگ اینترنتی «دانش‌نامهٔ آزاد ویکی پدیا» (https://fa.wikipedia.org).

۲۵۷ ـ **ابوزید بلخی**، برگ اینترنتی «دانش‌نامهٔ ازاد ویکی پدیا» (https://fa.wikipedia.ori).

۲۵۸ ـ ***ابوزید بلخی***، برگ اینترنتی «ویکی‌نور» (http://wikinoor.ir/).

۲۵۹ ـ ***ابوشکور بلخی***، برگ اینترنتی «https://www.gisoom.com».

۲۶۰ ـ ***ابومعشر بلخی***، (۴ اسفند ۱۳۸۶ هجری خورشیدی)، برگ «اینترنتی حوزه نت» (https://hawzah.net).

۲۶۱ ـ ***ابومعشر بلخی***، برگ اینترنتی «حوزه نت» (https://hawzah.net).

۲۶۲ ـ ***ابومعشر بلخی***، برگ اینترنتی «دانش‌نامهٔ آزاد ویکی پدیا» (https://fa.wikipedia.org).

۲۶۳ ـ احساس، ذبیح‌الله، (۲۸ فروردین ۱۳۹۲ هجری خورشیدی)، ***بازار زیرزمینی در مزار شریف ساخته شد***، برگ اینترنتی «پژواک» (https://www.pajhwok.com)

۲۶۴ ـ احساس، ذبیح‌الله، ***یک ساحهٔ تفریحی، تماشاچیان را متعجّب ساخته است***، برگ اینترنتی «آژانس خبری پژواک» (http://archive.pajhwok.com)

۲۶۵ ـ احسانی، سیّد میرزا حسین، (۲۴ خرداد ۱۳۹۵ هجری خورشیدی)، ***سفرنامهٔ بلخ/ سفر به زادگاه مولانا و ناصر خسرو***، برگ اینترنتی «خبرگزاری فارس» (http://af.farsnews.com/culture/news).

۲۶۶ ـ احسانی، سیّد میرزا حسین، (۲۵ خرداد ۱۳۹۵ هجری خورشیدی)، ***«بلخ باستان»، مادر شهرهای جهان***، برگ اینترنتی «خبرگزاری فارس» (http://af.farsnews.com/culture/news).

۲۶۷ ـ ***آشنایی با زنده‌گانی امام علی «ع»***، برگ اینترنتی « www. Rosh.ir/Default.aspx?tab ».

۲۶۸ ـ ***افتتاح خطّ آهن حیرتان ـ مزار شریف***، برگ اینترنتی خبری «کلید» (http://tkg.af).

۲۶۹ ـ ***آفرین‌نامه***، برگ اینترنتی «http://database-aryana-encyclopaedia.blogspot.com».

۲۷۰ ـ **افزایش تولیدات کارخانهٔ کود برق در مزار شریف**، برگ اینترنتی «ودصم، روزنامهٔ id=571».

۲۷۱ ـ ***انواع گردش‌گری چیست؟***، (۱۳۸۹ هجری خورشیدی)، برگ اینترنتی «گردش‌گری» (http://www.gardeshgari).

۲۷۲ ـ ***انواع گردش‌گری***، برگ اینترنتی «https://www.karnaval.ir».

۲۷۳ ـ ***انوری***، برگ اینترنتی «دانش‌نامهٔ آزاد ویکی پدیا» (https://fa.wikipedia.org/wiki).

۲۷۴ ـ ***ایجاد پارک بزرگ تفریحی در شهر مزار***، (۲۸ دی ۱۳۹۲ هجری خورشیدی)، برگ اینترنتی «رادیوی کلید» (https://tkg.af).

۲۷۵ ـ ***ایجاد دومین پارک بزرگ اسکیت سواری افغانستان در مزار شریف***، برگ اینترنتی «شفقنا» (www.afghanistan.shafaqna.com).

۲۷۶ ـ ***باغ زنانه در بلخ افتتاح شد***، (۱۹ اسفند ۱۳۸۸ هجری خورشیدی)، برگ اینترنتی «شبکهٔ اطّلاع‌رسانی افغانستان» (http://www.afghanpaper.com).

۲۷۷ ـ ***بناهای یادگاری رابعهٔ بلخی و حکیم ناصر خسرو بلخی در شهر مزار شریف در نوروز ۱۳۹۲ افتتاح شد[ند]***، برگ اینترنتی «آژانس اطّلاعاتی باختر» (http://bakhtarnews.com).

۲۷۸ ـ ***بی عنوان***، برگ اینترنتی «http://www.imtg.blogfa.com.».

۲۷۹ ـ ***پارک تفریحی ویژه زنان و اطفال در بلخ اعمار شد***، (۲ اسفند ۱۳۹۷ هجری خورشیدی)، برگ اینترنتی « خبرگزاری صدای افغان (آوا)» (https://www.avapress.com).

۲۸۰ ـ پوپل، کریم، ***چهل‌دختران***، برگ اینترنتی «http://mashal.org/blog».

۲۸۱ ـ ***پوروچیستا***، برگ اینترنتی «دانش‌نامهٔ آزاد ویکی پدیا» (***https://fa.wikipedia.org/wiki***).

۲۸۲ ـ پویان، رسول، (۲۷ ژانویهٔ ۲۰۱۵ میلادی)، ***شناخت آلات موسیقی اصیل افغانستان***، برگ اینترنتی «جام غور» (https://www.jame-ghor.com).

۲۸۳ ـ پویان، رسول، (۳۰ اسفند ۱۳۹۳/ ۱۹ فوریهٔ ۲۰۱۵ میلادی)، ***شناخت آلات موسیقی اصیل افغانستان***، برگ اینترنتی «www.//http:sahat.com».

۲۸۴ ـ پویان، رسول، ***شناخت آلات موسیقی اصیل افغانستان***، بخش دوم، برگ اینترنتی «مشعل» (http://mashal.org/blog).

۲۸۵ ـ ***تلاش‌ها برای احیای جنگل‌ها در ولایت بلخ جریان دارد***، (۱۸ اسفند ۱۳۸۹ هجری خورشیدی)، برگ اینترنتی «شبکهٔ اطّلاع‌رسانی افغانستان» (http://afghanpaper.com).

۲۸۶ ـ ***چنگ***، برگ اینترنتی «دانش‌نامهٔ آزاد ویکی پدیا» (https://fa.wikipedia.org/).

۲۸۷ ـ ***حیرتان***، برگ اینترنتی «دانش‌نامهٔ آزاد ویکی پدیا» (https://fa.wikipedia.org).

۲۸۸ ـ ***دریای بلخاب***، برگ اینترنتی «دانش‌نامهٔ ویکی پدیا» (https://fa.wikipedia.org).

۲۸۹ ـ ***دقیقی***، برگ اینترنتی «دانش‌نامهٔ آزاد ویکی پدیا» (https://fa.wikipedia.org).

۲۹۰ ـ ***دو پارک تفریحی با هزینه ۲۵۳ هزار دالر در مزارشریف افتتاح شد***، (۲۶ جدی ۱۳۹۲ ساعت ۱۶:۵۳)، برگ اینترنتی « پای‌گاه اطلاع‌رسانی پیام آفتاب» (http://www.payam-aftab.com).

۲۹۱ ـ ***دو صد و پنجاه هکتار زمین در بلخ به باغ پسته مبدّل می‌شود***، (۱۹ اسفند ۱۳۸۹ هجری خورشیدی)، برگ اینترنتی «طلوع نیوز» (http://prod.tolonews.com).

۲۹۲ ـ ***روضت‌الصّفا***، برگ اینترنتی «دانش‌نامهٔ آزاد ویکی پدیا» (https://fa.wikipedia.org/wiki).

۲۹۳ ـ ***زایران چینی در افغانستان***، برگ اینترنتی «http://alamahabibi.net/pdfs/A_History_Zae»، ص ۴.

۲۹۴ ـ ***زرتشت***، برگ اینترنتی «دانش‌نامهٔ آزاد ویکی پدیا» (https://fa.wikipedia.org/wiki)، صص ۱ ـ ۵.

۲۹۵ ـ ***سفال‌گری چی‌ست؟***، برگ اینترنتی «سفال‌گری» (httrs: //sofalgari.com).

۲۹۶ ـ سقّایی، دکتر مهدی، (مرداد ۱۳۸۶ هجری خورشیدی)، ***انواع جاذبه‌های گردش‌گری***، برگ اینترنتی «http://touristy.blogfa.com».

۲۹۷ ـ ***سهم‌گیری تجّار ملّی برای رشد ورزش در بلخ***، برگ اینترنتی «شبکهٔ اطّلاع‌رسانی افغانستان» (www.afghanpaper.com).

۲۹۸ ـ ***شهید بلخی***، برگ اینترنتی «https://fa.wikiquote.org/wiki».

۲۹۹ ـ شهیر، علی‌شیر، (۱۳ بهمن ۱۳۹۵ هجری خورشیدی)، ***نام‌های ماندگار؛ از فرودگاه بین‌المللی حامد کرزی تا فرودگاه شهر مزار شریف***، برگ اینترنتی «خبرنامه» (khabarnama.net).

۳۰۰ ـ شیخ صرّاف، محمّدمهدی، (۱۳۹۶ هجری خورشیدی) ***سفرنامهٔ بلخ***، مجلّهٔ ادبی آنلاین الف تا یا (http://alefyaa.ir).

۳۰۱ ـ شیرمحمّدی، رضا، (۲۸ شهریور ۱۳۹۲هجری خورشیدی)، ***افغانستان برای اوّلین بار انستیتوت جهان‌گردی تأسیس کرد***، «دویچه ولهٔ دری» (http://www.dw.com/fa-af).

۳۰۲ ـ صمدی، نجیب‌الله، (۱۳۹۴ خورشیدی)، ***چشمه‌سارهای خلم***، برگ اینترنتی «http://najibullahsamadi.persianblog.ir».

۳۰۳ ـ ***طبقه‌بندی انواع گردش‌گری***، برگ اینترنتی «آفتاب» (http://www.aftabir.com).

۳۰۴ ـ ***علی بن ابی‌طالب***، برگ اینترنتی «fawikipedia.org/wiki».

۳۰۵ ـ قاسمی، وحید، (یک‌شنبه، ۳ دی ۱۳۹۱ هجری خورشیدی)، ***دف‌نوازی در افغانستان***، برگ اینترنتی «هشت صبح» (https://8am.af).

۳۰۶ ـ ***کاشی***، برگ اینترنتی «دانش‌نامهٔ آزاد ویکی پدیا» (https://fa.wikipedia.org).

۳۰۷ ـ ***کمیته‌های مردمی به منظور حفظ جنگلات بلخ تشکیل شده اند***، (۱۳ تیر ۱۳۹۰ هجری خورشیدی)، برگ اینترنتی «پژواک» (https://www.pajhwok.com).

۳۰۸ ـ ***گچ‌بری***، برگ اینترنتی «دانش‌نامهٔ آزاد ویکی پدیا» (https://fa.wikipedia.org).

۳۰۹ ـ ***گردش‌گری حلال***، (۱۳۹۳ هجری خورشیدی)، برگ اینترنتی «خبرگزاری دانش‌جو» (http://snn.ir/fa/news).

۳۱۰ ـ ***گردش‌گری سیاه چیست؟***، برگ اینترنتی «شاناگشت» (http://www.shanagasht.com).

۳۱۱ ـ ***گردش‌گری غذایی چیست؟***، (۱۳۹۶ هجری خورشیدی)، برگ اینترنتی «http://mijaan.com».

۳۱۲ ـ ***گزارش ویژه از اعمار مسجد جدید روضهٔ مبارک حضرت علی در مزار شریف***، برگ اینترنتی «پای‌گاه اطّلاع‌رسانی پیام آفتاب» (http://payam-aftab.com).

۳۱۳ ـ ***گشایش بزرگ‌ترین عبادت‌گاه اسماعیلیان در بلخ***، برگ اینترنتی «رادیو نهاد» (http://www.radio-nehad.com).

۳۱۴ ـ مجیر، عبدالوهّاب، (۱۲ اسفند ۱۳۹۸ هجری خورشیدی)، ***آواز حضور عاشقان می‌آید***، رخ‌نامهٔ وهّاب مجیر.

۳۱۵ ـ ***محمّد پارسا***، برگ اینترنتی «دانش‌نامهٔ آزاد ویکی پدیا» (https://fa.wikipedia.org/wiki).

۳۱۶ ـ مهدی‌زاده کابلی، (پنج‌شنبه ۱۸ مهر ۱۳۷۸ هجری خورشیدی)، ***آمودریا***، برگ اینترنتی «دانش‌نامهٔ آریانا (مرکز مطالعات و پژوهش‌های دانش‌نامهٔ آریانا)» (database-aryana-encyclopaedia.blogspot.com).

۳۱۷ ـ ***مُهر سبز شهربان (ساتراپ بلخ)***، (۲۵ خرداد ۱۳۹۰ هجری خورشیدی)، برگ اینترنتی «https://www.iranboom.ir/tarikh/bastan-shenasi».

۳۱۸ ـ موسوی، سیّد رفیع، ***انواع گردش‌گری***، مجلّهٔ الکترونیکی «ویستا» (http://vista.ir/article).

۳۱۹ ـ ***نخستین پارک فرهنگی و تفریحی در بلخ تهداب‌گذاری شد***، (۱۳ آذر ۱۳۹۰ هجری خورشیدی)، برگ اینترنتی «روزنامهٔ هشتِ صبح» (https//8am.af).

۳۲۰ ـ ***نخستین فضانورد افغانستان***، (۲۷ دسامبر ۲۰۱۷ میلادی)، برگ اینترنتی «آف. اسپوتنیک‌نیوز» (https://af.sputniknews.com).

۳۲۱ ـ ***نودوپنج درصد کار اعمار مسجد جامع روضه شریف تکمیل گردیده است***، (۱۳ فروردین ۱۳۹۶ هجری خورشیدی)، برگ اینترنتی «خبرگزاری صدای افغان (آوا)» (https://www.avapress.com).

۳۲۲ ـ نورآقایی، آرش، (فروردین ۱۳۸۷ هجری خورشیدی)، ***به گردش‌گری که می‌گویند، یعنی چه؟***، برگ اینترنتی «http://www.aftabir.com».

۳۲۳ ـ نوری، علی‌رضا، (۱۳۹۳ خورشیدی)، ***تعریف گردش‌گر و انواع و گونه‌های گردش‌گری***، برگ اینترنتی «http://hotelcaravan.persianblog.ir».

۳۲۴ ـ ***هنر حجّاری***، برگ اینترنتی «ویکی فقه» (http://wikifeqh.ir).

۳۲۵ ـ وزارت اطّلاعات و فرهنگ افغانستان، ***تاریخچهٔ ادارهٔ گرزندوی (سازمان توریسم افغانستان)***،برگ اینترنتی «http://tourism.gov.af/persian».

۳۲۶ ـ ***وطواط***، برگ اینترنتی «دانش‌نامهٔ آزاد ویکی پدیا» (https://fa.wikipedia.org/wiki).

۳۲۷ ـ ***وفیات‌الاعیان***، برگ اینترنتی «دانش‌نامهٔ آزاد ویکی پدیا» (https://fa.wikipedia.org/wiki).

۳۲۸ ـ ***یک صد و شصت هزار نهال پسته در ولسوالی خلم ولایت بلخ بذر می‌شود***. (۶ اردیبهشت ۱۳۹۲ هجری خورشیدی)، برگ اینترنتی «خبرگزاری صدای افغان (آوا)» (https://www.avapress.com).

اداره‌ها و اشخاص

۳۲۹ ـ ***ادارهٔ شهرداری شهر مزار شریف***، (۱۳۹۷ هجری خورشیدی)، معلومات دربارهٔ برخی از پارک‌ها.

۳۳۰ ـ ***ادارهٔ شهرداری شهر مزار شریف***، (۱۵ بهمن ۱۳۹۶)، گزارش شهرداری در نشست گزارش‌دهی در تالار صدف کاخ مرمرین شهر مزار شریف.

۳۳۱ ـ ***ادارهٔ صحّت عامّهٔ استان بلخ***، (۱۳۹۷ هجری خورشیدی)، معلومات دربارهٔ بیمارستان‌های بلخ

۳۳۲ ـ ***ادارهٔ گردش‌گری ریاست اطّلاعات و فرهنگ استان بلخ***، (۱۳۹۸ هجری خورشیدی)، نمایهٔ شرکت‌های گردش‌گری بلخ.

۳۳۳ ـ ***ادارهٔ نماینده‌گی افغان‌تور ولایت بلخ***، (۱۳۹۸ هجری خورشیدی) معلومات دربارهٔ درآمد گردش‌گری بلخ.

۳۳۴ ـ ***ادارهٔ ورزش استان بلخ***، (۱۳۹۸ هجری خورشیدی)، معلومات دربارهٔ ورزش‌گاه‌های بلخ.

۳۳۵ ـ ***سرمست‌زاده، محمّدصادق***، (۱۳۹۹ هجری خورشیدی)، معلومات دربارهٔ شماری از هنرمندان محلّی بلخ.

دربارهٔ نویسندهٔ این کتاب

صالح‌محمّد خلیق فرزند صوفی محمّد عیسا، نویسندهٔ این دفتر، در آدینه‌روز ۱۲ آبان ۱۳۳۴ /۴ نوامبر ۱۹۵۵ در بلخ به جهان آمد. پس از سپری‌کردن دورهٔ دانش‌آموزی، آموزش‌های فنّی را در رشتهٔ زمین‌شناسی در دانش‌سرای نفت و گاز بلخ و آموزش‌های عالی را تا درجهٔ کارشناسی/ لیسانس در رشتهٔ ادبیّات فارسی در دانش‌کدهٔ ادبیّات و دانش‌های انسانی دانش‌گاه بلخ و دورهٔ کارشناسی ارشد/ ماستری را در رشتهٔ زبان و ادبیّات فارسی در دانش‌گاه پیام نور جمهوری اسلامی ایران به پایان بُرد.



خلیق به سمّت‌های کارمند کارخانهٔ کود شیمیایی بلخ، رئیس انجمن نویسنده‌گان بلخ، کارگزار امور فرهنگی استان‌های شمالی کشور و مدیر مسؤول و سردبیر مجلّهٔ «جنبش»، مجلّهٔ «امّ-البلاد»؛ روزنامهٔ «بیدار» و مجلّهٔ «کیان» و رئیس اطّلاعات و فرهنگ استان بلخ کار کرده است و از بنیادگذاران انجمن نویسنده‌گان بلخ و عضو کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی، کانون فرهنگی مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی و چند کانون دیگر و عضو گروه دبیران چندین نشریه بود و اکنون هم رئیس انجمن نویسنده‌گان بلخ است.

خلیق شعر می‌گوید، در زمینه‌های فرهنگ، ادبیّات و زبان می‌نویسد و در گستره‌های شعر، تاریخ و دانش و فناوری نو آثاری را از زبان روسی برگردان کرده‌است. نوشته‌ها و سروده‌های خلیق در نشریّه‌های داخلی و خارجی به چاپ رسیده اند و هم‌چنین از نام، احوال و آثار خلیق در بیش‌تر از صد کتاب در داخل و خارج کشور یاد شده است.

در ۱۹ اردیبهشت ۱۳۹۳ خورشیدی، از چهلمین سال سرایش شعر خلیق از سوی انجمن ادبی «هشت بهشت» با برگزاری همایشی در بلخ بزرگ‌داشت شد، در جشن نوروز سال ۱۳۹۴ برایش لقب «پژوهش‌گر بلخ» داده شد و در ۱۹ آبان ۱۳۹۴ از جای‌گاه وی به عنوان یک نویسندهٔ پیش‌کسوت کشور، از سوی نهاد دانش‌آموخته‌گان افغانستان با برگزاری همایشی در بلخ گرامی‌داشت شد و نیز در ۲ دی ۱۳۹۵ انجمن قلم افغانستان در کابل با برگزاری محفلی از او بزرگ‌داشت کرد و در بهار سال

۱۳۹۶ دکتر محمّداشرف غنی، رئیس جمهور کشور، برای او به عنوان یک شاعر و ادیب، مدال دولتی غازی میرمسجدی‌خان را تفویض کرد.

سفرهای بیرونی و اشتراک در همایش‌های جهانی

خلیق، تا اکنون در ۱۵ همایش جهانی در داخل و خارج کشور شرکت کرده و در ۱۱ کشور سفر داشته است.

در تاجیکستان:

از ۸ تا ۲۱ تیر ۱۳۶۱ خورشیدی، به عنوان یک شاعر سفری رسمی فرهنگی به تاجیکستان به شهرهای دوشنبه، نارک و حصار و بازدید از فرهنگستان علوم تاجیکستان و سایر مراکز علمی و فرهنگی آن کشور؛

از ۱۵ تا ۲۱ آذر ۱۳۶۶ خورشیدی، به دعوت اتحادیّهٔ کارگران کارخانهٔ کود شیمیایی «وخش» در عضویت یک هیأت پنج‌نفری ازکارخانهٔ کود و برق بلخ سفری رسمی به تاجیکستان و بازدید از شهر دوشنبه و شهر کالنین‌آباد استان قرغان‌تپه، کارخانهٔ کود شیمیایی وخش و بخش‌های گوناگون آن و اشتراک در همایشی در خانهٔ فرهنگ آن کارخانه؛

از ۱۸ تا ۲۶ شهریور ۱۳۷۱ به دعوت دولت تاجیکستان برای اشتراک در نخستین کنگرهٔ بین‌المللی فرهنگیان فارسی‌زبان سفری رسمی به شهر دوشنبه؛

از ۱۶ تا ۲۲ شهریور ۱۳۷۲ برای اشتراک در دومین کنگره سفری رسمی به شهرهای دوشنبه، کولاب، خجند و اوراتپه؛

از ۲۳ تا ۳۰ فروردین ۱۳۸۴ به دعوت وزارت مخابرات تاجیکستان برای مبادلهٔ تجارب سفری رسمی به شهرهای دوشنبه و قرغان‌تپه؛

از ۱۶ تا ۲۰ شهریور ۱۳۸۵ به دعوت دولت تاجیکستان برای اشتراک در همایش بین‌المللی تاجیکان و فارسی‌زبانان و ۲۷۰۰ساله‌گی شهر کولاب سفری رسمی به شهرهای دوشنبه و کولاب؛

از ۱۹ تا ۲۷ شهریور ۱۳۸۹ سفری تفریحی به شهرهای دوشنبه و حصار و دیدار با دانش‌مندان و شاعران تاجیکستان؛

از ۷ تا ۱۰ تیر ۱۳۹۱ همراه با استاد عطامحمّد نور، والی بلخ، سفری کاری به شهر دوشنبه؛

از ۲۶ اسفند ۱۳۹۴ تا ۵ فروردین ۱۳۹۵ به دعوت دولت تاجیکستان برای اشتراک در همایش بین‌المللی ادیبان حوزهٔ نوروز سفری رسمی به دوشنبه، پنجی‌کنت و حصار.

در اوزبیکستان:

از ۷ آبان تا ۲ آذر ۱۳۷۱ برای عقد پیمان هم‌کاری طباعتی میان استان بلخ افغانستان و استان سرخان‌دریای اوزبیکستان و چاپ برخی از نشریّه‌های بلخ و بازدید از شهرهای ترمذ، ده‌نو، تاشکند وسمرقند؛

از ۸ دی تا ۳ بهمن ۱۳۷۱؛ از ۸ تا ۱۸ اسفند ۱۳۷۱؛ از ۲۹ اردیبهشت تا ۲۶ خرداد ۱۳۷۲؛ از ۶ آذر تا ۶ دی ۱۳۷۲ و از ۳ تا ۵ فروردین ۱۳۷۳ سفرهایی به آن کشور برای چاپ نشریّه‌ها و مجموعه‌های شعر؛

در ۲۹ اسفند ۱۳۸۴ برای اشتراک در جشن نوروز سفری رسمی به شهر ترمذ؛

از ۲۹ شهریور تا ۹ مهر ۱۳۹۱ سفری سیاحتی به شهرهای ترمذ، سمرقند، تاشکند و بخارا؛

از ۱۶ تا ۲۶ خرداد ۱۳۹۲ سفری سیاحتی به تاشکند؛

در ۲۸ اسفند ۱۳۹۴ برای اشتراک در جشن نوروز سفری رسمی به شهر ترمذ، مرکز استان سرخان‌دریا؛

و از ۱۰ تا ۲۰ مرداد ۱۳۹۶ سفری سیاحتی به شهرهای تاشکند و سمرقند.

در ایران:

از ۱۰ تا ۲۶ خرداد ۱۳۷۵ به دعوت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی جمهوری اسلامی ایران در رأس هیأتی سه‌نفری هم‌راه با استاد فرزاد و فیّاض مهرآیین سفری رسمی به ایران و بازدید از شهرهای تهران، اصفهان، شیراز و مرودشت و دانش‌گاه‌های تهران و اصفهان و دیگر مراکز فرهنگی؛

از ۱۱ دی تا ۱۲ بهمن ۱۳۷۵ برای چاپ کتاب سفری کاری به ایران و بازدید از شهرهای تهران، قزوین، قم و مشهد؛

از ۲۵ دی تا ۱۷ اسفند ۱۳۷۶ سفری کاری برای چاپ مجلّهٔ «امّ‌البلاد» به شهرهای مشهد و تهران؛

از ۱۹ اردیبهشت تا ۲ خرداد ۱۳۸۸ سفری سیاحتی به شهرهای تهران، مشهد، توس، قم، اصفهان و شیراز؛

از ۶ تا ۱۳ اسفند ۱۳۸۸ به دعوت ادارهٔ کلّ فرهنگ و ارشاد اسلامی استان خراسان رضوی در رأس هیأتی با ترکیب معاون و مدیر بخش فرهنگی روضهٔ مبارک حضرت علی «ک» برای مبادلهٔ تجارب سفری رسمی به ایران و بازدید از شهرهای مشهد، نیشاپور و توس؛

از ۱۱ تا ۱۴ تیر ۱۳۸۹ به دعوت مجلس اسلامی در ترکیب هیأتی از دانش‌مندان کشور برای اشتراک در همایش میراث‌های مشترک مکتوب میان افغانستان و ایران سفری رسمی به تهران؛

از ۲۱ تا ۲۹ آبان ۱۳۹۰ به دعوت حوزهٔ هنری سازمان تبلیغات اسلامی با سه تن از شاعران بلخ، برای اشتراک در همایش بین‌المللی شعر باران غدیر سفری رسمی به تهران و شیراز و مرودشت؛

از ۱۲ تا ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۱ به دعوت استان‌داری خراسان رضوی در هم‌راهی با استاد عطامحمّد نور، والی بلخ، سفری رسمی به شهرهای مشهد، نیشاپور و توس.

در پاکستان:

از ۳۰ تیر تا ۱۳ مرداد ۱۳۷۵ برای چاپ کتاب، سفری کاری به پاکستان و بازدید از شهرهای پیشاور، اسلام‌آباد، راولپندی و مری؛

از ۱۳ تا ۲۳ خرداد ۱۳۷۹ به دعوت دفتر یونیسف برای اشتراک در سمینار حقوق کودک سفری کاری به شهر پیشاور؛

از ۱۳ تا ۲۳ خرداد ۱۳۸۰ برای بار دوم در ادامهٔ همان سمینار سفری کاری به شهر پیشاور.

در ترکمنستان:

از ۱۲ تا ۱۳ بهمن ۱۳۷۵ یک‌جا با پروفسور استاد برهان‌الدّین ربّانی، رئیس جمهور دولت اسلامی افغانستان، و هیأت هم‌راهش در بازگشت از ایران به افغانستان، از راه شهر سرخس از ایران به ترکمنستان و بازدید از شهرهای سرخس، مرو (ماری) و کرکی.

در هندوستان:

از ۸ تا ۲۹ شهریور ۱۳۸۴ سفری سیاحتی به هندوستان به دهلی نو؛

از ۱۶ آبان تا ۲ آذر ۱۳۹۳ سفری سیاحتی به دهلی نو و آگره؛

از ۲۳ دی تا ۶ بهمن ۱۳۹۴ سفری سیاحتی به شهرهای دهلی نو، آگره و بمبئی؛

از ۵ تا ۱۹ آذر ۱۳۹۸ سفری درمانی به شهر دهلی نو.

در عربستان سعودی:

از ۸ آذر تا ۱۸ دی ۱۳۸۵ برای ادای فریضهٔ حج سفری به شهرهای مدینهٔ منوّره، جدّه و مکّهٔ مکرّمه؛

از ۱۷ تا ۲۵ آبان ۱۳۹۷ برای ادای عمره سفری به شهرهای مکّهٔ مکّرمه، مدینهٔ منوّره و جدّه.

در ترکیه:

از ۱۵ تا ۲۷ دی ۱۳۹۲ سفری فرهنگی و سیاحتی به ترکیه و بازدید از شهرهای استانبول، آنکارا، قونیه و بورسا؛

از ۲۶ اردیبهشت تا ۴ خرداد ۱۳۹۴ خورشیدی سفری فرهنگی و سیاحتی به ترکیه و بازدید از شهرهای استانبول، مانیسا و ازمیر؛

از ۱۹ آذر تا ۶ دی ۱۳۹۶ سفری فرهنگی به ترکیه برای اشتراک در عرس مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی و بازدید از شهرهای قونیه، استانبول، آنکارا، ازمیر و جزیرهٔ قوش استان آیدین.

در فرانسه:

از ۱۰ تا ۲۱ آذر سال ۱۳۸۷ خورشیدی به دعوت وزارت فرهنگ فرانسه در رأس هیأتی سه‌نفری برای بازدید از جاهای تاریخی و نهادهای فرهنگی و دیدار با هم‌تایان فرانسه‌یی و مبادلهٔ تجارب، سفری رسمی به فرانسه و دیدن از شهرهای پاریس، سن دونی وشارتر.

در لهستان/ پولند:

از ۱۶ تا ۲۴ شهریور سال ۱۳۹۲ خورشیدی از سوی انستیتوت خدمات ملکی دولت جمهوری اسلامی افغانستان، برای آموزش رهبری، هم‌راه با هفت تن از معینان وزارت‌خانه‌های گوناگون کشور سفری رسمی به لهستان/ پولند و دیدن از شهر ورشو، پای‌تخت آن کشور، و شهر تاریخی کراکوف.

در ایالات متّحدۀ آمریکا:

از ۲۶ مرداد تا ۱۶ شهریور سال ۱۳۹۳ خورشیدی به دعوت دفتر بازدیدکننده‌گان بین‌المللی ادارۀ آموزشی و فرهنگی وزارت امور خارجۀ ایالات متّحدۀ آمریکا برای پیش‌برد برنامۀ رهبری استخراج معادن و حفاظت از میراث‌های فرهنگی در ترکیب هیأتی از چندین نهاد کشور سفری رسمی به ایالات متّحدۀ آمریکا و دیدن از شهر واشنگتون دی سی، پای‌تخت ایالات متّحدۀ آمریکا، شهر پیتسبرگ ایالت پنسیلوانیا، شهر مورگان تاون ایالت ویرجینیای غربی، فرودگاه شهر هوستون ایالت تکزاس، شهر توسان ایالت آریزونا، شهر سالت لیک سیتی، مرکز ایالت یوتا، و شهر سنت لوئیس ایالت میسوری.

آثار چاپ‌شدۀ خلیق

دفترهای شعر

«سلام به آفتاب» (بلخ، ۱۳۶۳)، «کاج بلند سبز» (بلخ، ۱۳۶۶)، «بر پای راه ابریشم» (بلخ، ۱۳۷۲)، «یک آسمان ستاره» (بلخ، ۱۳۸۲)، «از اوج‌های آبی...» (کابل، ۱۳۸۶)، «سرود ملّی عشّاق» (کابل، ۱۳۹۱)، «در بامیانِ قلبِ منی» (کابل، ۱۳۹۲)، «مراد از بلخ، تو بودی...» (۱۳۹۳)، «نقطه و نقطه، باز هم نقطه» (کابل، ۱۳۹۳)، «اینک فقط تو مانده‌ای» (کابل، ۱۳۹۳)، «سوگ‌نامۀ گُل سرخ» (کابل، ۱۳۹۴)، «آخرین مرز بی‌کرانی» (کابل، ۱۳۹۴)، «سرنوشتی دیگر»، (کابل، ۱۳۹۵)، «هیجانِ جان» (کابل، ۱۳۹۵)، «سخن عشق» (کابل، ۱۳۹۵)، «کولاک می‌گرید» (برگردان شعرهای سرگی یسینین) (کابل، ۱۳۹۶)، «زمزمۀ نام خراسان» (کابل، ۱۳۹۷)، «به ره‌گذار غچی‌ها» (کابل، ۱۳۹۸) و «از زخم‌های تازه» (کابل، ۱۳۹۹).

آثار پژوهشی و منثور خلیق

«جشن‌های آریایی» (بلخ، ۱۳۷۰)، «عُقاب در فرهنگ ملّی و جهانی و سروده‌ها» (تهران، ۱۳۷۵)، «سرگذشت روزنامۀ بیدار» (پیشاور، ۱۳۸۰)، «فریاد آزادی» (نگرشی بر سروده‌های علّامه سیّد اسماعیل بلخی» (بلخ، ۱۳۸۳)، «تاریخ ادبیّات بلخ» (کابل، ۱۳۸۷)، «تاریخ روزنامه‌نگاری بلخ» (تهران، ۱۳۸۹)، «آهنگ کیانی» (گزینۀ شعر دربارۀ درۀ کیان با معرفی سرایش‌گران آن‌ها) (کابل، ۱۳۹۲)، «ساحه‌های باستانی و بناهای تاریخی بلخ» (تهران، ۱۳۹۴)، «آیینه در آیینه» (کابل، ۱۳۹۴)، «تأثیر شاه‌نامه بر شعر مقاومت افغانستان» (تهران، ۱۳۹۵)، «ناشناخته‌های دانش» (مجموعۀ مقاله‌های برگردان‌شده از منابع روسی)، (پیشاور، ۱۳۹۶)، «نشانه‌های شکوه گذشتۀ بخدی» (بلخ، ۱۳۹۷)، «والیان بلخ در نخستین سدۀ پس از بازستانی استقلال افغانستان» (کابل، ۱۳۹۸) و «جاذبه‌های گردش‌گری بلخ» (تهران، ۱۳۹۹).